تاریخ درس عبرت از گذشته گان
برای تهذیب اخلاق آیندگانست

تاریخ مفصّل اسلام

از طلوع اسلام تا عصر حاضر

مجلّد اوّل

شامل تاریخ عمومی از ظهور اسلام تا پایان دُوَل خلفای اموی و عبّاسی

اقتباس و نگارش
عمادالدین حسین اصفهانی
شهیر بعماد زاده

بسرمایه
کتابفروشی اسلام ـ بازار بین‌الحرمین

ماه رمضان ۱۳۷۸ ـ اسفند ماه ۱۳۳۷ هجری
چاپ اتحاد

برای هدایت خوانندگان

پس ازپرداختن تاریخ انبیاء وقصص قرآن ونگارش وطبع ونشر کتب **چهارده معصوم باجمال و تفصیل** از اینجانب مکرر تقاضا میشد که با استغراق فوق‌العاده که درطبع ونشر کتاب **حکمت بوعلی** و دوره کتاب **مکتب** اسلام داشتم یك دوره تاریخ اسلام رانیز تاعصر حاضر بنگارم و توفیق انجام این‌کار دست نمیداد . تادرسال جاری باصرار آقای احمد آقاسیاح مدیر کتابفروشی‌اسلام باوجود مشاغل دامنه‌دار دیگرمبادرت وبجمع یاداشتهای‌سی‌سال قبل تاکنون نموده وبتدوین وتنظیم این‌کتاب پرداخته تاجلد اول آن رابدین صورت که مشاهده میفرمائید تقدیم خوانندگان میگردد - بدیهی است این‌کتاب هم مانند سایر کتب‌تواریخ بی‌نقص‌وعیب نیست ولی‌باید مجاری تاریخ ششصد ساله را بارعایت فشردن درپانصد صفحه درنظر داشت وامید است نقیصه‌آن درچاپهای بعد جبران گردد .

این‌کتاب مشحون برتاریخ اسلام ازظهور پیغمبر خاتم‌النبیین ص تاعصر حاضر است .

بمناسبت بیان‌شرح حال‌آورنده اسلام ازمحیط وخاندان واوضاع واحوال‌عربستان وقبایل وطوایف اعراب باجمال سخن‌گفته‌ایم .

دراین‌کتاب سعی شده حقیقت وقایع تاریخی نقل شود زیرا در میان‌کتبی که در دست است «درجلد دوم اسامی‌آنها را بانام مورخین آن نقل میکنیم »

اکثر آنها ازمنابع ومآخذ سنت یا ازغربی‌ها اتخاذ سند کرده وبدون استثناء اعمال اغراض خصوصی نموده وسم‌پاشی‌های فراوان کرده‌اند وحتی‌حساسترین مرکزثقل اسلام را نادیده گذاشته وازنام آنها هم خودداری نموده‌اند .

تاآنجاکه چهره حقیقت وقایع تاریخی را زیرقشر کدورات اغراض پلید دشمن پنهان ومختفی نموده .

ماکوشش نموده‌ایم که از اسناد معتبرآن سنت وجماعت واقوال متشرقین‌بی‌غرض واقعات تاریخی را مدلل ومبرهن سازیم .

ونشان دهیم که مجاری‌مستقیم صحیح تاریخ‌اسلام‌چگونه‌بود وبدست چه اشخاصی یاچه عواملی خط تاریخ منحرف شده است و غرض اصلی صادق شریعت وآورنده اسلام مکتوم ومستور مانده .

دراین کتاب سعی شده که تاریخ وموالید ووفیات وسنوات شروع خلافت وسلطنت وآغازامارت وحکومت وهمچنین خلع یاقتل یاکناره گیری خلفا ذکرشود وهرکجا بنامی ازرجال سیاسی برخوریم اورا باجمال معرفی نمائیم .

کتاب تاریخ چون نام دودسته ازمردم برده میشود .

۱ـ رجال سیاسی وزمامداران اجتماع وسلاطین وکشورگشایان وجهانداران میباشند که بوی خون ازشمشیر آنها بمشام میرسد . قسمت مهم تاریخ را آنها تشکیل میدهند که تاریخ عمومی بنام آنها شروع وتقسیم ومنظم ومبوب ومعنون میگردد . که تاریخ اسلام وهمه تواریخ بشری بدین سیره تدوین شده است .

۲ ـ دسته دوم رجال علم وفضیلت هستند که محرك افکار اقوام بشری میباشند و دسته اول را درپیشگاه خود بزانوی ادب بزمین آورده وطوق انقیاد بگردن نهاده‌اند این افراد که بمنزله روح الاجتماع وموجب شهرت ونام ونشان و برخی علت موجده مبقیه تاریخ میباشند سطور برجسته تاریخ را اشغال نموده‌اند وآثار و مآثر مجـــاری را ضبط کرده‌اند.

اساساً بایدگفت تـاریخ را همین طبقه فـاضله بشری بوجود آورده‌و ضبط وقایع ایام وشهور واعوام آنها باقی مانده است . وماهرکجا بنام آنها رسیدیم ازبیان شرح حـال آنها صرف نظر کرده فقط مطلب را بیان نموده وگذشته ایم تا درفصل مخصوص تاریخ معارف وعلوم وفنون رجال درجـه اول مشهور اسلام را بتفصیل شرح دهیم .

این قسمت برجسته‌ترین فصول این کتاب است که درآخر کتاب قـرار داده‌ایم و تاریخ ادوار معارف وعلوم وفنون اسلامی را بیان مینماید .

دراین کتاب هرکجاباین نکته ونام بلدان وامصـار وشهرها رسیده‌ایم اگرباجمال هم بود تاریخ وجغرافیائی آنرا نگاشته‌ایم که چیزی مبهم ومکتوم نماند .

موضوعی که سر مشق قرارگرفته ونتیجه تاریخ است که ازاین همـه کشمکشها و غوغاهای تاریخ‌چه نتیجه بایدگرفت وازمجاری ایام چه سرمشقی باید بدست آورد.

این نتیجه تاریخی دونوع است یکی آنچه بنظر ماموردتوجـه است وآن پند و اندرزیست که از هر واقعه تاریخی بدست می‌آید ورهبران اسلام تاریخ را ازاین‌جهت ارزش میدهند که برای تهذیب نفوس آن استفاده گردد .

دیگر آنکه تاریخ مرآت تمام علوم‌وفنون است اگرچه برخی گمان میکنند تاریخ چون بیان مجاری امور روزمره‌زندگی ملل اقوام است تنظیم آن زحمتی‌ندارد وسرمایه علمی واطلاع وقوف بعلوم وفنون نمیخواهد .

اما اگر برای‌نوشتن تاریخ ۲۴ ساعته زندگی خود یا شرح حال‌اجمالی پدرخود را بخواهد بنویسند متوجه اهمیت وعظمت‌کارمیگردند .

خاصه‌که امروز تاریخ فصلی برای زیست شنـاسی‌جامعه شناسی بـاز

کرده است وازخلال تاریخ توانسته‌اند بانواع علـوم وفنون بشری و سیر نزولی وصعودی وتطور تکامل آن پی‌ببرند.

دراین کتـاب حساسترین روح‌سلحشوری وجوانمردی ونبوغ‌وتفوق‌وسر تقدم ایرانی درادوار مختلف تاریخ متذکر گردیده است ـ ومظاهر لیاقت‌دوستی علاقه بدین وحقیقت راکه‌ایرانیان باهوش وذکاوت وفرزندان‌زیرك‌وفطن این آب‌وخاك تشخیص‌داده وهر گوهر رااز سنگریزه شناخته وبقبول اسلام مفتخر ومباهات نموده‌وگفته‌اند

گرچه زجور خلفا سوختیم   زال‌علی معرفت‌آموختیم

واکثر ناراحتیهارا در قبـال‌علاقه بنشر اخبار آل‌محمدص که مبین و مفسر قرآن بودندتحمل‌نمود وازهیچ قتل وزجر وتبعید وشکنجه وعذاب درراه احراز موفقیت ووابستگی بمقام خلافت علوی نهراسیدند .

وبالنتیجه افراد نابغه ایرانی تاریخ اسلام رابنام عالی‌علیع ازآغاز قرن سوم از مجرای انحرافی بر گردانیدند وخلفا رادر تحت‌قدرت فکری خود برده وکشور ایران رابنام‌کشور تشیع نامیده‌است ونویسنده نیزمفتخر است که این‌تاریخ رابنام‌کشورتشیع تقدیم خوانندگان گرامی مینمایم ـ

امیداست این‌خدمت ناچیزموردتوجه‌وقبول‌ملت‌شیعه‌قرارگیرد امین‌یارب‌العالمین

تهران اسفند ۱۳۳۷
شعبان سـال ۱۳۷۸

تاریخ درس عبرت از گذشتگان
برای تهذیب اخلاق آیندگان

تاریخ اسلام

از ظهور اسلام تا عصر حاضر شامل تاریخ خلفاء وسلاطین ایران وممالك اسلامی

مقدمه

اهمیت تاریخ درعالم بشریت

تاریخ آئینه سرتاپانمای حوادث اجتماعی و تحولات و انقلابـات زندگی‌فردی وجمعی یك ملت وقومی است که در معرض افکاریك ملت و قوم دیگر برای عبرت وسرمشق قرار داده میشود .

تاریخ مظهر بروزصفات وسجایای آدمیان و نماینده احساسات وادراکات حواس ظاهره وباطنه ملل واقوام است .

تاریخ فیلم زندگی اجتماعی بشری است که آداب ورسوم وآئین معیشت افراد و اقوام‌را بیان میکند.

تاریخ منعکس کننده گفتارو کردار ورفتار مردم مختلف متنوع است که بآسـانی میتواند هرقوم وملتی‌را فردفرد، دسته دسته بمنزل‌شما آورده بعقاید افکار وسخن وآداب وعلاقه طبیعی ووجدانی آنها کاملا آشنا شوید ودرعین حال‌مزاحم زندگی شمانشده بلکه درسی‌از گذشته بشما آموخته باشد.

تاریخ آغازوانجام آفرینش و کیفیت پیدایش‌افلاك وعناصرومواليد وزمين ومواليد وآفرینش آدم‌را بشمانشان میدهد و سیرتکامل آنرا از دوره جنینیت تاعصر تکامل مقـام انسانیت مینماید و بااین درس آدمی‌را بخودمتوجه میسازد .

تاریخ درعین‌حال که معرف عالم کبیروعالم صغیروسیرتکامل انسان‌است یك‌سلسله فضایل‌ورذایل وسجایای حمیده وملکات پسندیده‌را بارذایل‌صفات مذمومه‌نشان‌میدهد.

تاریخ علاوه برهمه‌این‌نکات حساس درس‌عبرت‌است برای نشان دادن نتیجه‌نهائی کارانسان چه‌ازنظراین دنیا ومصالح‌عالیه وحسن‌انتظام‌اجتماع‌بشری وچه‌ازنظرسزاوجزای اعمال‌اودرآخرت طبق‌شرایع آسمانی.

بنابراین تاریخ آئینه سرتاپانمای عبرت روزگاراست که هر کس از آن چیزی درخور استطاعت خودفرانگرفته ازلطایف لذایذ روزگارمحروم مانده‌است.

هر که ناموخت ازگذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

تاریخ یك تومارعریض وطویل بافته شده ازتاروپودوقایع وحوادث افرادانبیاءابناء زمان است.

آغاز آن ازآدم اول شروع میشودوبحکم علل ومعلول هرحادثه معلول یك سلسله وقایع دیگریست که قبلاصورت وجودیافته ـ درحقیقت زمانه یاعصر حال وکنونی مولود زمان گذشته وآینده درحالت جنینیت دررحم مادرزمان حال است ـ که تمام این تار وپود بهم مرتبط ومتصل وپیوسته وهریك علت دیگری وهرحادثه معلول موجبات قبلی است ـ که ممکن است علت آن برمامعلوم باشد وبسا که یك معلول چندین علت داشته باشدولی علت غائی وعلت فاعلی اصلی یکی است ـ واکثر این علل وعوامل اختیاری ویااجباری نتیجه یك سلسله تجارب اعمار اعصار گذشته است که نمی‌توان ارزش آن را محدود ساخت.

نتیجه تاریخ

آثاروصنایع وعمارات وابنیه واختراعات واکتشافات و نمونه‌های بارزعلم وهنروبقای صنعت وابتکاروابداع افکارمردم هرعصرنتیجه تاریخ گذشته برای آیندگان است.

علمای تاریخ فصلی برای شناختن ملل گذشته باز کرده‌اند که حرکت فکری و رشد عقلی وقدرت وصنعت تمدن آنهارا ازروی آثارموجوده آنهابدست آورند.

این فصل بهترین معرف یك قوم وملتی است که میتوان ازروی بقایای هنری موجود آنهابکیفیت تمدن آنها پی‌برد وازروی کتب ورسائل علمی آنهابمعارف و فرهنگ آنها واقف گردید وچون مااوراق تمدن مسلمین‌را ورق بزنیم وباسایر ملل عالم مقایسه کنیم برمامسلم وحتم میشود که درعالم بشریت هیچ ملتی چون مسلمین دارای تمدن وآثار کثیره آن درتمام افکارعالم نبوده‌اند واین نکات درآینده روشن خواهدشد.

تمدن اسلام

ما در کتاب تاریخ انبیاء تحت عنوان پیدایش عالم بشر باستنادآیات قرآن مجید که محکم ترین سند تاریخی بشر است آفرینش آدم ومدارج مختلف ترقیات جسمانی وعقلانی انسان‌را موردبحث قرارداديم واجزاء مختلف وعناصرساختمان یك جامعه‌را بیان کرديم وبا منطقی مستدل ساختمان تئوریهاونظریه‌های مادیین وطبیعین‌را درتأسیس عالم وجودبرهم کوبیدیم وگفتیم خالق عالم وآدم طریقه آفرینش خودرا بامنظورمقدس خویش ازخلقت بوسیله پیغمبران وانبیاءورسل خود درارسال شرایع واحکام بیان فرمودوبرای مردخردمند جای تردید و ابهام باقی نگذاشته تاازیك سند محکم ومتقن آسمانی عدول کرده بنظریه مختلف کسانیکه خودرا ازنسل میمون میدانند ودنبال حلقه مفقوده میگردند توجه کنیم وپیروی نمائیم چه بسااز این نظریه‌ها که مانند نطفه‌های معلول عقیم مانده ویاخودشان رد کرده‌اند و یاتغییرات و تبدلاتی که بمرورزمان دراجزاء مختلفه ترقی وتکامل انسان روی داده وعلل واسباب بروز و

ظهور آن ترقی یا تنزل را نشان داده است.

اکنون میخواهیم در پیدایش اجتماعات متمدن بشری بحث کنیم و تمدن های با عظمت اقوام مختلفه عالم را با اصول ومبانی تحقیقی وتحلیلی که سبب ترقی آنها شده یا موجب تلاشی واضمحلال آنها گردیده بیان کنیم.

اما چون بحث دربیان تمدن تمام ملل واستقصاء غیرقابل امکان است ودوران تاریخ تاریك است وبدین جهت بحث بجائی نمیرسد چه مستند بمدرك ومنبع صحیح وزنده نیست ازهمه صرف نظر کرده ویك تمدن زنده وپایدار وباسابقه جهان بشریت را که مشحون همه مدنیتها ووارث کلیه آثار وتمدن عالم میباشد موردبحث قرار میدهیم.

این تمدن و تاریخ زنده و پایدار و باسابقه و برقرار تاریخ اسلام و تمدن مسلمین است.

دامنه این تمدن وسیعتر وکاملتر ومخصوصاً درتکامل بشری عوامل واسبابی که موجب رشد وترقی وادامه آن شده بیشتر ظاهر وهویداست.

تمدن اسلام سیزده قرن است که دریك قسمت معظم دنیا- ازاقیانوس اطلس تادریای هند وازسواحل بحرالروم تاریکستان افریقا وسعت و نفوذ دارد.

ملل واقوامی که دراین ممالك وسیعه بنام مسلمان سکونت دارند دراصول دیانت زبان - رسوم - عادات - حرف - صنایع باهم متحد ویك ملت واحدرا تشکیل میدهند و دراین طول زمان گاهی شده که همه باتمام اختلافات نژادی وعوامل مؤثر محیط طبیعی از عناصریك دولت واجزاء یك حکومت وگوئی عضویك خانواده بزرك اسلامی بوده اند.

اسلام درتمدن دنیای ودراقوام ملل مختلفه عالم تظاهرات گوناگونی کرده وتأثیرات مختلفی بجاگذاشته است مخصوصاً درشهرهائی که خودمسلمین بناکردند یامراکزسیاسی که بدست آنها بوده وهست مانند - عراق - مصر- شام - حجاز- ایران - هند - آندلس که آثارتمدن اسلام بیش ازهرکجابوده وصرف وصنایع آنها ازمزایا و امتیازات مسلمین وموردغبطه وتوجه وتعظیم وکرنش کلیه ملل غیرمسلمان قرارگرفته است.

صنایع وحرف مسلمین یك تشابه وهم آهنگی شگفت آمیزی دارد که تمام اقوام وقبایل مختلف را مانند مذهب ودین آنها یگانه ویکرنك است.

دکتر گوستاولوبون مینویسد ماهرقدربیشتر در تمدن مسلمین غورکنیم همانقدر وقایع جدیدی کشف میکنیم وبوحدت ویگانگی آنها پی میبریم.

مسلمین بودند که علوم وفنون یونان و روم را دراروپاانتشار دادند بنحوی که تاپانصد سال مدارس اروپاروی کتب ومصنفات مسلمین دائربوده مسلمین بودند که علماً وعملاً دراخلاق وتربیت ملل غربی بذل سعی نموده و تمدن را بآنها رایگان دادند.

مسلمین بودند که درترقیات علمی واکتشافات فنی بسرعت باد وبرق بالا گرفتند

بحدی که تاریخ نظیر آنهارادرسرعت تمدن نشان نمیدهد و آثارتمدن آنهامشحون ببدایع افکاریست که درهیچ ملتی دیده نشده است.

مسلمین بودند که تمدن عظیم الشان ملل بزرك مصری - یونانی - رومی - ایرانی - بابلی آشوری را درهم شکستند ودردریای تمدن خودمحووهضم وتحلیل بردند.

مستشرقین اروپا وامریکاء تعجب میکنند میگویند بقدری تمدن مسلمین عمیق و دقیق بوده که قسمت اعظم تمدن آنها که عبارت ازمذهب - زبان - حرف باشد هنوز دردنیا زنده وپایدار وبانی ودرجریان وبرپایه آهنین استواراست.

فتوحات اسلام

مسلمین فتوحات حیرت انگیزی کردند که در قسمت فتوحات شرح داده ایم ولی پس ازچند قرن هرقسمت بدست اقوام مختلفه بازگشت بملل خود کرد ولی آثارتمدن اسلام ومسلمین چنان برپایه آهنین استوارشده وکاخ مدنیت آنها برسنك رخام بناشده که هیچ قوم فاتحی نتوانسته آن رامتزلزل یاواژگون کند بلکه تمام اقوامی که مذهب اسلام وزبان قرآن وحرفه وصنعت اسلامی را قرارگرفتند بهیچ قیمت حاضر نشدند ازدست بدهند ولو آنکه تحت سیاستها هضم وتحلیل رفته باشند.

مورخین اروپائی مینویسند دین اسلام چون بهندوستان رفت برهمه مذاهب فائق آمد وبجای آنهاقرارگرفت وهماکنون دین پسندیده طباع بشری است.

همین مذهب مصروفراعنه را که ایران وروم ویونان خیلی کم درآنها تأثیر کردند چنان درخودفروبرد که بیك مملکت اسلام بلکه قلب عالم اسلام قرارداد ایران که خراجگیر عالم بودتحت تأثیرعمیق تمدن اسلام قرارگرفت وهماکنون تمام مظاهرمدنیت اسلام در ایران باقی وبرقراراست.

اسلام درچین چنان اثر کرد که رکن اعظم اجتماع چینی ازقبیل حمامها وآشپز - خانه ها وکافه ها - دستگاههای بهداری وتنظیفات بزرك شهری اکثردست مسلمین است که درنظافت برتمام فرق برتری وتفوق دارند.

ازاین مکتب اسلام وتعلیم وتربیت اسلامی ونهضتی که مسلمین براساس عقیده و ایمان کردند وفتوحات حیرت انگیزی که درمدت کمتر ازیك قرن بدست آوردند ومهمتر ازهمه بقاء آثارتمدن آنها وعمق دقت ودفاع ازعقیده وافکار **خودهمه دلیل برعظمت آورنده دین وشخصیت حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین است که بزرگترین منجی عالم بشریت لقب یافته.**

تعلیمات عالیه - کلمات کوتاه - تربیت مهذب وپاك قیام واقدام مخلصانه این پیشوا سبب تربیت این قوم سرسخت متعصب - بداندیش - خودخواه شدافرادی که ازنظراجتماع پست ترین بشردرعقیده وایمان بودند یعنی همان بت پرستان عرب را چنان تربیت کرد که بهترین مردم جهان شدند.

وخطاب شد کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر.

شما بهترین امت واقوام وحزب عالم بشریت هستید که برای اصلاح امور آدمیان ازراه امر بنیکی ونهی از بدی مأموریت دارید.

پیشوای مسلمین چنان قوم سخت وسرکشیٔ را که تا آنوقت هیچ فاتح و جهانگیری نتوانسته بود آنهارا مطیع ورام سازد بدرجه تربیت وادب رسانید که دولتهای باعظمت وبا ابهت دنیارا زیرورو کردند وخوداین قوم بجای آنها نشسته هشت قرن فرمانروائی نمودند وچهارقرن تمام آبهای دنیازیرسیطره نفوذ آنها بودوامروزهم نفوذمعنوی آن پیشوای عظیم الشأن ازمیان قبرخویش بربیش ازهفتصد میلیون مسلمان حکومت داردومیلیونهامردم غیر مسلمان هم بدیده احترام وعظمت براومینگرند.

علمای روانشناس عصرمیگویند این قوم مجذوب بود ومظهرروحیات ملل عصری و نماینده افکارنژادخویش میباشند ومیتوان افکاروتخیلات اعصارقدیم را ازقیافه این نوابغ بدست آورد وباید صریحاً گفت که اگراین مرد آسمانی نبود ترقی انسان ازحیز امکان خارج بود.

باری شالوده تمدن اسلام بادست قومی که وحشی بودند ریخته شد وبتربیت عمیق شگفت آوری مکتب‌های تعلیم وتربیتی ملل‌واقوام‌را ازریکستان عربستان تادورترین اقصی خشکی ودریازیرفرمان گرفته ـ ودرمدت کوتاهی تخت وتاج باعظمت روم‌ویونان‌را تصاحب کردندوازهندتا آندلس وسعت دادند.

وزنجیری ازنفوذحکومت اسلام خاورمیانه‌را فراگرفت که رشته‌های شعب آن از یکطرف بکرانه‌های اقیانوس اطلس رفته وازطرف دیگرافریقاراتاشرق اقصی زیرنفوذ گرفته ازیکطرف اروپارا تامملکت گل تصرف کرده بود واین مجموعه‌را کشور پهناور اسلامی میگفتند که ازنقشه آن میتوان بقدرت ونفوذحکومت اسلام پی برد.

مشرق سرزمین پیغمبران وزمامداران

وقتی صفحه جغرافیای عالم وقاره های مسکونی آدم‌را زیرنظرمیگذاریم وبتاریخ تمدن وافکاروتخیلات وآثار وتأثر ملل‌واقوام مینگریم می‌بینیم مشرق آسیایك مزیتی برسایرنقاط داشته و خاورمیانه برتمام دنیا امتیاز داشتند که سر زمین پیغمبران و انبیاء و رسل بوده است.

قاره‌های دیگرروی کره زمین باآنکه جمعیت انبوهی داشته‌اند درتحولات عظیمی فرورفته که بکلی اثری ازروحیه وافکاروآثارشان وجودندارد ولی‌مردم با نبوغ شرق دامنه افکاروآثارشان همچنان باقی‌وبرقراراست باآنکه خودشان‌هم ازبین‌رفته باشند.

دکتر گوستاولوبون میگوید ـ حقیقت‌امراین‌است که شرق منبع‌وسرچشمه ترقیات ممالك غرب شمرده‌شده ومفتاح‌وقایع‌قرون گذشته میباشد.

تمام صنایع وحرف ـ تمام زبانهای مردم روی زمین ـ تمام‌ادیان و مذاهب بزرك از شرق سرچشمه گرفته واین‌سرزمین‌محل ظهورنوابغ وداهیه‌های عظیم بود که‌بکلی‌مردم‌شرق بامردم سایرقطعات دنیافرق‌وامتیازودراحساسات‌وادراکات وتمایلات‌وافکاروتخیلات آرزوها باسایرمردم فاصله‌وتفاوت زیادی دارند.

کلیه آثار وافکار عالیه مشرق درسرزمین‌های معروف که آثار آنها ازبین‌رفته ولی‌افکار وعقاید آنها،باقی‌مانده دراسلام بنحو کمال ظهور وبروز داشته و بصورت یك آداب مهذب در آمده‌است ومسائل لاینحل‌علم‌الاجتماع‌را درمیان‌اقوام وملل‌دیگر،بامطالعه مشوف‌میتوان حل وهضم‌نمود.

علمای اروپامینویسند بین ملل‌غربی وشرقی‌تفاوت اززمین تاآسمان‌است زیراوقتی یك ملت غربی‌ازبین‌رفت تمام آثارش ازبین برودومحو میگردد ولی‌یك قبیله مشرقی‌چنان محیرالعقول‌است که بافنای قبیله‌افکارش‌باقی وبوراثت بدیگری داده‌میشود.

منظوراین نویسنده این‌است که چون ملل‌شرقی‌تحت تعلیمات پیغمبران‌آسمانی بوده‌اند روش پرورش مشعلداران‌آسمانی محوشدنی‌نیست وهمه‌برای یك هدف در پشت سرهم یك مقصدعالی‌را می‌پیمایند لذاافکاروعقاید آنهافناپذیرنیست.

درمیان ملل‌غربی این‌فکرقوت دارد که باید عوض‌شد واصول‌زندگی‌را بایدتغییر داد وهرروز بمقتضای عصرزیست کرد وباهرمشکلی هم باشد باید این فکر عملی شده ولی شرقی درخاطره‌اش خطور ندارد که اصول‌را باید تغییرداد ولذا اصول‌تعلیم وتربیت شرایع دوهزاربلکه چندهزارسال‌پیش کاملادرعصرامروزدرشرق حکمفرماست.

این سخن درستی‌است زیرا اسلام‌هم مفتخراست که وارث‌آداب شریعت حضرت ابراهیم‌خلیل‌است که ازچندین‌هزارسال‌پیش باقی‌مانده وبرای تهذیب‌نفوس بشری‌بهترین آداب وتربیت‌است.

بنابراین مقتضای آب ومحیط وروحیه وافکارمردم عصر که بآب و هوای سرزمین مسکونی متناسب داردسبب ظهور وبرانگیختن پیغمبران شده که یقیناً اگر زمان ومکان دیگری دارای شرایط بعثت‌پیغمبربودحتماً برانگیخته و مبعوث میشد زیرا خالق عالم و آدم بهترمیداند چگونه‌بایدبندگان خودراهدایت ورهبری‌فرماید.

الله اعلم حیث یجعل رسالته - آن خداوند است که میداند کجا و چگونه قراردهد رسول‌خودرا چه‌بیشترانبیاء مخصوصاًپیغمبران اولوالعزم در خاورمیانه و شرق بوده‌اند حضرت نوح - ابراهیم - موسی- عیسی وپیغمبرخاتم‌النبیین هم درحدودعراق و ایران وحجازوسوریه وفلسطین وشامات مصربوده‌اند که روح‌کلیه آداب آسمانی آنها در اسلام متمرکزاست .

تمدن مولود علم وعمل است

بدون شك تمام مدنیتی که بشر بدرجات مختلفه آن رسیده دراثروقوف بعلوم و فنون مختلفه‌است که در راس آن علوم طبیعی‌قرارگرفته تادنیا را آباد کنند وعلوم‌الهی حکومت دارد تاعقاید ونفوس‌را مهذب نماید.

هرجامعه وقومی که عالمتروعاملترباشد ترقیاتش‌بهتراست تاریخ‌هم فیلم‌شاهدصادق مدعای مامیباشد مللی که بترقی‌وتکامل رسیده‌اندآن ملتی‌هستند که آگاه‌تر ودانا‌تر و فعال‌تروساعی وفداکاربوده ودنبال‌علم وفضیلت رفته‌وآنچه فراگرفته بعمل گذاشته دنیای خودواخلاف زمان‌راآبادان نموده وخودهم‌کامیاب‌شده‌اند.

نهایت هرملتی که توازن وتعادل بین‌علوم دنیاودین‌را حفظ کرده‌اندبسعادت‌رسیده وهر که بافراط وتفریط گرائیده محوونابودشده و اسلام که تمدنش برهمه دنیا برتری دارد برای این است که علم‌را با عمل و دانش‌را بابینش و فضیلت را باکمال بهم آمیخته‌اند .

صنایع وحرف مقیاس تمدن است

ملل اروپائی فصلی برای شناختن‌تمدن ملل‌عالم‌درتاریخ بازکرده‌اندکه ازروی حرف و صنایع بدرجه عظمت ترقی و تعالی وحتی‌بروحیات وعقیده وایمان افراد واقوام پی‌برده و درباره تمدن آنهاقضاوت کرده‌اند.

چیزی‌که موجب اهمیت اسلام دردنیای بشریت شده‌گذشته از مقام علمی- ادبی ـ قصص ـ حکایات ـ مذهب ـ عقاید ـ افکار- امثال سایره شده موضوع مهم حرف وصنایع‌است که آثارش از آفتاب روشن‌تروبناهای معظم مسلمین که مساجد ومدارس‌بزرك دنیا مظهرنبوغ وقدرت وایمان ونمونه وحرفه وصنعت وذوق وطرز تفکروسلیقه وایمان وعقیده‌است .

بهترین شاهد صادق زنده برای نشان دادن مبانی‌متقن ومحکم تمدن اسلام‌است ـ که آثارباقیه خردمندان‌را انگشت عبرت بدندان حسرت گزیدن گرفته کتابخانه های مهم‌اسلام‌وکتب آن وکلمات‌ولغات وصنایع وظریفه که درابنیه وعمارات- مظاهرهمه‌تجلیات خودرانشان داده موجب حیرت مردم‌خردمند قرارگرفته.

بدون تردیدآثارتمدن اسلام ازظرف حرف وصنایع‌بیشتراز آثار تمدن تمام ملل روی زمین است که از سیزده قرن بیش باقی مانده و مسلمین بدان مباهات نموده و مفتخرند.

حقیقت وقایع تاریخی

یکی ازنکات برجستهٔ که درتاریخ اسلام مشهوداست‌این است وقایع تاریخی آن منطبق باحقیقت‌است یعنی‌حتماًوبدون هیچ‌تزلزل وتردید هرقصه وحکایتی درتاریخ اسلام‌بیان شده‌در خارج حقیقتی داشته‌است ـ برخلاف کتب رمان وداستان های ساختگی ملل‌واقوام دیگر که برای تهذیب نفوس‌وتعلیم وتربیت ملی‌علمای مجرب‌نشسته وحکایتهاساخته‌اند- مانند رستم وافراسیاب ویاکتاب‌کلیله ودمنه ـ وغیره که پرازحکایات‌است وبرای‌تربیت‌همه‌بسیار نافع ومفیداست ولی‌حقیقتی‌درخارج‌نداشته .

اماقصص‌قرآن وحکایاتی که دراسلام برای عبرت مسلمین‌ونسل آینده بیان‌شده‌همه مقرون بحقیقت بودومابه‌ازای خارجی داشته‌است وروح‌کلیه آن قصص ازنظر بیان نتیجه نهائی‌علت غائی‌است که تکامل نفوس بشری باشد اسلام خواسته ارواح‌را از لوث کدورات عالم‌طبع‌پاك‌ومهذب‌نمایدباوج‌رقاء وارتقاء برساند.

واین‌بحث‌را مادرتاریخ‌انبیاء وسیره‌پیغمبراسلام بسبك‌مبرهن مدلل‌نمودیم که‌قصص قرآن‌غیرازساخته‌هاوبافته‌های ملل دیگراست و اینجاتکرار نمیکنیم .

روش ما

اگرمنظورازنقل وقایع وحوادث جهان بیان حقایقی باشد شیوه مـا براین است که حتی المقدوروقایع‌را بصورت حقیقتی بیان کنیم.

گرچه یکدسته ازمردم سیاسی بغرض سیاست‌های مسموم مستورخودمیگویندمورخ باید بی‌نظر بوده‌وحب وبغضی نداشته باشد ما این حقیقت‌را تصدیق میکنیم ولی نه آن بی‌نظری که موجب همدوش ساختن حقیقت بامجازوجوهر باعرض باشد.

کلیه کسانیکه این‌عقیده‌را دارند ازملل غربی سمپاشی‌های فراوان درخلال این بی‌نظری‌ها کرده‌اند که بموقع فصلی بر آن بازمیکنم .

ومانمیخواهیم باعنوان بی‌نظری بمعنی سمپاشی خادم وخائن بشریت را یکسان معرفی کنیم بلکه میخواهیم بدستور قرآن مجید اشداء علی الکفاررحماء بینهم تاریخ اسلام‌را بنویسم که حقایق وقایع برخوانندگان مسلم شود ودراین‌راه خدارا بشهادت‌میطلبیم که حب وبغضی غیرازبیان حوادث واقعه ازمنابع تاریخی مورد اتفاق فریفتن بکار نبرده‌ایم .

سبب تألیف کتاب علت اینکه مابنگارش این تاریخ مبادرت کردیم فقط بیان حقایق اسلام بود زیرا آنچه که‌ما بکتب تـاریخ ازقبیل اسلام تا درعصرحاضرخوانده دیده‌ایم .

که‌فهرست‌منابع‌مامیباشد ودر آخر کتاب وذیل صفحات نام‌برده شده بهریك‌مراجعه کرده وحتی کتب‌درسی‌و کلاسی‌ازابتدائی تادکترا همه‌پیروی‌از کتب‌عامه کرده‌اندوحقایق را مکتوم داشته وبسیاری ازحقایق واقعه‌را بعنوان نظریه وعقیده ننوشته‌اند مثلا کم کم درنظرنسل آینده اسلام‌را بدون وحی‌وخلیفه معرفی کرده وحتی مزدوران تاریخ‌فرقه‌شیعه امامیه‌را که پایه عظیم معارف اسلام بردوش آنهـا استوار شده یك فرقه جدید محدثی پنداشته‌اند ـ ویادرمفهوم لغات وکلیات طبق‌ادراکات خودشان معنی کرده‌اند نه‌روی مبانی وضع‌لغات قوم وملتی که زبان رسمی‌داشته‌اند .

چون ماخواستیم جریان تاریخ‌رامنطبق باحقایق بیان کرده باشیم ولغزش‌های‌تاریخی وسمپاشی‌ها وتفسیروتاویل اخبارتاریخ ولغات‌را درجای خودتذکرمیدهم که برای تذکر اینقدر قناعت میکنم که مثلالغت‌اهل صفه‌را باهل صفاوابابیل‌را ازآبله‌فارسی گرفته‌وباشتباه ولغزش‌افتاده‌اند.

مادراین‌نگارش نظریه‌های هردودسته‌را برای‌بیان حقایق نقل‌میکنیم ولی‌خودمعتقد ومفتخرهستیم که ازفرقه شیعه‌امامیه بوده واین‌کتاب‌را بنام تـاریخ حقیقی‌اسلام ازطرف تشیع تقدیم میداریم وامید است بفضل‌الهی راه تعصب نپیموده اما حقـایق‌را هم کتمـان نکرده‌باشیم .

ومنطبق‌بامنابع موثق فریقین اخبارواردهٔ‌رانقل کنیم ودرعین‌حال میکوشیم‌ازتکرار مطالب واطاله ممل یااجمال مخل خودداری‌کرده ودرخور استطاعت طبع کتاب مطالب را جمع و تدوین نموده از نظرخوانندگان گرامی بگذرانیم .

عرب و عربستان

قبل‌ازبیان مطلب باید جغرافیای عربستان وقبایل‌عرب‌را بشناسیم سیرتاریخی‌اسلام را درادوارمختلف بدست آوریم ولذاشمه‌ای‌ازجزیرة‌العرب شرح‌میدهیم:

جزیرة‌العرب شبه جزیره بسیاربزرگی درجنوب غربی آسیاقراردارد که جلگه عراق وبادیة‌الشام‌را بهم‌مربوط میسازدوبطرف آسیای غربی‌اتصال دارد.

عربستان ازجهتی‌جزوافریقا وازجهاتی‌جزو آسیاست.

ازلحاظ جغرافیای سیاسی عربستان جزو آسیامحسوب شده واز لحاظ ساختمان طبیعی‌وجنس سکنه ونوع معیشت دنباله صحرای کبیرافریقاست که دریای احمرعربستان را ازافریقاجدا میسازدوچنین‌نشان میدهد که این دریاچه قبلا دریای بزرگی بود بین عربستان ومصرولذامصریان قسمت غربی آنراصحرای عرب میخوانند.

صحاری داخلی نجدودهنا وحضرموت ازجهت ساختمان طبیعی وآب وهوا ونباتات وحیوانات ونوع‌معیشت سکنه که نسبت مستقیمی بـا آب وهواومحیط داردشبیه بصحرای افریقاست وفتوحات اسلام اگراختلافات جزئی‌هم بین سکنه آنها بودبکلی برطرف کرده وسرتاسرافریقا تاحدود سودان وکنگومسخرمسلمین ودارای یك‌تمدن ویك‌نوع‌معیشت و یك سنخ‌آداب قومی‌هستند .

جزیرة‌العرب‌ازلحاظ وسعت‌تقریبآدوبرابرایران است .

آب وهوای عربستان

آب‌وهوای عربستان برای زندگی‌چندان مساعدنیست زیراعلاوه برآنکه سراسرآن ازنعمت آب که مایه‌آبادی‌است محروم مانده شن‌زاروریگستان است و هوای آن همچنان گرم که توقف درآن درقدرت هیچ‌بشری نیست.

جزناحیه جنوبی غربی یعنی‌یمن که اروپائیان بسبب ملایمت آب و هوا **عربستان سعید** میخواندند وچون پربرکت است خودآنها یمن خواندند که ازریشه یمن‌وبرکت اشتقاق گرفته‌است.

جزیره دراصطلاح جغرافیائی

دراصطلاح عرب جریره سرزمینی‌است که‌آب‌راه ارتباط آنرا ازخشکی بریده واطراف‌آنرا احاطه کرده‌باشد اعم از اینکه تمام اطراف آنراآب بگیرد یـا ازگوشهٔ راه بخشکی داشته باشد.

درحقیقت این‌اصطلاح شامل دومفهوم **جزیره وشبه جزیره** بودکه عربستان‌را

جزیرةالعرب و الجزیره کردستان قدیم عثمانی و الجزایر در شمال افریقا هم از این قبیل است.

درسواحل شرقی این جزیره یعنی بین دریای احمر وجبال غربی نجد که سواحل حجاز است بسبب رطوبت دریا آب وهوا بهتراست ولی بازبرای ساکنین مناطق معتدل غیرقابل تحمل میباشد.

سطح این جزیرةالعرب کمترپستی وبلندی داردو کوه بسیار کم است درمرکزوجنوب غربی کوههای کم‌ارتفاعی که حداکثربلندی آن از ۲۰۰۰ مترمتجاوزنیست دیده‌میشود که اعراب آنهارا جبل‌مینامند.

دامنه‌های جبال بایدبرای زندگی بهترباشد ولی‌تحولات جوی وطوفانهای سهمگین رمل‌وتغییرات ناگهانی‌مانع زندگی‌در آن دامنه‌هااست.

زیراگاهی‌تغییرات هوای ۲۱ درجه‌بالای صفرزوال آفتاب‌را ناگهان به۷درجه زیرصفر میبردبنابراین نه‌درصحرای گرم آن میتوان زیست ونه‌درجبال ودامنه‌های آن میتوان‌سکنی گرفت وبهمین دلیل‌جمعیت عربستان بسیار کم ودرجه معیشت آنهاازز ندگی‌ساده‌بدویت وصحراگردی بالاترفته ونمیرود.

جمعیت

تمام جمعیت عربستان مساوی با نصف جمعیت ایران کنونی‌یاجمعیت‌لندن میباشد ومسلماً درادوارمختلفه‌هم‌تفاوت فاحشی نداشته است.

درسرزمینی که باران منظم نمیباردرگ‌بارهای آسمانی‌نادراست وآب‌بقیمت جان است‌بشرکمترسکونت میکند.

خیروبرکت دراین سرزمین ریگستانی کمتراست چون آب کم است ودعای مردم‌در حق‌هم **سقاك‌الله** است‌یعنی‌خدا توراسیراب کند.

سل‌المصانع رکباً‌تهیم فی‌الفلوات   توقدر آب چه‌دانی‌که درکنارفراتی

تنها آب این‌سرزمین ازقنوات آنهم خیلی ضعیف یاازچاههای عمیق ۷۰ تا ۱۱۰ متری است که سابقاً بزحمت شتر آب بیرون میاوردند واکنون‌بوسیله‌موتورازاعماق آن تا ۲۰۰ متر آب‌بالا میکشند.

دربرخی‌ازپست وبلندیها آبهای‌باران جمع‌میشودوغدیرهاپرمیگرددو آنجا آبادانی است که‌آب غدیراست.

عرب درعربستان باشرایط بسیارسخت زندگی که اولش‌کمی‌آب است میگذراند وجزازدنیای سرسبزوانهارجاری دجله وفرات ورودخانه‌های عراق وایران خبر ندارد - فقط‌باچندشترو گوسفند درزیرچادرهای سیاه‌بزحمت میگذرانند.

راههای عربستان

چون عربستان شبه جزیره ریگستانی است‌آفتاب بررمل طلوع میکند وبر رمل غروب مینماید وبادهای سختی گاهگاهی این‌رملهارا گردباد وستونی‌بالا برده وازنقطهٔ‌بنقطه

دیگرحمل میکند ولذا گاهی نقاط بصورت یك کوه رمل توده وانبوه میشودوعبوراز آن غیر ممکن است.

بدین لحاظ راه دررمل ثابت نمی‌ماند وازهرکجابروی همان راه‌است وبدین سبب بودکه بسیاری دراین بیابان گم شده وراههارا گم کرده هلاك شده‌اند حتی شتران که دنبال علفزاروگیاه رفته ودرپی آب فریب سرآب خورده‌اند غالب ازتشنگی مرده‌اند.

درصحرای ریاض مکررشترهائی‌را دیدم نشسته‌اند وازتشنگی خشك شده و درنده وچرنده وپرنده نبودکه آنهارا طعمه قراردهد .

چنانچه درسفرحج ازراه کویت بریاض ونجد وحجازبسیاری‌را دیدم که با اتومبیل صبحگاه حرکت میکردند وغروب که جای اولی خودشان بودند زیراراههارا نمیشناختند مگرشوفرها ورانندگان عرب حجازی که ازفرط ایاب وذهاب مداوم راه‌را میشناختند این مقدمات موجب میشدکه راههای کاروانی عمده عربستان بسیار محدود آنهم قوافل بزرك باید مجهزباشند وباهم حرکت کنند.

اگرچه امروزسیاره وطیاره وچاههای عمیق ولوله کشی نفط وآب بسیاری از این مسائل‌را حل کرده‌است معذلك راههای کاروانی عمده عربستان ازیمن وحجاز است که عربستان‌را بخارج مرتبط میسازدومعمورترین راه‌است که نجد ویمن وحضرموت وحجاز وبحراحمررا بهم متصل‌نموده وعراق وسوریه وشامات‌را بدان وصل‌میکنند.

وچیزی که بیشترسبب ارتباط اهالی‌است دردرجه‌اول زیارت مکه‌است که خانه‌خدا وازدیرزمانی معبد عمومی‌بود ودرسایه آن بازاربین‌المللی‌تشکیل داده و نمایشگاه کالای عمومی‌عرب وغیرعرب بوده‌ومیباشد چنانچه درکتاب‌پیشوای اسلام‌نگاشتیم.

سکنه عربستان

برای شناختن سکنه عربستان قبل‌ازاسلام باید بکتاب قبایل‌العرب وتاریخ قدیم آن مراجعه کردومنظورمافقط تاریخ اسلام‌است لذابحث دراطراف سکنه عربستان درظهوراسلام‌میکنیم.

مورخین عرب سکنه عربستان را در حین ظهور اسلام بدو دسته متمایز تقسیم کرده‌اند.

۱ـ ساکنین بادیه که درزیرچادرهامؤیین وپشمین زیست میکردند وتمام‌هستی آنها عبارت ازهمان چادروگاووگوسفند وشتروبزوآب والاغ ومختصراثاب البیت سوفالی‌بود که‌بنسبت‌اغنام‌واحشام خودتوسعه داشت.

۲ـ دسته دیگر که درآبادی‌ها وقصبات وشهرها سکونت داشتند وازخشت‌پخته یا خام منازلی‌ساخته وتشکیل‌جامعه داده واجتماعات آنهاهم درکمال‌سادگی‌بود.

دسته‌اول‌را **اهل بروبااهل وبر۱** ودسته دوم‌را **اهل‌حضر یامدر** میگفتند۲

۱ـ وبریعنی پشم ومنظورآنهابودند که همه حاجت ملبوس‌خودرا ازپشم میساختند ازپیراهن خودتاخیمه مسکونی که آنهارا وبرمرادف بدوی گفته‌اند .

۲ـ مدربعربی یعنی گل وآنها بودکه ازگل وخشت خانه می‌ساختند یاشهرنشین ومدنی‌ها بودند .

تعریف دیگری که میتوان برای این‌دوطایفه کرد این‌است.

بمناسبت کمی ونیامدن باران یاشدت وحدت گرما اعرابی بودند که همیشه‌مهیای کوچ کردن بنقاط آب‌دار بود تامواد غذائی تهیه کنند واین‌چادرنشین‌ها سال‌بدوی میگفتند چنانچه قبـایل کرد و لروایلات ایران‌هم قشلاق وییلاق دارند وآنهائی که در کنار یك رودخانه یانقاطی که آب ازچاه فراوان‌تر بدست میآ یدیاقنوات وسرچشمه هـائی‌هست که معیشت آنهارا تأمین‌میکند جانگرفتند آنهارا حضری ومدری یامدنی‌میگفتند.

بااین‌وصف واحتیاج یك‌سلسله صفاتی دراین‌مردم قهراً بمقتضای محیط وآب و هوا وجودداشته که ازسایرافرادبشرممتازمیشدند مثلاشجاع وقهرمان بودند تاخودرا ازدست رقیب ودشمن وسبع ودرندگان حفظ کنند.

صبورومتحمل ازفشار گرما وگرسنگی وتشنگی بودند تاخودرابآب برسانند ودیگر اینکه آماده ومهیای سفرونقل وانتقـال‌اثاث زندگی‌بودند که بمحض‌فقدان آب بسرزمین دیگری کوچ میکردند وبااین مراتب نباتات و درختان در آن سرزمین کمتربودزیرا آب نبود که غرس‌اشجار کنند تارشدونمو کند اگرهم‌درخت می‌نشاندند دراثرهوای گرم یـا فقدان آب یاطوفانهای‌سهمگین‌رمل خیز ازبین‌میرفت.

باتوجه بهمه‌این مراتب ثروت ومکنت که عبارت ازاغنام‌واحشام وضیاع و عقاراست برای عرب باقی‌نمی‌ماند تنهاثروت آنها یاچند شترواسب بود- ازطرفی روح‌سلحشوری و جنگجوئی‌بتیراندازی - اسب‌سواری - قناعت ومناعت‌طبع- مهمان‌نوازی وصفاووفای‌طبیعی درعرب‌بود که زودباورزودقبول زودرنج وزودتصمیم بودند.

ازمردم جزیرةالعرب بهترتعریف کنیم بایدبگوئیم جزیرةالعرب یعنی بیابان های بی‌آب وعلف رمل وریگستانی‌است که هیچگاه روی‌تمدن‌ندیده عقل‌مردم آنهافقط ازنظمو اشعارشان هویداست.

مردم عربستان عموماً خانه بدوش بودند وچادرهائی که زنان آنها ازموی بزمی - بافتند خانه آنان‌را تشکیل میدادداین خانه‌های سیاه هرسال دوبار وهرچند سال یکبـار برگرده شتران بسته میشد ازصحرائی بصحرای دیگر کوچ میکردند - آنجا که علف و آب حیوانات تأمین‌میشد رحل‌اقامت میانداختند وسکونت میگردند - همینکه گیاهـان زمین پایان می‌یافت وغدیرها ازآب خشك میشدبسـاط زندگی‌را جمع‌میکردند بطرف دیگری که آب وعلف داشته‌باشد میرفتند ومعیشت خودآنها ازمحصول شیرشتر واگرگاو وگوسفند داشتند ازپرتوآنهااداره میشد.

بدین‌لحاظ اکثرخانواده‌ها برسرامورجزئی یاتعصب جاهلیت باهم‌نزاع میکردند وگاهی برای دفاع ازناموس جان بازی شگفت‌انگیزی نشـان میدادند - که زنده بگور کردن دختران روی این‌تعصب جاهلیت‌بود.

کم کم این‌اختلافات ونزاع ومناقشات‌برسرمسائل کوچك ادامه می‌یافت بنحوی که گاهی سال‌های درازیك خانواده یاقبیله باقبیله دیگربجنك وخصومت برخواسته‌اند و از بس‌خسته وفرسوده ازپیکارومبارزه جاهلانه میشدند خودشان بعضی‌ازماههارا برای جنك

حرام کردند تابکارزندگی برسند که آن ٤ماه حرام از۱۲ ماه بود- رجب وذی‌قعدة‌الحرام وذی‌حجة‌الحرام ومحرم‌الحرام.

استعداد ولیاقت و روحیات عرب

مکرر گفته‌ایم بشرهر کجا باشد تحت تأثیر محیط قرار میگیرد - و اگر دارای احساسات باشد همان انفعالات روحی را در قالب نظم و نثر بیان میکنند چنانچه شعرا مظهر آثارقومی وشرایط محیط هستند.

هوای صاف وآسمان شفاف وستاره های درخشان عربستان یك‌استعداد ذاتی برای عرب ایجاد کردو آنهارا ممتاز گردانید قوم عرب که ازشعبه مستعد نژادسامی‌هستند در اثرمحیط گشاده وپهناوروآسمان آبی شفاف ومحدودیت معیشت وزندگی وکم بودن آثار خلقت الهی‌ازحیوانات ونباتات نوع عرب‌را مردمی باذوق وسریع‌الاحساس وشاعرطبع و ساده‌گو وفصیح‌البیان بار آورد دربلاغت وفصاحت وسادگی بی‌نظیراست وآنچه میدیده ازسنك وکوه یارمل وریك وپرندگان محدودیست مانند شتر والاغ وسك وگوسفند - سوسمار - گربه و موش وغیره میدیدند صفات آنهارا درقالب شعر میریختند و تشبیه میآوردند.

درمیدان رزم ومثالب خصم ومناقب قبیله خویش یاردمناقضین منافقین‌یابرای ادله وبراهین همان احساسات شاعرانه‌رابیان میکردند ورجزمیخواندند ومفاخره و مباهات می‌نمودند ودرسایه‌همان احوال‌شمشیرمیزدند.

عرب خط وکتابت نداشت

درعربستان خط کتابت و معارف تعلیم و تربیت مطلقا نبوداعراب بدوی که هیچ‌نوع نوشتن وخواندن وادب وآداب نمیشناختند هنوزهم نمیدانند ودرمیان حضری‌ها ومدری‌هاهم بندرت یکنفربتواند بخواند یابنویسد چنانچه درصدراسلام درتمام جزیرةالعرب۱۷ نفر بودند که نوشتن وخواندن میدانستند ولی‌بجای‌آن حافظه بسیارقوی ونیرومند وقریحه روان ومستعد داشتند قوه‌اخاذه آنها درگرفتن‌نکات قوی ومنطوق **خذالعلم من افواه الرجال** درآنهانیرومندبود .

لذاشعرواحساسات منظوم یااخبارمنثور را دهن‌بدهن‌سینه‌بسینه‌گوش بگوش باصطلاح‌امروزازراه سمع و بصر گرفته و بهم‌میآموختند.

درعرب علم وفلسفه وجودنداشت آنچه بودادراکات اولیه واحساسات ظاهری بود که قوای فکروخیال آنهارا قوت میداد- تفکرعلمی ومنطق مستدل نداشتند - تا کم کم خوش ذوقان ومتفکرین آنها باکهنه کلدانی واشوری ورهبانان عیسوی و احبار یهود و ایرانیان حدود بلاد عرب آمیزش پیدا کرده بیك سلسله حقایق وجدانی و زندگی آشناشدند.

وکم کم‌باسمان وستارگان‌شفاف بدقت‌آفرینش‌نگاه میکردند وادراکات‌واحساسات خودرا ازمشاهدات عالم طبیعت درقالب الفاظ میریختند وازگذشت روزگار و زندگی گذشته‌گان درس‌عبرت گرفته وقصاید واشعارخودرا بسمع‌وموزون ساخته درجامع‌عمومی

می آوردندمیخواندند وهر کس بهتر ازعهده بر آمده بودمنصب افتخاری داشت وافکارعمومی اورا بلیغ وفصیح میشناخت واشعار آنها روبترقی نهاد زیرا مضامین آن مشحون برحکم و مصالح زندگی وضرب الامثال سایره میگردید تاآنجاکه قصاید ده نفر بهترین اثرفکری شناخته شد که بردیوار کعبه بنام سبعه یاعشره معلقه آویخته شد.

این مطالب کلیات زندگی اعراب بدوی بود ولی مدتی مفاخرات بهتری داشتند که شرح دارده میشود.

اعراب متمدن و تقسیمات عربستان

گفته شد که اعراب درتقسیمات اولیه بدوقسمت تقسیم شده‌اند :

اعراب بدوی و اعراب متمدن

اوضاع اعراب بدوی وچادرنشین را گفتیم اکنون اعراب متمدن رامعرفی میکنیم.

عربستان یعنی سرزمین عرب نشین متمدن درتقسیمات یونانیان قدیم ازلحاظ اوضاع طبیعی بسه قسمت تقسیم شده‌اند.

۱ـ عربستان سعید یعنی یمن وناحیه مجاورعدن وباب الجندب که بسبب نزدیکی بدریاومنطقه حاره مرطوب ازسایرقسمتهای عربستان حاصلخیزتراست وبعلت وقوع برسر راههای تجارتی بری وبحری بین جزیرةالعرب وافریقا وهندوستان ازدیر زمانی بآبادی ووفور نعمت مشهوربودمخصوصاً قهوه وعطریات وانواع پارچه‌های آن دردنیای اشتهاری بسزا داشته‌است.

۲ـ عربستان سنگلاخ یعنی ناحیه مجاورریگزار بادیةالشام وشبه جزیره سینا که آنهم باوجودخشکی وبی آبی چون برسرراه شام وعربستان ومصرواقع بوداهمیتی درتاریخ پیدا کرده‌است ومسیر کاروان بازرگانی دنیای آنعصر بوده‌است .

۳ـ عربستان بیابان یعنی قسمت داخلی جزیرةالعرب که از داشتن هرگونه آبادی محروم وسراسراعراب بادیه‌نشین‌است .

تقسیمات عربی

خود اعراب سر زمین مسکونی خودرا بدو قسمت نموده‌اند.

اول ـ آن وادیکه ازخشکی بین بحرقلزم ورشته جبال کم ارتفاع درمشرق واقع است نظر بنشیب شدید وتند دامنه **کوه غور** که بمعنی زمین گوداست .

دومـ ناحیه بسیاروسیعی که درمغرب این کوه وخلیج فارس وبحرعمان وبادیةالشام است بسبب زیادی ارتفاع آن **نجد** میگفتند.

نجد عربستان بیابان یونانیها ومسکن بادیه نشینان وصحرا کردان عرب است ـ که ربع الخالی ـ حضرموت ـ عمان ـ بحرین ـ الحاوغیره از آن است.

قوم عرب

عرب ازلحاظ زبان وقومیت بسه دسته تقسیم شده‌اند.

عرب بائده ـ عرب عاربه ـ عرب مستعربه

عرب بائده قبل ازظهوراسلام بکلی ازبین رفته‌اندفقط قرآن وحدیث نبوی ازنظر نتیجه نهائی قومیت آنهاقصصی رابتمثیل آورده‌است مانند **طسم ـ جدیس ـ عاد ـ ثمود ـ عملیق**

که جمع آن عمالقه است .

اقوام شدید وشداد- عادوثمود- عمالقه - باغ‌ارم - قصص قرآن ازاین‌قبیله بود که اثری ازآنهانماند.

عرب عاربه

عرب عاربه عرب‌عرب و اصلی‌است که **عرب‌قحطانیه** نیز گفته‌اند وابتدادراطراف‌شط فرات ساکن‌بودندسپس‌بیمن هجرت کرده وتشکیل تمدن‌ودولتی داده ومشهورترین‌قبایل عاربه دوقبیله **کهلان‌ـ‌حمیر طی- ازد- اوسن- خزرج- لخم - همدان میباشند.**

عرب قحطانیه که اعراب اصلی‌بوده‌اند ازتغرب‌بن‌قحطان که ازاولادسام‌بن‌نوح‌بود سرچشمه گرفته وپدرقوم عرب محسوب‌میشود.

قحطانیان درحجاز ساکن بودوقبایل جرهم در نزدیکی اقامت داشتند ودختری باسماعیل دادند وکم‌کم دراثراختلاط وآمیزش عرب اسماعیلی ازلحاظ جمعیت‌واجتماع برعرب‌قحطانیه غلبه‌یافته‌وکلیه سرمایه مدنیت خودرا بمیراث داده‌ورفتند.

قبایل **جرهم - سبا- کهلان - حمیر** ازاین‌سلسله عرب‌هستند که معروف‌ترین آنهاملوك حمیردرسرزمین‌یمن بودو آثاروتأثربازرگانی آنهابرقراروارابطه تجارتی آنها باحبشه وهندازراه خشکی‌ودریاهم‌اکنون‌باقی‌است.

دولت **سبا** درشهر**مآرب** ودولت **تبابعه** درشهر**ظفار** که‌از۸۵۰سال‌قبل ازمیلادتا ۱۱۵ق م بوده‌اندازدول‌معظم قحطانیه‌بوده‌اند.

سیل‌عرم

یك درهٔ بین دوکوه درسه ساعت فاصله راه تاسباوجود داشت که سدی عظیم بسته‌بودند تا ازکم آبی وتنگنائی‌آب مصون باشنددریکقرن ق‌م‌این‌سد در۱۵۰×۳۰۰دزع طول‌وعرض‌آن بودبمساعت۴۵۰۰۰ زرع مربع ظرفیت‌آب داشت وناگهان درضعف دولت سباسدآب شکست عظیمی‌برداشت ودولت قادربجلوگیری‌آن نشد دولت منقرض وپایتخت‌ازشهرسبا بشهرظفارمنتقل گردید ودرحقیقت بااین‌انتقال پایتخت اعراب‌قحطانیه متفرق شدند وبیشترآنهانابود ومضمحل‌و متلاشی گردیدند .

درقرآن مجید یك‌سوره بنام سباهست که علل‌وعوامل اضمحلال وتلاش - اقوام و ملل ودولت وملت‌آن قوم‌را بیان‌فرمودوازنظرنتیجه نهائی‌برای تنبیه وتنبه مسلمین‌ونسل آینده جهان تفصیل سیل عرم‌را درطغیان وسرکشی‌آن قوم متمرد بازبان موعظت‌وعبرت بیان فرموده‌است.

لقدکان لسبافی مسکنهم‌ایة جنتان‌عن‌یمین وشمال کلوا من‌رزق ربکم و اشکروا له بلدة طیبة و رب غفوز فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل‌العرم و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی‌اکل‌خمط واثل‌وشی سدرقلیل‌ذلك‌جزیناهم بماکفرواوهل‌نجازی الاالکفور.

قرآن میفرمایدبرای دولت‌سبا درسرزمین‌مسکونی‌آنها دوباغ چون‌بهشت‌ازراست وچپ‌آنها درطول۱۸فرسخ بود که دارای انواع‌میوه‌ها وحیوانات مفیداهلی بود خالی از هرگونه حیوان موذی وجانورموحش وشهرسبا۱۲ده داشت که تمام‌آنها ازکثرت درخت

بصورت یك باغ در آمده بودخطاب شدبخوریدازاین میوه‌ها وشکر خدارا بنمائید که خداوند امرزنده شهری سبازیباوپر برکت برای شما آفریده است.

مردم سباخوردند ولی شکر نعمت بجای نیاوردندواعراض ازعبادت حق کردندخداوند هم سیل عرم را فرستاده درختها خشکید وشوره زارشد وآبادانی بویرانی مبدل گردید و نعمت بنقمت جای خودرا بخشید واین عذاب دردنـاك بسبب طغیان و اعراض آنها از خود بود .

تاآنجاکه میفرماید **ومزقناهم کل ممزق ان فی‌ذلك لایات لکل صبار شکور** آیه ۹ی سوره سبا.

چشاندیم بآنها طعم کفران نعمت راوپراکنده ساختیم قبایل آنهاراکه همه پراکنده شدند جز **غسان** که بشام رفتند **وقضاعه** که بمکه **واسد** که ببحرین و **انمار** بیثرب و **جذام** بتهامه وازدبعمان مهاجرت کردند.

استیلای حبشه بریمن

چون نکاتی درتاریخ قبل ازاسلام هست که مقدمات بیان مطالب بعد خواهدشد ناگزیرنمیتوان ازآن ناگفته صرفنظر کرد لذا برای تشخید افکارخوانندگان شمهٔ نقل میکنیم که نکات حساس تاریخ است.

مقدمه اول

باید گفت که یمن واراضی دیگری از عربستان که در حوالی باب المندب ومدخل اقیانوس هند وبحراحمر و ممالك روم واقع شده بعلت واسطه بودن بین هندوستان وآسیای شرقی ازطرفی وبین مصروممالك روم ازطرف دیگراهمیت تجارتی داشته و موقعیت جغرافیائی آن قبایل توجه زمامداران جهان مصراست.

مقدمه دوم

دولت روم وایران که دوامپراطوری بزرك جهان درآسیا واروپابودند وبرای بسط نفوذواستیلای خودجدی بلیغ داشتند وباهم رقیب بوده ودولتهای کوچك را زیرحمایت خود میگرفتند.

مقدمه سوم

درعهدانوشیروان که فاتح جزیره سراندیب بودوتوسعه دامنه سیطره‌اوتاآبهای حوالی هندوستان دامنه داشت راههای تجارتی اوقیانوس هند بطرف افریقاتحت نفوذساسانیان درآمده بود .

رومیها که عاشق ومحتاج امتعه نفیس هند وابریشم چین بودند ودولت ساسانیان راه های خشکی را در آسیای عربی برروی آنها بسته بودعیسویان یمن استمدادمینمودند که بلکه راههای خشکی هندوچین را بدست آورند.

مقدمه چهارم

دولت تبابعه که نسبت بـدولت سبا جنگجو و دارای شجاعتی بود با تبع های یمن ببهـانه هـائی که ازطرف آغاز میشد بجنك برمیخواستند .

مشهورترین تبابعه دولت حمیری بنام ظفاربود که معاصر ذونواس ومعاصرانوشیروان ساسانی بود.

تبع بکیش یهود متمایل بود و بر عیسویان یمن سخت میگرفت و عیسویان بدولت روم شکایت کردند و پناه بردند.

امپراطور روم بنجاشی پادشاه حبشه که عیسوی وعامل دولت روم بود درمداخل اقیانوس متوسل شد تا بدفع ژونواس ورفع آزار یهود بپردازد وشر آنهارا ازسر یهود کوتاه کند.

نجاشی لشکریانی جرار بنام ابرهه بیمن فرستاد وباچند زنجیر فیل بیمن آمدند و ذونواس را مغلوب ودولت حمیری ظفار را درحدود سال ۵۳۱م منقرض کردند. ویمن ازاین تاریخ ضمیمه حبشه شد وجزو مستعمرات رومی در آمد.

این تحولات واین غلبه وشکستها دراجتماع دوصورت دارد یکی ظواهر امر ودیگر حقیقت آن

تاریخ بیشتر درنظر مورخ بدوی ظواهر امر را نشان میدهد وقضاوتها اکثر روی مراحل ظاهری شئون اجتماعی است ولی برای مورخ محقق مجرب که بعلل وعوامل سلب وایجاد امور است آشناست وازدیده حقیقت بین مینگرد پشت پرده هارا ملاحظه میکند وفتح وظفر یاشکست وانهزام راناخن میزند تا بریشه آن برسد وعلت العلل حقیقی را بدست آورد.

تاریخ روم وایران قبل ازاسلام وتحولات اجتماعی بشر آن عصر بی شباهت باوضاع و احوال امروز نیست که میتوان بدیده یك سیاسی محقق ویایك مورخ دوربین مآل اندیش از اعماق افکار نتیجه حوادث را بدست آورد. سطح زندگی مردم یکشهر باسیاست زور آزمایان روم ایران مرتب بحضیض واوج میرفت گاهی ممالك عربی دستخوش تمایلات روحی قرار میگرفت وزمانی زیر نظر وحمایت دولت ساسانی میرفت در افریقا وکشورهای خاورمیانه و آسیای صغیر نیز درجزر ومد سیاست روم وایران زیرورو میشد و یاللعجب که غلبه وفتح جنگهای اسلامی راهم بگمان خود مرهون همان سیاستها می پنداشتند درحالی فتوحات اسلامی بدون هیچ گونه تردیدی مرتبط باراده حق وتاییدات آسمانی بود چنانچه واقعه قبل نماینده ومصداق واقعی این حقیقت است.

داستان ابرهه

گفته شد که پادشاه حبشه که پایتخت وی آنوقت **اقصم** در کنار بحر احمر بود بیمن حمله کرد ودرسال ۵۷۰ میلادی همان سال ولادت پیغمبر یاسال ۵۷۱ یمن راتصرف کرد - ابرهه نایب السلطنه حبشه بقصد آنکه صنعا را مرکز تجارت وبازرگانی قافله شرقی قراردهد ومعبر بزرك عرب معین کند تا یمن موردتوجه گردد معبد صنعارا ساخت ومردم را مجبور کرد آنجا بعبادت اصنام بروند ولی قبول نکردند وحتی جمعی ازمتعصبین که مجبور شدند بمعبد صنعا بروند آنجا را ملوث کردند . ابرهه برای انهدام کعبه بمکه حرکت کرد تا آنجارا ویران کند وصنعا خود بخود معبد عمومی عرب ومرکز شرق گردد ابرهه باضدیتها وجلوگیریهائی که عرب درسر راهش ایجاد کردند مواجه شد ولی همه را رفع نمود تا **بطایف** سه منزلی شرقی مکه رسید - از آنجایك عده سپاه مهاجم و غارتگر را بافیلهای جنگی بطرف مکه فرستاد وخود با فیلهای مخصوص ازعقب حرکت نمود دراین موقع پرده دار کعبه عبدالمطلب جد پیغمبر بود که چون شنید ابرهه بطرف مکه میآید دستورداد همه مردم ازشهر بیرون روند وخودش نیز با دویست شتر بیرون رفت وسکنی گرفت ابرهه هم خارج ازشهر اردوزد وتعجب کرد که چگونه مردم شهر را بدون دفاع گذاشته اند نماینده ای فرستاد نزداو که ماقصد آزارمردم را نداریم .

عبدالمطلب نزد اورفت ابرهه گمان کرد میخواهد وساطت کند برای مصونیت کعبه ولی عبدالمطلب فقط مطالبه شتران خودرا کرد وهیچ سخن از کعبه بمیان نیاورد .

ابرهه پرسید چگونه از کعبه که توپرده دار آن هستی صحبت نمیکنی **گفت انا رب الابل والبیت ربه** گفت من صاحب شترانی هستم وخانه خود صاحبی دارد ونیاز بکمك و حامی ندارد چنانچه قبلا نیز فیلان دررفتن بمکه ازحرکت بازماندند وقدمی بجلو نرفتند ابرهه نیز با بمب باران طبیعی جوقه جوقه های مرغان پرنده مواجه شدند ونابود گردیدند واکثر اروپائیان درکلمه ابابیل بآبله فارسی باشتباه افتاده اند سال ۵۷٤ تاسال ۵۷۸

ابرهه و انهدام کعبه

ابراهه چون قوت گرفت یك کلیسای بزرگی در صنعا ساخت تاعبادتگاه عیسویان باشد وبعد کم کم بفکر رفت که مردم رااز زیارت وطواف کعبه بازدارد وصنعارا مرکز عبادت عرب قراردهد اما اعراب غیرعیسوی زیربار نرفتند که زیارتگاه دیرین خود یعنی کعبه را ترك گویند و درمقابل اصرار ابرهه عکس العملی نشان دادند که اهانت بکلیسای مسیحیان بود ابراهه برای استقرار کارخود وتثبیت نقشه خویش بر آن شد که اول کعبه را منهدم وویران کند تا قهراً اعراب بطرف صنعا وکلیسای بزرك مسیحیان بروند .

ابرهه‌سیزده‌زنجیرفیل که فیل‌سفید بزرك آن‌بنام محموددرمقدم آن بودبقصدانهدام خانه کعبه فرستاد.

این‌اقدام درزمان تصدی سدانت وپرده داری حضرت عبدالمطلب جدپیغمبرخاتم النبیین‌ص بود.

لشکریان ابرهه بنظراروپائیان‌بمرض آبله مبتلاشدند واین اشتباهی‌بزرك تاریخی است که مستشرقین‌نموده‌اند بلکه مواجه باحمله نیروی‌الهی‌ابابیل که پرنده‌های کوچك میباشد شدند وهرپرنده ریگی کوچك درمنقارداشت وبرسرهرکس میزد همانجا ازپای درمیآمد چنانچه آیه‌قرآن صریحاً بیان میفرماید.

وارسل علیهم طیراً ابابیل ترمیهم بحجارة من‌سجیل فجعلهم کعصف ماکول- سوره‌فیل

آن خداوند است که ازساحل دریابرایشان مرغ‌ابابیل‌را فرستاد تا سنگریزه‌های آتش‌زارا برسرآنهابریزند وآنهاراچون برك‌کاه خوردشده درروی زمین‌بریدند اماعلت اشتباه چون مستشرق‌آلمانی وغیره لغت‌ابابیل‌را نشناخته بکتاب‌لغت مراجعه کرده واز آبله گرفته گمان کرده لشکر ابرهه بآبله از بین رفتند در صورتی که بضربات بم باران ابابیل ازبین رفتند.

ابابیل‌قشون ابرهه‌را ازپای درآورد ویکی‌ازآنها فرارکرد تاخودرا دریمن‌بحضور ابرهه رسانیده که گزارش‌را بدهد مرغ مأمورقتل‌اوخودرا بالای سرش‌رسانید وچون گزارش‌اوتمام شد ازهمان‌بمهای‌آتش‌زای‌الهی که بسجیل خاك‌آتشین تعبیرشده برسراو انداخت واوراهم ازپای درآوردتاابرهه بداند چگونه نیروی فیل سوار جنگی اوشکست خورده نابودشدند.

ابرهه ازاین خیال درگذشت ولی‌بامردم‌هم بد رفتاری شروع کرد وآزار و اذیت بسیارنمودتادرگذشت پسرش **یکسوم** پس ازاوپادشاه دست نشانده شد **ومسروق** پسر دیگرش بعد ازاوحکومت یافت که چون بیدادگری بمنتهارسید یکی ازسرداران نامی عرب‌قحطانی بنام **سیف‌بن‌ذی یزن** به‌پشتیبانی انوشیروان دادگر درسال۵۷۱ میلادی بریمن‌غالب شد.

انوشیروان یکی ازسران سپاهی دیلم خودرابنام **وهزر یادهزر** باچهارهزارقشون بکمك سیف بن‌ذی یزن فرستادتامسروق ابرهه‌راکشتند وبدین‌ترتیب یمن ازمتصرفات امپراطورروم‌بتصرت وتحت‌الحمایه‌شاهنشاهی ایران‌انتقال‌یافت وقسمتی از حجاز وشمال عربستان‌هم تحت حمایت وتبعیت‌ایران‌درآمد.

سال هجوم حبشه بخانه کعبه مقارن سال۵۷۱ وسال چهل‌ویکم ازسلطنت‌انوشیروان وباصطلاح‌عرب **عام‌الفیل** بودواین همان‌سالی‌است **حضرت محمدبن‌عبدالله‌ص‌خاتم النبیین متولدشد.**

دراین سال‌مخصوصاً شب تولدآن منجی‌عالم‌بشریت حوادثی درعالم رخ‌داد که‌ملل

واقوام جهان بشریت فهمیدند یك واقعه مهمی درروی زمین رخ داده است که شرح آنرا دراوراق بعد خواهید خواند.

عرب مستعربه یا اسماعیلیه

عرب مستعربه یا اسماعیلیه قبایلی هستند که پس از استیلای بریمن وغلبه برقحطانیان وآموختن زبان وآداب ایشان بتدریج در عـداد طوایف عرب در آمده و در حقیقت قبول عربیت کرده‌اند.

یابهتر تعریف کنیم و بگوئیم عرب **اسماعیل ازنسل اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل الرحمن است** که از بادیةالشام بوادی غیرذی‌زرع حجاز یعنی مکه رفت و آنجا قواعدبیت را بالابردواسماعیل را بامادرش آنجا گذاشت واز نسل اوعرب مستعربه بوجود آمد وبرعرب عاربه‌تقدم‌وتفوق جست.

لذا علمای علم انساب گویند مستعربه بعدنان پسر اسماعیل‌بن‌ابراهیم خلیل الرحمن میرسند که **عرب‌عدنانیه** هم گفته‌اند.

قبایل معروف آنها عبـارتند **ازربیعه ـ مضر ـ ایاد ـ انمار** وقبیله قریش که پیغمبراسلام ازمیان آنها طلوع کردازاعراب مستعربه هستند یعنی‌عرب اسماعیلیه هستند که رسول‌خداص خودرا ازنسل اومیدانند وشریعت خودرااز آداب ابراهیم گرفته و بدین اجدادموحد فداکاردرراه توحید مفاخره‌ومباهات میفرمایند.

آداب عرب قبل ازاسلام

بابیان مقدمات فوق واینکه عرب بائده ـ و عاربه و مستعربه که هریك بقبایلی‌چند تقسیم میشدند مخصوصاً قبایل قحطانیه کـه عبارت از **کهلان ـ ازد ـ طی‌ـ همدان ـ کنده غسانه ـ اوس ـ خزرج‌ـ طی‌ـ مناذره ـ ال‌لخم یالخمیون ـ منذرومناذره کنده** و غیره بودند.

هردسته وقبیله آداب ورسوم وعـادات و خصوصیاتی داشتند که ازیکدیگر ممتـاز بودند ـ هوای‌نامساعد ـ کمی‌آب ـ کوچ کردن قبایل ـ حس بدبینی‌ـ بداندیشی ـ تنافر قبایل ـ اختلاف آداب‌وعادات وادیان‌ومذاهب‌حتی‌دربت‌پرستی که‌هردسته بتی‌رامی‌ساختند ومی‌پرستیدند وبه۱۶۸ هزاربت رسید که ۳۶۰بت آنها بزرك ونامی‌ومنتسب بجمعیت‌بیشتری بوده‌و۹ بت آن رسمیت داشت که گفته‌اند.

یغوث ونسریعوق است بعل‌ود و عزی

سواع ولات ومنات است نامهای بتان

عرب قبل ازاسلام‌دارای‌تحقیق وتعمق وتفحص وتمدن وآداب قومی ودین‌ثابت وعقل سلیم وآئین‌شایسته وفکرمستقیم‌نداشت.

کینه جوئی ـ دزدی ـ غارتگری ـ زنده بخاك کردن‌دختران ـ جنگجوئی‌ازآداب عربیت بود.

مذهب عرب

با آنکه قبایل متمدن مجاور اعراب بحکم همسایگی رفت و آمد داشتند یاآنکه برای تجارت و مسافرت‌آمیزشی پیدا

کرده بودند وبسیارمیشد که مبلغینی‌میفرستادند تاازعقایدشوم آنها مذمت کنند وعقاید خودشان‌را که یهودیانصاری یاصائبه‌بودندبآنهابیاموزند وتحمیل کنند .

معذلك با آنکه تحت‌نفوذ همسایه ها قرار میگرفتند کمتر بمذهب آنها تسلیم می‌شدند مگر بندرت ازبت پرستی که بد ترین و پست ترین عقیده بشری است دست میکشیدند .

جمعی ازاعراب دراثراختلاط وآمیزش بدین صابئین و ستاره پرستان قدیم کلده وبابل درآمدندگروهی بکیش‌زردشتی وجماعتی بمذهب یهودوعدهٔ بدین‌مسیح وعیسویها آشنا شدند .

لکن اغلب بهمان درجه بت‌پرستی که درمرحله دین پست‌ترین ادیان‌است باقی ماندند وباهمان اختلاف طبقاتی از نظرعقیده باقی‌ماندند هردسته‌هم بتی داشتند که باز زیربارمذهب دسته دیگر نروند .

این‌بتهارا ازچوب یافلزیاسنك ویاعاج می‌ساختند ومعبدی می‌ساختند بسیارساده‌و بت‌را آنجامی گذاشتند واورا کرنش‌وتواضع میکردند .

چنانکه قبیله کلب بنام ودبتی داشتند درمحل دومةالجندل گذاشته بودند وقبیله هذیل‌بت‌یغوث وقبیله مدجح‌بت‌نسر که(کر کس)- وبت ذوالکلاع‌رادریمن‌عبادت‌میکردند قبیله‌همدان بت‌یعوق وثقیف‌بت‌لات‌را درطائف می‌پرستیدند .

قریش‌بت مخصوصی‌بنام عزی‌ومنات داشتند واوس‌وخزرج‌بنام‌هبل بزرگترین‌بتهای این قبایل است واینهادرخانه کعبه اویخته‌بودند وبرای آنهاقربانی‌میکردند .

مکه و کعبه و عظمت آن

در تاریخ انبیاء گفتیم که خداوندآدم ابوالبشر را خلق کرد و باو دستور داد برای عبادت کعبه را ساخت و معبد عمومی بشر گردید .

دوران بی‌حسابی گذشت که تاریخ آن‌تاریك‌است‌تاابراهیم خلیل‌الله مأمورشدقواعد بیت‌را بالاببردوخانه کعبه که دراثرسیل بارانها وحوادث خراب‌شده بودبسازدوتعمیر کند وفرزند خودش‌اسماعیل‌را درآنجا جای دهد وازاویك سلسله‌بزرگی ازبشربوجود آید که موجب‌افتخارومباهات نیك سیرتان گردد واین کعبه ازروز **دحوالارض** یعنی‌دوهزارسال قبل‌از آفرینش‌آسمانها آفریده شده بودپس‌ازگردش افلاك زمین‌را اززیرخانه کعبه کشش داده گستردند و زمین ازآنروز پرورش داده شد بآب وآفتاب برای تربیت نباتات و حیوانات .

مکه مسکن‌اسماعیل ومهاجرت ابراهیم خلیل الرحمن‌است ومورد احترام قبایل **عرب بائده وعاربه ومستعربه** گردیدوعلاوه برآنکه دراین‌معبد ستایش خداوند می‌کردند - بت‌پرستان‌هم در ادوار تاریخی‌خود بازادی بتهارا برسقف آن می آویختند و عبادت میکردند .

ازاین گذشته مکه‌یك‌بازارعمومی‌وبین‌المللی برای عرب وبازرگانان همسایه عرب

بود که مال‌التجاره خودرامی آوردند آنجابمعرض نمایش‌می گذاشتند وبفروش‌میرسانیدند وازاین‌راه کعبه یك‌اهمیت تاریخی بین‌المللی پیداکرد که هم معبدبودهم متجر که علاوه بربتخانه بزرك بودن عرب بت‌پرست عصرجاهلیت زیارتگاه ومقصد حجاج عرب بود که برسم وآداب مخصوص‌عربیت دوره عبرانیان‌برای حج‌بمکه میآمدند واحرام‌طواف‌وعمره سعی ورمی جمره ـ غسل‌وختان ـ بریدن دست دزد ـ نذروقربانی ـ مفاخراست و خود ـ ستائی‌ها یك سلسله آداب دیگر که از زمان حضرت ابراهیم باقی مانده بود در مکه انجام میشد.

گذشته ازاینهامکه سرراه وچهارسوق دنیای بازرگانی آن عصربود و محل‌تقاطع کاروانهای مهم‌قوافل‌یمن ـ وبلادغساسنه ـ سواحل خلیج‌فارس ـ عمان بحراحمروبازرگانان ازچین تاشام‌بود که برای تجارت میآمدند وقریش ساکن‌مکه هرسال دوبار در زمستان بطرف‌یمن ودرتابستان بطرف جبل‌شامات وحوران وبصری میرفتند.

مکه‌بسبب این‌دوموضوع مهم مطاف ومزاربودن وموقع‌تجارتی داشتن اهمیتش بسزا یافت وقهراً ساکنین آنجارا بتأسیسات وآبادانی وعمران مجبورمیکردند که برای رفاه حال زواروتجارواداره کردن آنها جمعی‌ازمردم مأمورتشکیلات پذیرائی‌قوافل تجارتی و عبادتی بودند واین‌مشاغل روزافزون شد تابه ۱۵ منصب‌رسید که بین‌اعیان مکه مخصوصاً قریش که پرده‌داربودتقسیم‌شد واین مناصب بارث باولاد آنها میرسیدودرخاندان قبیله آنها موجب‌افتخاربود.

سدانت کعبه وقریش

مهم‌ترین مناصب کلید داری و پرده داری خانه کعبه بود که بعربی آن را **سدانت** و مأمور آن را سادن می گفتند و این سادن حکم مرجع بزرك علمی‌وپازعیم ورئیس‌قوم وبمنزله کاهن بنی‌اسرائیل ومخصوص‌رئیس‌قبیله بود.

یکی دیگرازمناصب عرب درمکه **سقایت** بود که چون آب بقدرکافی وجود نداشت بامشك‌ها وشیرها برای رفاه حال‌حاجیان وزوارآب بیشتری ازخارج میآوردند صاحب ـ السقایه مقامی‌ارجمندداشت.

منصب دیگری درکعبه بود که **رفاده** میگفتند وآن مقام مرکزتجمع نذورات و موقوفاتی بود که عرب‌بعنوان خانه کعبه تقدیم‌میکردند وصاحب‌الرفاده ازاین محل فقرا زواررااطعام واکرام میکرد.

سدانت کعبه باریاست قریش ازقبیله خزاعه ازاعراب قحطانی‌بود وریاست طایفه قریش با**قصی‌بن‌کلاب** جداعلای پیغمبربود.

سدانت ازقصی بعزیزترین‌فرزندش عبد مناف وازاوبارجمندترین فرزندش**هاشم** وازاوبعبدالمطلب رسید وبواسطه فضیلت اخلاقی که این‌خاندان داشتند مناصب همه در آنهاتمرکزیافت وامیه پسرخوانده بهمین‌جهت برهاشم که پسرحقیقی عبدمناف بودرشك بردوبنزاع ونفاق‌برخواست وتاعصرپیغمبرخاتم النبیین یعنی‌فتح‌مکه سدانت‌باعبدالمطلب وفرزندان هاشم ورفاده وسقایت‌هم باعباس‌وابوطالب‌بود.

بدين‌ترتيب مكه و كعبه شهرمحترم ومزارعمومی‌عرب وبازار بين‌المللی‌وریاست و زعامت‌آن باجد پیغمبرواعمام اوبود ـ كه چون مكه‌فتح‌شد همه مناصت بدست مسلمين واهل‌بيت پيغمبرص‌افتادوتاريخ‌جغرافيائی‌مکه وبنای‌شهر کعبه وشهروتحولات‌آنرا در کتاب جداگانه یاراهنمای حاج‌ومناسك حج‌نوشته‌ايم كه بارهاچاپ‌شد.

تیره گی جهان و نیاز بیك‌منجی بزرك

از اصول مسلم علمی این است که هرعملی یك عکس‌العملی داردمثلاا گردست روی یك‌فنری بگذارید هرقدر بیشترفشار دهید عکس‌العمل آن يعنی‌جستن‌فنر بيشترخواهدشددراجتماع هم اعمال‌افرادبصورت يك عمل نوعی جامعه درمی آید وروی مبانی آن قضاوت میشود مثلا اگریك فرددزدباشد وجامعه ازاین‌افراد دزدتجمع پیدا کند میگویند جامعه دزدوخائن ولی‌باآنکه درمیان این‌جامعه مردانی‌هم باشند که درست وصادق وامین‌باشند اماقضاوت روی اكثريت اجتماع‌است اگرافرادمتظاهريك ملت عالم‌ورشيد وعاقل‌بودندآن‌جامعه‌را متمدن وراقی‌ومبتکرودانشمند گویند.

گفتار و کردارمردم‌هم بادانش وبینش آنها نسبت مستقیم دارد که روی‌همین‌مبانی قضاوت میشود.

مردم عربستان درصدراسلام درنهایت اختلاف طبقاتی وفقروفاقه وفقدان فضیلت و کمال بودند بطوریکه هریك بدیکری هیچگونه اعتماد نداشته و حتی مراقبت در پیش دستی‌زدن و کشتن‌میکردند.

درتاريخ جاهليت مينويسند۱۷۰۰جنك محلی‌ميان قبايل‌عربی‌اتفاق افتاد که‌ریشه‌و منبع آن جهالت وتعصب جاهلیت و تیره بختی وفقر وبی رحمی و کبر ونخوت وغرور بی‌جا بود که برای نمونه یکی دوفقره آن‌را می‌نگاریم تابسطح وافکار و حرکات مردم آن عصرپی برده شود.

جنك بين بكر و تغلب

البته جنگهای آن عصر عموماً و عرب خصوصاً جنك تن بتن بود ودوقهرمان باید زور آزمائی خودرا نشان بدهند مانند امروزجنك علمی‌نیست که بایك اختراع مليونها بشررا فدای تمایلات خود کنند اگرچه دررذالت نفس‌وتعصب جاهلیت همان معنی باقی است که آن روز با شمشیر وامروزباأتم عمل میشده ولی مظاهر ومصادیق‌آن مختلف ظهور وبروز می کند.

جنك «بسوس» شخصی‌بنام «کلیب» که یکی‌ازشیوخ عرب‌بوداعلام کرد که‌شتر کسی نبایدبچراگاه وواقع شتران من وارد شود.

مردی دیگربنام «سعد» که مهمان زنی‌بنام «سوس» بودشتری داشت وحیوان بی‌شعورواردبچراگاه‌قرق شده‌کلیب‌شد اوهم حیوان‌را مجروح کردسعد ازقبیله‌میزبان یاری خواست وجنك درگرفت وپنجاه سال‌ادامه‌یافت و گروهی‌قربانی‌این‌روش ناپسندشدند تا نعمان‌بن‌منذرپادشاه‌حیره آنهارا‌صلح‌داد.

حکایت

جنك «منذر» با قبیله «بکرابن‌وائل» - درمیان این دو قبیله اختلافاتی رخ داد مثلا اسب یکی‌براسب دیگری که از شیوخ بودسبقت گرفته یامردی پایش‌را دراز کرده دربازارمکاره و گفته‌اگر کسی‌قدرت دارد از روی پای من بگذردونظایراینها که درسوق عکاظ درجلد پیشوای‌اسلام‌نوشته‌ایم.

منذراعلان کرد هر کس‌ازحکومت اواطاعت‌کند ازتعرض مصون است ولی بسخن منذروقعی‌ننهادند واوسوگند یاد کرداگربرآنهادست یافت آنقدرازآنان‌را برفرازکوهی بکشدکه خون بپای کوه برسد.

پس‌ازآن برای سرکوبی متمردین لشکرکشی کردو جنك سختی‌در گرفت درنتیجه قبیله (بکر) شکست خوردند و گروهی‌اسیرشدند - «منذر» دستورداداسیران‌را برفراز کوه‌بردیگان‌یکان‌راگردن بزنند عده زیادی‌راگردن زدند ولی‌خون درخاك فرومی‌نشست وازکوه سراشیب نمیشدتاسوگنداواداء شده‌باشد.

چند نفرنزد منذررفته گفتند اگرهمه بکری‌هاراگردن بزنند خون بپای کوه نمی-رسد پس برای وفای بسوگندکافی است‌آب برخون‌آنان بریزیم تاخون بکمك‌آب بپای کوه‌برسد.

منذربزحمت قبول کردوتاخونابه بپای کوه نرسیدادای سوگنداونشده‌بود.

بهمین نحو زنان و فرزندان‌را میکشتند و اسیر میکردنـد و بقتل وغارت وجنك می‌پرداختند.

اختلافات طبقاتی یاامتیازات طبقاتی

یکی از شرایط بقاء تشکیلات و تحکیم مبنـای تجمع عدالت اجتماعی وتناسب سطح‌اقتصادوروحیات افرادیك ملت‌است - تاتقارب وتقارن باقی‌است حس‌خوش بینی‌وتوازن برقرار است وهرگاه‌این‌تعادل‌ازمیان‌رفت‌اختلاف طبقاتی‌پیش‌میآید وحس‌بداندیشی‌موجب‌قطع‌رشته‌های مودت ومحبت میگردد.

هرملتی‌که اعتدال اقتصادی نداشته‌باشد نمیتوان ملت واحدشناخت بلکه افراد پراکندهٔ هستند وعرب دردوران جهالت وضلالت اختلاف طبقـاتی شگفت‌آوری مقرون بتعصب جاهلانه‌داشت وهرطبقه برای خودامتیازاتی‌قائل بود که دیگری‌راشایسته‌این‌امتیاز نمیدانست وحساسترین‌امتیازات‌عرب عبارتست از:

۱- امتیازثروت - سرمایه‌داران محیط عربستان همه‌کاره‌اجتماع واختیاردار مطلق مردم بودند ومقدرات دیگران بدست‌آنان سپرده بودکلیه درویشان و مستمندان بحکم اجبارمطیع متمکنین‌بودند.

۲- امتیاز نژادی بودکه بسیاری تعصب داشتند و غیرعرب راولواکاسره ایران یا قیاصره روم‌بودند عجم نامیده وداخل‌امتیازات خودنمیتدانستند واعتنائی نمیکردند - و همچنین سیاه‌پوستان‌راآدم زنده وصاحب حق‌وحقوق بشریت نمی‌شناختند وحق‌حیات‌برای آنهاقائل نبوده‌اند ولذابرده فروشی‌ازغلام وکنیزدرعربستان بیش‌ازهمه‌جاقوت وقدرت داشت وبرده گان‌باید متحمل‌مشکلترین‌کارهاباشند.

۳- امتیاززبان بود که تقریباً برترو عالیتر از السنه دیگر جهان می‌پنداشتند و غیر عرب را می نمودند این امتیاز پس ازاسلام برای عرب ارزش واقعی یافت زیرازبان رسمی آسمانی دین اسلام شد وقرآن ونمازومبانی شریعت درلباس احادیث واخبار بعربی بردنیا عرضه شدو $\frac{۱}{۱۳}$ السنه دنیا زبان عربی است وبیش از ۸۹ میلیون بشرهم اکنون بزبان عربی تکلم میکنند ،

٤ - امتیاز دیگری که عرب معتقد بود امتیاز ظالمانه و تسلط مردان بر زنان است .

زن عرب قبل ازظهوردین اسلام حکم یك متاعی را داشته وموجودبی ارزشی بودومردم بازنان چون بهائم رفتارمیکردند ودختران را زنده بگورمیکردند ولی پس ازاسلام ارزش و مقام وشخصیت وحقوقی پیدا کرد.

چنانچه درباره زن وحقوق آن مفصلا نگاشته‌ام.

این اختلاف طبقاتی یاامتیازاشرافی نه‌تنها درعرب بود بلکه درکشورهای مجاور اعراب نیزهمین تیره گی وانحطاط اخلاقی واختلاف طبقاتی درتمام شئون اجتماع وجود داشت که سبب جنگهای ایران وروم شد وعظمت آن دو کشوررا بیك انحطاط اخلاقی سوق داد که منجر بتلاشی واضمحلال بدست یك ملت بی‌تمدن گردید.

زن درعصر جاهلیت

اگر درباره اوضاع وشرایط زندگی زن قبل ازاسلام مراجعه کنیم بنکاتی برخوردمیکنیم که عقل حیران میگردد والبرماله قسمتی از آن حوادث را نقل کرده است وما درکتاب زندگانی حضرت فاطمه زهرا شمهٔ نقلا کرده‌ایم - اینجا فقط برای تذکر محیط و نیاز اجتماع بیك مصلح بزرگی مختصری میآوریم.

بیچاره گی زن عرب بیش ازمقداراست که دختران را زنده زنده بگور کنند - زن عرب دریك محیط وحشتناك تاریك جاهلانه‌ای میزیست که هیچ حقی درزندگانی نداشت جز آلتی برای انجام کارهای سخت ودشوار بود.

زن حق ارث بردن ازپدرومادرنداشت اگرشوهرش میمردزن باید درقبرشوهر بماند وبعد اورازنده بگور کنند یاپسربزرك صاحب اختیارزن پدرمیشد که اگربخواهد اورا بفروشد یامزدورنماید یادرمقابل پولی که بنام مهر قرارمیگیردشوهردهد- یابرای همیشه از شوهر کردن ممنوع ومحروم سازد .

درشهریثرب رسم بود که اگرمردی میمردوزنی داشت فرزندبزرگش اززن دیگر که اکثرچنین فرزندانی داشتند پیراهن خودرا روی زن میانداخت که حاکی ازاختیار او بودو آنچه میخواست باآن زن میکردتادراسلام این روش ادامه داشت وپیغمبرخدامنع کرد فرمود **لاتنکحوا مانکح ابائکم**

اول نکاح **ذوات الرایات** - وآن زنانی بودند که دراختیارهرمردی قرار می - گرفتند ودرب خانه آنها پرچمها نصب بود که ذوات الرایات شهرت داشتند که مادران

ابوسفیان ومعاویه ویزید وزیادازاین‌طبقه‌بودند و اگر آنها کودکی میـآوردند مراجعین خویش‌را جمع‌میکردند وقیافه شناسانی بودندآنهارادعوت میکردند تاباشباهت کودك‌را بهر که نسبت دادند اوپدرتازه مولودبود ودرباره زیـادابن‌ابیه قیافه شناسان نتوانستند قضاوت کنندلذا بنام‌پدرمجهول شهرت‌یافت وبعد معاویه برای‌پشتیبانی‌سیاست‌خودوراپسر ابوسفیان خواند.

دوم نکاح **«استبقاع»** بود که مردی بزنش‌میگفت تومیتوانی‌بامردی دیگرهم‌بستر وصاحب فرزندشوی زن میرفت مردی‌راانتخاب میکردومرداولی‌مدتی بازنش‌هم‌بسترمیشد تاآثارحمل‌نمودار گردد.

سوم نکاح جمع بود که چند نفرباهم برزنی صـاحب رایث واردمیشدند اگر کودکی‌پیدامیکردهمه آنها جمع‌میشدند تـازن بگوید این‌فرزند ازکدام‌یك‌است واین نسبت‌برای‌فرزندی کافی‌بود.

چهارم نکاح مطلق‌بود که مردنزداقوام میرفت وخواستگاری دختری‌رامیکردپدر دخترش‌را بشوهرمیدادودخترمطیع بلااراده پدرش‌بوده بـاید قبول کند وهمچنین ادامه داشت تازمان پیغمبرص که فرموددرسلسله پدران من کسی که نتیجه‌ازدواج‌جاهلیت‌باشد نیست بلکه مطابق آئین‌ابراهیم‌ازدواج میکردند. نکاح مقت وانواع دیگربود که در کتاب زندگانی فاطمه زهرانوشتم.

این‌اختلافات وناملایمات وتیره گی‌های شئون‌اجتماع درهمه کشورها آن عصر بشدت وجودداشت که همه موجب جنك وجدال‌و کشتارهای بی‌حساب میشد مانند جنگهای روم وایران۱ وکلیه افرادکشورهای اسلامی‌وحتی**یهودونصاری وصابئین۲** دارای‌یك‌تشتت فکری‌شدند که آرزوی یك‌مصلحی بزرك‌را داشتند وهمه‌این‌عوامل ایجاب‌میکرد که‌پیغمبری ظهورنماید وکهنه و رهبانان واحبـارهم ازآمدن یك‌پیغمبری با خصوصیات ازروی کتب آسمانی‌واقف‌بودند وانتظارداشتندتااینکه پیغمبراسلام اعلان‌نبوت داد.

آورنده اسلام ازنظرخاندان

گفتیم پرده‌دار خانه کعبه حضرت عبدالمطلب رئیس قبیله قریش مردی متشخص‌شریف ـ پاکدامن ـ بلندهمت ـ باگذشت بودخدمـات اجتماعی اوسطور برجسته تاریخ عرب وحجازرا تشکیل میدهد.

۱ـ برای وقوف بجنگهای ایران وروم دراثرانحطاط اخلاقی‌وبهانه های کودکانه و ادامه مبارزات دامنه داروکشتار بی‌حساب وسفاکی وخونریزی ملل راقیه روم وایران بکتاب‌تاریخ‌ایران باستان‌تألیف مرحوم‌مشیرالدوله‌پیرنیاص۲۲۳۲مراجعه‌شود.

۲ـ صابئه مذهب قدیم کلده‌وآشوربود وعبارت‌ازیکنوع ستاره‌پرستی‌است وصابی‌ها هفت نوع‌رب‌النوع قائل‌بودند وشکل آن هفت‌کوکب‌را بطریق علامات بتصـاویرمخصوصی طلسم میکردند وهفت روزهفته‌را بنـام‌کوکب می‌نامیدند وزردشتی‌هـا تـابع قسمتی از عقایدآنهاشد.

حفر و تخلیه چاه زمزم از بزرگترین خدمت او برای حاجیان و اهل مکه بود.
عبدالمطلب در کندن چاه زمزم نذر کرد اگر ده پسر پیدا کند همه را درخدمت بخلق بگمارد و یکی را هم بسنت ملی فدای کعبه وقربانی راه خدا نماید.

خداوند حاجت او را بر آورد دارای ده پسر شد که کوچکتر از همه **عبدالله** بود خواست او را قربان کند مردم مکه سخت بر او اعتراض کرده بر آشفتند که دختر کشی بس نبود تو میخواهی پسر کشی را هم باب کنی ومعمول سازی وراضی نشدند بقربانی عبدالله عبدالمطلب برای ادای نذر عبدالله را باشتر قرعه کشید تاقرعه بنام ده شتر که سرمایه بزرگی در آن عصر بود اصابت کرد وده شتر قربانی نمود وعبدالله نجات یافت ولذا پیغمبر اکرم ص خودرا **انا بن الذبیحین** معرفی میکند که فرزند دوذبیح است یکی اسماعیل جدش که برای اوفدائی از بهشت آمد ودیگر پدرش که ده شتر قربانی اوشدند.

عبدالله پس از رشد رسید نسبت عربیت درقافله بازرگانی شام شرکت کرد درحالی که تازه زن گرفته بود وشاید یك شب بیشتر نزد زنش نبود وبا کمال تأسف درمراجعت ازسفر شام درمدینه درگذشت وزن او که دوماهه حامله بفرزندی پسر بود هم آغوش غم واندوه گردید. ۱

قال ص ابن اادم ۶

اجداد پیغمبر اسلام ومسئله نسب درعرب

درعرب بیش ازهرچیز مسئله نسب اهمیت دارد وشناسائی افراد وقبایل بانساب آنهاست وهر کس بیشتر درعلم انساب وارد باشد ارزش اجتماعی اوبیشتر است زیرا درعقد وازدواج خانوادگی این افراد موردتوجه بود ومعتمد ومعرف ووصاف ۱ قبایل از جهات بروز صفات بودند - وهر کس میخواست باصفاتی مخصوصی که دوست میداشت انتخاب کند نزد آن نسابه میآمد وازاو میپرسید که من چنین زنی باچنین اوصافی میخواهیم اوراهنمائی میکرد ودرصدر اسلام ابوبکر وعقیل درنسب شهرتی داشتند.

برای شناسائی افرادهم کافی بود که گویند از کدام قبیله هستیم خصایص آن قبیله دریکفر دظهور وبروز داشت.

با این مقدمه باید پیغمبر را ازلحاظ خانوادگی ازجهت حسب ونسب شناخت که شخصیت اوروشن گردد.

دراواسط قرن پنجم میلادی - یکنفر بنام **قصی** زعیم قریش حکومت مکه را عهده گرفت وتمام افرادقبیله خودرا دراین سرزمین تاریخی جمع کرد ومنصب فرماندهی **جنك و صلح - قضاوت** هم باضافه **سدانت وسقایت** باخوداوبود - اینك سلسله نسب

۱- برای مطالعه زندگانی پیغمبر خاتم النبیین بکتاب پیشوای اسلام مراجعه شود.

۱- قریش را از کلمه قرش بمعنی شتر بسیار اصیل دانسته اند وزردشت هم بهمین معنی آورده اند که مراد از اصالت خانوادگی باشد ودرتاریخ ایران باستان مفصل شرحی درباره زردشت مینویسد تاریخ ایران سایکس ص ۷۰۲- ناسخ التواریخ- ایران باستان

سیدالمرسلین‌راتاآدم پدربزرگ اووهمه نقل‌می‌کنیم :

۱ـ محمد (ص) مادرش آمنه‌بنت وهب

۲ـ ابن‌عبدالله مادرش‌فاطمه بنت‌عبدالله عامر یابنقل‌طبری‌عمروبن عائذبن‌عمران‌بن مخزوم۱

۳ـ ابن عبدالمطلب مادرش‌سلمی‌بنت زیدبن‌خداش تازیدبن عمروبن‌بسیدبن‌حزام بن‌خداش‌ـ بالسید خزرجی۲

۴ـ ابن‌هاشم مادرش عاتکه‌بنت عمروبن‌هلك یابنت مرة‌السلیة

۵ـ ابن عبدمناف مادرش‌بنت خلیل بن‌حبشیه یاحی‌بنت خلیل‌بن‌حبشیه‌بن‌سلول

۶ـ ابن‌قصی مادرش‌بنت سعدبن‌سبل

۷ـ ابن‌کلاب مادرش هندبنت سریر

۸ـ ابن‌مرة مادرش وحشیه‌بنت شیبان

۹ـ ابن‌کعب مادرش مان‌بنت‌القیس یابنقل‌طبری بنت‌کعب بن‌القین

۱۰ـ ابن لوی مادرش سلمی‌بنت عمروبن ربیعه یابنقل‌طبری عاتکه بنت یخلدبن النضربه‌کنانه

۱۱ـ ابن‌غالب مادرش سلمی‌بنت سعدیالیلی‌بنت‌الحارث بن‌تمیم‌بن‌سعد

۱۲ـ ابن‌فهرمادرش جندلة‌بنت‌الحرث

۱۳ـ ابن‌مالك مادرش‌عاتکه بنت‌العدوان‌یاعکرشه‌بنت عدوان

۱۴ـ ابن‌النضرمادرش برة‌بنت مر

۱۵ـ ابن‌کنانه مادرش هندبنت عمروبن‌قیس

۱۶ـ ابن‌خزیمة مادرش سلمی‌بنت‌اسد یابنت‌اسلم بن‌الحاف‌بن‌قضاعه

۱۷ـ ابن‌مدرکه « لیلی‌بنت حلوان

۱۸ـ ابن‌الیاس « احصاءبنت‌ابادیارباب‌بنت حیدة‌بن‌سعد

۱۹ـ ابن‌مضر « سودة بنت علی

۲۰ـ ابن‌نیزار « ناعمة‌بنت حریم‌یامعانه‌بنت جوشم‌بن‌جملة‌بن‌عمرو

۲۱ـ ابن‌معد « مسمره‌بنت سحت‌یامهدوبنت‌اللهم۳

۲۲ـ ابن‌عدنان « معلوم‌نشد

۲۴ـ ابن اد « نعاجه‌بنت‌عمر

۲۵ـ ابن‌ادد « حنه‌نبت‌قحطان

۲۶ـ ابن‌الهمیع « حادثة‌بنت حراط

۲۶ـ ابن‌بنت « مطاپنت‌علی

۱ـ تاریخ‌طبری ص۱۰۷۳ح‌ـ۳

۲ـ طبری وکامل‌ابن‌اثیر

۳ـ طبری چاپ‌اروپاص۱۰۷۳،ص۱۱۱۲ح‌ـ۳کامل‌ابن‌اثیرچاپ قاهرص۱۱ح۲

۲۷- ابن‌جمیل » معلوم‌نشد نام خود اوهم حمل وحمیل بن‌بنت بن قدارهم نوشته‌اند

۲۸- ابن‌قیدار مادرش‌ملامةالحمدمیه‌یاسیده‌بنت مضاض‌الجرهمیه

۲۹- ابن‌اسماعیل « حاجرالقبطیه

۳۰- ابن‌ابراهیم « معلوم‌نیست

۳۱- ابن‌تارخ « معلوم‌نیست

۳۲- ابن‌تاخود « «

۳۳- ابن‌اشوع « «

۳٤- ابن‌ارغو « «

۳۵- ابن‌فایع « ارغوا

۳٦- ابن‌عامر که همان هودپیغمبراست ومادرش معلوم‌نیست

۳۷- ابن‌شلخ مادرش معلوم‌نیست

۳۸- ابن‌افحشد « صلیب‌بنت‌بتاویل

۳۹- ابن‌سام « عمروره‌بنت‌براکیل

٤۰- ابن‌لذح « قینوش‌بنت‌براکیل

٤۱- ابن‌لمك « ملك

٤۲- ابن‌متوشلخ « هدانه‌بنت‌باویل ۱

٤۳- ابن‌اخنوخ‌مادرش برکنابنت‌الدرسیل‌بن‌محویل واخنوخ همان‌ادریس‌پیغمبرع است

٤٤- ابن ازد مادرش‌سمن‌یاسمعال‌یاسمعت‌بنت‌براکیل

٤۵- ابن‌مهلائیل « دینه‌بنت براکبس

٤٦- ابن‌قنیان « نعمة‌بیت‌شیت

۳۷- ابن‌انوش « حزوره‌اخت‌شیت

٤۸- ابن‌شیت « حوا

٤۹- ابن آدم‌ابوالبشرمادرش‌خاك - خلق‌من‌تراب

این‌افرادشخصیتهای بارزهرعصروزعیم وپیشواوقائد هرقوم‌بوده‌اند همه‌آنهاموحدو خداپرست وبافضیلت ورهبروراهنمابوده‌اند - ومکررپیغمبرص فرمودند **انابن‌العواتك** یاعوایك انا ابن‌فواطم که دوازده عاتکه بودند درامهات اجداد پیغمبر(ص) ده‌نفر از قحطانیان ومصریان وقضائیان ودونفر ازقریش چهارنفر فاطمه‌ازقریش وقیسیان‌وبنی‌الازد بوده‌اند۲

۱- طبری‌ص۱٦٤-۳۵٤ح۱

۲- مجمع‌التواریخ‌والقصص‌ص۲۲۸

مولد ومیلاد آورنده اسلام

در سال چهل و یکم از سلطنت انوشیروان عادل یا عام‌الفیل که مطابق باسال ۵۷۱ میلادی بود **اشعه آفتاب وجود بزرك ترین منجی عالم بشریت ازافق مکه درشعب ابی طالب پرتوافکن گردید .**

این مولود عجیب دوماهه بود که پدرش را ازدست دادوشش ساله بودکه مادررا ازدست دادودرتحت تربیت جدش عبدالمطلب درآمد وچون بهشت سالگی رسید آن بزرك قریش راهم ازدست داددر کفالت عمویش ابوطالب درآمدابوطالب سایه صفت محمدرا باخودداشت وتاسال دهم بعثت ازفرزندبرادرفقیدش حمایت وپشتیبانی میکرد.

ابوطالب مردی متشخص ، محترم ، باعظمت بودکه قریش۱ عموماً باواحترام میکردند.

اوازارکان تجارت عرب وازامنای قافله بازرگانان بودکه یك سفرمحمد یتیم برادر زاده را باخودبشام بردوسفردیگراورا مستقلا بنام امین بـازرگان بسرمایه خدیجه بنت خویلدکه اززنان ملوك عرب بودبشام فرستادودراین مدت امانت وصداقت ـ قدرت ونیرو ـ خوارق عادات شگفت آمیزی ازمحمد امین دیده شدکه قاطبه دوست ودشمن باین شخصیت احترام میگذاشتند.

محمدامین در۲۵ سالگی خدیجه را که درسن چهل سالگی بودبزنی عقدبست واین زن دوراندیش تمام ثروت ودارائی خودرادراختیارشوهرجوان گذاشت اوهم دراین مدت ۱۵ سال بعبادت درغارحرا وتصفیه دل ازکدورات طبیعت وعلاقه بمادیات ومطالعه درعوالم ملك و ملکوت واجتماعات میگذرانید.

دربین سالهای تولداین بزرگترین منجی عالم بشریت تاسال چهلم کـه مبعوث گردید حوادثی دردنیا رخ میداد که اوشاهد وناظر آن حوادث بود وآن حوادث آمیخته بمفاسدی بودکه میبایدا صلاح گردد ورسول خدا دراین مدت برای اصلاح اموراجتماع مطالعه میکرد وهمه جا مردم رابصلاح وسدادوصلح وآرامش وقناعت وصبروبردباری دعوت وتوصیه میکرد ازوقایع مهم آنعصرجنگهای ایران وروم بود .

---

۱ ـ قریش لقب نضربن کنـانه است وهرکس درلقب باوبرسد قریشی است وحضرت محمدص ازاولاداول مستقیماً باومیرسدلذابسید قریش معروف گردید .

جنگهای ایران وروم درعصر پیغمبر اسلام

بسم‌الله الرحمن الرحیم
الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله
الامر من قبل و من بعد ویومئذ یفرح
المؤمنین بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز
الرحیم وعدالله لا یخلف الله وعده و
لیکن اکثر الناس لا یعلمون.
یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و
هم عن الاخره هم غافلون سوره روم
آیات ۱-۶

مقدمه

کشورروم درنزدیکترین سرزمین خود »دمشق وانطاکیه که بقسطنطنیه‌پایتخت‌روم نزدیك بوده‌است» شکست خوردوحال اینکه آنان درچند سال آینده «از۳سال تا۹سال» غـالب خواهند شد در گذشته وآینده حکومت حق نفوذ دارد و هر فرمانی خدا دهد مجری گردد

درآنروز **«روزفتح‌روم»** مؤمنین ازیاری خداوند خورسند خواهندشدخداوند هرکه‌را بخواهد یاری میکندواوعزیزومهربانست .

این وعده‌الهی‌است وخداوند دروعده‌اش تخلف نمیکند ولی اکثرمردم نمیدانند آنان ظاهر زندگی دنیارا میدانند . وازعاقبت‌کار**غافل و بی‌خبرند** .

قبل از اینکه وارد مطلب شویم دو نکته را متذکر میگردیم .

اول آنکه قرآن‌معجز آسمانی‌است وازآینده خبرمیدهد وهرکس دردنیاازافراد عادی بشرخواست اظهار فضلی کند یابریاضت براسرار واقف‌گردد ازگذشته خبر داده ولی پیغمبراسلام بزبان قرآن ازآینده خبرمیداد ومرورایام برصدق گفتار اواعتراف و یقین نمود.

دوم آنکه‌قرآن ازکیفیت جنگهای ایران‌وروم وشکست وفتح وغلبه وانهدام آنها

اطلاع دادوروزفتح وفیروزی مسلمین راهم خبرداد.

مابرای اطلاع خوانندگان جنگهای ایران وروم رادرعصر پیغمبر نقل میکنیم تا بعد در فتوحات اسلام فتح روم وقسطنطنیه را بنگاریم.

درایام کودکی پیغمبر اسلام ـ درجهان بشریت دودولت قوی درروی کره زمین بود مانند امروز امریکا وشوروی ـ آنروز روم وایران بودند واین دوجبهه آتش جنك میان آنها درسال ۶۱۷م شعله وریعنی هفتمین سال بعثت پیغمبر شدت یافت ـ ارتش ایران ازطرفی تادمشق وانطاکیه پیش رفت وازطرف دیگر آسیای صغیر رازیرپا گذاشت.

دراین زمان که ارتش نیرومند ومجهز ایران شاهد پیروزی را درآغوش گرفت مطابق مجاری عادی احتمال شکست آنان نمیرفت ـ لذا خسروپرویز پیشنهاد صلح امپراطور روم را نپذیرفت ونماینده خودرا زندانی کرد که چرا امپراطوررا زنده ودست بسته نزد او نیاورده است

درچنین موقعیت وشرایطی قرآن مجید اعلام خبر نمود که فتح ایرانیان موقتی است وچیزی نمی گذرد که رومیان پیروزمیشوند وایرانیان غالب مغلوب میگردند.

این خبرغیبی که بطورقطع ومسلم اززبان وحی صادرشده درمجامع کفار قریش بـا مسخره واستهزاء تلقی میشد همانطور که جنك آلمان فاتح غیرقابل شکست تلقی میشد .

عرب وعجم باورنمیکرد که ایران باآنقدرت وغالب برقیاصره روم شکست بخورد ولی قرآن چندین نکته را روشن ساخت که جالب افکارجهانیان شد.

۱ـ دولت روم درنزدیکترین قلمروخودمغلوب شده است.

۲ـ این مغلوبیت موقتی است ودرمدت ۳تا۹ سال رومیان غالب خواهندشد.

٤ـ تأیید الهی وفتح وفیروزی نصیب مسلمین میگردد که موجب شادمانی وانبساط است .

٤ـ پیروزی رومیان وشادمانی مسلمین بشکست هردوآنها قطعی است ووعده خداوند تخلف ندارد .

۵ـ مردم ظاهربین هستند وازعاقبت کاربی خبرند آن خداوند است که بهمه چیز داناست .

جنگهای خسرو پرویز با بیزانس

جنگهای خسرو پرویز کسری ایران با بیزانس قیصر روم از سالهای ۶۰۳ تا۶۲۷م بطول انجامید که خلاصه آن چنین است درسلطنت«**مریس**» روابط دودربار کاملا صمیمانه بود ولی درسال ۶۰۳م مریس را کشته وپسراو بایران آمد . بخسرو وپرویز پناهنده شد کسری بپاس حقوق امپراطور مقتول «**فکاس**» را بامپراطوری نشناخت وبراثرآن جنك بین دولتین شروع شد.

خسروبالشکری جراروارد بین النهرین گردید وبـا بهره مندی پیشرفت وشهررا محاصره کرده بعدازه۳ماه متصرف شد سال ۶۰۵م بعدآمدبدیاربکرو «**ارس**»و «**حران**» وسایراستحکامات رومی را تسخیر کرد پس ازآن قشون ایران ازفرات گذشته تا نزدیکی

بیروت امروزی‌تاخت ازطرف دیگرارودی دیگرایران ازراه ارمنستان‌به **کاپادوکیه** برده شهر «**فریکیه**» ودوولایت دیگر آسیای‌صغیرراغارت کردودرآسیای صغیربقدری‌پیشرفت نمودکه‌اهالی‌قسطنطنیه مضطرب شدند.

اوضاع‌دولت بیزانس‌دراین‌زمان‌قرین‌حرج‌ومرج‌بود-نتوانسته درمقابل‌فتوحات‌خسرو کاری ازپیش برد وفشار ایرانی‌ها باعث وحشت واضطراب در ممالك روم شرقی شده و بحرانی‌تولید کرد.

بر اثر این وقایع «**هراکلیوس**» که در تاریخ ایران معروف به «**هرقل**» است ازافریقاباکشتی‌های بسیاربقسطنطنیه آمده وباهمراهی مردم‌امورکشورروم‌رابدست گرفت سال۶۱۰م

خسروبجهانگردی خودادامه داد تادرسال۶۱۱ «**سال بعثت پیغمبر ص اسلام**» بشامات تاخت انطاکیه ودمشق‌را گرفت وپس‌ازآن بکمك۲۶۰۰۰ نفریهودی بیت‌المقدس رامسخرنمودوصلیب حضرت عیسی‌رابایران فرستاد.

این‌فتوحات پی‌درپی خسرواثرغریبی درعالم آن روزی بجاگذارد بخصوص تصرف بیت‌المقدس‌وآوردن‌صلیب که درانظارعمومی مسیحیان‌مقدس‌ترازآن‌نبود- موجب‌تحریك افکارعمومی‌شد.

خسروبااین فتوحات‌اکتفا نکردو**شهر براز** یکی‌ازسرداران نامی‌ایران‌راباقشونی بطرف مصرفرستاد واواز کویری که بین شامات ومصرحایل است گذشته بااسکندریه که شهرنامی‌تجارتی آنزمان بوددرآمدسال۶۱۶م

این‌فتح سردارایرانی بازاثرعجیبی درعالم نمود زیرا قرونی متمادی بود که مصر ازدست ایرانیان خارج‌شده بودوشاهان ساسانی**میخواستند حدودایران‌را بحدود زمان هخامنشیان برسانند.**

ازطرف دیگردرسال۶۱۷شاهین سردار نامی دیگر ایران از**کاپادوکیه** بشهر **کالسدن** نزدیکی‌قسطنطنیه رسید.

دراینجا هرقل باسردارایرانی ملاقات کرد وبصلاحدید اوسفیری نزد خسروپرویز برای مذاکرات صلح‌فرستادولی‌مذاکرات بجائی‌نرسید زیرا فتوحات دامنه‌دار خسرورا مغروومتکبرساخته نه‌فقط حاضربمذاکره صلح‌نشدسفیررادرمحبس‌انداخت بقتلش‌تهدید کرد که چرا هرقل‌را درغل‌وزنجیردرپیش‌تخت‌اوحاضرنکرده‌است.

کالسدن بزودی تسخیرشد وایران بحدودزمان هخامنشی‌رسید سال۶۱۷م اوضاع بیزانس بسیاربدبود زیراارمنستان روم وشهرهای‌آن وقلاع‌رومی دربین‌النهرین و تمام ممالك‌آسیای صغیروسوریه وفلسطین ومصرمسخرایرانیان‌شد وقسطنطنیه نیزازطرف‌ایران و**آورها** تهدید می‌شد آورها مردمی‌بودند که ازطرف شمال‌بمردم شرقی‌فشارداده می‌خواستندازراه خشکی‌این‌پایتخت معظم‌راتصرف کنند.

اوضاع‌بیزانس‌بقدری وخیم گردید که هرقل‌قصد فرارنمودمی‌خواست به (قرطانیه) برودوبااین مهاجرت خزائن رومرا ازقسطنطنیه حمل کند که ناگهان این خزائن‌بدست

سردارخسروپروزافتاد وموسوم‌بگنج بادآورده‌شد»
روحانیان ومردم‌مانع‌شدند وبالاخره‌اوراضی‌شدبماند وخزائن ونفـایس کلیساهـا بمصرف تهیه‌اردوهای نظامی‌برسد.
« خدا میخـواست خزائن رومی بدست ایرانی افتد و نصیب عرب مسلمان‌شود.»

جنگهای هرقل

هرقل باقشون خود در ٦٢٢ م **« سال هجرت »** از بوغاز **هلس‌پنت** «داردانل امروزی» گذشت درایسوس «این‌محلی است که میدان جنك اسكندر باداریوش‌بود» بخشکی درآمد و در نزدیکی ارمنستـان جنگی‌بین اوشهر براز روی دادکه بفتح رومی‌هـا خاتمه یـافت هرقل‌مسرور‌بقسطنطنیه مراجعت کرد.

درسال بعد بامردمان شمالی‌مانند **خزرها** وغیره همدست‌شده از طرف **لازیکا** بطرف‌ایران قشون کشی‌نمود وخسر بالشکری مرکب‌از ٥٠٠٠٠ نفرسپاهی به‌**شیز** «واقع درآذربایجان» شتافته باردوهای خودامرکردکه بطرف دشمن بشتابند ولیکن قبل از اجتمـاع اردوهـای ایران هرقل بجنك پرداخت وفاتح‌شد این دوفتح برای رومیان خوش آمد داشت.

پس ازآن بغارت شهرهای ایران پرداخت‌آتشکده هارا خراب نمودسال٦٢٣م از جمله‌آتشکده آذرکشتاسب‌بود.

درسال‌بعد خسروخواست حمله‌به «آران» برده‌قوای هرقل‌را معدوم کند لذا بسه اردوی خودامرکردبه‌آنطرف بشتابند ولی‌هرقل پیشدستی کردبارمنستان واردشد وقبل ازاینکه اردوهای ایران‌بهم ملحق‌شوند باهریك جداگانه جنك کردوهمه‌را مغلوب نمود خودفاتح وپیروز گردید.

محاصره قسطنطنیه - خسروپرویز که ازفتوحات قیصرروم مضطرب‌شده بودخواست يك ضربت قطعی‌برومی‌ها واردنماید وبااین مقصودآخرین جدوجهد خودرابکاربرده و دو اردوی بزرك تشکیل دادويك‌اردودرتحت سرداری **شاهین** مأمورشد قسطنطنیه‌رامحاصره کند وبکمك آوارها تسخیر نماید واردوی دیگربرضد هرقل عملیات جنگی نماید.

درسال٦٢٦ که این آیه نازل‌شد هرقل‌قوائی‌برای محافظت قسطنطنیه گذاشته خود بطرف «لازیکا» روانه گشت وازآنجا به‌**تفلیس**‌حمله بردولی‌موفق‌نشد - ساخلوقسطنطنیه باشاهین جنك کرد وازجهت تندبادی‌که مخالف قشون‌ایران وزید «وازنیروهای‌آسمانی بود» خاك‌رابروی سپاه‌ایران میزدموفق‌شدآنرا‌عقب‌نشاند شهر«کالسدن» را پس بکیرد **شاهین** بعد ازاین جنك ازاین جهت کـه موردغضب خسرو‌واقع شده بودازغصه بمرد. **آوارها**‌هم حمله بقسطنطنیه‌نمودند ولی‌موفق‌بتسخیرآن نشدند زیراایرانیان نتوانستند بآنها کمك‌نمایند وعلت عدم‌موفقیت فقدان‌وسایل بحریه درایران بودوبعکس هرقل نیروی دریائی‌مجهزی داشت که درتمام‌جنگهاازآن استفاده کرد.

جنك دستكرد

در سال ۶۲۲م هرقل قصد دستكرد را نمود در اين محل تقريباً در بيست فرسخي تيسفون واقع واقامتگاه خسرو بودكه در نزديكي نينواي قديم جنگي بين فريقين روى داد ودراين جنك اگرچه سردار ايرانى كشته شد ولى لشكر ايران پافشارى كرد تـا آنكه بالاخره بطرف سنگرهاى خود عقب نشست وپس ازرسيدن كمك بطرف كانال «برازرود» رفته آنرا سنگرخود قرار داده براى جنك حاضر شد .

دراين احوال ترس برخسرومستولى شدكه براثر آن قشون ايران را رهانمود وفرار كردوباوجوداين لشكر ايران مقاومت نمود تاقراءايران بهم ملحق شد ودويست فيل جنگى بقشون ايران ضميمه گرديد.

پس ازآن هرقل پافشارى ايران را ديدنقشه اولى خودراكه تعقيب خسرو ومحـاصره تيسفون بود تغييردادوبه **گنزك** رفته سال۶۲۷

خلع وقتل خسروپرويز

شكست خسرو در دستكرد و مخصوصاً فرار او باعث هيجان نجباء ومردم تيسفون گرديد رفتاربدخسروباشهربراز وتوهينى كه به نعش شاهين كرده بودبرتنفرمردم افزود نوشته‌اند ـ كه خسروتمام سرداران خودرا ازاين جهت كه فاتح نشده بودند بكشت ميخواست شهربراز راهم بقتل برساند وحال آنكه شهربرازوشاهين ازجهت فتوحات سابقشان خيلى محبوب ـ القلوب بودند براثراين تنفرخسرورا ازسلطنت خلع نمودودرمحبس تاريك انداخته بعد از چندى كشتند۶۲۸م.

شيرويه «قبادزمـان بعد» چنانكه نوشته‌اند دراين قضيه دست داشته زيرا خسرو ميخواست مردان شام پسر كوچك خودراكه ازشيرين «زن سريانى او» بودوليعهد كند ـ تنفروكينه دشمنان خسروباندازه‌اى بودكه درمحبس مهردادپسراورا درپيش چشم اوسر بريدند ۱

باين ترتيب روم وايران دراين حمله سخت هردوضعيف شدند وروحيه مردم عوض شد و اخلاق و عادات بـانحطاط كشيد ـ افرادى بسيار كشته شدند ـ رشته اقتصاديات مردم گسيخته شد وثروتها وآداب نقل وانتقـال گرديد تـاهردوبدست مسلمين مضمحل ومتلاشى گرديدند.۱

۱ـ تاريخ مشيرالدوله ص۲۲۲

ظهور اسلام

بیان ظهوراسلام مستلزم شرح وحال‌آورنده اسلام است که چون مـا سیره کامل آن حضرت‌را درکتاب مستقلی نگاشته‌ایم اینك تکرار نمی‌کنیم فقط بـاجمال برای اطلاع خوانندگان‌شمهٔ‌ازاوضاع واحوال‌خاندان‌اورانقل‌میکنیم که مقدمه‌سیرتکاملی‌اسلام‌وجریان طلوع وتوسعه وپیشرفت وفتوحـات اسلام‌گردیده تـاسمظـاهر تمدن و نبوغ وعظمت اورا نشان دهد .

علمای علم‌الاجتماع اختلاف دارندکه‌آیا محیط برحسب‌نیازاجتماعی نابغه‌ای بوجودمی‌آورد تاخط سیرجامعه‌را بترقی واعتلابالا برد.

یانوابغ درتنگنای زندگی‌اجتماعی‌وضعف جامعه نبوغ ونیروی‌قوای مادی ومعنوی خودرا نشان میدهند وخط سیرجامعه‌راعوض‌میکنند.

این‌بحث ازروی علل واسباب طبیعی وسیاسی واحوال‌عناصراجتماع بسته بنظریات وتفوهات وادراکات اشخاص‌است‌آنچه مسلم‌است این‌است که هرترقی وتعالی یا تنزل و انحطاط معلول‌علل‌وعواملی‌است که محیط عصررابرای برگزیدن‌یك‌فرزندی ازابناءزمان برمیانگیزدتاشخصی‌قیام‌کند واجتماع ونسل‌آینده‌را ازمحوونابودی‌نجات‌بخشد.

زمان ظهوراسلام چنانچه درمحل‌خود- نوشتیم دنیـای بشریت بدوجبهه‌تقسیم‌شده همانطورکه امروزمرکزقدرت درشمال‌وجنوب دست دودولت مقتدراست.

ایران وروم که هریك خراجگیرکشور های جهان بودند ومی‌کوشیدندکه بر - مستعمره‌هـا ودست نشانده هـای خود بیفزایند درآسیا واروپا باهم برسرخلق خدارقابت میورزیدند .

واوضاع داخلی هردوازنظر عوامل اجتمـاع سخت دگرگون بود ومحکوم رذایل اخلاقی‌شده بودند.

کاروکوشش‌وسعی وفعالیت - اقتصاد وزراعت وتجارت جای خودرا بناامنی- تنبلی تن‌پروری- ویرانی دهات وقنوات مزارع- تعطیل‌تجارت وفلاحت داده‌بودواختلاف طبقاتی بقدری شدت یـافت که حس بدبینی همه‌را مرعوب کرده وبحضیض و مـذلت و خواری کشانده‌بود.

در روم هم شراب خواری • قماربازی • جنك ویغماگری • بی - اعتنائی بمبانی‌اجتماع سبب انحطاط‌کامل‌گشته ودیگر مساوات وآداب و

رسوم وشئون ملی ازهردواین کشور رخت بر بسته بود .

اساس ملیت که برپایه امرازدواج بناشده است بفسادوتخریب افتاده شهوات برهمه جا وهمه چیزحکمفرماشده بود وراستی ودرستی وعلم وفضیلت بکلی ازهر دوجامعه رخت بربسته بود .

درایران عکس العمل دوران حکومت انوشیروان ظاهرشد خوشگذرانی وبی اعتنائی بامور کشوری واعتمادبراین دوستی غرورتجکیم مبانی سلطنتی موجب شد که رشته اجتماع ازهم بکسلد وخادم وخائن نه تنهادرتشکیلات دولتی فرق وامتیازی نداشته باشند بلکه خائنین از همکاری باعمال و مسئولین پیشقدم شده در تخریب اساس حکومت می - کوشیدند.

خواه ناخواه محیط وزمان ومکان نیازمندیك زعیم وپیشوای بزرك ودرانتظاریك مصلح ومنجی عالیقدربود.

اگراین پیشوا مصلح ازمیان ایرانیان ظاهرمی شد رومی ها زیربارنمیرفتند وباز جنگهاتشدید می شد .

اگر این مصلح از میان رومیان ظهور می کرد ایرانیان باسابقه خصومت های دامنه دار زیربار نمیرفتند وآن مردانی که باید جهانگیری کنند مانند عرب هرگز در ایران نبودند.

لذا خداوند متعال مصلحت چنان دید که این منجی بزرك وزعیم عالیقدررا ازمیان يك قوم منحطه بی تمدن بعرصه ظهوروبروزبرساند تابانفوذ آسمانی خودبدون سابقه تمدن وعلم وفرهنك مکتبخانه های دنیای ایران وروم دو کشورمهم مقتدرجهان را ببندد وهر دو مملکت خراجگیررا زیرربقه نفوذحکومت آسمانی خود درآورد - که **الله اعلم حیث یجعل رسالته**

پیغمبراسلام درمیان عرب ساده لوحی ظهور کرد ودرزیر آسمان شفاف در خاندان فاضل وبافضیلت پرده دارکعبه نشوونمایافت ولی وجهه همت ونقطه نظرش معطوف بکشف حقیقت يك آئینی بود که بشررا از ضلالت وگمراهی نجات بخشیده بسعادت وکامیابی رهبری کند.

۲۵ سال صداقت و امانت ۱۵ سال ریاضت وعبادت درکوه نور سبب شهرت واعتماد عامه عرب شد و ازافکار عمومی لقب محمد امین و صادق مصدق گرفت .

حضرت محمدبن عبدالله ص درمجامع عمومی مردم عربستان براستی ودرستی قضاوت میکرد بحقیقت وسعادت مردم را راهنمائی میفرمود.

امانات مردم را نگاهداری می کردوبموقع بصاحبانش مستردمیداشت دربازارهای عمومی عرب راه ورسم تجارت وموفقیت را برای مردم شرح میداد- ازعصبانیت جاهلانه عرب وحماسه های بی جا ومفاخرات بی مورد آنهامنع میکرد.

نتیجه کاروکوشش‌را مقرون همدوش باصحت عمل ودقت نظرونیت پاك وحسن‌رفتار میدانست .

در۲٤سالگی یکی‌اززنان متمول‌عرب که محمدامین مباشروعامل مال‌التجاره‌اوبود بزوجیت اوپیشنهادکرد وخودواموالش‌را دراختیاراوگذاشت وازجان ودل‌تسلیم اوشدودر اعلان نبوت هم‌اولین کسی بودکه اسلام‌آوردوقبول نبوت‌اورا کرد واموال خودرا فدای پیشرفت مقاصدپیشوای اسلام‌نمود .

خدیجه‌دخترخویلدازاشراف‌وازنان‌پادشاهان‌قبایل‌عرب‌بودکه‌ازدواج‌اودرپیشرفت اسلام‌نقش‌مهمی‌داشت.

حضرت محمدبن عبدالله‌ص

پس از زناشوئی با خدیجه وتأمین معاش ۱۵ سال راه غار کوه حرارا پیش‌گرفت روزها روزه‌دار وشبها نمازگذاربودو بعبادت ورازونیاز درتاریکی شب می‌گذرانید وروز ها درغار باخدامشغول‌بود.

افکار بلند و روح پاك او در مقام‌کسب یك تعلیماتی بودکه بزودی بر قلبش تابش کرد .

چهل سال از عمرش گذشته بودکه روزی درکوه نور در غار حرا یکمرتبه بدنش مرتعش‌شد وناگهان خانه دلش بنورآسمانی‌روشن‌گردیدو شنیدکه یك سفید پوش باوگفت:

یامحمدانت‌رسول‌الله بجوانب خودنگریست‌کسی‌را ندید پس‌ازلحظهٔ دیگرباز همان خطاب‌را شنید برخودلرزید تابارسوم فرشته حق‌رادید و اعلام نبوت‌را گرفت و خودش مطمئن باین‌حقیقت بودولذا تردیدی نداشت وازکوه نورفرودآمد واقعه‌را برای خدیجه گفت اوهم بدون درنگ پذیرفت زیراازعلمای یهودونصاری مژده خاتم‌النبیین‌را شنیده وعلائم ونشانه های اورا شناخته بود ولذا بمحض شنیدن ایمان‌آورد وحافظ‌اسرار او گردید.

اعلان نبوت
روزمبعث
دعوت بتوحید

یااهل‌الکتاب قدجائکم رسولنایبین‌لکم کثیر اممآکنتم‌تخفون‌من‌الکتاب‌ویعفواعن کثیرقدجائکم من‌الله نور وکتاب مبین یهدی‌به‌الله‌من‌اتبع رضوانه‌سبل‌السلام و یخرجهم‌من‌الظلمات الی‌النور" ویهدیهم الی‌صراط مستقیم. قرآن مجید ــ آیه۱۹ سوره مائده

ای اهل کتاب بسوی شمافرستادیم نماینده ورسول خودرا تابرای شما بیان کند آنچه‌را که شما ازکتب آسمانی پنهان می کنید ومخفی میدارید این برگزیده از جانب خدا نوری وکتابی بنام قرآن برای شما میاوردکه ارشاد و هدایت مینماید هرکس

پیروی اورابکنند، خوشابحال آنکس که باو بگرودوراه راسترابسلامت وسعادت دریابد . این قرآن نماینده‌ایست که شمارا ازتاریکی‌ها بروشنی‌میکشد وباذن پروردگار براه‌راست هدایت میکنند .

اعلان نبوت

آنــروز کــه اعلان نبوت داده شد روز مجد و شرف روز طلوع سعادت وعزت روز رشد عقلی ورقـاء ملی‌است . روزی بود که بزرگترین منجی‌عالم‌بشریت برانگیخته‌شد تابانورقرآن موردتوجه خاص آدمیان واقع گردید .

دراین روزبود که یك ندای مهیب‌آسمانی ازمشرق کوه حرا بلندشد و در دنیـای بشریت طنین‌اندازگردید، این‌آهنگ ملایم طبع بشربودومردم جهان در انتظار چنین آهنگی بودند وباافق فکروساختمان دماغی خردمندان سازگارگردید. این‌لحن فرح‌بخش درجان انسان دلنشین‌شد وسطح اندیشه وفکررا بالابرد - مردی چهل ســاله که امتحانات خودرا بدرستی وصداقت براستی‌وامانت‌بوارستگی‌وحقیقت داده‌بودازسراشیبی کوه بپائین میآمد درحالی که نورروشن ومفرحی ازجبینش تتق می‌کشید وهر بیننده [illegible] برخودمیلرزانید.

ازاین روزعظمت وصولت وجودمحمدی‌ص دردلها اثری دیگرداشت زیرا او [illegible] اسرارآفرینش ورازخلقت بوده بوجوداوبارسال رسل وانزال کتب خاتمه داده‌شدواع[illegible] ختم نبوت‌را او دردست داشت وبـامنصب رحمة للعالمین از قله کوه حرا بطرف [illegible] سرازیرشد.

اویك شریعت سهل‌ممتنعی آورد که باروحیه‌بشرسازگاروباطبیعت اوعجین‌وآمیخته شده بودآن دین‌فطری وقانون اجتماعی‌بوده، اوکتـابی آورد که ملایم‌طبع ادوار تـاریخ زندگانی‌اجتماعی بشربوده ، پرتو آموزش حضرت محمدص یك‌افق روشن ونور مستمری درسطح دانش وبینش بشربوجودآورد که مانند چشمه‌های زاینده رود ورشته‌های مختلف ازآن تراوش میکند برگزیده خداقانونی‌آورد که ازمبداء آفرینش شروع می‌شود تـا منتهای سیرآدمی دراولین فرمانی‌که باو داده شد خطاب‌شد بخوان بنام‌آفریننده خود بنام‌آنکه انسان‌را ازعلق‌آفریده ودوران‌کمال اورا تضمین کرده ودانش‌وبینش‌باوآموخته درخط سیرخودقانونی معتدل ومصون ازافراط وتفریط‌آوردوبمادیت یهود ورهبانت نصاری خاتمه داده ودین معتدل ومیانه‌آموخت‌که جامع بین دنیاوبقاء نفس بـاشد دینی که بین نفس وجسم‌وبین‌روح‌وبدن جمع کرده ویك‌انسان جامع‌ترتیب کردومجمع‌البحرین وجودرا بکمال خود رساند .

اوقدمهای اصلاحی برای مفاسداجتماعی بشربرداشت ومانند یك طبیب حاذق درد های درونی وبیرونی بشررا خوب‌تشخیص‌داده ودرعلاج وداروهای‌آن مهارت‌کاملی داشت - مزاج جامعه‌بشررا بصحت‌فتوت ونظام معتدل نگاهداشت وخط سیربشررا بطرف صلاح و سعادت نشان داد.

همان عواملی که سبب‌شد تاآدم‌را ازبهشت بیرون کند حضرت‌محمدص‌برانگیخت

تاباز گشت بسوی بهشت نماید . توازن وتعادلی بین افرادبوجود آورد بین فقیروغنی عالم و جاهل - شریف ووضیع جاذبه علاقه والفت ایجاد کرد. دردین محمد(ص) ودرقاموس اسلام فقیرجزبدرگاه الهی مفهوم ومعنی ندارد- غرائزطبیعی را برانگیخت تا ازقوه بفعل آیند و حداکثراستفاده ازتمام غرائز نهائی بشود - همین جاذبه فردی رادرجامعه وملل ودول وضع کردتا ملل اسلام ودول اسلامی وهمه روابط خود را بوسیله یکدیگر مرتفع سازند . سعی و کوشش راازاولین موادزندگی بشری قرارداده تابا همت بلند وفعالیت مشروع باوج عزت وسعادت کامیاب کردندکلید گنج‌های عالم رابدست اندیشه وفکرداد وحرکت فلکی راآغازنموده ودستورداد درجهان سیر کنید وموارد اختلاف افراد وجوامع ومال همواره راه اصلاح واجرای قسط وعدل راتأکید فرموده واستقلال فردی واجتماعی اسلام رادرسایه تمسك بدین قویم قرارداده وتأکید فرموده که بذیل حبل الله متین تمسك بجوئید ومتفرق نشوید تشتت آراء پیدانکنید - تاسعادتمند وموفق شوید - بایادخدا همیشه پشتیبان هم باشید وقتی کسی ازخط مشی اومیپرسیدمیفرمود - هذه سبیلی اینست راه من که بطرف خدا میروم و محل توبه خدا قلب است باید آن راازکدورات طبیعت پاك نگاه داشت منشأ سعادت وشقاوت را قلب میدانست .

روزمبعث روزی است که تاریخ خط سیرخودرا عوض کرده وآنها رابرای قبول دین بمطالبه برهان واستدلال توجه داده روزی بود که بپرستش ۳٦٠ خدای چوبین وگلی خاتمه داده وبتهارا درهم فروریخت وفرمود **اجعل الالهة الهاً واحداً ان هذالشی عجاب** در این روز بشررا بر کردارزشت وعبث خودشرمنده ساخت وخرافات اوهام واحکام را ازمیان برداشت وآثار آنرامحوفرموده وهرحکمی صادرمیکرد وآیاتی ازآیات الهی برمردم عرضه می‌داشت می‌فرمودبادلیل وبرهان قبول کند واگربرهانی برخلاف آن داریدبیاورید. فرمود اسلام دین منطق واستدلال است روزمبعث روزی بود که بنورحق ظلمات اوهام وخرافات را برطرف ساخت وبشررابسرنوشت خود آشناکرده وظایف اورا نشان داد . دراین روزعلوم فقهی واعول عقاید واحکام ودین علوم طبیعی وفلکی رابمردم آموخت وسرمشق زندگی آنها را قرآن معین کرد . فرمود هرچه میخواهید درقرآن است آن ثقل عظیم است هر کس از قرآن دورباشد ازهمه چیزمحروم است این مردی که امی بود درمحیطی که علم وتمدن راه نداشت ، درظلماتی که فلسفه وحکمت رانمیشناختند درجامعهٔ که نوشتن وخواندن معمول نبوده وجزچند نفر انگشت شمار کسی نمی‌توانست بنویسد وبخواند آن نابغه آسمانی ظهورکرد ومکتب خانه هفت اقلیم را بسته ودرس علم وحکمت واخلاق را تا سرحد کمال رشد عقلی آدمیان بمردم آموخت . چنانچه بالاتر ازآن غیرممکن وغیر متصور است !!

روزمبعث روزی است که نهضت معنوی شروع شد و انقلابی در عالم بشری ایجاد کرد که هنوزدامنه آن ادامه دارد . این تحول روحی عبارت ازتوجه بیك حقیقت غیرقابل اشاره حسیه بوده مردم مادی بت‌پرست را بمبدأ آفرینش راهنمائی کرده

وازکردار زشت برحذرساخت وبنیکوئی دعوت فرمود وحتی پیروان خود رابااین منقبت ستود که شمابهترین امت من‌هستید ومیتوانید دنیای‌بشریت راباجرای قانون متین قرآن مجیدبسعادت مطلوبه خودبرسانید. بکوشید دوپایه مهم امربمعروف ونهی ازمنکررابتمام عالمیان درهمه ادوارخلقت بشری‌برسانید . سعادت ونیکبختی سلامت وکامیابی درپیروی این دواصل‌است ومن‌برای‌اجرای‌این دورکن‌مهم‌فضیلت‌مبعوث‌شدم که ریشه‌فسادرابرکنم و تخم‌نفاق را ازمیان‌ببرم‌بجای‌آن شربت وداد ودوستی، عشق ومحبت‌بکام مردم ریزم‌فرمود بشرازنفاق وشقاق ازبت‌پرستی، ازخودپرستی ازشهوات ازتمایلات نفسانی بجائی‌نخواهد رسید واین‌آفرینش مقدس‌برای‌یك هدف‌عالی‌استکه درغیراین راه‌است وآن‌راه فضیلت و خدا پرستی‌است این‌بدنها فانی‌میشود واین غرائزسست ونابود میگردد اما برای نفس بقاء وزندگی ابدی‌است اوهرگزنخواهد مرد وچه‌بهترکه‌بدان زیب وزینت علم ودانش بیارائید وبدانیدازکجا آمده‌بکجا خواهید رفت وچرا آمدید وچرا خواهیدرفت‌ووظیفه شما دراین میدان‌اختیارچیست ؟آیا وقت خوروخواب وخشم وشهوت است‌آیا فقط‌ثروت وشهوات است اینکه دوروزه‌است درهمین‌عالم هم‌انفعال وشرمساری‌ایجاد میکند اینعمل زشت ناراحتی ومرض مستمرمی‌آورد وچون قوای مادی وجسمی ضعیف شد دیگر قابل جبران‌نیست وقتی‌متوجه حقیقتی‌میشوید که دست شمابجائی نمیرسد دروصایائی که این منجی‌بزرك عالم بشریت‌بیکی ازصحابه خودبنام اباذرمیفرماید روش زندگی را یاوتعلیم میکند : سلامتی‌مزاج وسعادت روح‌را درپیروی دین واجرای‌قوانین قرآن‌توصیه وتأکید میفرماید : تاوقتی که مسلمانان این‌وصیت‌راعمل کردند دردنیا سیادت‌وریاست وسلطنت معنوی داشته‌چون‌بتنبلی وتن‌پروری وخودپردازی وتمنیات مادی‌پرداختند‌بانحطاط‌اخلاقی اضمحلال‌سیاسی رفتند همه‌جا پیغمبراکرم(ص) ازروزی که مبعوث‌برسالت شد تاآخرین نفس خودفرموده مردم‌باهم متحد ومتفق‌شوید وایمان‌خودراتقویت کنید که عزت و اعتلاء مخصوص شماست غیر از مسلمانان‌کسی عزت ندارد **العزةلله ولرسوله وللمؤمنین** عزت درسایه‌ایمان است‌هرچه‌ایمان‌قوی‌ترباشد عزت وافتخارات فردی وملی بیشتراست ، امیدوارم خداوند متعال‌به مامردم مسلمان توفیق‌عنایت‌کند تابتوانیم‌ایمان خود راحفظ کنیم وازپیروی بادهای لرزان ومسموم خودداری‌نمائیم شایدبه‌آن عزت وسعادت موعود میرسانیم .

دعوت قریش وخویشان

سنت‌الهی این‌بودکه تعلیمات‌آسمانی خودرا درماهی که منتسب باوست برپیغمبرانش بودیعت بسپارد . درماه رمضان بودکه قرآن برقلب‌پیغمبرص نازل‌شد چنانچه سایرکتب آسمانی در ماه‌رمضان نازل‌شد و۲۷ ماه رجب بودکه رسماً واعلان‌نبوت دادوسه سال درخفا وپنهانی بعبادت مشغول‌بودتا مامورودعوت وانذارقریش شد .

خطاب شد **وانذرعشیرتك‌الاقربین** خویشان‌واقرباء وعموها وخاندان قریش‌را دعوت‌بکوه صفاکرد وآنجا فرمود ای مهمانان عزیز مرا چگونه شناخته‌اید ؟گفتند تورا مردی راستگووصدیق وامین دیده‌ایم وجزبراستی وصداقت ازتوسخنی‌نشنیده‌ایم .

پیغمبر ص فرمود اکنون ای اقوام نزدیك من اگر بگویم پشت سر شما درعقب این کوه سیل مهیبی از آتش شما را تعقیب میکند و بزودی فرا خواهد گرفت چگونه تلقی میکنید؟ گفتند سخن تورا راست میدانیم و یقین داریم چنین خطری عظیم درعقب سر ماهست .

آنگاه فرمود ای عموهای من وخویشاوندان گرامی من - **من براستی و درستی ماموروم ازطرف پروردگارم شمارا بتوحید ویگانگی بخوانم بگوئید لااله الاالله تارستگارشوید وازاین خطرعظیم رهائی یابید .**

دراین جا برخی بی درنك قبول کردند وبعضی بهم نگریسته لبخندی زدند پیغمبر فرمود هرکس سخن مرا بپذیرد وقبول کند ومرا یاری نماید وپشتیبانی کند او وزیر و خلیفه وجانشین من خواهد بود دراین موقع علی بن ابیطالب که جوان نابالغی بحسب ظاهر بود با حضورپدرش واعمامش برخاست گفت **یارسول الله آن من هستم که سخن تورا بجان و دل میشنوم و تورا یاری میکنم وتا آخرین نفس حمایت مینمایم** —

رسول خدا(ص) فرمود بنشین سه بار دعوت واستمداد خودرا تکرار کرد وهرسه بار علی بن ابیطالب برخواست وخودرا مهیای فداکاری معرفی نمود .

اطعام و دعوت قریش

گفتیم پیغمبر(ص) مبعوث برسالت شد از کوه نور وغار حرا برگشت وواقعه بخدیجه گفت او که ازعلمای یهود ونصاری این خبررا شنیده بود ومطمئن بود فوری قبول کرد وبا پیغمبر شوهرش بیعت نمود وبنماز ایستاد و**علی** که طفل ۱۳ ساله بود بااو بیعت کرد ونماز خواند و**جعفر** هم بآنها ملحق شد .

سه سال جز معدودی قبول نکردند تا دعوت بکوه صفا نمود وسپس بعلی فرمود طعامی حاضر کن تا اعمام واقوام پدری را اطعام کنیم چهل نفر از بزرگان قریش که همه خویشاوندی داشتند دعوت فرمود **ابولهب وحمزه** وعباس حاضر بودند بازپیغمبر آنها را دعوت بتوحید فرمود .

فردای آنروز که خویشان را جمع کردند فرمود :

ای بزرگان قریش گمان نمیکنم کسی دیگر آنچه را من برای شما وخود آورده ام بهتر بتواند بیاورد آنچه من آورده ام خیر دنیا وآخرت است خداوند مرا مأمور کرده تا شمارا بسوی او بخوانم آن کیست که مرا یاری کند تا **برادر و وصی وجانشین من درمیان شما باشد ؟!** [۱]

تنها علی بود که گفت ای پیغمبر خدا من یارویاور شما هستم - پیغمبر هم علی را بآن قوم حاضر معرفی کرد وفرمود ازاو اطاعت کنید وسخنان اورا بشنوید .

این جا بود که ابولهب با لحن استهزاء بابوطالب گفت : **برادرزاده ات تورا باطاعت فرزندت میخواند ؟!**

این دعوت تا وقتی رسول خدا علناً برضد بت پرستان قیام نکرده بود وبمبارزه علیه کفر وگمراهی برنخواسته بود کفار قریش چندان مزاحم او نبودند ولی تا آنها را از بت پرستی منع کرد کمر دشمنی برای او بستند وسخت بابوطالب برآشفتند که برادرزاده ات را ازاین

نحوه معامله بدین ما وبتهای ما نهی کـن یا او را ازمیان‌قریش خارج کـن اما ابوطالب سخت دفاع میکرد .

دراین‌مدت **زیدبن‌حارثه‌ابو بکر بن‌ابی‌قحافه عثمان بن‌عفان‌عبدالرحمن‌ـ بن‌عبیداله ابوعبیدة بن‌الجراح عبداله‌بن‌مسعود عمار بن‌یاسر** که ازشخصیتهای عرب بودنداسلام آوردند وبعضی از کفار مانندابوسفیان‌بن‌امیه‌ـ ابوحسن‌بن‌هشام‌مخزومی ابولهب وسران کفارقریش وبت‌پرستان‌بمخالفت‌برخاستند .

مختصات اسلام اسلام معانی وحقیقت خودرا درتعلیمات عالیه خویش بعرصه ظهوروبروزرسانیده‌است که در کتاب مکتب‌اسلام مختصات آن بیان شده‌است.

اینجا ازنظرتاریخ که مجبوریم بحثی ازمجاری اسلام درامکنه‌و‌آثاربنمائیم از سه موضوع‌صحبت میکنیم :

اول مکه‌که قبله مسلمین‌است.

دوم قرآن که نازله مهبط وحی‌است ــ **ودرمکه نازل‌شده**

سوم عترت که‌ازثقلین است‌ومورد‌تاکیدو‌توصیه پیغمبر بودو آنهامفسرومبین‌قرآن ومربی‌بشر میباشند و قسمتی ازتاریخ را اشغال کرده‌اند.

دراین سه آیت‌الهی‌تمام‌صفات‌جلال‌وجمال‌تجلی‌دارد‌و‌درمدرسه‌تربیتی‌اسلام‌این کتاب آسمانی‌است که آئین رشد عقلی ورقـاء فکری است وقرآن که یکی از مراحل تربیتی مسلمین‌است.درمکتب‌حج‌تعلیم میگرددوعملامبادی‌فاضله آن‌برمردم‌جهان‌ارائه وراهنمائی میشود ولذا اول باجمال تاریخ جغرافیائی مکه را نقل‌می‌کنیم که میدان اعلام نبوت ونشرفضیلت اسلام بود وروحانیت آن‌را که مخصوص اسلام است‌بمناسك حج‌وادعیه‌ماثوره که پیغمبرص درحجة‌الوداع شخصاً خوانده وتعلیم فرموده مراجعه میدهیم وبعدقرآن‌و مفسرین وراسخین فی‌العلم‌رابیان میکنیم.

آیات قرآن

درقرآن مجید۲۸ آیه درباب مکه سرزمین وحی‌ومهبط نزول‌قرآن ودرموضوع‌حج وعرفات وقربانی و عبادات ومواقف مسلمین نازل‌شده است که دراینجا فقط باجمال‌بیان می‌شود .

هوای کعبه چان میدواندم بنشاط
که خارهای مغیلان حریر می‌آید

کعبه مرکزشهری است که مکه نامیده میشود ومحور آنشهر و آنشهر محور کشور های اسلام وقبله‌مسلمین وملجاء وپناهگاه وشهربلا دفاع اسلام است چنانچه بارها در تحولات سیاسی وجنگهای داخلی وخارجی دست قدرت‌الهی‌ازخانه خودکه شمع‌فروزان ارشادوهدایت وبزرگترین مکتب تربیتی اسلام‌است دفاع کرده ومینماید.

مکه کنگره اسلامی‌است که میتوان تمام حوائج مادی ومعنوی فردی واجتماعی و سیاسی‌را در آن حل‌وهضم‌نمود.

ودرهرسالی کمترازصد هزارنفردراطراف آن‌برای حج‌نبوده‌اند.

درسال حجةالوداع بنقل‌ابن‌جوزی دربیان واقعه غدیرخم ۱۸۰۰۰۰نفر باپیغمبر خدا درمراسم حج شرکت کردند ودراین‌سنوات اخیرکه ماشاهد وناظر آن هستیم‌بیش ازششصد وهفتصد وهشتصد هزارنفرمسلمین مناسك حج‌را بجای‌آورده‌اند واین‌جمعیت با لباس متحدالشکلی وباکلمه واحده بلغت واحده لبیك‌لبیك گویان خدای‌یگانه‌را تقدیس‌و تعظیم وتحمیدمینمایند.

اهمیت مکه سرزمین‌مکه درقافله بزرگ تجارت ملل‌شرقی‌ازمراکز بسیار مهم ومعابدبزرگ بشمارمیرفت .

رونق وشکوه عربستان بیشتردرتجارت باشرق بودتامحصولات داخلی‌خودراحتی‌در زمانهای خیلی‌قدیم بمصرف برسانند واین بازرگانی ازده قرن قبل ازمیلادشروع شد و ادویه جات وعطریات و پرندگان میمون هندوستان‌را ازراه دریا بسواحل عمان حمل می کردند

از**حضرموت**ایالت واقعه مقابل‌هندبسمت **مآرب**راه‌کاروان‌رووجودداشت وازآنجا ازطریق‌مکه وپترابغزه عبورمی کردندوبطرف‌شام میرفتند، که‌ازنقشه حرکت‌قافله‌میتوان بخوبی‌خط سیر آنهارامعین کرد.

درکتب **حزقیل‌نبی** راجع بتجـــارت وثروت شهر **صور** شرحی ذکرشده است بدین‌نحو.

« عرب وهمه سروران قیدار بازرگانان دست توبودند ـ بهترین همه ادویه جات وهرگونه سنك‌گرانبهاوطلابعوض بضاعت تومیدادند. حران‌و کنه وعدن وتجارشباو آشوروکلده‌سوداگران توبودند»۱

«یکی‌ازانبیاء زمان بنی‌اسرائیل گفته که در۵۹۹ق‌م بحکم‌بخت‌النصر بطوراسارت درآنحدودبسرمیبرد .

ونکته اینجاست که عدن حزقیل که امروز جزو مستعمرات بریتانیای‌کبیر است بیش از دو هزار سـال است بهمین عدن حزقیل شهرت دارد و از مراکز بـازرگـانی شرق بود .

مذهب اهل‌مکه بعقیده ما اهل‌مکه ازآغازموحد وخداپرست بودند ولی در تطورایام وتحول‌روزگار کم کم بستاره پرستی وکواکب وغیره آشنائی یافته ازنور نبوت‌آسمانی دورشدند ولذامورخین اروپائی‌نوشته‌اند مذهب‌قدیمی اهل‌مکه صابئی بودومذهب مزبورعبارتست ازاعتقادبخدای یگانه وپرستش اجرام سماوی درحالی‌که موحد خداپرست که تحت‌تعلیمات پیغمبران‌آسمـــانی بودند غیر از صابئین هستند که ازمردم دور افتاده وازحوزه نبوت بود و بعقل و خرد خود اجرام سمـاوی را عبادت میکردند.

ادوین آرنولد مستشرق مورخ مینویسد:

۱ـ باب۲۷ آیه۲۱و۲۳ کتاب حزقیل‌نبی

اسلام در صحرائی تولد یافت که مادرش صابئی- وپدرش یهود -و دایه‌اش نصرانی بود.

منظورش این‌است که اعراب بادیه عربستان ستاره پرست بودند وبعدبدین‌حضرت موسی‌درآمدند سپس‌به‌تعلیمات‌مسیح‌تربیت‌شدند،

وجه تسمیه واسماء مکه

درقاموس‌لغت عرب برای مکه اسامی ووجه تسمیه‌ها نقل شده که مشهورترازهمه‌ازاین‌قراراست:

فرید و جدی در دائره‌المعارف مینویسد **مکه و کعبه** که **بام القری**۱ نامیده میشودشهریست‌که ازسطح‌دریا۳۳۰مترارتفاع دارد.

درقاموس فیروزآبادی مینویسد ۲ ـ «مکه اهکله ونقصه» مکه‌را ازآنجهت مکه گویندکه گناهان‌را کم میکند وازبین میبرد.

در تفسیرمفتاح‌الغیب‌مینویسد مکه‌یعنی هرآنکس‌که درآنشهرظلمی وستمی نماید هلاك میگردد .

مکه ازمکاره آمده واین‌لغت‌بابلی است وبمعنی خانه است‌امام فخررازی درتفسیر کبیرمینویسد :

مکه راازاین‌جهت مکه گویندکه جائی کم‌آب وگویا زمین‌آبش را مکیده‌است.

مکه علم‌است‌برای‌شهرحرام وکعبه ومکه هردولغت‌مترادفندکه‌بعضی مکه رااصل شهروکعبه رامکان مسجد دانسته‌اند مانندبیضاوی و درکشاف ۳

کعبه کعبه راازآنجهت‌کعبه‌گویندکه دارای اضلاع مربع ومکعب‌است وازکعبه بمعنی ربعه‌آمده ٤ وچون بلندتروبرترازهمه‌آمکنه زمین است‌آنراکعبه‌گفته‌اند .

یاقوت مینویسد مکه بیت‌الله‌الحرام‌است‌که‌بطلمیوس طول‌آنرا ازمغرب۷۸درجه و عرض‌آنرا۲۳ درجه معین‌کرده و۲۱درجه زیرنقطه سرطان قرارگرفته ٥

میگویندکه‌دراقلیم‌ثانی واقع‌شده ووجه تسمیه‌آن‌بمکه این‌است‌که چون جبارین هرنحوی‌میخواستند خون‌مردم را می‌مکیدندآنجارا مکه‌گفته‌اند - ویابرای‌آنکه مردم ازدحام میکنند وبهم میمکندآنجارا مکه‌گفته‌اند- وبکه رانیزبهمین جهت معنی‌کرده وازابوعبیده شاعرعرب‌شاهدآورده‌که گوید .

اذالشریب‌اخذته‌اکة   نخله حتی یبك بکه

هم اوگوید **مکه** اسم شهرو**بکه** نام‌خانه است وشعاع‌حول‌کعبه رانیزگویند ومکه رابرای‌آن مکه گفته‌اندکه‌ازظلم وستم‌بکدیگررا می‌مکیدند ونیزشاهد از شعرب عرب آورده که گوید :

یامکة الفاجر مکی مکا   ولاتحکم مذحجا وحکا

علمابرای مکه شش اسم متذکرشده‌اندکه چهارنام‌آن درقرآن ذکرشده‌است

---

۱ ـ وجه تسمیه ام را درکتاب فاطمه زهرا در ذیل کنیه‌ام‌ابیها نگاشته‌ام

۲ ـ قاموس ص ٦٤   ۳ ـ تفسیرکشاف ص۱۷٥

٤ ـ قاموس ص ٥۲   ٥ ـ معجم‌البلدان ص ۱۳۲ ج

۱ ـ مکه ـ قال‌الله تعالی ـ **وهوالذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه من بعد ان اظفرکم علیهم**

۲ ـ ام‌القری قال‌الله‌تعالی ـ **وهذا کتاب انزل مبارك مصدق‌الذی بین‌یدیه ولتنذر ام‌القری ومن‌حولها**

۳ ـ بلدالامین قال‌الله‌تعالی **والتین والزیتون وطورسنین وهذالبلدالامین**

٤ ـ بکه ـ **ان اول بیت وضع‌الناس للذی ببکه**

این چهارنام درقران تفسیروشرح وبسط داده شده که ما در تاریخ جغرافیائی مکه بیان کرده‌ایم .

موقعیت‌جغرافیائی مکه

مکه واقع‌است در۲۱٫۰۲۷ وعرض شمالی ۳۷٫۰٫۵٤ ق طول شرقی پاریس وازسطح دریای سرخ۲۷۹ مترارتفاع دارد واز بزرگترین شهرهای حجازاست که طول‌آن ازشمال بجنوب دو میل وعرض‌آن شرقاً ازکوه‌ابوقبیس بپائین تادامنه کوه قعیقعان یك میل‌است .

این مساحت دراین‌سال‌های اخیردرست‌دوبرابرشده‌یعنی ازشمال‌بجنوب چهارتاپنج میل ازمشرق‌بمغرب عمارات دردامنه کوههابالارفته است منظره زیبائی‌پیدا کرده .

مکه‌بین‌نیم‌دایره سه کوه واقع‌شده که ازچهارطرف وارد شهرمیتوان شد ـ ازشمال شرق راه‌منی ـ ازجنوب راه‌یمن ـ ازشمال غربی وادی‌حاطمه ازشرق راه جده .

جبال مکه

شهرمکه‌بین‌دوسلسله جبال‌محصور گردید ولذابنای شهرازدور پیدا نیست .

۱ ـ سلسله شمال‌جبال‌یافلق که بطرف غرب‌اتصال‌دارد وجبل«کدا» که پیغمبرص درحین فتح مکه ازآنجا عبور کرد وارد شهرشد ازاین‌کوه منشعب میگردد .

۲ ـ سلسله جنوبی که مرکب‌است ازجبل **ابی‌حدیده** یعرب که درجنوب‌آن جبل کدی قرارگرفته وبطرف جنوب می‌پیچد وپس ازکوه ابوقبیس است که درجنوب شهرو محاذی‌بابیت‌الله است سپس جبل **خندمه** میباشدکه سپاهیان اسلام درحین فتح ازآنجا ورود نمودند .

کوه حرا

درطرف شرق‌مکه **کوه‌حرا** واقع‌شده و درآن **غاریست** که پانزده‌سال قبل‌ازبعثت محل‌عبادت پیغمبراسلام‌بود که صبح ها بطرف غارمیرفت وهنگام شب مراجعت میفرمود .

کوه حرا نخستین محل‌مهبط وحی‌ونزول قرآن است که درآنمکان مقدس **بسوره اقراء باسم‌ربك‌الذی‌خلق** نازل شد وضمیمه کوههای‌عرفات ومنی درقسمت شمال‌شرقی قرارگرفت ابن‌جبیراندلسی‌سیاح معروف دررحله خودمینویسدحرا«بکسرحاء وتخفیف را »کوهی است‌بین‌شمال ومشرق مکه وتاشهریك فرسخ‌است که مشرف‌بمنی‌میباشد۱

ابن‌بطوطه مینویسد حرا کوه مرتفعی‌است درطرف‌شمال مکه ویك فرسخی‌آن که بیمن مشرف‌است ۲ ولی‌بنظرما درشمال شرقی‌مکه نسبت‌بخانه کعبه‌قرارگرفته .

۱ ـ رحله‌ابن جبیراندلسی ص ٦۱٤ ۲ ـ رحله‌ابن بطوطه ص۷۷۰

رفتن بالای کوه با آنکه راه ساخته وخوبی دارد قریب دوساعت طول‌میکشید و بالای آن کوه قبله‌ای ساخته‌شده که چندین‌پله از کوه‌برای رفتن ودر آن قبه‌غارحرا واقع‌است ونزدیك‌غار دوقطعه سنك‌بسیار‌بزرك‌بهم اتصال‌یافته که باید ازبین آن دوسنك عظیم گذشت وداخل غارشد غارحرا غار کوچکی است دهنه گشادی دارد کـه پیغمبر(ص) در آن مکان شریف معبد گرفته سالها در آن میرفت وبعبادت می‌پرداخت تاجبرئیل فرشته مقرب‌خدا براونازل شد ورسالت اورااعلام کرد .

کوه حرا وکوه ابوقبیس وسایر کوههای اطراف مکه‌بسیارمعظم وبا ابهت است و چون سرزمین عبادت پیغمران بود ومحل خضوع وخشیت وگاهی مدفن و مقبره رسولان پاك خدا میباشدیك روحانیت ونورانیت وصفای خاصی‌دارد که جزبادیدن وصف‌نتوان کرد

مثلا بالای کوه ابوقبیس که نگارنده با زحمت وفعالیتی درحال ناتوانی رفتم وآثار قبرهفتاد پیغمبردرآنجا هویداست وقلعه وساختمانهای معتبری بسیارقدیمی دارد که چشم هربیننده رامانند عقلش‌خیره وحیران میسازد .

جهات مکه

دررحلةالحجازیه مینویسد مکه شهریست که ازسطح دریا ۳۳۰ مترارتفاع دارد و عرض آن ۲۱ درجه و۳۸ثانیه وطول آن ۴۰ درجه و۹دقیقه ومسافت آن ازغرب‌بشرق ۳ کیلومتر ازحیث طول ویك کیلومترنیم ازعرض دارد البته این‌مساحت دراوایل قرن۱۲ بوده است .

ولی‌اکنون مانند سایرشهرهای جهان‌بزرك وآباد واسفالت وبرق وتلفن وآب‌لوله پیداکرد . درهفتصدسال قبل طول وعرض آن۲×۲ میل‌بود درهفتادسال‌قبل ۱×۳ واکنون ۵×۴ کیلومترو‌بناهای معظمی وکاخهای رفیعی‌ازدرآمدنفت‌دردامنه‌گوههای آن ساخته‌اند که مجهزبتمام وسایل زندگی‌است .

ابراهیم‌رفعت‌پاشا درسال۱۳۰۶ هجری‌مینویسد مکه ۳۰۰۰دکان و ۶۵۰۰خانه و۱۹ کاروانسرا و۸۰ آسیاب و۶۰ تنورو۹۵ قهوه‌خانه وچندین‌مستشفی (مریضخانه) داشته‌است.

درنیم‌قرن مخصوصاً ۱۵ سال اخیرعمارات وابنیه ومغازه‌ها ودکاکین وحمام هـا وسایر شئون زندگی بحدکفایت بزرك شده‌است مخصوصاً درفرهنك وبهداشت وامنیت‌اجتماعی وسیاست اموراقتصادی یك جنبش عظیمی‌نموده‌اند کـه مکه دیگرقابل مقایسه بـا سنوات تاریخی قبل‌ازخودنیست ـ درآمدبی‌کران‌نفت تمام وسایل وتجهیزات زندگی وشهری‌را دراختیارآنها گذاشته واعراب بشهرآمده بکاروفعالیت پرداخته متمول ومتمکن شده‌اند.

جهات مکه

مکه درطرف غربی‌شبه‌جزیره ریکستانی عربستان واقع‌شده و ازطرف شمال‌بمدینه یثرب وازطرف مشرق‌به‌نجد ورياض کـه هم‌اکنون مرکزدولت ابن‌سعوداست وازطرف جنوب‌بعشیره‌یمن وازطرف مغرب‌بجده ودر حدود شرقی‌بحراحمرقرارگرفته‌است .

طایف

طایف درشمال‌شرقی ویمن‌درجنوب شرقی‌مکه‌واقع‌ودرسرزمین تهامه‌دردره‌ابطح‌بنا شده که‌بین کوههای بزرگی محصوراست .

طایف‌تا مکه ۱۸ فرسخ راه‌است ومنبع آب زبیده که درعرفات میریزد وسایر آبهای

چاههای عمیق مکه از آن کوههای پر برکت سرچشمه میگیرد ویاللعجب که این فاصله بین دورشته کوهی است که یك دسته خشك وبی آب وعلف وگرم وسوزان وخطرناك ویك دسته سرسبز وخرم دارای انواع واقسام فواکه ومیوه‌هاست که محصول غذائی مکه وحجاز را تأمین می‌نماید .

طایف از بهترین ییلاقات مکه است که ازسطح دریا ۱۵۵۰ متر ارتفاع دارد وبالای جبال وکوهها واقع شده واین کوه بمسافت ۱۷۶۰ متر ارتفاع دارد که نوشته‌اند **فیه جنات کثیره تجری من تحتها الانهار فیها مایشتهون من اثمار وازهار**

درطایف مهمانخانه بزرگی معروف بمهمانخانه بشر است که برای اشراف واعیان ساخته شده وباغات بسیار خوب دارد اطراف طایف همه باغستان نخلستان وباغ وبوستان است حجازی‌ها میگویند ۳۶ ساعت فاصله مکه وطایف است البته پیاده رفتن ومردمش در کمال وجاهت وصباحت منظرند .

طایف بهشت سرزمین حجاز است ودر آنجا قبر سیدبن الطاهر والطیب اولاد رسول‌الله ص میباشد در آنجا نهریست معروف به «معسل» که بسیار گوارا وشیرین است وقبر عبدالله بن عباس نیز درطایف است .

طایف برای مکه ییلاقی چون دماوند برای طهران است که انواع میوه‌های رنگارنگ وهوای نشاط آمیز دارد .

موقعیت مکه

مکه در ۲۵۰۰ سال قبل ازمیلاد مسیح محل اقامت کاروانی بود که ازیمن بشام آمدوشد داشتند ومرکز تقاطع ۳ نقطه مهم عربستان است : یمن فلسطین ـ شام (سوریه)

روزگاریکه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام اسماعیل را با مادرش باین سرزمین آورد چشمهٔ زمزم پیدا شد وبنای کعبه را گذاشت وپس از آن متدرجاً قبایل وعشایر عرب از اطراف بدانجا روی آوردند ومکه بدینجهت آبادان گشت .

جمعیت مکه

اکنون شهر مکه بالغ بر ۲۰۰۰۰ خانه دارد که ۱۰۰۰۰ خانه آن دوطبقه وهمه ازسنك وآهن در نهایت استحکام ساخته شده است .

حجاج تا ۶۰۰ هزار نفر بلکه تا یك میلیون نفر هم درایام حج بدین شهر برای طواف کعبه آمده‌اند .

خانه خدا درمیان مسجدالحرام مایل بطرف جنوب ودر کنار کوه ابوقبیس واقع شده مکه دارای ۱۵۰ هزار نفر جمعیت است که پنجاه هزار نفر ساکنین مکه صدهزار نفر اعراب اطراف مکه میباشند که اکثر بتجارت اشتغال دارند واکثر آنها بزبان ترکی وجاوه وفارسی و اردو وچینی وژاپنی باسایر لغات عربی محیط صحبت میکنید. اهل مکه تمام مسلمان هستند وغیر ازمسلم در آنجا یافت نمیشود .

غالب مردم مکه شافعی مذهب و ۱۰۰ خانوار شیعه امامی دارد اهل مکه عادت دارند بروزیکمرتبه غذا خوردن وآن صبح است تابعد ازنماز عصر.

آب‌و‌هوای‌مکه

آب‌مشروب‌مکه ازچاه زمزم‌وزاهروعقلان وجعرانی وغیره‌بوده یا از آبهای غدیرخم و گودالهائی کـه از آب باران(برکه) پر میشود استفاده میکردند .

ازصدراسلام‌یعنی اززمان‌هارون‌الرشیدتاکنون از آب زبیده زن‌هارون‌الرشید کـه قناتی‌است‌از کوهستانهای دوردست درراه‌طائف سرچشمه گرفته واز کوههای‌عرفات‌مشعر، منی گذشته بمکه میرسد وبسیار آب گوارای خوبی‌است . درداخل شهراین آب‌بوسیلهٔ‌لوله دراختیارمردم گذاشته شده‌است .

هوای مکه

هوای‌مکه حرارتی وسوزان وبی‌اندازه کثیف و گرم‌است‌وباران درآنجـا کمترمیبارد وبااین‌وصف‌اغلب سیلهای‌عظیم از کوههای مکه سرازیر وباعث خرابی وخسارت میگردد . هوای مکـه جریان ووزش مختلف دارد بطوریکه مکی‌ها میگویند خدا‌هفتاد هواخلق کرده که۶۷ هوای آن درمکه ویکی در تمام دنیا است وبدینجهت خانه‌های مکه دارای‌پنجره ومنافذ زیاد است وهرخانه ازچهارجهت پنجره دارد (فرید وجدی) . درموقع‌تابستان هوای‌مکه‌بسیارفاسد وبداست وچون‌بیشتر اهالی‌از گوشت ماهیهامیخورند وتغذیه مینمایند مبتلاباسهال‌خونی (ذوسنطاریا) میگردند ولذاباید حجاج درخوراك‌نهایت مراقبت‌را داشته‌باشند .

مکه‌سرزمین‌عجایب وغرائب‌است

همه میگویند هند سرزمین عجایب وغرائب است . امـا بنده میگویم مکه سرزمین‌عجائب وغرائب جهان‌است وخدای‌تبارك وتعالی همه‌نوع صنعت خودرا دراین سرزمین بمعرض نمـایش گذاشته است .

این کعبه آمال‌بشراست که ازاطراف وجوانب جهان ملل‌واقوام راقیه‌ومنحطه‌با آداب ورسوم گوناگون‌واشکال حیرت‌آوروالبسه رنگارنك ازخودمکه واطراف آن گرفته تاعراق ایران - ترکیه - افغان - سوریه - آسیای‌وسطی - مجمع‌الجزایر - هند - جاوه - سیام - استرالیا - ایطالیا - اسپانیا - فرانسه- جزایراقیانوسی- ممالك‌بالکان- اروپا - آمریکا- افریقا - حتی‌روسیه همه برای‌انجام حج‌باین‌سرزمین که مانند شمع‌پروانه رابخود جلب میکند میشتابند‌مکه محورپرگاردائره وجود دینی‌ومذهبی‌است- که همه مسلمین‌راازروی عرفی‌دیانت‌وایمان‌وعقیدت‌وغیرمسلمانرا برای‌جلب‌توجه‌ارائه‌صنع‌الهی وعظمت‌مقام‌وتماشای وحدت اجتماعی‌بشری درلباس وعمل‌بخود جلب می‌نماید .

اکثرمسلمانان جهان‌حتی مستشرقین که‌بلباسهای مبدل‌باین سرزمین‌وارد شده‌اند مشاهدات‌خودرا مانندیکنفرسیاح‌ضبط ونگاشته‌اندیکی‌ازسیاحین درمجله‌المنارمینویسد:

کعبه درسرزمین عجیبی واقع‌شده که تمام‌نیروی طبیعت درآن گردآمده وطبیعت مظاهرعجیب ونمایش گوناگون خودرا درآنجا همه‌نوع‌بروزداده است .

دراین سرزمین‌آسمان باستارگان خود وزمین‌باهمواری وکوهستانهای آن‌بنمایش درآمده هوابا اوضاع واحوال مختلف وانقلابات گوناگون ومتباین خویش درآنجا جلوه کرده‌است‌بطوریکه گاهی آفتاب‌درتابش وگاهی نورماه‌درافزایش گاهی‌ستارگان درآسمان

شفاف آن چشمك میزنند و گاهی حرارت سخت و گرمای شدیدوسوزان دارد و گاهی سرمای خشك و گزنده وقتی هوا بقدری خشك وزننده میشود که لبهای انسانرا می‌خشکاند و گاهی سیلهای عجیب ومهیب از کوهها سرازیر گردیده واطراف خانه را آب میگیرد .

گاهی آسمان بازوصاف وافق شفاف وهوا گشاده و آزاداست و گاهی ابرهای سیاه مترا کم گردیده غرش رعد وتابش برق درکاروجریان است .

خلاصه آنکه سرزمین مکه عجایب وغرائب عملیات فوق العاده طبیعت رااز هرجهت پدیدار کرده وبشررا بجانب مبداء و آفریدگارقهارخود که خالق عالمیان است وطبیعت از آن اوست متوجه نموده وببندگی میخوانند وحالت انابه وبازگشت وخشوع وخشیت و رضا وتسلیم درمردم ظاهرمیگردد حقارتها وضعف وعجزوفقرمحض ایشانرا دربرابرعظمت وکبریائی خدای سبحان جلت عظمته میرساند .

اخلاق وروحیات مردم مکه نیزمانند صفات طبیعی آنها ممزوج ومخلوط بهمه آداب و رسوم جهانیان شده دراثرمعاشرت اجباری آنها با مسلمین دنیا باکثرزبانهای ملل اسلامی آشنا واکثرسکه‌های مسلمین درآنجا رایج است واخلاقاً هم مردمانی معتدل وبی آزار و درعصراجتماعی تربیت شده وبیشتراز هرچیزمواظبت باداء نمازجماعت دراول وقت دارندو مراقب هستند که نمازرا درخانهٔ کعبه بجماعت بگذارند ـ و این کاررا برکارهـای دیگر ترجیح میدهند .

درمیان مردم مکه ومدینه حالاتی که دراخبارصدراسلام نقل کرده‌اند عیناً مشاهده می‌شود ـ صداقت ـ راستی ـ ایمان ـ اعتماد بنفس ـ اعتماد بغیر ـ رعایت حقوق برادری وبرابری انصاف ومروت درکسب اعتدال اخلاقی واقتصادی واجتماعی کاملا محسوس است واین نمونه بارزدانشگاه اسلام است که درطول ۱٤ قرن هنوز بحال خود باقی است .

بنای مکه

تاریخ بنای مکه وکعبه باتفاق مورخین از آدم ابوالبشراست ومعبد پیغمبران بودتاقرونی گذشته ویران شده تابدست حضرت ابراهیم خلیل الرحمن آباد وعمران درسال ۱۸۹۲ سال قبل ازمیلاد مسیح حضرت ابراهیم با پسرش اساعیل وزوجه‌اش هاجر باین سرزمین آمدند و آنجا وادی غیرذرع بود چنانچه قـرآن میفرماید:

ربانی اسکنت من ذریتی بواد غیرذی ذرع سورهٔ ۱٤ آیه ۳۷

حضرت ابراهیم باپسرش اسماعیل کعبه رابنانهادند وپس ازتکمیل بنا عرض کرد :

ربنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم ـ

آنگاه امرشد که ابراهیم مردمرا بزیارت خانهٔ خدا اعلام کند واین آیـه خطاب بابراهیم است :

واذن فی الناس بـالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق ،

مردم رااعلام کن که بحج آیند ازسرزمینهای دور وپست. ازاین آیه هم معلوم میشود که مکه بلندترین زمینهای روی کره خاك است ومحاذات بیت المقدس وعرش الهی است .

مقام ابراهیم

حضرت ابراهیم خود مقامی دارد که اکنون هرحاجی باید نماز طواف عمره وحج ونسارا در آنجابخواند .

حضرت ابراهیم پس ازبنا وایجاد آب زمزم وبناء مقام خود ازمکه بفلسطین رفت و اسماعیل در آنجابودتاوفات کرد واولاد اسماعیل تازمان حضرت رسالت پناهی به آبادی مکه وخدمات خانهٔ خدا اشتغال داشتند .

حجر اسماعیل

حضرت اسماعیل تنهاپسرواولین اولادابراهیم خلیل است که در سن ۱۱٤ سالگی پدرو ۹۰ سالگی مادربدنیاآمد وسه مرتبه هم خلیل الله مأموربقربانی اوشد تااورابرای قربانی بسرزمینی که هم اکنون قربانی میکنند برد وفدانازل شد حضرت اسمعیل درمکه وفات کردوپشت خانهٔ کعبه درجائی که نیم دائره بنام حجراسماعیل است مدفون گردید .

«شرح زندگانی این پدروپسررا جداگانه نوشته ام»۱

چاه زمزم

درآنروزها که حضرت ابراهیم فرزندش اسماعیل رابا مادرش هاجربر زمین بی آب علف خشک مکه آورد دردامنهٔ کوه ابوقبیس جاداده وخود بفلسطین بر گشت .

اسماعیل وهاجرتشنه شدندوهراندازه بیشتر آب جستجو کردند کمتریافتند تاهاجر مادراسماعیل هفت بار از کوه صفابالارفت وبنظرش درطرف مروه آب آمد بطرف مروه میرفت سراب میدید ودرصفابنظرش آب میآمد هفت مرتبه ازصفابمروه وازمروه بصفاهروله کنان رفت وبرگشت وجزسراب ندید عطش سخت براوغلبه کرد جبرئیل نازل شد گفت پابرزمین بساید تاآب بجوشد .

اسماعیل پابرزمین زدآب پدیدار گردید وجوشیدن گرفت هاجرازترس اینکه مبادا خشک گردد ودیگر آب نیاید فوری گودالی تهیه وآبهارا آنجا درحوض ذخیره وتأمین آینده نمود درحالیکه آب جوشیدن داشت جبرئیل گفت اگر آبهارارها کنی آب برای توهمیشگی است وباسماعیل گفت بآب امرکن بایستد وگرنه تمام زمین را میگیرد.

اسماعیل گفت زمزم ازاینرومعروف بچاه زمزم شد. این چاه درجنوب مقام ابراهیم واقع شده ومحاذی حجرالاسوداست و۱۸ مترتاحجرالاسودفاصله دارد .

طعم آب زمزم کمی شورمزه وبسیاربافضیلت وروایاتی است باسناد صحیح ازتمام فرق مسلمین که آب زمزم بهترین و گواراترین وصحی ترین وپربهاترین وافضلترین آبهای روی کره زمین است وبرای شفاء چقدرموردتوجه بوده ومیباشد .

درصحیح بخاری ابن عباس ازحضرت رسول حق روایت میکند که فرموده «خیرماء وجه الارض ماء زمزم» ونیزروایت میکند پیغمبر بسینه دردی مبتلا شدوفوری ازآن آب استعمال فرموده شفاء یافت ونیزمیگویند :

«ماء زمزم سیدالماء واشرفها واجلهاالی النفوس واعلاءثمنا عندالناس»

درمناسک حج متفق علیه شیعه وسنی است که پس ازطواف ‹ز آب زمزم بیاشامند که

---

۱ ـ تاریخ انبیاء تألیف نگارنده که مکررچاپ شده است

شفاء در آن‌است‌و نیزدر آن آب غسل کنند که برای‌بدن بسیارمفیداست ومسافرین آن آبرا برای‌استشفاء باطراف عالم میبرند وامروزثابت شده که‌املاحی در آن‌آب است که‌صحت مزاج‌راتأمین میکند.

اکنون چاه زمزم‌باسنك مرمرسفیدبسیارعالی ساخته شده وسرپوشی دارد که‌طول هرضلع آن۲۵ر۵ مترمباشد ، درداخل آن مینشینند وغسل میکنند وروی‌آن طبقهٔ دیگر برای سکونت خدمه آن چاه‌ساخته شده‌است . این‌ساختمان درسال۸۲۲بوده ودرسالهای بعد تکمیل گردیده .

این‌چاه درسال۲۲۳ دراثرخرابی آب آن قطع گردید وشخصی‌بنام محمدبن‌بشیراز ازاهل‌طائف در آن‌عمل کرد و آب‌آن چندبرابر شد . این‌چاه‌بعمق ۶۹ذراع‌است که تقریباً ۳۵ مترمیشود واکنون۹حوض اطراف آن ساخته‌شده که هریك شیردارد وبرای آب وضو- گرفتن حاجیان مصلیان‌است وسقایت این‌چاه درصدراسلام باعباس‌بن عبدالمطلب عموی پیغمبر(ص)بوده‌است که اوحجاج را آب‌میدادتازمان هارون که‌آب زبیده بمکه‌آمده این آب‌بسیاراهمیت ازنظرسقـایت حاج‌داشته‌است . و آن جمعیت‌بالغ برصد تـادویست هزار نفررا سیراب میکرده . این‌خود از آیات بزرك الهی‌است .

اخبارراجع به بنای مکه

درخبرواحدی دربسیط است که خداوندتعالی‌این خانه راقبل از آنکه چیزی‌اززمین‌بافریند خلق‌فرمود :

ازامام‌محمدباقر(ع) روایت است که خداوندملائکه را فرستاد وامرداد که‌برای من‌درروی زمین خانهٔ‌بنا کنند عمارت‌بیت‌المقدس و کعبه‌مقابل آن ساخته شده‌است زمخشری‌صاحب تفسیر کشاف‌تفسیرمتاتیح‌الغیب امام‌فخررازی ص۶ ج. ۲ . مینویسدآدم ابوالبشر چهاربارپیاده ازهند برای طواف کعبه‌آمده است . کشاف ص ۷۵ ج ۱

سرویلیام موئرخاورشناس انگلیسی درقدمت این‌خانه مینویسد این‌خانه‌ایست که که‌آدم ابوالبشر بناکرده.

دیودود مورخ معروف‌قبل ازمسیح‌نوشته که بزرگترین معابد عرب که‌همیشه محترم ومقدس‌بوده جزمکه سراغ نداریم .

امام‌فخررازی‌معتقداست کعبه قبل‌ازابراهیم‌بناشده‌وگوید قواعد آن‌موجودبوده‌ولی منهدم شده‌بود وحضرت‌ابراهیم‌خلیل آنرابالابرد وتعمیر کرد واستشهاد بآیه « **واذیرفع ابراهیم‌القواعدمن‌البیت**» مینماید .

مفسرین درذیل آیه «**ولیطوفوا بالبیت‌العقیق**» دارای اقوالی‌هستند بعضی آنرا عتیق بمعنی کهنه دانسته‌اند وبرخی ازعتق مشتق شمرده که از خرید وفروش آزاداست ــ دیگران گفته‌اند عتیق از آن جهت میباشد که ازحوادث طوفـان آزاد مانده‌یا ازجباران وتعرض‌ایشان مصون و آزاداست ونیز ازاینجهت عتیق گویند که هر کس آنرا زیارت کند خدا اورا از آتش دوزخ آزاد فرماید ــ

۱ ــ تاریخ‌انبیاء تألیف نگارنده(تفسیررازی‌ص۵۰۳ ج۱)

ظن قوی براینست که کعبه اززمان پیدایش بشریت ساخته شده ودرانقلابات وحوادث جهان خراب گشته تازمان حضرت ابراهیم شالودهٔ آن بوده واوقواعد رابالا برده وساختمانرا پس ازطوفان نوح بدین نحو که فعلا هست کم وبیش اتمام نموده است « **ولله علی الناس حج البیت**» اخبار آل **محمد**ص همین نظریه راتأیید میکنند که کلیه بشر تمام اعصار خلقت مأمور زیارت وطواف کعبه بوده اند .

ازاین گذشته آن روحانیت ونورانیت سرزمین مکه که یدرك ولا یوصف است بازدلیل بارزی است که تمام پیغمبران واولیاء گرام خدای عالمیان این سرزمین رادرك کرده اند .

مکه و بت پرستی

دراینکه زمان حضرت ابراهیم واسماعیل که محل عبادت خدای عالمیان بوده وخانهٔ کعبه مورد احترام مردم آن عصر بوده حرفی نیست ولی بعللی که درتاریخ ضبط است ومادرسخنرانی های خوددرشرح حال حضرت ابراهیم جدبزرگوار پیغمبر اسلام واینکه ملت ودین او اسلام بوده مفصل گفته و نوشته ایم که ازبحث این کتاب خارج است .

مدتی گذشت مشرکین نفوذ یافتند وبت پرستی رواج گرفت وخانهٔ کعبه که بزرگترین معابر روی زمین در آنعصر بود بدست مشرکین افتاده آنها بتهای خودرا که ۳۶۰عدد بنام ۳۶۰ روزسال بود درخانه کعبه برده وبطاق آویختند وآنجا بعبادت بت اشتغال می ورزیدند .

بت پرستان بابدست آوردن کعبه مناسبترین محل حفاظت بت راپیدا کرده ازاینروهمهٔ مشرکین بت پرست بتهای خودرا درآنجا آورده عبادت می کردند .

خواص آنها بتها را مظاهرحق میدانستند عبادت خدارامیکردند وعوام ازهمه جا ـ بی خبر آنان را خداداسته ستایش وکرنش می نمودند .

تاظهور اسلام وطلوع آفتاب نوردانش وبینش محمدی(ص) خانهٔ خدا معبدبت پرستان بود .

پس از فتح مکه حضرت **علی بن ابیطالب علیه السلام** پا بر دوش پیغمبر (ص) گذاشت وباشهامت وشجاعت خودبتهارا ازطاق کعبه بزیرانداخت وهمه را درهم شکست و خط سیرعبادت مردم را ازمادیات برگردانید بحقایق معنویت و روحانیت وخداپرستی سوق دادند .

برای این منظورمقدس چه فعالیتها ومبارزه ها وجنگهای فراوان شدتا کمتر ازده سال یا درظرف ۲۳ سال بکلی بت پرستی درتمام سرزمین عربستان و ممالك مجاور آن از بین رفت :

اولین دانشگاه اسلام یا مکه

اسلام آئین خداپرستی رادرمکه تجدید کرد ویك مدرسه تربیت ودانشگاه علوم وفرهنك بوجود آورد که ۱۴ قرن است دانشمندانی بزرك وقهرمانانی درعلوم دین برخواسته اندودنیارا بنور تعلیمات خود منورساخته اند ،

یکدستور بسیارجالب توجهی پیشوای اسلام بامرخدای خودبرای خانه کعبه بعالمیان داده که بوسیلهٔ آن میتوان جامعهٔ بشری رابابهترین طرزی تربیت کرد وآن اقدام بحج وایجاد

بزرگترین کنگرهٔ اتحاد اسلامی است .

حج بهترین مربی است

حج تربیت عملی است که دراولین دانشگاه اسلام یعنی مکه باجرا گذاشته میشود .

حج پنجمین رکن شعائر دین اسلام است که هرمسلمانی مستطیع این مدرسه را که خط سیرش ازموطن اوشروع میشودتاخانهٔ خدا وبرگشت بموطن باید طی کند وتعلیمات و آئین نامهٔ آنرا که عبارت ازمجاهدت درتهذیب نفس وتکمیل اخلاق وایجاد فضایل ومنور بنورانیت است باجرا بگذارد .

آئین نامهٔ حج ازموقعی که حاجی قصد واندیشهٔ حج کرد ازگفتن وعمل کردن وحفظ اندیشه ودراختیار گرفتن اعضاء واجزاء بدن وقوای درونی وبرونی همه را طبق دستورات قبلی وداخلی وبعدی وتوجهٔ کامل بخدای تبارك وتعالی دراجرای عمل منظورداشته واسرار نهفته مادی ومعنوی اسلام را با آثاری که خداونددراین سفردرسرزمینهای عبور بالاخص درسرزمین مطاف زائر بودیعت بازنهاده مانندفیلم سینما از نظرمردم دنیا میگذرانند وتماشا کنندگان سرانگشت عبرت وحیرت بدندان گرفته اعتراف ویقین بمراتب توحید واقسام آن مینمایند وگرنه بنظرات مادی فرومایگان که چشم آنها جزاشیاء مادیرا نمی بینند ازاسرار اموزغیر قابل اشاره محروم هستند ازدرك این حقیقت محروم وبی خبرند .

بامدعی مگوئید اسرارعشق ومستی   بگذارتا بمیرد درعین خود پرستی

حج قافله یاکانون جاذبهٔ اخلاق است .

اخلاق دراجتماعات بشری بمنزلهٔ قوهٔ جاذبه است که خداوندعالم برای ائتلاف والفت بین بندگانش این نیروی غیرمرئی را روبتزاید میگذارد .

این قوهٔ جاذبه دراسلام بیك تهذیب وتربیت خاصی آمیخته شده وبآئین نماز ـ روزه ـ خمس ـ زکوة ـ حج ـ نمازجمعه ـ هدیه ـ قربانی ـ مهمانی ـ نذر ـ اطعام ـ انعام ـ اکرام دراعیادوجمعه وجماعات تعلیم شده این جاذبهٔ نیرومند وسریع الانتقال وسریع التأثیر است .

حج بهترین وسیلهٔ وقوف بآئین اسلام ومسلمین وآداب ورسوم وشئون ملی اسلامیت است .

حج دراجتماع ملل متنوع قویترین قوهٔ جاذبهٔ اخلاق عمومی اسلامی است ـ که درعروق وسرزمین جامعه مسلمین تعلیم وتزریق وبسرعت تمام این نیروی عظیم سرتاسرملل مسلمانان راازمبداء وسرچشمهٔ فضیلت باخبرومطلع میسازد .

حج است که ابهت وعظمت وروحانیت ووحدت عقیده وایمان ووحدت لباس وشکل و قیافهٔ اسلام رابدنیانشان میدهد .

حج است که حساً بهرهٔ هراجتماع رادرتشکیل کنگرهٔ بزرك بشری بجهانیان مینمایاند.

این است فلسفهٔ حج ونتیجهٔ اجتماع وقوهٔ حیات اجتماعی ووحدت ملی دینی اسلام در دراین دانشگاه تعلیم وتربیت . دراین مدرسه عملی علم ودانش تأثیر قوهٔ جاذبهٔ اخلاق درمیان ملل پراکندهٔ اسلام روشن میگردد وبیان آن محتاج بکتاب جداگانه است تامسلمانان بدانند که باشرکت درقافلهٔ حاج بسرچشمه های اطلاع ودانش آشناشده وبایدجوانان روشنفکر و

توانگران دراین کنگرهٔ دینی شرکت کنند و آنجا عملا وحسا مظاهر زندگانی معنوی وحیات روحانی ومعنی حقیقی سعادت ولذت ورستگاری را دریابند .

شکل مسجدالحرام مسجد الحرام بشکل مربع متمایل بزاویه جنوبی میباشد ومساحت خانه ازطول ضلع مقابل باحطیم که در آب باب الزیاره قرار گرفته ۱٦٤ متر بوده است .

طولی که مقابل آنست ودر آنست ودر آنجا باب الصفا واقعشده ۱٦٦ متر

ضلعی که در آن باب السلام جادارد ۱۰۸ متر

ضلعی که در آن باب ابراهیم بناشده ۱۰۹ متر

وسط حرم ازداخل ۱۷۹۰۲ متر مربع است (قریب چهارجریب وربع بحساب قدیم)

اما خارج خانه :

حد متوسط طول مسجدالحرام ۱۹۲ متر

حد متوسط عرض مسجدالحرام ۱۳٦ متر

درداخل چهاررواق دارد که بحرم محیط گردیده ودر آن ۳۱۱ پایه میباشد ومابین آنها ۲۲٤ استوانه (ستون) ازسنك شمیس سرخ است وروی هریك گنبدهائی هم محیط بمسجد بنا شده ودر بعضی ازستونها کتیبه‌هائی درج گردیده که بانی آنرا معرفی مینماید .

دراین قسمت سقف که ازعرض بشماره ۳ و ٤ ستون درطول هم جدارشرق بطرف غرب ٤۲ وازطول بجنوب ٤۰ ستون واقع شده است وازشرق بطول صحن ۲٤ ستون صف کشیده واز غرب بطول صحن ۲٤ ستون است که مجموع آن ستونها ۵٤۵ ستون می‌شود ۳۰۱ ستون ازسنك سیاه و ۲٤٤ ستون ازسنك شمیس سرخ قیمتی واینك درتمام فواصل ستونها یك لامپ صد ولتی ازبرق روشنائی دارد .

زمین مسجد ازاطراف خود سه متر عمیق تر وبطرف هرباب شش هفت پله می‌خورد بالا می‌رود ولی دراین دوسال اخیر تمام این حدود درمحیط مسجدالحرام افتاده است .

دربهای حرم

برای خانه خدا ومسجدالحرام ۲۵ باب است .

هشت درب درشمال ۵ درب درمشرق ۷ درب درجنوب ۵ درب درمغرب. ازاین ۲۵ درب ٦ درب کوچك است ومابقی بزرك این ابواب کوچك یك درب مدخل دارد وابواب بزرك ۳ یا ٤ یا ۵ درب پهلوی هم بازمی‌شود که مدخل مسجدالحرام است ورویهم حرم ۳۰ مدخل دارد و که اسامی ۲٤ درب معروف مسجدالحرام ازاینقرار است .

باب السلام - باب قایتبای - باب النبی - باب العباس - باب علی - باب النساء - باب الفیل - باب الصفا - باب الرحمه - باب اجیاد - باب التکیه - باب الحمیده - باب الیداع - باب ابراهیم - باب الداودیه - باب العمر - باب الزمامیه - باب البساطیه - باب القسطی - باب الزیاره - باب المحکمه - باب السلیمانیه - باب العربیه .

ایرانیان وعراقیان بیشتر ازباب علی (ع) که درخط سیرصفا ومروه واقع است رفت و آمد می کنند واین درها اخیراً نسبت بوسعت داخل مسجدالحرام عقب تررفته است که

چون دست بناء است از کیفیت کنونی آن اطلاعی نداریم .

منارەهای حرم برایمسجدالحرام درهرزاویەیك منـاره ودرشمـال ومشرق دو مناره که مجموع آنها شش‌مناره‌است .

۱ ـ منارەعمره که در۱۳۰هجری منصور عباسی بنانموده
۲ ـ مناره باب‌السلام
۳ ـ مناره بـاب علی(ع)
٤ ـ مناره ضروره کەبنای مهدیعباسیاست ودرسال۱۶۷هجری ساخته
۵ ـ مناره باب الزیاره بنای معتضد عباسیاست که در۲۸٤هجری ساخته
۶ ـ مناره سلطان قایتبای که در۸۷۳ساخته شدهاست

دیوار مسجدالحرام درصدراسلاممسجدالحرامدیوارنداشت‌فقط کعبه درمیان‌فضائی بزرك‌بود . درسال۱۷هجری‌بتوسعۀ آن وتهیۀ دیوارخارجی آن اقدام شدەاست‌تاقرن۹ کەبحالت کنونی درآمده وتااینزمان‌تزیینات وتکمیل‌ابنیۀ داخلی آن‌پرداخته وآنهم دراین سنوات خراب نموده عقب نشسته تادیوار صفا رسید.

«بنقل ازرقی ماوردی»

کعبه دردوره رسول‌اکرم‌برحدود مطاف‌کنونی‌بوده وآنهم حدود قدیمی است کۀ دردورۀ ابراهیم خلیل‌مابودهاست .

خلفا هم چیزی‌بخـانەعلاوەنکردند ولیکن عبدالملك بن‌مروان‌باینیه مسجدالحرام چیزی‌افزود وخانۀ کعبه راتعمیر کرد وستونهای مرمردرآنجابکاربرد .

محمدمهدی‌درسال۱۲۷ خانەهای زیبائی که متصل بمسجدالحرام‌ازجهت شرقی‌بود خریداری کرد وبەمسجدبیت‌الله علاوه کرد وحرم را وسعت داد. (تفسیرامام‌فخررازی)

هادی‌پسرمهدی عباسی‌نواقص‌کارپدرراتکمیل کرد ودرسال۲۸۰معتضدعباسی‌بپارۀاز تعمیرات دست زد ودارالندوه رابمسجدتبدیل کرد .

الملك‌ناصرالدین فرخ‌ناصرکه درسال۸۰۱ بسلطنت رسید ودر سال۸۰۲ دررواق شرقی‌تعمیراتی کرد .

درسال۷۷۹سلطان‌سلیم دوم‌عثمانی دررواق شرقی تعمیراتی کرد وترییع کنونی را بعمل آورد وستونهائی‌ازسنك‌سفیدنصب کرد .

این‌بنا وحدود مسجدالحرام درسال ۱۳۷۵تغییر کرد ودرایـن سال ۱۳۷۸ مسجد وسعت‌یافته‌بظرفیت آن افزودەشده است وبناهای اطراف کـه خراب شده در دامنه کوهها بالا رفته .

حجرالاسود دررکن جنوبی‌شرقی کعبه ازخارج سنگی‌بنام حجرالاسود که مبداء طواف‌است‌نصب‌شده اکنون‌آن اززمین۱٫۵مترمیباشد.

رنك حجرالاسود اکنون‌قهوه خوش‌رنك میباشد .

این‌سنك مبدء طواف وموردتعظیم همۀانبیاء واولیاء گرام‌بودهاست .

عمرپیش آن ایستـاد و آنرا بوسید و گفت اگر نمیدیدم پیغمبرخدا ترا میبوسد ترا نمیبوسیدم .

گاهگاهی دراثرسیل که از کوههای اطراف مکه سرازیرمیشد خرابیهائی بخانه کعبه رویمیداد چنانکه یکبارقبل ازبعثت حضرت رسول درتعمیرخانه بادیگران شرکت فرمود.

۱ـ چون نصب حجرالاسود مورد کشمکش واختلاف بنی عبدالدار وبنی عدی گردید برحسب حکمیت پیغمبر(ص) حجرالاسود را درمیان پارچهٔ نهاده ودستور فرمود رئیس هر قبیله گوشهٔ ازآنرا بگیرند وبدین ترتیب سنگرا نزدیك برد وحضرت بجای خود نصب فرمود «حیات محمد»

۲ ـ باردیگرزمان حجاج بن یوسف ثقفی بود که عبدالله زبیررا درمکه محاصره نموده ودرسال ۷۳ سال هجری خرابی بخانه وارد آمد مجدداً خانهٔ تعمیرشده و حجرالاسود که از جای خود برداشته شده بود حضرت علی بن الحسین(ع) آنرا بجای خودنصب فرمود .

۳ ـ موقعی که قرمطیان وملاحده حجرالاسودرا ازمکه بکوفه بردند وبعد ازچندی حجرالاسود را بمکه برگردانید . دراین بارحجرالاسود بدست ولی عصر امام غائب بجای خود نصب گردید درسال ۳۳۸ هجری .

این خبررا مجلسی درحق الیقین ودرقسمت خبرجعفر بن محمدبن قولویه متوفی ـ ۳۶۷ هجری نقل ازخطب راوندی مینماید .

این سنك درسالهـای اخیر شکسته وچند قطعه شده کـه عکس آن موجود و ازنظر خوانندگان میگذرد ؛ (صفحه بعد) درسال ۱۲۹۰ هجری روپوش ازنقره خالص ساختند و قسمت بیرونی حجررا که درضلع شرقی کعبه واقع است پوشانیدند ویك صفحه مستد بری که بقطر ۲۷ سانت(یکوجب وثلث وجب) برای آنکه سروصورت بتوانند بآزادی حجرالاسود رالمس کنندبیوسدتهیه وکارگذاشتند .

۱ ـ حجرالاسود مواجه باشهرهای حجاز ـ عدن ـ ایران ـ وچین ـ استرالیا میباشد

۲ ـ رکن شمالی شرقی معروف بر کن شـامی وعراقی محاذی بلاد حجاز وعراق و هندوچین ولیپریا میباشد .

۳ ـ رکن شمال غربی معروف بر کن غربی محاذی روسیه واروپا وآستانهٔ مصراست.

٤ـ رکن غربی جنوبی معروف بر کن شمالی محاذی بلاد افریقا وبحراحمرو بحراخضر واطلس وغیره است..

حجرالاسود راگویند اول سنگی بودبمقدارنیم گز «گزبـامترتقریباً مساوی است» و دراول بسیارسفیدبوده وچون کفاردست ناپاك بآن مالیدند مانندد لشان سیاه گشت وحدیثی دراین باب ازپیغمبرص روایت میکنند که فرمود ؛

انزل حجرالاسود من الجنة وهو اشد بیاضاً من اللبین فسودته خطا یا بنی آدم ازخواص آن سنك آنست که بآب فرونمیرود وبآتش گرم نمیشود .

درزمان عبدالله زبیر که بنی امیه دیوار کعبه رابسنك منجنیق خراب کردند حجرالاسود

را درداخل خانه‌بزدند و گفتند پیغمبر(ص) فرمود حجرالاسوداز خانه کعبه‌است و باید در اندرون خانه‌باشد .

بعدازعبدالله زبیرحجاج‌بن‌یوسف وضع‌عمارت راعوض کرده وحجرالاسود رابیرون آورد وهمانطورکه‌پیغمبر(ص) نشانده‌بود قرارداد .

ابوسعید جبائی قرمطی‌درعهد مقتدرعباسی‌درسال ۳۱۰ ‌هجری‌بمکه آمد جنگی‌بسیار سخت‌با حجاج کرد وبسیاری راکشت درچاه‌زمزم ریخت که چاه‌پرشد وقریب‌سه‌هزار نفر کشته شدند ابوسعید حجرالاسود راکنده همراه خودبرد وبیست سال‌درنهایت‌خواری‌بود تا آخرالامربسی‌هزاردینار باالمطیع العباسی‌فروخت‌مطیع حجرالاسودرابمکه فرستادبجای خودنصب کردند (بستان‌السیاحه)

مورخ شهیرسیدحسین‌براقی‌نجفی صاحب‌تاریخ کوفی روایتی ازمجلس نقل ازبحار انوارمینماید که اصبغ ابن‌نباته ازحضرت امیرالمؤمنین علی(ع) روایت کرده که فرمود:

« یااهل‌الکوفه لقد جاکم الله عزوجل بمالم یجی‌به‌احداً ففضل مصلاکم ببیت آدم‌ونوح‌و بیت‌ادریس‌ومصلی‌ابراهیم‌الخلیل ومصلی‌اخی الخضر «تاآنجاکه میفرماید» ولاتذهب الایام واللیالی حتی‌ینصب الحجرالاسود ولیاتین زمان یکون مصلی‌المهدی من‌ولدی الخ۔

حضرت امیرالمؤمنین‌علی (ع) ازقضیه حرکت دادن حجرالاسود ازمکه‌بکوفه‌خبر داد وتاسال۲۹۳ قرمطی خروج کرد .

ابوطاهرقرمطی درسال۳۱۷ قصدمکه کردوآنجا قتل‌فراوانی‌نمود وخواست‌ناودان طلارا بردارندآنکه رابلندکردتاناودانرا بردارد افتاد وبمرد :

پردهٔ کعبه را درید ومردم‌مکه رانهب وغارت کرد واومیگفت .

انالله وبالله انا　　　　نخلق‌الخلق وافنیهم‌انا

وچون حجرالاسود راکند که‌باخودببرد این‌اشعاررا میخواند .

ولوکان هذالبیت معبدربنا　　　　لصب‌علینا النار من خرقه صبا
لانا حججنا حجة جاهلیة　　　　مماحلة لم‌تبق شرقاً ولاغربا
واناترکنا بین زمزم والصفا　　　　جنـابزه تبغی سوی ربهاربا

بهترین دلیل کفروزندقه ابوطاهرقرمطی همین ابیات‌اوست .

حجرالاسود۲۲سال نزد قرامطه‌بودتاالراضی‌بالله عباسی‌به ۵۰هزار دینارخرید ودر سال۳۳۹درماه ذی‌القعده حجرالاسودرابجای خودنصب کردند .

قرامطه

مردی‌ازخوزستان‌بطرف کوفه رفت ودربین‌النهرین اقامت گرفت وبنمازمشغول شد وازکسب‌ید خود اعاشه‌میکرد هرکس‌اوراملاقات مینمودمیگفت‌انسان‌بایدپنجاه نمازدرهر شب وروزبخواندبیاناتی داشت وروی‌زهد وریاضت وبی‌آلایشی درزندگی جمعیتی دور او راگرفتند هنگام مردن‌یکی‌ازشاگردانش‌اورابمنزل‌خودبرداو۱۲ نفرنقیب برای‌خود وصیت

نمود که دین ودعوی اورا بمردم برسانند نام اومستقیم بود وچون دعوی او شهرت یافت درخانه را بستند واورا حبس کردند مدتی دراین کشمکش بود تا بطرف دمشق حرکت کرد نام این خانه بود (کرمیته) پس از آن بتخفیف (قرمط) گفتند وبرخی گویند قرمط لقب مردی است که درشهر کوفه بوده است احمدبن محمدطائی ازدعوی آنها آگاه شد وبسلطان خبرداد اوبرای کوچك نمودن اووقعی ننهاد .

قرامطه کتابی داشتند کـه درآن نوشته بود داعیه نصرالله مسیح میباشد ومهدی اسم حمدابن حنیفه وجبرئیل است ومیگفت نماز باید چهارر کعت قبل از آفتاب ودور کعت بعداز آفتاب ودوروز بیشتر روزه نداشته اول مهر واول نوروز ـ نبیذ ـ را حرام وخمر را حلال میدانستند داستان قرامطه راابن اثیردرحوادث ۲۷۸ ج۷ وابن جوزی درتلبیس ابلیس ص ۱۱۰ ونراقی در تاریخ کوفه ص ۳۷۵ وبسیاری دیگرازمورخین صدراسلام نوشته اند .

ابتداء ظهورقرامطه ۲٦٤ در کوفه بودوچون بعراق شهرت یافتند ببحرین اقامت گرفتند ابوسعیدبن بهرام جنبانی ازاهل (جنابیه) در ۳۸۸ دربحرین رفت وبدست نوکرش درحمام کشته شد (درسال ۳۰۱) وپسرش ابوطاهرسلیمان قرمطی دعوی کرد و در مرض آبله ۳۳۲ بمرد .

قراسطه ۸۰۰ سواربا آلات جنگی حاضرداشتند اماچون مدینه سود محکمی داشت نتوانستند داخل مدینه بشوند .

این قولویه مینویسد درزمانیکه حجرالاسود رابکوفه بردند امراض مزمنه ومسریهٔ سختی درآن شهرظاهرشد ازقبیل وبا وطاعون وگروهی انبوه ازمردم هلاك شدند وچون حجررا بردند امراض برطرف شد (تاریخ کوفه وابن اثیر)

شاذروان

دراطراف کعبه بناء کوچکی ازسنك است که آنجا را شاذروان گویند ـ ارتفاع آن سنگها ۵۰ سانت وعرض آن ۳۹ سانت وازجهة غربی ۲۷ وعرض آن ۸۰ سانت ازجهت جنوبی ۲٤ وعرض آن ۸۷ سانت وازجهت شرقی ارتفاع ۲۲ وعرض ٦٦ سانت است واین فاصله درزمان قریش رخداده که چون خانهٔ کعبه خراب شده برای آنکه ازسنگهای خودش کسرنیاید وازخارج هم بآن اضافه نکنند باین مقیاس کوچکتر گرفتند وعرض دیوار کعبه را کمتربنانمودند مبادا سنگها که درهم فروریخته کسر بیاید وچون تمام شد سنگهای اضافه را دردرون کعبه جا دادند که کف آن اززمین کعبه حدود دو متر بلندتراست . این فاصلهٔ کسردیواربرونی را شاذروان گویند تعمیرات آن در ۵٤۲ ه تا ۱۰۱۰ ه انجام یافته .

داخل کعبه

داخل کعبه فضائی است مسقف ومربع که ۳ ستون چوبی بسیار کلفت ازچوب عود دارد بقطر یك چهارم متروفقط یکباب دارد آنهم مجاورحجرالاسود ومحراب ومقابل آب زمزم میباشد ودربی هم درشمال شرقی دارد که بطرف سقف ببام بالامیروند .

سقف ودیوارها وستونها ازپارچه های حریرمکلل بجواهروطلا ونقوش بدیع ومیناکاری های عجیب وشگفت آوری تزیین شده وسنـگهای مرمر بسیار عالی وسفید مزین بالوان

گوناگون گشته که چشم راخیره وبوی عطرعود وعطریات تقدیمی آدمی را مفتون میسازد .

تقدیمی های بسیاراز اشیاء گرانبهای قیمتی که ازطرف ملوك وپادشاهان اسلامی تقدیم شده بسقف آویخته وبدرودیوار نصب کرده اند .

درداخل بهرطرف ممکن است نمازخواند ولی چون هوای آنجا حبس است توقف زیاد درزمستان ضرردارد .

باید باغسل ویا وضوبا کمال ادب داخل شد وپس ازنماز بهرجبهه و دعاهای خیر بیرون آمد .

کعبه وحدود آن

۱ - برای کعبه اسماء بسیاری است ازآنجمله کعبه ووجه تسمیه آن برای مکعب بودن بناست که مربع ومکعب است .

۲ - بیت العتیق است که ازجباران خالی میشودیا زیارت کنندگان آن از آتش دوزخ آزادند .

۳- مسجدالحرام است قوله تعالی **فول وجهك شطر المسجد الحرام** که بلاخلاف مراد مسجدالحرام کعبه است .

۴ - البینه که اعراب بسیارقسم می خوردند برب هذه البینة

۵ - ازاسماء دیگران - نادر- قریه - قدیه قاوس - دوارمیباشد .

کعبه دروسط مسجدالحرام بناء شد - بنای آن مرتفع ومربع شکل تقریباً منظم است ارتفاع آن اززمین مسجدالحرام اکنون قریب ۱۵ مترمیباشدوبراطراف پردهٔ پوشیده اند ازابریشم خالص وبرآن اسماء الله الحسنی ونام مبارك پیغمبر یافته شده است .

طرف راست کعبه چاه زمزم برای سقایت حاج است ودر این ضلع حجرالاسود واقع است .

ارتفاع دیوارخانه ۱۵ متروطول ضلع شمالی ۹۲ر۹ متروضلع غربی ۱۵ر۱۲ متروجنوبی ۲۵ر۱۰ وضع شرقی ۸۸ر۱۱ متر:

درضلع شرقی باب خانه است که ازآنجا داخل کعبه میتوان شد و ارتفاع آن دومتر میباشد که بوسیلهٔ نردبان بالامیروند .

درب آن نقرهٔ خالص که مکلل بطلا وجواهرات وقفل بزرگی ازنقره دارد که سلطان سلیمان قانونی درسال ۹۵۹ ه تقدیم داشته است وپردهٔ بسیارقیمتی بردرب کعبه هست که زرکش بطلا مکلل بجواهرات است .

محراب

دربین باب کعبه ورکن عراقی درمجاورشاذروان گودالی هست که معروف به معجنه ، است گویند ابراهیم خلیل(ع) در آنجا گل میساخت وملاط بنائی حاضرمیکرده وعمق آنجا ۳۰ سانتیمتراست وعرض آن ۵ر۱ مترو طول آن دومتراست .

در صدراسلام جبرئیل آمد با پیغمبرخدا در اینجانماز پنجگانه رابرای اولین دفعه گذاردند واینجا محراب رسلخدا (ص) گردید ودرآنجا نام ابی جعفرمعتضد والمستنصر درسال ۶۳۲ نقرشده ومعلوم میشودآنروزتعمیر کرده اند .

پس ازرحلت رسول اکرم (ص) که اختلاف بین مسلمین پدیدارشد ومذاهب مالکی وشافعی وحنبلی وحنفی احداث گردید هریك مقامی دراطراف خانهٔ کعبه ساختند و آنجا نمازجماعت میخواندند ولی اززمان سلطهٔ وهابیها وابن سعود جماعت مذاهب اربعه ملغی وفقط يك جماعت بیشتر برپا نمیشود آنهام حنفی است کـه اکنون همه با امام آنها نماز میخوانند .

ناودان طلا

اولین تاریخ (میزاب) ناودان طلای مکه ازولیدبن عبدالملك در سال ۵۵۰ بوده وپس از آن ازشیخ ابوالقاسم را مشت صاحب رباط مشهورمکه است که درسال ۵۳۷ هجری ناودان ساخته وپس از آن خلیفه المقتضی عباسی درسال ۵۴۱ ناودانی ازچوب نقره کوب نصب کرد وپس از آن ناصرعباسی ازمن نقره کوب ناودانی در سال ۷۸۱ نصب کردتادرعصرسلیمان قانونی درسال ۹۵۹ هجری ازنقره ناودان نهاد ودرسال ۹۶۲ ازمصرناودانی ازطلانصب کردند ودرسال ۱۰۲۱ سلطان احمد مآجرناردان نقره نقاشی بمینا وطلاکوب تقدیم داشت و درسال ۱۲۷۳ سلطان عبدالحمید ناودان طلای کنونی را تقدیم نموده است .

واز خصوصیات خانهٔ کعبه آن است که پرندگان ازروی آن عبورنمیکنند واطراف آن طواف مینمایند .

البته قبول این حقایق برای کسانیکه اعتراف بامور غیرقابل اشاره حسیه دارند آسان است .

مساجد مکه

مساجد مکه بسیاراست واکثردر صدراسلام ساخته شده کـه حضرت رسول(ص) در آن نمازخوانده‌اند .

۱ ـ مسجدالحرام است که مطاف میلیونها مسلمانان جهان است ودرانجام فرایض خمسه مواظبت کامل است که نمازصبح وظهر ـ مغرب ـ عشاء باوقات خودباجماعت گذارده می‌شود .

۲ ـ مسجد رآیت بنقل ارزقی دربالای مکه است .

۳ ـ مسجدمجزبره کبیر که بدیوار آن نوشته در آن پیغمبر(ص) اکرم نمازخوانده‌اند.

۴ ـ مسجد سوق اللیل که نزدیك مولدپیغمبرص بود .

۵ ـ مسجد دارالهجره که منسوب بابی بکراست .

۶ ـ مسجدبیعت اسحاقی است که باپیغمبر(ص) بیعت کرده‌اند وبنام مسجد حرس هم معروف است .

۷ ـ مسجد احبابه سرراه منی واقع است .

۸ ـ مسجد بیعت درمنی که انصار بیعت کردند .

۹ ـ مسجد جمرتین اولی و وسطی میباشد .

۱۰ ـ مسجد کبش درطرف راست عرفه است .

۱۱ ـ مسجد عایشه بالای مسجد کبش است وآنجامانندغاریست کـه عایشه بعد از پیغمبر(ص) آنجا معتکف میشده .

۱۲ - مسجد خیف است یا مسجد منی که بزرگترین ومحترمترین مساجد بعداز مسجدالحرام است وآنجا هفتادپیغمبر نماز خوانده‌اند ازآنجمله حضرت موسی- روایتی نقل میکنند که پیغمبراکرم (ص) فرمود لاتشدالرحال الاالی ثلاثه مساجد - مسجدالخیف والمسجدالحرام ومسجدی - مسجد خیف بسیار بزرك وپای دامنهٔ کوه است درکمال صفا وروحانیت میباشد .

۱۳ - مسجد حتب که مشرف بمسجد خیف است .

۱٤ - مسجد عرفه یامسجد ابراهیم خلیل بنقل رافعی وجامع اللطیف .

۱۵ - مسجدتنعیم آنجاست که عمره میشوند ودرکنار کوه نعیم واقع شده ازراست ازراست وکنار کوه نافع ازچپ ومیان وادی نعمان ازاینجهت مسجدتنعیم گویند .

۱۶ - مسجد جعرانه که پیغمبر آنجا احرام عمره بسته‌اند .

۱۷ - مسجد فتح که درفتح مکه نمازشکرخوانده‌اند .

۱۸ - مسجد شعب ابن عامر.

۱۹ - مسجد باجیاد

۲۰ - مسجد حرس که مقابل مسجد شجره مدینه است .

۲۱ - مسجد ذی‌طوی

۲۲ - مسجد سروردروادی السرور.

۲۳ - مسجد عمره یاعرفه -

اینها مساجد معروف است که درمدت کوتاهی نگارنده دیده‌است ؛ ودرتواریخ بیش از۶۸ مسجدنامی ذکرمیکنند .

مدارس مکه

گفتم که مکه سرزمین مهبط وحی ونزول قرآن است آنجاست که دانشگاه بزرك اسلام برای اولین بارتأسیس وتعلیمات خود رابدنیانشان داد ودرطول کمتراز یکقرن تمام علوم وفرهنك اسلام بهمه دنیا نفوذکرد وهم اکنون بدون تردید بشهادت کتب حاضرمستشرقین اروپاتمدن عرب مدیون فرهنك وکتب اسلام است .

مدرسه بامدرس دراسلام عبارت ازاین بود که پس ازنماز پشت بقبله میکردند وبرای مردم احکام دین وعلوم اخلاق وفضیلت را درس میدادند .

کم کم ازمحراب بمنبررسیدودرس روی منبرشروع می‌شد ــ مدتی گذشت بین مسجد ومدرسه درمفهوم لغوی خارجی فرقی گذاشتند ومدارسی ساختند که طلاب علوم دینیه در آن درس میخواندند ومدارس همیشه مجاورمساجدبود که پس ازنمازومنبر بدرس وکتب علوم ومعارف حقه شروع کنند .

درمکه فعلاشش مدرسه بزرك برای تعلیم علوم اسلامی و٤۳ مدرسه برای اطفال میباشد که ازسال۱۳۰۳تا سال۱۳۳۳ تأسیس شده‌است. ولی درسنوات اخیرمدارسی جدیدتوسعه محسوسی کرده است .

وسال۱۲۰۰ نفرمحصل دراین مدارس میباشند مشهورترین آن مدارس مدرسه صولتیه است که شیخ رحمةالله هندی مدرس آنست وعلوم اسلامی وسایرفنون تدریش میشود .

کتابخانه

درمکه‌معظمه‌دو کتابخانهٔ‌مهم بنام‌مکتبه‌شروانی‌مکتبة‌السلیمانیه می‌باشد .

۱ ـ کتابخانه شیروانی‌زاده موسوم‌بمحمدرشدی پاشا والی‌سابق حجازاست که در باب ام‌هانی واقع‌شده است .

۲ـ کتابخانهٔ سلیمانیه که‌اساس آنرا سلطان‌عبدالحمید گذاشت دراین کتابخانه‌ها کتب‌بسیاری که اکثردرلغت عرب و کمی درداردو وفـارسی‌است وبیشتر درفقه وادبیات و تاریخ است می‌باشد .

دراین مکتبه قبه مرتفعی‌ساخته‌شده ودرشمال‌غربی مسجدالحرام وزیرمأذنه واقع شده است .

این مکتبه که اکثرمدت توقف خودرا درمکه آنجابرای مطالعه بسرمیبردم بنابر قول کتاب داران‌بالغ‌بر۵۰ هزارجلد کتاب درظاهر کتابخانه داردکه درچندفهرست‌خطی نوشته شده و۱۵ هزارجلد کتاب مختلف‌ازسایرفرق‌اسلامی خاصهٔ فرقه‌شیعه وایرانیان که درعلوم وفرهنگ‌اسلام که‌تقدم‌وتفوق درتألیف‌وتصنیف داشتنددرمخزن کتابخانه‌ایست که‌در دسترس اهالی‌نمیگذارند .

ازکتابدار که مردی وارسته وباایمان بود سئوال کردم علت آنکه دراین کتابهای مورد استفاده عموم ازآثارشیعهٔ امامیه وجودندارد چیست‌درحالیکه درخانه هریک‌ایرانی راکه ده جلد کتاب داشته‌باشد نگاه کنند اگردوثلث آن عربی ومال نویسندگان سنت و جماعت وسایرفرق‌نباشد نصف‌آن مسلم‌مال دانشمندان همه فرق‌اسلامی‌است ؟ .

ونوابغ‌اسلام‌وپیشوایان بزرگ ومخترعین‌ومبتکرین درحقوق‌علم وادب وفقه واصول ـ دین و علوم و فرهنگ اسلامی بیشتر ایرانی و از شیعهٔ امامیه بوده‌اند و شاهد ما سه کتاب بزرگ شیعه است (عبقات الانوارمیرحامد حسین رضوان‌الله علیه ـ الذریعه حاجی شیخ آغابزرگ‌تهرانی مدظله ـ اعیان‌الشیعه سید محسن جبل‌عاملی ره) وآنها درمقام علم ودانش موردتوجه تمام‌فرق‌اسلامی‌بودند .

جواب داد دردولت سعودی دستورداده شده‌است کتب فرق‌اسلام رادرمخزن‌محفوظ وفقط ازاصول‌دین و کتب‌عامه دراختیاربگذارند وخریدوفروش کتب شیعه هم غدغن‌است.

این‌جواب نگارنده‌رابعلل یک سلسله حوادث‌یادآوری کرد که تاچه اندازه تعصب غلط وجهل وضلالت یک‌ملت را ازسعادت علم ودانش محروم میکند .

اولیاء اموروهیئت حاکمهٔ‌ملل اسلامی‌اگرراست میگویند وآزادی خواهندبگذارند مطبوعات ومنشورات وآثارعلمی دنیای‌اسلام رشد کندآنگاه ببینید چگونه حق وحقیقت جای خودرا خواهدگرفت .

باری دراین مکتبه کتب‌نفیس خطی وچاپی‌بسیارقدیمی ازصدراسلام‌باقی‌است کـه بخط خوش‌نویسان ازصدر اسلام تـاکنون جمع آوری الحق ازذخائردانش وبینش وآثار گرانبهای مسلمین بشمارمیرود ونسخ‌بسیاری از مؤلفین بزرگ در آن هست کـه چاپ د استفاده وحقاپربهاترین وبی‌نظیرترین کتب‌نفیس‌بشمارمیرود .

این بود مختصری ازتاریخ مکه که مفصل آنرا در کتب تاریخ باید مطالعه کرد :

جنت المعلی درمکه قبرستانی است که اکنون درطرف دست راست حین ورود درخیابان بزرك حرم واقع است وهیچ علامت قبری نیست دیواری دور آن کشیده شده آنجا معروف بجنة المعلی میباشد .

قبه وبارگاه حضرت سیده خدیجه کبری اولین وبزرگترین زن پیغمبرص در آنجا بوده که دارای قبه بسیاربزرك شبلنجی وعالی بوده رواق وصحن وروضه داشته است وقبهٔ دیگر بنام قبه عبدمناف وعبدالمطلب وهاشم اجداد پیغمبر بوده .

قبهٔ دیگر مدفن عمویش ابوطالب در آنجا است که اکنون همهٔ آن بقاع متبرکه و عمارات عالیه خراب وبدست وهابی‌ها ویران شده است .

این قبرستان رایکی ازشعراء بمقبرة الحجون نامیده است وآن کثیر بن کثیر سهمی است که گوید :

عینی جودی بعبرة اسراب — من دموع کثیرة التسکاب
ان اهل الحصاب قدتر کونی — موذعا مولعا باهل الحصاب
کم بذلك الحجون من صدق — و کهول اعفه و شباب
فارقونی وقد علمت یقیناً — مالمن فراق منتبه من اباب

خدیجهٔ کبری ام المؤمنین بنت خویلد برادرزادهٔ ورقهٔ بن نوفل است که ازنجیب‌ترین زنان عصرومتمول‌ترین بانوان مکه بوده .

پس ازآنکه حضرت محمد راباامانت ودرستی شناخت واموال خودرا برای تجارت دراختیاراو گذاشت رسول خدا بااوازدواج کرد وتا اوزنده بود زن دیگری نگرفت ودر راه پیشرفت اسلام اموال خودرا بذل وایثار کرد .

خدیجه اول زنی بود که اسلام آورد ودرچهل سالگی درعقد پیغمبردرآمد درحالی رسول خدا ۲۵ سال داشت ویکدختر ازاو باقی ماند بنام فاطمه سیدة النساء العالمین خدیجه در ۲۷ ماه رجب سه سال قبل ازهجرت درسال دهم بعثت وفات کرد وقبه اورا با سنك شمیسی قیمتی درسال ۹۰۴ امیرسید محمدبن سلیمان چرکسی دفتردارمصردرولایت داودپاشا بنا کرد و تزیین نمود وقبل ازبناء قبه صندوق چوبی روی قبرخدیجه بود وپس ازبناء قبهٔ ازصدقات جاریه سلطان سلیمان بناء صحن ورواق تکمیل گردید تاسال ۱۲۹۸

قباع متبرکهٔ حضرت ابوطالب واجداد پیغمبر همه مرتفع ومزین بود که بدست وهابی‌ها ویران واکنون جنة المعلی فقط قبرستان بدون اثری است .

وشرح مفصل خرابی وتاریخ وقایع آنرا درتاریخ مدینه و کربلا که چاپ شده است نگاشته‌ام .

اسلام حمزه و عمربن الخطاب ازقهرمانان عرب حمزه فرزند عبدالمطلب وعمر بن خطاب که مردی سخت خشن ومتعصب بودند درجریان مخالفتها حمزه باسلام گروید وعمربن خطاب که بامحمد کینه‌می‌ورزید روزی بقصد قتل محمد باشمشیر برهنه حرکت کرد که یکی ازقریش باوبرخورد پرسید کجا

میروی گفت بقصد کشتن محمد گفت با این حرکت خاندان عبدمناف ترا آسوده نخواهند گذاشت بهتر است که خواهر و پسر عم خودرا که بدین او گرویده‌اند ازاین راه برگردانی عمر بخانه خواهرش رفت وازاو تلاوت قران شنید پرسید این چه صدائی بود خواهرش گفت: صحیفهٔ ازقران بود چون خواند مفتون شد وبسراغ خانـه رسول‌الله رفت و آنجا اسلام را پذیرفت ومسلمین اسلام ازاین دوقهرمان مسرور شدند .

آری ندای حق ولحن آسمانی چنان دراعماق سلولهای قلب آدمی اثرمی بخشد که اعجاز آن محسوس ومشهود است ـ اثرعجیب صدای قرآی ذرات وجودرا تحت تأثیر شگفت آمیز خود می برد وبایك نوسان وارتعاش درقلوب افراد مستعد واستعدادهای مهیا نفوس را قبضه مینماید که خشن‌ترین وسرسخت‌ترین افراد بشردرتأثیر سمع وبصرندای وجدان خاضع و خاشع میکردند ودراوراق تاریخ اسلام بسیار دیده شده که شریرترین افراد در برابر خلق کریم واخلاق عظیم والحان آسمانی قران وروح فرحبخش ندای حق نه تنها تسلیم گردیده‌اند بلکه ازبهترین فداکارهای اسلام بشمار رفته‌اند .

دعوت عمومی — **دعوت ادامه داشت آیات قرآن متوالیاً برمردم مسلمان عرضه میشد تعلیم وتربیت براساس علم وفضیلت و تقوی آغاز شد .**

دلهای بیدار مردم ندای حق را ازجان ودل پذیرفتند ـ درمکه ۴۳۸ نفرباسواد وپنج نفرنویسنده بودند که آنهارا برای نوشتن آیات قران موظف فرمود ودراین مدت تشکیلات اساسی دین را طبق آئین برادری ومواسات ومساوات وتحمل دربرابرفشار دشمن داد وچون کوه راسخ یك بیك مردم رابدین اسلام دعوت کرد وهرکه مسلمان شد بهیچ عنوان حاضر نشد برگشت نماید هرقدرفشار بت پرستان برانها زیاد میشد .

کفارقریش پیغمبررا بایارانش دوسال و ۱۱ ماه تبعید کردند وبقول عرب سه بار مفاوضه نمودند وابوطالب سخت برانها برآشفت وازبرادرزاده خود دفاع کرد تاجمعیت مسلمین بچهل نفررسید گروهی راتبعید وبرخی را مقتول وبعضی را زیرتخته سنگها گذاشتند که از عقیده خودبرگردند وباتازیانه وسنك میزدند وازحقوق اجتماعی محروم می‌نمودند تاجمعی برهبری جعفربن ابیطالب بحبشه مهاجرت کردند .

قریش ازتعقیب مسلمین نتیجه نگرفتند قرار گذاردند بامسلمین ترك معاشرت نمایند دختر ندهند ومعامله نکنند وعهدنامه بستند که آنرا موریانه حورد .

مسلمین هم روبقوت نهادند وباکفارمدارا کردند فافشارشدت نمود وبابیعت بامهاجر وانصار که بمکه آمده بودند درعقبه اولی وثانی امربهجرت شد ،

مسلمین درمکه — دعوت اسلام درمکه آغاز شد وروزافزون مورد قبول مردم خردمند قرار گرفت وهرکس بیشتر سرمخالفت داشت زودتر قبول اسلام میکرد خاصه وقتی که دیدند وضع مسلمین رونق گرفته ودرکارخودپافشاری دارند وباهیچ رنج وشکنجه حاضر نیستند ازعقیده جدید خوددست بردارند ـ مضافاً باینکه بایك نظر بغض وعداوتی بعقاید موهوم قدیم مینگرند .

قوت اسلام از یکطرف وشدت وفشار کفار ومشرکین از طرف دیگر سبب فکر تازه شد وآن مهاجرت باطراف بود - لذا یکدسته ۸۳ نفری بحبشه رفتند وآنجا سروصدای اسلام بیشتر طنین اندازشد.

هجرت اولی

این هجرت بزعامت جعفربن ابیطالب بود که عثمان بن عفان و زوجه‌اش رقیه دختر پیغمبرص وزبیربن عوام وعبدالله بن مسعود وعبدالرحمن بن عوف در آنجمله بودند.

کفارقریش چون از این تبعید نتیجه نگرفتند وباتعقیب آنها وسعایت نزد نجاشی بعکس نتیجه بخشید که ازمسلمین پذیرائی شایان کردند وقریش را برگردانیدند ولـذا مصمم برقتل پیغمبر شدند آنهم قرار گذاشتند ازچهل قبیله چهل شمشیر زن شجاع شرکت کنند که جنك قبیله‌ای شروع نشود.

یکی ازاشراف خزرج بنام **عبداله بن ابی** همیشه قوم خودرا براین ناهنجاریها سرزنش میکرد وملامت می‌نمود ودرجنك بعاث هم شرکت نکرد وبهمین جهات درنظرطرفین موحد ومجبوب ومحترم بود.

دراین موقع که هردوطایفه تمایل بصلح وآشتی داشتند حاضر شدند او رابریاست برگزینند وبروایت تاج شرایط امارت هم برای اوفراهم کرده بودند امانا گهان واقعه بیعت عقبه پیش آمد وکارعبدالله نقش برآب شد

بیعت عقبه

یك روزموسم حج پیغمبرص درمکه برسم خودبرحاجیان می‌گذشت درمحل موسوم بعقبه چشمش بجماعتی ازخزرجیهاافتاد پرسید شما کیستید؟ گفتند ازطایفه خزرجیم؟

پیغمبر فرمود ازموالی یهود؟ گفتند بلی

پیغمبر فرمود آیا میل دارید بنشینید قدری باهم صحبت کنیم- گفتند آری **پیغمبر میان آنها نشست وبابیان اعجاز آمیز خویش آنها را دعوت باسلام فرموده و آیـات توحید را ازقرآن برآنها خواند وبـا اخلاق ملکوتـی آنها را مجذوب نمود.**

این دسته که ازمعاشرین یهودمدینه بودند وآیات کتب آسمانی را ازآنها شنیده بودند - درنظرشان آمد که هروقت بایهود بمشاجره می‌پرداختندیهودیها میگفتند مامنتظر پیغمبری هستیم که بهمین زودیها ظهورخواهد کرد ومصلح بزرك ومنشی عالم بشریت است و ماهم تابع اوخواهیم شد وبکمك اوبرشما غالب خواهیم آمد ومانند قوم عاد و ارم شمارا نابود خواهیم کرد.

این خاطره خزرجیها رابقبول وامعان نظروحسن توجه بر گفتار پیغمبرص واداشت و با خود گفتند این همان پیغمبریست که یهودیها خبردادند وخوب است که یهود پیش‌دستی برمانکنند تابرماغالب نشوند -

درهمان مجلس درعقبه بیعت کردند واسلام راپذیرفتند وآنها نیزازوضع حال خود و

خصومت‌های سیصدساله خود سخن‌راندند وازپیغمبرص خواستند مصلح آنهاباشد و کمك آنهـا گردد .

خزرجیها گفتند میان‌اقوام ماویهوداختلاف‌بسیاریست وشایدخداوندتورابرانگیخته که‌بدست‌توصلحی میـان‌مـا واقع‌شود- واختلاف مابرطرف گردد ـ ما میرویم‌به‌یثرب ودین تورابرافرادقبیله خودعرضه‌میداریم‌اگرهمه قبول کنند ازتوعزیزترکسی‌نیست ـ یعنی دو قبیله‌بزرك ونیرومند وپشتیبان‌توخواهندبود این‌بیعت درعقبه سال ۱۱ بعثت بـاشش نفراز خرزجیها رخ‌داد وبمدینه برگشتند ودین‌اسلام را عرضه‌نمودند همه قبول کردند وازخانه انصارخانه‌ای‌نبود که سخنی ازظهورپیغمبرخاتم‌الانبیاء نباشد

بیعت ثانی‌درعقبه

درسال۱۲ بعثت همان شش نفرخزرجی باشش‌نفردیگر ازآنقوم آمدند مکه وموسم‌حج درهمان عقبه‌با اطمینان‌اینکه پیشرفت ونشراسلام درمدینه موفق‌شده‌اند بارسول‌الله‌بیعت کردند .

نص بیعت

بیعت کردیم‌برآنکه‌بخدا شرك نورزیم- دزدی‌نکنیم فرزندانمان رانکشیم بهتان وافترانزنیم درکارخیر با اونافرمانی نکنیم

پیغمبرص درپاسخ فرمود ـ اگروفاکردید بهشت جای شماست و اگر شکستید ونقض عهد شماآشکارشد دردنیاحد درباره شمااجرا میشود وباید کفاره‌بدهید واگرپنهان ماند بروزقیامت میگذاریدکه خداوند ببخشد یا عذاب‌کند .

این‌بیعت چون شبیه‌بیعت زنان‌بودبنام‌بیعت‌نساء نامیده شد وجنك درآن‌نبود ـ

خزرجیها باعزم‌جزمی‌بمدینه برگشتند وبنشراسلام‌پرداختند وخوشحال‌بودنـد که ابواب مهرومحبت وصلح وصفابروی‌آنهابازشد .

پیغمبرص یکی ازرجال‌اسلام رابنام مصعب‌بن عمیرقریشی رابرای تعلیم دیـن و خواندن قرآن برآنها بمدینه فرستاد ـ

بااین مقدمات اسلام درمدینه‌توسعه‌یافت وهرساعت انتظارقدوم مبارك پیغمبرص‌را داشتند وچه قدرخوشحال شدندکه خبرهجرت‌پیغمبررا شنیدند ورسول‌اللهص نیزمشعوف بودکه درمدینه سابقه حسن‌قبول‌اسلام ریشه دوانیده‌است .

تن نخفته نورجان در آسمان   بهر پیکار تو ره‌کرده کمان
فلسفی و آنچه پوزش میکند   قوس نورت‌تیردوزش می‌کند

خلاصه ۱۳سال دعوت در مکه

درسال‌چهلم عام‌الفیل که درست چهل سال اززندگی حضرت محمدبن عبدالله‌ص گذشته‌بود، که با اعلامیه دربارعالی‌مفتخر بمنصب رسالت گردید وازآن تاریخ محمد امین بنبی‌اکرم و رسول‌الله شهرت‌یافت، درسه سال دعوت درخفا وپنهانی‌بودپس ازسه سال مأمورانذار ودعوت قریش گردید وکم‌کم مخالفین بت‌پرست ومشرك سربلند کرده رسماً علم مخالفت برافراشتند.

دراینمدت تشکیلات اداری خودرا داد وسازمان دعوت بتوحید رابراساس غیرقابل تزلزلی استوار کرد درمکه ۴۳ نفربا سوادبود وپنج نفرنویسنده که آنها رابرای نوشتن آیات قرآن موظف فرموده وقرآن اثری عمیق دراسلام گذاشت عرب درمقابل قرآن بخضوع و خشوع افتاد ـ ونویسندگان مأمور کتابت قرآن شدند . .

قریب دوسال پیغمبررا بایارانش درفشار گذاشتند وبقول مورخین عرب سه بارمفاوضه کردند وابوطالب سخت ازبرادرزاده خود دفاع کردتابالاخره آنها را درطول دوسال و ۱۱ ماه بشعب ابوطالب تبعید کردند واین جمعیت ازچهل نفربیشتر نبودند که درسال هفتم بعثت درشکنجه وزجروتبعید مشرکین قرار گرفتند وگروهی هم بحبشه برهبری جعفربن ابیطالب مهاجرت کردند . (۱)

درهمین مدت شروع بدعوت کتبی نمودند وازسال پنجم بعثت اولین نامه دعوت به اسلام رابرای هرقل امپراطورروم وبترتیب برای امیردمشق، خسروپرویز، موقوقس پیشوای قبطیان، نجاشی پادشاه حبشه ، هودةبن علی حفضی والی یمامه، رفاعةبن زید خزاعی رئیس قبیله بنی خزاع، مسیلمه کذاب ، منذربن سهاوی امیربحرین جیفرعبدانی والی عمان وقریب ۲۰۰ نامه بـاطراف نوشتند که درکتاب مجموعةالوثائق السیاسه نقلشده است .

اینمکاتبات اثری عمیق درپیشرفت اسلام داشت وصیت دعوت بتوحید ونبوت **محمد** امین ص دردنیای آنعصرطنین انداز گردید وبسیاری ازمردم جهان بطرف مکه برای ملاقات پیغمبر آمدند .

قریش روزافزون هرچه پیروان **محمد ص** بیشترمیشدند برفشارخود میافزودند تا آنکه رسول خدا ص بطایف برگشت عمربن خطاب اسلام آورد دهسال درتمام مشـکلات ابوطالب حمایت میکرد وخدیجه بذل مال وانفاق درراه خدا مینمود درسال دهم بوده که این هردوشخصیت بزرك ازجهان برفتند وبارگرانی ازتأسف وتأثر برپیغمبر گذاشتند .

درهمین مـدت واردین بررسول خدا ص ازپیغمبرمعجزه میخواستند تابا مشاهده خرق عادات پیغمبری اواعتراف کنند بزرگترین معجزه قرآن بوده ومعراج وشق القمرنیز درهمین مدت واقع شد وبسیاری ازمعجزات وخرق عادات موجب قبول اسلام شد وپیغمبر اکرم ص مردم قبایل اطراف مکه رادعوت باسلام فرموده وآیات قرآن واحکام اسلام رابمردم مکه آموخت تامقدمه مهاجرت ازفشاردشمن رخ داده ورسول اکرم مأموربهجرت ازمکه بمدینه گردید .

قبل ازمهاجرت گروهی ازمردم قبایل اطراف مکه درعقبه اولی وثانی در سال ۱۲ و ۱۳ بعثت بـا رسول خدا ص ملاقات کردند وبیعت نمودند وسران قبایل اوس وخزرج باسلام گرویدند .

سیصدوسیزده نفرمسلمان حقیقی اطراف پیغمبررا گرفتند وپرچم دین رابلند کردند که رسولخدا مأمورمهاجرت وجهاد گردید .

---

۱ ـ محمد رسول‌الله ص ۱۰۴ بحارالانوار ص ۵۲۳ تاریخ طبری ص ۴۶ ج ۲ سیره حلبیه ص ۳۲۲ تاریخ النبی ص ۲۸۸

تا دراین‌تصمیم‌بودندبنی‌هاشم درواي تبعید شدند ـ دراین‌اثنا خدیجه وابوطالب هم‌بفاصله کوتاهی ازدنیا رفتند راه‌روزنه‌ای که‌بودفقط بااهل‌یثرب بود که درموقع حج‌بمکه آمده وپیغمبرخدا دیده وبااوبیعت کردند ومهمترین قبیله آنها **اوس وخزرج** بودند که اشراف آنها درعقبه اول وثانی بیعت کردند وپیغمبررا بمدینه دعوت‌نموده قول دادند پناه دهند وحمایت‌نمایند .

سیزده‌سال مسلمین درمکه متحمل‌هرگونه مشقت‌بودندولی آنچه‌یافته‌بودندبیش‌از این‌رنجها ارزش‌داشت تا۷۳نفرانصارو۲٤۰نفرازمهاجرین درمدینه‌تجمع کردند .

بیعت در عقبه و مقدمه هجرت از سال ۱۱ تاسال ۱۳ بعثت

دردل کوههای حجاز دره درازی است بنای وادی‌القری که راه بازرگانی یمن بشام می‌باشد وپس از عبوراز کنارمکه از آن میگذرند ـ درامتداد این دره که میان شمال وجنوب است واحه‌ها چندیست که باچاه آب ومختصرسبزه خود کاروانهارا پذیرائی میکنند ـ ازاین واحه‌هایکی شهرقدیمی**یثرب**است که امروزبنام مدینه مشهوراست ،

درشهرمدینه مانند سایرواحه‌های این وادی طوایف‌یهود که از شمال آمده بودند سکنی گرفته‌بودند ـ دریثرب سه قرن پس‌ازمیلاد دو طایفه ازعرب قحطانی بنام اوس و خزرج مهمان‌یهود یثربی‌شده باآنهاهمخانه شدند وکم کم‌بکمك‌برادران بادیه‌نشین خود بریهودیها دست یافته رؤسای‌یهودرا دریك مجلس کشتند وخودمالك یثرب شدند .

اما طولی‌نکشید که میان خودشان ناسازگاری پدیدارو‌هریك‌ازدوقبیله « اوس ـ خزرج» برای خودهم‌پیمانهای‌خارجی تهیه کرده وعلیه آنهابجنگهای داخلی‌پرداختند.

یهود آنجا هم‌بدوقسمت شدند ـ بنام‌بنی‌قریضه وبنی‌النضیر که طایفه‌اول بااوس و طایفه‌بنی‌قیقاع خزرج همدست شدند .

هنگامی که پیغمبردرمکه مشغول دعوت‌رسمی‌شد میان اوس وخزرج درمدینه‌خصومت‌سختی برپا بودو بشدت باهم‌می‌جنگیدنددسته‌ای بسرگردگی انس‌بن رافع بمکه‌آمده‌بودندکه قریش رابیاری خودجلب کنند پیغمبرص با آنها ملاقات کرد واسلام رابرآنها عرضه داشت ـ یکی ازآن‌جمع بنام **ایاس‌بن معاذ** سخنان پیغمبرص راشنید وپسندید وقبول‌کرد ولی رئیس قوم که امیدوار بکمك قریش بود اورا سرزنش کرد وتوبیخ‌نمود وگفت اگراسلام قبول کنیم‌قریش‌بما کمك‌نخواهدکرد وبدین طریق دعوت پیغمبر را قبول نکرده بمدینه برگشتند اما فکرآنها در اسلام دور می‌زد

تا جمك سختی‌بین دوقبیله درگرفت بنام‌جنك (بعاث) که طایفه اوس غالب آمدند ونخلستانهای دشمن راسوزانیدند وخانه‌ی آنها را ویران کردند وبصورت غالب ومغلوب هرچندصباحی حملاتی ازطرفین میشد که‌بکلی‌ناراحتی‌ایجاد کرده بود ودرهرجنك وپیکار ویغماوغارت وخونریزی‌خسته وفرسوده شده‌درجستجوی‌یك کمك ودوستی‌بودند که براستی آنها راهدایت وتأییدنماید .

فاغشیناهم فهم لا یبصرون

هجرت ازمکه

درسال دهم بعثت که ابوطالب سخت هراسان بودنــد شادمان گشتند وبرای ازبین بردن محمدص نفس تازه کشیدندوهرچند روزدورهم جمع‌شده توطئه تازه میچیدندکــه محمد ص راازبین ببرند وریشهٔ مسلمین را بکنند سه‌سال برفشارخود افزودندتا سال۱۳ بعثت بت‌پرستان عرب انجمن ساختند ورأی دادندکه ازچهل قبیله چهل مردنامی وشمشیرزن مشهورشبانه بربستر پیغمبردر آیند وهمه باهم شمشیرفرود آورند تاخونش میان قبایل قسمت‌شود وبنی‌هاشم نتوانند بخونخواهی اوقیام کنندبرای این‌کارپیمان‌بستند وسوگندیادکردندوشب اول‌ماه ربیع‌الاول‌را انتخاب کردند که ازدوماه محرم وصفرکه جنگ در آن مکروه‌بوده‌بیرون روند .

جبرئیل نازل‌شد وپیغمبررا خبرداده وگفت خدایت میفرمایدشبانگاه ازمکه‌بیرون روعلی‌را بربسترخودبخوابان‌رسول خداعلی‌را بخواباند واورا ازاین‌پیش آمد مطلع ساخت وفرمود امشب‌برودربسترمن‌بخواب وبردمرا بروی خود افکن .

علی(ع)که درراستی ودرستی وایمان‌برسول خدا استوارتر ازهرکس‌بود ازجان و دل‌پذیرفت وهیچ‌اندیشهٔ درخودراه‌نداد که چگونه دربستری‌بخسبدکه شبانه چهل شمشیر برای‌اوبلند کنند ــ فوری‌بخانه پیغمبرص رفت ودربستراوبخفت چون‌پاسی ازشب گذشت جمیع‌مشرکین که پیمان‌بسته‌بودند اطراف‌اطاق‌پیغمبررا گرفتند گمان کردند او بخواب است یك رأی‌مصمم‌بر آن شدند واردشوند وشمشیرهابراوفرود آوردند علی (ع)با آن‌قوت قلبی که‌داشت هیچ درکارخودبیمی‌نکرد وچون‌مشرکین واردشدند ازجای برخواست‌بانك زدکیستید؟ مشرکین علی(ع)راشناختند پرسیدند محمدکجاست علی گفت من‌نگهبان او نبودم .

سیزده‌سال ازاعلان‌نبوت گذشته‌بود که‌پیغمبرص مأموربهجرت گردید درحدیث‌است که فرموده درخواب دیدم بسرزمینی دارای‌نخلستان است ورفتم وگمان کرم تهامه است ولی آنجا مدینه‌بوده ودریك‌حدیث فرموده درخواب دیدم‌بسرزمینی کــه نخلستان فراوان داشت مهاجرت کرده‌ام دراین‌ایام که اواخرصفرسال۱۳ بعثت‌بوده جبرئیل‌نازل شد رسول خدا راازمکرکفارومشرکین خبرداد که کفارقریش درصدد کشتن‌توهستند پیغمبرشبانه‌با ابوبکرازشهرمکه خارج‌شدند وبغارثورپنهان گشتندوتـابغارثوررسیدند ودرون آن پنهان شدند و درحین خروج ازمکه میخواند **اللهم انك تعلم اخرجون من‌احب البلاد الی‌فاسکن‌احب البلاد الیك** ازمطالب جالب‌توجه‌این‌است که چون‌پیغمبردرغارپنهان گردید عنکبوت آنجـاتنیدودرب‌غاررا باتارخود گرفت وکبوتران‌لانه گرفته تخم گذاشتند وچون مشرکین درمقام‌تعقیب محمد (ص) برآمدند تاکنارغارهم آمدند وقایف مشهور بابوکرزکه جای‌پای اشخاص رامیشناخت‌تادرب غارهم آمدند ویکی‌ازقریش‌بقایف گفت‌تو مردنفهمی اگرمحمد اینجا آمده بودکبوترلانه نمی گذاشت وتارعنکبوت پاره شده‌بود و ازهمانجابرگشتند همانوقت‌بودکه‌ابوبکرترسید وبرخودبلرزید وپیغمبرفرمود «لاتحزن ان‌الله‌معنا» نترس خداباماست‌پس‌ازبرگشتن کفارقریش عبدالله‌بن اریطه دیلمه که شترانی

تهیه دیده‌بود صبح‌روزسوم برای پیغمبرنزدیك غاربرد و آنهاسوارشدندبطرف‌مدینه حرکت کردند .

چون‌بقریه‌قبا رسیدند مردم‌یثرب (مدینه) جمع‌شدند وهلهله کنان شادمانی می‌کردند ومیگفتند .

طلع البدر علینا ۞ من‌ثنیات‌الوداع ۞ وجب‌الشکرعلینا ۞ مادعالله‌داع
ایها‌المبعوث‌فینا ۞ جئت‌بالامر المطاع

زنها شادی‌کنان بامردان‌باستقبال رسول‌خدا آمدند وپیغمبر(ص) درآنجامسجدی ساخت که هنوزبمسجد قباء مشهوراست وازآنجابشهر(مدینه) یثرب‌رفتند (۱) .

اکثرمورخین **واقعه اسراء ومعراج** را درسال دوازدهم بعثت نوشته‌اند وبعضی اسراء ومعراج‌را دوواقعه‌میدانند که‌در کتاب‌پیشوای‌اسلام‌نگاشته‌ام ودرباره‌نمازحضروسفر بنقل واقدی یکی بود درسال دوم هجرت قصرشد -

درسال۱۳ بعثت هفتادنفرازمردم مدینه درعقبه حاضرشدند وبیعت حرب بود بنام **حرب‌الاحمروحرب‌الاسود والتزام باینکه‌پیغمبرراچون زن وفرزند حمایت کنند** دراین سال‌پیغمبر۱۲ نفررابنام نقیب معین فرمود که زعامت‌قوم را داشته باشند - مذاکرات عقبه همه درخفیه وپنهانی‌بود حرکت پیغمبرص با ابوبکر برای مدینه وپناه بغارثوروحفظ وحراست آنها بلطف حق‌ازنکات‌برجسته‌تاریخ است- چوپانهای ابوبکربرای آنها شیرمی‌بردند وپسرابوبکراخبارمکه راباآنها میداد - سه روزدرغارثور پنهان‌شدند تا پس ازاطمینان‌بمدینه‌حرکت کردند- ومسافرت ومهاجرت آنها متضمن اسراری‌اززندگی ونکاتی ازحقایق ووقایع روح‌الاجتماع وپایه امید وتوکل پیغمبر رانشان میدهد .

---

۱ - بحار (ص ٥٤٥) ج ٦ - تاریخ طبری ص ٦٨ ج ۲ محمد رسول‌الله ص ١٦٤ تاص ١٦٩

غزوات اسلام ده سال در مدینه

سال اول هجری مسعودی درمروج‌الذهب می‌نویسدسال سی‌ودوم سلطنت کسری پرویزونهم سلطنت هرقل و۹۳۳پادشاهی اسکندرمقدونی کـه پیغمبراکرم ص ازمکه‌بمدینه‌پس‌از۱۳سال دعوت هجرت کرد دراین سفرابوبکروعامربن فهیره غلام‌ابوبکروعبدالله‌بن اریقط دیلمی دلیل‌راه‌بوده ملازم رکاب ظفر انتساب آنحضرت بودند وروزدوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول وارد قباء شدند ومنزل سعدبن حثیمه منزل گرفتند و تاروزجمعه بطرف مدینه درمیان استقبال‌کنندگان حرکت کردند ونمازجمعه را درمیان بنی‌سالم‌خواندند (۱) درمدینهٔ .

بامررسول‌الله اول خافق علیه‌لواءلم‌یکن‌لاج‌من‌قبل

دراین سال‌بوده کـه جنك وجهاد واجب شد وپیغمبر باگروه قلیل مسلمین بجنك پرداخت ونیروی روحانی دعوت‌بتوحید را درسایه شمشیربهردم سرکش ابلاغ کرد

مسجد قباء دراینسال ساخته‌شد وعایشه را دراین سال تزویج فرمود وغزوده بدر اولی ازمهمترین وقـایع سال اول‌بوده .

ترتیب غـزوات مسعودی مینویسداول‌غزوه که پیغمبرص آغاز کردغزوه ودا درابواء بعد ازآن‌بواط درناحیهٔ رضوی پس‌ازآن غزوهٔ عشیره در بطن ینبوع وبقیه بترتیب، بدراولی، بدر کبری٬ بدرثانیه که بزرگان‌قریش درآن کشته شدند غزوه‌بنی‌سلیم ، سویق‌غطفان یاذی‌امر درنجد ، نجران درحجازغزوه احد، غزوه‌حمراء ـ الاسد، بنی‌النضیر، ذات‌الرقاع درطرف‌نجد ، غزوه بدرالاخر دومةالجندل ، المزیسیع، خندق، بنی‌قریظه ، بنی‌لحیان ، ذی‌قرد ، بنی‌المصطلق ، حدیبیه ، خیبر، عمرةالقضاء ، فتح مکه ، حنین طائف، تبوك بود .

ازاین غزوات حضرت رسول‌ص در ۲٦ غزوه شرکت کرد ودر۹ غزوه خود بجنـك پرداخت . بدر، احد، خندق، قریظه، خیبر، فتح، حنین، طائف. تبوك،

واقدی‌گوید رسول‌الله‌ص دربرخی ازغزوات دیگرهم شخصاً بخنك پرداخت مانند غزوهٔ وادی‌القری ولی‌کلیه مورخین دراین۹غزوه اتفاق دارندبعضی‌بسی غزوهٔ و٤٥ سریه که مجموعاً ۸٤جنك میشود وبرخی٦٦بعث‌نوشته‌اند(۱) اگرخودپیغمبرشرکت‌میکردند

---

۱ ـ مروج‌الذهب مسعودی ص ۱۷٥ ج ۲ـ التنبیه والاشراف ص۲۰۰پیشوای‌اسلام ص ۲۱۲ـ سیرة حلبیه ص ٤۳٤

غزوه میگفتند اگر برای دفاع دشمن میرفتند سریه مینامیدند و کتب مفصلی درغزوات اسلامی نوشته‌اند .

وقایع سال اول هجرت گفتم که روز دوازدهم ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت پیغمبر اکرم‌ص بمدینه که بنام یثرب مشهور بودوارد گردید ودرمحله قباء درزیرسایه‌درختی‌فرود آمد، ودرمسجد آنجانمازخواندمردمی که باستقبال آمده بودند آنحضرت راباآن‌تشریفات خاصی که درجای خود مفصل‌شرح داده‌ایم درمنزل یکی‌ازبنی عمروبن عوف جادادند .

وسال‌اول‌هجرت ازاین‌تاریخ شروع‌شد وعلی‌ابن‌ابیطالب‌درمکه ماند تااولا پیغمبرص بسلامت جان‌بدربرد . و ودایع اشخاص وامانات مردم راکه نزدمحمد امین سپرده‌بودند بصاحبانش‌رد کند واوپس ازسه روزازمکه حرکت کرد ودرمحله قبابه پیغمبرملحق‌شد .

رسول‌الله‌یکهفته‌درقباء بودوپس‌از بناء مسجدونمازدرقباء باموکبی‌ازطایفه‌بنی‌النجار که‌باپیغمبرخویشی‌داشتند بطرف مدینه حرکت‌نمودنـد وچون روزجمعه رسید درراه در میان قبیله بنی‌سالم‌بن عوف‌نمازجمعه خواندند وبشهروارد شد مردم‌یثرب که خبرمسرت بخش ورودپیغمبرراشنیده‌بودندتجمع کردند وافتخارداشتند که درموکب‌همایون مهارناقه رابگیرند وهرطایفه میخواستند بخانه وقبیله خودببرندپیغمبرص فرمودشترهرکجا فرود آمدآنجا منزل من است‌اتفاقاً درمحله بنی‌النجـاردرخانه‌ابوایوب انصاری‌ایستاد .

ابوایوب انصاری خودبنه واثاثیه آنحضرت راکه گلیم ولباس‌بوده برداشت‌بمنزل‌برد وآنجا هفت ماه‌ماندند .

یکقطعه زمینی‌برابرمنزل اوبود که تعلق‌بدویتیم داشت حضرت آنجـا را خریدند و مسجد ساخت که هم‌اکنون مطاف ۸۰۰ملیون مردم مسلمان‌است وازبناهای‌تاریخی‌بلادفاع جهان وازمساجدبی‌نظیرعالم‌اسلام‌بشمارمیرود ساختمان این مسجدبدست خودپیغمبر ص بناشد ودرجنوب آن صفه‌ای ساخت که مهاجرین مکه راآنجا منزل‌دادتا هریك ازغنائم و کمك انصارمنزل‌پیدا کردند واین‌اصحاب صفه درنظرمستشرقین باصحاب صفا مشهورند .

پس‌ازاستقراردرمدینه بین مهاجروانصارعقداخوت وبرادری‌بست ومساوات‌ومواسات راعملا درحق آنهاتعلیم واجراکرد تاماه‌پنجم وششم رسید علی‌بن‌ابیطالب راببرادری‌خود انتخاب فرمود وحدیث منزلت وآیه‌اخوت‌نازل‌شد واوچون هارون برای موسی‌بود باایـن فرق که دیگرپیغمبری نخواهدآمد درمسجد پیغمبرص دسته دسته اعراب می آمدند . و معجزه ودلایل نبوت می‌خواستند ورسول خداباآنهانشان میداد وآیات قرآن رابرآنها می‌خواند ومسلمین روزافزون قوت گرفته ومبانی‌عقیده آنهـا تحکیم‌یافت. چیزی که درمدینه موجب‌شد موضوع‌یهود ومنافقین مدینه‌بود که درنهان دشمنی خودرابروزمی‌دادند و کم کم ازبین مسلمین دسته وجمعیت متشکلی‌شدندبریاست **عبدالله‌بن‌ابی** که درظاهرمسلمان شده‌بود وبدین سبب ریاست مدینه راازدست داده‌بودیهود که ساکنین قدیم‌مدینه وآنجا حق‌آب ملك داشتند ودرتورات ونوشتجات‌اخباریهودخبرظهورپیغمبرخاتم‌النبیین‌راداشتند پیغمبرهم‌باآنها مسالمت میکرد وقرارهابستند وشرط وپیمان‌ها کردند تا دونفردیگر **بنام**

مخیرق وعبدالله بن سلام اسلام آوردند امامخالفت پنهانی ودشمنی یهود درنهان ابراز میشد تاجبرئیل بوسیله وحی ناسازگاری یهود را بپیغمبرص خبرداد و آیات مفصلی ضدیهود که درسوره‌های بقره آل عمران واحزاب وغیره‌است نازل‌شد وکفروالحاد ونفاق وشقاق آنها آشکارگردید ولذا درهمان سال اعلان جنك داده‌شد ودرماه هفتم حضرت رسول حمزه عموی خودرا با سی نفرازمهاجرین برسرقافله قریش فرستاد که بریاست ابوجهل باسیصد نفربرای جنك باپیغمبر به‌مدینه آمده‌بودند درماه هفتم دفاع شروع شد ولی قریش ازجنك مهاجر و انصارگذشته وسال اول بدین‌ترتیب پایان‌یافت .

سال دوم هجرت

درسال دوم رسماً اعلان جنك بکفارقریش داده‌شد یهودهم سرآ باآنها همکاری میکردند .

دراین سال قبله‌از بیت‌المقدس بکعبه‌تغییریافت رسول‌اللهص۱۶ ماه بطرف بیت‌المقدس نمازخواند تاشنیدیهود گفتند محمد واصحابش قبله خودرانمی‌دانندتاما هدایتش کردیم و اکنون بسوی قبله مانمازمیخواند وباما دشمنی میکنند .

رسول‌الله ملول‌شد جبرئیل درحین‌نماز‌اورا ازبیت‌المقدس‌بسوی کعبه ومسجدالحرام تغییرجبهه داد درحالی‌که دررکوع‌بود .

قال‌الله تعالی قدنری‌تقلب وجهك فی‌السماء .

تاقبله عوض‌شدپیغمبر بطرف محله قبابیرون‌رفت‌وقبله آنجاراکه بسوی‌بیت‌المقدس ساخته‌بودند عوض‌کردبطرف کعبه قرارداد .

پس‌ازتعیین‌قبله ونماز **روزه ماه رمضان** درسال‌دوم‌مقررگردید . وروزه عاشورا که درسال‌اول‌دستورفرموده‌بود متروك ماند ودرپـایان ماه رمضان **حکم زکوة** نازل‌شد وزکوة فطره راابلاغ فرمود وروزاول‌شوال عید رمضان‌به‌مصلی‌رفت نخستین نمازعیدی‌بود که درمصلی خواند- وعیداضحی‌پس ازچندماه‌ضمن مراسمی‌اجرا شد ورسول‌خدا بدست خود قربانی‌کرد وتوانگران اصحاب‌نمازعید خواندند وقربانی‌نمودند .

آنگاه غزوات شروع شد و غزوه ابوا و غزوه ودان و غزوه بواط هرسـه در مـاه ربیع‌الاول سال‌دوم انجام شد-این‌غزوات‌برای دفاع ازقریش‌بود ولی‌بدون تصادف‌بازگشت وغزوه بدراول درمحل بدربوده که چون جنك نشدآنهـا سریـه خوانده‌اند وطبری غزوه خوانـده .

درماه جمادی‌الاولی خبررسید که‌کاروان قریش بریاست‌ابوسفیان‌درمکه بشام‌میرود پیغمبربا دویست‌نفرکه سی شترداشتند بسراغ‌کاردان تاذات العشیره رفت وبآنها رسید ولی درضمن‌بـادوقبیله پیمان عدم تعرض بستند .

درماه جمادی‌الثانی‌عبدالله‌بن جحش رابرای‌تفحص ازکارقریش به‌نخله نزدیك مکه فرستاد یکی ازمسلمانان یکنفرازقریش راکشت ودونفراسیرگرفت واین اولین‌کشتار و اسیری‌بود که بدست مسلمین‌افتاد وکفارقریش راهم جسوربرای جنك‌نمود ولی چون ماه حرام‌بوده بسرزنش اکتفانمودندمتعاقب‌این‌واقعه غزوه‌بدرپیش آمد وکاروان‌قریش‌بریاست

---

۱ - تـاریخ طبری ص ۲۶۵ ج ۲ - سیره حلبیه وابن هشام .

ابوسفیان ازشام برمیگشت پیغمبر بااصحاب بقصد آنها بیرون رفتند ودربدر بکمین نشستند ابوسفیان خبردارشد راه رامنحرف کرد وقاصدی بمکه فرستاد ومدد خواست وجمعی از مکه آمدند دربدر با مسلمانان روبروشدند ابوسفیان پیغام داد که بی‌جنك باز گردند . امابالاخره جنك شروع شد هفتادنفراز قریش کشته شدند وبقیه فرار کردند وعباس‌عموی پیغمبررا جزواسیران آوردند ولی‌پیغمبردستورداد ازبنی‌هاشم کسی رانکشند ـ کشته گان را درچاهی انداختند وغنایم رانزد پیغمبربردند تاسوره انفال نازل‌شد .

یسئونك عن‌الانفال قل‌الانفال‌لله والرسول .

مسلمین دراین‌فتح وفیروزی که اولین موفقیت‌آنهابوده مشعوف شدند واهل مکـه عزادار گردیدندبطوری که صدای گریه ازخانه‌هابلندبود کفارقریش آمدند یك‌یك‌اسیران خودراخریدند عباس عموی‌پیغمبررا بسبب قرابت آزاد کردندابولهب ازفشارحقد وحسد چندروزبعد درگذشت وابوسفیان درمقام‌انتقام کشیدن خودرا مجهزمیکرد .

دونفرازیهود مدینه که طرفدار کفارقریش بودند وبرضد پیغمبر تحریك مینمودند درهمن‌روزها کشته شدند یکی بنام‌ابوعفك شاعردلقکی بود دیکری بنام عصماء بنت عمیر وازشر آندوفارغ‌شدند .

دراین‌سال‌یهودبنی **قین‌قاع** موردتعقیب‌قرار گرفتند این‌طایفه آهنگر وزرگربودند که درقلاع‌بیرون شهرمنزل‌داشتند-پیغمبر آنهارا رسماً دعوت‌باسلام‌فرموده امتناع کردند وحی‌آمد **اما تخافن من قوم فا نبذ الیهم** رسول‌الله آنهارا درمحاصره گرفت تا ۱۵ روز آنگاه عبدالله‌ابی شفاعت کرد که آنهـارا‌تبعید فرمایندباطراف‌شام واموال آنها غنیمت مسلمین شد .

درآخرذی‌حجه غزوه سویق رخ داد ابوسفیان نذرکرده بود برمسلمین‌حمله‌سختی کندبا ۲۰۰ نفرآمد نزدیك مدینه نخلستان ها راآتش زد ودونفررا کشت پیغمبر بتعاقب آنها پرداخت که گریختند .

درهمین سال دوطایفه‌بنی سلیم وغطفان بقصد جنك جمع‌شدند این‌طوایف درسرراه بازرگانی مکه وخلیج فارس مسکن‌داشتندباقریش هم‌پیمان شدند بازرسول‌الله بامسلمین بآنهاتاخت که‌پس ازمنهزم شدن غنایم‌بسیاری‌بدست مسلمین آمد وبهریکنفرهشتصددرهم نقد رسید ازوقایع مهم سال دوم‌تزویج فاطمه‌زهرابعلی‌بن‌ابیطالب است که دراول‌ماه ذی‌ـ حجه رخ داد درماه صفراین‌سال‌پیغمبربقصد طایفه‌غطفان‌بنجدرفت که دشمن گریخته‌بود.

سال سوم هجرت

غزوه‌ذی‌امر درربیع‌الاول بقصدبنی‌سلیم رخ داد وبازهم تـلاقی نشد کعب‌بن‌الاشرف یهودی که ازرجال یهودبوده کشته شداول اسلام آورد ولی‌بسبب‌تعویض قبیله‌بدین خودبرگشت وبمکه‌برفت قریش راتحریك بجنك مسلمین‌نموده تا شبانگاه‌برسرس ریختند اورا کشتند .

دراین سال هرکس یهودی‌بود کشته میشد مگرآنکه اسلام قبول کندیاجزیه‌بدهد طوایفی‌ازیهودپیمان عدم‌تعرض‌بستند بشرط آنکه جزیه‌بدهند. درجمادی‌دوم‌سال‌سوم‌سریه قرده رخ داد وقافله بازرگانان بانقره‌بسیار که ازغنایم گرفتندبمدینه‌برگشتند .

درشعبان سال دوم پیغمبرحفصه دخترعمررا بزوجیت گرفت .

روزشنبه هفتم شوال جنك احدواقع شد وقریش باسه هزارنفرودویست اسب وهزار شتربریاست ابوسفیان روبمدینه آوردند .

عباس عموی پیغمبر که آزاد شده بود خبرحرکت ابوسفیان را سریعاً بوسیله قاصدی بپیغمبرداد مشرکین هم دهروزبذوالحلیفه نزدیکی مدینه رسیدند وبشمال شهردامن کوه احد مسکن گرفتند .

پیغمبر کسی را فرستاد تاخبرصحیح ازحال دشمن بیاورد روزجمعه باسران اصحاب مشاوره کرد چه بایدبکنند عبدالله بن ابی که مسلمان منافق وجاسوس یهود ومشرکین بود گفت درشهر بمانیم وپیغمبربا اومشورت کرد تانظریه اورابگیرد ـ مسلمین ازشهرماندن و دامنه جنك رابشهر کشیدن مخالف بودند و گفتند درصحرا بایدسلاح پوشیدوبیرون شهر باهزارنفرمهیای جنك شدند عبدالله بن ابی درمحل شوط با ۳۰۰ نفرازیهودبرگشتند دوطایفه بنی سلمه وبنی حارثه نیزقصد برگشتن داشتند ولی بنزول وحی وآیه **اذهمت طائفتان منکم ان تفشلا** منصرف شدند وپیغمبربا هفتصدنفرفقط دواسب داشتند وصدزره پوش بالاخره شامگاه باحد رسیدند .

روز بعد که صف آرائی کردند پیغمبر پنجاه تیرانداز را بفرماندهی عبدالله بن جبیر مامور دیده بانی ونگاهداری گردنه کوه فرمود .

جنك تن بتن ویورش عمومی شروع شد درآغاز مسلمین فاتح شدند اما تیراندازان عبدالله بن جبیر با یك بی انظباتی برای جمع غنائم وگرفتن بهره خود با سفارشاتی که شده بود ازجای خود حرکت نکنند گردنه کوه را خالی گذاشتند دشمن فوری آنجارا گرفت و وضع دگرگون شد ومنجر بقتل حمزه سیدالشهداء گردید دشمن هم آوازداد که محمد کشته شده کفار قریش جسور شدند تنها علی بن ابیطالب بود این جنك رابرد وبرآنها حمله کرد وپیغمبر بدره‌ای پناه برد عثمان بن عفان فرارکرد ـ مشرکین بطرف مدینه رفتند ولی نزدیك شهر باختلاف نظر شدید راه مکه پیش گرفتند گفتند وعده ما سال دیگر .

مسلمین بدفن کشته شدگان پرداختند ۷٤ نفر کشته شدند که چهار نفر از مهاجرین و ۷۰ نفر از انصاءِ دشمن هم بیست نفر کشته داد پیغمبر بشهربرگشت و فرمان داد هرکس دیروز درجنك بود باید مهیای تعقیب دشمن شودواین فرمان برای ترسانیدن دشمن بود که بوسیله یهود جاسوس داشتند خبر بآنها برسد .

عدهٔ درحمراء الاسد جمع شدند که قریش ازآنجا حرکت کرده بودند آنجا آتش زیاد افروختند که دشمن از دور کثرت آنها را دریابد وبمدینه برگشتند در راه دو نفر بنام ابوغره شاعر ومعاویة بن المغیره بدست مسلمین افتادند کشته شدند که این سفر را غزوه حمراء الاسد میگویند .

---

۱ ـ مسارالشیعه شیخ مفید چاپ مصرص ۳٦

پیغمبر جوان کشته گان را بآیه شریفه **ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون** تسلیت داد دردنباله این جنگ حکم ارث نازل شد وولادت امام حسن مجتبی نیزدراین سال است .

سال چهارم هجرت درسال چهارم یهود متواری بودند ولی خبر رسید که طایفه بنی اسد قصد حمله نموده اند پیغمبر بوسلمه مخزومی را با ۱۵۰ نفر سرراه آنها فرستاد دراول محرم سال ٤ شبها میرفت وروزها پنهان میشد تا به محل قطن رسید: آن طایفه گریختند فقط چند اسیر با غنیمت فراوان نصیب ابوسلمه شد ـ ولی خودش اززخمی که دراحد برداشته بود دراین ایام درگذشت .

درپنجم محرم عبدالله بن انیس مأمور دفع سفیان بن خالد لحیانی رئیس طایفه هذیل گردید ودرمحل عرفه نزد سفیان رفت واورامشغول کرد غفلتاً کشت وسرش را بمدینه آورد پیغمبر ص اورا عصائی جایزه داد .

درماه صفر این سال شش نفر ازمسلمین که برای تعلیم قرآن باعراب عضل وقاره رفته بودند نزدیك مکه بدست کفار افتادند بنی لحیان بر آنها تاختند چهار نفر را کشتند ودونفر که تسلیم شدند باسیری گرفتند ودرمکه بقریش فروختند قریش هم بقصاص کشته گان بدر شهید کردند این واقعه بنام سریه رجیع مشهور شد .

متعاقب این واقعه بئرمعونه رخ داد که چهل یا هفتاد نفر از اصحاب پیغمبر برای ارشاد وهدایت قبیله بنی عامر بتقاضای آنها رفته بودند ـ عامر بن طفیل با جمعی از بنی سلیم برسر آنها ریخته همه را کشتند جز یکنفر بنام عمرو بن امیه ضمیری که عامر برای آمرزش مادرخود از قتل او گذشت ولی داغی بر پیشانی اونهاد که علامت آزاد کرده ها بود این مردهم درراه دونفر از عامر را دید کشت وخودرا بمدینه رسانید وحادثه سهمگین دلخراشی را برای پیغمبر ص گزارش داد .

رسول‌الله سخت متأثر گردید چنانچه تا یکماه درقنوت نماز صبح برلحیانیها ویهود وکفار قریش باسم ورسم نفرین میکرد (۱)

غزوه بنی‌النضیر بنی عامر قاصدی فرستادند از پیغمبر مطالبه خون بهای دونفر کشته خودرا نمودند واین مطالبه روی پیمانی بود که داشتند در ضمن پیغمبر هم برای مصلحت اسلام حاضر شد پول خون آنها را از بنی نضیر بگیرد بدهد آنها هم حاضر شدند طبق پیمان بپردازند ولی چون توطئه قتل پیغمبر را دیده بودند بدین نحو که ازبالای قلعه سنگی برسر پیغمبر بیفکنند واورا بکشند درپرداخت خونبها تعلل میکردند .

جبرئیل بوحی رسول خدا را ازتوطئه مطلع کرد . آنحضرت دستورداد یهود بنی النضیر باید ازبلاد اسلام بروند یهود قبول کردند عبدالله ابی یهودی مسلمان منافق مانع شد تا کار بجائی رسید که شخصاً رسول‌الله شمشیر دست گرفت بپای قلعه آنها تکبیر گویان آمد و آمد ر ۱۵ روز آنها را محاصره کرد تا تسلیم شدند وقرارشد اموال خود را بگذارند وبروند فقط هرسه نفر یك شتر ویك مشك آب همراه بردند وبه «اذرعات شام» تبعید شدند (درماه صفر سال

۱ ــ تاریخ الخمیس ص ۵۰۸ ج ۱

چهارم) املاك واموال آنهابين مهاجرين تقسيم شد.

غزوه ذات‌الرقاع دوماه‌بعدپیغمبرص بقصد طایفه‌بنی‌محارب وبنی‌ثعلبه ازطوایف غطفان بطرف‌نجد حرکت کرددرمحل ذات‌الرقاع که‌نام کوهی است‌با دشمن روبروشدبدون جنك‌برگشتند (جمادی‌الاولی سال٤)

غزوه دوم‌بدر درماه شعبان‌یاذی‌قعده پیغمبر بنابرمعاهدهٔ که‌باابوسفیان‌داشت برای جنك‌بدرآماده شدندابوسفیان‌بااهل مکه‌بیرون‌آمد در مجنه‌کــه رسید پشیمان شد زیرا خشکسالی وبی آبی و بی‌آذوقگی آنها را محکوم بمراجعت نمود .

درسال چهارم‌دستورفرمود زیدبن‌ثابت نوشتن وخواندن.یهود راکه لغت عبری‌بود بیاموزد زیراتا این‌تاریخ یهود نامه‌های پیغمبررا مینوشتند وچون منافق بودند وتحریف میکردند پیغمبرص فرمود **لاآمن ان یبدلواکتابی** کسانی‌که درنامه هـای من‌تصرف میکنند مورد اطمینان‌نیستند که نویسنده وحی‌باشند .

زیدبن‌ثابت ازانصاربود خط عربی وعبری رادرمکه فراگرفته‌بود واین همان زید است‌که قرآن زمان عثمان راجمع وتدوین‌نمود .

ازحوادث مهم‌این‌سال‌ولادت حسین‌بن‌علی درسوم‌ماه‌شعبان‌است‌ورحلت آمنه‌بنت‌اسد مادرعلی‌بن‌ابیطالب است وازدواج‌پیغمبرص باام سلمه‌است‌که درسال‌چهارم رخ‌داده :

سال‌پنجم هجرت دراین سال‌چند واقعه رخ‌داد ازآنجمله درربیع‌الاول‌سال‌پنجم. **غزوه دومةالجندل** است‌که نقطه‌ای‌بین خلیج‌فارس ودریای سرخ وباراندازکاروان‌هابود ـ خبررسید که جمعی‌ازیهودآنجا سوء قصد دارند .

مسلمین برای‌دفع‌آنها روزهـا درکمین وشبها راه میرفتند امایهود فرارکردنـد مقداری‌گوسفندبدست مسلمین‌افتاد ودرمراجعت‌باقبیله فزاره‌پیمان‌عدم تعرض‌بستند .

دراین‌سال‌پیغمبرزینب دخترجحش راپس‌ازطلاق زیدبن حارثه ازدواج کرد ومقارن آن‌آیه حجاب‌نازل شد واحکام راجع بزنها وامهات مؤمنین مقرر گردید .

غزوه بنی المصطلق درماه‌شعبان‌این‌سال‌یکی ازقبایل خزاعه‌که همیشه یاورپیغمبر بودندبرضد رسول‌الله تجمع کردند پیغمبر بالشکراسلام بقصد آنها حرکت‌کرد ودرکنارآب‌مریسیع درناحیه قدیدساحل دریای‌سرخ‌جنك درگرفت و بفتح وپیروزی مسلمین‌تمام‌شد واسیروغنایم‌بسیاری‌گرفتند .

ازوقایع مهم‌این‌سال‌نفاقی‌است‌که غبدالله‌بن‌ابی میان‌مسلمین‌مخصوصاً عمرویکی از انصارانداخت وکاربنزاع کشید زیدبن‌ارقم‌به پیغمبرص خبرداد. رسول‌الله آنها رااصلاح‌داد تا سوره «اذا جائك‌المنافقون» نازل‌شد .

ازوقایع مهم دیگردرحین‌بازگشت دخترحارث رئیس‌بنی‌المصطلق اسیرمسلمین‌شد پیغمبرجویریه راازصاحبش خرید وآزادکرد وبا اوازدواج‌نمود دراثر این خویشاوندی با دخترقبیله صد خانواده یهودباسلام‌گرویدند (۱)

۱ ـ تاریخ طبری ص٤٧ ج ۳

دراین‌سال داستان **افك** پیش‌آمد وموضوع عقب افتادن عایشه ازقافله والحاق او بقافله وسخنان بی‌جای‌یهود ونزول وحی‌بربرائت عایشه وحکم‌لزوم چهارشاهد درد‌عوای زنا درطی‌آیات مقررشده‌است .

غزوه‌خندق درشوال این‌سال‌غزوه خندق که باحزاب هم‌نامیده شده رخ‌داد وآن جنك بایهودی های بنی‌النضیرساکن درقلاع خیبربودند طوایف‌دیگرهم‌باآنها هم‌پیمان‌شدند وجماعتی‌بالغ برده‌هزارنفربرای حمله بمدینه آماده بودند‌که به‌پیغمبروحی شدلشگری جمع آوری کرد وبااشاره سلمان فارسی‌خندقی‌اطراف مدینه کندند که شهررادرمیان داشت ودوهزارنفرمشغول کندن‌بودندتایکروز برقی‌ازسنك جهش‌کرد رسول‌الله‌خبرجهانگیری اسلام را داد بنقل تاریخ اسلام درظرف شش‌روز خندق کنده شد .

پیغمبرلشکریان‌اسلام را درداخل شهرمتمرکزنمود وراه خندق بشهررا بنگهبانان مطمئن‌سپرد واطراف دیگررا نیزمستحفظ گماشت وقتی کفارنزدیك شدندتعبیه‌تازهٔ دیدند که درعرب‌سابقه‌نداشت .

دولشکردردوطرف که میان آنها خندق فاصله‌بودنشستند وگاهی‌باتیروسنك پیکارو مبارزه مصاف داده میشد .

یکروزعمروبن‌عبدود وعکرمةبن ابی‌جهل‌خواستند ازنقطه ضعف خندق عبورکنند مسلمین‌بمقابله ومقاتله شتافتند باشرح مفصلی که درتاریخ‌اسلام داده‌اندعلی بن‌ابیطالب عمروبن عبدود راکه ازقهرمانان‌نامی عرب بود کشت وکفارخواستند دسته جمعی حمله کنند ولی‌مسلمین‌بچالاکی حمله کردند همه آنها فرارکردندونمازآنشب قضاشد دراین جنك ازکفارسه نفرازمسلمانان‌پنج‌تن کشته شدندکه ازآنجمله سعدبن‌معاذ رئیس قبیله اوس‌بودکه پس‌ازمدتی درگذشت .

غزوه بنی قریضه هنوزاسلحه رازمین‌نگذاشته‌بودندکه جبرئیل نازل‌شد وپیغمبر رابجنك باقریضه‌تحریص نمود ـ رسول‌الله فوراً فرمان حرکت دادپای قلعه بنی‌قریظه رفتند و۲۵ روزآنهارا درمحاصره گذاشتند وپس ازیکماه قرار حکمیت گذاشتند سعدبن معاذ مریض‌بودحکم کرد مردان آنهارابکشتند وزنان‌را اسیرو اموال‌رابغنیمت ببرند .

کشته‌گان‌یهود از ۶۰۰تا۹۰۰نفربودند واززنان فقط یکنفرزن که مرد مسلمانی‌را بوسیله سنك کشته‌بود کشته‌شد ودرتقسیم غنائم سواررا‌سه‌سهم وپیاده رایك‌سهم راین‌اولین باری‌بودکه بین‌سواره وپیاده‌فرق گذاشته شد وازاسراء دختری‌بنام ریجانه‌بودکه پیغمبر بکنیزی خودانتخاب کرد وچون‌مسلمان‌نشد تاآخرعمر کنیز بود .

مسلمانان اسرارابنجدبرده فروختند وازپول‌آن اسب وسلاح خریدند دراین‌جنك فقط یکنفرمسلمان‌کشته شد .

دراین‌سال مسابقه‌اسب‌دوانی بامرپیغمبردرمدینه آغازشد(۱) برای‌اسبهای سوقانی

---

۱ ـ تاریخ‌الخمیس وصحیح‌بخاری ص۶۱ ج ۳

(مضمر) مسافتی وبرای اسبهای غیرسوقانی مسافتی که کمتر مقرر شده بود واین مسابقه برای چابکی وچالاکی قشون اسلام بسیار مؤثر بود .

سال ششم هجرت درسال ششم فعالیت جنگی زیادشد وکارهای مهمی انجام گرفت زیراپس ازجنگهای نمایان بدفع یاغیان اطراف پرداختند .

درمحرم سال۶ محمدبن مسلمه باسی سواردرمحل جزیه (بین بصره ومکه) برطایفه قرطاء غافل گیرفرود آمد جمعی کشته شدندوبقیه گریختند مسلمین باپنجاه شتروسه هزار گوسفندبمدینه باز گشتند۔دربین را برهگذری از بنی حنیفه برخورده اسیرش کردند وبمدینه آوردندبستون مسجدبستند پیغمبراوراشناخت که شهامةبن اثال رئیس یمامه است اورا باز کرده نوازش فرمود مسلمان شد وبمحل خودبر گشت وبپاداش احسان پیغمبرازفرستادن گندم برای کفارقریش بمکه ممانعت کردتاقریش بتنك آمدندبپیغمبر شکایت کردند تاصدور گندم را اجازه دهد .

درربیع الاول وجمادی الاول رسول خدا بقصدتنبیه بنی لحیان ازمدینه بیرون آمدوبرای آنکه قوم غافل بمانند نخست روبشام حرکت کرد پس ازطی مسافتی راه راکج نموده بسرعت خودرا بعراق که مسکن بنی لحیان بوده رسانید امایهودبکوه‌ها گریخته بودند دو روزتوقف نموده وبرای ارعاب کفارقریش بادویست نفر بطرف مکه رفت ودسته دیگررا بادویست نفر سوار بکراع الغمیم فرستاد وبرگشتند بطرف مدینه دراین سال دسته ازبنی فراره نزدیك مدینه تاخت آوردند ماده شتری از گله خاص پیغمبر که درمحل غابه بچرا بود ربودند، پیغمبر

غزوه ذی یقرد یاذی قرد عده ازمسلمانان تجهیزفرمود لشکر درمحل ذی قرد جمع شد وبتعاقب دزدان پرداختند شتررا پس گرفتند یکی ازمسلمانان کشته شد واین غزوه بنام الغابه ـ ذی قرد هم نامیده شد وبرخی پس ازواقعه حدیبیه نوشته‌اند .

درربیع الاول این سال عکاشةبن محض مأمورشدبا چهل مردطایفه بنی اسدرا درمحل غمروذوق فروبگیرد ولی تاباآنها رسیدندآنان گریخته بودند مسلمین با صد شترغنیمت بمدینه باز گشتند .

غزوه بنی ثعلبه درهمین اوان قبایل غطفان بـرای چراگاه حدود مـدینه آمده بودند وگله‌های مسلمانـان درخطر افتاده محمدبن مسلمه باده نفرمأمور دفع آنها شد که در ۳۴ میلی مدینه درذی القصه گرفتار اعراب بنی ثعلبه شد و اعراب همه مسلمین راکشتند جز محمدبن مسلمه که مجروح شده افتاده بود مسلمانی او را دید بمدینه آورد ـ پیغمبر ابوعبیده جراح را با چهل نفر بسراغ بنی ثعلبه فرستاد که دشمن بکوه گریخته بود مقداری غنایم بـدست مسلمین افتـاد درجمـادی الاولی این سال کاروان قریش از راه کناره (ساحل) بشام میرفت زیدبن حارثـه درمحل العیص برسر کاروان فرود آمد مقـدار زیادی نقره و عده‌ای اسیر بدست آوردنـد ـ از جمله اسیران ا والعاص برادر خدیجه زن اول پیغمبر بـود کـه درجنك بـدر اسیر شده بود پیغمبر از مسلمین خواست باحترام خواهرش او را آزادکنند بشرط آنکـه موقع رسیدن بمکـه

زینب دختر خواهر خدیجه را نزد او فرستد .

ابوالعاص بمکه رسید زینب را با برادرش کنانه بمدینه فرستاد واینك ابوالعاص دوباره اسیر مسلمانان شد باز هم او را آزادکردند اوهم بمکه رفت کارهای خود را جمع کرد بمدینه مهاجرت نمود و مسلمان شد - پیغمبر زینبرا بعقد تازه برای او ازدواج کرد زینب هم در اثر آسیب نیزه‌ای که پهلوی شترش زده بودند سقط جنین کرده و بیمار شده بود و سال بعد درگذشت پغمبر امر کرد هرکجا تعاقب کنندگان را بیابند بآتش بسوزانند ولی بعد فرمود بکشند که آتش سوزی مخصوص خداوند است .

لایحرق بالنار الارب العالمین

غزوه بنی جذام در جمادی الاخری سریه جسمی واقع شده - عربی هنیه نام از طایفه جذام دروای جسمی اموال دحیه کلبی را که از تجارت شام برمیگشت بغارت برد طایفه جذام که همه مسلمان بودند وبا پیغمبر پیمان داشتند بیاری دحیه برخواستند واموال او را از راهزنان گرفته بصاحبش دادند دحیه نزد پیغمبر آمدخون‌دزدهارا خواست پیغمبر زیدبن حارثه‌را باپانصد نفرمأمورکرد تاصبحگاهی بر سر طایفه جذام رفت دست بقتل وغارت گشود و هزار شتر وپنج هزار گوسفند وصد زن و بچه اسیر گرفت رئیس طایفه شتابان بمدینه آمد درمسجد پیمان نامه را بدست گرفته داد خواست نمود پیغمبر گفت کشته شدگان را چکنم قوم از خون کشته گان گذشته قرار شد اسیران اموالشان را بدست علی (ع) رد کنند و از آنها دلجوئی نموده .

غزوه‌دومة‌الجندل در شعبان‌سال ۶ عبدالرحمن‌بن عوف را با ۷۰۰ نفر بر سربنی کلب بدومة‌الجندل فرستاد که آنها را باسلام دعوت کنند واگر پذیرفتند دختر پادشاه آنها را برای خود بزنی بگیرد . و در دستور جنك فرمود

قاتلو امن کفرو بالله ولاتغلوا و لاتغدروا ولاتفشلوا ولاتعثلوا ولیدافعو ! فهذا عهدالله وسیرة نبیه فیکم .

عبدالرحمن سه روزآنجا ماندرئیس قبیله با جمعی مسلمان شدندبقیه جزیه قبول کردند اوبادختررئیس‌قوم برگشت .

باز درشعبان علی‌بن‌ابیطالب باصد نفر برسر قبیله بنی سعدکه میان فدك وخیبر بودند رفت آنها گریخته بودند پانصد شتر و ده هزارگوسفند غنیمت مسلمانان شد در این سال زیدبن حارثه برای تجارت بشام رفته بود دزدان یهود اورا لخت‌کردند چون **بمدینه** آمد پیغمبر اورا با لشگری به‌تنبیه وسرکوبی اشرار دزد فرستاد در ماه رمضان صبحگاهان زید بر سر آنقوم راهزنان فرود آمدند **دام قرفه** ملکه آنقوم را گرفتند بمجازات رسانیدند .

در همین سال عبدالله‌بن انیس شبانگاه برسرابو رافع بازرگان یهودی که درخیبر مسکن داشت رفته او راکشت و نظیر این درسال سوم هم بوده رخ داده است .

پس از کشته شدن ابو رافع یهود خیبر دریا یسیر نامی را بریاست برگزیدند و

او با طایفه غطفان برضد اسلام قیام کرد عبدالله‌بن رواحه باسه نفر برای تحقیق کار آنها رفت وبازدیگر باسی نفر رفت ویایسیر را بیرون آوردند باسی تن از یهود کشتند .

درهمین ایام و فودی از اعراب بنی عرینه بمدینه آمده اسلام آوردند بعد پیغمبر آنها را برای حراست گله خودگماشت آنها هم چوپان را کشتند وگله را بردند پیغمبر **کزر بن جابر** فهری را بابیست نفر درپی آنها فرستاد دزدان را کت بسته خدمت پیغمبر آوردند فرمود دست و پایشان را بریدند وبدیوار آویختند تا دیگر دزدی نکنند .

ازوقایع این سال سریهٔ میناست که از مدین اسیرانی آوردند ودر بازار فروختند ودادطلب‌شدن عمروبن‌امیه‌حمزی برای کشتن‌ابوسفیان‌است که‌بمکه‌رفت ولی‌اوراشناختند اما ازدست کفار گریخت .

دراین‌سال طایفه‌بنی‌عیس‌به‌مدینه آمده اسلام آوردند .

دراواخرسال ششم‌اسلام درعربستان شمالی قوت گرفت وساکنین حوالی سرتسلیم خم کردند فقط مکه‌بود که هنوزتسلیم‌نشده‌بود .

صلح حدیبیه درماه ذی‌قعده پیغمبررا برای سفرعمره‌بمکه حرکت کرد ودر حین حرکت خواب دید بمکه وارد شده و بتها را شکسته و فروریخته است .

خواب پیغمبرحجت‌است‌بااصحاب مشورت کرد ومشتاقانه‌برای‌عمره حرکت کردند چند طایفه که ازآنجمله بنی‌اسلم‌بودند جزوملتزمین رکاب شدند .

پیغمبرعبدالله‌بن‌ام مکتوم رابمدینه گذاشت وبا۱۴۰۰ نفروصد شترقربانی درغره ذی‌قعده‌ازمدینه‌بیرون رفت درذوالحلیفه‌احرام‌بستند ولبیك‌گویان روانه مکه‌شدند درذی طوی فرودآمدند. عده‌ای سواربریاست‌خالدبن ولید وعکرمة‌بن‌ابی‌جهش پیش فرستادند بشربن سفیان کعبی درمحل عسفان خبرآورد که قریش پوست پلنك پوشیده وبازن وبچه فرود آمدند .

پیغمبر برلجاج وعناد قریش ومحرومیت آنها ازسعادت دنیا وآخرت‌تأسف خورد و راه رابطرف‌پائین‌مکه منحرف کردتابحدیبیه نزدیك مکه رسید آنجاناقه‌اش‌ایستادپیغمبر بابدیل‌بن ورقاء خزاعی که ازمکه آمده‌بودپیغام دادمابرای جنك‌نیامدیم‌بلکه برای‌زیارت کعبه وعمره آمده‌ایم ــ ماقصدپیکارو کشتن خویشاوند خودرانداریم اوگفت قریش هم از جنك ازپا درآمده‌اند پیغمبرفرمودبگوما راآزاد بگذارند زیارت میکنیم وبرمیگردیم و یا اسلام‌آورند باهم برادرمیشویم واگرامتناع دارند ناچاربجنك می‌پردازیم .

بدیل نزدقریش رفت‌سفهای آنها برآشفتند گفتند جنك میکنیم . عقلای آنها گفتند سخن منطقی‌است مذاکرات را ادامه دهیم وچندنفربرای مذاکره خدمت پیغمبر(ص) فرستادند پینمبرعثمان‌راکه مورد احترام‌آنها بودفرستاد مراجعت اوطول کشید گفتند عثمان کشته شدپیغمبرعازم جنك‌شد که زیردرخت عقاقیا دربیعت‌تحت‌شجره هم‌بیعت می‌گرفتند که عثمان‌برگشت وسهیل بن عمرازطرف قریش‌با اوبرای عقدصلح آمد ــ پیمان متارکه جنك‌برای مدت ده‌سال‌بسته شده ـ وشرایطی درآن‌بود که درصورت ظاهر بضرر

مسلمین ولی درباطن بنفع آنها بوده بدین ترتیب باصلح حدیبیه پیغمبر ویارانش اززیارت کعبه منصرف شده وبرگشتند. پس ازعقد صلح پیغمبر همانجا مردم را برسم اعتمار بقربانی وسرتراشیدن امر کرد لشگریان اسلام بسیار ناراضی بودند ولی پیغمبر بآنها وعده فتح نزدیکی داد وبانزول سوره **انافتحنا لك فتحاً مبینا** همه راضی شدند واین واقعه با آنکه جنگی نداشت ازفتوحات بزرك اسلام بشمار رفت زیرا مردم باهم نزدیك شدند ودسته‌دسته آزادانه باطلام وارد میشدند وزد وخوردی هم نمودند .

چون بمدینه آمدند ابوبصیر مسلمان زندانی قریش ازمکه گریخت بمدینه آمد کفار قریش راکشت وباز بمدینه بازگشت وبابرخی دیگر مرتب مزاحم کفارقریش شد کفارقریش ازپیغمبر خواستند که ابوبصیر را نزد خودنگاهدارند که مزاحم آنها نشود بدین وسیله یکی از شروط صلحنامه منتفی شد وبقیه هم درمرورزمان منتقی گردید .

دراین سال حکم **ظهار** مقررشد وبانزول ایه درقضیه اوس بن صامت درطلاق ظهار کفاره مقرر گردید .

وسال ششم پایان یافت .

سال هفتم هجرت درسال هفتم دعوت کتبی کـه ازسال پنجم شروع شده بود رسماً آغاز گردید .

قرارشد بسلاطین معاصرجهان نامهٔ بنویسد وآنها را دعوت باسلام نمایند گفتند رسم است نامهٔ ممهور بمهر باشد پیغمبر فرمود انگشتری ازعقیق برای اوساختند که روی آن حك شده بود الله محمد رسول ونامه رانوشته وباین مهر امضاء ومسجل میشد .

نامهٔ امپراطورروم را دحیه کلبی نزد والی بصری برد وخودامپراطوردر بیت المقدس میزیست اوقبول کرد واسلام آورد ولی عقیده خودرا ظاهرنساخت .

نامه شاهنشاه ایران را عبدالله بن حذاقه السهمی برد وخسروپرویز نامـه راپاره کرد پیغمبر درحق اونفرین فرموده که بجرم آن شکمش را دریدند .

نامهٔ مقوقس پادشاه قبطی مصر نیزمورد احترام گردید - بشرحی کـه درجای خود گفته شد نامه نجاشی را عمروبن امیه ضمیری برد وپادشـاه حبشه هم اسلام آورد وپسرخود را خدمت پیغمبر فرستاد .

چنانچه در کتاب المواثیق نوشته قریب ۲۰٤ نامه ازپیغمبر درمدت مهاجرت باطراف نگاشته شد :

دراین سال غزوه خیبر واقع شد که بدست امیرالمؤمنین فتح گردید وحدیث الرایه که ازمشهورترین احادیث افتخارات علی بن ابیطالب است برای فتح وفیروزی بود .

درمحرم این سال پیغمبر با ۱۶۰۰ نفر که دویست سوارداشتند ازمدینه بیرون رفت ودر وادی رجیع فرود آمدند وقلاع خیبر تمام فتح شد وغنائم خواربارفراوان بدست مسلمین افتاد که پیغمبر آنها را دربین کسانی که درحدیبیه بودند تقسیم کرد -

ازوقایع این سال صلح فدك است پیغمبر که آنرا بفاطمه زهرا بخشید وبعد ابوبکر گرفت وتازمان عمربن عبدالعزیز دست غاصبین بود .

دراین‌سال زنی‌یهودی گوشت بزغاله‌را مسموم کردبه‌پیغمبر بخوراند ولی‌خدا رسول خودرا حفظ فرمود -

درهمین اوان برای‌باردوم جعفربن ابیطالب بحبشه بامرپیغمبرمهاجرت نمود پس‌از فتح خیبرسرایای‌بسیارشروع شد که همه‌بافتح وفیروزی خاتمه‌یافت در ذی‌قعده این‌سال بنابرمعهودبقصد عمره‌با ۲۰۰۰ نفربطرف مکه حرکت فرمود قریش‌مسجد مقدس‌راخالی گذاشته وخود بتماشاپرداختند که مسلمین چگونه طواف و زیارت میکنند مناسك حج تمام شد پیغمبرسه روزدرمکه ماند ومیمونه دخترحارث‌بن عبدالمطلب را بوسیله عباس برای خود ازدواج کرد تارشته خویشاوندی‌راتحکیم وتالیف قلوب کرده‌باشد دراین سفر قوت‌اسلام قریش را مرعوب ساخت ومسلمین‌بدون زدوخوردی ازمکه بیرون آمدنـد ودر این‌سال‌بود که سوره فتح‌نازل‌شد وبرای سال‌آینده مهیای فتح مکه شدند .

سال هشتم هجرت

ازوقایع مهم‌این سال اسلام‌آوردن خالدبن ولید و عمروعاص بود که اسلام‌آوردنـد وتسلیم پیغمبرشدند لشکر کفارقریش دیگرفرمانده لایقی‌نداشت -

درماه‌صفرسال هشتم‌غـالب‌بن عبدالله قریشی‌برسر بنی‌الملوح رفت وباغنیمت فاتح بر گشت . درماه شعبان‌جمعی برای جنك پیغمبرازبنی‌جشم قیام کردند رئیس آنها تیری خوردبقیه فرارکردند .

سرایای دیگرپشت سرهم شروع وبفتح وغنیمت پایان‌یافت .

غزوه موته

درجمادی‌الاولی‌سریه موته واقع‌شد پیغمبرکسی رافرستاد نزد پادشاه‌بصری شرجیل‌غسانی اورا دعوت کرد سفیرپیغمبر کشته شد مسلمین لشکری راب‌ریاست زیدبن‌حارثه‌با ۳۰۰۰ نفربطرف‌بصری فرستاد وفرموداگر اوکشته شد جعفربن‌ابوطالب‌امیرباشد واگراوکشته عبدالله‌بن رواحه وپس‌ازاولشکریان خود امیری انتخاب کنند .

مسلمین خبریافتند دشمن‌لشکری عظیم‌تهیه کرده آنها دوروزدرمحل معان ماندند ومشورت کردند ولی ازکثرت جمعیت لشکردشمن نهراسیدندزیرابارهابا عده قلیل بر- جمعیت کثیرغالب آمده‌بودند-وحرکت کردنددربلقاء جنك‌درگرفت‌زیدپدراسامه وجعفر وعبدالله‌پشت سرهم کشته شدند خـالدامیرلشکرشد وباتدبیرلشکرشکست خورده راجمع کرد وبمدینه‌برگشت پیغمبرآنها را تسلیت داد وفرزند جعفررا نوازش فرمود .

بعد خبررسید که بنی‌قضاعه مهیای حمله هستند پیغمبرعمروعاص راباسیصدنفر برای دفع اوفرستاد مسلمین فاتح شدند و درمرزموته استقرار لشکراسلام سبب ارعاب دشمن شد وچند طایفه دیگرباسلام ملحق شدند .

درماه رمضان این‌سال‌پیغمبربعزم فتح مکه حرکت فرمود- وسبب این تصمیم‌حمله طایفه‌بنی‌بکربربنی خزاعه‌بود که باوجودپیمان تعدی‌کردند وقریش بکریها راباا سلحه کمك کردند ودرحقیقت‌نقض عهد موجب‌حمله فتح‌مکه‌شد - خزاعیهابرای‌استغاثه‌بمدینه

---

۱ - بکتاب امیرالمومنین مراجعه میشود

آمدند پیغمبر بقصد مکه حرکت کرد ابوسفیان ازعواقب اوترسید برای مذاکرات اصلاحی بمدینه آمد ولی بی نتیجه برگشت پیغمبر با مهاجر وانصار برای مکه حرکت کرد و بسرعت پیشی گرفتند ابوسفیان با دونفر برای دیده بانی بیرون آمدند دیدند آتش بی حسابی افروخته شده که نشانی قشون انبوهی است عباس ابوسفیان را دید سوار شترخود کرد نزد پیغمبر آورد اسلام آورد وامان خواست پیغمبر ص فرمود هرکس بمسجدالحرام ویا بخانه ابوسفیان پناه برد درامان است پیغمبر باهمراهان بدون آنکه بامقاومتی برخورد کنند بمکه بایك طنطنه وجبروتی وارد شدند ــ

فقط درستون خالدبن ولید دستهٔ ازسران لجوج قریش مقاومت کردند که از نتیجه ۲۲ نفر ازقریش ودو نفر ازمسلمین کشته شدند مسلمین تعاقب کردند پیغمبر منع فرمود و امر کرد آنها که سخت باسلام دشمنی میکردند و۱۲ نفر بودند کشتند بقیه رابخشودند .

آنگاه بنماز وطواف ولبیك لبیك صدای توحید را برای اولین بار بیك آهنك نوازنده بلند کردند که لرزه براندام کفار افتاد سپس درکعبه راگشودند وعلی پا بشانه پیغمبر گذاشت بتنهائی سقف را فروریخت بشکست وکعبه ومسجدالحرام را ازلوث بت پرستی برای همیشه پاك فرمود.

آنگاه برتپه صفا تکیه کرد مردم را موعظه فرمود وآنها را باطاعت خدا ورسول خواند واز تعدیات آنها درگذشت .

غزوه حنین

آنگاه پس از ۱۵ روز برای غزوه حنین رفت وازآنجا با طوایف هوازن پیمان بست وآنها منهزم و مغلوب تسلیم شدند پیغمبر غنائم واسیران گذاشت وبتخانه رااول شکست ومحو ونابودنموده پس ازغزوه طایف برای عمره باز بمکه آمد ومراسم عبادت راانجام داد وچندنفر را برای تعلیم قرآن واحکام شریعت مقرر فرمود ـ ودرآخر این سال پادشاه بحرین را دعوت باسلام کرد ودراین سال ابراهیم از ماریه قبطی متولد شد .

سال نهم هجرت

درآغاز این سال جمع آوری صدقات پراکنده اطراف شدند ر سرا یائی پیش آمد که درهمه جا بفتح وفیروزی تمام شد وخود اعراب برای قبول اسلام دسته دسته بمدینه می آمدند وتسلیم میشدند ــ

درتابستان این سال غزوه تبوك پیش آمد که بازرگانان گفتند رومیها قصد حمله دارند پیغمبر قبایل را امر بتجهیز نمود وتوانگران مسلمان کمکهای شایان کردند سی هزار نفر حرکت کردند هوا بسیار گرم بود ـ

پیغمبر علی بن ابوطالب رابجای خود درمدینه گذاشت **وفرمود انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی** چون بتبوك رسیدند معلوم شد رومیها قصد حمله نداشتند ولی حرکت سی هزار نفر قشون مجهز اسلام موجب تسلیم رومیان شد وبدون جنك برگشتند درذی حجه این سال سوره ٔ برائت را برای کفار قریش اول باابوبکر داد جبرئیل نازل شد گفت بایدیا خودت یایکی ازکسانت این وظیفه راانجام دهند لذاابوبکر را برگردانید وعلی را باسوره برائت بسوی کفار قریش فرستادو آنها راتا چهارماه مهلت داد که پس ازاین

مدت یاتسلیم یا کشته میشوند .

ازحوادث این‌سال وفات‌ام کلثوم‌دختر پیغمبرزن عثمان که ازضرب کتك‌عثمان‌شهید شد وشرح آنرا درکتاب فاطمه زهرا نوشته‌ام .

سال دهم هجرت حجةالوداع

ازوقایع مهم سال دهـم حجةالوداع وغدیرخم ونصب امامت و خلافت است جیش‌اسامه دراین‌سال‌تشکیل شد ونتیجه‌تعلیمات اسلام آشکار گردید ۱

حضرت امام محمدبن‌علی‌بن‌حسین(ع)باقرالعلوم‌میفرماید که چون‌سال‌دهم هجرت وسید جبرئیل‌نازل‌شد گفت یارسول‌الله خدایت سلام میرساند ومیفرماید هیچ‌پیغمبری را قبل ازاکمال‌دین وتعیین حجت قبض روح‌نکرده‌ایم وبرای‌تو دوفریضه دیگر باقی‌است که باید ابلاغ کنی وآن فریضهٔ حج وفریضهٔ ولایت استکه باید حج رابمردم‌بیاموزی وخلیفهٔ خودرا معرفی کنی ؛ وبدان که هیچگاه زمین راازحجت خالی‌نگذاشته‌ایم اینك توباید حج‌بگذاری باهر که استطاعت حج داشته‌باشد .

حضرت پیغمبرص فرمان داد کـه مردم شهرهای عربستان را خبر کنند کـه برای آخرین‌بار با پیغمبرخدا حج‌بگذارند، روزه ۲ ذی‌قعده سال دهم‌هجرت‌بود که اعلامیه‌صادر کرد پیغمبرخدا عازم‌بحج است هر کس شهری‌یا بدوی میل‌دارد خودرا بقافله من‌برساند آنگاه غسل کرد وموی سررا شانه زد با عطرموی سررا معطرساخت بدن راپاکیزه نمود چهارر کعت نماز گذارد وراه ذوالحلیفه‌باتمام زنان خودحرکت کرد (۲) اول کسیکه از ازشهرخارج شد خود رسول‌اللهص بود مردم دسته دسته قافله‌قافله بآنحضرت میپیوستند درمسجد شجره احرام بست وصدوبیست ودوهزارنفرباوپیوسته‌بودند پیغمبردوحوله‌پوشید یکی‌بر کمربست ودیگری رابردوش کشید همه مسلمانان چنان کردند که او آموخت همه متحدالشکل شدند سپس پیشوای‌اسلام‌تلبیه خواند وآن‌وحدت ویگانگی که درنظرداشت صورت‌خارحی‌بخود گرفته‌بود این‌نخستین‌باربود که‌اعراب شبه‌جزیره عربستان‌بااین کثرت ووحدت زیرفرمان یك‌مقتدای روحانی‌برای‌پرستش خدای‌یـگانه جمع شده‌بودند ، این نخستین‌مرتبه‌بود که زمین وآسمان‌عربستان چنین‌صدای‌صمیمانه شنید وبرخود بـالید که انعکاس صیت لبیك فضای صحرای عربستان طنین اندازگردید .

باعظمت ترین قافله حج

این اولین باربود کـه قافلهٔ بااین عظمت وجلال‌آنـهم برهبری بزرگترین منجی عالم‌بشریت درحرکت بوده .

ابوموسی‌اشعری ازیمن امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) با ۳٤ شترقربانی ازنجران‌باجزیهٔ که‌ازآنها گرفته‌بود وسایرعمال ونمـایندگان شرستانهای عربستان‌یکی پس‌ازدیگری بپیغمبرخدا ص پیوستند .

درطول راه هفتاد هزارنفرمسلمان‌بپیغمبرملحق شدند ورود روزچهارم ذی‌حجه‌بود

---

۱ - التنبیه والاشراف ص ۲۳۸ ــ سیره حلبیه ص ۳۸۷ ج ۲ ــ بحار ص ۸۵۵ ج ۲ خاتم‌النبیین ص ۲۸ ــ تاریخ‌النبی احمد ص ۲۷۹ ج ۳ ـ تاریخ طبری ص ٤۱۰ ج ۲

۲ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹۰

که بیش ازصدهزارنفرمسلمـان وارد مکه شدند این‌جمعیت بیاد آوردند روزی کـه همین پیغمبروپیشوای بزرك ازفشار کفروبیم مخاطره آنها ازمکه مهاجرت کرد ۲۱ سال‌مقاومت وفداکاری کردند تابر کفارغالب وفائق‌آمده‌لوث شرك رابکلی ازصفحه‌عربستان زدودند، این‌بزرگترین وباعظمت‌ترین قافله حج‌بود که درتاریخ ضبط شده‌است .

رسول‌اکرم ص وارد مسجدالحرام شد هفت‌شوط طواف کرد واستلام حجرالاسود ونمازمقام ابراهیم وسعی‌بین‌صفا ومروه‌نمود ومحل شده، چهارروزدرمکه ماند ومناسك‌حج رابمردم آموخت دراین‌مدت مردم مکه وقبایل اطراف مکه دسته‌دسته مهیای حج‌شدند پس‌ازپنج روز، روز۸ذی‌حجه فرمودمردم غسل کنند ونماز گذارند ودرركاب آنحضرت‌بمنی حرکت‌نمایندشب را درسرزمین‌منی‌ماندند صبح‌بعرفات رفتند آنجانمازوخطبه وتعلیماتی بمردم داد وپس‌ازمغرب‌بمنی‌بر گشتند ودرمشعرالحرام آمد وبرای رمی جمرات وقربانی بمنی رفته وبمکه‌باز گشتند طواف کردند بازشب‌بمنی برگشته وآنگاه این آیه نازل شد **الیوم‌اکملت لکم دینکم الخ** ودراثبات‌آن ازطرق سنت‌به۶ طریق وازطرق عامه۱۵ طریق نقل شده .

واقعه غدیرخم حضرت‌رسول‌ص ازمکه‌بیرون آمدوکلیه مسلمین‌حجاج‌بااوبودند تابسراشیبی کراع غدیرخم‌رسید جبرئیل‌نازل‌شداین آیه‌آورد **یاایها الرسول بلغ ماانزل‌الیك من‌ربك وان لم‌تفعل‌فما بلغت رسالته‌والله یعصمك من‌الناس** بی‌درنك فرمـان داده شترمرا بخوابانید ورفته‌گان را خبردهید برگردند وعقب افتـادگان شتاب کنندکه امرمهمی راباید ابلاغ‌کنم بسلمان فرمود از تخته سنگها وجهازشترمنبری ساختند حوالی‌ظهر‌بالای منبررفت‌اول‌فصل‌پائیز بود شهریور بسیارگرم‌اعراب عبـابرپا می‌پیچیدند ودرکنارتخته سنگها می‌نشستند دراین روزرسول‌اکرم قریب‌پنج ساعت توقف که سه‌ساعت بالای‌منبربوده وقریب چندین صدآیه ازقرآن برای مردم خواند و۷۳باربخطاب معـاشرالناس مردم رابسرنوشت خود متذکرفرمود و یکساعت امیرالمؤمنین را سردست‌گرفت‌باتمام مشخصات‌بمردم معرفی کردآنگاه فرمود **من‌کنت مولاه فهذا علی مولاه‌اللهم وآل من‌والاه وعادمن عاداه وانصره من نصره واخذل من خذله** واین سرباز فداکاراسلام را وصی‌وخلیفه وامام وجانشین واولی‌بتصرف درمردم‌معرفی فرموده‌وشرح مفصل آنرا درجلد امیرالمؤمنین‌نوشته‌ام ۱

چون پیغمبراز غدیرخم سرازیرشد چندنفرصحابه ناراضی کـه نمیخواستند علی‌پس ازرسول‌الله خلیفه شود **عقبه‌ارسی** بقصد کمین‌پیغمبربودند ولی جبرئیل اوراخبر داد وازمکرآنها آگاه ساخت حضرت‌راه راگردانید ومخالفین‌نتیجه‌نگرفتندوکارشکنی‌ها شروع شدتابقیه‌بنی‌ساعده رسید .

ظهور سه پیغمبر درمراجعت ازمکه درسفرحجةالوداع **ظهوراسودعنسی** در یمن شهرت‌یـافت‌واین‌همان‌پیغمبرکذاب است‌که سالهای‌پیش

۱ ـ بیش از پانصد جلد کتاب درباره امامت دسترس نویسنده بوده‌است کـه ازآن استفاده شده وبجای خود نقل کرده‌ام وچند بارچاپ شده

دعوت بنوت میکرد ودر یمن ادعای رسالت نمود وخروج کرد عمال اسلام را پراکنده ساخت وازجمله کسانی که گرفت کشت وزن اوراتصرف کرد **شهر بن باذان** ایرانی عامل پیغمبر در صنعا بود.

برسول خدا خبردادند که اسودعنسی باشهر بن باذان قتل وجنایتی کرد . فرمود ایرانیان و مسلمانان وهر کس بتواند انسی را بجنك یا غافل گیر کرده بکشد اهل بهشت است .

ایرانیان مقیم یمن هم بهمشهریان خودنامه‌ها نوشتند وکمك خواستند تا بهمدستی زن اسود که نامش **آزاد** بود شبی برسراوریختند اورا کشتند ولی خبرقتل اوپس ازرحلت پیغمبرص بمدینه رسید .

ولی درتعقیب افکارشوم اسود دوپیغمبردیگر درحجاز ظهور کردند بنام مسیلمه دریمن ازطایفه بنی حنیفه و**طلیحه** درنجد ازطایفه بنی اسد که پیغمبرص فرمان دفع و کشتار این دو کذاب راهم داد ولی واقعه قتل آنها پس ازرحلت اورخ داد .

درماه صفرسال ۱۱ هجرت بود که اسامةبن زید وامیرلشکرقرارداد وفرمود برای جنك باروم حرکت کند وباودستورداد .

سر الی موضع مقتل ابیك فاوطهم الخیل فقد ولیتك هذا الجیش فاغز صباحاً علی اهل ابنی وحرق علیهم فان اظفرك الله فاقلل اللبث فیهم وخذ معك الادلاء وقدم العیون والطلایع امامك فرمود آنجا که پدرت زیدرا کشتند میروی وبا آنها جنك میکنی واگرظفریافتی مکث زیاد مکن باغنائم واسراء برگرد و گذارش خودرا بده .

دستورجنك باسامة بن زید

روزچهارشنبه اواخرماه صفربود که اسامه را احضار کردو بدست خود پرچم را برای اوبست وبدست اوداد وفرمود **اغز بسم الله وفی سبیل الله فقاتل من کفر بالله** اسامه ازشهر بیرون رفت وبرخی ازمهاجر وانصار که شیخین ازآنجمله بودند امتناع از تبعیت اسامه کردند برخی بعنوان کسالت پیغمبروبعضی بجهت جوانی اسامه وکبرسن شیخین پیغمبرخبردارشد خشمناك بمسجد آمد درحالی که سررا بسته‌بود فرمود این چه‌سخن است **فرمود دیشب درخواب دیدم دوبازوبند زرین بربازوانم هست ومن ازآن بدم آمد و پف کردم وهردوبرباد رفتند واین رابدین دوکذاب یمامه ویمن تاویل کرده‌ام** آنگاه دستورقتل آندورا صادرفرمود سپس فرمود اسامه شایسته سرلشکریست پدرش نیز ازمجاهدین بزرك اسلام بود حتماً لشکراسامه را تجهیز کنید ودرامراوبشتابید .

رفتن بقبرستان بقیع

شب بیماری باحال تب دست علی بن ابیطالب را گرفت وبنقل خبری دیگر باغلام خود **ابوموبهیه** بقیع رفتند درمقابل قبورایستاد و گفت .

السلام علیکم اهل المقابر لیهن لکم ما اصبحتم فیه مما اصبح الناس

فیـه اقبلت الفتن کقطـع اللیل المظلم یتبع اخرهـا اولها الاخره شر من الاولی

فرمود کلید گنجهای دنیا رابا خلود در آن برای‌من آوردند ومرا میان‌دنیا ومیان بهشت واقای خدا مخیر کردید ومن‌بهشت را اختیار کردم ـ آنگاه برای‌اهل‌قبوراستغفار کرده بخانه بازآمد وپس از آن‌بیماری شدت‌یافت وبا اجازه زنهای خود درحجره عایشه آرمید که همانجا وفات کرد .

آخرین کلام پیغمبر درمسجد

روزدوشنبه موقع‌نمازصبح که ملمانان برای نمازحاضر بودند ابوبکرآمدنمازبخواند پیغمبرخبرشد وناگهان درحالی که زیربغل اوراگرفته‌بودند‌بمسجدآمد پهلوی ابوبکرنشت اورا عقب‌زد وخود نشسته‌نمازخواند واین‌اولین‌بارو آخرین دفعه‌است که‌امام میتوا نست‌بنشیند ومامومبایستد ازمختصات رسول‌خدابود امام دیگری حق‌نداردنشسته‌نمازبخواند ومامومایستاده باشند .

پس ازنمازروبمردم کرد فرمود :

یاایها‌الناس سعرت‌النار واقبلت الفتن کقطع للیل المظلم وانی والله لاتمسکون علی شیئاً انی‌لم‌احل‌لکم‌الامااحل لکم‌القرآن ولم احرم‌علیکم الا ما حرم علیکم‌القران

فرمودآتش فتنه‌خانه کرده وقریباً زبانه میکشد سوگندبخدای‌یگانه هیچ چیزمایه تمسك‌نیست جز آنچه‌درمیان‌شماگذاشتم ومن‌حلالی‌را حرام‌نمیکنم وحرامی‌راحلال‌نمیکنم مگرآنچه قرآن حلال یاحرام‌کرده است رستگاری وکامیابی بشما درسایه پیروی قران وحفظ حلال‌وحرام آن است وهمان روزظهرپیغمبرص درگذشت .

سال‌یازدهم‌هجرت

کل‌من‌علیها فان‌ویبقی‌وجه‌ربك ذوالجلال‌والاکرام-الرحمن۳۵

سایه‌اش گرچـه پناه خلق بود — در نور دید آفتابش زود زود
عکس‌پنهان‌گشت‌وسوی‌غیب‌راند — توگمان بردی‌که‌آن اخترنماند
حق‌مراورابرگزیدازانس وجان — رحمهٔ للعالمینش خواند از آن
مولوی

آخرین ساعات زندگانی پیغمبر

سال‌دهم هجرت حجهٔ‌الوداع صورت‌گرفت وهیجدهم همان ماه واقعه مهم غدیرخم رخ داد وکمی‌بعد لیلهٔ‌العقبه پیش‌آمـد و کم‌کم‌پیغمبرمریض شد وبستری‌گردید ودردوازدهم‌ربیع‌الاول ازجهـان برفت .

مجموع این مدت ازهیجدهم ذیحجه تادوازدهم ربیع‌برعقیده سنت تا۲۷ مـاه صفر بزعقیده شیعه دوماه‌یاپانزده روزکم می‌شود۸۱روزهم نوشته‌اند درابن‌یکماه ونیم دشمنان اسلامی‌که بعقیده اکثرمورخین سنی وشیعی‌قدرت ونیروی مخالفت مقدمات آن‌را حاضر

میکردند که بعداز پیغمبر با خاندان پیغمبر بمخالفت برخیزند .

این مردم دودسته بودند یکدسته مخالفین اسلام که بجزیه دادن یا اسلام ظاهری آوردن رستگار ومحفوظ بودند ومنتظر بودند بعداز رسول الله علم مخالفت برافرازند .

دسته دیگر آنهائی بودند که هوای ریاست وامارت درسرداشتند وپیغمبر درغدیر خم آخرین آیه نومیدی را برای آنها خواند ودرصدد شدند که با اولاد او مخالفت کنند ونگذارند سیادت درخاندانش بماند .

اینك ببینیم ایندو دسته چه کردند ؟

فرمان جیش اسامه

بعداز جنك موته که بعد بفتح وپیروزی اسلام تمام شد پیغمبر درنظر داشت که چون اسلام بتمام جزیرة العرب حکومت میکند باید بجانب روم توجه داشت ومرزشام راتقویت کنند تا آنهائی که درعربستان به فلسطین بامرا ری رفته‌اند مبادا بازگردند .

درمدت سفر حجة الوداع رومیان بفکر افتادند بر عربستان حمله کنند چون پیغمبر شنید هنوز ازخستگی سفر آرام نگرفته بود که فرمان داد سپاهی برای حرکت بجانب شام ترتیب دهند وچون زید درجنك موته کشته شد پسرش اسامة بن زید بن حارثه را بفرماندهی گماشت ومهاجرین اولیه راکه از آنجمله ابوبکر وعمر بودند بهمراهی آنها مأمور ساخت .

اسامه جوانی بود که حدود بیست سال داشت وچون مردم ایمان بپیغمبر داشته اگر کوچکتر ازاوهم بود امر پیغمبر را اطاعت میکردند .

پدراسامه درجنك موته کشته شده بود وپیغمبر برای تشویق اوریاست قشون راکه اولا کشته شدن پدررا فراموش کند وثانیاً جوانان را بهمت وحمیت تحریك نماید باوداد

اسامه باقریش در(جرف) نزدیك مدینه تمرکز یافتند تاوسایل سفر آماده شود بفلسطین حرکت کنند دراین ایام پیغمبر بیمار شد ومرضش شدت کرد ، این حادثه موجب توقف سپاه گردید ، ابوبکر وعمر به بهانه مرض رسول الله ازتابعیت اسامه خودداری کردند .

جیش اسامه

در آنروزها که پیغمبر اسلام دربستر ناتوانی افتاد فرمان داد که اسامة بن زید که جوانی بیست ساله ولایق بود وپدرش که ازبزرگان سپاهیان اسلام درحال انجام وظیفه درمیدان جنك کشته شده بود بفرماندهی انتخاب و انتصاب فرمود که بطرف شام برود وقبایل قضاعه که اطراف شام بودند سرکوبی نمود دعوت باسلام نماید ـ

اسامه از۳تاپنجهزار نفردرزیرفرمان او بودند که از آنجمله خود ابوبکر ـ عمر ـ ابوعبیده جراح ـ خالد بن ولید وقریب ۱۵۰ یکهزاروپانصدنفر ازبزرگان مهاجر وانصار در آن سپاه شرکت داشتند ورسولخدا ص تأکید درحرکت اسامه داشت وحتی صریحاً فرمود

لعن الله من تخلف عن جیش الاسامه

لعنت خدا بر کسانی که ازفرمان اسامه سرپیچند وتمرد کنند .

ابوبکر وعمر ومتفقین اودرحال کسالت پیغمبر با اصراری هم که بآنهاشد حرکت کنند تعلل نمود واسامه راهم ازحرکت بازداشتند ـ

یکدسته هم ازمخالفین بعنوان‌اینکه ما سالخورده هستیم واسامه خوردسال است و شایسته‌نیست ما درفرمان این‌جوان‌بیست ساله‌باشیم ازرفتن خودداری کردند خبرپیغمبر رسید فرمود اسامه مردی لایق‌است وپدرش‌هم خدمتگذاربود و انتخاب اوبه‌منظورتقدیراز خادم‌بود حتماً باید امر اورا اطاعت کنید ـ ولعنت خدابر کسانی که ازفرمان او سرپیچی نمایند.

دراین گیرودار پیغمبرص ازدنیارفت واسامه هم باقشونش‌بیرون شهربودند ابوبکر هم خلیفه شد وهمان قشون رابرای سرکوبی قبیله قضاعه فرستاد وعمرهم‌با اوبتندی برخواست ـ وبااینکه حلیم وبردباربود بعمر براشفت گفت فرماندهی که پیغمبر برگزیده من عزل کنم ؟ هرگزعزل‌نمیکنم ـ ولی‌با مشایعت اسامه وموعظت قشون ازاسامه خواهش کرد عمردرمدینه برای‌همکاری‌با خلیفه‌بماند وبدین وسیله بدرخواست ابوبکر عمرازسفر شام معاف شد ـ

پیغمبر با حالت تب بمسجد میرود

پیغمبرباحالت‌تب بمسجد رفت ونماز گذارد و چون شنید که مهاجرین‌حاضرنیستند مطیع جوان‌نورسی مانند اسامه‌بشوند رسول‌الله پس‌ازنمازخطبهٔ خواند وآنگاه فرمود :

ای مردم سپاه اسامه رابفرستید‌بجان من‌قسم که اگردر باره فرماندهی اوسخن می‌گوئید پیش ازاینها درباره‌پدرش نیز گفتند بخدا اولایق فرماندهی است وپدرش‌نیز لایق اینکاربود .

پس‌ازاینسخن لحظهٔ چند ساکت ماند وباز آغازسخن کرده فرمود :

«یکی‌ازبندگان خداخدایش اورامیان دنیاوآخرت وآنچه‌درپیشگاه خداست‌مخیر واوچیزی راکه درپیشگاه خداست‌برگزید» وباز ساکت ماند . وبحجره عایشه برای استراحت رفت. ومرض‌اوشدت‌یافت . روزبعدنتوانست‌برای نمازبیرون آید ولی‌چون‌شنید ابابکررفته بمسجد سرخودرابسته فرمود مرابه‌مسجدببرید علی وابن‌عباس زیربغل‌پیغمبر راگرفتند بمسجدبردند درآنموقع ابوبکربرمردم‌نمازمی‌خواند چون مردم درحال نماز پیغمبررا دیدند ازخوشحالی‌دست وپای خودرا گم کردند وراه‌براو گشودند حرکت مردم ابوبکررا متوجه ساخت که پیغمبراست یاخودعقب رفت‌یاپیغمبرعبای اورا گرفته بعقب‌برد وخود هرطوری‌بود نمازرا خواند آنگاه روبمردم وبعلی وفضل بن عباس‌تکیه داده وفرمود:

« ای مردم آتش فروزان شد وفتنه مانند پاره‌های شب‌تاریك روی آورد ـ بخدا دست آویزی برضد من‌ندارید بخدا من حلال‌نکردم مگرآنچه را قرآن حلال کرد خدا لعنت کند کسیکه قبرهای خودرامسجدها قراردادند ودراینموقع باصدای‌بلند که ازبیرون مسجد همه می‌شنیدند فرمود :

«انی‌تارك فیکم‌الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان‌تمسکتم‌بهمالن‌تضلوا ابدا افانهمالن‌یفترقا حتی‌یردا علی‌الحوض» فرمود من میان شما دوچیزباقی می‌گذارم که اگربدانهاتمسك جوئید هرگز گمراه‌نشویدیکی‌قرآن ودیگری عترت‌است

که ازهم جدا نشوند تاسرحوض کوثر برمن وارد گروند (۱)

پیغمبر قلم ودوات خواست تا وصیت نامه بنویسد

پیغمبر این بگفت وسفارش مهاجر را بانصار نموده وبحجره عایشه رفت وفاطمه آمد کنار او برسم همیشه اورا بوسید و کلامی در گوش او گفت فاطمه گریان شد کلام دیگری فرمود اوخندان شد بازصورت فاطمه رابوسید ورفت .

مرض پیغمبر شدت کرد - عایشه باوبکر خبرداده آمدند باجمعی ازاصحاب درحین سختی فرمودیك دوات وکاغذ برای من بیاورید تانامهٔ بدای شمابنویسم که پس از آن گمراه نشوید **ایتونی بدواة وکتف یاصحیفه یالوح اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده ابداً(۱)** عمر گفت «ان المرء لیهجر» (۲) کفانا کتاب‌الله این مرد هذیان میگوید اصحاب براوخرده گرفتند گفتند «ماینطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی» گفت ما راقرآن کافی است چون اختلاف شروع شد فرمود برخیزید بروید که سزاوار نیست درحضور پیغمبر اختلاف رخ دهد .

مابرای اعتبار گفتار عین حدیثی را که محمد بخاری درصحیح خود نوشته نقل میکنیم.

« اذا اشتدت مرض النبی صلی‌الله علیه‌وآله قال ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتاباً لاتضلوا بعدی ابداً فقال الرجل ای عمر بن الخطاب تهجر یکفینا کتاب‌الله عندنا قال احدهم ائتوا حتی حال التنازع ولاینبغی عندالنبی التنازع فقال النبی قوموا عنی»

وقتیکه مرض پیغمبر روبشدت نهاد حضرت باصحاب حاضرین فرمود کاغذ بیاورید تا برای شما دستوری نویسم که پس ازمن هرگز گمراه نشوید درین حال مرد (عمر بن الخطاب) گفت تهجر (یعنی هذیان میگوئی) مارا قرآن کافی است بین صحابه اختلاف شروع شد وقیل وقال درمیانه افتاد وحال آنکه نزاع درحضور پیغمبر خداص جایز نیست ازاینرو فرمور برخیزید بروید ازپیش من (۱)

---

۱ - صحیح مسلم ص ۳۳۸ ج ۲ - صواعق ابن‌حجر ص ۸۱ بنقل احمدبن‌حنبل - نسائی ترمذی - زیدبن ارقم - ابن‌اثیرص ۱۲۲ ج ۲ اذن روایت را ۳۰ نفرازصحابه نقل کرده‌اند وآیت‌الله بلاغی درتفسیر مقدمه آلاءالرحمن ص ۴۳ یادفرموده .

۱ - صحیح بخاری ص ۲۲ ج اول

۲ - درکتب لغت هردوبمعنی هذیان است واهل لغت آنرا بسرسام تعبیر نمودند وحال‌آنکه هیچیك ازلغویین ودرهیچ کتاب لغتی بمعنی سرسام نیامده است وچون این اشخاص درمقام تفرقه وعدم اساس وحدت افراد مسلمین بوده وخواستند تا برآنها استیلاء یابند حتی لغات رابمیل خود معنی کردند .

۱ - علامه عینی شارح صحیح بخاری
شارح مشکات ومرقات

علامه علی‌قاری وبسیاری دیگرازبزرگان علمای سنت این حدیث را شرح داده‌ولی غالب کلمه هجررا بمعنی غلبه حرارت آورده‌اند درحالیکه درهیچ لغتی چنین نیست.

دکتر محمد حسین هیکل مصری در تاریخ زندگانی محمد مینویسد ابن عباس نظرش این بود که چون نگذاشتند پیغمبر مطلبی که میخواست بنویسد چیز مهمی را ازمیان بردند

مرض پیغمبر شدت کرد اسامه برگشت بمدینه بمنزل پیغمبر رفت چون چشم رسول‌الله براو افتاد دست بلند کرد عرضکرد خدا لعنت کند متخلفین ازجیش اسامه را .

تصفیه حساب پیغمبر ص

پیغمبر هنگام رحلت فرمود ای گروه مسلمان من ازمیان شما میروم سخن مرا بشنوید هر کس به پشت او ضربتی وارد آوردم اکنون ازمن انتقام بکشد که درجهان دیگر طاقت انتقام ندارم و اگر بکسی بد گوئی کرده باشم تلافی کند و اگر مال از کسی گرفته‌ام ازمال من بردارد اشخاصیکه اینکار را بکنند از غضب من محفوظ خواهند بود بجهت اینکه ازقلب من دور است چون نزد خدای خود بروم واز عقاب او میترسم هر کس هر گونه زجری دیده قصاص کند اینك درمیان شما قرآن واهل بیت را میگذارم احترام آنها را لازم دانید وصایای مرا فراموش نکنید مردی سه درهم بعنوان طلب مطالبه کرد فوراً ادا فرموده وفرمود رسوائی دنیا بهتر است ازرسوائی آخرت عربی دیگر گفت: درمراجعت ازجنك بدر چند شلاق توازاسب ردشده بر پشت من وارد آمده اینك میخواهم قصاص کنم ـ حضرت فرستاد همان شلاق را آوردند وفرمود قصاص خودرا بکن آنشخص پشت مبارك اورا بوسید عرضکرد خواستم بدن تورا بوسیده باشم که آتش جهنم مرا مس نکند .

رسول خدا از دنیا برفت

علی(ع) سر پیغمبر را بدامن داشت زوجات حاضر بودند ـ بنی هاشم جمع بودند فاطمه کنار پدر نشسته بود ـ دست علی دردست پیغمبر بود گاهی چشم باز میکرد گاهی می بست عرض میکرد الهی سکرات مرك را برمن آسان کن ـ جبرئیل آمد ازهمین دری که اکنون بنام درب جبرئیل معروف است برای قبض روح پیغمبر(ص) کـه شرح آنرا در کتب مربوطه شیعه مفصل نوشته‌اند ـ پیغمبر ص ازدنیا رفت وهنوز جسد پیغمبر ص درزمین بود که سقیفه بنی ساعده تشکیل شد.

زنان پیغمبر(ص)

یکی ازمختصات پیغمبر اسلام ص این بود که ۹ زن گرفت درحالیکه هیچ مسلمان نمیتواند بیش ازچهار زن عقدی بگیرد و گرفتن این زنها دراسلام هریك بمنظور خویشاوندی واسلام آوردن وتألیف قلوب قبیله یـا ملتی بود.

ابوالفدا مینویسد رسوالله ۲۵ زن گرفت وهمه روی مصالح پیشرفت اسلام بود ١٤ ازن مدخوله داشت باین ترتیب :

١ ـ خدیجه بنت خویلد	٢ ـ سوده دختر ربیعة بن قیس	٣ ـ عایشهٔ دختر ابوبکر
٤ ـ حفصه دختر عمر	٥ ـ زینب دختر جحش	٦ ـ زینب دختر خزیمه
٧ ـ ام‌سلمه دختر ابی امیه	٨ ـ جویریه بنت الحارث	٩ ـ ام‌حبیبه دختر سفیان
١٠ ـ صفیه دختر حجاج	١١ ـ میمونه بنت حارث	١٢ ـ ماریه قبطیه
١٣ ـ امام‌هانی خواهر علی ع	١٤ ـ ریحانه ازیهود (١)	

١ ـ معارف ابن قتیبه ص ٥٨

فرزندان پیغمبر ص

فرزندان حضرت رسول‌الله ص سه پسر بنام: قاسم، عبدالله ابراهیم وچهاردختر بنام ، فاطمه ، زینب ، رقیه ، ام کلثوم میباشندو یگانه دختر باقیمانده آنحضرت فاطمه‌زهرا سلام‌الله‌علیها میباشد که تمام سادات جهان ازنسل اوهستند وملیونها بشر نسب وشجره خودرا بآنحضرت میفرستند ۲

زندگانی سراسر انقلاب پیغمبر اسلام ارواحنافداه که از۶۳ سال افزون نکردید منشأ بزرگترین تحولات اجتماعی وسیاسی واقتصادی وفکری گیتی گردید افکارمحیط اوضاع ، سیاست، اقتصادیات روحیه مردم همه چیزرا عوض کرد ودرنتیجه ازسال هشتادم هجرت که بیش ازهزارشهرزیر پرچم اسلام آمدتا امروزقریب ۴۰ کشورمسکن مسلمانان است و ۷۵۰ ملیون بشرخردمندودانشمندهرصبح وظهروشام بنام نامی این منجی بزرگ خدارا میستایند ودرود بروان اومیفرستند **اللهم صل علی محمد و آل محمد**

قبایل عرب ومناصب آن قبل از اسلام

گفتیم کعبه مرکزتجمع عرب ومکه بازارعمومی قافله بزرگ تجارتی دنیای آنعصر بود روی این مبانی تیره‌های اعراب مشخص بودند واشراف آن ده قبیله بودند که پانزده مناصب بین تیره‌های عرب تقسیم میشد وهریك قبیله مسئول یك یا دویاسه نصب بودند .

قبایل مشهور اشرافی عرب عبارت بودند از :

۱ - هاشمیان ۲- امویان ۳- نوفلیان ۴ - عبدالدار ۵ - اسد ۶ - تیم ۷- مخروم ۸ - عدی ۹- جمع ۱۰- سهم

امامناصبی که بود واهمیت داشت وبران نزاع وجدال میشد عبارت است از:

۱ - سدانت که دربانی وپرده‌داری کعبه‌بود وآن‌کلید دار دررامیگشود ومجالست واین رسم دریهودبود که برای گشودن وبستن بارگاه هیکل **«معبد و یهود»** پرده‌دار و دربان مخصوص داشتند اعراب هم برای کعبه برگزیدند صاحب‌عقدالفرید پرده‌داری و دربانی را دومنصب دانسته که گاهی بدست یکنفرداده میشد .

۲ - سقایت - آب دادن بود که چون عربستان کم بود وبرسر آب‌نزاع وقتل میشد ساقی ومقام سقایت انتخاب شد که حوض‌های بزرگی ازپوست وچرم میساختند وبامشك آب را طوری تقسیم میکردند که بهمه آنجمعیت هنگام حج برسد - واین منصب دربنی - هاشم بود .

۳ - وفاده‌ومهانداری است باین قسم که طایفه‌قریش درمواقع معین مبالغی ازاشراف خود جمع میکردند وبرای اطعام فقراء اختصاص میدادندوبمتصدی مهمانخانه‌میسپردند واین ابتکار ازقصی بن کلاب توسط بنی‌نوفل شروع شد وبدست بنی‌هاشم بود -

۴ - پرچمداری - چون عرب هردسته پرچمی داشتند وطایفه قریش پرچمی بنام عقاب داشت که درموقع‌جنك بیرون می آوردند وبیکی ازقهرمانان سپاهی می‌سپردند و اکثراین نصب تاظهوراسلام بنام امویان بود

دارالندوه یاخانه‌شوری که‌قصی بن کلاب نزدیك کعبه خانه‌ای ساخت بنام دارالندوه

---

۲ - پیشوای اسلام ص ۳۹۹ وجلد ششم بحاروجلد ناسخ مراجعه کنند .

که مرکزتجمع اعیان قریش بود که برای مهام اموراجتماعی مشورت میکردند دوراین دارالشوری که‌ترازچهل ساله حق ورودنداشت امورزناشوئی ـ آهنك جنك ـ ساختن پرچم اموربرده فروشی وسایرشئون اجتماعی دراین‌جا رتق‌وفتق میشد ـ واداره‌این خانه‌بابنی عبدالداربود.

۶ ـ**قیاده** یا سرداری این‌منصب عبارت از سرپرستی وسرداری کاروان بازرگانی ویانیروی جنگی بود که بابنی‌امیه‌بود ـ ودرظهوراسلام‌ابوسفیان‌منصب قیادت داشت که۲۱ سال‌باپیغمبرمی‌جنگید .

۷ ـ **دارالشوری** که غیرازدارالندوه‌بود وبرای‌مشورت انجام اموراجتماعی بود که‌با صوابدید بنی‌اسد انجام میگرفت .

۸ ـ صندوق غرامت ودیه‌بود که بدست تیره‌بنی‌تیم‌بود دیه‌ها و غرامتهای اجتماعی رابصواب دید قریش انجام میداد .

۹ ـ قبه یامخزن سلاحی‌بود که هنگام جنك‌برپا میشدومهمات لوازم جنك درآن جمع میشد وخزانه دارداشت .

۱۰ ـ **اعنه** که اداره ستوران وچهارپایان قریش‌بود .

۱۱ـ سفارت وارسال نماینده‌برای انجام مذاکرات صلح یا جنك‌بود که‌بایدمردی قهرمان وخشن‌باشد وتا ظهوراسلام این وظیفه عمربود .

۱۲ ـ **ایسار** که مؤسسه قماروفالگیری بوسیله‌ازلام وتیراندازی بود که‌مانندشانس وبخت‌آزمائی ولاتار اروپائی یاقرعی‌کشی امروزی بود واین منصب بدست‌تیره بنی‌جمع اداره میشد .

۱۳ ـ قضاوت یا دادرسی‌بود که‌باختلافات وکشمکشها رسیدگی میشد .

۱٤ ـ حفظ اموال‌مصادره شده‌بود که اداره زروزیورهای بتهای کعبه و نذوزات که جمع میشد بدست‌بنی‌سهم اداره میشد .

۱۵ ـ **عماره** ونگاهبانی‌مسجدالحرام‌بود که مراقبت میکردند کسی درمسجد ـ الحرام یاوه سرائی یا اهانت‌بتها ومقدسات‌نکنند .

این مناصب عرب‌درظهوراسلام‌همه برای‌پیغمبرص وبامر اودر بنی‌هاشم‌تمرکزیافت وهمه قبایل‌هم‌راضی‌بودند جز بنی‌امیه‌زیرامساوات‌ومواسات‌بمعنی‌حقیقی‌درمسلمین‌حکمفرما بود دیگراختلافات طبقاتی نبود امابنی‌امیه که‌طالب ریاست‌وحریص برمال‌دنیابودند راضی نبودند که مانندسایرمسلمین باشند

خلفای راشدین از سال ۱۱ تا ۴۱ هجرت

چون در این کتاب از نظر یك مورخ خالی از تعصب عناصر تاریخ مورد بحث قرار میگیرد ما نظریه مورخین را ازبان یك مورخ حقیقت گوی حقیقت جوی مستدل و مبرهن نقل میکنیم و هیچگونه حب وبغضی در وقایع تاریخی نداریم جز بیان حقایق که مستند بدلیل تاریخی وشم قضائی از نظر تجزیه وتحلیل تطورات اجتماعی است وقبل از آنکه ترجمه خلفا را بنگاریم باید از دو مسئله مهم بحث کنیم تا مطلب روشن گردد .

موضوع اول اصل حقیقت خلافت وامامت است که در اسلام چگونه بود و در سقیفه بچه صورت در آمد ودر نتیجه خلفای راشدین یعنی ابوبکر وعمر وعثمان وعلی چگونه بخلافت اسلامی رسیدند .

موضوع دوم پیدایش سقیفه بنی‌ساعده وعلل وعواملی که موجب بوجود آمدن آن و کیفیت ونتیجه تشکیل آن جمعیت شد .

خلافت در اسلام

درقاموس لغت عرب معنی خلافت چنین تعریف شده است :

الخلافة هی النیابة العامه عن النبی حی فی ریاسة ـ المسلمین بعد وفاته ولها علی الناس الطاعه وللناس علیها العمل بکتاب الله وسنة رسوله ص

خلافت نیابت عمومی ازجانب پیغمبر برای ریاست بر مسلمین است پس از رحلت پیغمبر که بر مردم است اطاعت ازخلیفه وبر خلیفه است عمل بکتاب وسنت پیغمبر ـ

این مفهوم پس از پیغمبر حاصل نشد زیرا بعقیده امامیه آنکس راکه پیغمبر بخلافت معین کرده بودنگذاشتند بمسند خلافت بنشینند وآنکس که مردم انتخاب کردند ازطرف پیغمبر نیابت نداشت .

علمای تاریخ این مفهوم را برای جلب منفعت توسعه داده واز کلمه نیابت از پیغبر چنین استفاده کرده اند که این نیابت یا باشمشیر یا با مکر و کیدوخدعه بدست می آید مانند خلافت معاویه ۱ وخلافت مصعب بن زیاد ـ ابی العباس سفاح ـ عبدالرحمن ناصروغیره

یا بعهد وپیمان که بزور وقوه گرفته شود بصورت ولایتعهدی مانند خلافت عمر ـ ویزید ورشید وغیره

یا خلافت انتخابی مردم مسلمان باشد مانند خلافت ابه بکر یا بشورای برخی از مسلمین مانند خلافت عثمان فرقه امامیه معتقدند باید انتخاب بنص بنی وتصریح منوب عنه باشد و

---

۱ ـ تاریخ سیاسی اسلام ص ۳۹۶ ج ۱

يك نسبتي بين نايب و منوب‌عنه از اخلاق و رفتار و گفتار وعلم ودانش بايدباشد ودراين‌صورت عزل خليفه منصوص آسماني ومنصوب نبوي غيرقابل امكان است ولي درصورت اولي قابل عزل‌است .

آنها كه معتقد بخلافت منصوص‌ومنصوب‌مصرح هستندعقيدة وايمان‌بعصمت ومصونيت خليفه‌برگزيده حق ازخطا دارند وآنها كه خليفه راانتخاب خلق بهرنحوباشد ميدانند ارتكاب گناه وخطا ولغزش رابراوحمل ميكنند .

بنابراين بنظرما بايدعقيده دسته‌اول‌را بخلافت‌واقعي‌تعبير كرد وروش‌بقيه رابسلطنت چنانچه معمول‌جهان‌است .

زيرا خلافت آسماني‌رياست‌روحاني وسلطه‌برناموس آفرينش باذن پروردگاراست و سلطنت‌استيلابر كشور بمنظورنظم وآرامش‌است‌ربطي‌بتصرف قلوب‌ندارد اما دراينكه كدام يك ازاين طبقه مستدل‌تر سخن‌گفته‌اند بايد بكتب آنها مراجعه كرد كتاب زندگاني اميرالمومنين اين‌حقايق را روشن ميسازد .

مفهوم خلافت و امامت در اسلام

منظوراز امامت وخلافت مقام كسي است كه حكومت برمردم پس‌ازپيغمبرداشته‌باشد ومراداز‌امام جانشين‌مطلق پيغمبراست كه لزوم آن عقلا ونقلا متفق عليه مسلمين است ولي بعلل و اسبابي‌طرزتعيين وانتخاب امام وخليفه وپيشواي مسلمين‌باختلاف كشيد .

پيغمبراكرم‌ص‌بانصوصي كه‌دردست‌است‌ازشيعه‌وسني‌علي‌بن‌ابيطالب‌اميرالمومنين را وصي و خليفه وجانشين وامام واولي‌بتصرف درتمام ادوارنبوتش معرفي كرده ازروزدعوت تاروزرحلت علي‌برهمه مقدم‌بود واونبوغ وتقدم وتفوق خودرا درجانبازي وفداكاري وعلم وتقوي وعدالت‌برهمه مسلمين‌باثبات رسانيده‌بود وموضوع غديرخم‌براي كسي جاي اشكال وشك وترديدباقي‌نگذاشته اما چون‌جمعي‌ازسران عرب دعوت پيشواي‌اسلام راباين‌قصد پذيرفته‌بودند كه پس‌ازاوبسنت اجتماعي‌براريكه حكومت‌بنشينندراضي نشدند كه مسئله خلافت وامامت درخاندان خودپيغمبرباشد وبداماداش منتقل گردد چهارنفر ازهمان روز غديرخم‌برگشتند مكه وپيمان‌بستند كه نگذارند اين‌نقشه عملي‌شود ولذا مخالفتهاي خودرا درنوشتن وصحبت كتبي‌پيغمبرعلناً ابرازكردندتاپيغمبرص درگذشت نقشه خودرا باجراگذاشتند يعني‌فكرخليفه‌تراشي‌راتقويت‌نمودند .

درهمه ادوارمردان ساده‌لوحي‌هستند زودباوروزودرنج زودتصميم كه عناصريك‌انقلاب وتحول ميباشند .

سقيفه بدين‌منظوربوجود آمد وازنقشي كه بازي كردندبنتيجه مطلوبه رسيدند و مسلمين‌ازمردم روي‌علل واسبابي‌باوركردند كه پيغمبرخليفه معين‌نكرده خاصه كه سهمي براي هرقبيله معين‌نمودند وبالنتيجه معتقدند كه انتخاب امام وخليفه بايدبدست مردم انجام‌گيرد ودرسقيفه مردم ابوبكررابخلافت انتخاب نمودند يك‌جمعي ديگر كه ازنظر شخصيت وزين‌تربودند زيربارنرفتند و گفتند ۸۱روزپيش پيغمبردرغديرخم‌تصريح‌بخلافت وامامت علي‌ع كرده مااورا ازدست‌نميدهيم .

این اختلاف همچنان ادامه دارد که هنوزهم اکثریت مردم سطحی مسلمین بهمان عقیده باقی وخردمندان بافضیلت وتقوی وعلمای محقق ومدقق بعقیده اولی بتصرف باهم می‌باشند که امیرالمومنین علی بن ابیطالب را خلیفه و جانشین و اولی بتصرف وبر گزیده خدا ومنصوص بنفس پیغمبر ومنصوب از جانب حق میدانند.

امااینکه امت وامامت وانتخاب امام عقلا ونصاً بایدبدست پیغمبر باشد باید بکتب احتجاج وکلام وکتب معتبر تاریخ ونقل اقوال علمای فریقین مراجعه کرد ۱

سقیفه بنی ساعده

معمولا درعربستان بسبب گرمی زیاد وبروز آفتاب اکثرخانه‌ها ومغازه‌ها ومساجد ومدارس وکلیه ابنیه سایبان‌ها دارد که کمکی بخنکی مساکن ومنازل بنماید وبرسم قبل معمول بود سایبانها درهر کوی برزن یا باحصیر یا کلیم‌هائی که ازپشم بز بافته شده بود میساختند ودرمواقع بیکاری جمع میشدند وآنجا ازاخبارتازه ومهام اموراجتماعی سخن میگفتند وباصطلاح امروز دراین مجامع بحث سیاسی میکردند.

ازجمله این سقیفه ها یکی دربیرون مسجد پیغمبرص بود که هم اکنون هم دیده میشود ودران اوخراکثراین سایبانها درایوانی بیرون قهوه‌خانه‌ها ساخته میشد ومتعلق بان قهوه‌چی بود.

قبیله‌بنی ساعده سایبانی داشتند که برسم عربیت صبح وشب آنجا جمع میشدند و ازاحوال واوضاع شهرومردم وکارهای عمومی بحث میکردند.

هنوزامیرالمومنین مشغول تجهیز پیغمبرص بود که مردم درسقیفه ازمردن رسول‌خدا وخلافت پس ازاو سخن میراندند.

چنانچه درجای خود بحث مستدلی کرده‌ایم که جاه طلبان پس‌ازواقعه غدیرخم سوگندیاد کردند نگذارند جانشین پیغمبرعلی‌ع باشد واین مسندرا اشغال کنند ودرچند روزدوران کسالت ونزع ومرگ وتجهیز پیغمبرص نیزمشغول توطئه ونقشه اجرای این‌تعهدو وفاداری بآن بودند.

اتفاقاً دراین امورسیاست چنین ایجاب میکند که درآغازامرموضوع را دراذهان و افکارعقین کنندببینند چگونه تلقی میشودوافکارعمومی چگونه‌قضاوت میکنند وبیشترازطرف عوام‌القاء شبهه مینمایند تا اگر نقش بر آب شدبگویند عامه بی‌سواد چنین گفت وچنان کرد ـ

طبق نقشه که مستشرقین‌هم کم‌وبیش‌اعتراف‌بسابقه آن کرده‌اند این موضوع درسقیفه بوسیله اطرافیان قبایل اوس وخزرج ومهاجر وانصار بمیان آمد وحسب‌المعمول هر کسی

---

۱ ـ برای‌اینکه خوانندگان اگرمایل شدند مطلب‌را روشن‌تردریابندبدانندمنابع کجاست ماکتب زیررا معرفی میکنیم.

۱ ـ احقاق‌الحق قاضی‌نوراله شوشتری ـ مجالس‌المومنین.

۲ ـ امت وامامت ـ الغدیرعلامه امینی ـ عبقات الانوارمیرحامد حسین دهلوی دلایل‌الصدق مظفر. وغایة‌المرام ـ کفایة‌الخصام وغیره

نظریه دادیکی ردکرد یکی گفت ۸۱روزپیش بود پیغمبرخلیفه خود را در کراع غـدیرخم معرفی‌نمودیکی گفت انصاردرپیشرفت اسلام حقی‌بسزا دارندباید سهمی درخلافت داشته باشندیکی گفت مهاجرین‌فداکاری کرده‌اند وسابقه‌دارترهستندبایدسهمی درخلافت داشته باشند یکی گفت خوب‌است امیرازمهاجرویك امیرازانصارباشد واین‌بحث ادامه‌داشت .

ابوبکردرمسجدراجع‌بمرك‌پیغمبرسخن میگفت‌زیرا عمرمیخواست‌مرك‌خاتم‌النبیین را مانند رفع‌عیسی‌تلقی‌کند ابوبکردفاع کرد وآیات مرك وحیات راخواند وبهمین‌جهت امیرالمومنین سه روزجنازه پیغمبررا روی‌زمین گذاشت‌تـاهمه بیایند براونمازبگذارند و ببینند خاتم‌النبیین‌پیشوای‌اسلام ازجهان درگـذشته است‌وآن نسبتهاکـه پیغمبران سلف میدادند به‌پیغمبرخاتم ندهند.

دراین‌اثنابعمرخبردادند که انصاردرسقیفه جمع‌شده‌اند ودرمقام‌انتخاب‌امیرهستند عمرابوبکرراخبرکرده دونفری‌بطرف سقیفه رفتند درراه ابوعبیده جراح رادیدندباخود بردند یکی دونفردیگرازهم عهدان‌هم‌بآنها ملحق شدند درسقیفه شرکت‌کردنـد ورشته سخن رابدست گرفتند .

مهاجرین ازانصار وسابقه خودتعریف‌کردند ــ انصار ازسبقت مهاجرین وخدمات خودکه آنها را راه داده‌اند سخن‌گفتند .

ابوبکرگفت‌پیغمبرفرمودبـاید خلیفه ازقریش‌باشد وکم‌کم‌رشته سخن‌رابا حرکت دسته‌جمعی‌بمسجدکشیدند وجمعیت انبوهی‌حاضرشدندــ سلمان- اباذرــ مقداد - عمار وبسیاری ازصحابه مخالفت‌کردندگفتند این‌حق‌آسمانی علی‌بن ابیطالب است‌کـه مکرر پیغمبرخدا اورا معرفی‌کرده وبوصایت‌ووزارت اوتصریح نموده‌است .

اما متفقین‌گوش بحرف مخالفین‌نمیدادند ونقش خودرا خوب‌بازی‌کردند وهریك دیگری‌را رد میکردند ورشته سخن‌رااز‌حریف‌ورقیبش میگرفت‌بدست‌هم‌عهد هم‌حزب خود میدادند وبدین‌ترتیب مخالفین عقب رانده شدند

کسانی‌که درسقیفه احتجاج کردند

۱ ــ سعدبن عباده که خودنماینده خزرجیان‌بود وریاست طلب‌بود ــ قیس‌بن سعد نیزازکسانی‌بودکه داد سخن داد ،

۲ ــ خزیمة‌بن ثابت ملقب بذوالشهادتین‌بود بنفع انصارسخن گفت .

۲ ــ اسیدبن حضیرانصاری اوسی‌نماینده قبیله اوس‌بودبنفع قبیله خود سخنرانی کـرد ــ

٤ ــ بشیربن سعد اعور انصاری میخواست‌نماینده وامیری ازخود داشته‌باشند.

٥ ــ عویم بن ساعده بکمك بشیربرخواست وازمحاسن انصارسخن راند .

٦ ــ معن بن عدی بنفع ابوبکربحث‌کرد وازفضایل مهاجرین صحبت‌کرد .

۷ ــ ابو عبیدة جراح از هم عهدان ابـوبکر و عمر بود کـه بحمایت مهاجرین سخن گفت .

۸ ـ ثابت بن قیس‌بن شماس انصاری که خطیب انصاربودپاسخ مهاجرین را داد و آنها را ستایش کرد اما انصاررا مقدم میدانست .

۹ ـ ابوبکرپاسخ خطیب انصاررا داد و گفت مهاجرین سبقت دارند ـ وبازثابت‌ـ بن قیس اورا جواب داد .

۱۰ ـ حباب‌بن منذر دید نرم نرم‌کاراز دست انصار خارج میشود سخت انصاررا بپایداری تحریض‌نمود .

۱۱ ـ سعدبن عباده بااوهمکاری کرد دراینکه امیرازانصار باشد

۱۲ـ اسیدبن حضیر وبشیربن‌سعدباآنکه‌ازانصاربودندبحمایت قریش برخواستند واشعاری سرودند وحماسه‌ها گفتند .

۱۳ ـ عمربا حباب‌بن منذرباحتجاج‌پرداخت وحمایت ازمهاجرین کرد .

۱٤ ـ باز ابو عبیده برخواست باحباب‌بن منذراحتجاج ومناظره کرد.

۱۵ ـ حسان‌بن ثابت برپاشد پس ازتقدیرازمهاجروانصار گفت شماعهدی با رسول خدابستید مگر آن عهد روزغدیرخم را فراموش کردید که امروزمانند روباه و شیرباهم بازی میکنید ـ

۱٦ ـ بشیربن‌سعد پاسخ داد که بنفع انصارباشد .

وزد وخورد درگرفت وبالاخره جمع شدند وباابوبکربیعت کردند .

۱۷ ـ سلمان فارسی‌برخواست وباابوبکروعمر وابوعبیده احتجاج نمود .

۱۸ ـ سعدبن‌عباده بحمله برخواست گفت اگرحق با قریش است علی‌برهمه مقدم است ـ

۱۹ ـ اباذر و مقداد وعمارعثمان بن حنیف‌ـ سهل بن حنیف وغیره نیز باحتجاج برخواستند .

خلافت ابوبکر

سال ۱۱ هجری ٦۳۲ میلادی
تاسال۱۳ هجری ٦۳٤ میلادی

دراین غوغا وهیاهو که گروهی زیرپا میرفتند وفعالیت زیادمیشد هواخواهان هر کس‌بصورت زنده‌باد ومرده‌باد تعریف یاتکذیب میکرد ـ که‌یکوقت ابوبکررابالای منبر دیدند درحالی که یکطرف اوعمروطرف دیگرابوعبیده جراح ایستاده ومهاجر وانصار اطراف آنها راگرفته وابوبکرهم گفت پیغمبرفرمود **الائمة من‌قریش** این‌حق قریش است که به‌نزدیکان او برسد ـ

یکی درآن میان‌فریاد زداگرچنین است‌علی‌ازهمه‌نزدیکتراست ـ ولی‌چون‌طرح نقشه‌برای کنارگذاشتن‌علی‌بود بسخن اووقعی‌ننهادند وچنان هووجنجال شد که نزدیك بود سعدبن‌عباده زیرپاپایمال شودعمروابوعبیده دراین هیاهودست درازکردند باابوبکر بیعت‌نمودند ودیگران نیز باابوبکربیعت کردند وبدین‌صورت ابوبکرخلیفه شد .

البته ابوبکردرمقام استقرارابن‌مسند جدیت داشت‌بکمك رفقامخالفین راساکت نماید یابوعد ووعید وزجروتبعید چنانچه درسقوط همه‌دولتها وطلوع همه‌کابینه‌ها معمول است قیام کردند .

در ایـن‌اثنا زدوخوردی بین مهاجروانصاررخ داد ولـی‌ابوبکرصلاح را درسکوت و خاموش کردن‌آتش اختلاف ومناقشه دید متنازعین رابصلح وآرامش امر کرد وعمر گفت **کانت بیعة ابی‌بکرفلته و فی‌الناس شرها** خلافت ابوبکر نـاگهانی شـد وطوایف عرب‌بمخالفت‌برخواستند وتاطایفه‌بنی‌اسلم‌قبول‌نکرد اختلاف دامنه داشت وبیم‌خونریزی می‌رفت .

این‌بیعت روزدوشنبه رخ‌داد وسه‌شنبه ابوبکررسماً بمسجد رفت ونشست تـــامردم دسته‌دسته‌بیایند بااوبیعت کنند .

عمربرای حفظ مقامی که خود شریك آن‌بودنطقی مهیج‌نمود وابوبکررا بفضیلت و وسابقه اسلام وخویشاوندی پیغمبرومقام شیخوخیت ستود ـ

ابوبکر گفت :

ای‌مردم گرچه من‌برشما فرمانروا شدم ولی‌نیکوترازشمانیستم اگرنیك رفتارشدم مرا یاری‌کنید واگررفتارم‌ناپسند بـود مرابراه راست‌بیاورید ای مردم راستی ـ درستی است ـ ودروغ نادرستی‌است نیرومندترین شماپیش مـن‌ناتوان است تاحق‌مردم را ازاو بستانم وناتوان‌ترین شمانزد من‌تواناست تاحقش‌را ازدیگران بخواهم بیاری‌خداوند .

ای مردم هیچیك ازشمانباید ازجهاد دست بردارید چه‌مردمانی کـه ازجهاد دست بردارند خواروبیچاره میشوند تاآنجاکه فرمانبردارخدا وپیغمبرهستم‌ازمن‌فرمانبرداری کنید واگرمن نافرمانی‌کردم شماهم‌نافرمانی‌کنید .

البته این‌نانی‌بود که بابوبکرقرض‌داد یـاگوئی بود که باوپاس‌داد تابموقع بدست خودش‌بر گرداند .

ابوبکرنیزازاهمیت بارسنگین خلافت سخن‌راند وگفت من استطاعت آنرانـدارم اماپیش‌آمد ومصلحت عمومی مسلمین این‌بود که من قبول‌کنم وتصریح کرد گفت :

اقیلونی‌اقیلونی‌فلست‌بخیرکم وعلی‌فیکم ۱

البته گروهی‌انبوه هم‌ازبیعت امتناع کردنـد وباحتجاج‌پرداختند وسخنهـا علیه او گفته شدکه شرح مفصل‌آن درکتاب سلیم‌بن‌قیس هلالی وسقیفه‌بن ساعده ضبط‌شده‌است ازمخالفین‌سرسخت علی‌بن‌ابیطالب‌وخواص‌اصحاب‌پیغمبربودند که عمروابوبکرودوستانش درمقـام‌آوردن علی و بیعت‌گرفتن ازاو برآمدند تاکسانی کـه بپاس خاطراو خودداری کرده‌اندبیعت کنند .

البته برای‌آوردن‌یك‌شخصیت‌عالیمقامی‌مانندعلی‌آنهم دامادپیغمبریك اشتباهاتی‌از شیخین‌رخ دادکه بیشتر‌عدم‌استحقاق آنهارابثبوت‌رسانید وآن فرستادن رجاله‌ها بخانـه فاطمـه دخترپیغمبرص وآتش‌زدن درب خانه وعلی رابا ریسمـان وبحقارت بمسجد بردن شـایسته نبود ولکه سیاهی‌برخلافت آنهانهاد .

احتجاجات دختر‌پیغمبردرمسجدودرمجامع مهاجروانصاروخطب‌مهیج‌امیرالمومنین نکات دقیقی رانشان میدهدکه‌کاربااین آسانی‌نبود که مردم‌ابوبکروا انتخاب کنند واوهـم

---

۱ ـــ تاریخ طبری ص۲۱۱ ج۳

بدون معارضی فرمانفرمای مطلق گردد .

باری ابوبکر خلیفه شد وقیام بفتوحات کرد ویك دسته مخالفین زیر بـار اونرفتند و زکوة را بعمال ابوبکر نمیدادند آنهارا بنام اهل رده خواندو بجنك برخواستند . ودراین خلال که سه ماه بطول کشید دختر پیغمبر هم ناراضی ازدنیارفت وعلی بن ابیطالب هم بنا بمصلحت مسلمین ساکت گردید و گوشه انزوا گرفت ومشغول جمع کردن قرآن شد .

اهل سنت مینویسد چهارچیز علت وسبب انتخاب ابوبکر شد که بابودن علی وعباس مردم ابوبکر را انتخاب کردند .

اول آنکه خواستند ریاست بااصحاب باشد وسیادت وروحانیت بابنی هاشم و دلیل آوردند که امام حسن بامعاویه صلح کرد وامام جعفر صادق فرمود مقدر نبود کـه خلافت و نبوت درخاندان ما باشد .

دوم سن ابوبکر بود که بزرگتر ازاصحاب دیگر بود

سوم سابقه اسلام ابوبکر بود

چهارم اینکـه پیغمبر درمرض مرك ابوبکررا بمسجد فرستاد برای مردم نماز بگذارد -

این چهار دلیل اتفاقاً همه برعکس است اول سقیفه را بوجود آوردند که حق علی راغصب کننـد -

ازابوبکر مسن تر پدرش ابوقحافه بود چنانچه درپاسخ نامه فرزندنوشت علی ازابوبکر سبقت دراسلام داشت .

وابوبکر خودسر بمسجد رفت پیغمبر آمد اورا عقب راند وخود باحال کسالت نماز خواند وحدیث ثقلین رابیان فرمود -

منابع تاریخ اسلام دودسته کتب سنت وتشیع است .

سنت وجماعت چنان وانمود کرده اند که پس ازرحلت پیغمبر بطورخیلی عادی انصار مسلمان ازاوس وخزرج درسقیفه جمع شدندتا امیری برای خود بسنت عربیت انتخاب کنند عمروابوبکر بی خبر بودند آنها هم درسقیفه شتابان آمدند وداخل درانتخابات شدندهر دسته ازمهاجروانصار باافتخاراتی که داشتند میخواستند ازتیره خود کسی را انتخاب کنند اکار بانتخـاب ابوبکر کشید .[1]

اماشیعه متکی برمبانی اصول عقیده وایمان ومدلل بحدیث و آیات قرآنست که پیغمبر کرردرمکررعلی بن ابیطالب رابخلافت وولایت ووزارت بحکم الهی معرفی فرموده و اورا خلیفه بلافصل رسول الله است ودیگران بنابرنقشه قبلی وتوطئه سری حق اورا گرفتند وروی حفظ مقام ومنصب بمنطوقه الملك عقیم اوواولادش رانیزدرهرعصری مسموم ومقتول کردند که حق بذی حق نرسدیعنی سلطنت وخلافت درمیان خودشان دست بدست سپرده شود .

اکثرمورخین اسلام مخصوصاً خارجی ها منابع خودرا ازسنت وجماعت گرفته اند.

۱- تاریخ طبری ص ۲۱۱ ج ۳

علل بروز اختلاف و تشدید آن

قال ص ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلهم فی النار الا الواحده ـ حدیث نبوی

پیغمبر خدا ص درخلال جریان پیشرفت اسلام حوادث آینده راخبر میداد وازآنجمله فرمود قوم موسی ۷۱ فرقه شدیك فرقه ناجی. وهفتاد فرقه در آتشند وقوم عیسی ۷۲ فرقه شدند یك فرقه ناجی وبقیه در آتشند. وامت من ۷۳ فرقه میشوند که فقط یك فرقـه آن ناجی است آنهم کسانی هستند که بولایت علی بن ابیطالب تمسك جویند .

غصب فدك

پس ازپیدایش سقیفه وانحراف مهاجروانصار بیشتر مسلمین مرتد شدند یعنی ازروشی که پیغمبر وقرآن بآنها تعلیم فرموده بودند منحرف گردیدند واین انحراف سبب اختلاف شد ودرضمن که سیاست غصب فدك فاطمه ع هم بمیان آمد وبردن علی را که ازشخصیت‌های بارز اسلام بود بدان صورت برای بیعت بمسجد موجب تنفر گروهی ازمسلمین گردید ولذا آنها دیگر حاضر نشدند خدمات خودرا بخلیفه منصوب سقیفه بدهند آنها راهم بنام مرتدین واهل رد کافر شناخته وبا آنها بجنك پرداختند واین سختگیری عمر وابوبکر برعلی بن ابیطالب وبنی هاشم وتهی دست گذاشتن آنها بیش ازپیش سبب تشدید اختلاف عقاید وتفرقی است شد چنانچه بعد خواهیم گفت چگونه ملت واحد اسلام به ۷۳ فرقه تقسیم شدند واین فرق همه خودرا آن یك فرقه ناجیه میدانند که البته بامطالعه وتعمق درکتب تاریخ وسیره ائمه معصومین وحرکات خلفاء وعقاید این فرق مختلفه میتوان فرقه ناجیه رابمعرفی پیغمبر خدا ص شناخت .

بیعت گرفتن از علی ابن ابیطالب

محمد بن جریر طبری مینویسد دوازده نفر از آوردن علی وبیعت گرفتن ازاو باجلوس ابوبکر جای پیغمبر بمخالفت پرداختند . واحتجاج ومناظره کردند .

الاثنی عشر الذین انکروا علی ابی بکر جلوسه فی مجلس رسول الله که سلمان مقداد ـ ذوالشهادتین ـ ابوالهیثم ـ سهل بن حنیف ـ عثمان بن حنیف از آنجمله بودنـد ـ

پس ازمخاصمه مهاجروانصار واستقرار خلافت برابوبکر بعلی بن ابیطالب خبر دادند که ابوبکر بحمایت سقیفه خلیفه مسلمین شد ـ امیرالمومنین چون ازدفن پیغمبر فراغت یافت فاطمه رابرحماری سوار کرد درد بخانه مهاجروانصار رفت وازبیعت پیغمبر وواقعه غدیرخم وسایر احادیث مرویه سخن راند وازآنها کمك وحمایت خواست ازتمامت صحبتها ٤٤ نفر ازصحابه تعهد کردند درسلب حق اوخودداری نکنند .

امیرالمومنین دستور داد صبح سرهای خودرا بتراشند که ازدیگران ممتاز شونـد و درب خانه علی ع حاضر شوند تا برای احقاق حق او قیام نمایند **فامرهم ان یصحبوا بکرة محلقین رؤسهم معهم سلاحهم لیبایعوه علی الموت** چون صبح شدان جمعیت هم ازخوف جان حاضر نشدند مگر چهار نفر **سلمان ـ ابوذر ـ مقداد ـ زبیر بن عوام** چون علی ع بی وفائی آنهارا دید بخانه نشست وزانوی غم دربغل گرفت وبکار جمع وتدوین قرآن پرداخت. ولذا درکلمات خود مکرر میگفت اگر چهل مرد جنگی بامن بودند حق خودرا باز پس میگرفتم ـ اومیخواست ثابت کند که حتی چهل نفر هم با او هم آهنك نشدند وعلی ع برای

احقاق حق قیام کرد ودرب خانه مهاجر وانصار رفت تاحق خودرا ثابت کرده باشد .

ابوبکر در اینحال فرستاد که مردم بامن بیعت کرده اند تو نیز بیا بیعت کن - علی ع جواب دادمن سوگندیاد کرده ام که ردا بر دوش نیفکنم جز برای نماز ازخانه بیرون نروم تا قرآن را جمع نکنم .

ابوبکر قانع شد چند روز گذشت - علی قرآن را آورد بمسجد ازآن این آیه خواند **الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم** وروی سخن او باپیروان ابوبکر بود ابن عباس گفت یاعلی منظورتوچیست ؟ فرمود مگر نخواندی **وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا** آنچه پیغمبرداده است بگیرید وآنچه نهی فرمود پرهیز کنید مگر تو ازپیغمبر درباره خلافت ابوبکر سخنی شنیدی ابن عباس گفت نه؟ علی گفت مگر درباره من نشنیدی گفت چرا فرمود چرا بامن بیعت نکردی گفت برای آنکه مردم باابوبکر بیعت کردند منهم بامردم بودم علی ع گفت :

کلما اجتمع اهل العجل علی العجل هاهنا فتنتم ومثلکم مثل الذی استوقد ناراً فلما اضائت ماحوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون صم بکم عمی فهم لا یرجعون

شما برابوبکر جمع شدید بدانسان که بنی اسرائیل بر گوساله سامری گرد آمدند و هماکنون دربلا افتادید ومانند کسانی هستید که آتش برافروزد واطراف خویش را روشن سازد خداوند روشنی اطراف آنهارا بگیرد ودرتاریکی افتند که کور و گنگ و کر بمانند و ازآن بدبختی بیرون نتوانند رفت .

سپس روی بمهاجر وانصار کرد ازامامت قرآن واحادیث وارده درحق خود سخن گفت واتمام حجت کرد که این سخنان برای آن گفتم که فردا نگوئید ما بی خبر بودیم این بگفت وبخانه برگشت -!!

سخنان علی که چون آتش کانون دل مهاجر وانصار را منقلب نمود موجب وحشت عمر شد باابوبکر گفت تاعلی بیعت نکند کارخلافت برتوراست نیاید .

ابوبکر گفت چند نفر بروند علی را برای بیعت بیاورند- جمعی مأمور شدند درب خانهٔ علی آمدند که ابوبکر تورا ببیعت دعوت کرده است علی ع پاسخ داد که زود برخدا و پیغمبر دروغ وافترا بستید ابوبکر خودش میداند که خداوند پیغمبرش را بدون خلیفه نگذاشته است -

این عده دوسه بار آمدند پیغام آوردند وعلی همان سخن گفت وبرگشتند - علی ع گفت ابوبکر وعمر هفتم کسی بودند که درغدیرخم بامن بامر رسول خدا بیعت کردند !امروز چه میگویند ؟

عمر گفت بفرست اگر بغضب هم باشد علی را باآن چهار کس که بیعت نکردند بیاورند دست نمایند تازمینه برای توصاف شود .

ابوبکر قنفذ را باچند نفر بسرای فاطمه فرستاد دختر پیغمبر فرمود هرگز اجازه نمیدهم داخل خانه من بشوی شوهرم مشغول جمع کردن قرآن است .

قنفد برگشت جریان را گزارش داد عمر خود باجماعتی دیگر خشمناك پشت خانه فاطمه آمد گفت یاابوالحسن بیرون بیا با خلیفه رسول خدا بیعت کن و گرنه این خانه را با آتش پاك بسوزم .

فاطمه برخواست ـ پشت در آمد گفت : **فقالت یاعمر مالنا ولك فقال افتحی الباب والا احرقنا علیکم بینکم فقالت یا عمر اما تتقی الله تدخل علی بیتی ـ** ای عمر تورا باما چکار است گفت دررا باز کن و گرنه خانه را آتش می‌زنم فاطمه گفت ازخدا نمیترسی که بی‌اجازه وارد خانه من‌شوی ؟!

عمر گفت آتش افروختند پشت در ریختند تاقدری سوخت لگد بردرزد درنیم سوخته بازشد وارد خانه شد **فصاحت یاابتا یارسول الله** فاطمه صیحه زد گفت یارسول‌الله بفریادم برس ومانع ورود بخانه شد عمر گفت قنفد بزن باغلام شمشیر بدست فاطمه زد واورا پشت دردیوار محصور نمود وارد خانه شدند علی ازاطاق بیرون آمد گریبان عمر گرفت اورا بزمین زد **فقال الذی کرم محمداً بالنبوة یابن صهاك لولا کتاب من الله سبق وعهد الی رسول الله لعلمت انك لاتدخل بیتی**

فرمود ای پسر صهاك حبشیه اگر عهد پیغمبر دست مرا نبسته بود بتو میگفتم میتوانستی بدون اجازه وارد خانه من بشوی یانه ـ عمر برای نجات ازچنك علی استغاثه کرد ـ

قنفد وچند نفر شتابان ریختند بخانه واول شمشیر علی را گرفتند که مبادا شمشیر بکشد میدانستند اگر علی دست بقبضه شمشیر کند درغزوات خندق و خیبر نشان داده کسی حریف او نخواهد بود ـ چون براو غالب شدند ریسمانی بگردن او افکندند برای بیعت بمسجد کشان کشان بردند فاطمه مانع بیرون بردن علی شد قنفد دست اوراچنان کوتاه کرد که تاهنگام مردن اثرش باقی بود وعلی را بمسجد بردند درحالی که خالدبن ولید ـ ابوعبید جراح سالم ـ معاذبن جبل ـ مغیره بن شعبه - اسیدبن حضیر ـ بشیربن سعد دراطراف ابوبکر درمسجد جمع بودند ـ

علی ع فرمود اما والله لاوقع سیفی فی یدی لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابداً والله ما الوم نفسی فی جهادکم ولو کنت استمسك من الاربعین رجلا لعرفت جماعتکم ولکن لعن الله اقواما بایعونی ثم خذلونی

سوگند بخدا اگر شمشیر بدستم بود واجازه مبارزه داشتم معلوم میکردم که جرئت این طغیان را داشتید یانه اگر چهل مرد جنگی بامن متفق بود جماعت شمارا متفرق میکردم ولی چکنم آنهاکه بامن بیعت کردند نقص عهد نمودند مرا تنها گذاشتند .

دراین موقع فاطمه واردمسجد شد فریاد زد پسرعمم را رها کنید و گرنه خاك قبر پدرم را برسر میگذارم وبشما نفرین نمایم که من از ناقه صالح کمتر نیستم وحسنینم ازبچه ناقه کمتر نیستید ـ

دراین حال علی ع روبسلمان کرد فرمود **ادرك ابنة محمد فانی اری جنبتی المدینه تکفان** ـ اگر فاطمه نفرین کند شهررا می‌بینم زیرورو شود ـ

سلمان فاطمه را گفت که شوهرت میگوید برگرد بخانه صبر کن واطاعت نما.

کم کم اوضاع مسجد متشنج شد بعلی گفتند اگر بیعت نکنی تورا میکشیم فرمود برادر رسول خدارا میکشید ؟؟ ـ من وصی پیغمبر وحامل اسرار او هستم از همه بپیغمبر نزدیکترم و سزاوار این مقام میباشم .

عمر گفت دست از تو ندارم تا بیعت کنی خواه باجبار یا رغبت **فقال علي احلب حلباً لك شطره واشد دله اليوم ليرد عليك غداً اذاً والله لا اقبل قولك ولا احفل بمقامك ولا ابايع**

علی ع گفت ای عمر تو این شیری که میدوشی سهمی خواهی داشت امروز برای ابوبکر مقام را استوار میکنی که فردا برای خودت باشد ـ بدان که من هرگز بیعت نخواهم کرد و این حماسه هابی جا میکنی ـ

آنگاه روبمهاجر وانصار کرد فرمود بترسید از خداوند وعهدی که باپیغمبر درباره خلافت بستید از خانه او بخانه دیگری تحویل ندهید که وبال آن همیشه برای شماست ـ سخن بدرازا کشید وهر کس چیزی گفت ولی علی بیعت نکرد تا فاطمه زنده بود در مجامع آنها حاضر نمیشد ـ وهمه جا احتجاج میکرد وحق خودرا اثبات میفرمود .

غصب فدك

ازوقایع دوره خلافت ابوبکر غصب فدك فاطمه یگانه دختر باقی‌مانده پیغمبر ص بود واین واقعه ازحوادث صدر اسلام است که آثاری شوم بجا گذاشت ـ وخود مورخین سنت نقل کرده‌اند ما از ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه اقتباس کرده‌ایم .

فدك ازاهدائی‌های مردم است بشخص رسول خدا وهمه معتقدند که فدك خاص پیغمبر بود واو بدخترش بخشید ـ

چون ابوبکر برار یکه خلافت استقرار یافت عمر گفت ای شیخ مردم بنده دنیا هستند وهر کجا مالی وثروتی باشد ناگزیر گروهی آنجا جمع خواهند بود وامروز جز ازراه علی ، کسی برتو خللی نمیرساند و مردم هم فریفته مال دنیا هستند که دردست اوست برای آنکه اطرافیان علی متفرق شوند بهتر است فدك را ازدست فاطمه بگیری تاکسی اطراف او نماند وخمس وفی را ازاهل بیت بازدار که تهی‌دست شوند ومردم قهراً ازاطراف آنها متفرق گردند ازخطر او در امان باشی .

ابوبکر سخن عمر را پسندید دستور داد خمس را ازاهل بیت بازدارند دیگر ازخمس غنائم که مخصوص ذی القربی است باهل بیت ندهند وفرستاد عمال فاطمه را ازفدك بیرون کردند بعنوان آنکه پیغمبر ارث نگذاشت و آنچه ازرسول خدا باقی مانده مخصوص بیت المال مسلمین است ـ

عایشه میگوید فاطمه سخت محزون شد نزد ابوبکر فرستاد پیغام داد آنچه خداوند برسول خود عطا کرده میراث ماست و آنچه ازخمس اموال خیبر بجای مانده بهره ماست دستور ده آنها را رد کنند .

ابوبکر گفت پیغمبر فرمود **لا نورث ماتركنا** . آنچه ازما باقی مانده صدقه ایست

مخصوص مسلمین - ومن درصدقات رسول‌خدا تصرفی نمی‌کنم - ابن‌عبدالعزیزمینویسد فاطمه درپاسخ‌ابوبکرپیغام‌داد میراث‌رسول‌خدا بهره‌تست‌یابهره آل‌وعترت‌او- ابوبکر گفت میراث پیغمبرص مخصوص‌اهل اوست فاطمه گفت‌پس‌چرا میراث‌پیغمبررا ازمن که دختراو هستم دریغ میداری -؟؟

ابوبکر گفت من‌ازرسول‌خدا شنیدم که فرمود خداوندپیغمبررااطعام واکرام‌نمود وپس‌ازاوهرچه داشت مخصوص کسی‌است که جای اوبنشیند - ومن امروزبجای اونشسته‌ام وآنمال‌را بهرکس شایسته‌بدانم میدهم -

فاطمه ص گفت تودانی وآنچه ازرسول‌خدا شنیده‌ای

ابن‌ابی‌الحدید میگوید ازگفتارابوبکردرشگفتم که اول‌تصدیق کرد که‌پیغمبرارث گذاشته وارث مخصوص وارث است ودرپاسخ فاطمه می گفت اهل‌اووارث پیغمبرهستید و این گفتارواعتراف خلاف قول‌اوبودکه گفت‌شنیدم **لانورث**

فاطمه س خشمناك شد وازمعاشرت باآنها خودداری کرد زنان‌بنی‌هاشم بدیدن او رفتند باتفاق همه آنهابمسجدآمد مهاجروانصاراطراف ابوبکربودند که فاطمه واردشد- وآنجایك خطبه غرائی ایرادکرد که مضمونش‌این‌بود فدك مخصوص‌پیغمبراست وهمانطور که سلیمان ازداود پیغمبرارث‌برد من‌نیزازپدرم ارث می‌برم و ما آن خطبه وترجمه آنرا مفصل ومضبوط درجلد زندگانی حضرت فاطمه زهرا س نگاشته‌ام ابوبکرشاهد خواست فاطمه شاهدآورد وبازابوبکرخودداری کرد ازرد فدك .

ابن‌ابی‌الحدید میگوید که شیخ وابوعلی که‌ازافاضل علامت میگوید شهادت‌یکنفر صحابی واردنیست‌درست‌است؟باید دونفرشاهد باشندپس‌ابوبکردرخبرخود که گفت‌پیغمبر فرمود نحن **معاشرالانبیاء لانورث** منفرد است وجز؟خودش کسی نقل‌نکرده وشاهد نیاورده پس‌این‌قول مردوداست - وعباس تورا تکذیب کرد گفت سخن توبی‌جاست وعلی خلیفه پیغمبراست ووارث اوست .

فاطمه مطالبه فدك كرد

بخاری‌درصحیح مینویسد که عایشه گفته‌چون‌فاطمه‌طلب‌میراث ازابوبکرنمود وخمس فدك راخواست .

فابی‌ابی‌بکر ان یدفع الی‌فاطمه منها شیئاً فوجدت فاطمة علی ابی‌بکرفی‌ذلك فهجرته. فماتکلمته حتی‌توفیت وعاشت‌بعدالنبی ستته‌اشهر فلما توفیت زوجها علی لیلا ولم یاذن بها ابابکر و صلی علیها علی

ابوبکرچیزی‌بفاطمه نداد اوهم دیگرتا وقت وفاتش‌با آنها سخنی‌نکفت تاشش‌ماه بعدکه درگذشت واجازه نداداابوبکر براونمازبگذارد شبانه علی‌ع بر اونمازگذارد و دفن نمود -

درروایت دیگری که‌عامه‌تأییدنمودند یکروزفاطمه بتنهائی نزد ابوبکررفت وبا منطق اورا راضی کرد وابوبکرنامه رد فدك‌را نوشت بدختر‌پیغمبرص داد - درکوچه عمر ... رمودنامه ردفدك را ازابوبکر گرفتم عمر گفت بب

چون نشان نمیداد عمر بعنف وشتم گرفت وپاره کرد زهرا نفرین کرد که خدا شکمت را پاره کند ـ ومتألم بخانه برگشت وچون ایام مرض بعیادت آمدند آنهارا راه نداد چون علی را واسطه کردند با آنها سخنی نگفت جز آنکه اقرار گرفت که رضایت اورضایت پیغمبر ورضایت پیغمبر رضایت خداست آنگاه سر بلند کرد عرض کرد پروردگارا توشاهد باش که من از این دونفر راضی نیستم وروگردانید ودیگر سخنی نگفت تادر گذشت ـ وعلی اورا شبانه دفن کرد که هیچکس هنوز هم نمیدانند قبر فاطمه کجاست !؟؟

درگذشت فاطمه زهرا س

ازحوادث سال اول خلافت ابوبکر رحلت فاطمه زهرا س بود که خاطراتی ناگوار در دل مسلمین عموماً بالاخص اهل بیت باقی گذاشت .

ابن ابی الحدید مینویسد چون آیه **وآت ذالقربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا** نازل شد پیغمبر خدا فاطمه را خواست فرمود محال فدك فئی مسلمین نموده خالصه وخاصه من است که بحکم آسمانی بفاطمه می بخشم وآنرا بدخترش دادتا با در آمد آن رفع حاجت نماید ومازاد آنرا بمستحقین میداد ـ

فدك سالی ۲۴ هزار دینار وبنقل برخی هفتاد هزار دینار در آمد داشت واین مخصوص پیغمبر بود که بفاطمه بخشود ـ

احمد بن عبدالعزیز در کتاب یرم السقیفه مینویسد مردم فدك پس از فتح وفیروزی پیغمبر در اطراف خیبر جمع شدند وفدك را به پیغمبر هدیه کردند رسول خدا خواست با آنها نصف کند گفتند همه را تفویض میکنیم وقباله آنرا برسول خدا دادند وتمام محال فدك خاص پیغمبر شد چون ابوبکر غصب کرد دست فاطمه از فدك کوتاه شد تادر گذشت وشرح مفصل آنرا در کتاب پیشوای اسلام وفاطمه زهرا نگاشته ام اینجا بهمین اندازه کافی است .

خبر فتوحات اسلامی وشالوده امپراطوری

زویت لی الارض فادیت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملك امتی مازوی لی منها

حدیث نبوی

زمین برای من جمع شد ونقشه زمین برای من گسترده شد که همه پستی وبلندی آن هموار گردید تا شرق وغرب کره زمین را دیدم و قلمرو فرمانفرمائی است من بهمان اندازه که دیده ام خواهد رسید ـ

این خبر ازمعجزات پیغمبر اسلام است که فتح وفیروزی جهانگیری وجهانگشائی و وجهانداری مسلمین را خبرداد وبفاصله کمتر ازقرن مسلمانان برپیش بینی او واصل و فتوحات بیحد وحصر که برای هیچ کشور گشائی دست نداده حاصل گردد .

فرمان جیش اسامه

هنوز پیغمبر ص جانی دررمق داشت دستورداد اسامة بن زید که درحدود بیست سال داشت وپدرش درجنگهای اسلامی کشته شده بود ودارای لیاقت وکارگردانی بود بفرماندهی انتساب وبزرگان اصحاب را هم باطاعت اوامر کردتا برای فتح شام حرکت کنند وتا بصری که درخواب فتح آنرا دیده بود پیش روند اما کسانی که طمعی درخلافت داشتند برای آنکه مبادا محروم شوند حاضر نشدند در

تبعیت اسامه حرکت کنند وبمجامله گذرانیدند تاپیغمبرخدا رحلت کرد .

حمله بشام وعراق

ابوبکرمعتقدبود که اسلام توسعهٔ خواهدیافت زیرا هم ازکهنه شنیده بود وهم بصداقت گفتار پیغمبرایمان داشت وچون بر اریکه خلافت اسلامی نشست درمقام توسعه ممالك اسلامی بر آمد چون بدستیاری خالدبن ولید برجزیرةالعرب دست یافت ومدعیان نبوت و مرتدین ومخالفین رامطیع ساخت مصمم شد که اسلام درخارج جزیره العرب منتشرسازد ونیل باین آرزو مستلزم فتح ممالك ایران ومردم بود لذا دولشکرمهم تهیه کرد ویکی را بفرماندهی خالدبطرف عراق ودیگری رابسر لشکری ابوعبیده جراح بطرف شام که روم شرقی بود گسیل داشت ـ

خالدبحیره ـ حمله بردوسال ۱۲ هجری بود که ملوك ال لخم تسلیم شدند وخالد بافتح عراق ازطرف خلیج فارس پیش رفت تاببصره دربند «ابله» رسید وبفرمان ابوبکر برای حرکت شام مأمورشد ـ

ابوعبیدةبن جراح بکمك خالـد درمحل یرموك بر لشکریان هراکلیوس (هرقل) امپراطورروم حمله کردند .

روم شرقی تازه ازلشکرکشی بایران وفتح بلاد ازدست رفته خلاص یافته بود وخود وسپاهیانش فرسوده وکوفته بود که موردحمله نیروی تازه نفس مسلمین قرار گرفتند .

لشکریان اسلام باجنك سختی فاتح شدند وباآنکه ابوبکردرگذشت وخلافت عمر رسیدپیشروی مسلمین ادامه یافت تاشهربصری همانجا که پیغمبربخواب دیده بودپایتخت غساسنه راتسخیر کرد وملوك عرب عیسوی راکه سالهاتحت حمایت رومیان دراطراف جبل حوران نیمه استقلالی داشتند برانداخته وهمه باسلام گرویدند .

هراکلیوس بدواً نظربضعف وفتورخود حاضرشد مقداری گندم ومبلغی نقد بـا مسلمین صلح کند وموقتاً اعراب مسلمان رابهربستان برگرداند ـ ولی بادادن گندم وپول واراضی ناچارتسلیم شد .

مهمترین حوادث زمان خلافت ابوبکر

بزرگترین حادثه عصرخلافت ابوبکربرگشتن مسلمین ازدین بود که «اهل رده» میگفتند

دوسال وسه ماه وده روز ۱۱ـ ۱۳ هـ

پیدایش اینطبقه اساساً برای این بود که درباره خلافت اختلاف کردنـد خردمندانی هم گوشه وکنار حوادث را مینگرند و تجزیه وتحلیل میکنند

یکدسته که سیراسلام را طبیعی میدانستند وباآن سفارشات بیحدوحساب پیغمبر نسبت بعلی دیدند دیگران وارث وتاج وتخت وحکومت شدند از دادن زکوة خودداری کرده وبرحکومت شوریدند که آنها را اهل رده گفتند مردم جزیرةالعرب درزمان ابوبکر سه دسته شدند ـ

۱ ـ یکعده حاضربودندباسلام باقی بمانند ونمازهم بخوانند اما زکوة ندهند زیرا

زکوة را باج ومالیات میدانستند وباج دادن علامت ذلت وحقارت بود - نزدیکترین این قبایل بمدینه قبیله عبس - ذبیان - اسد - طلس بودند

درحالیکه زکوة صدقه است نه مالیات - و منظور تعادل اقتصادی بین توانگر و فقیر است .

۲ - یکدسته هم میخواستند خودشان برتخت حکومت بنشینند ودستگاه مستقلی مقابل دستگاه خلافت داشته باشند و آنها کسانی بودند که دعوی پیغمبری کردند که **اسود عنسی و سلیمه** کذاب **طلیحه بن خویلد اسدی - سجاح** از آنها بودند .

۳ - دسته سوم آنها بودند که خلافت را حق علی بن ابیطالب ها میدانستند ونمیخواستند ازدیگران که معلوم الحال هستند اطاعت کنند -

ابوبکر درمقابل این سه دسته باید مقاومت کند - لذا قشونی بفرماندهی خالد بن ولید اول بسراغ مدعیان نبوت فرستاد وحساب آنهارا ساخت سپس همان خالد را برای سرکوبی اهل رده که مانعین زکوة بودند فرستاد خالدهم قساوتی نشان داد وسرکوبی سختی نمود گوشمالی چنان داد که دیگر سرکشی سربلند نکنند -

فقط موضوعی که برای ابوبکر باقی مانده مخالفین خلافت او ومدافعین ازخلافت علی بود که جز باسیاست نمیتوانستند با آنها رفتار کنند چون برهانی درقبال آنها نداشت ؟!

ابوبکر یازده سپاه بسرکردگی یازده فرمانده برای سرکوبی وتداین و وصول زکوة باطراف فرستاد بدین ترتیب .

۱ - خالدبن ولید را برای سرکوبی طلیحه بن خویلد اسدی که مدعی پیغمبری بود بطرف **بزاخه** فرستاد وپس ازاو متوجه جنك مالك بن نویره شد وباسپاه خود ببطاح رفت -

۲ - عکرمة بن ابی جهل را برای سرکوبی مسیلمه بطرف یمامه فرستاد .

۳ - شرجیل بن حسنه رابرای تقویت عکرمه مأمور کرد

٤ - حذیفة بن محض رابرای سرکوبی عرب **دیا** بعمان فرستاد

٥ - مهاجرین ابی امیه را برای تقویت «**ابنا**» وسرکوبی اسود عنسی بصنعاً یمن فرستاد - «بازماندگان ایرانی راکه پس ازفتح یمن در آنجا مانده بودند ابناء گویند»

٦ - عرفجة بن هرثمه بطرف اهل مهره فرستاد

۷ - سویدن مقرن را بطرف تهامه فرستاد

۸ - علاء بن حضرمی رابسوی بحرین مأمور کرد

۷ - طریقه بن حاجز را بطرف بنی سلیم وهوازن فرستاد

۱۰ - عمروبن عاص رابرای سرکوبی قضاعه معین کرد

۱۱ - خالدبن سعید را برای سرکوبی اطراف شام مأمور نمود

بااین نقشه می بینیم که دامنه شورش تاچه حد ادامه داشت وتقریباً تمام جزیرة العرب که مطیع اسلام بودند بسرکشی قیام کردند غیر ازمکه ومدینه وطایف

عهد و میثاق ابوبکر با نیروی اعزامی

ابوبکر هنگام اعزام قشون برحسب آداب عربیت عهد وپیمانی با آنها می بست که معمولا این میثاق ها شفاهی بود همینکه مواد عهدنامه بیان میشد وطرف قبول میکرد این میثاق بعهده اودینی

بود که بایدانجام دهد واکنون بصورت سوگند وفاداری‌دربین ارتش‌معمول‌است واین‌مواد عهدنامه خلیفه اول‌باقشون‌اعزامی‌بود .

این‌است عهد وفرمانی که ابوبکرخلیفه رسول‌خدا(س) با «فلان» کـه اورا برای جنك بامرتدین ازاسلام وسرکوبی آنها برگزیده وفرستاده می‌بندد .

با اوعهد میکند حتی‌القوهٔ درتمام‌کارهایش درپنهانی وآشکارا ازخدا پرهیز کندو اورا درنظرداشته‌باشد وباوفرمان‌داد که درکارخداوند کوشا باشد وباکسانی که ازخدا روی‌برتافته‌اند وازاسلام‌برگشته‌اند وفریب وعده‌های شیطان راخورده‌انـد جنك وجهاد کند ولی‌پس‌ازآنکه آنهارا دعوت‌باسلام کنند اگرقبول واجابت کردندبایدازجنك باآنها خودداری‌نمایدواگراجابت‌نکنندبرآنهاحمله‌برد وتااقرارباسلام‌نکرده‌اندباآنها درجنك باشند وچون‌تسلیم‌شدندآنهـا رابحقوق واجبه‌اسلامی آگاه سازد وتعلیمات لازمه راباآنها بدهند ودرحال‌معطلی‌نگذارند ومسلمین راازجنك بـا دشمنان آنها منع‌نکنند وهرکس ظاهراً فرمان خداوند رابپذیردواقرارتوحید کندنباید متعرض‌اوباشد چه‌خداوند خود برباطن بندگانش آگاه‌است وباعمالشان رسیدگی‌میکند .

ولی هرکس اجابت‌نکندبایدبا اوجنك کرد واوراکشت هرجاکه‌باشد وهرقدر که باشند. زیراازهیچکس‌جزاسلام چیزی‌پذیرفته‌نیست وهرکه اجابت کرباید اوراپذیرفت واحکام دین‌راباو یادداد وهرکه خودداری کند بایدبااوجنگید وبهرنحوی شده باید آنها راکشت .

پس‌ازآن فرمانده‌قشون‌باید خمس‌غنائم‌را برای‌مابفرستد وباقی راتقسیم کند وباید همراهان خودرا ازشتاب کردن واقدام‌بفسادبازدارد وتاکسی‌رانشناسد وازاومطمئن‌نشود وارد قشون خودنسازد مبـاداجاسوس‌باشد وبمسلین خطری‌ازجانب دشمن متوجه‌نشود.

فرمانده‌باید درکوچیدن وفرودآمدن مهربان‌باشد ومداراکند وازاحوال آنهاباخبرباشد »

وضمناً بخشنامه کردبرای همه که هرکس‌هنگام اذان گفتن مسلمین‌اذان‌گویدایمن است وهرکس مقـاومت‌کند کشته شودیـادرآتش اورابسوزانند وزن وفرزنـد اورا اسیر کنند ومال ودارائی اورابغارت برند !!

خالدبن ولید و مالك‌بن نویره

یکی‌ازسرداران‌نامی‌اسلام خالدبن ولیداست‌که لقب سیف‌الله گرفت اومردی‌بی‌باك وقسی‌القلب وشجاع‌بود درجنگهای رده که‌عکرمه وشرجیل مامورجنك‌با مسیلمه‌بودند هردو دریمامه ازقشون مسیلمه شکست خوردند وابوبکرخالدرابفرماندهی مامورکرد و اوجنك سختی کردتا مسیلمه کشته‌شد وقشونش پراکنده شدند

خالدباآنکه سرکرده متهوری‌بود مردی‌بی‌باك ومتعدی ومتجاوز بحقوق‌دیگران هم بود ولذا درتاریخ‌اسلام بـاهمه خدماتی که کرد ازاین‌جهت منفوراست ـ یکی‌ازعلل تنفر مردم‌ازخالد رفتاریست که بامـالك‌بن‌نویره کرد ـ

مالك یکی ازامراء بود که حضرت رسول‌ص‌اورا بربنی‌قیم گماشته بود تا واجباب

اسلام را بآنها تعلیم وزکوة وسایر حقوق که اسلام واجب کرده بگیرد بمدینه بفرستد.

پس از رحلت رسول خدا ص بعضی از آنها اطاعت و وفاداری نسبت بحکومت مرکزی کردند وزکوة را برای مدینه فرستادند وبرخی که مالك بن نویره در راس آنها بود باخلافت ابوبکر مخالف بود وخلافت راحق مطلق امیرالمومنین علی بن ابیطالب میدانست ولذا زکوة را بمدینه برای ابوبکر نمیفرستاد ومدتها برای این موضوع بین سران قبیله کشمکش بود -

دراین بین درقبیله ثعلب زنی بنام سجاح دعوی پیغمبر کرد و بر بنی تمیم وارد شد . سجاح ـ دختر حارث نامی بود که مردم را پیغمبری خود دعوت کرد قومی هم پذیرفتند خواست بجنك ابوبکر برود مالك مانع شد پس ازز دوخوردهای زیاد عازم یمامه شد که با مسیلمه جنك کند ولی کار او بازدواج بامسیلمه کشید وزن وشوهر مدعی پیغمبر بفعالیت پرداختند ولی سجاح بارسوانی بطرف جزیرة حرکت کرد ومسیلمه هم شکست خورد کشته شد .

خالد که مامور جنك اهل رده بود متوجه مالك شد بنی تمیم هم تسلیم بودنـد وجنك نداشتند خالد مالك را دستگیر کرد کشت وسراورا بجای سنك اجاق بکار بردوهمان شب زن مالك راتصرف کرد واموال اوراتصاحب نمود ـ

مالك مردی مسلمان متدین مأمور از طرف پیغمبر برای تعالیم دینی بود بعلاوه چون قشون مالك اذان گفتند اوهم اذان گفت واز اسلام عدول نکرده بود فقط مخالفت باخلافت ابوبکر بود و کشتن اووهمبستر شدن مالك بازنش وتصاحب اموالش سخت مسلمین را عصبانی کرد کـه درزمان عده چنین خلاف شرعی را انجام داد و بعلاوه خلط مبحث نمود اورا مرتد معرفی کرد .

ابوقتاده که درسپاه خالد سخت برفرمانده خودبرآشفت وازسپاه اوجداشد بمدینه برگشت وگزارش امررا باابوبکر داد خلیفه از اینکه ابوقتاده ازسپاه خارج شده وحکم تمرد را داشته براوبرآشفت ونشان داد که مایل بکشتن مالك بود ولی عمر که زود بـاوروزودرنج بود سخت ازکارزشت خالد انتقاد کرد واصراری داشت که باید خالد مجازات شود وبرای قصاص بکسان مالك تسلیم گردداگرمایل باشند اورابکشند واگر بخواهند ببخشند ابوبکر جدا طرفدارخالد بود وبعمر گفت فرض کن خالد تاویلی درمسئله کرده وبخطارفته بیش ازاین اورا دنبال مکن ودرحق اوبدمگوـ خالد دیه وخونبهای مالك را ازبیت المال برای بازماندگانش فرستاد .

خطبه ومواعظ ابوبکر برای قشون درحین حرکت

ابوبکر پیاده درر کاب اسامه مقداری آمد ویکجا ایستاد خطاب بقشون گفت :

«خیانت نورزید ــ زیادروی نکنید ـ مرتکب غدروحیله ومثله کردن دشمن نشوید کودك ـ پیرسالخورده ـ زن واسیر رانکشید درخت خرمائی را ازکمرو ریشه نزنید ونسوزانید ـ درخت باروری رانبرید ــ میش وگاو وشتری راجزبرای خوردن نکشید دراه بمردمی خواهید گذشت که درصومعه‌هـا هستند و خودرا وقف عبادت کرده‌اند متعرض آنها نشوید وبحـال خودشان گذارید ـ بررومی‌هـا

خواهید گذشت که ظرفهاپیش می آورند که انواع خوراکی در آنهاست باید هرچه از آن غذا بخورید نام خدای را برزبان بیاورید - بازبمردمی برمیخورید که سرها را تراشیده و موی اطراف را گذاشته اند این گروه را باشمشیر بزنید اینك درپناه خدا براه افتید -»

اینسپاه درمحلی بنام **ذی القصه** که محلی است درحدود نجد رفتند و مرتدین را سرکوبی داده بافتح وفیروزی برگشتند.

صفحه اززندگانی ابوبکر خلیفه اول

ابوبکر عبدالله بن ابوقحافه که بشش فاصله باپیغمبر درنسب شریك میشوند ودرمرة بن کعب بهم میرسند - پدرش ابوقحافه درفتح مکه مسلمان شد وچندان میزیست که ابوبکر بخلافت رسید وبمرد وسدس مال اوبابی قحافه رسید - ابوبکر نامش درجاهلیت عبدالکعبه بود ونام عبدالله را پیغمبر باوداد ابوبکر شغلش بزازی وخیاطی بودوعلم انساب خوب میدانست وفاضل وعالم بود وشعر میگفت وازاوست

مرض الحبیب فزرته فمرضت من حذری علیه
فشفی الحبیب فزارنی فشفیت من نظری الیه

بقدری درانساب وایام عرب مهارت داشت که چون حسان بن ثابت خواست قریش راذم نماید پیغمبر ص فرمودبرو نزدابوبکر صفات عرب را ازوسئوال کن وسعایت ایشان معلوم کن که اخبار وایام ووقایع عرب نیکومیدانند.

ابوبکر درمکه متولدشد ٥٠سال قبل ازهجرت ودرروزسه شنبه ١٣ ربیع الاول یاسیم ربیع الثانی سال ١١ بخلافت ازطرف سقیفه بنی ساعده رسیدودر ٢٢ جمادی الاخر سال١٢ هجری درگذشت و٦٣سال عمر کرد ودرحجره عایشه دفن شد وزن اواورابشست وغسل داد.

ابوبکر کاتبش عثمان قاضیش عمر- دربانش سعد- وعمررا ولیعهدخود کرد- ابوبکر سه پسرداشت عبدالله - عبدالرحمن - محمد وسه دختر اسماء - ام کلثوم - عایشه - مدت خلافتش دوسال وچهارماه یا سه ماه وده روزبعد

درایام اوجنك اهل رده (مرتدین) وفتنه مسلیمه کذاب وفتح شام اتفاق افتاد ١

مسلمین ازخلیفه اول وهوا خواهانش سئوال مینمود نمودند محمد ص که رسول خدا وپیغمبر آسمانی بود وتمامی احکام شرع راازواجب ومستحب رساندبرای خودخلیفه وولیعهد وجانشین معین نکرد گفتید بایدباجماع مسلمین هرکه رامیخواهندانتخاب کنندولی ابوبکر ولیعهد معین کرد واجماع ازبین رفت ؟؟ این سئوال بدون جواب ماند!!

تصرفات ابوبکر دراسلام

ازتصرفات ابوبکر درآئین اسلام ازبین بردن سهم پیغمبر وذی القربی ازمحل خمس بود که درآیه **انما غنمتم من شیء فان لله وللرسول ولذی القربی** تا آخر آیه بود وابوبکر ادلهٔ آورد که سهم رسول الله وذی القربی ازبین میرود ٢ وچون فاطمه آمد نزدابوبکر ازفدك

١- تجارب السلف ص١٩ ٢- تفسیر کشاف

میراث پیغمبروسهمیه خمس‌خیبرسئوال کرد ابوبکر اباء کرد وحدیثی آورد که پیغمبران میراث ندارد ۱

ازموارد اختلاف وغصب حقوق ـ میراث وفدك فاطمه‌بود که گرفت گرچه این‌عمل‌را بایدبعمر نسبت داد زیراابوبکر بازملایم‌تربود ونامه ردفدك رانوشت وبفاطمه داد ولی‌عمر ازخشونت و کینه‌دیرینه خودفاطمه رادر کوچه‌های‌باریك محاصره کرد ونامه‌راگرفت‌درید وابوبکررابنوشتن‌نامه‌شماتت کرد. این‌بودرفتارخلفای‌پیغمبر نسبت‌بیك دختر۱۸ ساله‌رسول خدا با۶۳سال زحمت درراه هدایت مسلمین .

در روایات شیعه میباشد که از اثر معصومین نقل کرده‌اند **عمر سیئة من سیأت ابوبکر .**

نامه ابوبکر بپدرش ابی قحافه

مورخین مینویسند چون ابوبکر بخلافت مستقر گردید نامهٔ بپدرش ابی قحافه نوشت بدین مضمون .

«این مکتوبی است ازخلیفه رسول‌خدا ابی قحافه بدانکه مردم بخلافت من راضی شدند و مرا خلیفه کردند ومن خلیفه خدایم» .

چون این نامه بابی قحافه رسید بنامه رسان گفت چه شدمردم علی‌بن ابیطالب‌را ازخلافت منع کردند جوابداد چون سن‌علی کم‌بوده ابی‌قحافه گفت اگرخلافت بسن‌است من از ابوبکرمسن‌تروپدر اوهستم ـ ظلم برعلی کرده‌اند وحق اورا غصب کرده‌اند زیرا پیغمبر علی را برهمه ترجیح میداد وبیعت اورا ازهمه ماگرفت وبابوبکر پسرش که خلیفه شده بود نوشت (نامه احمقانه تو رسید زیرا مشتمل برتناقض بود یکدفعه خود را خلیفه خداخواندی دیگر بار خلیفه رسول خدا نامیدی ومرتبه سوم نوشتی که مردم بخلافت من راضی شدند ومرا خلیفه کردند) خوانندگان در این مکاتبه بنگرید و نکات آنرا دریابید که مانند ابی قحافه فراوان بوده‌اند . ۲

از دوره کودکی ابوبکر که نمیتوان چیزی بدست‌آورد ولی مسلم است که او را مردی سلیم النفس وتاجر وبزاز بوده وازاین راه مقدار تا چهل هزار درهم بدست‌آورد. والبته این مقداری در عربستان بی‌اهمیت نبوده .

اسلام ابوبکر ـ ابوبکر درآن اوایل امراسلام‌آورد واز بذل مال هم در راه‌دین دریغ نداشت ورنج فراوان هم برد عبدالله بن سمعود روایت میکند که ابوبکر بمن گفت: پیش‌از آنکه محمد مبعوث شود من سفری بیمن کردم و دربین راه بر پیری از قبیله ازد فرود آمدم- پیری‌درمن نگریست گفت گمان میکنم از مردم (حرم) مکه باشی گفتم آری گفت گمان میکنم قریشی هستی گفتم آری گفت گمان کنم تیمی باشی گفتم چنین است من عبدالله‌بن عثمان ازقبیله تیم‌بن مرة میباشم ـ پیر گفت فقط یك چیزباقی‌است که باید از آن مطلع شوم گفتم آن چیست گفت میل دارم شکم ترا دیده باشم گفتم تا مقصود ترا

۱ ـ صحیح مسلم و بخاری ص۷۲ ۲ ـ منتقم حقیقی‌ص۷۹

ندانم خواهش ترا برنیاورم -

این‌شخص که ازدانشمندان عرب‌بوده وبر کتب‌اخباراطلاعی وسیعی داشت گفت در کتب واخبار دیده‌ام که درمیان مردم حرم پیغمبری مبعوث‌خواهد شدکه زنی‌درجوانی و پیری باوگرویده و یاریش خواهندکرد اما جوان خیلی دلیر وجنگجو وحلال مشکلات خواهد بود وآن پیرشخصی است لاغراندام وبروی شکمش خالی وبر ران چپش نشانی هست وچون اوصاف ظاهری درتوجمع بود خواستم مشاهده کنم آیا سایرصفات در تو موجود است یا نه ؟ .

ابوبکر گفت شکم خودرا باو نمایاندم وآن مرد خال سیاهی راکه بالای نافم بود دید وشهادت داده که همان پیراست که وصف آنرا درکتابهای خوانده‌ام وبمن سفارش کرد اگر آن شخص مبعوث شد باو ایمان‌آور واز جاده حق منحرف نشو .

ابوبکر از سفر مکه برگشت و شنید محمد بپیغمبری مبعوث شده بمنزل رفت و دلیل وبرهان پیغمبری خواست رسول‌الله فرمود شاهدمن همان مرد ازدی است‌که دربین راه ملاقات کردی وبتو چنین وچنان گفت (۱) ابوبکر اسم آورد و برای خویشاوندی با پیغمبر دختر خود عایشه را پس از خدیجه بپیغمبر داد ودر شب هجرت هم ازبیم قریش با پیغمبر مهاجرت کرد ودر غارثور سه روز یارغار بود ودر مدینه هم باپیغمبر درغزوات شرکت مینمود .

یك خبردیگر ما درمورد ایمان ابوبکر نقل میکنیم.

سعدبن عبدالله اشعری میگوید روزی‌یکی ازسفیان پرسیدچه میگوئی درباب ایمان ابوبکر وعمر - آیا آنها ازروی رضا ورغبت وباختیار خودایمان‌آوردند یاآنکه از روی اکراه واجباراظهاراسلام نمودند من‌فروماندم درجواب‌اوچه‌بگویم‌اگر گفتم ازروی‌اجبار علاوه برآنکه از جان خود میترسم در جواب میگفت پیغمبر در آنوقت مبعوث بشمشیر نبود وخوف واجباری نبوده اگرمیگفتم ازروی رضا ورغبت بحثی بر آن نبود - ساکت ماندم رفتم بخانه احمدبن اسحق که یکی ازاجله علمای شیعه بود ازاوسؤال کنم گفتند بسرمن‌رای رفته شتابان بهمراه اورفتم تا بین راه باو رسیدم‌وباهم بخدمت حضرت امام حسن عسکری‌ع رسیدیم وطفلی کوچك پهلوی زانوی او نشسته بود جواب سئوالات راباو محول فرمودآن طفل همه را جواب داد تا باین سئوال رسید .

فرمود **اما ایمان ابوبکر وعمرنه ازروی اجبار وکراهت ونه ازروی رضا ورغبت بود** بلکه ازروی طمع و مکر بود زیرا از اهل‌کتاب شنیده بودند که محمدی درمکه مبعوث بپیغمبری میشود وبر شرق و غرب عالم غالب میگردد و دین او رونق میگیردآنان بطمع غنائم وریاست خدمت خود را اختیارکردند (۱) در خبردیگر وارد است که ابوبکر درسفرشام از بحیراء راهب شنیدکه این محمد خاتم پیغمبراست

---

۱ - اسدالغابه جلد ۲

۱ - منتقم حقیقی ص۴۵

وچون ابوبکر دانست این همان محمداست خدمت اورا قبول کرد وایمان آورد و ایمان اوبرای طمع ریاست وحکومت و خلافت بود که ملازمت اورا برملاء عام نمودند . و بر حسب ظاهر از مخلصین و محابه بودند و در هرجا پیغمبر را تنها نمیگذاشتند تا شاید موقعی رسد آنها رامقامی دهد این انتظارروزافزون بودتامراجعت ازحجةالوداع حضرت محمدص بامرخدا علی‌بن‌ابیطالب را درغدیر خم بولایت وامامت بمردم ومسلمین آنروز که گروهی انبوه بودند معرفی فرمود .

این ابلاغ خلافت مقراضی بود که رشته امیدایشان را قطع کرد وآنهارا ازاظهار اسلام پشیمان ساخت باخود گفتند ما بجهت امارت باین مرد ایمان آوردیم واز قبایل و عشایرخود قطع کرد ، وازخویشان طعنه‌های بسیار شنیدیم و با این اهانت ومرارت و خواری کشیدنها اثری ازمطلوب مابظهورنرسید اینك هم عموزاده وداماد خودرا ولیعهد نمود واورا بر گردون ماسوار کرد پس مصلحت آنست که فرصت کرده او را بکشیم و در میان قریش رفته بگوئیم مابه محمد برای آن ایمان آوردیم تاباو نزدیك شویم‌اورا بکشیم وشر اورا ازسرخود وخدایان خود رفع کنیم زیرا نمیشود بدشمنی اورا ازبین برد ومادر پی فرصت بودیم تا اکنون وبدین سبب حقی بر گردن قریش ثابت کنیم و درمیان ایشان وسر کشان عرب عزیز ومحترم شویم - .

ابوبکر وعمر با این روحیه ازاشقیاء و منافقین که وحدت روحی ومسلکی داشتند اتفاق نمودند که گاه . فرصت محمد را بکشند تا آنکه در **لیلةالعقبه** بر این امر مصمم شدند وباهم عهد بستند برسرراه محمد پنهان شوند وچون بمحل خطرناك عقبه رسیدند شتر اورا رم دهند تا ازشتر بزیر افتاده ازکوه پرت گشته وهلاك گردد از این رونزد دشمنان اوسرافراز گردند بااین تصمیم دبه‌های خودرا پراز ریك وخاك دربلندی عقبه پنهان شدند جبرئیل نازل‌شد خبرتهیه مکرایشان‌را بعرض رسانید پیغمبر اصحاب خودرا خواست وپس‌از تفحص بسیارامرا کید فرمود احدی قبل‌از رسول خدا بعقبه بالا نرود - دراین جای امید منافقین تبدیل بیاس ونومیدی گشت بازنتوانستند عنقریب نفس خودرا آرام کنند بامشورت هم بر آن شدند که چون راه تاریك است وناهموار عده در پس بلندی پنهان شده وسروصورت خود را بپوشانند وچون آنحضرت محاذی آنها رسید دبه‌های خودرا ازبلندی بزیر بغلطانند تا شتر پیغمبر ازجای بجهد و اورا برزمین زند شاید بتوانند مقصودخودرا زد حاصل کنندبااین تصمیم برسرراه‌موضع گرفتند چون شتر پیغمبر رسید یکدفعه دبه‌های خودرا غلطانیدن صدای آنها درکوه پیچید شترمحمدص خواست تارم کند پیغمبر او را فرمود ساکت باش شتربزانو درآمد جبرئیل نازل شد دست آنحضرت راگرفت ازخطر دشمنان حفاظت نمود وباردیگررشته امید آنها گسیخت درآن اثنا ستارهٔ ازآسمان درخشان شد وجمیع منافقان نمایان شدند حذیفه یمانی که مهارشترپیغمبررا میکشید آنها را شناخت ولی‌رسول این واقعه را بتسامح گرداند و با مدارا با ایشان رفتارفرمود وبحذیفه فرمود ایشان را افشانکند .

و آنگاه فرمود حال ایشان مانند حال طلحه وزبیر بود که بعد از قتل عثمان بطمع حکومت وامارت باعلی ع بیعت کردند ولی چون مدتی گذشت وروزنه امیدی بازنشد مأیوس شدند وبمضمون **و من نکث علی نفسه** نقض عهد نموده بیعت را بریدند وبمکه رفته عایشه دختر ابوبکر را برداشته بطرف بصره روانه شدند واورا ترغیب وتحریص بجنك باعلی نمودند عایشه هم که کینه دیرینه داشت فرصت را غنیمت شمرده با گروهی ازمنافقین متفق شده آتش جنك را شعله ور ساختند وجمعی را بکشتن دادند ۱

فوت ابوبکر

برحسب روایت عامه دراثر تب ۱۵ روز طول بستری شدن در ۲۱ ماه جمل الاولی درگذشت وبرای اینکه پس ازاوامرخلافت بازمورد نزاع نشود خواست تا کسی را معین کنند وبهمین منظور عثمان بن عفان را خواست تاوصیت اورا بنویسد باو گفت بنویس —

(بسم الله الرحمن الرحیم - این است عهد ابوبکر بن قحافه بمسلمین امابعد...) ولی نتوانست مطلب را تمام کند زیرا غش کرد و عثمان ازپیش خود نامه را بدین مضمون نوشت (امابعد پس ازخود عمر بن خطاب را برشما گماشتم ودرخیرخواهی شما دریغ نکردم)

واین سندی شد که عمر مسند خلافت را بسبب آن احراز کرد ..

دراینجا بازمی بینیم عثمان نانی بعمر قرض داد وقطعاً این تعارف باسابقه وقرارداده بوده است چون ابوبکر بهوش آمد پرسید چه نوشتی تمام نوشته راخواند ابوبکرخورسند شد و تکبیر گفت .

خطبه شقشقیة علی بن ابیطالب ع همین مفاد وا تأییدمیکند که ابوبکرعمر را معین کرد وازجهان برفت .

ابوبکرخود میگفت من لایق خلافت نیستم

درموضوع قول ابوبکروعمر که گفتند بیعت ابوبکرناگهان وبی تدبیرومشورت ورویت واقع وخدای تعالی مردم را ازشر آن نگاه داشت وهر که عود کند مثل آن اورا باید بکشت وقول علی ع که فرمود بیعت من نـاگهان وبی تدبیر نمود ازروایات عامه **هشت** حدیث واز خاصه **دو** حدیث روایت شده است که مابیك روایت قناعت میکنم .

۱ - ابن ابی الحدید که ازفضلای معتزله است درشرح نهج البلاغه آورده است که جوهری بسند خود ازابوالاسود روایت کرد کـه مردمانی چندازمهاجران وهم علی ع وزبیر از بیعت نمودن مردم باابوبکر درغضب شدند وبخانه فاطمه زهرا ع آمدند وسلاح برخود راست کردند .

پس عمر با گروهی که ازجمله آنها اسید بن خضیر وسلمة بن سلامة بن وقش که از بنی-عبدالاشهل بودند آمدند ودرخانه آنحضرت ریختند فاطمه ع فریادبر آورد وایشان را بخدا سوگند میداد وشمشیر علی وزبیر را ازدست ایشان گرفتند بردیوار زدند وبشکستند بعد از آن عمر علی ع وزبیر را بعنف ازخانه بیرون آورده وایشان را می کشیدند تاباابوبکر بیعت کنند پس ابوبکر بایستاد وخطبهٔ خواند وازمردم عذرخواست که بیعت من بی تأمل واقع شده

۱ - منتقم حقیقی ص۴۷ - نورلانوار جلد ۱۳ - انوارنعمانیه وغیره

وخدا ازشر آن نگاهداشت وازفتنه آن ترسیدم وبخدا سوگند که هیچ حرصی بخلافت نداشتم وشما امررا بگردن من انداختید کـه قوت آن راندارم وازدست من برنمی آیـد ودوست میداشتم که ازمن قویتری دراین امر بجای من باشد وازاین مقوله عذرها میخواست ومهاجران می پذیرفتند .

نظرمادر باره ابوبکر

مادر گفته‌های خویش میخواستم این نکته‌را ثابت کنیم که ابوبکروعمر بنص جلی و اخبار علمای بزرك سنت وجماعت ازروی طمع بجاه ومقام باسلام ایمان آوردند ودر آنروزها کـه مایوس میشدنـد وتیر آنها بسنك می آمـد فوق العاده نگران شدند ودرراه موفقیت خویش ازهیچ چیز نسبت بمال محمد دریغ نداشتند تا بمقام منظور رسیدند تاچون حق بزرگی راغصب کردند وبمسند خلافت اسلامی نشستند مخصوصاً ابوبکرنهایت مراقبت راداشت از خدود اسلام وقوانین آن خارج نشود وبرای مسلمین ازنظر سیاست ودنیا بعد ازعلی بهتر ازابوبکر نبود گفته‌های اوبا کردارش منطبق میشد وزندگانیش بی آلایش بود ازبیت المال حق زیادی نمی برد اقوام خویش را بردیگران ترجیح نمیداد وبرای اسلام تازه نفس خدماتی شایان نمود ابوبکرجزیرةالعرب راازنو فتح کرد واسلام‌رادر آن رسمیت داد ومسلمین راازخطر تفرقه دیگر که خیلی سخت ومهم بودرهائی داد .

قابل انکارنیست کـه ابوبکرمعمر ومجرب بود وحسن تدبیرداشت اول انصاررا درطمع کردن بخلافت منصرف نمود سپس خودرا برخاندان پیغمبرمقدم داشت ـ درقشون کشی و فنون جنگی نیز ازغزوات اسلام تعلیم گرفته بود ومهمتر ازهمه این بود که ابوبکرمراقبت تمام داشت آنچه پیغمبر عمل کرده عمل کند وآنچه اواقدام نکرده قیام نکند وموضوع اجتهاد و سب کردن بدعت آوردن و این سلسله اموری است که پس ازاحراز خلافت بعداز اوپیدا شد .

وازمهمترین اقدامات اوجمع کردن قرآن بود که چون دید بسیاری ازقراء درجنگهای رده کشته شدند وممکن است قرآن ازبین برود دستورداد فوری قرآن راکه روی پوست آهوو کتف شترنوشته شده بود جمع آوری کردند ، واین موضوع هم آنقدر احتیاط میکرد که اول گفت چون پیغمبرچنین کاری نکرده من مبادرت نمیکنم بعد که باولزوم این کاررا گوشزد کردند اقدام نمود .

۱ ـ ازوقایع زمان ابوبکرشورشی است که اهالی جزیزةالعرب کردند ومرتد شدند یعنی زکوة ندادند وشانه اززیرقوانین اسلام خالی کردنـد وبرخی این واقعه درنتیجه امر خلافت واختلاف مهاجروانصارمیدانند که انعکاس بدی دربین اعراب نمود وشورشی را برپا داشت وابوبکربا آنها سخت جنگید تا آنها رابقید ورضا تن دردادند.

اعراب درارتداد سه فرقه شدند دسته منکر اسلام وخود پیغمبرانی آوردند مانند مسلیمه وطلیحه

۲ ـ زکوة نمیدادند ۳ ـ برخی فقط نمازرا کافی میدانستند

خرده گیریهای اهل سنت برابوبکر

علمای سنت وجماعت برحکومت ابوبکرخورده گیری هـا ومطاعنی نموده اندودرضمن خودشـان برای ارتکاب آن معاذیری آورده اند که خردمندان قوم عذر آنهارا رد کرده اند مـا نمیخواهیم وارد

بحث کلامی ومناظره‌شویم بلکه‌باجمال مطاعن اهل‌سنت رامینگاریم وقضاوت آنرا بااهل تاریخ میگذاریم -

۱ - ابوبکرخودرا خلیفه‌رسول‌خدا معرفی‌نمود درحالی که‌برهان او درامرخلافت این‌بودکه پیغمبرخدا بخلافت کسی‌را انتخاب‌نکرده پس‌بچه‌جهت درمراسلات و فرامین گاهی خلیفه‌الله و گاهی‌خلیفه رسول‌الله‌امضاءمیکرد .

۲ - پیغمبرص اورا ملازم جیش‌اسامه فرمود ومکررفرمان دادکه ابوبکروعثمان بایدزیرفرمان اسامه‌باشند وچون‌شنیدتخلف کرده‌اند فرمودملعون‌است کسی که ازجیش اسامه‌تمردنماید قال‌ص **جهزو اجیش اسامة لعن‌الله‌من تخلف‌عنه**

۳ - فدك راکه خودپیغمبربتصرف‌فاطمه داده‌بودپس‌ازرحلت‌رسول‌الله عمال‌فاطمه‌را ازفدك‌بیرون کرد و گفت پیغمبرخدا ترکه نمیگذارد .

٤ - درجنك احد وحنین‌اطاعت فرمان‌نمیکرد وازمیدان جنك کناره میگرفت که درآیات قرآن بقاعدین جنك اشاره‌شده‌است ودرسرایا هم که ماموراشدندنرفتند .

٥ - درتجهیزات پیغمبررفتند درسقیفه شرکت کردنـد وازواجب عینی صرف‌نظر نمودنـد -

٦ - انفال وخمس که مخصوص سادات وذراری‌پیغمبربود از آنهابازداشت - ودرغیر موردصرف‌نمود .

۷ - پیغمبرص ابواب خانه‌هارابطرف مسجدبست ابوبکردرخانه خودرا گشود.

۸ - ابوبکرخودش گفت دروجود من‌شیطانی‌است که مرافریب‌میدهد هروقت‌کارمن بخطابود مراهدایت کنید واگرعصیان ورزیدم ازمن دوری‌جوئیدواگرازراه‌بکردم براه راست رهبری‌کنید واین معنی‌باخلافت اسلامی‌منطبق‌نبود.

۹ - مکررمیگفت **اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم وعلی‌فیکم** مراواگذارید که‌بهترازشما نیستم‌درحالی که علی درمیان‌شماست

۱۰ - میگفت کاش‌ترك‌خانه‌فاطمه‌را گفته‌بودم وآنرا نمیگشودم ودرسقیفه بنی‌ساعده دست‌براست‌یکی‌از آن‌دو کس زده‌بودم‌تااوامیرمن‌بود ومن‌وزیراو-

۱۱ - دربیعت گرفتن بعمر گفت بروعلی وعباس راکه درخانـه فاطمه‌است بـرای بیعت‌حاضرکن **ان ابیافقاتلهما**

۱۲ - وصیت کرد اورا درحجره پیغمبردفن کنند درحالی که وارث اوراضی نبودند بهمان دلیل که حسن‌بن‌علی‌رانگذاشتند درآنجا دفن نمایند

۱۳ - خالدبن‌ولید مالك‌بن نویره‌را کشت وابوبکرقصاص‌نکرد .

۱٤ - نـامه‌بپدرش نوشت وبنام خلیفه رسول‌خداپدررا دعوت‌ببیعت کرد وابوقحانه پاسخ دندان‌شکنی‌بفرزندداد

۱۵ - دراذان واقـامه بدعتی نهادکه حی‌علی‌خیرالعمل را حذف کرد و بجای‌آن الصلوة خیرمن‌النوم مقررکرد

۱۷ عمر گفت کانت بیعة ابوبکر فلته بیعت وخلافت را ابوبکر ناگهان وبخطا بود یعنی نه انتخاب مردم و نه انتخاب پیغمبر هیچیك نبود

۱۸ پیغمبر اورا درارسال سوره برائت عزل کرد وعلی بن ابیطالب را گماشت .

۱۹ ابوبکر فجاة سلمی راباآتش سوزانید باآنکه پیغمبر فرموده بود لایعذب بالنار الارب النار

۲۰ عمر راپس ازخود بخلافت نصب کرد درحالی که خودمیگفت رسول خدا کسی را بخلافت نصب نکرده

۲۱ ابوبکر مسائل فقه واحکام شریعت را نمیدانست چنانچه درحکم کلاله وارث بخطا رفت

۲۲ درنماز قبل از سلام دادن تکلم کرد آنوقتی که امر کرده بود خالد علی را بکشد .

۲۳ گفت کاش درباره انصار ازپیغمبر می پرسیدم آیا حقی درامارت دارند یاخیر!

سیاست ابوبکر

مورخین دوره خلفای راشدین رادوره طلائی تاریخ اسلام شناخته زیرا حکومت بادین بود وزهد وتقوی وعدل اساس کار آنها بود.

ابوبکر چون مسلمان شد بازرگانی داشت چهل هزار درهم سرمایه او بود که این پولها رادرراه اسلام صرف کرد . ابوبکر چون زمان پیغمبر را دریافته بود بره آنحضرت میرفت فقط غصب خلافت علی بن ابیطالب خطسیر مسلمین را منحرف ساخت وگرنه رفتارش بنسبت خلفای بعد «غیرازامیرالمومنین» چندان خدشه نداشت ابوبکر چیزی دربیت المال نگاه نمیداشت وقتی هم مرد ترکه نقدی اویك دینار بود ومنزلش در«سنخ» بیرون شهر مدینه بود هرروزصبح ازآنجا بمدینه می آمد وکمتر سوار میشد نمازصبح را درمدینه میخواند تا نماز عشا درمسجد بود . سپس پیاده بسنخ منزل خود برمیگشت هرروزخودش برای خرید وفروش ببازار میرفت بگله وگوسفندش رسیدگی میکرد . پیش ازخلافت عادت داشت برای اهل محله شیر بدوشد چون خلیفه شد کنیزکی ازاهل همان محله گفت « **افسوس ابوبکر خلیفه شد دیگر کسی برای ما شیر نمیدوشد** » ابوبکر شنید گفت آسوده باش خلافت درمن تأثیری نکرده وچون سابق برای شما شیرمیدوشم

ششماه پس ازخلافت ازمحله سنخ بمدینه آمدتا بهتر ازنزدیك بکار خلافت برسد از تجارت دست کشید دیگر فرصت شیردوشیدن هم نداشت . متولیان خلافت ششهزاردرهم درسال برای او حقوق معین کردند چون مرگش نزدیك شد وصیت کرد پس ازمردن زمین او را بفروشند وبهایش را بابت پولی که ازبیت المال گرفته بصندن بیت المال مسترد دارند ۱

---

۱ - جرجی زیدان ص۴۲ ج ۳

عمر بن خطاب

عمر خلیفه دوم و تاثیر او در اسلام ـ شخصیت و خلافت و حکومت و کارها و خدمات و آثار او

عمراز بنی کعب‌بن‌لوی وازقبیله قریش‌است که ملقب به فاروق شده .
عمردر کودکی گوسفندچرانی‌میکرد وپدرش‌اورا بخشونت تربیت وعادت‌داده بود بهمین جهت تندخوئی براوغالب بود .

دردوره جوانی تجارت میکردودربین‌قریش درجاهلیت بمنزله سفیریاپیغامبربوده بین‌قبایل‌وطوایف تمامی‌مورخین‌بلااستثناء ازمخالف وموافق‌مینویسد**عمردراسلام بسیار سخت بود وازدشمنان پیغمبرومسلمین بشمارمیرفت وهمواره درصدداذیت وآزارشان بود وچون نیرومند وجسوروتندخووخشن بودکمتر ازکسی‌از آزارش ایمن بود** ـ بحدی اذیت بمسلمین می‌نمود که بسیاری بحبشه مهاجرت کردند.

ولی‌اسلام این دل‌سنگین واین‌روی ترش وعبوسی را براثر تعلیمات عالیه‌اش خاصه وقتی‌کام دل گرفت بنرمی‌ومهربانی‌تبدیل نمود وعمرازشخصیت‌های مبرزعالم اسلامی‌شد .
درباره اسلام آوردن عمروعلت آن مینویسد چون پیغمبربت‌های خانه کعبه را شکست و رئیس‌بت پرستان ابوجهل بوددرصدد کشتن حضرت برآمد گفت‌ای گروه قریش میدانید محمدخدایتانرا دشنام دادهرکس‌اورابکشد صدشترسرخ وومقداری سیم‌وزرونافه مشك باوخواهم داد .

عمرچون‌این بشنید باآن خصومیتی که باپیغمبرداشت داوطلب انجام این‌کارشد و سایرین که اورا برای‌این‌کارجسورونیرومند میدانستند اورا تشجیع نموده‌وگفتند لباسی است که بقامت تو دوخته شده وغیرازتوکسی ازعهده این‌کاربرنخواهدآید . عمرعهدو پیمان بست که محمدص رابکشدوشمشیربست بقصدملاقات پیغمبررفت دربین‌راه سعدبن ابی‌وقاص را ملاقات کردو گفت کجامیروی گفت میروم محمدرابکشم گفت تو کوچکتراز آنی که بتوانی‌این‌کاربزرك رامرتکب شوی‌وگمان‌میکنی بعدازکشتن‌اوبنی‌عبدمناف ترا زنده میگذارند . سعدوعمربحمله پرداختند ـ سعدگفت چرا بدامادخواهرت‌این‌عمل نمیکنی ـ عمربمنزل آنها شتافت وسعیدرا زد وخواهرش رابخون‌آلود .

باری عمرورقی ازقرآن رادرخانه دامادش دیدوتحت تاثیرآن واقع‌شدو راهبر

خواست تا برای اسلام آوردن بخانه پیغمبر برود ـ عمر باخبـاب بمنزل زیدبن ارقم که پیغمبر در آنجا بود رفت ودرحضور بسیاری ازمردم اسلام اختیار کرد . درسنه ۶ بعثت (تاریخ الخلفا)

عمر مطابق اصول ولایت عهدی خلیفه شد

در کتاب سقیفه و فدك وسایر کتبی که دراین موضوع تالیف کرده اند می بینیم که کوشش عمر بامتفقینش (یعنی آنانی که در کعبه بر خلاف علی عهدنامهٔ امضاء کردند) برای احزار کردن مقام خلافت این بود که پیغمبر ص خلیفه معین نکرده وچون چنین است باید بشوری خلیفه انتخاب شود . ودیدیم که انصار سبقت گرفتند شاید از خود کسی را انتخاب نماینـد و مهاجرین باحدیث الائمهٔ من قریش آنها را ازمیدان این دعوی خـارج کردندوچون نصوص برخلاف وامامت علی ع قریب دوماه بود که چشم وگوش های اعراب داپر کرده بود مسلمین تعجب نمودند که دعوی ابوبکر وعمر ازچه نظراست باری بهرترتیبی بود درمیان هیجان عمومی وغوغای پرشورمسلمین واجماع درمسجد عمر بزردستی متحدینش باابوبکر بیعت کرد وبنیروی وی تهدید وقتل وازطرفی بااسلحه جعل حـدیث ازغـالب مسلمین بیعت گرفتند وحتی علی وزیروسایرین بنی هاشم را بزور بندبگردن انداختند کشان کشان بمسجد بردند وبدین ترتیب تاشش ماه آن بیعت بنـام ابوبکر گرفتند واساسی شوری مسلم گردید ـ

اما چون نوبه بعمر رسیدودراین کارنانی بود که عمر باابوبکر قرض داده بـودوا کنون اگردرشوری برودممکن است منظورحاصل نشودزیرا بایدمانندعمر دفاع کندوفعالیتی بـکار بردتاخلافت محرز گرددولذا ابوبکراین نان را بوسیله یك وصیت نام بخط عثمان کـه نیزاز متحدینش بودادا کردوعمررا براصول ولایت عهدی بخلافت منصوب ساخت وامورمسلمین را بنظرشخصی خود بعمر برگزارنمودواین جا اصول شورا ازبین رفت وتعیین خلافت رنگی دیگر بخود گرفت

البته عمرچون خودرالایق تر ازابوبکر میدیدوزمینه را حاضر کرده بودمقتضیات آئین اسلام هم چنین ایجاب میکرد که جهانگیری شروع شودولذا بازمان عمر تصادف کردیعنی زمان رشد وتوسعه اسلامی فرا گرفت ومسلمین هم حاضر بودندواز جنك وفتح وظفرغنائمی وثروت وموفقیت های بزرك یافته بودندلذا شروع بفعالیت نمودند .

وشاه صاحب عبدالعزیزدهلوی در کتاب ازالة الخلفادرمآثر عمر درحکایات سیاست و گفته که زمان خلافت وی ۱۰۳۶ شهر باتوابع ولواحق آن مفتوح شدوعمر ۴۰۰۰ مسجد ساخته و ۴۰۰۰ کنیسه خراب کردو ۹۰۰ منبر برجنوب محاریب (محرابها) مساجدجامع بجهة خطبه جمعه بنا کردند .

خلافت عمر بن الخطاب ۱۳ ر ۲۳

درجای خود گفته ایم که پس ازواقعه غدیرخم مخالفین متفق شدند که نگذارندعلی بن ابیطالب داماد ووصی پیغمبر خلیفه اوشود وسقیفه رابوجود آوردند وابوبکر طبق نقشه خلیفه شد ـ

چون ابوبکر مریض شد کاتب ومنشی او عثمان بوددرحال سکرات گفت بنویس خلیفه پس ازمن . بیهوش شد عثمان نوشت عمر بن خطاب واین طبق نقشه بود که داشتند ابوبکر بهوش

آمد گفت چه‌نوشتی گفت نوشتم‌خلیفه پس‌ازابوبکرعمر بن‌خطاب‌است گفت آفرین برتو که خوب ازقصدمن آگاه شدی این‌وصیت‌نامه را بدست غلام خودداد که برمردم‌بخواند عمرهم همراه اوبودبمردم میگفت ای‌مردم ساکت شویدبسخن خلیفه رسول‌الله گوش دهید که از ازخیرخواهی برای‌شما دریغ نکرده

مردم‌ساکت شدندتانامه را خواند مردم شنیدند اطاعت کردند ابوبکر بازسراز غرفه بیرون کرد گفت ای مردم آیابخلیفهٔ که معین کردم راضی شدید من ازحویشاوندان خودم‌انتخاب‌نکردم، خلیفه عمراست مردم‌اظهاررضایت کردند ؛ چون‌خلافت‌ریشه‌دارشده بود جرئت مخالفت‌هم‌نبوده وقرض‌ابوبکربعمرهم‌ادا شد بدین‌ترتیب‌ابوبکر که‌ازدنیارفت عمربسبك ولایتعهدی‌خلیفه مسلمین‌شد واین‌جاعثمان باوخدمتی کرد که بعدعمر تدارك و جبران آن‌رانمود .

مردم‌بامشاهده ابوبکر باعمربیعت کردند . همینکه براریکه خلافت استقراریافت خیالش ازداخل جزیرةالعرب‌اسوده بود زیرا مخالف ودشمن علنی‌نداشت لذا هم‌خودرا صرف‌انجام طرحی که‌ابوبکرشروع‌نموده‌بود کرد .

عمرپس‌ازاستقرار بر اریکه خلافت‌بمنبررفت وخطبهٔ خواند ونخستین سخنش‌این‌بود که «مثل عرب مثل‌شتریست مهارشده وازرخم مهارتسلیم قائد شده‌هرجاببرندش‌میرود بخدای کعبه قسم که من‌آن‌رابراه خواهم برد .

یعنی‌مصمم‌برای‌فتح‌ممالك‌ایران وروم‌شد که بزرگترین‌پادشان خراجگیردنیای‌عصر خودبودند حسن‌تصادف این‌بود که زمینه داخلی صاف‌شده وسرداران نامی‌جنك آزموده و مجاهدین‌باایمان‌غنایم‌یافته دراختیارداشت لذاباحرارت‌تمام شروع بحمله کرد وباقدرت وتوانائی سرتاسرایران رافتح کرد وبعدبروم حمله‌برد ودست آنهارا ازقسمت مهم آسیای غربی وشمال‌افریقا که قرنهابر آنجا حکومت‌داشتند کوتاه کردودرنتیجه سرزمین‌متمدن ترین ملل‌راقیه آن‌عصرراتحت فرمان‌اسلام در آورد

فتح ایران

کشورپهناورایران ودولت‌عظیم‌الشأن‌باسابقه ساسانی‌واکاسره برقسمت مهم‌دنیای آنروزحکومت داشت واوج اقتدارش‌زمان انوشیروان دادگربود پس‌ازاودر اثرعیاشی وخوشگذرانــی شاهزادگان بکاردولت وملت رسیدگی نمیشد ضعف وفتوری‌پیش آمد .

این‌سنت طبیعی مزاج اجتماع‌بشری‌است که هرگاه‌بی‌نیازشد ووسایل‌زندگانی از هرجهت فراهم آمدبعیاشی‌وتن‌پروری وشهوت رانی‌میگذرانند

خسروپرویز که وارث‌کاخ رفیع‌انوشیروان شد وتمام‌وسایل‌عیش‌ونوش‌برای اوفراهم بودبشهوت رانی‌پرداخت چنانچه دختراَبوقابوس‌نعمان‌بن منذرپادشاه حیره‌را خواست و چون اوحاضرنشد دختر بخسروپرویزبدهد درسال ٦١٤ اورا درزیرپای فیل‌هلاك کرد تا شهوت رانی کند

این‌حرکت قوم‌عرب راکه بتعصب‌مشهورندبران داشت که علیه‌پادشاه ساسانی‌قیام نمود بشورند لذاقبیله‌بکربن‌وائل که‌ازنژاد عرب‌اسماعیلی بود ودرنزدیکی‌خاك آل‌بنی‌لخم

سکونت داشتند علناً برضدعمال خسروپرویز قیام کردند

پادشاه ایرانی برای سرکوبی آنها سپاهی بسرداری هامرز بطرف اعراب قبیله بکر فرستاد بنی بکر لشکریان ایران را باجمعی از اعراب که بیاری آنها آمده بودند مامور نمود و هامرزرا در ذوقار کشتند لذا این واقعه بنام وقعه ذوقار شهرت یافت

شکست ایران از نظر عمال دولت خیلی مورد اهمیت گرار نگرفت ولی از نظر اعراب که فهماندند نه ایران دارای قدرت زمان شاپور وانوشیروان است ونه عرب همیشه مخذول ومرعوب است روحیه عرب را قوی ساخت

دراین اوان خسروپرویزهم ازجهان رفت واوضاع ایران بهرج ومرج ووضع ناگواری کشید اختلاف طبقاتی رخ داد - عیاشی وشهوترانی طبقه اعیان ومتنفذین ادامه داشت در خاطر کسی خطور نمیکرد که امکان شکست واضمحلال وتلاشی کاخ کسری داده شود

اعراب هم فهمیدند که داخل ایران خراب است بیشتر امیدوار برای حمله وهجوم شدند درزمان ابوبکر یکی از رؤسای عرب از قبیله بنی شیبان که **مثنی بنی حارثه** نام داشت وغالباً باکسان خود بر قسمتی از خاک سرحدی ایران که عرب آنرا **سواد** مینامید بعنوان غارت دستبردی میزد ومراقب اوضاع واحوال ایران بود تااین آشفتگی رادیــد نزد خلیفه رفت گزارش داد

ابوبکر بتقاضای او بر قبیله تازه مسلمان مرزی غرب ایران رسمیت داد وضمناً خالدبن ولید راکــه ازمدینه باسپاه خود بطرف حیره فرستاد بمثنی امرداد کــه تحت اطاعت خالد باشد ــ

ضمناً چندقبیله دیگرراهم باطاعت خالد مأمور کرد که ازآنجمله قبیله بکر بودند که درواقعه ذوقار بر ایران غالب شدند

خالد ابتدا بطرف حیره رفت وآبادانی ایران غربی را در کنار بادیــه عربستان فتح کرد که درسال ۱۲ مبلغی گزاف بخالد بخشیدند کــه ازسرخون ایشان بگذرد وهرسال خراجی بدهند ــ

خالد تسلیم رابدین شرط پذیرفت که ازاین تاریخ مردم حیره جاسوسی مسلمین برابر اینان باشند- آنگاه وجوه وغنائم را بمدینه فرستاد و **این اول سالی بود که مسلمین بمرکز خلافت بعنوان تقسیم غنائم بین مسلمین فرستادند**

بافتح حیره ازطریق وادی فرات راجنوب عراق عرب وجلگه خوزستان برروی سپاه اسلام گشوده شد

خالد بلادرنگ مثنی رامأمور شوشتر نمود ودیگری رابفتح بندر «ابله» بصره حاله فرستــاد وخود بتسخیر آبادیهای فرات مشغول شد وبشهر **انبار** در کنارفرات حمله کرد کــه انبارذخیره آذوقه لشکر ایران بود پس از کشتن وسوختن مردم حومه فتح کرد ومردم انبار تسلیم شدند بادادن مالی گزاف

خالد تاربیع الاول سال ۱۳ هجری درعراق بود ودراین مدت اووسپاهیانش بمردم بـلاد سرحدی ایران سخت حمله کردند وازکشتن وسوختن وغارت اموال واسیر گرفتن زنان و

مردان بیگناه هم دریغ نداشتن درهمین موقع که ابوعبیده جراح درشام برای فتح کشورهای روم رفته بود وازعهده برنمی آمد ابوبکر خالد راهم بکمك اوخواست وبشام فرستاد، فهمید که فتح ایران آسانتر ازفتح روم است

ضمناً اوبمرد وخلافت بعمر رسید ولی نقشه تعقیب شد عمر برای آنکه فتح ایران تعطیل نشود ابوعبیده ثقفی پدر مختار را بسرداری سپاه مامور فتح ایران نمود وبه مثنی دستورداد باسایر لشکریان مطیع اوشوند وضمناً نوشت" اگرشتابزدگی نداشتی سرداری سپاه رابتومی سپردم ولی چون برای جنك مردی باحزم واحتیاط لازم است ابوعبیده ثقفی رابرگزیدیم این سردار نامی هم درطول راه بهرقبیله ازعرب برسید آنها رابجهاد باایران وغارت ویغماتطمیع میکرد باین تدبیر جمع کثیری ازمردم راکه درهمه عمر آشنا باین عمل بودند باخود بایران آورد و بطرف خوزستان پیش راند وپس ازفتح خوزستان برای فتح مداین پایتخت اکاسره عازم شد و بحیره برگشت تابمداین حمله کند

ساختن جسر وحمله بمداین سال ۱۳

مردم حیره ازقدیم الایام برروی شط پلی ساخته بودند که بوسیله آن بساحل یسار رودخانه می رفتند وازآن راه باعراق ارتباط راشتند این پل درسنوات ضعف دولت ساسانی سست شده وقسمتی از آن خراب شده بود ، ابوعبیده ثقفی دستورداد پل را تعمیر کنند بسرعت مرمت شد وخود باعدهٔ ازسپاهیان اسلام ازشط گذشتند

ایرانیان دراین طرف جسر بسرداری **مردانشاه** که پادشاه ایران اورا **بهمن** واعراب او را **ذوالحاجب** یعنی دارای ابروان درازلقب داده بودند جلولشگریان اسلام را گرفتند در همانجا جنك سختی درگرفت وجمع کثیری ازمسلمین بدست ایرانیان بقتل رسیدند که از آنجمله ابوعبیده وبرادرش وبرادرزاده اش هلاك شدند مسلمین شکست خورده منهزم بسرداری مثنی بحیره برگشتند وخبرهزیمت وشکست رابمدینه رسانیدند ــ آنروزرا **«یوم قس ــ الناطف»** میگفتند

شکست جسر وقتل ابوعبیده ثقفی عمرخلیفه راسخت متأثر نمود که که یکسال ازشدت تألم نام عراق رابزبان نمی آورد

مثنی درحیره مردم رابجهاد ضدایرانی تحریك میکرد وبغارت خزائن ملوك ساسانی تطمیع میکرد خلیفه هم هرکس راحاضر بجنك شام بود بایران میفرستاد ازجمله کسانی برای غارت آبادی ها وخزائن این مامور کرد **جریر بن عبداله بجلی** بود که اتباع زیادی داشت او باخلیفه قرار گذشت ربع غنائم مال او واتباعش باشد وسه چهارم رابمدینه بفرستند عمر پذیرفت وجریر حرکت کرد

ازطرفی ایرانیان باآن فتح درخشان بفکر حفظ قوا ومرز نبودند اوضاع داخلی هم آشفته تر میشد پیش بینی احتمالی حمله مکرر نیروی اسلام هم درفکر اولیای قشون ایرانی خلجان نمیکرد وتصور میکردند خطر عرب بکلی رفع شد ومسلمین رفتند آنجا که عرب نی میانداز

جنك نخیله در سال ۱۴ جریر بن عبدالله بجلی با نیروی کثیری از غارتگران عرب بطرف سواق ۱ عراق ودوره وسطای فرات سرازیر شد وچون خبر حرکت ایشان بایران رسید یزدگرد سوم که تازه پس از بحرانهای پی درپی برتخت متزلزم ساسانی جلوس کرده بود سرداری بنام مهران پسر بنداد همدانی باد دوازده هزار نظامی برای جلوگیری نیروی عرب فرستاد

این سردار بجای آنکه مثل بهمن ذوالحاجب درساحل یسار فرات منتظر مسلمین باشد پیشدستی کرده از پل گذشت در آن طرف شط درنخلیه نزدیکی کوفه کنونی بااصحاب **جریر ومثنی** روبرو شد

درنخلیه جنگ سختی درگرفت وابتدا برادرمثنی کشته شد وکشته شدن اوموجب خشم مثنی وجلادت اوشدوفرمان حمله جمعی دادندتا آنکه مهران سردار ایرانی بقتل رسید ولشکریان اومنهزم ومتفرق شدند

جریرومثنی ازجسرعبور کردند وفرمان حمله، وغارت دادندتابسرعت مانند شیر غضبناك تمام ساحل یسار فرات راتا حدود مدائن پایتخت ساسانیان زیرسم ستوران پایمال کردند

جنك قادسیه سال ۱۴ ازفتح نخلیه هجده ماه گذشت مداین پایتخت دولت اکاسره در ساحل چپ دجله قرارداشت عمر تصمیم برفتح مداین گرفت ومی‌خواست خودش سرداری لشکراسلام را عهده دارشود مدتی هم دراین شوربودتا **سعدبن ابی وقاص** راانتخاب کرد وبدستیاری مثنی برای فتح پایتخت ایران مأمور نمود

موقعی که سعد بجیرهٔ رسید مثنی مریض شد ودر گذشت سعدزن اورا بعقدخود درآورد ودرقادسیه «پانزده فرسنگی مغرب کوفه» اردوزد

یزدگرد خبردارشد بایدازپایتخت دفاع کند شتابان سپاهیان بسیارازاطراف جمع آوری کرد وبفرماندهی سپهبد کل ایران رستم پسرفرخزاد والی خراسان ماموردفاع دشمن نمود وفیروزان وبهمن ذوالحاجب فاتح واقعه جسرراهم با اوهمراه کرد

رستم که برتختی سوار بودبا درفش کاویانی پرچم ملی ایران بجانب قادسیه رهسپارشد خلیفه مسلمین بانهایت حزم واحتیاطی که نموده بود بازهم بیمناك بود زیرا فتح مرکزسلطنت ایران کاری آسان نبود ولذا بعدنوشت نمایندگانی نزد فرمانده کل لشکرایران بفرست وبا تحمیل جزیه هم شدبشکلی جنگ را بصلح خاتمه دهید

سعدهم که خود میدانست فتح پایتخت چندین صدساله ساسانیان باین آسانی نیست ابتدا **مغیرة بن شعبه** رانزد رستم فرستاد تازمینه حال معلوم شود

رستم پیغام دادمیدانم تنگی معیشت وسختی وضع زندگی شمارا بحرکت ایران واداشته

۱ـ سوار آن قسمت ازایران غربی بود که بلافاصله ببادیه عربستان اتصال داشته وچون عرب حجازی پس از گذشتن ازبیابان اول بار بادیدن آن ازدورسوار آبادی عراق رامیدید آنرا بنام سواد خوانده‌اند

شاهنشاه ایران هم حاضر است مقداری آذوقه بشما ببخشد وحاجات شمارا برآورد که بمحل خودبر گردید

مغیره گفت موضوع فقر واحتیاج نیست بلکه خداوند برما پیغمبری فرستاده ومارا بقبول دعوت او نیکبخت گردانیده ومارا بجهاد بامخالفین مأمورساخته تا آنهارا مامور بقبول جزیه یاتسلیم وقبول اسلام مجبور کنیم اگر ایمان آورید واطاعت کنید درامانید وگرنه شمشیر بین ما وشما حکمفرماست

رستم سخت درخشم فرورفت گفت فردا یکی از شمارا زنده نخواهم گذاشت !!

سعد باز دونفر دیگررا نزد رستم فرستاد که بعنوان سفیر پیش یزدگرد بفرستد رستم قبول کرد اماچون سفرای مسلمین عرب یزدگردرا باسلام دعوت کردند پادشاه ساسانی متغیر شد وآنهارا بیرون کرد گفت اگرعنوان سفارت نداشتید شمارا میکشتم

مدتها وقت صرف تبادل سفرا ونمایندگان ومذاکرات شد وهردو میترسیدند بحمله شروع کنند

رستم حمله نمیکرد بفکر اینکه قشون خود ناچیز است تا حمله کند آنهارا تارومار میکنند ولی ازطرفی فکر حملات عرب وفتوحات آنها بسرعت دل قشون ایرانی را بطپش انداخته بود

سعد منتظر بود روحیه قشون قلیل خودرا تقویت کند وناگهان حمله نماید ، تاآخر سال ۱٤ تلاقی طرفین درقادسیه پیکارسختی شروع شد وسه شبانه روزجنگیدند سپاهیان رستم که روحیه بسیارضعیفی داشتند مقداری بعرب پیوستند وجمعی هم محکوم اوضاع طبیعی شدند که وزیدن بادمخالف وآوردن غبارهای نرم وفشاندن بچشم لشکریان ایرانی که کمك غیبی برای مسلمین بودموجب کشته شدن رستم وپراکنده شدن سپاهیانش وعقب نشینی بطرف مدائن گردید درجنك قادسیه مسلمین درفش کاویانی که بانواع جواهر مکلل بود بغنیمت گرفتند و برای تصرف جواهرات گرانبها آن پرچم ملی را پاره پاره کردند وتقسیم نمودند

فتح قادسیه ورسیدن عرب بساحل غربی دجله مقابل ایوان مداین سقوط پایتخت وانقراض دولت باعظمت ساسانی را قطعی الحصول نمود

فتح مداین درسال ۱۶

سعد ولشکریانش پس ازرسیدن بکنار دجله باروحیه بسیار قوی وغنایم بسیار بامستحفظین مداین که درساحل غربی دجله بودند جنگی کردند وفاتح شدند ولی هنوزجزئت عبور ازشطرا نداشتند ولذا مدتی درجلگه بین فرات ودجله برفع خستگی وگشودن آبادیهای اطراف مشغول شدند

یزدگرد فهمید که ازعهده دفاع بر نخواهد آمد بادرباریان وزنان وبزرگان واشراف مقداری مهم ازنفایس خزائن که دردسترس آنها بود برداشته بطرف کوههای غربی نجدایران حرکت نمود ودرحلوان اقامت کردتاببیند چه میشود شاید درتنگه های سخت وصعب العبور جلو سیل عرب را بگیرد البته این شیوه ورسم هرطبقه دل ازدست داده است که پس ازعیش وعشرت جواهرات را برداشته فرار را برقرار برمیگزینند چنانچه ما خود درعصر حاضر دیدیم و سرنوشت ملت را بخدا می سپارند وگاهی هم لباس زنانه می پوشند که ازگزند دشمن مصون بمانند ــ

از قضای الهی که باید اسلام جهانگیر شود مقارن فرار یزدگرد طاعون وقحطی در ایران بروز کرد ولطمات سختی باین قوم رسید

ایرانیان برای دفاع از پایتخت پلهای دجله را خراب کردند تا عبور عرب ممتنع گردد اما عرب مسلمان که بعشق بهشت مرگ را خوار و ناچیز میشمارد ومعتقد بودند اگر بکشند یا کشته شود ببهشت میرود بااسب بآب زدند وساحل یمن ودجله را از ایرانیها پاك كردند تا قایقها باروبنه مسلمین را باین طرف شط بیاورند

سعد ولشکریان او بتدریج آبادیهای حومه مداین را گرفتند وچون دیگر در پایتخت ساسانی کسی که درصدد دفاع آنجا باشد نمانده بود آن شهر بی نظیر که قرنها بر قسمت عظمی از عالم حکومت داشت ومرکز ثروت وخزائن نفایس بود درماه صفر سال ۱٦ بدست عرب افتاد

مداین حکم تهران امروز وبغداد کنونی رادارد که بمدائن نزدیك میشود عرب غارتگر هم که باین شوق فرسنگها راه را طی کرده بود ومتحمل سختیها شده بود ببهشت موعود را در این دنیا یافت ودربردن مال وجواهر وخزائن وحملات ناجوانمردانه برمردم مغلوب خودداری نکردند ـ

یزدگرد نیز نتوانست در کوههای کرمانشاه ازعرب جلوگیری کند وبادو حمله متقابل شکست خورد ودر **جلولا** و **حلوان** مغلوب جریر بن عبدالله بجلی شد وبطرف اصفهان گریخت ـ

عرب در این سال علاوه بر فتح سراسر جلگه عراق وسواد دجله درحصار های ایران داخلی نیز رخنه کرد و بسهولت موصل و تکریت را از طرفی و کرمانشاه را از طرف دیگر مسخر نمود

فتح الفتوح نهاوند سال ۲۱ ه

پس از فتح قادسیه سعد بن ابی وقاص بامر عمر برای اسکان قشون و مهاجرت قبایل عرب از حجاز بعراق نقطه خوش آب وهوائی را انتخاب کرد وشهری نوبنیاد بسیار زیبا بنا نمود وآن شهر را کوفه گفتند که درسال ۱۷ ه بناشد وبتدریج امابسرعت آباد وپرجمعیت شد چون نزدیك بناهای خراب حیره بود جای حیره را گرفت چنانچه بصره را درسال ۱٦ ساختند وجای بندمعروف ابله را گرفت کوفه ازسال ۱۷ تاسال ٤۰ که حکومت امیرالمومنین ع بوده بالغ بریکمیلیون جمعیت ساکن شدند که چهارصد هزار ایرانی متواری ازمداین واطراف آن بودند که پس ازخلافت حضرت امیر بظلم وتبعید وزجر وتهدید معاویه بسیاری ازآنجا کوچ کردند ومتفرق شدند وبیشتر ببصره آمدو بایران باز گشتند ـ

ناگفته نگذاریم که مسلمین در این فتوحات سه شهر مهم ساختند اول بصره وپس از آن کوفه وبعد بغداد را منصور عباس بجای شهر طیسفون درسال ۱٤٥ ساخت که امروز بجای مداین است .

سبب تسمیه جنك نهاوند بفتح الفتوح این است که پس ازسقوط مداین حداکثر مقاومت درنهاوند بعمل آمد وپس ازسقوط نهاوند دیگر برای قشون اسلام فتح وظفر مسئله عادی بود

یعنی هر کجا عرب واسلام واردمیشد مقاومتی نبود یااگرهم بود بسیارناچیز نشان میدادلذا آنرا **فتح الفتوح** گفتند .

بصره پس از آبادی وعمران درسال ۱۶ مغیرة بن شعبه والی آنجاشد ومأمورفتح بلاد خوزستان گردید مغیرة بن شعبه حمله باین شهر را شروع کرد وبآسانی دهقانان ایرانی اهوازرا بتسلیم وقبول جزیه مجبورساخت اماچون حرکت زشتی ازاوصادرشدعمراورا عزل کرد وا بوموسی اشعری رابولایت بصره فرستاد

این والی دنباله فتوحات مغیره را گرفت تا رامهرمزوشوش را تصرف کرد اما چون بشوشتر رسید، **هرمزان** والی آنجامقاومت نمود ودرقلعه شهرمتحصن شد ابوموسی ازخلیفه کمك خواست عمردستورداد ازکوفه عماربن یاسر بالشکریانش بیاری ابوموسی رفتند هرمزان وایرانیان شوشتر سخت مقاومت کردند وعرب دراین جنك باآنهمه کثرت نیروی ظفر نیافتند تایکنفرایرانی خائن باعراب کمك کرد وآنهارابزنان وفرزندان مدافعین راهنمائی کرد هرمزان روحیه خودرا ازدست داد وجمعی ازایرانیان برای آنکه بدست اعراب نیفتند برخی زنان وفرزندان خودرا کشتند عاقبت هرمزان ازابوموسی امان خواست اوهم موکول بنظریه خلیفه کرد وهرمزان رابمدینه نزد عمرفرستاد هرمزان درظاهراسلام آورد وعمر برای اووظیفهٔ مقررنمود ولی بعدبا ابولؤلؤدرقتل خلیفه شرکت کرد ومسلمین اورا کشتند .

ملاقات هرمزان وخلیفه مسلمین

هرمزان درهنگام حرکت بمدینه لباس رسمی ایرانی خودراپوشید لباس اوزربفت مانندلباسهای رسمی هیئت دولت امروز بود باضافه که تاج مرصع یاقوت نشان برسرنهاد وباکمال طنطنه وطمطراق نزدخلیفه رفت چون واردمسجد شد گفت خلیفه کیست عمررا کــه درگوشهٔ نشسته بود و اطرافش رااصحاب گرفته بودندنشان دادند .

هرمزان سخت تعجب کرد گفت اگراین خلیفه مسلمین است پاسبانان ودرباریان او کجا هستند گفتند امیرپاسبان ودربان ندارد عمردستورداد تاج ولباس اورا خارج کردند ویك پیراهن عربی ساده باو پوشانیدند آنگاه گفت این عاقبت مخالفت باخدا ورسول و خلیفه است

هرمزان گفت درجاهلیت خدا ازشما روگردان بود لذامابرشما غالب شدیم امروز خداباشماست شمابرما غالب شدید

گویند عمر امربکشتن او کرد آب خواست آب آوردند گفت ای خلیفه میترسم در حین خوردن آب مرابکشند عمر گفت تاآب را نیاشامی خطری برتونیست هرمزان گفت بهمین عهد خلیفه گفت آری همان لحظه کاسه سفالین آب راانداخت شکست گفت ما ابناء ملوك وشاهزادگانیم دراین کاسه‌ها آب نمی آشامیم

عمردستورداد تااورابکشند ــ هرمزان گفت مگرنگفتی تاآب رانیاشامی درامانــی خلیفه اورا امان داد اوهم اسلام آورد وگفت ای خلیفه بخت ازمابرگشته وگرنه عقلامحال بود عرب برایرانی ظفریابد

فتح خوزستان

ابوموسی برتمام خوزستان وجندی‌شاپور دست یافت درضمن یزدگرددراصفهان مشغول جمع آوری قشون‌شد وازری وقومس «دامغان‌وسمنان- بسام‌حاله»وهمدان وسایربلاد کمك خواست‌تابلکه‌قسمت‌غربی ازدست رفته را ازدست عرب‌نجات دهد

فرماندهی این سپاه **درنهاوند** بسرلشگرفیروزان که ازسرداران‌نامی ایران‌در جنك قادسیه‌بود محول‌شد .

عماربن یاسر سردارنیروی مسلمین بود خبراجتماع‌این‌سپاه راشنید بعمرنوشت و خواست‌تااورا مامورجنك‌نماید‌عمرمصلحت‌ندانست‌و **نعمان بن‌مقرن** رابابن سمت‌فرستاد وجریربن‌عبدالله ومغیرة‌بن شعبه را نیزبااوهمراه‌نمودتااگرنعمان درواقعه هلاك شد یکی آن‌دوسردارفرمانده مسلمین باشند

سپاهیان‌تحت امرنعمان وفیروزان درجنب‌شهرنهاوند بیکدیگربرخورد کردند ـ نعمان درجنك کشته‌شدولی‌فتح‌قم‌نصیب‌لشکرش‌شد که سپاه فیروزان منهزم شدندوخودش فرار کرد ودرحین‌فرار کشته‌شد وبدین جهت عرب‌فتح‌نهاوند را فتح‌الفتوح‌نامید

قشون‌ابوموسی‌اشعری‌پس‌ازفتح‌نهاوند شیروان ـ دینور- صیمره (پشت کوه‌یا کمره راگرفتندوبعدبرای‌فتح‌قم- کاشان‌اصفهان‌حمله کردندودرسال۲۳وسال۲٤سال آخرخلافت عمرواول‌خلافت عثمان آنشهررا نیزگشودند وقومس-زنجان ـ آذربایجان را نیزدرسنوات ۲۲ر۲۳ بتصرف آوردند .

یزدگردازاصفهان‌باصبطخرگریخت وبازهم درصددبود ایران ازدست‌رفته راازعرب پس‌بگیرد ومردد‌بین رفتن‌طبرستان وکرمان‌شد عاقبت‌بکرمان وسیستان رفت وچون آنجا وسایل‌دفاعی نبودبخراسان رفت

فتح شام

چنانکه سابق‌اشاره کردیم درسال آخرخلافت ابوبکر۱۳هـ بین رومیان وسپاه اسلام جنك‌بزرگی درمحل یرموك درگرفت که مسلمین‌بسرداری‌ابوعبیدة‌بن‌الجراح ازخلیفه مددخواستند وابوبکرهم‌خالدبن ولیدراواز حیره بشام فرستاد

درحین‌جنك خالدازخبرمرك‌ابوبکرمطلع شد اماجنك‌راخاتمه دادتا بفتح وفیروزی تمام‌شد مسلمین را بفتح‌یرموك ومرك‌ابوبکروخلافت عمرتهنیت گفت ـ

فتح‌یرموك اولین‌واقعه‌تاریخی خلافت عمراست‌که پنجهزارمسلمان بر۲٤۵۰۰۰ رومی‌غلبه‌یافتند وکمال‌ضعف دولت روم رقیب وهمسایه ایران مسلم شد ـ عمرمیدانست که فتح روم آسانست لذا اول‌بایران حمله کرد وچون‌ازایران خیالش راحت شدبفتح‌شام پرداخت ــ

عمردراولین‌قدم‌خالدبن‌ولیدراعزل کردوابوعبیده‌ثقفی رابفرماندهی‌برگزید سابقه ننگین‌خالد درکشتن مالك‌بن‌نویره وبی‌عفتی‌بازن اواسباب تنفرعمرازخالدبود ولی‌چون ابوبکراخلاقاًمدیون‌خالدبوداین‌جنایات‌را ناچیزمیشمردولی‌عمر که‌مردی‌خشن‌بودنتوانست ازاوبگذرد

ابوعبیده وخالد پس‌ازفتح‌یرموك درمحرم‌سال ۱٤ درمحل **مرج الصفر** بدمشق وارد شدندو آنجارا که‌بمنزله کرسی‌ممالك آسیائی‌روم بود گرفتند وازآنجاازیك‌طرف دره‌اردن بفلسطین‌رفتند وازطرف دیگربه‌دیترانه دست‌یافتند وشام ولبنان حمص ـ حماة‌لاذقیه ـ طرطوس را درسال۱۵ گشودند وبیت‌المقدس رامحاصره کردندتا اهالی‌شهربتسلیم حاضر شدندبشرط آنکه عمرمصالحه‌نامه راضمانت کندابوعبیده‌هم‌مطلب راباطلاع‌خلیفه‌رسانید عمرشخصاً درسال۱۷ بشام‌رفت وبیت‌المقدس رابصلح گرفت **وحکومت آنرابعلی‌بن ـ ابی‌طالب داد** ازقبول آن خبری نداریم

هراکلیوس پس‌ازشکستهای متوالی بقسطنطنیه گریخت ودولت‌روم متصرفات‌چند قرن‌خودرا درخاورمیانه ازدست داد

درسال۱۸ که مسلمین سرگرم‌فتوحات‌شام وفلسطین‌بودند طاعون‌بروز کرد وسران سپاه‌اسلام‌ازجمله‌ابوعبیده جراح هلاك‌شد عمرمعاذبن‌جبل راکه ازصحابه رسول‌خدا ص بودبجای اوگماشت اونیزبهمین مرض‌درگذشت ـ خلیفه‌ریاست مسلمین رادرشام بعهده عمروبن‌العاص‌سپرد

بنابراین اولین فتح‌شام وآخرین‌فتح‌شام باخلافت عمرشروع شد

فتح مصر سال ۱۹ر۲۰

کشورمصرآباد وپرثروت بود وعمروعاص عاشق آن شهرشد و آرزوی حکومت سرزمین‌فراعنه راداشت ومیدانست عمرهم‌باو ولایت مصررانمیدهد لذابدون‌اجازه خلیفه ازطریق‌حاشیه‌بحر مدیترانه وشبه‌جزیره‌سینا عازم مصرشد چون خبرحرکت عمروعاص بعمررسید ازتشتت آراء مسلمین می‌ترسید وازبسط فوق‌العاده کشورهای اسلامی بیمناك‌بود نامه‌توبیخ‌آمیزی بعمروعاص‌نوشت که اگرقبل ازدریافت نامه‌بمصروارد نشده‌بشام‌برگردد

عمروعاص عاشق مصربنام خلیفه وقعی‌ننهاد درسال۱۹ واردمصرشد وزبیربن‌العوام همراه اوبود دردامنه جبل‌المقطع برسپاهیان حکمران رومی‌غلبه یافت تابوادی نیل‌رسید وازآنجا عازم اسکندریه شد

پس‌ازچهارده‌ماه‌محاصره‌بر آن‌شهر که ام‌البلاد مصروبزرگترین‌بنادرمدیترانه‌در آن ایام‌بودتسلط‌یافت ولشکریان اسلام برقسمتی ازافریقا دست‌یافتند

باین ترتیب عرب که‌بلاداصل آنها ساحل‌شرقی دریای‌احمربودساحل غربی آنرا هم دراختیارگرفتند وبین‌حجازومصررابطه دریائی دائم‌برقرارگردید

عمروعاص سرتاسرمصروبرقه رابسهولت فتح کرد ودرسال۲۲ بطرابلس غرب حالیه رسید ومهیای حمله‌بتونس‌شد ولی‌خلیفه اوراامرموکدنمود که‌بیشترپیش‌نرود

تااینجافتوحات‌اسلام‌درزمان‌عمرخاتمه‌یافت عمربرای‌این کشورپهناور که‌باین‌سرعت بدست‌آورد وروزبروزهم بروسعت آن افزوده‌میشد تشکیلات‌اداری ونظامی‌بتقلیدایرانیان داد که اساس کشورداری‌شد مانندتاریخ که درسال۱٦ تصویب شدو**بقول‌خودش رهبر اودراین موفقیت وتشکیلات قرآن وسنت پیغمبرص بود** وگاهی‌هم برای‌خود و اجتهاد عمل‌میکرد که همان‌لغزش‌ها بحساب بدعت عمر گذاشته‌شد

عمر اراضی فتح‌شده را بخود اهالی میداد که مالکین اولی بودنــد واز آنها خراج و مالیاتی میگرفت بنام جزیه ومالیات رعایای مسلمین بنام صدقه نامیده میشد

عمر دستورداد مسلمین درخارج ازعربستان ملك بگیرند که ازپیشروی بازبمانند درآمد ممالك اسلامی زیادشد وبصدملیون درسال رسید که مصرفش فقط مقرری برخی‌از مسلمین بود مثلا برای عایشه ۱۵۰۰۰ درهم وبرای سایرزوجات پیغمبر۱۲ هزاردرهم مقرری بود که میدادند

عمر از آب می‌ترسید بعمروعاص دراسکندریه نوشت

لاتجعلوا بینی و بینکم ماءاً متی‌ما اردت الیکم راحلتی حتی اقـدم علیکم قدمت

میان من وتو آب‌راحایل‌نکن تااگربخواهم برمرکب خودسوارشوم بی‌مانعی بسوی تو آیـم .

درزمان‌عمر اگرعاملی‌سرپیچی‌میکردیاتعدی واجحاف‌می‌نمودوازدستورخلیفه‌خارج میشدبی‌درنك‌مردم‌رسماً اورا سرزنش میکردند واگراثری‌نمیکرددرلباس‌نظم ونثربخلیفه خبرمیدادند اوجداً ازتجاوز عاملین جلوگیری میکرد چنانکه عمـال خوزستان ازحــد اعتدال‌خارج شدند وباموال مردم دست درازی کردند

یزیدبن‌قیس قصیدهٔ دراجحاف وتعدی آنها سرود ونام‌عاملین خاطی‌رایـك‌یك درج کرد موارد ستمکاری آنهارا شرح داد وسودهائی که بناحق برده‌بودنــد ذکرکرد ازعمر خواست کـه اموال اورا مصادره نمایند وبمردم ردکنند ترجمه مفاد بعضی از اشمارش این است

کسانم فدای‌تودارائی‌آن را قسمت‌کن ـ آنهاآنقدرجمع‌کرده‌اندکه راضی‌هستند

من خودمیروم وپنهان میشوم ـ مرابگواهی مخوان ـ من متنفرم‌که احکام عادلانه‌تورابدانم

عمرتا خبرشد دستورداد تمام دارائی عمال‌آن منطقه را دوقسمت‌کرده یك قسمت را مصادره‌نمودند حتی‌یك‌تای‌کفش‌راباآنها داد ولنگه دیگررابرای بیت‌المال برداشت و باین‌نیزاکتفانکرد اموال‌بعضی ازبرادران‌آن مامورین راهم‌نصف نمود وهمینکه یکی از آنان اعتراض‌کردگفت من ماموردولت نبودم عمرپاسخ دادبرادرت متصدی‌بیت‌المال و عشریه ابله‌بود وتوباپول‌بیت‌المال‌تجارت‌کرده‌ای‌وسودبرده‌ای‌باید ده‌هزاردرهم‌بدهی واین مبلغ‌را ازاوگرفت ۱

این‌عمل‌تاچه حــد ازاول غلط بود وبعد چه اثری داشته واز نظرحفظ بیت‌المال و رسیدگی بحساب عمال تاچه مقدارمفیدبود فعلا موردبحث نیست آنچه مسلم‌است‌مفهوم حکومت مردم‌برمردم مصداق‌داشته ومعایب‌را حتی‌درخود خلیفه مردم‌گوشزد میکردند وخلیفه هم اگرچه درباطن راضی‌بعیب جوئی‌نبود ولی درظاهرحسن استقبال میکرده ودر

۱ ـ جرجی زیدان ص۲۷ ج ۳

مقام رفع آن برمی آمده است

علامه علائلی مصری مینویسد **بزرگترین اشتباهات عمر فتوحات پیاپی او بود که مردم را بزور شمشیر باسلام وامیداشت** واگرهمان روش پیغمبر را که عرضه قرآن وایمان دردین بود عمل میکرد مواجه بااین عمال زشت خوی خود نمیشد وبعدهم جنایات بنی امیه که خواهیم دید ازاین روش سقیفه سرچشمه نمیگرفت .

این نویسنده مصری معتقداست تمام فتوحات عمر بضرر اسلام تمام شدزیرا آن اسلامی که بایك تضمین معنوی داشت پیش میرفت بصورت غلبه وظفرجنگی درآمد و مصونیت خودرا ازدست داد .

کنار دریای مدیترانه و کشتی سازی مسلمین

دراواخرعهد عمرقشونی برای تسخیر کناره دریای مدیترانه به فرماندهی معاویه بن ابی سفیان رفت. معاویه درهمان زمان بفکر افتاد که نیروی دریائی بسازد تا مواد لازم که درسواحل شام فراوان بود بتوانددنقل وانتقال دهد .

عمر از آب میترسید ودربنای شهرها هم میگفت باید آب فاصله نباشد واجازه نداد معاویه کشتی بسازد ونیروی دریائی تهیه کند ولی چون عمر درگذشت معاویه عثمان راراضی کرد وچون خراج هم بعمروعثمان نمیدادپول فراوان داشت مقداری کشتی ساخت وباکمك مصریها بجزیره قبرس پیش رفت وآنجا را قتل وغارت کرد . از شام هرسال دسته های جنگی آسیای صغیررا عبورمیداد پایتخت امپراطوررا مورد تهدید قرارمیدادند امپراطوربزانس که دراین موقع کنستان دوم بودبا مسلمانان صلحی بمدت سه سال بست وخراجی بذمه گرفت

پس ازاین مدت معاویه لشکری ازراه دریابریاست **ابوالاعور** برسرقسطنطنیه فرستاد این قشون درطی راه رودس رامسخر کردند وبمحل **کالسرونی** که امروز قاضی کوینددر قفقازلشکریان اسلام درجنك باخزرها شکست خوردندوسلیمان بن ربیعه باتمام لشکرخود درنزدیکی دربندبدست دشمن هلاك شد .

ولی این شکستها ناچیزبودحبیب بن سلمه ارمنستان رافتح کرد وتا دریاچه ان پیش رفت سال ۳۱ ه

درزمان عثمان چون فتوحات بکمال رسید وغنائم فراوان بود مردم متمول شدند عشق بتجمل وتوسعه زندگی بسط معیشت وتهیه وسایل آسایش پرداختند امامسلمانان واقعی از عاقبت این تجمل وتوانگری بیم داشتند .

روی این اصل حزب اموی واطرافیان عثمان ازاین سرمایه بیکران طرفی بسزا بستند و سرمایه ای هنگفت اندوختند وتقریباتمام مناصب درعثمانیان تمرکزیافت ومسجدالحرام راتوسعه دادند .

قتل عمر در ذیحجه سال ۲۳

خلیفه دوم ازنظرسیاسی وفتوحات موفقیت بزرگی نصیبش شدتا درسال ۲۳ یکی ازایرانیان که فیروزنام او رابولؤلؤ کنیه داشت وغلام مغیرة بن شعبه بود باخنجری ضربت سختی بر اوزدبطوریکه

ششروز بعدبهمان ضربت درگذشت وبخاك سپرده شد .

مدت خلافت عمر ۱۰ سال و۶ماه و۸روز بود که دراین مدت فتوحات شایان وتأسیسات بزرگی درضمن تشکیلات وسازمانهای اداری کشوری ولشکری نصیب اوشد که کمتر برای کسی دست میدهد.

ازنکات برجسته تاریخ خلافت عمر- ترتیب تاریخ اسلامی است ازهجرت- تأسیس بیت المال ودفاترمالیاتی است بنام دیوان محاسبات ومنظم ساختن دفترصدقات وخراج وبنای سه شهرمهم بصره - کوفه - فسطاط درمصر

صفحه اززندگی عمر بن الخطاب

عمربن الخطاب بن نفیل کنیت او ابوحفص است چون ابی بکرعمررا ولیعهد کرده بود او ازمردم بیعت گرفت دیگرموضوع اجماع نبود زیرا برمرکب مراد سوارشده بودند وحق خلافت غصب گردند درهمان روز که ابوبکر بمرد عمرخلیفه شد ودیگر نزاعی نبود زیرا زمینه راتـاحدی حاضر کرده بود .

تولد عمر ۱۳ سال پس ازعام الفیل وچهارسال پس ازجنك فجار واقع شد - وفاتش روز روزچهارشنبه ۲۷ ذی حجه سال ۲۳ هجری مدت خلافتش ده سال وشش ماه بود ، بکارد ابولؤلؤ ایرانی غلام مغیرة بن شعبه کشته شد ودرپهلوی ابوبکر درحجره عایشه دفن کردند سال ۲۳ هجـرت -

عمرشش پسرداشت عبدالله وعبیدالله - عاصم - زید - عبدالرحمن - ابوشحمه و دودختر حفصه وفاطمه ۱

عمر وصیت بشوری نمود

چون عمرزخم دارشد صحابه (هواخوهان عمر) جمع شدند و ازاوپرسیدند که ولایت عهدبکه خواهی داد ، عمرشش تن ازصحابه رااختیار کرد وگفت بایکدیگرمشورت کنید ویکی راازبین خود بخلافت بنشانید که این هرشش صلاحیت دارند

۱- علی ابن ابیطالب　　۲- عثمان بن عفان　　۳- طلحه بن عبدالله

۴- زبیر بن عوام　　۵- عبدالرحمن بن عوف　　۶- سعدبن ابی وقاص

عمرگفت تاسه روزبا یکدیگر مشورت کنید وبریکی ازاین جماعت متفق شوید - دراین موقع طلحه نبود عمرگفت اگرطلحه نرسید منتظر او نباشید ومردی را از انصار براین بزرگان موکل گردانیدتا آن کارتمام کنند. وبازاو گفت پنجاه تن انتخاب کنیدو باتفاق ایشان این جماعت راکه برای خلافت تعیین کردم برانگیزان تابریکی اتفاق کنند . اگراز این جماعت پنج نفر بریك کس اتفاق کنند و یکی خلاف جماعت کند اورا بکش واگرچهار کس متفق شوند ودو کس خلاف کنند آن دو کس را هم بکش واگرسه کس بریك کس اتفاق کنند پسرم عبدالله را حکم کنید وگفته بود عبدالله حاضر بود اما داخل شش نفر نبود ونیز اضافه کرد که اگرآنجماعت متفق نشوند با کسی باشید که عبدالرحمن بن عوف با آن کس است ومخالفان راکه براجماع اتفاق نکنند بکشید .

حساب این شش نفرمعلوم بود واین فاجعه اساساً مغایرنص واجماع ویقین بود . واین

اشخاص مایل بحضرت علی ازجهاتی نبودند

۱ ـ عثمان خود را مقدم میدانست وبرحسب قرارداد سری وحمایت بنی امیه نامزدبود .

۲ ـ عبدالرحمن بن عوف چون مرددنیابود وعلی برخلاف آن بود میدانست باخلافت علی اوبآمال دنیوی نخواهدرسید لذامخالف بود وبعثمان که تحت تأثیرواقع میشدتمایل داشت .

۳ ـ سعدبن وقاص عموزاده وتابع فکرعبدالرحمن بود

٤ ـ طلحةبن عبدالله چون ازقبیله بنی تمیم بود بعلی ازنظر تعصب قبیلهٔ رای نمیداد .

٥ ـ زبیرتنهابود وبرأی دادن علی دراقلیت واقع میشد .

بنابراین نقشه ماهرانه بود که اگر علی از شش نفر با پنج نفرمخالفت کنند اورا بکشند اگردو کس مخالف بودند که (علی وزبیر) باشد آنهارا بکشند

اگرسه کس بریك کس اتفاق کنند پسرم عبیدالله راحکم کنید میدانست سه نفردر صورتی که علی وزبیرخارج باشند ـ عثمان هم نامزد خلافت دونفر بیشتر نمی مانند ونیزاضافه کرد که بطرف عبدالرحمن بن عوف بپیوندند . زیرا اومرددنیابود . وقراربراین بود که عثمان را معین کنند تاکام دل آنها را بدهد .

بدعتهای عمر

امام قوشجی دراواخرمبحث امامت شرح تجرید میگوید عمربرمنبرشد وگفت .

ایها الناس ثلاث کن علی عهد رسول الله (ص)

وانا انهی عنهن واحرمهن واعاقب علیهن ـ ۱ـ متعةالنساء ۲ـ متعة الحج ۳ ـ حی علی خیر العمل که عمربجای آن «الصلوة خیرمن النوم» رامقررداشت

عکبری نقل ازسیوطی میکند درترجمه عمرازکتاب تاریخ الخلفاء مینویسد :

۱ ـ اول کسی که نام امیرالمومنین برخود گذاشت

۲ ـ اول کسی که تاریخ ازهجرت نگاشت

۳ ـ اول کسی که بیت المال گرفت

٤ ـ اول کسی که قیام ماه رمضان را بتراویح سنت نمود

٥ ـ اول کسی که شب بیداری نمود

٦ ـ اول کسی که هجو کنندگان را عقوبت کرد

۷ ـ اول کسی که شارب الخمررا هشتاد تازیانه زد

۸ـ اول کسی که متعه را حرام کرد عمربود . ۱

۹ ـ بین فقهای عامه وخاصه جزوبودن **حی علی خیر العمل** دراذان واقامه محرز وحلال بودن متعه مسلم است و برای این سه موضوع کتبی مفصل ازطرف فقهای شیعه و سنی نوشته شده است .

ونمازتراویح یعنی نافله رمضان برای آنکه پس ازچهاررکعت استراحت کنند وتراویح

۱ـ فصول المهمه ص٦٦

گویند ودرایام پیغمبرچنین سنتی نبود ابوبکرهم نداشت عمردرسال ۱٤هجرت این سنت را برقرارنمود وبجماعت هم خواند

ابوالولید محمدبن شحنه درذکروفات عمروحوادث سال ۲۳ازتاریخ درروضة المناظر ص۵۱) مینویسد

۱۰ ـ اول کسی که ازبیع امهات اولادنهی کرد

۱۱ ـ اول کسی که مردمرا برچهار تکبیردرنمازمیت واداشت

۱۲ ـ اول کسی که امام را واداشت نمازتراویح بخواند عمربود ۱

۱۳ ـ ازتصرفات عمرموضوع سهم مؤتلفه قلوبهم اززکوة است که عمربانص صریح کتاب وسنت سهمیه مؤلفین قلوب رانمیداد وفصل مشبعی درکتاب جوهرة النیره علی مختصر-القدوری درفقه حنفی که مشهورترین و معتبرترین کتب فقه حنفیه است نگاشته ومابنقل فصول المهمه نگاشتیم ۲

۱٤ـ ازتصرفات نابجای عمرتغیرمصرف خمس بودکه صریح قرآن است **واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله تا آخر آیه** وعمربرخلاف منطوق قرآن عمل کرد ودرغیرموارد مصرف نمود

مذهب مالک این است که خمس بایدتسلیم سلطان شود واوهرطورخواهدمصرف کند

مذهب ابوحنیفه این است که باید خمس سه سهم بشود سهمی برای ایتام وسهمی برای مساکین وسهمی برای ابناء السبیل وسایرین را فراموش کرده وشش سهم خمس را بسه سهم بخشید

۱۵ ـ عمرگریه برمیت را حرام کرد وطبری درذکروفات ابی بکردرحوادث سال ۱۳ ج ٤ مینویسد چون ابوبکربمرد عایشه بگریه ونوحه شروع کرد.عمراو را منع کرد و نوحه کنان را نواخت۳

ودرحین مردن رقیه دختر پیغمبرزنان رامنع کردپیغمبرفرمود آنهارا بگذاریدبگریند ونشست برکنارقبروفاطمه پهلوی اوبودگریه میکردند ودرمسند احمدحنبل فصلی مشبع در این باب نگاشته ص۳۳۳ ج وص٤۰ ج ـ صحیح بخاری ـ استیعاب وصحیح مسلم)

۱٦ ـ وتصرفات نابجای دیگری کرده اندکه علامه بزرگوارمرحوم سید عبدالحسین شرف الدین موسوی درفصول المهمه همه راجمع نموده اند

ازمخالفتهائی که عمربا رفیقش ازاوامرپیغمبرکردندتخلف ازجیش اسامه بودکه ما مفصل نقل کردیم

۱۷ ـیکی دیگرازموارد تخلف ونسبت دادن برسول خدا ـقضیه مرض موت پیغمبربود که دراخبارمعروف به رزیه یوم الخمیس است

۱۸ ـ بخاری درکتاب المرضی درصحیح خود٤ بسند خود ازعبدالله بن عبدالله ازابن

۱ـ کتبی که دراین باب نوشته اند ـ علامه عسقلانی درشرح صحیح بخاری ـ مسلم درصحیح ـ بن اثیردرج ۱۱ ص۱۲۲ ابن عبدرب درترجمه التقاب ـالمنارموطاء مالک ـ سیرت حلبیی ـ وابن ابی الحدید ص۱۰۷ جزر۱٤ عسقلانی دراصابه وغیره

۲ـ ص ۷۲ فصول المهمه ۳ـ مسنده احمد ص۳۳۵ ج خ ۱ ٤ـ ص۵ ج ۵

عباس نقل میکند که چون پیغمبر محتضر شد رجال اسلام درخانه پیغمبر ص بودند از آنجمله عمر بن الخطاب بود پیغمبر در آنحال فرمود **(هلم اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده)** عمر گفت پیغمبر را دردغالب شده ومیان شما قرآن هست حسبنا کتاب الله

مسلم در صحیح ۱ خود واحمد درمسند ۲ مینویسد عمر گفت (ان النبی لیهجر) وبعد چون دید بد گفته گفت (ان النبی قدغلب علیه الوجع) عمر ۳ ابو بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب السقیفه مینویسد چون حضرت رسول محتضر شد ودرخانه اورجالی از اسلام بودند در آنمیان عمر بن الخطاب بود پیغمبر فرمود (ائتونی بدواة وصحیفة اکتب کتابا لاتضلوا بعدی ۳- عمر گفت درد بر پیغمبر غالب شده وما را قرآن کافی است در آنمیان اختلاف افتاد بین حضار پیغمبر غضبناك شد فرمود (قوموا) برخیزید بروید ٤

۱۹ -ازموارد دیگری که عمر تخلف کرد از امر پیغمبر یکی درغزوه تبوك بود وانکار صلح حدیبیه وبی اذن نحر شتر کردن و گوشت آنرا خوردن است وداستان آن درصحیح بخاری درآخر کتاب شروط ص۸۱ ج ۲ ومسنداحمد ص۳۳۰ ج ٤ و سیره حلبی ص۱۹ ج ۳ و دیگر ازمورخین ومحدثین نقل کرده اند

۲۰ ــ دیگر ازموارد تخلف انکار فدیه ازاسراء میباشد درروزبدر که حلبی درسیره نقل میکند که عمر انکار نمود فدیه گرفتن را ٥

۲۱ ــ یکی دیگر ازموارد تخلف فرار درجنك احد بود که پیغمبر را تنها گذاشتند وفرار کردند فقط کسی استقامت ورزید وبدست اوفتح وفیروزی تمام شد علی بن ابی طالب بود عمر وابی بکر وبسیاری ازاصحاب ازفراری ها بودند واین عمل نماینده ایمان سست وافکار سخیف آنهاست ٦

۲۲ ـ دیگر ازموارد تخلف روزمردن ابن ابی منافق بود که پیراهن پیغمبر را گرفتند اورا کفن کنند ونکردند ۷

۲۳ ـ دیگر ازموارد تخلف انکار پیغمبر بود دربشارت اهل توحید ببهشت ۸

۲٤ ـ دیگر ازموارد تخلف آن بود که امر کرد شخصی رابکشند وبعد ازدوروز معلوم شد اورا نکشتند ۹

۲٤ ــ دیگر درباب صدقات بهمسایگان بود **(وکان بعضهم یلمزه بالصدقات)** که گفت پیغمبر بغیر مستحق اموالرا تقسیم میکند ۱۰

---

۱ ــ صحیح بخاری ج ۱ ۲-ص۱۵ ج ۲ ۳- ص۲۰ شرح نهج علامه ومعتزلی چاپ مصر ٤ــ اکثر مورخین بزرك وعلمای مهم سنت وجماعت اسلامی این روایت را رانقل نمود وقضیته یوم الخمیس رانوشته اند که عمر گفت پیغمبر هذیان میگوید وحضار گفتند ماینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی ٥ ــ سیره حلبیه ودحلانیه هردونقل کرده اند
٦ ــ تاریخ ابن اثیر ومحمد بن جریر طبری سیرت دحلانی وحلبی بنقل فصول المهمه ص۱۰۲
۷ ــ صحیح بخاری ص۱۸ ج ٤ ۸ ـ صحیح بخاری ج ۱ ۹ ـ مسنداحمد حنبل ص۱۵ ج ۳ ۱۰ صحیح بخاری ص ۲۲ ج ٤ کتاب اداب

نظرما درباره عمر

دراینکه عمرمردی فوق‌العاده بودتردیدی نیست ودراینکه اسلام عمررا حالی بحالی کرد وبکلی اخلاق اولیه اورا منقلب نمود شکی نیست ولی‌ما ازمیان اینهمه کتب سنت و جماعت بدون آنکه‌توجهی بگفته‌های شیعه داشته‌باشیم این‌طوراستفاده میکنم کـه خلوص نیت ابوبکردرعمرنبودومدتهادرشك‌وتردیدبودواسلام آوردن اوهم‌روی‌اصل‌پیشرفت محمدص بودکه مانند ابوجهل وابوسفیان‌را ذلیل وخوار نمود

نظری بتاریخ زندگانی اوقبل‌از اسلام وقرارداد وپیمان‌های اوبرای نابود ساختن محمدص وبدرفتاری اودرظرف شش‌سال که‌محمد مبعوث شددرحق اووپیروانش وتصرفات نابجا وتحریکات بی‌مورد وشرکت‌بادشمنان‌پیغمبروتشکیل‌حزب سیاسی متنفذین وبنی‌امیه چنان‌نشان میدهدکه عمریك مردسیاسی بودکه ابدا عاطفه درآن وجودنداشت وهرکجا مخالف سیاست بود ولوبدیانت هم‌برخوردنماید عمرازفداکاری درراه مقصود واعمال‌نفوذ سیاسی خوددریغ نمیداشت‌واین‌صفحات‌نمونهٔ‌کامل گفتارماست وموضوع خلافت علی وولایت اووبخ‌بخ گفتن عمرکه در۸۹حدیث ازبزرگان علمای سنت وارد شده وبتواتر رسیده و عمربرای‌احرازمقام ریاست پابرآنها نهاد وباشمشیرعلی‌راازخانه‌بیرون کشید روشن‌ترین مصداق این حقیقت است .

عمرچون بمسند خلافت رسید ازکردار گذشته نسبتاً دست کشید ولی‌درمخالفت باعلی وخاندان‌پیغمبربهمان حال‌باقی‌بود وباآنکه مکررمیگفت (لولاعلی‌لهلك‌العمر) باز بعلی‌خوشبین‌نبود زیرا حق‌اوراغصب کرد ومیدانست که این‌حقیقت زیرپرده‌نخواهدماند وممکن است روزی ازاوانتقام‌بکشند باضافه که مرورزمان خود قاضی‌بی نظریست!

عمرباهمه تصرفاتی که دردین وسنت وآئین‌پیغمبرنمودبرای‌اسلام مددی نافع بود و فتوحات بزرگی کرد ودرعرف گویند۱۰۰۰شهر گرفت. ودرجنك‌های رده‌باابوبکرتشریك مساعی نموذ .

ولی‌ناگفته نبـاید گذشت که‌اوضاع سیاسی‌مجاورین ممالك اسلامی وفقروبیچارگی عرب وطمع بغنیمت وتسهیلات جمع آوری‌قشون وجنگیدن ازروی ایمان وعلاقه بانتشار اسلام ــ ووعده‌های پیغمبروآیـات صریح قرآن درباره‌فتح وظفر ــ اطمینان‌بفتح‌وفیروزی واهمیت‌ندادن بزیادی سپاه طرف ــ ننك مسلمین ازفرار ــ بردباری‌مسلمین درجنگها روش جنگی مسلمین و غافلگیرکردن دشمن ــ بی‌باکی‌وعدم اعتنای بمرك ــ اشتیاق وسعادت دانستن کشته‌شدن‌یاکشتن ــ عدم‌تحمل‌مخارج‌برای‌سپاه کشی‌واهمیت ندادن‌بطول‌مدت‌جنك ونکته حساس‌اینکه سپاه اسلام‌بنفع خود می‌جنگید وسپاه دشمن بنفع‌دیگری خوشرفتاری وعدالت مسلمین‌نسبت‌بکشورهای مفتوح ــ اتفاق کلمه سرداران سپاه ووحدت‌نظراین‌همه اسراری‌بودکه امپراطوری اسلام راتشکیل وبرپایه‌آهنین استوارساخت

امابایدسؤال کرد اگرخلافت بدست علی وبمسند حقه می‌نشست آیا این‌فتوحات نمیشد. باآنکه علی درجنك‌وعلم وفتح وفیروزی‌اسلام درزمان‌پیغمبرشهیراعراب ومسلمین بود . آیااگرحق علی‌غصب‌نمیشد ــ علی‌قادربانجام این‌امورنبود . این‌سؤل و سؤالات

دیگررا بقضاوت خوانندگان ومرورزمان میگذاریم .؟!

آیا حق آن هست که از خلیفه عمربن‌الخطاب شیخ دوم و رجل سیاسی اسلام این سئوال‌را نموده ووجدان‌مطلعین برتاریخ‌وحدیث‌را باین‌محکمه‌تاریخی‌جلب وازخوانندگان قضاوت این‌مسئله غامض را درخواست کنیم

۱ ـ چرا اجماع امت‌برشش نفرمنحصر شد وحال‌آنکه جلسهٔ شش نفررا اجماع نمی‌گویند

۲ـ چراانتخاب شش‌نفرراعمرنموده وبعهده‌مسلمین نگذاشت‌که خودانتخاب کنند

۳ ـ چرا باآنکه برای هریك عیبی‌گرفته بودآنهارا برای خلافت‌برگزید .

٤ ـ چرا عموی‌پیغمبرعباس که ازجهت مادی ومعنوی ومقام ومنصب واطلاع بر همگان‌برتری‌داشت داخل‌شش‌نفرنبود

۵ ـ چرا امری، که مستلزم دقت‌بسیار ونیازمند شورکافی‌بود‌باضرب‌الاجل‌شش‌روز معین کرد

٦ ـ چرا برای‌تعویق ازمدت‌ضرب‌الاجل امربقتل٦نفرداد که بعقیده خودش‌ازبهترین مردان ولایق خلافت می‌بودند

۷ ـ اگراین شش‌نفررا کشته‌بودند مسئول خون‌آنها کی‌بود واگرلایق‌ترهم بودند چرا درشورای شرکت‌نداد

۸ـ اگر علی رابعلت حرص برخلافت محروم کردکی‌جامع شرایط وقابل ولایق خلافت بود .

۹ ـ اگرعلی را لایق وقابل‌خلافت میدانست چرامسئله مهم خلافت رابشوری‌بر- گزار کرد ودرانتخاب علی‌تعلل ورزید تابزودی‌تکلیف مسلمین‌بی‌سرپرست معلوم شود.

۱۰ـ آیا اجماع وشورشش‌نفر برای امردین مؤثراست ولوآنکه برخلاف نص‌جلی باشد؟ .

خورده‌گیرهای اهل سنت بر عمربن خطاب

مطاعنی‌که اهل‌سنت درباره عمربن‌الخطاب اعتراف‌کرده‌اند بقرارذیل‌است

۱ ـ عمربرآیات قران واقف‌نبود وعلمی ازفقه واحکام شریعت نداشت چنانچه پیغمبررا گفت‌نمرده‌است‌گفت‌والله‌مامات‌محمد ولایموت، ابوبکردفاع کردامیرالمومنین جسدپیغمبرراروی‌زمین گذاشت تامردم ببینند پیغمبرخدا ازجهان‌گذشته وبراونمازبگذارند

۲ ـ زنی‌حامله راگفت‌بکیفرزنا سنگسار کنند ـ معاذبن جبل گفت برفرض‌که با زن چنین عمل‌کنی‌با فورزندبی‌گناه اوچه خواهی کرد

۳ ـ زنی دیوانه رابحکم زناحکم‌برجم نمودتا علی‌ع فرمود **ان‌القلم مرفوع‌عن المجنون**

٤ ـ مردم را اززیادی‌کابین زنان منع کرد زنی‌گفت ای‌خلیفه سخن‌تورا بشنویم یا آیات قرآن راکه میفرماید **ان‌اردتم استبدال زوج مکان زوج واتیتم احدیهن**

قنطاراً فلاتاخذوا منه شيئا اتا خذونه بهتاناً و اثماًمبيناً

۵ - روزی گفت ای‌مردم شما ازعمردانا ترهستید حتی‌زنان‌پس‌پرده واین‌خوداقرار بر جهل اوبود

مقرری مستحقضین بیت‌المال ومواسات رابرهم‌زد ومهاجررابرانصاروعرب را برعجم فضیلت داد وبرای حفصه وعایشه هریك را ده‌هزاردرهم مقرری معین کرد ولی سند فدك فاطمه راپاره نمود

۷- حکم‌خدایرادراجرای حدزنادرحق مغیرة‌بن شعبه معطل گذاشت وشاهدچهارم رابتهدید وتهویل بادای‌تمام شهادت‌نگذاشت

۸ - احکام خدایرا تابع حدس وظن خویش قرارداد وشارب‌الخمر که‌باید هفتاد تازیانه بزنند صدتازیانه زد

۹ - احاطه برمسائل‌شرعیه‌نداشت و گفت **متعتان کانتا علی‌عهد رسول‌الله و انا انهی‌عنهما و اعاقب‌علیهما** دومتعه‌ای‌که زمان پیغمبرحلال بود من‌از آن‌نهی‌میکنم وهر کس متعه‌نماید عقاب وعذاب مینمایم متعه حج - متعه زن

وگفت ثلثاکن علی عهد رسول‌الله واناعنها انهی واحرمهن و اعاقب علیهن متعة‌النساء ومتعة‌الحج وحی علی‌خیر‌العمل

۱۰ - خلافت رابشوری واگزار کرد تاعثمان خلیفه شود

۱۱ - گفت اگرسه روز گذشت وخلیفه‌نشد همه آنها راگردن‌بزنند واین‌حکم‌مطابق هیچ شریعتی‌نبوده‌است

۱۲ - یکشب ماه رمضان‌بمسجد رفت و گفت نمازنافله رابجماعت‌بگذارند

۱۳ - پیغمبرخواست وصیتی کتبی راجع بخلافت‌بنویسد عمرمانع‌شد

۱٤ - عمرملعون‌بتخلف جیش اسامه‌بود

۱۵ - ثابت‌قدم‌درعقیده‌نبودچنانکه گفت **ماشککت‌فی‌نبوت محمد قط کشکی یوم‌الحدیبیه**

۱۶ - گواهی مملوك را از درجه اعتبارساقط ساخت ودستورداد قضات شهادت آنها رانپذیرند

۱۷ - ازمناره و کوزه آب نصاری وضوء میساخت و از آیه انماالمشرکون نجس غفلت داشت

۱۸ - درب خانه خدا رابمنزل خود گشود وناودان خانه عباس عم خودرا بمسجد گذاشت

۱۹ - مردم‌راتهدید بشمشیر برای بیعت میکرد درحالی که‌بیعت‌باید درمحیط آزادی فکر انجام گیرد

۲۰ - مردی آمد گفت من جنب‌شدم آب نیافتم غسل کنم‌تکلیف‌نمازچیست عمر گفت تا جنبی نماز نخوان

۲۱ـ عمر گفت دریکبار بگو **انت طالق ثلث طلقات** سه طلاق واقع میشود در حالی که جایز نیست

۲۲ ـ عمر گفت مرا درخانه پیغمبردفن کنید درحالی که ورثه راضی‌نبودند

سیاست عمومی عمر بن الخطاب

درزمان عمرمسلمانان ممالك بسیاری را گشودند و غنیمتهای فراوان بدست آوردند و خزینه‌های کسری وقیصر را گرفتند اگرچه علائلی دانشمند مصری مینویسداین کارهای عمر بضرر اسلام تمام شد درهرحال خوداو ذرهٔ باموال اعتنانداشت فقط مقام ومنصب را میخواست که احرازکرد .عمر باقبای وصله‌دار برپامی‌ایستاد بمردم وعظ میکردهرگاه محتاج‌پول میشد از بیت‌المال قرض میکرد وهمین که پولی‌از جائی باومیرسید قرضش را میداد و برای مصرف پول بیت‌المال بسیار سخت گیری میکرد در امور دینی وسیاسی مسلمانا ن شخصاً رسیدگی میکرد وهرکجا در می ماند بعلی‌ابن‌ابیطالب مراجعه ومشورت می‌نمود که‌تا ۲۶بار نقل شده گفته است **لولاعلی لهلك العمر**

عمردرانتشار اسلام‌میکوشید وفتوحات اوبهمین‌جهت بودباعراب‌علم‌دین‌می‌آموخت دربازار میگشت قرآن میخواند ومردم را بتقوی‌تشویق میکرد خودش نیز پرهیزکار بود هرکس شراب میخورد عمراورا هشتادتازیانه میزد وچون درجاهلیت‌خود شراب میخورد عکس‌العمل این‌مستی‌را دراسلام میدانست مردم‌را منع‌میکرد ـ برای صحرانشینان استاد قاری میفرستاد بانهایت قرائت قرآن‌تعلیم کنند وگاهی‌هم بقدری تندروی میکرد مردم را چوب میزدکه زیرتازیانه می‌مردند

عمر بمامورین سخت گیربود بحساب آنها بدقت‌رسیدگی‌میکرداگرلغزشی‌داشتند آنهاراگوشمالی میداد ولی‌معاویه وخالدوبرخی دیگرمستثنی‌بودند

باده خواران وسارقین اموال‌دولتی‌را سخت کیفرمیدادگاه بگاه مردم‌بازارمهمانی میکرد وده‌نفر ده‌نفر سرسفره مینشانید غذامیداد

مامورین شهرها وولایت‌را شخصاً بخانواده آنهارسیدگی وسرپرستی میکرد نسبت بغیر مسلمانان مهربان‌بود بقدری مسلط برامور بوده که همه کشورهارابخوبی‌اداره‌میکرد وچون مرد آشوبی‌شد خراسان وسیستان‌مغشوش گردید عمرغالب زیرنخلهاسرروی‌خاك میگذاشت میخوابید وقتی نماینده قیصر روم آمد تعجب کرد که گفتند این‌خلیفه‌مسلمین است ـ درپنهانی هم‌نان سرکه‌وپیازمیخورد ـ ساده گی‌زندگی‌اوقابل حرف‌نیست‌چنانچهٔ امیرالمومنین‌درحق اوفرمود نقص‌حکومتش غصب‌حق‌من‌بود وآنچه خطاولغزش بیشتر در سایه این‌انحراف بوده است

سال قحطی عام الرماده

درزمان‌عمرخلیفه دوم‌درمدینه‌وحجاز قحطی رخ‌داد که‌مردم‌در نهایت فشارگرسنگی قرارگرفتند عمرنامهٔ نوشت بعمرعاص والی مصر

---

۱ ـ اغانی جلد ۱۶ بنقل‌جرجی‌زندان ص ۴۳ ج ۳

ترجمه نامه خلیفه بوالی

ازبنده خدا امیرمومنان بعمروعاص سلام برتواما‌بعد‌ای عمرو بجان خودم سوگند که اگرمن وهمراهانم از گرسنگی‌بمیریم تو وهمراهانت که‌سیر هستید هیچ‌نگران نمیشوید بداد برس بداد برس»

ترجمه‌پاسخ‌عمروعاص بخلیفه

به‌بنده خداعمرامیرمومنان ازبنده‌خداعمروعاص امابعدلبیك لبیك کاروانی «ازخواربار»برایت فرستادم که آغازش نزد تو وپایانش نزدمن‌است درودفراوان‌برتو.

این‌نامهٔ‌نمونه سبك مکاتبه‌خلفا ووالیان است واثرآن‌منضم بنامه بود غالباً خلفاء و نویسندگان نامه هارا مختصر ومجمل‌ومفیدمینویسند وخوانندگان‌نیز‌باجمال‌همه مطالب رادرك‌می‌کردند- ونویسندگان وپیشینیان اکثر بلیغ وفصیح‌ونکته سنج‌بودند که معانی بلند رادرالفاظ و جملات کوتاه میریختند

سعدوقاص نامهٔ‌بعمر نوشت اجازه ساختن مسکن‌خواست عمردرپائین‌نامه این‌طور توقیع کرد

درجائی بساز که فقط‌تورا‌ازرنج گرما وفرارازباران پناه دهد

تصرفات‌عمر در آئین‌اسلام

باری‌عمردرآئین اسلام‌تصرفاتی‌نابجا کرده‌است که‌نه‌ازجانب‌خدا ونه‌ازجانب رسول خدابوده‌است چنانچه‌گذشت وهمه مورخین نوشته‌اند

مسلم درباب‌نکاح متعه در صحیح خود ازعطاء نقل‌میکند ازجابر که ما در" زمان رسول‌الله وابوبکرمتعه نساء میکردیم"بیك مشت خرما و تمرو عمر دربار عمروبن حریث حرام کرد متعه‌را۲ ودرباب متعهٔ‌حج مسلم درصحیح باسناد خوداز ابی‌نقره روایت میکند که ابن‌عباس امربا تعمر کرد وابن‌زبیر‌نهی کرد چون نزدعمررفتم‌ایستاد وگفت :

(قال‌ان‌الله‌کان یحل‌لرسوله‌ماشاء بماشاء فاتموا‌الحج والعمره واتوا نکاح هذه‌النساء فلن‌اوتی برجل‌نکح امراة الی‌اجل‌الارجمنه بالحجاره۳

وامرتحلیل‌متعه برای‌تمامی‌مسلمین محرزاست‌جزاینکه عمرتحریم کرد اکنون‌بایدپرسید عمرپیغمبربود که‌بدستور آسمانی‌چنین کردیاخودبخودنمود اگرگوید پیغمبربوده‌است که کافرشده زیرا مسلم‌است محمد آخرین‌پیغمبرآسمانی‌است واگرخود کرده سنتی‌رابدعت نموده‌وباید بامبدعین چگونه رفتار کرد ؟! درزمان مامون درموسم حج‌ندا وجارمیزدند که متعه حلال است ٤

۱ـ‌تجارب‌السلف‌ص۲۲ ۲ـ ص۵۳۵ح ۱ صحیح‌مسلم‌بنقل ص۵۹فصول‌للمهمه
۳ ـ ابن‌خلکان درترجمه یحیی‌بن‌اکثم ٤ ـ ص ٤٦۷ صحیح مسلم مسند احمد ص٤۳٦ ح ۳

عثمان

عثمان بن عفان
۲۳-۳۵

گفته شد که بنابر نقشه سری ابوبکر ازشورای سقیفه بخلافت انتخاب شد واوعمر رابصورت ولایتعهدی بر گزید وعمردرایامی که دراثرزخم ضربه ابولؤلؤ بستری بود نقشهٔ طرح کرد تاعثمان یاردیرین ومتفق خودرا بخلافت بنشاند لذا دستورداد پنج تن ازصحابه که بقول خودش پیغمبر هنگام رحلت از آنهاراضی بود معین کرده

۱ - علی بن ابیطالب ۲ - عثمان بن عفان ۳ - طلحه ۳ - زبیره

سعدبن ابی وقاص» تامسلمین یکی از آن پنج نفررا انتخاب کنند

بعد دستورداد پس ازمرگش علی بن ابیطالب - عثمان بن عفان - عبدالرحمن بن عوف سعدبن ابی وقاص - بعنوان مشورت درتعیین خلیفه شوری نمایند وعبدالله پسراورا دخالت و دهند بشرط آنکه انتخاب او برای خلافت نشود

وبایداین شوری بیش ازسه روزطول نکشد وضمناً یادآوری کرد اگر بین این شش نفر که عبدالرحمن هم ضمیمه شد اختلاف افتاد آن طرفی را انتخاب کنند که عبدالرحمن در آن دسته است واگر اختلاف ادامه یافت بغلامش دستورداد سرهر کسی مخالفت کرد بزند واگرهرشش نفرمخالفت کردند همه راگردن بزند تاخود مسلمین خلیفه انتخاب نمایند

انتخاب عبدالرحمن ششمی آنها بسبب دامادی عثمان بود

عمردر گذشت شورای شش نفری تشکیل شد غلام عمر باشمشیر برهنه بالای سر آنها ایستاد مذاکرات شروع شد

طلحه وزبیرمتمایل بعلی بودند وعبدالرحمن دامادعثمان وسعدبن ابی وقاص متمایل بعثمان بودند

طلحه وزبیربعلی وکالت دادند عبدالرحمن وسعدبعثمان - عبدالرحمن بعلی ع گفت اگرتوبرسیره پیغمبروروش شیخین رفتارمیکنی باتو بیعت میکنیم علی ع گفت من بسیره پیغمبروروش شیخین واجتهاد خودم عمل میکنم

این سئوال باعثمان بمیان آمد اوقبول کردتا سه بارعلی همان پاسخ داد وعثمان قبول پیروی سیره شیخین نمود عبدالرحمن که رئیس شوری بود بااوسلام بیعت داد وخلافت برعثمان مسلم شد وهمه برخلافت عثمان اتفاق کردند.

این نقشه ماهرانه که عمر کشیده بود واین شش نفری که معین کرده بود جزعلی بن ابی-طالب که برای تظاهر داخل نموده بود بقیه همه باهم انتساب وتعهد وتوطعهٔ داشتند وعمر داستان بیعت ابوبکر را که علی شش ماه بعد صلح کرد ونسبت بخودش هم کـه موضوع ولیعهدی اورا بخلافت رسانید درنظرداشت وچون نسبت بچهارنفرازاین شش نفرنظر تساری داشت ولیعهد معین نکرد ومیدانست علی هم که خودرا احق واولی بخلافت میداند وبامانندابوبکر بیعت نکرد بیقین بامانند طلحه وعثمان وسعدبن وقاص بیعت نمیکند لذا نقشه را طوری طرح کرد که اگر آن پنج نفرباهم کنار آمدند وعلی مخالفت کرد اورا بکشند .

زندگانی عثمان بن عفان

عثمان بن عفان بن ابی العاص نسبتش در عبد مناف بپیغمبر می پیوندند- او بذی النورین ملقب شد چون دو دختر از پیغمبر گرفت و داماد رسول الله بود

عثمان بوسیله ابی بکر اسلام آورد و تولدش از ۴۸ سال قبل از هجرت تا ۳۵ سال بعد از هجرت میباشد مردی ملایم و سلیم النفس و ترسو و بی اراده بود - او از بنی امیه بود و حقاً باید سلسله بنی امیه را از عثمان بنویسند نه از معاویه

عثمان از کسانی بود که از جرم مشرکین بحبشه مهاجرت کرد و خود صاحب اراده نبود و خلافتش بدست گیری می چرخید- چنانچه بخلافت رسیدنش روی نظر بنی امیه و قراردادهای بود که شیخین بسته بودند .

زیرا طرز انتخاب عثمان نشان میدهد که مانند سقیفه دومی بود که اولی از سلامت نیت عبدالرحمن و حسن جریان انتخاب مشکوك میشود . و عثمان هم خود قادر و مدبر نبود تا مانند عمر پیشدستی کند ولذا بنی امیه که جدی وافر داشتند خلافت را در قبیله خود ببرند نقشه چنین طرح کردند که عثمان را بمسند خلافت بنشانند

او از اولاد امیه است در محرم سال ۲۴ هجری با او بیعت کردند در روز چهاردهم شوری عبدالرحمن بن عوف خویشتن را از خلافت خلع کرد - «صاحب تجارب السلف در ص ۳۲ چنین نوشته اما حقیقت آنست که ما در باب فعالیت‌های او از روی مدارك و نوشته‌های ابن قتیبه و فرید وجدی و ابن اثیر نگاشتیم»

عثمان بمسلك خلفای سابق نرفت و اموال المسلمین بر خویشان خود مانند مروان حکم وغیره مصروف داشت و عمال خود را فراخ دست میداشت و چون برویه او مسلمین راضی نبودند خلقی انبوه از هر جانبی جمع آمدند و بر قتل او عازم گشتند.

عثمان درشب نزد امیرالمومنین علی ع رفت و گفت ای پسرعم مرا بر تو حق قرابت و صداقت است در این غوغا و فتنه روی بتو آوردم و ترا در نظر این جماعت با شکوه و عظمت میدانم و خلاف تو هیچگاه نکنند توقع دارم که بیرون آئی و شر ایشان را از من کفایت کنی علی فوری سوار شد و دشمنان را از او دور کرد و از ایشان ضمانت گرفت که عثمان بعد از این سیرت بگرداند و رضای این جماعت بطلبد ایشان باز گشتند و عثمان ایمن شد .

باندك مدتی باز جمع شدند و اطراف خانه او را بگرفتند و علی چون بشنید حسن را فرستاد تا عثمان را مددی عظیم کند و با دشمن جنگی عظیم نمود اما ایشان بسیار بودند و بر امیرالمومنین حسن غلبه کردند و در سرای عثمان رفتند و او را کشتند ۱

در این اخبار می بینیم که عثمان نمیتوانست خود را اداره کند و اراده خود را بر بنی امیه مسلط نماید و بعلی پناه آورد و علی او را نجات داد و بعد هم حسن بن علی برای نجات او با مردم جنگید و حتی عثمان که آب خواست فقط حسن آب برای او برد و با این وصف معاویه شریك ورفیق عثمان بخونخواهی عثمان از علی با طلحه و زبیر بجنك برخواستند

عثمان از بنی امیه است

بنی امیه از خیلی پیش از اسلام راضی بمقام بنی هاشم نبودند و خوشوقت بودند که ثروت

عربستان دست آنهاست .

اسلام طالع شد وعلاوه برروحانیت ثروت و کلیه ریاست قشون ومجلس شورای و سفارت وبالجمله تمام شئونی که قبل از اسلام تقسیم شده بود بین طوائف اعراب تمرکز داددر میان بنی‌هاشم . بنی‌هاشم شدند رئیس مطلق وفرمانده روحانی وسیاسی تمام اقوام وطوایف اعـراب .

همه این مقامات وپیشرفتهای بنی‌هاشم دراسلام باعث تنگی حوصله بنی‌امیه شد وهمیشه دنبال وقت میگشتند کـه رشته دست آنها افتد واز بنی‌هاشم تلافی کشند وریشه آنها را بکننـد .

آمال دیرینه آنها بعد ازعمل بانجام رسید وشاهد مقصود رادر آغوش گرفتند ویکی ازبنی‌امیه‌را بمسند خلافت نشاندند . اماتبه‌کاری‌های بنی‌امیه وپستی طبع آنها که درمیان تمام عشائر وقبایل عرب معروف گشت مسلمین رابر آن داشت که مراقب خلیفه باشندوهماره باو گوشزد میکردند که نباید ازاجراء قوانین اسلام منحرف بشوی

صفات وذهن بینی عثمان

عثمان آدم ترسوئی بود درعین حـال میخواست مقاصدبنی‌امیه راعمل کرده وازرویـه خلفائی پیشین هم خارج نشده باشد واگرخودش هم این رعایت رامیکردبنی امیه که اطراف او جمع بودند اورا برای خود نمیگذاشتند ودرعین حال این یك امرمشکلی بود وازدست اوساخته نبودزیرا بنی‌امیه با اسلام برای آنکه ازخاندان بنی‌هاشم طلوع کردمخالف بودند .وعثمان‌را بدین‌جهت انتخاب کردند وبرمسند خلافت نشاندند تارشته سیادت را ازدست بنی‌هاشم بگیرند .

چنانچه ابوسفیان برعثمان واردشد وپرسیداگرازغیربنی‌امیه کسی اینجا نیست رازی باتو بگویم گفت :

بآنکسیکه ابوسفیان همیشه بدان سوگند میخورد (مقصودش بتهای خانه کعبه بود) نه‌عذابی نه حسابی نه‌بهشتی نه دوزخی نه‌بعثت نه‌قیامتی است ؟

این حرفها عثمان راباآنکه کاتب وحی پیغمبرخدابود برانجام مقاصد بنی‌امیه وادار کردازجاده خلافت ودیانت خارج شدمسلمین هم تجمع کرده اوراکشتند وباکثریت حقیقی وشورای واقعی حضرت‌علی‌ع رابخلافت نشاندند . واین اولین شورائی بود که مصداق حقیقی داشـت ـــ

عثمان بدستورعمرتایکسال والیـانی که خلیفه ثانی گماشته‌بود ابقاء کرده وباقـی گذاشت اماپس‌ازانقضای این‌مدت بتدریج اکثر آنهـارا عوض کرد واقربای خودراکه از بنی‌امیه بودند منصوب نمود فقط معاویه‌را ازوالیـان سابق بجاگذاشت وحرکاتی ازاوسرزد که حتی‌خود عبدالرحمن‌هم ازاو متنفرشد

دراین مدت هم‌معاویه اگرچه اسماً زیرفرمان خلیفه‌بود ولی‌نه خراج میداد ونـه بسنت‌شیخین ودستورعثمان عمل‌میکردبلکه‌برخلاف صحابه بشرابخوارگی وجمع مال و ترتیب‌قشون تشکیل اساسی‌سلطنت بتعلیم قیاصره روم پرداخت وهرچه ازاوشکایت کردند

عثمان وقعی بشکایت شاکیان نمیداد

عثمان ولیدبن عقبه برادر مادری خودرا بجای مغیرة بن شعبه بکوفه وبرادررضاعی خود رابجای عمروعاص بمصر وپسرخال خودرا بجای ابوموسی اشعری ببصره فرستاد وبقیه ممالك اسلامی راهم بین کسان خود تقسیم کرد

فتوحات در عهد عثمان

سرداران اسلامی درجبهه‌های جنك وفتوحات‌تونس یاافریقیه‌و جزیره قبرس و قسمتی از خراسان وطبرستان راکه‌یزدگرد هنوزدر آن‌نظرداشت فتح کردوبممالك مسخره عهدخودضمیمه نمودند شهراستخر که درخلافت‌عمرفتح‌شده‌بودزمان‌عثمان‌یاغی‌شد وباردیگرلشکراسلام آنجا را درسال ۲۹ ه گرفت ویزدگرد درجنوب ایـران‌بکلی نومید شد پیشنهاد سپهبد طبرستان راهم‌قبول نکردبمرورفت‌بفکربود ازخاقان چین کمك‌بخواهد که موفق‌نشد

فتوحات زمان‌عثمان

چون‌خلافت‌برعثمان مستقرشد وحکام ولایات‌را عوض کردمردم اصطخرشوریدند وماهك‌بن ساهك‌باسی‌هزارمرد ازفارس‌بیرون آمدند وشهری‌را که‌بدست مسلمین‌افتاده‌بودپس گرفتند وغالب‌شدند ویزیدبن ازدی بر ماهك‌تاخت اوتاج خودرا نزدیزید انداخت وبافتح وغنائمی بسیاربر گشتند .

طوس‌ونیشابور

درخراسان نیز کنادیك امیرطوس‌قیام کرد وعبدالله‌بن عامراز اصطخر بخراسان رفت واورا منکوب کرد ومقرری‌سالیانه‌برای قشون مسلمین معین کرد

بجستان

دربرخی ازشهرهای خراسان مردم‌قیام کردند ومانند سرخس وبجستان که عبدالرحمن‌بن‌سمرت‌بن جندب‌بن عبادشمس‌بن‌-عبدمناف‌بجنك آنها رفت وآنجارا مسخرنمود وازآنجابکابل‌رفت وآنجارا تصرف نمود و سپس جوزجان راگرفت وباسی هزارنفرمرورا گرفت ـ وپس‌ازآن شمشاط راتصرف نمود وبطرف ارمنستان رفتند وآنجـارا مسخرنمودند

حبشه‌وسواحل‌دریا

پس‌ازفتح‌ارومیه مردم آنسامان‌بطرف سواحل دریای‌شام آمدند وآنجاراکه درزمان عمرفتح شده‌بود گرفتند ، وغارت کردند وچندی ازمسلمانان رابکشتند وزن وفرزند آنهارااسیر کردند ـ

چون‌خبربعثمان رسید دلتنك شد وبامهاجروانصارمشورت‌نمود وتدارك قشون کرد ومحمدبن‌مسلمةانصاری راخواست وفرماندهی قشون راباوداد وبرسالت نزدپادشاه حبشه فرستـاد ـ

پادشاه‌حبشه که‌باسلام‌سابقه‌داشت‌ازاین‌واقعه‌اظهاربی‌اطلاعی کرد وفرستادآنکسانی که غارت وقتل نموده‌بودند آنهارا سرکوبی کرد وغنائم مسلمانان راردکرد وبعثمان‌نامهٔ نوشت عذرخواهی‌نمود

محمدبن مسلمة ازحبشهٔ متوجه‌سواحل دریا وفتح جزیره قبرس شدنـد وآنجـارا متصرف شدند سپس‌بطرف فتح جزیره دردوس رفتند که‌بدست معاویه فتح شد بعدازآن برای‌فتح قسطنطین رفتند وبعداً فریقیه راگرفتند وبطرف جزیزه سقلیه پیش رفتند .

عاقبت یزدگرد و انقراض ساسانیان سال ۳۱

یزدگرد شهر بشهر میگریخت وبخیال آنکه حمله عرب نهضت موقتی است میل داشت یکجا نیروئی تمرکز دهد وحمله متقابل نماید ولذا همچنان از کرمان بخراسان رفت تا سال ۳۱ بمرو که مرکز آنسامان بود رسید وبجمع قشون پرداخت وازخاقان ترک وامرای کاشغر وبلاد دیگر حدود چین شرقی کمک خواست

درمرو برخورد بمرزبان آنشهر که متهم بتفریط مال دیوانی شده بود خواست تا ازماهومه حساب بکشد ماهومه باطرخان سمرقند که اوهم ازیزدگرد بعلت امتناع پادشاه ازدادن دختر خود باو رنجش داشت همدست شد واین دوخائن برقتل آخرین پادشاه سلسله ساسانی اتفاق کردند ـ

یزدگرد ازترس جان درنزدیکی مرغساب بآسیائی پناه برد اما ماهومه ازمقرومفرا و مسبوق شد وچند نفر را بکشتن اوماموركرد ایشان هم درسال ۳۱ که مطابق ۶۵۱ میلادی اورا بقتل رسانیدند وپس از ۴۱۵ سال سلطنت ساسانی انقراض یافت ـ ازطرفی مردم خراسان اولاد ماهومه را بنام خداه کشان بنام ننك واستهزاء وضرب المثل میخواندند

رفتار عثمان وشوریدن مسلمین وقتل او سال ۳۵

علمای انساب مینویسند عثمان ازعرب نبود بلکه ازبنی امیه بود که ازغلامان مردمی بودند واستشهاد کرده اند بعمل او که امویان رابکار گماشت وصحابه راازمشاغل حساس عزل میکرد

عثمان مردی بی لیاقت وبی کفایت بود وازسیره بی آلایش پیغمبر وروش خلفا عدول کرد وفرزندان امیه را باکسان خود بکارهای حساس گماشت

عمال او که طماع وحریص برجمع مال ومنصب ومقام بودند ازیکطرف صحابه را بغضب آوردند اصحاب پیغمبر که روش شیخین را دیده بودند هرچه اورا منع کردند اثری نبخشید اظهار قیام علنی کردند

ازطرف دیگر مدعیان مقام خلافت یاولایت ومنتظر الخدمت های زمان اوساکت ننشستند وبی مبالاتی وبی اعتنائی وبی احترامی شخصیت ها موجب شورش عمومی مردم مسلمان شد و این اعمال بیش ازپیش مبانی مخالفت باعثمان راتحکیم میکرد

۱ـ درسال ۳۰ اختلافی درقرائت قرآن شدعثمان امرکرد قرآن ابوبکر راکه نزد دخترش عایشه زن پیغمبرص بود بگیرید چند نسخه بردارند وباطراف بفرستند وبقیه نسخ قرآن راجمع آوری کنند وبسوزانند این عمل سوزاندن نسخ قرآن برمسلمین سخت ناگوار آمد وعثمان را ملامت کردند که بعد راجع بقرآن عثمان بحث میکنیم .

۲ ـ تاعصر اورسم بودنامه هائی که ازطرف مقام خلافت صادر میشد انگشتر حضرت رسول راکه برآن نقش «محمدرسول‌الله» بود برپای مراسلات میزدند و برای بزرگان اطراف میفرستادند عثمان دستور داد این انگشتر مهم را که سند تاریخی بود درچاه انداختند ومردم را ازاین بی اعتنائی وبی احترامی غضبناك نمود

۳ـ ابوبکر وعمر پس ازنماز بمنبر پیغمبر میرفتند ولی یك پله پائین تر می نشستند عثمان

بجای پیغمبر می‌نشست و برای اصحاب بی احترامی بشیخین بود

۴ ـ عثمان درآمد بی‌حساب کشورهای پهناور اسلامی را بیشتر بین کسان خود وبنی امیه که اطرافیان ودرباریان او بودند تقسیم میکرد چنانچه بمروان بن حکم (۵۰۰ر۰۰۰) پانصد هزار دینار بخشید واورا منشی خود نمود وپدرش حکم را که رانده پیغمبر ومنفور شیخین بود بازخواند ومقام ومنصب داد ومسلمین راسخت عصبانی کرد

۵ ـ مهمتر ازهمه ناسخ ومنسوخی بود که دراحکام ولات صادر میکرد وامضاء مینمود واسباب تزلزل تشکیلات اداری شده بود

درنتیجه مردم شهر مدینه وکوفه ـ بصره ـ مصر بتحریك عایشه ـ طلحه ـ زبیر ابوموسی اشعری ـ سعدوقاص ـ عمروعاص که همه مدعی ومخالف عثمان بودند قیام کردند وگروهی انبوه برای اثبات تخلفات عثمان بمدینه روی آوردند قیام کردند

اهل مصر طرفدار خلافت علی بن ابیطالب بودند ومردم بصره بتحریك عایشه طلحه را میخواستند اهالی کوفه هواخواه زبیر بودند

شورشیان این سه شهر که بمدینه رسیدند وعثمان را بی اعتنا دیدند اورا ازمنبر بزیر کشیدند وچهل روزدرمنزلش محصورومحاصره کردند تا علی بن ابیطالب ع شورشیان را آرام کرد باین شرط که عثمان مروان بن حکم را ازخوددور کند ووالی مصررا عوض نماید ـ

عثمان قبول کرد ولی بازاین مردسست اراده تحت تأثیر تلقینات مروان قرار گرفت و بازمروان را بشغل «ریاست کابینه» دبیرمخصوص برگماشت

عثمان فرمان ولایت مصررا بنام محمدبن ابی بکر صادر کرد و اوهم حرکت نمود مروان نامه‌را بایك شترسوار بطرف والی معزول فرستاد که اگر والی جدید آمد اورا بکشد و خودش بدین سمت باقی بماند ـ

شورشیان موفق شدند این نامه‌را بدست آورند ونزد عثمان بردند تصدیق کرد که مهر وامضای اوست که ناسخ ومنسوخ نوشته ولی گناه رابگردن مروان نهاد ولی بازهم مروان را عزل نکرد ـ

شورشیان دامن صبرازدست دادند وبقصد قتل عثمان بخانه‌اش حمله نمودند مخصوصاً محمدبن ابی بکر برادرعایشه بیش ازهر کس دراین کارجهدی داشت زیرافرمان قتل اورا برای والی مصرفرستاده بود

با آنکه علی بن ابیطالب وحسنین وپسران طلحه وزبیراز عثمان دفاع میکردند بخانه او ریختند اورا کشته درذی‌حجه سال ۳۵ وخلافت عثمان پس از ۱۲ سال خاتمه پذیرفت

عثمان چون دودختر ازپیغمبر خدا بعقد ازدواج خود گرفت اوراذوالنورین میگفتند و اتفاقاً هردورا آنقدر زجروشکنجه داد که منجر بقتل هردوشد

گویند درحین محاصره وحمله شورشیان متوسل بقرآن شده بود که بلکه بسبب قرآن اورا عفو کنند ودر آن حین که کشته شده قطره خونی ازاوروی قرآن ریخت وامروز قرآن عثمان درکتابخانه بزرك شوروی موجوداست که آن قطره خون سیاه شده حال مرکب سیاه را دارد ـ

بنی‌امیه عثمان را در اختیار گرفته‌بودند وهرچه میخواستند میکردند مثلا خمس افریقیه‌را برای عثمان آوردندمروان ازاو«بخمس‌مائةالف دینار»۱ بپانصد هزاردینارخرید وعثمان‌باوفروخت وپیشنهاد فروش خمس مصرراهم بصد هزاردینار نمود

سیاست عثمان

عثمان شخصاً بی‌نیازبود اماچون‌سست اراده‌بود تسلیم خویشان وحزب اموی‌شد وهمین‌نقطه ضعف سبب شدکه براوشوریدند.

عثمان اول‌خلیفه‌ایست که‌بجمع‌پول۲ وملك پرداخت درحین کشتنش پانزده‌هزاردینار ویکملیون درهم موجودی‌نقدی اوبود ومعادل آن شترو گاواسب‌وقاطروملك وآب داشت و بپیروی‌اوسایراصحاب ویاران اوهم درجمع مال کوشیدند

عثمان میخواست مانند عمربعمال خود سختگیری کند ولی‌نتوانست فرمان‌اورا نمیخواندند وعثمان‌برخلاف عمروابوبکر لباس فاخر می‌پوشید وبتجمل وتعیین زندگی می‌کرد ـ

درعصراودولتی‌ها بیشتر بمال وثروت‌توجه‌نمودند و خرابی‌کار کشورهای اسلامی از حکومت عثمان‌شروع شد

چنانچه درآینده مطالب خوب تشریح شده این حقیقت راآشکارمیسازد .

گروهی ازمروان‌حکم نزد عثمان شکایت‌کردندکه او دستورداده باین مردم پس‌گردنی‌بزنند ـ عثمان درپائین نامه‌نوشت :

فان عصوك فقل انی بر ئی مما تعلمون آیه۲۱۷ شعرا ، یعنی اگر آنان تورا نافرمانی کردند بگومن ازکارهای آنهابی‌زاری می‌جویم

سبب قتل‌عثمان

اعثم کوفی که‌ازموثقین‌مورخین‌است‌مینویسدچون‌عثمان‌بن‌عفان فرمان‌حکومت مصررا نوشت بمحمدبن‌ابی‌ابکرداد مصریان‌که بشکایت آمده بودند خوشحال‌شدند وبطرف مصرمراجعت کردند

محمدبن ابی‌بکرباجماعتی‌بطرف مصرحرکت کرد سه منزل راه‌که پیمودند غلامی سیاه دیدندکه‌برشتری راهوارنسشته وشتابان‌بطرف مصرمیرفت محمد بن‌ابی‌بکر گفت باید دانست‌این کیست ؟ وبکجا میرودیکی‌را فرستادند اورا گرفته‌نزد والی مصرآوردند گفتند کیستی و کجا میروی؟ گفت من‌غلام عثمانم وبمصرمیروم وپیامی برای عبدالله والی مصردارم گفتندپیام‌چیست؟ گفت کشف سرمولای خودنخواهم کرد گفتندمنشور نامه‌ای‌داری گفت‌نه ـ مصریان گفتند بایداورا تفحص‌کرد اوراباجامه وشترس جستجو کردند چیزی نیافتندتامتاره اوراشکافتندشیشهٔ‌یافتند که‌سراورا باموم‌محکم‌بسته‌بودندشیشه رابشکستند ونامه رابیرون‌آوردند دیدند این‌عبارت را نوشته

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ عبدالله عثمان مینویسد بعبدالله‌ابی سرح و فرمان میدهدکه چون‌عمرو بن‌بدیل‌الخزاعی‌بنزدیك‌تو آید اوراتاتوانی سر ازتن‌برگیرو علقمةبن عدیس وکنانةبن بشیر وعرولیسی را دست و پای از

---

۱ ـ ابن‌اثیر درکامل۳۸ج ۳ ابن‌قتیبه درالمعارف ص٨٤ ابوالفدا درتاریخ خودش وکتاب‌الاموال ابی‌عینیه ص٥٩٦ ۲ـ شرح‌نهج‌البلاغه (ص۷۷ج)

چپ و راست قطع کن و بگذار تادر خون خود بغلطند و جان بدهند آنگاه جسد ایشان را از درختان خرما بیاویز - منشور محمد بن ابی بکر را که از من بدست دارد وقعی مگذار و اگر توانی حیله کن که او را بتوان کشت و برقرار و بر سر عمل خویش میباش وهیچ نوع اضطرابی در خاطر خود راه مده و در مصر بمراد خاطر خویش حکومت میکن.

چون محمد بن ابی بکر و مردم معارف و اعیان مصر از این نامه واقف شدند تعجب کردند و در حیرت ماندند و گفتند نیکو عهد و شیرین سوگندیست که عثمان با ما کرد و اگر ما بمصر میرسیدیم و این غلام زودتر از ما بمصر رسیده بود چه خونها که ریخته میشد - از همانجا بمدینه برگشتند - ومردم شهر را دعوت کردند ونامه عثمان را برای همه خواندند

بنی سلیم ازجهت قتل عبدالله بن مسعود سخت درخشم شدند وبنی مخزوم ازجهت قتل عمار یاسر غضبناك شدند بنی غفار ازجهت قتل ابوذر غفاری خشمناك گردیدند وباهم یکجا جمع شدند وبانامه نزد امیرالمومنین رفتند ونامه رانزد علی انداختند وبصورت اعتراض گفتند توهستی که ازعثمان دفاع میکنی - پس از آن بعایشه نشان دادند گفتند عثمان میخواست برادر تورا بدین حیله بکشد واوراتحریص برقتل عثمان نمودند وعایشه ازعوامل مؤثر قتل عثمان شد

سپس همه آنها بایك دسته مردم ماجراجو بخانه عثمان رفتند وجریان را با نامه نشان او دادند وسخت بر او حمله کردند عثمان منکرشد وازنامه وغلام اظهار بی اطلاعی کرد علی ع فرمود این غلام توهست واین شتر ازتوهست واین مهر نامه از توهست واز آن اطلاعی نداری؟؟

عثمان مخفیانه ازمعاویه درشام وعبدالله بن عامر ازبصره کمك خواست آنها که اطراف خانه عثمان بودند فهمیدند که عثمان ازامویان کمك خواسته ، خواستند داخل خانه شوند امیرالمومنین علی وحسین درب درخانه را گرفته بودند مانع حمله مردم درخانه میشدند آنها هم ازبام خانه بالارفته داخل حیاط شدند عایشه نیز بپاس برادرش مردم را برقتل عثمان تحریص میکرد میگفت هنوز پیراهن محمد مصطفی کهنه نشده که عثمان شریعت اورا کهنه ساخت - یکی ازبنی تمیم هیزمی آتش زد درب خانه عثمان آورد ودررا سررا ببندند حمله بداخل خانه کردند ودیگر توبه عثمان وعذرخواهی اواثری نکرد وروزجمعه ۱۸ شهرذی حجه سال ۳۵ هجری بود که اورا کشتند ۱

قتل عثمان روزجمعه ۱۲ ذی حجه سال ۳۶ هجری رخ داد وخلافتش ۱۲ سال ۱۲ روز کم بود وعمرش ۸۲ سال وچون خواستند در بقیع دفن کنند انصار مانع شدند گفتند چون از حدود اسلام خارج شد نباید درمقبره مسلمین دفن گردد واورادرزمین حش «حش الکوکب» باغی ازانصار بنام کوکب بود دفن کردند ۲

۱ـ تاریخ اعثم کوفی ص۱۳۶

۲ ـ تاریخ طبری ص۱٤٤ معجم البلدان ص۲۸۱ ج۳

ابن اثیر درکامل التواریخ مدت خلافت عثمان را ۱۲ سال ۱۲ روز کم نوشته ص۷۰ ج۳ و مجمل التواریخ ۱۱ سال ۲۲ روز نوشته طبری ۱۱ سال و۱۱ ماه و۲۲ روز نوشته ص۱٤٥ ج ه الیعقوبی ۷۲

عثمان در نظر اهل سنت

مورخین عموماً عثمان را درخلافت ضعیف نوشته‌اند ودایل آنها صدور ناسخ ومنسوخ‌های متوالی بود که ازدیوان مراسلات او صادر میشد وعزم واراده راسخ در آنخانه تصمیم نداشت بلکه اراده اودست حزب اموی بود بهرطرف میخواستند اورا سوق میدادند

۱ - آنکه جمعی ازخویشان خودرا که مصدرفسق وفجور بودند چون معاویه بن ابی‌سفیان-عبدالله بن عامر بن عقبه ونظایر آنها برای حکومت بلاد گماشت وبرخون ومال مسلمانان تسلط داد

۲ - حکم بن عاص راکه رسول خدای از مدینه اخراج فرمود و پسرش مروان راکه منفور پیغمبر بود عمر وابوبکرهم آنهارا اجازه ورود بمدینه ندادند وعثمان بوزارت خود بر گزید -

۳ - کلیه مراتع را مخصوص خودنمود ومردم راازچراندن گوسفندان وچهارپایان خود منع میکرد

٤- عبدالله بن مسعود را چندان بزد که مریض شد ومرد

٥- حکم کرد قران را برقرائت زیدبن ثابت قرائت کنند با آنکه پیغمبر فرمود نزل القرآن علی سبعة احرف کلها شاف کاف

٦- عماررا که ازصحابه مقرب بود چندان بزد که علیل ومریض شد

۷ - ابوذررا تبعید کرد تا ازسختی درگذشت

۸ - بیت المال رابرحسب تمایل خودبین حزب اموی تقسیم میکرد

۹- احکام قرآن را درباه اشخاص بمیل خود اجرا میکرد نه برحسب حدود

۱۰ - ابوسفیان راکه باکمال وقاحت میگفت نه کتابی نه حسابی نه بهشتی نه دوزخی است احترام میگذاشت ویکباراز بیت المال ۹۰۰ر۲۰۰ هزاردینارباو بخشش نمود

۱۱- درمنی نمازمسافررا چهارر کعت خواند

۱۲ - درمعانی قرآن برای خود عمل میکردوتفسیروتاویل می نمود

۱۳ - ازاحکام شریعت وقوفی کامل نداشت چنانچه زن آبستن بفرزند ششماهی را گفت سنگسار کنند وامیرالمومنین مانع اوشد

۱٤ - درخلافت قدرت ایراد خطبه نداشت

۱۵ - باآنکه سلطنت اوبسیارپهناور بودودرآمدبسیارداشت مردم ازاوسخت ناراضی بودند بحدی که چون کشته شد گفتند اورا باید بقبرستان یهودبرید نگذاشتند در مقابر مسلمین دفن کنند .

بنی امیه که خلافت رادردودمان خودابدی پنداشتند ازاین واقعه (قتل عثمان) نگرانی کامل یافته ودرمقام خونخواهی عثمان ازحضرت علی ع بر آمدند وباز بجنك وجدال پرداختند درخلافت عثمان اولین قدم انحراف بنی امیه ازقوانین اسلام ظاهر گشت وبرمسلمانان

واصحاب حامی پیغمبرخیلی گران می آمد که بزودی ازقانون مقدس اسلام که پیغمبروعده داده است تاقیامت برقرارخواهد ماند سرپیچی شود آنهم ازطرف خلیفه

عثمان بوصیت عمر خلیفه شد

دیدیم درموضوع خلافت اول شورای بمیان کشیدند وآن ماده قانونی بود که ابوبکر وعمردربین خودگذرانندند وبنام شوری ابوبکررا بمسندنشاندند وازمردم بیعت گرفتند

چون ابوبکرخواست بمیرد بموجب وصیت نامه شورای و انتخاب که حکم جمهوریت داشت اصول ولایت عهدی بخود گرفت وعمردرامرمشترك خویش کافی بود

اکنون عمرمیخواهد ازجهان برودوصیت بشوری نمود اما شوری شش نفری که حکم یك توطئه خصوصی را داشت ولی این شوراهم عملی نشد وبدون وصیت وشوری بنی امیه عثمان را بخلافت نشاندند وبرای این موفقیت بزرك یعنی تمام مناصب عربیت که اسلام دربنی هاشم تمرکزداد واکنون به بنی امیه انتقال یافت اطراف عثمان راداشتند که مبادا دیگری دراین امردخیل وشریك گردد . وهمین توطئه ونقشه سبب شد که این روزگارتلخ را بسرعثمان آوردند .

جهات وعلل هیجان عمومی برضد عثمان

خلیل غرمی درکتاب خودبنام **الشیعه والسنه** مینویسد جهات وعلل هیجان عمومی مردم برضد عثمان بقرارذیل است .

۱ ــ بیرون کردن ابی ذرغفاری محبوب پیغمبرص ازشام ومدینه ربذه بود .

۲ ــ تقسیم کردن ولایات بین خویشاوندان وعموزادگان خود بود .

۳ ــ کنار گذاشتن مهاجرین وانصار درمشورت بود که درهیچ امری آنها را بحساب نمی آورد .

٤ ــ متعهد شمردن خویشان وعموزادگان بود کــه آنها را غرق دراموال مسلمین نمود ومزارع وخالصه را تیول آنها قرارداد وآنها برگردن مردم سوار شدند .

۵ ــ بخشیدن خمس غنیمت جنگ افریقا **بمروان بن حکم** بود .

٦ ــ اعطاء چهارصدهزار درهم ازبیت المال به **عبدالله بن خالد** بود .

۷ ــ تیول دادن محلهٔ از بازار مدینه **بحرث بن حکم** بود .

۸ ــ انعام دویست هزار درهم ازبیت المال به **ابوسفیان بن حرب** بود .

۹ ــ تزویج دخترخود عایشه به **حرث بن الحکم** ودادن یکصدهزاردرهم باوبود .

---

۱ ـ مروج الذهب مسعودی ص۳٤۰ ج ۱

خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام

خلافت علی بن ابیطالب ۴۰-۳۵

گفتیم خلافت درنظر اسلام دونوع است یکی بانتخاب مردم که حکم رئیس جمهوری را دارد ویکی بانتخاب خدا ومعرفی پیغمبر که منصب آسمانی است امیرالمومنین دارای آن منصب آسمانی بود زیرا مرد آسمانی وفوق العاده خلق شد. ومظاهر شگفت ــ آمیزی ازخوددرتضاد غرائزطبیعی نشان داد واین مرد منتخب آسمانی بود که سقیفه مانع ادای حق اوشد.

۲۵ سال گذشت احتیاج روز بمردی عادل وصالح مردم را بر آن داشت که ازعلی ع تقاضای قبول خلافت کنند واوزیر بار نمیرفت بهر نحوی بوداوراراضی کردند وازمنزلش کشان کشان ولی با احترام بمسجد بردند وبااوبیعت کردند واول کسی که باودست دادطلحه بود وپس از اوزبیر واین هردواعضای شورای تعیین خلیفه بودند که بطمع گرفتن منصب حکومت کوفه و بصره بیعت کردند ـ

علی بن ابیطالب چون برمسند خلافت ظاهری استقراریافت مأموریت خلافت واقعی هم داشت بر آن شد که باتمام قوا دست طلحه وستمکاران را کوتاه کند ولذا دربدایت امر عمال عثمان که سبب بروزفتنه وفساد شده بودند همه را معزول فرمود ودست آنها را ازکار مسلمین کوتاه کرد وجلوبی عدالتیها وستمگریها وتعدیات واجحاف را گرفت وفرمود بین من خلیفه باولات حکام باید تناسبی باشد

دراین اقدام برای اولین بارمواجه با مخالفت مدعیان مقام ومنصب و منتظر الخدمت های حکومت واستانداری گردید

اولین کسی که بمخالفت برخواست مروان بن حکم منشی عثمان ومحورحزب بنی امیه بود مروان بـاعزل معـاویه ازشام که درظرف ۲۸ سـال برای خود دستگاه سلطنتی ترتیب داده بودوزیر بار نرفت وبنام خونخواهی عثمان که بدست مردم مصر بقتل رسیده بود وبه نظوراستقلال شام قیام کرد همدست شد

طلحه وزبیرهم که منتظرخدمت کوفه وبصره بودند وامیرالمومنین آنها را بکاری نگماشت فراری ازمدینه بمکه رفتند وقیام کردند بعنوان اینکه بیعت ما ازترس بود واورا شایسته این مقام نمیدانیم وعایشه هم که طرفدارطلحه بود وشبیه گردان این صحنه بود آتش فتنه

را دامن میزدتا بمکه رفت وپیراهن عثمان را کـه خودش بعنوان قصاص فرمان قتل برادرش تحریك نمودبود وسیله خونخواهی ازعلی ع قرارداد

درمیان اصحاب هم کسانی بودند که طالب مقام بودند وچون محروم شدند بامدعیان خلافت هم آهنك گردیدند مانند نعمان بن بشیر که بعدها درزمان سیدالشهداء حاکم کوفه شداینها دست بدست یکدیگرداده بطرف شام برای تقویت معاویه رفتند

معاویه که پشتیبانی چون عایشه دیدرسماً برمنبرشام بالارفت وعلیه علی ع شروع بجسارت وتبلیغات سوء نمودتا منجربجنك جمل شد

اوضاع محیط درزمان امیرالمومنین ع

حضرت علی بن ابیطالب ازقبول خلافت ظاهری خودداری میکرد زیرا وضع محیط بقدری دگرگون بود کـه آرامش آن مشکل و مشکلتر آن بود که با این انحراف مردم را بسرخط اولی بر گردانیدن وتحولات فکری وروحی رااصلاح نمودن ولی مردم براواجماع کردند که خلافت راقبول کندوچون اودل پردردی ازدست مردم ظاهربین مادی وجاه طلب داشت شایق این مقام نبود لذابا اصرارمردم خطبهٔ خواند که مدلولش این است

مرا میخوانید وتوجهتان بدیگران است بطرف من آمده اید درحالیکه دلها وصورت‌های شما متوجه غیرمن است قلبهای شما ثابت نیست وعقول شماکامل نیست تحولات آفاق شماهارا متزلزل نموده امامیدانید اگرمن قبول کردم معلوم نیست کاربروفق دلخواه شما تمام شود پس بهتر که مرا واگزارید مانندیکی ازشماها باشم

بااین اجمال سخن معلوم است دشواری‌های امراجتماع را خوب واقف بود دسته بندی احزاب واختلاف طبقاتی را که بوجود آمده بود میدید -

اشراف قریش که کارگردانان خلافت بودند ازراه پیغمبردورشده ودرشرف برگشتن بعصرجاهلیت بودند زیرا جزتأمین منافع مادی واعاده حیات بت پرستی منظوری نداشتند و هر کس بخواهدبدادگستری ومعارف پروری زعیم جامعه باشد بااین مشکلات مواجه میشود وخواه ناخواه بایدبمبارزه مادی ومعنوی پردازد وسطح اندیشه وافکاررا گرفته بالاببرد وباوج رقاء وارتقاء که هدف اصلی زعیم وپیشواست برساند

جنك جمل

ازآغـازخلافت علی ع حزب اموی درخلافت عثمان کاملا ریشه دوانیده ونقاط قدرت وقوت رابدست گرفته بودند مثلا ابن عامر والی عراق وایران بود - معاویه مالك شامات بود وسایرولایات بدست عمال اموی اداره میشد وامیرالمومنین درآغازخلافت خوداول کاری که کردتمام عمال اموی وعثمانی راعزل نمود و مردان صـالح ومطیع وعادل ومتقی را منصوب کرد

دربیعت باعلی پیش قدم همه طلحه وزبیربودند که آنها دربدایت امرمخالف بود ولی بطمع گرفتن کاری بیعت نمود وازمتخلفین سعدبن ابی وقاص بود که طرفدارامویین ودرمدینه بلاتکلیف میزیست

طلحه وزبیرهم پس ازبیعت دیدند علی کاری بانهانداد درصف مخالفین رفته گفتند بیعت اجباری بود وهردوباشاره نامه معاویه بطرف مکه رفتند- معاویه هم که زیربارفرمـان

علی نرفت وبعایشه نوشت ازاو کمک خواست تابمعیت طلحه وزبیرعلیه علی قیام نمایند.

عایشه هم که ازسخت ترین دشمنان علی ودرعین حال خودعامل قوی قتل عثمان بودامروز بدوستی عایشه پیراهن اورا بهانه قرارداد وهرسه ازکرده خودنسبت بعثمان توبه نمودند و بخونخواهی عثمان قیام کردندوطلحه وزبیربا اووقشونی به بصره حرکت کردند وجنگ جمل پیش آمد

نعمان بن بشیروالی مدینه بود بدعوت معاویه پیراهن عثمان رابرداشت وفرار کرد و وسیله خونخواهی قرارداده بطلحه وزبیرپیوست وبدست عایشه داد معاویه هم بقصد عمره بمکه آمد وباهم میعاد گذاشته بودند آنجا متشکل شدند وبشام رفته درمسجد اموی بمعرض نمایش گذاشتند وقشون شاهی را برای جنگ باعلی حرکت دادند

واقعه جمل سال ۳۶ ه

امیرالمومنین علی بن ابیطالب پس ازقبول خلافت وتحکیم مبانی تشکیلات کشوری وارسال والیان متدین ودرست وفاضل وکاردان مواجه باقیام مدعیان مقام خلافت شد واختلافات دامنه پیدا کرد تاجائیکه حکام منصوب نتوانستند درحوزه ماموریت خوداستقرارپیدا کنندوشروع بکار نمایند

عایشه وطلحه وزبیروامویان درمکه جمع شده غوغائی برپا کردند ومعاویه هم درشام رایت مخالفت برافراشت ومصمم بجنگ شدند وقرارگذاردند ازراه بادیه ببصره بردند وبر آنجا استیلاپیدا کنند تاباتجزیه عراق وشام بساط خلافت علی ع را برچیدند شورشیان ببصره رسیدندوحاکم آنجا راباحرکات ناپسندبیرون کردندوعایشه رابرشتری سوار کردند شهررا بتصرف درآورند

امیرالمومنین هم برای سرکوبی آنهامرکز **خلافت را ازمدینه بکوفه منتقل کرد** وبهمراهی عبدالله بن عباس وعمار یاسرو برادرعایشه محمدبن ابی بکروسه فرزندش حسن و وحسین ومحمد حنفیه ازمدینه بکوفه آمده وآنجا را مرکزلشکر قرارداد وبطرف بصره پیش رفت

جنگ بین دوسپاه درنزدیکی بصره درمحلی که (خریبه) نام داشت درگرفت ودرنیمه ماه جمادی الاخری سال ۳۶ شورشیان سخت شکست خوردند طلحه وچندنفر کشته شدندزبیر فرار کردجمل یعنی شترعایشه راپی کرد که بزمین افتاد محمدبرادرش اورا ببصره بااظهار انفعال برگردانید وازآنجا بمدینه فرستاد واین جنگ رابدین جهت جنگ جمل گفتند

بااین فتح وتلاش شورشیان عراق وایران ویمن وحرمین سرباطاعت آوردند و مصرو افریقیه هم که طرفداربودند بفرمان علی ع گردن نهادند یعنی دیگرتردید واختلاف برطرف شد ــ فقط شام باقی مانده

تصمیم بجنگ جمل

جنگ باغیرمسلمان کاربسی آسان بودواعراب هم عادت کرده بودند ولی جنگ بابرادران واهل کتاب قبله کاری بس مشکل بود که بسا تبلیغات سوء دشمن هم سطح افکاربالا وپائین میرفت ـ

جنگ جمل اولین جنگ داخلی اسلام بود کــه آغازشد وچون اعراب بغارت وغنیمت جنگها عادت گرفته بودند هـدف اصلی آنها غنائم بود واین جنگ برای اثبات حق وباطل و

واکثریت محیط بادنیا خواهان‌وجاه‌طلبان ومادەپرستان‌بود ــ مسلمانان حقیقی کم‌بودند اصحاب‌پیغمبر بیشتر متفرق بودند ــ دشمنان هم اذهان‌را مشوب ساخته وتبلیغات شدیــدی علیه علی ومسلمین حقیقی داشتند وچون موضوع مقام وزر وزوربود بیشترمردم مایل باین دسته‌بودندوبعنوان حرمت‌جنك‌با اهل‌قبله وبرادرکشی‌ازدوستان علی میکاستند وبقشون معاویه می‌پیوستند

تائبین

عایشه وطلحه وزبیر نسبت بکردارخود باعثمان توبه کردند و وبطلب خون‌عثمان قیام‌نمودند وکم کم ایــن شعارشد وتوبه کنندگان وقیام‌بخونخواهی دراوراق بعدازاین زیاددیده شد ــ دوحقیقت دراینجا کشف میشودیکی‌نقض‌عهد وشکستن‌بیعت‌است که‌عرب این‌صفات‌راننك میدانست‌ولی‌چون‌امویین ازعرب‌نبودند وذاتاً غیرت‌وحمیت عربی‌نداشتند زودعهدشکنی میکردند ومقیدبوفاداری ومواثیق خودنبودند بعدهم که عجم‌باموییین پیوست مقیدبآن غیرت وحمیت عربی درحفظ عهدومیثاق‌نبودندولذاهرکجای‌تاریخ که خلاف مصالح شخصی آنهابود فوری‌توبه‌میکردند وبخونخواهی قیام می‌نمودند

طبقه مخالفین و تقویت مالی

مخالفین باعلی‌خود وقعی‌وارزش اجتماعی‌نداشتند وبرای آنکه موردتوجه‌مردم‌عوام قرارگیرند عایشه‌زن‌رسول‌خدارا تحریك کردند وبنام اوقیام کردند وبنـام‌اوازعمال‌عثمان کمك‌مالی و تجهیزات ونیروخواستند

عاملین عثمان‌هم‌ازیمن‌عراق‌برای کمك‌بعایشه پرل‌وشتر آوردند وهمینکه‌خونخواهان قدرتی‌پیدا کردند ازمکه‌بقصد عراق حرکت کردند درکوفه هم عده‌ای بآنهاپیوستند و چون‌ببصره رسیدند جمعیت آنها بسه هزاررسیده بود والی‌بصره عثمان‌بن حنیف ازطرف امیرالمومنین‌علی‌ع بود درمقابل آنهابرخواست ولی‌با حیله اورا گرفته دستگیر کردند و شهربصره رامتصرف‌شدند وگروهی‌ازطرفداران جدی علی را کشتند

چون‌عثمان ازمشایخ‌اصحاب وازانصاربود ازکشتن اوترسیدند مبادا انصارازمدینه متعرض آنهابشوندامازجرو آزارسختی بعثمان دادند یعنی‌پس‌اززدن بسیارموهای ریشش را کندندواز بصره بیرونش کردند

این‌عمل اسباب‌تنفرمردم‌بصره باواردین ومهاجمین‌بود وطلحه وزبیر بنوبت بــرای مردم‌نمازمیخواندند واین‌جریان همچنان‌ادامه داشت

علی‌بن‌ابیطالب بالشکرخود که به‌هفتصدتن‌رسیدنداز‌مدینه‌بیرون آمدندبعراق‌رسیدند ودشمن راندیدند درراه حسن‌بن‌علی وعماربن‌یاسر رابکوفه فرستاد تا بجمع آوری لشکر پرداخته‌بطرف بصره حرکت‌نمایند

امام‌حسن وعمارباقشونی‌بطرف‌بصره رفتندوامیرالمومنین‌هم‌باقشون خود«بذی‌قار» نزدیك‌بصره‌رسیدند وازاعمال‌عثمانیان‌مطلع شده آنهانیز ازبصره بیرون آمدندودر«ذی‌قار» درجمادی‌الاخر۳۶ ه جنك شروع‌شد

شروع بمذاکره و آغاز جنك

دربصره دوقشون مهیای پیکاربودند امیرالمومنین سفیری باپیام صلح نزدمخالفین فرستاد که شماهمه‌میدانیدچه حقی‌ازمن غصب شده وبااین حال‌من راضی بقبول زمامداری‌نبودم مجبورشدم و اینك‌هم جزراه حق‌نخواهم رفت دراین‌جنك جز کشتارنفوس‌ثمری‌بدست شما نخواهدآمد بهتراست ازجنك‌بگذرید ودراصلاح امور کشورهمکاری کنید ـ

مذاکرات مفصل‌چندروزطول کشید قاصدها می‌رفتند ومی‌آمدند وبنتیجه نرسید علی‌بن‌ابیطالب‌هم مصمم‌بودتاآنها شروع بجنك نکنند خودپیشقدم نشودتاگفتارپیکارمنجر شد وصف‌آرائی کردند جمادی‌الاخره سال۳۶ هـ

امیرالمومنین زبیررا ازمیان صفوف دشمن‌بیرون‌خواست وبااوبصحبت پرداخت‌که توعهد پیغمبروسوابق مرا یـادآوروازجنك درگذرکه بضررتوتمام میشود ـ زبیرازجنك منصرف شد وازمعرکه‌بیرون رفت عبدالله‌بن زبیرکه حرصی درنیل بریاست‌داشت پدررا ملامت‌کرد وبجنك تحریص‌نمود اماآن‌پیرمرد سالخورده ازآن‌صحنه خارج شدراه‌بیابان پیش گرفت‌دراثناراه مردی‌بنام‌عمروبن حرموزاورادیدشناخت واوراکشت‌ـ جنك‌درگرفت طلحه ازتیرمروان‌بن‌حکم‌که اوراقاتل‌عثمان میدانست زخم مهلکی برداشت وهنوربشهر نرسیده‌بودکه درگذشت

دونفررئیس قشون ازمیان رفتند ولی‌عایشه‌بازپایداری میکرد واطرافیان‌راتحریص بجنك مینمود هودج اوغرق‌تیرشد ولی هودج‌نشین درامان بود واعراب بنی‌ضبه شتراورا نگاهداری میکردند ـ

عاقبت‌مالك‌اشتر نخعی نزدیك‌رفت‌مهارشتررا گرفت وهودج بزمین آمد امیرالمومنین محمدبن‌ابی‌بکر برادرعایشه راکه محرم اوبودفرستاد تا اورابرداشته درخانه‌ای دربصره باحترام جادهد وازآنجا بآزادی‌بمکه وبمدینه برگرداند بااین‌فتح‌بصره دوباره بتصرف امیرالمومنین آمد وآرامش‌کامل‌یافت‌فقط ازشهرهای اسلامی‌ـ شام‌بدست معاویه‌باقی‌مانده

متن تاریخ الفخری

فلما قتل عثمان اجمع الناس وقصد وانزل امیرالمومنین علی علیه‌السلام و سئلوه تولی امرهم فابی علیهم‌وقال لاحـاجةلی‌فی‌امرکم‌فالحوا علیه‌الحاحاً شدیداً واجتمعواالیه من کل صوب یسئلونه ذلك حتی اجاب فبا یعواالناس فسارفیهم بسترةالحق لایاخذه فی‌الله لومه لائم وکانت حرکاته و سکناته«علیه‌السلم» جمیعاً لله وفی‌الله لایقضی‌بها حق‌احد وکان لایاخذ ولایعطی‌الا بالحق والعدل حتی‌ان‌اخاه عقیلا وهو ابن ابیه واما طلب من‌بیت‌المال شیأ لم‌یکن له بحق فمنعه «علیه‌السلام»وقال‌یا اخی لیس لك‌فی هذا المال غیرما اعطتیك ولکن اصبرحتی یجی مالی واعطیك منه ماترید فلم یرض عقیل هذالجواب وفارقه وقصد معاویه . ۱

این عبارتی است‌که اکثرمورخین سنی درباره امیرالمومنین‌نوشته‌اند

۱ ـ تـاریخ‌الفخری ص ۶۱

چون عثمان کشته شد مردم اطراف خانه علی را گرفتند واز اوخواستند حکومت وخلافت راقبول فرماید واو ابا وامتناع داشت میگفت بمن احتیاج ندارید سخت الحاح و التماس و گریه وزاری کردند تاقبول کرد ودرامر خلافت از ملامت ملالت گران نمی هراسید حرکات وسکنات اوفقط برای خدا بود ودرراه خدا بود ودرحق کسی قضاوت نمیکرد مگر برای اجرای حق وعدالت تاآنجا که برادرش عقیل آمد واز اوطلب یك اضافه مقرری کرد فرمود بیش از این که میگیری ازاین بیت المال بتو نمیرسد اگرچیزی افزون رسید بتوهم اضافه‌ای میدهم عقیل قانع نشد وبطرف معاویه میرفت

این عدالت را بافرزندانش حسن وحسین ودخترش زینب نیز بحق عدالت رفتار میکرد وآنها را باسایر مردم درحقوق مشترك ذره‌ای فرق نمیگذاشت

پس ازعثمان مصریها طرفدارعلی ع بودند کوفی‌ها مایل بزبیر بودند بصریها متمایل بطلحه ولی پس از اندك تبادل رای همه درانتخاب علی ع متفق شدند وتقریباً اجماع واکثریت قریب باتفاق برامیرالمومنین رای دادند

درخطبه شقشقیه امیرالمومنین اشاره باین توطئه کرده که سعد وعبدالرحمن طبق نقشه خود عمل کردند

فرمود فصغی رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره

عبدالرحمن داماد پدرعثمان بود وبهمدستی سعد ازبقیه اعضاء شوری اختیار گرفت که یکی از آن دویعنی علی یا عثمان را اختیار کند وچون علی حاضر نشد بروش شیخین عمل نماید عثمان را که تابع حزب بود اختیار کرد

امیرالمؤمنین بنابرعلمی که ازپیغمبر گرفته بود بتمام اموروشئون اجتماع واردبود واحاطه علمی باول وآخر هرکار داشت از اجتهاد خود کار میکرد و سنت کسی جز روش پیغمبر ودستورقرآن عمل نمیکرد .

اعثم کوفی مینویسد هنوز کشته عثمان روی زمین بود که مهاجروانصاردرمسجد جمع شدند وباخود مشورت کردند وکسی را جزعلی بن ابیطالب شایسته خلافت نشناختند بدور خانه اوجمع شدند .

خواندمیر مینویسد سه روز از کشتن عثمان گذشت که مصریها بامهاجروانصار اطراف خانه علی را گرفتند گفتند چارهٔ ازخلیفه نیست وجزتو کسی شایسته این مقام نیست بمسجد بیاتا مردم باتوبیعت کنند ـ

ازکسانی که دراین کار پافشاری داشت **عمار یاسر و ابوالهیثم بن التیهان و رفاعة بن رافع ومالك ابن عجلان و ابوایوب خالدبن یزید** بودند که بمخالفت سقیفه برخواستند ـ

امیرالمومنین علی فرمودای یاران مرادراین کار رغبتی نیست وبدین منصب حاجت ندارم ونمیخواهم کسی بامن بیعت کند صدای مردم بلند شد باالحاح وزاری پرداختند فرمود بروید باطلحه وزبیر بیعت کنید که آنها شایق این مقامند.

عده‌ای بسرای طلحه رفتند او وزبیر بامردم هم آهنك شد وباعلی ع بیعت کردند و

تعهد سپردند که باعلی مخالفت نکنند تاتمام افرادمدینه باعلی بیعت کردند وطلحه وزبیر مقدم همه بودند

امیرالمومنین بآنها فرمودبازهم بروید مشورت کنید اگر کسی راشایسته میشناشید انتخاب کنید وگرنه فردا درمسجدحاضرشوید تاآنجا مذاکره کنیم .

چون صبح شد مردم مدینه درمسجد جمع بودند متحدالقول درخلافت علی ع بیعت کنند امیرالمومنین بالای منبررفته خطبه بلیغی مبنی بردرود و تحیت حق وصلوة برمحمد واهل بیتاوانشاء فرمود سپس گفت ای مردم امروز زمام اختیارازدست میرود درکارخلافت خوب فکر کنید هر کس را دوست میدارید ولایق میشناسید ومصلحت می بینید زمام خلافت رابدست اوبسپارید من علی بن ابی طالبم باشما موافقت مینمایم وراه مناقشت نمی پویم وبا هر کس هم بیعت کنید مخالفت ندارم .

ازاطراف مسجد صداهابلندشد که مابرسرعهدخود هستیم وجز تو کسی را که پیغمبر خدا نزدیك باشد وبعدالت و دادگستری آشنا باشد نداریم ، روزهای احد وخندق وخیبر را فراموش نمیکنیم ، اشراف واعیان بنزدیك منبررفتند باعلی بیعت نمودند .

چون برخلافت مستقر گردید فرموداول هرچه درخانه عثمان از سلاح واموال بیت المال مسلمین است بیرون بیاورند درصندوق بیت المال تمرکزدهند ، وآنچه اموال شخصی بود بورثه عثمان سپردند

عایشه درمکه بودچون برگشت برخورد بعبیدبن سلمةلیثی معروف بابن کلاب پرسید چه خبرهای تازه گفت عثمان راکشتند وباعلی بن ابیطالب بیعت کردند -

اعثم کوفی مینویسد

عایشه گفت ای کاش آسمان برزمین فرود آمده بود ومن این روزرا نمی دیدم - عثمان را مظلوم کشتند ویکروز آن بهترازتمام حکومت علی بود- ومن ازپای ننشینم تاخون عثمان را مطالبه کنم ؟!

عبید گفت این چه سخن است که میگوئی تودرحق علی سخنهای نیکومیگفتی وعثمان رابقتل برادرت متهم میکردی وتوخود مردم رابرکشتن عثمان تحریص میکردی تو بودی که میگفتی این پیر کفتاررابکشید!! چه شده که اکنون اینچنین سخن میگوئی بخدا قسم که میان امت محمدتفرقه می افکنی وفتنه برمی انگیزی وخونها ریخته شود - عایشه از همان جا برگشت بطرف مکه

این خبرمنتشر شد که عایشه ازمکه آمد وبازبقصد فتنه انگیزی بمکه برگشت - والی کوفه ابوموسی اشعری بود که بنمایندگی امیرالمومنین همه با اوبیعت کردند

ابن ملجم مرادی

از یمن هم رفاعةبن وائل الهمدانی با ده نفر بمدینه آمدند امیرالمومنین مالك اشتررا باستقبال آنها فرستاد وآنها نیز همه بیعت کردند از جمله کسانی که از یمن آمدند عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود که پس ازترحیب امیرالمومنین گفت ما درجنك پرورش یافته ایم وزخم شمشیرونیزه برای ما چون گل گلستان است وما ازجان ودل اطاعت ازتو میکنیم - آنحضرت آنهارا اکرام وانعام واطعام فراوان نمود وبشاش وخرم بازگردانید .

در این اثنا مروان اشعاری در مدینه گفت کـه مخالف سئون خلافت علی ع مردم خواستند اورا بکشند اجازه نداد اوهم بطرف شام رفت وبا معاویه همدست شد .

قاتلین عثمان

حجاج حزیمة التیهـانم ازمدینه بشام رفت معاویـه ازاوضاع احوال مدینه‌پرسید گفت کی عثمان را کشت آنمرد گفت مـن بودم دیدم‌مکسوح‌مرادی وحکم‌بن حنبل درحق‌اوسعی‌بیشتری کردند ومحمد بن ابی‌بکر اورا زخمی‌زد و کنانـة‌بن‌بشرنخعی وسیدان‌بن حمران مرادی براوزخمی گران زدند . بعد ازآن اشترنخعی وعماریاسروعمربن‌الحمق خزاعی‌ودسته دیگربرخانه اووارد شدند وکردند آنچه کردند .

بعد پرسید چه کسانی با علی‌بیعت کردند گفت جمله مهاجروانصار واعیان حجاز ویمن واکابر کوفه ومعارف مصرهمه‌باعلی‌بیعت کردند .

معاویه منتظربود ببیند علی‌با اوچه خواهد کرد ولی امیرالمومنین جـانب حق را رعایت میکرد و ازهیچ کس‌بیم نداشت . امیرالمومنین درعزل معاویه تردیدی نداشت و معاویه هم قصدتسخیر عراق وحجازداشت تـازمام خلافت رابگیرد .

خبرقتل عثمان ببصره رسید والی آنجا عبدالله‌بن عامربن کریز پسرخال عثمان از طرف‌عثمان‌بودازعثمانیان ترسید ومردم رادرمسجد جمع کرد گفت عثمان رابظلم کشتند وحق‌بیعت درذمه شماست ومن ازپـای ننشینم تاخون اومطالبه‌کنم مردم براو برآشفتند کـه این شهرراتونگرفته‌ای که چنین سخن‌گوئـی امیرالمومنین علی‌بن ابیطالب دارای جلالت‌قدر ومنزلت شان میباشد ومردم عراق وحجاز ویمن ومصربا او بیعت کرده‌اند ما هم با اوبیعت میکنیم .

مردم بصره منتظر بودند که عبدالله را عزل فرماید عبدالله دانست که مردم بااو نخواهند بود شبانه از بصره حرکت کرد تا خودرا بمدینه برساند شاید دوباره منصب بگیرد —

اول برخوردش با طلحه بودگفت چرا آمدی جریان را شرح داد تابا طلحه وزبیر همدست شدند وببصره بر گشتند ـ وبصره را علیه علی‌بن ابیطالب شورانیدند .

ما جریان‌جنك‌را ازاعثم‌کوفی که قریب‌العهداست ونصربن مزاحم که شاهد جنك بودنقل‌میکنیم ۱ .

علل بروز جنك جمل

چون خلافت امیرالمومنین مستقر گردید واهالی کوفه و بصره ومصرحجاز درفرمان اوسرتسلیم فرود آوردند —
شبی ازشبها امیرالمومنین برای کارمهمی ازمنزل‌بیرون آمده

---

۱ ـ مادر کتاب زندگانی امیرالمؤمنین جنگ جمل وصفین و نهروان را باختصار پرداختیم برخی ازعلاقمندان ازنگارنده تقاضا کردند که این روزهـای مهم تاریخی را بتفصیل بنگارم اینجا فرصت رامغتنم شمرده وازمعتبرترین مورخین قریب‌العهد آنحضرت شرح این‌سه جنگ را ترجمه ونقل میکنیم امیداست مورد قبول افتد .

ازدرسرای زینب دختر ابوسفیان خواهرمعاویه عبور کرد شنید کسی دف میزند و شعری میخواند که مضمونش این است

طلحه و زبیر در کشتن عثمان سعی کردند و آتش فتنه را بر - انگیخته‌اند اگر امروز با علی ابن ابی طالب بیعت کرده‌اند اصلی ندارد و عاقبت با او بمخالفت برخیزند- آنها بظاهر با او دوستی میکنند ولی در باطن منازع و مخالفت دارند -

امیرالمومنین آنشب در این فکر بسر برد صبحگاه با خواص صحابه مسموعات دیشب را بمیان گذاشت فردای آنروز طلحه وزبیر بنزد امیرالمومنین آمدند گفتند عزم عمره داریم بمکه برویم آمده‌ایم اجازه بگیریم حضرت علی ع فرمود میدانم شما برای عمره بمکه نمیروید من اول بار بشما گفتم رغبتی بخلافت ندارم شما سوگندیاد کردید که موافق ووفادار باشید اکنون می گوئید بمکه میرویم قصد شما را می‌دانم هر کجا خواهید بروید . طلحه و زبیرسر بزیر افکنده هیچ سخنی نگفتند وبرخواسته بطرف مکه حرکت کردند .

عبدالله بن عامر پسرخال عثمان والی بصره که بمدینه آمده بود با آنها برگشت ودر راه گفت من شمارا بصد هزار مرد شمشیرزن کمك ویاری میکنم

چون این سه نفر بمکه رسیدند عایشه باجمعی از بنی‌امیه آنجا بودند از دیدن این سه نفر خوشحال شدند وبا آنها طرح همکاری ریختند که بمخالفت امیرالمومنین قیام کنند عبدالله بن عمر درمکه بود طلحه وزبیر وعایشه نزد اورفتند گفتند ما قصد طلب خون عثمان داریم . توهم بیا باهم ببصره برویم وتوازهمه بخلافت سزاوارتری وما حاضریم حق تو را رعایت کنیم .

آنها اصرار کردند والبته قصد داشتند فرزند عمررا بهانه نیت شوم خود سازند. عایشه هم تاکید کرد که من باشماها موافقم وصلاح کارمسلمانان این است .

عبدالله بن عمر گفت شما میخواهید مرا فریب دهید وچون خرگوش از سوراخ بیرون کشید و بعد بدهان شیرافکنید من فریب شما را نخواهم خورد ، زیرا مردم را بزور وزروسیم ومال دنیا ومقام ومنصب میتوان فریب داد من ازسراین‌ها برخواسته‌ام که فریب نخورم من اگرطالب این مقام بودم پس ازپدرم میتوانستم این‌مقام را احراز نمایم اینك دست ازمن بدارید واین دام برمرغ دیگر نهید -

ازعبدالله بن عمر مایوس شدند برگشتند دراثنا راه به یعلی بن منیه که ازطرف عثمان عامل یمن بود رسیدند چهارصد شتر بارزرداشت زبیر گفت اززری که نقد داری مقداری بما وام بده تا درکارخود صرف کنیم بعد بتوخواهیم داد یعلی بن منیه شصت هزاردینار بعنوان قرض ازصندوق بیت‌المال بآنها داد .

زبیر با این پول لشکری تهیه کرد آنگاه مشورت کردند بکدام جانب روند - زبیر گفت بشام برویم که معاویه خود ازدشمنان علی است وبه‌موافقت ماباا وخرسند میگردد-

ولیدبن عقبه گفت ازمعاویه وشام کاری ساخته نیست زیرا عثمان ازمعاویه استمداد

خواست واورایاری‌نکرد ونشست تا اوراکشتند - وخود متصرف شام شد -

دراین ایام که مشغول مشاوره‌بودند ازچه ناحیه علیه علی‌قیام کنند معاویه هم خبر داشت وحیلهٔ کرد نامهٔ بمکه نوشت عمیاناً بدون مخاطب وبدون امضاء نوشت -

«عایشه وطلحه وزبیررانصیحت میکنم که درقبول آن ایشان را خیری ومنفعتی‌تمام است وآن نصیحت این است که بشام‌نروند ومعاویه رانشورانند واورا ناخوش‌نکردانند که معاویه مردیست محتال ومکاروآنوقت که عثمان ازاو کمك خواسته‌بود اجابت‌نکرد و واگراورا یاری کرده‌بود اورا نمیکشتند»

این‌نامه را بدست مردی ناشناس داد وگفت بدیوارمنزل مقابل خانه طلحه وزبیر وعایشه نصب کنند .

باخواندن این نامه فهمیدندکارمعاویه است و ازمضمون‌آن چنین فهمیدند که از رفتن‌بشام منصرف شوند - ازعایشه کمك فکری خواستند .

عایشه رفت منزل‌ام سلمه که درمکه اقامت داشت گفت ای‌ام سلمه تو ازهمه زنان بپیغمبرخدا ص نزدیك‌تربودی وازهمه بزرگتری اول زنی که بارسول‌خدا هجرت کردتو بودی وهرتحفه‌ای می‌آوردند بخانه تومی برد وقسمت ما را ازحجره‌تو میفرستاد اکنون برای مشورتی‌بخانه تو آمده‌ام

تومیدانی که مخالفان عثمان درحق‌اوظلم کردند واوراکشتند ومن‌میدانم که‌عثمان توبه کرد وازآنچه مردم متنفربودند احترازکرد وبازهم باورنکردندواوراکشتنداکنون عبدالله‌بن عامرآمده میگوید صد هزار مرد شمشیرزن بخونخواهی عثمان دربصره جمع شده‌اند من‌میترسم میان‌آنها جنگی درگیرد وجمعی کشته شوند ولذا قصددارم بسرای اصلاح ذات‌البین ببصره بروم از تومیخواهم که بامن موافقت‌نمائی وبامن مصاحبت کنی‌تا شاید اصلاح بدست ما افتد

نصایح امسلمه

ام سلمه گفت : ای دختراوبکرمن دراین معنی‌تعجب میکنم که توخون عثمان‌میطلبی ؟! مگرنبودکه تو مردم‌را بر کشتن عثمان ترغیب وتحریض میکردی؟ تونبودی‌که اورا پیر کفتارخواندی ؟! چه‌شدکه امروز قصد خونخواهی نمودی- اومردی ازبنی‌عبدمناف بود وتوزنی‌ازبنی‌تمیم‌بن مره‌میان‌شما خویشاوندی نبود در حال حیات و زندگی هم باهم روابط حسنه‌ای نداشتید که امروز بخونخواهی‌اوقیام کنی- اکنون علی‌بن ابیطالب پسرعم رسول خدا خلیفه است ومهاجر وانصاربا اوبیعت کرده‌اند وبخلافت وامامت اوازصمیم قلب راضی شده‌اند وبطوع ورغبت اطاعت او میکنند وبراواتفاق نموده‌اند توهم فضل و کرامت اورا میشناسی شایسته نیست علیه اوتوقیام کنی

عبدالله‌بن زبیربا عایشه‌بود وایستاده‌این سخنان رابشنید - چون‌باینجا رسید گفت ای ام‌سلمه تاچندچنین سخن گوئی ما دشمنی راشناختیم توهیچ‌وقت ما را دوست‌نداشته ونخواهی داشت .

امسلمه جواب‌داد ای پسرزبیرهیچ مصلحت‌نمی‌بینی که مهاجروانصار واکابرصحابه علی را که والی مسلمانانست بگذارند وباپدرتوبیعت کنند تووپدرت خودرا دراین فتنه می‌اندازید یقین‌بدانید که مقصود شما حاصل نشود.

عبدالله‌بن زبیر گفت ماهرگز از پیغمبر نشنیده‌ایم که علی والی مسلمانانست ـ امسلمه گفت اگرتونشنیده‌ای خاله تواینجا حاضراست ودرمقابل اومیگویم ازاوبپرس تا برای توآنچه ازرسول خدا شنیده‌بگوید .

عبدالله ازعایشه پرسید تواین سخن‌ازز بان پیغمبرشنیده‌ای گفت آری ازرسول خدا درحق علی شنیدم وبراین گواهی میدهم

امسلمه گفت ای عایشه پس‌بااین سابقه که داری چراباعلی بمخالفت برخواستهٔ و فریب این مردم را میخوری !! ازخدای تعالی بترس وازآن کلمه که پیغمبرص خبرداد حذرکن ـ مگرپیغمبرص بتونفرموده ـ **لاتکونی صاحب کلاب الحوائب ولایغرنك الزبیروطلحه فانهما لایغنیان‌عنك من‌الله‌شیئا**

ای عایشه تومراقب باش انزنی‌نباشی که سگان‌آب حواب درروی او بانك‌کنند و بفریبند تورا ازگفتارطلحه وزبیربرحذر باش‌که درسخن آنها هم منفعتی‌نباشدای‌عایشه گفتارپیغمبر اکرم را فراموش مکن وبترس ازآنساعت وازاین وصیت‌اندیشه‌کن عایشه ازام سلمه‌ناراضی بیرون آمد زیرا سخن حق تلخ‌است .

در وصیت پیغمبرص بعایشه

قالت له عایشه یا رسول‌الله فاین اسکن قال اسکنی انت بیتاًمن‌البیوت انما هی‌بیتی لیس‌لك‌فیه من‌الحق الامالغیرك فتقری فی بیتك‌ولاتبرجی تبرج‌الجاهلیة الاولی ولاتقاتلی‌مولاك وولیك وانك لفاعلة ظالمة شامة

عایشه بپیغمبرعرض کرد من پس ازشما کجا بمانم فرمود درخانه‌ات وچون زنان دوره جاهلیت مباش باکسی جنك نکن‌آنروزکه مولای‌تو والی توهرعملی‌کرد توبا او ستیزه مکن‌که هرگاه چنین‌کردی ظالم وستمکارومخذول ومنکوب ومورد شماتتی

امسلمه این حدیث رایادآوری کرد وخود عایشه‌نیزتأیید وتصدیق کرد ولی‌ازآنجا که زن‌ناقص‌العقل وعجول وزودباور وصریح‌التاثر است بازهم فکر اولیه را تأیید‌کرد و بطرف متعهدین پیوست .

آنها نیزشوری کردند ودرنتیجه مشورت آنهابه‌اینجا رسید که عایشه را سالارقافله قراردهند وببصره حرکت نمایند

ام سلمه هم پس‌ازحرکت آنهانامه‌ای بامیرالمومنین نوشت بدین مضمون که بدان عایشه‌با طلحه وزبیروعبدالله‌بن عامردرمکه جمعیتی‌تعبیه‌کردند وبرای طلب خون‌عثمان ببصره حرکت نمودند خدایتعالی شرآنها را ازسر تورفع فرماید اگرفرمان پیغمبردر نهی‌ازبیرون‌آمدن زنان ازخانه نبود من درقشون توبرای جلوگیری آنباپیشقدم میشدم

---

۱ ـ بحارالانوار ـ بنقل‌سیرة سیدالبشرمحدث قمی ص۱۳۵

واکنون عمربن‌ابی سلمه‌فرزند خودرا که مورد عنایت پیغمبرص هم‌بود خدمت تومیفرستم تابهرکاری اشارت فرمائی اطاعت‌نماید ـ

این نامه رابفرزندش سپرد تا خدمت امیرالمومنین برد . نامه ام‌سلمه را خواند واورا تحسین کرد وعفت وعقل وسلامت ودیانت اورا ستود

درآن زمان درشهری چون مکه خبربهمه خانه‌ها میرسید ـ ام‌الفضل دخترحارث نیز نامهٔ نوشت بامیرالمومنین که‌طلحه وزبیروعایشه‌بطرف بصره بخونخواهی عثمان‌حرکت کردند وتوبرحقی وخداوند یارتست امیدوارم‌بزودی برآنها ظفریابی این‌نامه رابمردی ظفرنام داد وصد دینار نقدباوداد وگفت نامه‌رابعلی‌بن‌ابیطالب امیرالمومنین‌برسان.

ظفرنامه رابمدینه‌رسانیدجماعتی که محمدبن ابی‌بکرباآنهاحاضربودندازمضمون نامه مطلع شدند گفتند شنیده‌ای خواهرت چه‌کرد ؟ اولا ازخانه خداکه ملازمت داشته بیرون رفته ثانیاً طلحه وزبیررا بمخالفت باعلی‌ع تحریك‌نمود وخودش‌برای جنك بطرف بصره‌رفته است .

محمدبن ابی‌بکر عرض‌کرد یا امیرالمومنین شکی‌نیست که شما ظفرخواهی‌یافت ومسلمانان درخدمت وموافقت توانند

خطبه امیرالمؤمنین

امیرالمومنین فرمود مردم‌را بمسجدبخوانیدهمه حاضرشدند و خطبهٔ را قریب بدین مضمون ایراد فرمود

ای مردم خدای‌تعالی‌مارابه پیغمبری‌راستگو مفتخرفرمودکه حق‌را ازباطل جدا کرد وبروفق کتاب‌آسمانی‌بدعت‌گذاشتن موجب هلاکت‌است باید اوامرونواهی پیغمبر راکه ازقرآن‌تعلیم فرمودبخوانیم وعمل کنیم‌وبکاربندیم تارستگارشویم‌ـ صلاح دین ودنیا دراطاعت اوامرواحتراز ازنواهی قرآن است شما بایـد اولی‌الامررا اطاعت‌کنیدکـه اطاعتش مقرون باطاعت پیغمبرواطاعت خداوند است .

اکنون بدانیدکه طلحه و زبیر را ازخلافت وامامت ما خوش نیامده وراه بغی و عداوت پیش‌گرفته‌اندـ حسد ودشمنی آنها رابرخصومت ومنازعت واداشته‌است‌وجمعیتی ترتیب داده‌بطرف‌بصره رفته‌اند

ومن اکنون قصد دارم بطرف بصره روم ودراصلاح‌کارآنها اقدام‌نمایم اگراطاعت نکنند وبجنك برخیزندبا‌ایشان جنك‌کنم **حتی یحکم‌الله بیننا‌وهوخیرالحاکمین**

حرکت امیرالمومنین از مدینه‌بطرف بصره

چون مردم حجازاین سخن‌شنیدند همه مهیای‌حرکت‌شدندو وسازوبرك آراستند وحرکت‌کردند

ازطرف دیگرعایشه‌هم باهمراهان‌بنزدیك **آب‌حواب** رسید که سکان آنموضع‌صدا بلند کردندعایشه‌شنیدپرسیداین‌چه‌صدائی است گفتنداینجا آب‌حواب واین‌صدای‌سکان‌این‌ناحیه‌است گفت زودبرگردید زودبرگردید وچند باراین سخن تکرارکرد پرسیدند چرا منصرف شدی گفت ازپیغمبرشنیدم که فرمود زنی اززنان من‌بآبی میرسدکه آنرا حواب گویند وسکان آنجابروی اوبانك‌میزنند ای‌حمیرازینهارکه توآن زن‌نباشی‌ـ اکنون من‌بهیچ‌نوع‌موافقت

نمیکنم باید ازاین‌جابر گردیم ـ

همراهان اوراتسکین دادند وآنجا فرود آمدند چون آفتاب‌طالع‌شد عبدالله زبیر حیلهٔ ساخت وپنجاه‌مردرا ازآن حوالی آورد که بگویند اینجا حواب‌نیست وشبانه ازآب گذشتند **واول گواهی بدروغ دراسلام ازاینجا شروع شد**

عایشه‌با اصحاب بنزدیك بصره رسیدند ـ عثمان‌بن حنیف والی بصره خبر شد و جلو آنها را گرفت چند بار خواستند جنك کنند بفکر آنکه مبادا امیرالمومنین راضی بجنك‌نباشد .

چندروزی بمذاکره ومصاف گذشت وبرخی ازسالخورده گان آنها رابصلح وسازش راضی کردند مشروط براینکه عثمان درشهرباشد و مزاحم آنها دربیرون شهرنشود ضمناً طلحه وزبیراحنف‌بن قیس را خواستند قصد خودراباو گفتند وازاو کمك طلبیدند

مذاکرات احنف وعایشه

احنف گفت ای عایشه توزن پیغمبری بایدباکمال صدق وصفا براستی ودرستی‌سخن گوئی تورا بخدا سوگند ازتوسئوالی میکنم حقیقت رابگوعایشه گفت راست میگویم .

احنف پرسید یادداری آنروز که عثمان رامحاصره کرده‌بودند گفتم ای عایشه‌اگر عثمان رابکشند پس ازاوباکه بیعت کنیم ؟؟ توگفتی با علی‌بن‌ابیطالب‌بیعت کن !!

عایشه گفت آری یادم است وچنین گفتم ولیکن امروز چیز های دیگرظاهر گشت ـ

احنف گفت علی‌ع برادررسول‌خداوپسرعم وداماد اوست ومهاجروانصاربا اوبیعت کرده‌اند وبرخلافت وامامت او متفق شده‌اند ـ این‌بگفت وبرخواست رفت

احنف بر گشت درشهروقبیله خودراکه بنی تمید بودند خبر کرد چهارهزار مرد جنگی مهیای اطاعت اوامراوشدند

احنف‌با این چهارهزارمرد جنگی بیرون شهربصره دردو فرسنگی خیمه وخرگاه زدند ـ وازجنك عثمان با طلحه وزبیرجلوگیری کرد

تا خبردار شد که قشون عایشه قصد شبیخون‌زدن دارند عثمان‌بن‌حنیف رابگیرند وبا دوستان امیرالمومنین همه رابکشند ـ مردی ازآنقوم گفت عثمان ازانصاراست اگر هدف تیرشما شود انصاریکنفرازشما راباقی‌نخواهند گذاشت

این‌نصیحت درآنها اثری‌نکرد وشبانه عثمان راگرفتند اما اورانکشتند موی سر و صورت اوراکندند وتراشیدند و بخواری رهاکردند وجمعی از دوستان ویاران اورا کشتند .

عایشه طلحه وعبدالله رابامامت جماعت مقررداشت‌یکروزعبدالله زبیرامام جماعت میشد یکروزمحمدبن طلحه ـ تاآنکه امیرالمومنین با قشون خود رسید و خبر گرفتن عثمان‌و کشتن دوستان خودرا شنید ـ فرمود فوری امام حسن مجتبی‌باعماریاسر بکوفه روند وقشونی آراسته حرکت نمایند .

رفتن امام حسن بکوفه

حضرت مجتبی با عماربکوفه رسیدند وبمسجد رفته با خطبهٔ مردم را ازجریان‌کار مطلع نمودند ـ ابوموسی اشعری که از مخالفین علی‌ع‌بود برخواست گفت ای‌مسلمانان‌باهم جنك نکنید

وخود را بکشتن نیندازید که قرآن میفرماید : **من يقتل مؤمناً معتمداً فجزاؤه جهنم خالدافيها وغضب‌الله عليه ولعنه واعدلهم جهنم و سائت مصيراً -**

عمارسر ازسخن ابوموسی‌درخشم‌شد برپاخواست‌واوراخاموش کرد تایزیدبن‌صوحان وجماعتی‌ازشیعتان امیرالمومنین برخواستند شمشیر کشیدند گفتند هر کس‌مخالفت کند باشمشیرسراورا ازتن‌جدا کنیم - ابوموسی‌اشعری گفت خاموش‌باشید عایشه‌بمن‌نامه‌نوشته کـه‌مردم کوفه رانگذاریدازخانه‌ها بیرون آیند- عمار گفت امیرالمومنین فرمود مردان کوفه‌رابرای جنك‌ببصره ببریم‌وباید اطاعت امیرالمومنین رانمود

سخن رانی‌های مهیجی کردند و امام‌حسن فرمودای مردم دیروزشما برپدرم اتفاق گردید امروزنقص عهدمیکنید - ما ازشما کمك نمیخواهیم‌ولی‌بدانید که هر کسی ما را یاری کند سعادتمند ورستگاراست -

آنگاه میثم‌بن مجمع عامری برپا خواست گفت امیرالمومنین پسرش را بطلب ما فرستاده فوری‌بشنوید وامراورا اطاعت کنید که مصلحت شما دراین است تا دویست مرد جنگی جمع شدند بعضی ازراه دریا وبرخی ازخشکی خودرا ببصره رسانیدند امام آنها را ترحیب و ترغیب دراحقاق حق فرمود امیرالمومنین در ذی قارقشون خود را راست‌و مجموع مردمی که از کوفه وحجازمصر آمده بودند ششهزارنفربودند واز کوفه پس‌ازآن ۹ هزارنفرملحق شدند جمعیت سپاه‌امیرالمومنین به۱۹هزارسواروپیاده رسید که‌بطرف‌شهر بصره‌حرکت کردند وهنوزجمعیت کوچك کوچك ازاطراف‌بااین‌جمعیت بزرك‌ملحق میشد تاقریب بیستهزارنفرشدند

شروع جنك‌جمل

طلحه وزبیرخبردارشدند تهیه اسباب دیدند میمنه و میسره وقلب جناح لشکرخود را مرتب کردند طلحه رئیس سواران شد وعبدالله‌زبیررئیس‌پیاده گان‌بود - میمنه رابمروان‌بن حکم سپردند ومیسره رابعبد - الرحمن‌بن عقاب‌ابن اسلم دادند سواران میسره زیرفرمان هلال‌بن وکیع بود- پیادگان میسره تحت فرماندهی عبدالرحمن بن حارث قرارگرفت درقلب لشکرعبدالله بن عامر والی‌بصره‌بود درقلب پیادگان حاتم‌بن بکیرباهلی‌وجناح سواران‌را عمربن طلحه‌داشت جناح پیاده گان را مخاشع‌بن سعود سلمی - ومهیای جنك شدند -

امیرالمومنین با فرماندهان قشون مشورت کرد رفاعهٔ بن شداد بجلی گفت : یا- علی مامیدانیم و یقین داریم مخالفان ماباطل ومابرحقیم اگر نرمی کنند تو نرمی کن و اگرجنك کردند بجنك پرداز ما اطاعت از تو میکنیم - و بیساری خداوند فائق و فاتح خواهیم شد .

دونیرو باهم روبرو شدند رسم این‌بود کـه جنك تن‌بتن یاحملات دفاعی آنهم روز شروع شود وشب دست ازجنك‌بدارند .

یکی ازلشگریان طلحه بنام ابوالجویا یزید گفت بهتر ازآنست کـه بااین قشون شبیخون بزنیم که بزودی‌کار فیصله یابد .

زبیرگفت ما تجربـه بسیاردر جنگها داریم ایـن هر دو مسلمان هستند ودر میان

مسلمین رسم شبیخون نبوده است .

وازپیغمبراین دستوررا نشنیده‌ام بعلاوه علی آنمردی نیست که غافل باشد وبتوان باوشبیخون زد .

احنف بن قیس خدمت امام ع رسیده‌عرض کرد مردم بصره میگویند اگرعلی برما ظفریابد مردان مارابکشد وزن وفرزند ما را اسیر کند

امیرالمومنین فرمود من هرگزچنین نکنم اهل بصره مسلمانند وزن وفرزند کفار راباسارت میگیرندنه مسلمین را .

احنف گفت من خودبا دویست مرد جنگی درفرمان توهستم و میتوانم چهارهزار نفررا دفع کنم . اطمینان داد که تا آخرین رمق دفاع کند

قشون طلحه وزبیرسی هزارنفربودند که برابوقه فرود آمدند -

امیرالمومنین برخواست خطبه‌ای مهیج خواند - وفرمود مرا با برادران مسلمان سه کارپیش آمده که حکمش درقرآن است **وان بغی ونقض عهد ومکراست** بغی ظلم وحسداست که برادران‌ما نمیتوانند ببینند من خلیفه رسول‌خدا باشم ولذا این قشون را برمن آراسته‌اند .

نقض عهد این است که بطوع ورغبت بامن بیعت کردند درحالیکه من راغب این مقام نبودم وسوگند مغلظه خوردند وفاداریاشند واکنون خلاف قول رفتار میکنند سوم آنکه مکرمیورزند وحیله‌ها کرده‌اند وغرض آنها این است که خلافت را ازمن بخویشتن انتقال‌دهند - وخدای‌تعالی درقران فرموده است :

ابغیما بینکم علی انفسکم ومن نکث فانما ینکث علی نفسه ولا یحیق المکر الشی الا باهله

ومشهوراست که **من حضر بئراً لاخیه وقع فیه یامن حفر لاخیه جبا وقع فیه منکباً**

یعنی بد مکن که بدافتی — چه مکن که خود افتی - خزیمة بن ثابت عرض کرد یاامیرالمومنین هرچه فرموده‌ای برحق‌است وهرچه فرمائی اطاعت کنیم —

لشکر امیرالمومنین بیست هزارنفربودند - قبایل مصر- یمن - ربیعه صف آرائی کردند —

نامه امیرالمومنین بطلحه و زبیر

قرارشدبطلحه نامهٔ بنویسند واورا ازکشتاربرحذرسازند. امیرالمومنین نامهٔ بطلحه‌وزبیر نوشت که‌شماهیدانیدمن درخلافت رغبتی نداشتم آنروزکه شما بیعت کردید برشما حرجی نبود اکنون که‌نقض‌عهدمیکنید برمن‌واجب‌است‌ازفسادوفتنه‌شماجلوگیری کنم-اما راجع بخون عثمان اگرکسی‌شهادت دادکه‌من‌درخون عثمان شرکت‌داشته حاضرم‌خلافت‌را بفرزندان عثمان واگزارم اما شما خود میدانید که خون عثمان رابهانه‌کارخود قرارداده‌اید اگر بحق ویا نابحق اوراکشتید قرابتی بین شماها واونبود ویا من‌هم باکراه و اجباربیعت

نکردید واکنون چندین هزارمسلمان‌را درشبهه وفتنه‌انداخته‌اید وبرمن تحریض برجنك نموده‌اید .

يك نامه‌هم قریب بدین مضمون برای عایشه نوشت

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم اما بعد ای عایشه توبدان سبب که ازخانه بیرون آمدی در باره خدای تعالی عاصی شدی وکاری کردی کــه خدای تعالی ازآن نهی فرموده تودعوی میکنی که برای اصلاح‌کارمسلمانان‌ازخانه بیرون آمده‌ام‌توبگوی‌بدانم‌بامردان‌جنگ‌است تورا چه‌کارواصلاح‌کاراجتماع‌بتوچه‌ربطی‌داردوتوچگونه میتوانی کرد-خودرادرافواه‌انداخته‌ای که خون عثمان می‌طلبم آیا میان تووعثمان‌چه خویشاوندیست اوازبنی‌امیه توازبنی‌تمیم هستی توازخانه‌بیرون آمدی خود وخلق را درمعرض هلاکت انداختی- ای‌عایشه توخود بپاس‌برادرت مردم رادرقتل عثمان تحریض میکردی امروز بخونخواهی اوقیام کــردی - ایعایشه بخانه خودبرگرد وپس‌پرده بنشین وازخدابترس که اصلاح‌کارمردان بازنان‌نیست وصلاح زنان درخانه نشستن است

چون طلحه وزبیر نامه‌امیرالمومنین‌را دیدند درجواب عاجز شدند وپیغام کردند که ما ازتو اطاعت نخواهیم کرد و توهرچه میتوانی بکن .

آنگاه عبداله‌بن‌زبیر برخواست گفت ای‌مردم علی‌عثمان راکشته‌و اکنون‌لشکری آراسته که کار را ازدست شما بگیرد وشهرها را تصرف نمایدمردانه بجنگید مردی‌آمد سخنان عبدالله‌بن‌زبیر را برای امیرالمومنین گفت امام‌حسن (ع) برپا خواست وباخطابه مهیجی پاسخ داد واز کارهای طلحه درحیات عثمان وتصرفــات او دربیت‌المال اخباری داد که مردم‌را تحریص برجنگ اوکرد .

عایشه سخنان امام‌حسن را پسندید و تحسین گفت کعب‌بن‌سور نزد عــایشه رفت گفت قشون روبروی هم رسیدند ترس ازاینکه خــونها ریخته شود تــو گفته بودی برای اصلاح‌امور آنها آمده‌ای . عایشه برهودج نشست نزدیك قشون آمد امیرالمومنین را دید ترسید باهمراهان خود برگشت .

اتمام حجت وصف آرائی

روز بعد جمعی با اصحاب امیرالمومنین باز عایشه رانصیحت کردند کــه برگردد تشنید عاقبت‌الامر جنگ شروع شد . امیرالمومنین بزرگان اصحاب را خواند و فرمود دیگر منطق باآنها اثری ندارد پندواندرز ونصیحت موعظت وتاریخ گذشته آیـات قرآن و احادیث پیغمبر هیچیك درآنها اثری نکرد وچاره جز شمشیر نیست - شما میدانید من‌همان‌علی هستم که صفوف کفر را درهم شکستم وجمعیت‌های منافقین را پریشان ساختم آن شمشیر که برعمربن عبدود ومرحب‌خیبری وسایرگردنکشان عرب را بخاك انداخت دست من است آن نیزه که پهلوی منافقین را بشکافت دست من است . **مرگ حتمی است واز آن نمیتوان گریخت اجل بحکم الهی است که دیروزود نمیرسد هرکس‌را بکشند عاقبت جان‌دهد وکشتن بصددرجه ازمــردن بهتر است بحق خدای که جان علی درقبضه‌قدرت‌اوست‌هزارزخم‌شمشیر برسرخوردآن سانتر باشد**

که برفراش بمیرد . آنگاه دست بدعا برداشت و عرض کرد پروردگارا تو میدانی طلحه آمد بامن بطوع ورغبت بیعت کرد و بعدازآن عهد خود را شکست ومیان من و مسلمانان جنگ انگیخت میداند که بد کرده است وظالم است خداوندا شراورا ازسر من رفع کن .

سپس بتنظیم قشون پرداخت میمنه‌سواران را بعماربن‌یاسر داد میمنه پیادگان را بشریح‌بن‌هانی سپرد میسره سواران را بسعیدبن قیس همدانی ومیسره پیادگان را برفاعةبن شداد بجلی ومحمدبن ابی‌بکر را درقلب قشون جاداد و عدی‌بن‌حاتم‌طائی را درقلب پیادگان ـ **مجندب بن** زهیرازدی را فرمود هرکس از بزرگان قبایل عربی کاری داشت زود انجام دهد ـ

هودج عایشه

عایشه بیرون آمد ـ برهودجی نشست وآن‌هودج رابرشتری عسکرنام نهادندآن‌شتررا یعلی‌بن‌منیه دویست‌دینارخریده‌بود هودج‌ازچوب‌بوده‌میخ‌های آهنی داشت‌وپوست‌شتری‌روی آن کشیده بودندوپارچه‌های قیمتی روی آن‌پوشیده‌بودند

امیرالمومنین میان دوصف ایستاد درحالی‌که پیراهن پیغمبررا پوشیده‌بود ورداع آنحضرت‌را بردوش کشیده ودستاری‌سیاه‌برسربسته‌وبرخاطرمخصوص رسول‌خداسوارشده **«دلول»** فرموده کجاست زبیربن‌عوام بگوئید نزدمن‌میاید ـ گفتندزبیرسلاح‌جنك‌پوشید تو حربه نداری ـ فرموده باکی نیست زبیر پیش‌آمد عایشه فریاد زد بیچاره اسماء بیوه‌شده گفتند نترس‌علی کسی راچنین‌نکشد بلکه‌بااوسخنی‌دارد زبیرنزدیك شدعلی(ع) امیرالمومنین‌فرموده میدانی‌چه‌میکنی عثمان‌را کشتیداکنون‌خون اوراازمن‌مطالبه‌میکنی تورابخداسوگندآیا پیغمبربتونفرموده آیا علی‌رادوست میداری گفتی دوست‌میدارم‌فرمود روزی‌میرسد که توبیرون آئی بااو مخالفت کنی یقین‌بدان که توآنروزظالم وستمکارباشی گفت‌این‌سخن‌راست‌ودرست‌است روزدیگری‌رایادداری که پیغمبربمن‌سلام کردومن‌خندیدم تو گفتی‌چراتوسلام نکردی‌وتکبرنمودی پیغمبرفرمود علی‌متکبرنیست روزی‌برسد که‌توبر اوظالم‌باشی ؟اززبیرگفت چنین‌است‌ای‌امیرالمومنین من‌آنسخن‌فراموش کرده بودم‌اکنون بیادم آمدمیدانم که حق‌باتست‌ومن اکنون که‌یادآورشدی بازمیگردم وهیچ حرکتی‌نکنم که‌برخاطرت‌غبارنشیند ـ **زبیراین سخن‌بگفت وازمعرکه خارج‌شد** عایشه پرسید چه‌شدگفت من‌درمقابل علی‌متحیرشدم وهرگزجنك‌نمیکنم ـ عبدالله‌پدررا تحقیروسرزنش کردزبیرحمله شجاعانه‌بدون ضربت‌زدن کرد وبیرون‌رفت ـپنجاه‌سواراورا تعقیب کردند همه‌را پریشان کرد ورفت تابوادی سباع رسید مردی‌ازبنی‌عقیم آشناشد برای‌اومیوه وشیر آورد بخورد وبنمازمشغول‌شد چون‌خفت آن مردتمیمی باشمشیری زبیررا بکشت‌وسلاح‌و انگشتراورا برای‌امیرالمومنین بردنام آن‌آشنا **عمربن جرموزمخاشعی بود** فرمود من‌ازپیغمبرشنیدم که‌فرمود کشنده زبیررا بشارت‌دهیدبآتش‌دوزخ آنگاه شمشیراوراگرفت وگردانیدوگریه میکردومیفرمود این‌شمشیرکسی است که‌درراه خدابسیار جهاد کرد

حملات شروع شد

امیرالمومنین خطاب بقشون خود فرمود ای مردم چشمها فرو خوابانید ودل برجنك نهید وخدای سبحانه‌را یاد کنید سخن مگوئید نعره نکشید که نشانه بددلی است

عایشه برلشکر خود بانگ زد مهیای جنگ شوید ـ تیرها بوده که برلشکر امیرالمومنین می بارید لشکر علی را خسته کردند ولی آرام وصابر بودند وهنوز امیرالمومنین اجازه حمله نمیداد گفتند یاعلی چراساکت شده اید فرمود خواستم ببینم میشود جلوگیری کرد اکنون می بینم نصیحت بر آنها اثری نکرده و ازلشکرما زخمی ومجروح شده اند دیگر عذری نیست من نخواستم پیش قدم باشم ـ آنگاه زره خودرا پوشیده وشمشیر حمایل کرد وعمامه برسر بست وبر دلدل نشست وقرآن بردست گرفت فرمود ای مردم کدام شما میتواند این قرآن را بگیرد وبسوی این قوم برود وآنهارا باوامر ونواهی قرآن یاد آوری کنید .

غلامی ازمجاشع بیرون آمد گفت یاامیرالمومنین من میتوانم بدین کار قیام کنم فرمود ای جوان اگر این قرآن را پیش این قوم ببری وتورا بکشند حاضری گفت قربانی قرآن شده ام فرمود اول دستهای تورا قطع میکنند وبعد تورا میکشند آنجوان گفت چون رضای خدا باشد راضیم امام(ع) دوبار تکرار کرد اورادعای خیر فرمود ـ آنغلام قران را گرفت برای اتمام حجت نزد آن قوم رفت گفت این پسرعم رسول خداست ووصی اوست این قرآن آسمانی است بپیتید بترسید مخالفت نکنید خودرا بکشتن ندهید یکی ازغلامان عایشه آمد شمشیری باوزد هردودست اورا بینداخت اوقرآن رابسینه نگاهداشت آخر شمشیری برسینه اوزدند واورا بکشتند .

امیرالمومنین چون دید چنین کردند فوری پرچم را بدست محمد حنفیه داد فرمود بگیر و حمله کن محمد بدستی علم داشت وبدستی حمله کرد ورجزی خواند ـ امام بانك زد حمله کن محمد حمله کرد چند نفررا کشت امیرالمومنین خود ازجانب دیگر حمله کرد ساعتی ازدست راست میتاخت ولحظه ازدست چپ حمله میکرد وشمشیر میزد اصحاب اطراف اوحمله کردند قشون درهم شکسته شد نظم صفوف برهم خورد ـ علی(ع) لحظهٔ آرام گرفت باز بحمله پرداخت آنقدرشمشیر زد که شمشیرش کج شد محمد حنفیه ازیك طرف علی ازطرف دیگر قشون کوفه بحمایت علی برنیروی عایشه تاختند

مخنف بن سلیم ازدی ازیاران امیرالمومنین بر آنها حمله کرد جمعی را بکشت صقعه بن سلیم پشت سر اوحمله کرد زخمی دید وشهید شد صعصعة بن صوحان حمله کرد زخمی دید بر گشت ابوعبده عبدی پرچم را گرفت وحمله کرد شهید شد عبدالله بن رقبه علم را گرفت وحمله کرد وشهید شد رشید بن سر علم را گرفت شهید شد دریك نقطه هفت قهرمان کشته شدند

مردی ازاصحاب جمل بنام عبدالله پیش آمد گفت کجاست ابوالحسن آنکه صاحب فتنه است امیرالمومنین پیش رفت باشمشیری اورا بدو نیم کرد بالای سرش ایستاد گفت من حاضرم بنی ضبه اطراف شترعایشه را گرفته وهرکس سخنی میگفت ورجزی میخواند مردی مهار شتراورا گرفته مفاخره میکرد که نامش عاصم بن الزلف بوددشنام میداد یکی ازیاران علی آمد بنام منذربن حفصه تمیمی براوحمله کرد واورا بکشت دیگری مهار ناقه را گرفت صحابی

دیگرباوحمله کرد اوراکشت اشترنخعی درمیدان آمد میغرید مانند شیرخشمناك مبارز خواست عامربن شداد ازدی مقابلش آمد کشته‌شد دیگر کسی جرئت‌نکرد بمیدان بیاید محمدبن ابی‌بکروعمارياسر مقابل‌شترعایشه آمدند برقشون‌اوحمله کردندچندنفر کشتند مالك‌ازیکطرف اصحاب‌نامدار دیگرازیکطرف خودامیرالمومنین ازطرفی سی‌هزارقشون عایشه‌را برهم ریختند ـ عبدالله‌بن‌خلف خزاعی که صاحب خانه‌عایشه بود بمیدان آمد امیرالمومنین اورامهلت نداد‌وبکشت عایشه‌دیدهمه دارند کشته‌میشوند عصبانی‌شد گفت مشتی‌سنك ریزه بمن دهید گرفت برروی اصحاب علی‌ریخت ـ طلحه پیش‌آمد گفت صبر کنید که خبرظفرقرین یکدیگراست مروان‌بن حکم گفت عجبا کسه هیچکس بقدرطلحه درریختن خون‌عثمان سعایت نکرد امروزبخونخواهی اوبرخواسته غلامی داشت صداکرد تیری گرفت برطلحه‌زد تیرپای‌طلحه رابرکاب‌دوخت بی‌طاقت‌شد ازاسب افتاد بیهوش شد گفت مرابگیرید بسایه ببرید گفتند سایه‌ای نیست طلحه ازهمان تیردرگذشت عایشه سخت نگران‌شد زیرازبیررفته بودطلحه هم‌کشته شد روز دیگر صفها راآراسته عایشه درهودج نشست شتررا نزدیك لشکریان برد آنروزآنقدرازآن قوم کشته شدند که‌خاك میدان سرخ شده‌بود امیرالمومنین واصحابش بــدون درنگ وتوقف یکی‌پس ازدیگری حمله میکردند وفرصت راازدست آنها گرفته‌بودند ازمهاجر وانصارو شجاعان کوفه ویمن ومصر وحجازبراصحاب جمل‌حمله کردند ازراست وچپ‌ازجناح قلب مورد حملات بودند وهودج عایشه چون خارپشت شده‌بود هرکس مهارشتررا بگرفت کشته میشد عبدالله‌زبیر مستاصل شدباشترنخعی میگفت آخراندکی درنگ کن چقدرشمشیرمیزنی ـ بالاخره‌ابن زبیرمورد حمله قرارگرفت ولی زخمی شد وفرارکرد وقشون درهم‌منهزم شدنداصحاب آنهاراتعاقب کردند امیرالمومنین فرمود شتررا پی کنید شترعایشه را پی کردند هودج برزمین افتاد عماریا سرپیش‌آمد امیرالمومنین رسید فرمود عایشه بس‌نیست خونها کـه ریختی ـ عایشه گفت‌یاعلی ظفر یافتی نیکوئی کن امام، روی بمحمدبن ابی‌بکر برادر عایشه که درقشون خودش بودکرد . فرمود خواهرت رادریاب مگرجزتوکسی بهودج او نزدیك شود ـ محمد نزدیك رفت دست اوراگرفت گفت توکیستی جواب دادمن برادرت هستم ای‌خواهراین چه‌کاری بودکردی آبروی خودرا بردی آنگاه اورابشهربصره برد ودر خانه عبدالله‌بن خلف خزاعی‌منزل‌کرد ـ آنگاه عبدالله‌بن زبیررا خواست اورا زخمی پیدا کردند عبدالله امــان خواست علی‌امان داد وبعبدالله‌بن‌عباس فرمود بروعایشه رابمدینه برگردان ـ عایشه آنقدر سرزنش‌دید وتحقیرشد تابمدینه برگشت .

عایشه دراین گیرودارگفت روزی از یکی ازغــزوات غنائم بسیارآورده بودند بر اصحاب تقسیم کرد من و برخی اززنــان چیزی بیشتر خواستیم پیغمبر دلتنگ شد علی حاضر بودمااورا رنجاندیم علی این آیه‌خواند **عسی ربه‌ان طلقکن‌ان یبدله‌ازواجا خیرأمنکن .**

پیغمبر فرمود یاعلی طلاق این‌زنان‌بدست تست هرکه‌را خواهی طلاق‌بده‌واکنون می‌ترسم اگر اطاعت اونکنم مرا طلاق دهد ومن‌دیگر اززنان مصطفی نباشم .

عایشه بمدینه رفت وهرساعت‌مورد حملات شماتت‌مردوزن مسلمان قرار میگرفت ازسی‌هزار قشون عایشه ۹ هزارنفر کشته شدند وازبیست‌هزار اصحاب علی(ع) ۱۷۰۰ نفر فقط کشته شدند .

امیرالمومنین‌چندروزی دربصره ماند ونظم اموررداد وخطبه‌هاخواند مردم رابصلاح وسداد و اطاعت قرآن امر فرمود واز شرح فتنه آخرالزمان خبری دادکـه روز اول محرم خواهد بود .

انتقال پایتخت بکوفه ابومحمداعثم کوفی مینویسد چون‌جنگ جمل بفتح وفیروزی امیرالمومنین علی (ع) تمام شد چندروزی دربصره مـاندند ومردم را بوظایف خودآشنا فرمود چندین خطبه ایرادکردکه ازآخـرت وقیامت وروز سزا وجزا ونتایج فتن وحوادث را برای مسلمین‌بیان فرمود وآنهارا از شرور فتن‌بیمناك ساخت .

مالك‌اشترنخعی ـ عماربن‌یاسرواکابر صحابه عرض کردندیا امیرالمومنین‌بکدام جانب قصد میفرمائی که عازم حرکت‌شویم فرمود بسوی کوفـه برویم تاببینم اوضاع و احوال چگونه خواهد شد این انتخاب برای این‌بودکه اهمیت عراق ازنظر ایران زیاد بود ودوستان وهواخواهان وگوهرشناسان بیشتر درعراقین بودند .

روز دوشنبه ۱۶ ماه‌رجب سال ۳۶ هجرت بودکه حضرت شاه ولایت ازبصره‌بطرف کوفه حرکت فرمود وچندین هزارنفر ازاصحاب واکابر و خواص و اشراف در رکاب او بودند .

چون بکوفه رسیدند مردم شهراز خاص‌وعام باستقبال آمدوقصر دارالاماره رابرای آنحضرت خالی کردند ـ امیرالمؤمنین فرمود مارابادارالاماره کاری نیست جای‌نزول ما **رحبه** خواهد بود محله رحبه پشت‌مسجد کوفه بودحضرت‌بمنزل‌رسیدندقدری‌استراحت نموده بمسجدکوفـه برای نماز رفتند وآنجا بمنبر رفته خطبه‌مهیجی ایراد فـرمودکه مضمونش این است خداوند دوستان خودرا مؤید ومنصور میداردودشمنان خودرا مخذول ومقهور میفرماید و در این جنگ دیدید خدای متعال مانند جنگ‌های اسلامی صادق و راستگو ومحقق‌را عزیز وغالب ساخت‌وبـاطل وکاذب ومبطل را ذلیل ومغلوب فرمود .

ای مردم مسلمان من ازهیچ‌چیز برای شما آنقدرنمیترسم که ازمتابعت هوای‌نفس میترسم پیروی شهوات و اطاعت تمایلات‌نفس آدمی را ذلیل وزبون میسازد بدانیدکه‌دنیا گذران است وآخرت پایدار مبادا که روزگذران را برایام جـاودان ترجیح دهید و ذخارف دنیای دون شمارا ازسعـادت آخرت بازدارد .

ای بندگان خداشمادرانصف مردان باشیدکه‌آخرت را بردنیا اختیار کرده‌اند واز متاع غرور بازنشسته‌اند ـ ازآنقوم مباشیدکه برای لذات موقتی سعادت ابدی را ازدست داده‌اند امروز روزگار وفعالیت است وفردا روزحساب وکیفراست .

ای‌اهل کوفه اطاعت‌از خدا وپیغمبرواهل بیت‌عترت اوبسعادت وکامیابی نزدیکتر است آنهاکه بامن بمخالفت برخواستند من‌ازآنها راضی‌نیستم دراین دنیا ذلیل وآخرت

هم مؤاخذ خواهندبود شما بامخالفین مجالست وموافقت نکنید .

یکی از اصحاب برخواست گفت اجازه میفرمائید مخالفین را بکشیم فرمود نه — **قال الله تعالی النفس بالنفس ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا** تا کسی کسی را نکشد نباید کشت هر کس را مظلوم کشند، اولیاء او خون اورا مطالبه میکنند وانکشته منصور ومظلوم است وقاتل مقهور و منکوب

مدتی بین آنحضرت واصحاب ازکشته گان جنک جمل واوضاع واحوال آنهاسخن میرفت امام علل و عوامل آن و موجبات کیفر وقصاص ومعرفت بحال کشته گان را بیان فرمود جمعی ازرجال ومعاریف که ازشرکت در جنگ و معاونت خودداری کرده بودند آمدند عذر خواستند وطلب بخشش کردند وگفتند مااکنون در فرمان توئیم هرچه فرمائی اطاعت کنیم روزها وشبها امیرالمومنین درخانه جعدة بن هبیره می نشست و مردم واشراف کوفه وعراق می آمدند تجدید عهد مودت میکردند ومیرفتند .

مالك اشتر و جنك جزیره

چون استقرار امیرالمؤمنین در کوفه مسلم شد اهل جزیره که هواخواهان عثمان بودند بامعاویة ابن ابی سفیان پیمانی داشتند وبیعت کرده بودند آشوب کرده حضرت امیر . مالك اشتر نخعی را خواست وامارت وفرمانداری جزیرة را باو مفوض فرمود . ضحاك بن قیس فهری ازطرف معاویه فرماندار آنشهر بود . خبریافت که مالك اشتر ازطرف امیرالمومنین منصوب شده اوهم اهل **رقه** را خبر کرد وکمك خواست تاازآمدن مالك جلوگیری نمایند . مالك نزدیك **حران** رسید **ضحاك** با **سماك** رئیس رقه باقشونی که داشتند بیرون آمدند سر راه مالك را بستند — مالك باآنها بجنگ پرداخت تا ضحاك را منهزم نمود واو بحصار حران پناه برد اشتر اورا تعقیب کرد تاپشت درحصار فرود آمد واورا محاصره کرد . معاویه شنید پسر خالدبن ولید را بنام عبدالرحمن با فوجی سوار بکمك ضحاك فرستاد مالك اشتر خبریافت جلوآنرا گرفت و درصحرای رقه میان او وعبدالرحمن جنگ در گرفت پسرخالد شکست خورد رو بفرار نهاد مالك اوراهم تعاقب نمود تا اهل رقه راهم محاصره کرد —

ضحاك ازحصار بیرون آمد . معاویه ایمن بن خزیم اسدی را بکمك آنها فرستاد و ازاطراف برای آنها قشون وکمك فرستاد **مالك هم مردانه با همه آنها می جنگید وبرهمه آنها ظفر یافت واینجا نیروی فکر وقدرت بازو ومهارت جنگجوئی مالك برهمه روشن شد** — قشون شکست خورده ازاطراف بطرف معاویه رفتندوخبر هزیمت خودرا باکمال تأسف دارند ؟ !

مالك برسریر حکومت خود درجزیره ورقه تسلط یافت وفرمان داد هرکس مخالفت کند جان ومالش در معرض تلف است وچون بکلی زمینه صاف شد جریان را برای **امیرالمؤمنین** (ع) نوشت وتحریك معاویه را دراین جنگها گزارش داد .

امام (ع) بشنیدن این خبرخطبه‌ای ایراد فرمود که مضمونش این بود مادامی که مردم را مخالف پیش بگیرند باآنها کاری ندارم ولی نمیتوانم دید که زبان طعن ولعن

بگشایند وراه خلاف میپیمایند وفتنه وفساد برانگیزند .

اکنون مالك اشتر که نزد شما بشهامت وصداقت شهرت دارد نامهٔ بمن نوشته مبنی براینکه معاویه اهل شام را درشك انداخته ودلهای مردم را از متابعت من منصرف ساخته والقاء نموده که عثمان را علی (ع) کشته است وبرای جنگ بامالك اشتر لشکری آراسته وبولایت جزیره فرستاده مالك قشون اوراکه از اطراف حمله کرده بودند منهزم ساخته است ولی هنوز درتهیه قشون است **آیا شما صلاح میدانید نامهٔ باو بنویسم و نصیحتش کنم** شاید دراو اثر کند مردم ازاطراف مسجد گفتند رای رای مبارك امیرالمومنین است آنچه مصلحت میدانند عمل فرمایند **ما مطیع امر شما هستیم چشم بر گوش حکم برفرمان داریم**.

اولین نامه امیرالمومنین بمعاویه بن ابوسفیان

آثار مخالفت معاویه با آنکه درجنگ جمل کمك کرد وشکست خورد ازاطراف پدیدار گردید وباز هم قشون اوبدست مالك اشتر منهزم شد وازپای نایستاد - تابکوفه خبررسید این نامه را امام متقیان بمعاویه نگاشت قریب بدین مضمون

بنام خداوند بخشنده مهربان ازطرف بنده خدا علی امیرالمومنین بسوی معاویه فرزند صخر امابعد بدان که اگرچه آنروز که مهاجروانصار بامن در مدینه بیعت کردند تودر شام بودی ولی بیعت غائبین بیعت حاضرین است هما نطور که درزمان ابوبکر وعمر غائب بودی وبیعت آنها راپذیرفتی اماچون حاضررامجال اختیار نبود غائب رامحل اعتراض نباشد وضع نشستن عثمان برای حاضرین روشن بود آنها که غائب بودند شاید نمیدانند امااز حاضرین بپرسند آنهاکه اوراسرزنش میکردند واورا کشتند وکسانی که اورادوست میداشتند «یعنی توای معاویه» اورا یاری نکردند وحاضرین درباره اوبدروغ منسوب شدند وغائبین در کشتن او متهم گردیدند ای معاویه اینك مردم حاضر وغائب خواص وعوام بامن بیعت کرده اند وبخلافت من راضی شدند هر کس سر مخالفت بلند کند باید اولا اعلام کند که ما مخالف ومؤالف را بشناسیم وبوظیفه خود قیام واقدام نمائیم والسلام

این نامه را حجاج بن غزنه انصاری برد بمعاویه داد معاویه آورنده نامه رادشنام داد قاصد گفت توهمان کسی هستی که عثمان ازتو کمك خواست ویاریش نکردی - معاویه غضبناك شد گفت جواب بدست تو نخواهم دادمعتمد من همراه تومی آید وپاسخ نامه رامی آورد - حجاج برگشت ولیدبن عقبه که ازمنفی بودن نامه مطلع شد خورسند گردید چه اودشمن علی بودو سبب دشمنی اوهم این شد که مردم کوفه درنزد عثمان بخمر خوردن ولیدوبدمستی او گواهی دادند امیرالمومنین فرموداگر بشبوب رسیده بایداوراحدزد وهمین سخن حق درکام اوتلخ آمدو کینه علی رابدل گرفت

بدمستی ولید ونماز خواندن او

ولیدبن عقبه ازجانب عثمان والی کوفه بود اگرچه بعدل و انصاف حکومت میکرد ولی اکثراوقات مست ولایعقل بود یکروزصبح درحال نشاطی داشت گفت اگربخواهید بجای دو رکعت چهار رکعت نماز برای شما بخوانم - مردم مسلمان جریان بدمستی اورا بخلیفه نوشتند

وگروهی آمدند مدینه‌شهادت دادندباستعمال مسکرات‌ولید اوهم‌با امیرالمومنین مشورت کردفرمود اگرثابت‌باشدباید اوراحدزد شعراءدرباره اوقصایدی گفتند اوراهجو کردند

این‌خصومت سابقه‌دیگری هم‌داردددرزمان پیغمبریکروزولید **باامیرالمومنین** گفت نیزه‌من ازتوتیزتروفصاحت من‌ازتو بیشترو بازوی من‌ازتوقویتراست **امیرالمومنین** فرمود فاسق‌خاموش باش‌ولید درغضب‌شد پیغمبرص شکایت کرد جبرئیل نازل‌شد این آیه‌را آورد **افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون** اکثرمفسرین‌شان‌نزول‌این آیه‌رادرفسق‌ولید وایمان‌علی‌بن ابیطالب نوشته‌اند

این‌دوجهت‌سبب‌شد که آنروزی که معاویه نامه‌علی رابدون‌جواب گذاشت ولیدا براز خصومت باطنی خودرا مینماید

فوری‌نامه‌ای به‌معاویه‌نوشت واورابجنك باعلی(ع) تحریص کرد واشعاری سرود که موجب شادی معاویه گردید

قلیل – روی‌دیگرنوشت **کثیر** بقیه راسفید گذاشت واین‌دونامه رابمردی بدزبان‌و بداندیش وفرومایه‌ای داد که‌برد کوفه وهردورا باامیرالمومنین برساند

مردبنی‌عبسی واردمسجد کوفه شد گفت‌ازبنی‌عبسی باقیس‌غیلان کسی دراین‌مسجد هست ؟ گفتند مقصود توچیست ؟

توکیستی ؟ ازکجا می آئی ؟ گفت من قاصد معاویه‌ام‌خبرانست که درشام پنجاه هزار مرد معمر ازحسرت کشتن عثمان محاسن باشك دیده‌تر دارند و از فراق او خون می‌بارند وشمشیرها کشیده عهد کردند تاکشند گان عثمان را نکشند شمشیر در غلاف نکنند وهر پدر پسرها ومسافرین بمألوفین وطن ومادران‌بفرزندان‌همه وصیت‌طلب‌خون عثمان‌رامینمایند . آنهاکه بیش‌ازاین برشیطان‌لعنت‌میکردند اکنون بر کشند گان‌عثمان لعنت میفرستد**امیرالمومنین** ازاوپرسیدچه کسی را بریختن‌خون‌عثمان متهم میسازند گفت تورا وبدان اتفاق دارند که تو عثمان‌را کشتهٔ فرمودخاك بردهان‌مرا با قتل عثمان چه کار .؟!

مردم کوفه اوراسرزنش کردند گفتندتوچند بی‌شرم‌وحیائی‌تومهاجروانصارراتهدید میکنی خواستنداورابکشند آنحضرت‌نگذاشت‌فرموداورا آزادبگذارند نامه‌راازاوبگیرند چون‌نامه‌رانشان داد دیدندجزآن‌دوکلمه چیزی‌ننوشته فرموداو سرجنگ‌دارد .

آنگاه گفت **لاحول ولاقوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل**

آنمردعبسی برخواست گفت یاامیرالمومنین آنچه ازاهل شمادرحق‌تو شنیده بودم هیچ کس‌را ازتو دشمن‌تر نمیشناختم واکنون که تورابااین حلم وفضیلت وگذشت دیدم هیچ کس‌را جزتو محبوب‌تر نمیشناسم ویقین کردم که اهل‌شام درضلالت وگمراهی عمیقی فرورفته‌اند وبحق‌خدائی که قادر برهر کمال است‌ازتومفارقت‌نکنم تادرر کاب‌توجان بدهم آنگاه درضلالت‌معاویه وقدح‌اواشعاری‌سرودوبرای معاویه‌فرستاد .

مردطائی ومعاویه

دیدیم که‌مردعبسی ازشام‌بکوفه‌رفت‌واخبارحال شامیان‌را برای کوفیان گفت اکنون رفتن یك‌مردی کوفی‌را بشام واخبار اورا

برای شامیان مینویسم تاازاین‌دو بوضع‌مردم ومحیط‌شام‌و کوفه واقف گردند .

معاویه باجمعی ازخواصش بیرون‌شهر رفته بودند که شخص شترسواری را دیدند ازعراق می‌آید صدا کردند پیش‌آمد وپرسیدتر کیستی ؟ جواب‌داد از قبیله طی از کجا می‌آئی ؟ ازکوفه بچه‌قصد برای‌دیدن‌حابس‌بن‌سعدطائی که در خـدمت‌تست وپسرعم من است ـ معاویه‌دستورداد عابس‌بن سعد را حاضر نمودندواورا بدید یکدیگررا بوسیدند- عابس گفت این‌مرد ازاخبار عراق‌واقف است وحدودوثغور آنشهررا خوب میداند معاویه پرسید ازحال علی(ع) چه‌خبر داری؟ راست‌بگو- طائی گفت علی‌بن‌ابیطالب‌چون‌ازجنگ جمل فارغ شد چندروزی دربصره مـاند وبعد بکوفه رفت همه مردم ازعـالی ودانی ـ خرد وبزرگ ازاو استقبال کردند بطوع‌ورغبت بربیعت اوشتافتند وبر یکـدیگر سبقت میگرفتند تا آنجا که عباهاازدوشها می‌افتادواطفال رابدوش‌میگرفتندوبااو بیعت‌میکردند عروسان‌ازحجله‌ها ـ پیره‌زنان‌صدساله باعصاهاتکیه کرده می‌آمدند بااو بیعت میکردند وبپای اومی‌افتادندوبدین‌بیعت بقدری‌خوشحال‌ومشعوف بودند که وصف‌نتوان کرد .

معاویه ازگفتاراو دل‌تنگ‌شد بعابس گفت این‌پسر عم‌توجاسوس است طائی گفت‌من جاسوسی نکرده‌ام وخوش ندارم ودراین شهر نمی‌مانم سوی عراق برمیکردم.

ازاین بازپرسی‌دوقاصد ورسول یادومرد عراقی وشامی میتوان بـوضع عراق وشام وحال مردم پی‌برد که تاچه‌حد تحت تعلیمات قرارگرفته وچه‌نظریه داشتند .

عراقی حقایق واقعه راگفت وشامی دروغ‌وداستان‌سرائی کرد ونشان داد که مردم شام تحت‌تأثیر تبلیغات معاویه قرارگرفته ومردم کوفه تحت‌تأثیرحقیقت‌اعمال‌فاضله ولایت علوی قرارگرفته‌اند .

جنك صفين

پس‌ازفتح جمل‌معاویه سرکش براراده خودباقی‌بود ومردم‌شام رابرآن‌داشت که عزل‌علی‌ونصب معاویه‌را بخواهند همان‌طور که‌این‌سیاستها هرروزدرکشورهای جهان‌اجرامیشود .

بنی‌امیه‌شکست خورده‌هم که‌ملازم‌عایشه‌بودند خودرا بشام‌رسانیدند ومعاویه‌راتقویت وتحریك میکردند

امیرالمومنین که مرکزخلافت‌را درکوفه‌استقرارداد قاصدی‌نزد معاویه‌فرستادکه بیعت‌کند معاویه زیربار نرفت عمروعاص‌هم که ازجاه طلبان مکار بوده خود را ازفلسطین بمعاویه‌رسانید واورا تشجیع کردکه باعلی‌جنك‌کند بشرط‌آنکه اگرغالب شد حکومت مصررا بعمروعاص‌بدهد

علی‌بن‌ابیطالب بقصدسرکوبی معاویه‌لشکری آراست ومعاویه هم‌برای احراز مقام مهیای جنك‌شد - مرکزاین دوسپاه درمحلی بودکه دوصف باهم تلاقی کردند وآنجاصفین مشهورگردید یاصفین منزلی‌ازمنازل بین‌کوفه وشام‌بود .

یکماه بین‌دو نیروقاصد ونماینده سیاسی وجنگی رفت‌وآمد داشت بلکه‌کار بصلح تمام‌شود تاجنك شروع شدنودروز زودوخوردنمودند تا۱۱۰روز طول‌کشید دراین‌مدت‌از سپاهیان علی‌ع قریب ۲۵۰۰۰ بیست‌وپنجهزار وازسپاهیان شامی‌منجاوزاز ۴۵۰۰۰چهل وپنجهزارنفرکشته‌شدند فتح‌نزدیك بودداشت قشون‌شامی متلاشی‌ومنهزم میشدکه عمرو عاص نیرنگی‌زد قرآن‌هارا سرنیزه کردندتاسپاهیان علی‌دست ازجنك‌بکشند .

اهل‌عراق که این‌حیله رادیدند پیشنهاد صلح‌دادند هرچند علی‌ع خواست بآنها بفهماندکه دست بخدعه زدندقبول نکردند ناچارهمانساعاتی‌که مالك‌اشترداشت‌نیروی شامی‌را متفرق و منهزم میکرد فرستادندکه دست ازجنك بکش مالك گفت این‌وقت‌دست کشیدن است دشمن‌دارد فرارمیکند اصرارکردند تاقرارحکمیت صادرشد معاویه عمرو عاص‌راوعلی‌ع‌عبدالله‌ابن‌عباس‌رابرگزیدندلکن‌باصرارمردم‌ابوموسی‌اشعری بجای‌ابن‌عباس حکم شد

عمروعاص ابوموسی رافریب‌داد که‌هردو معاویه و علی راخلع کردند وعمروعاص بتردستی معاویه رابخلافت برگزید وابقاء کرد .

جنك خونین تمام‌شد ولی‌جنك سردبرقراربود ومعاویه‌هم بنابرتعهد خودعمروعاص رابولایت مصرفرستاد . وبیمن‌وحجازدست درازی کرد ولی‌عراق وایران زیربار معاویه

نرفت وموجب جنك سومی‌شد . بدین‌شرح

امیرالمومنین ودعوت بجنك

چون برعلی ع مسلم‌شد که معاویه خودرا مهیای جنك میکند مردم‌را بمسجد دعوت کرد وفرمود این‌فاسق میخواهد خون مردم‌را بریزد آیا شماموافقت دارید که برای‌جنك آماده شویم مردی برخواست مخالفت کرد موافقین اورا تهدید کردند فرار کرددر بازارزیر دست‌وپا کشته‌شد معلوم‌شد ازجاسوسان معاویه‌است — امیرالمومنین فرمودا یاقاتل اومعلوم‌است گفتنددرمیان جمعیت زیردست‌وپارفته فرمودخون بهای‌اورا ازبیت‌المال بایدداد

آنگاه فرمود بهتراست ازبزرگان اطراف وامرای نامی‌عرب دعوت کنیم که از آنجمله **جریر بن عبدالله البجلی** عامل همدان اشعث‌بن قیس عامل آذربایجان‌بود که شخصاً بآنهانامه‌نوشت وبا کمال علاقه وایمان بکمك اوشتافتند .

دراین نامه‌ها پند واندرز ونصحیت بود که ازجریان جنك جمل‌وقتل عثمان وحال خونخواهان تذکرداد وآنهارا بیاری‌حق دعوت‌فرمود سپس‌بزرگان صحابه بدوستان‌خود نامه‌نوشتند وآنهارا دعوت‌بکمك امیرالمومنین نمودند ـ رجال اسلام حاضرشدند وباهم تشریك مساعی نمودند ـ وازاطراف بطرف کوفه تمرکزیافتند .

وقوافل بزرگی ازعرب وقهرمانان وابطال درکوفه جمع شدند معاویه خبردارشد اول **عمروعاص** رابفریفت ووعده‌داد اگر بااو کمك کند نصف کشوررا باوببخشد واورا میخواست تابحیله اواستمداد نماید — وسپس **یزیدبن ابس و بشیربن ارطاة و حمزة‌بن مالك وحابس‌بن‌سعدطائی وابواعورسلمی** وچندنفردیگر ازکسانی‌که بغض‌علی‌ع‌رادردل داشتند جمع کرد وپول بی‌حساب دراختیار آنها نهاد ووعده‌های مقام‌و پول‌داد که اورادرجنك باعلی کمك نمایند ازجمله کسانی‌که معاویه دعوت کرد شرجبل‌بن سمط کندی درحمص‌بود نوشت که جریربن عبدالله‌بجلی فرستاده علی‌است میخواهم‌تاتورا ملاقات‌نکنم اورامرخص ننمایم‌شرجیل آمد بااومشورت کرد خلافت‌واقعه رادید گفت‌خوب بازی‌میکنی‌وشبانه برگشت‌نزدامیرالمومنین‌ازاوواصحابش‌دیدن کردو گفت‌وبانیروی مجهز خود کمکی‌درجنك‌صفین‌خواهم کردمعاویه‌ازشرجیل‌مأیوس‌شدجریررا‌هم‌مرخص کرد ـ شرجیل بازبشام‌برگشت وبصورت ظاهر بامعاویه بیعت کرد ـ ولی‌بازدودل بوددراین‌اثنامکاتبات‌و مرادوات شروع‌شد ورجال‌ومعاریف ازاطراف دعوت میشدند وبیعت ردوقبول میگشت .

عمروعاص ازمصرآمد شاهد مکاتبات بودتا بمعاویه گفت تاکی‌تو باعلی ع سخن تلخ‌و ردوبدل میکنید تودرفصاحت‌وبلاغت بااو برابری نتوانی‌کرد اگراندیشه جنك‌داری باید قیام‌کنی ازحرف بعمل آمد که ازنامه نوشتن‌کاری برنیاید .

قیام معاویه برای جنك باعلی

معاویه‌چون سخن عمروعاص شنید گفت حق‌باتست ودستورداد لشکررا آماده حرکت کنند وبطرف صفین روان شوندورئیس آنها مروان‌بن حکم بودکه براسبی خاکستری رنگ که دست وپایش سفیدبود سوارشد وشمشیرعثمان راحمایل داشت تاازدمشق بیرون رفتند و دریك منزلی فرود آمدند ومنتظربقیه قشون‌شدند ـ

۸٤۰۰۰ هشتاد وچهارهزار نفر درآنجا جمع‌شدند — ممینه را بعبدالرحمن‌بن

خالد ولیدداد ومیسره‌را بعبدالله‌بن عمروبن عاص‌سپرد مقدمه‌را بابوالاعورسلمی گذاشت وبرساق قشون بشربن ارطاة رامنصوب کرد اوایل محرم‌بودکه درصفین فرودآمدندزمین نرم‌نزدیك آب فرات‌لشکرگاه گرفتند وآنجابناهـا ساختند وهنوزبمعاویه می‌پیوستند تا عددقشون اوبه ۱۲۰۰۰۰ بصـد وبیست هـزارنفررسید ـ آنگـاه این نـامه را منظوماً بامیرالمومنین نوشت .

لایحسبنی یـا علـی غـافلا　　لاوردن الکـوفـه القبائـلا

و المشرفـی و القنا الذوابلا　　فـی عامنا هذا دعاما قابـلا

امیرالمومنین جواب اونوشت

اصجتذا حمق تمنی الباطلا　　لاوردان شامـك الصلواهـلا

اصجت انت یادین هندجاهلا　　لارمیـن منکم الکـو اهـلا

تسعین الفـا رامحا ونابـلا　　یزد حمون الحزن؟والسواهل

بالحق والحق یزیل الباطـلا　　هذا لك العام وعـاماً قابـلا

مظمونش این‌است یاعلی توگمان نکن‌من‌غافل نشسته اکنون قشون‌بسیاری بکوفه آمد .

قیام وخطبه امیرالمومنین

امیرالمومنین جواب دادمن‌چون‌تواحمق نبودم که بشام‌حرکت کنم توبر سرزمین آمدی که خون مردم رابریزی وهم اکنون نودهزار تیرزن بشما جواب میدهد واین‌ماه محرم وسال‌مرك بسیاری از اصحاب تست .

آنگاه فرمان داد تامنادی نداکنند فرماندهان حاضر شوند درمسجدکوفـه همه حاضربودند خطبه بلیغی خواند وآنهـا تشجیع فرمودکـه معاویه تبعیت قیصرروم است اگراوفاتح شوند بشماها غلام وبنده قیاصـره میباشید واگـرغالب شدید بردنیا ظفر خواهید یافت‌شما ای‌مهاجروانصاردرشجاعت براهل‌شام برتری دارید ودرایمان بزرگوار وسرورید شمااهل‌حق وآنهابرباطل خداورسول راتنها نگذاریدتردیدی درعقیده وایمان خودپیدا نکنیدآنها اهل‌دنیا وخلافت وگمراهی وطالب مقام و منصب هستند شما برای احقاق حق‌وارشاد وهدایت شمشیرمیزنید مبادا بسخن سحـر آمیـزووعـده‌های دروغ و تبلیغات سوءبنی‌امیه مغرورومجذوب شوبد حق‌را اطاعت کنیـد ودرجنك کوشـا وبردبار باشید ظفروفتح وفیروزی باشماست مبادا تردید وتزلزل بخودراه دهیـد جدوجهد کنید تاخداوند بین‌شما وآنها حکم‌فرماید .

فرماندهان باشنیدن این خطبه هریك برپاخواستند مراتب‌ارادت‌واطاعت و جان بازی‌خودرا بعرض‌رسانیدندومهیای امرشدندو گفتند :

یکجوزصدق کم نکنم‌درهوای‌تو　　تادانه‌چیند مرغ‌اجل همچو ارزنم

گفتند صلاح‌نیست‌دیگر امروزبفردا انداختن تااو بتعداد قشون‌خود بیفزاید.

مخالفان‌توموران بدندمارشدند　　برآوراز سرموران‌مار کشته دمار

بده‌امانشان‌زین‌بیش روزگار بر　　که‌اژدهاشود درروزگار باید مار

هر کس حماسهٔ کردومراتب جانبازی را بعرض رسانید امیرالمومنین فرمود **اللهم نور قلوبهم مابقتی واهدناالی الصراط المستقیم در قشون امیرالمومنین ۸۰۰ مرد از انصار بودند ۹۰۰ مرد از کسانی بودند که زیر درخت با پیغمبر بیعت کرده بودند ۸۰ مرداز جنگجویان بدر و ۸۰ مرد از اصحاب رسول خدا مانند اویس قرنی وعزه وامیرالمومنین مسعودبن عمر وانصاری را نایب خود در کوفه قرارداد واو بعرض رسانید که ۹۰ هزار مرد ازسواره وپیاده حرکت** کردند بمسجد ابوسیره رسیدند آنجا فرود آمده نمازخواندند وحرکت نمودند بدیرابو موسی دوفرسخی کوفه رسیدند نماز خواندند امیرالمومنین آنها را دعا کرد و تعلیماتی دادتابزمین بابل رسیدندفرمود آرام بگذارید که سخت ناهموار است آنگاه اشك ریخت فرمود این جامحل کشتن فرزندم حسین بدست آل ابوسفیان است ـ حسین را خواند واورا امر بصبر دادوهمانجا آب خواست وضوساخت دورکعت نمازخواندتالشگر کنار شهر نینوافرود آمدند.

خواب دیدن امیرالمومنین در نینوا

درعبوراز نینوا برای صفین چندساعتی آنجاقشون کوفه استراحت نموده امیرالمومنین پس از نماز ساعتی درخواب رفت وسر برداشت فرمود **عبدالله بن عباس** کجاست حاضرشدفرمودخوابی شگفت دیدم ابن عباس پرسیدچگونه بوده ؟ فرمود تاسر بربالین نهادم درخواب دیدم جماعتی مردان سفیدپوش از آسمان فرود می آمدندشمشیرها حمایل داشتند وپرچمهای سفید دردست گرفته گرد این سرزمین خطی کشیدند پس از آن درختهای خرما را دیدم که شاخهای آن برزمین میکشید . سپس جوئی ازخون تازه دیدم که درجریان بوده و فرزندحسین رادیدم میان این جوی فریادمیکردو کسی اورا یاری نمی نمود آنگاه آنمردان سفیدروی از آسمان فرود آمدند ودیدم ندامیکنند صبر کنیدای آل رسول الله وبدانید که بدست بدترین خلق کشته میشوید وبهشت مشتاق شماست ـ آنگاه خطاب بحسین کرده گفتند ای حسین درهای بهشت را بروی تو کشاده اندونزدمن آمدند وتعزیت گفتند وتسلیت دادندو گفتند ای ابوالحسن روزقیامت چشم تو بدیدار فرزندت حسین روشن خواهدشد !!!

آنگاه امیرالمومنین فرمودای پسر عباس بآن خدای که جان علی بن ابوطالب بدست قدرت اوست عین این خواب که دیدم قبلاازرسول خدا (ص) شنیده بودم وفرمود دردشت کربلا چنین خوابی می بینی و اینجا همان سرزمین است کـه حسینم رامیکشند واینجا بقعهٔ معروف ومطاف اهل زمین وآسمان خواهدشدو کسانی که دراین بقعه دفن شوندروزقیامت بی حساب وارد بهشت خواهند شد .

بعداز آن فرمود ای پسرعباس خوابگاه آهوان را دراین سرزمین پیدا کن رفتم پیدا کردم باامیرالمومنین بدانجارفتم قدری خاك را عقب کردومشتکی بر گرفت که چون زعفران ومشك معطر بود واهوان همانجا ایستاده بودندفرمودمحل تولدعیسی است که آنخاك را بوسید و گریه کرد وحواریون علت گریه اورا پرسیدند گفت فرزندرسول خدا احمدمحمدمصطفی (ص) دراین سرزمین کشته خواهد شد ـ سپس فرمود پروردگارا برکات را ازوجود کشندگان فرزندم بردارو آنها را ملعون ابدکردان صدای گریه علی بلندشد ولحظهٔ غش

کردوبهوش آمد وهشت رکعت نمازدیگر خواند وبین هردورکعت آنخـاك را می‌بوسید و می‌بوئیدوحسین‌را نوازش‌میکرد وباوبصبروبردباری میدادتامشتی ازآنخاك‌را باین عباس داد، فرمودهروقت رنگش‌خون‌شدحسین‌را کشته‌اندواین شیشه‌روزعاشورا ابن‌عباس راازواقعه تاریخی خبردار کرد .

حرکت از کربلا بساباط مدائن

قشون کوفه حرکت کرد ازنینوا وکربلا گذشت‌بساباط‌مدائن رسید ـدرعرض‌راه کدخدایان‌وزراع قراء وقصبات‌می آمدند عرض‌حاجت میکردندفرمان‌میداد آنهارا بحوائجشان‌برسانند ورفع‌نیاز آنهارا نمایندتا جریربن‌مستهم‌بن‌ظریف‌تمتبی قصورعالیه کسری وابنیه وکاخ‌های رفیع سلاطین ساسانی را دیدند چه‌باغها وبستانها چه‌انهار جاریه‌واشمار رنگارنگ دید این شعررا خواند :

جرت‌الریاح علی‌مکان‌دیارهم　　　فکانما کانـوا علـی ٍمیعـاد

امیرالمومنین‌ع شنید فرمود خوب بود این آیه تلاوت میکردی

کم‌ترکوا من جنات وعیون و زروع ومقام‌کریم و نعمةکانوا فیهـا فاکهین‌کذلك واورثنا هـم‌آخرین فمابکت علیهم‌السمـاء والارض ومـا کانوا منظرین ان هولاءکانوا وارثین

فرمود خداوندبپادشاهان‌ساسانی‌انواع‌نعم‌راارزانی‌داشت‌کفران کردندازدست آنها گرفت‌بدست‌شماهـان‌داداگرشماشکرنعمت‌کنیدافزون‌گرداندواگرکفران کنیدازدست شماهم بگیرد بوارثین شمادهد ازمدائن بانبارحرکت کردندمردم آنشهر اسـتقبال شایان نموده وغذای فراوان‌آوردند فرمود این‌اطعمه وهدایا چراآوردید گفتنـد رسم مـااین است بزرگانی که ازشهرما عبورمیکنند باید پذیرائی کنیم فـرمود قبول میکنم‌مشروط براینکه درحساب خراج شماآوریم‌گفتند زشت است ماپول غذابگیریم اگـرشما قبول نفرمائید درقشون شماآشنایان و دوستانی هست‌که بآنها تقدیم میکنم فرمود بدوستان اولی‌تراست برسانید .

بی‌تابی از بی آبی و پیداشدن چشمه آب

روزسوم که ازانبارحرکت کردندآب نیافتند مـردم ازبی آبی سخت ناتوان شدند ازدورصومعهٔ پدیدآمد بسوی او رفتنـد راهبی‌آنجا بود فرمودآب دراین نزدیکی کجاست ؟ که‌لشکر تشنه‌اند راهب گفت برای من‌ازدوفرسخی آب می آورند ـ حضرت بااسب خودچند قدمی پیش رفت بزمینی رسید پیاده‌شد فرمود اینجا رابکنید که آب‌هست مقداری کندندبسنك گردی برخوردندکه صدنفرجمع شدندآنرا نتوانستند بلندکنند تـاخودآمـد نزدیك بسم‌اله ودعائی خواند وسنك بآن عظمت رابلندکـردآب صاف گوارائی جوشیدن نمود همهٔ سپاهیان‌آشامیدند واسبها راسیراب‌کردند ومشکها راپرنمود حرکت کردند

نوشته‌اند پس‌ازآن هرچه آمدنـدآن چشمه رانیافتند نـزدراهب رفتنـد گفت من شنیده‌ام ودرکتب عهدعتیق خوانده‌ام‌که حوالی این صومعه **چشمه حوما** بود که‌هفتاد

پیغبروا وصیاء آنها از آن آب خورده‌اند واز آن چشمه جز پیغمبر ووصی او آب نتوانند بیرون آورد .

از آنجا حرکت کردند بمحلی رسیدند که آنرا **قطار** گویند آنجا مسجدی بنا کردند وهنوز آن مسجد موجود است از آنجا ببلاد جزیره ورقه رسیدند که مالک اشتر حاکم آنجا بود از آنجا ببلیخ رفت و آنجا صومعه بود دید امیرالمومنین وضو گرفت نماز بخواند از بالا فرود آمد خدمت آنحضرت گفت کتابی دارم که خط حضرت عیسی است فرمود بیاور ببینم آورد وقسمتی از آنرا خواند که نام امیرالمومنین در آن بودفرمود شکر خدایرا که نام مرا در این کتاب آورده است وراهب درخدمت او رفت ومسلمان شد واز آنجا بصفین رسیدند

تبادل نامه بین امیرالمومنین ومعاویه

چون بصفین رسید شروع بمکاتبات شد وقاصدها بین دوفرمانده رفت و آمد داشتند پنج نامه از طرف امیرالمومنین نوشته شد ومعاویه جواب داد ومنظور نصحیت وپند و اندرز بود چنانچه دیدیم درجنگ جمل هم تا آنجا که متصور بود آنها را توصیه کرد واتمام حجت فرمود شاید جنگ نشود وکسانی کشته نکردند دراین جاهم مکرر نامهٔ نوشت قاصدها فرستاد توصیه ونصحیت کرد امابردل سنگ دشمن اثری نکرد بتعداد قشون ومال افزون خود مغرور بودند تابجنگ شروع شد .

جنگ ابوالاعور بامالک اشتر درجنگ صفین

چون امیرالمومنین کنارفرات مقابل شهر رفته زود آمدند معاویه ولشکرش آنطرف آب بودند ـ معاویه ابوالاعورسلمی راخواست وبالشکرانبوهی گفت بروآنطرف آب فرات وبر لشکرعلی حمله کن شاید بیک حمله ناگهانی ظفریابی وپیروز برگردی .

ابوالاعور بالشکرش حرکت کرد ـ امیرالمومنین خبریافت **زیادبن نصر و شریح بن هانی**را احضارفرمود ولشکری بدوداد ودستورداد وازدوطرف باابوالاعور حمله کن چون اورا با قشون انبوهی دیدند برگشتند امام مالک اشتر را فرمود این کار تست شتابان جلوی آنها رابگیر وحمله کن .

اشتر گفت بچشم اطاعت میکنیم بالشکرانبوهی برای دفاع لشکرشام حرکت کرد وهاشم بن عقبة بن ابی وقاص راباخود بردتامقابل قشون دشمن رسید ابوالاعوردید لشکرعراق باشیرژیان بمقاتله اوآمده‌اند بانگ برلشکرخود زد که مردانه باشید وحمله کنید وناگهان حمله کردند جنگی سخت درگرفت شمشیرونیزه ومردومرکب بود که روی زمین ریخت اشتر گفت ای لشکرابوالاعور که معاویه باوآنقدرمفاخره میکند کیست ؟ بمن نشان دهید گفتند بافوجی شامی در آن بلندی ایستاده است تماشای جنگ کردن تورا میکند مالک مردی رانزد اوفرستاد که بیاساعتی مبارزه کنیم ابوالاعورترسید گفت مالک کفرمن نیست که بااوپیکار کنم چون اشتر بشنید گفت سخت براوحمله کنید همان صبحگاه بود که ابوالاعورشکست خورد فرار کرد خودرا بمعاویه رسانید گزارش داد که مردی قوی الجثه شدیدالعظم باکمال جدوجهد می‌جنگید معاویه گفت باید مالک اشترباشد

خبرهزیمت قشون شامی رامالک بامیرالمومنین گزارش داد فرمود بطرف دشمن

روید که لشکر کوفی آنطرف آب فرات رفتند و نزدیك باسپاهی شامی شدند درست نیمه محرم سال ۳۸ بود

پیکار برسر آب

قشون شامی چون نزدیك بمجاری آب بودند مانع میشدند که لشکر امیرالمومنین آب بردارند ـ امام ع مسیب بن ربیع ریاحی و صعصعة بن صوحان عبدی را خواست وفرمود نزد معاویه بروید بگوئید لشکریان تومانع آب بردن لشکریان من میشوند اگرمن بر آب تسلط داشتم هرگز جنین منعی نمیکردم دستورده از آب بردن ممانعت نکنند.

فرستاده گان امیرالمومنین علی ع نزد معاویه رسیدند معاویه بعمروعاص گفت چه مصلحت می بینی عمروعاص گفت علی باچندین هزارسواره و پیاده نزدیك فرات نشسته و اگرهمه دشمن علی بودند وآب بدست اوبود هرگزدشمن راهم منع از آب بردن نمیکرد وتوهم دیگراو خودرا بآب میرساند .

ولیدبن عتبه گفت ای معاویه این قوم که اینجا آمده اند چهل روز آب را بروی عثمان بستند واورا بافرزندانش تشنه گذاشته توهم آب را بروی آنها ببند تاتشنه بمیرند ودر آنجهان هم خداوند آب را از آنها بگیرد که مستوجب چنین عقوبتند .

دراین میان بدجنس ولید وخصومت دیرینه اورا نشان میدهد که چقدر پست طبع است ـ صعصعه گفت ای ولید خداوند تعالی در آن جهان آب زندگی راازتو وسایر کفار بازمیگرداند که مستانه برای مردم نماز میخواندی وبجای دور کعت چهارر کعت خواندی و عثمان توراحدزد وآیه آمد خداوند علی را موسی وتورا فاسق معرفی کرد دراین دنیاهم علی ویارانش بی آب نخواهند ماند .

ولید ازصعصعه سخت خشمناك شدشمشیر برروی اوکشید معاویه اورا تقبیح کرد که رسول وقاصد را نباید آزرد ولی خودش دستارش رابحـال غضب برزمین افکند گفت خدای تعالی معاویه وپدراورا ازحوض کوثر آب ندهد اگرمن علی و لشکر اورا آب دهم مگرعلی بزور آب ببرد .

مسیب وصعصعه برگشته جریـان راگذارش دادندامیرالمومنین ملول شد اشعث بن قیس ومالك اشتر آمدند اجازه جنك وحمله گرفتند تا آب بیاورید اجازه داد این دو قهرمان بایازده هزارمرد جنگی بطرف فرات حرکت کردند حارث بن حجر کندی پرچم اشعث راگرفت وپیش روقافله بود تارسیدند بموکلین آب فرات «که ازاین پدر بپسرش ارث رسید واز آن پدر بپسرمظلومیت وبزرگواری ومحرومیت از آب فرات ارث رسیدهم فریاد کردند ای اهل شام دورشوید وگرنه خون شما ریخته شود .

شامیان بمبارزه برخواستند اشعث برپیادگـان فرمـان حمله داد جنگی سخت درگرفت بسیاری کشته شدند واشعث ومالك ظفر یافتند وکنار آب نگهبان گذاشته آب بقدر وافی بردند وهمانجا خیمه و خرگاه زدند امیرالمومنین فرمان داد هرکسی برآب بردن آزاد است .

آب انداختن بخیام لشکر

سه روز گذشت معاویه بحیله عمروعاص دستورداد دویست نفر بروند از بالاترسد آب رابرند تا آب بخیمه وخرگاه اصحاب علیع بیفتد وشاید شبانه همه غرق شدند ولی امام ع فرمود اگرتمام خراج شام راصرف کنند این‌سدرا نتوانند شکست وجود آنها باافتضاح فرار کردند - امالشکرعلیع ازترس آنکه مبادا غرق شوند از ملتفیات سوء معاویه ومکر عمروعاص آنجا راخالی کرده طرف دشت رفتند ومعاویه بالشکرخود همان‌مکان رااشغال کرد امام‌اشعث واشتررا خواست فرمود دیدید چگونه فریب خوردید - باکمال تأسف اشعث‌برگشت برتمام‌قبیله بنی‌کنده راجمع کرد گفت من‌خطائی کردم بایدبهمت شماها جبران شود قبیله اوهمه لباس جنك پوشیدند مالك‌اشترو برادران اوبالشکرانبوهی بالای سرمعاویه ولشکرش آمدند جنگ سختی درگرفت اینجا جنگ تن‌بتن‌شد وهرمبارزی‌از شام‌شهرت داشت بمیدان اشترمی آمد وکشته‌میشد هفت‌نفرقهرمان نامی کشته‌شدحملات جمعی‌شروع‌شد **اشعث‌بن‌قیس از یکطرف مالك اشتر ازطرف دیگر** در مقابل **شرجیبل بن‌سمط و ابورالاعور** ازآنطرف پیکارمیکردند تابشکست آنها منجرشد لشکرمعاویه مهلت خواستند تااز آنجا کوچ کنند سران سپاه گفتند مهلتی نیست لحظه درنگ‌نمیدهیم یکساعت وقت‌خواستند واسباب خودجمع کرده‌فوری کوچ کردند **اشعث خدمت امیرالمومنین رفت عرض‌کرد ازمانا راضی‌شدی همان محل‌راگرفتم فرمود خدااز شما راضی باشد .**

مذاکرات بامعاویه

این سومین پیکاربود که بشکست معاویه تمام‌شد حضرت امیر فرمودسعیدبن‌قیس وبشیربن‌عمروانصاری‌باچندنفراز قهرمانان معروف عرب نزدمعاویه بروید واورااز عواقب وخیم‌کارش مطلع گردانید شایدبنصحیت شماهاازادامه جنك‌منصرف‌شود - !!

چندین‌نفراز شخصیت‌های مشهورنزدمعاویه رفتندوهرچه براوخواندند دهن‌سرد کوبیدن بودند مأیوس‌بر گشتند وماجرا گفتند امامع فرمود این‌قوم درباطل خود جهدی دارندوشما باید درحق‌وصدق خودجدیتی کنید - همه‌ازجان‌ودل اطاعت کردند .

یکروزصبح **عبیدالله‌بن عمر بن‌خطاب** بافوجی‌ازلشکرمعاویه برای‌جنگ‌بمیدان آمدومبارزه طلبیدامیرالمومنین **محمدبن ابی‌ابکر**را بافوجی‌سواره بجنك اوفرستاد میان‌این خلیفه‌زاده جنگی سخت‌شد وجمعی کثیر کشته شدند تاوقت‌نماز عصرازهم جدا شدنددرحالی که کشتار لشکرمعاویه چندین‌برابرلشکرعلیع‌بود .

روزدیگرشرجیل سمط کندی ازطرف‌معاویه بمیدان آمداشترنخعی باجمعی‌بپیکاراو رفت‌آنروز نیزتا عصرجنگ‌شد وگروهی بسیار کشته‌شدند وغروب آفتاب خسته وفرسوده جدا شدند .

روزدیگرعمروعاص بالشکری جرارشامی باتجهیزات‌فراوان بمیدان آمد- عبدالله بن‌عباس باخیلی‌انبوه بجنك‌اورفت کشتارزیادی ازطرفین‌داده‌شد اول‌شب‌هردو بطرف‌خیمه وخرگاه خودبرگشتند .

بهمین‌ترتیب روزها گذشت که پیکارهای‌دسته‌دسته صورت‌میگرفت وفتح‌وظفری‌معلوم نبودتاماه محرم‌تمام شدوروزاول ماه‌صفر که‌شد امیرالمومنین درمیان لشکرخود منادی فرستاد که مابدوجهت درجنك‌توقف میکردیم‌اول که ماه‌حرام‌بود دوم‌سعی میشدبلکه‌ترك پیکار کنند ومتابعت‌نمایند .

اکنون که آنها برضلالت وگمراهی خودباقی هستند و ماه حرام هم گذشته مصمم‌گشته‌ایم باحملات جوانمردانه شمابجنك خاتمه‌دهیم وکاراین قوم‌بسازیم ومایقین‌داریم برحقیم وباایمان راسخ‌می‌جنگنیم **والله یوید بنصره من یشاء وهولا یهدی کمیدانی نینن** ـ همه‌لشکریان چون‌شیرژیان مهیای‌پیکارشدند میمنه‌ومیسره ـ قلب‌وجناح قشون‌را مرتب‌نمودند .

امام**حسن** وامام**حسین** برمیمنه **وعبدالله‌بن جعفر** برمیسره **مسلم‌بن‌عقیل** بر پیاده‌گان **ومحمدبن حنفیه** برسواران امارت یافتند ومیسره پیاده‌گان را **بهاشم‌بن عقبة‌بن ابی‌وقاص** وبرادرش **عمروبن‌عقبه**‌دادو**عبدالله‌بن‌عباس‌وعباس‌بن‌ابیعه** رادرقلب سواران قرارداد **اشعث‌بن قیس ومالك اشترنخعی** رادرقلب پیادهٔ‌گان مقررفرمود وجناح سواران را **بسعیدبن قیس همدانی وعبدالله‌بدیل ورقاءخزاعی** سپرده وجناح پیاده‌گان را **برقاعة‌بن شداد عبسی و عدی‌بن حاتم‌طائی** داد و وسواران کمین را **بعمار یاسروعمروبن حمق‌خزاعی** واگذارد وپیاده‌گان کمین‌را **بعامربن واثله اکعنانی وقبصة‌بن حایراسدی** سپرد

سپس‌برای هریك‌ازقبایل ربیعه‌ومضرویمن وغیره‌مردی‌ازبزرگان خودآنهارابریاست برگزید که مهام‌امور آنها رااداره کند .

جنگهای ماه صفر

معاویه‌نیزخبردارشد صفهارا آراست وازطرفین‌مبارزه‌شروع‌شد ازلشکرمعاویه عوف‌حارثی بیرون‌آمدرجزخواند ومفاخراتی کردتاعلقمة‌بن‌قیس‌ازاصحاب‌علی‌ع بیرون‌آمد ونیزهٔ‌برسینه اوزدازاسب بینداخت عمروبن العاص‌پرچم راببسرش عبدالله‌دادبمیدان آمد رجزی‌خواند بلشکرعلی‌حمله کردحصین‌بن منذرباپرچمی سیاه‌باپانصدنفرسواره بعمروعاص‌حمله کرد وجمعی‌راکشت تاآنهامتفرق ومنهزم‌شدند امیرالمومنین صدنفرازقبائل عك‌ولخم وحمیربرای پشتیبانی‌او فرستادتاخود رابخیمه معاویه رسانیدند ومعاویه‌ولشکرش بعقب‌فرارکردند تاباز‌بحیله‌پرداختند گفتند ماپسرعم هم‌هستیم درحریم قدم‌ننهید حصین‌گوش باین‌سخنان نمیدادوحمله میکرد وپیش میرفت تاهمه‌تارومارکرده متفرق‌شدند ـ برگشت ـدرجای خودایستاد که مردی‌عثمانی بنام‌اجیر بیرون‌آمد رجز خواند کبسان بجنك اورفت اوزخمی بر کبسان زداو راکشت امیرالمومنین خودبراجیرحمله کرد وکربانش‌را گرفت بزمین‌زد واوراکشت معاویه‌این مبارزه‌رادید **غلامی‌داشت بنام‌حریث بسیارچابك وجنگی ودلیر**بود گفت‌میتوانی قاتل‌اجیررا بکشی‌جواب دادآری پرسیداگرعلی باشدچکنم گفت‌نزدیك اومرو که‌ازعهده اوبرنیائی عمروعاص گفت اگرعلی هم‌بود تودلیری بی‌نظیری هستی‌بتوانی اورا زخمی‌بزن حریث‌ترغیب وتحریض‌شد علی‌ع‌اورامیشناخت برگشت‌فوری دستاری برسربست که‌اورا

نشناسد سواراسب شدبمیدان‌شتافت حریث گفت ای‌جوان‌علی‌تورا پیش من‌فرستادوبدهان اجل‌سپرد **امیرالمومنین فرمودای قهرمان مردروزی بدنیسامی‌آید وروزی میرود** حریث‌اسب خودرا برانگیخت حمله کند**علی‌ع اورافرصت نداد باشمشیری کاسه سرش رابپرانید** معاویه یقین کرد علی‌بود که حریث را کشت دلتنك شد متأسف گشت وعمروعاص راملامت کرد - **وعمروبن حصین سکونی** راکه‌ازقهرمانان نامی عرب‌بود خواست گفت میتوانی قصاص‌حریث رابگیری‌اوبمیدان آمد امیرالمومنینؑ مشغول حملات‌خود درجبهه دیگر بود **سعیدبن قیس** عمرورا شناخت براو نیزه‌ای‌زد همانجاافتاد ومردممعاویه تأسفش بیشترشد .

ذوالکلاع حمیری‌را خواست گفت بافوجی از سواران‌آراسته قبایل مختلف انتخاب کن‌وبرو کینه عمروبن‌حصین وحریث راازاین جوان‌بگیرومرا شفابخش ذوالکلاع باگردی ازنامداران قبایل‌شامی مهیای‌حمله‌شد سعیدبن‌قیس اماده‌پیکاره بودسخت برذوالکلاع حمله کرد وچندین نفرازمبارزین نامی‌اورا برزمین انداخت‌وبازتا **خیمه‌گاه معاویه‌پیش** رفت‌وتانمازمغرب گشت وکشتارادامه‌داشت **وفتح وظفر بی‌نظیری نصیب سعیدبن قیس همدانی** شدحضرت امیراورا دعاکرد وترجیب وترغیب بحق‌وحقیقت فرمود .

روزدیگرصبحگاه فرمودای‌قوم امروزچابك‌ترباشید که **براین منوال پیروزی قطعی باشماست ولی مراقب باشید منهزمین رانکشید خستگان وعاجزان ومفلوکان رانکشید عورات رابرهنه نکنید پرده کس راندرید بدون دستور بخیمه‌کسی وارد نشوید ازشماتت زنان رنجه مشوید .**

سواران شامی ازلشکرمعاویه بیرون‌آمد رجزهاخواند ابوایوب انصاری ازلشکر امیرالمومنین بیرون‌آمد ودرمیدان‌ایستاد مبارزه‌خواست هیچکس جرئت‌نکرد بمیدان اوبرود زیرااین همان ابوایوب انصاری است که خانه‌اش‌درهجرت منزل‌پیغمبرص‌بود .

ابوایوب برلشکرمعاویه حمله کرد وتاسراپرده معاویه‌پیش‌رفت معاویه‌چون‌ابوایوب رادیدازخیمه خودفرارنمود ابوایوب برسردوراهی اوایستادمبارز خواست وچندین نفررا کشت‌وبسلامت بازگشت .

معاویه برگشت بخیمه‌خود وبرلشکریانش دشنام داد که آنقدر شجاعت ندارید که سپاهیان‌علی بتنهائی‌تاخیمه من‌وارد میشوند ـ مردی‌بنام مترفع‌بن منصور گفت ای‌معاویه چون‌ابوایوب تاسراپرده علی‌خواهم حمله کرد واگرعلی رابینم وفرصت‌یابم اورابکشم ـ اسبش‌راراند بطرف‌قشون‌علی‌ع ابوایوب‌اوراديدشمشيرى‌برگردن اوزدوبی‌درنگ کشته‌شد قهرمانان لشکریکی پس‌ازدیگری بجنگ‌آمدند وکشته‌شدند تامعاویه بسطوح آمدهزار مردجنگی‌انتخاب کرد بجنگ‌فرستاد تمام آن‌هزارمرد جنگی کشته‌شدند .

نکته معاویه‌عبیدالله‌بن عمروبن‌الخطاب‌رافرستاد امام‌حسن رابفریبد آمد گفت پدرت باقریش خوب رفتارنکرد واکنون متهم بقتل عثمان‌است‌من آمده‌ام‌توراد‌عوت کنم پدرت‌راترك کنی بجانب‌مابیائی **تاهمه‌متفقاً خلافت رابتوتسلیم کنیم** ـ فرمود یعنی میگوئی برخلاف وصیت وسنت پیغمبررفتارکنم وبر

خلیفه رسول‌خدا خروج نمایم آنهم برپدرم امیرالمومنین ای‌پسرعمر شیطان تورا فریب داد . یاپسرابوسفیان توبرای‌تمایلات معاویه‌جنگ میکنی‌خجالت بکش‌بسر گرد وهرچه میتوانی بدشمنی وصی‌پیغمبربکوش تابسزای خودرسی !؟؟

امیرالمومنین معاویه را بجنگ دعوت کرد

عبیدالله‌بن‌عمر که ازفریب دادن‌حسن‌بن علی‌مابوس وازسخنان اومنفعل وشرمنده شدبرگشت‌بمعاویه خبرداد اوهم‌هزارمرد جنگی وشجاع شامی انتخاب کردکه برلشکریان علی‌ع‌حمله کنند امیرالمومنین خودباسران سپاه‌وشجعان عرب‌سوارشدند وچنان‌حمله کردندکه‌در فاصله کمی هفتصد‌شمشیرزن شامی‌را بخاك انداختند هنوز آفتاب نزده‌بودکه بقیه‌طرفین بجای‌خود برگشتند امیرالمومنین بالباس‌رسمی بردلدل‌سوارشد مقابل‌معاویه آمد فرمود ای‌پسر صخر تاکی‌بندگان خدارابکشتن میدهی‌اگرخود قدرت‌داری بمیدان بیا باهم مصادف‌دهیم تااگرمن‌یاتو فائق‌آمدیم تکلیف بقیه‌قشون روشن گردد معاویه‌شنید وترسید عبیدالله‌بن‌عمرخطاب گفت اگرتو پسرابوسفیانی ومیگوئی درشجاعت ومبارزت بصیرتی داری‌برخیزبمیدان علی‌بروتابااین جنگ‌خاتمه‌دهی .

معاویه‌جوابی ندادامیرالمومنین درمیدان‌ساعتی مبارزطلبید ونصیحت واندرزنمود تابرمیمنه و میسره لشکرشاهی شخصاًحمله کرد وآنهارابرهم ریخت‌وبرگشت‌بمحل‌خود .

عمروعاص گفت‌ای‌معاویة خوب‌نشد که‌علی‌تورا بمیدان مبارزه‌دعوت کند وتوپاسخی ندهی‌معویه خندیدوجواب ندادامیرالمومنین لباس‌جنك راعوض کرد وبازبمیدان آمد عمروعاص‌علی‌رانشناخت چون‌بمیدان آمد گفت نام‌خودت‌رابگوی‌تاشنید علی‌است‌خواست فرارکند **علی‌نیزه براوزد بپایش‌گرفت ازاسب** افتاد علی‌بالای سراوآمد عورت خودرا نمودعلی روی‌بگردانید اورالعنت کرد عمروعاص برخواست فرارنمود جریان‌را بمعاویه گفت خنده‌اش گرفت گفت عجب‌حیله برای‌حفظ جان‌خود کردی ،

امیرالمومنین خطبه‌بلند برای‌آنها خواندفرمود ازخدابترسید بی‌جهت نفوس‌را بکشتن ندهید .

قل‌لن ینفعکم الفرار ان‌فررتم من‌الموت اوالقتل واذالاتمتعون الا قلیلا فرارشما ازجنك‌سبب‌فرارازمرك نیست - سپس اصحاب خودرا هدایت وارشاد و فرمود این‌آیه راخواند **ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص** خداوند مردانی رادوست داردکه درراه‌خدا جنگ‌کنندودل‌آهنین ازایمان وتقوی داشته باشند - اصحاب خودرابرای خاتمه‌دادن بجنك‌تحریص وترغیب فرمود و آنهارابخدا وحق‌نزدیك ساخت‌وباسپاهیان مهیای‌حمله‌شدند .

مردی‌ازقشون شامی‌بنام**مسجع بن بشرحزامی** گفت‌میخواهم امروزعلی‌رادستگیر کنم - گروهی ازقبیله خودرا جمع کرد بمیدان‌آمد گفت علی‌رابمن نشان‌دهید عدی‌بن حاتم‌طائی پیش‌رفت گفت چندلاف‌میزنی بامن‌مصاف‌بده نیزهٔ‌برسینه اوزدبخاك‌انداخت آنگاه **خالدبن معمردوسی** که ازمعاریف شجاعان بودپیش آمد - درحالی که۹ هزار نفرباوهمراه شدندوقشون شامی‌رادعوت بجنك کردند وسخت حمله‌بردند ازچپ‌وراست

آنقدر کشتن ومتفرق ساختند تا بسرا پرده معاویه رسیدند فرار کرد خالد رسید آنچه درسرا پرده بود بغارت بردند معاویه حیله کرد پیغام داد اگر دست ازجنك بکشی من فاتح میشوم حکومت خراسان را بتو میدهم - خالد خام فریفته این رشوه زبانی شد دست ازکارزار کشید .

«یاللعجب چون امیرالمومنین کشته شد خالد با اعورشنی بنزد معاویه رفت تا حکومت خراسان را بگیرد معاویه هردورا بجرم آنجنگ دستگیرد کرد خواست آنها را بکشد اشعاری درمدح معاویه سرود معاویه پنجاه هزاردرهم باوداد که تقسیم کردند ورفتند»

ابوهریره وابودرداء بامعاویه

روزدیگری شد ابوهریره وابودرداء درلشکر امیرالمومنین بوده بیرون آمده نزدمعاویه رفتند گفتند چرابا مسلمانان جنگ میکنی بچه جهت خون مردم مسلمان را بی جهت میریزی در حالی که خودت میدانی براستی وحقیقت علی بن ابیطالب اولتر بخلافت است مسابقه اودر اسلام فداکاریهای اودرغزوات پیغمبرص مهاجرت وجانفشانی اوعلم وفضل اوهمه اسباب تقدم وتعوق او برخلافت است ! ؟؟

توچه میگوئی ؟ ازخدا بترس وخون مردم را نریز !! **معاویه گفت من ازاو کشندگان عثمان رامیخواهم** اوهرروز باحترام قاتلین عثمان می افزاید اگر علی قاتلین عثمان را بمن بدهد بااوجنگی ندارم بعلاوه من هم مانند سایرمسلمانان بخدمت او کمر بندم - پرسیدند غیرازاین سخن دیگری هم داری ؟ گفت نه ؛ گفت این آسان است مامیرویم تورا کفایت میکنم وآبی براین آتش میریزیم **برگشتند شرط ادب بجای آوردند جریان را گزارش دادند گفتند شرافت وفضیلت وحسب ونسب وتقوی تو برهمه معلوم است** جمعی ازجهال جمع شدند عثمان را کشتند معاویه ازتو کشندگان عثمان را میخواهد وشرط کرد . که اگر کشندگان عثمان را باودهی باتو بیعت کند ؟!

امیرالمؤمنین فرمود شما نمیدانید معاویه مردی مکاراست دروغ میگوید آنروز که عثمان را کشته من حاضر نبودم بدانم که عثمان را کشته تاامروز تحویل معاویه بدهم اگر شما میدانید بگوئید **گفتند محمدبن ابی بکر ازآنجمله بود عمار یاسر اشتر نخعی عدی بن حاتم طائی عمرو بن حمق خزاعی وچندنفر را نام بردند** - آنهارا حاضر کردند گفتند میگویند شماها عثمان را کشته اید ومعاویه میخواهد ازشما قصاص بکشد صدای لشکر بلند شد که روز قبل عثمان همه مهاجر وانصار مدینه بودند وعثمان را یاری نکردند یعنی راضی بقتل او بودند واز عمال قتل او عایشه وطلحه بود وازخود معاویه کمك خواستند اجابت نکرد البته اگر معاویه که جیره خوار عثمان بود کمك میکرد شاید اوکشته نمیشد **وآنچه مسلم است ده هزارمردی شمشیرزن درقتل عثمان شرکت داشتند .**

ابوهریره وابودردا که خودشاهد آنجریان بودند اینجا ساکت ماندند - باز نزدمعاویه برگشتند وجریان را گفتند . وچون دیدند آتش فتنه جز باشمشیر خاموش شدنی نیست هردو بطرف حمص رفتند .

« درحمص عبدالرحمن بن غنم ثمالی که رفیق معاذبن جبل وقیقه اهل شام بودرفتند

جریان را گفتند اوهم گفت یاللعجب ازشمادوشیخ که‌محضرپیغمبررا درك گردید وعثمان راهیشناختید ومیدانستید انحراف‌اوازدین سبب کشته‌شدنش شده‌بازهم نزدمعاویه‌رفتید معاویه ازطلقا وآزادشدگانست حق‌خلافت ندارد ؟؟»

روزدیگرعمروعاص باقبیله‌عك بمیدان آمد مالك‌اشترباقبیله مذحج به‌بارزه آنها رفت‌حمله سختی کرد قبیله‌عك مقتول‌ومتواری‌شدند وهشتاد مردنامی از آنها کشته‌شدندو ابواب‌لعنت‌بود که‌برمعاویهٔ گشوده‌شدوحضوراًاورالعنت کردندامامعاویه‌سخت‌مقاومت‌میکرد

فریب دادن اشعث

یکروزخبردادند که اشعث‌بن‌قیس سردار نامی کوفه‌کاری‌ناپسند کرده امیرالمومنین پرچم‌راازاو گرفت بدست بحسان‌بن‌محزوج ذهلی‌دادقبیله‌اشعث دلتنك‌شدند دوقبیله بـاهم مشاجره کردنـد حسان گفت ای‌اشعث این فرمان که بمن‌داده من‌بتووامیگذارم چه‌هردودریك راه‌برای‌یك‌هدف مقدس که‌رضای‌خداو رسول‌وامیرالمومنین‌است قدم‌برمیداریم اشعث گفت‌معاذاله‌من درخدمت‌خودباقیم ـ معاویه خبردارشد خواست اشعث رابفریبد کسی رافرستاد که اوعلی‌را ترك کنـد وبقشون آورد اشعث پاسخ اشعارمعاویه‌را دادو گفت این‌خیال‌خام است که من‌علی‌را ترك گویم وبمعاویه برای‌دنیا بپیوندم .

یکروز دیگر چندفوج از جنگجویان نامی‌اصحاب علی‌ع بیرون آمدند واز لشکر معاویه مبارزه خواستند **عمروبن مزه جهنی بانعمان** حمله‌کردند هر دو با جمعی کثیر بدست مالك و سعید کشته شدند واین‌جنك تانمـازشام ادامه داشت تاقشون شامی منهزم گردید .

ابونوح و ذوالکلاع حمیدی

دراین‌هزیمت‌ها عمروعاص مکری کرد که اگربشود عمارياسر رابفریبم وبدست اواصلاح شود این‌همه کشتارندهیم ذوالکلاع حمیدی ابونوح راخواست چون‌باو رسید گفت میتوانی عمـار یاسررا راضی کنی باعمروعاص. بنشینیم صحبت کنیم جواب‌دادآری میتوانم رفت‌نزدعمار-یاسراوهم راضی‌شد با۲۸ نفر ازاصحاب پیغمبر که خدمت پیغمبررا درك کرده بودند ودو نفردیگرمالك‌بن حارث‌نخعی وعمروبن حمق‌خزاعی بملازمت عماربرهبری ابونوح رفتند بطرف لشکرمعاویه .

عمروعاص هم‌باچندنفرحاضرشدند وبهم‌رسیدند پیاده شدند شروع کـردند بـاهم مذاکره کردند ـ معاویه‌گفت ابوالکلاع باابونوح خودشـان دونفری مذاکره کنند گفته شد که ابونوح فصیح‌وبلیغ شجاع ـ زیرك‌است وذوالکلاع خودت مناظره بااوندارد بهتر است که عمروعاص صحبت کند عمروعاص گفت من‌براین پسرعم‌توسیمای ابوتراب‌میبینم ابونوح گفت سیمای‌سنت‌هـای پیغمبراست ومن‌درتوسیمای ابوحمل‌می‌بینم ابوالاعورشمشیر کشید که‌چراجسارت‌میکنی‌ذوالکلاع گفت وقت‌رزم‌نیست آهسته‌باش موقع بزم‌وصحبت‌است

عمروعاص گفت عمارياسر کجاست گفتند درهمین‌جمع است گفت از آن‌جهت**عمار** راسراغ میگیرم که از پیغمبر شنیده شده‌که عمار بدست اهل‌بغی و ضلالت‌کشته میشود **ابونوح** گفت چنین‌است وعماردرجنگ باشماها نهایت جدیت‌رادارد ودرجنك جمـل‌هم نیروی‌شجاعت خودرا نشان‌داده است ،

عمار دیروز بمن میگفت بحق خدا قسم اگر از دست لشکر معاویه تا نخلستانهای مدینه عقب‌نشینی کنیم وشکست بخوریم درعقیده وایمان ما به بحقیقت علی وبطلان معاویه خللی وارد نمی‌آید .

عمروعاص نزدیك عمار رفت گفت **لااله الاالله** عمار گفت این سخن راازسرصدق نگفتی چون توبروی که باپیغمبر مدتها جنگ کردی توبرسم جاهلیت خطبه بخوان که نفاق وحیله توبرهمه آشکاراست عمروعاص ازسخن عمار درخشم شد گفت توهم‌چنان پارسا وبی‌عیب نیستی .

عمار گفت من وضیع بودم بدین اسلام شریف شدم خوار بودم عزیز شدم ولی گفته خداورسول رامخالفت نکردم ولی‌تودشمن خداورسول وعزت اوهستی .

عمرو گفت این سخنان بگذاروآنچه برای آن اینجا آمده‌ایم بگواز کشتن عثمان و قبیله‌او بیان کن **عمار یاسر جریان را که محاصره چهل روزه عثمان درخانه‌اش بود وتحریض عایشه وفریاد بکشید این‌نعثل رااین پیر کفتاررا بکشید بلند بود مردم هم ریختنداورا کشتندواکنون معاویه که میایداوراکمك کرده باشد ونکرد خون اورا ازکسی مطالبه میکندکه راضی بکشتن اونشد ؟**

ای‌عمروعاص معاویه وارث عثمان که نیست خودش شریك درخون عثمان است بجهت حریض عثمان درقتل اوولی مسلمانان هم‌نیست بچه‌جهت خون‌اورامطالبه‌میکند

عمروعاص گفت چون عثمان از بنی‌امیه است و معاویه هم از بنی‌امیه است روی‌تعصب خانوادگی خون اورامطالبه میکند - پرسید چراازعلی خون عثمان را میخواهد ؟ گفت ازعلی قتله عثمان را میخواهد واین وسیله وبهانه مطالبه سهم اوست .

عمروعاص گفت ای‌معاویه‌ما وشما همه‌یك خدارا می‌پرستیم وبریك قبله نمازمیخوانیم پس‌چرا باهم جنك ونزاع کنیم عمار گفت این حیله و مکرونفاق ودروغ توتازه‌گی ندارد اگرتو همان خدای علی را می‌پرستی وبقبله پیغمبراسلام نماز میخوانی وقرآن محمدرا قبول داری میدانی که پیغمبرفرمود من‌دوست خداهستم وعلی دوست من‌است چرادوست پیغمبررااذیت میکنی‌و بروی اوشمشیر میکشی درحالی که تودوست شیطان هستی ؟

عمروعاص گفت تودر کشتن عثمان‌چه میگوئی که گویند قاتل‌عثمان هستی گفت‌من باآنجماعت بودم‌ولی‌من‌عثمان‌را نکشتم -

عمروعاص گفت بهتراست که شما کنار شویدوگرنه ماچنین‌وچنان میکنیم -

عمار گفت ای‌پسر نابغه اگرعلی‌پای دررکاب کندوشمشیردست‌بگیردکی‌قدرت‌دارد بااو بمبارزه برخیزدبااین‌سخنان ازهم‌مایوس شدند که‌اثری‌در این تبلیغات پیدانشد هردسته بجای‌خود برگشتند وچون بمعاویه گذارش دادند گفت اگر گوش باین‌مرد «عماریاسر» دهیدهمه کشته شوند .

فرار دونفر ازقشون معاویه بحمص وسقر

ازقبیله حمیر مردی بنام **حصین بن مالك** در لشکر معاویه بوده چون درمناظرات عمروعاص وعمار یاسر شرکت کرد و کلمات عماررا نسبت بامیرالمومنین وحیله‌ومکر معاویه‌را شنید بارفیقش **حارث بن عوف سکسکی** باهم مشورت کردند گفتند آنچه دراین سخنان برما ثابت شد حق باامیرالمومنین است ومعاویه مکارحیله کرده خون‌مردم‌را بریزد اگر ما بخواهیم بقشون علی بپیوندیم قشون‌معاویه مارا بی‌درنگ خواهند کشت اگرهم بمانیم که دین‌دنیارا ازدست داده ایم پس‌چه بهتر که بیرون‌رویم دونفری‌ازمعرکه‌فرار کردند یکی بحمص ودیگری بسقر رفت .

یك مردنامی ازقشون معاویه بقشون علی پیوست

چون‌جلسه مناظره‌تمام شد جمعی‌ازرجال مشهورشام اطراف عمروعاص‌را گرفتند که مگرتو نگفتی ازپیغمبرشنیدم فرمود **یدور الحق عمار حثیمادار** حق‌باعماردورمیزند چه‌شد که درمقابل عمار کنگ ولال‌ماندی واورا رنجاندی و برخلاف او قیام‌میکنی **عبدالله بن سوید** سیدقبیله جرش بذوالکلاع گفت‌مقصودتوازاین‌جلسه‌مناظره چه‌بوده گفت برای آنحدیثی بود که شنیدم پیغمبرفرمود **تقتلك فئة الباغیه** گفتم شاید باین‌حیله عماربدست عمروعاص کشته شودومردی‌بزرگ ازلشکرعلی کم کردد عبدالله‌بن عمرعبسی که درتمام شامات ببزرگواری‌وشجاعت وعبادت وزهد مشهور بوده این سخن بشنید ومقصودعمروعاص را فهمیدشبانگاه ازلشکرمعاویه گریخت وبلشگرامیرالمومنین پیوست ، اشعاری‌سرود برای‌ذوالکلاع فرستاد .

دراین‌جریان معاویه مدتها بحیله عمروعاص موفق‌نشد چهارمردنامداررا از دست دادو بعمارهم آسیبی نتوانست‌برساند . صبحگاه سخت بعمروعاص بر آشفت گفت من‌تورا زیرك میدانستم اکنون‌بایك سخن بی‌جاسیاست‌را ازدست‌دادی‌عمرعاص‌ومعاویه بمناقشه وگفت شنوتندی باهم‌پرداختند وآزرده شدند .

روزدیگرشد معاویه بسیارنگران‌بوده دستورداد‌صفهارا آراستندومردی آمدبمیدان مبارزه طلبید ودشنام وشماتت فراوانی بعلی دادوعدی‌بن‌حاتم‌طائی بیرون آمد گفت‌این جامیدان جنگ است نه محل‌شماتت ودشنام اگرمردی پیش آی تامبارزه کنیم آنگاه‌یك نیزه برکمراوزد همانجاافتاد ومرد .

یك پدر و پسر درمیدان جنك

مردی ازلشگرمعاویه‌بیرون آمدمبارزخواست جوانی ازلشگرعلی بیرون آمد بهم طعن‌نیزه زدند جوان کلاه خود از سر حریف بینداخت فوری شناخت پدراوست ــ شمشیر بکنار گذاشت‌عذر خواهی کرد گفت ای‌پدر آیا زخم‌سخت ترا رنجورساخت گفت آری پدر پسررا گفت‌من درشام‌نزد معاویه آسایش‌دارم بیا باهم آنجا برویم پسر گفت من درنزد علی‌سعادتی‌دارم تو بیا از این‌زندگی دوروزه گذران‌دنیا درگذرو آخرت‌خودرا تامین کن پدرحاضرنشد پسرنیز حاضرنشد بلشگرمعاویه رود یکدیگررا بوسیدند وازهم‌جدا شدند پسرخدمت امیرالمومنین‌رفت وپدرنزد معاویه شتافت .

حمله متقابل

روز دیگر جمعی از سرغضب صفها آراستند که بلشگر علی حمله کنند عدی‌بن‌حاتم طائی ومالک‌اشتر نخعی باقبیله بنی‌مذحج دفاع کردند وسخت‌دشمن‌را تعقیب کردند تاصفهارا ازهم گسیخته‌بیش‌ازسه هزارنفرازقشون معاٌیه دراین جنگ کشته شدند معاویه‌فوج فوج کمک‌فرستاد و عماریاسراز طرف‌دیگر حمله کرد که که‌نمازهردوطرف قضاشد فقط بتکبیر برگزار گردید **هاشم‌بن‌وقال** نعره زنان گفت آنقدر ازلشگرمعاویه بیندازم که امیرالمومنین خوشدل گردد واین‌روزسخت ترین روز جنگ بود .

اصرار معاویه برخاتمه جنگ

پس از این‌جریان‌معاویه‌نخست دلتنگ بود که روز بروزجمعی کثیراز قشون‌او کشته میشوندیابیرون‌میروندددستورداد‌شجاعان لشگر مهیای‌جنگ شوند وصفوف‌را آراستند که‌حمله کنند امیرالمومنین خبریافت**فرمود ای‌مردم‌باجنگ چگونه‌اید گفتند‌ای‌امیرالمومنین ماغیر ازلشگرمعاویه‌هستیم ماترایادگار پیغمبرخدا میدانیم‌و برای‌رضای‌حق وسعادت آخرت درر کاب‌تو میجنگیم وچشم‌برحکم‌وگوش برفرمان داریم- فرمودخداوند شمارا یاری کند وبردشمن‌ظفردهد .**

در این اثنا بشربن ارطاة‌بمیدان آمد امام ع فرمود**بسعیدبن‌قیس** باوحملهٔ کند چندین‌طعن نیزه تبادل‌شد بشرزخمی‌سنگین‌برداشت وازمیدان گریخت - تا چندین‌نفراز شجاعان پیش‌آمدند و همه‌شکست خورده‌یا کشته یامغلوب‌برگشتند مالك اشترشجاعتی نشان‌داد چندین‌قهرمان را بخاك انداخت معاویه فرمان‌داد تاچهارصد مردجنگی یکجا حمله کنند .

مالك اشتر باچند نفر ازسه جانب حمله آنهارا پاسخ‌دادند و عمروعاص‌خون‌ازسر ورویش میریخت این جنگ نیز تاغروب ادامهٔ یافت وبازهم بفتح وظفر امیرالمومنین ع تمام شد .

روزدیگر بشر بن‌ارطاة گفت‌معاویه ازجنگ‌باعلی ترسیدمن‌امروز باعلی جنگ‌میکنم غلامش او رامنع کرد معذلک بمیدان رفت علی ع نیزه بر کمراوزد بزمین افتاد بالای سرش آمد اورا بکشد بهمان حیله عمروبن عاص متوسل شد پاهارا بلند کرد عورتش نمایان شدامیرالمومنین ازسراودرگذشت برخواست‌فرار کند اورا شناخت گفتند یاعلی این‌همان بشراست فرمود خدا اورالعنت کند بگذاریدبگریزد .

حملات سخت‌قشون امیرالمومنین

یکروز **مالك اشتر نخعی واشعث‌بن‌قیس وعدی‌بن‌حاتم طائی - سعیدبن قیس همدانی - عمروبن محقق خزائی - سلیمان بن‌صرد- حارثهٔ بن‌قدامه سعدی**باهزار مردی جنگی حمله بلشگرشامی کردند و سخت بکشتارالقوم پرداختند از طرف‌راست و چپ و قلب آنقوم‌را درهم‌شکستند و آن روزنیز از روزهای سخت جنك بود که گروهها بیشمار کشته شدند - که ذوالکلاع وچندین فرمانده در کشته‌گان‌بودند .

روزهای‌دیگر نیز این‌رویه ادامه‌داشت یك‌یك وچندچند بمیدان می آمدندودرتمام

این‌روزها جنگ بفتح‌وفیروزی لشگر علی ع تمام میشد .

شروع بمکاتبات ومراسلات

روزها گذشت کشتار ها متوالی اسباب‌نگرانی معاویهٔ‌شد عمرو عاص‌را بر آن‌داشت که نامه‌ای‌به‌بزرگان اصحاب‌علی ع بنویسد و با تبلیغات سوء آنهارا بفریبند شروع بمکاتبات شد عمر و عاص بعبیدالله بن‌عاص نامهٔ نوشت اورا دعوت کرد یك جواب دندان شکنی باو داد که شرمنده‌شد معاویه‌خود نامه‌ای بعبیدالله بن‌عاص‌نوشت همان‌پاسخ را خواند با شرمساری انفعال روبروشد ـ معاویه بامیرالمونین نامه‌نوشت ــ حضرت پاسخ‌اوراداد و اورااز خدا ترسانید وبتقوی دعوت کرد .

نامه‌معاویه بامیرالمومنین

اما بعد چون کار این جنگ بطول کشید هر روز جمعی کشته میشوند ــ رشته خصومت و پیکارتشدید یافته ـ من قبلا از تو خواهش و التماس کرده‌بودم که‌ولایت شام رابمن بدهی وازمن بیعت نخواهی و برخلافت خود واطاعت و تبعیت مطلبی امروز هم بر سر آن قصد خـود باقی هستم که مرا در شام آزادبگذاری تا این خصومتها برطرف گردد وجنك پایان یابد والسلام .

پاسخ‌نامه معاویه

اما بعد ای‌معاویه نامه تورسیدمندرجات آن‌معلوم‌شدنوشته‌ای جنك بطول ودراز کشید اخیار وابرار کشته شدند اشرار باقی ماندند ـ اگر این طوراست بدان که‌بیش‌ازاین‌طول‌خواهد کشید تا آنهاکه‌در میدان معرکه اند کشته شوند **آنچه تودیدی قطره‌هاای‌ازدریابوده و شعلهٔ ازدوزخ‌است** التماس کرده‌ای که شام را بتو واگذارم این کار بر **پسرابی طالب محال‌است** که پیشوای‌قومی باشد ومردم را بدست جباری بسپارد **اقال عزمن قایل وماکنت متخذالمضلین‌عضدا** اما اینکه نوشتهٔ ماهردوفرزنـدان **عبدمناف** هستیم بدان‌که هیچگاه **امیه** چون **هاشم‌نبود وحرب** با**عبدالمطلب** برابری نداشت **ابوسفیان** کجا و**ابوطالب** کجا آزاد کرده کجـا و مهاجر و فداکار کجا هیچوقت باطل باحق نخواهد بود ـ والسلام .

معاویه از نوشتن نامه وتقاضای واگذاری شام‌پشیمان و منفعل‌شد عمروعاص اورا شماتت کرد معاویه بعمروعاص گفت مگرعلی‌نبود که‌دیروز میخواست‌تورا بکشد ــ عمرو عاص خندید گفت ازدست شیرژیان چارهٔ جزحیله روباهی نبود .

از جریان‌کار واوضاع واحوال کاملا روشن‌شد که معاویه باقشونش روحیه خودرااز دست‌داده‌اندامیرالمومنین بران شد که بجنگ خاتمه‌دهد یکروزپس‌ازطلیعه فجرفرمان حمله داد معاویه اصحابش کلمه ترجیع گفتند این‌چهارمین جنگ حملاتی‌بود .

کشته شدن عماریاسر

عماریاسر گفت ای‌دوستان من باید برای رضای خدا جنگ کرد وچندین دعاو مناجات باقاضی‌الحاجات خواند مثل اینکه میدانست امروز کشته میشود ملهم شده بود گفت ای یاران من هیچکس راغب‌بهشت‌است که بامن‌همراهی کندیقین‌دارم که‌بهشت درسایه‌این‌شمشیرهاست گفت من‌امروز کشته میشوم وچون شیرژیان‌حمله کرد تحاشی‌نداشت بی‌باك بوده‌دراثناء

جنگ پسر جریر سکونی نیزه بر عمار یاسر زد از آن زخم رنجور شد بر گشت بصفوف قشون خود غلامی داشت صدا کرد آبی خواست او قدحی پیش آورد چون قدح شیر را دید تکبیر گفت **صدق رسول الله** پرسیدند چه خاطری بیادت آمد گفت روزی خدمت پیغمبر خداص بودم فرمود ای عمار آخر چیزی که از دنیا نصیب تو شود قدح شیر است - ومن میدانم این بهره من از دنیا است شیر را گرفت و خورد شیر اواز محل جراحت او خارج شد عمار کلمه شهادت گفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد « رحمة الله علیه »

امیرالمومنین ببالین او آمد سر او را بزانو گرفت و این اشعار خواند.

الا ایهـا الموت الذی هو قاصدی	ارحسی فقل افنیت کل خلیل
اراك بصیراً بالذین احبهم	کانك تنحو نجومهم بدلیل

در حق او دعا کرد فرمود هر کس از شهادت عمار دلتنك نشود از مسلمانی نصیبی ندارد خداوند اورا رحمت کند هر وقت خدمت پیغمبر ص سه کس را دیدم عمار چهارمین آنها بود اگر چهار نفر بودند عمار پنجمین آنها بود بهشت براو ارزانی باد که پیغمبر فرمود **الحق مع عمار حیث مادار** قاتل عمار و کسانی که اسلحه اورا بـردند در آتش جهنم خواهند بود - آنگـاه براو نماز خواند و بخاك سپرد .

مالك اشتر وقیس بن سعد بن عباده از شهادت عمار سخت غمگین شدند و حملات شدیدی کردند گروهی انبوه در حملات آنها کشته شدند - تاشب تـاریك بود هنوز جنگ سخت ادامه داشت مردوم رکب روی هم میریختند .

آنقدر کشته شدند که دراطراف طناب خیمه هادست و پای کشته گان انبوه شده بود که قاتل و مقتول شناخته نمیشد - ابوسهاك اسدی کاردی بامشك آبی برداشت اطراف میگشت هر مجروحی را میدید اگر یاعلی می گفتند اورا آب میداد و بخیام مخصوصی می برد اگر اموی بود نام معاویه رامی برد با کارد کار اورا یکسره می ساخت ولذا اورا مخضنخن لقب دادند یعنی مجروحین راجنبش می داد و می نشانید .

صدای گریه مردم شام بر کشته گان بلند شد یکی از قشون شامی بنام معاویة بن خدیج کندی گفت ای مردم شام بازهم منتظرید پس از ذوالکلاع وجوشب فتح و ظفر نصیب شما شود ؟؟ حاشا و کلا یزیدبن انس گفت والله راست میگوئی بهتر است ما ترك معرکه جنك گوئیم .

معاویه شنید آنهارا خواست گفت بایدصبر کنید تااجر داشته باشید اگر ذوالکلاع ازما کشته شد عمار یاسر از آنها کشته شد اگر جوشب ازما بود هاشم بن عقبه از آنها بود اگر عبدالله بن عمر را کشتند بدیل بن ورقاء آنها نیز هلاك شد علی سه شخصیت بزرك رااز دست داد و سه شخص بزرك دیگر دارد **و آنها مالك اشتر نخعی - اشعث بن قیس - عدی بن حاتم طـائی است** که هرسه درشجاعت و مردانگی و مروت و فرزانگی نظیر ندارند

معاویه مشورت کرد که شـاید این سه نفر رابتوان فریب داد معاویة بن خدیج نامه ای باشعث نوشت که تو کشنده گان عثمان را ازعلی بگیر نزد معاویه بفرست تاجنگ پایان یابد وخودت جان بسلامت بری .

اشعث بن‌قیس پاسخ‌داد که تو اگر علی‌را نمی‌شناسی ما او را محترم وواجب‌الاطاعه می‌دانیم و بوجوداو واطاعتش مفتخریم و کشته گان عثمان مهاجروانصار بودند که شمارا بر آنها دسترسی نیست - تو برای کسی باما جنگ میکنی که نه‌درحساب بوده‌ونه‌در خلافت نصیبی داشته است‌والسلام.

معویه بن‌خدیج برمعاویه بن‌ابوسفیان بر آشفت که‌تو بودی واورا باین‌سرزنش‌واداشتی ودرمعرض اشعث انداختی عقبة‌بن ابی‌سفیان حاضر بود گفت اشعث‌را باکاغذ نمیتوان فریفت من‌باید بااوحضوراً سخن گویم - عقبه‌رفت بمیدان اشعث راخواست‌پس‌ازمذاکرات بسیار گفت بهتراست که‌علی‌را ترك کنی‌ودر کنارجمعیت معاویه قرار گیری مقدم‌ترامحترم میشمارد - اشعث گفت ای‌عقبه امیرالمومنین کسی‌نیست که ما اورارها کنیم وبطرف‌معاویه بیائیم. **بروایندام برمرغ‌دگرنه که عنقارابلنداست آشیانه**

معاویه ازاین جاهم‌مأیوس‌شد نعمان‌بن‌بشیررا ماموریت‌داد که‌برود آن‌قوم را باصلاح حاضر کند نعمان‌باقیس بن‌سعدبن عباده مذاکره کرد و از گذشته باهم سخن گفتند قیس گفت مهاجروانصارازروی رغبت‌تمام‌باعلی بیعت کردندوهر گزانصار بامعاویه‌بیعت‌نخواهند کرد این‌فکرهای‌باطل‌را کنار بگذار ما آنقدرجنگ‌میکنیم‌تاحق‌غالب گردد معاویه‌ازاوهم مایوس شد.

فرستادن جمعی نزدامیرالمومنین

معاویه دیداصحابش‌ملول‌ودلتنگ‌شده‌اندوروحیه‌خودراباخته‌اند چند نفررا مانندعمروبن‌عاص عقبة‌بن‌ابی سفیان - عبدالرحمن خالدبن‌ولید- ضحاك‌بن‌قیس- حبیب‌بن‌المسلم احضارکرد گفت بروید علی‌بن‌ابی‌طالب‌را ملاقات کنید شایدراضی‌شود شام‌رابماواگذارد وجنگ‌ راخاتمه دهیم - همه بطرف‌خیمه‌امیرالمومنین رفتند مهاجر وانصاردوراورا داشتند- فرمود شماها بچه منظور اینجا آمده‌اید عمرعاص گفت آمده‌ایم مذاکره کنیم وبهتر است شماشروع بصحبت کنید که‌اگرتواول کسی‌هستی که باسلام گرویدی واول کسی‌هستی که بحدکامل توحیدرسیدی و محمدرا بنبوت‌پذیرفتی‌وتصدیق کردی ؟!

امیرالمومنین‌فرمود شکروستایش‌خداوندی‌راکه پسندیده شکراست ستایش‌میکنم خدائی‌اگر مارا برحسن عاقبت‌و عافیت وانواع‌عظمت‌ونعمت مخصوص گرداند درشدت وسختی و سراوضراشکر او گویم گواهی‌میدهم که خداوند یکی‌است و قادر برهمه کمال است وشریك ومعین وشبیه ندارد‌ومحمد را برسالت‌فرستاده واوسیدانبیا وخاتم‌پیغمبران است و بشرایط نبوت قیام‌فرموده وخلایق‌رابراه‌راست هدایت کرد.

درودورحمت براو باد - امابعددرایام‌خلفا آسایش داشتیم - ازفتنه‌ها وبلایاایمن بودیم‌ولی در خلافت عثمان فتنه ها برپا نمودند و عثمان خود در انحراف ولغزش آنها شریك‌بوده تا آنجاکه میشداورا نگاه میداشتیم چون‌افراط کرد جمع‌شدنداورا کشتند وپس ازاوبامن‌بیعت کردند من امتناع داشتم اصرارورزیدند قبول کردم و بسنت خدا و پیغمبر رفتم آنگاه بدون‌جهت بامن مخالفت کردند و آتش فتنه رابرانگیختند که‌همه‌شما ها شاهدآن‌بودید وهستید اکنون چه‌میگوئید ؟؟

عمروعاص گفت آنچه گفتی صحیح است و محاسن پسر ابوطالب برهمه روشن است محتاج بیان نیست.

امیرالمومنین فرمود سخن ساده وبی تکلف بگو گفت آمده ایم که باحضورمهاجر وانصاروشموس کوفه وعراق راجع بصلح واصلاح سخن بگوئیم **شرجیل بن سمط** کندی رشته سخن را ازعمروعاص گرفت گفت ای مردم عراق بدانید که رعایت حقوق ارحام بر همه واجب است ودراینکه ابوالحسن علی بن ابیطالب بارسولخدا قرابتی داردشکی نیست وخدای تعالی اورا بفضل وشجاعت رحم و تقوی محترم داشته است خدای تعالی و تومیدانی که ما ازروی جاهلیت جنك میکنیم وبی جهت چندین هزار نفر کشته شدند اگربراین منوال بگذرد کسی باقی نماند گفتیم شرفیاب شویم مذاکره کنیم که شما بجانب حجاز برگردید و ما بطرف شام تاخون مسلمانان ریخته نشود و زنـان و فرزنـدان بی جهت یتـیم و بیوه نگردند .

امیرالمومنین فرمود من در آنچه گفتی فکر کرده ام بهتر است که بمعاویه بگوئی دست از این لجاجت وعناد بردارد وچون مهاجر وانصار بیعت کند تاجنك خاتمه یابد بخدا سوگند هرکس با معاویه است که با من جنك میکند روز قیـامت جایش آتش جهنم است .

خطبه امیرالمومنین

آنجماعت برخاسته رفتند بمعاویه گزارش دادند معاویه سخت ملول شد آنشب خواب وقرار نداشت .

امیرالمومنین پس ازنمازعشاء خطبه ای خواند فرمود ای اصحاب من قضا وقدر مارا بدینجا کشانیده است هرکاری می کنم وهر نفس میکشم هرسخنی میگوئیم کم یا بیش آشکارا یا پنهان از علم خداوندغایب نیست علم او بما محیط است **لوشاءالله ما اقتتلو ولکن الله یفعل مایرید** جزای کارخیر یا بد در سرای اخرت است این جهان میدان عمل وآنسرای دیوان حساب است **لیجزی الذین اساء وا بماعملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی** جزای هرنیك وبد بهمان مقدارداده میشود ای اصحاب من فردا بایدجنگید امشب قدری بیدارباشید وخدارا بیادآورید واز اواستعانت بجوئید نمازبخوانید قرآن تلاوت کنید و ظفرو نصرت را ازخدا بخواهید.

بدانید که از دشمنان شما رمقی بیش باقی نمانده مرتب درپی اصلاح والتماس صلح بخدعه وحیله هستنداول کار جدیت و کوشش وشجاعت نشان دادند اکنون آخر کاراست باید قدرت و قوت قلب نشان دهید فردا صبحگاه روی بجنك میآوریم تـا خدا بین مـا حکم فرماید.

این خطبه در دل اصحاب سخت اثری بخشید آن شب باخدا برازونیاز ونمازوقرآن گرائیدند ومهیای کارزارشدند .

معاویه هم باصحابش گفت ای مردم فکر کنید دشمنی برخانه وزن وفرزندشما حمله کرده باید از اودفاع کنید یکی ازیارانش اورا باچندشعر سرزنش کرد که هر شب مارا تحریص بقتل میکنی بدون جهت وما هرروز بضعف وشکست نزدیك میشویم معاویه گفت

اینشاعررا اگردر جابلقا وجابلشاهم باشد خواهم گشت همان شب فرار کرد و بلشکر علی ع پیوست .

آفتاب‌طلوع کرد امیرالمومنین زره‌پیغمبررا پوشیدوشمشیر اورادست گرفت گفت بخدای‌سوگندکه اگربرای‌ارشاد وهدایت این‌قوم‌نبود که راه ضلالت‌وگمراهی بروند در میدان‌جنك قدم نمیگذاشتم ولی چکنم که جنك راه اصلاحی‌نیست فرمان حمله داد **فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون.**

آنروزه ده‌هزارمرد جنگی سلاح پوشیده‌وبزرگان قبایل عراق‌وحجاز شمشیردست گرفتند امیرالمومنین از پیش و لشکر ازعقب‌او رجزمیخواندند وبطرف‌لشگرشامی‌پیش گرفت تانزدیك لشکر معاویه رسیدند ـ فرمود من‌حمله میکنم‌شماهمه‌یکجا حمله کنید آنروزسخت‌ترین‌روزهای جنك‌بود ده‌هزارنفر ازسه‌طرف حمله کردند ـ مرد ومرکب وسر ودست بود که روی‌زمین میریخت آنقدرزدندو کشتند که بقول فردوسی

دریدو و بریدو و شکست‌وببست یلان‌را سر و سینه و پا و دست

لیلة الهریر

معاویه برخودلرزید بعمروعاص متوسل‌شدکه جای‌حیله است اشترنخعی مانندشیرژیان حمله‌میکنند وپیش‌میرودلشکرشامی که‌بنده پول‌ومقام ومنصب‌بودند روبفرارمیگذاشتند آنهاکه برای‌خدا می‌جنگیدندخاصه که‌بفتح‌وظفرنزدیك میشدند بشدت‌حمله میکردند وتشجیع‌میشدند .

امیرالمومنین ازیکطرف ـ مالك‌اشتراز طرف دیگر ـ اشعث‌بن‌قیس ازجانب دیگر حمله‌میکردند شمشیرونیزه بود که‌کار گرمیشد وبکلی‌روحیه مردم شامی متزلزل وفراری گردید ازطلوع‌آفتاب تاظهرحملات شدیدبود وکشت‌وکشتارادامه یافت‌وقت نمازشد .

ابوالهیثم‌بن‌تیهان تازه‌نفس‌حمله کرد ـ خذیمه‌بن‌ثابت ذوالشهادتین حمله کردتا نزدیك معاویه پیش‌رفت شهیدشد ـ خالدوخلده حمله کردند چهل‌مرد ازلشکریان نامی معاویه کشتند تاشهیدشدند .

سواره‌ها پیاده شدندشمشیرها ازکارافتاد ـ تیرهاتمام‌شدحملات ازطرف ادامه‌داشت نمازفوت‌شد علم‌هابیفتاد ـ کاربجائی‌رسیدکه بادست‌ودندان یگدیگررا میکشتند تاریك شد ـ امیرالمومنین سخت درتاریکی شب شروع بجنگ کرد هرکجا دشمنی‌را میکشت تکبیرمیگفت ونیزه‌ای‌بالای سراونصب میکرد .

اعثم کوفی مینویسدآنشب امیرالمومنین ۵۲۳ پانصد وبیست‌وسه تکبیر گفت وبهر تکبیر مردی‌را میکشت مردم شامی چون گربه‌گریه میکردند لذاآنشب رالیلة الهریر گفتند میگفتند ازاین قلیل‌مردم دست بکشید ـ مبارزین برای‌آخرین فتح وفیروزی حملات راادامه‌میدادند کشته گان آنشب‌وآنروزرا ۳۶۰۰ سه‌هزاروششصدنفر گفته‌اند .

جنگ ادامه داشت لشکرشامی درتاریکی شب روبهزیمت نهاده بودند ـ معاویه عمروعاص رااحضار کرد التماس‌نمودحیلهٔ کن که علی‌دمارازروزگارلشکر برداشت تاصبح دیگر کسی باقی‌نماند گفت بهتراست قرآن‌را سرنیزه کنیم بگوئید ماامسلمان شماهم

مسلمان باهم جنگ نکنیم قرآن که بخط عثمان بودسر نیزه بستند امیرالمومنین فرمود حیله معاویه وعمروعاص است .

اشعث بن قیس چون قرآن راسر نیزه دید ازمیدان برگشت نزد امیرالمومنین گفت چنین حیله کرد همه روزه تومیگفتی باکتاب وسنت عمل کنیم آنها امروزهمین رامیگویند فرمود باآنکه میدانم حیله است دروغ میگویند اکنون که شکست خورده اند وبهزیمت افتاده اندبقرآن متوسل شده اند ولی باهمه این جهات من اولیترم که قرآن را رعایت کنم اشعث نزدمعاویه رفت باا ومذاکره کرد آنها بالتماس افتادند گفتند ازلشکرما چیزی باقی نمانده است این حیله ومکریك افکاری پدیدآورد وجنگ آنشب متارکه شد .

افکار مقدمه حکمیت حیله عمروعاص کارخودرا کرد افکاررا متشتت نمود اشعث اولین کسی بود که تحت تأثیرقرار گفت معاویه میگفت قرآن بین ماحاکم است ولی دروغ میگفت زیرااطاعت اولوالامر برمسلمانان واجب نمود واونسه تنها اطاعت نمیکرد طغیان ورزید ـ مردی را گفت سوارشتری بلندشود واین آیات را بخواند

الم ترالی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب مدعنین الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون وان یکن لهم الحق یاتواالیه مذعنین فی قلوبهم مرض امارتابوا ام یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله اولیك هم الظالمون واطعنا واولیك هم المفلحون غرض آنمرد شامی که افکار راپریشان کند اومیگفت جماعتی هستند که آنها رابکتاب خدای دعوت میکنم تاحکم خدای تعالی برایشان اجراشود ازقبول حکم ابا وامتناع میکنند !!

آنهاخواستند بگویند علی ازحکم قرآن اعراض دارد درحالی که اومیگفت من سزاوارترم باجراء حکم قرآن ـ دراینجا هرکس چیزی گفت .

طایفه ها میگفتند مادیگرطاقت جنگ نداریم مبارزین ما کشته شدند اگر کسی بوداصلاح میداد تادیگران کشته نشوند .

قومی میگفتند این خدعه دیگراست که شکست بآخرنرسد بایدبا آنها جنگ کنیم تاپیروزی قطعی حاصل گردد .

سفیان ثوری گفت ماباا هل شام برای آن جنگ میکردیم که ازقرآن منحرف بودند اکنون که متکی بقرآن شدند چراجنگ کنیم .

گردوس بن هانی السکری گفت ماتماازمعاویه تبری جسته ایم کشته گان ماشهید هستند وزندگانی ما برراه حق وصواب است .

جمعی گفتند این قوم مارابچیزی میخوانند که ماآنها را بدان میخواندیم و آن قرآن است واکنون اجابت کنیم .

صبحگاه حملات شدیدتری شروع شد صبح بیست هزارمرد جنگی شمشیر بر کف گرفته حضور امیرالمومنین حاضرشدند گفتند تافتح وظفروپیروزی نهائی بفرمان تومیجنگیم .

یکی ازآنها که قاری قرآن بود گفت ماعثمان راکشتیم که بقرآن عمل نمیکرد و

اکنون که این طایفه حاضر باطاعت قرآن هستند چرا با آنها جنگ کنیم اگر توهم آنهارا اجابت نکنی ترا بگیریم تحویل معاویه دهیم .

امیرالمومنین درمعرکه میدان مواجه باتبلیغات سوءمعاویه وافکارپریشان قوم خود شد که جمعی می آمدند درمیان این قوم میگفتند چرا جنگ کنیم علی ومعاویه با هم مبارزه کنند دست ازجنگ نکشیم علی بن ابیطالب فرمودای قوم شما میدانید اول کسی که بقرآن تسلیم شدمن بودم وازاول کارتا کنون بااین قوم برسرقرآن سخن میگوئیم اما آنها بااین حیله ازدست مارهائی یابندواکنون هم بکاری که کراهت دارید تکلیف نمیکنم اما بدانید سعادت شمادراطاعت است وبعداین حقیقت برشما روشن خواهدشد .

این مخالفین بنام خوارج به بیست هزار نفررسیدند داصرار کردند که مالک راازمیدان برگردان مالک هنوزداشت حمله میکرد وپیشرفت چیزی ازآنقوم نمانده بود که یافرار کنند یاکشته شوند ـ مالک اشترنعره میکشید وجنگ میکرد مخالفین جنگ یامزدوران معاویه سخت فشار آوردند که فرمان ده مالک دست ازجنگ بکشد .

یکی رافرمود بروبمالک بگودست ازجنگ بدارد اوخودرا بمالک رسانید گفت دست ازجنگ بکش مالک گفت این چه وقت دست ازجنگ کشیدن است نمی بینی چگونه لشکر معاویهٔ منهزم وپریشان شده اند ـ شاید برای این مصاحف کرد برسر نیزه ها بسته اند میگوئی گفت والله این حیله عمروعاص است اگر بگذارید یکساعت دیگر جنگ کنیم پیروزی قطعی ونهائی باماست .

آنکس که پیغام آورد خودازخوارج بود گفت ای مالک اگردست نکشی تابر گردی علی را زنده نخواهی دید گفت لعنت بر این کار بادوالله اگر علی نباشدمی خواهم دنیانباشداشتر خشمناک شد شمشیررا انداخت وبرگشت ـ گفت ای اهل عراق ای اهل ذلت ونفاق این چه وقت دست کشیدن ازجنگ بود ـ گفتند دیروزبرای خدا جنگ میکردیم امروزهم برای خداترک جنگ میکنیم .

واقعه حکمین

پس از دست کشیدن مالک از جنک نفسی سرد کشیدنسد و امیرالمومنین نامه بمعاویه نوشت که اینک قرآن وتوچه میخواهی معاویه عذرخواهی کرد گفت بحکم قرآن راضیم چندین نامه متبادل شدولـی هنوزصحبت ازخون عثمان بود ـ معاویه جزشکست هنوز دست آویزی نداشت جزآنکه بحیلهٔ متوسل شود ـ قرارشد قرآن خوانهای قشون جمع شوند ودرحکم قرآن تدبر کنند وقضاوت نمایند دوماه بآنها فرصت دادهشد پس ازدو ماه آنها حکم کردند که دوحکم انتخاب شود هرچه آنها گفتند قبول نمائیدوبآنها یکسال وقت دهند غرض معاویه ازاین مرورزمان تأمین بودجه وقشون بود تاراهی برای تسلطخود پیدا کند اهل شام گفتند عمروعاص را انتخاب میکنیم اشعث بن قیس وخوارج گفتند باابوموسی اشعری رای دهیم امیرالمومنین فرمودمن باابوموسی راضی نیستم زیرااوکف وحریف عمروعاص نیست بعلاوه اودرغیبت من دشنام میداده ومردم راازاطاعت من بازمیداشته است ـ بدشمنی من مردم راتحریض میکرد چگونه من چنین کسی راانتخاب کنم هرگزراضی نیستم .

معاویه باترك جنگ درقشون علی راه یافت مردم را بپول ومقام وعده ووعید میداد تبلیغات سوء بشدت جریان آنها که ازمعاویه پول گرفتند سخت درانتخاب ابوموسی اشعری پافشاری میکردند امیرالمومنین فرمود اگرلابد ازحکم هستم عبدالله بن عباس حاضراست اورا انتخاب میکنم گفتند که خودوعبدالله یکی هستید فرمود اگربعبدالله راضی نیستند مالك اشتررا انتخاب میکنم اشعث که ازفرماندهی معزول شده بودسخت بامالك هم مخالفت کرد .

اصرارمردم برانتخاب ابوموسی موجب شد که امیرالمومنین فرمودمن صلاح نمیدانم وعاقبت آنرا وخیم میدانم ولی کاربعهده خود شماباشد- خداوندا آگاه باش که من ازاین قوم بیزارم .

بالاخره فرستادند ابوموسی را آوردند و عبدالله بن حریث طائی پیرمردی بودآمد خدمت امیرالمومنین گفت یاعلی آخرعمرمن است یك سخن دارم وآن این است که حکمی پس ازقرآن هست حضرت فرمودنه والله گفت پس چرا بااین قوم صلح کردی باآنها جنگ کن تاکارت پایان یابد امیرالمومنین فرمود آنچه باین قوم گفتم نمیشنوند خوارج حاضربودند خاك بدهن این پیرمرد پاشیدند سه روزبعدهم درگذشت .

صلحنامه

چون کارازدست علی ع بدررفت ودسته ازمردم راضی بحکم شدند سلاح جنگ بکنارگذاشتند اعیان ومعاریف و شیوخ اطراف هم نشستند دبیری انتخاب کردند بنام عبدالله بن ابی رافع که منشی مخصوص امیرالمومنین بود

فرمودبنویس – «قراردادند امیرالمومنین علی ع ومعاویه بن ابوسفیان» معاویه گفت بدمردی هستم اگرتورا امیرالمومنین بشناسم وباتوجنگ کنم .

امیرالمومنین فرمود الله اکبرصدق رسول الله درآنروزیکه صلحنامه حدیبیه رافرمود من بنویسم فرمودبنویس بسم الله الرحمن الرحیم این صلحی است که محمد رسول الله بااهل مکه مینماید ای معاویه پدرت ابوسفیان بن حرب گفت ای محمد اگرمن برسالت تواقرار داشتم باتوجنگ نمیکردم بفرمای نام توو پدرت ونام من وپدرم رابنویسد حضرت رسول الله فرمودیاعلی بنویس آنطورکه اومیگوید آنگاه فرمودیاعلی روزی برتو خواهد آمد که من باپدرصلح کنم وتوباپسرصلح نمائی- سپس فرمود عبدالله آنطورکه معاویه میخواهدبنویس -

عمروعاص گفت یاعلی مارا باکفارقیاس میکنی فرمود ساکت شو تودوست مشرکان بودی و دشمن مؤمنان آن پدربودکه باخاتم النبیین جنگ کرد و۲۳ سال فتنه وآشوب نمودواین پسر است که بکمك تواین همه فتنه وآشوب برپا گردید وخونها ریختید .

عبدالله بن حناب که از شجاعان عرب و از ابطال نامی بود برخواست گفت یا امیرالمومنین درجنگ جمل هرچه فرمودی اطاعت کردیم تاامروزهم جنگیدیم تابفتح و فیروزی رسیدیم اکنون می بینم درحکمیت کراهت داری ماهمان عقیده وایمان را بتوداریم و ذره بعقیده ماخللی نرسیده اگراجازه دهی جنگ را دنبال میکنیم تافتح نهائی قطعی برسد .

صعصعة بن صوحان عبدی وچندین نفرازبزرگان اصحاب برخواستند گفتند مابهمان ایمان وعقیده که داشته ایم باقی هستیم دلهای مادراطاعت تست هرچه فرمائی بکنیم ولشکرما

هنوزقوی ونیرومندمیباشد لشکردشمن ضعیف‌وپراکنده است ـ همه‌میدانیم معاویه‌برای دنیا می‌جنگد .

جمعی‌دیگرعلی رابرجنگ تحریض کردند معاویه‌ترسید ـ بین‌ابولاعور ومالك‌اشتر وسایرین سخن‌ها رانده‌شد تابالاخره فرمودواین قراراست بین‌علی‌ابن‌ابیطالب ومعاویه‌بن ابوسفیان واهل‌حجازوشام ازشیعه‌علی ومتابعان معاویه که ایشان رضاشدند بحکم تعالی ازآغازتاانجام که هرچیز را قرآن زنده میداردزنده بدارند وهرچه راقرآن بمیراند بمیرانند وعبداله‌بن‌قیس وعمروعاص راحکم‌قراردادند تابهرنحو حکم کنند قبول‌نمایند واگرآن‌حکم درقرآن نباشد بسنت‌پیغمبرعمل کنند .

ابوموسی و عمروعاص ازقشون ایمن‌باشند وهردولشکراعتراض بآنهانکنند .

صلحنامه‌بدین‌ترتیب نوشته‌شدوامضاء کردندوقرارشداهل‌عراق بعراق‌واهل شام بشام برگردند مدت این حکمیت یکسال‌بود . عمربن عباد کلبی منشی معاویه یك نسخه از آن برداشت .

خوارج چون‌قصد رحیل کردنـد مردی ازقبیله ربیعه‌از اصحاب علی‌ع بیرون آمد گفت قدری آب بمن‌بدهید آب راآشامید وشمشیر کشیدبرلشکرمعاویه حمله‌نمود وجنگی کرد وچند نفرمجروح نمود سپس بلشکرعلی‌ع حمله کرد چندنفررا مجروح نمود گفت ای‌مردمان بدانید من‌ازعلی ومعاویه بیزارم واز قبول‌حکمیت آنها متنفرم وهیچ‌حکمی نیست‌جزحکم خداوقرآن این‌مرد بـدست‌لشکر امیرالمومنین کشته شدواواولین کسی بود که ازخوارج کشته شد .

ابوموسی اشعری آمد خدمت امیرالمومنین عرض کرد عمروعاص مـردی مکار و حیله‌گراست چندنفرازاصحاب باهوش‌وزیرك‌را بفرست بامن‌بدومةالجندل مصاحبت کنند که‌اگرلغزش وغفلتی‌رخ‌داد مراهشیار نمایند امیرالمومنین شریح‌بن‌هانی‌راباپانصدسوار فرستاد وفرمود ازحال اوغفلت نکنند .

معاویه‌هم شرجیل بن سمط کندی رابافوجی انبوهی درمصاحبت عمروعاص فـرستاد هردودسته بطرف دومةالجندل حرکت کردند .

داستان حکمین دردومةالجندل دراین‌مدت درهمه‌محافل ازحکمین سخن‌میرفت ومردم حجاز وعراق‌وشام منتظرحصول نتیجه‌رای حکمین بودند ـ جمعی‌از هواخواهان اطراف دوحکم‌جمع وتشویق وترغیب بنفع خـود میکردند ـ اندیشه‌وسخن‌ها ونظریه‌هامیداد که اظهارمیشد گفتند عمروعـاص میخواهـد بنفع‌خود حکم کند معاویه سخت دلتنگ‌شد مغیرةبن شعبه‌را نزدعمـروعاص فرستاد که اورامتذکرسازد روزهاوماهها بگذشت وباهم‌متبادل افکارمیکردند ودرنقشه فریب‌یکدیگر بودند تلقین افراد خارجی درتقویت روحیه‌هریك اثری‌عمیق داشت ولی‌یك اصل بین هردو مسلم‌بود وآن‌اصالت وشرافت وبزرگواری علی‌ع ودنیاخواهی ومکاری‌معاویه ـ ابـوموسی وعمروعاص باهم بمشورت پرداختند و ازگذشته وتأثیران دونفر در اقـوام وجمـاعات سخن راندند .

عمروعاص گفت صلاح‌میدانی من‌معاویه‌راخلع کنم وتوعلی‌را آنگاه هردوبعبدالله‌بن عمررای‌دهیم ابوموسی فریب‌خورد گفت چه‌نیکو گفتی ابوموسی گفت فرداروزدوشنبه‌است ودوشنبه روزمیمونی استعمروعاص گفت موافقم - هردوبراین رای‌مصمم شدند بر گشتند هریك بمنزل خودرفتند .

امیرالمومنین پس‌ازواقعه حکمین رفت‌وبا شورشیان بمذاکره پرداخت وسابقه‌کاررا بیان کرد آنها میخواستند ازعلی اعتراف بگیرند وبتقصیر وقصور وانحراف ازحکم قرآن .

امیرالمومنین بابیان خطبه‌مفصل ثابت کرد که من‌راضی بحکم‌قرآن شدم‌نه‌راضی بحکم اشخاص .

یعنی‌اگراشخاص برخلاف قرآن رای‌بدهند موردقبول من‌نخواهد بودبااین بیان صریح شورشیان تاحدی متقاعدشدند وباامیرالمومنین بکوفه‌بر گشتند .

روز حکمیت

ابو موسی با چندین نفر حاضرشدند عمروعاص هم با جمعی حاضر گردید مجلسی‌رسمی‌بودباید آنروز«حکم کنند - حکمین دردومةالجندل میعادگاه‌قضاوت »حاضرشدند .

عمروعاص‌روبابوموسی کردو گفت ترابخدا قسم خلافت حق کیست گفت حق‌آنکه بهتر بتعهدات‌خود وفا کند - عمروعاص گفت ابوموسی درحق‌خون‌عثمان‌چه میگوئی آیا اومظلوم کشته شد یانه ابوموسی گفت آری‌مظلوم کشته شد گفت خون اورا کی باید مطالبه کند گفت چنانچه قرآن میفرمایدو **ومن‌قتل‌مظلوماً فقدجعلنالولیه‌سلطانا** عمروعاص گفت ای‌مردم شاهدباشید برسخن‌ابوموسی گفت برخیز معاویه را از خلافت معزول کن تامن هم علی‌رامعزول کنم من‌برای‌مذاکرات‌دیروز باقی‌هستم .

عمروعاص‌شاهکارحیله رابکار برد گفت معاذالله من‌قبل ازتوسخن گویم تو بزرگتر و مقدم برمن در ایمان ومهاجرت هستی قدم‌پیش نه من هم‌دنبال‌تو می‌باشم واینکار ازآغاز ملاقات انجام‌میداد تادرنقطه‌حساس‌ازآن‌استفاده کندو ابوموسی‌بعادت تقدم‌سن وصحابی عادت کرده‌بود ابوموسی برپاخواست حمدوثنای‌الهی‌بگفت و روبحضار کردو گفت ای‌مردم بهترین خلق‌خدا آنکس‌است که درحفظ نفس خویشتن‌نکوشدوفکرمردم باشد من‌دراین جنك دیدم که‌بسیاری کشته شدند من‌با عمروعاص‌صلاح‌برآن‌دیدیم که برای‌فرونشاندن آتش فتنه علی‌ومعاویه را ازخلافت خلع کنیم و کارخلافت‌را بشوری بگذاریم و اکنون بدانید که **من‌علی‌را ازخلافت‌خلع کردم** همان قسم‌که این انگشتر را ازانگشت خود بیرون‌آوردم این‌بگفت وانگشتررا دردست‌گرفت و ساکت‌ماند.

عمروعاص برپای ایستادو گفت ای‌مردم ابوموسی اشعری‌کسی است که از جانب رسول‌الله بیمن‌رفته‌واوصاحب مقام‌ابوبکر وعامل‌عمربن‌خطاب‌وحکم اهل‌عراق‌است‌واکنون اوعلی را ازخلافت خلع کردومن اکنون معاویه‌رابخلافت نصب کردم‌چنانچه این‌انگشتر رادر دست چپ‌نمودم .

این‌سخن بگفت و بنشست ابوموسی ازاین‌امر نامنتظره‌برآشفت وباکمال نگرانی

رو کردو گفت والله‌سخن وقرارمابراین‌نبوده لعنت خدا برتوبادای فاسق‌مکاروای‌فاسق‌جبار بدسکال مثال تومصداق آن ضرب‌المثلی‌هستی که‌قرآن‌میفرماید **مثله کمثل الکلب ان یحمل علیه یلهث او تترکه یلهث** عمرو با کمال خونسردی چون‌بامعاویه پیمان‌شرکت درکارخلافت بسته بود باابوموسی گفت توهرچه‌میخواهی‌بگو ـ فحش ودشنام و شماتت بود که این هردوحکمین‌بهم گفتندوطرفداران‌علی‌خشمناك وطرفداران‌معاویه خوشحال ازهم متفرق‌شدند ـ ابوموسی ازشرم‌یکسره‌بمکه‌رفت و عمروعاص‌واصحابش‌بشام رفتند(۱)

معاویه خودرا خلیفه شناخت ودست بقتل وغارت زد

معاویه درشام ضحاك‌بن‌قیس را بجای خود گذاشته بود چون برگشت اورابا فوجی مأمورکرد بروند درراه سما از ناحیه بنی‌کلب وسر راه کوفه است نگهبانی کنند و ضمناً هرچه یافتند غارت‌نمایند وهرکه‌پیش‌آمد بکشند وضحاك رفت تا بقطقطانه رسید بامیرالمومنین‌خبردادند که معاویه‌دست‌بقتل‌وغارت زده‌است فوری‌حجربن عدی‌کندی‌که ازبزرگان اصحاب پیغمبربود وازشخصیت‌های بارزاسلام درفضیلت وتقوی بشمارمیرفت بادوهزارسوارفرستاد تاشرضحاك راازراه مسافرین‌کوفه بزداید .

ضحاك‌رسیده بودمشغول قتل‌وغارت بودوازجمله کسانی راکه‌کشت عمروبن سعید علائی رئیس تغلبیه ازاخباراصحاب امیرالمومنین‌بود- تاشنیدحجربن عدی‌آمده بمعاویه پیغام‌دادکه من‌از اصحاب علی‌راکشته‌ایم واوحجررا باچند نفرسواره فرستاد برای من کمك‌بفرست ـ چون‌خبری ازکمك نشدعقب نشینی‌کرد تابشام نزدمعاویه برگرددرحین برگشتن حجرکه درتعاقب اومیرفت باورسید و حمله‌کرد جنگ درگرفت هفت نفر از امویین وچهارنفرازاصحاب حجرکشته شدند وبفتح پیروزی حجرتمام شدضحاك فراری بشام رسید .

معاویه ازاین ماجرا خبردارشد فرمان‌داد مردی‌را بنام‌یزیدبن شجره‌بمکه برودو نماینده امیرالمومنین راازمکه خارج‌نماید وهرکس بمکه‌می‌آید دعوت بیعت من کنی واگربیعت نکرد اقلاازبیعت علی‌خارج‌شوند ولی‌کوشش‌کن خونی‌درحرم ریخته‌نشود .

یزیدباسه هزارنفربمکه‌آمد ـ قثم‌بن عباس‌بن عبدالمطلب ازطرف‌علی‌ع والی‌مکه بود مردم را خبرکرد وگفت این لشکربغی و عداوت بمکه آمده‌اند شما ای مردم مکه میخواهید جنگ کنید یاصلح همه‌ساکت شدندگفت من‌احترام حرم‌را ازبین نمیبرم‌از شهربیرون میروم وبامیرالمومنین‌خبرمیدهم‌تاهرچه‌فرمایداجرا کنیم نامه‌نوشت وجریان راگزارش داد .

امیرالمومنین هم برسم معهود هر خبری میشد فوری مردم را دعوت میکرد و خطبه‌میخواند جریان‌رابامردم درمیان‌میگذاشت‌تابامشورت اصحاب‌کارکنند ـ امام‌مردم راازکارمعاویه وقشون‌اوبمکه خبرداد همه آنهاکه دلشان‌ازحکیمت بردردبود باحرارتی شدیدگفتند ما حاضریم برویم‌که ۱۷۰۰ شمشیرزن نامی مانند رمان‌بن حمزه‌بن هوده حزمی ـ ابوالطفیل عامربن واثله کنانی‌وغیره‌سوارشده بمکه‌رفتند غره‌ذی‌حجه‌بود .

---

۱ ــ واقدی اجتماع‌حکمین‌را درشعبان۲۸ می‌نویسند.

یزید باابوسعید خدری مشغول مذاکره بود وچون شنید که سربازان فدائی علیع آمده‌اند بااصحابش مکه‌راترك کرد وبشام بر گشت ـ دروادی‌القری یزیدبافرستاده گـان امیرالمومنین مواجه شد شبانه کوچ کردند ده‌نفر عقب مانده بودند بارهارا ببندند که معقل‌بن قیس آنها رااسیر گرفت به‌یزید گفتند بر گردیم اموال‌خودرا بگیریم گفت صلاح نیست ترسید وشتابان بشام رفت .

مقعل آنها راتعقیب کرد ولی‌چون بآنهانرسید بطرف کوفه بر گشت واسراراتحویل داد زندانی کردند معاویه حرث‌بن ثمره راباهزار سواربسمت بلاد جزیره فرستاد تـا بنصیبین‌ورارا رسیدوشیعیان علی‌رادرآنجا غارت کردوهشت‌نفراسیر گرفت بشام‌بر گشت

یکی‌ازبنی تغلب بجبران این‌عمل حرکت کرد وباگروهی ازقبیله‌اش بطرف شـام رفت وناحیه ازشام راغارت‌کرد وغنائم بسیارآورد .

امیرالمومنین نـامه‌بمعاویه‌نوشت که خداوندتورابرای دنیاخلق‌نکرده تااین‌اندازه بمردم ظلم‌وستم‌کنی وقتل‌وغارت نمائی‌من خداراحکم قرارمیدهم که انشاالله درآنسـرای بین‌من وتوحاکم‌باشد نامه‌رانوشت دادبسعد غلامش وخاطرنشان کرد که منظورمن ازاین نامه‌این‌است که اسیران‌من وتوهردو آزادشوند .

دراثنااین‌روزهامعاویه مردی‌دیگررا برای‌قتل‌وغارت بطرف کوفه‌فرستاد وباکیل‌بن زیادمصاف دادند وعدۀ کشته‌شدند وبهمین ترتیب هرروز جمعی رابسر کرده‌ای می‌سپرد وبرای قتل‌وغارت نواحی‌حکومت علی‌مأمورمیکرد وغرضش این‌بود علی را خسته کنـد و خلافت رابگیرد .

قیام دوستان عثمان دریمن

دراین‌اثنا خبررسید که جمعی‌بنام خونخواهی عثمان از یمن قیـام‌وحرکت کردند والی‌یمن عبدالله‌بن‌عباس‌بن عبدالمطلب بود که در صنعا مقام داشت آنها را احضـارکرد وچند نفـررا زندانی نمودمردم‌یمن گفتنداگرآنهاراآزاد کنی‌ازتوهم‌اطاعت‌نمیکنیم‌بالاخره‌زکوة‌ندادند تاخبربامیرالمومنین رسید نامه‌باهل یمن‌نوشت ـ آنهارا نصیحت کرد اثری‌نبخشید قشون عثمانی تجری کردند بمعاویه نامه نوشتند از اوکمك خواستند او بسربن ارطاء که از سفاکین روزگاربود بیمن‌فرستاد ابوایوب انصاری دریمن بود این ماجری را دید بمدینه بر گشت اصحاب راازواقعه خبرداد ـ بشر ازاهل مدینه سرراه اواز مردم بضرب شمشیر برای معاویه بیعت گرفت بمکه وارد شدآنها رانیزتهدید بقتل وغارت کرد وبرای معاویه بیعت گرفت شکی نیست که بازورسر نیزه آنهم ازچندسرکش چه اثری خواهد داشت ـ بشرازمکه بطایف رفت وجمعی از دوستان علی‌را بدون جهت ومبارزه بکشت ـ ازآنجا بنجران رفت‌آنجا دونفر راهب که مسلمان شده بودند هردو نفررا بـی‌جهت کشت واهل نجران رابکشتن تهدید کرد .

ازآنجا بهمدان رفت دوستان علی که آنجا بسیاربودند کشت ـ بصفارسید عبدالله‌بن‌عباس ازترس اوفرارکرد وبشر عمروبن اراکه نماینده او راگرفته کشت وهرکـه از دوستان علیع درصفا بودیك‌یك راخواست وکشت .

یکی از شاهزاده‌گان حضرموت بحصاری پناه‌برد آن‌قسی‌القلب ناجوانمردانه اورا فرمان دادوچون بیرون آمدگردن زدازآنجا بحضرموت رفت آنجا نیز دست بقتل وغارت زدوهرکه رادیدکه بدوستی علی منسوب است کشت - دوستان علی‌را قطعه قطعه میکرد بصرف دوستی هرکه منسوب میشد اورامیکشت وجوانمردانی بودندکه باکمال شهامت حاضرمیشدند بدوستی علی‌مباهات وافتخار کنند وکشته شوند .

این‌اخبار بکوفه رسید امیرالمومنین سخت دلتنگ شد مردم رابخواند پیش رفت جریان‌را برای مردم ازمدینه ومکه - طایف - حضرموت وصفاویمن همه‌را بازگفت‌فرمود کیست برای‌رضای خداراغب‌جهادباشد تاجان جمعی‌را ازدست این‌خائن برهاندهیچکس اجابت نکرد فرمود چه‌شد شجاعت شماکه اکنون ساکت شدید من اکنون آن آیه را میخوانم که حضرت نوح‌خواند **قال انی دعوت قومی لیلا ونهارا فلم یزد دعائی الافرارا** سکوت آنها موجب نگرانی امیرامومنین شدفرمود این بدتراست که معاویه قوم‌خودرا بجنگ وقتل وغارت تحریض میکند بریکدیگر پیش دستی‌میکنند درحالی‌که باطل میروند ومن که پسرابوطالب وپسرعم پیغمبرخدا هستم شمارا میخوانم پاسخی نمیدهید - از منبرفرودآمد وآنشب ازنگرانی قتل کشته‌گان خواب نرفت .

صبح فردا باز بمسجدآمد بمنبر رفت فرمود شمادر کارخلافت من‌خلل میکنیدمن که‌راضی‌نبودم‌زمامدارشما بشوم بامن‌بیعت‌میکنید بمعاویه میپیوند میفرستم برای‌اصلاح ولایتی خراج‌را میگیرند نزدمعاویه میروند - اگرمن بقدح آبی اعتمادکنم آنرا هم‌ببرید بمعاویه بدهید چگونه باید با شماها زندگی‌کرد هرچه‌گفت سکوت دید سر بلندکردگفت پروردگارا اصحابی را بهتر از این‌بمن‌بده تاحال بندگانت رااصلاح‌کنم - حارثه‌بن قدام‌سعدی وچند نفر برخواستند گفتند ازجان ودل اطاعت برداریم - فرمود ازشماها راضی هستم میتوانی شربسربن‌ارطاء راازسرمسلمین دفع‌کنی قبول‌کرد دوهزارسوارفرستاد تابشررا نابودکند - چون حارثه حرکت‌کرد دراثنا راه خبر رسیدکه عبدالله‌بن عباس او راکشت و بسوخت وخیل او را منهزم ونابودگردانید حارثه شکرخداراکرد .

حارثه همان خط‌سیر بسررا طی‌کرد ومردم رااز‌اجابت امیرالمومنین استمالت نمود وتسلیت داد وعده انتقام و بشارت‌کشتن بسررا داد ودربیعت امیرالمومنین تقویت نمود .

نامه امیرالمومنین بعبدالله‌بن عباس

امیرالمومنین نامه‌نوشت واورا تشویق وترحیب و تبریک گفت وبسازش ومراعات جانب دل‌هاعامه توصیه‌کرد .

دراین‌اثناوالی اهوازگریخت باغنائمی نزدمعاویه رفت- والبته شکی نیست بااین مردم سست ایمان دنیاطلب حکومت امیرالمومنین ادامه نخواهد یافت معذلك امیرالمومنین نمیخواست تامیعاد یکساله متعرض معاویه شود ومعاویه هم میخواست علی‌را برجنگ بکشاند تانقض عهد راباعث حمله خود قرار دهد این فتنه‌ها وکشتارهای متوالی ومتناوب ازهرطرف رابوسیله سفاکان‌بی‌باك مرتکب میشد ونفوس‌زکیه

اخیاروابرارارا تلف‌میکرد .

دراین مدت چه‌خونها که ریختند وچه نفوس که اسیر کردند و چه نوامیس که مباح نمودند وچه اموال که بغارت بردند وهمه مقدم برای حکومت اموی بود تابالاخره موفق شدند برجان ومال‌نفوس مردم سلطه یافتند وهرچه توانستند کردند .

فتح نیشابور پس ازصفین

امیرالمومنین ع چون ازصفین برگشت بکوفه جعدةبن هبیره مخزومی‌را برای‌خراسان منصوب فرمود والی‌چون به‌**ابرشهر** «نیشابور» رسید مردم‌آنجا هنوز اسلام نیاورده بودند او را بولایت نپذیرفتند برگشت حضرت علی‌ع **خلیدبن قریر برعی** را بالشکری بخراسان فرستاد تانیشابوررا محاصره کرد اهالی تسلیم‌شدند درآنجا بوددوشاهزاده‌خانم ایرانی که‌ازسرلشکرامان گرفته بودند نزداوآمدند اوهردورا نزدامیرالمومنین فرستاد .

آنحضرت اسلام رابرآنها عرضه داشت وپیشنهادکردکه بشوهر مسلمانی ازدواج کنند گفتند مارابدوپسرتزویج کن علی‌ع راضی‌نشد آنگاه یکی‌ازدهقانان استدعا کرد که‌آن‌دوزن راباوبسپارد گفت این‌مکرمتی است درباره من‌میکنی حضرت امیرزنهارا باو سپرد وباحرمت تمام‌آنها را نگاهداری کرد .

طبری مینویسد اوبرای آنها فرش دیباج میکرد وطعام درغذاهای طلا حاضرمیکرد تابخانه‌های خودبخراسان برگشتند ۱ وعلی‌را بعظمت وبزرگواری یادمیکردند .

خوارج‌نهروان

گفته‌شدپس‌ازختم صفین بحکمین مردم‌ازجهت روحیه‌دسته‌دسته شدند **دسته اول** سربازان‌وفدائیان امیرالمومنین که‌ازخلوص نیت وارادت فرمان‌بردار‌بودند و ازجان‌و دل‌میجنگندند آنها بهیچ حادثه و پیش‌آمدی تزلزل خاطر‌بخود راه‌نمی‌دادند آنها اززمان پیغمبرعلی‌را شناخته‌بودندواز گوهروجود اوجدا نمیشدند وازجان ومال وشخصیت درراه او دریغ نداشتند و جنگ‌صفین کاملاً این حقیقت را نشان‌داد.

دسته‌دوم ـ کسانی‌بودند که بنده دینارودرهم شده و ازفتوحات‌اسلامی اندکی نیاز آنها رفع‌شده‌بودمعذلك دنیارا بردین‌ترجیح‌میدادند نمازرا باعلی‌میخواندند وسر سفره معاویه‌می‌نشستند ـ آنها مانند باددرحرکت بودند وهرجا که‌منافع آنها افزونتر بوده مایل‌بآنطرف‌بودند این‌هااز اول‌تا آخر باطن‌خودرا که‌دنیاری بودبروزدادند وعلی ومعاویه را برای دنیا میخواستند ایمان وعقیده داشتند اما استقامت و پافشاری درراه عقیدت نشان‌نمیدادند ـ لذا در صفین اصراری کردند که ترك‌جنك‌شودو بعدهم‌پشیمان شدند ـ این‌ساده لوح‌مردم کم‌صبر وسبکبارمکررمیشد که متنکراًوعمیاناًهم‌بوده‌معاویه را برعلی‌ترجیح میدادند .

دسته‌سوم ـ کسانی‌بودند که زاهدخشك‌ومتعصب جاهل‌ونابخرد بوده آنها تربیت شده عمر بودند که می‌گفت **حسبنا کتاب‌الله** علی‌و معاویه‌را بیك چشم‌نگریسته‌وبا یك برخوردناچیزی بهر دوبدمیگفتند وچون واقعه حکمین پیش‌آمد ازهردو تبری جستند و

---

۱ تاریخ طبری ص ۳۶ ج ۶

بهردو لعنت کردند وبقشون حمله نمودند وخارج‌ازمعر که و بیعت هردوشدندلذا آنهارا خوارج گفتند هیچ منطقی بآنها اثر نمیکرد آنقدرامیرالمومنین آنهارا موعظه‌و نصیحت فرمودازبی‌وفائی‌دنیا و عذاب‌آخرت و وظیفه انسانیت برای آنها گفت که هر کس بودنرم میشدودراین‌تیره دلان‌اثری‌نکرد .

و صریحاً بعلی گفتند توبا این صلحنامه‌کافرشدی ومرتد گشتی توبه کن ومسلمان شو تاازتو اطاعت کنیم.

میگفتند معاویه مردی متجاهر بفسق‌ومکار وغدار ونالایق است وعلی‌هم چون‌بحکم راضی شد مرتد گشته تا توبه‌نکند باطاعت‌او سر نمی‌نهیم زیراخلافت حق او بوده وحق نداشت این‌حق‌را ازخودسلب کند که‌بدین روزافتد ـــ گفتند حاکم فقط خداوندااست بشر نمیتواند حکمیت کند وبیاید بسیره پیغمبر در آیندوعلی‌ازجاده‌حق‌خارج‌شده که‌تن برضا داد تا ابوموسی وعمرو عاص برای‌مسلمانان تعیین تکلیف نمایند

امیرالمومنین که در کوفه‌خبر تعدی‌وسفاکی نمایندگان‌معاویه راشنید وهرروزخبر می‌رسید معاویه نقطه‌ای‌راغارت کرده وگروهی‌را بدوستی‌علی قتل‌عام نموده درمقام‌خاتمه دادن‌بکارمعاویه برآمد .

چهارهزارنفر ازخواص دوستداران‌علی که ازشجاعان و قهرمانان‌وفقها و بزرگان کوفه وحجازوبصره بودند درحضورش‌جمع شدندو گفتند برای‌جانفشانی حاضریم ازشهر کوفه بیرون رفتند ومهیای‌فرمان بودند .

ازطرفی خوارج هم که ازز هادوخشکه مقدسین‌ومعتکفین‌مسجد بودند بهم‌پیوستند گفتندعلی‌مرتد شده ونسبت بخدای خودعاصی گشته باید سرازاطاعت اوپیچید.

مردم‌همج‌الرعاع فوج فوج بآنها پیوستند تاجمع آنها بالغ بر دوازده‌هزاررسید رئیس آنهاعبدالله‌بن‌کوا که‌نژاداً یهودی‌بودامیرالمومنین‌عبدالله‌بن‌عباس‌رافرمودبرو ببین‌این طایفه‌چه میگویند ابن‌عباس بطرف آنها رفت گفتند ای‌پسرعباس تو هم بخدای خودکافر شده‌ای که باعلی‌ساخته‌ای .

ابن‌عباس گفت این‌طریق مذاکره‌نیست یکنفر را معین کنید تا باهم صحبت کنیم خوارج**عتاب‌بن‌اعور تغلبی**رافرستادندمقابل ابن‌عباس وهرچه‌میگفت‌ازقرآن‌بود که‌خوب واقف بقرآن‌وشان‌نزول‌آن‌بود.

ابن‌عباس ساکت ماند تااوهرچه‌دلش خواست گفت آنگاه‌پاسخ‌داد که ای‌پسراعور باآنکه‌بقرآن‌واقفی اما باشتباه‌افتاده‌ای وازراه‌راست منحرف گردیده‌ای و نمی‌فهمی گوش‌دار تاحقیقت‌را برتوروشن‌سازم.

ابن‌عباس‌پرسید بگوبدانم سرای‌اسلام‌برای کیست ؟ کی‌بنیان گزار آن‌بوده‌است **عتاب** گفت ازخدای‌تعالی است که‌باهتمام‌پیغمبران‌بناشده که آمدندو گفتند ای بشرجز خدا کسی را نپرستید ابن‌عباس گفت آخرین آنها مگر نه محمدبن عبدالله‌بود که علی بن‌ابیطالب امیرالمومنین راخلیفه ووصی خودقرار دادوفرمود ازعلی‌برنگردبدوراه‌حق‌را ازدست ندهید و خودرا درشبهه نیندازید

سخنان ابن عباس آهن سرد کوبیدن بود وبجای منطق صحیح او را دشنام دادند وعبدالله ابن‌عباس نتوانست باهیچ منطقی آنها را قانع سازد باخود ابن کوا با چندنفر خدمت‌امیرالمومنین آمدندهرچند آنحضرت آنها رانصیحت کرد اثرنبخشید و ناگزیر شدند باقاسطین بجنك پردازد .

امیرالمومنین باقشونی که برای کار معاویه تهیه دیده بود لازم گردید که خوارج را دفع کندزیرا معاوبه خلافت میخواست واینها دراصل عقیده‌و ایمان خلل وارد کردند.

خوارج درمحل نهروان‌جمع شدند امیرالمومنین هم‌بطرف بصره‌برای‌جنك باآنها عازم گردید.

نامه امیرالمومنین بخوارج

امیرالمومنین بنابررویه خود نامه‌نوشت تا اتمام حجت کرده باشد وشایدآنها ازاین اغوای افکارمنصرف شوند ولی آنها همه‌میگفتند چون توراضی بحکم شدی مرتدی تاتوبه نکنی باتوسخن نگوئیم .

حضرت علی‌ع فرمود نخیله رامرکزسپاه قراردهید ـ قشونی که برای‌این جنگ حاضرشدند بالغ برشصت هزارنفربودند .

چون **بامارقین** مواجه شد ـ **میمنه رابحجربن عدی‌کندی‌سپرد میسره‌را بشبث‌بن ربعی‌داد وابوایوب انصاری رابرسواران امیرکرد وابوقتاده رابر پیاده‌گان** امارت داد .

خوارج نیزیزیدبن حصین رادرمیمنه‌وشریح‌بن ابی‌اوفی وعبسی‌رابرمیسره وریاست سواران رابحرقوص‌بن زهیروابن‌کوارا برپیاده‌گان گماشتند.

امیرالمومنین فرمود دوهزارنفرزیرپرچم دریك نقطهٔ قرارگرفتندآنگاه فرمان داد هرکس ازمخالفین زیراین پرچم آید درامان است .

آنگاه باتمام حجت پرداخت درائناء این‌مواعظ **قرقره‌بن نوفل اشجعی که** ازرؤسای خوارج بودگفت من‌نمیدانم باعلی‌برای چه جنگ میکنیم او ولی خدا و وصی پیغمبراست .

جنك نهروان

این‌بگفت وباپانصد نفرازمارقین ازمیان خوارج جدا شدندو بطرف **دسکرة** رفتند ـ با بیرون رفتن اویك طایفه دیگرهم بطرف کوفه رهسپارشدند ـ یك‌فوج هم‌بطرف پرچم امان رفته پناه گرفتندازدوازده هزار نفرهشت هزارنفررفتند فقط‌قریب چهارهزارنفرباعبدالله‌بن وهب‌رابس ماندند که میگفتند **لاحکم الاالله ولوکره المشرکون** و ناگهان بر سپاه امیرالمومنین حمله کردند حملات متقابل سخت شروع‌شد عبدالله علی‌را بمبارزه خواست امیرالمومنین بیك ضرب ذوالفقاراورا کشت وسپاه علوی‌برخوارج تاختندآنقدر ازآنها کشته که نه‌نفر بیشتر باقی نماندند وازقشون علی‌بیش از۹ نفرشهیدنشده امیرالمومنین فرمود قومی ازدین بیرون روند چون تیری که ازکمان رودا گرچه قرآن میخوانند ولی‌قرآن ازحلق ایشان‌نگذرد که **رب تال القرآن والقرآن یلعنه** فرمود بحق خدائی که جان‌من در قبضه قدرت

اوست پیغمبرمرا ازخروج خوارج وجنگ آنها خبرداده بود فرمود نشان آنها این است که‌در آن قوم‌مردی هست بجای یکدست درمنکب او گوشت‌پاره چون پستان‌زنان دارد که موبر آن روئیده آن موهاچون سبیل گربه است آنگاه‌فرمود ذوالثدیه رادرمیان کشته گان یافتند شکرخدا رابراین فتح وپیروزی نمود فتنه خوارج بکشته شدن آنها خوابید امـا عقیده‌باطل آنها که گریخته بودند دراجتماع باقی‌ماند ودست بتبلیغات زدند وفرق‌عظیمی ازآنها پیداشدکه دربلاد اسلامی مخصوصاً سواحل خلیج‌فارس وبحرعمان وحدود شرقی افریقا فتنه‌ها برپا کردند وتشکیل سلطنت وامارت دادند .

ظهوراین فرقه‌مارقین موجب تشتت‌آراء مسلمین گردید وفرقی پیدا شدندکه در کتب انساب وبحث امامت وخلافت ازآنها سخن‌رفته وکتبی درباره آنها نوشته‌اند .

تابالاخره سال بعدسه تن‌از خوارج بفکراصلاح عالم اسلام افتادنـد وبعقیده خود توطئه دیدند که اگرسه نفررا بکشند کشورهای اسلامی‌اصلاح میشود ولذا بتعهد وسوگند یاد کردند وسه‌شمشیرخریدند هرسه‌را بزهر آلودند وقرار گذاشتند دریك شب هرسه‌در سه‌نقطه حاضرشوند وسه‌شخصیت رابکشند .

علی‌را درکوفه ـ معاویه رادرشام ـ عمروعاص رادرمصر واین واقعه در۱۹ ماه‌رمضان اتفاق افتاد :

توطئه قتل علی بن ابیطالب ع

پس‌ازجنگ نهروان‌باخوارج امیرالمومنین لشکری‌فراهم کرد کارمعاویه راهم‌یکسره نماید .

چون درکوفه استقراریافت خبرآوردندکـه معاویه سرایا ۱ بعراق فرستاده شود امیرالمومنین‌ع دستورفرمود سپاه کوفه وبصره مهیای حرکت شوند

تااین قشون مهیای حرکت شدند اول‌سال چهل‌هجری بود که خوارج ناراضی‌دنبال بهانه میکشتند وعامل فساد ممالك اسلامی رازیرسرسه نفرمیدانستند ـ اول علـی‌ع دوم معاویه‌سوم عمروعاص که هرسه‌را مرتدمیدانستند بعلی‌ع گفتند توچراراضی بحکمین‌شدی معاویه رابرای خروج دورهم‌نشستند بنام‌اصلاح‌طلبی کنند بایدسه نفر راکشت تامملکت اصلاح شود

۱ ـ عبدالرحمن بن ملجم‌المرادی ـ ۲ مبارك یابابرك بن عبدالله ۳ عمروبن بکر تمیمی باهم‌پیمان بستندوتوطئه چیدند ولعنت بر آن سه نـامدار کردندومصمم بر کشتن آنهاشدند

گفتندماخودرا بخدامیسپاریم‌وبرای‌اصلاح‌مفاسداجتماع‌قیام‌میکنیم‌چنانچه‌همه‌مفسدین خودرا مصلح میدانند وخروج میکنند ـ سه‌شمشیرخریدنـد وبزهر آب دادنـد ومیعـاد گذاشتند که‌صبح‌روزجمعه ۱۷ رمضان‌اول نماز نزدیك‌محراب‌بایستندوهر کس یك‌نفررا بکشد.

---

۱ ـ سرایا ـ بنقل‌ابن‌اثیردر حوادث ص۳۹ دسته دسته سپاه بودکـه بطرف کوفـه می‌آمدندکامل ص۱۵۰ ۳٤ برخی اصل سرایارا ـ ابوسرایا دانسته که این‌سپاه بسرداری ابوسرایا بکوفه می‌آمدند ودرلغت سرایا بمعنی دسته سپاهی است که برای غارت‌حمله میکنند ـ مجمل التواریخ والقصص ص ۲۹۲

عمرو بن بکر متعهد شد برود مصر عمروعاص را بکشد .
مبارك یا برك بن عبدالله تعهد کرد بشام برود دردمشق معاویه را بکشد .
عبدالرحمن بن ملجم مرادی متعهدشد بکوفه برود علی بن ابیطالب رابکشد .
باهم پیمان بستند سوگندیاد کردندهریك بسوی مأموریت خوداز بصره حرکت کردند جرجی زیدان اجرای توطئه رابروز ۱۷ ماه رمضان نوشته است ولی بعللی که شاید اختلاف ماه بود در کوفه روز ۱۸ شب ۱۹ واقعه رخ داد .

عمروعاص ازقضاآنشب مبتلابیك دلدرد قولنج شد وخارجه رئیس شهربانی را گفت بروبرای مردم نمازجماعت بگذار - هنوزتاریك بود که عمروبن بکر شمشیری برسرخارجه زد او را کشت - قاتل را گرفتند بازجوئی کردندقضیه توطئه وقتل آندونفررا گفت که همین امشب علی ومعاویه رانیزمیکشند- عمروعاص دستورداد قاتل رابقصاص کشته بکشندمعاویه چون بمحراب نمازرفت مبارك شمشیری زددستش لرزید برران معاویه فرود آمد مبارك را گرفتند پرسیدند توکیستی وچرا معاویه را کشتی گفت دراین شب عمروعاص وعلی را نیز کشتند .

معاویه دستورداد اورا بازداشت کرده تحقیق نمایندضمناً طبیب آوردند معاینه کرد گفت شمشیرزهرآلود بودباید پاهارا داغ کرد یابشربت معالجه نمودولی چون بسفیدران اثر کرده دیگراولاد پیدانخواهی کرد معاویه بشربت خوردن راضی شدگفت همین یك پسرمرا بس است وبنقل طبری دستورداد قاتل را کشتند ۱

امیرالمومنین علی بن ابیطالب که میدانست آنشب کشته میشود وازسرشب تا بصبح نخوابید ونمازمیگذارد بدختر انش وپسرانش وخواص اصحابش خبرداده بودقبل ازطلوع بمسجد آمد .

عبدالرحمن ابن ملجم مرادی چون علی رابشجاعت میشناخت دونفر دیگر را کمك گرفت یکی بنام وردان ودیگری بنام شبیب بن بجره باشبیب ودرضمن آمدن بکوفه در کوچه بزنی برخورد که پدروبرادرش درجنگ نهروان کشته شده بودند وآنزن بسیارزیبا وفطان بنام قطامه بود ابن ملجم عاشق وفریفته اوشد گفت حاضری زن من بشوی جواب داد آری ولی کابین من گرانست پرسیدچنداست قطام گفت **هزاردرهم نقره وغلامی وکنیزکی وخون مرتضی علی** - عبدالرحمن باندکی تأمل گفت قبول کردم این همه بدهم وعلی رابکشم چه من برای کشتن اوبدین شهر آمدم آتش عشق قطامه دردل ابن ملجم شعله افکن شد واورا در قتل پیشوای متقیان تحریض و ترغیب کرد و بتسریع واداشت تازودتر بکام دل رسد .

بنقل صاحب مجمل التواریخ جمعه ۱۷ رمضان بودسحرگاهی هرسه بطرف مسجد آمدند - یکی درطرف درب شرقی ویکی درب غربی ایستاد وابن ملجم درصفه نزدیك محراب شمشیررا روی زمین گذاشته بروبرآن خوابید .

امیرالمومنین آمد مردم را بیدار کرد اذان گفت بابن ملجم رسید سرپائی براو زد

---

۱ - تاریخ طبری ص ۸۶ ج ۶ چاپ مصر .

گفت برخیز که از قصد توارکان اجتماع متلاشی میگردد ـ رفت بطرف محراب مشغول نمازشند فرمود .

ارید حیاته فیرید قتلی عذیرك من‌خلیلك من‌مرادی

ابن‌ملجم شمشیری برفرق اوزد وآن‌دونفرفرار کردند ـ علی‌را در گلیمی گذاشته بمنزل بردند عامه‌مینویسد جعدة‌بن هبیره راگفت برمردم نماز بخواند ولی در اخبار امامیه است که امام‌حسن‌رافرمود برمردم نمازبخواند ودرباره قاتل وصیت کرد اگرمن‌در گذشتم فقط بیك ضربت قصاص کنید واگرزنده ماندم خود دانم وقاتلم ـ شب۲۱ علی‌بن ابیطالب ازجهان درگذشت .

کشتن امیرالمومنین ازنظر تاریخ

اعثم کوفی‌مینویسد چون‌کار خوارج تمام شد امیرالمومنین میخواست ازهمانجا بطرف شام برودکار معاویه را هم یکسره کنداشعث‌بن‌قیس که ازسرداران‌سپاه‌بود گفت یاامیرالمومنین ماخسته وفرسوده‌ایم شمشیرهای ما کند شده اجازه‌بده بکوفه برسیم چندروزی بیاسائیم ومجهزشویم حرکت کنیم امام‌ع موافقت فرمود چون‌بکوفه رسیدند هرچند خطبه‌خواند وتأکید کرد جزسیصد نفرکسی حاضرنشد بجنگ برود تاماه رمضان رسید هرشب وهر روزمردم راموعظه میکرد وبیادمرك وروزرستاخیزمی‌انداخت وبنشردین وهدایت ترغیب می‌فرمودند .

شب چهارشنبه نوزدهم برحسب رویه‌خود منزل ام‌کلثوم بودآنجا پس‌ازنماز برای افطاررفت دوقرص نان‌ویك‌کاسه شیروقدری نمك‌درطبق نهاده وخدمت پدر آورده فرمودای دخترمن دریك‌طبق‌دونان‌ودوخورش گذاشته‌ای‌نومیدانی که من‌ازسیره پسرعم‌پیغمبرتجاوز نمیکنم بحق‌من که یکی‌ازآن دورابردار بخدای که افطار نمیکنم تایکی از آن رابرداری ام‌کلثوم خواست نمك‌را بردارد فرمود شیررا بردار امیرالمومنین بانان جوونمك افطار کرد وشروع بنمازنمود وازحجره بیرون می‌آمد بآسمان مینگریست و بر میگشت بنماز می‌ایستادآنشب سوره‌مبارکه یاسین‌راتلاوت میکرد ودرتعقیب نمازاندکی ساکت نشست اورا خواب بردپس‌ازلمحه بیدار شدگفت **لاحول ولا قوه الاباالله العلی العظیم** خداوندا مرادرلقای خود برکت فرمای .

فقال تلك اللیله انی رایت رسول‌الله فشکوت الیه وقلت مالقیت من امتك من‌الاود واللدد فقال ادع‌الله علیهم ابدلنی بهم‌خیراً منهم وابدلهم لی شرا .

فرمود اکنون پیغمبررا درخواب دیدم شکایت اصحاب راباوکردم.فرمود ایشان را دعاکن‌گفتم خداوندا مرااصحابی بهترازاین بده وآنها راامیری بدترازمن بگمار .

برخواست ازحجره بیرون آمد درسرای بآسمان نگاه میکرد ومیگفت **والله ما کذبت ولاکذبت وانها اللیلة التی وعدت**

۱مجمل التواریخ والقصص ص۲۹۴ ـ الفخری ص ۷٤ ۲ ـ روایت مشهورتر است عذیری من‌خلیل من مرادی ارید حیاته ویرید قتلی ؟

گفت بخدا قسم که من‌دروغ نگفته‌ام و آن شبیکه رسول‌خدا ص بمن‌خبرداده‌امشب است - ومراوعده شهادت داده - من‌دوست دارم‌خدارا ملاقات کنم بیش‌از آنکه روزدیگر این‌دنیا رابینم .

ام کلثوم اضطراب پدررا دیدنگران شد گفت پدر جان این‌چه حال است فرمود صبح‌این شب‌من شهید خواهم‌شد - گفت این‌چه تطیراست فرمود تطیر نیست از پیغمبر شنیده‌ام وآثارش نمایان است صبح نزدیك شد لباس پوشید ازمنزل بیرون‌رود وسطخانه رسید مرغابی چند که درخانه بودند بدون عادت ازجای بیرون آمدند جلو قدم او جمع شدند وبال وپر باز کشودند یکی‌ازخدمه آمدآنها راپیراند فرمود بگذاریدآنها بسرمن نوحه میکنند. ازآنها گذشت بدر نزدیك شد کمربندش بقلاب گرفت باز شد کمربند را محکم ببست واین اشعارخواند .

اشدد حیاذ یمك للموت	فان الموت لاقیکا
ولا تجزع من الموت	اذا حل بوادیکا
فان الدرع و البیضه	یوم الرع یکفیکا
کما اضحك الدهر	کذالك الدهر یبکیکا
فقد اعرف اقواماً	وان کانوا صعالیکا
مصاریح الی النجده	للغی متاریکا

ومیرفت ومیگفت **اللهم بارك لی‌فی‌الموت و بارك لی‌فی‌لقائك** پروردگارا مرگرا برمن مبارك گردان وبلقای‌خودت‌برکت ده ام کلثوم‌اشك ریخت امام‌حسن خواست به‌همراه‌آنحضرت برود فرمود بجان پدرت برکرد آسایش کن- رفت وارد مسجد شد.

ابن‌ملجم - شبیب - وردان هرسه‌نفردرمسجد انتظارامیرالمومنین راداشتند اشعث‌بن قیس‌باآنها روبرو شد باابن‌ملجم گفت **یابن‌ملجم النجاالنجا نجاحتك فقد افضحك الصبح** ای‌پسرملجم دراصعاف حاجت تعجیل کن پیش‌ازآنکه روشنی صبح تو رارسوا کند - ازاین خبر که اعثم‌نقل میکند معلوم میشود اشعث دراین توطئه دست‌داشته **حجربن عدی**آنجا عبورمیکرد شنید روباشعث کرد گفت **قتله یااعور**توامیرالمومنین رامیکشی وازدرمسجد برگشت بطرف خانه‌علی‌ع تاواقعه راخبردهد حجرازطرفی رفت وامیرالمومنین ازطرف دیگربمسجد آمد هنوزتاریك بودچندرکعت نمازخواند لختی مشغول تعقیب بودبرخواست ببام رفت سفیده فجرطالع شده بود اذان گفت واین اشعار بلند خواند .

خلوا سبیل المومن المجاهد	فی الله لا یعبد غیر الواحد

ویو قظ الناس الی‌المساجد

ازبالا فرود آمد گفت **الصلوةالصلوة** خفته‌گان را بیدار کرد ابن‌ملجم درمیان خفته‌گان بروافتاده شمشیررا پنهان کرده بود امام‌باو رسید فرمود برخیزوقت نمازاست گفت ازاندیشه تو آسمان اجتماع فرومیریزد وزمین‌عدالت چاك‌شود میتوانم بگویم چه‌در

---

۱ - تاریخ اعثم کوفی ص۳۳۸

زیرجامه داری وقصدت چیست ؟

ابن ملجم در آنشب منزل قطامه بود مست شراب و شهوت گردیده صبحگاه که قطام اوراصدازد برخیز تعهدت راآنجام ده گفت ازپیغمبرشنیدم که گفت بدبخت‌ترین خلایق پیشنیان **قدار بن‌سالف** کشنده ناقه‌صالح بودوبخت‌ترین آینده گان کشنده علی‌بن ابیطالب است می‌ترسم من آن بدبخت باشم قطام گفت دل‌قوی دارنترس برخیز بروکارت انجام‌بده برگرد تاباهم خوش باشیم شمشیرراگرفت ورفت بمسجد پشت‌ستون روی‌زمین گذاشت وروی آن‌خوابید **تاامیرالمومنین‌اورا بیدارکرد ورفت بمحراب عبادت مشغول نمازشد ابن‌ملجم برخواست رفت شمشیررا بلندکرد باضربت تمام برفرق علی‌زد شمشیرهمانجا فرودآمدکه روزجنك احزاب خندق عمروبن عبدود شمشیرزده بود ابن‌ملجم کارخودراکرد واز مسجدگریخت .**

صدای‌قتل‌امیرالمومنین درمسجد طنین‌اندازشد مردم‌خواب وبیداراطراف محراب راگرفتند علی‌را درخون آغشته دیدند ـ وقت نمازمیگذشت فرمود امام‌حسن نمازصبح‌را بگذارد ـ امیرالمومنین راازمحراب زکریا بصحن مسجدکوفه آوردند گفتند کی زخم زدفرمود الان اورا می‌آورند ابن‌ملجم خواست‌فرارکند یکی‌ازاصحاب اورادید درحالی که‌بادامن اوراعقب‌زد خون‌ازشمشیراومی‌چکید گفت شاید توعلی راکشته‌ای خواست بگویدنه گفت آری اوراگرفتند باضرب وستم بمسجدآوردند ـ فرمود فعلا او را زندانی کنید اگرمن‌بهبودی یافتم خوددانم واوو گرنه بایك‌ضربت قصاص کنید .

نقشه صفین

کتاب صفین نصربن‌مزاحم متولدسال ۱۳۰ متوفی ۲۰۷ ازموثقین مورخین است قدیمترین تاریخ درصفین» ازاین مورخ‌است‌که ابن‌اثیر وطبری ازاونقل میکنند .

اعثم کوفی ازمورخین‌معتبرصدراسلام‌است که‌تولدش‌سال...وفاتش‌درسال...رخ‌داده۲ واکثرمورخین قدیم ازاونقل خبرکرده‌اند ومااز این دو ـ فراتخاذ سند کرده‌ایم در جنگ جمل ازاصحاب علی‌هفتصد تاهزارنفر کشته شدند درجنگ صفین ازاهل شام ٤٥ هزاراز اهل کوفه ۲٥هزارنفر کشته‌شد .

درجنگ نهروان ازخوارج پنجهزارنفر کشته شدند که هزارنفر آنهاپس ازجنگ درنخیله کشته شدند وازاصحاب علی ۱۳۰۰ نفرمجموعاً .

بنابراین کشته شدگان‌ازاصحاب علی ـ وازاصحاب معاویه

جنگ جمل	۷۰۰ ـ ۱۰۰۰	۹۰۰۰
« صفین	۲۵۰۰۰	٤٥۰۰۰
« نهروان	۱۳۰۰	۵۰۰۰
	۲۷۳۰۰	۵۹۰۰۰

معاویه درقتل عام‌مدینه ومکه وطایف وحضرموت وصفا ویمن وبین راه‌شام وکوفه

۱ـ نصربن‌مزاحم ص٦٣٤ ۲ـ درحین‌چاپ تاریخ دردست‌نبود دررجال اسلام نوشته‌ام

قریب ده‌هزار نفررا در این‌مدت کشت .

سیاست علی‌بن ابیطالب ع

جرجی‌زیدان می‌نویسد پرهیزکاری‌وزهدوعدالت‌امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب برهیچ‌کس پوشیده نیست اومرد آزاده بوده در قول وفکر وعمل آزادگی‌و مردانگی خود را نشان‌میداد او ازحیله ومکرو تزویر رنك و بوئی نداشت ـ هدفش اسلام و قصدش‌رفاه و ارتقاء مسلمین‌بوده اوفقط‌بحق‌وحقیقت‌توجه داشت .

علی ع همینکه‌دختر پیغمبررا بزنی‌گرفت بسترش پوست گوسفندی بوده که شبها روی‌آن میخوابید روزها شتر آبکش‌خودرا برروی‌همان پوست علف می‌دادند و کسی‌جز خودشان خدمت خانه‌را نمیکرد ؟

درحکومت او ازاصفهان اموالی‌برای‌او آوردند که آنهارا هفت قسمت کرد و آن میانه گرده نانی یافت آن‌راهم‌هفت‌قسمت کرد .

درزمستان‌سرد باپیراهن نازکی راه‌میرفت‌ومیلرزید ـ موقعی یك‌درهم‌خرماخرید ودرعبایش‌ریخته بمنال‌برد مردم گفتند یاامیرالمومنین اجازه بده‌ماخرماهارا بیاوریم‌فرمود من‌پدرخانواده‌ام باید خودم خوراك آنهارا بخانه‌ببرم‌روزی ازعلی‌پرسیدندمسلمان‌واقعی چگونه‌است فرمود مسلمان‌واقعی برای رفاه‌دیگران شکمش گرسنه و لبش تشنه وازبیم چشمش‌میگرید .

یکروز زره خودرا نزدمردی‌دید اورابرای محاکمه نزد شریح قاضی‌بردو بااینکه خلیفه بوده برای احترام‌حق‌وعدالت ومساوات شانه‌بشانه مدعی علیه ایستاده دعوی خود راطرح کردوهمینکه سپاهیان‌را بجنك میفرستادبآنان‌دستور میدادمردم‌را آزارو کودکان وزنان را متعرض نشوید .

علی ع دررسیدگی‌بحساب‌مامورین سخت گیر بود ـ

جرجی‌زیدان‌می‌نویسداگرعلی درزمان‌عمریابلافاصله‌بخلافت میرسیدمدت‌خلافتش طولانی‌میشد وکارش‌باکار مردم پیش‌میرفت ولی روزی علی‌خلیفه شد که‌مردم بتقلیدعثمان فاسدشده‌بودند وبدترآنکه مانند معاویه مرد تبهکار وغداری مدعی پیدا کرد .

علی ع ذره‌ای ازرقت وزهد وسخت‌گیری برمال‌بیت‌المال فروگذاری نکردحتی بنزدیکان خود واقوام‌وعشیره هیچ‌ملاحظهٔ نداشت که تبعیضی قائل‌شود و بهمین‌جهت از او اصحاب ورجال رنجیده خاطرشدند واوراگذاشته بطرف معاویه که‌زود سفره گسترده داشت رفتند.

عبدالله‌بن‌عباس پسرعموی اووالی بصره ازسخت‌گیری علی بتنك آمد اورا رهاکرد بطرف‌معاویه‌رفت ـ زمان‌علی اخلاق مردم‌به‌پیشوائی‌عثمان ومعاویه فاسدشده بودحکومت سلمان فارسی‌والی بمداین ازطرف امیرالمومنین بودهٔشرحی‌نوشت ازآنحضرت‌سئوال کرد روزرستاخیز چگونه‌ازمردم حساب‌میگیرند حضرت‌امیردرزیرنامه‌اوچنین‌توقیع‌فرمود.

همانطورکه روزی‌میخورند حساب‌پس‌میدهند .

صفات ومزایای علی‌ع در نظر سنت یاصفحه از زندگانی او

این‌صفحه اززندگانی امیرالمومنین‌علی‌ع‌است‌که خلیل غرمی درکتاب بین‌**الشیعه والسنه** نقل‌کرده است اومینویسد کلیه مسلمانان ازشیعه وسنی وهمه بیگانکان براین قسمت‌ها اتفاق دارند که علی‌بن‌ابیطالب دارای این مزایابوده است .

۱ ـ درعلم الهی که اشرف علوم است استادوسرآمد بود وهرکس‌دراین باب‌سخن گفته ازکلام آنحضرت اقتباس کرده واز اونقل‌کرده است ازاوشروع کرده وباومنتهی شده حتی واصل‌بن عطا بزرگترین استاد حکمت الهی شاگرد ابی‌هاشم عبدالله‌بن محمدبـــن حنفیه بودکه ابوهاشم شاکرد پدرخود واوشاگرد پدرخویش علی‌ع است .

۲ ـ استاد علم‌فقه بوده وهریك از فقها خوشه‌چین ازخرمن فضایل علی‌ع‌اند .

اصحاب**ابی‌حنفیه** مانند **ابویوسف ومحمد** وغیره فقه خودرا ازابوحنفیه در ۸۰ ۸۱۵۰ گرفتند وامام‌شافعی ص۱۵۰ ـ ۱۰٤ فقه‌خودرا **برمحمد** قرائت‌کرد ودر حقیقت اونیزازابوحنفیه گرفته **واحمدبن خلیل** ۲۵۱ ـ ۱۹٤ فقه خودرا برشافعی خوانده و بالنتیجه اوهم‌ازابوحنفیه کسب کرده وابوحنفیه هم‌نزد **امام جعفرصادق‌ع** ۱٤۸ ـ ۸۳ کسب‌علم کرده وانتهای‌امرعلم **بعلی‌بن ابیطالب‌ع** میرسد امامالك‌بن انس‌درسنه۱۷۹ـ ۹۵ نزد**ربیعه الرای** فقه‌خودرا خوانده وربیعه نزد**عکرمه**وعکرمه از**عبدالله‌بن‌عباس** واو از **علی‌بن ابی‌طالب‌ع** آموخته است واگر طریق دیگری میگوئیم فقه **شافعی** از **مالك** گرفته شده و این راهم باز برگشت‌آن بعلی‌بن ابیطالب است **اما فقه شیعه** که بطورمستقیم‌از **علی‌بن ابیطالب‌بامام جعفرصادق**رسیده که او**رئیس‌مذهب‌جعفری است** وهرچه امام‌صادق‌ع فرمود مستقیماً ازپدروجدش تابعلی میرسد نقل‌کرده است‌که برای هیچ‌کس شبهه‌وتردیدی نیست‌که همه‌ریزه خوارخوان علم‌علی میباشند .

امانسبت بصحابه پیغمبر گفتارخلیفه ثانی‌عمربن‌الخطاب‌کافی است‌که میگفت‌اگر علی‌نبود عمرهلاك میشد **لولا علی لهلك العمر**وگفتار دیگرش‌که میگفت در مشکلی نمانم‌که ابوالحسن برای‌حل آن نباشد **لا بقیت معضلا لیس لهاابوالحسن** وگفتـــار دیگرش‌که‌گفت تاعلی درمسجد حاضراست‌کسی حق‌فتوی ندارد **امایفتین احـدفـی المسجد وعلی حاضر** وبیان پیغمبرص‌که فرمود **اقضی‌کم علی** شایسته‌ترین قـاضی بین‌شما علی‌است ـ

۳ ـ استادنحو ومبتکرآن علی‌بود زیرا اوست‌که نحوراابداع نمود وبر**ابی‌اسود دؤلی** قواعد واصول آنرا املاء بدین نحو فرمود **کل فاعل مرفوع ـ و مایلحق به وکل مفعول منصوب ومایلحق به وکل مضاف الیـه مجرور ومایلحق به** سپس ابی‌اسود نحورا برطبق این اصول وکلمـات تدوین وتنظیم نموده .

٤ ـ شجاعترین مردم‌بودزیرا هرگزدرنبردی فرارنکرد مگرآنکه دشمنی‌رابکشت وهرگزضربتی نزدکه محتاج بضربت دوم‌باشد چنانچه درحدیث است‌که‌کانت ضربتاًوتراً یعنی‌همیشه ضربتش فردویکجا بودحتی هنگـامیکه معاویه‌رابمبارزه دعوت‌نمود عمروعاص بمعاویه گفت حقاکه علی‌باتو ازدر انصاف درآمده است معاویـه بـاوگفت هیچ وقت تودر

خیرخواهی من‌دریغ نکردهٔ مگرامروز آیا راستی مرا بمبارزه ابوالحسن میخوانی با آنکه میدانی اوشجاعترین مردم‌است وشجاعی دشمن شکاراست گویا طمع کردهٔ پس ازمن‌امیر شام شوی .

علی کسی هست که عرب بایستادن دربرابراودرموقع جنگ افتخارمیکرد وقبیله آنها که بشمشیراو کشته میشدند مفتخر بودند که کشته آنها بشمشیرعلی است چنانکه خواهرعمرو بن عبدود درمرثیه برادرش گفت اگر کشنده توغیرازعلی بود مادام که‌در دنیابودم میگریستم ولی‌خوشبختانه کشنده تو کسی است که نظیری ندارد وپدرش چشم‌و چراغ شهری بود «منظور ابوطالب است»

لو کان قاتل عمرو غیّر قاتله   بکیته ابدا مادمت فی الابد

۵ - علی ازحیث قوت‌بدنی نیرومندترین مردم‌بود چه‌نیروی او ازخوارق عادات و ضرب المثل بودچنانکه ابن‌قتیبه **درالمعارف** گوید **ماصارع احد قط الاصرعه** با هیچ کس گلاویزنشد مگرآنکه اورا بخاك انداخت وازقوت اوکندن در قلعه خیبراست که گروهی ازقهرمانان جمع شدندآن درراتنوانستند بکنندوعلی بتنهائی کند .

و اوآن کسی است که **هبل** بت بزرك ازبالائ کعبه باآن‌وزن و بزرگی وسنگینی بلند وازبالابزمین‌انداخت - وآنکسی‌است که درروزگار خلافتش سنك‌بزرگی‌را پس از آنکه تمام لشکر از کندن آن عاجز شدند بدست خویش برکند واز زیرآن آب را بیرون آورد

۶ - علی از حیث عطا و بخشش نیزسخی‌ترین مردم‌بوده‌روزه میگرفت‌وبگرسنگی بسرمی‌برد وخوراك‌خودرا ایثار می‌کردتا درشأن اوآیه نازل شدو در دوستی اطعام طعام بمسکین‌ویتیم واسیرمیکرد .

مفسرین‌روایت کرده‌اند که اوچهاردرهم بیشترنداشت که یکدرهم را روز و یك درهم‌را شب ودرهمی‌را درنهانی ودرهمی‌را آشکارا صدقه داد و دراین فضیلت آیه‌بلکه سوره دهر نازل‌شد بدین‌مفاد آنانکه اموال خودرا درشب وروز درپنهان وآشکارا انفاق و ایثارمی‌کنند الخ

یکروز **محفن بن ابی محضن العبنی** نزدمعاویه‌آمدوبرای خوش‌آمد معاویه گفت من‌ازنزدبخیلترین‌مردم‌می‌آیم مقصودش امام بود معاویه بر اوبرآشفت گفت وای بر تو چگونه علی‌را بخیلترین مردم میخوانی وحال اینکه اواگرخانه‌ای پرازکاه وخانه‌ای پر طلارا داراباشد خانه‌پراز زررا پیش ازخانه پرازکاه می‌بخشد با آنکه معاویه از دشمنان علی‌و کینه ورزان علی بود.

۷ - حلیم‌ترین مردم‌نسبت بگناهکار و باگذشت ترین آنها نسبت ببدکاران بود چنانکه درروز جنك‌جمل به **مروان بن حکم** که‌ازدشمن‌ترین مردم‌نسبت باوو‌باکینه ترین آنها نسبت بعلی بوده دست‌یافت‌حتی‌ازتوبیخ اوهم‌صرف نظر کرد همچنین **عبدالله بن زبیر** ، درملاء عام باوفحش ودشنام داد درروز واقعهٔ بصره بمنبر رفت و درخطبهٔ خود گفت **«ناکس پست علی بن ابیطالب** بسوی شمامی آید **اتاکم الوغب اللئیم علی**

بن‌ابیطالب چون روزجمل عبداله زبیررا اسیر کردند علی اورا ببخشید وبهمین‌اکتفا کردکه باو فرمود **بروکه دیگرترا نبینم** وزیادتر از این کاری نکرد وکلمه‌دیگری نگفت درحالی که اهل بصره میگفتند اگرعلی دست بعبدالله‌زبیربیابداو را خواهدکشت اهل بصره هم‌با اوجنگیدند واورا سب‌ولعن کردند و چون بآنها ظفر یافت همه‌رابخشید ودستورداد هیچ‌فراری‌را دنبال نکنید برهیچ مجروحی‌حمله‌نکنید هیچ اسیری رانکشید هرکس‌اسلحه برزمین گذارد مصون‌است هرکس بلشکر امام تسلیم‌شود وپناه‌برددرامان ازآنهانه‌اشیاء قیمتی‌را گرفت‌نه‌اولادشان را اسیر کرد ونه‌اموالی‌بغنیمت برد وحال آنکه اگر میخواست قادر برتمام اینکارها بوده و لکن امتناع کردو جز گذشت و عفو اقدامی ننمود.

۸ ــ فصیحترین وبلیغترین مردم درسخن بود تاآن‌حدکه‌درباره سخنان اوگفتند پائین‌تر ازکلام آفریدگار وبرتر ازکلام آفریدگان **دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق** وسید رضی‌ره گفت **کلام‌علی کلام‌علی** وعبدالحمدبن‌یحیی کاتب‌ونویسنده بنی امیه گفت هفتادخطبه ازخطبه‌های **اصلع** بیاد سپردم لبریزشد و بازهم لبریزشد که مراد از اصلح کسی‌است که مقدم‌سرش موئنداشته باشد.

ابن‌بناة (۱) گفت ازخطابه‌گنجی ذخیره کردم که‌هرچه از آن خرج کنم دامنه‌اش وسیعتر ومایه‌اش افزونترمیشود ـ یکصد فصل از مواعظ علی بن‌ابیطالب بخاطرسپرده‌ام این‌است آثار عظمت علی‌بن‌ابیطالب.

مامعتقدیم که خلافت بدوش شیخین‌قرار گرفت و امام هم‌پس از اثبات حق خویش وفاطمه فرزند پیغمبر زوجه خود راضی‌شد خوفا للفتنه ودومصلحة للجماعة

برادران‌سنی‌ماهم‌نوشته‌اند که علی‌ع‌خلیفه منصوص پیغمبر ص‌بود ولی چون سقیفه برپاشدعلی‌مشغول تجهیز پیغمبر بوده ومردم‌خلافت را باابوبکردادند.

---

۱ ـ اصبع‌بن‌نباة ازخطبای‌نامی وازسرداران‌لشکر علی‌بن‌ابیطالب است وازتابعین وروات موثق‌است که سالهاملازمت امیرالمومنین‌راداشت.

خلافت امام حسن ع

خلافت امام حسن مجتبی سال ۴۱ ـ ۴۰ ه

اکثریت اجتماع بشر را مردم ساده‌لوح- بی‌سواد ـ کم‌تجربه تشکیل میدهند که اغلب عقلشان در چشمان قرار گرفته و طالب مشتهیات میباشند و همیشه دنیا حق‌پرستان ـ خردمندان دوراندیشان اقلیت داشته‌اند تاریخ را ورق بزنیم در این حقیقت تردیدی پیدا نمیکنیم در هر عصر حق‌گو وحق‌جو بسیار کمتر از دنیاخواهان بوده‌اند.

زندگانی امیرالمومنین علی بن ابیطالب که سرحلقه متقیان وپرهیزکاران وعدالت گستران جهان بود ۲۵ سال بمبارزه وفداکاری درپیشرفت اسلام گذشت ۲۵ سال هم بخانه نشینی ومحرومیت از حق آسمانی گذراند پنجسال هم که خلافت ظاهری داشت بجنگ و پیکار علیه دنیاخواهان ادامه‌یافت عاقبت اورا بجرم بزرگواری وعظمت فکرومقام وقدرت ناجوانمردانه درمحراب زکریا کشتند ـ ودنیابکام دنیاداران رونق گرفت .

شامیها که بامعاویه بیعت کرده بودند بخلافت او وفاداری کردند اهل کوفه هم اطراف امام‌حسن راگرفتند بااوبیعت کردند وبجنگ بامعاویه تحریص وترغیب نمودند امابی وفائی وناجوانمردی رانشان دادند .

مردم مصرهم که پیروعمروعاص شدند مردم بصره هم‌تحت تبلیغات خوارج قرار گرفتند یکسال بدین‌منوال گذشت تاصلح بین‌معاویه وامام‌حسن برقرارشد بدین‌شرح امام حسن پس‌ازشهادت‌پدرش بااستقبال گرم‌مردم کوفه روبروشد که بااوبیعت کردند وقشونی مهیای جنگ شام بود که برای دفع معاویه آماده شده بود بابیعت گرفتن از مردم کوفه مهیای جنگ شدوعازم مدائن گردید ولی‌دراین محل که مرکزتجمع قشون بودتبلیغات معاویه وپولهائی که بوسیلهٔ جاسوسان بین‌سران‌سپاه نیروی‌امام‌حسن توزیع وتقسیم میشد بی‌وفائی مردم کوفه ودنیاخواهی آنها بجائی کشید که پولهائی از معاویه گرفتند وباو نوشتند اگرمایل باشی ماخود مستقیماً حسن‌بن‌علی راتسلیم‌تومیکنیم .

معاویه هم‌نامه‌ها رابرای امام‌حسن فرستاد وپیغام داد بااین سپاه میخواهی بامن جنگ کنی درضمن هم‌ازچهل هزارنفربیش از۱۶ هزارنفرحاضرنشدند ۱۲ هزارنفرآنهاهم دسته دسته پراکنده شدند وبقشون معاویه ملحق گردید امام‌حسن‌مجتبی مصلحت برآن دید که بامعاویه جنگ رابصلح مبدل نماید وناموس اجتماع راحفظ کند که خونریزی‌بی جانشود زیرااویقین داشت که بااین قشون کم وسست رای‌نمیتوان بجنگ پرداخت ولذا حاضربرای صلح‌شد وصلحنامهٔ نوشتند که درکتاب زندگانی امام حسن مفصل نگاشته‌ام

ضمناً ازهمان دسته خوارج بامام حسن اعتراض کردند که چرابامعاویه صلح کردی واورا مذل‌المومنین نامیدند وخواستند بکشند که فقطپس ازضربه‌ای اورا نجات دادند وخلافت واگذاربمعـاویه شدمشروطه برآنکه‌بدوستان علی‌آزاری نرساند معاویه‌هم چون‌استقرار یافت آنچه درحیطه قدرت اوبود برای خلع نفوذشیعیان علی‌بکاربرد .

در۲۱ ماه‌رمضان سال۴۰ بود که امیرالمومنین رحلت کـرد وامـام حسن بخلافت نشست ودرماه ربیع‌الاول سال۴۱ که صلح‌نامه امضاء شد وقدرت دست بنی‌امیـه دشمنان دیرین بنی‌هاشم وبنی‌عبدالمطلب افتاد .

امـام حسن‌مجتبی ازکوفه مقرحکومت علوی بمدینه بازگشت وآنجا بود تاسـال ۵۰ که معاویه برای قطع امید بنی‌هاشم امام‌حسن رابوسایل مختلف مسموم کـرد تـادر ماه‌صفرسال پنجاهم ازجهان درگذشت ومعاویه از همان سال‌برای ولیعهد ساختن یگانـه فرزندش یزید فعالیت‌ها کرد تاسال شصتم که درگذشت .

قسمتی ازکارهای بنی‌امیه راکه بازحمات بسیار ازتاریخ اسلام استخراج کرده‌ایم برای اطلاع خوانندگان درآخرانقراض امویین می‌آوریم تاخوب این‌شجره ملعونه ننگ تاریخ بشریت شناخته شوند .

چرا قبول خلافت کرد؟ برخی‌خود دربنیان کلاس اول مکتب سیاست و تاریخ گفته‌اند حضرت مجتبی(ع) که میدانست مردم بااو نیستند واین بیعت درصورت ظاهر ورياوشبيه است چراقبول خلافت کرد تامجبورشود بامعاویه صلح کند ؟؟

این‌سخن خام‌بچندین پاسخ ردمیشود ــ زیرا بسیار کودکانه وبی‌تعمق است !!!

۱ ــ اسلام دین آسمانی است وبشرناگزیر ازدین است و اسلام‌کاملترین وآخرین دین‌کامل‌رقاء بشریست‌دیگر بشرهرقدررقاء عقلی‌پیدا کند ممکن نیست‌بتواندبهتر ازاین قانون برای اداره اموربشرتهیه وتدوین کند .

بنابراین دین‌آسمانی پیغمبرورسول دارد واوناگزیربرای تشریح مطالب خلیفه و امام میخواهد وهردوموظف هستند خودرا بجامعه بادلایلی که ازاعجاز وخـرق عادات و تصرف ولایت مطلقه درعالم‌کون وفساد دردست دارند معرفی بمردم‌نمایند تاخلق بدانند ازکی بایدپیروی کرده ومشکلات زندگانی‌رادردین ودنیا بپرسند ـ اگرپیغمبروامام خود رامعرفی نکنند که منطوق ومفهومی ازنبوت ورسالت امامت وخلافت دراونیست ،

وطریق معرفی این است که بگوید ای‌بندگان خدامن فرستاده خـالـق شما هـم بااین‌دلایل بااوبیعت کنید ویك‌بیعت مشروع ازافرادواقوام واجتماعات بگیرد که درحقیقت قبول دین‌وابلاغ وصول‌آنرا نموده باشند .

بااین مقدمه بدون‌شك پیغمبرخاتم‌النبیین‌ص وخلیفه بلافصل اوامیرالمومنین وبعد هم‌امام حسن‌مجتبی‌ع واجد همه‌شرایط صفات زمین‌وآسمانها بودند‌کسی نبود که در قبال عرضه اندامی کند مگرمعاویه ونظائراولذا برحسب‌سنن وآداب‌شریعت خودرا وخاندان خودرا معرفی کرد ومردم هم‌بیعت کردند وبحکم وظیفه شرعی‌قبول کرد تاحجت خدابـر خلق معرفی شده‌باشد واگرامام حسن‌ع قبول‌خلافت نمی‌کرد بوظیفه امامت عمل نکـرده بودزیرا اومأمور آسمانی بودبایدخودرا بمردم‌معرفی کندوبیعت‌بگیرد وقبول خلافت نماید

۲ ـ دوم این که اگرازوظیفه آسمانی هم‌صرف‌نظر کنیم وبصرف‌سنن اجتماعی دنیا بپردازیم متفقاً از شهرها وممالك اسلامی مردمی را شایسته خلافت و ریاست وزعامت میشناختند اورا انتخاب کرده وبااوبیعت کردند اگرچنین کسی باآنکه‌اعتماد بنفس‌دارد وبنیروی وحسب ونسب خود مطمئن است که لایق‌این منصب میباشد وقبول نکند خیانتی بجامعه کرده زیرا اگر اوعقب رفت کسی خواهد پیش‌آمد که لایق نیست و شاید خون مردم و عرض و ناموس اجتماع بدست او حدر رود مسئولیت.وجدانی با کسی است که میتوانسته وشانه خالی کرده .

باآنکه بین‌دنیاودین خلافت آسمانی وزمینی بین‌امامت وولایت‌مطلقه وریاست‌جامعه عرفی بسیارامتیازفرق است معذلك ازهرنظرتوجه شود امام حسن‌ع ازهردوجنبه ممتازو شایسته وبر گزیده ومورد اتفاق ووحدت کلمه آسمانی وزمین بودوباید قبول خلافت کند تامردم راباآینده روشن سازد .

۳ ـ دلیل‌سوم یك‌جامعه آفت‌زده که تحولات‌سقیفه واعمال‌خلیفه سوم‌آنها رافرسوده منحرف ساخته دریك انقلاب اجتماعی که زعیم‌آسمانی خودرا مانند علی‌بن ابیطالب‌ع از دست داده وجزحسن‌بن‌علی‌ع کسی رابفضیلت وعلم‌ومکرمت وشجاعت وسماحت وعدالت نمیشناسند وبگفتارپیغمبرص درباره سبطاکبرآشنائی کامل دارند دراین تطورات اجتماعی وتحولات سیاسی وجنایات توطئه کنندگان فاجعه ۱۹ رمضان بکجاپناه برند وچه کسی را کشتیان دریای‌متلاطم دین‌ودنیای خودقراردهند که اسیرباز گشت بساحل نجات راداشته باشند ـ آیا معاویه یاعمروعاص ـ یاابوهریره وبظاهرآنها برای زعامت خوب بودند که باوحدت کلمه اورا انتخاب نمایند ـ دیدیم که همین طالبین مقام ومنصب وجاه‌طلبان با حسین‌ع چه کردند وبامردم چگونه رفتارنمودند اگرامام حسن دراین حال که، مردم بدوپناه برده‌بودند آنها راترك میکرد وروبصحرا میگرفت‌دنبال‌کار خود میرفت‌املا خود مردم بااوچه میکردند چنانچه بعضی دریك‌کار کوچك چه گفتند وچه کردند وبعلاوه که مسئول خلق وخالق بود که چراآنها راحراست نکرد ـ امام‌حسن قبول خلافت کرد وبا آنکه صلح‌نمود ومصلحت درمصالحه دید تاخون مردم حدرنرود و خنجر برانش زدند ـ سجاده اززیرپایش کشیدند خطاب یامذل‌المومنین باوکردند اگریکباره قبول نمیکرد آیابااوچه میکردند ؟

٤ ـ ازهمه این اموروانشناسی سیاسی بگذری که خلافت میراث جدش و پدرش بود وکسی درفضیلت ومکرمت بالاتروبرترازاونبود لذاقبول خلافت شروع کرد تا شاید آب رفته رابجوی بازگرداند ومردم رابراه مستقیم مقررالهی برگرداند ـ وچون این خاندان معصوم ومتصرف عالم کون وفساد بودند جز برای رضای‌خدا ومصالح اجتماع‌قدم برنمیداشتند چنانچه نظیرهمین جریان سیاسی برای حضرت علی‌بن موسی الرضاع‌پیش آمد وباجبارقبول کرد درحالی که تصریح داشت که این‌ولایتعهدی عملی نیست وما در کتاب زندگانی آنحضرت مفصل شرح‌دادیم ۱

---

۱ ـ زندگانی حضرت ابوالحسن السلطان علی‌بن موسی الرضاع چاپ ۱۳۳٤

یکی ازسنن اجتماعی این‌است که تاحقی درمرکزخودش‌استقراردارد کسی برآن طمع نمی‌کند زیرا می‌داند آن‌حق‌مخصوص یك خاندان‌است و تجاوز بدان نمیشود کرد اما اگر یك ستم پیشه‌ای آمد تجاوز تعدی‌بحقوق حقه آسمانی یك شخصیت یایك‌خاندان مورد احترام قرآن واجتماع نمود کم‌کم‌افراد دیگرهم قیام‌میکنند که اگر نبایدتجاوز کندچرا دیگری برود واگرباید چرا مامحروم ازاین‌مقام ومنصب‌وعنوان‌وتعیین‌باشیم.

اینکه مسلم است درست تصفیه‌حقی‌غصب‌شدوراه‌مستقیمی منحرف گردید - معاویه هم‌بتحریك اربابان اصلی خودسفرای نصاری که اصلا ازآن‌نژاد بوده درمقام گرفتن این مقام‌ومنصب‌قیام کردو آنچه که دربارهٔ‌ذریه‌وعترت‌وعشیره‌وذوالقربی درقرآن‌حدیث‌وسنت رسول‌الله ص سفارش شده‌بوده‌همه‌را نادیده گرفت بلکه زیرپا گذاشت‌وبمنطوق **حب‌الشی یعمی‌ویصم** چشم وگوشش درباره شنیدن ندای‌حق‌کور وکربود خود و حزب آشوب طلب ناجوان‌مرداموی میکوشیدند تا تمام‌موانع را بردارند و خودشان را بمقام خلافت برسانند - حکومت‌وصندوق بیت‌المال مسلمین‌را بدست آورند،

معاویه نه‌تنها احادیث‌مخصوص‌عترت وطهارت رانادیده گرفت‌بلکه‌روش شیخین‌را هم‌متروك گذاشت وازآنها هم متابعت‌نکردو کساتی‌اطراف‌خودش‌جمع کرد که سنخیت‌نام داشتند مانند عمروبن عاص و مغیرةبن شعبه و ابوهریره که انتخاب این اشخاص خودلطمهٔ بزرك برپیکرفضیلت ورقاعملی اسلامی بوده‌وخود معاویه درانتخاب این‌مؤانسین ومجالسین جامع‌الشرایط مفاخره‌میکردوشعرای‌قدما اشاره بمفاخرات اوکرده‌اند-مهیار دیلمی درلامیه‌خود گوید .

ما الخبیثان بن هند و ابنه **وان‌طغی‌خطبهما‌امدوجل**

بمبدعین فی‌الذی جاأبه **واثمـاً تقغیا تـلك‌السبل**

و شریف‌رضی‌رحمةاله علیه فرمود .

الالیس‌فعل‌الاخرین وان علا **علی قبیح فعل‌الاولین بزائد**

وکیت گفته‌است

یصیب‌به‌الرامون‌عن‌قوس غیرهم **فیا اخرأ اسدی‌له الشراول**[۱]

معاویه خودش‌خوب‌می‌دانست که قابل‌قیاس‌باشیخین وروش‌حکومت‌های سابق نیست ونقشه اوتغییر اساسی‌خلافت بوده .

« درعصر عمرباآن‌زهدو تقوائی ظاهری که‌عمرداشت و عمال‌خودراسخت مجازات می‌کرد . خبردارشد معاویه عامل‌شام‌نمایندگی خلافت رابوضع سلطنت تجمل آمیـزی تبدیل‌وتشکیل‌داده باو نامه‌ای‌تند نوشت که‌مگرتوروش‌ابوبکر وزندگی مرأندیده‌ای‌چرا سنت اسلامی‌راعوض کرده‌ای؟

معاویه جواب‌دندان‌شکنی باوداد - نوشت‌این‌جا سرحددولت‌های‌روم‌ویونان است‌و باید نزدیك بروش حکومت نصاری بوده و آبروی اسلام را باتـجمل و مـقـام و سطوت

---

۱ - مسعودی درحاشیه‌ابن‌ایثر ص ۷۸ بنقل صلح‌الحسن آل‌یس ص۲۵

نگاهداشت . !!

عمر ازاین جواب ساکت شد ولی حقیقت این است که معاویه خود از نصارای روم بود واین حکومت را مقدمهٔ سلطنت شبیه بسلطنت قیاصره روم گردانید ومیخواست اسمی از اسلام نباشد مگر آنکه نفع حکومت اومحفوظ بماند.

درخلافت حقه علوی که مظاهر تقوی وعدالت همه جامتجلی بودمعاویه سخت نگران شدولذا باتمام قوا علیه علی بن ابیطالب قیام کرد - درخلافت حضرت علی ع دست ستمکاران کوتاه شدمعاویه معزول گردید ولی بیعت نکردبلکه شورش وغوغا برپا نمود.

دراین موقع از علی ع پرسیدند معاویه که چنین آشوبی برپا کرده برای حفظ مقام خودش است شما چرا درموقعی که حق شمارا غصب کردند قیام جنگجویانه نکردید ؟

سئله بعض اصحابه - کیف دفعکم قومکم من هذا المقام و انتم احق به ؟ فقال ع انها کانت اثره شحت علیها نفوس قوم و لخت وعنها نفوس آخرین والحکم لله والمعود الیه القیام ودع عنك نهباً صیح فی حجراته(۱)

این سکوت امیرالمومنین علی ع بنظر بعضی کظم غیظ بوددرعدم دخالت درکارتصفیه وبنظر برخی تحمل او برای تسلیم بودولی حقیقت این است که ولایت مطلقه الهیه ویدالله الباسطه برای احرازمقام ومنصب نیامده بود ولذا دیدگان قضاوت کنندگان ظاهری از قشر کدورات پوشیده شده و غافل ازحقیقت موضوع ووظیفه مقام ولایت وعلم کلید تمام جهات هستند.

آنها که سبقت در امر خلافت گرفتند جزهمین ریاست چیزی نمیشناختند ولذا نه تنها مقام ولایت را نشناختند یانخواستند بشناسند مقام قرابت وایادی واخوت و باب علم و عبادت وقضاوت وسایرصفات وخصال وملکاتی که پیغمبرص صریحاومخصوصا تعیین وتاکید در احترام آن کرده بود آنهاراهم نادیده انگاشته و همه را بازیچه تمایلات نفسانی خود پنداشته چیزی را که نمیتوانستند انکار کنند کثرت فضائل علوم بوده که ناگزیرمکرر اعتراف علم و زهد او کرده و۲۶ بارعمر گفت **لولا علی لهلك العمر**

نمیدانم که غاصبین خلافت نمیدانستند امامت جزء نبوت است و ازارکان مهم دین است وسبب ودلیل عظمت اسلام است یانمیخواستند بدانند - برای ما که جنبه استنباط و اجتهاد ندارد زیرا نص صریح مؤکد هست ودرمقابل نص اجتهادمفهوم ندارد، یعنی اسلام بدون ولایت ودین بدون فداکاری وجانبازی مالی وجانی علی غیرقابل قبول است .

آری جاه طلبان که آشنا باوضاع اعصارقدیم بودند گفتند درعصرعیسی هم خلافتی نبود وماپیروسنت اجتماعی هستیم درحالی که آنهم خلافت ودروغ گفتند تمام انبیاء واولیاء وصی وخلیفه وجانشین داشته اند چنانچه درتاریخ انبیاء اثبات نموده که رشته نبوت ورسالت آسمانی ازآدم تاخاتم ووصایت نیزپشت بپشت تاخاتم الاوصیاء حضرت صاحب الامر همچنان ادامه داشته وهیچ گاه زمین خالی ازحجت نبودونخواهدبود فقط چیزی که برای علی ع نقطه

---

۱ - نهج البلاغه ص ۲۹۹ ح ۱ چاپ شرح محمد عبده

ضعف دانستند سن حضرت بود که گفتند جوان ۳۳ ساله نباید خلافت کند که درحالی که پیرمردهای سالخورده وفرتوت هستند آنها گمان میکردند خلافت امرانتخابی مبتنی بر سن است درصورتی که حضرت عیسی در گهواره فرمود **انی عبدالله اتانی الکتاب** رسالت خودرا ازعهد رضاع وشیرخواره گی ابلاغ کرد - وبرگزیدگان آسمانی بزرك وکوچك وخردسال وسالخورده ندارند بعدآمدند گفتند نبوت وولایت نبایددریك خاندان جمع شود - اینهم نقطهٔ دیگرجهالت ونادانی یاعلامت جاه‌طلبی ودنیاخواهی آنها بود - درحالی که - روایت ازخودسنی‌ها نقل‌شده که محمدوعلی‌ص ع نورواحدهستند ومقام ولایت‌مقدم برنبوت است یعنی‌تاولایت نباشد نبوت نخواهدآمد نهایت مقام ولایت مطلقه کلیه‌الهیه باخاتمیت نبوت‌درپیغمبرص جمع‌شدودرشخصیت آنحضرت‌نبوت‌تجلی کرد وولایت دروجود علی‌ع متجلی گردید، چنانچه درکتاب امیرالمومنین‌ع که مکررچاپ شده‌مفصل تشریح کرده‌ام این ولایت کلیه که بانورپاك‌محمدص وحدت وجودی‌داشته دراصل آفرینش بخلافت ووصایت ووزارت ووحدت وظیفه وانذاروبیم وهدایت‌وارشاد مخصوصاً برگزیده شده‌واگر اوباتمام جهات ممنی قرب وصی‌خلیفه نمیشدکی بایدباشد تاسنخیت بامقام ولایت ونبوت مطلقه حاکمیت داشته باشد ؟؟؟

یاللعجب بااین گمانهای باطل خیال میکنند فکربدیعی آورده‌اند که نبوت وولایت دریك قبیله جمع نشود مثل‌اینکه منصب میراث بوددرحالی که ارث‌راهم انکارکردند تا حقی راببرند !!

این‌غصب حق‌درتاریخ نظایربسیارداشته ودارد !!این‌قطع وفصل ازاعمال ریاست طلبان وعشاق مقام‌خلافت وزعامت بوده‌است که منشاء فجایع تاریخ و جنایات غیرقابل جبران بوده است این‌حقیقت ومجازازصدرآفرینش دورشته متوازی ودامنه‌داری بین حق‌و باطل بود که گاهی بشدت وگاهی بضعف فعالیت میکرد .

رشته رشته آب شیرین وآب‌شور برخلایق میرود تا نفخ صور

برای یك‌مورخ محقق مسلم است که فجایع مختلفه قرائت تاریخ‌اسلام بین‌بنی‌هاشم وبنی‌امیه - بین‌بنی‌زبیروبنی‌امیه - بین‌بنی‌عباس وبنی‌امیه - بین بنی‌علی وبین بنی‌عباس مولود مخالفت سقیفه باسیاست شخص رسول‌الله ص بود که اگرآن مخالفت نمیشد این جنایات تاریخی رخ‌نمیداد .

بدون شك فجایعی که برای عترت رخ‌داد ازقتل وسلب وتبعید وتحدید - تهدید- تواری تحقیر تذلیل همه‌روی مخالفت باسیاست پیغمبرص بود که جاه‌طلبان سقیفه برای احرازمقام وسلطه نفوس مردم ونفوذکلمه درمال وجان آنها بکاربردند وامت راازعترت بیك دره‌عمیقی فاصله انداختند .

این‌فترت تاریخی درحال تحول بود تاباز بجای خودبازگشت وخلافت بخاندان نبوت برگشت ولی مدت آن کوتاه و مواجه ناملایماتی خطیرگردیدزیرا همان جاه‌طلبان درتحریك‌عوامل تخریب برآمدند وبمنطوق حدیث نبوی‌ص که‌فرمود حسدمانند آتش‌است که‌هیزم رامیخورد دین‌را ضایع میسازد .

«الحسد یاکل الدین کما تاکل النار الحطب»

حب ریاست وشهوت سلطنت وغرورجوانی ودست یافتن بیت‌المال سبب آتش زدن خاندان بی‌شماری ازاتقیای امت گردید وطباع زعما برای بلعیدن مقام‌ومنصب مانند آتش جان ومال وناموس مردم راخورد .

نبوت وامامت یك‌منصب الهی‌بود که شامل تمام مراتب و اقسام سیاست زندگی جامع جمیع احکام حیات دین ودنیائی‌بود - درهرکارمرجع وملجاء دین‌است وصاحب‌دین پیغمبروصی اوامام است که این‌منصب راپبول وزورنمیتوان گرفت .

تحولات‌زمان انقلاباتی رانشان‌داد وچرخ گردش کرد تابازسرحلقه‌سیاست رادرخانه حسن‌علیع گذاشت ولی‌معاویه که برای‌این منصب قیام کرده مکـرحـاضـربود واو بقیمت جانش تمام‌شود بگذارد وخلافت بخانه علی‌باقی‌ماند ؟؟ حاشا وکلا !؟؟!

امام حسن درنامه‌ای که درمخالفت معاویه بـاونوشت این‌حقیقت‌را متذکر گردید نوشت ای‌معاویه چون پیغمبرص‌ازدنیارحلت کرد عرب گفتند محمدسلطنت عربی‌داشته و مال اختصاصی‌عرب است آنهاکه ازاین‌حق محروم‌میشدند گفتند مال‌قریش‌است چون بنام‌قریش رسید گفتند ،ازقریش هستم‌چون‌بذوی‌القربی‌رسیدخودرا ازخویشاوندان‌پیغمبر معرفی‌کردند آنچه‌کردند اما تو ای‌معاویه چه‌میگوئی توازحزبی هستی که نه‌ازعرب‌ونه ازقریش هستی توآزادکرده پیغمبر وازحزب منافقین ومخالفین‌هستی اینك دم از خلافت میزنی ؟!

ای معاویه بسیار شگفت‌آور است‌کارتوکه نه‌دراسلام سابقه‌داری نه‌فضیلت دینی ونه معروفیتی داری و نه در مجاهدات اسلام قدمی برداشتی بلکه جزومخالفین بودی واینك مدعی خلافت هستی ؟!؟

حضرت مجتبی‌ع دراین‌نکات بسیاردقیق‌بوده وانگشت‌روی حساسترین نقطه ضعف معاویه میگذاشت واورا باخاندانش معرفی‌می‌کرد وجنایات این خانواده را علناً بمردم‌میگفت ومناسبات اورا برای‌احراز مقام خلافت با سقیفه و دوستان پدرش نقل‌می کرد .

ما درسطور تاریخ می‌بینیم که همین نکته راکه حسن‌بن‌علیع بمعاویه‌علناً گوشزد فرمود معاویه کراراً بمحمدبن ابی‌بکر نوشت قال‌کان‌ابوك‌وفاروقه‌اول‌من‌ابتزه‌ـ **یعنی‌علیاً علیه‌السلام حقه وخلفه علی‌امره وعلی ذلك‌اتفقا واتسقا ثم‌انهمادعواه‌الی بیعتهما فابطأ عنهما وتلکا علیهمافهمابه‌الهموم وارادوبه‌العظیم‌ثم انه‌بایع لهما واقامه‌لایشه‌کانه فی‌اوهما ولایطلعامه علی‌سرهماحتی‌قبضهماالله . ثم اروف‌قائلا- فان‌یك،سخن‌فیه‌صوابأفابرك‌استید‌به‌وسخن‌شرکاء ودولولامافعل ابوك‌من‌قبل . ماخالفناابن‌ابی‌طالب‌ولسلماالیه ولکنا رایتا اباك‌فعل‌ذلك‌به واخذنا بمثله ۲**

۱ ــ ابن‌ابی‌الحدید ص ۱۲ ج ٤

۲ ـ مسعودی‌درحاشیه‌ابن‌اثیر ص ۷۹۷۸ ج ٦

حاصل‌مضمونش‌این‌است که وقتی‌محمدبن‌ابی‌بکراعتراض کردبراعمال معاویه‌درغصب حق‌علی‌واولادش‌معاویه باونوشت‌پدر تووفاروق‌یعنی عمربن‌خطاب اول کسی بودند که حق علی را غصب کردندوسبقت دز این کار داشتند و آنهابودندکه اصرار کردند از علی بیعت بگیرند وعلی حاضر نشد با آنهابیعت کند و آنهادرهم‌وغم کارخلافت بودندتاپس ازمدتی بیعت کردو تسلیم‌شد ولی‌شرکت درکار آنها نکردوآنها نیز علی‌را ازاسرارخود بی‌خبر گذاشتند تادر گذشتند .

ونوشت اگرپدرت مستبدانه قیام‌نکرده‌بود، شریك او نمیشدیم واگر آندوحق‌علی را بزور نمی‌بردند منهم‌باعلی بمخالفت برنمیخواستم ولیکن‌چون دیدم پدرت چنین کرد من‌چنان کردم .

این‌نامه حقیقت‌امررا میرساند که چگونه خلافت بسه نفراولی رسید و بعد برای تحقیرعلی‌را درصف‌پنج‌نفردیگر آوردند وشورای‌شش‌نفری تشکیل‌دادندتاازمقام‌او بکاهند ونتیجه‌ببرندسپس‌علیه اوجنگهای‌بصره وصفین‌ونهروان بوجودآمد واشخاصی که همکاران معاویه‌بودند ازبیعت باحضرت علی‌ع وامام‌حسن خودداری کردند مثل‌اینکه اینها عقد برادری برای بردن‌مقام‌خلافت بسته‌بودند .

عبدالله‌بن‌عمر که بایزید و حجاج برای‌عبدالملك‌بن مروان‌بیعت کرد ـ سعدبن‌ابی وقاص ـ اسامة‌بن زید ـ محمدبن‌سلمة قدامة‌بن‌مظعون ـ عبدالله‌بن سلام ـ حسان بن‌ثابت ابی سعیدخدری ـ زیدبن‌ثابت ـ نعمان‌بن‌بشیر که اینها را «قعاد» نوشته‌اند ۱
همین‌ها مخاطب امیرالمومنین بودند که درمنبر کوفه فرمود.

یا اشباه‌الرجال ولارجال ویااحلام الاطفال و عقول ربات‌الحال الخ

که‌فرمود شما گمان‌میکنید من‌شمارا نمی‌شناسم من‌میدانم‌چه‌در سینه‌های‌شما پنهان‌است وحال‌عصیان وخذلان‌شماراخوب‌میدانم .

این‌خطاب‌عتاب‌آمیز که معرف‌احوال بوقلمونی‌بعضی ازاصحاب‌بود مکررازز بان‌علی صادرشد وآنهارا بصفات‌زنان‌زبون وخواروبی‌اراده تحقیرفرمود .

امام حسن‌ع بااین افراد مواجه گردید که‌طبع زن‌صفت وبی‌اراده‌وفرومایه وعقیده راست .وبی‌اصل داشتند . واگرهم دورحسن بن‌علی می‌آمدند آن‌بود که‌مقام‌و منصب وجاه‌ومالی‌بگیرند و در فتوحات فرماندهی باشند که بر همه حکومت کنند ـ عیناً این جریان‌درامور لشگری و کشوری عصری‌موجوداست یعنی ایمان وعقیده‌راسخ بمقامی‌نیست همه منطق شهوت وجلب‌تمایل نفس‌است .

نهایت امام‌حسن که‌دریای‌وقارو کوه‌حلم‌بوده‌همه را میدید و می‌شناخت و بردباری

---

۱ ـ مسعودی‌در حاشیه‌ابن‌اثیر ص ۱۷۸ ح۵ می‌نویسداینها عثمانی‌بودندابوالفدادر ۱۷۱ ح۱ مینویسد اینها معتزله‌بودند زیرا ازبیعت باعلی‌اعتزال کردند ـ علامه‌بزرگوار شیخ راضی آل‌یاسین مینویسد اینها نه‌عثمانی‌بودند نه معتزله بلکه اینها کسانی بودند که مقام‌امامت‌ولایت‌را نشناخته‌و«**الذین ماتوا ولم یعرفوا امامهم**» مات‌میتته‌الجاهلیته

می کرد وشاهد اعمال‌و گفتار پدرش بااین‌طبقه‌فاسده بوده وشریك سر این ولایت و ضمایر امامت بوده حال‌رعیت را خوب میدانست و اگرسخنی میگفت‌برای‌این‌بود که پرده‌عبوب آنها رابکناه‌فاحش ندرد ودرشرم‌حضور نگاهدارد شاید وفادارشوند.

ازنیروی قشون علی‌ع‌که باامام حسن بود ازخطباء وفقها وقـراء و برگزیدگان سیاسی وملازمین حضوردرجنگ وصلح غیراز بنی‌هاشم همه متزلزل بودند ودرعقیده قلبی ثابت بودند ـ آن وفاوصفا وپایـداری‌که در زمان پیغمبرص بودبکلی ازبین‌رفت بوی‌وفا ازآن مردم شنیده نمیشد تطورات انقلاب انحراف سقیفه بنی‌ساعده مردم‌را دگرگون‌کرده درحالی‌که پیغمبرص میخواست مردم باهمان روش بفضیلت اخلاقی ادامه‌دهند پیغمبرص میخواست مومنین همانطورکه بکتاب خدا و یگانگی ونبوت او اعتراف کرده‌اند بذی‌القربی واوصیاء وائمه مصنوعی پس‌ازاو اقـرارو اعتراف کنند .

اماغلبه‌باطل حق‌را تحت‌الشعاع خودقرارداد ومسیرفکرمردم رابااعمال ننگین‌خود عوض کرد .

همه‌بعلی اخلاص داشتند مگردسته‌ای‌که مخالفت ریاست و زعامت‌آنها بود ــ در عدالت وعلم وتقوی وفضیلت وقضاوت وجنگجوئی وفداکاری وبزرگواری وکبـریائی علی مورداحترام همه‌بود اماسقیفه مسیرفکرمردم راعوض کرد ومطالع آنها علیه‌علـی‌ع تبلیغ میکرد ـ دراین بحران سیاسی بازجمعی ازعلی جدانمیشدند ومانند کوه باوقارپابرجـا گرد علی‌پروانه صفت میگشتند .

عمارابن یاسر ــ خزیة‌بن ثابت ذی‌الشهـادتین ـ حـذیفه‌بن الیمان ـ عبدالله وعبدالرحمن بن بذیل ــ مالك‌بن‌حارث اشترـ حباب‌بن‌ارث ــ محمد بن‌ابی‌بکرــ ابی‌الهیثم التیهان ــ هاشم بن عتبة‌بن ابی‌وقاص‌المرقال‌ــسهل بن‌حنیف ــ ثابت‌بن قیس‌انصاری‌ـ عقبة‌بن عمروسعد وسهل بن حنیف ــ ابی قضاله انصاری ــ کعب‌بن عمرو انصاری قرضه بن‌کعب انصاری ــ عوف‌بن حارث‌بن عوف ــ کلاب‌بن اسکرکتابی ــ ابی‌لیل‌ابن بلیل ــ ونظایرآنها کـه مرحوم‌علامهٔ سید شرف‌الدین بیش‌از ۲۵۰ نفرآنها راکه باخلفا بیعت نکردنـد درکتاب فصول‌المهمه نقل‌کرده‌اند این‌طبقه منکرین‌ظلم وبدعت آمربمعروف‌وناهی ازمنکرو مسابق درخیرات ومجـاهد درراه خدا بودند دررکاب علی‌ع ۶۳ نفرازجنگجویان بدر بودندکـه درصفین شهیدشدند وسخت بـانفاق وظلم وبدعت مبارزه میکردند .

اماحسن شاهدهمه این‌حقایق بـودوایـن شخصیت‌ها راخوب میشناخت ـ ولی چون امیرالمومنین راکشتند قشون علی‌یکجا دردامان دنیاافتادند وقریب مال ومقام ومنصب و وعد وعیده معاویه راخوردندحضرت‌علی‌ع هم‌قشون خودرا میشناخت نهایت قوت تأثیر خطب اوبودکه‌آنها رانگاه داشته وگرنه هردم ازدردل آهی میکشیـد ومیفرمود**اللهم عجل للمرادی شقاوة** ومیفرمود .

«فما یحبس اشقاهاان یخضبها بدم اعلاها» وبازمیفرماید .

اما والله لرددت ان‌الله اخرجنی من بین اظهرکم وقبضی الی رحمة من بینکم .

بااین مراتب حسن‌بن علی‌ع بااین نیروی فرسوده وفاسد چه‌کند ؟آیا چاره جز صلح داشت ؟

امام حسن ع وتصمیم برجنگ

دراین‌جا دوموضوع جلب توجه میکند یکی آنکه جنگیدن باید روی‌مطالعات دقیق ونقشه وتاکتیك جنگی وداشتن وسایل وتجهیزات‌کافی وقدرت ادامه ومردان‌جنگی ورزیده غیورباشد دوم‌اینکه نصرت‌دین وجنگ دینی بایدبانیروی‌مردان متدین وعلاقمند وباایمان صورت گیردکه درراه عقیده ومذهب جنگ کنند نه‌درراه شهوات وغنائم همانطورکه رجال صدر اول درجنگهای بدروحنین وخیبروغیره روی‌ایمان می‌جنگیدندوکشته‌شدن رابرای‌خود فوری عظیم میدانستند ومعتقد بودند بکشند یا کشته شوند اجری عظیم خواهند داشت چنانچه ازخسروپرویزپرسیدند بااین نیروی عظیمی که توداشتی چه‌شد ازمشتی عرب‌سر وپابرهنه شکست خوردی ؟؟

گفت آنها برای دین وازروی عقیده می‌جنگیدند قشون‌من‌روی فرمان بی‌علاقه‌گی ولذا ارتش عظیمی ازگروهی کوچك عرب شکست خورد رجال دین جنگ بمنظور امر بمعروف ویانهی ازمنکرمی‌نمودند ولی‌رجال دنیابرای غنیمت شهوات می‌جنگیدند .

آنها برای تکامل نفس‌حقیقتاً فداکاری میکردند اینها برای کیف‌شکم مبارزه‌مجازی میکردند معاویه درعناد وخصومت خودباقی بودوباهرکس که ندای‌وجدان رادرراه‌دوستی اهل‌بیت بلند میکرد اوآرام نمیگرفت وازاین مروت گذشت نمیکرد اوبتنهائی بابغض‌و عداوت درمقابل آل‌محمد قیام کرده‌بود ودرآغازصلح باحسن‌بن علی‌ع هم‌درابتدا درباغ سبزی نشان داد همینکه براریکه خلافت تکیه زد واستقرار یافت عوامل ممکنه منافع حکومت خودرا مرتب باتمام قوای ازپیش‌پا برمیداشت

«نگارنده گوید معاویه باگفتن شعر**لست من‌خندف ان‌لا ینتقم** درمقام انتقام‌از کشته گان کفارقریش درجنگهای بدروحنین وغیره بودولذا باکشتن حجری‌بن عدی و بزرگان اسلام بطون خودرابروزداد .

ابوالفرج عثمان مینویسد ـ امام حسن اول‌کاری که کرد جنگ راصد نفرصد نفر شروع کرد وپدرش علی‌ع روزجمل‌همین‌طورجنگ میکرد ودرجنگ‌هم‌بسیار بافشاروراسخ العقیده وآهنین رای‌بودولذادرمکاتبات بامعاویه پاسخ دندان‌شکن باومیداد وقریش را نیزکه دعوی ریاست و زعامت میکردند بامنطق مستدلی مجاب می‌فرمود وثابت میکرد که امراسلام وموضوع نبوت وولایت‌امرانتخابی وانتزاعی وتقسیم توزیع نیست‌که هرکس دعوی‌کند وباهمه آنها سخت احتجاج ومناظره ومناقشه ومبارزه می‌فرمود .

راستی مسخره عجیبی بودکه‌مردم جاه‌طلب گمان میکردندباید حق‌آسمانی ودین الهی‌را مابه‌التنازع مقام ومنصب وحکومت قراردهند وباتفاق وعداوت وکینه وخصومت برسریکدیگربتازند وبرروی‌هم‌شمشیربکشند یاللعجب هیهات هیهات ؟؟

بمعاویه خطاب فومود کارتو از کفار قریشی عرب هم عجیبتروشگفت آمیزتراست که دعوی‌خلافت میکنی آنها که‌این دعوی‌داشتند اقلا در اسلام سابقه داشتند و خدمتی کرده‌بودند ودردین‌صاحب علم‌وفضیلتی شده بودندتو که چنین دعوی‌داری با کدام‌سبقت دراحکام دین وفضیلت درراه تقوی‌مدعی خلافت‌مسلمین هستی آنان‌زیر نظرمستقیم پیغمبر تربیت شده‌اند- توای‌معاویه فرزند حربی وازاحزاب سیاسی‌عرب هستی که جدم پدرترا آزاد کرده وپدرم‌علی ع رادر حین رحلت او وتوصیه‌فرمود که شدت عمل بخرج ندهم نه آنکه مسلمین‌راتسلیم تو بنایم .

ای معاویه تو خودت میدانی که احق بخلافت ازمیـان همه مسلمین تنهـا من‌هستم که وارث علم‌نبوت وولایت می‌باشم بترس ازخدائی که‌این‌میراث رابمااختصاص دارد-چون مردم را برای‌دو روزحکومت نریز که بخداسوگند برای‌تو خیری نخواهد داشت من‌در این خصومت ترادرپیشگاه حق بمحاکمه دعوت می کنم و آن خـدائی که مـارا آفریده بهترین قاضی‌بین‌ما می‌باشد ۱

امام حسن ، معاویه را تهدیدبجنك کرددرحالی که‌قشون‌وفاداری‌نداشت وسیاست ایجاب کرد که دعوت‌بجنك‌بکنند وقیام‌برای‌جهاد بنمایداماچون ارتش‌منظم‌نداشت‌ناگزیر شدصلح نماید .

اگردعوت بجنك نمی کرد حال‌آنمردم ومقام‌روشن نمیشد باید این اعلامیه جهاد صادرشود تامردم امتحان‌گردند .

شرایط زمان امام حسن درجنك غیر از شرایط زمان‌امام‌حسین‌ع بوده زیرا حسین قریب ۱۵۰ نفرمرد جنگی ازخودگذشته وفادار وعلاقمندبدین‌داشت‌ودرشب‌وروزعاشورا فرمودمن یارانی‌باوفاتر ازاصحاب‌خودسراغ‌ندارم اما امام‌حسن‌باافراد ازخوارج نهروان ودنیاداران‌مادی‌وجاه‌طلبان مواجه بود که جزپول‌ومقام چیزی نمیشناختند پشت سرامام نمازمیخواندند وسرسفره‌معاویه حاضرمیشدند وآخرالامرهم زروزوروعده ووعید معاویه آنهارا ازمداین بطرف‌شام کشید وازقشون‌امام‌حسن‌جا خالی کرده بقشون شامی ملحـق شدند این روش از زمان امیرالمومنین‌ع شروع‌شد نهایت چون‌نیروی جنگی‌علی‌ومردان فداکار علاقمند بامیرع زیادبودند زمینه اینقدرخالی‌نبودوهمین‌رشته‌ادامه‌داشت تامحیط برامام حسن سخت‌گرفت و دین داران کشته شدند و بی دینان نیز در سایه زور و زر قرار گرفتند .

امام‌قشون بی وفارا تهدیدمی کند

معذلك امام حسن‌ع در مشاهده این‌شئون ارتش از یك‌طرف معاویه را مورد ملامت وتهدیدقرار میداد ازطرف دیگریاران بی‌وفای‌خودراسرزنش وتقبیح می کرد وآنهاراموعظه ونصیحت میفرمود وبروش‌فداکاران‌ومجاهدین‌اسلام‌درجنگهای‌بدر وخیبریادآورمیشد چنانچه‌جملهٔ ازنامه آن‌حضرت‌این‌است .

---

۱ - شرح‌ابن ابی‌الحدیدص ۱۲ ج ٤ بنقل‌صلح‌الحسن‌البالی ص ۷۰

« واتق‌الله ودع‌البغی واحقن دماء المسلمین فوالله‌مالك خیرفی ان تلقی‌الله‌من دمائهم باکثرمماانت‌لاقیه به.وادخل‌فی‌السلم والطاعه‌ولاتنازع الامر اهله‌ومن‌هواحق‌به منك »

ای معاویه‌از خدابترس واین حقن وحقد وحسدوکینه راکنار بگذاروخون‌مسلمین را برای احراز حکومت نابحق‌حفظ‌کن - سوگندبخدای تعالی این حکومت وسلطنت برای تو خیری‌ندارد تا خدایرا ملاقات‌کنی صاحبان خون‌ازتومطالبه خون‌میکنند وتو شرمنده ازملاقات آنها خواهی‌شد- ای‌معاویه سلم‌وصلح وسلامت واطاعت‌از اووپیغمبررا حفظ‌کن در امری‌که حق مسلم‌دیکران است نزاع ومناقشه مکن‌تو خود میدانی که‌من‌از تو احق باین مقام‌هستم زیرا وارث‌جدم‌وپدرم می‌باشم و این منصب لباس آسمانی است که دست‌قدرت بمن پوشانیده برای اندام تو بسیار نارساست .

امام‌حسن‌ع حقایق را بامآل ونتیجه نهائی برای معاویه نوشت وگفت و چشم و گوش مردم‌را نیزاز این حقیقت پرکرد اما آنچه البته بجائی نرسید فریادبود زیرا **حب‌الشئی یعمی ویصم** معاویه ازکودکی میخواست بمقام ساطنت‌برسد واطرافیان داخلی جاسوسان خارجی نیز اورا برای‌محو اسلام کمك وتشویق و ترغیب می‌کردند لذا هیچ چیزرا مانع نیل‌بهدف خودنمیدانست بهرکجابرمیخورد اهمیت نمیداد باخدا و قرآن وپیغمبرودین‌مقدس‌اسلام بازی‌میکرد تابخلافت رسید.

شعار امویه‌درشام

حزب‌اموی از زمان عمر درشام‌پایه های‌مقاصد خودرااستوار و در روی‌حکومت و نفوذ بنی هاشم دست انداختندو شروع بتبلیغات دامنه داری‌نمودندتاتمام‌مردم شام‌را تحت سیطره استعمار خوددرآورندوسایه‌بر سر آنهاانداخت‌بطوری‌که مردم‌شام‌مانندآسترلباس مطیع اراده‌حزب اموی‌که زمام‌آن دست معاویه بنام استاندار ووالی بودگردیدند .

وچون امیرالمونین علی‌ع پایتخت‌را از مدینه‌بکوفه‌منتقل کرد تابکمك‌مردم‌عراق وایرانیان‌هوشیاربالشگریان‌شام‌بجنگند **حزب اموی‌ازشام‌که مطمئن شدند‌متوجه کوفه‌گردیدند تاآنسرزمین راازدوستان علی‌خالی‌کنند وازبیعت‌باحسن‌بن علی‌ع‌نیزدوردارند** ودامنه تبلیغات سوء را ازشام بکوفه کشیدند جاسوسان بیشماری درکوفه میان‌مردم گماشتند‌که هرکجا سخن ازمعاویه وامام‌حسن میرود عمیاناً ومنکراً مذمت‌ازاهل‌بیت کرده وطرفداری‌ازمعاویه وقدرت‌ونیروی معاویه و حزب اموی‌را بستایند و ازضعف‌طرفداران امام‌حسن و مذمت وسب پدرش‌علی‌ع چشم وگوش مردم را پرکنند و لذا درتمام محافل و صفوف نمازومجامع خطابی‌و مجالس‌درس ووعظ وخطابه این‌افراد موظف وجاسوسی بصورت حق بجانبی حضورداشتند و مانند همین عصر که ناگهان مرد ناشناسی می‌پرسدچه‌خبری تازه وانگاه شروع بیك بحث سیاسی میکنند تاافکار راجلب و اشخاص‌را بشناسدهمین‌طورجاسوسان شامی در کوفه درکوچه وبازارهرکجا چند نفر جاسوس‌حضورداشته‌وعلاه برگزارشهای خود و تصفیه‌حساب‌ها تبلیغات دامنه‌دار مسمومی علیه اهل‌بیت وبنفع امویین‌می‌کردند .

مثلا صحبت از اعوان جنگ امام حسن بامعاویه میشد می گفتند شمارا بایـن کار چه کار دونفر باهم جنگ دارند چرا دخالت میکنید ؟ چرا وارد میدان معاویه میشوید حسن بن علی که نمیتواند بامعاویه بجنگد معاویه همان طور که برای علی ع پیغام میداد که بقدر موروملخ قشون میکشم بکوفه نیروی ارتشی داردچرا **شما بنام کمك باحسن بن علی جان و مال و ناموس و زندگی خود را بباد فنا** میدهند همینقدر که بدانندنام شما در صف یاران حسن بن علی است چون فاتح شوددمار ازروزگار شماها برمیدارد بهمین ترتیب آنقدر تبلیغ می کردند وباین نحوامام حسن رامجبور بصلح نمودند.

امام حسن ع ازهمه این اوضاع واحوال مطلع بوده و با نامه‌ها و خطابه‌ها احتجاج میکرد و آنهارا تهدید بوعدو وعید میفرمود و از کتاب و سنت پیغمبر یاد آور میشد و ریختن خون مردم را گناه عظیم میدانست و لذا آتش جنگ را بآب صلح خاموش کرد تابی جهت خون مردم را نریزد .

ارقامی چند در تبلیغ علیه امام حسن ع

معاویه چنانچه گفته شد بانواع ظلم وستم ازمردم پول میگرفت ودرراه ابقاء حکومت خود وتوسعه نفوذ وتسلط بردشمنان خود بذل می کرد چنانچه ارقام مختصری از آنرا یاد آور میشویم

علی بن امیه ملکی گرفت صدهرار دینار بپول امروز ۲۵۰۰۰۰۰۰ ریال میشد ارزش داشت غیراز گوسفندان واغنامی که در آن بود .

عبدالرحمن ابن عوف ذیلی گرفت پانصد هزاردینار که ارزش داشت ۹۲۵۰۰۰۰۰۰ ریال میشد.

وبدین ترتیب یك مقدار زیادی طلا ونقره گرفت که قابل شماره احصاء نبوده ۱ عمرو بن عاص بمعاویه آنقدر کمك کرد دراین راه که معاویه وعده ولایتعهدی باو دادچون کارش گذشت عمروعاص را کشت و برای یزید بیعت گرفت.

مفاد نامه‌های معاویه باامام حسن ع

درمقابل جوش وخروش که امام حسن ازاصحاب وتمدی وانحراف مردم ازقرآن و کتاب وسنت داشت وبوعظ ونصیحت و تهدید ووعد وعید مردم را بحفظ خون مردم در راه سلـم وسلامت دعوت میکرد معاویه درنامه‌هایش بلف‌های فراوان میزد وجوش وخروشش ازقدرت ونیروی مال ومنال بود که مینوشت مابکنج‌های فراوان دست یافته‌ایم ومردان جنگی مابدنیا اعلام خطر میکنند ـ عصبیت جاهلیت رابرخ امام حسن میکشید وچیزی که درمفاد نـامه‌های او نبود اصل دین وجهاد درراه خدا برای تکامل نفوس بشری بود امام حسن معاویه را بـروش پیغمبر اسلام وبزرگان اصحاب وفداکاران درجنگ احدوبدر وخیبروخندق ومبارزه با کفر وشرك ونفاق یادآور میشد .

معاویه بروش ابوسفیان پدرش وابوبکروعمروابی عبیده درامرغصب خلافت یادآوری میکرد بین تفاوت ره از کجاست تابکجا.

اگربنا شود اتخاذ سند بر کفرو شرك ونفاق وخصومت معـاویه شود همین مدلول

---

۱ ـ کتاب ایام الحسین عبداله علایکی اندص۲ ۴۱ تا ۱۲۸. ـ صلح الحسن الیاس ۷۳

مراسلات او بامام حسن ع کافی است که شخصیت اورا روشن و آشکار نماید واورا ازحدود شرع ودین مقدس خارج دارند ـ درپایان نامه‌ها که دیگر منطقی نداشت بامام حسن مینوشت من مطالبه خون عثمان رادارم درحالی که باتفاق اراء مورخین از کسانی که از عثمان دفاع میکرد حسن بن علی ع بود که باشمشیر برهنه درب خانه عثمان ایستاد واجازه نمیداد مردم برسر عثمان بریزید اینك معاویه ازاوخونخواهی میکند ـ چنانچه ابن طقطقی مینویسد .

ان الحسن قاتل عن عثمان قاتل شديداً حتى كان يستكفه عنه وهو يقاتل عنه و يبذل نفسه دونه ۱

امام حسن دردفاع ازعثمان چنان جنگید جنگ سخت شدیدی تاآنکه توانست مردم را ازخانه عثمان دور کند و شخصاً بنفس خودش بذل کرد وفداکاری درحفظ جان عثمان نمود که هیچ کس چنین فداکاری نکرد .

اما بازخود عثمان سبب شورش مردم شد وبنابناسخ ومنسوخ احکام مردم بخانه او ریختند .

معاویه درنامه‌های خودادعا داشت که من مقدم برتوازاستانداری حکومت هستم و تجربه‌دارتروبزرگتراز توسناً میباشم پس باید من خلیفه شوم ۲

گمان میکرد اسلام برای خلافت مقیاس ومیزانی ازعمروقد وقامت وسابقه حکومت قرارداده است واین سخن سخیف راازسقیفه درسی گرفته که عمر برای تهیه زمینه امر خلافت خودش گفت ابوبکر پیرمرد است وسالخورده ویارغار بیغمبراست وعلی جوان است پس باید خلافت را بابوبکر داد این جا هم خودش را مسن‌تر وکاردانتر از حسن بن علی ع میدانست.

درحالی که اسلام دولت ابدی ازلی الهیه آسمانی است وسازمان آنرا قبل ازآفرینش آدم داده‌شده و دولت آل محمدص بنص صریح قرآن که فتلقی آدم بکلمات اسامی کابینه نخست‌وزیری حضرت خاتم‌الانبیاء ووزارت وخلافت وولایت ووصایت منصوصی ائمه‌دین یك بیك درساق‌عرش ثبت‌شده بودتشکیلات آسمانی بازیچه دست‌معاویه وحزب اموی نبود که سقیفه آنها هر که رامیخواهد بیاورد وهر که رامیخواهد ببرد ـ دلایل امامت و نصرف و ولایت مطلقه‌الهیه منصبی‌است آسمانی باشرایط تربیت‌ربوبی مگرهرناکس سخیف‌پلیدی لایق‌این مقام‌است ـ امام وپیشوای اسلام بایددرمکتب ربوبی تربیت شده‌باشد و ازآب و خاك طیب وطاهری وطینت وخمیره گرفته باشد تابتواند متصرف درعالم کون وفسادشود که‌شرایط امامت رادرکتاب امام‌رضاع مفصل ازآنحضرت نقل کرده‌ام .

باری صلاحیت خلافت درخور همه‌کس نیست وچون مقام بسیارمهم است وتنها این عالم‌نیست که امام‌باذن‌الله متصرف آنست عوالم دیگری نیز برای‌تکامل سیرحیات نفسانی هست که برهبری امام‌بایدطی‌شودولذا ۱۲ نفررا برای‌این‌کاربرگزید وتربیت کرد که تمام

---

۱ ـ تاریخ الفخری طقطقی ص ۷٤

۲ـ شرح نهج‌البلاغه ص ٤ر۱۳

گفتار آثار و رفتار و روش آنها باهم در یك سطح است وهیچ کدام ازخودسخنی درباره شخصیت خود نگفتند مگر همه ازقول پیغمبر وقرآن صحبت می‌نمودند البته **الله اعلم حیث یجعل رسالتة** خدا بهتر میداند که آیا خلیفه مسلمین بایدعثمان باشد یاعلی ویامعاویه باشدیا حسن مجتبی ویایزید باشد یاسیدالشهداء مرورزمان هم این حقیقت را برای صاحبان عقل وخرد وبصیرت روشن کرد یاحق راازمجازدریافتند بدون شك معاویه وباین ادعاکاذب بود ولاف میزد زیرانه خودش ونه پدرش دراسلام سابقه نداشتند با ابوبکروعمروعثمان هم در جنگهای اسلام نبوده‌اند تاسابقه خود را ملاك تقدم خلافت قرار دهد - وسپس سن خود رادرجه اعتبارخلافت دانست ونوشت باامام حسن که من مسن‌ترم توپس‌ازمن خلیفه باش وتضرع کرد .

«.... ثم الخلافة لك من بعدی فانت اولی الناس بها والسلام» ۱

امام حسن ع درپاسخ این‌نامه بوسیله جندب‌بن عبدالله ازدی وحرث‌بن سویدتمیمی فرمود برگردید وبگوئید **فلیس بینی و بینکم الاسیف ۲** واین آخرین نامه بود که صف‌ارائی شروع‌شد وقشون شامی‌وکوفه باهم‌درمدائن مصاف‌دادند .

نکته لطیف اسلام‌دین سهل ممتنع ودین عقل واجتماع است درمبادی آئین خود جنك راحرام کرد مگر جهاد فی‌سبیل‌الله را برای حفظ حدود وثغور اسلام و خیانت جان‌ومال واموال ونفوس وناموس‌مسلمین واین‌جهادرا برای مسلمان واجب‌مشروط قرارداده که بامر امام‌یا درحضورامام بایدباشد زیرا تنهاامام‌است که‌متصرف بعوالم کون‌است مبداءومنتها ومسیررا که‌برهمه مخفی است میداند وتشخیص جهادرا اومی‌دهد وغیر از اینهم روات اخبار وعلمای اعلام و فقهای عالیمقام هستند که تابعاًلمولاه مخالفا لهواه باشند وازخداوندروی‌تقوی‌درریختن‌خون‌خلق بپرهیزند - ازاین که گذشت‌دفاع‌است که‌برهرفردی‌واجب‌است که‌ازحقوق‌خوددفاع کند

نکته لطیف اینجاست که اسلام جهادرابرمسلمانان متقی واجب کرد و پیغمبراکرم وائمه‌دین کسانی‌را دعوت جهاد در راه خدامی کردند که غالب آنها شب‌زنده‌دار وروزروزه‌دار بودند مردانی درست وصالح و مؤمن بهمه معانی وبهترین مردم بودند که درراه خدا از جان و مال گذشته و لذا معتقدبودنداگر کشته شوند یابکشند بهشت‌خواهندرفت وبهمین نظر از اصحاب سیدالشهداء می‌گفتند اگر مارا صدمرتبه قطعه‌قطعه کنند وباززنده‌شویم بازبه‌میدان‌جنگ‌وجهاد باکفر و شرك‌وظلم وبیدادگری‌خواهیم‌رفت.

امامعاویه در این‌جنگها رذلترین وفاسق‌ترین شریرترین نابکارترین بزه‌کارترین بی‌شخصیت ترین افرادرا انتخاب کرده بودو البته‌باید شخصیت‌بین آمرومامور باشدرشید هجری وحجری‌بن‌عبدی و زهیربن‌قیین وحبیب بن‌مظاهر از افرادارتش‌امیرالمومنین‌امام حسن‌وامام‌حسین‌بودند .

---

۱ - شرح نهج‌البلاغه ص۱۳ ار۱۰ ٤ صلح‌الحسن الیاسین ص۷٦

۲ - مسعودی حاشیه‌بن اثیر ص ۱۱۹ ج ٦

روح جنگی امام‌حسن ع

حضرت مجتبی ع دارای یك روح‌جنگی واحقاق حق بوده که در دیگران کمتر نظیرداشت واینکه مردم باصلح امام‌حسن گمان کرده‌اند آن حضرت مردی گوشه گیر و بیمناك از جنگ بود شهرت غلطی است .

بنی‌هاشم عموما مردان جنگجو و سلحشور وغیور دردین بودند وعبیدالله‌بن عباس می گوید افضل‌ترین صفات بنی‌هاشم خلق‌جنگی و سلحشوری آنهابود که امتیاز بنی‌هاشم ازسایرین بهمه‌خصلت بوده‌است واین‌غریزه درامام‌حسن ع بشدت وخصوصیت ظهورو بروز داشته‌زیرا وارث پدرش امیرالمومنین ع بوده که درجنگها نشدازدشمن‌رو بگرداندیامغلوب ازمیدان برگردد باضافه که امام‌حسن سبط اکبر وپسربزرگ امیرالمومنین ع بوده باودر تربیت اسلامی‌خاصه در محیط صدراسلام ومحیط‌جنگ و جهاد نهایـت علاقه را داشت و مهمترین‌چیزی که باومی آموخت جنگجوئی‌وسلحشوری بود .

بقدری‌حسن‌بن‌علی درجنك ومیدان مبارزه ابرازشجاعت وقدرت جنگی داشت که مکرر امیروفرمانده جنگهای‌اسلامی درعصرعمر وعثمان بوده ولذاعموم مورخین سنی در باره آنحضرت این عبارت را نوشته‌اند که درباره جنگ علی‌فرزندش‌را مورد توجه خاصی قرارداده تا اورا ورزیده‌میدان جنگ نماید .

وكان يكرمه اكراماً زايداً ويعظه وتبجله ۱

وخودش می‌فرمود « **لاتدعون الی‌مبارزة فان‌دعیت‌الیها فاجب فان‌الداعی‌الیها باغ والباغی‌مصروع** »

فرمود کسی‌را دعوت بجنگ مکن‌وپیشقدم درریختن‌خون مردم‌مباش امااگر کسی ترا دعوت بجنگ کرد بمبارزه اوبشتاب وبدان که آنها که جنگ برپامی سازند و آتش پیکار را دامن میزنند دیوانه ومصروع‌هستند .

از این سخن‌معلوم میشود با آنکه‌امام‌حسن ورزیده‌جنگ بود وزیرتربیت آسمانی علی ع قتال‌العرب نشوونما یافته بود میل نداشت پیشقدم‌درجنگ باشدوازخونریزی‌نفرت داشت ولذادر آغازخلافت خودرا درباره‌جنگ‌بنظر بغض وعداوت‌می‌نگریست‌وچون‌مجبور شدبامعاویه بدفاع بپردازد بازمتوجه قوت‌قدرت نیروی‌خودبود که تاچه اندازه است آیا می‌تواندجنگ کند یاخون‌مردم بهدرریخته‌میشود.

معاویه درجنگهای جمل‌و صفین‌ونهروان قشون خودرا آزمایش بزر وزور کرده‌بود ولی امام‌حسن هنوز شخصا بجنگ‌نپرداخته نظرش بیعت مردم کوفه بود وبرحسب وظیفه امامت اعلان‌جنگ راقبول کرد و بدفـاع‌برخواست اماهمینکه ناپایداری کوفیـان‌رادید بازهم‌حاضرنشد خون آنها بناحق ریخته‌شود ودرراهی که‌مالش‌فتح‌وظفر نیست ولذاخاضر بصلح‌شد بعلاوه معاویه بجنگیان خودزروزورمیداد و آنهارا برجامع دتسلط‌میداد تاهر کاردارند بکنند اماامام‌حسن که‌اززیردست‌مولای‌متقیان تربیت‌شده بودوحاضرنبود بیش‌از حق وعادلانه بکسی بدهدالبته درجنگ بشکست‌روبرومیشد .

۱ - تاریخ‌ابن کثیر ص ۳۶۷ ج ۸

باضافه که امام‌حسن‌درفرمان‌جهاد دید آنمردانی که لایق‌جهاد فی‌سبیل‌الله رفته اند وجز یکدسته همج‌الرعانا کسی‌باقی‌نمانده‌است وچون‌از کوفه بجسرمنبج‌رفت(۱)۱۸ روز در آنجا ماند مردان‌جنگجو وسلحشور ومدافع‌تجمع کنند از کسانیکه بیعت کرده‌بودند جزعده انگشت شمار کسی‌حاضر نشدو آیادراین موقع عاقلانه است کسی‌بجنگ بپردازد چاره‌ای‌جز صلح بانیروی‌شامی‌نبوده .

مشاورین معاویه

معاویه بر خلاف‌علی‌ع که‌بدستور پیغمبر ص و امرقرآن‌راهی در پیش‌داشت‌ومیرفت وهیچکس‌را در آن‌دخالت‌نمی‌داد وسخن کسی‌را در خلاف آن‌نمی‌شنید چنانچه فرزندش حسین‌هم همین‌روش‌را داشت .

معاویه افرادی محیل ودغل ومکار وبلاشرط اطراف‌خودجمع کرده‌بود که وزرای مشاور اوبودند و شب‌وروزاز آنها جدا نمیشد مانندشمع روشن کننده محفل آنها بود ودرکارخود با آنهامشورت میکرد ولی‌هدفش فقط نیل بمقام‌خلافت‌اسلامی وتسلط‌برجان و مال وناموس مردم‌بوده روی‌این‌هدف فعالیت می‌کرد هیچ چیزی‌را مانع میل و مقصود نمیدانست .

مغیرة‌بن شعبه ـ عمرو بن‌عاص ـ مروان بن‌حکم ـ ولید‌بن‌عتبه ـ یزید بن‌حر عبسی ـ مسلم‌بن عقبه ـ ضحاك بن قیس فهری ـ شبث بن ربعی تمیمی‌مسلم و مسرف بن ارطاه یامرتاح از مشهور ترین وزرای مشاور معاویه‌بودند.

معاویه از این افراد برای تبلیغات وجاسوسی و مکروحیله وکینه وخدعه درکار احراز خلافت بیشتر استفاده‌میکرد تا از نیروی‌قشون‌وسلاح‌جنگی‌ومبارزه و قشون‌کشی وبخشنامه‌را نوشته بود بهمه‌عمالش که چون یکی‌از افراد مشاور من آمدندهرچه گفتند اطاعت کن وتو آلت‌دست آنهاباش ولذا برخی‌را بر کوفه فرستاد تا روحیه مردم‌را نسبت بامام حسن وقشون متزلزل کنندو درارتش‌امام رخنه نمایند چنانچه کردند و بسوی خود جلب نمودند ـ

ابن ابی‌الحدیدمی‌نویسد مضمون بخشنامه این‌بوده که بتمام‌عمال ولایات‌نوشته‌بود

ما قبلواالی حین‌یاتیکم کتابی هذایجدکم‌وجهد کم‌وحسن‌عمدتکم ۲

مشاورین واصحاب امام حسن مجتبی ع

امام‌حسن‌ع بااین تشکیلات وعملیات معاویه‌آشنا بودولی او نمیخواست مانند معاویه باشد اومیخواست مردانی برای‌دفاع حاضر کند که ازاصحاب پیغمبروحاملین قرآن وحافظین آن هستند ولذا دراین‌مدت جز معدودی مانند ۱ـ حجربن عدی کندی ۲ـ ابی‌ایوب‌انصاری

---

۱ ـ منبج‌شهرقدیمی بزرگ‌بین کوفه و فرات بوده در طول سه فرسخ‌وبفاصله ده فرسخ تاحلب وبنقل یاقوت‌دوروزراه فاصله بوده و تا ملیط ٤روز فاصله و تافرات یکروز و این‌شهر موطن‌بزرگانی چون بحتری‌و ابوخراس همدانی‌بوده‌است .

۲ ـ شرح نهج‌البلاغه ص ۱۳ ج ٤

۳ـ عمروبن قرضه انصاری ٤ـ یزیدبن قیس‌الارحی ٥ـ عدی‌بن حاتم‌طائی ٦ـ حبیب‌بن مظاهراسدی ۷ـ ضراربن خطاب ۸ـ معقل‌بن سنان اشبعی ۹ـ وائل‌بن حجرالحضرمی‌در سیدالاقیال» ۱۰ـ هانی‌بن عروةالمرادی ۱۱ـ رشیدهجری ۱۲ـ میثم تمار ۱۳ـ بسریربن خضیرالهمدانی ۱٤ ـ حبةالعربی ۱٥ـ خدیفةابن اسید ۱٦ـ سهل بن سعد مساعدی ۱۷ـ اصبغ‌ابن نباته ۱۸ـ صعصعةبن صوحان ۱۹ـ ابی‌حجة عمروبن محصین ۲۰ـ هانی بن‌اوس ۲۱ـ قیس‌بن سعیدبن عباده ۲۲ـ سعیدبن قیس ۲۳ـ عباس‌بن شعیب شاکری ۲٤ـ عبدالله‌بن یحیی‌الحضرمی ۲٥ـ ابراهیم‌بن مالك اشتر نخعی ۲٦ـ مسلم‌بن عوسجه ۲۷ـ عمروبن الحمق خزاعی ۲۸ـ بشیرالهمدانی ۲۹ـ المسیب‌بن نجبة ۳۰ـ عامربن وائلة الکنامی ۳۱ـ جویریةبن مشهر ۳۲ـ عبدالله‌بن مسمع الهمدانی ۳۳ـ قیس‌بن مسهر الصیداوی ۳٤ـ عبدالرحمن‌بن عبدالله‌بن شدادالارحبی ۳٥ عمارةبن عبدالله‌السلوانی ۳٦ هانی‌بن هانی‌السبیعی ۳۷ـ سعیدبن عبدالله‌الحنفی ۳۸ـ کثیربن شهاب ۳۹ـ عبدالرحمن جندب‌ازدی ٤۰ـ عبدالله‌بن عزیزالکندی ٤۱ـ ابوتمامة الصائدی ٤۲ ـ عباس‌بن جعده الجدل ٤۳ـ عبدالرحمن‌بن شریح الشیبانی ٤٤ـ القعقاع‌بن‌عمر ٤٥ـ قیس‌بن ورقاء ٤٦ـ جندب‌بن عبدالله‌ازدی ٤۷ـ الحرث‌بن سوئدالتیمی ٤۸ـ زیادبن صعصعةالتیمی ٤۹ عبدالله‌بن وال ٥۰ـ معقل‌بن قیس‌الریاحی .

این‌پنجاه نفرافراد قشون امام‌حسن‌ع بودند این‌طبقه فاضله مسلمان واز اخیار و ابراروسادات ومشایخ ورواة اخبارومجاهدین درراه اسلام و بی‌نظیر در دین بودند کسانی که‌درك محضرپیغمبروامیرالمومنین‌ع راکرده واکثردرکربلادررکاب سیدالشهداءحضور یافتند وفداکاری کردند معاویه وقتی‌اینها را تعریف میکرد و بقشون خود معرفی میکرد میگفت دلهای آنها چنان وحدت دارد که گویاهمهٔدارای‌یکدل‌ویکزبان ویکفکر ویك اراده هستند **«انهم لایقتلون حتی یقتلوا اعداءهم»**

آنها درجنگ کشته نمیشدند مگرآنکه عده‌ای رابکشند واین تعریف دشمن‌بود امااز چندین صدهزاربلکه یکملیون وپانصد هزار جمعیت کوفه در رحلت امیرالمومنین همین پنجاه نفریاکمی بیشتربودند که مهذب وموفق‌وقائم‌اللیل وصائم‌النهارومومن ومتدین بمفهوم واقعی ومحدث وفقیه وسربازوفداکاروکاسب متشرع‌درکارخود بودند اینها بودند که اجرعظیمی درمساعی خوددرراه جهاد فی‌سبیل‌الله گرفتند وبی‌جهت‌نبود سیدالشهداءع فرمود اصحابی باوفاتراز اصحاب‌خودندیدم‌زیراآنهاامتحان‌خودرابه پیغمبروامیرالمومنین وامام‌حسن وامام‌حسین‌ع درفداکاری وراستی ودرستی وامانت ودیانت دادند اماغیرازاین مردمی‌همج‌الرعا جمع‌شدند درسایه پرچم‌امام حسن که هنگام‌جنگ فراررابرقراراختیار کردند وخودامام‌ع ازآنها چنین وصف فرموده است .

ولیس احدمنهم یوافق احداً فی‌رای ولاهوی مختلفون لانیة لهم فی خیرولاشر این طبقه تحت تأثیراحزاب مختلفی که تبلیغات امویین درآنها رادیافته‌بود قرارگرفتند ولذا اراء وافکارآنها سخت متشتت وپریشان‌بود وهمین اراء و تذبذب سبب انصراف امام‌حسن ازجنگ بامعاویه‌شد زیرا میدانست بااین‌افراد جزخذلان و کشتار بی‌جهت سودی نخواهد داشت .

مشاهیر رجال کوفه

غیرازاین دوطبقه‌رجالی درکوفه بودندکه دارای شخصیت‌ونام ونشانی بودند ولی آنها میخواستند ببینندکدام طرف بفتح نزدیکتراست درآن جبهه داخل شوند - مانند .

اشعث‌بن قیس - عمربن حریث - معاویه‌بن خدیج - ابی برده اشعری - المنذربن الزبیر و اسحق‌بن طلحه - حجربن‌عمرو - یزیدبن اطارث‌بن‌رویم - شبث‌بن‌ربعی - عمارة بن‌الولید - حبیب‌بن مسلمه - عمروبن‌سعد - یزیدبن عمیر - حجاربن ابجر - عروة‌بن‌قیس محمدبن عمیر - عبدالله‌بن مسلم‌بن سعید - اسمابن خارجه - القعقاع‌بن للشور الذهلی شمربن ذی‌الجوش الصنبانی .

اینها نیزازمنتظرین خدمت دوست وسیاست بودند هرکجا حکومت‌غالب بودبآن دسته‌می‌پیوستند واکثرآنها درکربلا جزوقتله‌حسین‌ع وفرماندهان لشکرابن‌زیاد بشمار رفته‌اند .

اینها کوفیون متنفذ وبلاشرط وشجاع بودندکه فقط‌دنیا ومقام‌ومنصب ومال وزر و زورمیخواستند وباامام حسن‌هم بیعت نکردند بامعاویه‌هم‌بیعت نکردند فکرپس‌ازگرفتن مقام‌ومنصب وزروسیم - اینها منتظرمسیرحوادث بودند ودرپی فرصت میکشید تاخط مشی خودرا روشن سازند .

اعلان اجباری یا ناگزیری صلح

باتوجه بسطورگذشته دیدیم مردم‌کوفه مختلف بودند وجـز معدودی‌بقیه درانتظارروشن‌شدن وقایع‌وحوادث بشرمی‌بودند تاتمـایل خودرا اعلام‌کنند - وکثیری‌هم‌همج‌الرعا بودبهرباد حرکت میکردند وباهرصدا آهنگ میشدند .

حضرت‌امام‌حسن‌ع دراین موقع که‌معاویه اعلان‌جنگ دادناگزیربدفاع شدوبحکم قرآن که فرمود **«فقاتلوا التی تبغی حتی‌تفیء الی‌امرالله»**

وتعلیمات پیغمبرص که فرمود **من‌دعا الی‌نفسه اوالی‌احد وعلی‌الناس‌امام فعلیه لعنة‌الله فاقتلوه**

بااین دودستورصریح امام‌حسن بایدقیام بجنگ کند وراهی جزقیـام بجنگ‌ندارد باآنکه قشون اسلام درنیمه اول‌قرن اول‌اسلامی معتنابه وقوی‌ونیرومند بودند امااز‌نظـر روحیه در این وقت ضعیف شده‌ونود هزار قشون کوفی وصدوبیست هزارنیروی آن درسال قبل‌زمـان امیرالمومنین (۲) وهشتاد هزارقشون بصره که ازصندوق بیت‌المـال مسلمیـن مقرری میگرفتند ازمجموع ۳۵۰هزارقشون اسلامی درعراق برای‌امام حسن بیش‌ازچهل هزارحاضرنشدندکه ازاین جمعیت هزارنفرباقی ماندند وبقیه متفرق شدند .

برخی‌روایات‌دارد که‌پس‌ازده‌روزتوقف درنخیله بیش ازچهارهزارنفرجمع نشدند و آنهاهم برگشتند بکوفه ودیگرمراجعت نکردند۳ .

---

۱ - ابن‌اثیرص۶۲ ج ۳

۲ - تاریخ یعقوبی ص۹٤ ج ۲ الامامة والسیاسة ص ۱۵۱

۳ - الخرایج والجرایح ص۲۲۸

اعلان جنگ وتنظیم قشون

ازمطالب گذشته ارزش و شخصیت مردم کوفه را در عصر امام حسن وطبقات مختلفه آنانرا شناختیم اکنون ببینیم اعلان جنك چگونه داده شده وچه مردمی شرکت داشتند وچه اشخاص مخالفت کردند .

برسم دورهٔ اول صدراسلام اگرحادثه مهمی رخ میداد منادی ندای نمازجماعت میداد مردم بصلوة جامعه دعوت میشدند پس ازبیعت مردم باامام حسن ع وتصمیم برجنك فرمود منادی کوفه اعلان صلوة جامعه بدهد مردم ازاطراف در مسجد جامع کوفه جمع شدند حضرت امام حسن ع برخواست وبالای منبررفت وپس ازحمدوثنای الهی این خطبه راخواند **«اما بعد فان الله کتب الجهاد علی خلقه وسماه کرها ثم قال لاهل الجهاد اصبروا ان الله مع الصابرین فلستم ایهاالناس نائلین ماتحبون الا بصبر علی ماتکرهون انه بلغنی ان معاویه اناکنا ازمعنا علی المسیر الیه فتحرك لذلك اخرجوا رحمکم الله الی معسکرکم فی النخیله حتی تنظرون ونری و ترون»**

ترجمه پس ازحمد برخدا وثنای برپیغمبرخاتم النبیین ای گروه مردم بدانید که خداوند برخلق خودجهاد راازوظایف اولیه قرارداده وآنرا مکروه طباع بشرخوانده سپس باهل جهاد امر بصبر کرده ووعده فرمود که خداوند باصابرین است- ای مردم شما بآنچه که دوست دارید نائل نمیشوید مگراز راه صبر وبردباری برآنچه بنظر شما مکروه و ناگوار است .

باید جنگ کنید ودر جنگ که ناملایم طبع شماست صبر کنید تا خداوند اجر جزیل بشماعنایت فرماید - اینك بمن خبرداده اند که معاویه باقشونی برای جنگ حرکت کرده است من نیز برای دفاع الان بیرون شهرمیروم هر که برای جهاد مهیاست بنخیله۱ که محل اجتماع قشون است حاضرشود خدارحمت کند کسانی که مهیای جهادهستند آنجا میرویم ببینیم چه خواهدشد شماهم ملاحظه کنید ماهم می بینیم شماهم ببینید تاآنجا پس ازتجمع قشون تصمیم بگیریم .

امام حسن ع این خطبه راخواندوازمنبربزیر آمد وبطرف نخیله حرکت کرده مورخین مینویسد **«وسکت الناس فلم یتکلم احدمنهم ولااجابة بحرف»** هیچ کس سخن نگفت وجوابی مثبت یامنفی نداد پس ازچند لحظه سکوت محص عدی بن حاتم سکوت راشکست وگفت من عدی بن حاتم طائی هستم شرمنده هستم که پسر پیغمبرما را دعوت بجهاد در راه خدا کند وجواب ندهم ـ کجا رفتند خطبای شهر که اکنون همه ساکت هستند چه شد که اینك مانند روباه هریك ازسوراخی فرار کردند این ننگ وعیب وعار را کجا می برید ؟

---

۱ ـ نخیله مصغر نخیله است محلی است نزدیك کوفه سرراه شام ویك نخیله دیگر هم بین کوفه کربلاست که در۱۲ میلی کوفه قرار گرفته است .

عدی‌بن‌حاتم رئیس‌قبیله طی بود وازاصحاب موقرومحترم پیغمبرص بودورسول‌خدا باووصیت‌ها فرمود عدی‌درمیان مردم ارزش واحترامی داشت وسخنان اومورد قبول عامه مردم بود .

عدی پس‌ازخطاب بمردم روی‌خودبامام‌حسن‌ع کرد گفت بااین‌رسول‌الله سخنان آسمانی توزاشنیدیم واطاعت میکنم واکنون‌من‌وقبیله‌ام به‌معسکرحاضرمیشویم‌عدی‌اول کسی بود که باهزارنفردرنخیله بامام حسن‌ع پیوست ۱

این‌جمعی که باعدی حرکت کردند یکدل‌ویکزبان مطیع‌اوبودند ویکنفرمخالفت نکرد هرچه امرمیکرد اطاعت می‌نمودند ۲

چندنفری دیگر که اسامی آنها رادرفصل سابق نوشتیم دنباله سخن عدی را گرفته وبااصحاب خود بنخیله حرکت کردند .

امام حسن‌ع خطاب بآنها فرمود **(رحمکم‌الله مازلت اعرفکم بصدق النیة والوفاء والمودة فجزاکم‌الله خیراً**

خداوند رحمت کند شماها راکه درعقیده ثابت‌خود لغزش وخطائی ندارید‌ودر نیت صادق واخلاقی عمل‌وفادار هستند خداوند جزای خیری بشما عنایت فرماید .

والی کوفه امام‌حسن درحین خروج ازکوفه برای نظم و امنیت عمومی شهر پسرعمش مغیرة‌بن حارث‌بن‌عبدالمطلب رادرکوفه‌فرمان ولایت تصرف داد ودستورفرمود مردم را تشجیع و ترغیب‌وتشویق بحرکت وتجمع در نخلیهٔ نماید .

این اعلان جنك وتنظیم‌وتحریك قشون بامهرگان تصادف داشت که مردم کوفه که اکثر ایرانی وعجم (غیر ازعرب) بودند مشغول عیدمهرگان وسده مهر جان بودند که دریك هفته برگزارمی‌شد ــ مغیرة‌بن نوفل‌در این‌اجتماعات که موقع مناسبی برای‌تشییع مردم‌بوده و آنهارا تحریك بجهادمی کرد ودراین مدت قریب چهل‌هزار **(اربعین‌الف مقاتل)** نفر در نخلیه جمع‌شدند .

حارث همدانی که ملازم‌رکاب‌وبمنزله آژدان‌مخصوص‌امام حسن‌ع بوده می‌گویدده روزدر نخلیه ماندیم بیش از چهار هزارنفر مردجنگی‌نیامد وقریب ۳۶ هزارنفرفروشنده اسلحه وخوراکی و تماشاچی ورجال الغیب بودند که برای نهب و غارت وغنیمب بدنبال هرقشونی حرکت‌می کردند .

حضرت امام‌حسن روز ۱۱ بطرف کوفه حرکت فرموده و در ضمن خطبهٔ غرا و با احساسات‌فرمود **قل غررتمونی کماغررتم‌من‌کان قبلی** ۳

۱ـ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی الحدید ص۱٤ ح٤
۲ـ تاریخ یعقوبی ص۱۷۱ ح۲
۳ ـ الخرایج والجرایح ص ۲۲۸ چاپ ایران

ای مردم شما با آن بیعت مرا مغرور کردید و فریب دادید چنانچه پدرم را فریب دادید ۱

ابن ابی‌الحدیدمی‌نویسد این جمعیت هم که آمدندهمه درنخیله‌جمع نشدندمنتظر حوادث وتصمیم برامرجنگ بودند گروهی در دیرعبدالرحمن در مدائن جمع شدند و جمعی در مسکین که در کنار نهردجله بوده جمع وتوقف کردند واین جامحل مصاف‌است و جمعی‌درمدائن‌متوقف گردیدند.

امام‌حسن که بفنون جنگی کاملا آگاه بوده در مراجعت از کوفه مدائن رااختیار کرد تاسان‌قشون به‌بیند وچون‌ایرانیان با اونسبت داشتند و بپدرش‌علاقمند بودند برای قرب بآنها مدائن را محل‌عسکر وقشون خودقرار داد .

صف آرائی قشون

امام حسن ع که فرمانده کل‌نیروی اسلام‌بوده عبیدالله‌ابن‌عباس ۱ وقیس بن‌سعدبن عباده انصاری و سعیدبن‌قیس‌الهمدانی را فرمانده‌قشون کوفه‌فرمود وبا آنها عهد وپیمان برای فرماندهی این‌جبهه گرفت‌عبیدالله بن عباس که مقدم بر آنها بوده دارای‌شجاعت‌وغیرت دینی وصحت وروح سلحشوری بوده بامنطق‌قوی وصدای‌رسابنظم ونشر قشون خودرا تحریك‌وتشجیع بجنگ می کرد-عبیداله کفایت ولیاقت‌خودرا مکرر بروزداده‌بود ۲ ودر سال ۲۹ بنابر روایت طبری‌امیرالحج بوده و مدتی والی بحرین وعامل‌یمن درزمان امیرالمونین علی ع بوده‌مردم اورا بعظمت وبزرگواری می‌شناختند .

عبیدالله در این فرماندهی لشگری ۳۹ ساله بود وامام حسن ع او رابسیار احترام میگردوقیس‌بن‌سعدبن عباده انصاری و سعیدبن‌قیس‌همدانی مشاورین‌عبیداله‌عباس‌بودند برخی از مورخین اعتراض کردند که مقام قیس‌بالاتر از عبدالله بوده چرااوفرمانده‌اول وقیس فرمانده دوم‌شد، جواب ابن‌سخن است که امام ع می‌دانست مقام هریك راعبیدالله برای‌میدان‌داری‌وتحریك مردم و تشجیع قشون تواناتر بودوقیس مشاور اوبوده ومنظور هرسه‌درجنك فتح وظفر و جهاد درراه‌خدابود برای‌مسلمانان مقام‌ومنصب ارزشی نداشت چنانچه پیغمبر اسامةبن زیدرا که‌چون‌جوان بود بفرماندهی‌قشون‌شام بر گزید وابوبکر وعمر وسایر بزرگان معمررا نیز باطاعت آنها امر کرد وفرمود .

لعن الله من تخلف عن جیش الاسامة

امام‌حسن باداشتن حجربن‌عدی وابوایوب‌انصاری وغیرفرماندهی‌را بعبدالله‌بن‌عباس سپرد زیرا حسن شهرت اوبهتر از دیگران بوده برای جنگ هم مورد اتفاق عرب‌و عجم بوده ازهمه گذشته‌عبدالله کسی بود که سخت‌ترین دشمن معاویه بودزیرا بدستور معاویه بدست بسر بن‌ارساء درغارت‌یمن فرزندان اوکشته شده بودنداینك‌عبدالله‌میخواهدانتقام خون پسران خودرا نیز بگیرند واین‌حالت انتقام که محرك جنگ است دردیگران‌نبود

---

۱ - ارشاد مفید ص ۱۷۰ شرح ابن ابی‌الحدید ص ۱٤ ح ٤ - تاریخ یعقوبی ص ۱۹۱ ح ۲

۲ بنقل ابن حجردرالاصابه.

درهر حال علل وعواملی درانتخاب عبیدالله بود که خودقیس و دیگران هم قبول کردندو اطاعت امراونمودند .

درهر حال صف آرائی شدوقشون منظم سان دیده شد ومهیای فرمان جهاد بودند.

عدد قشون امام حسن ذکرشد که کوفه درعصرامیرالمومنین بالغ برسه کره وجمعیت داشت یکمیلیون هشتصد هزار هم نوشته اند واز این جمعیت چهارصد هزارایرانی بودندوچهل هزارنفرقشون موظف درکوفه بودوطبق مدارك تاریخی این چهل هزارنفر درهر سال ده هزار نفرافزون میشد و دیدیم که حضرت امیرالمومنین ع همیشهٔ چهل هزار وپنجاه هزارقشون داشت که بانیروی شامی جنگ کرد ولـی پس ازجنگ نهروان قشون متلاشی شداگرچه امیرالمومنین ۱۲۰ هزارنفررا آماده حرکت بشام فرمود که معاویه متوسل بترورقتل شدوابن ملجم بوسیله قطام عامل این جنایت گردید درهرحال پس ازشهادت امیرالمومنین تعداد قشون اسلام ـ ۱۲ هزار نفر بیشترنبودند وامام حسن ع باخطب آتشین خود ۴۰۰۰ چهار هزاربـراین جمعیت (۱) افـزود کـه قشون سلحشور جنگی ۱۶ هزارنفرشد .

تقابل دونبرد حضرت امام حسن ع دستور فرمود چهار هزارقشون بریـاست کندی متوجه انبارشود۱ اماکاری واقدامی ننماید تاامرحضرت برسد کندی بانباررسید معاویه هم نزدیك شدیکنفررا باپانصدهزاردرهم نزداوفرستاد که من دوست دارم فرماندهی بعضی ازاعمال شام را بتوبدهم اگرمیل داری بسوی مابیـا کندی پول ها راگرفت وخودش یادویست نفرازچهارهزارقشون وبازن وفرزندش بطرف معـاویـه رفت قشون بدون سرپرست ماند .

خبربامام حسن دادند خطبه ای آتشین ایرادفرمود وگفت کندی بطرف معاویه رفت باماغدروحیله کرد ومن میدانم شماهم مانند اوحیله ومکرخواهیـد کـرد فریب زروزور میخورید دین را بدنیا میفروشید دراین موقع آنگاه مردی ازقبیله مراد وباچهـارهزار نفربانبارفرستاد که سرپرست وفرماندهی تمام قشون راداشته باشد وفرمود می بینیم که توهم مانند کندی باما حیله خواهی کرد اوقسم خورد که وفادار هستم تا بانهار رسید معاویه باپانصد هزاردرهم برای اوفرستاد واورا بخود جلب کرد ووعده حکومت جزایر شام راداد اوهم پول ها راگرفت وبطرف معاویه رفت .

دوقشون درانباربدون فرمانده ماند دراین بین در نخیله هم اختلاف اراء شروع شد ومردم متفرق شدند .

این ابی الحدید مینویسد۱

---

۱ ـ الخرایج والجرایح راوندی ص۲۲۸

۱ـ انبارشهری است کنارفرات درده فرسخی غربی بغداد وچون انبار گنـدم وجوو مویزوخرما بودباین اسم شهرت یافته وابوالعباس سناح آنجا بودتادرگذشت .

۱ـ شرح نهج البلاغه ص۱۴ ج۴

وخرج الناس فعسكروا ونشطواللخروج وخرج الحسن الى المعسكر واستخلف على الكوفه النعره بن تونس بن الحرث بن عبدالمطلب وامره باستحثاث الناس واشخاصهم اليه فجعل يستحثهم ويخرجهم يتثم المعسكر وسار الحسن فى عسكر العظيم وعده حسنه حتى نزل دير عبدالرحمن فاقام به ثلثه حتى اقمع الناس ـ ثم دعاعبيدالله بن عباس فقال له يا ابن عم انى باعث معك اثنى عشر الفاً فزوسان العرب وقراءالضر

فخلص معاويه حسن فرغ من عبيدالله بن عباس والحسن عليه السلام الى مكايدة رجل هو اهم الناس عنده مكايدة ومعه اربعون الفاً وقد نزل معاوية بهم وعمروواهل الشام

معاويه ازعبيدالله بن عباس وحسن بن علی ع که بزرگترین شخصیت اسلامی دربرابر حکومت اوبودند وامام حسن چهل هزارنفرهمراه داشت بیمناك بود وباآنهـا ازراه کید و مکروحیله باقشون شام واردشد تاهردورا ازمیان برداشت وبـا خیال راحت بحکـومت ظالمانه مستبدانه خودپرداخت درمذاکرات مسیب بن نجیه باامام حسن که گفت چرا با داشتن چهل هزارنفربامعاویه صلح کردی تعدادقشون تصریح شده است۲

ابن اثیرمینویسد علی بن ابیطالب امیرالمومنین ع پس ازشهادت باچهل هزارنفربیعت کرد که آنها مهیای جنگ بـاشامیـان باشند واینها همان مـردمـی بودند که بابیعت امیرالمومنین اطراف امام حسن راگرفته بمدائن رفتند .

ازروایت دیگرمدائن بنقل ابن ابی الحدید چنین معلوم میشود که عدد قشون امام حسن بین هفتاد وهشتادهزارنفربود زیرا وقتی ازآنحضرت پرسیدند چراباااین عده جنگ نکردی فرمود ترسیدم درديوان حساب الهی خون بهدررفته هفتادوهشتاد هزارنفربعهده من باشد درحالی که میدانستم بااین قشون فتح وظفری نیست !!

ابن قتیبه مینویسد۱

چون امام حسن ع برای جنگ خروج کرد سلمان بن صرد که ازبزرگـان کوفه بود درمسافرت رفته وچون صلح شد امام حسن برگشت که بمدینه برود سلمان بن صرد آمدعرض کرد **السلام عليك يامذل المومنين** امام حسن باشنیدن این جمله خشم آلود باکمال حلم وبردباری باوجواب سلام دادهٔفرمود پدرعزیزبنشین سلیمان نشست گفت من ازکارشما تعجب میکنم چراباداشتن صدهزارمرد جنگی ازاهل عراق که همه مقرری میگرفتند بـا معاويه جنگ نکردی واین جمعیت غیرازدوستان شما دربصره وحجاز بودند **معك مائة الف مقاتل من اهل العراق وكلهم ياخذ العطاء مع شملهم من ابنائهم و مواليهم سوى شيعتك من اهل البصره واهل الحجاز** ازاین عبـارت معلوم میشود

۱ـ تاریخ طبری ص ۹۴ ج۶

۲ـ شرح نهج البلاغه ص۶ ج۴ بنقل ازمدائن متوفی ۲۱۵

۱ ـ الامامه والساسیهٔ ص۱۵۱

جمعیت ارتش آخرعمرامیرالمومنین درکوفه بیش‌ازصد هزارنفربودواین خبرتأییدروایتی رامیکندکه امیرالمومنین با۱۲۰ هزارنفر عازم جنگ بامعاویه و حمله بشام شدکه او بقطامه متوسل گردید بوسیله عبدالرحمن‌بن‌ملجم مرادی باامیرالمومنین فرصت‌این‌حمله راندادند !!!

روایت صدهزارنفرمنحصربنقل ابن‌قتیبه دینوری ازسلیمان‌بن صرداست ولی‌مورد اتفاق همان چهل هزارنفر میباشد وبنظرما منافاتی بین این‌دوخبرنیست زیرا در رحلت امیرالمومنین‌ع صدهزارنفرمرد جنگی درکوفه بودند امادرخروج امام‌حسن‌ع باشرایطی که‌ذکرشد بیش‌ازچهل هزارحاضربخروج نشدندآنهم دیدیم که همه‌متفرق گردیدندمگر عده‌بسیارکمی .

عده قشون معاویه یعقوبی مینویسد درنامه‌ای که امام‌حسن‌ع بزیادبن‌ابیه نوشته یادفرمود که معاویه مرا بنود هزار مرد جنگی تهدید کرده و

ازاین عبارت معلوم میشود معاویه قشونی بین هفتاد هزارتا نودهزار فراهم کرده برای جنگ باحسن‌بن‌علی‌ع بمدائن آمد .

ابن‌ابی‌الحدید تصریح‌میکند درمسیرامام حسن که عددقشونی‌درنخیله ودیر عبدالرحمن بیش‌از۱۶ هزارتابیست هزارنشد پس‌ارقام بالااکثرمبالغه است وآنچه بنظر نگارنده صحیح‌ترمی آید همان ۱۲هزار نفراست که عبیدالله‌بن عباس فرماندهی داشته و بقیه هم‌اگربابیست هزارنفربودند قشون جنگی نبودبلکه اصناف و تماشاچی وغارتگران وغیره بوده‌اند ویقیناً امام‌حسن‌ع بااین‌جمعیت کم درمقابل انبوه لشکرمعاویه نمیتوانست جنگ نماید ؟!!

شخصیت‌عناصر قشونی غیر از عده معدودی که‌ازصحابه‌پیغمبرخداص‌وملازمین علی‌ع بودند در میان‌قشون کوفه که تحت‌تاثیرتبلیغات‌معاویه‌درآمده بودند شخصیتی مبرزیافت نمی‌شود چنانچه درفصول گذشته اسامی آنها رایادکردیم .

شیخ مفیدمی‌نویسد امام‌حسن حجربن عدی‌را مامور تهیه قشون نموده او مردم را تحریص‌و تشویق‌بجهاد می کردولی آخرالامرچنین گزارش‌داد که‌من‌خودم باهزارمردجنگی ازقبیله‌خود مهیاهستیم ولی بقیه‌درشك‌وتردید وحیله اصحاب فتنه و طمع بغنایم و دارای عصبیت جاهلیت هستند که‌بااصول دین تربیت‌نشده‌اند ۱

اربلی‌درکشف‌الغمه ۲ – همین خبررا تایید کرده و مجلسی دربحارنقل فرموده ۳ آنچه مسلم است‌قشون همراه‌امام حسن کمتر ازبیست هزار نفر نبوده که ۱۲ هزارمرد جنگی‌داشته اما این عده‌ازچه‌عناصری‌بوده‌اند وچگونه‌جمع شده‌اند معلوم‌نیست .

میتوان گفت اکثر آنها درمقابل عطایا وغنائم حاضر بجنك بودند روی عقیده بجهاد وطلب رضای خدا بهمین نظرامام حسن‌ع دستور فرمود ده‌نفرده نفر وصد نفر بجنگ بروند تاشاید بدست شجعان متدین فتح و فیروزی نصیب آنهاشود وهرده‌یا صد

۱ - ارشادمفیدص۱۶۹ ۲ - کشف‌الغمه ص ۱۶۱ بحارالانوارص ۱۱۰ج ۱۰

نفری رئیس مانند حجری بن عدی ـ عدی بن حاتم ـ معقل بن قیس ریاحی زیاد بن صعصعة بن التمیمی ـ قیس بن سعد انصاری مقرر فرموده ۱

ودرحین تجمع پرچمهائی برفراز عمارات کوفه نصب فرموده بود که مردم بدانند حسن بن علی ؏ درحال جنگ بامعاویه است وهر کس حاضر بجهاد باشد بمیدان جنگ بشتابد

وبقول ابن ابی الحدید از رؤسای شیعه مردم رادعوت بجنگ و جهاد علیه امویه می کردند وازمناقب آل محمد و جنایات معاویه و حزب اموی سخن می گفتند تا متصلین ومتعصبین را بمیدان جنك بکشند .

مردمی که می شنیدند پسرفاطمه زهرا برابرپسر هندجگرخوارقرار گرفته ومناقب آل محمد رامیدانستند تجمع میکردند .

خطبا کوفه جدوجهد ووظیفه خودرا انجام دادند امادرمقابل زروزورجاسوسان معاویه عقیم مانده وازجنگ منافع وغنیمت نظری نداشتند .

یك قسمت ازمردان جنگی عناصرخوارج نهروان بودند که آنها هم بمعاویه ملحق شدندزیرا بیشتراهل مداهنه ومجامله ودرعین حال عادی وبی ایمان بودند تادیدند دینارهای طلا توزیع میشود بطرف آن شتافتند .

بنابراین روحیه قشون اماحسن باستثنای صدنفری که ازبزرگان اصحاب بودندهمه متزلزل وخراب ومانندآهن بی خاصیت تحت تأثیرمرزی آهن ربای حزب اموی قرار گرفتند

شیخ مفید دروصف روحیه آنها مینویسد « **ازدادت بصیرة الحسن بخذلان القوم له** » (۱)

روحیه آنها چنان خراب بود که امام حسن درمدائن آنها رامخاطب قرارداده فرمود

«و کنتم فی مسیر کم الی صفین ودینکم امام دنیاکم واصبحتم الیوم ودنیاکم امام امتکم وانتم بین قتیلین قتیل بصفین تبکون علیه و قتیل بالنهروان تطلبون بثاره فاماالباقی فخاذل واماالباکی فثائر»(۲)

«درروایتی قتیل بالنهروان تطلبون منا ثاره» دارد .

فرمود درمسیر صفین شمای مردم جنگی دنیارا پشت سردین قرارداده بودیداماامروز دین را پشت سردنیا قراردادید شماها بین دو دسته کشته گان گذشته قرار گرفته اید یك دسته آنها که درصفین کشته شدند برای آنها گریه میکنید دسته که درنهروان کشته شدند خون آنها راازمامطالبه میکنید بقیه هم درخذلان هستید و گریه کنند گان هم درخواهی میباشید .

این چهارطبقه عناصر قشون امام حسن راتشکیل میدادند .

این جمعیت باهیچ کدام ازمجاهدین غزوات پیغمبر شباهتی نداشتند تاامام حسن بتواند به پشتیبانی آنها جنگ وجهاد کند ازهمه گذشته اگرافراد قشون ضعیف بودندرئیس

---

۱ ـ شرح ابن ابی الحدید ص ۱٤ ج ٤

۱ ـ ارشاد ص ۱۷۰ ۲ ـ کتاب الملاحم والفتن سید بن طاوس ص ۱٤٤ چاپ نجف

وفرمانده قوی آنهارا تشجیع میکنند وروحیه آنها قوت می بخشد ولی متاسفانه سرلشکران قشون امام حسن خودشان فریب خورده وضعیف النفس دنیاطلب وحیله گر بودند وبدست خود نفاق وشقاق ایجاد میکردند وشبانه فرار کرده بسوی دشمن میشتافتند بااین حال چه جای درنگ وجهاد است .

وقتی روحیه قشون وعناصر وجودی افراد این جمع راموردمطالعه قرارمیدهیم می بینیم الحق که امام حسن ع کوچکترین قصور وتقصیری «العیاذبالله» نفرمود وبوظیفه امامت قیام کرده قشون رادعوت کرده اما آنها خیانت کردند وامام حسن راضی نشد باخیانت آنها خون جمع کثیری را برای حب شهرت یاقضاوت بی خردانه برخی بریزد ولذا حاضر بصلح شد

عبیدالله بن عباس کیست وچرا خیانت کرد

عبیدالله بن عباس برادر عبدالله بن عباس حبرالامه میباشد اواز فرماندهان قشون واززعمای لشکری وازفرمانروایان وعمال بزرگ اسلام بود دراینکه پس ازرحلت امیرالمومنین وخطبه امام حسن برای بیعت گرفتن ازمردم کوفه اول کسی که بلندشد وبیعت کرد ومردم را تشجیع بیعت باسبط اکبر نمود عبیدالله است سخنی نیست دراینکه فرمانده قشون درمسکن هم عبیدالله بودپس ازاوقیس بن عباده آنهم حرفی نیست دراینکه فرزندان عبیدالله بدست عمال معاویه دریمن کشته شدند آنهم مورد اتفاق است چیزی که برماپوشیده است این است که عبیدالله قبل ازفرماندهی تحت تأثیرجاسوسان معاویه درآمده بودیاوقتی که چشمش بصد هزاردرهم افتاد ؟؟!! وچه شد این مرد بااین سوابق درخشان بطرف معاویه پیوست .

عبیدالله ازدعاة شیعه ازبزرگان آنها در کوفه بودموردا حترام عامه مردم وبحسن شهرت سابقه داشت درمیدان جنگ ترسید که تسلیم شد یاطمع اورا گرفت یاجاسوسان اموی قبلا اورا فریب داده بودند واین نقشهٔ طرح شد که روحیه قشون امام حسن ع بکلی متلاشی شود ومعاویه فائق گردد .

درهرحال شبانه قاصدمعاویه باصدهزاردرهم بخیمه عبیدالله در محل مسکن» وارد شدواورا بین دنیا وآخرت بین فضیلت ورذیلت بین جنگ وصلح بین امانت وخیانت سردو راهی گذاشت که راه برگشتن نبودیاباید بامعاویه بجنگد یاباید تسلیم زرهای اوشود قاصد معاویه گفت حسن بن علی مجبوراست صلح کند وتوبهتر است که متبوع باشی نه تابع آنگاه درمقابل اوهزارهزاردرهم گذاشت وکام اورا شیرین کرد (۱)

معاویه میدانست که بازروزور میتواند همه کس رارام کند وبهمه دست یابد واگر ازراهی مایوس شدوشکست خورد ازراه دیگری حیله میکند ودرمی آید .

هیچکس مانند امیرالمومنین علی ع معاویه نشناخته بودفرمود .

«ان معاویه یاتی الانسان من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله فاحذر ثم احذر (۲)

این مرد مکاربصورت یک انسان جالب توجه ازراست وچپ پشت سروپیش رومی آید

۱- شرح ابن ابی الحدید ص۱۵ ج۴ یعقوبی ص۱۹۱ ج۲ مجله العالم العرب ص۳۰ شماره۲ صلح الحسن آل یس ص۱۳۱ ۲- تاریخ ابن اثیر ص۱۷۵ ج۵

تادراشخاص اثربخشد بترسید وحذرکنید ازاو ؟!

اومعتقد بهیچ‌چیزی جزحب‌جاه وسلطه برمال وجان وناموس مردم نداشت وبرای احرازاین مقام‌ازهیچ چیزدریغ نداشت لذابانواع مختلف که مهمترین عامل آن پول‌بود اشخاص رافریب میداد عبیداله‌بن عباس شبانه مفقودشد قیس که معاون اووفرمانده پس ازاوبود بامام‌حسن نامه نوشت که عبیدالله مفقودشد وفعلا ریاست قشون راعهده‌دار است

کیفیت‌قشون‌درحیره

یکی از مواقف قشون امام حسن ٤ حیره‌بوده وآنجا مقداری ازقشون جمع‌بودند اما روحیه این‌جمع متوجه راه فراری‌بود دلباخته جنك نبودند و اخلاص در عمل نداشتند و چنان نشان میدادند که برای تظاهر و تشخص جمع شده اند نه برای‌جنك وجهاد.

اماحسن٤ دراین وضع سخت متزلزل نگران‌بود ـ زیرا اعلان جنك داده است قشون مسکن که بخیانت عبیدالله متلاشی‌شده‌اند ـ درحیره هم مردی که آمادگی‌بجنك نشان‌دهد نیست ـ تشتت آراء ـ اختلاف کلمه ـ سخافت رای ـ سستی اراده ـ تاثیر تبلیغات سوء دشمن عزم وثبات مردم رامتزلزل‌ساخته بود معذلك امام حسن مانند کوه استقرارخود را حفظ‌کرد. امانمیخواهد خونی ریخته شود درسردوراهی‌سیاست است که بخداوند متوسل می‌گردد و این دعاحال امام حسن٤ را نشان میدهد که عرض می‌کند پروردگارا .

« اللهم یاذالقوة‌و السلطان یاعلی‌المکان کیف اخاف وانت املی و وازوری‌وکیف اخشی و علیك توکلی‌افرغ‌علی من‌صبرك واظهرنی علی اعدائی بامرك وایدنی بنصرك الیك اللجاء وبك‌الملتجا ـ فاجعل لی من امری فرجا و مخرجا یاکافی اهل‌الحرم من اصحاب‌الفیل‌و المرسل علیهم طیرا ابابیل-ترمیهم بحجارة‌من سجیل ـ ارم من عادانی بالتنکیل !» (۱)

پروردگارا توئی که قدرت وقوت وسلطنت درهمه‌جا برهمه کس‌دادی ـ چگونه‌من من بترسم وبا این‌حال پیش‌آمدم و حال‌آنکه‌بتو امیدوارم ـ چگونه خشوع بدشمن کنم درحالی که‌برتو توکل‌دارم .

از صبرخود درون مرا روشنی بخش و حمایت فرما مرا بر دشمنانم بامر خودت

« همان امری که در غزوات اسلام‌میفرمودی ومسلمین رایاری‌میدادی »

بارالهامرا بمدد خودیاری‌کن ـ که‌بسوی تو روی‌آورده‌وامید وپناهی‌جز توندارم خداوندا برای من فرجی فراهم‌فرما که راه موفقیت و رستکاری درآن‌باشد ای کسی که اهل حرم مکه را از اصحاب فیل بفرستادن ابابیل‌بر آنها حفظ فرمودی واز سنگ‌ریزه های‌آتشین برسرآنهافروریختند تا نابود شدند مرا نیز از دشمنان مصون دار و از آن سنگ ریزه‌های‌آتشین خود برآنها فرو ریز!!!

---

۱ ـ صلح‌الحسن‌آل‌یس ص ۱۵۸

عوامل صلح امام حسن ۴

۱ - تعلل قشون - احزاب مختلف جامعه عصری- عدالت حزب علوی ومحرومیت دنیا خواهان.

۲ - تشکل حزب اموی برتامین منافع افراد ماجرا جو ورجاله های دنیا پرست .

۳ - حزب حروری که خلافت غیرعرب را جایز نمیدانستند و بقول مغیرة بن شعبه

« انهم لم یقیمو ببلد یومین الاافسدو اکل من خالطهم » (۱)

این حزب مخالف هیچگاه اقامت دائمی در یکشهر نداشته هر کجامی رفتند افسادی می کردند القاء شبهه ای نموده مردم را بهم می انداختند و می رفتند - اینها همان خوارج نهروان بودند که می گفتند **لاحکم الالله** .

٤ - حزب بداندیش ها که بهیچکس نظرخوبی نداشتند در مقام نفاق و شقاق بین ملل ونحل بودند .

۵ - یکی دیگر از عوامل صلح جنگهای متوالیه بود که مردم را خسته کرده بود مخصوصاسه جنگ جمل و صفین ونهروان که کشتارزیادداد ؟

٦ - « یاس از غنائم بوده زیرا درجنگ های اولیه غنائمی بدستمی آید درجنگهای اخیر مخصوصا صفین چون جان ومال و نفوس طرفین درمعرض تلف شدن بود چیزی بکسی نمی رسید و غنائم در خزائن دولت بوده در معرکه جنگ غنیمتی نبود که برای خاطر آن بجنگند چنانچه امیرالمومنین درجنگ جمل پس از برگردانیدن عایشه بمکه فرمود اعلان کردندهر کس دراین جنگ چیزی از دست داده بیایددرمسجدبصره بگیرد که ازمال مسلمین غنیمتی بمسلمین نمی رسد (۲)

۷ - خود دعوت معاویه بصلح در تبلیغات سوء معاویه و اشاعات دروغ و تهمت و افتراء و تلقین افکار مسموم ساختن آن خیانت عبیدالله و بخش امــوال از طرف معاویه همه موجب صلح شد .

۸ - نیروی قوی دشمن که بسیار موثر بوده مردم عمیانا وکورکورانه بطرف معاویه می رفتند وزروزور آنهارا جلب بسپاه معاویه میکردو بطوری که انبوه قشون درنیروی او مشهور بوده .

۹ - اتفاق کلمه دوراندیشان وخردمندان همه صلح بود که دیــگر با آن شرایـط راهی نداشت .

۱۰ - وصیت امام المتقین امیرالمومنین بفرزندش امام حسن ٤ این بود که با صلح حفظ خون مسلمین را بنماید ولذافرمود **« وقدذهدنی فیکم اغنیا الکم ابی» ۳**

و در خطبه خودفرمودایها الناس ان الامر الذی اختلف فیه اناومعاویه انما هو حق اترکه لاصلاح امر الامة وحق دمائها »؟

۱ - تاریخ طبری ص ۱۰۹ ح ٦

۲ - الفتنة الکبری ص ۵۵ ح ۲

۳ - اعیان الشیعه ص ۴۲ ح ٤

فرمودای گروه‌مردم آنچه مورد اختلاف‌من و معاویه‌است یك حقیقتی است که آیـا شما میگوئید من آن‌را ترك کنم. وخون مردم‌را بریزم؟

ابن‌اثیردرکامل وطبری درتاریخ کبیر وابن جوزی درتذکرة مینویسد ؛

چون امام‌حسن‌ع باسپاه تامداین رسیدیکی ازفریفتگان معاویه برخواست فریاد کرد قیس‌بن سعد کشته شدشما پی کارخود بروید (۱) ازاینشایعه مردم بهیجان افتادند وبطرف فسطاط (خیام) امام‌حسن حمله کردند وتمام اموال و اثاثیه آنحضرت راغـارت کردند وحتی سجاده‌ای که بر آن نشسته بوداززیرپایش کشیدند واورا زخمی زدند .

صلح بامعاوین

این آشفتگی روحیه سپـاه آن حیله‌وخدعه وتطمیع‌معاویه امام حسن‌رامجبور کرد و آمادگی خودرا برای‌صلح بمعاویه رسانید که‌باشرایطی صلح کند ومواد مشروطه رابـرای معاویه فرستاد معاویه که میدانست چون برخرمراد سوارشود خواهد تاخت وپای‌بندصفات‌عربیت‌ووفای‌بعهد نبوده نامۀامضاء کرد و بدون نوشته برای صلح باامام حسن فرستاده (۲)

صلحنامه

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم-هذاماصلح علیه‌حسن‌بن‌علی بن‌ابیطالب
«معویة‌بن‌ابی‌سفیان صالحه علی‌ان یعمل‌فیهم بکتاب‌الله وسنة »
«رسوله‌محمد(ص) وسیرة‌الخلفاء الراشیدین ولیس‌لمعویة‌بن»
«ابی‌سفیان ان‌یعهد لاحدمن بعده‌عهداً بل‌یکون الامـر من»
بعده شوری بین‌المسلمین‌وعلی ان‌الناس آمنون حیث‌کانوا»
من‌ارض‌الله فی‌شامهم‌وعراقهم وحجازهم ویمنهم‌وعلی‌ان‌اصحاب»
علی‌وشیعة آمنون علی‌انفسهم واموالهم ونسائم واولادهم وعلی»
معویة‌بن ابی‌سفیان‌بذلك عهدالله‌ومیثاقه وما‌اخذالله علی‌احد»
«من‌خلقه بالوفاء بمااعطی‌الله من‌نفسه وعلی‌لایبغی للحسن‌بن»
«علی‌ولالاخیه الحسین من‌اهل‌بیت رسول‌الله غائةسراً ولاجهراً»
ولایخیف‌احداً من‌فی‌افق من‌الافاق شهد علیه بذلك‌الله و کفی»
بالله شهیداً وفلان‌وفلان والسلام . »

اینست آنچه حسن‌بن علی‌ع با معاویةبن ابی‌سفیان براساس آن صلح کرد وبین آن هاتوافق حاصل شد که اوولایت مسلمینرا بمعاویه واگذارنماید وبااوصلح کنـد مشروط براینکه عمل بکتاب خداوسنت پیغمبرص‌بنماید وحق نداشته باشد پس از خود خلیفـه معین کندیاعهدی برای کسی‌بگیرد بلکه کارمسلمینرا بشوری بین‌خودشان واگذاردباید مسلمین در هر کجا هستند : شام ـ عراق ، حجاز، یمن برجان ومال خود ایمن باشنـد مخصوصاً دوستان وهواخاهان امیرالمومنین‌ع و شیعیان علی‌ابیطالب که جان ومال ناموس فرزندان آنها درامان باشند ، معاویه بخداوند عهدومیثـاق میدهد وباحسن‌بن علی پسر زاده پیغمبرپیمان می‌بندد که باینشروط عمل کند ودرصدد اذیت و آزاروتعـدی بحسن‌بن

۱ــ کامل ابن‌اثیرص ۲۲۸ج ۲- ناسخ ص۵۷ ج۵ ۳ــ تاریخ طبری‌ص ۱۲۲ج ٤- تذکرة الائمه ص۱۱۱- ص۱۱۷

علی و برادرش حسین بن علی وتمام افراد خاندان پیغمبر برنیاید ، آشکار یا پنهان قصدبدی درباره آنها نکند و کسیرا نترساند وتهدید نکند وهر کس وهرجا که باشد اینشروط درباره‌اش رعایت شود و بر اینصلحنامه فلان وفلان (ازصحابه) گواه میباشد و پروردگار گواهیست بزرگ .

این صلحنامه در ۲۵ ربیع‌الاول ٤١ هجری امضاء شدودوران فتنه وانقلاب داخلی خاتمه یافت ولی معاویه بهیچیك ازشروط وفانکرد گروهی هم امام حسن زابنام (یامذل ـ المومنین) خوار کننده مسلمانان خواندند .

برجسته‌ترین سطورزندگی امام‌حسن صلح بامعاویه‌ایست که بنا برمقتضیات اوضاع واحوال زمان صلح کرد وخود ازخلافت کنار گرفت .

اینصلح مانع ازوظایف امامت نبودبلکه فرصت بیشتری بامام دوم دادکه احکام جدش رانشردهد ومبادی دین اسلام وقوانین آنرا بمردم عملابیاموزد وحقایقرا چنانچه هست بمردم تعلیم‌دهد .

معاویه با آنکه شرایطی درصلحنامه گذاشت وباجرای آن خودرا موظف ومجبور میدانست اماچون برسریرسلطنت جای گرفت بکلی مواد صلح وپیمانرا فراموش کرد و اختیار کشورپهناوراسلام رابدست جنایتکاران حزب‌اموی سپرد وباجان ومال و ناموس مسلمین بازی میکرد .

در کشوری که علی‌بن‌ابیطالب زمامدارآن بودوچنان باعدل وداد رفتارمیکرد که هیچکس ناراضی نبودند جزمدعیان ریاست‌وسلطنت، مسلمین کاملا دررفاه وآسایش در امنیت وعدالت اجتماعی بسرمیبردند . معاویه بکلی ورقرا برگردانید وبجای عدل و انصاف بیدادگری میکرد .

شرایط صلح از اسرار آنست

خلیل عزمی می‌نویسد .

اگربدقت بنگریم درپرتو اخبارصحیحه تفحص وتتبع ونکات ودقایق تاریخرا جستجو نمائیم روشن میگرددکه شیعه امامیه تاقبل‌ازصلح امام‌حسن مجتبیع باحدی دشنام روانداشته وبهیچ فردی ازافراد اصحاب رسول‌خدا که درحیات ودرممات سب وشماتت نکرده است تا آنکه امام حسن ازخلافت روی‌حکم ومصالحی استعفاداد وبرای حفظ ملیت وخون اقوام وقبایل حق خود را بمعاویه واگذاشت تاخونی‌ریخته نشود وحقی ازغیرازخودش تلف‌نگردد وبنی‌امیه‌درسب امام‌علیع که ازبالای منابربدون ترس‌وشرمی روامیداشتند ـ بچشم خوددیده وبگوش خودشنیدند ازآن تاریخ معارضه بمثل شروع‌شد .

زیراعراقیان پس‌ازوفات امام باپسرش‌حسن‌بن علی‌بیعت کردند ولی‌حضرت‌مجتبی بواسطه تحاشی‌ازوقوع جنگ که نفوس بیشماری قربانی شوند بشروطی بنفع معاویه از خلافت کناره گیری کرد ومهمترین موادصلحنامه که حفظ‌نوع مسلمین بوداین است .

۱ـ اینکه اهل‌مدینه وحجازوعراق مورد عفوباشند وبآنها آزاری نرساند .

۲ـ بدگوئی ودشنام بامام‌علیع درمنابرممنوع گردد .

۳ـ خلافت بعدازمعاویه بامام حسن برگردد .

ولی معاویه تمام مواد صلحنامه راپس‌ازاستقراربراریکه سلطنت زیرپا گذاشت .

اسرارصلح امام حسن‌مجتبی

کیف ماپکو نوا یولی علیکم
هرملتی لایق همان حکومتی است که دارد

این ضرب‌المثل ازقرآن مجید وفرمایش امیرالمومنین علی است شهره آفاق شده‌است وبقدری کلام‌بزرگ وعالی‌ومنطبق بالنتیجه اعمارطولانی ملل‌و اقوام صادرشده یایك وحی والهام‌آسمانی است که برقلب پاکمردان روشن ضمیر تابش کرده است وچون در علل وعوامل تشکیل اجتماع فحص و بحث کنیم تصدیق مینمائیم که‌دوست‌ها ازافرادملت‌ها تشکیل یافته ودرحقیقت همه ازیك قماش ویك‌جنس هستند و سخنیت دارند که تناسب اعضا شرط تحکیم مبانی پیوستگی اجتماع است .

دراوراق گذشته دیدیم که پیغمبراسلام یك‌محیط نامناسب پست‌وتاریك ویك‌اجتماع جاهل و نابخرد رابا مجاهدت‌های آسمانی بیك محیط روشن و متناسب ومؤالف وموافق خردمند تبدیل فرمود این‌اجتماع یك‌حکومت دادگستروعدالت‌پرورمیخواست که سقیفه این‌راه رامنحرف کرد چون محیط تناسب حقیقی خودرا ازدست داده‌بود وشك وتردیدو نفاق وسست ایمانی وبی‌وفائی داشته حکومت عربی جاهلانه ولی‌نسبتاً عادل وبی‌شائبه‌و خالی ازتجمل بر آنها حکومت میکرد وهرقدرانحراف قوت میگرفت ستمگری حکومتها بیشترمیشد تاحکومت عثمان وحزب اموی پیش‌آمد .

چون‌محیط ازخط‌سیرانحرافی متاثرومنفعل شده‌بود برای امتحان بازحکومت عدل ودادی علوی برسرآنها سایه انداخت ولی‌محیط مناسب آن قسط وداد نبوده بهمان‌دلیل که‌موافقین مادی ازبیعت خودعدول کرده وبر گشتند ونمازرا باعلیع میخواندند وغذا راسرسفره معاویه تناول میکردند وبالاخره هم‌ثابت شده که این حکومت عدل وداد با اوضاع واحوال مردم‌تناسبی نداشت ولذا درتمام‌آن مدت جنگ وجدال بودتا اخرالامر بقتل سری وتوطئه «ترور» خاتمه یافت .

روی‌مبانی سنن عمومی سلطنتی وبرحسب دستورشریعت‌وسفارشات لازم پیغمبرص قهراً میباید امام حسن مجتبیع بحکم وراثت وعلم وفضیلت و شجاعت واصالت خاندان پیشوا وزعیم وخلیفه مسلمین بشود ولی‌باکمال تأسف محیط نامناسب و افراد ناجوز و رجال خائن ولشکریان منافق واوضاع آشفته کشورهای اسلامی‌ومدعیان خلافت‌کاررا بجائی کشانده بود که جنگ جزخونریزی وسفك دماء حاصلی نداشت .

امام‌حسنع هم‌برحسب وظیفه آسمانی وتربیت خانوادگی وولایت مطلقه که داشت می‌باید برای حفظ دین قیام فرماید اویك مردسیاسی مانند معاویه نبود که همه چیزرا فدای مصالح شخصی‌نماید یا‌مصالح نوع‌را زیرپای خود گذارد اوچون پدرش بدنیا وقعی نمی‌نهاد وازمال دنیاباآنکه پسرپیغمبروفرزند فاطمه‌زهرا بودچیزی نیندوخت هرچه داشت درسفره گسترده‌درطبق اخلاص اطعام واکرام وانعام‌می‌نهاد وبالاتر آنکه امام‌شئون زندگی وهستی خودرا حتی جان شیرین رافدای بقای مرام ومواد مقدس دین میکرد چنانچه اووبرادرش وهمه‌ائمه معصومین برای‌دین فداکاری کردند تامسموم ومقتول شدند

واین جهاد مقدس برای ابقاء دین بود اگر امام حسن ع میخواست بجنگ بپردازد بدون چك خودوتمام واصحاب ورجال او کشته میشدند وآن تعداد مسلمانی هم که ازجنگهای جمل وصفین ونهروان باقی مانده بود آنها همفدای تمایلات حزب اموی میشدند وبکلی نه تنها ازامام حسن نامی نبود ازهدف مقدس اوهم نامی نبود مینوشتند برای ریاست قیام کرد وجنگ نمود تامغلوب وکشته شد ولی این فداکاری که اوبمنظورحفظ قرآن وآئین اسلام نمود یعنی ازمقام ومنصب دنیوی ومال ومنال وریاست وحکومت وتسلط بربیت المال مسلمین صرف نظر نمود وصلح کرد تاعرض وناموس وجان ومال وخاندان شیعیان ودوستان اوباقی بمانند وازلباس مظلومیتی که اوپوشید اثبات حق خویش را بنماید این جهات وصدها نکات دیگر که درکتاب مخصوص زندگانی آنحضرت نگاشته ام اسرارصلح امام حسن را تشکیل میدهد ـ بااین منظورخلاصه مفاداسرارصلح حضرت مجتبی حفظ دین ومصونیت آئین اسلام بود که درمحل خودمفصل بیان کرده ام .

اسامی خلفای راشدین ومدت خلافت آنها

۱ ـ ابوبکر	ازسال	۱۱	تا	۱۳
۲ ـ عمربن خطاب	«	۱۳	«	۲۳
۳ ـ عثمان بن عفان	«	۲۳	«	۳۵
٤ ـ امیرالمومنین علی بن ابیطالب	«	۳۵	«	٤۰
٥ ـ امام حسن مجتبی	«	٤۰	«	٤۱

حکومت خلفای راشدین

باید حکومت خلفا را اطلاق بر ابوبکر وعمروعلی نمود که تا حدی عدالت حکمفرما بود ولی عثمان ازاین سیره خارج بود وعدالت و دادگستری درکار اونبود ومواسات رعایت نمیشد .

حکومت خلفاروی میزان عدل وداد بود و زندگی ساده کردند و رفتند ـ خلافت آنها بمقامات روحانی شبیه تر بوده رنگ سلطنت وکروفرسیاسی را نداشت .

خلیفه لباس کرباسی میپوشید و نعلین پوست درخت خرمادرپامی کرد ـ خشت یاخاك بالش آنها بود ـ مانند مردان عادی درکوچه وبازار میگذشتند ـ در لباس بامردم فرقی نداشتند باهمه مردم می گفتند ومی نشستند روزی از خلافت عمر مقداری پارچه آوردند همه را بین مردم مسلمان تقسیم کرد یك سهم هم خود اوبرداشت چون بمنبر رفت یکی از اصحاب گفت ای عمر چراعدالت ودادگستری راازدست دادی عمر پرسید چه شد. گفت از این پارچه بمن که قدم کوتاه است یك سهم دادی و توخودبا این قدبلند پیراهن باین بلندی دوختی ـ عمر روبپسرش کرد گفت توسهم خودراچه کردی عبدالله بن عمر برخاست گفت چون مال پدرم کوتاه بوده من سهم خودرا باودادم که چون بمنبر بالامیرود پاهایش پیدا نباشد عمر گفت این قضیه را ازمادرش هم تحقیق کنید معلوم شد که سهم پسرهم بپدرش داده شده و این موضوع آزادی را میرساند که عدالت برقرار بوده ومردم حق داشتند هرکس منحرف شود آنهارا هدایت و ارشادنمایند .

امیرالمومنین دوپیراهن خرید آنکه بهتر بود بقنبر داد وآنکه پست تر بود خود پیراهن دوخت .

خوراك خلفا باخوراك‌فقیرترین‌مردم‌یکسان‌بود بمال‌وملك براختیار بودندوهرقدر اززمان پیغمبر دورتر میشدند بدنیا بیشتر علاقه پیدامی‌کردند - ولی‌زمان‌عثمان ۱۵۰ هزاردینار ویك میلیون‌درهم نزدخزانه‌داراداشت واملاکی‌در صفین ووادی‌القری داشت که که‌صدهزار دینارارزش داشت و شتروگاو وگوسفندان‌فراوان‌تهیه کرده بود ومتروکات‌از پس از قتلش پنجاه‌هزار دینارمیشد ودرآمد طلحه درعراق بروزی‌هزار دینار میرسیدودر ناحیه سراة بیش‌از آن‌دریافت‌می‌کرد .

دراصطبل‌عبدالرحمن بن‌عوف زمان‌عثمان هزاراسب وهزارشتروده هزار گوسفند بود و پس از مرگش یك چهارم مال او ۸۴ هزار دینار شد .

زیدبن‌ثابت بقدری از خودطلا و نقره بجاگذاشت که پس‌از او باتبرمیشکستند و بهای املاکش صدهزاردینار بود.

طلحه درکوفه ومدینه خانه‌هائی ساخت - سعد وقاص در عقیق کاخی بنا کرد وعلی‌بن‌منیه پنجاه هزار دینار نقد داشت واملاك‌اوسیصدهزاردرهم‌شد .

بیت‌المال‌مسلمین وعناوین وجوه وارده

صدقات - زکوات - غنائم فیئی - جزیه - خراج مالیات اراضی - مالکیت زمین - تیول و خالصه -

بیت‌المال یا خزانه داری کل کشور اسلامی محل تمرکز کلیه وجوه دریافتی بهر عنوانی باشد ومجمعُ اموال مسلمین است که درصدر اسلام بنام بیت‌المال خوانده میشد تا زمان معاویه که دستگاه سلطنتی شد وبرسم قیاصره روم عمل میکردند .

اکنون میخواهیم بدانیم اسلام بچه عنوان ازمردم مسلمان پول میگرفت و خزانه مسلمین درتحت‌چه عناوین پرمیشد .

آنچه که شریعت اسلام مقررفرموده ازمردم بگیرند تحت این عناوین است .

اول - صدقه است وصدقات دراسلام هیجده‌نوع است که چون ازپیغمبر پرسید چگونه انفاق کنیم وازچه چیزها انفاق کنیم که موجب رضای خدا باشد این آیه آمد.

یسئلونك ماذاینفقون - قل ، انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین والیتامی والمساکین وابن‌السبیل ومانفقوا من خیر فان‌الله به‌علیم

ای پیغمبرچون از توپرسیدند چه چیزانفاق کنیم بگوانفاق کنید ازبهترین‌اموال ونیکوئی کنید در حق والدین و خویشاوندان وایتام و مساکین و ابن‌السبیل که بهتراز این‌کاری نیست وخداوند شاهد اعمال شماست .

صدقات باین ترتیب درفقه اسلام شماره شده واحکام هریك درمحل خود باشرایط زمان ومکان ومحققین دستورداده شده‌است .

۱ - انفاق باهل و فرزند وهمسایه و مستمندان که خرجشان بیش از درآمدشان است .

۲ - کمك بسائل بکف چنانچه دراکثر کوی وبرزنها دیده می‌شوند بنابر قدرت و استطاعت .

۳ ـ کرم بابن السبیل که در شهر خود متمکن بوده اکنون در غربت تهی دست شده

٤ ـ عطا و بخشش بذوی القربی و خویشان وارحام و اقوام بتعارف وهدایا .

۵ ـ زکوة که چندقسم است زکوة محصولات نباتی زکوة محصولات حیوانی .

٦ ـ فطره که‌آنهم نوعی زکوة جان است برای حفظ سلامتی و بهداشت .

۷ ـ اعتاق و آزاد کردن بنده است که چقدر در اسلام اهمیت دارد ودر سطور برجسته دین‌اسلام عتق وآزادی بندگان است .

۸ ـ هدایا وتحف برای دوستان وبرادران دینی‌است که شکرنعمت است .

۹ ـ قربانی‌است که برای حفظ جان خود وفرزندان قربانی میکنند و بمستحقین میدهند تاقبیله وعشیره وخویش‌وقوم وارحام رابرآن دعوت مینمایند .

۱۰ ـ خمس است که هیچیك ازغنائم جنگی یاغیر از درآمد خالص پس از وضع هزینه‌های سالیانه باید سهم امام وسادات شود وشش تقسیم دارد .

۱۱ ـ حج‌است که غیر ازحج واجب‌آنها که استطاعت دارند بمردان شایسته وبا ایمان پول میدهند بروند برای رضای خدا حج خانه اوکنند .

۱۲ ـ نذراست برای رفع مشکلات زندگی ودفع هم وغم وقرض و تامین وسائل وانجاح حوائج ومنویات نذرمیکنند برای رضای خدا وخوشنودی ارواح مومن و مؤمنات یانثارروح ائمه معصومین واولیاء حق چیزی بکسی بدهند یاکارخیری کنند یا ازمال خود صدقه بدهند .

۱۳ ـ کفاره لغزشها و گناهان است که عمدا یا سهوا اتفاق افتاده از مال خود چیزی کفاره میدهند یاکارخیری چون نماز وروزه وتلاوت قرآن مینمایند .

۱٤ ـ ردمظالم که درموارد تعدیات احتمالی یاحتمی که مظلوم پیدا نیست مبلغی بعنوان ردمظالم میدهند .

۱۵ ـ قرض‌الحسنه است که متمکنین بمستمندان و درویشان ازمال خود مبلغی قرض می‌دهندبدون توقع‌اضافه وافزونی یاازاثاثیه زندگی‌خود چیزی بآنها میدهند که پس‌ازرفع احتیاج‌برگردانند وثواب‌بسیاری درشریعت برای قرض دهنده است .

۱٦ ـ وقف‌کردن‌اموال برای انجام شئون‌اجتماعی و تنظیم شعائر مذهبی وکمك بطلاب علوم دینی و اماکن عام‌المنفعه و هزاران موارد دیگر که بنفع عموم مسلمانان تمام‌شود .

۱۷ ـ حمایت ازمفلس‌وورشکسته که بدون‌تقصیر اموال‌و دارائیش دستخوش‌امواج طوفان‌حوادث گردیده است مانندغرق دردریایابردن‌سیل یاسوختن محصول بصاعقه‌یاتلف شدن مال‌التجاره وغیره‌است .

۱۸ ـ وصیت به‌بذل‌مال‌درراه‌خیر وصدقات اجتماعی برای حفظ شئون‌شخصی‌مانند اطعام وانعام‌واکرام وغیره که درصیات‌ومماتمورد تحبیب ونفوس‌عام‌است :

این‌صدقات بحکم قرآن‌برای‌تزکیه مال‌وجان ازمسلمانان متمول گرفته وبفقرای

مسلمین داده می‌شود که درصدر اسلام صدقات را بوسیله عمالی میگرفتند و در بیت‌المال تحت نظر خزانه دارمسئول « **خازن بیت‌المال** » می‌سپردند وبوسیله پیغمبر یا خلیفه‌او بمستحقین داده‌میشد.

زکوة بچهارچیز تعلق‌می گرفت که ارکان‌زندگی‌بوده ، ـ ۱ ـ چهارپایان ۲ ـ طلا ونقره ۳ ـ محصولات زمینی ٤ ـ محصولات‌درختی چون مویزو خرما که درفقه‌مستحقین آن شده‌اند وصدنصاب هریك‌معلوم گردیده‌است که در مکتب اسلام وفقه دوسی نوشته‌ام و «اعلموا انما غنمتم‌من شئی‌فان‌لله‌خمسه‌وللرسول.ولذی والقربی‌والیتامی والمساکین وابن‌السبیل »

غنائم آنچه مسلمانان ازجنك بدست‌می‌آوردند غنیمت‌بود که مصرف آن برای فدیه آزادی امراء و تامین زندگانی زن‌وفرزند کشته‌شدگان‌جنگ وآبادی‌اراضی متصرفی‌مسلمانان بوده‌وسهمی‌هم‌بین‌مهاجروانصار تقسیم‌میکردندوسلاح‌و تجهیزات جنگی بین‌مجاهدین تقسیم میشد.

و خلاصه‌سنن‌دین‌است که خمس‌مال دو سهم میشود سهمی مال سادات است وسهمی مخصوص امام‌است که‌خود یامجتهدجامع‌الشرایط پنج‌قسم‌تقسیم‌میکند .

فیئی فیئی‌بقیه اموالی بوده که دربیت‌المال می‌ماند و در اصطلاح فقها مالی‌است که ازکفاربدون جنگ‌بدست آید مانندجزیه‌ـ خراج ـ عشار ده‌یك ،موادمعدنی‌وغیره که باز ازآن سهمی‌پیغمبرمیرسد وبقیه بمستحقین مخصوص‌داده‌میشود .

جزیه جزیه گرفتن یك مالیاتی از افراد غیرمسلمان است که برای تامین جان ومال‌خود بدولت‌اسلامی میدهدمثلا مردم‌آتن« در یونان» چون بکرانه آسیا صغیر رسیدندو آن‌نواحی‌را گشودند مالیاتی به‌اهالی آن‌نواحی مقررداشتند تا آنهارا از هجوم‌فنیقی‌ها « آنروزفنیقیه جزء ایران بود » محفوظ بدارند والبته پرداخت آن‌مالیات برای‌حفظ جان چندان گران نمی‌آمد .

رومی‌ها هرجارا می گشودند برآنها مالیات‌وضع می کردند .

جزیه دراسلام‌ناچیز بوده ولی‌ممالك‌دیگر که‌از اسلام‌پیروی کردند مبالغی بیش ازمیزان‌مالیات مالیات‌بنام‌جزیه گرفتند.

مثلا ایرانیان ازرعایای خود جزیه می گرفتند وچنانچه شبلی نعمان می‌نویسد جزیه ازکریت فارسی گرفته‌شده‌است که انوشیروان برمردم ایران جزیه مقررداشت که از ـ٤ـ٦ ۸ـ۱۲ میگرفتندمعلوم‌نیست. آنچه مسلم‌است دراسلام جزیه‌بسیار کم بوده‌مثلا برای هرنفر یك حله یمانی یاقیمت آنرا که اهالی یك‌شهر هرماه‌مقداری‌از آن‌را بپردازند

چنانچه پیغمبر بانصارای‌نجران‌صلح‌نموده‌قرارشد سالی‌سه هزار حله جزیه بدهند که دوهزار آن‌را درماه صفروهزار حله‌در ماه رجب‌بپردازند وبهای‌هرحله‌یك وقیه‌مطابق چهل‌درهم‌بوده‌وجزیه اهل اوزخ سالی صددینار و جزیه اهل فقنا یك‌چهارم‌جوبها و میوه‌ها وزمره‌ها وپشم ها و کالاهای‌آنان می‌باشد .

خراج یك نوع مالیاتی است که در اسلام اززمین می گرفتند ـ واین سابقه تاریخی در کتب آسمانی‌هم‌هست ـ چنانچه در فصل ۴۷ سفرتکوین‌میگوید.

هنگام‌خشکسالی که‌مصریان گرسنه شدندزروسیم‌وچارپاو آنچه‌داشتند بیوسف‌فروختندنان گرفتند.

درقبل از اسلام رسم‌بود تمام‌اراضی مال پادشاه وزعیم و پیشوا است در شرایع هم زمین مال‌خداست و اختیـار آن دست‌پیغبمران‌است وازمنصوبین وپادشاهان‌مجاز از آنها می‌باشد چنانچه درکتب فقه معلوم‌است اگر مجهول‌المالکی یااراضی‌مواتی بوده بـاید بااجازه‌حاکم شرع تصرف نمایند وآبادشود .

در عرف سیاست چون اراضی بنام‌دولت است برای آن بایدمالیاتی بدهند که آن در اسلام بنام خراج‌نامیده‌میشود ـ واین‌خراج‌درزمان‌خلفا دیوان‌محاسبات پیداکردزیرا روز افزون‌شد ومالیـات‌وخراج آن زیادگردید ومیلونهادرزمان بنی‌عباس بخزائن خلفا ریخته میشد

مالکیت در بحث خراج باصل مالکیت بر میخوریم که دراسلام بسیار محترم شمرده‌شده‌و آنهم‌مالکیت فردی است که پیغمبریاامام یا خلیفه ویا امام و متقی‌اعظم و مجتهد جامع‌الشرایط باشرایطی که‌درزمان‌ومکان‌میداند ملکی‌راکه بکسی‌وامیگذاردکه توانائی زراعت داشته باشد واین مالکیت مورد احترام است واز مزایای‌قانونی‌آن می‌تواند استفاده کند.

گاهی‌هم دولتهااراضی رابنام خالصه‌به‌اشخاص‌وامیگذاشتند تحت‌شرایطی که آنهم مالکیت شخصی‌بوده وتحولاتی بسیار پیداکردکه‌درهرکشوری بصورتی‌درآمده که‌وزارت دادگستری واداره‌ثبت‌اسنادو املاك روی همین مالکیت شخصی و فیصله دعاوی متدایعین بوجود آمده است که مادررساله مستقلی درباره‌مالکیت و لاضررولاضرارو اصل یدمفصل بحث کرده‌ایم.

ثروت مسلمین در اربعه ثروت فاضل‌مؤنه باقی مانده یك‌شخص است یامقدارمالی‌است که‌پس ازوضع مخارج ازکسی باقی میماند ـ یاترکه وبـاقی مانده زندگی یك‌آدمی است کـه در مدت عمرجمع کرده و برای اوباقی مانده است این ثروت اعم‌ازمنقول غیر منقول دارائی اشخاص است که تحت عنوان مالکیت درمی‌آید واسلام مالکیت فردی‌را محترم شمرده وثواب وعقاب رادر روز حساب روی همین ماترك رسیدگی مینماید ـ ازکجا آوردی بکدام راصرف کردی پیغمبر اسلام خودیتیمی بود که درتحت تکفل دیگران بزرك‌شدودرجوانی هم‌دارائی خدیجه او راکمك کرد وهیچ‌وقت درجمع مال‌نپرداخت بلکه آنچه راهم‌باوارث یاهبه‌وبخشش رسید صرف پیشرفت اسلام نمود .

ومسلمین راهم ازاندوختن منع‌میکرد بلکه تاکید وترغیب درکسب وکار وپیشه وهنروسعي وجدیت وفعالیت می‌نمود ولی‌ازاندوختن وانباشتن وتراکم سرمایه وثـروت

جلوگیری‌میکرد چون اسلام پیش رفت وتشکیلات داده‌شده ثروتی نبود جز غنائمی که بدست می آمد آنهم بیشتر درجنگهای اولیه اسلحه وآذوقه و وسایل جنگ وپیکار بودتا کم کم مواد غذائی وگوسفند وگاووشتر ومحصولات نخلستانها وبالنتیجهٔ اراضی مزروعی وخزائن ودفائن اقوام یهودونصاری ومجبوس بت‌پرست بدست مسلمین افتاد برای اضافه خرج‌صندوق بیت‌المال تشکیل شدوهرچه راکهٔ تقسیم میگردند افزون‌ازسهام مجاهدین بود دراین صندوق ذخیره میکردند ودرفقه اسلام مستحقین این‌صدقات وزکوات وغنائم وغیره دستهٔ بودند که قرآن ورسول خدا صریحاً آنها رامعین و معرفی فرموده است .

ثروت‌درزمان پیغمبر درزمان‌پیغمبرهرچه میرسیدتقسیم‌میشد وچیزی‌جمع ومتراکم نمی‌گشت اگراندکی باقی‌بود زیرنظرشخص رسول‌الله‌ص. بود که‌بمستحقین میداد چنانکه درهنگام رحلت فرمود هفت‌درهم ازمال مسلمین موجود است آوردند بفقرای مدینه تقسیم کرد .

واگرشترو گوسفند وگاوی بودچراگاه مخصوصی داشت نزدیك مدینه **«حمی»** پناهگاه که خودرسول‌الله اینهارا داغمیزد تامعلوم باشد ازبیت‌المال مسلمین است وبرای پیشرفت اسلام بکارمی‌بردند - یابفقرای مهاجروانصارمی بخشیدند .

ثروت عصر خلفا ازدوران دینی‌وعصرطلائی واخلاقی‌یازمان عدالت‌وداد گستری اسلام همین دورهٔ سه نفر از خلفا را باید دانست **ابوبکر - عمر - علی‌ع** زیرا قریب‌العهدبزمان پیغمبر بودند وجزعدالت وتقوی حکومت نداشت پس‌ازرحلت پیغمبرمردان جنگی عمال‌دولتی وفقهای مذهبی ومدرسین علوم‌قرآن وتجارو پیشه‌ورهم یکسان بودند اصحاب پیغمبردرمیدان جنگ مجاهد - دربازارتاجردرمسجد فقیه - درمدرسه آموزگاربودند - وجز گذران زندگی ساده فکری نداشتند ثروت آنها هم آنها همان غله گندم وجوواغنام واحشام بودپول‌نقد وزروسیم کم بودپس‌ازآنکه شامات وایران ومصرفتح شدبقدری زروسیم بدست مسلمین افتادکه ازتقسیم آن عاجز بودند وکیل کیل تقسیم میکردند واززیادی‌آن بوحشت افتادند .

ابوهریره ازبحرین پول‌زیادی‌آورد عمرپرسید چقدراست گفت پانصدهزاردرهم‌عمر باکمال‌تعجب گفت‌میفهمی چه‌میگوئی گفت آری پنج‌بارصدهزار آنگاه عمربمنبررفت گفت ای‌مسلمانان پول زیادی رسید باپیمانه تقسیم کنید .

همین ثروت سبب تشکیل دیوان محاسبات وتنظیم دفتر وادارات وغنائم گردید اماهیچ‌کس درمقام جمع مال‌نبود - حتی‌کسانی که باسلام وارد میشدند اگرثروتی زیاد داشتندهمه‌را ببیت‌المال مسلمین میدادند وفقط حقوقی میگرفتند .

ابوبکر که خودخیاط‌وبازرگان بود گویند چهل‌هزاردرهم سرمایه داشت آنراصرف پیشرفت اسلام‌نمود وازبیت‌المال‌حقوق میگرفت ویك‌قطعه‌زمین داشت گفت آنرا بفروشند وبصدوق بیت‌المال مسلمین بدهند دوجامه داشت که آنرا هم‌وصیت کرد کفن او نمایند عمرنیزباآن خشونتی که داشت حکومتش روی‌عدل ودادبود ابن‌دادگستری بنابر مقدار علم وفضلش بودهرکجا میدید لغزش دارد وپیروی ازارشاد وهدایت صحابه‌میکرد

ویاازابوالحسن علی‌بن‌ابیطالب کمك میگرفت با آنکه درعصر اوسیل پول بطرف مرکـز خلافت روان‌بود خودش خانه وکاخ نداشت سرروی خاك وخشت میگذاشت ومی‌خوابید اگرپولی احتیاج داشت ازبیت‌المال قرض‌میگرفت وچون از غنائم سهمی میگرفت قرض خودرا اداء میکرد - هنگام مرگ گفت هشتادهزارریال‌به‌بیت‌المال‌مقروضم‌از«آل‌خطاب» اقوام نزدیك عمراین وام‌رابگیرد مسترد کنید .

درخوراك وپوشاك درنهایت ساده‌گی میگذرانید .

علی‌بن ابیطالب این‌مرد آسمانی درزهد و تقـوی وعـدالت ودادگستری شهـره افاق است بقدری ازدنیا ومال‌دنیا احرازداشت که همه‌مقام ومنصب ومال ومنال دولت را پست‌ترازیك لنگه کفش پاره‌خود میدانست - درموقع ازدواج بسترش ازلیف‌خرما بود.

زندگانی علی‌بن ابیطالب درزیرآسمـان نظیرنداشت خوراکش نان‌جووخرمابود بسترش قطعه پوستی بودوپیشه‌اش تقوی‌وپـارسائی درزوروقوت هیچ‌قهرمانی باو نرسید در عدالت وتقوی هیچ‌پیغمبری بپایه‌اوعمل نکرد - در فصاحت وبلاغت هیچ بشری نتوانست کنونات خودرا چون اوبیان‌کند درشجـاعت وجنجگوئـی در۸٤ جنگ پشت بـردشمن نکردوهیچ قهرمانی جان‌ازدستش بسلامت نبرد درعبادت وبندگی شبها هزارركعت‌نماز میخواندآنقدربحق متوجه‌بود که پیکان پای اورا درنماز کشیـدنـد وقسم خورد نفهمیدم درکاروکوشش باشترش آبیاری میکرد زمین رامیکند حصه‌خرما مینشاند وخدمت میکرد تاآخرعمرواز نخلستانهایش هشتاد هزاردیناردرآمد داشت که وقف بربنی‌هاشم نمود .

درزمان خلافتش ۱۷ من آرد جوخوراك پنجساله اوبوداراصفهان اموالی آوردندهمه رابهفت تقسیم کرد حتی گرده نانی در آن میان بودآنرا هم‌هفت قسمت کرد وبهفت‌امیر لشکرقرعه انداخت وبآنهاداد درتمام عمرآجری روی آجر نگذاشت کارخانه‌اش راخودش انجام میداد آذوقه‌اش راخودش بدوش میکشید بمنزل می‌برد روزی شمشیرخودرا ببازار بردبفروشد فرمود اگرچهاردرهم برای خرید جامه داشتم آنـرا نمی‌فـروختم دوپیراهن خرید بیك‌قیمت‌یکی رابغنبرداد یکی‌راخودش‌پوشید درحالی که بزرگترین وپهناورترین کشورهای دنیازیرفرمانش بود - برادرش ازاوچنددرهم بیش‌از مقرری خواست باو نداد گفت بیت‌المال برای‌توقع خویشان دخترش روزعید یك گردن‌بند ازبیت‌المال باضمانت گرفت اووا تهدید بقتل کرد بحسن وحسین فرزندانش همان اندازه میداد کـه بغلام و کنیزش میداد .

عمال دورهٔ خلفا این روش بایك تناسبی بین‌نایب ومنوب‌عنه بودبعمالش‌مینوشت من‌نمیتوانم بنام‌امیرالمومنین قناعت کنم وشما بـاشراف شهر برنفوس واموال مردم سلطه یابید - غالباً عمال دولت خلفا مردم درستکارباتقوی وعـادل بودند وهمان روش رادرتایید حق‌ومساوات ومواسات عمل‌میکردند - یکروزازمامورین‌وی علاوه برمقرری معموری ازراه تجارت سودی برده بود بـدون تأمـل آنـرا میگـرفت در بیت‌المال ضبط میکرد یکی‌ازمامورین مالی داشت امام فـرمود ازکجاآوردی گفت هدیه

وتعارف است فرمودچرا روزی که حکومت نداشتی برای‌توچنین هدایارا نمی‌آوردند بایدآنها رابیت‌المال واگذاری مال‌مسلمین است .

بمنطوقه الناس علی دین ملوکهم چون خلفا اهل‌دنیا نبودند حکام‌ولایات هم‌نسبتاً روش‌پارسایان راداشتند خلفا عمال خودرا بازرس میکردند از آنها حساب میکشیدند وسخت‌گیری درحساب‌میکردند ومیگرفتند ازحساب روزقیامت‌پرسید یکی‌ازفرمانداران رسید به مدینه درراه بخلیفه‌برخوردخلیفه دیدپایش‌برهنه وپیاده که غذایش را بپشت‌بسته وچوب دستی وآفتابه‌اش دردستش گرفته است ــ پرسید دعوت ما را اجابت کردی تابتو بدگذشته ــ عمیدگفت ای عمرخداوند تورا از جروبحث منع کرده من تمام دنیا رادر جیب خودگذاشته ونزد توآمده‌ام؛ ــ گفت ازمال دنیا چه داری گفت عصائی که بآن‌تکیه میکنم واگردشمنی برسدباآن دفاع کنم و انبانی که خوراکم درآنست پرسید چگونه گذران میکردی گفت ازشترداران شیر وازاهل ذمه جزیه میگرفتم وبگدایان‌وآوارگان میدادم بخدا سوگند اگرچیزی باقی مانده بود می‌آوردم ــ عمرگفت برگرد برو سر کارت باقی باش .

این بود وضع یك استاندار وفرمانده کل یك کشور ـ اسلامی

بیت‌المال در زمان عثمان

زمان عثمان روش خلافت غیر از این بود اولا کشور پهناور درآمد بسیار داشت ثانیاً بنی‌امیه اکثرکارشان ربا خواری و وتجارت وکسب بود باموراقتصاد علاقه داشتند عثمان هم آنها را پروبال داده بود بیت‌المال بین حزب اموی تقسیم میشد. سختگیرهای عمر وعلی در کار عثمان نبود و**عبداله بن سعد برادر رضاعی عثمان افریقیه رافتح کرد و دو ملیون نیم دینار غنیمت آورد** عثمان خمس آن غنائم راکه حق ذوی‌القربی پیغمبر بود بمروان حکم داد ودختر خود را باو عقد بست ـ عثمان رسیدگی بحساب والیان نمیکرد، معاویه یك درهم در تمام مدت حکومتش بخلفا نداد وخودش که بفرمان عثمان سالی هزار دینار حقوق داشت واملاك زیادی از بیت‌المال بودکه همه را بنام خود حبس نمود وقتی عثمان کشته شد موجودیش بدینقراربود ـ در خزانه‌اش یك ملیون درهم نزد خزانه دارش ۱۵۰ هزاردرهم.بهای املاکش دروادی‌القربی و حنین صد هزار دینار و اسبان فراوان و اغنام و احشام هم معادل همین مبلغ ارزش داشت وهمین بی عدالتی‌ها سبب کشته شدن‌اوشد .

خلفای اموی

چهارده نفر

۱۳۲ - ۴۱ هجری

درظهور اسلام خلافت طبق سنن ربوبی ازآدم تا خاتم بنص آسمانی با ودایع الهی دست بدست میگشته وپیغمبر اسلام هم که خاتم پیغمبران و برتر وکاملتر ازهمه بوده از این سنت خارج نبود خلیفه و جانشین خود راازآغاز دعوت تاآنات رحلت باتمام خصوصیات معرفی فرمود ولی سیاست حب جاه وسلطه و حکومت این امر دینی را بصورت یك مسئله درآوردکه انتخاب خالق بانتخاب مخلوق مبدل شد تا بصورت انتخاب رئیس جمهور خلیفه اول منصوب گردید وبعد دیدیم که او خلیفه دوم را بصورت ولیعهدی معین ومعرفی نمود وسومی بصورت شورای ساختگی انتخاب شد پس خلافت ارثی نبود وچون بعهدرسول اکرم نزدیك بود اگر خلیفهٔ منحرف میشد اورا بشمشیر تهدید میکردندکه راه راست برود چنانچه عمربیکی از اصحاب گفت اگرمنحرف شوم چه می کنی جواب داد با این شمشیرتورا براه راست ارشادمی کنم واگر نمی‌شد اورا عزل میکردندویا بقتل میرساندند چنانچه برعثمان منحرف شوریدند و اوراکشتند .

اما دربنی امیه خلافت بصورت یك حق ثابت ارثی شد مشورت بااصحاب وراهنمائی مصلحین با اعتراض سالخوردگان و جلب توجه اصحاب پیغمبر و اجراء سنن شیعین یا ارضاء خاطر عامه درکار نبود.

معاویه بن ابوسفیان اولین خلیفه اموی ۶۰ - ۴۱

تولد معاویه سه سال قبل از بعثت - وفاتش سال ۶۰ مدت عمرش ۷۷ سال معاویه قامتی بلند و ریش کوسنج و چشمهای سبز شکمی پیش آمده داشت .

پدرش صخربن حرب بن ابن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف است - مادرش هند جگرخواراست امیه که این خاندان بنام اوشهرت دارند پسرخوانده عبدشمس بوده واز غلامان رومی بوده که عبدشمس خرید وبنام پسر خوانده که درعرب شهرت داشت ومعمول بود .

خلافت معاویه درسال ۴۱ بودکه مردم شام در۵ ۱ربیع الاول بااوبیعت کردندمردنش اول یا نیمه رجب سال ۶۰ هجری بود مدت حکومتش در شام۲۸ سال ومدت خلافتش ۱۹ سال وسه یا چهار ماه بوده . قبرش دربین خابیه رباب ومغیره است دربیرون شهردمشق

نقش انگشتر ومهرش «**لکل عمل ثواب**» بود .

معاویه بسیار اکول وپر خوربود ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه مینویسد : پیغمبر خدا ص معاویه رااحضار فرمود «برای نوشتن برخی ازمکاتیب که در موقع نبودن کتاب ومنشیان مخصوص او وظیفه انجام میداد »گفتند غذا می‌خورد باز فرستاد دیدند غذا میخورد بارسوم که دیدند هنوزغذا می‌خورد پیغمبرص فرمود **اللهم لاتشبع بطنه** پروردگارا هرگزسیر نشود وگویند در مجاعه شام گره الاغی را نپخته خورد و شاعر گفته است .

وصاحب لی بطنه کالهاویه - کان فی امعائه معاویه

تشبث معاویه بزر و زور

جرجی زیدان می‌نویسد چون عثمان محکوم اعمال خودشد معاویه خود را نامزد مقام سلطنت کرد ولی رقیبی داشت که ازهر حیث بر او رجحان داشت از جهت سابقه در اسلام در حسب ونسب درعلم و تقوی در شجاعت و فضیلت بمراتب برمعاویه مقدم بود - معاویه می‌دانست با این جهات نمیتواند رقابت کند درمقام برآمد از اندوخته‌های زمان خود دسته بندی کندورقیبان را زمین بزند شروع کرد باپول وزر زورمندان را تطمیع کرد و هرپهلوانی بود با درهم و دینار وملك و مزرعه و مقام و وعده بمناصب او را جلب میکرد پس ازآن که زورمند شد بازر وزور افراد دنیاطلب را دور خود جمع کرد و دلیران و نوابغ عرب را بازر وسیم خرید واز نیروی شمشیرآنها استفاده کرد چنانچه همین امروز هم زر و سیم برسیاست و زور غلبه دارد باپول علم وعالم اتمی روز رامی‌خرند وبانیروی مغزآنها اختراعات اتمی میکنند وبرجهانیان سلطنت می‌نمایند :

معاویه هم با این نیرو موفق شدکه طلحه وزبیر وعایشه را تحریك بجنگ جمل کند تا رقیب خود شاید قدری ضعیف گردد وبعد خود جنگ صفین رابا ۱۲۰ هزارنفرازهمین افرادآغازکرد اگرچه شکست خورد باز هم بازر وزورمتوسل بحیله ومکروغدر شد تا حکم سلطنت او را تسجیل نموده وچون رقیب‌قبول تکردجنگ خوارج را باتبلیغات وپول فراوان بپا نموده وباز هم از پا نمی‌نشست تا رقیبش کشته شد وبازهم با پول فراوان سرلشکران حسن بن علی را فریب داد وبالاخره حکومت‌مسلمین در دست گرفت .

دراین حکومت **چند فرق محسوس بود** یکی آنکه جمع مال‌وثروت که دردوره خلفاء سابق ممنوع بود در عصر او سرلوحه عمل شد ووجه همت فقط روی جمع زر وسیم قرارگرفت .

فرق دیگرش این بودکه حکومت خلفا حکومت اسلامی‌کاملا مذهبی بودولی‌در بنی‌امیه حکومت سیاسی شد .

فرق دیگرش این بودکه حکومت زمان خلفاهنوزباتمدن اکاسره‌ایران وقیاصره روم‌آشنا نبودندکه تجمل زندگی را بخودراه دهند ولی معاویه اساس خلافت اسلام را تبدیل بسلطنت نمود وبتقلید قیاصره روم دربار ساخت .

جرجی زیدان می‌نویسد عوامل خلافت معاویه این بود که :

۱ - مردان کار آزموده عرب را تطمیع کرد وبا خود همراه ساخت مانند عمروعاص که وعده حکومت مصر رابا وداد وزیاد که بی پدروبا هوش بود اورا بدروغی برادرخویش خواند وزیادبن ابوسفیان لقب داد وازپسرش عبیدالله برای پسرش یزید استفاده کرددارائی زیاد برای آینده پسرش ذخیره کرد و دیگر مغیره بن شعبه است که او معاویه را برای انتخاب یزید بولایتعهدی تشویق کرد .

۲ - حیله و مکروافسون‌های دنیوی بود که بدست این چهار ناجنس انجام میداد.

۳ - بذل مال ومنال و بیت‌المال مسلمین بین نزدیکان خود بود.

٤ - دستگاه سلطنتی مانند رومیان درست کرد ونگهبانان مسلح با او همراه بوده درمسجد ازترس این که اورا مانند علی بکشند غرفه مخصوصی ساخت ونگهبانان اطراف اوبودند .

لباس حریروخز می‌پوشید - پست دولتی و شهرداری تشکیل داد .

مورخین مینویسند اطرافیان معاویه مردانی بسیار زیرك و باهوش و مکار وغدار بودند بردبارتر از معاویه و چابك تر و مکارتر از **عمروعاص** يك دل و یکزبان‌تر از زیاد محیل‌تر از **مغیرةبن‌شعبه** کسی را ندیده‌ایم .

مغیره کسی است که اگر شهری هشت دروازه داشته باشد واز هیچ دروازه آن بدون‌فریب و فسون کسی نتواندبرون رود مغیره از تمام درها بآسانی بیرون می‌رود .

معاویه بزور زر وشمشیر وبجمع افراد حزب اموی وقبضه کردن کار وتقسیم بین افراد حزب و تبلیغات دامنه دار و وصول مالیات سرشماری و دادن بقراء و متملقین و خطبای اموی وعزل متصدیان متمایل بعلویان ونصب امویان وتشویق از خدمتگذاران وتحقیر ازمخالفان براموز سلطه یافت وقلوب اکثرمردم را مرعوب نمود وهر کس بهر عنوان سر کشی‌میکرد یا اعتراض داشت یا سر بمخالفت بلند میکرد مسموم یامغلوب ومقتول نموده خاندان‌آنها متواری ومتلاشی میکرد -

معاویه که ۲۸ سال حکومت شام را داشت وبیست سال هم خلافت یافت سازمان اداری‌خودرا مانند تشکیلات قیاصر روم که درشامات سابقه داشتند ترتیب داد ودستگاه سلطنتی منظم نمود که هیچ قابل‌مقایسه با خلافت پیشین نبود .

معاویه ازسال پنجاهم هجری بزور و زر برای‌فرزندش یزید از مردم بیعت گرفت و اورا ولیعهد خود نمود وبیت‌المال مسلمین را در راه اغراض شخصی و سیاسی خود وحزب اموی مصرف کرد ومردان سیاسی ومکاره واهل‌خدعه وریا را مانند عمروعاص و مغیرة بن شعبه را تربیت وتقویت نمود و دور خود جمع کرد ،

بنابرآنچه مورخین نوشته‌اند سیرهٔ معاویه در سلطنت شبیه بهیچ يك از خلفای سبق نبود **وضع مسلمین را عوض کرد و دین را بصورت يك مسلك سیاسی درآورد .**

بنی‌امیه را بسبب تسمیه نام جدشان امیه که غلامزادهٔ رومی بود امویان میگفتند وآنها ۱۴ نفرابودندکه ۹۱ سال از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲حکومت کردند .

معاویه پس ازامام حسن پس ازکناره گیری امام حسن ازخلافت واستقلال‌معاویه دست عمال سابق را کوتاه کرد وحکومت کشورهای مهم اسلامی را بدست اقوام ورفقا وعمال مکار تربیت شده خود داد . که ازآنجمله عمروعاص را بمصر و مغیره را بکوفه و زیاد بن ابیه را ببصره فرستـاد وایران و عمان وبحرین و هند را بفرزندان ابوسفیان سپرد .

پس ازمسموم کردن امام‌حسن که شرط شده‌بود پس ازخود خلافت را باو واگذار کند برای پسرش یزید بیعت گرفت و درسال ۵۶ بمدینه رفت و بمکه رسمـاً مردم را بولایتعهدی یزید دعوت کرد وهمه را مجبور بقبول نمود مگرچهار شخصیت را که عبارت از حسین بن‌علی ـ عبدالله پسر عمربن‌خطاب ـ عبدالرحمن پسر ابوبکر ـ عبدالله پسر زبیر این چهارنفر زیربار قبول ولایت‌عهدی یزید نرفتند معاویه هم تا آخر عمرخود آنها را باحترام وپول زیاد ساکت وآرام نگاهـداشت که نه با آنهـا نزاع و جنگ میکرد ونه ستیزگی وبدخوئی می‌نمود و درهنگام مردنش وصیت شفاهی وکتبی نوشت که یزید باآنها درنیفتد نوشت من زمینه را برای تو صاف کرده‌ام جز چهار نفرکسی مخالفت سلطنت تو نیست ـ

۱ـ عبدالرحمن‌فرزندابوبکر مردیست‌سالخورده وگوشه گیروبانشستن بازنان راضی‌است با توکاری ندارد ـ

۲ـ عبدالله فرزند عمر هم زاهد پارسا مخالفتش اثری‌ندارد .

۳ـ عبدالله زبیر مدعی تست ومردیست قوی ومکار اگردست بر او یافتی امان نده و اورا قطعه قطعه کن که اگر او دست بتویابد با توهمین کار را خواهدکرد .

۴ـ حسین بن علی مردیست که چون با پیغمبر قرابت دارد با اوستیزگی‌مکن و در نیفت که خوب ازآب در نمی‌آید اهل حجاز با او هستند و از او اطاعت میکنند تو هم اورا ببخش و نادیده انگار . ـ معاویه وصیت کرد و درسال شصتم درگذشت .

عبدالرحمن در سال ۵۸ در گذشت ـ **عبدالله بن عمر بن خطاب** هـم مدعی یزید نشد و چون برهبری مردم ازمدینه بشام رفت یزید او را با صد هزاردینار راضی کرد .

حسین بن‌علی را کشت ـ **عبدالله بن زبیر** هـم قیام کـرد بشرحی که بعد گفته میشود .

فتوحات معاویه بن ابوسفیان معاویه پس‌ازاستقرارسلطنت فتوحات را درشرق وغرب تعقیب وتشکیلات اساسی بسبك رومیان بکار برد دستور داد سالی‌دو لشکرکشی بنمایند یکی در زمستان ویکی تابستان و این جنگها در دریا وخشکی بود درجزایر ونقاط ساحلی دریای مدیترانه کوچه هائی از مسلمانان ترتیب داده بود که هر کس مهاجرت میکرد دسته‌ای جای‌آنها را میگرفتند وتکیه گاهی برای حمله وپیشرفت

لشکر وجلوگیری ازهجوم رومیها بود .

معاویه خیلی کوشش کرد قسطنطنیه پایتخت روم شرقی را بگیرد وپنج سال‌لشکر کشی کرد اهتمام نمود ونتیجه نگرفت آخرین حمله او درسال ۵۳ هجری بود که پنج سال طول کشید وآخر بصلح خاتمه یافت ولی درشمال آفریقا همه جا در دست مسلمین بود وطوایف بربر افریقیه جزء سپاه مسلمین قرار گرفته بود .

معاویه قشون خودرا ازطرف خراسان بفرماندهی عبدالله بن‌زیاد از جیحون عبور داد وتا سغد و سمرقند پیش رفت و از طرف سیستان وارد هندوستان شد سال ٥٤

معاویه ننگ تاریخ سیاسی اسلام بود

بزرگترین نکته که ازجهت تاریخ موردتوجه مورخین قرار گرفته ومعاویه‌طعن ولعن کرده‌اند این‌است که دنباله‌فتوحات درخشان اسلام وپیشرفتهای محیر العقول مسلمین معاویه با امپراطورروم قرارداد مصالحه تسلیم بست .

چنانچه درحجة‌السعاده‌اعتمادالسلطنة نوشته پتریس سفیرروم بدربارمعاویه‌آمد و اومصالحه نامهٔنوشت درچهارفصل .

۱ـ این مصالحه‌که بمنزله متارکه سی‌ساله است مابین امپراطور کنستانتین پادشاه تمام‌بلاد وممالك شرقی ومغربی فرنك وپادشاه‌روم و یونان ومغرب وغیره ومعاویه‌بن ابی‌سفیان خلیفه وپادشاه تمام‌بلاد عرب‌و ایران وتوران وماوراء سیحون وسیانه ولاةعهد وسرداران طرفین برقرار خواهد بود .

۲ـ معاویه واخلاف اوهمهٔ سالهٔ بدون استثناء سی‌هزار عدد مسکوك طلاوهشتصد هزارنفرازاسرای عیسوی وهشتصد راس‌اسب عربی‌بقسطنطنیه ارسال خواهند داشت .

۳ـ امپراطورواخلاف اومتعهد میشوند که دراین‌مدت سی‌سال بمتصرفات عرب دست‌درازی نکنند .

٤ـ معاویه مقرری فوق‌را باسم‌خراج بدربارامپراطورخواهد فرستاد .

مورخین یونانی وابوالفرج شامی ازاین قرارداد اظهار تعجب میکنند که اعراب باآنقدرتی که داشتندچگونه‌باجگذارنصاری‌شدند.

یزید این‌خراج راباضافه می‌پرداخت وتازمان ولیدباج داده‌میشد .

این‌خیانت بزرك معاویه وننگ سترك دوسبب بدنامی اودرتاریخ‌شد ـ ولی‌بنظرما وظیفه نوکرزاده" وغلام‌زاده همین‌بود که عمل‌میکرد .

ولیعهدی معاویه

معاویه پس‌ازپیشرفتها وفتوحات درمقام‌برآمد یزیدیگانه‌پسر خودرابولایتعهدی‌مستقردارد ولی‌مفاد صلحنامه باحسن‌بن‌علی خلاف‌آن بودومیدانست که یزیدبابودن حسن‌بن‌علی موفق‌نخواهد شدباضافه ازآنجمله **مروان‌بن حکم ـ سعیدبن عثمان ـ زیادبن ابیه** که معاویه مدتی‌مشغول طرحی بود که زمینه‌را برای فرزند صاف‌کند ازقضا زیاددرسال ۵۳ بطاعونی که دستش راخورده بودمرد مروان وسعید راهم‌ازمیدان خارج کرد امام‌حسن راهم که برای‌رفع مانع‌مسموم

ساخته‌بود لذا بنام پسرش یزیدازمردم بیعت گرفت‌وخلافت وسلطنت‌را بمیراث‌باوبر گزار کردوسایرمخالفین راهم‌بازروزورسا کت کرد مگرپنج‌نفررا **که عبداله‌بن عمر-عبداله بن‌زبیر- عبداله‌بن عباس - عبدالرحمن بن ابی‌بکروحسین‌بن‌علی‌ع بود** این پنج‌نفرباتمـام اصراری که معاویه داشت وبـاهرمقدارتوانست خرج کرد راضی‌نشدندیزید بیعت کنند معاویه درسال ۷۵ سالگی درنیمه‌رجب سال ۶۰ دربیماری‌سینه‌مرد معاویه‌بلندقد سفیدرنگ عبوس‌چهره چشمهای درشت بیرون‌آمده ریش‌بلند وتنگی‌حنابسته - پرخوربا تجمل بود ۱.

رئیس دیوان خراج معاویه

چنانچه گفتیم معاویه نقشه خودرا ازتشکیلات رومیها گرفت و مستشاری داشت که هم‌جاسوس آنها بودوهم‌معاون‌فکری معاویه بود- که دیوان خراج رابدست اوسپرد .

سرجون مردی نصرانی‌بود که قبل‌ازحکومت وخلافت‌معاویه رئیس‌دارای تشکیلات رومیها درشام‌بود **وابن‌آثال** طبیب‌نیزازمشاهیردمشق بود که طبیب مخصوص معاویه‌شد وبوسیله این‌طبیب بود که معاویه سردار نامی خودعبدالرحمن پسرخالدبن ولیدرا بزهر مسموم کرد سال ۴۶ هجری وبوسیله همین طبیب زهری درکام امام‌حسن ریخت واوراشهید کرد تابتواند ولایتعهدی رابرای یزیدتبعیت نماید .

این‌سرجون‌وزیرمشاورمعاویه بود که معلم‌یزیدشدو گفته‌اند بیشترخرابکاری‌معاویه دراسلام پیشنهاد اوبود ویزید که جوانی‌مست ومغروربود سرجون بآن‌اعمال شنعیش‌ولایت وراهنمائی میکرد تااسلام بدست اومضمحل ومتلاشی گردد و کشتن حسین‌بن علی باشاره همین سرجون نصرانی بوده‌است

درعصر عمر با آن زهد وتقوی‌ظاهری که عمر داشت وبعمال‌خود سخت می‌گرفت خبردارشد معاویه عامل‌شام نمایندگی خلافت رابوضع سلطنت تجمل آمـیزی تبدیل و وتشکیل داد .

عمرباو نامه تندی‌نوشت که مگر روش ابوبکر و زندگی مرا ندیده‌ای چراسنت اسلامی‌را عوض کرده‌ای ؟

معاویه جواب دندان‌شکنی بعمرداد - نوشت اینجـا سرحد دولت های‌روم ویونان است باید نزدیك بروش حکومت نصاری شدوآبروی اسلام را باتجمل و مقام سلطنت و سطوت نگاهداشت - ؟؟

عمر ازاین جواب ساکت شد معاویه در تمام مدت حکومتش دیناری برای‌خلیفه نفرستاد وهروقت هم‌ازاومطالبه میکردند مینوشت که اینجا سرحدات ما باید مخـارج بیشتری کنیم که آبروی‌اسلام‌باقی‌بماندولی حقیقت‌غیرازاین بود اوبنوشته‌خودمستشرقین از نصارای روم بود واین‌حکومت را مقدمه سلطنت شبیه بسلطنت قیاصره روم گردانیـد اوجزیه بنصاری دادکه‌این بزرگترین ننگ حکومت معاویه بود و میخواست اسمی از از اسلام‌نباشد مشاورین اواکثرازنصاری بودند وچون بخلافت رسید تمام عمال عدالت

۱- طبری ص۱۸۶ ج ۶

گستر رامعزول کرد وازافراد حزب اموی گماشت تاآنچه میخواهند بکنند .

معاویه و اباذر

معاویه کاخی در دمشق ساخت بنام « الخضراء » کاخ سبز که مقر حکومت او بود - گاهی هم اباذر را که مردی پارسا ومتقی بود باستهزاء می گرفت پرسید ای اباذر این کاخ را چگونه می بینی ؟؟ اباذر گفت اگر ازدارائی دیگران ساخته ای خیانت کرده ای واگر ازدارائی خودت ساختی اسراف نمودی زیرا صدها بلکه هزارها خانواده دراین شهرمنزل ندارندوتو میتوانستی بجای این کاخ رفیع صدخانه بسازی بمستمندان بدهی در آن سکونت کنند .

معاویه ازاین گفتاررنجید بفکر انتقام افتاد - اول خواست اباذررا تطمیع کندشبانه هزار دینار برای او فرستاد تا مگر او قبول کند و بمال اندوزی مانند سایر افراد آلوده گردد ؛

اما اباذر که حساب کاردستش بودهمان شب **هزار دینار گرفت و میان بینوایان تقسیم کرد بامدادان فرستاده معاویه نزد اباذر آمد گفت دیشب آن پول را اشتباهاً برای تو آوردم پس بده اباذر گفت همان شب میان بینوایان پخش کردم.**

نامهٔ اباذر بعثمان

معاویه ازاین راه مایوس شداو را بفتنه انگیزی متهم ساخته بعثمان چنین نوشت :

« از بودن اباذر درشام کشور شام شوریده است »

این نامه که بعثمان ضعیف النفس رسیدرعایت تاثیر روحیه اباذررا درجامعه نکردپاسخ تندی بمعاویه نوشت .

پاسخ عثمان بمعاویه

عثمان پاسخ داد « **اباذررا روی شتر بی جهاز بنشان و برگردان** »

چون اباذر بارنجی فراوان بمدینه رسیدعثمان اورا محاکمه کردولی این بازپرسی بضررعثمان بود زیرا اباذر ازگفتن سخن حق نمی هراسید وعثمان را ازبیدادگری امویان سرزنش می کرد - عثمان محکوم شد ولی برای آنکه ازدست اباذردرامان باشد اورا بربذه تبعید کرد - ربذه سرزمین بی آب وعلفی دورافتاده بودوآنقدراورااذیت کردندتاهمانجا از دنیا رحلت کرد ویکی ازموجبات شورش مسلمانان برعثمان همین تبعیدوقتل اباذر بود چه اباذر یك شخصیت ممتازی دراسلام ومورداحترام تمام مردم مسلمان بود - وفاتش سال ...... هجری عمرش سال ....

جمع آوری اموال و املاك

یکی دیگرازردش جهانداری وموجبات رواج ملك داری میان مسلمانان این بودعثمان و جانشین های حزبی او یعنی معاویه آل زیاد وآل مروان بسیاری از املاك را در مقابل پرداخت مال الاجاره وغیره بمردم تیول میدادند و همینکه زمان اشعث درسال ۳ ۸ هجری فتنهٔ جماجم رخ داد و دفتر ، آتش گرفت هر کس هرچه داشت برای همیشه تصرف مالکانه کرد . "

مردم ازاین رویه وکارهای معاویه راضی نبودند و براوخرده می گرفتند که چرا بر

بخلاف قانون اسلام باصل مساوات پشت پا زد واصول مالکیت را متزلزل ساخته است .

فقها ومردمان پرهیزکار بیش از دیگران برمعاویه می‌تاختند. همانطور که برابوبکر و عمر وعثمان خورده می‌گرفتند با این تفاوت که اولی ودومی حرف حسابی را می‌پذیرفتند و سومی تملك اعصاب نداشت معاویه از رو نمی‌رفت و دشنام و شماتت فحش بکامش شیرین بود کار خودرا ادامه میداد .

اباذر غفاری از جمله کسانی بود که هر کجا یکی از خلفا منحرف میشدند لغزش را با کمال شهامت تذکر میداد بامعاویه مبارزه می‌کرد.

می‌گفت مردمسلمان فقط باید بقدر روزی شبانه روزی خود ذخیره کند واگر بیش ازقوت یك شب ویك روز چیزی بدستش آمد باید در راه خدا بدهدو بمصرف کارهای خیر عمومی برساند .

اباذر درکوچه وبازارشام بپیروی ازمولایش علی ع فریادمی‌زد ای ای توانگران بامستمدان ودرویشان بطور مساوات رفتار کنید بدانید قرآن میفرماید کسانیکه زروسیم ومنال وملك ومزرعه اندوخته میکنند ودرراه خدا صرف نمی نمایند در روزواپسین باهمان زر وسیم گداخته پیشانی وپشت و پهلوی توانکران را داغ میزنند اباذر آنقدر این سخنان راتکرار وتعقیب واصرارمی کرد که بینوایان بجوش آمدو برتوانکران تاختند و آنها بمعاویه شکایت نمودند معاویه هم که خود ازاباذر دل‌خونینی براثر همین سخنان داشت درفکر ارعاب یاتهدید یا تطمیع اباذر برآمد شاید ساکت شود وازاینگونه سخنان نگوید .

تأثیر عمل معاویه در تمالك بیت المال

در تعقیب کار معاویه وتمالك بیت المال البته بااجازه خلیفه سبب شد که طلحه و زبیر و سعد و غیره از بزرگان اصحاب که دارای مقام و منصبی بودند حتی خود عثمان بفکر جمع آوری مال و ملك و ضیاع وعقار وحشم وغنم افتاده ودارائی فراوانی جمع کردند .چنانچه عثمان که کشته شد اموال او بنقل جرجی زیدان عبارت بوداز:

۱ ـ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه که متعلق بخوداو بود یك ملیون درم

۲ ـ موجودی نقد پیش خزانه دار مخصوص خلیفه ۱۵۰ هزاردینار ه

۳ ـ بهای املاك وی در وادی القری و حنین ۱۵۰ هزاردینار .

٤ ـ بهای اسبهای بسیاروتر که نقدی وجنسی و اثاثیه او که کمتر از رقم سوم نبود

این اموال بترغیب و تشویق حزب اموی جمع آوری شد و از این تاریخ **بمنطوقه الناس علی دین ملوکهم** مردم زمان ابوبکر وعمر و علی ٤ مانند آنها دل بمال دنیا نمیدادند وزمان عثمان بپیروی ازمنویات پیشوای خود درجمع مال حریص بودند.

در حالی که درتربیت اسلامی جمع مال صنعتی زشت وحرص بر آن ازقبایح اعمال اعمال بوده **چنانچه مردم مسلمان اعتنا بجواهرات سلطنتی سلاطین ساسانی هم نمی کردند مگر بقدر حصه و سهم خود در اثر این تربیت در نیم قرن دوم که تاج پادشاهان مازندران بدست مسلمین افتاد بزور بیکنفر دادند او قبول نمی کرد**

پس از اصرار گرفت سپس درویشی از او چیزی خواست تاج زرین مکلل بجواهری راباو بخشید که چون بفرمانده قشون اسلام خبر دادند آن درویش مستمند را خواست مبلغی داد و تاج راگرفت!

ولی چون عثمان حریص بجمع مال شد اطرافیان او نیز حریص شدند و بانواع وسایل ملك و مزرعه و اغنام واحشام تهیه وجمع می کردند واین کار از از زمان عثمان شروع شد .

امیرالمومنین باانخطب مهیج خود چهارسال هرشب پس‌از نمازمردم‌را از جمع‌مال وترس دادن حساب آن منع میفرمودند تا این صفت‌را درمردم تضعیف نموده وباز معاویه تشدید کرد .

معاویه چگونه بیت‌المال‌را بخود اختصاص داد

سنت شیخین چنین بود که پس از فتح آب و خاك اراضی بلاد مفتوحه بدست مردم‌خود آن شهر سپرده میشد. مسلمانان پس ازفتح شام طبق معمول آب و خاك را در دست مالکین‌اولی باقی گذاشته‌قسمت‌عمده این‌اراضی دست‌مالکین اولیه باقی‌میماند و مشغول‌زراعت میشدند واکثریت مالکین **بطریق** « والیـان‌رومی » بودند ـ چون بطریق ها از شام فرار کردند یاکشته شدند املاك آنها بی‌صاحب ماند و مسلمانان کلیه آن‌املاك ودارائی آنها راوقف بیت‌المال‌می‌ساختند ـ و امور آن‌را باکمك مباشرین وعمال‌خلیفه اداره‌می کردند ودر آمدش‌را به‌بیت‌المال‌میریختند .

معاویه که درشام حکومت‌یافت و بعداستقرار پیدا کرد بتقلید رومیان برای خود دستگاه وگماشته‌وملازم ومامورفراهم کرد وچون نقطه ضعف‌عثمان رامیدانست‌شرحی بوی نکاشت که مرتب ازطرف‌دولت روم وماموریرن‌عالیرتبه اسلام برای من‌مهمان‌میرسدوحقوق معمولی کفاف این همه خرج‌رانمی‌دهدهر گاه عثمان اجازه دهد ممکن‌است ازدرآمداین املاك بی‌صاحب که‌جزء خراج وجزیه نیست قسمتی‌از آن مخارج‌تامین‌شودتاهر گاه‌خلیفه موافقت کند آن‌املاك‌را تیول‌معاویه قراردهند !!

درحـالیکه حقوق معاویه طبق‌فرمان عمر سال هزار دینار‌بود و این مبلغ آن زمان مبلغ هنگفتی بشمارمیرفت‌عثمان‌هم که‌ازمعاویه بیمناك‌بوده‌موافقت کردمعاویه هم آن‌املاك زراعتی پهناوررا بنام‌خود حبس‌مؤبد نمودوعایدات آن‌را بافراد خانواده‌خویش‌و کسانی که درراه منویات اوفداکاری میکردند اختصاص داد وبـااین‌سرمایه توانست ۱۲۰ هزارنفر از اوباش‌نصاری ویهود ومسلمان شام رابرای‌جنگ باعلی ؑ حاضر کند

همین یك پیشنهاد وقبول آن‌کافی بود که درخلافت عثمان‌سایرین‌هم‌بمعاویه اقتدا کنند وخراج‌را ندهند اراضی‌مردم‌راهم‌تیول خودقراردهند وبهراسم ورسمی که‌شده برای‌تامین آینده‌خودملك‌ومزرعه‌فراوان‌تهیه‌نمایند .

۱ ـ تاریخ ایران دراسلام ـ آقای عباس خلیلی در وقایع‌خراسان‌و مازندران ج۲

قتل حجری بن‌عدی کندی

معاویه باآنکه خون عثمان را بهانه احراز مقام خلافت خود دانست وآنقدر خونریزی نمود ومکروحیله بکاربرد تاموفق شد پس از استقرار بر اریکه سلطنت بازهم خون عثمان را فراموش نمیکرد واین سیاست را اساس سلطنت خود میدانست و برای حفظ آن بقول خودش دستوداد:

بی‌گناه را بجرم گناهکار مؤاخذه نمایند و برای هر طبقه از مردم رئیس برگزیده بود که بخلافکاری آنها رسیدگی کند و البته خلاف آنها خلاف مصالح سیاست عمومی معاویه بود واومردم شام را چنان تربیت کرد که ازخود اوبیشتر افراط میکردند مثلا شامی‌ها بدستور خلیفه بر منبر رسماً «**ابوتراب**» امیرالمومنین علی بن‌ابیطالب را باآنکه کشته شده بود لعن و سب میکردند و عثمان را مدح نموده دوستان و مادحین عثمان و بنی‌امیه را خلعت می‌دادند و شیعیـان و دوستان علی‌را میکشتند می‌جستند و می‌کشتند .

ازجمله کسانی که اورا کشتند و بکشتن او اختلاف وبدبینی را تشدید نمودند ـ **حجر بن عدی کندی** بود «حجربضم حاء و سکون جیم» که ازبزرگان ورؤسای‌صحابه مقیم کوفه بود اومردی متقی پرهیزکار متدین واقعی و مورد احترام عموم مسلمین بود که درکوفه وشام تحت‌نظربود ـ وقتی خطیب اموی سب علیؑ رامی کرد او ناراحت می‌شد وبدون پروا برخطیب اعتراض می کرد واو را شماتت می‌نمود معاویه اورا زنجیر نموده وبوضع فجیعی اورا بقتل رسانید سال ۵۳ هجری قتل حجردرعالم اسلامی بشدت‌انعکاس یافته که معاویه را لعنت میکردند وحتی عایشه بمعاویه نوشت**این کان حلمك عن حجر** هنگام مرگ میگفت **یومی‌منك یاحجر یوم طویل !**

نامه ربیعه بمعاویه

ربیعة بن‌عسل یربوعی شرحی بمعاویه نوشت‌از وی دوازده‌هزار تیر خواست تا دربصره خانه‌ای بسازد معاویه در پائین نـامه اونوشت :

آیا خانه تو در بصره است یا بصره در خانه تواست

ازاین یك نامه می‌توان فهمید که عمال معاویه تا چه حد در مقام تهیه مال‌وثروت وعمارت ومستغلات بوده‌اند ـ که معاویه باتمام حرصی که خود داشته باو می‌نویسد بصره بآن عظمت در خانه تو قـرار می گیرد ـ که بعد از این در باره عمال عصر اموی بحث خواهیم کرد .

۳
یزید بن معاویه
۶۰-۶۴
سه سال و ۸ ماه

یزید دومین خلیفه امویست‌پدرش معاویه داهیه عرب ومادرش میسون دختر بجدل کلابیه است .

تولدش سال ۲۵ هجری ـ وفاتش در سال ٦٤ هجری ۱۵ربیع الاول .

یزید چهره‌سیاهی‌داشت‌بلندآوازه آبله روبود که علامت‌زخمی در شکارداشت بربینی اوآشکار وبـاقی مانده بود .

مدت خلافتش ۳ سال و هشت ماه ـــ عمرش ۳۹ سال .

پس ازشهادت امام حسین بمرضی مبتلا شد که شکمش پر از عقرب می‌شد - و در مصر حین شکارمرد قبرش درمصر واقع شد .

نقش خاتمش همان انگشتر معاویه وزیر و دبیرش سرجون رومی جاسوس نصاری بوده است .

یزید برحسب اصول ولایتعهدی خلافت را بارث برد ونخستین کارش تعقیب همان پنج نفر که پدرش وصیت کرد بود - و سه واقعهٔ مهم در زمان او رخ داد که سبب تلاش سلطنت وجوانمرگی اوشد .

۱- امام حسین فرزند پیغمبر را با همراهانش بوضع فجیعی درکربلا بسال ۶۱ هجری کشت(۱)

۲- مردم مدینه ومکه درقتل پسرپیغمبر براوشوریدند دستور دادآنهارا قتل وعام کردند وناموس آنهـا رامبـاح نمود و اموالشـان بتهمت و غارت بردنـد بنحوی که در کوچه هـای مدینه خون جاری بود به ۱۶هزار دختر با کره تجاوز شد و شهر را ویران کردند .

۳- منجنیق بست خانه کعبه را خراب کند تانامی ازاسلام باقی‌نماندکه در همان حال درگذشت .

دراین اثنا که عالم اسلامی ازهیجان واقعهٔ کربلاونهضت عمومی‌خونخواهان‌حسینی منقلب شد عبدالله‌بن‌زبیر هم بمکه پناهنده شد یزیدهم برای دستگیری او والی‌مدینه را باتفـاق عمروبن‌زیاد بمکه فرستاد تاعبـدالله را دستگیر کنند ولی اوزیربارنرفت وآتش انقلاب زبانه کشید -

حسن‌بصری گفته اجتماع امر این‌مردم را دونفر فاسد کردند

اول عمرو عاص بود کـه درغزوه صفین گفت لشـکر معاویه قرآن ها را سرنیزه کنند و با این کار خوارج راضی بحکمیت نشدند و مفسدهٔ این کار تا روز قیامت باقی است .

دوم مغیرة بن‌شعبه‌است که عامل معاویه درکوفه بود چون‌معاویه اورا معزول کرد وبشام احضارنمود مغیره مدتی برای جلب منافع شخصی تأخیر کرد تا بشام رفت معاویه بازخواست نمود برای‌ارضای‌خاطراو گفت برای‌پسرت یزید ازمردم بیعت میگرفتم تابعد ازتو خلیفه باشد معاویه پرسید مردم کوفه بیعت کردند گفت آری معـاویه بشکرانهٔاین رشوه دروغی‌وزبانی دوباره فرمان حکومت کوفه راگرفت ومظلمه‌کاریزید تاابدبرگردن مغیرهٔ بن‌شعبه است -

یزید باکردار زشت خود مواجه باانقلاب شام وکوفه ومکه ومدینه وبصره شد و

۱- شرح حال امام‌حسین را مفصل بنام سیدالشهداء در دومجلد نگاشته‌ام که مکرر چاپ شده واینجا تکرارنمیکنم بعلاوه که موضوع قیام‌حسینی ازبرجسته‌ترین‌سطورتاریخ اسلام است که سبب سقوط یزید گردید .

قدرت اصلاح هم نداشت لذا در ربیع‌الاول سال ٦٤ بناکامی و شماتت دوست و دشمن درگذشت.

مصداق حقیقت تلخکامی‌زندگی‌وشقاوت بشری‌را میتوان ازسطورحیات یزیدبدست آورد این یگانه پسرمعاویه داهیهٔ عرب وموسس سلطنت اموی تکیه برمال وثروت پدر داشت وبقول‌مستشرقین سرزین اسب درشکارگاه نشو ونما یافت مادرش او را اجتماعی تربیت‌کرد یعنی با هر کس ویا هرجا بدون قید و شرط میزیست و بیشتر با میمونها و سگهای شکاری وبازها وتازیها باسب سواری اطراف شهرشام بشکار میرفت فقط ازادب شعر میدانست که‌آنهم غریزهٔ طبیعی‌متناسب باآب ومحیط عرب است - دیگر از آداب دین وسلطنت وزعامیت وپیشوائی خبری نمیدانست ولذا چون وارث پدرشد تحت تأثیر افکار سرجون جاسوس نصاری که وزیرپدرش هم بود قرارگرفت و ازخود هیچ اراده جز ساقی وساغر ومی ومحبوب وشکار و شعر نداشت این جوان مخمور ، نالایق ، مست بادهٔ غرور ثروت و سلطنت ومال وجاه بود لذا عنان اوراکارگردانان مغرض میگرداندند تا بدین ناکامی ولعنت ابدی رسید.

حضرت‌سیدالشهداء وشهادت او بامر یزید

ازحوادث مهم‌تاریخ وبزرگترین جنایتی که دردنیارخ دادعصر اموی کشتن حسین‌بن‌علی‌پسردختر پیغمبرخدا«سیدالشهداء» بود که اوراباه۳ ۱ نفر ازبهترین مردان دنیاکه همه‌قائم‌اللیل‌و صائم‌النهار بودند وبرخی‌ازصحابه پیغمبرو بسیاری‌ازجگرگوشه های‌خاندان رسالت ونبوت‌همه رادریك‌صحرای سوزان‌بی‌آب وعلفی‌بنام کربلاکه نقطه تاریخی‌عالم‌بود محاصره کردند و آنهارا کشتند وخیمه‌های‌آنها را آتش زدند واموال‌آنها رابغارت‌بردند وزن‌وبچه‌آنها راباسارت شهر بشهر گردانیدند وسرهای‌آنها رابنیزه زدند وسخت‌ترین فاجعه را مرتکب‌شدند.

که‌چون درباره‌آنحضرت مفصل ۳ کتاب نگاشته‌ام اینجا بتکرارمطلب نمی‌پردازم وعلاقمندان رابکتاب **سیدالشهدا** که مکررچاپ شده مراجعه میدهم.

قبر یزید در **حوارین** که نام محلی است بیرون شهر شام میباشد سیوطی قبر یزید اول‌را مصرنوشته ویزید دوم‌راشام نوشته‌اندو شاعری درحقش گفته

یاایهاالقبر بحوارینا ضمنت‌شر الناس اجمعینا

یزید۱۳ پسروچهاردخترداشت باآنکه عمرش‌بیش از۳۸ سال نداشت ۱۷ فرزند پیداکردوبهریك از آنهاملیونها ثروت‌معاویه رسید ولی بفاصله‌خیلی کوتاهی نامی ازهیچ یك درتاریخ‌نماند.

مادرش **میسون** استرنی بود که همیشه سواراسب می‌شد وفرزندرا همراه می‌برد غلامی‌بودمال پدرش آن‌غلام‌رابخودجلب کرد وازاویزید باروشد که نسابه کلبی‌این‌حقیقت راروشن ساخته‌است میگوید:

فان یکن الزمان اتی علینا تقبل الترك والموت الوحی
فقد قتل الدعی و عبدکلب بارض الطف اولاد النبی

یزیداول کسی‌است که دراسلام‌رسماً اعلان‌شرب داد وعمداً استماع اغانی و ساز و آوازرا تجویز کردوفسق وفجوروفواحش راتشیع وتشهیرنمود .

مسعودی‌مورخ معروف‌اورا یزیدمست‌مخمورلقب داده‌و آن‌دسته که ازمدینه بیرون اورفتند گفتند مامردی‌رادیدیم که دین‌وعقل ومذهبش‌شراب وقماروسازورقص‌وسگبازی‌بود عبدالله بن‌حفیظه میگوید او مردی بود کـه چون مست میشد با مـادر و دختر و خواهر می‌آویخت .

ورسماً مجلس شراب وقمارو رقص وسازداشت که خود در وصف آن شعر میگفت

۱ سقنی شربة تروی مشاشی ـ ثم صل فاسق مثلها ابن‌زیاد
صاحب السر والامانه عندی‌ـ و لتسدید مغنمی و جهـادی

اومیمونی داشت که نامش را ابوقیس نهاده بود برای آن حیوان متکائی و بالشی و محل استراحتی تهیه کـرده بود گاهی هم او را بر خری سوار می کـرد که در مسابقه شرکت کند !

سیوطی مینویسد هر امتی کـه نام زغیم آنها یزید بود شوم نمود و ساقط شد و یزید باعث سقوط بنی‌امیه شد وابودردارهم از پیغمبر روایتی میکنند که فرمود ،

اول من یبدل سفتی یقال له یزید

واقعه حره درزمان یزید

یزیدچون‌امام‌حسین‌رابشرحی که اکثرمسلمین میدانند کشت پشیمان‌شد وخون‌حسین هم‌انقلابی برپـا کرد خواست خون‌را بخوبی بشوید .

درشهرمدینه که‌مهبط نزول وحی‌وقرآن‌بود مردم‌ازیزید سخت‌ناراضی شدندواخبار لهوولعب اوراشنیدند خواستند مطمئن شوندتااورا ازخلافت خلع کنند .

دراین‌انقلاب مردم‌مدینه عامل‌یزید که **عثمان بن محمـدبن ابـی‌سفیان بودبا مروان بن‌حکم** وسایرامویان بیرون کردند ویزیدرا لعنت‌نمودند گفتند کسی کـه قاتل حسین‌باشدوبامحارم خودزنا کند ونمازنخواند وشراب‌بخورد وقماررسمی کند باید کنار رودودراین ضمن‌برای‌اینکه‌اسیری داشته‌باشندباعبدالله‌بن‌حنظلة قتیل‌الملائکة بیعت کردند

ضمناً چندنفررا بشام‌فرستادند وآنهـادیدندآنچه گفته شده‌چندان برابربیشتراز آنست لذاحضوراً اورادشنام‌دادند ولعن کردند وازخلافت بیعت خلـع کردند و بر گشتند مدینه .

یزیدمسلم‌بن‌عقبه‌را که ازبس‌سفاك‌وخونخواراست بنام**مجرم‌وسرف** هم‌خوانده‌اند بـالشکری فراوان ازشام بمدینه‌فرستاد مسلم درحرة که‌نزدیك مدینه‌ومعروف بسنگستان است مسافت یك میلـی مسجد پیغمبر است منزل کرد اهل مدینه بدفاع پرداختند جنگ‌سختی رخ‌دادبسیاری در آن جنگ کشته شدند ـ مروان که ازبدخواه‌ترین مردم‌به پیغمبرواصحاب اوبود مسرف راتحریص برقتل‌عام مردم کرد مردم‌بیچاره که تاب‌مقاومت نیاوردند بمدینه گریختند وبروضه پیغمبرپناه‌بردند لشکرسرخ‌موی شامی‌بفـرمان‌مسرف

---

۱ ـ مروج‌الذهب مسعودی

بروضه‌پیغمبر ریختند وبااسبان خودداخل روضه‌شدند واسبهای خودرا درمسجـــد جولان میدادند و آنقدر ازمردم کشتند که مسجدپرازخون‌شد .

مدائنی‌ازز هری نقل‌میکند که هفتصد نفراز بزرگان اصحاب‌ازمهاجر وانصارو موالی رادر کنارقبر پیغمبر کشتند و از بقیه‌مردم مقتولین بده‌هزار نفر رسید .

ابوالفرج مینویسد از اولاد ابوطالب که ازواقعه‌طف نجات یافتند درواقعه حـرة شهیدشدند یکی‌ابوبکربن عبدالله‌بن جعفربن‌ابیطالب ودیگری عون‌اصغر بود .

مسعودی مینویسد جعفربن محمدبن علی‌بن‌ابیطالب هم‌درواقعه حره‌شهیدشدوغیر ازاین‌سه‌عده بسیاری‌ازاولاد بنی‌هاشم شهیدشدند مانند**فضل‌بن ربیعةبن حـارث‌بن عبدالمطلب وحمزةبن عبدالله‌بن نوفل‌بن‌حارث وعباس‌بن عتبةبن ابی‌لهب** وغیره که مشاهیر آنها بچهارهزارنفرمیرسیدند .

مسرف پس‌ازقتل عام‌مردان تمدی‌بحال زنان‌ونسوان‌نمود وعرض‌وناموس مردم‌را موردتعدی قرارداد وامر کردسه‌روززنان‌ودختران‌مردم‌مدینه برقشون‌شامی‌مباح هستندهر چه‌میخواهید بکنند وهرچه‌میخواهند میتوانند ازاموال آنها ببرند مـدائنی مینویسد از هزارزن بی‌شوهرفرزند زنامتولدشد.

قربانی مینویسد باهزاردختر باکره زناکردند دیگری نوشته ده‌تادوازده هزارزن موردتجاوزقرار گرفتند .

مسرف پس‌ازاین همه‌جنایت مردم‌را به بیعت‌یزید دعوت کرد وهرکه ابانمود کشت وجزازامام زین‌العابدین که یزیدسفارش کرده‌بود متعرض‌اونشود وعلی‌بن عبدالله‌بن‌عباس دیگرمردم همه‌ازترس جان‌اقرار بربندگی یزید کردند .

اللهم رب السموات السبع و و مااظللن والارضین السبع و مااقللن ورب‌العرش العظیم رب‌محمد و الـه‌الطاهرین‌اعوذبك من‌سوء وادرء بك‌فی نحره اسلك ان‌توتینی خیره وتکفینی شره

بـااین‌دعا امام‌ازشراومصون‌ماند بلکه‌موردعنایت‌قرار گرفت‌وهر که‌راشفاعت‌فرمود مسرف‌بخشید مسرف‌درماه‌ذیحجه سال۶۳هجری‌پس‌ازاین جنایت‌بزرك‌ازمدینه بمکه‌برای دفع‌عبدالله‌بن زبیررفت .

اشعاریزیدکه نمونه‌کامل روحیه اوست

شمسیة کرم برجها قعردنها	ومشرقها الساقی ومغربها فمی
فان حرمت یوماعلی دین‌احمد	فخذها علی‌دین المسیح‌بن‌مریم
لعبت هاشم بالملك فلا	خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندف ان لم انتقم	من بنی احمد ماکان فعل
لیت اشیاخی ببدر شهدوا	وقع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا واستحلوا فرحاً	ثم قالوا یا یزید لاتشل
لمابدت تلك‌الحمول واشرقت	تلك الشموس علی ربی جیرون

نعب الغراب فقلت نحاولاتنح فلقد قضیت من النبی دیونی
معشرالله فان قوموا واسمعوا صوت الاغانی
و اشربو اکاس مدام واترکو ذکر المعانی
شغلتنی نغمه المیدان عن صوت الاذان
وتعوصنت عن الحور عجوزاً فی‌الدنان ۱

۳
معاویةبن‌یزید
«معاویه دوم»
۶۴ - ۶۴

متولد ٤١ متوفی سال ٦٤ ه خلافتش از ربیع‌الاول سال ٦٤ چند روز یاچند ماه بوده عمرش ۲۳ سال .
معاویه مردی عالم وزاهد و کنیزش ابولیلی ومادرش**ام‌هاشم** که مکررمی گفت‌کاش من کهنه جیض شده بودم وفرزندیزید نبودم نقش خاتمش **باالله** بود .

ازعجایب روزگار واسرار آفرینش این است که خداوندگاهی از مردم بد آدم خوب می‌آفریند و گـاهی از آدم خوب فرزند بدی پیدا می‌شود این سر هنوز بر بشر مکشوف نشده است از یزید که جوانی بتمام معنی مست ومخمور وبی قید وبی بند وبار بوده پسری‌چون‌معاویه ثـانی بوجود آمد اگرچه برخی معتقدند غرس نهال وقتی‌درست باشد بدست هر که وهرکجا درخت باروربی‌افتی بشمربرسد ولی بحکم علم مقدمه‌ناقص نتیجه مطلوب نمی‌دهد ـ این بحث را در مکتب اسلام مفصل آورده‌ام معاویه پس ازیزید بحکم شرایطی‌بخلافت رسید وچون سلیم‌النفس وبا انصاف ومخالف اعمال پدرش وحزب اموی بود ششماهی که گذشت‌استعفا کرد وگفت من کسی چون عمرباهالی شوری معاویه نمیشناسم که معرفی کنم خودتان هرکه را میل دارید انتخاب کنید .

معاویه پس‌از مدتی ازدنیا درگذشت .

برخی نوشته‌اند چند روز پس ازمرك پدر استعفا داد وچهل روزبعددرگـذشت که او هم ناکام درجوانی مرد .

وچون مادرش ازبنی کلب بوداختلاف طبقاتی شروع شد ـ یعنی طوایف قیس بـر طوایف بنی کلب و پیش افتادگی آنها در دولت یزید رشك می‌بردند درشام وبین‌النهرین بهواخواهی‌عبدالله بن زیاد قیام‌کردند وضحاك بن قیس فهری ازبنی قیس که دراین‌موقع امیردمشق بود خلافت عبدالله زیاد را بربالای منبر اعلام کرد و بزودی کار او در مصر و حجاز وعراق وخراسان بالاگرفت ـ

درناحیه اردن «قسمت شمالی شام» حسان بن بجدل کلبی از خانواده یزیدباقوم خود ایستادگی کرد او می‌خواست خالد یزید راکه کودکی بود بخلافت معرفی کنند .

بنی‌امیه در محل **جابیه میان دمشق و طبریه** جمع‌شدند وبامروان بن‌حکم که ازخیلی پیش‌داعیه داشت وپیر کارکشته بودبیعت کردند وخالد بن‌یزید راولیعهد اوقرار دادند وعمروبن سعید بنی‌عاص را جانشین خالد مغین کردند اوبالشکر کلبی خودبرای تصرف دمشق‌حرکت کردوضحاك بن قیس ازدمشق برای مقابله با اوبیرون آمد ودر مرج

۱ـ سبط‌ابن جوزی .

راهط جنك در گرفت وضحاك كشته شد ولشكريانش گريختند .

اين جنك نژادی بود که کلبی‌ها ـ قیسی‌ها ـ عدنانی‌ها روی تعصب نژادی باهم جنگیدند .

عبدالله زبیر ۶۴-۷۳

مردم مکه پس ازمرگ معاویه ثانی باعبدالله زبیر بیعت کردند برخی ازبنی‌امیه هم مایل باو شدند چون مرد روزبودمیتوانستند با او کار کنند حتی مروان بن حکم عامل مدینه هم مایل ببیعت عبدالله شد.

عبدالله زبیرچون با بنی‌امیه بسیارخصومت داشت دعوت آنها را نپذیرفت مروان از ترس بنی‌امیه درتمایل بعبدالله‌زبیرفرار کرد بشام رفت عبیدالله بن زیادهم که عامل کشتن امام‌حسین بود ازترس مردم بصره فرار کرد بشام گریخت شام بار دیگرمرکز بنی‌امیه‌شد ولی‌عراق ــ حجاز ـ یمن ـ مصروحتی اهالی‌شام خلافت عبدالله‌بن‌زبیررا تصدیق نمودند مروان بمعیت افراد حزب‌اموی باعبدالله‌بن زبیر بمخالفت برخواست امویان هم‌دست بیعت باو دادند مردم‌شام باضحاك بن قیس‌عامل زبیرساختند وزیربارخلافت مروان نرفتند

عبدالله‌بن‌زبیرحریص برمقام ومنصب بود ولذا بهیچ‌نحوی حاضر بتسلیم نمیشد ودر حقیقت پس‌ازیزید خلافت بطورملوك الطوایفی اداره‌میشد خون‌حسین‌ع کارخودرا کرد انقلاب‌درسرتاسرممالك اسلامی برپاشد وعبدالله‌زبیردرمکه حکومت داشت وکسی قادربر دفع‌اونبود تاحجاج ازطرف عبدالملك‌بن مروان‌بمکه‌رفت و آنشهررا محاصره نموداول ذوالقعده سال ۷۲ وخانه کعبه درفشارسنگ منجیق خراب‌شد واطرافیان ابن‌زبیر کم کم فرار کردند عبدالله‌بن‌زبیرهم دل‌برمرگ دادتا روزی بامادرش اسماء ذات‌النطاقین وداع کرد بمیدان آمد کشته شد سال ۷۳

۴ مروان بن حکم ۶۴-۶۵

متولد اول یادوم هجری متوفی‌سال ۶۵ هجری اول‌رمضان مدت خلافتش ۹ ماه یاده‌ماه قبرش دردمشق

مروان‌بن حکم‌بن عاص‌بن امیه‌بن عبدالشمس‌بن‌عبدمناف ازیك تیره‌دیگربنی‌امیه است که اولادش بنام آل مروان‌شهرت یافتند مردی‌محیل‌ومکارومزورومنافق‌بودپیغمبرص اورا ازمدینه‌خارج‌فرمود اومردی کوتاه قد لبهای کلفت‌بدنفس ـ وبداندیش‌بود مادرش بنت‌علقمة‌بن صفوان کلابیه‌است

دوماه پس‌ازفوت معاویه‌دوم مردم‌شام باا و بیعت کردند

و آن‌دوماه فاصله راعبدالله‌زبیرداعیه خلافت داشت که‌حکومت میکرد ومدت‌قریب هشت سال‌ونیم دریك قسمتی ازممالك اسلامی حکومت نمود

مروان زن‌یزید راگرفت که بدست‌اوهم کشته شده

نقش خاتمش **«العزة‌لله»** بود

وزیرش پسرسرجون رومی وزیر یزید بود که جاسوس نصاری وبزرگترین دشمن اسلام‌بود وباشاره اویزید مست امام‌حسین را کشت

سلسله مروانی

درهمانسال که معاویه‌ثانی مردمردم دو دسته شدند یکدسته عظیمی‌باعبدالله زبیر بیعت کردند ویك‌دسته‌محدود بامروان‌بن حکم‌این هردوقشونی آراستند ودرمحل **مرج راهط** درغوطه دمشق درسال ۶٤ جنگ

نمایانی کردند وفتح نصیب سپاهیان مروان شد زیرا امویان درشام قدرت ونفوذ داشتند مروان بلافاصله بدمشق آمد ودرقصرمعاویه منزل گرفت ومردم باو بیعت کردند سپس بنواحی شام ومصر فرستاد وسلسله آل مروان را که شعبه دوم بنی امیه اند از ٦٤ تا سال ۱۳۲ تشکیل داد وخلافت مروانیان شروع شد .

مروان درعصر خلافتش پیرمردی بود که سوابق ننگین وبدنفسی او گوشزد عام وخاص شده و کمتر کسی بود اورا بخباثت نفس نشناسند این همان کسی است که بفاصله یکسال در سال ٤١ چندبار امام حسن رامسموم نموده بمعاویه گزارش دادوهمان کسی است که درخانه حاکم مدینه گفت حسین را گردن بزنید که خیال یزیدراحت شود ـ وطلحه را کشت و در محراب از افراط شراب خوردن استفراغ کرد و گفت هرچه بخواهید برای شما نماز میخوانم .

مروان بن حکم درسال دوم هجری متولد شد ودررمضان سال ٦٥ مرد درجنك جمل تیری بطلحه بن عبدالله زدواورا کشت واین مروان پسرحکم بن ابی العاص است که پیغمبر اورالعن کرد وخونش را مباح نمود وعثمان پناهش داد ـ وبروایت جبیر بن معطم پیغمبر ص درحق اوفرمود **ویل لامتی ممافی صلب هذا** واورا از مدنیه اخراج کرد وعثمان زمان خود اورا پذیرائی شایانی نمود ودر مجلس معاویه امام حسن ع باوفرمود :

اما انت یامروان فلست انا سبك ولا سبت اباك ولکن الله عزوجل لعنك و لعن اباك و اهل بیتك و ذریتك وما خرج من صلب ابیك الی یوم القیمه علی لسان نبیه محمد صلی الله علیه و آله وصدق الله وصدق رسوله یقول الله تبرك وتعالی ـ والشجرة الملعونه فی القران و نخو فهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیراً ـ انت یامروان و ذریتك الشجره الملعونه فی القرآن در حیوة الحیوان می نویسد وقتی مروان متولدشد اورا بردند خدمت پیغمبر ص آنحضرت فرمود خدا او را وذریه اورالعن کرده مگر آنها که از ذریه او خارج شوند وآن هم کم هستند .

در بحارالانوار می نویسد سعدالخیر پسرعبدالملك بن عبدالعزیز بن عبدالملك بن مروان برادرزاده عمربن عبدالعزیز وارد برحضرت امام محمد باقرع شد و امام او را سعدالخیر نامیده اوگریان شد فرمود یاسعد چرا گریه میکنی گفت چگونه گریه نکنم که ازشجره ملعونه هستم که درقرآن مجید است:

حضرت امام محمدباقرع فرمودند تواز آنها نیستی **ومن تبعنی فانه منی**

درعقدالفرید مینویسد :

مروان عاتکه دخترهاشم بن عتبة بن ربیعه راکه زن یزید بن معاویه و مادرخالد بن یزید بودبزنی گرفت ـ درضمن سفری پیش آمد که مروان خواست بمصر برود اسلحه خالدرا قرض کرد چون مراجعت نمودخالد مطالبه اسلحه خودرا نمود مروان از رد امانت اوخودداری می کرد تاروزی خالد اصرار کرد مروان باو گفت **یابن رطبة الاست** کنایه ازآنکه پدرت یزید مفعول بود خالدگریه کنان نزد مادرش عاتکه رفت وشکایت کرد ـ عاتکه گفت مروان دیگرچنین سخن باتونخواهد گفت ودرمقام برآمد تا انتقام

بکشد همان ایام روزی‌مروان داخل منزل شد چون خوابید عاتکه دستورداد کنیزان‌فرش بالای سرش انداختند واورا خفه کردند وانتقام سخن زشت اورابخالد گرفتند واز خانه بیرون دویدند گفت مروان مرده عبدالملك پسرمروان خبردارشد بعاتکه گفت اگر از حرف مردم نمی ترسیدم که بگویند زنی پدرت راکشته «این سخن برای عرب ننگی بزرك بود» تورا می کشتم بقصاص پدرم .

یکی ازعمال سرسخت خلفا واطرافیان امویان مروان‌بن‌حکم‌است که مردی‌سخت بدنفس وجاه‌طلب ومتملق ودنیاپرست بود وچنانکه گفته شدپس ازآنکه یزید بن‌معاویه بجرم اعمال ناهنجار خود درگذشت پسرش معاویه بخلافت رسید ولی پس ازچندی گفت من لایق‌خلافت نیستم شماخودخلیفه انتخاب کنید و ازمیدان سیاست خارج شد ــ

حزب اموی که نمیخواستند رشتهٔ خلافت وحکومت ازدست آنها خارج شودفوری با مروان که پیرمردی اموی‌صفت بود درسال ٦٥ بیعت کردند و اوهم پس ازچندی مرد ولی‌حکومت درخاندان وی‌باقی‌ماند وازآل‌ابوسفیان بآل‌مروان‌منتقل گردید ومشهورترین خلفای این خاندان عبدالملك پسر اوست‌که ازسال ٦٥ تاسال٨٦ بیست‌ویکسال‌خلافت کرد .

عبدالملك‌بن‌مروان
۸٦ - ٦٥

عبدالملك اولین فرزندمروان است‌مادرش عایشه دخترمعاویه بن‌مغیره‌است.

تـولدش ۲۳ یا ۲٦ ه وفاتش ۸٦ ه مدت خلافـتش ۲۱ سال ویکسال‌ونیم‌بوده که هفت سال عبدالله‌بن زبیرمعارض‌اوبوده وچهارده‌سال‌فقطدرشام‌حکومت داشت عمرش‌٦۳ سال‌بود

نقش خاتمش **ذاهب‌الموت فهو آت**بود

وقایع مهمی که درزمان اورخ داد دنباله‌کار قیام توابین وخروج مختار بن‌ابوعبیده ثقفی وتشکیل حکومت تشیع است‌که درسال ٦٦ رخ داد ودر این قیام گروه انبوهی از قتله کربلا کشته شدند مصعب وعبداله زبیرهم که برمختار قیام کردند ومختار را کشتند وبعد مصعب باعبداله بجنگ پرداختند مصعب کشته شد وعبداله زبیر بـاردیگر برعراق تسلط یافت وآل مروان هم از اطاعت بنی امیه خارج شدند .

درسال ۷۲ عبدالملك یکی ازسرداران سفاك وبی‌باك خود راکـــه در تاریخ اسلام نمونه‌کامل ظلم وبیدادگری است بنام **حجاج‌بن‌یوسف‌ثقفی** برای دفع عبداله‌بن‌زبیر بمکه فرستاد .

حجاج مکه را محاصره نمود باآنکه عبداله خوب مقاومت نمود ولی پس ازهفت ماه درسال ۷۳ درضمن جنگ کشته شدوحجاج‌بعد ازسرکوبی مخالفین حجاز رابیعت عبدالملك درآورده باین ترتیب آل مروان ازشرمدعیان راحت شدند .

درتاریخ‌الخلفا سیوطی مینویسد همین بس‌درشقاوت عبدالملك که حجاج‌راوالی‌بر مسلمانان نمودکه ۲۲ سال حکومت کرد وجمعی بسیار ازصحابه وتابعین وعلماء وفقها وبزرگان اسلام راکشت باید گفت کشتاری که درنیمه‌دوم قرن اول اسلام در اثر خــون حسین درممالك اسلامی شد در دنیای اسلام سابقه ندارد وباید مسئولیت تمام آن‌ها را

بگردن معاویه انداخت که یزید را بولیعهدی برگزید .

عبدالملك پس ازدوسال از تصفیه حجاز حجاجرا بکوفه فرستاد واوتا سال ۹۵ که درگذشت والی عراقین یعنی کوفه و بصره بود وبیست سال بدفع مخالفین و خونریزی بی‌مانندی در تاریخ پرداخت تا تمام ایران را هم بتصرف درآورد .

عبدالملك سخت‌ترین خلفای بی‌امیه بود ودر راه سیاست بازی وپیشرفت درسلطنت خود اموال بسیار صرف میکرد - مثلا وقتی عبداله بن زبیر بخانه کعبه پناه برد حجاج بن‌یوسف ثقفی عامل عبدالملك کعبه را محاصره کرده فرمان داد حرم کعبه رابامنجنیق ویران کنند در ابتداء تیراندازان از اجرای این دستوراباء داشتند که بخانه خداتیر بیندازند ولی حجاج که ازخدا هم نمیترسید بآنها گفت **ای یاران من کعبه را تیر باران کنید تا ازهدایای عبدالملك بهره‌مند شوید .**

تیراندازان که سخاوت عبدالملك را می‌دانستندفوری‌دست بکارشدند وعبدالملك پول بسیاری میان آنها تقسیم کرد .

عبدالملك باپول جمعیت‌هـا را پراکنده میساخت وباپول پراکنده‌گان را جمع می‌کرد ازجمله مواردیکه بازور پول موفق شد موقعی بود که **عمرو بن‌سعیدبن اشدق** برعبدالملك خروج کرد وحکومت شام را برای خود خواست عبدالملك با حیله و مکر عمرورا بدیوان خانه خودبرده اوراکشت وسرش را میان اصحاب و یارانش کـه بیرون دارالخافه بودند پرتاب کرد،چون خواستند آنها هیاهونکنند آنقدرپول‌ودینار ودرهم‌میان آن جمعیت‌ریخت که مردم سررا رهاکرده مشغول جمع آوری‌پولها شدند وبا این‌سیاست پراکنده گشتند.

بیست سال‌خلافت عبدالملك یکی ازسه دورهٔ درخشان سیاست امویان‌است «اول معاویه - دوم عبدالملك - سوم هشام»

ازکارهـای خوب عبدالملك تغییر دفاتر کشورهای اسلامی بزبان عربی‌است که از شامی- قبطی - یونانی- عراقی- ایرانی- مصری - ترکی وغیره همه بیك زبان مبدل‌شد وهمه بدست اعراب سپرده شد و سکه طلا زد وپول معمول رایج مسلمین شد .

مروان پس ازگرفتن دمشق مصررا هم متصرف شد وبرخلاف تعهدی که با بنی‌امیه کرده بود خالد پسریزید راازولیعهدی معزول کرد و دوپسرخود عبدالملك وعبدالعزیز را بترتیب برای جانشینی خود اعلام کرد -

ازطرفی**فاخته** زن یزیدبن‌معاویه مادرخالد که دراین موقع زن مروان بود برای اینکه خلافت راازخاندان اموی بخـانـدان آل مروان انتقال دهد اورا بزهر مسموم کرد - یا بروایتی متکائی برحلقش فشرد و او را خفه کرد سال ۶۵ هجری وعبدالملك بخلافت نشت -

تکاپوی مروان وکوشش اواثری‌پایدارنداشت زیرا مواجه باقیام توابین ازیکطرف ومخالفت امویان ازطرف دیگرشد تابالاخره کشته شد و عبدالملك فرزندش بجای او نشست ومهمترین وقایع دورهٔ او قیام توابین بـود که تا ده سـال ادامه یافت و هرروز علم انقلاب بلند میشد و گروهی اطراف آن را میگرفتند وجنگ وجدال شروع‌میشد -

اولین امارت شیعه ۶۴ - ۶۷

درمردن یزید و کناره گیری معاویه دوم درسنوات ٦٤ تا سال ٦٧ دراثرخون امام حسین یك تحول عظیمی دردولت اسلامی رخ داد که منشاء یك سلسله اختلافات دامنه داری گردید و تاکنون هم انقلاب عظیم عاشورای حسین اثر خود را حفظ کرده و از این جهت سطور برجسته تاریخ معطوف بحکومت معاویه ویزید شده وسیادت وعظمت وعصمت و مظلومیت اهل بیت طهارت برهمه ثابت و هویدا گردیده است اگـر چه ما راجع بشخص حضرت سیدالشهداء ارواحنافداه سه کتاب مفصل نگاشته‌ایم که مکرر چاپ شده ولی دراینحال که حساسترین نقطه تاریخی است بااجمال مطلب‌را اشاره میکنیم ۱

شهادت حضرت ابی عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب ع

ازوقایع‌مهم تاریخی عصر اموی در سال ٦١ کشتن امام حسین فرزنددختر پیغمبراست که بایاران اوبخدعه ومکر اورابوضع فجیعی درزمین کربلا دعوت‌نموده شهید کردند واین واقع‌در یکروز اتفاق افتاد که بنام عاشورا معروف است و از روزهای تاریخی اسلام ومبداء یك سلسله انقلابات و حوادث ووقایع جالب توجه تاریخ است که هرخواننده را برخـود میلرزاند ودر حقیقت سقوط بنی‌امیه باریختن خون مسلم شد و پس ازیزید آل مروان که تیره دیگری از امویان بودند آنها هم نتوانستند حکومت کنند قریب ۶۵ سال‌دیگریازده نفر ازآنهـا آمدند ورفتندونتوانستند علمهای انقلاب‌واختلافی که بخونخواهی امام حسین بلند میشد بخوابانند و مردم را ساکت و آرام کنند تـا بالاخره خون حسین‌کار خودراکرد تاهواخواهان اوزمام‌را ازدست بنی‌امیه گرفتندو آنها را بلعن وطعن خلع کردند و همه راکشتند و بدست بنی‌عباس سپردند .

یکی ازپرچمهای خونخواهی که بلندشد و **اولین‌امارت شیعه را تشکیل داد** درعصرخود اومومین بوده که ازسال ٦٥ تاسال ٦٨ طول کشید قسمتی از خاك عراق را ازدست آل مروان خارج‌نمود ودولتی تشکیل‌داد وازکشندگان امام حسین انتقام‌کشید قیام مختاربود .

توابین ۶۴

پس‌ازدرگذشتن معاویه مردم‌عراق که ازپسرابوسفیان‌ناراضی بودند از امام‌حسین دعوت‌کردند که از مدینه بعراق‌حرکت کند تا با اوبیعت‌کنند تعداد این نامه‌ها بدوازده‌هزار بلکه هیجده هزارنامه رسید که قهراً برای هرکسی آمده بود حمل برحقیقت و اجابت‌میکرد سیدالشهداء هم حرکت فرمودومردم عراق یعنی امویان کوفه وبصره جمع شدند وپسر دخترپیغمبررا در یك سرزمین بی‌آب وعلف محاصره نمودند ودریکروز اورا بااصحابش کشتند وخیمه‌های اورا آتش زدند واموالش راینهب وغارت بردند وزن وبچه اورااسیر کردندکشته شدن‌امـام حسین‌کار آسانی نبودزیرا اوبتمام معانی مظلوم شهید شدریختن خون اوبناحق‌کاخ حکومت بنی‌امیه را متزلزل کرد وانقلاب واختلافی چنان درسرتاسر

---

۱ ـ کتاب عاشورا چه روزیست‌تالیف ونشر۱۳۱۸ شمسی ۲ ـ شرح‌زندگانی‌امام حسین‌ ع درکلیات چهارده معصوم ۳ ـ کتاب سیدالشهداء ع در دوجلد مفصل و مشروح که هر۲ مکرر طبع شده است .

عربستان ایجاب کرد که حدوحصر نداشت چون حسین بن علی ؏ کشته شد واوضاع دگرگون گردید آنها که نامه‌ها نوشته بودند وبیاری پسرپیغمبر نرفتند بنام توبه کنندگان دسته بزرگی تشکیل دادند وبخونخواهی برخاستند از جمله آنها سلیمان بن‌صرد بود که از زمان خلافت معاویه پس ازصلح امام حسن را تحریض بر حرکت بعراق ونقض عهد با معاویه میکردند.

ولی امام حسن زیر بار سخنان مردم نمیرفت سلیمان برعقیده خود باقی بود و بامام حسن هم کاغذ نوشت اورا دعوت بعراق کرد ودر کمك واستقبال وپذیرائی نـرفت تا مهمان عزیز اوراکشتند وبعد باجمعی برای خونخواهی قیام نمود .

۲ ـ دیگر مصیب‌بن نجبه فزاری ۳ ـ عبداله بن سعد بن نفیل ازدی ٤ ـ عبداله بن وال تمیمی ٥ ـ رفاعة بن شداد این پنج نفر با هم پیمان بستند که برای انتقام‌فتنه کنند ـ سلیمان بن‌صرد را امیر خود ساختند وبا او بیعت نمودند وقرار گذاشتند امام زین‌العابدین را بمسند خلافت بنشانند .

سلیمان باطراف واکناف دور ونزدیك بمشایخ ومشاهیر رجال شیعه کاغذ نوشت و قاصدوپیغام‌فرستاد که مردم رادعوت بمتابعت خود بنمایندگی‌امام زین‌العابدین‌بنمایند.

چون محیط رعب و تهدید دوره معاویه هنوز ادامه داشت‌ومردم ازسفاکی وبیباکی آل ابوسفیان وآل زیاد وآل‌مروان بیمناك بودند وفرصت خروج نداشتند چهار سال‌این دعوت در سروعلانیه استمرار یافت نه قدرتی بود که رسما از آن جلوگیری کند ونه آن جرئت را داشتند که جدا قیام کنند لذا از محرم‌سال ٦۱ تا محرم سال٦٥ بتاخیرافتاد تاسلیمان بن‌صرد دراین موقع قشون خودرا درنخیله آراست وصد هزارنفر باسلیمان بن صردبیعت کردند و توابین تعدادشان روز افزون‌شد اما درنخیله بیش ازده‌هزارنفرجمع نشدند تا با فعالیت زیاد تعداد قشون او به‌شانزده هزار ۱٦۰۰۰ نفررسید چون قشون آراسته شد بامشورت آنها قرارشد بکوفه حمله کنند وعمر سعد راکه در کـوفه اقامت داشت یا بابن‌زیـادوالی سابق ومسئول خون حسین‌را هدف قراردهند وبجنگ‌پردازند

سلیمان‌بن‌صرداول باشانزده هزارنفربنام‌توابین بکربلا سرقبرسیدالشهدا ؏ رفتند وآنجـا بنای گریه وزاری رانهاده توبه ازعمل خودکردند وپس ازاستعمال زیادی عطر که بخاك امام‌حسین ریختند سه روز عزاداری نموده وباندامت وانفعال وشرمندگی مانند شیرغضباك بطرف کوفه ودمشق رهسپارشدند .

حاکم کوفه عبیداله بن زیاد ازطرف عبداله زبیربود وقاصدی نزدسلیمان فرستاد وپیغام داد که درشام دویست هزارمرد جنگی موجودند وسپاه توکم است بهتر استکـه مراجعت نمائی و این از همان تبلیغات امویان بود ـ قرار شد عبیداله زیاد هم دستور بگیرد آنگاه بطرف شام بروند .

سلیمان این تبلیغ را نپذیرفت وحرکت‌کرد بحوالی منزل **کیسا** رسیدآنجا بـا برخی ملاقات نمود وعلاقه وآذوقه گرفتند وحرکت کردند پیش رفتند تا **بعین‌الورود** رسیدندآنجا بالشگر شامی تلاقی نمودند سه روزجنگیدند در روز سوم سلیمان بن‌صرد کشته شد لشگر توابین دلشکسته برگشتند .

یافعی مورخ معروف‌مینویسد سلیمان در سال۶۵با توابین‌منهزم‌شدند
درهمین موقع بصره انقلاب شد و کشمکش ادامه یافت ـ تامختار خروج کرد

کشته‌شدن سلیمان بن صرد خزاعی

سلیمان پس‌از شهادت حسین بن علی ع قیام کرد چون اوازحرکت نایستادوانقلابی عظیم درسرتاسر ممالك‌اسلامی ایجاد کرد که هنوزهم‌دنباله‌آن باقی‌است‌وروز عاشورا نمونه آن انقلاب است اولین اثرش بناکام مردن یزید ومتزلزل شدن سلطنت‌اموی بودپس از آن‌استعفاء معاویه‌و ملوك‌الطوایفی اقوام وعشایردر کوفه گروهی ازشعیان‌ودوستان‌اوکه نامه‌ها نوشته واو را پس ازمرك معاویه‌دعوت بعراق کرده بودند ودریاریش کوتاهی کردند دورهم جمع شدند وبگریه وزاری پرداخته وبرای تقصیری که نموده بودند باهم بکربلا سرقبر امام حسین رفته آنجا توبه کردندبریاست **سلیمان بن صرد خزاعی** بخونخواهی‌حسین ع قیام کردند این دسته را توابین گفته‌اند. که عبیداله بن زیاد بجنگ آنها آمد و دنباله کار آنها بزمان عبدالملك بن مروان کشید تا سلیمان کشته شد و اصحابش گریختند .

این مغلوبیت و تلاش شیعیان را مایوس نکرد بلکه خون حسین و اصحابش چنان انقلابی درجماعات عرب وعجم ایجاد کردکه در ظرف ده سال از سال ۶۱ تا سال ۷۱ قریب چهارصدهزار نفر بنام خونخواهی حسین کشته شدند وحکومت آل زیاد و آل مروان هم فارغ از این معارضین و مخالفین نبودند بلکه از سال۶۱ تا سال ۱۳۲ که هفتاد ودوسال میشدانقلاب پس ازانقلاب و جنك‌وستیز وتجزیه دولت اسلامی وعرب وقیام دسته‌های مختلف یکی پس ازدیگری مرتب رخ دادو خونخواه‌ها درزیر هرپرچمی که بلند میشدحمایت میکردند تادولت اموی سقوط کرد.

سابقه مختار وقیام‌او

مختارپسرابوعبیده ثقفی است که ازسپه‌سالاران لشکراسلام بود که درجنگ حلوان درفتح ایران‌باتفاق ابن‌حارث‌شیبانی بکشورباستانی حمله کرد ورستم فرخزاد باهشتادهزارنفرفیلسواربدفاع پرداختند وسر راه‌را برابوعبیده‌ثقفی گرفتند ـ جنگ بشدت شروع و ادامه یافت عرب در بدایت ام.ر شکست‌خوردولی ابوعبیده‌ثقفی قهرمان عرب‌باقوت تمام‌حمله برفیلسواران کردوباشمشیر خودخرطوم فیل‌بزرگ‌راقطع کرد دراین‌اثنابا آنکه جنگ‌بنفع مسلمین‌تمام‌شد وفیلسواران فرارکردند لکن‌فیل خرطوم بریده برضارب‌خود حمله کرد وهرچند ابوعبیده درمیان افرادانبوه لشکرمخفی‌میشد فیل‌اورا تعقیب نمود تاابوعبیده رابچنگ‌آورد وزیرپای‌خود اورا آنقدرزجرداد تامرد .

ابوعبیده چهارپسردیگر غیرازمختارداشت بنام **وهب ـ مالك ـ زجر ـ جبیر** که آن‌چهارفرزند هم‌دراین جنگ کشته شدند وعرب‌این واقعه‌را وقعة‌الجسرنامیده .

مادرمختار دومه دختر وهب‌بن عمروازقبیله بنی‌ثقیف بودکه مینویسد موقعی که بمختار آبستن شده‌بود باوندائی رسید«**بشارت میدهم تورا بپسری که ازحیث‌دل مانند شیر است و بدست او کارهای بزرگی انجام شود**»

مختاردرسال‌اول‌هجرت‌متولدشد ودرموقع‌خروج ۶۶سال‌داشت وکنیه‌اش ابواسحق است مختارشخصیتی‌درعرب داشت که ازجهت دلاوری‌وشجاعت وخاندان وقبیله وکاردانی

مشهوراست نوشته‌اند که روزی مختاردست امیرالمومنین ع را بوسید حضرت امیر درباره اوفرمود پسرمن حسین کشته خواهدشد وجوانی از ثقیف ۴۸۳۰۰۰ نفر ازظالمین وقتله ماراخواهد کشت و آن جوان مختارپسر ابوعبیده ثقفی است عمرخلیفه‌دوم پس از کشته‌شدن ابوعبیده‌ثقفی **مختار را فرماندار مدائن نمود که زیر نظر عمویش سعیدبن‌مسعود ثقفی حکمرانی کند .**

سعدثقفی ازطرف حضرت مجتبی ع سبط اکبر فرماندار آنجا بود- مختارهم جاه‌طلب وریاست خواه‌بود .

مختاردر کوفه‌بود که مسلم بن عقیل ازطرف سیدالشهداء بنمایندگی وارد کوفه شد وبراووارد گردید چون ابن‌زیاداز بصره بکوفه آمد وفرمانداری کوفه هم‌ضمیمه فرمانداری بصره‌شد وبرمردم کوفه سخت گرفت وازجمله کسانی راکه زندانی کرد مختاربود ومسلم ازمنزل مختاربمنزل هانی‌بن عروة رفت که شرح آنرا در کتاب سیدالشهداء ع نوشته‌ام

مختاردرزندان ابن‌زیادبود تابوسیله‌یك‌نفرمعلمی بنام **کثیر** نامه‌ای **برای خواهرش صفیه** که‌زن **عبدالله‌بن** عمربود نوشت واوبشوهر گفت وعبدالله نامه بیزیدبن معاویه نوشت اوهم‌بابن‌زیاد دستورداد که مختاررا آزادکند واحترام‌نماید - مختارچون‌اززندان ابن‌زیاد آزادشد درمقام انتقام ازابن‌زیادبود تا ازکوفه بمکه حرکت کرد تامقدمات قیام خودرا فراهم نماید .

مختاردراین فکربود که مردی درلباس مسافربر اووارد شد گفت **السلام علیك یاولی‌الله** ونامه سربمهری ازجیب بیرون آورد بدست مختارداد و گفت این‌امانتی‌است ازحضرت امیرامومنین علی‌بن ابیطالب که بمن‌سپرده فرمود بمختارتسلیم کن ومن‌تورا می‌جستم اینجا یافتم .

مختار بابشاشتی‌تمام گفت‌ای‌مرد تورا بخدای بزرك سوگند آیاراستی‌این نامه‌ازامیر المومنین‌است‌وتوقاصداوهستی آنشخص گفت سوگندبخدا که‌این‌نامه ازآن‌حضرت‌است .

متن‌نامه نوشته‌بود **بسم‌الله‌الرحمن الرحیم والسلام علیك امابدان ای مختار پس‌ازسی‌سال که دربادیه ضلالت سیرکردی خداوند جل‌شانه دوستی ویاداهل‌بیت رادردل توخواهد افکند وخون مارا ازاصحاب بغی‌وضلالت وطغیان بگیری باید مطمئن باشی و دغدغه دردل و تشویش در خاطر راه ندهی که موفق خواهی شد**۱

مختار نامه رابوسید وازفرط مسرت دراندیشه فرورفت وخاطرش مطمئن شد که موفق خواهد گردید .

ابوالموید خوارزمی مینویسد مختارموفق شد وتعداد کشته‌گان بدست اوبالغ بر ٤٧٥٦٤ نفررسید .

البته‌این رقم‌احصائیه کسانی بودند که فقط‌بدست مختار کشته‌شدند ولی‌ازسال ٦١ تاسال ٧١ قریب چهارصدهزارنفر کشته شدند که اوراق تاریخ انقلابات این نواحی کاملا شاهد صادق مدعی‌میباشد .

۱- روضة‌الصفا- حبیب‌ایسر- ناسخ‌التواریخ

مختاراز کوفه بمکه‌رفت واز آنجا محمدحنفیه را ملاقات کـرد و گویند چهل‌نامـه ازز‌بان اوبچهل شخصیت بزرك‌عرب نوشت که من‌نماینده محمدحنفیه برادرسیدالشهداء عموی‌امام زین‌العابدین هستم وشمارا دعوت‌بقیام میکنم‌متن‌نامه‌ها چنین‌بوده .

من‌مختاررا بخلافت خود اختیارنمودم بایدبرای طلب خون بـرادرم حسین‌بن علی‌ع باوی بیعت‌کنید وسر ازحلقه متابعتش نه‌پیچید .

قیام مختاربن ابی‌عبیده ثقفی و کشتار قتله‌کربلا در ربیع‌الاول سال ۶۶-۶۱

پس‌ازکشته شدن سلیمان‌بن صردخزاعی مختاربن ابی‌عبیده ثقفی بداعیه خونخواهی امام حسین‌ع قیام کـرد گویند دعوت بامامت محمدبن حنفیه‌داشته ودرسال۶۶ در کوفه خروج کرد وعامل عبدالله‌بـن زبیررا بیرون کـرد وبا یك تدبیری عاقلانه اولین‌امارت‌شیعه‌را تشکیل‌دادوپرچم سبز تشیع را برافراشت وهیجده‌ماه حکومت‌کرد ودراین مدت‌قریب چهل‌هزارنفراز قتلـه‌کـربلا گرفت وبکیفر رسانید چنانچه شرح آنرا درکتاب زندگانی سیدالشهداءع نگاشته‌ام .

مختار کوفه راتاموصل‌بحیطه تصرف‌آوردعبیدالله‌بن زیاد که‌بجنگ اوازشام‌حرکت کرددرموصل کشته‌شدوسرابن‌زیادرا بمدینهٔ‌نزدحضرت‌امام‌زین‌العابدین‌فرستـادتـابنی‌هاشم بدیدارسرقاتل امـام‌حسین مسرورشوند ولی‌پس‌ازفراغت مختار ازکشتار لشکر ابن‌زیاد ویزید مواجه بافتوحات عبدالله زبیرشدکه درمکه بود وبـرادرش مصعب راامـارت بصره داده‌بوداورا مأمورجنگ مختار کرد .

مصعب‌هم ازمهلب‌بن ابی‌صفره عامل‌بن زبیردر فارس کمك خواست وبارؤسای کـوفه که‌هریك درقتل قتله که ازمختارناراضی بودند مکاتبه‌کرد وآنها راجلب نمـود وبجنگ مختاربرخواست مختارباایستادگی زیادی مغلوب وکشته‌شـد مختـاز در ۱۶ ربیع‌الاول سال۶۶ قیام‌کرد وگفته‌اندکه‌کیسانیه از مختار شروع شددرحالی‌که ماجزنامی ازاین نسبت ندیده‌ایم ودشمنان عمل‌مختاررا حمل‌برجعل مقام‌کرده‌اندآنچه مسلم‌است مختار بارضایت محمدبن حنفیه واجازه امام‌زین‌العابدین قیام‌کرددرکوفه مصعب‌بن زبیربرادر عبدالله زبیرکه درمکه بودودرکوفه عبدالله انصاری درکوفه هردومدعی مختـاربودندولی بشرحی‌که درکتاب‌سیدالشهداء نوشته‌مختاربرهردوفائق آمد - وباشجاعت **وقهرمانی ابراهیم‌بن مالك اشتر نخعی** شروع بجنگ نمود و پیشرفت‌کرد بانیروی‌کوفه وشام وموصل وبصره جنگید وبرهمه فائق گردید .

اولین امارت شیعه درکوفه

اولین پرچمی‌که الوان‌شد وبرافراشته‌گـردید پرچم امارت شیعه بود که رنك سبزوسرخ وسفیدداشت چنانچه هنوز بهمان رنك پرچم ایران برافراشته میگردد .

هیجده‌ماه این حکومت طول‌کشید واطراف‌آنرا ایرانیان شیعه ودوستان‌آل علی گرفته‌بودند وبرمحورفکرایرانی دورمیزد وبالاخره سرمشق بیرون رفتن ایرانیان اززیر نوع‌حکومت عرب وبنی‌امیه وحتی بنی‌عباس گردید .

رنك سبزعلامت اهل‌بیت پیغمبرورنك سرخ برای انتقام ازستمکاران

ورنك سفیدهم ازنظرحقیقت ثابت تشیع بود ۱

امارت‌شیعه بپیشوائی مختاردربحبوحه قدرت امویان‌نمونه‌کامل ابرازتنفرازبنی‌امیه است‌که تاچه‌حد ازاین‌قوم بیزاربودند وباقیمت خون‌هم شدپرچم تشیع رابرافراشتندو حکومت علوی‌را اعلام‌نمودند وایرانیان مظاهرقدرت خودرا نشان‌دادند .

حکومت مختارسرلوحه افتخاراستقلال ایران‌گردید وطلیعه سعادت ورهبر اعلان همکاری ایرانی وآل‌علی بود که یکربع قرن‌پس‌ازآن مصادیق‌آن آشکارگردید.

مختاردر۱٤ جمادی‌الثانی یابیستم ذی‌القعده سال۶۷ بدست مصعب‌کشته شد .

انتقال حج ازمکه‌ببیت‌المقدس بدست عبدالملك

سیاست عقیم است وحائزین این مقام برای حفظ خود ازهیچ کاری دریغ نمینمایندددین وفضیلت ووجدان وشرافت درمقابل سیاست ارزش واقعی ندارند . چنانچه بسیاردیده شده برای حفظ مقام پسر بپدررحم نکرده وپدرچشم فرزند را در آورده وبرادرکشی‌که از امور عادی سلاطین بوده است . فیلم زندگانی سلاطین شاهد صادق مدعی است .

یکی ازکارهای‌آل مروان‌که بسیاست‌کشور داری انجام دادند انتقال حج از مکه ببیت‌المقدس بود بدین ترتیب‌که چون عبداله‌بن زبیر پس ازمردن یزید مکه راگرفت وبعد هم بصره و ایران وکوفه را تصرف‌کرد و در زمان معاویه ثانی و مروان‌کسی با او معارضه نداشت اما عبدالملك همه جا با مشکل ابن‌زیاد روبرو بود .

خواست شام را بگیرد بانماینده ابن‌زیاد **قرقسیساه** که نماینده فلسطین‌هم‌بود برخورد نمود ناچار بصلح شد دردمشق با **عمروبن‌سعیدبن‌عاص** برخورد ناچار او را ولیعهد خود نمود و بحیله وغفلت اوراکشت .

در مکه حریف عبداله بن زبیر نشد دستور داد مردم ازرفتن بمکه خود داری‌کنند زیراهرکس بمکه میرفت مخصوصا شامی‌هاعبیداله‌بن‌زبیر از او بیعت میگرفت‌که علیه عبدالملك قیام‌کنند عبدالملك بحیله‌پرداخت وحدیثی جعل و نقل‌کردکه پیغمبرص فرموده است مسجد بیت‌المقدس‌مثل مسجدالحرام است وگفت این سنگی‌که پیغمبردرشب معراج پای بر آن گذاشته است مانند حجرالأسود است که دست برآن‌گذاشته وبران سنك قبهٔ ساخت و مثل خانه کعبه پرده‌ها آویخت و خادمان گماشت و مردم را بطواف این خانه مجبورکرد واین هم بدعتی بوده است .

آل مروان بحکم‌سیاست مجری داشتند یعقوبی مورخ شهیر مینویسد این‌رسم درمدت حکومت‌آل مروان جاری بود۲

۱ـ حبیب السیرص ۲ ۵۰

۲ ـ تاریخ یعقوبی ص ۸ ج ۳

بنابراين ازسال ۷۰ هجرى تاسال ۱۳۲ قريب شصت ودو سال شامى‌ها حج خود را دربيت‌المقدس برگزارميكردند .

عبدالملك بااين تدبيرهم نتوانست ابن زبيررا ازميدان بدربرد رسماً با اوشروع بجنك كرد اول بعراق درسال ۷۱لشكر كشيد .**مصعب برادر** عبداله را محاصره كرد عبدالملك برؤساى بصره نوشت از اطراف مصعب دور شويد ولى مصعب كه مردى شجاع بودباعده كمى كه داشت بجنك ادامه داد تا در محل **باجميرا** بتيرهاى دشمن كشته شد و سر او را در سپرى نهادند ونزد **عبدالملك** بردند وقتى كه سرمصعب را آوردند در كوفه درهمان دارالاماره بودكه سر مختاررا براى مصعب آورده بودند ودرهمانجاكه‌سر ابن‌زياد را براى مختاربردندوهمانجاكه سرسيدالشهدا را براى‌عبيداله‌بن زياد آوردند مردى ازنصارى اين جريان راديد خندان شد عبدالملك پرسيد علت خنده تو چيست گفت من‌دراين قبه وبارگاه روى همين تخت و سرير ديدم سر حسين را درطشتى براى ابن‌زياد آوردند وسر ابن‌زياد را روى سپرى براى مختار وسر مختاررا روى سپرى براى مصعب واكنون سرمصعب را روى سپرى براى‌تو (عبدالملك) آوردند . اين خليفه‌مروانى همان روز از تخت فرودآمد ودستورداد قصردارالاماره كوفه را خراب و ويران كردند.

عبدالملك براى خاتمه دادن بكارعبداله زبير حجاج بن‌يوسف ثقفى را بمكه‌براى جنگك با ابن‌زبير فرستاد . حجاج مكه رامحاصره‌نمود ودر اول سال۷۲ شهرمكه و خانه كعبه را بضرب سنك منجنيق خراب كرد وآنقدر سنك بوسيله فلاخن برآن شهر فروريخت كه اطرافيان عبداله بن زبير فراركردند وخود او دل بمرك نهاد و با مادرش وداع كرد لباس جنك پوشيد بميدان آمد وپس ازجنگى كشته شد در حالى كه ۷۳ سال داشت در سال۷۳ جسدش را بدار زدند وبدين ترتيب حجاج برمكه و ابن زبير فاتح و پيروز گرديد . وشروع بساختمان كعبه نمود .

اين پيروزى حجاج را درنظر عبدالملك بزرگك گردانيد كوفه را باوداد تاآنجا باخوارجى كه هرروز از طرفى سردرمى‌آوردندوبنام خونخواهى‌قيام ميكردند بزدوخورد پرداخت وشيعيان‌علي يا‌قاتلان عثمان را تعقيب ميكردآنقدر كشتار نمود وآنقدرقساوت وبى‌رحمى نشان دادكه نظيرنداشت . وبپاس اين كشتارهاى بى حدوحساب بصره‌وايران را هم بحكومت حجاج اضافه كرد .

اهانت‌عبدالملك بدين و ديندار ان

امويان بهتر از همه ميدانستند كه اهل بيت بيش از آنها شايسته خلافت ميباشند وبخوبى فهميده‌بودندكه ادعاى‌اهل **بيت‌برمبناى درستى استواراست‌واكثر فقها وعلماء ورجال‌دين‌اين‌ادعاراتاييدمى‌كردند**ولى اين راهم درك كرده بودندكه زور وتعصب پيشه آنهاست بدين جهت تافقها و اهل دين فرصت بدستمى‌يافتنداراهل بيت حمايت ميكردند و بنى‌اميه را بكردارزشت و ستمگرى براهل‌بيت نكوهش مى‌نمودند و آنهارا بياد خدامى آوردند .

معاويه بردبارى‌داشت وبزورپول آنهـا را ساكت‌ميكرد ولى برخى‌از آنهانه تنها طرفداران دين وهواخواهان اهل‌بيت راساكت وراضى‌نمى‌كردند عليه آنهـا جداً قيام

می‌نمودند و بزجر وتهدید وتبعید وقتل‌می‌پرداختنند .

طرفداران دین وهواخواهان اهل‌بیت‌راساکت وراضی‌نمودند علیه آنها جدا قیام نمودند وبزجر وتهدید وتبعید وقتل‌می‌پرداختنند .

یکی ازخلفای اموی که بدین و دیندار[۱] سخت بدبین بود - عبدالملك بن مروان است چون بخلافت رسید بعکس پیشینیان خود با مردم مخصوصا فقها و علماء و زهاد بخشونت پرداخت در سال ۷۵ هجری پس از کشتن **عبدالله‌زبیر** برای حج بمکه آمد از آنجا بمدینه رفت با حضور یاران خود خطاب بمردم مدینه که براو اعتراض می کردند گفت،

بدانید که من خلیفه ناتوان چون عثمان‌نیستم وهمچنین خلیفه سهل انکار**چون معاویه نمی‌باشم و خلیفه بزدل چون یزید هم‌نخواهم بودمن درد این ملت را باشمشیر ونیزه دوامیکنم-شماکفتار- مهاجرین راحفظ داریداما عمل نمیکنید شمامارا بپرهیزکاری میخوانید ولی‌خودتان را فراموش میکنید** بخدا سوگنداز این پس‌هرکس مارا بپرهیزکاری بخواند باشمشیر گردنش‌را میزنیم.

اهانت بقرآن وحرمین

عبدالملك بقدری خودرای و خود خواه بود که برای پیشرفت کار خودبهر نوع قوای‌قهریه متوسل میشداگر چه‌بااحکام‌دین مخالف بوده - شاید تصورشود که عبدالملك این‌روش‌خشن‌را ازوالی تند خوی و ستمکر خویش حجاج آموخت ولی این تصور اشتباه است این خلیفه قبل ازفرمان ولایت‌حجاج بدین‌و دینداری بی‌علاقه بود وچون‌خلیفه شد پشت پا بهمه احکام آسمانی زد .

میگویند چون مژده خلیفه شدن باو رسید دراطاقش مشغول‌قرآن خواندن بودتاآن‌خبرراشنیدقرآن‌راتاکردگفت بعد ازاین‌دیگر باتوکاری ندارم‌وتا زنده ام ازتوجداهستم[۲]

وبهمین عقیده بحجاج دستور داد کعبه را ویران‌کن‌واومنجنیق بست درحالی که کعبه محل‌امن وامینی وسرزمین امنیت عمومی مسلمین است - و این‌والی‌بود که‌قرآن‌را لگدمال کرد وشمشیر بدوش برزنان‌قریش تاخت ، مقنعه از سرشان کشیدند و خلخال از پایشان درآوردند .

عبدالملك پس از آتش زدن بکعبه وسوزاندن قرآن و غصب اموال زنان قریش دستور دادبسیاری از صحابه وتابعان ومردم پرهیزکاربی اسلحه راسر بریدند[۳] و این‌کاررا بمنظورمرعوب ساختن‌شیعیان و پیروان‌علی‌ع نموده وفرمان‌داد تابالای منابر سب علی‌ع بنمایند ومردم‌را بلعن اومجبور میکرد بطوری که‌هرکس‌علی‌رالعن‌نمیکرد اورامیکشتند ونخستین کسی که در این راه‌کشته شد حجربن عدی‌کندی زمان معاویه بوده و بعدها

۱- کامل‌ابن اثیر دروقایع سال ۷۵ هجری ۲ - جرجی زیدان ص ۱۰۰ ح ۳

۳ - ابن خلکان ص ۲۷٤ ح۲

بسیاری باین جرم کشته شدند تاعمربن عبدالعزیز این کار زشت و عمل نا پسند و جاهلانه راموقوف کرد .

شهادت کمیل بن زیاد

فطرت خونخواری بنی امیه و تربیت بیدادگری آنها مـردم را بسطوح آورد بالاخص که ظلم‌وستم آنها متوجه رجال عالم و بافضیلت بوده شجره طیبه درست هدف شنایع اعمال وبیدادشجره خبیثه قرار گـرفته و دنباله قتل ونهب معاویه را تعقیب نمودند .

یکی از مصادیق خونخواران این‌طایفه حجاج است این‌والی‌قسی‌القلب‌پس ازتسلط برعراقین دست بکشتارزد و دردرجه اول‌هر کس‌دارای فضلیت و ایمان و عقیده درستی بوده اورا هدف قرار میداد وببهانه‌ای‌میکشت .

ازجمله کسانی که بدست حجاج کشته شدند واز شخصیات برجسته علم وفضیلت وازشاگردان مکتب علی بن‌ابیطالب ع بوده‌اند .

کمیل بن زیـاد ـ میثم تمار ـ رشید هجری ـ قنبرغـلام امیرالمومنین ع بـوده این افراد از معـاریف شیعة واعیان کوفه ورجال‌بزرگ اسلام بودند .

حجاج کاری کرد که تمام‌مردم عراق‌وایران بزرگ ازاو متنفرشدند و میخواستند اورا قطعه‌قطعه کنند .

حجاج برای عبدالملك چون زیادبرای معاویه و ابن زیاد برای‌یزید بود بقاء سلطنت این خلیفه مرهون شجاعت وقساوت حجـاج بود مردم از اوابرازنفرت میکردند عبدالملك می گفت . «**حجاج گوشت میان چشم من است**» همه بخون‌او تشنه بودند اوهم چندنفرمانند خودش را انتخاب کرده بودچون **مهلب بن ابی‌صفرد ـ قتیلبةبن‌مسلم ـ عبدالرحمن‌اشعث** و غیره که بدستیاری آنها زبیریها رابرانداخت وخوارج را از میدان داعیه ودعوت خارج ساخت آنگاه بفتوحات خارج ازمرز پرداخت.

جنك ابن اشعث باحجاج

عبدالرحمن ابن اشعث که از اشراف زادگان قحطان بود و خودهم داعیه حکومت داشت و امارت را ازطرف پدران‌خود بارث می‌برد ازطرف حجاج درداغستان مشغول جنگ بود ـ حجاج نامه‌ای خشونت‌آمیز باو نوشت واورابضعف منصوب کرد عبدالرحمن بن‌اشعث با لشگری که از اهل عراق داشت ودشمن حجاج علیه حجاج قیام کرد وبعراق حرکت کرد سال ۸۱ هجری ـ حجاج باعده‌ای شامی بمقابله عبدالرحمن بیرون آمد درنزدیك‌شوشتر جنك درگرفت حجاج شکست خورد ببصره گریخت ومهاجمین پشت سر او وی راتعقیب کرده وارد بصره شدند حجاج درحومه شهر بدفاع ایستاد عبدالرحمن بصره‌را گذاشت بکوفه رفت حجاج باکمکی که تازه ازشام رسید بکوفه رفت و دو سپاه نزدیکی **دیر ـ جماجم** تلاقی نمودبجنگ پرداختند صد (۱۰۰) روز زد و خورد کردند حجاج بپیروی ازمعاویه‌لشگریان‌ابن‌اشعث رابوسیله‌پول‌ونامه ووعده فریب‌داد تامتفرق‌شدندعبدالرحمن ببصره گریخت و آنجا بیمناك شد **بمسکن** رفت حجاج او را تعقیب کرد شبی یکدسته شامی ازباطلاقی صعب‌العبور گذشته و شبیخون برلشگر بن‌اشعث زدند عراقیهابا بفرار گذاشته همه دردجله غرق شدند سال ۸۲ هجری ابن‌اشعث بطرف خراسان فرار کرد با

رتبیل پادشاه زابلستان بنا بسابقه‌ای که داشت پناهنده شدحجاج بارتبتل مکاتبه کرد و بمواعیدی فریب داد تا ابن‌اشعث راکت بسته بعراق بفرستند دربین راه ابن‌اشعث خود را ازبالای بام پرت کرد وجان بداد لشگریان سر اورا بریده برای‌حجاج بردند بدین ترتیب حجاج بررقیبش فائق آمد .

عبدالملك وجنگ با رومیان

عبدالملك بمحض‌اینکه ازجنگهای داخلی فراغتی یافت جنك باروم راکه ۱۵ سال‌بود تعطیل شده‌بود براه‌انداخت وتجدید کرد ومحمد برادر خلیفه امپراطور بیزانس ژوستن‌بین دوم رادرکلیکه سال۷۳ شکست داد ودر طرف ارمنستان نیزفتوحاتی بدست‌آورد .

درزمان عبدالملك‌سکه پول راکه تاآن زمان بیونانی بود بعربی زدند و**نخستین سکه اسلامی در سال۷۴** دردمشق زده شد .

و دیوانها راکه بخطوط خارجی بود «درشام بیونانی درمصر بقبطی - درعـراق و ایران به‌پهلوی» بود همه را بزبان عربی نقل نموده وثبت کردند ویکنواخت شد .

عبدالملك در سال ۷۵ باتشریفات مفصلی بحج رفت درمکه چند بار خطبه خواند وازبدی عبداله زبیر وخوبی خودسخن گفت بامردم در مدینه ترشروئی‌هائی نشان داد و بخطبای خوددستورداد تا ازبالای منبربمردم مدینه بدبگویند البته این بدبینی‌روی این اصل بودکه در مدینه هنوز اصحاب پیغمبر و امیرالمؤمنین بآداب اسلامی بودند و آل مروان که از شجره ملعونه خبیثه مصر بودند با اخیار و ابرار و علماء و فضلا و صلحا بد بودند .

عبدالملك برای ولیعهدی‌خودمانند پدرش خالد پسریزیدرا درنظر گرفته وتعهد کرده‌بود ولی بوصیت مروان خالدرا بحساب نیاوردند وعبدالعزیز را ولیعهد نمود اما بعد ازآنکه عبدالعزیز کـه والی مصر بود استعفا نمود اورا زهردادکشت بدین نحو عبدالعزیز قبل از عبدالملك ازدنیا رفت .

عبدالملك درسن ۶۰ سالگی سال۸۶ درگذشت وپسرش هم ولید،بدون مزاحم و منازعی برتخت نشست .

عبدالملك درساختمان بدنی‌چهارشانه وگندم‌گون بود وریش درازی داشت مردی بخیل ولی پرکار بودکه سخاوتش فقط برای سیاست بود او شخصـا بکار مردم رسیدگـی میکرد باآل علی سخت مخالف ودشمن بود .

عهدشکنی عبدالملك

از کارهای‌عبدالملك این‌بود که‌برای‌اولین باررسماعهد شکنی میکرد و بمراتب از حجاج والی جنایتکارش خونخوارتر بود او امان‌میداد بعد پیمان میشکست وامان‌داده‌خود را میکشت .

عمرو بن‌سعیدالاشدق ازمامورین عالیرتبه‌عبدالملك بوده که‌کارخلافت‌اوبدست این ماموراستوار شد ـ عمروبرخلیفه یاغی‌شد وموقعی که خلیفه در دمشق نبود اوبرای جنگ بامصعب‌بن زبیر بعراق رفت وبدمشق بازگشت‌جای‌خلیفه‌راگرفت عبدالملك‌میان راه این‌راشنید فوری‌بدمشق برگشت چند روز بـاعمر جنگید چون‌کاری‌ازپیش نبردلذا

باوی‌صلح کرد وعهد وپیمانی بست و بعمروامان داد - عمرو هم‌مطمئن‌شد وتسلیم گردید. عبدالملك بدمشق برگشت پس ازچهار روزعمرورا احضار کرد- عمرو شبانه باچند نفر ازموالی نزد عبدالملك‌رفت موالی‌بیرون‌درایستادند وعمرروی‌تخت کنارعبدالملك‌نشست وعده‌ای ازبنی مروان‌دوراوحضورداشتند عبدالملك‌بغلامان‌خود گفت‌شمشیرعمرورا بگیرید وباوگفت شایسته نیست با شمشیر کنارمن بنشینی - بعد روبعمرو کرد گفت ای‌ابوامیه **«کنیه عمروابوامیه بود»** وقتی‌تو برمن‌یاغی‌شدی قسم‌خوردم اگر برتو دست‌یابم ترا زنجیر کنم . بنی‌مروان که‌حاضر بودند گفتند « بعدا اورا آزاد کنی» عبدالملك گفت آری غیر از این چه‌انتظارداری - بنی مروان گفتند بنابراین عمرو باید اجازه دهد که سوگند خلیفه عملی شود عبدالملك زنجیری‌اززیر تحت خودبیرون آورد وبه‌غلامان داد گفت عمرورا زنجیر بیندازید- همینکه اورا بستندعمرو گفت ای‌خلیفه ترابخدا سوگند مرابا این‌حال بیرون‌نفرست عبدالملك گفت‌ای‌ابوامیه دم‌مرگ‌هم‌حیله بازی‌میکنی-مطمئن باش ترا بااین حال پیش مردم‌نخواهم فرستاد سپس عمرو را تکانی‌داد که از تخت بزیر افتاد دندانهایش شکست- عمر گفت استخوان‌مراشکستی‌بالاتر‌از آن‌کاری‌نکن‌عبدالملك گفت اگرمیدانستم که بابودن تو ومن کارقریش‌اصلاح‌میشود باکی نداشتم ولی‌حتم‌دارم که ممکن‌نیست تو باشی‌و من‌هم‌باشم وکارها براه افتد .

عمرو دانست حتما کشته میشود روبعبدالملك‌نمود گفت - پسرزن بدکار مرافریب دادی عبدالملك فورا او راکشت.

ولیدبن عبدالملك ۹۶-۸۶ ۶

پسرعبدالملك متولد سال ۴۵ متوفی سال۹۶ مدت خلافتش ۹سال و۷ماه عمرش ۵۱سال مادرش اموليد دختر عايش نقش خاتمش **« یاولید انك‌میت»** وزیرش **قعقاع‌بن حبیش عبسی بود .**

سیوطی دروصف اومینویسد **جباراً ظالماً** عمربن عبدالعزیز درباره اوگفته .

وکان الولید بالشام والحجاج بالعراق وعثمان‌بن جنازه بالحجاز و قرةبن شریك بمصر امتلئت الارض والله‌جورا

این‌ولید قاتل امازین‌العابدین علی‌بن الحسین علیه‌السلام است .

معروف‌ترین خلفای اموی پس‌ازعبدالملك چهارنفرند که ولید ازآنجمله است ودر عصراومعزب‌الاقصی (مراکش)واندلس وماوراءلنهروقسمتی ازهندوستان‌فتح‌شد۱ واوبانی جامع اموی دمشق است که درسال ۸۸ ساخته‌شده وازمعتبرترین ابنیه اسلامی است .

درزمان ولیدبن عبدالملك که بولید اول‌تعبیرشده فتوحات اسلامی توسعه یافت‌در طرف‌مردم برادر خلیفه **مسلمةبن عبدالملك** که سردارزبردستی بودکارهای بزرك‌انجام دادازجمله تصرف شهر**طرانه** Trane بود . که‌ازافریقای شمالی اعراب بکمك بربرهای مسلمان شده‌وارد اروپاشدند واندلس‌را فتح وتصرف کردند سال۷٤ هجری

ولید نقشه پدرش رادرباب‌کلیسای یوحنا دردمشق هم‌اجرا کرد

یعنی‌کلیسا راگرفته مسجدساخت وابن‌مسجد امروزبنام **مسجد اموی معروف**

است درزمان ولید نیزحجاج همچنان برقدرت خود باقی بودازیکطرف بکشتارمردم واز طرفی بتنظیم امورکشوری اشتغال داشت **وشهرواسط** را ساخت وضع آبیاری عراق را مرتب کرد ومقرراتی وضع نمود ردرساختمان شهرازیك **مهندس آرامی بنام حسان بنطی** استفاده میکرد .

حجاج درطرف خراسان بوسیلهٔ **مسلم بن قتیبه باهلی** ماوراءالنهررا برای‌ولید فتح کرد وباترکها وچینی‌ها تماس واصطکاك پیدا کرد .

درعصراو محمدبن هاشم دردره سند مشغول فعالیت بود .

حجاج درسال ۹۵بسن پنجاه‌وسه سالگی درگذشت وخلیفه درسن چهل وچند سالگی بحجاج‌پیوست ۱

ازکارهای ولیدتوسعه‌مسجد پیغمبردرمدینه است که خانه‌های‌اطراف راداخل‌مسجد برد این‌خلیفه بساختمان وآبادانی وعمران علاقه نشان داد۲

ازکارهای ولید فتح ممالك **هند - اندلس - خوارزم - سمرقند - کابل - فرغانه بود.**

اومسجد پیغمبررا درمدینه وسعت داد وقبهٔصخره بیت‌المقدس رابنانمود و مسجد جامع دمشق راکه **جامع اموی** گویند ساخت ودستورداد خرج هفت سال شام‌را خرج مسجد کنند .

دمیری درحیوةالحیوان مینویسد چهارصندوق که هرصندوق بیست هزاراشرفی‌بود مصرف جامع اموی‌شد ۱۱۲۰۰۰۰۰ که معادل یازده‌ملیون ودویست هزارتومان میشود و گویااین شعر را درباره ولید گفته‌اند .

۱ـ ابن‌خلکان سبب‌مرك حجاج رادرسال۹۵ چنین نوشته است .

درشکمش مرضی پیداشد معروف **باکله** «خوره یاجذام»بطبیب مراجعه کردند طبیب یك‌قطعه گوشت درسوزنی کرد ودر حلق آن نگاهداشت ساعتی نگذشت کرمهائی زیادبیرون آمدند وخداوند اورادراین دنیابزمهریرعذاب کرد اطراف اوراآتش افروخته بودند و اواز سرما میلرزید و اطرافیانش از شدت حرارت نمیتوانستند نزدیك بروند باندازه‌ای اطرافش گرم شده‌بود که پوست بدنش میسوخت ولی‌اوازسرما میلرزید وحس گرما نمیکرد - حجاج‌بحسن بصری‌شکایت کرد حسن‌باوگفت کارخیری کن تانجات یابی گفت‌من زندگانی رانمیخواهم دعاکن‌بمیرم حجاج ۱۵روزبراین حال‌بود تامرد .

۲ـ مادرکتاب جداگانه‌ای مفصل تاریخ **«جهان اسلام واسلام درجهان»** را که‌شرح حال وتاریخ رجال وابنیه وآثار و مائر ممالك اسلامی ازحین فتوح‌آن تاعصر حاضرنگاشته‌ایم که امیداست بافراغتی بیشتربزودی منتشرگردد این کتاب از جهت آثار ابنیه درحدخود بی‌نظیراست .

۳ـ تاریخ طبری ص۹۷ ج ۸

سمعتك تبنی مسجد فی خیانة **وانت بحمدالله غیر موفق**
تسفغة الایتام‌فی‌کسب فرجها **لك‌الویل لاتزنی ولاتتصدق**

۷
سلیمان بن عبدالملك
۹۶-۹۹

سلیمان دومین فرزند عبدالملك است
روز فوت ولید سال۹۶ بخلافت رسید مدت خلافتش دوسال و هفت‌ماه . تولدش ٥٤ وفاتش ۹۹
سلیمان مردی بلندبالا- خوش صورت فصیح ادیب باحیابود ازخون ناحق‌احتراز داشت‌امامانندجدبزرگش‌معاویه‌اکول‌وپرخوربود روزی‌یکصدرطل‌غذا میخورد - ازپرخوری مردعمرش ٤٥سال‌بود .

قبرش درداِبق ازاراضی قنسرین وزیرش **ابق‌بطریق رومی** نقش‌خاتمش **«اومن بالله مخلصا»**

سلیمان‌بن عبدالملك متولد سال٤د هجری ورحلتش سال ۹۹ وقبرش درآیق در جبل‌قنسرین دومنزلی حلب‌است .

اومردی آراسته‌بدین‌بود نمازرا اول‌وقت قرارداد که‌پیشنیان‌اوبتاخیرانداخته‌بودند

اوبود که برمکیان را بوزارت خواست وبعدآنها رارانند بعنوان‌آنکه سمی یاخود دارند واوازتریاقی‌که باخودداشت حس‌کرد .

سلیمان عبدالملك پس‌ازولید برادرش بخلافت نشست واین وصیتی بودکه پدرش نمود اماولید خیال داشت سلیمان برادر خودرا ازولیعهدی بیندازد وپسرخودرا ولیعهد نماید وحجاج هم‌بااین نظریه موافقت کرده‌بود ولی‌این خیال عملی‌نشد زیراهردوآنهادر فاصله‌کوتاهی ازدنیا رفتند وسلیمان‌بتخت‌حکومت نشست وبهمین جهت‌که باحجاج بد بودتمام‌گماشته‌گان اوراازکارانداخت **ومنطقه نفوذ حجاج رابه‌یزیدبن مهلب** که‌اززندان حجاج گریخته‌بود واگذارکرد .

سلیمان نیزشهرمدینه رادرفلسطین مقرحکومت قرارداد وبآسودگی مشغول عیش ونوش خودشد وکارها بدست ابن‌مهلب گردش داشت ولی‌طولی نکشیدکه اول تومار زندگیش درهم‌پیچید درماه‌صفرسال۹۹ درگذشت ازکارهای‌خوب سلیمان این‌بودکه از عبرت‌گذشته سرمشق‌گرفت وفرزندان‌خودرا برای‌جانشین معین‌نکرد واین‌نصیحتی‌است که‌رجاءبن حیوة باونمود وعمربن عبدالعزیزرا بولایتعهدی معین‌کرد .

۸
عمربن عبدالعزیز
۹۹-۱۰۱

عمربن عبدالعزیزمکنی بابی خصص‌ازنواده مروان‌بود مادرش ام‌عاصم دخترعاصم‌بن عمربن خطاب .
متولدش ٦۲ درشهرداِبق باحلوان متوفی سال۱۰۱ در۲٤رجب حباصره .

قبرش دردیرسمعان درتوابع حمص .

مدت خلافتش ۲ سال ٥ماه ٤ روز عمرش ۳۹سال نقش‌خاتمش - **فی‌الحساب وزیرش اسامةبن زیدسلیمی قضاعی**

عمر بن‌عبدالعزیز

عمر بن‌عبدالعزیز پسر عم‌ولیدبن‌حکم‌و نواده‌مروان بن‌حکم‌است که عادلترین‌خلفای امویست مردی نیکوسیرت‌ومعتقدبعدالت اجتماعی ـ وطرفدار خاندان‌آل محمد است‌این خلیفه پس از استقرار باریکه حکومت اول‌کاری که نمود ازدشنام دادن علنی بعلی‌بن‌ابیطالب که نیم‌قرن بود پس از نماز دارای خطبه دنبال عمل زشت معاویه معمول گردیده بود خاتمه داد و بکلی با منطق صحیح این‌کار زشت را جلوگیری کرد و ثابت نمود که دشنام وسب‌کردن بیك شخصیتی بزرك جهانی موجب تحقیر دشنام دهنده است وخودش بفتوای فقها و پرهیزکاران حکومت می کرد .

عمر بن‌عبدالعزیز بقدری در عدالت اجتماعی بذل سعی کرد که همه مورخین اورا بدیده احترام نگریسته واز امویان ممتازمیدانستند .

عمر بن عبدالعزیز یا عمر دوم

درتاریخ هر کجا عمردوم تعبیرشده عمر بن‌عبدالعزیز است و در سابق گفتیم که عبدالعزیز والی مصر زمان مروان بود و عبدالملك اورا مجبور باستعفاء کردبعنوان ولایتعهدی‌ولی بعد اورا مسموم کرد واین واقعه سال۸۶ هجری رخ داد فرزندش عبدالعزیز درمهد خلافت وامارت تربیت شده‌بود ومدتی‌مدید والی شهرمدینه گردید .

ومجاورت قبر مقدس پیغمبر برای او که لایق ومستعد بودفضایلی ایجاد کرد وبا مردم خوشرفتار وخلیق و عادل بود .

عراقیهائی راکه ازجور حجاج بمدینه بقبر پیغمبر پناه می‌بردند درکنف حمایت عمر بن عبدالعزیز آسوده می‌غنودند واز اوکمال رضایت را ابراز نمودند حجاج بولید درپیچید تاعمررا ازحکومت مدینه معزول کرد ـ اما عزل اومانع‌رفتارپسندیده اونشدو باآشنائی بسیره پیغمبرص وروش مسلمانان صدراسلام وطبع ملایم اوکه مردی دیندار، وعلاقمندبعدالت‌ومکارم‌اخلاق بودمؤثرافتادتاموقعی که ولیعهد سلیمان شدوبخلافت‌رسید سجایای خودرا بروزداد وازهمان ماه‌صفر سال۹۹ دست باصلاحات اساسی زدومواجه با مشکلاتی سخت‌ناهموار گردید زیرامحیط بسیار فاسد بود وافکارمتشتت واختلاف طبقاتی وتشدید حس بدبینی‌علویین وعباسیان بابنی‌سفیان وآل‌زیاد وآل مروان‌یك محیط سخت پرآشوبی بوجودآورده بودعمربرای اصلاحات داخلی دستورداد جنگها رابکلی‌موقوف نمایند تا بتواند دست باصلاحاتی بزند **او میدانست که جنگها و فتوحات فقط بمنظور قهر وغلبه واستفاده و غارت وغنیمت بود نه بمنظور پیشرفت دین و** لذافرمان دادقشونی که بمحاصره‌قسطنطنیه مشغول‌بودندبر گردند جنگجویان‌خراسان‌را نیزدستورداداز رودجیحون تجاوز نکنندوهمه‌لشگرهادرهرمحل هستندهمانجا پایدار بمانند ودرداخل مرزمتمرکزشوند وافرادلشکرراکه بواسطه اخاذی وطماعی رؤساء فقیرمانده بودند دستگیری میکرد ورؤساء رامورد مواخذه قرار داده واموالی راکه خورده بودند مطالبه میکرد .

عمر ـ یزیدبن‌مهلب راکه بجای حجاج وارث همان‌جباری وستمکاری وبیدادگری

شده بودعزل وبزندان افکند وعمال تازه با دستورجدید بکار گماشت وقسمتی ازخراج را موقوف نمود .

عمربن عبدالعزیز پس ازامتناع ازقبول خلافت واصرارمردم وقبول آن وایراد خطبه داخل دارالخلافه شد تمام فرشها و اثاثیه و پرده‌ها را فروخت وجه آن را در صندوق بیت‌المال ریخت .

وچون خودش ازدنیارفت لباسهای اورا و کفش و کلاه وعمامه وپیراهن وقبا وغیره همه راقیمت کردند دوازده درهم شد .

مقرری عمرروزانه دودرهم بود وبیش از آن خرج نمیکرد در روایات است که عمربن‌عبدالعزیزفهمیدزنش فاطمه دخترعبدالملك جواهری قیمتی درمنزلش دارد که بی نظیراست باو گفت یاراضی‌شوزن من باشی و این جواهر رابصندوق بیت‌المال مسلمین بدهی یاراضی باش جواهـر را داشته باشی و طـلاق بگیری گفت بشوهری تو راضیم و جواهر را بصندوق بیت‌المال داد .

چون یزیدبن عبدالملك بخلافت رسید بخواهرش گفت اگرمیل داری جواهررا بتو برگردانم فاطمه گفت نمیخواهم پس ازمرك شوهرنافرمانی اوکرده باشم .

فاطمه زن عمربن عبدالعزیز گفت درزمان خلافت شوهرم ابدأغسل جنابت نکردروزها مشغول قضا برحوائج مردم وشبها مشغول عبادت حق بود ابن ابی‌الحدید می‌نویسد عمربن ـ عبدالعزیز خدمات بزرك بجامعه کرد ازآنجمله است .

۱ ـ نهی مردم از سب امیرالمؤمنین و بجای آن خواندن این آیه **ان الله یامر بالعدل والاحسان**

۲ ـ فدك را باولادحضرت فاطمه برگردانید،

۳ ـ بنی‌فـاطمه را بربنی‌امیه تفضیل داد .

٤ ـ امیرالمومنین را برسایرخلفاء سابقین برتر وبالاترمیدانست .

٥ ـ بامردم بعدالت وانصاف وزهدوتقوی رفتارمیکرد عمربن عبدالعزیز مرد ۱۱ پسرداشت بهرپسری یکدینارونیم ارث رسید آنها بقدری ثروتمند شدند که یکی از آنهادر راه‌خداصد هزارسوارمجهز برای جهادتجهیز میکردولی اولادهشام که‌هریك یکمیلیون دینار ارث بردند بعضی از آنها ازتون تابی حمام زندگی خودرامی گذرانیدند .

سیوطی درتاریخ‌الخلفامینویسد مردی آمد نزدعمربن عبدالعزیز گفت امیرالمؤمنین یزید بن‌معاویه ـ عمر دستور داد ۲٥ تـازیانه باو زدند که چرا یزید فاسق و فاجر را امیرالمومنین گفت .

غلبه ایرانیان یاعجم بنام اسلام

روش ناپسند بنی‌امیه‌وحکومت تعصب آمیزعربی وسخت گیری امویـان برایرانیان بجرم‌دوستی اهل‌بیت پیغمبرص موجب‌شد که‌ایرانیان هوشیارولایق بنام‌اسلام شروع بفعالیت کردندودر سیاست حکومت اموی‌کارشکنی می‌نمودند وتبلیغات علیه آنها قوت گـرفت آنقدر روحیه ایرانیان نیرومندشد وجمعیت آنها متشکل گردید وصیت مخالفت ازاطـراف ایـران و

جوانب علیه اعمال بنی امیه طنین انداز گردید که ناگزیر یکی ازخود آنها بکلی روش را عوض کرد وبایك سیاست نوین شروع بکار کرد ۱

سلیمان بن عبدالملك درگذشت وخلافت رابعمربن عبدالعزیز پسرعم سلیمان ونواده مادری عمربن خطاب سپرد این خلیفه دادگروعدالت گستربنا براحتیاج محیط ونیاز اجتماع روش گذشته رامتروك نهاد وسب ولعن علی ع امیرالمومنین را که ازسال ۱ ٤ تاسال ۱۳۲ در دولت امویین ادامه داشت قدغن ومنع کرد .

خدمات عمربن عبدالعزیز

عمربن عبدالعزیز دستورداد در تمام مساجد ومدارس درآغاز سخن این آیه راتلاوت کنند **ان الله یامر بالعدل والاحسان** وعلامت راباحسان آمیخته باجرا بگذارد از این تاریخ نمایندگان سیاسی وولات وعمال ممالك تقریباً یك ثلث ایرانی روی کار آمدند و ایرانیان از مذلت وخواری دربار بنی امیه بیرون آمده ودرخورلیاقت واستعداد خود ارج وارزش پیدا کردند عمربن عبدالعزیز «بجراح» والی خراسان نوشت شنیده‌ام تواز ایرانیان که مردان لایق ومجاهد وکارآموزه هستند وباهم دریکقبله نمازمیخوانیم جزیه گرفته‌ای ازاین تاریخ ترك کن وبدان که جزیه مخصوص کفاراست .

روش محبت آمیزاین خلیفه اموی موجب شد که مردم ایرانیان باسلام رغبت نموده وفوج فوج بدین اسلام گرویدند .

برداشتن خراج وجزیه ازایرانیان درآمد خراسان راهم تقلیل داد والی آنجا نوشت اجازه میدهید مردم راباختنه امتحان کنیم .

عمربن عبدالعزیزجواب نوشت که خداوند محمد ص رابرای ارشاد وهدایت مردم فرستاده نه برای ختنه کردن مردم .

یك مقایسه بین عامل عمربن عبدالعزیز باعامل معاویه

درسابق گفتیم عمر ابوهریره را والی بحرین نموده او ده‌هزار دینار از بیت‌المال برداشت و مقداری اسب وگوسفند وشتر عمر اوراتازیانه‌زد وازاو گرفت .

معاویه او را بولایت دیگری فرستاد و هرچه برد از او مطالبه نکرد وهمچنین زیاد وولیدبن‌مروان تاتوانستند بردند وذخیره کردند اماجراح بن‌عبدالله والی‌خراسان عامل عمربن عبدالعزیز مردی ساده‌ومطیع و بی‌تکلف بود چون معزول شد مردم‌را جمع کرد گفت ای‌مردم من‌امیرخراسان وفرمانده ایران‌بودم درحالیکه یك‌اسب ویك‌قاطر بیش نداشتم - اکنون‌هم که معزول شده‌ام همان‌اسب واسترخودرا دارم درحالی که آنها پیروناتوان وبی‌ارج شده‌اند من ازاین امارت سودی نبرده‌ام بلکه زیان کرده‌ام ولی‌خوشوقتم که عامل وظیفه‌شناس پاکدامنی‌بودم -

آنگاه ازبیت‌المال مسلمین **ده‌هزاردرم وام گرفت که بمرکز خلافت برگردد** چون‌نزد خلیفه‌رسید پرسید کی از خراسان بیرون آمدی گفت اول ماه رمضان

۱- تاثیرایرانیان رادراسلام وخدمات‌وجنبش‌ها ومظاهرنیروی آنها رادرفصول آینده مشروحاً خواهیدخواند اینجاباجمال اشاره‌شدبعدبتفصیل بیان‌شود .

خلیفه گفت الحق همان طور که گفته‌اند تو ساده و بدوی وخشك وجامد هستی چرا ماه صیام ایام عبادت را آنجا بسر نبردی ؟؟

جراح ازخلیفه تقاضا کرد مبلغ وام را خرج سفر او محسوب نماید ـ عمر بن عبدالعزیز قبول نکرد ناگزیر عشیره او آنمبلغ را کمك کردند بصندوق بیت‌المال برگردانید واین عمل افراط وتفریط این دوعصر را نشان میدهد .

امیة بن عبدالله قریش امیرخراسان درزمان عبدالملك بن مروان بود بخلیفه نوشت خراج خراسان برای آشپزخانه من کافی نیست ؟

خاندان مهلب که نیزدرخراسان باسراف وافراط میزیستند مباشر آنها چهل هزار درهم عایدات خربوزه‌را حمل کرده‌بود براوغضب کردند که چراخربوزه‌ها رافروختی ؟چرا ندادی پیرزنان بخورند مگرما میوه‌فروش بودیم عمربن‌عبدالعزیز دست خاندان مهلب‌را ازخراسان کوتاه کرد ـ گفت اینها امراء وعقول‌متکبر و خودپسند هستند ـ وبخود مردم نوشت يك‌مرد لایق و بی‌طمع وبی‌غرض انتخاب کنید بنمایندگی بفرستاد تادرباره‌خراسان بااومشورت کنیم آنگاه دونفررا بنام‌عبدالرحمن یکی بامارت جنگ ودیگری والی استان فرستاد ونوشت اگر آنها موردپسنداهالی نبودند بنویسند تاهردومردرا عوض کنم.

این‌خلیفه‌اموی نخستین کسی بود که بامردم درانتخاب امیرپیشوای آنها مشورت وعرب‌وعجم‌درنظراویکسان‌شد وایرانیان‌باهوشیاری وبلیاقت وکاردانی رشته‌عام وسیاست‌را ازعرب گرفتند وتاآنجاکه زمام‌اموررا ازامویان بدست عباسیان دادند .

عمربن عبدالعزیز بارفتارخود يك‌حرکت فکری‌ایجاد کرد تـادوستان بنی‌عباس و علویین‌شروع بتبلیغات‌نمودندوبرای سروران خودبیعت میگرفتند وحس آزادی‌وعلامت‌در مردم بیدارشد ، وپرهیزوتعدی ودادگستری وجهه همت مردم‌قرارگرفت .

دستور عمر بن عبدالعزیز بعمال خراسان

عمربن عبدالعزیزپس ازآنکه یزیدبن مهلب را از حکومت خراسان عزل کردباو گفت توبمن‌نامه نوشتی که چندین‌ملیون درهم‌ازطبرستان‌دریافت کردی آنمـال کجاست گفت‌وجودندارد مرا آزادکن تاجمع کنم بدهم

خلیفه گفت یعنی تو را دو باره بـرای غارت مـردم آزادکنـم ـ دستور داد او را بزنـدان انداختند.

نامه عمر بن عبدالعزیز

چون عبدالرحمن‌بن نعیم امیرخراسان شد باونوشت ـ علم و عمل‌هردویاریکدیگرند توبدین خداوند دانا وبینا وبآئین او کارگرتوانا باش ـ توچنین عمل کن که خداوند بداندکه تو مصلح وخیرخواه هستی نه مفسد وبدخواه درسراسر کشوردرهرراه ومعبريك‌کاروانسرا مجهزوبتمام وسایل زندگانی بناکن ومسافرین وعابرین راهرکه وهرچه‌باشند يك‌شبانه‌روز پذیرائی کن و بچهارپـایان آنهابیرون بهاءاجرومزد علف‌وعلیق‌بده ـ ناتوان ومریض راهم‌معالجه کن ودوروزالی سه روزهم مهمان باشند واگرمخارج‌ونفعی نداشته باشند بایدمخارج عامه‌بسفرخود ادامه دهدتا بمقصد برسد .

متعاقب این نامه دیگر بعقبة بن رزعه طائی امین و امیر بیت المال نوشت حکومت چهار رکن دارد که بدون آنها استوار نمی‌شود .

۱ـ رکن اول والی و رکن دوم قاضی رکن سوم امین بالله رکن چهارم منهم . هیچ حدومرزی در نظر من مهم‌تر ازمرز خراسان نیست توخراج را بدون ظلم دریافت وجمع کن اگر برای مخارج محل کافی باشد چه بهتر و اگر کم باشد بمن بنویس تامن از بیت المال گرفته برای مخارج خراسان بفرستم .

عقبه پاسخ داد خراج را گرفته‌ام مبلغی زیاد آمده بفرستم یا باشد عمربن عبدالعزیز نوشت اضافه درآمد را خرج آبادی وعمران ودستگیری ضعفا کن نامهٔ دیگر نوشت که تمام رسوم دیرین مانند اجرت دارالحرب وهدیه عید نوروزومهرگان وقیمت نامه واجرت پیك و برید ومخارج ازدواج وکرایه خانه‌ها وبالاخره آئین الغاء کن وهمه باید باطل شود .

ازاین نامهٔ اوضاغ واحوال وموارد مالیات واجحاف وتعدی بمردم معلوم میشودضمناً سیاست مشترك ایران وعرب درحکومت بدست می‌آید .

یکی از رسوم که این خلیفه الغاء کرد این بود کـه درعصر یزید مهلبی آئین بود که باید سالی یکبار ثروتمندان دعوتی ازامیر ووالی کنند وآنچه میتوانند هـدیه و تعارف پیشکش نمایند .

یکی از دهقانان بزرك ایرانی بساطی بعنوان هدیه نوروز اواست که کمتر نظیر داشت زیرا درآن سماط مجسمه‌های زرین وسیمین مرصع و مکلل بانواع جواهر بود و ظروف طلاونقره بود که درآن مقداری جواهرودرسمین وغیره بودوفرش بسیاری گسترده پرده‌های حریروافتابه لگن مرصع ومزین وتنگهای شراب وجامهای بلورین یاذری وجامه‌های زربفت وبسیاری ازاشیاء قیمتی بود که خوددهقان دست بسته ایستاد وتقاضای قبول آن مانده بود یزیدمهلبی تمام آن سماط رابامراء عرب می‌بخشید ودرعید نوروزومهرگان ازاین هدایا بسیاربود که عمربن عبدالعزیز منع نمود وجلوگیری کرد .

آنچه که مورداتفاق مورخین است وطبری وابن اثیر که هردوکتابشان ازمنابع معتبر است نوشته‌اند درعصربنی امیه امراء عرب نه تنهاعلیه ایرانیان قیام کرده بلکه علیه خود وبرضدقبایل خودقیام وخیانت کرده بودند ودراین تحولات سردارایرانی ابومسلم خراسانی میدان‌دارانقلاب فکری وجنگی شدونامداران دیگر ایرانی مانند بکربن وستاح یـا ابناء ایرانی ازتأثرانتقام عرب میباشند .

ایرانیان اکثریاوزیریامعاون عرب بودند ویایك سیاست آرامـی درشئون اجتماع دخالت می‌نمودند وزمینه رابرای خلع میدانها صاف میکردند .

تاریخ قرن دوم بهترین مشاهده مدعای ماست که مبداءیك سلسله اخبارجالبی است

شکایت بعمر بن عبدالعزیز

یکی ازمردم شکایت نزد عمربن عبدالعزیز برد که فرماندار بسیارستم وجورمینماید خلیفه بفرماندارچنین نوشت .

شکوه کنندگان توبی‌حساب ـ شکرگویان تو نایاب از مسند حکومت برخیزویارسم عدالت انگیزوالسلام .

عمردستورداد مالیات‌ها که عمال بنی‌امیه برمردم مسلمان وضع کرده بودند حذف نمودورسماً دستورداد که هر کس مسلمانست فقطز کوةمال بایدبدهد [۱] غیرازز کوة مالیات دیگرنگیرند وتمام‌مقررات مالیاتی حجاج ومهلب راملغی‌نمود وفدك‌را بر گردانید وبا این‌کارمهم توجه‌بنی‌فاطمه رابخود جلب کردوموجب خوشنودی شیعه‌شد ودستورداد خمس رابنی‌هاشم بدهند وطبق آیه‌خمس عمل کنند .

وبسیاری ازرسوم بدرابرانداخت وقدرت عاملان رادراموال ونفوس محدود کرد و گفت هیچ‌عاملی بی‌مراجعه بخود خلیفه حق‌کشتن یابدارکشیدن یازدن‌کسی راندارند ودستورداد تمام‌هدایای معمولی راکه‌بنی‌امیه ازمردم مانند عیدی نوروز وهدیه ازدواج خرج قلم‌ودوات وامثال آن رامقررنموده‌موقوف کرد .

ولی‌پس‌ازدوسال وپنج‌ماه براثریك بیماری بیست‌روزه بسن۳۹ سالگی درگذشت .

سبب کشتن عمر بن عبدالعزیز سال ۱۰۱

مورخین‌نوشته‌اند که مروانیهاازحکومت‌عمردوم ناراضی‌بودند زیراازاستفاده‌های نامشروع عادی‌شده‌آنها جلوگیری کردوآل مروان جمع‌شدند واورا مسموم کردند زیرا اززوال خانواده خود بیمناك شدند .

عمرطبق وصیت سلیمان‌بن عبدالملك یزیدعموی خود وبرادر سلیمان رابجانشینی معین کرده‌بود ولی‌درروزهای بعدازاین تصمیم متوجه‌شدکه یقین‌این جانشینی خلافت نامشروع‌است وبایدخودمردم باجماع هرکه‌را خواستندمعرفی ومعین کنند وخوارج این نظریه را بیشترتأئید کردند وهمین استدلال سبب وحشت مروانیان گردید واورا مسموم کردندکه درمدت کوتاهی درگذشت که اگرزنده بوداصلاحات بزرگی مینمود .

۹
یزیدبن‌عبدالملك
۱۰۵-۱۰۱

سومین پسر عبدالملك

متولد سال ۷۲ متوفی۲۵ رمضان سال۱۰۵ مدت خلافتش ٤ سال ـ یك ماه از سال۱۰۱ عمرش ۳۳ سال چندماه

یزیدبن عبدالملك پس‌ازعمربن‌عبدالعزیز بخلافت نشست‌واو دامادبرادرحجاج بودبدین جهت‌دوباره‌ورق‌بر گشت‌وچه‌خاندان‌حجاج‌نزداوجمع‌شدندواز اوخواستند که‌آنهارا بحکم‌خویشاوندی‌بکاربگمارد **البته‌این‌رویه‌هردولت‌وهررئیس هراداره‌ایست‌که اطرافیان خودرا روی‌کار می‌آورد** ضمنا شکایت کردند یزید بن‌مهلب درحکومت عراق‌برخاندان حجاج‌سخت‌گرفت وبایدقصاص کنندیزیدابن‌مهلب و اطرافیان او سخت‌گرفت ـ ابن‌مهلب چون اهل‌بصره بودآنجا رفت‌که پناهنده‌شود و برای‌مصونیت‌ازتعرض‌یزیدشهر بصره که بیشتراقوام‌وخویشان اوبودندبتصرف مهلب‌درآمد والی بصره **عدی‌بن‌ارطاة** متحصن شد ابن مهلب طوایف **ازد** و **ربیعه** را که **قدرتی داشتند باپول‌جلب‌کرد وبزور آنها قلعه‌وقلعه‌نشین راگرفت‌وکم‌کم‌بتصرف اهواز ـ فارس ـ کرمان پرداخت** خراسان باقی‌ماند وخودش‌بطرف‌کوفه حرکت کرد ودرمحل **عقر** بالشگرشام بسرداری مسلمة بن‌عبدالملك روبرو شدوجنك درگرفت

۱ـ تاریخ طبری ص ۱٤۲ ج ۷

مسلمة دستورداد پل را آتش‌زدند تاابن مهلب نتوانند فرار کنند دراین جنگ لشگریانش فرار کردندوخودش کشته شد **وخـاندان مهلب ازآنجا ببصره واز آنجا بکرمان و از آنجا بسند** گریختند وعاقبت‌هم دستگیروبفرمان خلیفه کشته شدند وخاندان‌مهلب بدین ترتیب ازبین‌رفتند .

یزیداهل سیاست واداره نبود ــ بلکه‌ضعیف و بی‌فکروعیاش بود فقط در آغازخلافت آنهم‌بمشورت بنی‌مروان عمـال‌صحیح عمردوم‌راعوض کرد وهمان‌جانیان دغل‌حیله گرظالم وستمکاررا برجان ومال‌مردم مسلط نمودو دوباره مالیات وخراج وضع کرد ومامورین را آزاد گذاشت که بدلخواه خودعمل کنند وخودبعیش‌ونوش پرداخت ـ

یزیدبن‌عبدالملك

پس ازعمرعمویش یزید بن‌عبدالملك بخلافت رسید وجزبکار باده گساری‌وزن بازی‌توجهی نداشتـ شب وروزبزم‌عیش‌ونوش وجاده‌وباده وساقی‌وساغر برپابودودو کنیزك ماهروی بنام **سلامه و حبابه** برگزید که با آنهاملازمت داشت وچون دو رقیب‌بودند درمنظور اوکارشکنی میکردند سرانجام حبابه رقیب‌خودسلامه رابرکنار کرد وعقل‌وجان خلیفه رادراختیار گرفت ودرمواقع‌فرمانروائی سرتاسرامپراطوری بزرك‌اسلام این‌زن خواننده رقاصه همه جائی‌بود هر کس رامیخواست بکارمیگماشت وهر که رانمیخواست معزول‌میکرد وخلیفه ازهمه‌جابیخبر بود ـ چه‌اعمال زشتی ازاین‌نـاجوانمرد مست‌ومخمورسرزد تا آنجا که مسیلمه برادریزید که وضع‌راچنان دیدنزدخلیفه آمد و گفت بدبختانه پس‌ازعمربن‌عبدالعزیز آنمرد دادگستر وپرهیزکارتو بایدخلیفه شوی که جزباده گساری وشهوترانی کاردیگری انجام‌ندهی وامور کشوررا بدست حبابه بسپاری ستمدیدگان فریادمیکنند وجمعیت‌ها ازاطراف آمده دراستان‌تومنتظرند وتوازهمه غافل نشسته‌ای که یزیدازاین گفته‌ها بخود آمده حرفهای برادررا تصدیق کرد ازآمیزش باحبابه دست کشید وتصمیم گرفت از آن پس‌بکارهای خلافت برسد حبابه از این‌جدائی برآشفت وهمینکه روز آدینه رسیدبکنیزان خودگفت هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجدمیرودواوراخبردهند کنیزان چنان کردندحبابه عودبدست گرفته‌دربرابر خلیفه آمدوباآواز بلنددلکش درمعبرمسلمین شعری‌را خواند که ترجمه‌اش این است .

اگرعقل وهوش ازسر دلداده رفته اورا ملامت مکن ــ بیچاره از شدت اندوه صبور شده است ؟!

خلیفه که دلبرخودرابآن‌حال دیدوآن‌نوای دلنشین‌را شنیددست‌خودرا مقابل‌صورت گرفت و گفت‌بس‌است حبـابه چنین‌نکن اماحبابه بسازوآواز خودادامه داد ومضمون‌این بیت رانیز باهمان الحان‌طرب‌انگیزخودخواند .

زندگانی جزخوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست گرچه مردم تورا سرزنش وتوبیخ کنند !!

یزیدبیش ازاین‌تاب نیاورده فریادزد :

ای جان جانان درست گفتی خدانابودکندآنکه مرا درمهر توسرزنش کرد ای غلام بروببرادرم‌مسیلمه بگوبجای‌من بمسجدبرود ونماز بخواند!؟

حبابه بااین دم گرم یزیدسست اراده عیاش رابخود جلب کرد وازراه مسجد باهم بسوی مجلس بزم بر گشتند .

یزیدبرای عیش و نوش خودمحلی بنام **«بیت الراس»** نزدیك دمشق ساخته بود که آنجا رادع ومانعی برای کامیابی اونباشد بملازمان دستورداد که هیچ خبری باو ندهند می گفت مردم پنداشته اند هیچ عیش ونوشی بی رند ونیش نخواهدماند من می خواهم این دروغ را ثابت کنم، دستورداد باحبابه ببیت الراس میروم تمام وسایل ازماکول ومشروب وخدمت کردن ورقاصان وآوازخوانان حاضرومهیا کنند وتامن آنجا هستم هیچ گونه خبری بدیاخوب بمن ندهید تانوش می بی نیش بماند یزیدوحبابه باتمام وسایل عیش و نوش وخوشگذرانی ببیت راس رفتنددرهمان دم ناگاه یك دانه اناربگلوی حبابه جست واورا خفه کرد یزید سه روزوسه شب تن بی جان حبابه رادر آغوش گرفته اجازه نمیداداورا بخاك بسپرند وبااینکه لاشه حبابه بو گرفت ورو بفساد گذاشته بودیزیداز اودست بردار نبود وآن لاشه گندیده راباآب دیده ترمیساخت تاآنقدربو گرفت که کسان خلیفه بااصرار وابرام جسد حبابه رابرداشته دفن کردند ویزیدبالای قبراوپانزده روزماند وهمانجا مردوبخاك رفت شعبان سال ۱۰۵ در سن ۲۳ سالگی یاچهل سالگی بود .

هشام بن عبدالملك
۱۲۵ - ۱۰۵

هشام پسر دیگر عبدالملك است سلیمان بپسرش وصیت کرده بود خلافت راباودهند ولی شریروخونخوار بود سلیمان موافقت نکرد تابعد از یزید برادرش بخلافت رسید .

تولدش ۷۱ ه وفاتش ۱۲۵ ــ ششم ع ۱ در رصافه .

مدت خلافتش ۱۹ سال ۷ در ۱۱۰ روز عمرش ٥٤ .

او مردی متوسط احوال ـ جمیل الوجه موهایش سفید و خضاب کرده بود نقش خاتمش **الحکم الحکیم** بود **وزیرش سائم بن عبدالرحمن**

۱۰
هشام بن عبدالملك
۱۲۵ - ۱۰۵

دهمین خلفای دورۀ اموی هشام بن عبدالملك است که مردی سفاك وبی باك وخونخوار وبی رحم بود ،

هشام ازخلفای مقتدر بود که بفتوحات اسلامی ادامه دادودر عصر اوقسمتی از قفقازیه وترکستان وجنوب فرانسه (مملکت کل انروز) وسویس را فتح کردند و قلب اروپاراهم گرفتندودولت اسلام بمنتهی درجه وسعت وبسط رسیدـ ولی در آخر خلافت همین هشام ومسلمین درفرانسه شکست خوردند وپیشرفت اسلام دراروپا متوقف ماند .

این شکست هم دراثر بیدادگری خود بنی اموی بود که درهمان ایام زیدبن امام علی بن الحسین زین العابدین رادر کوفه شهید کردند وبوضع فجیعی کشتند ودارزدند وآتش زدند وبیدادگری کردند و اختلاف مسلمین را تشدید نمودند و این اختلافات و وضع سبب شکست مسلمین دراروپاشد .

هشام بن عبدالملك برخلاف برادر و سلف خود اهل کارو کوشش بوداوشوخی وتفریح را دوست نمیداشت .

این خلیفه ولایات شرق یعنی عراق ومضافات آنرا بخالدبن عبدالله قسری سپرد این والی از نژادقحطانی ومادرش نمرانی بود که برای مادرش کلیسائی ساخت از شاگردان حجاج بود، با این تفاوت که درنده‌خوئی اورانداشت ولی گاهی برای اطاعت او یاغیان‌را میسوزانید مردم از این والی نفرت داشتند ودراواخرحکومتش خوارج وسیلهٔ هشام بن عبدالملك برادریزید روی‌کار آمد او فرد دانا وکاردانی بود بااین تفاوت که سخاوت وگذشت عبدالملك رانداشت آنها سلطنت راباپخش پول نگاه‌داشته بودند ولذا هشام با امساك از دست داد پس ازهشام ولیدبن یزید بخلافت‌رسید اوهم‌وارث‌پدر درصفات باده و عیاشی بود و در وصف ساقی و ساده و می و باده شعر می گفت ــ و چون پدرش بکار خلافت نمیرسید وقتش صرف بزم و عیش‌وطرب میشد آنقدر در عیاشی مبالغه کرد و در مستی و مخموری افراط نمود که بدست کسانش کشته شد و یزیدبن‌ولیدبن عبدالملك را بخلافت برداشتند .

امااین‌یزید با اراده و باحزم‌بود اوخواست کارهای پریشان اقوام واجداد خودرا تدارك‌وجبران کند اما اوضاع بقدری آشفته شده بود که دیگر رشته گسیخته و تدبیر سودی‌نداشت و بزودی بر کنارشد و محمدبن مروان ومروان‌بن محمد روی‌کارآمدند که بدست ایرانیان خلع گردیدند .

ننك بنی‌امیه درتاریخ اسلام گوشزد عام‌وخاص بشر گردید .

و جنبشهائی کردند که سبب ضعف وسقوط این‌سلسله گردید از آنجمله است.

ابن‌خالد نسبت بیهود ونصاری و مجوس مساعدتهائی می کردند **و خودش متهم بمذهب‌مانوی‌بود** با همه‌اینها ۱۵ سال درعراق حکومت کردو ثروت واملاکی فراوان اندوخت یکی‌ازکارهای‌ابن‌خالد این بود که توسط‌حسان نبطی باتلاقهای واسط را خشك می‌کرد ومزرعه می‌ساخت‌وآنقدرمتمول‌شدکه خلیفه از اوبیمناك شدویوسف‌بن‌عمرثقفی خویشاوند حجاج بحکم‌خلیفه از یمن بعراق آمد خالدرا گرفت و پس‌از ۱۸ ماه حبس‌و وتعذیب‌رها کرد.

از وقایع مهمه زمان یوسف خروج زیدبن‌علی بن‌الحسین ع است‌مفصل نقل‌شد.

سال ۱۲۲ هجری

هشام پس‌از جنگ باروميان واعمال‌نفوذ درواندلس از طرف دیگر کشور در سفر مواجه باشورش مردم شدکه ازفرط مالیاتهای‌اجحافی وبدون‌شرط وتعهدوبرخلاف‌قانون بستوه آمده بادشمنان قدیم‌خود ترکهاساختند ووضع‌اعراب وخیم‌شد .

خلیفه نصربن‌سیاررا که‌درکار آن حدود تجربه وسابقه ممتدی‌داشت بدانجافرستاد واو موقتا براوضاع تسلط یافت .

هشام‌در ربیع‌الثانی سال ۱۲۵ درسن ۵۵ سالگی‌درگذشت اومردی‌چهار شانه‌زرد رنگ چشم‌لوچ وریش تنگ سیاه رنگ‌بوده بسیار صرفه‌جو ومال دوست‌بود .

هشام مردی بخیل ممسك ـ سخت ـ متعصب ـ جاه‌طلب بود وازهرراهی‌ممکن‌بود پول‌جمع‌میکرد.

این خلیفه سفاك در عقاید مذهبی سخت و با علماء حدیث محشور بود وقدریه‌را تعقیب‌می کرد.

درزمان او **حضرت امام‌محمدباقر ع** بامراو مسموم شدو درسال ۱۱۷ درسن پنجاه وهشت سالگی دربقیع مدفون گردیدو شرح‌حال آنحضرت راچون درکتاب‌مستقلی مفصل ودرکتاب چهارده‌معصوم مختصر نوشته‌ام در اینجاتکرارنمیکنم.

یکسال بعدعلی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس درمسکن‌خوددر حمیمه نزدیك دمشق‌درگذشت.

هشام متولد سال۷۲ متوفی ۱۲۵ درسن ۵۳سالگی قبرش دررضافه شام‌است‌که خودش ساخت یازده ملیون ثروت جمع کرد وگذاشت ورفت‌درداررالملوك نوشته‌وقتیکه هشام‌بحج‌رفت لباسهای اورا ششصد شترحمل کردند وقتیکه ازدنیا رفت‌کفن نداشت و آنقدربدنش روی‌زمین ماندکه متعفن شد او یازده پسرداشت بهر پسری یکملیون دینار ارث رسید.

معرفی بنی‌امیه اززبان پیری

اعثم کوفی مینویسدروزی‌هشام‌بن عبدالملك‌بن مروان دربسر میگذرانید بپیری برخوردکه خوش منظربودکفت توکیستی پیر گفت توراباحال‌من چکاربدی‌وخوبی آن‌بتونفع‌وضرری ندارد هشام‌گفت‌گویا حیامانع است‌که نسب خودرا بیانی‌کنی ـ هشام خودش احول و کریه‌المنظروآبله‌روبود پیر گفت توخودازصورتت نسبت پیداست من‌هم ازفلان قبیله‌ام هشام گفت چه‌قبیله شریفی ونسبی عالی داری ـ پیرگفت اکنون تونسبت خودرا بگوی هشام گفت من‌ازقریش هستم پرسید‌کدام تیره‌گفت ازبنی‌امیه پیرخندان شدگفت چه نسبت‌خوبی توازهمان قبیله هستی که‌درجاهلیت‌باده‌میخوردند چون مسلمان شدندبحقوق خاندان نبوت دست تعدی دراز کردند رئیس‌سابق شماخماربود واکنون جباراست قبیله تودرچهل معرکه جنگ پشت‌کردند روی‌بهزیمت نهادند ومبارزان خودرا بکشتن‌دادند آبروی‌خودرا ریختندآتش انتقام‌افروختند خاك‌برفرق، این‌جماعت‌که چنین بدین‌سیرت ومذهب باشند ـ پیغمبرشما راوعده دوزخ‌داده مردان شماننگ وعاردارند وزنان شما بدطینت و شهوت رانند عقبة‌که صاحب علم بود از شماست که دارای همه عیوب بود ازشماست ـ صخربن‌حرب یعنی‌ابوسفیان که خماروبیکاربود اوبودکه ۲۱سال باخداجنگ کرد دراسلام که آمد ازترس‌بودعقیده‌وایمان‌نداشت معاویه که هفت‌بارپیغمبراو را لعنت کرد از شماست معاویه زیاد را فرزند پدرش منسوب کرد ذات القلاید را که منکوحه بودسه‌طلاق دادوبازدرحباله نکاح آورد چون‌دولتش بآخررسیدیزیدرا ولیعهد خودساخت وبجای هرسنتی بدعتی‌نهاد دوستان علی‌را کشت وعقبة‌بن‌ابی‌معیت راکه‌پیغمبرتبعید کرده بودبخود ملحق‌ساخت وزنی‌ازاقربای خویش باوداد ولیدکه درکوفه مست‌بود بنمازایستاد وبجای‌دورکعت چهاررکعت خواند ـ امیران آنها حجاج ملول‌بودکه بزرگترین شماست

شماها بودید که پسر پیمبررا کشتید - شهرمدینه راغارت گـردید ناموس‌اصحاب را مباح نمودید - منجنیق بستید خانه‌خدا را آتش زدید کـه خراب کنید پیراین سخنان بگفت هشام دلتنگ‌شد ازاوعبور کرد وبغلامش گفت این‌سخنان بکسی بازمگوی۱

شهادت امام زین‌العابدین‌ع در عصر آل مروان ۹۵ هجری

ازوقایع مهم‌تاریخ در دوره آل مـروان مسموم ساختن امـام زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین‌السجاداست که ازمفاخر آدم‌وعالم میباشد .

این آیت بزرك الهی‌تنها مردیست که ازفاجعه مولمه کربلاتن بسلامت‌برد و آن‌واقعه خونین رابچشم خوددیـد ودنبالـه آن امارت خاندان پیغمبررا مشاهده کرد وسی‌سال کناره گیری نمودومردم‌را از راه کـار و ادعیه هدایت وارشاد میفرمود ویکسلسله حقایقی ازتاریخ وعلم و ادب وفضیلت درقـالب الفاظ ریخت که از عهده هیچ کس‌ساخته‌نبود .

تولدامام‌زین‌العابدین روزیکشنبه‌نیمه‌جمادی‌الاول سال۳۸هجری درمدینه‌ازمادرش شهربانو دختر یزدجردبن شهریاربن شیرویه‌بن کسری شده فوتش شنبه ۲۵ ماه محرم سال۹۵ درمدینه عمرش ۵۶سال۸ماه وامروزقاتلش ولیدبن عبدالملك‌بن مروان - یـا هشام‌بن‌عبدالملك‌بوده‌وعلت‌قتل‌را نوشته‌اند که‌چون‌هشام‌بمکه‌رفت‌مردم‌حضرترا بسبب‌سیادت وبزرگواری‌رامیدادند وهشام‌درغضب‌شد واورامسموم ساخت‌بشرطی که درشرح‌زندگانی آنحضرت باجمال وتفصیل نگاشته‌ام که چاپ‌شده است .

۱۱ ولیدبن‌یزید ۱۲۵-۱۲۶

ولیدپسریزید وازنواده عبدالملك است مادرش دخترمحمدبن ثقفی برادرزاده حجاج بود تولدش سال۸٤ وفاتش ۵شنبه۲۷ ج ۲سال۱۲۶ خلافتش یکسال و۵ ماه۱۰ روزعمرش۴۲سال نقش‌خاتمش‌یاولید **حذرالموت** وزیرش‌عبدالملك‌بن‌محمدبن حجاج بود .

مورخین هم مینویسند ولیدبن یزید **زندیق** بوده مادر فرزندان پدرش را گرفت یعنی بانادری مواقعه کرد - مسلمانان را مسخره میکرد وآنقدر بدین اسلام و مسلمین استخفاف نمود ونسبت بعادات‌وآداب ورسوم عربی وملی خودبنی‌امیه تندی کرد که خون اورا مباح نمودند .

ولید بـن یزیدبن عبدالملك؟ یا **ولید دوم** طبق وصیت پـدرش جانشین هشام عمویش گردید وچون جوانی عیاش وشرابخواری بودهشام قصد داشت او را خلع کند و پسرخود مسلمه را جانشین نماید ولید باستعفا تن درنداد وبین عموو‌برادرزاده‌برنجش کشید وبدین‌جهت ولیددر اواخر هشام دورودر **قصر بخراء** باندمای خود بعیش ونوش مشغول بود چون شنید هشام مرده بدمشق آمد وبرتخت نشست وبا عمال وکسـان‌هشام درپیچید .

درزمان‌او یحیی‌بن زید خروج کرد که مامورین نصر بن‌سیار بدنبالش

۱- تاریخ اعثم کوفی ص۱۶۵ .

افتادند تا در جوزجان با او روبرو شده و یحیی کشته شد ولید بوالی عراق یوسف بن عمر نوشت **تا جنازه او را درکوفه سوزانیدند و خاکسترش را در فرات ریخت .**

ولیدبن یزید از خلفای اموی است که دائم‌الخمر ومتجاهر بفسق وسخت بی‌باك و وبی‌دین بوده که درعدم دیانت واستهزاء بدین‌اسلام حکایاتی ازاونقل‌می‌کنند ازآنجمله هم مورخین نوشته‌اند . **یك گنبد قابل حمل برای کعبه ساخت که درسفرحج آن را در مسجد بجای کعبه نصب میکند و درآن باده‌گساری مینمود .** باآنکه این‌قضیه اجماعی مورخین است برخی اغراق‌آمیز دانسته‌اند .

نوشته‌اندکه ازقرآن تفأل زداین‌آیه‌آمد **وخاب‌کل جبار عنید که سخت خشمناك شد و قرآن را هدف تیر قرار داد و پاره کرد و این دو بیت را سرود .**

تهددنی بجبار عنید فها اناذاك جبار عنید
اذاماجئت ربك یوم حشر فقل یارب مزقنی الولید

ولید درخلافت هشام تحت نظرومحصوربود در بیرون شهر تحت مراقبت میزیست ولی چون بخلافت رسید درفسق ولهوولعب افراط‌کرد **بیوسف بن عمر امیر عراق و ایران و نصربن سیار والی خراسان** دستورداده بود هرچه اسباب خوشگذرانی و تنعم وعیش‌وطرب درخراسان وعراقین‌است بمرکزخلافت حمل کنند وبخلیفه اهدا شود

نصربن سیارمردی دلیروهشیاربودبرای اطاعت خلیفه‌تمام هدایا را برمردم‌تحمیل کرددستورداد هرکه هرچه داشت باجبار تقدیم کند کنیزان زیبا واسبهای فربه وباد پیما وغلامان چابك والات وادوات سیمین وزرین وفرش وحریر ومسکوك وبالاخص تنگهای می وبربط وطنبوروهرچه آلت وادوات طرب‌وشرب خمربود ازهرسوجمع نمودوتمام‌هنرمندان بصنعت آلات‌وادوات رابکارگرفتند ومجسمه‌های زرین ومرصع بانواع درثمین‌وصدروتماثیل وشمایل شیروببروپلنگ وآهووگوزن ازطلا ونقره بانهایت دقت وهنرساختند وحمل بشام برای خلیفه نمودند بعلاوه هزارغلام زرین کمربالباس دیبای احمربراسب‌های خوب‌سوار کردند و پانصدکنیز زیبا بازروزیور بشام فرستادند .

آن‌کاروان که رمق مردم خراسان راگرفته بود یك نحو تبلیغ عملی برای سقوط دولت اموی بود زیرانهایت فشارظلم وستم وجوربرای تهیه‌این اموال اعمال میشد ودوبار دیگردرعصرهارون ومتوکل خراسان را برای اهدائی خلیفه تحت فشارآوردند .

این قافله درسال ۱۲۵ رخ داد وشعراء اشعاری مسخره‌آمیز اطراف آن‌میسرودند مضمون اشعار این بودکه

ای امین خداوند ای خلیفه مژده های پی درپی بتومیرسدکه اشتران

---

۱ - تاریخ طبری ص۳۰۱ ج ۸

واستران حامل شراب و طنبورها و کنیزگان بربری نغمه‌ها را باز برایم میسرایند ودف وسرنا را بکارانداخته‌اند این بهره تو ازدنیاست ودر بهشت بیشترو بهتر نصیب تو خواهد شد .

برای نخستین بار نامه خلیفه بنصربن سیار رسیدکه هرچه آلت عیش ونوش و طرب ولذت وتجمل وخوشگذرانی درخراسان یافت شود همه‌را جمع وحمل کند وخود نیز باکاروانی که حامل اسباب تجمل است باتفـاق رجال و بزرگان واعیان و امراء خراسان بدربار ولید رهسپار شوند آری بجای نیزه‌وشمشیر وزره وآلات جنگ بربط وطنبور وتنگ شراب وآوازه خوان بکار رفته بود .

خراسان که درزمان عمربن‌عبدالعزیز ازهرگونه باج وخراج ومالیات معاف شده بود وتمام‌غنایم آن‌صرف آبادی وعمران عمومی میشد درزمان ولید ثروت‌خودرا بصددست اسباب تنعم‌وخوشگذرانی بمرکزخلافت حمل شد درآن‌کاروان چه اندازه سك شکاری و بازواسباب صید بودواین‌کاروان مقدمات يك حادثه بزرك را فراهم ساخت.

ولیدبن یزیدبن‌عبدالملك متجاهربفسق وفجورومفرط براعمال شهوات بوددرزمان اویکی ازشاهزادگان ایرانی بنام « **شاه‌آفرید** » دختر یزدگرد بن شهریار بن خسرو آفرین پادشاه ایران را بنام بهترین غنیمت برای‌خلیفه بردند ولید اورا بهمسری گرفت ویزید ازاومتولدشد بنابراین **یزیدبن‌عبدالملك که شخصیتی در اخلاق وعادات پدرداشت نیم ایرانی بود** و این خلیفه نسبتاً عادل ترین خلفای اموی بود وگفته‌اند **ان‌اعدل بنی مروان الاحول والناقص** یعنی عادلترین بنی‌مروان احول که هشام بودوناقص که یزیدباشد واورا برای این گفتندکه اضافه شهربه سپاه راکه ولید داده بود کم کرده بودو از اشعار اوست .

انا‌ابن‌کسری وابی مروان وقیصرجدی وجدی‌خاقانی

ولیدبن یزیدبن عبدالملك‌بن‌مروان‌آنکسی است‌که حوض میساخت وشراب‌درآن می‌ریخت ودرآن غوطه میخورد وآنقدر می‌آشامیدکه نفسش تنگ میشد .

دربنی‌امیه شرابخواری چون اونیامد بقدری درفسق وفجور وکفروزندقه وتجاهر بملاهی ومفاهی گذرانیدکه مردم شام اورا خلع کردند این همان ولید است‌که قرآن را جوید وبتیرزد وچند روزبعد اورا بوضع فجیعی کشتند .

ولیدسوم ازطرف مادربخاندان حجاج انتساب داشت درعصبیت نژادی طـرفدار نزاریهابود وقحطانیها راطردوآزارمیکرد بهمین‌جهت خالدقسری راکه‌بزرگترین رئیس قحطانی وقت‌بود بیوسف‌بن عمرثقفی دادعذابش کرد وکشت وخانواده اورابرانداخت .

درخراسان واطراف کشورهاکارعصبیت این‌دوطایفه عرب‌شدت یافت‌وکارها باختلاف کشید ومختل‌شدکه درفصل‌بعد راجع بتأثیرشدت اختلاف‌آنها بحث میکنم .

ولید علاوه برشرابخواری مستمری عیاش وشکارچی بود وبامطربان مصاحبت داشت وندیمان او سگباز وشکارچی بودند وبا آنها میگذراندند کاری بکار مملکت واعاره آن نداشت

ولیدعایش سفاك وستم پیشه وبیدادگر بود وحتی بخویشان خودرحم نمیکرد چنانچه دوپسر هشام یعنی عموزادگان خودرا که بنام ابراهیم ومحمد بود آنقدر عذاب کرد تامردند ودوپسر خود حکم وعثمان راولیعهد خودقرارداد .

بدین جهت زمینه برای سقوط اووخاندان مروان فراهم شد .

کاراختلاف بجائی رسید که خودبنی امیه وبنی مروان مخصوصاً پسرعموی اویزیدبن ولیدبن عبدالملك یزیدسوم که مردی متظاهر بصلاح بودعده ای از بنی امیه راباخودموافق ساخت وخانواده قسریها وسایرقحطانیها راجلب کرد بداعیه خلافت دمشق راتصرف کرد خبرحادثه رابولید بردند که در **قصر بخرا** منزل داشت ولیدقاصد راتازیانه زد وبجمع آوری لشکرفرمان داداما دویست نفر بیشترجمع نشدندتامهاجمین قلعه راگرفتند تاولید رادراطاق عقبی قصریافتند درحالی که مثل عثمان قرانی بدست گرفته بوداو راکشتند در جمادی الثانی سال۱۲۶ .

وقتی خداوند بخواهد ملت یادولتی راساقط نماید بدست خودآنها اسباب تفرقه وتشتت رافراهم میسازد چنانچه درقرآن هم تصریح شده که خداوند برای کسی بدنمیخواهد مگرآنکه مردم بدست خودبدی رابوجود می آورند .

بنی امیه باهمه ستم پیشگی تاآنوقت که باهم متحد ومتشکل بودندبرمردم حکومت داشتند ولی دراثر بی رحمی وقساوت وکشتارزیاد بین خودشان تفرقه افتادوبهم بدبین شدند آن عیش ونوش وعشرت ومستی ومخموری که ازاتحاد واتفاق آنها پدید می آمد مبدل بنفاق واختلاف ودرنتیجه سقوط وتلاش واضمحلال آل ابوسفیان وآل زیاد وآل مروان گردید وبنفع بنی عباس مقدمه انقلاب شروع شد ـ چنانچه درفصل بعد خواهیم دید .

ابن ابی الحدیددرطی اخبارحمقای عرب نقل کرده یکروزسلیمان برادرولیددرمجلس گفت خدا لعنت کندبرادرم ولید راکه مرد فاخری بود بفحشاء کردو گفت لواط کن یکی ازخویشانش که نزدیك بود گفت ساکت شو .

درکتب عامه نقل شده که ولیدبن یزید یکشب هنگام اذان برخواست شراب زیادخورد وباجاریه ای که مست بوددر آویخت وقسم خورد که بایدبروی برای مردم نماز بگذاری آنگاه لباس خودرا بآن زن بوشانید وآنجاریه مست را باآلایش جنایت وپلیدی ومستی بمسجد فرستادتابرای مردم نماز بگذارد .

سلیمان مانند معاویه پرخور بود.

در تاریخ نیشابور مینویسد صبحگاه بحمام رفت و بر کشت گفت طعام بیاورید ـ گفتند چیزی حاضر نیست گفت هرچه است بیاورید چهل قرص نان بادل وجگر بیست بره خورد تاصبح روشن شد بغذای معمولی وصبحانه خودپرداخت واین عبارت بود ازچهل مرغ پخته بخورد ـ وبهمین چهارصد تخم مرغ ۸۴قلوه ۸۰ کرده نان یکروز چهارصد تخم مرغ هشتصددانه انجیرچهارصد قلوه وبیست مرغ پخته بخوردوبهمین پرخوری در۳۹سالگی مرد

نگارنده گوید قبول این مقدارغذا باور کردنی نیست وحتماً این خلیفه اموی مرض جوع داشته است ولی ظرفیت یامظروف قابل مقابسته است .

۱۲
یزیدبن ولید
یزید سوم
۱۲۶-۱۲۶

متولد ۷۴ متوفی ۱۲۶ خلافتش در سال ۱۲۶ پنجماه و چند روزعمرش ۵۲ سال .
اومردی سیاه‌چهره نحیف ولاغر بودکه همان سال خلافتش به مرض طاعون مرد نقش خاتمش **العظمةلله** وزیرش **ثابت‌بن حنین بود .**

پس از ولید یزید سوم باتکای عرب قحطانی بخلافت نشست یزید بانیت اصلاح خرابکاریهای ولید واسلاف‌اوشروع بکارنمود - یوسف‌بن عمرثقفی‌رابرای محاسبه‌بزندان فرستاد ودوپسرولید راکه نام‌ولیعهدی داشتند حبس کرد وبرادرخود ابراهیم‌بن ولید را ولیعهد قرارداد ۱

مروان‌بن محمد معروف بمروان حمارکه ازشعبه دیگر بنی‌مروان بود وبولایت ارمنستان فرستاده بودند سربمخالفت برداشت وبخونخواهی ولید قیام کرد یزید اورا بولایت عهدی راضی کرد وازاوبیعت گرفت اماشیرازه حکومت امویین ومروایین گسیخته شده بود کسی فرمان‌بردارنبود فتنه‌ها برخواست - انقلاباتی شروع‌شد - خوارج درعراق ودعات بنی‌عباس درخراسان سخت‌فعالیت میکردند اعراب درخراسان بهم‌ریخته بودند .

یزید نتوانست‌کاری ازپیش‌ببرد ولذامدت اوطولی نکشید - پس‌ازپنج‌ماه ودوازده روزدرگذشت - ذوالحجه سال ۱۲۶

مادریزید ایرانی وبنابروایتی شاهزاده بود بنام شاه‌آفرید وفرزندش را یزید انی قص‌میگفتند زیرامواجب‌لشکریان راازمقدارزمان ولید کم کرد یابرای‌آنکه مروان‌حمار رقبش اورا مفصل خوانده‌بود .

یزیدبن‌ولید وشدت‌اختلاف

چون فسق و فجور ولیدبن یزیدبن عبدالملك از حد گذشت یزیدبن‌ولید فرزندش علیه پدرقیام کرد وهمین جهت موجب بیعت مردم باا‌وشد وچون باپسرش بیعت کردند پدررابجرم افراط درشهوات کشتند یزید چون ازمادر ایرانی بود بطریق عدالت ورافت عمل‌میکرد ولی مدت حکومت‌اوشش‌ماه بیشترطول نکشید زیرا اوضاع بقدری فاسد بودکه‌حکومت یك فرد عادل تأثیری در مزاج اجتماع نداشت چه فرمان خلیفه یا پادشاه باید بدست عمال اجرا گردد وعمال فاسد وخراب بودند .

یزید خیلی‌کوشید فتنه خراسان را بخوابساند و اوضاع وخیم عرب واغتشاش و اختلاف را برطرف‌کند وبهمین جهت بحارث امان داد وبانصربن سیارصلح کرد تاشاید باتدابیری اوضاع راآرام نماید ولی تنفر عمومی از امویان وآل مروان مردم را دیگر حاضر بصلح و اصلاح نمیکرد تا کار ایران یکسره شد و آزادی و استقلال ایران را اعلام نمودند .

۱ـ عقدالفرید ص۱۸۸ ج ۲ طبری ص ۲۲ ج ۹

۱۳
ابراهیم بن ولید
۱۲۶-۱۲۶

متولد۹۲ متوفی صفرسال۱۳۲ غرق شد خلافتش ازسال۱۲۶ بمدت۷۰روزبود که خودراخلع کردوبجعدیوا گذاشت گویند مروان حمار « جعدی » او را کشت نقش خاتمش **توکلت علی‌الحی**

پس ازیزیدسوم ابراهیم بن‌ولید جانشین اوشد ولی اوهم نتوانست‌کاری ازپیش‌ببرد کشورآشفته بودمردم هرساعت درانتظار حوادثی بودند .

واردین حتی‌سلام دادن بخلیفه را فراموش میکردند .

یاباواعتنا نمیکردند وازروی تحقیربراو وارد میشدند وخوداوهم‌عقل‌رسائی‌نداشت که بکاری بپردازد این خلیفه مواجه باشدت انقلاب و اختلاف شدهفتاد روزحکومت کرد وهمواره مواجه باحوادث‌غیرمترقبه میشد وهرساعت خبری ناملایم وغم‌انگیزباومیدادند تجزیه ممالك بزرك وکوچك بدست اقوام وطبقات بشدت شروع شد تامروان حمارآمد اورا خلع نموده و خود زمام را بدست گرفت اما رشته چنان پاره شده بود که هیچ قابل ترمیم وتدارك نبود .

شهادت‌امام‌محمد باقر در زمان آل مروان ۱۱۴هجری

یکی دیگر ازجنایات بنی‌امیه وآل مروان مسموم ساختن امام محمدباقر٤ بود که ابراهیم بن‌ولید بن‌یزید بن عبدالملك او را شهید نمود وآخرین جنایت این‌خاندان از علویان بود.
تولدامام محمدباقر روزجمعه اول ماه رجب سال۵۷ هجری‌در مدینه بودوشهادت‌آنحضرت بسم ابراهیم بن‌ولید والی مدینه درطعام بودکه روز دو شنبه هفتم ذی‌حجه سال۱۱٤ درمدینه رخ داد .

قطب راوندی مینویسد ابراهیم بن‌ولید زینی بسم‌آلود وامام را بر آن سوارکرد که‌دراثرسم پاهای‌آنحضرت مجروح‌شدوسم طعام‌هم کمك‌کرد وآنحضرت راشهیدنمودند ودرقبرستان بقیع‌در کنار پدرش وعمویش مدفون نمودند ۵۷سال ۵ماه و۷ روز داشت - این امام شکافنده علم ودانش بودودر مدت بیست سال چنان بساط علم و دانش گسترد و دانشگاهی تاسیس نمودکه بعداً بمکتب جعفری شهرت یافت‌که تمام علوم اسلامی ازاین امام تدریس وتعلیم‌گردیده است ودرکتاب مفصلی‌که درشرح‌حال آن حضرت نگاشته‌ام این مطالب مشروحاً بیان و استدلال شده است

۱۴
مروان‌حمار

آخـرین خلیفه اموی پسرمحمدبن مـروان بن‌حکم است او معروف‌بجعدی‌وحمارالجزیره بود مادرش کنیزك کردی‌ابراهیم بن مالك اشترنخعی بود.

وفاتش ۲۱ ذی‌حجه سال۱۳۲ خلافتش ۵ سال ویکماه بود

مروان بن محمد
۱۲۶-۱۳۲

آخرین خلفای اموی مروان بن‌محمد نواده مـروان بن حکم است وچون مغلوب ابومسلم اصفهانی وخراسانی شد شهرتی گرفت ودولت اموی‌بدست اوبرچیده گردید وبدست‌بنی‌عباس سپرده شد .

درزمان حکومت ابراهیم مروان حمار درجزیره بوده بمحض اطلاع برمرك یزید سوم اعراب قیس وربیعه راکه عنصرغالب محل بودندباکلبیهای شام وخلفای دست نشانده مخالفت داشتند بدورخود جمع کرد وبطرف دمشق رفت وابراهیم را خلع کرده دوپسر ولید سوم راکه دردمشق حبس بودند ولیعهد خود نمود ،

مروان روحاً مـردی قوی و پرطاقت بود وچون قسمت زیادی از عمر خودرا صرف جنگهای مرزی آذربایجان وارمنستان نموده بودبلشگر کشی وجنگجوئی عادت داشت .

مروان دارای بلاغتی وبیانی وقدرت انشائی بود ولی روزی رویکارآمده بود کـه رشته ازدست بنی‌امیه وآل مروان رفته بود واین فضایل ارزشی نداشت مروان بـالشگر خودبدمشق رفت واعراب بنی‌قیس بااوبودند.

در**عین البحر** سلیمان بن‌هشام ازطرف ولیدبمقاومت پیش آمدوشکست خوردمروان بدمشق آمد وابراهیم شهررا گذاشته فرار کرد دوپسرمحبوس ولید راکسان ابراهیم درزندان کشته بودند .

مروان از مردم بیعت گرفت در ۲۹ ماه صفر سال ۱۳۷ و مخالفان خود سلیمان وابراهیم را امان داد وبااحترام نزدخودپذیرفت ولی هواخواهان اوجنازه یزیدسوم را از خاك بیرون آورده بدار زدند .

مروان **بحران** مسکن قدیم خودبازگشت وآنجا را پایتخت قـرار داد وخزانه دمشق رابحران بردکه بنی‌قیس قبیله اوحمایت کنند ولی بزودی برخی ازمردم شهرهای شـام یاغی شدند مروان آنها را سرجای خودنشـاند ولشکری برای تسخیرعراق فرستاد آن لشگردر **رصافه** شوریدوسلیمان بن‌هشام راکه ازمدتی پیش بآنجا آمده بودبخلافت برداشتند .

مروان شورشیان را شکست دادوکشتارسختی کرد سلیمان مدتی درحمص مقاومت کرد عاقبت بکوفه گریخت وشام برای مروان صاف شد .

عراق هم‌درزمان یزید سوم درآشوب بود .

عبداله بن معاویه بن عبداله بن جعفر بن طیار در عراق خروج کرد وزیدیها دور اوجمع شدند .

والی یزید برعراق عبداله بن عمر بن عبدالعزیز بودباآنها جنك کردزیدیها پس ازجنك بسیار تسلیم شدند محرم سال ۱۲۷ و عبداله بن معاویه بایران رفت وآنجا با مساعدت ایرانیها تکیه گاهی درست کرد درهمین ایام **ضحاك بن قیس شبانی** کوفه رامحاصره وتسخیر کرد وشهرواسط راگرفت شوال سال ۱۲۷ واین اولین باری است که خوارج برشهر کوفه مسلط شدند .

مروان بجنك ضحاك که بطرف موصل حرکت کرده بودرفت و او را شکست داد.

درسال ۱۳۰ یکی دیگر ازخوارج بنام ابوحمزه درحضرموت خروج کرد ومکه و مدینه را بباد قتل و غارت گرفته - مروان با او هم بستیز برخواست تاآمد بآسودگـی بگذراند که واقعه خراسان اورا از سلطنت خلع کرد .

فرار کردن و کشته شدن مروان حمار آخرین خلیفه اموی

درهمان‌سال ۱۳۲ هجری که خراسان و کوفه ازدست آل‌مروان خارج شد مروان برای جنگ باخراسان آماده شد مروان ۱۲۰،۰۰۰ مرد جنگی بفرماندهی قهرمانان عرب و شامی برای جنگ خراسانیان تعبیه کرد و بفرماندهی محارق بخراسان فرستاد.

گویند مروان گفته بود اگر جنگ قبل ازغروب آفتاب‌آغاز شود که زوال آفتاب با زوال خلافت ما توأم خواهد بود - **ومروان بخلاف لقبش باهوش وتدبیربود ولذا چندین بار از برگشت کارخود واتمام دولت اموی ومروانی خبرداد** وچون خبرشکست این‌قشون نیرومند را بدست جمعیتی که خیلی کمتر ازآن بود شنید گفت: «**انها لعدة ولاتنفع العده اذا انفضت المدة**» علامت سقوط دولت اموی است ویکی ازعلل شکست را نوشته‌اند این بود که مروان پول هنگفتی همراه داشت که بین فاتحین تقسیم نماید وگفته هرکه بهتر بجنگد سهم بیشتری دارد در اثنا جنگ قشون بمرکزآن پولهاحمله کردند که زیر پرچم بود تاغارت کنند **مروان بفرزندش دستور داد پرچم را عقب بکشد ومانع یغما گردد** - شامیان گمان کردند شکست خورده تن بفرار دادند و بدین جهت فتح و ظفر نصیب خراسانیان شد مروان گریخت وآنهمه اموال و پولها بدست خراسانیان افتاد این جنگ بنام واقعهٔ «**زاب**» درسال ۱۳۲ رخ داد.

مروان پس ازواقعهٔ زاب بطرف حران رفت خراسانیان اورا تعقیب کردند ازآنجا به **قنسرین** رفت ازآنجا به **حمص** گریخت وازآنجا به **دمشق** مرکز خلافت رسید آنجا هم تاب مقاومت نیاورد بطرف **اردن** رفت وازآنجا به **فلسطین** رهسپارشد وباتفاق حاکم آنجا بمصر گریخت عبدالله بن‌علی رئیس دسته‌ای ازخراسانیان منزل‌بمنزل وصحرا بصحرا اورا تعقیب میکرد تابشهر **بوصیر**رسیدآنجا عامربن اسماعیل باسواران موصل شبانه رسیدند وشبیخون زدند مروان را کشتند و دو فرزند او عبدالله وعبیدالله بحبشه فرار کردند وبانواع مصیبت گرفتارشدند عبدالله کشته‌شد وعبیدالله نجات یافت وتا زمان خلیفهٔ عباسی زنده ماند که بدربار رهسپار شد.

این واقعه قتل مروان شب یکشنبه ۲۷ ذی حجه سال۱۳۲ هجری رخ داد و مدت خلافتش پنج سال بود مادر اوهم زن کردی بود که قبلا زن ابراهیم نخعی‌بود-

باین ترتیب سلسلهٔ اموی وآل مروان پس از ۹۱ سال حکومت ظالمانه وبی‌رحمانه سقوط کرد.

و دسته دسته بنی‌امیه وبنی مروان درهرشهر بودند با حالت فجیع کشته میشدند

اطلاعی چند دربارهٔ بنی‌امیه

شجرهٔ خبیثه	شجرهٔ طیبه
ظلمت	نور

درآفرینش عالم وآدم سنت براین جاری بودکه همیشه‌در مقابل نور ظلمت و در قبال علم جهل و دربرابر مصلحت مفسدت ومقابل عقل نفس‌بهیمی عرض‌اندام میکنند.

قدرمسلم این است که آفریننده بمنطوقه «**الله نورالسموات والارض**» نور مطلق پرتو افکن این عالم است ودرمبداء آفرینش ظلمت وجهـالت ومفسدت و شهوت نیست آنجا خیرمحض است هیچ شری راه ندارد. خدای عالمیان این آفرینش را برای بشرمثل زده بروئیدنها تا بهتر ازتحولات آن درك معنی کنند .

کلمهٔ طیبه نورخداست ودین‌خداست وایمانی‌است که بیشتر درراه حفـظ عقیده بتوحیدداده‌است که اصل این‌شجره دردل‌مؤمن‌ثابت‌است وفرع آن فروع‌دین‌است که آدمی را باعلاعلیین بالا میبرد. نماز وروزه وزکوة بنقل‌حـدیث نبوی ازبرگ و شاخهای اصل درخت‌ایمان‌است.

ازحضرت ابوجعفرمحمد بن‌علی باقرالعلوم روایت که فرمودند مراد بشجرهٔ طیبه رسول‌خداست وفرع وشاخه آن علی‌مرتضی وعنصر وشیرهٔ آن فاطمه زهراء ومیوه آن ائمه اطهار ازحسن‌مجتبی‌تاقائم آل‌محمد(ص) میباشد که هریك پس ازدیگری مشعلدارهدایث هستند و برگهای آن شجرهٔ طیبه شیعیان امامیه اثنی‌عشریه هستند کـه عالـم و فاضل وعامل بوظیفهٔ خود باشند وهربرگی افتد برحسب سنن‌الهی برگ دیگری‌جای آن سبز و روئیده شود.

« ومثل‌سخن ناپاك وکلمه کفرمانندشجرهٔ ناپاك‌است که چون حنظل تلخ وناخوش وخبیث وکریه‌است واونیز برحسب سنن‌طبیعی‌شاخ وبرگ میدهد ونشو ونما مینماید و گاهی گرد درخت پیچیده وشجرهٔ طیبه راهـم می‌پوشاند ولی‌چون اصل وشاخ او درزمین استوارنیست مانندا‌عراض‌مجازی وبی‌ثبات‌است ولذا تشبیه بحنظل کرده‌اند که روی‌زمین بعمق‌بسیار کوتاهی‌میرود و زودخشك میشود وپراکنده میگردد.

«تمـام مفسرین‌اسلامی‌شجره طیبه‌را بنورنبوت وولایت و شجره خبیثه را بظلمت و جهالت ومنافقین‌را بنام‌اموی تفسیر کرده‌اند ودراین‌رشته احادیثی‌ازفریقین دردست‌است که حضرت محمد(ص) وعلی وفاطمه وحسن وحسین و۹نفر ازاولاد حسین که مجموعاً چهارده معصوم میباشند اصل‌وفرع شجرهٔ‌طیبه ونورهدابت هستند وامیه وآل‌ابوسفیان وآل زیاد شجرهٔ خبیثه میباشند وچون شجره طیبه را ما در«کتاب ۱٤معصوم»کاملا تعریف وتوصیف وتشریح کرده‌ایم اینك باختصار ازشجره ملعونه ومعرفی‌آنهابحث میکنیم تامقدمه مطالب بعد گردد.

شجرهٔ ملعونه در قرآن

وماجعلنا الرؤیاالتی اریناك الافتنةللناس والشجرة الملعونه فی‌القرآن ونخوفهم‌فما یزیدهم‌الاطغیانا کبیراً .

آیهٔ ٦سورهٔ بنی‌اسرائیل

درختی که‌تلخ‌است وی‌راسرشت — گـرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از حوض کوثر بهنگام آب — به بیخ انگبین‌ریزی وشهد ناب
دهی آبش از چشمـهٔ سلسبیل — و گـر باغبـانش بود جبرئیل
در آخر همان میوه بار آورد — همان میوه اندر شمار آورد

«فردوسی»

مفسرین عموماً در تفسیر این آیه نوشته‌اند که رسول اکرم(ص) درخواب دید میمونها برمنبر او بالا میروند سخت متاثر گردید جبرئیل نازل شد خواب راتعبیر کرد گفت بنی‌امیه بربنی‌هاشم غلبه پیدا میکنند وازمنبر تو بالامیروند «آنها شجرهٔ ملعونه هستند» نوشته‌اند از آن تاریخ دیگر کسی خنده برلب پیغمبر(ص) ندید(۱)

درباره بنی امیه ومذهب وروش وپرورش آنها کتابها نوشته شده از آنجمله حاکم نیشابوری درمذهب بنی‌امیه وطعن ولعن برآنها اخبار بسیار نقل کرده که یکی از آنها این خبر است .

در حدیث منقول ازحضرت علی (ع) درذیل « **واحلوا قومهم دار البوار** » فرموده آنها مخبر قریش یعنی بنی‌امیه وبنی‌مغیره‌می‌باشند .

طبری در تفسیرخود درذیل **و جاهدوا فی الله حق جهادهٔ** می‌نویسد پروردگار امر کرد بجهاد بابنی‌مخزوم وبنی‌امیه .

حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید «اللهم العن بنی‌امیه قاطبه» ودراین لعن اباسفیان و فرزندانش یزید و معویه و آل ابی العاص و آل حکم و آل مروان همه مساویند واکثر مورخین ومحدثین این حدیث را روایت کرده‌اند (۲)

اینجا باید یک موضوع اساسی‌راتذکرداد وآن موضوع وماهیت لعن است لعن بمعنی محروم ساختن از الطاف الهی است وچون طاعت و عبادت پروردگار موجب تقرب خلق بخالق میشود ومعصیت سبب دوری از برکات فیوضات باریتعالی است هر کس عبادت کند ویا مردم باطاعت و تبعیت خدا وپیغمبرش دعوت نماید وتبلیغ کند اومقرب پیشگاه جامعه و درگاه خداوند می گردد وهر کس خودمنحرف گردد و سبب انحراف مردم از چشمه سار فیوضات وبرکات عامه الهی گردد منفور ومحروم و ملعون خواهد شد وبنی‌امیه که‌درایجاد فاصله بین آئین پاک‌دین اسلام ومردم مسلمان میکوشیدند خودمردم رامحروم از مزایای قانون قرآن نمودند ولذاقاطبه مردم جهان در ۱۳ قرن بنی امیه‌را لعن کرده‌اند وآنهارا محروم از عواطف و عنایات حق خوانده‌اند ودرزبان زن ومرد نتیجه محروم شدن ازفیوضات کامله الهی لعن وطعن است.

« همانطور که عبادت نعمت ولطف ورحمت برای گرویدگان است معصیت وسرپیچی ونقمت ومحرومیت از الطاف وعنایات الهی مخصوص منحرفین و طاغین است ـ بدسته اول بهشت موعود وعده داده وبطبقه دوم جهنم وعید فرموده واین قانون از محکمات قضا است که استثناء پذیر نیست خواه بندهٔ حبشی یا سید قرشی باشد هر کس گروگان اعمال خوب یابد خودمی باشد.

بنی امیه چون در بدی وبیدادگری وستم کاری ومحروم داشتن عموم مردم ازحق و حقیقت وسلب کردن جامعه راازحقوق اجتماعی وهزاران خیانت دیگر اصرار داشتند مورد لعن وطعن ابدی میلیونها مردم واقع شدند .

---

۱ ـ تفسیر مجمع البیان ص۴۳۴ ج۳ـ شرح نهج البلاغه ص۴۷۷ ج۳ـ ص۴۶۶ ص۴۶۷

۲ ـ شرح ابن ابی حدید درتعلیقه نهج البلاغه س ۲۶۱ ج ۱ وص ۱۰۵ وص ۴۱۰ وص ۴۴۸

همان اندازه که اهل بیت‌درنزدیك ساختن‌مردم بقرآن‌وسیره پیغمبر (ص) وسنن اسلام اصرار داشتند ومیکوشیدند سطح‌علم و فکر مردم را بالا برند بهمان اندازه بنی امیه‌می‌کوشیدند سطح‌دانش وبینش را تاریك‌نگاه‌دارند تابتوانند برمردم‌حکومت کنند و هدف‌آنها فقط احراز سلطنت وحکومت‌بر مردم بودآنهامیخاستند ثروت‌ریاست دست آنها باشدوهرچه‌میخواهندبکنند هیچ‌قید وشرطی برای مردم وجامعه مردم قائل‌نبودند یك حزبی که از شجره ملعونه متفرع میشد و حزب شیطان شهرت‌گرفت برای اجرای تمایلات وشهوات‌خودازهیچ گونه‌جنایت‌وخیانت‌فروگزاری نکردند تادوران‌حکومت آنها سپری گردیدوبدست ایرانیان سلطنت‌وخلافت ازدست آنها گرفته‌شد و کاخ بیدادگری آنها متلاشی گردید

ریشه‌فساد

الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و اضلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار (۱) سوره‌ابراهیم

عبد مناف مردی‌متین و متمول وتجارت پیشه بود وغلامان‌رومی‌رامیخریدنددرکار های‌تجارت خود بکارمیگرفتند .

امیه یك غلام رومی « جوان ایطالیائی خوشگل‌زیباآندام بود » که عبدمناف‌ازعبد شمس خریداری کرد و خودش فرزندی‌داشت بنام‌هاشم که همسال‌با اين‌پسرزرخریدبود امیه پسری زیرك تیزهوش فعال‌بودوجلب‌توجه‌مولای‌خودرا کرده وبرپسر آقای خود هاشم رشك‌می‌برد وبدبین‌بودو گاهی‌سعایت‌میکرد.

امیه مانند سایر« فرزندخوانده‌های عرب»درمحیط عربیت بزرك‌شد وآداب‌عربی آموخت و در اثر کار و فعالیت اندوخته‌ای‌تهیه کرد و آزادی خودرا فراهم‌ساخت وبك خانواده‌ای‌تشکیل داده که اصل‌شجره ملعونه قرارگرفت‌و بنقل برخی‌ازکتب «امیه آزاد شده بنی‌ثقیف بود وامیه پسر زانیه‌ای‌بود که درعهدمسیحیت رومیان‌تربیت شده» ودل آن پسر از دشمنی اسلام پربود (۲)

بعضی ازمورخین هم معتقدند امیه‌وهاشم پسران عبدمناف بودند و حین‌تولدتوام وپشت یاپیشانی‌آنهابهم‌متصل بودوچاره‌جز این‌ندیدکه باشمشیرآنهارا از هم جدا کنند واین شمشیر در دودمان‌این‌دونفر باقی مانده (۳) البته این خبر بجهاتی مردود است و شایدخواسته اند برای‌ضرب‌المثل ونقل بمعنی‌چنین تعبیر کنند.

خوب و بد

هاشم‌وامیه

اصحاب تواریخ نوشته‌اند عبد مناف‌درگذشت وچندپسرباقی گذاشت که مشهورترین آنها هاشم- نوفل-عبد شمس بود.و هاشم ازنظر عقل وکیاست و تربیت و فضیلت برهمه رجحان

---

۱ - عمربن‌الخطاب در تفسیراین‌آیه گفته بنی‌امیه‌بودند که نعمت الهی‌را کفران کردند وشهوات‌رابر قرارنهودند وجامعه مسلمین‌را بفقر اخلاقی وانحطاط و اضمحلال سوق‌دادند - تفسیر بیضاوی

۲ - مثالب بنی‌امیه را میتوان درخلال کتب‌صحاح‌سته‌وتواریخ فریقین‌بدست آورد.

۳ - العروبةفی‌دارلبوار ص ۱۲۲ ۱ بنقل سید مرتضی .

داشت» ولذا منصب رفاده که اطعام حاج وسقایت باشد بعهدهٔ اوبود و با کردارو رفتار نیکوی‌خودشرف‌ومنزلت‌اجتماعی‌برای‌خودوپدرش ایجاد کرده محبوب‌عامه عرب‌شد.

درآنموقع معمول بود در سال دو نوبت قافله تجارت‌حرکت‌میکرد. قافله‌درزمستان بیمن می‌رفتند ودرتابستان بشام‌می آمدند » هاشم‌دراین دوسفر که باقافله عرب‌می‌رفت وطبقات ممتازعرب درآن قافله بودندازوجود وبخشش‌ورفاه وسقایهٔاوبهرهٔکافی میگرفتند و مورد احترام ودارای محبوبیتی بی‌نظیرشد و شاعردرباره بخشش‌وجود او درسفر شام گفته‌است .

عمرو والعلی‌هیشم‌الثریدلقومه ورجال مکة‌مسنتون عجاف

وهاشم‌را باین‌جهت هاشم‌میگفتند که‌جودو بخشش‌او بی‌حد بود .

و این شهرت صفتی برنامش که عمربود غلبه یافت و بهاشم شهرت پیدا کرد (۱)

در دوران‌ریاست واهمیت‌هاشم‌مطلب بطرف‌هاشم آمدوعبدالشمس‌ونوفل باهم‌شرکت کردندوبتجارت میرفتندوامیه که‌غلام‌زیبای‌عبد مناف‌بوده ملازم عبدشمس‌شد ودرتجارت با اوبود تاپولی‌بدست آوردوپس از درگذشت عبد شمس‌خواست‌خودرا بهاشم بپیونددواو راضی‌نمیشد زیرا **هاشم‌سیدبطحا ودارای مناصب رفـاده‌و سقایه و بزرك وسید قوم ومحبوب‌قریش بود** امیه‌هم‌جوانی بدنام وبدسابقه‌بودمیخواست‌معاونین‌هاشم‌را احراز کند که پس‌از اوبمقام سیادت قوم برسد اما رذائل‌اخلاقی اوبافضائل نفسانی هاشم‌مباینت داشت واین‌مرد مجمع‌الفضایل‌وآن‌جوان‌مالدار بدعمل‌باهم سازش نمیکردند .

امیه بهاشم رشك‌بردوشروع‌به بمذمت«هاشم» کرد کاربجائی رسید که هاشم‌امیه‌را ده‌سال‌ازمکه‌تبعید کرد ومردم‌مکه هاشم‌راسید بطحامی گفتند و اوراسخاوتمندمیشناختند وازامیه بددهن‌وزشت‌کار منفورومنزجر بود.

امیه بیمن‌رفت وهاشم‌درگذشت وعبدالمطلب بریاست‌خانه کعبه‌وپرده‌برداری‌رسید ودارای همـان شرافت و مجد و عظمت هاشم شد و رئـیس قریش و بزرك مکه و سیـد بطحا گردید »

امیه هم‌ابرهه راتحریك کرد که بمکه حمله کندو کعبه‌راخراب نماید ومسجدصنعا را مطاف عرب‌قراردهد ــ ابرهه هم باقشون بمکه آمد و بافیلسواران خود مصادف‌بشهر بلادفاع شد وقشون غیرمرئی صاحب خانه برآنها تاخت تاهمه را نابود ساخت امـیه با خاندانش بمکه‌آمد و حرب‌فرزند او با عبدالمطلب دعوی سیادت کرد وهر قدر مفاخره کردند بضرروبدنـامی پدرش‌امیه تمام‌شد وبیشتر بعظمت عبدالمطلب افزود و الذاغرور وجاهلیت و عصبیت عربی آمیخته باحسد وبغض وکینه شد و شجرهٔ ملعونه باطن‌خود را ظاهرساخت .

حزب‌بنی امیه‌درکار شکنی‌عبدالمطلب وبدبینی بااوقیام کردوکتب و دواوین عرب دراین مناظرات و مفاخرات و مسابقات منصبی وبازارهـای بازرگانی معرف عرب قبل‌از اسلام از طینت این دودسته فصولی واوراقی پرشده و حکایاتی نقل‌کرده اندکه برخی‌در

۱ ـ شرح نهج‌البلاغه ص ۴۵۷ ج ۲ ـ چهاده معصوم ص ۶۱۰ ج۱

اغانی ضبط شده از آن جمله‌نافر شاعرعرب خطاب بحرب میگوید .

ابوك معاهر و ابوه عـف   وزادالفيل عن‌بلد حرام

دوران عبدالمطلب با حرب سپری شد وبعصرابوسفیان‌وحضرت محمد (ص)رسید همه جاابوسفیان‌پسرحرب برای‌جلوگیری‌از پیشرفت دین‌وکارشکنی پیغمبرپیشوای اسلام (ص) پیش قدم بودودرمکه ۱۳ سال‌به رسول خدا سخت گرفت وهرروزدسته‌ای را تحریك بآزار واذیت اومیکرد تا مجبور بمهاجرت‌شد.

در جنگهای احد واحزاب و حدیبیه درمدینه نیز قشون دشمن‌بسرکردگی اوبود ابوسفیان ازهیچ‌جنایتی و هیچ خیانتی‌درباره‌پیشوای‌اسلام دریغ‌نداشت که‌در کتاب‌پیشوای اسلام‌نوشته‌ام .

اخباری ازحضرت رسالت درباره شجره ملعونه و بالاخص ابوسفیان و معاویه نقل شده که ازآنجمله حدیثی‌است که پیغمبر(ص) خطاب میفرماید: **«یاعمار تقتلك الفئة الباغیه بصفین»** ودرحدیث دیگرمیفرماید :**« ان‌علیا یحارب القاسطین وهم‌معاویة وجنده(۱)»** سیوطی اخبار متواتره ازپیغمبراکرم (ص) درباره معاویه نقل‌کرده‌است - که ازآنجمله است «پیغمبر(ص) بعلی(ع) فرمود : **«سلمك سلمی وحربك حربی»** وقال‌ص **تحارب من بعدی‌الناکثین والقاسطین والمارقین .**

یاعلی سلم وتسلیم شدگان تو تسلیم من‌هستند وجنگ کنندگان تو با من جنگ کرده‌اند یاعلی‌بجنگ برمیخیزدبعدازمن ناکثین ومارقین که هرسه دسته بتحریك‌معاویه بجنگ پرداختند.

کار معاویه وپسرش یزیـد بجائـی رسید کـه تمام طبقات علمای اسلام او را لعن کرده‌اند جز یزیدیها وحتی مغیرة بن شعبه معاویه را تکفیرکرد « وباید گفت ویل لمن کفره نمرود(۲)»

بنی‌امیه آزادشدگان اسلام‌هستند

مورخین نوشته اند بنی امیه آزادکرده شده‌گان طایفهٔ ثقیف هستند آنها اصلا رومی و ازطبقات پست مسیحیان روم بودند که درقوافل تجارتی قریش بشام که مرکزحکومت روم شرقی وبازار تجارت عرب بود داخل قافلهٔ تجار حجازی شدند وتجار قریش آنها را خریدند بمکه آوردند تا در سوق عکاظ ازآنها استفاده کنند چون مدتی در میان عرب ماندند با اطلاعات واستعدادی که داشتند اهمیتی یافته واولین شاخص آنها درمکه ابوسفیان پدر معاویه بودکه از دشمنان سرسخت اسلام گـردید ، بدترین و مکارترین و شقی‌ترین افراد این خاندان بود که از هیچگونه اذیت‌و آزار به‌پیشوای‌اسلام و مسلمین دریغ نداشت .

بنی‌امیه‌چـون راه تجـارت‌را درشام میدانستند وتربیت‌شده مهدمسیحیت بودند درمیان قبایل مکه بطرف‌منصب تجارت متمایل‌شدند تاازاین راه سرمایه بدست‌آورده و

۱- شرح‌نهج‌البلاغه‌ص ۴۳۷ ج ۱   ۲- وقایع‌الایام خیابانی‌جلد ٤ محرم

خودرا درصف‌ســادات قریش وپرده‌داران مکــه صاحب‌لواء تجارت نمود وازارکان قافلهٔ بازرگانی‌حجاز بسوریه شدند.

چون‌اسلام پدیدارشد وباینمناصب خاتمه داد ومال‌ومنال راتحت‌الشعاع قوانین‌دین اسلام بردبر آنها سخت گران آمد وباهرحیله وتدبیربود مردم منافق و کفارقریش‌را علیه اسلام می‌شورانیدندتاشایداین‌نوررا خاموش کنند ولی‌بالاخره پس ازچندسال کــوتاهی مجبوربتسلیم شدندوظاهراً اسلام پذیرفتندپیغمبراسلام که ازنفاق‌باطنی وسوابق دیرینه آنهابیخبرنبود گناهان آنهارا بخشیدوابواب رحمت‌خودرا برای‌هدایت آنها گشوداماچون میدانست که آنها مارهای‌خوش‌خط وخالی‌هستند که ازفشار وقدرت‌اسلام سر دردامن‌خود فروبرده‌اند وبااحساس گرمی ومحیط مناسب دندانهای زهرآگین‌خودرا بجان مسلمین واسلام فروخواهند برد مردم مسلمانرا ازاین‌شجره خبیثه مطلع ساخت وخطرآنهارا گوشزدفرمود ودرآیات‌قرآن که‌خطاب بمنافقین ودورویان بود میفرمود مراد بنی‌امیه‌اند که سبب نزول‌این آیات شده‌اندتا سوره **«اذا جائك المنافقون»** نازل‌شدفرمودا کثریت این‌دسته رابنی‌امیه دورو ومزور ومــکارتشکیل‌میدهند وبااعمــال‌پلید خوداساس اسلام را تخریب مینمایند.

بامدرکی که درهمین‌اوراق نگاشتیم ثابت ومدلل داشتیم که‌بنی‌امیه اسلام را برای جلب‌منافع‌شخصی‌واستفاده ازیك دستگاه وسیع‌حکومت قبول کردند وازابوسفیان گــرفته تاآخرین‌افرادبنی‌امیه(باستثنای‌عمر بن‌عبدالعزیز) کفرونفاق‌خودرا ظاهرساخته‌اندبشرحی که درتاریخ‌اموی‌ضبط‌وثبت‌شده‌است

سخت‌ترین‌ساعات این‌فعالیت پس‌ازرحلت پیغمبربود که میدان برای‌استفاده‌امویان بازشدوبرای‌احرازجاه ومقام‌ومنصب‌وفرمانفرمائی‌وجمع‌ثروت‌ودست‌انداختن‌باموال‌مسلمین تشکیل‌حزب‌دادند وبرفعالیت‌خودافزودنــد وسقیفه‌بنی‌ساعده راپوجود آوردند تادراواخر دوره خلافت‌عمرنقشه حزب آنهاقوت گرفت وبرای‌اولین بارعثمان را که‌ازحزب اموی‌بود بخلافت‌نشاندند.

برای‌روی‌کار آوردن‌عثمان نقشه‌کشیدند که قدرت عمر را درهم بشکنند و او را بقتل رسانند.

مغیرة‌بن شعبه که از شخصیتهای حزب بنی امیه بود مردی متمکن باجاه‌وجلال و طرفدارامویان بود غلامی داشت‌بنــام ابو لؤلؤ که اصلاایرانی‌بود و درجنگ های جلولاو نهاوند اسیر ونصیب این‌مردشده‌یاخریداری کرده‌بود .

حزب اموی‌دارای جلسات سری‌بوده که مغیره رادریکی از جلسات مامورقتل عمر کرد مغیره میدانست که‌ابولؤلؤ غلام او ایرانی است وایرانی‌میهن‌خواه دشمن‌خلیفه‌است که‌اساس حکومت آنها را درهم شکسته .

احساسات غلام خودراتحریك کرده و چون او درخارج مدینه سراملاك‌مغیره‌بوده احضارش کردو کشتن‌خلیفه را باودستورداد ابولؤلؤ طبق نقشه بنی‌امیه وفرمان آقای‌خود مغیره عمر خلیفه‌را بطورناگهانی باخنجر ازپای‌درآورد و چندنفر دیگررا زخمی کرد و

بعدازروی کار آمدن عثمان وسلطه‌بنی‌امیه‌دردولت اسلامی ابولؤلؤراهم‌مدتی آزاد گذاشته و اختیازات سیاسی‌واجتماعی رادر عربستان وسایر کشورهای اسلامی بدست گرفت وبر خرآمال سوار شدند و شروع بتعدی‌وتجاوزبجان ومال‌مردم‌مسلمان گردیدندو آئین‌پاك اسلام‌رازیرپا گذاشته‌هرروز ناسخ‌ومنسوخی‌بنفع‌حزب‌صادر میکردندوحکومت‌اسلامی‌بین افراد حزب‌اموی‌تقسیم شدچون‌عثمان کاملا نمیتوانست منظور آنهاراتأمین کندبنای آشوب رادرکاراو گذاشته ومردم رابراوشورانیدندتااورااز بین بردارند ویك‌نفرازحزب که‌لایق‌تر وکافی‌تر برای‌مرام شوم وهدف پست آنها بوده بگمارند بافعالیت های حود نقشه را اجرا کردندولی‌مردم‌مسلمان پس‌از قتل عثمان بدورخانه‌علی(ع) جمع شدند و اورابخلافت وریاست برخودانتخاب کردند این انتخاب یاآن عدالت اجتماعی‌امیرالمومنین علی(ع) و تقوی‌وزهداو سخت‌بربنی‌امیه گران آمدمعاویه که‌حکومت شام‌راداشت وازسرسپردگان حکومت روم شرقی بوده قشون آراست‌وبرمخالفت‌علی(ع) بجنك برخاست سه‌جنگ کرد جنك‌جمل ـ صفین ـ نهروان درسه جنك‌شکست‌خورد وبهرحیله و تدبیر بودحکومت‌خود راحفظ کرد تادرمقام قتل علی (ع) بر آمد وپس‌از پنج سال خلافت عدل‌وداد‌امیرالمؤمنین آنحضرت‌را کشتند و معاویه‌با امام‌حسن بکشمکش پرداخت و مردم را شورانید تا امام حسن‌رامجبوربصلح کردو زمام‌امور کشورپهناور اسلام‌را دردست گرفت معاویه درراه‌فتح وفیروزی‌ازهیچ‌عملی خودداری‌نمیکرد .

معاویه کیست؟ باید برای‌بیان مطلب‌بزرگترین بازیگران صحنه را بشناسیم تاباعمال‌وکرداراوپی‌بریم .

علامه‌حلی‌در کتاب‌نهج‌الحق آنجاکه مثالب‌صحابه رااز طرق‌مخالفین بیان‌میکند مینویسد : ابومنذر هشام‌بن‌محمدبن‌السائب کیبی در کتاب‌مثالب مینویسدمعاویه فرزند چهار نفر است ۱ ـ عمارة‌بن‌ولیدبن‌مغیره‌مخزومی۲ ـ مسافربن‌عمرو ۳ ابی‌سفیان ٤ـو مردی دیگر .

مادرش هند ازمعلمات‌بودومردم‌اورا از نظرجمال سیاهی که داشته دوست‌میداشتند اما او هراولادسیاهی که‌می آوردمی گشت حمامه‌جده معاویه در بازارذی مجاز که‌ازبازار های‌معروف‌عرب‌است رایت وپرچمی‌بالای‌خانه‌اش‌نصب کرده بودواین کار زنان‌فاحشه‌وهمه جائی بود که درعرب‌بالای‌منزلشان بیرقی‌نصب میکردند تاباحرمسرای‌دیگران تمیزداده شود ومعاویه بازیاددعوی‌برادری کردزیرا ابوسفیان بامادرزیاد رابطه‌نامشرغ‌داشت وزیاد را ازابوسفیان‌میدانست .

حافظ‌ابا سعیداسماعیل‌بن‌علی‌السمان حنفی‌درمثالب بنی‌امیه‌وشیخ‌ابوالفتح‌جعفربن محمدسیرانی‌در کتاب‌بهجة‌المستفید‌مینویسدمسافرفرزند عمروبن‌امیه‌جوانی‌صاحب جمال وزیبا بوده‌هندعاشق‌اوشد وبااورابطه یافت و درعرب‌شهرت گرفت وچون‌هند آبستن شد مسافر بحیره نزدپدرش رفت‌پس‌از سه ماه‌ابوسفیان نزدپدرمسافررفت اوازحال هندسؤال کردابوسفیان گفت‌من اوراتزویج کردم‌مسافراین‌بشنیدومرد .

زمخشری درربیع الابرار مینویسد نسبت بچهار کس‌میرساند ـ ابی عمروبن‌مسافر

ابی‌عمارة بن‌ولید ـ عباس بن‌عبدالمطلب ـ صباح بن‌معن‌وچون اباسفیان مردی‌تنومندسیاه چهره عبوس‌وضخیم بودهند مایل‌بابوسفان‌شد وحسان‌بن ثابت که معاصر اوبود گفته‌است

لمن‌الصبی بجانب الوهد ملقی‌فریداً غیر ذی مهد
بخلت به بیضاء آنه من عبد شمس صلتة‌الخد

قاضی‌نورالله شوشتری دراحقاق‌الحق مینویسدامیه غلام بچه زیبای رومی بود که‌عبد شمس‌خریدوحکم پسرخواندگی یافت و لذا میگفتندامیة بن‌عبدشمس‌ـ نسابین‌عموماً او را رومی میدانند وبرخی که درانساب اطلاعی‌نداشته‌اند اورا فرزندعبدشمس گفته‌اند ـ عرب که اوراازآداب عربیت خارج‌دید اورا ردیةالاصل‌خواند وهمه بیزازی کردندازاین که اورا عرب گویند.

گاهی‌معاویه افتخارمیکردبعربیت ودربعضی ازنامه‌ها که بحضرت علی(ع) مینوشت مفاخره بصحابی وقرشی‌بودن میکرد امام(ع) درپاسخ او نوشته « **ماهذا صورته‌لکن لیس‌المهاجر کالطلیق ولاللحیق کاللصیق**(۱)

معاویه وجنایات تاریخی‌او

«یکی ازجنایات تاریخی این مرداین‌بود که درزمان حضرت علی(ع) که نهایت قدرت مسلمین بوده معاویه بجای خراج گرفتن ازرومیان بآنهاباج داده وآنهارا حامی‌خود برای‌غلبه بعلی(ع) گرفت‌ودرپناه آنهاقشون تهیه میکرد واستمداد مینموددرحالیکه‌ارکان‌امپراطوری روم ازصولت شمشیرعلی برخودمیلرزید معاویه این‌ننگ تاریخی‌را برای‌خود گذاشت که درحین‌عظمت واوج‌ارتقاء اسلام باج ده دولت منحلهٔ روم‌غربی‌شد. تادولت‌اسلام راضعیف کنند در عصرجاهلیت فساد ورذالت اخلاق درسوریه که دست رومیان بود بسرحد کمال رسیده بود ازهیچ عمل‌شنیعی‌خودداری‌نمیکردند قبح‌کاربد ازبین رفته بود تا اسلام‌آمد وبکلی‌ورق رابرگردانیده وبجای رذیلت فضیلت ایجاد کرد وآموزشگاه تربیتی‌بنانموده مردم رابروش پسندیده پرورش‌داده معاویه برای تضعیف دولت اسلام درحکومت خود از جهت آنکه‌بدولت پوشالی روم شکست خورده سرسپرده بوده باز آن فجایع اعمال را رواج داده ومردم را درکارهائی که بضرر جامعه و رشد ملی مسلمین بوده آزاد گذاشت مکه ومدینه که بزرگترین دانشگاه تربیتی اسلام بوده تحقیر کرد و برای موقعیت خود اول یك دسته ازرقاصه‌ها وبدکردارهای مشهور مسیحی که تازه اسلام گرفته بودند اجیر کرده بمدینه فرستاد ومدینه را که مرکز خلافت ومهد نزول قرآن بوده از سکونت اصحاب خالی کرد صحابه رسول خدا را تبعید نموده ورذایل اخلاقی را تعمدا در مکه ومدینه مانند قماربازی ومیگساری وهرعمل شنیع که ازپرتو این دوصفت ظاهرمیشود معمول کرد. بااین کردارنهال نیرومند اسلام راخشکانید وجوانه وشاخه های درخت‌اسلام را قطع کرد.

معاویه برای‌آنکه نفوذ مهاجر وانصاررا ازبین برد وباقیمانده اصحاب پیغمبر را نابود کند تادرسلطنت خودمانندعثمان مخالف‌سرپیچی‌همچون اباذر نداشته باشدشامیان

---

۱ ـ ذخیرةالدارین ص۴۹

رابراهل مدینه شورانید ویك تخم‌نفاق وخصومت میان‌آنها پاشید وجنك سردی بین‌شام ومدینه برپا ساخت وهردم آتش آنرادامن میزد وبشعرای شام پول میداد که اصحاب‌رسول خدا را هجو کنند .

تنها سد راه معاویه اهل مکه ومدینه بودندکه شاهد و ناظر اسلام ونزول قرآن بودند اومیخواست بکلی این دوشهر ازبین برود لذا لشکری خونخوار از اراذل‌واوباش تشکیل داده وبمدینه اعزام داشت . یزید را نیز ازبرای این منظور تربیت کرد.

یزید ازنظر تربیت و شخصیت

ابن کلبی در کتاب المثالب وحافظ حنفی درمثالب بنی‌امیه و میدانی دربهجةالمستفید نقل کرده‌اند:یزیدبن معاویه‌مادرش میسون دختربجدل کلبیه خــود را بابوسفیان پیوست وبیزید آبستن شد ونسابه بکری‌که ازعلمای سنت است درباره آنها گفته :

فان یکن الزمان اتی علینا　　　لقتل الترك والموتی‌الوحی
فقد قتل الدعی و عبد کلب　　　بارض الطف اولاد النبی

دعی‌عبیدالله بن‌زیاد است که پدرش زیاد مشهوربزنا بوده واو در فراش ابی‌عبیده بنی‌علاج ثقفی پیدا شد ودعی دیگر معاویه است که ابوسفیان زنــاکرد بامادر زیادونام اورادعی گفتند وزیاد را بنام زیادبن‌ابیه خواندندکه پدرش معلوم نبود ومرادبعبدکلب یزیدبن معاویه است زیرا ازعبدبجدل کلبی بوده .

زبیربن‌بکار درکتاب‌انساب قریش مینویسدیزید پسرمعاویه صاحب سگهاو کبوترها وبــازها وتازی‌ها بودکه اکثرباسازندگان ونوازندگان وشاربین خمرسروکارداشت واین تربیت خانوادگی مادری وپدری اوبودکه باعبیدالله بن‌زیاد درسرسفره شراب باهم‌بعیش ونوش می‌پرداختند و میگفت :

اسقنی شربة تروی مشاشی　　　ثم ضل فاسق مثلها ابن‌زیاد
صاحب السر والامانة عندی　　　و لتسدید مغنمی و جهادی

یزیدمیمونی[*]داشت که‌نامش راابی‌قیس گذاشته بود وباین حیوان شراب‌میخوراند تا برای اورقص کندآن را یك لباس حریرسرخی پوشانیده بود وروی سرش کلاه‌خودی ازابریشم الوان تعبیه‌کرده وبا پوشش الوان تزئین میکرد تابرای اوبرقصد ـــ ویکی‌از شعرا درآنروز گفته :

تمسك اباقیس بفضل عنانها　　　فلیس علیهاان سقطت ضمان
الامن‌رای‌القردالذی‌سبقت‌به　　　جیاد امیرالفاسقین اتان

ابن شهرآشوب مینویسد یکروز یزید با امام حسن درمجلسی واقع شدند یزید بامام حسن گفت من مــدتی است تو را دشمن میدارم امام حسن فرمود راست میگوئی ومن میدانم زیراشیطان شریك‌پدرت درکار تو بود وخداونددرقرآن فرموده **وشارکهم فی الاموال و الاولاد** شیطان با هرکه شرکت در اولادکرد دشمنی آل محمدرا پیدا میکنند .

یزید از جهت حسب و نسبت

میسون دختر بجدل کلبی اززنان معروف شام بوده و رسم بوده هر زنی بد عمل است بیرقی برفراز خانه‌اش نصب کند که مردم بدانند و کسی مزاحم زنان دیگر نشود زیرا عرب متعصب است واگر کسی نسبت بسوء ظنی هم مغازله میکرد ولی اوباکارد او را پای درمی‌آورد ــ در اخبار این افراد بصاحب‌الرایات معروف هستند.

میسون زن معروفه وجیهه‌ای بود معاویه او را گرفت وموقع حمل بیزید طلاق داد میسون درسال ۱۷ هجری متولد شد وکنیه اورا ابوخالد گذاشتند ونام شوم خود را بر انگشترش نقش کرد .

یزید در خاندان زشت‌کاری وبی دینی نشوونما یافت وازپستان زنان تبه‌کار شیر خوردن روزها باسگها بشام میرسانید و چون بزرك شد ومعاویه هم فهمید دیگر اولادی پیدا نمیکند اورا باستادا ادب آموخت شعروادبیات‌خوب میفهمید ــ دائم شراب‌میخورد دردربارخلافت رومی صفت معاویه بانواع عیش ونوش ولهوولعب میگذرانید ـ شغلش‌شکار وسك بازی‌وشراب خواری بود افرادی راداشت که زنانی برای اومی‌آوردند وهرزن‌خوش صورتی سراغ داشتند باومیگفتند چنانچه عاشق ارینب دخترعبدالله شد .

یزید درسال اول خلافتش امام حسین راکشت درسال دوم سه روز اباحه اموال و ناموس عمومی وقتل عام مدینه راداد که بخلع اوازخلافت کرده بودند درسال سوم گفت باید مکه را ازمیان برداشت تاخیال مردم راحت باشد و ساکنان آنرا قتل‌عام کرد لذا منجنیق نصب کردند تاآنجا را ویران وآتش بزنند .

یزید در۱٤ ربیع‌الاخرسال ٤٦ بمردوعمرش ۳۷ سال تا۳۳ سال بوده(۱)

پرورش یزید در مهد مسیحیت

چون یزید متولدشد اورا بیك زن مسیحی که از طایفه بنی کلب همان عشیره وحشی بیابانی مادرش میسون بودندسپرد آنهاکه بکلی ازاسلام بی‌خبر وبفحشاء وفجایع عادت کرده بودند یزیدرا به‌ترتیب‌ورشد مسیحیت بیابانی تربیت کردند واورا ازبغض ودشمنی‌اسلام تقویت کردند ، خویهای زشت،کردار ناپسند ــ سك بازی ــ شراب خواری میگساری ، قماربازی ــ خشونت ، شقاوت ،خودمختاری ، عادات زشت وخصال ناپسند آئین تربیت یزید بوده و مسیحیان که از اسلام خوشدل نبودند دل این کودك را پر از کینه وبغض اسلام نمودند .

وصیت‌های پدرش درباره اهالی مکه ومدینه واشعار خودش که مولودروح خبیث‌او بوده‌نمونه بارزی ازصفات وسجایای این‌مولود خبیث است ــ یزیدمانند پدرش بادشمنان اسلام‌آمیزش نزدیك داشت وهمنشین جام وباده وقمار و عیش وعشرت آنها بوده و برای نابود ساختن مسلمین واسلام ازهیچ‌کاری دریغ نداشت .

یزید مانند پدرش که ازرومیان حمایت میکرد وبضرر اسلام‌قیام میکرد درسیاست خارجی خیانت بزرگی باسلام نمود «موقعی که قشون اسلام جزیره قبرس را محاصره

۱ ــ تاریخ طبری ص حبیب‌السیر ص ٤٦

کرده بود و نزدیك بود تصرف کند یزید ازیونانی‌ها پول گرفت و فرمان داد لشگریان اسلام مراجعت کنند.

معاویه ویزید درشهر مدینه‌کاری کردندکه در تاریخ نظیر نداشت اصمعی میگوید پس ازفاجعه قتل عام اهل مدینه که درکوچه‌ها وخانه‌های شهرمدینه خون جاری بود و بناموس مردم وزنان ودختران اهل مدینه آشکارا تجاوز وخیانت کردند بمدینه آمدم جز ازدسته‌های جوانان وزنان هرزه شامی کسی را درمدینه ندیدم ۱۲ هزاردختر باکره از صحابه پیغمبر وبزرگان مسلمین را فرمان بی‌ناموسی داد واموال آنها را براوباش شامی مباح ساخت.

بنی‌امیه مخصوصا معاویه ویزید در تمام کشورهای اسلامی برضد قرآن وفضیلت و انسانیت میکوشیدندورذایل اخلاقی رابجای فضایل آدمیت اجرامیکردندظلم وبیدادگری جای‌خودرا بعدالت‌وانصاف داده مصونیت فردی‌برای هرکسی‌نبود محیط مسلمانان‌تاریك ومتزلزل گردید امنیت‌وجود نداشت مکر، دروغ، شهوترانی، فحشا حکومت‌استبدادی‌جای عدالت اجتماعی‌حکومت‌علی‌ع راگرفت. حزب‌بنی‌امیه بمقاصددیرین‌خودرسیدند وبتمام شئون زندگی مسلمین دست تعدی وتجاوز درازکردند این مقدمات با آوارگی‌بزرگان اصحاب ومسلمین سبب‌شدکه یك شخصیت بزرگی مانند حسین بن‌علی(ع)قیام کند اگر اوقیام نمیکرد وقیام خونین نداشت‌کی تاریخ می‌توانست این جنایات را ثبت کند وحقیقت را روشن سازد تمام این‌فجایع را حسین بن علی (ع) در سفر خود تا کربلا وخواهرش‌در بازگشت‌از کربلا تامدینه برمردم دنیای آنعصر روشن کرد وبگوش جهانیان رسانید.

گفتیم بنی‌ثقیف طایفه‌ای ازاعراب متمول‌حجاز بودندکه درسفرشام ازغلامان رومی می‌خریدند پدرامیه ازغلام زاده‌های رومی بودکه عبدمناف ازبنی‌ثقیف خرید وپسرخود خواند تبنی وپسرخواندگی‌بشهادت‌قرآن‌درعرب سیره معمولی‌بودولی‌دراثرتربیت نژادی رومی‌واستعدادیك فامیل بزرگی درعرب‌تشکیل دادندکه ننگ‌عرب‌واسلام بودند

دراسلام‌هم مخصوصاً زمان امان‌حسن رومیان که درشام قرنهاسابقه حکومت‌داشتند خواستندبدست معاویه ممالکی‌راکه مسلمین گرفته‌بودمسترددارند.

نقشهٔ این‌کاررا بوسیلهٔ جزب اموی زمان‌خلافت عثمان ریختندتابالاخره پس‌از امیرالمومنین‌بدست‌معاویه‌اسلام راازخط سیرخودمنحرف ساختند.

علمای‌اجتماع میگویند جمعیت‌ها نماینده روحیهٔ ملل‌است وعائله عنوان جماعت است واصلاح جامعه وجماعت مبتنی‌براصلاح خانواده وافراداست واصلاح نظام اجتماع برپایهٔ اصلاح‌نظام عائله‌است واسلام بزرگترین مکتب‌اجتماعی‌راتشکیل‌داده وبوسیلهٔ‌نماز یومیه ونمازعیدین وجمعه‌وجماعت وحج وزکوة وصدقات رابطه قوی وجاذبه نیرومندبرای اجتماع مسلمین‌بوجود آوردکه اول‌خودوخانواده‌مهذب شود وپس‌از آن جامعه وملل بشری بنی‌امیه که دشمن‌دیرینه اسلام بودندبکلی این‌روابط‌حسنه را ازمیان برداشتند ونظام عائله را محترم نشمردند وقبل‌ازهرچیزشرافت ونسبت نظام عائله‌را باانتساب‌زیادبن ابیه بپدرش‌ابوسفیان ازبین‌برد وانساب عرب‌راکه ازبزرگترین‌مفاخرملی آنهابود برای

پدرش اثبات نمود ونادیده انگاشت واین جنایت را نیز برای پسرش نیز تثبیت کرد واززنان معروفه میسون گرفت ویکی ازهمان زانیه‌ها رابرای اوعقدبست معاویه باحیله وتدبیر ارینب بنت اسحاق زوجه عبدالله سلام قرشی که عامل معاویه در عراق بود و به وجاهت وبلاغت وجمال وکمال وشرف وکثرت مال مشهور بودفریب دادکه برای یزید عقد کند .

یزید درنظر مسیحیان

ژوزف ماك‌كاپ درکتاب تفوق اسپانیا مینویسد:

یزید یکی ازمخبرین اسلام بود(جاسوس برای نصاری) وازکفار عظیم بشمارمیرفت مادر او مسیحی وشاعره وتمام خشونتهای صحرائی را دارا بود چنانچه یزید را برروی اسب بزرگ کرد وازبالشهای ابریشمی دربار پدرش معاویه متنفربود ــ لذا یزید ازتحت تأثیر محیط سلطنت معاویه خارج شد و ابدا با دین اسلام موافقتی نداشت بلکه هر وقت فرصتی بدست می آورد تحقیر فراوان مینمود و در خانه مادر مسیحی خود به آزادی شراب می خورد و برای اجرای خواهش های نفسانی خود و پیروی آن و اجراء دلخواه خویش ابدا رادع و مانعی نداشت.

وقتی یزید بخلافت رسید از مسلمین مکه و مدینه که ازتربیت فاسد او اطلاع داشتند بیعت طلبید ولی آنها زیربار نمیرفتند وگفته شده که فرمان خلیفه روی ورقی کوچکتر ازگوش موش نگاشته شد واین خودعلامت آن بودکه تاچه اندازه دبیران دربار بکارهای خوددلبستگی دارند وهمین موجب شورش مسلمین شد.

یزید اساساً دارای جمیع اخلاقهای پست حیوانی بود وبی اندازه باتقوی وتقدیس دشمنی می‌ورزید اوجوانی سست وبی بندوبار بود میل داشت اسلام رامضمحل نموده تمدن مخصوصی بوجود آورد سربازان خودرا بشهرهای مقدس میفرستاد وآنهارا درشئون ومال وعرض وناموس مردم آزاد میگذاشت بطوریکه باکمال وقاحت اسبهای خودرا نزدیك قبر رسول خدا بستند وتاتوانستند مسلمین راغارت کردند وآنچه توانستند بغارت و اسارت بآفریقا بردند تاشمع تمدن اسلامی را خاموش کردند(۱)

اثرحکومت شوم یزیدچنان شدکه نفوذ زنها را در دربار خلافت تحکیم وتقویت نموده بطوریکه یکی ازآل مروان نوه یزید را بزور بزنی بگرفت اوخواب بودکه آن زن بالشی روی دهن اوگذاشت ونشست تاخفه شد ـ استقلال وقدرت زنان یکی از نتایج شوم حکومت آل‌سفیان وآل‌زیاد وآل مروان بود تاآنجاکه زن یکی ازخلفا درب منزل‌را بروی شوهرش‌بست واجازه بیرون رفتن باونداد ـ دخترخلیفه دیگراموی درچوگان بازی رسماً شرکت کرد.

خلفا لباس یراق‌طلائی وشلوارسیاه ابریشمی‌پوشیدند ــ چشمه‌های شراب درخانه‌ها روان وجاری بود ـ یکی ازآنها چون‌خواست بمکه رود هزارسکه نقره بآرایشگری اجرت داد تا اورا زینت کند وچون آرایشگر گفت میتوانم با این‌مبلغ مادرم راآزادسازم هزار

---

۱ ـ عظمت مسلمین دراسبانیا ژوزف باك‌کاپ ص ۴۲

...دیگر باوداد. همین خلیفه اموی ۶۰۰۰۰۰۰ شش میلیون لیره ازخزانه عمومی دزدیده بود. خزانه آنقدر پر و مملو بود که در آن اثری نداشت . این‌ها عکس العمل سلطنت خود مختاری معاویه وپسرش یزید بود .

صفحات اوراق زندگـی بنی‌امیه مشمول بزنا و جنایات فحشا ومسکرات است و درست نقطه مقابل مهدعصمت وعفت وطهارت وتقوی وحجب وحیای آل محمد ع بوده‌اند .

مقریزی مینویسد (۱)

بنی‌امیه و بنی‌مروان

بنی‌امیه وبنی‌مروان سخت‌ترین دشمنان بنی‌هاشم بودند واین دشمنی عللی داشت که همه آن علل بجاه‌طلبی بنی‌امیه بازگشت میکند خاصه روزی که اسلام ظاهر شد و مناصب عربی را در بنی‌هاشم تمرکزداد و تصریح فرمود که «**الائمه من قریش**»

بنی‌امیه ازنظردنائت وپستی نسب که غلام زادگان رومی برای عبدمناف بودند در نظرقریش ناچیزوحقیرشمرده میشدند وظهور خصومت ودشمنی آنها ازظهور اسلام و۲۳ سال مخالفت سرسختانه ابوسفیان‌بن‌حرب پدرمعاویه باپیغمبراکرم ص که دراکثرجنك های کفار قریش ویهود علیه مسلمین شرکت داشت شروع میشد ـ ابوسفیان بالاخره‌در فتح مکه بدست عباس عموی پیغمبراجباراً اسلام را قبول کرد. وپیغمبر اورا آزادنمود.

ابوسفیان خودوزن ودخترونوه‌اش یزید دشمنی راازآغاز اسلام دردامنه کوه صفا تا هجرت بمکه وازجنك بدرکبری و جنك احد که حضرت حمزه را شهید کردند آغاز نموده وتاآخرین خاندان بنی‌امیه و بنی مروان باستثنای (عمربن‌عبدالعزیز) ازدشمنی چیزی فروگذارنکردند از اینجهت آنها را **آکلة الاکباد و کهف النفاق** می گفتند .

بنی‌امیه وبنی‌مروان بودند که جگرحضرت حمزه را بیرون آوردند و زیر دندان فشردند وازبینی واعضاء اوگلوبند ساختند ـ معاویه ازهیچ جنایتی درباره دوستان علی ع دریغ نداشت وران امام حسن را دریدند واورا مسموم کردند بـاچوب بدندان‌حسین بن‌علی ع پس ازکشتن وسربریدن زدند ـ زید ویحیی بن‌زیدبن علی بن‌حسین راشهید کردند درحالی که آل مروان‌خودرا «**ناصر الداعی الحق**» میخواندند ـ علی‌بن‌عبدالله بن عباس رادومرتبه بحکم ازدواج بادخترعمویش که مورد توجه عبدالملك بن مروان‌بود سرش راکوبیدند ـ اباهاشم بن علی راکشتند .

ابراهیم‌بن محمدبن علی‌رامروان بقتل رسانید ـ عون بن عبدالله بن جعفر را بـا برادرانش روزعاشوراکشتند وبسیاری دیگر از بنی‌هاشم وسادات هاشمی را در زندان‌ها کرده میکشتند .

ابوجعفرمنصورعباسی میگفت پادشاهان بنی‌امیه خونخوار وسفاك بودندعبدالملك جبار و خون آشام بود ولید دیوانه بود سلیمان فقط در فکرشکم وشهوترانی خودبود .

این خصومت وبداندیشی میان هاشم بن مناف بن‌قصی وبین برادر خوانده‌اش امیة پسر خوانده عبد شمس بن عبد مناف دامنه دار گردید واز موجبات بداندیشی مناصب

۱ ـ النزاع والتخاصم فیمابین بنی‌امیه وبنی‌هاشم ص ۵

سقایت ورفادبود که بابنی هاشم‌بود وبنی‌امیه باآنهاازروی حسادت بسعایت‌برخاستند.

بنی امیه کعبه را خراب کـردند مسجد الحرام را منهدم ساختند اوقات نماز را تغییر دادند وشراب می‌خوردند و بنمـاز می‌ایستادند وبا همان مستی بمتبرپیغمبر ص بـالا میرفتند .

مقریزی مینویسد : هاشم جد بنی هاشم دارای منصب سقایت و رفاده(مهمانداری) بود وکسانی که بکعبه میآمدند مهمان اوبودند. ترید از نان وگوشت ـ روغن ـ خرمـا آرد تهیه میکرد وهمه را درعرفـات‌ومنی سیراب کرده غذا میداد وازاینجهت اوراهاشم گفتند که دارای هشمت وحشمت گردید وافکارعمومی اورا میستائید هاشم ایام حج‌پنجاه شترنحروقربـانی میکردومردم‌را اطعام‌مینمود . امیة بن‌عبدشمس «پسرخوانده‌عبدشمس پدرهاشم» دارای‌ثروت‌واموالی فراوان‌بود ولی‌سست‌نفس وامساك دست اومانع‌ازانفاق‌بود بهیچ‌وجه بکسی چیزی نمیدادواطعامی‌نمیکردو لذا قریش‌باوسخت بدبین‌بودند و وبانظر مقر بـاومینگریستند هرسویا هرمنزلی که امیه ملازم هاشم‌بود هاشم‌محبوب عموم و امیه منفور هم میشد ـ ده سال این سیره میان هاشم و امیه بـاقی ماند واولین دشمنی آنهـا از این جـا شروع گـردید کـه بغض و حسادت امیه مـوجب مخالفت بـا هاشم گردید .

مقریزی می‌نویسد امیه کاری درجاهلیت کرد که درعرب سابقه‌نداشت وآن‌این‌بود که‌در زمان حیات خودش زنش را بپسرش داد در نکاح مقت هرمرد حق‌گرفتن زن پدر خود راداشت .

احادیث نبوی درذم‌بنی‌امیه

بنی‌امیه در اسلام ننگی‌بودند که تمام فجایع اسلام ازآنهاسر چشمه گرفته که‌اولین آنهاسقیفه بنی‌ساعده بوده‌است‌ومورخین موثق احادیثی نقل‌کرده‌اند .

درحیوةالحیوان ازمستدرك‌حاکم‌ازابوهریره‌نقل کرده‌است که پیغمبرفرموددرخواب دیدم که ازاولاد حکم‌بن ابی‌العارض می‌جستندو برمنبر من‌بالا میروند رسول خدااز آن تاریخ نخندید و باانده همدوش بودتا وفات کرد .

۲ـ علامه‌حلی درنهج‌الحق ازکتاب **الهادیه**نقل کرده‌اند که فرموده**لکل‌شی آفه و آفة هذالدین بنوامیه** هرچیزی‌را آفتی‌است وآفت‌دین بنی‌امیه است .

۳ ـدر صحیح مسلم ازرسول خدا وقتیکه فرمود **هلاك امتی علی‌ید هذالحی** واین‌خبر دنباله خبریست که درباره بنی‌امیه نقل‌کرده است ،

٤ ـاین بطریق حدیثی‌ازبخاری نقل‌کرده که‌پیغمبر خودفرموده **هلاك‌امتی‌علی یدی اغیلمه سفهاء**

ه ـاین‌حجردررساله‌تطهیراللسان‌نوشته‌است **کان ابغض‌الاحیاء و الناس‌الی‌رسول‌لله ص بنوامیه**

---

۱ ـ النزاع والتخاصم بین‌بنی‌امیه و بنی‌هاشم مقریزی ص ۸

۱ ـ تاریخ البرماله ص خ ۱

۶ ـ ابن‌حجر بسند حسن روایت کرده که فرموده **شر قبایل العرب بنوا امیه وبنوحنیفه وثقیف الی غیرذلك قال ص فی کل حی نجیب الافی بنی امیه** درهرفرقه ای‌روحی‌و زندهٔ نجیب یافت میشود مگر در بنی‌امیه مروان بیست برادر و ۸ خواهر و ۱۱ پسر وسه دختر داشت که چهار پسر خلافت کردند **ـ ولید ـ سلیمان ـ هشام ـ یزید** ابوالفرح مینویسد پیغمبر فرموده **اذابلغ بنوالعاص اربعین رجلا اتخذ امال‌الله دولا وعبادالله خولا**

واین‌چهل نفر آنوقت بود که مروان گفت من‌اکنون پدرده‌نفرم وبرادر ده نفرم‌وعم ده‌نفرم وده‌نفردیگر خلفائی‌بودند که ازبنی‌امیه حکومت کردند چه‌خلفای بنی‌امیه ۱۵ نفر پسران مروان‌و یك‌نفر عمربن‌عبدالعزیزرا کسر کنیم همان‌ده‌نفرمیشود ـ که مجموعاً بچهل نفر میرسند وکردند آنچه پیغمبر فرموده .

داهیه‌های عرب‌چهار نفر بودند .

من‌العرب العرباء قل‌عدا ربع دهاة فمایوتی لهم بشبیه
معویة ـ عمروبن عاص ـ مغیرة زیاد ـ هوالمعروف بابن ابیه

درعرف تاریخ عرب این‌چهار نفررازنازاده نوشته‌اند .

اطلاعات عمومی‌عرب درعصر بنوامیه

درباره فرهنگ‌ومعارف اسلام‌وعرب جای‌خود مفصل شرح‌داده شده‌است ـ این‌جا تنهابعصر اموی می‌پردازیم گفتیم عرب‌غیر ازخود را نمیشناخت و هرچه بود از آن خود میدانست این تعصب‌جاهلیت از روزی بود که فاقد همه چیز بودند وقتی هم صدقه سر اسلام واجد همه‌چیز شدند باز این تعصب را داشته بـا این تفاوت که آن همه چیز است مسلمان حقیقی بوداین طبقه‌مسلمان بااین تفاوت کـه آن‌همه‌چیز دست مسلمانان حقیقی‌بود این طبقه مسلمان عاریه‌و جاه‌طلب ودنیاخواه بودندواز فضایل اخلاقی اسلام‌ومعارف آسمانی آنهم‌بی‌بهره مانده بود معذلك‌بر سریرحکومت نشسته‌بزور وزر بـرعرض وناموس مردم مسلمان فرمانروائی داشتند وعقل‌و خرد آنها آنقدر نبود که تشخیص‌مقام خلافت‌وسلطنت وحکومت رابدهند تابدانند چه‌لوازمی داردوچگونه‌این‌مرتبه‌و مقام‌را نگاهداشت ـ همان رسم دیرین رابکار می‌برند **مثلاعرب جزشعرو تاریخ بعلم دیگری** توجه نداشتند وبقول جرجی زیدان فقطاین فن‌را قابل سیادت‌و پیروزی‌میدانستند‌حتی حساب‌ودفترداری مراسلات ومحاسبات که واجب‌ترین اساس‌هردستگاهی است عرب نداشت**و بلکه بنظر تحقیر بااین‌دو فن مینگریست وبهمین جهت دیوان محاسبات ومراسلات‌را بعجم‌و موالی وذمیان وامیگذاشتند** و بنی‌امیه بهمین جهات کاتبان و محاسبان را غیرعرب میگرفتند زیرا عرب‌ها حساب‌وکتاب نمیدانستند .

در زمان معاویه «**مسلمان غیر عرب**» زیاد شدند معاویه از اکثر آنها ترسید وبهراس افتاد که مبادا تولید زحمت کنند وبنظرش‌رسید که تمام‌موالی یابعضی ازآنهارا

معاویه سال ۶۰ مرد ـ عمروعاص سال ۴۳ ـ زیاد سال ۵۳ مرد ـ مغیرة‌بن‌شعبه ۵۷ قبرزیاد ومغیره‌و ابوموسی اشعری درثویه نزدیك قبرکمیل است

باید کشت ولذا بزیاد بن‌ابیه نامه، نوشت که موالی‌را مانند **اغنام مسلخ** کن چون گوسفندان سربر ــ وزیاد اقدام نکرد مخالفت نمود معاویه با یاران خود که همه حزب اموی بودند مشورت کرد گفت چنان می‌بینم که شمال موال موالی فروزانی یافته وبیم آن میرود که بر عرب بتازند اینك فکر میکنم بهتر است قسمتی از آنهارا بکشیم وبرخی‌را برای راه‌سازی وخرید و فروش در بازار بگمارم .

سمرة بن جندب که ازاصحاب او بود این‌رای راپسندید اجازه خواست این وظیفه اخلاقی راانجام دهد یعنی شروع بکشتن موالی نماید ولی **احنف ابن قیس** مخالفت کرد گفت این کارخطاست این‌ها مسلمانند ودرهمه چیز باماشریك هستند ما آنها راباخود شریك ساختیم باما نسبت سببی پیدا کرده‌اند وصلاح نیست ما آنها رابکشیم نویسنده درتعجب است که **چگونه معاویه‌را داهیه عرب گفته‌اند این فکر سخیف با توسعه نفوذ اسلامی چگونه فکر قادر بر اتخاذ تصمیمی عاقلانه برغیر عرب نداشت جز کشتن آنها که آنهم امر محالی بود تصمیم گرفت- درحالی که صفحات تاریخ عصر او واعصار بعد نشان میدهد که فکر وعقل عرب بیشتر ازاین نبود و معارف و فرهنگ وعلوم اسلامی رابنی امیه باکشتن امیر المؤمنین وامام حسن وامام حسین ع کشتند و مادر عصر بنی‌عباس باز درهمین موالی و غیر عرب از ذراری همان خاندان علی‌راگرفته زنده کردند و تالیفات و تصنیفات موجوده اسلام از موالی وغیر عرب است** ازاین جریان میتوان بمعاویه که داهیه این‌خاندان بود پی‌برد ومابقی راشناخت که خلیفه مسلمین ناگهان ازترس تزلزل حکومت خود بفکر کشتن هزارها مسلمان می‌افتد وجرم آنها این است که ازعرب نیستند ــ والبته این فکر سخیف از بنی‌امیه بوده همه اعراب اینطور نبودند چنانچه درسطور تاریخ پس‌از معاویه دیدیم کـه کار دست ایـرانیان و موالی افتاد

خودخواهی عرب درعصر بنی‌امیه

دراوراق گذشته دیدیم که خلافت بنی‌امیه اختلاف بین بنی‌هاشم وبنی‌امیه رابیك دایره بزرگتری توسعه دادند و آن اختلاف شدید بین عرب وعجم شد هدف اسلام این بود که فرق بین عرب وعجم رابردارد وشرقی وغربی‌را یکسان بشناسند سیاه وسفید خواجه وبنده ومتمکن وفقیر عالی ودانی همه درقبال احکام اسلام وپیشگاه خداوند یکسان هستند اهمیت و ارزش فقط روی تقوی وپرهیزکاری است چنانچه قران تصریح دارد که **ان اکرمکم عندالله اتقیکم** وپیغمبر فرموده **بهشت برای اطاعت کنندگان است ولوسیاه حبشی باشد وجهنم برای متمردین ومتخلفین ولوسید قریشی باشد** وهیچ فخری عرب برعجم ندارد همه یکسان وبرادریکدیگرند

این اصل اساس دین اسلام درخلافت اموی زیرپا گذاشته شد وعرب یك غرور ونخوت و تکبر وتفرعن شگفتی بخود گرفت وسرمست حکومت وثروت وقدرت شد **زیرا هنوزهم نیم قرن بیشتر نگذشته بود که ازشترچرانی بسلطنت رسیده بودند** وبا این‌حال خودرا برتر ازدیگران دانسته وچون رومیان مست باده غرور وخودخواهی بودند وهمان خود

ستانی موجب تلاش آنها گردید.

بنی‌امیه گمان‌میکردند ممیزات آنها دردیگران‌نیست ازیك‌جهت درست فکر کرده بودند زیر تا این حد خودستائی وظلم‌وستمکاری ومفاخره ومباهات بی‌جا دردیگران‌نبود بهمان‌دلیل که سی‌ویك‌سال حکومت واقعی آنها یعنی‌معاویه ویزید سبب اضمحلال وسقوط آنهاشد وبقیه درحال‌حکومت عاریتی ومتزلزل‌میزیستند تابکلی نام آنها باننك باقیماند.

امروزهم این‌خودستائی‌ها دربرخی ازفرمانروایان بزرك باقی‌است که بدون جهت خودرا برتروبالاتر ازدیگران می‌پندارند ومیخواهندخراجگیران‌جهان‌زیرنظر آنها قرار گیرندیاللعجب که ازتاریخ پندنمی‌گیرند .

عربهادرعصر اموی‌بقدری راجع ببرتری خویش‌دچارتوهم وغلوشدندکه‌پنداشتند مزاج‌وطبیعت آنهااساسا باسایرین فرق‌دارد **ولذا میگفتندزن‌قریشه تاشصت‌سالگی بارورمیشودوزن‌عرب‌تاپنجاه‌سالگی‌حمل برمیداردوزن ومردعرب‌هیچگاه گرفتار مرض فلج نمیشوند مگرآنکه مردان عرب بازنان رومی وبلغاری هم بستر شوند** ممکن است اولادی که ازآنها ببار آید دچارفلج گردد وبهمین جهت در عصربنی امیه بمسئله حفظ نژادخود میکوشیدند وباغیرعرب آمیزش نمیکردندومخصوصاً آل ابوسفیان وآل‌زیادوآل مروان‌ازغیر ازخود دختری‌نمیگرفتند ودختری بغیر ازفامیل خودنمیدادند.

این‌مسئله غلووخودخواهی که باینجارسید البته علل‌دیگری هم داشت که بسیاری حاضرنبودند باامویان‌که نژادآنها پست‌ترین‌نژاد منسوب عرب‌بود وصلت‌کنند و راجع بپیوند خون‌هم‌باایرانی ورومی وبلغاری‌درست‌است که سبب‌الغاء صفات بارزملیت میگردد وخودبحثی جداگانه دارد .

عربهای اموی قضاوت‌راهم بغیرازعرب‌وبالاخص خودشان وهواخواهانشان‌نمیدادند میگفتند جز عرب‌کسی شایسته قضاوت نیست درحالی‌که قضاوت تعمق فکر و دقت نظر می‌خواهد و عرب درجه عقل‌وفکرش سطحی است واین اختصاص برای حفظ منافع خود آنها بود .

امویان‌عرب‌خلافت راهم‌برپسر کنیز«یعنی‌عرب» روانمیدانسیندا گرخلیفه‌دوفرزند داشت یکی اززن‌عرب ودیگری اززن غیرعرب ــ فرزنداولی شایسته خلافت بودبفرزند دومی‌خلافت نمیرسید ودرهمین سلسله دیدیم که فرزندان‌آنها اززن غیرعرب شایستگی بهترنشان دادندنهایت برخلاف سیره‌اموی رفتار کردند .

وبهمین جهت چون زیدبن علی‌بن‌الحسین‌ع دعوی خلافت‌کرد هشام‌باو نوشت **شنیده‌ام هوای‌خلافت‌بسرداری توکه مادرت‌کنیزاست چگونه‌میتوانی چنین مقامی را دارا شوی در صورتی‌که مادر او یعنی شهر بانو شاهزاده ایرانی بود .**

---

۱ ــ هجین یعنی نااصل ـ بی‌اصل ـ

امایزید وپسراموی باآنکه مادرش کنیز بود بخلافت رسید .

عربها عربی را که مادرش عرب نبود **هجین** میگفتند و بغیرعرب دختر نمی‌دادند اگرچه طایفه عروس ازپست ترین طوایف عرب وطایفه دامادازبالاترین طوایف عجم باشد چنانچه یکی ازدهقانان **ملاکین** ایران بخولستگاری زنی ازطایفه باهله رفت آنزن که در یکی ازکاخهای ترکان میزیست پیشنهاددهقان را نپذیرفت درصورتی که قبیله باهله ازپست ترین قبایل عرب بودند .

عرب زن دادن بغیررا یکنوع بردگی میدانستند وهمین افراط و خودپسندی عرب سبب شد **که مسلمان روز افزون غیر عرب که منفور بنی‌امیه بودند و جهاتی دیگرهم که رخ داد بطرف آل علی پیوستند** و آنها که نمی‌خواستند با اهل بیت بپیوندند باخوارج که دشمنان علی بودند همدست شدند علیه بنی‌امیه اقدام وقیام کردند و بنام شعوبیه شهرت یافتند .

عرب وموالی درسابق راجع بعرب وعجم واینکه عرب خودرا برترازهمه میدانست وعجم هم که باهوش واستعداد ولیاقت فطری کار را ازدست عرب گرفت ودرهمه جارخنه کرد محسود عرب واقع شد ازجهتی هم برای عقیده واطاعت ازدین پیروی ازعرب کرد وبعدزمام کلیه شئون حتی لغت وقواعدزبان عرب را باهمه علوم وفنون اسلامی حتی تفسیرقران وفقه ازعرب اتخاذنموده وخود سرآمدآن شدند اینك دنباله همین گفتار که **عرب باموالی** چگونه عمل میکردند شمئه نقل میکنیم

عرب خودرا آقا وسرورمیدانستند گفتند اسلام از عرب پدیدآمد وعرب اسلام را منتشرساخت وپیغمبر ص فرموده هرکه عرب را دشمن بداردخدا دشمن اوست ــ آنها عرب را بزرگوارترین مردم روی زمین میدانستند وحتی ازابن مقفع حکایتی نقل کرده‌اند که اوگفته عرب خردمندترین مردم روی زمین است واستدلال کرده که این ملت شترسوار پشمینه‌پوش بردنیاحکومت یافتند واین ازعقل آنها بود .

معلوم نیست این گفته ازابن مقفع باشدزیرا جرجی زیدان مدرك گفتار خودرا نقل نکرد وبنظرما اگرهم از او باشد هنگام گرفتاری اوبچنگال عرب بوده که او را بالاخره کشتند وبی انصافی است که ازملتی این طورتعریف کرده باشدوبازهم او را بکشند.

درهرحال عرب بااین سلسله عبارات ساختگی خودرا سیدوآقای دنیا میدانست و برملتهای غیرعرب مباهات میکرد درحالی که مصریها اعتراف کردند که عرب دارای عقل وحکمت نبودمظاهرعقل وخردش دراشعارش هویداست .

اعراب بموالی (غیرعرب) میگفتند «نه تنهاماشمارا ازبردگی واسارت آزادساختیم بلکه شمارا ازپلیدی کفر وشرك نجات داده مسلمان نمودیم وهمین کافی است که ازشما برترباشیم ماشمارا باشمشیرسعادتمند ساختیم وبازنجیر به بهشت کشاندیم ما برای راهنمائی شما خودرا بکشتن دادیم وچه خدمتی بالاتر که برای زندگی باسعادت شما جان خود را فداساختیم ــ خدا ما را مامورنموده تاخودرا برای راهنمائی شما بکشتن بدهیم وشما رااسیر کرد. وآزاد سازیم.

این منطق عرب بود البته نتیجه اسلام را بحساب خود گذاشتند و مخصوصا بنی‌امیه مرتکب انواع مناهی اسلام شدند و باز خود را منجی موالی میدانستند

بنی‌امیه درصف اول نماز غیر عرب را راه نمیدادند میگفتند برای فروتنی نسبت بخدا چنین میکنیم نافع بن جبر شافعی از تابعان نامی بود گفت چون جنازه‌ای را میدیدمی پرسید کی بود؟ اگر گفتند از قریش بودمیگفت **افسوس از قوم من یکی کم شد** اگر میگفتند عرب بود میگفت **افسوس که وطنم مرد** اگر میگفتند **غیر عرب «موالی» بود با خونسردی میگفت کالای خداست میخواهد می‌برد ـ میخواهد میگذارد.**

حتی بنی‌امیه عرب میگفتند سه چیز نماز را درهم میشکنند **سك ـ الاغ ـ مولی** چنانکه دیدیم موالی را بنام میخواندند بکنیه صدا نمیزدند ـ با آنها پهلو بپهلو راه نمیرفتند جای آنکه آنها را برخود مقدم دارند فقط جائی که آنها را مقدم میداشتند درصف پیاده مقدم جنگ بود آنهم برای اینکه موالی کشته شوند از شر آنها راحت کردند ـ در سر سفره غذای موالی باید بایستند تا عرب بنشینند غذا بخورد برود آنگاه موالی غذا بخورد.

اگر درمهمانی عربی موالی را بسبب سن یا فضل یا تقوی دعوت میکردند باید اورا سر راه بنشانند تا مردم بدانند که او عرب نیست.

اگر از عرب می‌مرد عجم نمیتوانست براو نماز بگذارد ـ بنی‌امیه موالی را از مسلمانان غیر عرب ذمی میدانستند آنها معتقد بودند عرب برای آقائی و موالی برای بندگی خلق شده است و از بیخردی آنها کافی بود که هنر و صنعت و تجارت و زراعت را بدست غیر عربی میدادند و فرمانروائی فقط مخصوص خود آنها بود.

این ضرب المثل را جرجی زیدان از اعراب آورده که گفته‌اند **معلم و جولا و بافنده احمق است** زیرا ذمی‌ها بیشتر بآن کار مشغول بودند.

روزی عربی با غیر عرب **موالی** برای رفع اختلاف خود نزد **عبدالله بن عامر والی عراق** رفتند **موالی** گفت خداوند امثال شما را از میان ما بردارد ـ عرب گفت خداوند امثال شمارا در میان ما زیاد کند وچون حکمت این گفتار را از عرب پرسیدند گفت:

چه بهتر از این موالی امثال اینها زیاد شوند تا کوچه‌های مارا جاروب کنند و چکمه های ما را بدوزند و برای ما پارچه بیافند و ما فقط فرمانروای آنها باشیم.

خلفای بنی امیه خود را بالاتر از پیغمبر خدا میدانستند

ما کوشش داریم آنچه مورخین سنی درباره امویان نوشته‌اند جمع آوری میکنیم تا وجه تسمیه شجره ملعونه برای خوانندگان روشن گردد.

ابن خلکان مینویسد **عبدالملك و هشام براهنمائی حجاج خودرا برتر و بالاتر از پیغمبر خدا میدانستند و بنام خلیفة‌الله میخواندند** بدین ترتیب:

چون خلفای اموی پول‌خواه و دنیا پرست بودند جز باین سه چیز ارزشی نمیدادند و مردم متملق چاپلوسی که اطراف آنها را گرفته آنها را آنقدر بزرك میکردند که باورشان

میآمدچنانچه امروزهم‌داریم‌ودرعصرخود دیدیم که اطرافیان متملق وچاپلوس زمامداران بیسواد مقتدررا تامرتبه پیغمبران بالا بردند تادرمقام ومنصب خودباقی بمانند .

دردستگاه بنی‌امیه هم‌اطرافیان چاپلوس ومتملق که درعین حال مستبد وستمگر بودند خلفای‌اموی رابقدری بالابردند که باور کردند،

حجاج‌والی عبدالملك بن‌مروان که هردوبه‌بی‌دینی‌مشهورند خلیفه را **خلیفة‌الله** خواند وگفت تو از پیغمبرص ونبی‌بالاتری‌زیرا خلافت‌برتر ازنبوت‌است وزمین‌وآسمان براصل خلافت پدیدارشده وخلیفه نزدخدا از فرشته‌گان وپیغمبران مقرب تراست زیرا خدا آدم رابدست خودساخت وفرشته‌گان رابسجده اومامور کرد واورا در بهشت جاداد آنگاه‌آدم را ازآسمان بزیرآورد وخلیفه خودنمودسپس پیغمبران رامبعوث کردتاپیغامی بیاورندوپس ازپیغام‌آوردن‌کارشان تمام‌بودفقط خلیفه است که جانشین خدامیباشدوچون بااوبااجتجاج ومناظره‌می‌پرداختند میگفت‌اگر کسی پیغام‌آورشما شدوکسی خلیفه‌شما شدکدام یك‌برترند.

عبدالملك که این سخنان را می‌شنید طبعاً خشنود میشد و باد در خرطوم کرد **خودرا خلیفة‌الله و برتراز پیغمبر میدانست**

پس حجاج چاپلوس دیگری خلیفه‌دیگررا ازمقام نبوت بالاتر برد وا**وخالدقسری والی هشام بن عبدالملك بود** موقعی‌که درمکه منبررفت گفت . **ای مردم البته خلیفه خدا ازپیغمبر اوبالاتراست**

ابن‌اثیردرتاریخ خود توضیح‌داد. که‌منظورش‌این‌بودهشام ازپیغمبرخاتم‌النبیین‌بالاتر است . وابن‌خلکان‌هم همین توضیح رادرباره عبدالملك داده وجرجی‌زیدان نیزشرحی در بیدادگری این طایفه اضافه کرده است بدین شرح .

که بسیاری ازچاپلوسان که فقط بخاطردنیا مسلمان شده بودند این‌آتش فسادرا دامن‌میزدند وکاررادشوارتر میساختند وهمان‌طور که عمال خلیفه ازخلیفه تملق‌میگفتند وآنهارا براهانت باسلام جری‌میساختند .

چنانچه‌نوشته‌اند همین خالدقسری نسخه‌دوم حجاج مردی بی‌سواد وبی‌اطلاع بود قرآن نمیدانست‌اگرآیه‌ای ازحفظ میخواندچندغلط داشت‌روزی برای‌مردم‌بیچاره‌خطبه خوانددروسط خطابه چندخطاازاوسرزد بقسمی که سراسیمه‌خطبه راقطع کرد امادرهمان جمع یك مردمتملق از همان عناصر فریاد زد ای امیر **ازچه هراس داری بی جهت نگران مباش مردعاقل که قرآن‌حفظ نمی‌کندقرآن حفظ‌کردن کاراحمقان است** خالدقسری ازاین سخن جان تازه‌ای گرفت گفت راست گفتی

یزید بن‌ولید وقرآن

افراداین طایفه هرچه بآخررسیدند کثیف‌تر وسخیف‌تربودند یزیدبن‌ولید شبی مست‌ومخمور وبی باك قرآن رابرداشت تا تفالی‌بزند این‌آیه سرصفحه بچشمش خورد .

واستفتحوا وخاب کل جبار عنید من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید

آیه ۱۴ سوره ابراهیم

هرستمگر خودپسند شکست می‌خورد بجهنم میرود از آب جوش می‌نوشد. یزید دستور داد قرآن را آویختند تیروکمان خودرا گرفت آنرا تیرباران نموده وپاره پاره کرد واشعاری سرود که ترجمه‌اش این است

ای قرآن ایا مرا ستمگر وخودپسند خواندی ومرا تهدید میکنی؟ آری من همان ستمگر خودپسند هستم وهرگاه روزواپسین خدای خودرا دیدی بگو یزید مرا پاره پاره کرد

جرجی زیدان وقتی این حکایت را نقل میکند مینویسد که بنی امیه از انتشار دین اسلام جز غنیمت واموال چیزی نمیخواستند وهدفی جز مقام ومنصب برای اعمال شهوات نداشتند **زیرا آنروز ها که خاندان امیه حکومت داشتند اسلام در نواحی دور دست مانند ترکستان وسند وسمرقند داشت پیش میرفت ولی بااین رفتار آنها متوقف شد مردم دنیا باسلام تمایل داشتند اما بدرفتاری خلفای اموی آنها را از اسلام بیزار کرد- این هم یك سند دیگر درضر رفتوحات امویان ویکی دیگر** ازموجبات بر گشتن مردم مسلمان دوردست این بود که بنی امیه بسیاری ازخاندان علوی و اهل بیت پیغمبررا میکشتند که سروصدا بلند میشد وموجب تنفروانزجار مسلمین میگردید وآنهاکه درحین جنك یامحال مفتوحه بودند با شنیدن این اخبار حاضر نمیشدند باسلام واردشوند .

شکنجه بنی امیه نسبت بمردم

اسلام اطاعت ازاولی الامر راواجب نمودوبا آنکه دیگری رابجای اولی الامر شناختند معذالك مسلمین اطاعت میکردند ولی حکم آنها قرآن بود که تکلیف مردم رامعین کرده بود اما چون دوره بنی امیه رسید برخلاف سابقین خود برای متخلفین که در گذشته توبیخ وتحقیر وتهدید میشدند معاویه برای اولین دفعه دراسلام زندان ساخت ومخالفین خودرا زندانی کرد .

معاویه یکدسته نظامی مسلح که امروز گارد محافظ میگویند برسم رومیها تهیه کرد ومتمردین رابوسیله آنها بزندان میفرستادند.

معاویه رجال بزرك ومردان کارآگاه وباشخصیت رابا پول می‌خرید تا آنجا که زورش نمیرسید بزرمتشبث میشد وبحیله بردیگران فائق میگردید- یکی ازانواع خرید این بود که مثلا عبداله بن زبیر که خودداعیه خلافت داشت گفت خانه من عراق آتش گرفته معاویه دستور دادصدهزار درهم باوبابت خانه‌اش دادند درحالی که هردومیدانستند بهم دروغ گفته‌اند

۱ ــ اغانی ابوالفرج اصفهانی ص ج ۱۹

۱ ــ اغانی ابوالفرج اصفهانی ج ۶ مروج الذهب مسعودی ح ۲ جرجی زیدان ج ۳سال ۱۰۲

ولی مصلحت هردوایجاب میکردبرای اسکات این‌مبلغ داده‌شود .

معاویه بدست همین‌عمال بمردم شکنجه و آزارمیرسانید تامتخلفین ساکت و آرام باشندفرامین صادر کردبرای کشتن مخالفین‌مخصوصاًهواخواهان علی واهل بیت که تذکر دادیم وروش‌زندان نمودن‌از آن‌پس‌قوت گرفت بطوری که ابن‌زیادبتنهائی درحکومت کوفه پنجهزارنفررا زندان کرد که از آنجمله مختاربن‌ابوعبیده‌ثقفی بود وبوسائلی آزاد شد در خلافت عبدالملك حجاج گروهی بی‌حساب رازندان کرد وزیرشکنجه و آزارگرفت وبهر که سوء ظن پیدامیکرداورا دستگیرمی‌نمود بحبس‌میانداخت‌وازروی هواوهوس محاکمه میکرد و روی خشم میکشت .

جرجی‌زیدان مینویسد ازمصادیق‌مامورین بنی‌امیه که بزجروآزار وکشتار تشویق شده‌بودند . **بسر بن‌ارطاة بود که اطفال بی‌گناه رامیکشت‌ودیدیم که درمدینه چگونه خونریزی کرد که‌خون درکوچه‌ها راه‌افتاد ودوپسرخردسال عبداله بن‌عباس والی یمن را بنام عبدالرحمن وقثم بادست خودمانند بره‌سر برید گویندآن دوکودك بمردی شبان پناه برده بودندآنمرد قسی‌القلب آنها را گرفت بکشد پناه دهنده آنها شبان گفت اینها بی‌گناهند وکودك اگرآنها را میکشی مرا هم بکش پس ازآن دوکودك آنشبان را هم‌کشت‌که زنی بر اوفریاد زد ای خدا نشناس آنمرد راکشتی چراکودکان بی‌گناه را میکشی درجاهلیت هم رسم نبودکودك را بکشند وسر ببرند سلطنتی که باکشتن‌پیر مردان وکودکان واقوام برپاگردد شوم است .**

این جنایت ازفرمان معاویه بزیادبن‌ابیه سرچشمه گرفته که دستورداد حتی‌بزنان وفرزندان دوستان علی ترحم‌نکن - **وبدین صورت حجاج درخلافت عبدالملك صدوبیست هزار۱۲۰۰۰۰نفررا بطور عادی سربرید و ۵۰۰۰۰ و پنجاه هزار مردو۳۰۰۰۰ سی‌هزارزن را زندانی کردند۱**

بنی‌امیه وجزیه

اسلام برای کسانی که درممالك مفتوحه میخواستند بدین‌خود باقی بمانند جزیه معین فرمود که برای مخارج دولت اسلامی بمنظورحفظ امنیت عمومی‌مبلغی‌ناچیزمیگرفتند تاآن‌افرادهم درامان باشند. زیرااسلام‌نمیخواست بزورشمشیردین آسمانی را برفرق مردم فرودآورد میخواست مردم‌دین رابشناسند وتشخیص‌دهند وخودشان ازروی میل ورغبت قبول کنند و کاربندند زیرادین برای‌رشد عقلی ورقاء ملی بشربوده واین معمابایددرمحیط‌کاملاآزاد تقسیم و تفهیم گردد **وبهمین‌جهت نویسنده معتقداست جنگ پیغمبر علیه کفر و شرك بودومرادف جنگ قرآن ودعوت بتوحید بوده که چون لوث شرك از دامن عربستان‌پاك شد خودبخود اسلام مهذب‌بدنیا نفوذ پیدا میکردوجنگ**

---

۱ - جرجی زیدان ص ۱۰۲ ج ۳

های پس از اسلام مخصوصاً جنگهای داخلی رده وغیره حتی فتوحات بضرر اسلام بود وبنفع خلفای فاتح زیرا دین بامنطق آسمانی خودمانند آب‌داشت درتمام ارکان اجتماع نفوذ می‌یافت چنانچه پس از جنگهای صلیبی و در واقع مغلوبیت مسلمین دین‌اسلام خود بخود درتمام قاره های جهان نفوذ یافت بی‌آنکه بمخالفت وموانع بسیار برخورد کند معذلك چون بشر تشنه اصلاحات‌روحی بود ودراجتماع هم‌ازفشارمفاسدبستوه آمده‌بود باآغوش باز قوانین و معارف اسلام را پذیرفت و یکجا درقرون اخیر تمام علماء و خردمندان دنیا اعتراف و اذعان کردندکه قوانین اسلام برای رشد و رقاء عقلی بشر کافی ووافی وشایسته است

نظر بهمین جهات نخواست بمردم تحمیل کنند فقط جزیه ناچیزی برای مردم غیر مسلمان که ازمزایای اجتماعی کشورهای اسلامی بهره‌مند میشدند معین فرمود.

بنی‌امیه ازاین‌قانون سوء استفاده کردند وبهرعنوان بودازمردم پول درمی‌آوردند منبع‌این درآمدهاجزیه وصدقات‌بودکه بنام‌مالیات وعشورمیگرفتندکه اگر دین اسلام بخط مستقیم خودپیش میرفت حاضرنبود صدقات رابمالیات تعبیر کند در فتوحات اسلام جزیه بحدوفوررسید زیرا‌ذمیان بسیارشدند ومعاویه ازآنهاترسید وبماموریـن دستور داد برآنها سخت‌نگیرند وجزیه آنها رامضاعف کنند تـادرآمد خزانه هم زیادگردد آن‌مردم مسلمان شدند ولـی باز تحت تعقیب مالیاتی عمال بنی‌امیه بودند و از شر آنها رهائی نداشتند .

عمال‌اموی‌میگفتند قبول اسلام شما اجباریست درحالی‌که این سخن بی‌مورد بود چه پیغمبرص‌فرموده**قولوا لااله‌الاالله‌تفلحوا** رستگاری‌وآزادی‌وبرخورداری‌ازمزایای اسلام بصرف گفتن کلمه توحید تامین‌وتضمین میشدمعلوم‌میشود که عمال‌اموی منظورشان تزیید مالیات‌بود .

حجاج ازتازه مسلمانها برای‌اولین بارجزیه‌گرفت ومالیات معین‌کرد

بدنبال اوسایرعمال درخراسان وماوراء النهر وافریقیه ازتازه مسلمانان جزیه و مالیات میگرفتند وهمین فشار باعث شدکه مسلمین تازه مسلمان بدین اولیه خود برگشتند و ممالك‌اسلامی شروع بتجزیه شدبنابراین نظرماهم صحیح بودکه گفتیم این فتوحات بضرر اسلام‌بوده زیرااگراین‌سختگیری‌هانمیشدومردم بدین‌اسلام ظاهری‌واردنمیشدندوبزودی باخاطره تلخی‌خارج گردیدند ودرمقام تجزیه ممالك اسلامی‌برآیند

زآل علی معرفت اندوختیم   گرچه ز جور خلفا سوختیم

اکثرمردمی که دردوره امویان باسلام داخل نشدند بااین‌رفتار باسلام وارد شوند وتااواخردوره حکومت‌بنی‌امیه بدین‌سابق‌خودباقی‌ماندندزیرادرهرصورت مجبورببرداخت جزیه‌بودندودر اواخردوره بنی‌امیه هم درمقام‌تجزیه برآمدند وگوشه وکناررا از دست خلفـای جباراموی خارج نمودند

درسال ۱۱۹ شخصی بنام **اشرس** والی خراسان شد و مردی‌را بنام **ابوالصیداء** بسمرقندفرستاد تامردم آنجا را مجددا بدین‌اسلام دعوت کند ودرصورت قبول‌اسلام‌جزیه آنهاراساقط نماید . ابوالصیداء اقدام‌وقیام کرد ومردم سمرقنددسته دسته‌اسلام آوردند اما فرماندارسمرقند شرحی بوالی خراسان نوشت که بااین اقدام درآمد نقصان یافته است ـ والی پاسخ دادکه **چون‌اسلام‌آنها برای‌ندادن جزیه بودهرکس‌ختنه کرده ونمازوروزه بجاآورده سوره‌ای ازقرآن را دانسته ازپرداخت‌جزیه معاف باشد وگرنه** جزیه بدهندمردم بساختمان‌مساجد دست زدند وآنچه تعلیم‌شده بودخوب عمل کردند تااسلامیت حقیقی آنها معلوم شد ۰

باز نوشت‌جزیه بمیزان قابل توجهی کم شد،والی طماع‌جواب‌داد ازتمام‌مسلمانان جزیه‌بگیر درنتیجه مردم سعد وبخارابشورش برخاستند و یك‌جمعیت هفت هزار نفری‌در اطراف سمرقند قیام کردندتاسال ۱۲۱ انقلاب برپابود تا نصربن سیار رسما اعلام کرد گرفتن جزیه ممنوع است سی‌اهزارتازه مسلمان شکایت کردندکه از همه ما ها جزیـه گرفته‌اند.

عمال بنی‌امیه مالیات های‌گوناگونی‌وضع کردند وغنائم رابمیل خود تقسیم‌نمودند وباستثناء عمربن‌عبدالعزیز همه بزوروستم مالیاتهای‌مختلف‌بعناوین مختلف میگرفتند وحتی‌نصف‌دیات را برای‌خلیفه برمیداشتند ،

بنی‌امیه‌وصدقه‌ورشوه عمال خلفای اموی برای تأمین مخارج سال خود و خلیفه از صدقات و زکوة نیز استفاده کردند.

مثلا جزیه وغنائم جنگی‌که مخصوص مصرف جنگ وسپاهیان بوده و صدقات که برای تامین زندگی‌فقرا از متمکنین‌وصول میشد ـ بنی امیه می‌گرفتند و بهرمصرفی میخواستند میرسانیدندحتی مخارج‌رقاصان وموسیقی‌دانان‌وصلات‌شعراءومداحان را ازاین محل میدادند ـ بلکه کلیه صله شاعران خودرا از محل زکوةمیدادند ــ در حالی‌که خلاف شرع مبین‌بود ـ واین‌صلابرای مدیحه سرائی وبرای‌خوش‌آمد خلفا بود هیچ‌ربطی بمصالح کشوراسلامی‌یابنفع‌مسلمین‌نبودوگاهی‌هم‌مقرری آنها را از محل‌صدقات میدادند ومسلمانان آنها را ردمی کردند .

عبدالملك‌بن‌مروان بحج آمد دستورداد اموالی بین مردم تقسیم کنند چون کیسه های‌پول راآوردند روی‌آن نوشته‌بوداز محل‌صدقات‌مردم‌مدینه آنراقبول‌نکردند وگفتند مقرری ما ازمحل غنائم و مالیات است نه ازمحل زکوت و صدقات‌که مستحقین‌آن مشخص‌هستند ـ عبدالملك گوش‌نداد تامخالفت خود رابدنبال واقعه‌یوم‌الحره‌ثابت‌نماید،

مستشرقین‌نوشته‌اندخلفای‌بنی‌امیه درمواقع‌نیازفرمانروائی‌ممالك‌اسلامی‌رابمزایده میگذاشتند ودروقت اضطراروناتوانی‌هم دست باین‌عملیات میزدند .

کار رشوه‌دادن وگرفتن عمال وخلفا واعضاء دولت وکارمندان‌بحدی‌علنی ومعمولی

شده‌بود که جزو سنن بنی‌امیه قرار گرفت هر کس کاری‌داشت‌باید‌رشوه‌بدهد تاانجام شود حتی گرفتن یك‌حکومت‌هم‌وولایت‌مستلزم‌تادیه یك‌پیشکشی‌ذی‌قیمتی‌بود وبااین‌رفتارتشویق خادم وکیفرخائن بکلی ازبین‌رفت هر کس‌می‌توانست ایجاد پول نماید بهرعنوانی‌باشد او محبوب دربارخلفای اموی‌بود ـ چنانچه‌حکمرانی خراسان وتوابع‌در مقابل‌مبلغ رشوه **به‌یوسف‌بن‌عمر تفویض**‌شد و معلوم است منصبی که باپول گرفته شود چگونه خواهد بود ونمونه آن امروزهم در دستگاه های دولتی‌موجود است هرکس بخواهد کاری وشغلی بگیرد غیراز دادن‌رشوه‌و یاهمکاری‌شبانه‌موفق نخواهدشد .

تدریجا در اواخر دولت‌اموی پول‌ورشوه جای‌نفوذ سیاسی‌را گرفت‌لیاقت‌وشایستگی حسب و نسب ـ فضیلت‌وکاردانی از بین‌رفت هرکه‌پول‌بیشتر میدادیا دسته‌بندی‌وهمکاری بیشتر داشت‌وباترضیه‌خاطرخلفا ودرباریان‌را هم بهترفراهم میکرد زودترمنصب میگرفت ووالی میشد و خلاصه آنکه خلیفه تاپول نمی گرفت فرمانی‌راامضاء نمیکرد .

هنگامی که‌عبدالملك‌بن‌مروان با مصعب‌بن‌زبیر درعراق می‌جنگیدند کسانی‌نزد بزرگان کوفه و مکه فرستاد و از آنها یاری خواست ـ بزرگان این دو شهر در پاسخ خلیفه گفتند .

بشرطی‌با تویاری‌میکنیم‌که حکومت بعضی‌ازشهرهارا بما واگذاری وهرکدام خواهان حکومت‌هرشهری شدند درضمن‌چهل‌نفر برای‌حکومت اصفهان مسابقه‌گذاشتند عبدالملك ازیاران‌خودپرسید مگراصفهان‌چه‌خبر است‌که چهل نفرحکومت‌آنجا را ازمن‌میخواهند ؟!

بنی‌امیه‌اخلاق عصر جاهلیت را زنده‌کردند

پیغمبر(ص)اسلام سالها کوشید‌تاازجهالت وتعصب‌جاهلیت‌بیرون بردوباوج‌فضیلت‌ورقاء رسانندولی‌بنی‌امیه که‌بحکومت‌رسیدند همان‌خشونت وسادگی پیشین رازنده کرده وفرزندان خودرا میان‌بدویها میفرستادندتازبان‌عربی‌راخوب‌فراگیرند وعادات ورسوم‌ایلاتی رابیاموزند وازعادات‌بدوی جاهلیت که زمان‌خود امیه‌شایع بود تعلیم گیرند ومانند آنعصر‌بمشاجره ومفاخره‌ومباهله‌خودنمائی نمایندودرمجامع عمومی اشعاربسرایند راجع‌بایام جاهلیت وکارهای مضحك‌انعصرمفاخره کنند ودرباره جنگها وصلح‌هاسخنوری نمایندوبرای این‌کاربازاری‌بنام **مربد** دربیرون‌شهربصره‌تعیین کرده‌بودند که این‌سخنوری ومشاعره ومفاخره کنند .

درمقابل این بازارشعرای‌بزرك هواخواه اهل‌بیت‌طهارت هم‌بازاری‌ساختند که‌قصاید ومدایح درفضیلت ومنقبت ائمه اظهارمیسرودند ومیخواندند که فرزدق ازآنجمله‌شعرای معارض بود .

تعصب‌وطنی عرب عصرامویان

عرب‌قبل ازاسلام تعصب‌وطنی نداشت زیرا چادرنشین بودند که هرچند ماهی ازنقطه بنقطه دیگر کوچ میکردند وبجائی دلبستگی‌نداشتند که تعصب ورزند ولی‌چون بنی‌امیه ازنعم‌بی

حدوحساب اسلام بهره‌مندشدند یکی‌ازصفات آنها تعصب وطنی بود که پیدا کردند آنهم‌در منطقه نفوذ رومیان بودکه این خاندان همه نسبت بشام محل‌خلافت وحمایت معاویه همه آنجارا وطن خودگرفته وتعصب‌جاهلیت بلکه جنگهاروی این‌صفت جاهلانه بود.

دردوره خلفای اولیه عرب داخل شهری نمیشد مخصوصاً که قشونی داشت اطراف شهرها خیمه وخرگاه میزدند **«حابیه ورابیطه»** محل نزول عرب‌بیرون شهربودوچند نقطه راکه مرکزتجمع قشون‌بود **اجناد** میگفتند که **درکنارشهرهای‌دمشق-حمص اردن ـ فلسطین** تمرکزداشتند .

سپاهیان‌عراق درکنارفرات و(کرانه مجاورراه مدینه) دردونقطه اقامت مینمودند که **بصره‌وکوفه** باشد سپاهیان مصردردامنه **کوه‌المقطم** کناررود نیل جامیگرفتند بعداً آن شهررا فسطاط میگفتند .

امابنی‌امیه شام‌را برحجازوعراق‌ومصرترجیح دادندوآنجا وطن گرفتند وهمه‌فامیل خودرا یعنی تمام‌امویان‌رادعوت کردندآنجا وخانه وباغ‌ومزرعه‌وملك گرفتندواردوگاهها بشهرتبدیل شدوتعصب وطنی از اینجا شروع گردید .

وازاین‌نقطه شروع‌بکسب وکارتجارت وزراعت که تاآنعصربرای آنها سابقه‌نداشت پرداختند وازهمین نقطه تعصب وطنی واختلاف سیاسی واقتصادی شروع شد اما قحطی‌و عوامل دیگرآنها رامحتاج بمصروعراق نمودکه ازآن‌دوکشورکمك خواستند تادرنتیجه ملت اسلام‌بچند هیئت مختلف‌متشکل گردیدکه مانندعصرجاهلیت بدان‌مباهات‌میکردند

۱ درنسب اعراب مصرویمن ـ مکه ومدینه ـ آنها دراین فن برهمه مقدم‌بودند

۲ ـ درجامعه وطنی وتعصب مسکن اعراب ـ عراق ـ مصر ـ شام که‌رغماالانف بر مردم مکه ومدینه شروع شد

۳ - درجهت‌مذهبی شعب ـ سنی - شیعی ـ معتزله وفرق دیگر

سیاست عمومی دولت اموی از ۴۱تا۱۳۲

گفته شدکه سیاست اسلام دردولت خلفای راشدین براساس جامعه عرب استقراربود باعدل ومدارا وغرور دینی ممالك‌را بتصرف آوردند و **درظرف سی سال دولت پهناوری‌بنام کشوراسلام ساخته وپرداخته بدنیا معرفی کردند**

دراین نیم‌قرن سلاح مسلمین زهدوتقوی بودکه درسایه قرآن وشمشیرپیش رفتند ساده‌گی زندگی‌پیشوای وبی‌طمعی وبی‌تجملی سبب‌قبول واستقبال بی‌حساب مردم تشنه اصلاحات گردید درسیاست عمومی‌هم شودوانتخاب ومشورت وهمکاری صمیمانه واطاعت‌از اوامر از موفقیت‌آنهابود .

چون حکومت عادلانه **امیرالمؤمنین علی بن‌ابیطالب** باموبان انتقال یافت و سلطنت جابرانه تشکیل شداوضاع بکلی‌عوض وصفحه سیاست منقلب گردید واولین‌هدفی که مورد توجه بنی‌امیه بود اختلاف‌اموی وهاشمی‌وانتقام‌ازبنی‌هاشم بودکه‌سرلوحه‌سیاست معاویه وسایرین قرارگرفت معاویه کینه دیرینه راکه درجاهلیت بین‌این دوتیره هاشم و

بودتجدیدنمود واینك که قدرت باحکومت وزروزوردست آنها افتاد تاآنجا که میسر
ش از آن هم‌متصور نبود اقدام کردند .

یکی‌دیگرموضوع تقدم‌وتفوق عرب‌برعجم بود که دولت‌اموی دولت عربی مطلق‌بودو همه تنعم که ازغیرعرب بدست‌آوردند ارزش‌برای غیرعرب قائل نبودند

پس‌ازهجرت پیغمبرعرب قحطانی که انصار را تشکیل‌میداد قوت گرفتندوکاردست ودولی چون‌بنی‌امیه روی‌کار آمدند اطراف‌ابوبکروعمررا گرفتندو گفتند ماازقریش ودرهرکار ازانصارعقب‌ترهستیم ابوبکر گفت‌برای‌آنست که شمادیرتراسلام آوردید جبران‌کارخود بروید بامرتدین جنك کنید وباین‌ترتیب ازآنهابنفع خود استفاده .

درزمان‌عمرقریش را برای‌جنك بارومیان‌بکار گرفتند وبدین‌ترتیب افرادحزب‌اموی درکارهای‌مهم شرکت‌نمودند تافتح‌شام دست‌داد یزیدبن‌ابوسفیان را بولایت شام انتخاب کرد . وپس ازمدتی یزید مرد وبرادرش معاویةبن ابوسفیان والی‌شام شدوحکومت اوتا خلافت امیرالمومنین ادامه داشت‌بعدهم بخلافت‌رسید معاویه در سیاست عمومی ازانصار کمك‌خواست وباآنها هم مدارا کرد زیرامخالفت باصحابه بضرراوبود تانقشه جنگهارا طرح کرد وبسیاری ازاصحاب کشته شدند .

زمان‌معاویه اختلاف طبقاتی‌اقوام‌وقبایل‌عرب وتمایلات هرقبیله بهریك ازمدعیان خلافت تشنج مصنوعی پیدا و معاویه از این اختلاف استفاده کرد وتمایل روم وایران نیز بنی‌امیه‌وبنی مروان کمك کردتامعاویه‌نقشه‌خودرا بجریان‌اندازدوچند نفرواهیه وزیرك‌را بپول‌فریب‌داد که‌بدستیاری آنهابراوضاع‌مسلط شدچنانچه عمروعاص‌اورااز‌سقوط وشکست حتمی واقعه جنك صفین نجات دادوزیاد رابرادری خودبردوستان علی شورانیدومغیرةبن شعبه را بزورزر رام کرد وبولایت عراقین گماشت واواول کسی بود که پول‌سکه زدویزید راBولیعهدی معاویه بمردم تحمیل نمود .

معاویه درسیاست جاه‌طلب بودوبااین نقطه ضعف زیرکان‌سیاسی‌براوفائق‌می‌آمدند واین خودخواهی دراخلاف هم تاثیر کردچنانچه عبدالملك بن‌مروان گفت دوشیر در یك بیشه نمیتوانندزیست کنند وکسی جزما نباید درقلمرو اسلام مقتدر بماند معاویه برای حفظ این‌مقام تعصب‌قریش راتحکیم نمودودسته‌بندی‌های‌سیاسی راتشدید کرد تاحکومتش استوار گردد .

تمام‌افتخارات عرب درجاهلیت وتعصب نابخردانه آنها درعصرمعاویه تجدید شدو خشونت اخلاق عربی‌بامردم وحتی‌برتری دادند بدویان بردانشمندان غیر عرب ازاصول قوانین‌دولت اموی‌بود: که منتهای جدیت راداشتند که قریش رابر دیگران وخود را بر سایرین ترجیح دهند. وبدین ترتیب ممیزات شخصیت‌های دیگران مستهلك و محو شد امویین‌باتند خوئی ولجاجت وعنادوخشونت حکومت جابرانه که سخن یك کلام است‌بر همه تحمیل میکردند وتعصبات دیرین جاهلیت راکه دربازارهای عکاظ و غیره میدیدیم تجدید وتشدید می‌نمودند .

درنتیجه قبایلی بزرگ درعرب مانند قبایل بکربن‌وائل - عبدالقیس ازطایفه‌ربیعه قبیلهٔ کنده وازد ازیمن وتمیم‌وقیس ازمضرهمه ازکاربرکنار بودند . چون حکومت‌دردست قریش اموی‌بودآنها هم‌کارشکنی میکردند زیرا غیرازامویین کسی مصدرکاری نبودواین کشمکش سیاسی اززمان عثمان شروع شد درعصرمعاویه به‌بی‌نهایت شدت رسید معاویه گاهی‌بمصلحت سیاسی ازقبیله یمن‌وعدنان را دلجوئی میداد نه‌این‌که‌کاری بدهد.

معاویه قبایل یمن‌ومضررا که دوستارعلی بودند باپول تطمیع نمود ودرحقیقت‌آنهارا خریدزیرا براومسلم شدکه قریش ازراه‌ممالك پهناوراسلامی آن‌هم باآن قهرمانان‌شهیر کاری ازپیش نخواهد برد لذا این دوقبیله راآنقدرپول دادکه ساکت وراضی شدند واز **قبیله‌کلب هم‌برای پسرش یزیدختری‌گرفت** وچون زن عثمان هم ازآن‌طایفه **بودعده‌ئی هم برای خونخواهی عثمان بمعاویه پیوستند** وکم کم ازطوایف‌یمن ومضربرای پول‌نزدمعاویه‌رفتند وطایفه‌کلب که دائی‌های یزیدمیشدنددروفاداری‌بخاندان معاویه ثابت ماندند.

حتی‌پس‌از یزیداین وفاداری رانسبت بخالدپسریزید نشان دادندکه علیه عبدالله ابن‌زیادقیام کردند وبالاخره مروان منشی مخصوص عثمان را بخلافت نشاندند.

پس ازمعاویهٔ بن‌یزید قبایل‌کلبی - قیس مضری - یمنی - قحطانی- نزاری وغیره همه علیه بیدادگری امویین بخونخواهی امام حسین‌ع قیام کرده وباهم‌بکشمکش پرداختند بطوری‌که‌احزاب‌مخالف وموافق‌بنی‌امیه در شام و عراق و فارس و خراسان اندلس وافریقیه بزدوخورد پرداختند

البته این اختلافات درهرنقطه نسبت بزمان ومکان وسیاست محلی شدت وضعف داشت و نسبت بقبایل‌تغییروتبدیل می‌یافت‌زیرادرهرکجاحکومت‌محل‌باقبیله‌ٔموافق وباقبیله‌ٔمخالف بودوبطورکلی بایدگفت پس‌ازیزید سیاست‌عمومی بنی‌امیه حفظ خودشان‌بودواختلافات‌و جنگها بقدری انشعاب و شبکه پیداکردکه قابل شمارش واحصاء نبود ولی با همه این تفاوتها بازهم‌درهرحال‌قریش‌برتمام قبایل‌برتری داشت‌واگردرنقطه بین‌اعضاء واعمال‌دولتی اختلافی‌رخ میدادچون یك فرماندارقریش میرفت هردوطبقه ازاواطاعت‌میکردند وقریش هم‌چنددسته بودندکه درعصر اموی فقط بنی‌امیه منسوب‌بقریش‌مورداطاعت سیاسی‌بودند وبنی‌هاشم مورداطاعت علمی‌وسیادتی هریك هواخواهـانی داشتندکه باید این‌دوطبقه را درامورجهانی بدنیا . وآخرت بامادہ ومعنی تعبیرکرد هواخواهان اموی دنیاخواه - جاه طلب - شهوت ران بودند وجزمنطق‌شهوت‌وغضب هدفی نداشتند ولی‌هواخواهان‌بنی‌هاشم اکثردیندار- متقی - پرهیزکار- درخوف ورجاء بودند وهردسته شعراء وخطبائی داشتند که درمدح ومنقبت‌آنها قصیده‌سرائی‌هامیکردند ورو‌ی‌مبـانی فضیلت ورذیلت قدح‌ومدح میکردند بااین تفاوت‌که اشعارمناقب بنی‌هاشم‌مطابق باواقع وحقیقت‌بودومناقب بنی‌امیه مبنی‌برجعل حدیث‌بود زیراآنها منقبتی‌ومدیحتی نداشتند جز همان سلسله اخباری‌که خواندیم‌ودیدیم‌نهایت شعرونشرونفوذآن بقدری‌عیمق ومؤثربودکه چنان‌تحریك‌میکرد تا

منجر بقتل میشد چنانچه اشعار شریف اودر وصف امویین بود که سفاح را بقتل سلیمان بن هشام اموی تحریک کرد .

دوره بنی‌امیه از خودستائی

گفته شد که حکومت خلفای خمسی حکومت مذهبی بود و حکومت معاویه حکومت عربی بود که غیر عرب را موالی میخواندند ودر کمال حقارت‌وپستی وزبونی محروم ازمزایای اجتماعی نگاه‌داشته‌وانواع ستم‌وجور نسبت‌بآنهاروامیداشتند چنانچه جرجی‌زیدان‌مینویسد چه اهلا زمه وچه تازه‌مسلمانان ازامویان‌ومامورین آنان رندفراوان کشیدند بنی‌امیه با عجم‌موالی چون بندگان رفتارمیکردند وخودرا سرورو آنهارا بنده‌می‌پنداشتندمیگفتندما نجات‌دهنده شماهستیم که از کفرشمارا نجات دادیم ـ نه‌تنها درعرف‌وسیاست‌اجازه‌دخالت وهمدوشی نمیدادند درمساجد هم‌تازه مسلمانان رادرصف اول راه‌نمیدادند وجنازه موالی راتشنیع نمیکردند اگر جنازهٔ رامی‌دیدند می‌پرسیدند از کیست؟ اگرمیگفتند ازقریش است میگفتند **واقوماه** اگر گفته میشد عرب است میگفتند **وابلدتاه** اگر گفته‌میشد عجم است‌میگفتند جزء اموال الهی است هرچه رامیخواهند ببرند وهرچه را میخواهند بگذارند .

درزمان‌بنی‌امیه موالی کینه‌نداشتند چون‌درعرب احترام‌اشخاص بکینه بودموالی را برای‌تحقیربنام صدا میزدنداعراب باموالی دریك ردیف راه‌نمی رفتند آنها را **علج** یعنی‌خدانشناس ونادان میگفتند .

جاحظ در کتاب‌موالی مینویسد چون‌حجاج ثقفی‌ابن‌اشعث راشکست داد آندسته از موالی که پای‌رکاب اومیجنگیدند دستگیر کرد وهر کدام رابشهری تبعید نمود ودستورداد خالکوبهانام آنشهرتبعیدی‌راروی‌دست اوبکوبندوداغ بزنندویکی ازقبایل بنی‌عجل متصدی این‌پیکرنگاری شد وشعرای عرب موالی را بهمین نشانی هجو میکردند که مضمون شعر عربی این است

تو آن کسی هستی که عجلی گفت دست تو را نقش و نگار کردندو پیشوای تو از میدان گریخت !؟

یکی‌دیگراز تعصب امویان نسبت‌بموالی این‌بود که‌هر کجافتح میشد آن سر زمین وهرچه در آن بودمال‌خالص فرمانروای عرب‌قرارمیگریخت چنانچه سعید بن‌عاص والی عراق گفت سراسرعراق‌بوستان مامردم‌قریش‌است‌هرچه بخواهیم‌میگیریم وهرچه بخواهیم وامیگذاریم .

وعمروعاص درجواب فرماندار اخناست که مقدارجزیه را پرسید گفت شماانبارما هستید اگرهزینه‌ما فزونی یافت‌ازشمابیشترو گرنه کمترمیستأنیم امویان‌هرچه‌میخواستند ازموالی وعجم‌میگرفتند آنها راباتمام‌اموالشان ملك‌خودمیدانستندولذا گاهی‌میشدبعضی ازشهرها راباتمام جمعیتش واموالش ازضیاع‌وعقار واغنام واحشام واشجاروقنوات بیکی ازدوستان خودبرایگان می‌بخشیدند و گاهی‌درمقابل یك‌هدیه وتقدیمی‌دهی‌وقصبهٔ وشهری راصله داده واختیار آنرا بدوستان خود میدادند ویادر سلطه وقدرت‌برموالی اشخاصی را

پشتیبان‌شده وبااودمسازمیگشتند اکثراین‌جنایات چنانچه گفتیم ازمعاویه شروع‌شدوپس ازقریش وحتی‌بنی‌هاشم وخوارج که بابنی‌امیه جنك وستیزداشتند بازر وزور اموی تسلیم ومرعوب یاصاحب ملك ومال ومنصب شده کناررفتند وامویان هم‌برای بدست‌آوردن‌پول که تنهامایه قدرت بود کسانی‌رابکارمی گماشتند که‌ازقدرت ولیاقت آنان درتحصیل‌وجمع آوری مال مطمئن باشند ـ لذابدترین وظالمترین وقسی‌القلب‌ترین مردم عمال بنی‌امیه بودند که حجاج بن یوسف والی مصداق آن در زمان عبدالملك بن مروان بود ـ در آن عصروالی مکه عبدالله زیاد ووالی عراق مختاربن ابوعبیده بود که‌اورا برداشت وحجاج راگماشت تاهرچه خواست کرد .

بیدادعمال بنی‌امیه درجریان تاریخ دیدیم که عمال بنی امیه اکثر مردانی سخت سرکش وتندخو وسفاك وقسی‌القلب بودندزیرا جزجمع‌اموال وابراز خصومت هدفی نداشتند .

جرجی زیدان مینویسد مامورین اموی برای وصول خراج وذمه ومالیات اراضی‌از اهل ذمه بیداد میکردند وآنچه میخواستند ازمردم میگرفتند خواه چیزی برای مالك یازمین دارباقی بماند یانماند .

در آنعصر زمین را میپیمودند وازروی بهانه باج و خراج میگرفتند خواه زمین زرعی باشد یا غیرمزروعی خواه حاصل داده باشد یـا بایرباشد ویکی ازشرایط مالیات این بود که مبلغی برای زمین‌داران بمنظورمخارج اتفاقی غیرمترقبه میگذاشتند ـ وعجب اینکه‌حجاج بعبدالملك نوشت اجازه دهداین مبلغ ناچیزراهم وصول نماید وعبدالملك این پیشنهاد ظالمانه را ردکرد وجواب اورا چنین نوشت .

نامه‌عبدالملك بحجاج او بآنچه گرفته‌ای قانع باش وبه باقیمانده چشم مدوز برای این‌بینوایان گوشت‌واستخوانی باقی‌بگذارتااطراف آن چربی جمع‌شود»

این بیدادگری اگرچه‌سبب اسلام‌آوردن مردم غیرمسلمان شدولی کینه‌وظلم‌وستم اموی را دردل مردم ریشه دار نمود تا روزی‌که قدرت انتقام دست دهد .

امـا بااسلام‌آوردن آنهابازهم حجاج خراج ومالیات اهل‌ذمه رامیگرفت چون فشار اموبین برمردم ازجهت وصول‌مالیات زیاد شد تازه‌مسلمانان‌بشهرهای اسلامی‌مانند کوفه **بصره ـ فسطاط** که خود مسلمانان ساخته بودندرفتند واراضی خودرا بخویشان غیر مسلمان میدادند تا ازفشارعمال بنی‌امیه مصون بمانند .

حجاج بازهم آنهارا ازادنگذاشت بمامورین خود دستورداد تمام تازه مسلمانان‌را بدهات وقصبات وشهرهای خود برگردانند تامالیات خودرا بدهند وخراج رابپردازند که‌چون مردم این‌خبررا شنیدند باآه ونالهوگریه‌وفریاد یـامحمدا میزدندونمیدانستند بکجا پناه ببرند وبکجا عرض حال تظلم بدهند تاآنجاکه بابن اشعث پیوستند وبر حجاج شوریدند .

یزیدبن ابی‌مسلم والی‌یزیدبن عبدالملك درافریقیه وجراح درخراسان ودیگران

دربلاد ماوراالنهر نیزچنان وبدتر ازآن میکردند تاآنجاکه مردم سمرقند برای گریز ازپرداخت جزیه اسلام آوردند وچون دیدنداسلامشان سودی‌ندارد وجزیه آنان گرفته میشود دوباره بدین سابق خود برگشتند .

نکته نویسنده دراین جا بیاد نکته افتادکه یکی ازمورخین‌مصری مینویسد **فتوحات عمربن خطاب برای اسلام پشیزی ارزش نداشت بلکه بضرز معنوی اسلام بوده وچنین استدلال میکندکه دین اسلام دین عقل وعلم وفضیلت است واگرباهمان اسلحه پیش میرفت این تفرقه وتشتت افکار و اختلاف عقاید ۸۳ فرقه پیدا نمیشد ؟؟؟**

من‌اکنون‌که باین سطور نگارش جرجی‌زیدان‌برمیخوریم می‌فهمیم که‌آن نویسنده فاضل مصری خوب تشخیص داده اسلامی‌که مردم افریقا یابت‌پرستان ماوراء النهربرای فرار ازمالیات بپذیرند ودراثرعدم موفقیت بازبدین خودبرگردنداین دین اسلام اثری برای مسلمانی آنها باقی نمیگذارد - واین‌دین آن سعادت ورستگاری راکه‌هدف مقدس پیشوای اسلام بودتامین نمیکند .

مالیات رهبانان فشار مامورین اموی برمردم سر زمین‌های مفتوحه سبب شد که‌ازدین اسلام هم برگردند وبرای‌فرار ازسست‌گیری عمال اموی وشکنجه‌آنها بلباس رهبانان درآیند زیرا راهب ورهبان ازجزیه دادن بعنوان‌یك عالم دینی معاف بود .

این راه فرار هم برمامورین‌کشف شد بررهبانان هم جزیه تحمل‌کردند واولین کسی‌که باین‌کار دست زد **عبدالعزیزبن مروان** والی مصربودکه ابتدا راهبان را سرشماری‌کرد وبرای هریك سالی یك دینار جزیه مقرر داشت ونخستین جزیه‌ای‌که از راهب‌هاگرفت بدست اوانجام شد .

افزودن مالیات بنی‌امیه تنها ازاین‌راه پول‌جمع نمیکردند بلکه برای تحصیل مال‌وجمع ثروت مالیات‌را افزودندچنانچه معاویه به**یوردان** گماشته عمروعاص نوشت یك **قیراط** (۱)برمالیات قبطی‌های‌مصر بیافزایند - اما عمرو عاص درپاسخ معاویه نوشت اجرای این دستور امکان ندارد زیرا برخلاف عهد وپیمانی است‌که باآنها بسته‌ایم .

شایدعمروعاص برای‌آن این‌دستوررا اجرا نکردکه مصرطعمه اوبود نمیخواست مردمان رابرنجاند یا ازطعمه اوکسرشود ومبادا ازدستش بربایند .

ولی پس ازمعاویه آل زیاد وآل مروان برمالیات‌افزودند وآنچه خواستند ازمردم مصرگرفتند وعامل قوی وصول‌مالیات عبیدالله ابن‌حبحاب مامورهشام‌بن‌عبدالملك ۱۰۵- ۱۲۵ درمصربودکه هریك دینارمالیات قبطی یك قیراط افزودکه درحقیقت بیست درصد اضافه شد وقبطیان زیربار نرفتند وچون شماره‌آنها زیاد بود برمسلمانان شوریدند وگروه بسیاری کشته شدند .

---

۱ - قیراط ۲۰ر۱ دیناراست .

فشار بر نصاری

همین عمل‌را **اسامةبن‌زید تنوخی** نسبت بمسیحیان مرتکب شد ودارائی آنهارا گرفت وچنان آنهارا درفشار گذاشت که درروزگار اسامه مردم بدیرها پناهنده شدند - اسامه بیمناك شد دستورداد راهبان را شماره کنند ودست هرراهبی را با حلقه آهن داغ بزنند ونام راهب ونام ویرا وتاریخ آنراخال کوبی کنندوهرراهبی داغ وشناسنامه نداشت دستش راببرند ومسیحیان راملزم نمود قبض رسید مالیات دردست‌داشته‌باشند وبمامورین نشان دهند واگر قبضی‌ندارندده دینارجریمه شوند سپس دیرهاوراهب‌ها را بدقت‌بازرسی کردند وهرراهبی حلقه‌وشناسنامه در دست نداشت فوری توقیف میشد - که بعضی را زیر چوب هلاك کردند وبرخی راسر بریدند .

یقیناً روح‌اسلام ازاین‌ستمگری وبیداد مامورین متنفربود وخلفای هم راضی نبودند اما انتخاب عمال‌خائن ودزد، دستی بود که ازآستین خلیفه بیرون می‌آمد و مردم دور دست خلیفه راهم باهمان عینك میدیدند **وماطمئن هستیم که این حکومت نحس شجره ملعونه‌قرنها بشررا از سعادت اسلام دور داشت واولین شکستی که مسلمین درجنگهای‌صلیبی دیدند روی این عوامل وعمال اموی بود .**

خلیفه ازکار اسامه واقف شد او را توبیخ نمود ودستور دادطبق پیمان قدیم‌مالیات بگیرند ولی پس ازچندی بازعمال ستمگر دست بیغما وآزار واذیت زدند .

مالیات سرشماری

یکی دیگرازعمال ستمگرمصر**حنظلةبن صفوان**است که او مالیات‌سرشماری برآدم‌وحیوان‌مقررنمود دستورداد‌مردم‌وچهار پایان را شماره کنند ومبلغی برمالیات آنان افزود **وبرمسیحیان که جزیه خود را پرداخته بودند نشانی که شیرروی آن نقش بوده میدادند برخود نصب کنند** وهرکس آن نشان را نداشت دستش قطع میشد .

یکی دیگر ازمصادیق جور و ستم امویین مالیات سرشماری بود که رسمیت یافت **وعبدالملك‌بن مروان** خود دستورداد جزیه ذمیاق عراق که سالی یك‌دینارنقد و دو من گندم دوقسط روغن دوقسط سرکه بودآنراکم میدانست گفت مردم آنسامان راسر شماری کنید ودرآمد وهزینه آنها راماننديك‌کارگرحساب کنید روزهای تعطیل عید و جمعه راکسرنمائید وآنچه که برای آنان‌درآخرسال باقی‌می‌ماند بعنوان جزیه دریافت دارند مطابق آن حساب برای هرکارگری سالی **چهار دینار** باقی میماند لذا بامر خلیفه هم ذمیاق را یکسره دانسته از هرکدام سالی چهار دینار مالیات سر شماری گرفتند .

محمدبن یوسف برادر حجاج والی یمن شد براعراب مسلمان یمن سخت گرفت واملاك آنهارا بدون حق غصب کردومالیاتی علاوه برمالیات ده یك برآنها وضع کرد و تحمیل نمود واین مالیات تازمان **عمربن‌عبدالعزیز** باقی بود واو دستورداد برداشتند وهمان ده یك سابق‌را بگیرند.

عمال بنی‌امیه درفارس میوه باغها رابیهای زیادترازمعمول تخمین میزدند ومطابق ارزیابی ظالمانه خود ازصاحبان مالیات میگرفتند .

عمال اموی برزمین‌های بایر بلاصاحب مالیات وضع کردند وازمردم میگرفتند وهر سال درعید نوروز بنام عیدی ازافراد مالیاتی میگرفتند که این **مالیات سرشماری در یکسال زمان معاویه بالغ بر ده ملیون درهم شد .**

یکنوع دیگرمالیات عصراموی مالیاتی بود که بر مظلومان وضع میشد هــر کس میخاست عرضحال تظلمی بدهد باید مالیاتی پردازد این مالیات دوفایده‌داشت‌اولاشکایت کمتر میشد ثانیا بردرآمد آنها افزده میشد و این بــدعت هنوزبــاقی است کــه در عصرماهم میگیرند .

مالیات‌ازدواج

مالیات دیگرمالیات زن گرفتن بودهر کس‌میخواست زن‌بگیرد باید مالیات بدهد و این فشار بیشتر روی عجم و موالی بود که حق‌زن گرفتن‌از عرب‌را نداشتند ولی‌بعکس عرب‌میتوانست‌ازعجم دختربگیرد .

یکی دیگر ازفشار ظالمانه آنها پیمانه مخصوص وکیل اموی‌بوده که‌برای گرفتن جنس‌پیمانه دولتی‌اموی غیراز پیمانه‌معمولی مردم‌بوده وموقع تحویل جنس بایدآن‌پیمانه مخصوص رابیاورند ومالیات‌جنس‌تحویل بگیرند .

و دیگرآنکه در ضبط زکوة وصدقات بهای‌کاغذ و دفترواجرت‌بار بری خوارباررا از اهالی می گرفتند و خواربار عامل‌رانقدا یاجنساعلاوه برمالیات‌دریافت مینمودند ـو کسانی که مباشر سنجیدن غله بودند اجرت خود رااز روستائیان میگرفتند و همینکه دهاتیان‌وجه نقدبرای پرداخت مالیات‌می‌آوردند مقداری ازآن درهم‌هارابعنوان‌صرف و غیره برایگان بدون‌حساب‌میگرفتند.

ترتیب‌وصول مالیات‌دردولت‌اموی

جرجی زیدان‌مینویسدازگفته قاضی ابویوسف درضمن صحبت باهارون‌معلوم‌میشود که تحصیلداران‌اموی که دنباله آن بدوره عباسی‌هم رسید ازچه راههائی پول درمی‌آوردند .

بقرار مسموع دراطراف والیان‌و عــاملان دسته‌ای اقوام و آشنایان گرد هم‌درمی‌آمدند که هیچکدام مردمان نیك‌سیرت و درستکاری‌نبودند والی‌از آنان کمك‌میخواست وآنهارا بــرای وصول بـاج وخراج مأمـور میساخت آنها هم‌که ازافراد ماجرا جو و تهی دست وبلاشرط بودندوجز جمع‌مال برای‌خود فکری‌نداشته آنچه میتوانستند از مردم بعنوان باج و خراج میگرفتند وآنچه رامیگرفتند برای‌بیت‌المال نگاه نمیدانستند بلکه صرف تمایلات‌خود میکردند ونیز اطلاع یافته‌ام‌که مالیات را بظلم وزور میگیرند باین‌قسم که‌مودیان‌مالیات‌را درگرمای سوزان آفتاب‌نگاه‌میداشتند و بسختی‌کتك‌میزدند و خمره‌های سنگین بر آنان می‌آویختند ، و دست و پایشان راکندوزنجیر می‌زدند بقسمی‌که ازادای نمازباز می‌ماندند والبته

این ستمگری گناهی بزرك است و مخالف آئین اسلام می باشد(۱)

مستشرقین نواشته‌اند عاملان بنی امیه غالباً بدستور وبارضایت خلفای اموی برای تحصیل پول بمردم ستم‌میکردند و جون‌معاویه برای مبارزه بامخالفین خود مال و ثروت رابهترین عامل موفقیت وغلبه میدانست برای جمع مال بهرکاری دست‌میزدند واز هیچ عملی احتراز نداشت مامورین اوهم اختراعات‌وابتکاراتی‌دراجرای‌نیات او بخرج‌میدادند

ازخلفای اموی اول‌معاویه وبعد عبدالملك‌بن مروان‌درظلم وجوروتعدی وجمع‌مال بیداد کردندودومی‌اگرچه‌پیرو اعمال اولی بوده‌ولی‌اعمالش سفاك‌تر بود چه حجاج‌عامل عبدالملك درراه تحصیل مال‌ازهیچ چیزدریغ نداشت ــ درحالی‌که‌اگر خلیفه راضی‌نبود البته جلوگیری‌میکرد همانطور که زمان عمراگرماموری ظلم میکرد جداً موردمواخذه قرارمیگرفت .

معاویه‌هم بپیروی از سنت عمر نصف اموال عمال را مصادره میکرد و حتی نصف ارث آنهارامیگرفت بااین‌تفاوت که عمر میگرفت به بیت‌المال می‌ریخت معاویه میگرفت بحساب شخصی ضبط میکرد و کار از رویه نسبت بعمال گذشت و دارائی هرکس را که درمیگذشت‌توقیف میکردو نصف آنرامی‌برد .

عمال ومامورین هم‌بپیروی خلفاو فرمانفرمایان خود همین تعدی رانسبت بهم‌روا میداشتند وهرچه‌میخواستندمیکردندحتی‌مامورین جزءعمانند نویسندگان‌وتحصیلداران ومامورین اجراء هرچه‌میخواستندمیگرفتند وهرچه میتوانستند ستم‌وجور میکردند .

بنی‌امیه‌و عمال آنها در وصول مالیات

اکثر مورخین‌نوشته‌اند بنی‌امیه و عمال آنها بسیارسخت‌و بد منصب بوده‌اندبه‌آزاوشکنجه‌مالیات‌وصول‌می کردند واین‌روش ناپسندو اجحاف وزوروتعدی‌همچنان ادامه‌داشت تاسال ۹۹ عمربن‌عبدالعزیز که مردی‌پرهیزکار وبا انصاف و دادگستر بود درمقام‌برآمد بروش‌جد خودعمربن‌خطاب عمل‌نماید و دست متصدیان و ستمگران راکوتاه کند لذا بتمام عمال دستورداد فوری‌از ستمکاری دست بکشند و کارهای آنهاراکه همان رویه سابق بود بکبارك برشمردوازارتکاب جدید سخت‌منع‌نموده وازمهمترین کارهای‌اساسی او دشنام‌دادن‌بعلی ٤ بوده‌که بکلی منع کردو املاك واموال بسیاری از ذمیان که‌بناحق گرفته‌وانبار کرده‌بودند دستور داد هرکس براوستمی‌شده بدادخواهی‌بشخص او مراجعه نمایند ــ ستمدیدگان مراجعه میکردند و حتی یهود و نصاری‌ومجوس‌وموالی وطوایف‌دیگرداد خواهی میکردند واوشخصا رسیدگی‌می کرد وتاپایان نتیجه نهائی مراقب‌کاربود.

عمربدادخواهی مردم‌گوش میداد وازروی حق‌وانصاف رسیدگی میکرد و حق را بصاحبان‌حق‌میرساند .

بنی‌امیه که ازاقوام عثمان بودند ازرویه عمربن‌عبدالعزیز ناراضی‌شدند زیراجلو اعمال ناشایست وعادت‌استمراری آنها رابااین عدالت‌گستری گرفت جمع شدند نزد او گفتند این‌رویه تواموال امویان‌راازدست میدهدو دردرآمدآنها فتوری رخ خواهدداد-و

---

۱ ــ تاریخ جرجی زیدان ص ۲۸ ج ۲

عمه‌خود فاطمه دختر مروان که‌بزرك آن‌قوم‌بود نزداوفرستادند **عمر بن عبدالعـزیز جواب‌داد خداوندمحمد رابرای‌آسایش‌مردم‌فرستاده‌نه‌برای‌آزارمردم؟؟!!**

فشار امویان برمردم سبب‌شد که اکثر آنهااسلام قبول کـردند ولی‌ازترس فشار عمال مالیات چنانچه‌حیان‌بن شریب‌والی‌مصربعمربن عبدالعزیز گزارشی‌داد که عدهٔ‌برای جزیه مسلمان شده‌اند ولذا مقدار جزیه تنزل‌کرده تاآنجاکه من‌برای پرداخت حقوق مأمورین دولتی بیست‌هزار دینار از حارث‌بن ثابته وام‌گرفته‌ام اگراجـازه دهی از تازه مسلمانان هم‌جزیه بگیرم‌و این‌وام راپس‌دهم ـعمربن عبدالعزیز درپاسخ او نوشت .

ای‌حیان‌نامه تورسید همان‌هنگـام که تورابه مصرفرستادم از ناتوانی تو آگاه بودم **هم‌اکنون بفرستاده خوددستور داده‌ام بیست‌تازیانه برفرق توبنوازد این رابدان‌هرکه اسلام آورد ازپرداخت جزیه معاف است‌لعنت براین فکرمگر نمیدانی‌خداوند پیغمبر رابرای راهنمائی فرستادنه‌برای‌جمع آوری‌مالیات بجان خودم سوگند مـن‌آن سعادت رادرخود نمی‌بینم‌که همه‌بـدست من مسلمان شوند .**

عمال دولت عمربن عبدالعزیز ازاین قوانین سخت‌نگران بودند زیراعدهٔ‌را بجرم تندروی معزول ودستهٔ رابحکم عدم‌لیاقت درنتیجه همه‌بااو مخالف شدندو بیش‌ازسه‌سال تاب مقاومت اجرای عدالت‌را نداشتند واو را مسموم کردند .

ازبیان این خلیفه اموی معلوم‌میشود خیلی‌میل داشت اوضـاع وروال‌را برگرداند بعصر عمربن خطاب وبیدادگری امویین رابعدالت ودادگستری مبدل‌نمایداما باندازهٔ محیط فاسدبود وافراد حزب‌اموی بیدادگر مسلط بودندکه خلیفه مستهلك درافکارآنها شدوبالاخره کشته گردید .

مینویسد بقدری فشاربر مردم‌برای‌وصول مالیات سخت بودکه‌اکثرمتمکنین‌قسمتی ازاملاك خودرا واگذار بیکی ازافراد حزب‌اموی ودرباریان خلفا یا والیان میکردند تا ازشرآنها مصون‌بمانند وچه‌قدروضع حاضر ماشبیه بآنعصر است‌هرشرکت ومؤسسه‌بزرك ومالك بزرك یااز بازیگران صحنه سیاست است یاناچارابایداز سهام‌خود مقداری بیکی ازاین افراد مقرب‌اخاقان واگذارکرد تا مصونیت مالی داشته باشد .

هرقدر بیدادوجورعمال اموی افزون میشدعیش‌و نوش‌و خوشگذرانی خلفاءفزونی میافت زیرا بافشارو جوروستم‌مالیات می‌گرفتند وبااین وجود اصحاب عیش‌وکامرانی آنها تأمین میشدوعمال که‌بحکم الناس علی دین ملوکهم هرکار ازدستشان برمیآمد میکردند

جرجی زیدان می‌نویسد نخستین‌کسی که بیش ازدیگران بمیگساری وشهوترانی می‌پرداخت‌یزیدبن‌عبدالملك اموی‌بودکه امورخلافت وسلطنت رابعمـال ستم بیشه‌واگزار کرد وبادوکنیزك ماهروبنام **سلامه‌وحبابه** تاپایـان‌زندگی‌عیشی‌خوشی داشت که‌داستان عقشبازی اوکسب اعتنائی راپرکرد .

پس از یزید برادرش هشام خلیفه شد او مردی بخیل و نسیم و ستم‌پیشه بود و زمان او مالیات مصر بدست ابن حبحاب افزونی یافت و پس از او ولید بن زید بن عبدالملك بخلافت رسید و او مانند پدر بمیگساری و شهوترانی پرداخت و بقدری افراط کرد که بدست کسان خود کشته و یزید پسر او را بخلافت نشاندند سال ۱۲۶ یزید بن ولید خواست بروش عمر بن عبدالعزیز کام بردارد ولی توفیق نیافت زیرا محیط بمراتب فاسدتر از آن عصر بود و عمال مست و مخمور فرمان او را نمی‌شنیدند لذا او را هم ناکام از میدان سیاست خارج کردند و مروان حمار روی کار آمد که دیگر کاسه صبر مردم لبریز شد و او را خلع نمودند.

نظر باوضاع عمومی مردم اموی

چنانچه ملاحظه شد غالب افراد اموی بباده گساری و زن بازی و شهوترانی مشغول بودند و مامور کشور نمیرسند ـ وجز معاویه که اساس سلطنت را تحکیم نموده و باسیاست مخصوصی بکار کشور رسیدگی میکرد و عمر بن عبدالعزیز که میخواست بنسبت خلفای راشدین گامی بردارند بقیه همه مست و شهوت و باده و ساده و غمازی و قمار بازی بودند و **چرخ اجتماع بدست عمال ستمگر می چرخید هر چه میخواستند میکردند انتخاب عمال و والیان و مامورین که اکثر بخواهش کنیزکی درحال مستی فرمان صادر میشد یا در نتیجه پول هنگفت و پیش کش یك یا چند کنیز بزرگترین ایالت را باشخاصی نالایق و ستمکار میدادند.**

مثلا در زمان خلافت هشام بن عبدالملك برای گرفتن یك ایالت جنید بن عبدالرحمن گردن بند جواهر نشانی برای همسر خلیفه هدیه برد هشام خوشش آمد جنید گردن بند دیگری برای او فرستاد و در ادای آن سراسر خراسان را باو واگذاشت سال ۱۱۱ هجری هر زن هر جائی زیبای معروفی بود بنام کنیزك خرید و فروش میشد و بهترین آنها را می‌خریدند برای خلیفه اموی پیش کش می‌نمودند چنانچه بهای کنیزکی بنام **ذلفا** تا ده ملیون رسید و باخریدن و پیش کش درچه مقاماتی و مناصبی که گرفته میشد و چه کارهای مهمی که انجام میگردید ـ امروز هم ما می‌بینیم باداشتن چنین زنانی که موجب مفاخره و مباهات هستند چه مقام و منصبی میتوان گرفت و مهام امور اجتماعی را میتوان داشت.

عمال درست مانند امروز این هرج و مرج را که می‌دیدند بر جمع مال می‌پرداختند تا با آن چنین امتعه‌ای بدست آورند و مقامات حساس را اشغال کنند.

نتیجه این اوضاع این شد که برای احراز مقامات و رسیدن حکومت مردان جاه طلب مشغول خرید و فروش غلام و کنیز شدند و مردان باایمان و درستکاری از قبول مشاغل دولتی امتناع و احتراز داشتند و حتی المقدور اعتزال می گرفتند چه میدانستند خلیفه یا پول میخواهد یا غلام و کنیز قابل استفاده ـ ولذا آنها که بازیگر این صحنه بودند در تهیه کنیز و غلام مطلوب برآمدند تا وسیله تقرب داشته باشند، و چون بمقام و منصب میرسند بجان و مال و ناموس مردم دست تعدی و اجحاف دراز میکردند.

سلیمان بن عبدالملك فرمانفرمائی سراسر عراق را به یزید بن مهلب واگذاشت او از

قبول استان بزرك (مملکت امروزعراق) خودداری کرد بعنوان اینکه حجاج آنجاراویران کرده و اگر من هم عمل کنم وزندانهای حجاج را ازنوباز کنم مردم خشمناك میشوند واگر کمتر ازعمل حجاج پول بفرستم سلیمان قبول نمیکند وبرمن خشم میگیرد و بالاخره یزید حکومت عراق راقبول نکرد .

خلفا برای انجام منظورحقوق استانداران رابالا بردند شاید بطمع آن قبول کنند ودرآمد خلفا افزونی یابد چنانچه مستمری وحقوق یزیدبن عمربن عبیده والی عراق دراواخر دوره اموی بسالی ششصدهزار درهم رسید وحقوق خالدبن عبدالله قسری والی عراق درزمان هشام سیزده ملیون درهم یعنی یك ملیون دینار شد .

خلفای اموی عمال را باچنین حقوقی میفرستادند وپس از عزل حبحاب آنهامیرسیدند نصف دارائی آنهارامیگرفتند ـ یاهمه دارائی آنهابنسبت توقیف میکردند.

منشی خالد موسوم به حیان نبطی بهشام خلیفه اموی گزارشی داد که خالد قریب ۳۶ ملیون درهم از بیت المال تلف کرد .هشام فرمان داد بهرقسمتی میشد معادل آن مبلغ ازخالد ومأمورین اوبگیرند بازرسان حسابداری بامأمورین اجرابا نهایت سختی این مبلغ راوصول کردند قهراً که تنهامردم ناراحتی بودند عمال خوددولت اموی هم ناراحتی شدند وبدستگاه دولت دیگر اعتماد نداشتند .

میزان در آمد خلفای اموی

اگرچه انقلابات متوالی و شورشها وجنگها دفترهای آنهامعلوم ولی آنچه مسلم است امپراطوری اسلام در زمان امویین بسیار وسعت یافت و تقریباً در حدود وسعت ممالك عباسیان بود ولی امویان بیشتر بعراق و جزیره و مصروشام توجه داشتند درآمد سایرممالك غالباً باندازه مصرف «**والی و کاتب ـ سپاهی ـ وغیره**» یعنی بمیزان بودجه خود آنشهر برسد کمتر چیزی بپایتخت داده میشد .

درآمد سالانه مصروعراق وشام هم بنابمقتضیات زمان و طرزعمال فرق میکرد چنانچه معدل مجموع مالیات ازاینقرار ضبط شده است .

۱ ـ عراق سالی ۱۳۰ ـ یکصدو سی ملیون درهم .

۲ ـ مصر سالی سه ملیون دینار .

۳ ـ شام سالی یك ملیون و هفتصدهزار دینار .

مجموع کلی عمل کرد هرسه مملکت بطور متوسط ۱۸۶ ملیون در هم بود که باضافه درآمد کشورهای دیگر این ثروت صرف شهوات خلفا میشد در حالی که در زمان حضرت امیرالمومنین وامام حسن و عبدالله زبیر این در آمد که دربیت المال تمرکز می یافت مقداری زیاد صرف جنگ های با خوارج میشد ولی خلفای اموی موجودی بیت المال را صرف خوشگذرانی وتجمل در بار هوی و هوس وبخشش بمنیاگران و رقاصان و موسیقی وغلامان وکنیزان هرجائی میکردند .

خلفای اموی که ازمیزان ثروت مامورین خودآگاه شدند هریك را بجرمی احضار میکردند ودارائی آنها را مصادره مینمودند ومامورین دیگر بجای آنها می گماشتند و

بهمین ترتیب بیت المال مسلمین بغارت میرفت واین روش درخود خلفا اعمال میشد که تاثروت بی‌حدپیدا میکردند وبعیاشی وظلم وستم‌پرداخت او را می‌کشتند و بجای او می‌نشستند .

این رفتار درمکتب‌اسلام نبود ودین بکلی بااین روش ناپسند مخالفت بلکه مبارزه داشت .

جرجی‌زیدان مینویسدعمال بنی‌امیه‌هرچه میخواستند ازمردم میگرفتند وبعقیده آنان کشورهای‌فتح شده اسلامی وهرچه درآنست ملك آنان میباشد هرچه‌خواستندباید بکنند چنانچه یکی **ازمامورین بنی‌امیه‌گفت عراق بوستان قریش است** هرچه بخواهم ازآن برمیدارم وهرچه بخواهیم میگذاریم .

فرماندار **«اخنا»** که ازولایات مصراست ازعمروعاص پرسید میزان جزیه مردم این شهرچه قدراست ـ **عمروعاص گفت اگراین سپرراپرازطلاکنی پاسخ‌کافی برای این پرسش ندارم زیرا شماهاگنجینه ماهستید** اگر زیاد احتیاج داشتیم زیادترمیگیریم واگرکم‌خواستیم کمتربرمیداریم .

عامل دیگربنی‌امیه گفت **«صعید»** بوستان خلیفه است هرچه بخواهند ازآن برداشت میکنند .

مامورین‌بکارمیگماشتند که مانند خودشان بدین واحکام دین اهمیت ندهند وبرای پیشرفت‌مقاصد سیاسی‌بهروسیله‌ای تشبث می‌نمودند زیادبن‌ابیه والی‌معاویه وعبیدالله پسر زیاد والی یزید وحجاج والی عبدالملك‌ابن مروان وخالدقصری‌والی هشام‌بن‌عبدالملك وغیر ازهمان مامورینی بودند که فقط بدرد بنی‌امیه میخوردند .

خلیفه بوالی مینوشت **ازهرجا وهرطورشده پول بفرست .**

والی پاسخ میداد ازهرجا وهرطوربود پولی تهیه بدمشق فرستاد .

معاویه بزیاد دستورداد تامیتوانی زروسیم بفرست .

زیادهم بمامورین دستورداد بهیچکس هیچ نوع پول ندهید هرچه جمع میشود برای خلیفه‌بفرستید .

ازطرف دیگر مامورین همه قسم آزادی عمل برای جمع آوری پول داشتندوکسی بحساب آنها نمیرسیدوکسی نبود تظلم مردم را درباره آنهاقبول کنند قسمتی ازدرآمدها روز را برای خود نگاه میداشتند تاآنجاکه درآمد یکی از **عمال‌بنی امیه‌بسالی ده ملیون** درهم رسید **وثروتش‌ازسیصد ملیون** زیادترشد بقدری دستگاه پیدا کرد که حقوق دولتی بهیچ جای آنها نمیرسید **تاحدیکه امیةبن عبدالله بعبدالملك‌بن مروان نوشت‌که تمام درآمد خراسان‌کفاف مخارج آشپزخانه مرا نمی‌دهد .**

---

۱ ـ جرجی زیدان ص۹۵ ح۳

بنی‌امیه بهر وسیله بود پول تهیه و جمع می کردند

جرجی زیدان مینویسد دسته بندی وخریداری افکار وعقاید بنی‌امیه را وادار ساخت که کلیه قوانین و مقررات اسلامی را زیر پا گذارده وبانواع وسایل پول بدست می آوردند که برای حفظ مقام ومنصب وحکومت خود خرج کنند .

مطابق قوانین اسلام اموال بیت المال متعلق بمسلمانان است وخلیفه یاعامل او امانت دارمسلمانان میباشند وجزدرراه منافع نباید پولی مصرف کند وفقط حقوقی‌ازبیت المال‌برای خودش میگیرد که آن را نیزمسلمانان تعین میکردند وچنانچه دیدیم پس ازمرك ابوبکر فقط یك دیناراز بیت المال نزد وی باقی بود - عمرهم حقوق معین خودرا میگرفت واگرمحتاج بپول میشد ازبیت المال قرض میگرفت تابرای او برسد ازمحل غنیمتی یا هدایائی وام خود را میداد و او نظرش این بود پولی در خزانه نماند - روی این‌نظرمردم را از اشتغال بکارزراعت وملك داری‌منع میکرد ودرعوض مخارج آنهارااز بیت‌المال‌میدادوبااجرای‌این‌فکر که‌مخصوص‌باووتناسب بانظراووعصراوبود تمام‌مسلمانان را بحال خبردارتحت الصلاح نگاه میداشت که درمسجد درحال صلح بحث فقه وقرائت واستنساخ‌قرآن‌میکردند وهزینه آنها را ازبیت‌المال ومالیات وجزیهٔ وزکوة وغنائم آن همه کشورهای مفتوحه تامین میکرد - جمع آوری وتقسیم این درآمدها تابع مقرراتی‌بود که در سابق گفتیم حکم آنرا قرآن در باب خمس و زکـوة و غیره معین فرمود امـا بنی امیه .

مامورین بنی‌امیه

بنی‌امیه که برای‌فریفتن رجال‌وخوشنودی طرفداران خویش و ساختن شهرها بپول احتیاج داشتندغالب احکام اسلام را زیرپا میگذاشتند .

یك مجلس مهم مناظره ومعارفه

امام حسن معاویه و یارانش رامعرفی می‌نماید

این‌مجلس‌مناظره ومعارفه مشحون بریکسلسله اخبارتاریخی است که چندین خاندان را معرفی مینماید وسوابق اشخاص را روشن میسازد که مابرای مزید اطلاع ترجمه کرده ازنظر خوانندگان میگذرانیم .

خطب‌حضرت مجتبی وقدرت فصاحت و بلاغت امام‌دوم

امــام حسن مجتبیع درفصــاحت وبلاغت فرزند تربیت شده مرتضی‌علی ووارث‌امیرالمومنین درتقوی وگفتاروکرداورفتار وقدرت قلم وبیان بود .

دراخباراست که امام‌حسن سفری‌بشام رفت ودرآنجااطرافیان معاویه اوراتحریك نمودند که با امام احتجاجی بنمایند وازاین روهریك از رجال دربار معاویــه مانند **عمروبن عثمان ـ عمروبن عاص ـ عتبةبن ابی‌سفیان** ـ وغیره هر یك سخن آغازکردند که امام حسن را تحقیروسرزنش کنند وآنحضرت هریك رابــایك خطابه مهیج ولرزاننده مقهور ومغلوب نمود وسبب انفعال وشرمندگی آنهاشد .

برخی این وقایع رادرمدینه نوشته‌اند وبعضی درکوفه بنظرماهم بیشتراین جریان درکوفه مدت اقامت‌آنحضرت رخ داد درهرحال اطرافیان‌خود خواه معاویه که درانتظار یك صحنه مضحك‌ومسخره آمیزی بودند قرارگذاشتند که معاویه وادارکندتا امام حسن را برمنبرنمایند وچون نتوانست باآنها احتجاج کند او را تحقیروسرزنش نمایند .

ولیدبن عقبة بن‌ابی‌معیط و مغیرة‌بن‌شعبه باآن‌سه‌نفردیگررفتند نزدمعاویه گفتند خوب‌است که حسن‌بن‌علی را احضارکنی تااورا تحقیرکنیم وحشمت اورابشکنیم وثابت‌کنیم که لایق‌این مقام‌نبودــ چه اوبروش‌پدرش‌میرود ومردم‌این رویه رامی‌پسندند و بایداورا درمیان‌مردم سرزنش‌کنیم ـ تادرنظرمردم هم کوچك شود!!

معاویه گفت می‌ترسم اورااحضارکنیم وباقدرت فصاحت وبیان بلیغ‌خود شماها را در قید ننگ و عار مقلد نماید بطوری که تا وقت مرك نتوانید از زیر بار ننك و عار خارج شوید .

من ازملاقات حسن بن‌علی ومقالات اودرهول وهراسم واگراورااحضار کنم ناچارم حق وانصاف رارعایت نمایم .

عمروعاص گفت ای‌معاویه توچه ترسووضعیف‌النفسی توبیمناکی باطل اوبرحق ماو

سقم او بر صحت ما غالب شود؛ فرمان بده تا او را حاضر کنند تا با او صحبت کنیم!

معاویه بطلب امام حسن فرستاد امام حسن فرمود چه کسانی نزد معاویه هستند قاصد گفت عمرو عاص و رفقاء او و ندیمان او که همیشه اطراف او را دارند نزد او نشسته بودند

فرمود خدا بکشد آنها را و سقف برسر آنها خراب شود و عذاب الهی آنها را بگیرد ازجائی که ندانند از کجا رسیده است آنگاه فرمود لباسهای مرا بیاورید پوشید و بیرون رفت و سر بلند کرد پروردگارا بامید تو میروم که مرا بر آنها غالب سازی و شر آنها را از من دفع کنی **الهی از تو استعانت می‌جویم که مرا یاری دهی و درپناه خود حفظ کنی.**

امام حسن بر معاویه وارد شد معاویه استقبال کرد آنحضرت را جای خود نشانید و مصافحه کرد و ترحیب و ترجیب گفت آنگاه اضافه کرد که این چند نفر که حاضرند اصرار ورزیدند که تو بیایی اقرار کنی عثمان مظلوم کشته شد و پدرت او را کشت **بشنو چه می‌گویند و پاسخ ده**

شجاعت و مناظرات امام حسن با معاویه و اصحابش

مرد شجاع و قهرمان آنست که بتواند در برابر دشمنش حقایق را بیان کند مخصوصا دشمنی که نیرومند وقوی پنجه و مسلح و مجهز باشد امام حسن محور قطب ولایت بود و شجاعت خود را برابر دشمنان قوی پنجه سترك خونخوار که دست باسلحه بودند و هرچه دلشان میخواست میگفتند نشان داد و شهامت ادبی و شجاعت قلبی را بروز و ظهور داد دشمن را بباد شماتت از حسب و نسب و کردار و گفتار گرفت

مناظرات امام حسن را با معاویه سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص وزیار بن بکار در کتاب المفاخرات و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند و سید محسن عاملی در اعیان الشیعه و سپهر در ناسخ التواریخ و شیخ راضی آل یسن در صلح الحسن نوشته اند

امام حسن فرمود سبحان الله خانه خانه تست و تو بر آنها حاکمی سوگند بخدای یگانه از کلماتی که این‌ها به من ناسزا بگویند از دو حال بیرون نیست یا این سخنان را تو پسندیده و بدان خاطر تورا میخواست که تو مردی فحش دوست باش و اگر ناراضی شوی ضعیف هستی که اطرافیانت بدون رضایت تو سخنی گویند و مرتکب عمل زشتی شوند و من حیا میکنم از این دو صفت اکنون بگو بدانم کدام را می‌پسندی اگر من میدانستم مهیای دشنام هستند بتعداد آنها از بنی هاشم حاضر میکردم با آنکه اکنون همه آنها از تنهائی من هم بیمناك هستند چه خدای تعالی پشتیبان من است.

سخنان عمرو بن عثمان

عمرو پسر عثمان بن عفان بود که حاشیه نشین معاویه و بدخواه اهل بیت بود و با امام حسن کرد گفت هرگز فکر نمیکردم عثمان کشته شود و فرزندان عبدالمطلب هنوز زنده باشند و حال آنکه عثمان خواهرزاده آنها بود و عثمان فاضلترین مردم و در نزد رسول امر منزلتی داشت خون او را بی‌جهت ریختند و حق او را رعایت نکردند - ای مردم انجمن‌ها تشکیل دهید و داد مرا بگیرید آیا سزاوار است که حسن بن علی و خویشان او زنده باشند و کشندگان عثمان بدون

متعرض روی زمین آزاد حرکت کنند وبعلاوه عثمان نوزده ۱۹ نفردیگر از بنی‌امیه در جنك بدر کشته شدند باید خون آنها را گرفت

سخنان عمروعاص خطاب بامام حسنع

چون‌سخن عمروبن‌عثمان بدینجارسید عمروعاص رشته سخن رابدست گرفت وروبامام حسن کرد گفت ای پسر ابوتراب ما ترا حاضر کردیم تااقرار کنی که پدرت علی ابوبکرصدیق راذ پوشیده ودرپنهانی مسموم کردوقتل‌عمرفاروق بشرکت‌اوبودوعثمان را اومظلوم کشت‌واین همه‌کاررابرای احرازخلافتی که حق‌اونبودانجام‌داد وپس‌ازآن گفت ای‌پسران عبدالمطلب خداوند شماها راپادشاهی وحکومت‌نمیدهد تامرتکب امری‌شوید که سزاوارآن‌نیستید ای حسن تومیدانی که پدرت‌امیرالمؤمنین‌است وتومردخردمند ودارای رأی صائب‌نیستی تومطرود ومتروك قریش هستی واین که ماتوراازخلافت کنارگذاشتیم موجب‌رضایت‌پدرت میباشد ماتورا حاضر کردیم تـا تورا وپدر تورا تحقیر کنیم ودشنام دهیم وتو را قدرت و استطاعت آن نیست که برما عیبی واردآوری یامارا تکذیب کنی اگردروغی‌برتوبستیم و سخنی بباطل گفتیم وبرخلاف حق و عدالت مطلبی بیان کردیم بگو تا بدانیم کدام‌یك از این‌مطالب‌صحت ندارد واگرتووپدرتو بدترین خلق خدایند و خداوند کفایت کرد مارا بقتل پدرت‌وتوهم‌ای‌حسن‌دردست ماگرفتاری‌سوگندبخدای‌اگرتورا باشمشیر درگذرانیم درنزدخداگناهکارنباشیم ودرنزد خلق‌هم عیب وعاری برما نباشد .

سخنان عتبة بن ابی‌سفیان

پس از آن‌دو عتبة برادر معاویه رشته سخن را بدست گرفت گفت ای‌حسن پدرت علی شرقریش‌بود وقطع رحم کردوخون قریش بریخت و توخود ازکشندگان عـثمانی و چون ماترا بکشیم‌بحق‌کشته باشیم چه بحکم قرآن کریم قصاص‌خون عثمان برتو فرود آید اماپدر توعلی راخداوندرفع کردوبقتل‌او مارا کفایت فرموده وامیداو برای خلافت‌کاری‌نکوهیده ویست است ـ زیرا در خورآن نیستی‌که این مسند در خور تونیست و تو شایستگی این مقام‌را نداری.

سخنان ولید بن عقبة بن ابی معیط

پس از آنهمه شماتت و دشنام وسخنان نکوهیده ولیدبن‌عقبة بن‌ابی‌معیط رشته سخن راگرفت و بدنبـال متعهدین خـود شروع کرددشنام‌دادن گفت‌ای‌معشربنی‌هـاشم اولیـن کسی که شروع بمثالب عثمان کردشما هستید ومردمان‌رادر قتل عثمان‌همدست‌وهمداستان‌نمودید تاآنجاکه اورا عرضه دماروهلاك‌ساختیدوقطع‌رحم کردیدوامت‌رابهلاکت‌افکندید و خون وخونهای‌مردم‌رابناحق ریختیدواین‌همه در حرص پادشاهی و طلب دنیای دنی برآمدید وحال‌آنکه عثمان خال ودائی شمابودـوشمااول کسی‌هستید که براوحسدبردید ومتصدی قتل اوشدیداکنون‌قدرت‌خدای‌را درکیفرخوددیدید.

سخنان مغیرة بن شعبه

سپس‌رفیق دیگر آنها مغیرة‌بن‌شعبه بـسخن پرداخت و ناسزاء بعلی گفت وبعدرو بامام حسن کردوگفت عثمان بی گناه کشته شدواو مظلوم بود و پدرت‌علی‌را درقتل‌عثمان‌برائتی‌نیست‌وعذر اوپذیرفته نشداگرپدرت

بقتل عثمان راضی نبود کشندگان عثمان را اطراف خود راه نمیداد ودرحفظ حمایت آنها نمیکوشید وسوگند بخدای که پدرت صاحب شمشیر وصاحب زبان بود، او بود که زنده ها را میکشت و کشته ها را بعیب میگرفت ـ بدانکه بنی امیه از بنی هاشم بهتر بودند و معاویه از تو بهتر است پدرت دشمن رسول خدا بود ومیخواست که او را بکشد ورسول خدا از قصد او آگاه شد وبعد از پیغمبر از بیعت ابوبکر اکراه داشت تا اورا بعنف بکشیدند و از این روی ابوبکر را در پنهانی مسموم کرده وپس از ابوبکر با عمر منازعه کرد و در کشتن او شرکت نموده و سپس بقتل عثمان پرداخت وشریك خون عثمان شد بـا این همه ای حسن آیا او را چه منزلتی نزد خدا و نددر قرآن کریم سلطان را ولی مقتول فرمود **اینك معاویه ولی مقتول است واگر ما ترا و برادرت حسین را بکشیم سوگند بخدای که تلافی خون عثمان نشده ای پسر ابیطالب خداوند نبوت سلطنت را در میان شما جمع نمی فرماید.**

در اینجا سخن او هم تمام شد و دیدیم که نکاتی از این سخنان بدست می آید شیوه سیاست درهر عصر باهم شباهت کامل دارد .

دردنیا چیزی تازگی ندارد فقط صفحات اوراق عوض میشود والااصل قضیه باهم شبیه است درعصر سیاست گاهی میشود که آنچه حق طرف است بخود نسبت میدهند وآنچه خود مرتکب شده اند بدیگران حمل میکنند ـ وکینه های دیرینه را بروز میدهند وهمه جنحه و جنایت را که خود مرتکب شده اند بعهده دیگران بگذارند ـ و همه خوبی ها و خدمات دیگری را بحساب خود می گیرند ودرضمن گفتند که کشتن علی باشاره آنهـا بوده ودرمقام کشتن امام حسن وامام حسین نیزهستند و بعلاوه این نهایت خصومت و دشمنی است که کسی را دعوت کنند وحضورا انواع شماتت ودشنام وناسزا را باو بگویند و نتوانند پاسخی بگوید اما از آنجا که بنی هاشم واولاد علی وفاطمه دارای یك غیرت و خون مخصوص هستند با کمال قدرت وشجاعت وشهامت پاسخ اورا داد.

خطاب امام حسن بمعاویه

امام حسن ع باآنکه یکه وتنها در مقابل قهرمانان اموی در خانه معاویه قرار گرفته بود بیمی بخود راه نداد وبا کمال شهامت ادبی اول خطاب بمعاویه وپس از آن یك یك آنها را جواب دندان شکنی داد که سخت متاسف شدند .

امام حسن ع فرمود ای معاویه سپاسگذارم آنخداوندی را که ما را بسیادت افزود ودرود بر جدم محمد مصطفی که سبب هدایت شما شد اول ما یعنی جدم اول شما را که ابوسفیان بود هدایت کرد وآخر ما آخرین دودمان شما را هدایت خواهد کرد ـ ای معاویه نخستین بار با توسخن بگویم این جماعت مرا شماتت و دشنام نـدادند و سب نکردند بلـکه تو بودی که آنها را بارداری تا بنشینند وآنچه دلتان خواست بگوئید وحقد وحسد وبغی وطغیان وخصومت وعداوت قدیمی خودرا نسبت به پیغمبر خدا بروز دارند بخدای تعالی سوگند اگر این جماعت درمسجد رسول خدا حاضر نشوند ومهاجرین وانصار حضور داشتند هرگز قدرت نداشتند سخن بگویند آنهم باین کلمات که برروی من بگویند شماها هستید که یکدیگر را براهانت من اعانت وحمایت میکنید من اگر سخنی بحق بگویم کتمان میکنید

واگر باطل بگویم تصدیق میکنید .

ای معاویه ابتدا بشرح حال تومیکنم و آنچه میگویم سوگند میدهم که بحق تصدیق کنی.

آیا آنکسی را که شتم وسب کردی یعنی پدرم علی آن نبود که بر دو قبله نماز گذاشت **و توای معاویه آنروز درخلافت وعبادت و بت پرستی میزیستی** مگر علی نبود که با رسول خدا بیعت کرد ویکی بیعت رضوان و دیگری بیعت فتح و تو همان ایام بیعت **اول کافر بودی** ودر بیعت آخر ناکث بودی ترا بخدا این سخن حق نیست.

مگر علی نبود که با رسول خدا درجنگ بدر بود وپرچم را بدست داشت **و مؤمنین** با او بودند و تو ای معاویه پرچم **مشرکین** را در دست داشتی و همان روزگار بتهای بزرك سجده میکردی و باپیغمبر خدا بجنك می پرداختی و یاد داری که درروز احد باز **پرچم پیغمبر باعلی بود و توای معاویه حامل رایت مشرکین بودی** وباز درجنك احزاب علم باعلی بود وپرچم مشرکین باتو بود وخداوند بوسیله پرچمداری هدایت که دست علی بود باپیروزی برگشت .

شما را بخدا سوگند آیا میدانید وقتی پیغمبر طایفه بنی قریظه وبنی نضیر را احضار واورایت وپرچم مهاجرین را بعمربن خطاب سپرد ورایت انصار را بسعدبن معاذ وآنها را بجنك جهودان فرستاد وسعدبن معاذ زخم بزرگی برداشت بطوری که اورا حمل کردند بلشکرگاه بردند عمربن خطاب هم فرار کرد درحالی که لشکررا می ترسانید و لشکر هم اورا می ترسانیدند رسول خدا فرمود پرچم را بدست کسی میدهم که دوست خدا و رسول خدا باشد وخداورسول هم اورا دوست بدارند تا خداوند بدست او فتح فرماید ابوبکروعمر دیگرمردم مهاجروانصار نگران بودند آنمرد کیست و آنروز علی را دردچشم عارض شده بود پیغمبر اورا بخواست وبآب دهان مبارك چشم اورا علاج کرد وپرچم را بدست اوداد **خداوند بدست علی قلاع خیبر گشود** و توای معاویه دراین موقع درمکه دشمن خداورسول بودی و آیا مردی که خدا ورسول او را دوست دارد آیا اودشمن خداودشمن رسول خداخواهد بود؟!

بازخطاب بمعاویه فرمودسوگند بخدای آیا هنوزبدل ایمان نیاورده ای بلکه ازبیم جان چیزی میگوئی که هرگز بدل عقیده نداری.

ای مردم شما را بخدا سوگند آیا میدانید که درغزوه تبوك رسول خدا علی را در مدینه بجای خویش گذاشت ومنافقین خواستند اورا ازمدینه بدنبال پیغمبر بفرستند ولی راضی نشد وعلی می گفت پروردگارا من هم دقیقه ای ازتوجدا نبوده ام اکنون هم اجازه بده ملازم رکاب باشم فرمود **یاعلی مگر نمیدانی که تو وحی منی و خلیفه من درمیان امت من و بمنزله هارون برای موسی میباشی** آنگاه دست علی را بگرفت وبسوی خود کشید وفرمود ای مردم کسی مرا دوست دارد خدا یرا دوست داشته وکسی که علی را دوست دارد مرا دوست داشته شمارا بخدا قسم اما میدانید رسول خدا درحجة الوداع مردم را مخاطب

داشت وفرمود برای آنکه شمادر گمراهی نمانید کتاب خدای را در میان شما بودیعت گذاشتم پس حلال آنرا حلال دارید وحرام از حرام شمارید و بمکملات آن عمل کنید و بمتشابهات آن ایمان آورید و نگوئید ایمان آورده‌ام بدانچه خداوند کریم در قرآن نازل فرمود ودوست دارید اهل بیت وعترت مرا وتولا جوئید بایشان ونصرت کنید آنها را . چه قرآن واهل بیت من دو ثقل عظیم هستند تا سر حوض کوثر ازهم جدا نشوند .

آنگاه علی را پیش خود خواند وبرسر دست بلند کرد وفرمود بارالها دوست دار کسی را که علی رادوست دارد ودشمن دار کسی را که علی رادشمن دارد خداوندا دوستان علی رادر بهشت ودشمنان اورا درجهنم داخل کن آنگاه علی را پائین گذارد وبخود او خطاب کرد توئی که راهنمای بیگانگان درقیامتی - ودرمرض مرگ پیغمبر گریه کردعلی پرسید گریه برای چیست فرمود جماعتی باتو کینه توزی میکنند درحالی که بظاهر مسلمانند وچون برتو غلبه کنند کفر خودرا ظاهر سازند .

شمارا بخدای سوگند آیا میدانید که پیغمبر خدا هنگام رحلت فرمود ای مردم این اهل بیت من وعترت من هستند من دوست دارم کسی را که آنها رادوست بدارد ودشمن میدارم کسی را که آنها رادشمن بدارند آنها چون کشتی نوح هستند هر کس متمسك بدوستی آنها شود نجات یابد وهر که منحرف ومتخلف شود هلاك گردد

سپس ازتکبر وتفرعن فرعون سخن گفت وسقوط آنها متذکر گردید - وباتجدید مطلع بنام خداوند تبارك وتعالی. فرمود .

دنباله سخن امام حسن ع خطاب بمعاویه

امام حسن پس ازخواندن آیاتی چند ازقرآن راجع به خبر فرعون وموسی واینکه فرعون بلند پروازی میکند تا آنکه خود واصحابش غرق شوند وپیروان او آنها هستند که دختران رامیکشند وپسران رازنده نگاه میداشتند وخداوند فرمود مازمین رامیراث خلفای خود قرار داده‌ایم تا ازحکایات فرعون وهامان وقشون آنها عبرت بگیرند وپرهیزکار شوند.

ومن اکنون همان معنی را برای شما بیان میکنم بدانید حق حق ماست که شما مطالبه میکنید و نسبت بخود میدهید شما هستید که بر دوستان ما نهضت وحمله کرده‌اید - شما میدانید پدرم اول کسی است که خواهشهای نفسانی را برخود حرام کرد وشما آنکس هستید که حلال خدا راحرام کردید وحرام اورا حلال نمودید - علی آنکس است که برزمان مرگ مطلع است ازخوب وبد آگاه است او بین حق وباطل خود تمیز میدهد ودر گذشته وآینده نظیری نداشته است شما نمیتوانید انکار کنید که بین زنان فاطمه بنت عمر ودوره جاهلیت بافاطمه زهرا ودوره اسلام چقدر فرق دارد ما بنی هاشم ازاولاد فاطمه وعلی هستیم که ازدودمان پیغمبران ورسول خدا میباشیم - علی آنکس است که دراسلام برهمه سبقت داشت ودرعلم ودانش بر همه مقدم بود ودرجهاد نظیری نداشت اولین مردی است که باسلام گروید علی بود واول زنی که با سلام گروید خدیجه بنت خویلد بود - آنها بودند که دردو قبله نماز گذاردند و بهترین زنان دنیا وآخرت فاطمه زهرا سیدة نساء العالمین بودند وازبهترین اولاد، حسن و حسین فرزندان فاطمه هستند که سیدشباب اهل الجنه میباشند وبیعت من برتو عهدیست لازم

که اگر بیعت نموده بودی ایمن از عذاب الهی میشدی فرمود ای معاویه شما از آن خاندانی هستید که خداوند آنها را لعنت کرده ومن گواهی میدهم که شما ملعون پیغمبر هستید.

آنگاه روی باصحاب کرد و گفت شمارا بخدا قسم که رسول خدا بطلب معاویه فرستاد تا برای جماعتی از بنی خزیمه نامهٔ بنویسد فرستاده پیغمبرص چند بار رفت و برگشت و گفت معاویه غذا میخورد رسول خدا بخشم آمد فرمود خداوند شکم اورا سیر نکند ای معاویه این دعا تا قیامت اثر خودرا خواهد داشت ـ سپس فرمود ایها الناس سوگند میدهم شمارا آیا نمیدانید که من جز بصدق نگویم ـ ای معاویه تو بودی که پدرت ابوسفیان برشتری سرخ موی سوار بود وبرادرت عتبه که حاضر است مهار آن شتر را میکشید وتو راننده آن شتر از عقب سر آنها بودی وپیغمبر خدا برسوار وراننده ومهار گیرنده آن لعنت کرد .

بازفرمود ای مردم شمارا بخدا سوگند میدانید من جز براستی سخن نگویم ای معاویه آن پدرت ابوسفیان بود که پیغمبر خدا اورا هفت بار در هفت مورد لعنت کرد .

اول وقتی بود که ازمکه بمدینه هجرت کرد وابوسفیان همدر مراجعت ازشام بآن حضرت برخورد قصد آزار واذیت وسب پیغمبر را نمود خداوند شر را ازاو گردانید .

دوم موقعی بود که چون درجنك بدر ازعزیمت پیغمبر آگهی یافت کاروان قریش را ازراه مکه بگردانید وبسلامت بمکه رسانید

سوم آنوقتی بود که درروز احد بارسول خدا سخن گفت رسول امر فرمود خداوند مولای من است نه مولای تو ابوسفیان گفت عزی (آن بت بزرك) مولای من است که خداوند وپیغمبر وملائکه هم اورا لعن کردند .

چهارم درروز حنین بود ابوسفیان بجمع قریش وجماعت هوازن پرداخت وقبایل جهود را برمی انگیخت علیه پیغمبر وخداوند آنها را ابر گردانید و منهزم نمود .

پنجم وقتی بود که توپدرت وسایر مشرکین قریش در حدیبیه رسول خدای راازز یارت خانه خدا منع میکردو نگذاشتند شتر قربانی خودرا بمحل ذبح برساند خداوند ابوسفیان وخاندان اورا لعنت کرد

ششم درجنك احزاب بود که ابوسفیان بجمع قریش پرداخت که علیه پیغمبر قیام کنند رسول خدا اورا لعنت کرد پرسیدند یا رسول اله آیا درخاندان آنها مومنینی نخواهد بود؟ فرمود لعنت من شامل حال مومنین نمیشود .

هفتم روزی بود که هفت تن از بنی امیه وپنج نفر ازقریش قرار گذاشتند پیغمبر رابکشند جبرئیل خبرداد پیغمبر بر آنها که کشاننده شتر وراننده شتر وسوار شتر بودند لعنت کرد و از این موارد حال ابوسفیان معلوم میشود

فرمود ای مردم شمارا سوگند بخدا میدهم شاهد باشید ـ شما میدانید که ابوسفیان پس از بیعت مردم باعثمان بخانه اورفت گفت ای برادرزاده آیا غیر از بنی امیه کسی اینجا حاضر است چون اوکور شده بود نمیدید گفتند نه کسی نیست گفت ای جوانان بنی امیه خلافت رابدست آورید ودست بدست هم بدهید وبدانید که بدان **کسی که جان ابوسفیان دردست اوست نه بهشتی ونه دوزخی میباشد ! !**

سوگند بخدا آیا شمانمیدانید که ابوسفیان وقتی مردم باعثمان بیعت کردند دست برادرم را گرفت وبقبرستان بقیع غرقد آورد ودرمیان گورستان بآواز بلند صدا زدای اهل قبور شما بامابر سرخلافت جنك میکردید امروز بزیر خاك پنهان شدید وکارخلافت بدست ماافتاد حسین برادرم باو گفت زشت باد روی توقبیح باد گفتارت دست خود را ازدست او کشید ورفت نعمان بن بشیر حضورداشت واگر او نبود که ابوسفیان رابشهر بردممکن بود که ابوسفیان کور هلاك گردد.

ای معاویه این است شرح حال تووسیرا عمالت اگرسخنی بکذب گفتم ومیتوانی تکذیب کنی بگوی

ای معاویه یادداری که چون ابوسفیان خواست باسلام واردشود وتوخبردار شدی شعری که در میان مردم معروف است نزد او فرستادی واز قبول اسلام بازداشتی

ای معاویه یادداری که عمربن خطاب توراوالی شام کرد وخیانت کردی وعثمان آن رادادواورا درمان مرك انداختی واین کار توبود که برخدا دلیری نمودی **وعلی مرتضی سابقه دراسلام ازعلم و فضیلت میدانستی** در اواخر خلافت که اواولی تر ازتو واز متقدمین براوبود مردم را براو برانگیختی وخون خلق را ازدرخدیعت ومکیدت بریختی واین افعال کار کسی است که بمعاد ایمان نداری وازعقاب بیمناك نباشی تا زمان توبرسد و بسوی دوزخ بشتابی .

خطاب امام حسن بعمر ابن عثمان

امام حسن خطاب بعمرو پسر عثمان نمود فرمود اماتوای پسرعثمان باآن احمقی که درجبلت تست نمیتوانی درفهم این حقیقت غور کنی تو مانند پشه ئی هستی که برنخل بنشیند وبآن نخل میگفت محکم باشی که بتوانم از توبزیر آیم نخل در پاسخ پشه گفت من نمیدانم که هستی وکی بر من نشستی که فرود آمدنت رابفهمم توهم ای پسرعثمان بدشمن من بر خود مفاخره میکنی امااز اینکه توعلی راسب کنی بتوبگویم سب علی برتویا ازشدت بغض و دشمنی خاندان تو براوست یاازجهت آنکه علی با رسول خدابیگانه شدیا زیانی در اسلام آورده یا بستم حکمی کرده یارغبت بدنیای مطلوب شماآورده است ؟

بکدام یك ازجهات علی راسب میکنی توگفتی خون ۱۹ نوزده تن ازبنی امیه دربدر کشته شدند برذمه علی است این تهمتی است چه آنها **بحکم خدا بسبب بت پرستی کشته شدند** ومن از شهدای آل پیغمبر خبر میدهم تا بدانی چگونه بوده است . پیغمبر ص فرموده بجان من ازبنی هاشم نوزده ۲۱=۱۹+۳ تن کشته میشوند بنی امیه ۱۹ نوزده نفر یکی کشته میشوند از آن پس از بنی امیه آنقدر کشته میشوند که عدد آنهارا خدای میداند جدم پیغمبر ص فرمود گاهی شما و فرزندان وزغ بسی نفر میرسد «مراداز وزغ تعبیر بحکم پدر مروان است» ــ آنهامال خدایرا بدست آورند و دست بدست بدهند وبندگان خدارا بنده خود شمارند وکتاب خدارا ناچیز انکارند وچون

۱ غرقد درخت خاری است که خارهای بلندتر ازمغیلان

شمار آنها بسیصدوده ۳۱۰ نفر برسند طعن بر آنها واجب گردد وچون شماره آنها بچهارصدوهفتاد وپنج ۴۷۵ نفر برسد، سقوط نمایند وبهلاکت برسند .

پیغمبر با اصحاب خوداین سخن میگفت که حکم بن العاص رسید فرمود آهسته بگوئید که وزغ یعنی حکم سخنان شمارا نشنود .

خطاب امام حسن بعمروعاص

فرمود اماتوای عمروعاص ای دشمن ناقص ونکوهیده توچون سگی **میباشی مادر توزنی زناکار بوده** وتورا درفراش مشترك بزاد که مردان قریش مانند **ابوسفیان ولیدبن مغیره عثمان حارث بن نضربن حارث- عاص بن وایل** هریك خودرا پدر تومیدانستند.

تابالاخره ناکس ترین وپست ترین آنهاتو رابفرزندی پذیرفت واوعاص بن وائل بود تاتوبحد رشدرسیدی بدشمنی محمد پیغمبر خداص برخواستی پدرت عاص محمد راابتر خواند یعنی مقطوع النسل و بلاعقب او میگفت چون محمد بمیرد کسی نام او را نبرد زیرا او عقبی ندارد و صاحب فرزندی نیست خداوند بررغم او این آیه رانازل فرمود.

ان شانئك هوابتر یعنی ابتراز شان زناکاران است و مادر تو زنی بود زاینه و معروفه و صاحب رایة بود **پدرت آنکس بود که بطلب زنا بقبیله عبد قیس رفت و بخانهای آنها و منازل ایشان وبیغولهای مسکن زنان همگانی آنها درآمد** وکام گرفت توآنکسی میباشی که پیش از هر کس پیغمبررا اذیت رساندی ازهمه کس بیشتر تکذیب نمودی توآنکس هستی که بکشتی نشستی و کینه توزان بحرص ورزان بداندیشی بنی امیه سفرحبشه راپیش گرفتی تانجاشی را برقتل جعفربن ابیطالب تحریض کنی واورابر قتل مسلمانان تحریك نمائی مکروکیدت و بداندیش توموجب ضرر وزیان توشدو آرمان توسبب حرمان توشد وخداوندبقدرت خودریشه کفررا کند وپرچم توخنید رابااهتزاز درآورد .

اماتو ای عمرو درقتل عثمان که دیگری را شریك قتل اومیکنی بانهایت بی شرمی و بی حیائی را داری زیرا **تو بودی که فتنه قتل اورا برانگیختی** وخودت بفلسطین گریختی درانتظار مرگ او بودی تا خبرقتل اوراشنیدی فوری بمعاویه پیوستی ودین خودرا بدنیای اوفروختی .

من تورا بدشمنی خودملامت نمیکنم زیرااز روزاول درعصر جاهلیت دشمن اسلام بودی و بنی هاشم راتحقیرو استخفاف می کردی **وتو آن کسی هستی که هفتاد شعر درهجاء پیغمبر** وچون ازاو خواستند که جواب پاسخ بگوید فرمود شایسته نیست من شعر بگویم بسائل فرمود توبهربیتی اورالعنت کن .

«ابن ابی الحدید میگوید بعمروبن عاص فرمود توآنکس نیستی که هنگام بیرون شدن ازمکه بجانب نجاشی این شعار رادرحق بنی هاشم گفتی- که مضمونش تحقیر وقدح آنهابوده ومذهب اسلام و اهانت بمقام نبوت بود.

«ابن جوزی در مناقب خود چندبیت آنرانقل کرد .»

امام حسن، فرمود، عمروعاص توهستی که دنیای دیگری را بر دین خود گزیدی

واز سفر نخستین پندنگرفتی وجعفربن ابیطالب ازگزند تومصون ماند .

خطاب امام حسن بولیدبن عقبه

فرمود اماتوای ولیدبن عقبه سوگند بخدای تعالی که تورا ملامت بدشمنی علی نمیکنم زیرامقتضی کفر تواین گفتار است توهمان هستی که بکیفر شراب خواری هشتاد تا زیانه از علی خوردی پدرت رادرروز بدردست بگردن بسته بکشت .

آیاچگونه سب میکنی علی را وحال آنکه خداوند درده آیه مبارک که اورا مؤمن و تورافاسق نامیده ای ولیدتورا باقریش چه نسبت هست که همواره ازقریش سخن میگوئی .

پدرتوکافریست **ازمردم صفوریه** ونام او ذکوان است واینکه پنداری ماقاتل عثمانیم طلحه وزبیر وعایشه نتوانستند این نسبت دهند توچه میگوئی .

ای عمر ازمادرت بپرس که پدرت کیست تاتورا ازحال ذکوان خبردار کند چه شد ذکوان را ترك کرد و تورا بعقبة بن ابی معیط بست و ازاین نسبت منظورش شوکت ورفعت بوداین عار وننك برای تو وپدرمادرت تاباآتش جهنم واصل شوی ادامه دارد

ای ولید سن تو بیشتر است ازاینکه تواورا پدر میخوانی ای ولید توراچه رسد که علی را سب کنی بهتراست بخود پردازی وازچه حسب ونسب اگر ازمادرت شخصیت پدرت رابخواهی یقیناً خواهد گفت بمراتب ازعقبه خبیث تر ولئیم تر وبست تر است .

خطاب بعتبه فرمود

اما توای عتبه پسرابوسفیان سوگند بخدای تعالی توازدردانش وبینش سخن نمیتوانی بگوئی تاقابل پاسخ بدانم ومردخردمندی نیستی تابعتاب بپردازم ومصدر خیری نیستی تامنتظر آرزو باشی نه ایت شرمی توانی کشت تاموجب خشییت کردی .

توای عتبه هرچند علی راسب کنی برتو نیاشوبم وپاسخ نگویم زیراتو بابنده ای از بندگان علی هم همردیف وهمدوش نمیتوانی باشی وبهمین جهت خداوند برای کیفرتوو پدر ،مادرت وبرادرت مشمول آیاتی هستی که درقرآن فرموده وآنهارا ازتابش جهنم بیم داد . اما **توکه مرابقتل وکشته شدن بیم میدهی بهتراست اول آنکسی را رابکشی که در فراش زنت یافتی** وباتوسازمشارکت می نواخت تاهمخوابه توفرزندی آورد که ازتو نبودو اورا برتونسبت داد - وازبر توهمانا سزاوار تست که درکین او کمربندی ودرقتل اوکوشش کنی **ومرا بقتل بیم ندهی** -

ای عتبه من تورا ملامت نمیکنم درسب علی ،زیراعلی برادرت راکشت ودرقتل جدت باحمزه شرکت داشت وبکیفر کردار زشت ایشان را بجهنم فرستاد وعموی تواصحاب پیغمبر تبعید نمود واز شهر بیرون کرد .

امااینکه گفتی درطلب خلافت بودم - من خواستار خلافت نیستم اما آنکه اجابت تقاضای مسلمین نمودم وبااینهمه تونظیر برادرو خلیفه پدر نیستی چه برادر تودر نافرمانی خداوند وریختن خون مسلمین وطلب خلافت که اهل آن نیست بخلاف ولوع وحریص است و در نهایت خدعه ومکر و تدلیس وحیله میرود و مکافاتش باخداوند است و اینکه گفتن

علی‌شر قریش است قسم بخدای هرگز علی‌تحقیر مستوجب رحمت را نمیکشت و تحقیر نمیکرد ومظلوم را نمیکشت .

خطاب امام‌حسن ع بمغیرة بن‌شعبه و پاسخ بسخنان او

فرمود ای مغیرة بن‌شعبه تودشمن خدا هستی وکتاب خدا را پشت‌سر افکندی وپیغمبر را تکذیب‌نمودی تو آنکس که بارتکاب زنا رجم تو واجب گردید وبر زنای تو عدول پارسایان گواهی دادند ومعذلك رجم تو را بتاخیر افکندند وحق را بباطل و راستی را بدروغ وصدق را بغلط دفع کردند ــ خداوند تو را دردنیا و آخرت بعذاب وخزی وخذلان کیفرخواهد داد تو آنکس که فاطمه را آزردی وبدن اورا مجروح نمودی بحدی‌که طفل اودر شکمش سقط شد واینهمه اعمال زشت را بامانت پیغمبر خدا نمودی بدشمنی رسول‌اله ومخالفت امر اوهتك‌حرمت پیغمبر کردی ــ ای مغیره فاطمه آنکس‌است که رسول خدا اوراسیده زنان بهشت خواند وخداوند تورا بجرم‌اهانت آن یگانه‌دختر پیغمبر ص وبمکافات عمل زشتت بجهنم خواهد فرستاد ــ ای مغیره **آیا بکدامیك از این سه صفت علی ع را سب میکنی**

۱ ــ آیا اودرحسب‌ونسب نقصانی داشت ؟

۲ ــ یابارسول خدایش قربت وقرابتی‌نداشت ؟

۳ ــ باعائله‌ای دراسلام آورده وازراه رغبت بدنیا حکمی بستم کرده‌است؟ اگراین گونه سخن گوئی دروغ گفته ودروغ‌بسته ودروغ بخدا وپیغمبردشمن خداست ــ تو گمان میکنی علی‌عثمان راکشت سوگند بخدای تعالی هیچکس را نمیرسدبعلی چنین‌نسبتی بدهد ودراین‌امرملامت کند واگرعلی ع قاتل عثمان باشدقسم‌بجان خودم که تودرزندگی اورا یاری‌نکردی ودر کشتن اوهم افسوس نخوردی آنوقت تودرطایف میزیستی ودل‌بربغی وطغیان وعناد و دشمنی آشتی توبودی‌که قوانین جاهلیت راتجدیدمیکردی ورسوم‌اسلام رامحومینمودی ــ امااینکه ازبنی‌هاشم وبنی‌امیه سخن‌گفتی برای تقرب بمعاویه است‌که اورا خشنود کنی ــ تورواصحابت که خود را بامارت وسلطنت می‌ستائیدکار نکوهیده‌ایست ومفاخره بی‌جائی‌است **زیرا فرعون چهارصدسال سلطنت مصررا داشت وموسی وهارون هردوکه برگزیده خدا بودند** ازدست اوغمگین و مغموم میشدند ــ چه ملك ملك خداست که گاهی برای تکامل نفسانی بصالح عنایت فرماید وزمانی بطالح ــ مدتی فاجروزمانی عابد حکومت‌کند تاقیامت فرا رسد .

خداوند میفرماید که چون هلاکت قومی را بخواهیم متنعمان ایشان رافرماندار آنها کنیم ؛؛ چون سخن امام حسن ع بدینجا رسید وخوب بگفتارسخیف آنها پاسخ داد برخواست دامن خودرا جمع کرد و فرمود زنان زشت وخبیث برای مردان خبیث است ومردان بدکاروزشت کردار مخصوص زنان خبیثه وننگین هستند .

نگاه روی بمعاویه کرده فرمودای‌معاویه سوگند بخدای تعالی این‌جاتوئی واصحاب تو ودوستان تو ورجال بنی‌امیه که مخصوص صاحب‌الریات هستند وآل علی ع و اصحاب علی وشیعان علی‌میباشد که زنان نجیب عفیف نصیب آنها می‌باشد این‌بگفت واز

خانه معاویه بیرون رفت - فرمود **ذق و بال کسبت یداك وماجنیت وماقدا عدالله لك ولهم من الخزی فی الحیوة الدنیا و العذاب الالیم** یعنی ای معویه بچش آنچه را بدست خود گرفتی و عصیان نمودی و آنچه را از خواری و خذلان برای تو آماده داشت.

معاویه پس از بیرون رفتن امام حسن سخت نگران شد باآنکه مردی حلیم وبردبار وباصطلاح امروزمردی بسیارفحش نخور بود روی باصحاب خود کرد و گفت من نگفتم باحسن بن علی نمیتوان ستیزه کرد واکنون اینکه گفت بچشید آنچه میخواستید راست گفت شما هم بچشید آنچه را نمیدانستید ونتیجه کیفرونافرمانی خدارا اززبان حسن بن علی بشنوید.

ولیدبن عقبه بمعاویه گفت سوگند بخدا که مانچشیدیم بلکه توچشیدی زیرا حسن بن علی غلبه برما نجست بلکه برتوغالب شد چه خانه خانه توبود ومجلس مجلس توبود واین جسارت بحساب توخواهد رفت واین سخنان برروی تو گفت

معاویه گفت مگرمن بشما نگفتم بااین مرد بسخن ومناظره مصاف ندهید که مغلوب خواهید شد اگرسخن مرا می شنیدید چنین مخذول و منکوب نمیشدید

بین معاویه وعمروعاص وبرادرش ومغیره و ولید بن عقبه سخت مناقشه رخ داد و ویکدیگررا عتاب وشماتت میکردند که چرا باامام حسن این مناظره رانمودند مروان بن حکم شنید که حسن بن علی بمجلس معویه حاضرشده واصحاب اورا بباد شناعت ودشنام گرفته وابواب افتضاح ورسوائی رابروی آنها گشوده است وباخاطری مشعوف ازخانه بیرون رفته - مروان شتابان نزد معاویه آمد وآن انجمن آزرم زده را دیدن نماید دید همه سخت غمگین ومغموم وبهم شماتت میکنند گفت این چه کاریست ومن ازدست شما چکنم که باحسن مخاطباتی میکنیدوبمن دشنام داده اید گفتند مگرنشنیدی حسن راحاضرساختیم ولی در ایذا واذیت وفضیحت فرورفتیم.

مروان گفت میشود یکباردیگر اورا بخواهید تامن اووپدرش راچنان سب کنم که مانند کنیزان وغلامان بی قدر نمایم.

معاویه گفت ای مروان دلتنگ مباش کارازدست مانرفته ووقت مکافات منقضی نگشته ومروان راهمه هتاك و فحاش میشناسند - مروان بمعاویه گفت بفرست حسن را حاضر کنند باردوم کسی را فرستادند تاامام حسن را حاضرنمایند امام حسن بفرستاده اوفرمود **قال اله مایرید بهذا الطاغیه بنی امیه لئن عادالکام لاوقرن مسامعه مابقی علیه عاره وشنار الی یوم القیمه** فرمود معاویه طاغی ازمن چه میخواهد بخدا سوگند اگر بخواهند از آن سخنان گذشته تکرارنمایند چنان گوش اورا ازحقایق پر کنم که ننگ وعار آن تاقیامت بجای ماند - امام حسن تکبر نکرد بازهم درمجلس معاویه حاضرشد معاویه جای خود را باامام حسن داد - فرمود ای معاویه برای چه مرا خواسته ای - مروان پیش افتاد وجواب داد گفت ای حسن تومردان قریش راسب میکنی فرمود منظورت چیست مروان گفت سوگند بخدای تعالی من تورا وپدرتورا واهل بیت تورا چنان سب میکنم که کنیزکان و غلامان بدان کلمات تغنی کنند امام حسن فرمود ای مروان من تو را سب

نمیکنم و پدر تورا شتم نمیکویم زیرا این کاررا **خدای متعال درقرآن فرموده تو و پدرت واهل بیتت وذریتت را لعن کرده وآنچه ازصلب تو آید تاروز قیامت ملعون بوحی الهی و بزبان پیغمبراست وسوگند بخدای که تو این سب ولعن را انکارنتوانی کرد وازحضار مجلس هم هیچ کس انکارنمیتوانند نماید تو** وخاندانت مورد تخویف وانذارخداوندی وبهترین دلیل این لعن این فکر پست و فتنه خام وطغیان عظیمی است که اکنون نمودی .

آنجا که تورا وخاندان تورا **شجرهٔ ملعونه** یاد کرده و فرمود باآنکه آنهارا بیمناک ازعذاب فروساختم جزطغیان وسرکش کاری نکردند .

چون سخن امام حسن بدینجارسید معاویه برخواست دست بدهان امام حسن گذاشت گفت یاحسن توفحاش نبودی امام حسن برخواست وازمنزل بیرون رفت مروان سر بجیب خجلت وشرمندگی فروبرد ـ تا اوورفقایش باکینه بحسن بن علی ازهم منفرق شدند .

خلاصهٔ از دوران اموی بقلم جرجی زیدان

دولت اموی پایه آن بر تعصب بود وسیاست آن مبنی بر زور وزر وسختگیری استوارشده بود با کمك دسته بندی های حزب اموی وجلب سیاستمداران اداره میشد و بیش از همه نسبت به اعراب قریش ابراز تعصب می نمودند در نتیجه قبایل عرب بدورهای جهالت برگشته و تعصب وقومیت تشدید یافت و تعصب وطنی قوت گرفت .

بنی امیه بطور کلی مسلمانان غیر عرب و مسلمانان ذمی را آزار میرسانیدند و تحقیرمیکردند برای جلب رجال سیاسی ودسته بندی بپول احتیاج داشتند .

نیازمندی بپول زیاد آنهارا بظلم و جوروستم کاری وادارمیساخت .

بنی امیه بهمان نظر ازکلیه مقررات اسلامی مربوط باموریالی چشم پوشانید وصدقه و فئ وغنیمت وساین موارد درآمد رابمیل خود میگرفتند و درراه تمایلات شهوانی خود صرف می کردند. چون علویان که مردم دیندار وپرهیز کار بودند بآنها اعتراض میکردند همه آنها رامیکشتند و دراین قسمت تمام مورخین حتی مورخین اموی **اقرار کرده اند چنانچه ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب اغانی از امویان است و بیشتر بشرح بدرفتاری امویان پرداخته که اکثر مدارك ما ازهمان کتاب اتخاذ شده.**

پایداری دولت اموی مرهون کاردانی و سیاستمداری سه خلیفه اموی بوده است که هریك باتدبیر وفکر و هوش بوده اند :

۱ ـ معاویه سیاستمدار و داهیه عرب و مؤسس این سلسله است که از سال ۴۱ تا ۶۰ قریب بیست سال سلطنت کرد.

۲ ـ عبدالملك بن مروان است که ازسال ۶۵ تا سال ۸۶ خلافت نمود .

۳ ـ هشام بن عبدالملك است که از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵ قریب بیست سال خلافت کرد.

واین هرسه هوشیار وسیاستمدار بودند بطوریکه منصور کاملا تقلید ازهشام میکرد .

اگر این سه خلیفه نبودند طومار خلافت امویان خیلی زودتر بهم پیچیده شده بودو وبقیه هم روی زمینه صاف کرده آنها حکومت میکردند وگرنه خودشان لیاقت خلافت

نداشتند **جزعمربن‌العزیز** که آنهم مواجه با محیطی ناملایم وپست‌شد واو را کشتند.
خلفای اموی مردمی عیاش ،خوش گذران، بی‌مکر، بی تدبیر، سست رأی، نابخردو ضعیف‌النفس بودند .

یزیدبن‌معاویه بیش از هر چیز بشکار علاقه داشت و عمر خود را با سگ و بازی و میمون - یوز پلنگ و اسب وباز شکاری ودربیابانها می‌گذرانید و همه چیزرا فدای شکارو شهوت رانی کرد دائماً مست و مخمورو لایعقل بود و عمالش نیز باواقتدا کردند باده‌پیمائی‌و سازو آواز و رقص و می‌ومطرب وساغر و وساقی ودف‌و چنگ بربط ونی بین همه معمول شد حتی درمکه ومدینه که کسی ازاین کارها نمیدانست‌عمال‌یزید بساط میگساری وقمار بازی و شهوت رانی براه انداختند .

یزیددوم یزیدبن عبدالملك که درسال ۱۰۵ درگذشت هرزه‌ترین خلفای‌اموی بود بدوکنیز حرمسرا اکتفاء کرد وکارهای کشور ومملکت راباختیار هرکس‌زودتر از خواب‌بیدارمیشد گذاشته بود.

سلامةوحبابه رقاصان محبوب اوبر اوتسلط یافته‌بودندآنقدر با آنها بعشق‌وشهوت می‌پرداخت که بالاخره درکنار رودواردن هنگامی که‌سر گرم‌مستی‌ومعاشقه بود دانه‌انگوری بگلوی حبابه انداخت وهمانجامرد وسرانجام‌سه روز لاشه اوروی دست‌یزید بود تابزور ازاو گرفتند بخاك‌سپردند و خودش هفت‌روز بعد دیوانه‌ودر کنار آن‌قبرجان‌داد .

یکی دیگر از خلفای‌هرزه‌وخوشگذران بنی‌امیه‌ولیدبن یزیدبن‌عبدالملك‌است که درسال ۱۲۶ هجری‌در گذشت و جزشراب وشکار هوسی‌نداشت.

این خلیفه حوضها را پر ازشراب میکرد و درمیان حوض شراب غـوطه میخورد و می‌نوشید و باسازندگان‌و نوازندگان مکه ومدینه وسایرنقاط رابشام آورد واز آنان و سایر اهل عیش ونوش وطرب وبرنامه‌هائی آراسته بخوشگذرانی‌وعیاشی پرداخت‌امابیش ازیکسال‌خلافت‌نکرد تا مرد.

آنقدراین طایفه بدرفتاری کردند که مردم‌حتی‌اعراب ازکار آنها بستوه آمدند و بنی امیه راازعرب‌ندانستند زیرا تمام‌صفات عربی راهم زیرپا گذاشته بودندویکی‌ازشعرا خطاب باموبان اشعاری گفت که مفاد یکی‌دوبیتش‌این‌است .

مردم‌ازسوء سیاست شما بتنگ آمده‌اند بیائیدپرهیزکاری‌ودینداری را پیشه کنید تاکی‌وتا چندباپست ترین‌افرادمسازهستید- اینان‌شمارا نابودمیسازند تاکی‌بدست خود شکم خودرا میدرید روزی‌می‌آید که پشیمان‌شوید وپشیمانی‌سودی‌ندارد.

آنوقت این افراد مست و مخمور ظالم و ستمکارمیخواستند بارجال‌علم و فضیلت علویان مبارزهٔعلمی واخلاقی کنند آنها کجاواین‌طایفه کجا ـ آنها که می‌ومستی وعربده ولهب ولعب‌راحرام میدانستندو اینها که تازنده‌بودندباشراب‌وقمار وزنان‌رقاصه وسگ و یوزپلنگ ومیمون وشکارسروکار داشتند .

یاللعجب - ؟!؟!

یکماه بعدالت بهتر از هزار ماه بضلالت است

بسم الله الرحمن الرحيم .

انا انزلناه في ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام - هي حتى مطلع الفجر

اکثر مفسرین درذیل این سوره چنبن تفسیر کرده‌اند که مراد از ليلة القدر مدت حکومت عـــدالت دادگستر امیرالمومنین است و منظور الف شهر هزار ماه حکومت بنی‌امیه است .

ازحضرت ابی‌عبدالله ؏ مرویست که فرمود.

ثم انزل انا انزلناه یعنی جعل الله ليلة القدر لنبيه خير أمن الف شهر ملك بنی امیه خداوند ليلة القدررا مخصوص پیغمبرص فرمود وآن‌را بهتر ازهزارماه سلطنت بنی‌امیه بیان فرموده است .

ـ سعیدبن سیاروسهل بن‌سهل روایت میکند که پیغمبردرخواب دیدبوزینه‌ای چند برمنبرش بالامیروندآنقدرغمگین که تادردینا بودلب بتبسم نگشود .

درسند مفصلی مسطوراست که پیغمبرخنزیری چنددید که برمنبرش صعودمیکنند قاسم بن فضل الحزامی میگوید مدت پادشاهی بنی‌امیه هزار ماه خواهد بود - واین مدت ظلم‌وستم وبیدادگری وقتل وزجرونهب اموال ونفوس بوده چه جنایتها که نمودند و چه خیانتها که کردند وچه ابواب فضیحت ورسوائی که برروی‌خودوملت اسلام گشودند وچه ابواب ننك ورسوائی درسیاست اسلامی باز کردند و در حالی که حکومت حق وعـدالت حدودوثغور ومزد مالکیت مردم را معین کرد ومردم باهم مراقبت و مهربـانی وعطوفت و خوش‌بینی باهم میگذرانیدند .

بنی امیه ۹۱ سال و۸ ماه سلطنت کردند که ۸سال و ٤ ماه مدت خلافت عبداله‌بن زبیر بود بقیه میشد

	۹۱ سال ۸ ماه
هشتاد وسه سال وچهارماه درست	۸ سال ٤ ماه
	۸۳ سال ٤ماه

هزارماه میشود ۱۰۰۰ = ٤ + ۹۹٦ = ۱۲ × ۸۳ واین هزارماه است که در سوره قدر میفرماید یك شب قدربهتر است ازهزارماه یعنی شب قـدرحکومت علی بن

ابیطالب بهتر از هزار ماه حکومت ظالمانه بنی امیه و آل مروان است .

اسامی خلفای اموی و مدت خلافت بنوسفیان و آل مروان

۱ ـ معاویه بن ابوسفیان	سال	۴۱ هجری	تا	۶۰
۲ ـ یزید بن معاویه یزید اول	»	۶۰	»	۶۴
۳ ـ معاویه بن یزید معاویه دوم	»	۶۴	»	ششماه
۴ ـ مروان بن الحکم سلسله آل مروان	»	۶۴	»	۶۵
۵ ـ عبدالملک بن مروان	»	۶۵	»	۶۸
۶ ـ ولید عبدالملک ولید اول	»	۶۸	»	۹۶
۷ ـ سلیمان بن عبدالملک	»	۹۶	»	۹۹
۸ ـ عمر بن عبدالعزیز بن مروان	»	۹۹	»	۱۰۱
۹ ـ یزید بن عبدالملک یزید دوم	»	۱۰۱	»	۱۰۵
۱۰ ـ هشام بن عبدالملک	»	۱۰۵	»	۱۲۵
۱۱ ـ ولید بن عبدالملک ولید دوم	»	۱۰۵	»	۱۲۶
۱۲ ـ یزید بن ولید بن عبدالملک یزید سوم	»	۱۳۶	»	۵ماه و۲۴روز
۱۳ ـ ابراهیم بن ولید بن عبدالملک	»	۱۲۶	»	۱۲۶
۱۴ ـ مروان بن محمد بن مروان (مروان حمار)	»	۱۲۶	»	۱۳۲

بناهای مسلمین

شهرهای معروف اسلامی که خودشان ساختند

مسلمین پس از استقرار و توسعه نفوذ برای موقعیت محلی و مرکز نیرو و قشون جبهه سوق الجیشی چند شهر ساختند که تاکنون اهمیت بسزائی دارد و از شهرهای مهم اسلامی بشمار میرود :

اول بصره - در صدر اسلام منطقه نفوذ عرب در صحرای عربستان بود که آبی حائل نبود چون عمر بن خطاب دست بفتوحات زد و آبها و دریاها حایل شد از آب هم می‌ترسید دستور داد شهری بسازند که بین مرکز حکومت یعنی مدینه تا آنشهر آبی فاصله نباشد ؛

زیرا از کرانه غربی فرات تا مکه زمین ریگزار و کوه و صحراست : و رودی فاصله نمیشود دو سال ۱۶ هجری عتبة بن غزوان یا عروان کلبه‌هائی از نی در آنجا ترتیب داد و سپس از بیم آنکه مبادا آتش سوزی شود با اجازه عمر نی را بخشت تبدیل کردند و شهر کوفه را که بعداً راجع بآن صحبت میکنیم بهمین ترتیب ساختند .

برخی سال ۱۵ و بعضی سال ۱۷ نوشته‌اند که سعد بن ابی‌وقاص ساخت .

شهر بصره در آغاز چند خانه سفالی بود که برای تمرکز قشون و جمع وسائل و تجهیزات بنا کردند و بعد آن خانه‌های سفالی بمنزل خشتی تبدیل شد و هریك از قبایل کوئی برای خود ساختند و در آن میزیستند و آنشهر باسبکی خاص ساخته شد که وسیعترین خیابان بصره شصت ذراع بود و آنرا مربد نامیدند وسایر خیابانها بیست ذراع بود و کوچه‌ها هفت ذراع عرض داشته ۱ و میان هر کوی میدانی برای بستن اسبها و گورستانی ترتیب میدادند و بنای خانه‌ها را متصل بیکدیگر میساختند بصره علاوه بر محل سوق الجیشی و ارتباط آن بامدینه . **درزمان بنی‌عباس بصره مرکز مهم تجارتی اسلام شد و خط کشتیرانی و کاروان تجارتی از مشرق بصره تا هند و چین و از مغرب تا انتهای بلاد مغرب و از جنوب تا حبشه امتداد یافت . و در لنگرگاه آن همه روزه کشتی‌های بسیار لنگر می افکندند** و انواع کالاها از قبیل پارچه و عطر و چوب و غیره حمل میکردند .

۱ - ذراع از سر انگشت تا آرنج است که تقریباً نیم ذرع میشود .

واسطه آب بامدینه موقعیت تجارتی هم پیدا کرد و روابط ایران و شام شد لذا بسرعت رو بآبادی نهاد و در زمان بنی‌امیه حاکم نشین عراق شد و بر وسعت و آبادیش افزوده گردید بنحوی که زمان **خالد بن عبدالله قسری** مساحت آن تا دو فرسخ در دو فرسخ رسید در واقع تا سی و شش میل مربع بدون پستی و بلندی در زمین هموار بصره خانه و مغازه و سایر ابنیه دیده میشد و این مساحت از مساحت شهر فعلی قاهره با آبادی و وسعت کم نظیر آن افزون‌تر است

بصره بیشتر بوسیله مردمی آباد شد که برای کسب وتجارت بآنشهر می آمدند ودر آنجا خانه وباغ ودریاچه وکاخ ومیدان میساختند .

ابن حوقل سیاح معروف دروصف بصره چنین میگوید :

در این شهر دارای منظره‌های زیبا میدانهای وسیع ومجلل ـ دریاچه‌های وسیع و خانه‌های عالی ومیوه‌های گوناگون میباشد وهیچگاه روی آب بصره ازمردم خوشگذران خالی نیست وپیوسته آیندگان وروندگان درفراز ونشیب حرکت میکنند»

آبهای بصره مرتب لنگرگاه صدها کشتی بودوهست ویك تاجراهل بصره سالی صد هزاردینارمالیات میداد ومیزان ثروت سایر تجار آنشهررا میتوان بدست آورد دراین شهر بازرگانان خورد وکلان بسیاربوده است.

مردم بصره ازهمان ایام صدراسلام بجهانگردی آشنا شدندزیرا از آنجاقشون کشیها شروع میشد وتجارت بصره معروف ومشهورجهان گردید تا حدی که سودطلبی و کوشش آنان درراه تجارت ضرب المثل شد **ودرباره آن میگفتند اهل بصره وخوزستانی برای بازرگانی تادورترین نقاط دنیا میروند**

هرکسی ازمشرق بفرغانه وازمغرب به‌سوس اقصی درافریقا رودرآن نواحی یکی ازاهل بصره یاخوزستان یاحیره راخواهد دیددرواقع مردم آنروز بصره مانند اهالی سوریه یااصفهانی امروزدرهمه جای دنیاهستند .

استخری میگوید شهربصره **درزمان بلال ابن ابی برده** سال ۱۱۸ هجری یکصد وبیست هزارنفردربصره جاری بودوبرروی همه آنها کرجی حرکت میکرد .

استخری خودش درقرن چهارم ببصره رفته چنین مینویسد:

من شماره نهرهای بصره راآنطورکه شنیده بودم باورنمیکردم تااینکه خودم ببصره رفتم واراضی وسیعی دربصره دیدم که در مساحت یك تیر پرتاب کردن نهرهای کوچکی درآن حفرکرده بودند وکرجیهای بسیاری روی آن نهرها حرکت میکرد وهرنهری بنام شخصی که آنرا حفرکرده ویامحلی که ازآنجا عبورمیکرده منتسب شده است وچون این بدیدم باورکردم که درمساحت بصره صدوبیست هزار نهرجاریست .

میگویدبااینهمه اززیادی انهاربصره درتعجب بودم تابمردی مطلع ودانشمند برخوردم که سالیان درازدرآنشهر بود وازجزئیات شهرآگاه بود شگفتی خودرا بیان کردم گفت نهرها ازنزدیك بهم کنده میشود وبمجرای کوتاهی بهم منتهی میگردد بقسمی که هرشاخه آنرا نهرمیخوانند درحالی که همه آنها یك نهراست این موضوع مشکل مراحل کرد.

استخری میگوید نکته دیگراینکه مساحت خودشهربصره بتنهائی سی وشش میل مربع بوده بلکه باغها ومزارع ونخلستانهای توابع آن که تاآبادان درکنار خلیج فارس امتداد داشته جزءاین مساحت آمده است البته بارعایت آبادی وحاصلخیزی اراضی بصره میتوان تصدیق کرد که مساحت شهربصره وتوابع آن درسی وشش میل مربع میرسید . و مؤید این گفتار نوشته ابن حوقل است که چنین مینویسد .

نخلستانهای بصره ازعبدسی تاآبادان بطول پنجاه وچندفرسخ بهم پیوسته است وهر کجا انسان درطول این مساحت فرودآید کنار نخلستان یاباغ یانهرآب است واکنون

اگرعرض این مساحت را نصف طول آن فرض کنیم هفتاد وپنج میل در صد وپنجاه میل ۱۵۰ + ۷۵ ویا ۰ ۳۶۰ر۱۱ میل مربع مساحت بدست می‌آید وبودن ده نهر کوچك درهر میل مربع گیزی نیست که قابل تردید باشد .

نگارنده خودکه با اتومبیل طول راه را ازابوالخصیف یابازار کنونی اشاررفتیم بیش ازسه ساعت طول کشید واکنون نخلستانها وباغات بصره ازیکطرف بخلیج فارس مقابل کویت رسید واز طرفی بمحطه راه آهن که معقل (مارگیر) منتهی میشود همه سبز وخرم وباغ وبوستان و انهار جاری ومطروس ازاشجار فواکه ومیوه‌های گوناگون است .

کوفه ۲ کوفه یعنی کنار رودخانه فرات و مجاور مسجد تاریخی که سابقه چند هزار ساله‌دارد محل سوق الثمانین وکارخانه کشتی سازی حضرت نوح بوده‌است .

این‌شهر چندی پس از شهربصره درسال ۱۶ واوائل سال هفدهم بدست سعدوقاص ساخته شده‌وسبب‌وبناء شهراین است.

چون ایرانیان درجنك بااعراب مسلمان شکست خوردند **وشهر مداین‌تیسفون** بدست اعراب افتادسعدوقاص فرمانده سپاهیان اسلام بوده چندنفر ازاصحاب رانزدعمر فرستاد تامژده فتح‌را اعلام نماید .

عمر فرستادگان سعدرا زردو رنجور ونزار دیدسبب راپرسید گفتند ازبدی آب و هوای عراق است .

عمرفرمان داد سرزمینی برای اقامت مسلمین درنظر بگیرید که بامزاج آنان از نظرآب وهواسازگار باشد ـ اتفاقاً هرجائی که‌شتران اعراب خوش‌و سالم باشندخودآنها نیز بسلامت خواهند زیست .

سعدوقاص‌بدستور عمرباکمك **سلمان وحذیفه** زمینی درکنار فرات«میان حیره وفرات »برای اردودگاه انتخاب کردند که هوای **آن‌مطابق** فرمان عمر بری وبحریست وتاشهرمدینه دریائی فاصله‌ندارد چه‌عمرازآب بیمناك بود درشهر کوفه ازآغازخانه‌هائی ازنی نباشدکه شبیه بچادر بود ولی‌پس ازمدتی آتش درگرفت وبرخی ازخانه‌های نی‌را سوزانید وآتش‌سوزی سبب شدکه خانه‌های گلی بسازند لذا با اجازه عمر ازخشت خام بنا کردند ولی هیچ‌کس حق‌نداشت بیشتر ازسه‌اطاق مالك باشد .

کم‌کم این‌شهر بنای عالی‌پیدا کرد ومحل تجارت وبازرگانی وسوق‌الجیشی شد زیرا بشام ومدینه نزدیك‌بود وازراه فرات هم بعراق وایران میرفت شهر کوفه تحولاتی عجیب دیدوبرای اولین‌بار دراسلام مرکزخلافت امیرالمومنین شدودرهمین پایتخت‌شهید گردید مسجد تاریخی کوفه ومسجد سهله ومسجد زید وصعصعه ازبناهای تاریخی ومورد احترام مسلمین وفرقه امامیه است .

فسطاط ۳ سومین شهری که مسلمین ساختند واولین شهری که در مصر بدست مسلمانان‌بنا شد **شهر فسطاط است** که بوسیله‌عمرو عاص درسال ۱۸ هجده هجری‌**درمحلی که اکنون قاهره**

---

۱ تاریخ کوفه . . . .

نامیده میشود بنا نمودند ولی فعلا بنام مصر قدیم مشهور و اثری از آن نیست جز خرابه‌های مسجد عمرو پاره‌ای از تل و ویرانه‌ها که تا کوه معظم امتداد دارد .

سپاهیان اسلام برای تسخیر قلعه بابل باین محل آمدند اردو زدند همینکه آن قلعه را گشودند عازم اسکندریه شدند قلعه بابل در آن ایام بدیر نصاری یا دیر مار جرجیس شهرت دارد .

عمرو عاص در حین عزیمت باسکندریه فرمان داد سراپرده فسطاط او را بر کنند و مأمورین برای کندن فسطاط رفتند دو کبوتر در درون آن دیدند که تخم گذارده‌اند و روی آن نشسته‌اند این جریان را باطلاع عمرو عاص رساندند دستور داد ترحم برای کبوتران کرد . سراپرده باقی بگذارید و چند قبطی را مواظب سراپرده و کبوتران گماشت و خودش باسکندریه رفت چون اسکندریه فتح شد نامه‌ای بعمر نوشت از او اجازه خواست که سپاهیان اسلام در اسکندریه و مدینه رود نیل فاصله بود عمر مطابق معمول با آن پیشنهاد موافقت ذکرد در جواب نوشت این پیشنهاد بنظرم خوب نیست زیرا دوست ندارم در تابستان و زمستان میان ما و مسلمانان آبی باشد من دوست دارم مسلمانان جائی اقامت کنند که هر گاه بخواهم برمرکب خود سوار شوم بلا مانع نزد آنها بروم مانع و فاصلهٔ نباشد .

عمرو عاص پس از دریافت این پاسخ عده‌ای از سپاهیان را در اسکندریه ساخلو قرار داد و با بقیه لشکر بقلعه بابل روان گشت و چون بدانجا رسید کبوتران بسیاری را دید که در سراپرده تخم گذارده‌اند و جوجه آورده بودند .

عمر در شمال قلعه بابل شهری بنا کرده بمناسبت سراپرده خود نام آن شهر را فسطاط نهاد و از آن پس قبیله‌ها بیکدیگر پیوسته لشکریان در آن نواحی برای خود خانه‌ها ساختند و چهار نفر از بزرگان لشکر بدستور عمرو عاص مأموریت یافتند که هر طایفه و قبیلهٔ را در محلی قرار دهند و هر قدر دامنه فتوحات اسلامی در مصر و اطراف آن توسعه یافت بهمان نسبت شهر فسطاط وسیع گردید و بر دامنه آبادی عمران آن افزوده شد تا حدی که طول آن تا سه میل پیش رفت .

تاریخ نویسان عرب مطالبی درباره وسعت و آبادی فسطاط نوشته‌اند که مانند بصره اغراق آمیز بنظر میرسد .

از آنجمله برای فسطاط سی و شش هزار مسجد و هزار و یکصد و هفتاد حمام و هشت هزار کوچه ذکر کرده‌اند که در تمام آنها مرتب آمد و شد بوده است این ارقام اهمیت اسلام را در آن عصر میرساند که تا چه حدی مورد استقبال قرار گرفته و تمرکز آن در مصر و افریقا تا چه پایه وسعت را میرساند .

شریف عقیلی شاعر معروف آنعصر تعریف فسطاط را در قصیدهٔ کرده که مفاد چند بیتش این است .

« برای دیدن فسطاط با آتش شوق و اشتیاق میسوزم ـ فسطاط بباران نیازی ندارد چه که نیل بهتر از هر بارانی است و از کنار آن شهر میگذرد

وباغهای آنرا شاداب و خرم میدارد ـ فسطاط عروسی است که گردمقطم تاج آن درنیل گردن بند مروارید آن[۱] می باشد.

شهر فسطاط با نفوذ اسلام درافریقا توسعه یافت و جمعیت آن روزافزون شد ناچار خانه‌های چندطبقه ساختند و پنج و هفت طبقه رسید و هزینه ساختمان بعضی از آن عمارات تاهفتصد هزار دینار ۷۰۰۰۰۰ میرسید و چه بسا که در یك عمارت چند طبقه بیش از دویست نفر منزل داشتند و از جمله عمارات مجلل فسطاط حرمسرای **خمارویه** بوده که هزینه بنای آن هفتصدهزاردینارشد .

دیگراز خانه‌های زیباو باعظمت فسطاط سرای عبدالعزیز بوده‌است که روزی چهارصد مشك « راویه » آب در آن خانه مصرف میشد و بنابرنوشته یکی ازمورخین شانزده هزار سطل باقرقره و طناب از پنجره‌های این عمارت برودنیل آویخته بوده که هر روزه باآن سطل‌ها برای مصرف عمارت عبدالعزیز آب‌بالامیکشیدند ـ مسافری که در اواخر قرن سوم هجری **« زمان خمارویه پسر احمد بن طولون »** بفسطاط آمده و از عظمت و آبادی آنشهر چنین میگوید.

اتفاقاً مرا بصنعت گری احتیاج افتاد و هرچه جستجو کردم در آن شهر صنعتگر بیکاری نیافتم در صورتیکه هفتاد هزار صنعتگر در آنشهر کارمیکردند وهرصنعتگری دوسه شاگرددارد واین شاگردان غیرازخدمتگارانی هستند که کارصنعتگران را انجام داده مرخص میشدند .

یکی دیگر ازداستانهای مربوط بعظمت شهر فسطاط ومردم آن موضوع تعدادبسترها و فزونی اثاثیه خانه هاست چه بسا که یکنفراز اهل فسطاط سیصد بستر (رختخواب) داشته که هربستری مخصوص بیك همخوابه وی بوده‌است.

قضاعی مورخ عرب گوید **درضمن جهیزیه قطرالندی دخترخمارویه هزار بندشلوار بوده که هربندی ده دینار ارزش داشت .**

و با این ترتیب تنها بهای بندشلوارهای این بانوی مصری بده هزار دینار بالغ میشد مقریزی و سایر مورخین شرحی ازخوراکیها و نوشابه ها وسایر تجملات گوناگون مردم فسطاط نوشته اند که نقل آنها موجب تطویل کلام است .

بناء شهر بغداد

درسابق ازاین نوشته‌ایم که مسلمین چند شهر مهم خودبنا کردند که از انصار و بلدان نامی جهان است و اکنون هم بعظمت وموقعیت سیاسی نام برده میشود .

شهر کوفه ـ بصره ـ بغداد ـ قاهره ـ انطاکیه ـ انبار وغیره است که ازبناهای تاریخی واختصاصی مسلمین است.

بغداد تا عصر ابوجعفرمنصور عباسی دهکده‌ای بیش نبوده این خلیفه درسال ۱٤٥ بنای شهری عظیم نهاد و آنجارا مرکز خلافت قرارداد و خلفای عباسی از آن پس دراین

۱ ـ تاریخ تمدن جرجی زیدان ص ۲۲٤ ج ۳

دارالخلافه میزیستند نام اول آن مدينة المنصور بوده وبعد بهمان نام دومی بغداد شهرت یافت

درسبب بنای شهر بغداد جرجی زیدان مینویسد سفاح نخستین خلیفـه عباسی و برادرش منصور کوفه را برای اقامت خود بر گزیدند .

بغداد چون بعراق و ایران محل و مرکز یاران بنی عباس نزدیك بود مورد توجه آنها شد بنای شهر بغداد درسال ۱٤٥ شروع شد ومخارج آن ۰۰۰ر۸۳۳ر٤ درهم چهار میلیون هشتصدو سی و سه هزاردرهم گردید!

ساختمان این شهر درساحل غربی دجله بشکل مدور آغاز گردیده و دراطراف آن برای غلامان وملازمان خانه هائی ساختندو چون نوبت خلافت بمهدی رسید لشگر گاه خود را در کرانه شرقی دجله قرارداد که آنجا بعسکریه مهدی موسوم شد و تدریجاً اعیان و واشراف دولت بآن محل منتقل شده خانه هاوعمارات عالی برای خودبنا کرد ودربار خلیفه نیز بطرف مشرق دجله انتقال یافت ودر دوطرف مشرق و مغرب دجله باغها و عمارتها احداث گردید **« طرف شرقی را رصافه وطرف غربی را کرخ» نامند.**

شهر بغداد دردورهٔ منصور ومهدی هارون کمال ترقی ودرعصر مـامون به اوج وسعت و عظمت رسید و مساحت آن به پنجاه وسه هزار وهفتصد وپنجاه جریب درطرف شرق دجله و بیست وهفتهزار جریب درطرف مغرب بوده است. واگرهرجریبی را ۳۶۰۰ ذرع فرض کنیم مساحت شهر بغداد آنروز بالغ بر۱۶ هزارفدان میشد که مساحت بسیار بزرگ میباشد ودر تمام این مساحت باغها وعمارتهای نیکو ایجاب شده بود (۱)

خطیب بغدادی مورخ شهیر مینویسد شهر بغداد از چهل شهر تشکیل شده و بهم پیوسته بود که ٦٥ هزار حمام داشت.

مؤلف سیرالملوك درتوصیف بغداد وآبادی آنجا میگوید ـ این شهر شصت هزار گرمابه داشته ودرهر گرمابه لااقل ٥ نفر کار میکردند وبا این حساب سیصد هزارتن تاب ودلاك وزباله کش فقط درحمامهای بغداد مشغول کاربوده اندودرمقابل هرحمام پنج مسجد ذکر کرده است که شماره مساجد بسیصد هزار ۰۰ ،ر۳۰۰ میرسیدو بطورمتوسط برای هر پنج نمـازگزار فرض کرد و ازآنرو نمازگزاران شهر بغداد یك میلیون و نیم بوده اند بطور کلی تصوراین ارقام با موازین عادی مشکل است بلکه عظمت و آبادی آن شهر را نشان میدهد وحاکی ازتمدن آن شهرمعظم است .

طبری مینویسد درسال ۲۵٥ شورش درشهربغداد رخ داد که هنگام شورش صدهزار ۱۰۰۰۰۰ نفرازروی دجله عبور کزدند این خبرنیزدلیل عظمت وآبادی شهر بغداد درنیمه قرن سوم است .

جرجی زیدان مینویسد اگرصدهزار نفرعبور کرده اند مستلزم این است که دربرابر آن از دجله نگذاشته باشند وازاین احصائیه میتوان جمعیت شهررا بین یك ملیون ونیم تادو

---

۱ ـ جرجی زیدان ص ۲۲٥ ج ۳ ـ جریب در ایران هزارذرع است .

ملیون تصور کرد. وطبعاً دراطراف شهر نیزدهها و آبادیها بوده که این جمعیت بر تعداد آن افزوده میگردد .

ابن‌حوقل درقرن چهارم بغدادرادیده ودروصف آن چنین نوشته آبادی بغدادو کوفه بهم‌پیوسته است ونهرهای‌فراوانی ازروددجله جداشده وباطراف جاری می‌شود.

نگارنده گوید دراین‌سال که بزیارت عتبات‌مشرف‌شدم‌دوهزارموتور آبکش دردجله گذاشته شده که آب رابروی زمین برای‌آبادی وعمران وباغات ومزارع بریزد وجمعیت آن‌حدود (۱ر۲۰۰۰۰۰) می‌باشد مسلمانان بجزبصره و کوفه وبغداد وفسطاط شهرهای دیگری‌هم‌مانند قیردان درافریقا - واسط درعراق - وهمچنین شهرهای بسیاری در مصر وعراق وشام وایران‌وغیره فتح کردند وبروسعت آبادی آن‌افزودندوشهرهای‌دمشق‌درشام- اسکندریه در مصر - قرطبه و طلیطله در اندلس از آنجمله است که نسبت بهمه‌بحث خواهیم کرد .

ابن‌طقطقی مینویسد منصورسال اول خلافت.خودبغداد رابنا کردونام‌آنرا **هاشمیه** نهادودرواقعه راوندیه که معتقدبتناسخ بودنددربغداد سکنی گرفت تاازدست آنهادرامان بمانند - پس‌ازاستقراردستورداد یك طبقه فاضله ازفلاسفه‌وحکماء وعلماء وفقها وقضات و دانشمندان راتکلیف کنند که دربغداد سکونت‌نمایند و کمکهای شایانی بزندگانی‌آنها کرد وروی این‌اصل بغداد مرکزخلافت وعلم‌ودانشگاه اسلامی‌شد- پس ازاهمیت آن نام آن‌را **مدينة‌المنصور** نهاداین‌مدینة‌المنصورطرف‌مقابل‌قریش بود که‌بعدآرامگاه‌حضرت موسی‌بن جعفرشدپس ازآن‌کاخ‌رصافه رادرطرف شرقی بغداد برای مهدی عباسی ساخت حدود سال ۱۵۰ که‌آرامگاه خاندان بنی‌عباس شد

خبر امیر المومنین از بناء شهر بغداد

ازمااثر علوم علوی این‌بود که بسیاری‌ازوقایع راقبل ازوقوعش خبرداد وازآنجمله‌خبربنای شهر بغداداست که درخطبه‌لؤلؤ نهج‌البلاغه وبنقل شیخ‌علی‌بن عیسی خزاز قمی در کفایة‌الاثر وابن شهر آشوب در مناقب که روایت کرده‌اند .

قالع الاوانی طاعن عن قريب منطلق الى الغيب لاللمغيب»فارتقبوا الفتن‌الاموية والمملكة الكسرويه واماتة مااجاءالله واجاء ماأماته‌الله واتخذواصوا معكم بيوتكم‌وعضوا على مثل حمرالغضا واذكروالله كثيراً وذكره اكبر كركنم لعلمون ثم‌قال .

وتبنى‌مدينة يقال لها‌الزوراء بين‌دجلة والفرات فلورايتموها مشيدة بالجص والاجر فزخرفة بالذهب والفضة واللازورد ثم‌وصفها الى‌ان قال توالت عليها ملك «ملوك» بنى‌الشصبان اربعة و عشرون ملكاعلى عددسنى‌الكديد فاولهم‌السفاح والمقلاص والمجمرع الخ .

درضمن بیان اخبار فتن‌میفرماید.

— — —شهری بنا میشود که آنرا زوراء گویند وآن‌بین دجله وفرات است‌چون انرا ببینندباگچ وآجربناشد آنراتزیین کرده‌اندوبطلاونقره ولاجوردمزین‌ومذهب گردیده است‌تا آنجا که فرماید پادشاهانی آنجاحکومت میکنند که اول آنهاسفاح است‌وآنگاه

صفات هریك را بیان میفرماید که برای مزید اطلاع بکتاب نفیس **نهج البلاغه** مراجعه شود.

جرجی زیدان مینویسد .

بنای شهر هاشمیه

منصور در نزدیکی شهر انبار شهری بنام هاشمیه بنا کرد واقوام و کسان خود را ازعلوی وعباسی که هاشمی بودند بدان شهر کوچ داد و برادرش سفاح هم بهاشیه آمد وهمانجا درگذشت بخاك رفت که قبرش هم اکنون آنجاست .

منصور چند سالی درهاشمیه مانده که جمعی بنام راوندیه درهاشمیه جدیدی بیرون رفت ومحل شهر بغداد را پسندید وآنجا رابنا کرد **وبمدینة المنصور یا شهر بغداد** معروف شد .

بنای رصافه برای مهدی

چون مهدی بولایتعهدی منصوب شد مردم علاقه‌ای نداشتند و بیم آن میرفت که اورا اذیت کنند خاصه که لشکریان با این انتصاب مخالف بودند .

منصور بقشم بن عباس گفت چه باید کرد که لشکریان بمخالفت برنخیزند قشم بن عباس گفت بهتراست برای فرزندت یکطرف شرقی بغداد یك کاخی بسازی ومهدی را آنجا مسکن دهی که فاصله‌ای باقشون داشته باشد- منصور قبول کرد ورصافه راساخت وآنجا کاخ مهدی بودوبعد آرامگاه اختصاصی بنی عباس شد .

تا آنکه منصور درمکه درسال ۱۵۸ درگذشت وربیع حاجب مردن اورا پنهان کرد مکتوم گذاشت تامردم بامهدی بیعت کنند آمد گفت منصور میگوید بامهدی تجدید بیعت نمائید مردم که از سفاکی منصور بیمناك بودند بیعت کردند آنگاه خبر مرگ منصور را منتشر کرد ۱

شهر واسط

حجاج شهر واسط رادرسال ۸۶ بنا کرد وآنجا را از اینجهت واسط گویند که وسط کوفه - بصره - اهواز وبغداد استیعنی درست بهریك از این چهار شهر پنجاه فرسخ مسافت دارد وآبش از دجله وبغداد است.

---

۱ الفخری ص ۱۲۷

مقدمات خلافت بنی عباس

علل ظهور بنی‌عباس ـ سبب انقراض بنی‌امیه ـ ارزش ایران در خلافت ـ

دراینکه چه شد بنی‌عباس روی‌کار آمدند و سبب انقراض بنی‌امیه با آن همه فتوحات چه بوده و ایرانیان چه نقشی را درروی‌کار آوردن بنی‌عباس داشتند باچند مقدمه کوتاه روشن میگردد .

موالی ـ عرب بطور کلی دارای تعصب جاهلیت بوده که خودرا درهمان فقدان‌علم و تمدن هم برهمه برترمیدانست .

اسلام آمد وعرب رابرجهانیان فاتح ساخت دراین موقع بخود بالیدند ومباهات کردند که مالابدارزش داریم که بایدآقای بشرشویم اما احادیث مواسات ومساوات واخوت دینی وتقوی و آیات برابری وبرادری وپارسائی رافراموش کردند بااینکه پیغمبرص تصریح فرمود هیچ فخری عرب برعجم نداردونه عجم برعرب مگربتقوی وپارسائی معذلك اکثریت عرب که بدویهای تازه بدوران رسیده بودند خودرا بالاتر ازهمه میدانستند وغیرعرب راعجم می خواندند وحتی چنانچه در فصل خاصی اوضـاع واحوال بنی‌امیه را شرح دادیم آنها این عصبیت را تشدید کرده حاضرهمدوشی باغیرعرب نبودنددرحالی که عرب اصلی خودشان ازطایفه بنی‌امیه ننگ وعار داشتند وامویان را عرب نمیدانستند میگفتند غلام‌های رومی و آزادکرده‌شده‌های اسلامی وپسرخوانده‌های اعراب متشخص بودندمعذلك بنی‌امیه باغیر عرب که آنها را موالی میگفتند همدوش راه نمیرفتند درصف نماز پهلوی هم نمی‌ایستادند درمشاغل ومأموریت‌های کشوری ودینی کارحساس بموالی نمیدادند حتی بعربی که مادرش غیرعرب بودشغلی نمیدادند دریك صف راه نمیرفتند تشییع جنازه موالی نمیرفتند اگر امام موالی بود پشت‌سراونماز نمیخواندند میگفتند قادر بصحبت قرائت حمد وسوره چون عرب نیست ومضحکتر آنکه علم وحرفه راپیشه موالی وعجم میدانستند وخودشان بمیراث اباء واجداد فقط بشعروخطابه که وسیله تفاخر بودند می‌پرداختند

ازبزرگترین طوایف موالی ایرانیان بودند که چون امیرالمؤمنین ازحجاز بعراق پایتخت خودرامنتقل کردبرهبری مسلمانان فارس اطراف اوراگرفتند وگوهرقیمتی وجود اورا شناختند وبعد ازاوهم اطراف فرزندانشان راکه مرکزومنبع علم وفضیلت واخلاق بودندپروانه صفت طواف میکردند وبدین دوجهت یکی تحقیردرنظرعرب اموی دیگرروی خشم وعصبیت جاهلانه دشمنان‌علی ایرانیان راکه موالی میخواندند سخت مغضوب‌عرب

بالاخص بنی‌امیه گردانید .

ایرانیان غیور وباهوش که درمکتب علوی از باب مدینه علم دانش فرا گرفتند در مقام انتقام ازعرب بودند - تاجنایات پنجاه ساله معاویه وکینه توزی بیست ساله دوره عبدالملک‌مروان جنایتکارش حجاج راتلافی کنند .

ازاین گذشته ایرانی بقول شاعرشهیرفردوسی مفتخربدین اسلام بود وبدبین‌بعرب

گر چه زجور خلفا سوختیم ز آل علی معرفت اندوختیم

لذا پیوسته درمقام تجدید تاج وتخت ساسانیان بودند وپی فرصت میگشتند .

ناگفته نگذریم که‌بنی‌امیه با آنکه ازعرب‌نبودند باپشتیبانی عرب براریکه‌خلافت نشستند وایرانیان درمقام بودند دسته‌ای راعلیه آنها روی‌کار بیاورند وهدف وقصد اولیه برگردانیدن خلافت بخاندان اهل بیت که عقاید ایرانیان است بود .

این‌تحمل‌وشکیبائی‌روی‌هم انباشته‌شد تاشهادت‌حضرت‌حسین‌بن‌علی(ع) رخ دادواین خون‌مظلوم موجب‌انقلاب واختلاف‌وضعف بنی‌امیه‌شد که‌دیگر باهمه فتوحاتی که‌نمودندقادر بحفظ خودنبودند بطوری که دیدیم ۱۲ نفرآنها درظرف چهل سال‌بتشتت آراء و تزلزل سیاست می آمدند ومیرفتند .

چون یزیدثانی استعفاکردایرانیان هوشیار که‌سوگندوفاداری داشتندبخونخواهی حسین‌بن‌علی‌برخواستندوسلیمان‌بن‌صرد ومختاربن‌ابوعبیده ثقفی ازپشتیبانی آنهااستفاده کردواولین پرچم تشیع‌را برافراشتند وحکومت ایرانی روی‌کار آمد ولی بعللی که‌بعد خواهیم گفت مختارهم کشته‌شدوبدست مظالم‌بیست ساله حجاج گرفتارشدند امابازبیکار ومأیوس‌نبودند تابذراختلاف بدست‌ایرانیان درمداین وبصره وموصل‌وری وخراسان‌ریخته شد وبازیدبن‌علی‌بن‌الحسین بیعت کردند تاشایدحق رابجای خودبرگردانند امازید هم کشته شد .

درسال ۱۰۱ انقراض‌بنی‌امیه حتمی‌شد اختلاف طبقاتی شدت کرد هرطایفه در پی بهانه‌منتظرقیام فردی بودند که هواخواه اهل بیت باشد اوراپشتیبانی کنند وقیام‌نمایند تا ازاولاد امام‌حسین که همه کشته شدندمأیوس گردیده دنبال بنی‌عباس رفتند .

آل‌عباس

با آنکه این گفتاراصل ندارد گویندمختارمردم‌را دعوت‌بمحمد بن‌حنیفه کرد وطایفه کیسانیه راتشکیل دادند تا از این طایفه بیش ازاین در تاریخ نامی ندیده‌ایم .

درسال ۷۸ ابوهاشم‌پسرمحمدحنیفه درگذشت وجمعی ازایرانیان با محمدبن‌علی بن‌عبداله بن‌عباس که دارای‌شخصیتی بوده وهواخواه اهل بیت‌هم بود بیعت کردند وبدین وسیله **بشیعه آل‌عباس** مشهورشدند .

محمدبن‌علی ملقب باامام وخلیفه شدومحل خودرا ازشام بخراسان و ماوراءالنهر منتقل نمود ومردم راعلیه بنی‌امیه وسیرت زشت آنها تحریض و تشویق میکرد تاگروهی بسیارازمردم پاک‌سیرت خراسان باوگرویدند که اینها رابسبب آنکه سیاه‌پوش برشهداء اهل بیت بودند **مسوده** گفتند .

سیاه پوشان اطراف محمدبن‌علی را داشتند وچون اودر گذشت هدف اورا تعقیب کردندوباپسر بزرك اوبیعت‌نمودند وریاست شیعه بدو مفوض شددامنه تبلیغات شیعیان بالا گرفت تاحدی که **بکیر بن‌ماهان** مترجم‌اردوی‌اموی درسال۱۰۵ باابراهیم بیعت کرد وتاسال ۱۲٤ درکوفه وولایات اطراف مشغول فعالیت‌بودند تاازجانب‌ابراهیم‌بمرومرکز خراسان رفت واین طایفه هم معتقد بامامت خاندان علی واهل بیت پیغمبر بودند حتی اولادعباس هم ازمردم بیعت میگرفتند بقصدآنهانه بمنظوردیگرخود ماهان پسری داشت که اوغلامی از ایرانیان گرفت‌بنام ابومسلم که ازمردان ناموروشجاع وقهرمان اصفهان بودوبرای انتقام ازبنی‌امیه بکوفه واطراف رفته بود شاید فرصتی بدست‌آرد .

ابومسلم اصفهانی ابومسلم اصلاً ازاهل‌کرج ابودلف درکره رودسلطان‌آباداست که جزواصفهان بوده وپدرش دراصفهان میزیست وبدین‌جهت اورا اصفهانی گویند .

ابومسلم باپسرماهان بمروخراسان رفت وآنجا ازمردم‌بنام خلافت‌آل‌عباس عموی پیغمبر بیعت گرفت وتبلیغات میکرد .

درسال۱۲۹ مردم مروبرحاکم خودکه اموی‌بودشوریدندابومسلم بدستیاری‌جمعی ازایرانیان درسال ۱۳۰ مرورا ازحاکم اموی بنام نصربن سیار گرفت وقیام اوعلنی شد لذا او را ابومسلم خراسانی گفتند .

شورشیان‌خراسان بقیه سپاه‌نصررادرنهاوند منهزم کردند وجماعتی ازاتباع‌ابراهیم امام‌در۱٤ محرم‌درسال۱۳۲ بر کوفه استیلایافتند بااین‌ترتیب‌قسمت شرقی‌خلافت‌بنی‌امیه ازکف مروان رسماً خارج شد وآل عباس برآنجا حکومت یافتند .

دراین‌اثنا مروان ابراهیم‌راکشت‌که شایدبتوانند دوستان‌اوراهم پراکنده‌سازند.

آخرین پیکار بنی امیه باشیعیان بنی عباس در کنار نهرزاب خبرشهادت‌ابراهیم منتشرشدبستگان‌اوراه کوفه‌راپیش گرفتند تا انتقام وقصاص بکشند درمیان کسان ابراهیم دوبرادر بنام ابوالعباس عبداله‌السفاح وابوجعفرمنصوربودندکه چون وارد شدند پنهان میزیستند ولی چون کوفه بدست‌آل‌عباس مفتوح شدوخبرقتل ابراهیم رسماً منتشرشد مردم کوفه درربیع‌الاول سال ۱۳٦ باابوالعباس سفاح برای خلافت بیعت کردند .

ناگفته نگذریم که ازاخبارآل محمد دردست بودکه خبردادند خلافت ازبنی‌امیه ببنی‌عباس منتقل میشوددرضمن هم‌رجال سیاسی خاندان علی‌همه کشته شده‌بودند وازائمه معصومین هم کسی بقصد خلافت قیام نکرد لذا بیعت باآل‌عباس بی‌معارضه مانده خاصه که رغما لانف بنی‌امیه شوم بود .

سفاح که‌اولین‌خلیفه عباسی‌است‌بزودی‌برعراق مسلط شدومردم‌این نواحی‌مخصوصاً ایرانیان عراق‌والجزیره علی رغم‌بنی‌امیه خلافت اورابحسن‌قبول تلقی کردند .

مروان برای‌جلوگیری ازلشکریان‌ابوالعباس که بطرف‌شمال‌الجزیره یعنی‌شهرزور مشغول‌بودند با۱۲۰۰۰۰ سپاهی بطرف **وادی علیا** که **نهرزاب** کبیرپیش رفت وآنجا

دو گروه درساحل یساراین رودخانه‌باهم برخوردند .سردار سپاه عباس‌باعبداله بن‌علی‌عم ابوالعباس بوداین‌جنك نه‌روزطول کشید که برشادت‌خراسانیان اتباع بنی‌عباس‌بسپاه‌شامی شکست‌سختی دادندومروان بدمشق گریخت عباسیان‌اوراتعقیب کردند تاازشام بفلسطین وازآنجا بمصرپناهنده شددرآنجا بدست‌یکی ازطرفداران‌علی گرفتارشدوآخرین‌خلیفه اموی درذی‌حجه‌سال۱۳۲ کشته شد وسراورا بکوفه نزدابوالعباس‌سفاح‌فرستادند.

فتح زاب که بهمت‌ایرانیان واتباع خراسان بنی‌عباس صورت‌گرفت انتقامی بود ازبنی‌امیه که بکلی تومار حکومت آنها رابهم‌پیچید وبدست بنی‌عباس داد وبرای دخالت مستقیم وزرای آندولت‌کارگردانان حساس ایرانیان منصوب شدند .

وپس ازفتح زاب دمشق بدست عبداله‌بن‌علی محاصره‌شدوتمام بنی‌امیه را کشت و باروی آنرا باخاك یکسان نمودند ونعش‌خلفای اموی راازقبرخارج کرده سوختندوابواب لعن وطعن برارواح کثیف‌بنی‌امیه گشوده شد وجنایات فجیع آنها گوشزددرکلیه محافل‌و مجالس بود .

شروع‌دعوت‌عباسیان طبق اخبارگذشته‌دیدیم که رفتار بنی امیه مردم آنعصررا متنفر ساخته و به آل‌علی که‌اکثر لباس مظلومیت دربرداشته و حق‌آنهاتضییع شده‌بو متمایل گردیدند ــ تا پس از شهادت سیدالشهداء مقام سیادت‌و بزرگواری آل‌علی‌تثبیت گردید مردم درفکرواگذاری مقام خلافت‌بآنها بودند .

بازیگران صحنهٔ سیاست‌که درهرعصری‌گوشه‌وکنار نقشه‌های‌ماهرانه بکارمی‌برند تادر دل‌فرمانفرمایان مقامی‌می‌گیرند . طایفه کعب زمینه راتراشیدند ومحمدبن حنفیه را امام دانسته وبعدهم باابوهاشم فرزندوی‌که مردی‌دارای‌هیبت ووقار ولیاقت‌وصداقت و ومحبوب‌القلوب‌عامه‌خلق‌بودسرتسلیم‌فرودآوردند تااورا بدست‌سلیمان‌بن‌عبدالملك‌مسموم ساختند ـ سپس آندوامامت‌راازاوبدست **محمدبن علی بن‌عبدالله‌بن‌عباس انتقال دادند** ـ اما این مقام و منصب‌آسمانی اسباب دست بازیگران شده بودکه مانندگوی دست‌بدست میدادند وبهرکه میل‌داشتند بعناوینی‌می‌سپردند وچون دیدنداگر**علویان روی‌کار بیایند آنها تربیت‌شده مکتب امیرالمؤمنین ؏ میباشند و از آنها نمیتوان‌مانند امویان وعثمانیان‌وآل‌زیاد وآل‌مروان استفاده‌کرد** زیراآنها مردان متقی وپرهیزکار واهل حق‌و عدالت‌هستند لذا موجبات انتقال این‌مقام رااز علویان بعباسیان فراهم کردند.

محمدبن‌علی‌عباسی‌دوازده‌نفر از مبلغین راانتخاب کرد وباطراف مملکت فرستاده که نام‌آنها بدین‌ترتیب‌است .

۱ ــ سلیمان‌بن‌کثیرخزاعی ــ ۲ مالك‌بن هیثم ــ ۳ طلحة‌بن زریق ٤ ـ عمربن اعین ٥ ـ عیسی‌بن‌اعین ٦ ــ قحطبه‌بن‌شبیب‌طائی ــ ۷ ـ لاهزبن قریظ تمیمی ـ ۸ـموسی بن کعب ۹ ـ قاسم‌بن‌مجاشع ۱۰ ــ ابوداود خالدبن ابراهیم شیبانی ۱۱ ــ ابوعلی‌هروی ۱۲ ـ شبل‌بن‌طهمان حنفی ۱۳ ــ عمران‌بن‌اسماعیل معیطی .

ازاین مبلغین برخی‌ازسرداران نامی وسرداران‌فاتح ایران‌بودند .

سه نفر ازاین ها بخراسان‌رفتند که‌درحقیقت اساس خلافت عباسیان از آنهاتحکیم یافت ۱ ــ محمدبن خنیس ۲ــ ابوعکرمه سراج که ابومحمدصادق باشد ۳ ــحیان‌عطار **بخراسان رفته** شیعه‌بنی‌عباس‌راتشکیل‌دادند ونامه‌های‌قبایل‌ایرانی‌را برای**محمد بن‌علی امام عباسی** رسانیدند ـ ابو محمد صادق دوازده نفر نقیب که افسر وفرمانده بودند برگزید وآنها هفتادنفر برگزیدند و باطراف خراسان برای تبلیغ بدعوت عباسیان فرستادند.

دستور محمدامام‌عباسی

محمد امام از فعالیت مبلغین ایرانی آگاه و خوشحال شد ومردم تازه مسلمان‌خراسان را دعوت میکردند تا بر عرب تسلط یابند

مدلول نامه معرفی‌امویین‌ازجهت غصب‌مقام وبدرفتاری بامردم بود واینکه‌عمربن عبدالعزیزخودواقف‌گردید وروش‌آنهاراترك نموده و اینکه‌آل‌علی و آل عباس شایسته‌تر میباشند وخلاصه‌تنویرافکارعمومی وهدایت وارشاد مردم‌در انتخاب پیشواوخلیفه وبیعت وقیام برای پرداختن رسم وحکومت‌امویان‌بود .

چون درخراسان مردم متمایل بآل‌علی‌بودند مبلغین هم‌خودشان‌دودسته شدنددسته دعوت به‌آل‌علی‌می‌کردند و دسته به‌آل‌عباس ودوستان سابق ابوهاشم‌بن محمدبن حنیفه دسته‌های مبلغین دعوت بآل‌علی راحمایت‌میکردند ودسته دیگر هم‌محمد امام‌را تاآنکه چون ازآل‌علی حضرت سجاد وامام‌محمد باقرهیچ‌کدام‌داعیه خلافت نداشته‌عقب رفتند وآل‌عباس‌که داعیه خلافت داشتند رجحان یافتندوعنوان دعوت‌هم مطلقاً برای‌آل‌محمد بودکه عباسیان‌هم خودرا ازاومیشناختند تاخراسان باکثریت بر **محمدامام**رای‌دادند ومتفق شدند .

نامه‌محمدامام

ترجمه نامه‌محمد امام این‌است:

اهل کوفه و پیرامون آن همه شیعه علی میباشند اهل بصره و اطراف آن عثمانی هستند و همیشه خود را مظلوم دانسته میگویند بنده‌خدابهتر این‌است که‌مظلوم‌و مقتول باشد تاظالم‌وقاتل ـ اهل جزیره . در شمال عراق همه خوارج (حروری وفراری) و عرب بصورت عجم ومسلمان با اخلاق مسیحیان می‌باشند .

اهل شام فقط مطیع آل سفیان و پیرو آل مروان می‌باشندآنها نسبت بسایرین‌دارای‌بغض و کینه دیرین‌می‌باشند اما اهل مکه و مدینه محبت‌عمر وابوبکر بر آنها غلبه یافته‌و برای دیگران‌چیزی‌نگذاشتندپس شما ای‌یاران فقط خراسان را قصد کنید که مردم آن‌ازحیث عددفزونتر و از حیث نیرو وثبات ودلیری پایدارترند ودرآنجا سینه‌های‌پاك ودلهای‌بی‌غل‌وغش یافت میشودکه همه آماده قبول میباشند و بهرطرف که دعوت میشوند میروند حتی برای‌باطل ـ آنها سپاهی قوی‌دارای‌بدن‌سالم و هیکل درشت و مهیب

وریش وسبیل وصدای‌خشن ورسا می‌باشندمثل‌اینکه صورت آنها ازدیدن مخوف خارج میشود زیرا رعب‌آوراست

من‌چنین پیش‌بینی میکنم که چراغ‌نوربخش جهان ازمشرق خراسان روشن‌شده خلق‌راهدایت وگیتی‌راروشن‌خواهدکرد.»

ناگفته‌نگذاریم که: **این محمدامام‌ازاخبار آل‌محمدیعنی ازحضرت‌سجاد وامام‌محمدباقر ۴ شنیده بودند که‌خلافت‌به‌آل‌عباس‌منتقل میشود .**

این بیعت از خراسان آغازخواهدشدولذاپیش‌بینی محمد امام‌بجا بود و همینطور هم شد .

مبلغین‌خراسان ازبیم عمال امویین عنوان دعوتشان فقط بسوی آل‌محمد بودولی درباطن برای‌آل‌عباس دعوت‌میکردند وهرکجا بازجوئی میشد تقیه مینودند و ازجریان رفتار امویین اظهار تنفر می‌کردند تاکارشان قوت‌گرفت و رسما دعوت خود را آشکار ساختند .

عامل قوی پیشرفت مبلغین

خداوند عالم‌چون مشیتش تعلق‌گرفت چنان علل‌واسباب‌کاری رافراهم می‌فرماید که عقول‌خردمندان مبهوت می‌ماند ، این تصادف عجیب یابروز علت مخفی‌که درموارد بسیاری شبیه ونظیر تاریخی دارد موجب موفقیت دعوت محمدامام شد .

شخصی ایرانی بنام بکیربن ماهان بعنوان مترجم همراه جنیدبن عبدالرحمن بکشور سند رفت درآنجا تسلط ونفوذ ثروتی‌افزون فراهم کرد چون جنید معزول شد بکیرهم‌،ثروت خودرا تبدیل بطلاو نقره کردوبصورت‌خشت‌طلادرآورد و همراه‌خود بکوفه برد آنجاکه ازدست‌امویان سخت‌دلتنگ بود وخبردعوت محمد امام را شنیده‌بود خشت های طلا را نزداوبرد اوهم این‌گنج بادآورده را صرف پیشرفت کارخودکرد و از بکیر و ایرانیان بسیارمتشکربود وآنهارادرکارخود وسیاست‌دعوت خویش مشاور قرارداد ـ و ایرانیان درپیشرفت‌کارآنها فداکاری عجیبی‌نشان دادند و آخرالامر بدست عباسیان ناجوانمردانه کشته‌شد،چنانچه بجای‌خودشرح داده‌ایم .

آغازدعوت بنی‌عباس

در سال‌صدم‌هجری‌بود که ابومسلم اصفهانی متولدشد و باتولد اودعوت‌عباسیان‌شروع‌شدیکربع‌قرن‌در خفاو پنهانی این‌دعوت ادامه داشت تا خوردخورد افرادبصورت‌حزب‌متشکل شدند وابومسلم بزرگ شد درسن ۲۸سالگی‌قیام کرد .

درسال ۱۰٤ یکصد و چهار عبدالله ابوالعباس سفاح که نخستین خلیفه بنی عباس است متولدشده‌ودراین مدت‌نمایندگان‌خراسان مشغول فعالیت بودند تا از این مولود خبر یافتند برای‌تبریك نزدپدرش‌محمد امام واردشدند تهیات‌خود رابعرض برسانند و جشن میلاد اورا بگیرند .

محمد امام فرزند خودرادرقنداق پیچیداو رانزدنمایندگان‌برد گفت‌بخداسوگند این‌کاربدست این فرزند انجام‌خواهد یافت ـ شما هم انتقام خودرا ازبنی‌امیه خواهید

کشید معلوم میشود خراسانیان درمقام انتقام بودند یعنی عباس‌هم که از آل علی شنیده بودندخلافت‌بدست آنهامی افتد ضعف بنی امیه وقیام ایرانیان‌را از عوامل موقعیت خود میدانستند شیعیـان‌ودوستان بنی‌عباس این‌خبررا ازکرامات محمد امام دانسته و درکار خود جدیت بیشتری‌میذول نمودند .

روایت دیگری برتـائید نظریه ما نقل‌کرده‌اندکه چون عبدالله‌بن عباس فرزندی پیدا کرده‌خدمت‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب‌بردتانام‌اورا بگذارد آنحضرت‌نامش‌را بنام‌خودعلی نهاد وپس‌ازاذان واقامه برگوش‌اوباابن‌عباس فرمود« **خذابا الملوك** »بگیر این پدر پادشاهان‌است.

روی این‌مبانی محمدهم وعده‌خلافت فرزند خودراداد
علی پدرمحمدبنام‌ابومحمدمکنی‌شد.

محمد امام فرزند خود راکه بنام عبدالله سفاح بوده تربیت‌کرد و اوسفاك خلفای عباسی بود .

پس‌از محمدامام‌که مسموم‌شد ابراهیم امام(فرزند اوجانشین‌پدرشد واوهم‌درسال ۱۶۲ هجری تا دو سال‌بدعوت عباسی‌قیام‌کرد و هنکام مرگـ وصیت‌کرد جـانشین او **ابن‌الحـارثیه**باشد واوهمان‌سفاح‌بود.

در همین ایام‌ابومسلم بامرابراهیم‌امام‌شروع بدعوت کردوچون آندومحمدوابراهیم مسموم‌شدند دعوت‌بنام عبدالله‌شروع شدزیرا ضعف بنی‌امیه هم روزافزون قوت گرفته‌بود وبایدناگفته نگذاشت‌که هرسه‌امام مسموم‌شدند ابوهاشم امام محمدامام - ابراهیم‌امام تاسفاح روی‌کارآمدواولین‌خلیفه‌عباسی‌شد .

باین ترتیب دیدیم‌که ظلم و جور آل‌مروان وآل‌زیاد وبنی‌امیه بقدری سخت بود که‌خودبخود مردم‌را علیه دولت بشورانید ولی ۲۸ سال طول‌کشید تـا ضعف آنها روز مره شدت‌یافت وبدستیاری ابومسلم خراسانی وایرانیان شیعه آل محمد زمام‌حکومت از امویان‌گرفته شد بنام‌آل‌علی و چون ازاولاد امام حسین وامام حسن کسی قدم بمیدان نگذاشت بنام‌آل‌عباس بیعت‌کردند ورشته خلافت رابدست آنها سپردند.

اختلاف عرب و شدت تعصب آنها سبب انتزاع‌خلافت گردید

علل وعوامل انتزاع خلافت‌ازعرب وزمامداری جرم‌بسیاراست که‌از آنجمله اختلاف عرب و شدت تعصب آنهاست گفتیم‌که بنی‌امیه باعجم وموالی بدرفتاری میکردند ولذا اکثرشیعیان آل‌علی ودوستان اهل‌بیت وعرب دوستار آل‌محمد همه‌ازشام و کوفه‌گریخته بخراسان وعراق‌عجم رحل اقامت‌نمودند .

ازجمله اعراب مقیم خراسان سه‌قبیله معروف **مضر- ربیعه- یمنی‌ها** بودندکه بین‌خودشان ازدیرزمانی اختلاف نژادی‌بود وتعصب‌جـاهلانه‌دوره جاهلیت هنوز رفع‌نشده بود بطوری بین‌اعراب معروف بود میگفتند .

ربیعة غضبانة علی‌الله منه‌جعل نبیه‌فی مضر یعنی قبیله ربیعه‌بسر خداوند

خشمگین است که چرا پیغمبر خود را از قبیله مضر برگزیده است .

اختلاف ورقابت این دو قبیله در آغاز اسلام در شجاعت وغلبه بوده. ولی بعد در حکومت وامارت رقابت میکردند و درعصر آل مروان وعصر امویان که در جلگه سیاست داخل شده بودند بر سر امارت شهرها رقابت میکردند یکی از آنها بنام مسلم بن سعید بماوراءالنهر رسید بسیاری ازاعراب قبیله دیگر بمخالفت او برخواستند واین اختلافات بقدری شدید شد تا ابومسلم خراسانی بکار آنها خاتمه داد ـ

رجال انقلاب

ازمردانی که سهمی بسزا درانقلاب وقیام علیه امویان داشتند و مردم را دعوت بنی عباسی میکردند ـ بکیرة بن وشاح ـ وکیع ـ حارث بن سریج وابومسلم خراسانی ـ بوده اند .

قیام حارث بن سریج

حارث بن سریج اصلا عرب است ولی امارت خراسان راداشت وازفرط علاقه بایران بایداورا ایرانی گفت حارث درزمان امارت عاصم قسمت عمده خراسان را تصرف کرد وخلیفه را نسبت پیغمبر وقرآن دعوت نمود چه او **معتقد بود که خلفای بنی مروان وافراد حکام آنها هم از اسلام خارج شده اند** وبرخلاف دین عمل میکنند ـ حارث یك نحوه اعتقاد دینی مخصوص داشت وخودرا ازفرقه **«مرجئه»** محسوب می نمود ـ که قائل بتأخیر حکم درباره افراد بودند باین معنی که احکام را ازنظر ارج وتکفیر وخوب بد رابحکم خداوند درروز معاد واگزار میکردند که یك شعبهٔ ازخوارج محسوب میشوند .

حارث مرد مشهور ومتنفذ و شجاع وثابت قدم بود که تاریخ ایران ازسال ۱۱۶ تا قیام ابومسلم سال ۱۲۸ بوجود اومفتخر وچرخ سیاست درمحور شخصیت اودور میزد جنگ های سخت کرد وکارهای عجیب نمود وخلیفه را سخت درمحاکمه قرارداد ، که یا استعفا بده یاطبق قرآن وسنت عمل کن وبالاخره اورا از خلافت خلع کرد ـ

خلع خلیفه

حارث درفاریاب قیام کرد واعلام خلع خلیفه را داد و لباس سیاه پوشید در آنزمان شایع بود که شخص مجهول با لباس سیاه وپرچم سیاه قیام وخروج خواهد کرد ولی حارث آن شخص مجهول النسب نبود بلکه در میان اعراب شهرت بدلیری داشت وحسب ونسب او معلوم بود ـ

خلع خلیفه ودعوت بقرآن وسنت موجب شد که ایرانیان ناراحتی ازاموی وعرب بمتابعت اوشتافتند واطراف پرچم او چنانچه معمول هر ملت ناراضی ازاوضاع است تجمع کردند ـ سپاه حارث بشصت هزار ۶۰،۰۰۰ رسید که اکثر از دلاوران وجنگجویان ایرانی بودند که برای تصرف شهرمر وپایتخت خراسان حرکت کردند وبطرف شهربلخ که تحت فرمان نفر بن سیار ازقبیله حارث بود رفتند آنجارا هم تصرف کردند ونصر فرار کرد بعاصم پیوست ـ

حارث شهرهای فاریاب وگوزه کنان وطالقان خراسان ومرو رودرا یکی پس ازدیگری تصرف کرد.

حارث باآنکه برای تصرف مرو اول شکست خورد ولی ایرانیان ازپای ننشستند تا

جنگ‌را بردند بدین‌ترتیب که عاصم‌والی خراسان‌دید کمك خواستن ازشام بااین‌مسافرت بعیدمیسر نیست‌با حارث‌کنار رفت و"خودش هم‌بفساد حکومت اموی اعتراف کرد و هر دودر بیرون شهربسر بردند وبایك عهدوپیمانی راه‌چاره می‌جستند در این‌اثنا عاصم‌والی خراسان معزول شد واسدبرادر خالدبن عبدالله بامـارت خراسان منصوب گردید ولـی ایرانیان اورافرصت ندادندو **باسلیمان بن‌عبدالله خازم** بیعت کردند واین تقدم‌وثوق بااهل‌بلخ‌بوده‌والی‌جدید هم‌باحارث بجنگ‌پرداخت ولی‌شکست‌خوردو **شهر ترمذ** را حارث تصرف کرد ودامنه تبلیغات ضدبنی‌امیه سخت‌توسعه‌یافت وابراز تنفرمیشدمردم‌علیه‌امویین قیام‌ملی کردند وحارث باجنگ وجدال‌های زیادوزد وخوردهای بسیار عقب‌نشینی میکرد درحالی که آتش‌قیام‌ملی رادامن میزد **تا بخاقان ترك‌ملحق‌شد** درهمین موقع‌ابومسلم ازطرف ابراهیم ماموروفعالیت‌ودعوت برای‌بنی‌عباس‌شدودامنه‌انقلاب کشیده شدازخراسان بری ومازندران وعراق‌وعجم وعرب تاخلع خلیفه‌عملی گردید -

حارث‌پرچم‌ولباس سیاه‌را برای‌اولین‌بار درخراسان‌برافراشت ومعمول کرد که‌نهضت اصحاب علم‌سیاه‌درتاریخ‌سرلوحه انقلاب‌بشمار رفته‌و کمیست‌اسدی شاعر معروف‌درتشویق اهل‌مرو دربرافراشتن پرچم‌سیاه وقیافه ضداموی اشعاری دارد که پیش‌این‌است .

والافارفعوا الرایات سورا علی‌اهل‌الطلال والتعدی

مهمترین زمان حوادث‌تاریخی اسلام و ایران

چون اوراق تاریخ‌را ورق‌بزنیم وازنظر زمـان حوادث‌و کثرت وقایع دوره اموی درنظر مامهمترین عصرحوادث بشمار میرود -وعلت این‌حوادث یك‌اختلاط وامتزاج نژاد عرب وعجم بود که‌عرب را بیك برنامه تمدن محکم و متقن سابقه‌داری آشنا ساخت وایرانی‌را آرامش وآسایش و دین وآئین متین وغیرقابل زوالی نزدیك نمود - ودر حقیقت‌معارف اسلام وتمدن ایران وروم بهم‌آمیخته شد یك تمدن اسلامی‌را بوجود آورد که دامنه آن تاکنون کشیده شده‌است .

دوران‌اموی یعنی ازسال چهل‌آغازسلطنت معاویه تاپایان‌حکومت آل‌زیاد آل‌مردان ۱۲۵ هجری زمان حوادث مهم‌اسلام درجهان پهناور استزیرا امویان ازیك‌طرف‌درمغرب اروپا وافریقا تشکیل‌سلطنت دادند وازطرفی ایرانیان‌سرحلقه امورودولت خلفارامتزلزل ساخته بودند ومخصوصا درفارس خراسان - خوزستان - عـراق عجم یعنی‌استان اصفهان برای بدست‌آوردن استقلال مردانی رابجهان انعصرمعرفی کرد وبقیام واداشت که‌اوراق تاریخ‌را بخود مشغول کرده‌اند -

موضوع‌قیام‌مختاربن ابی‌عبیده‌ثقفی‌بحمایت ایران وبرافراشتن پرچم استقلال‌تشیع وقتل مصعب وعبدالملك وقیام عبدالله‌بن‌خازم‌امیرایران وبکیربن وشاح -ظهور حجاج‌بن یوسف‌ثقفی - اعمال نفوذ دزدان فـرخـی امارت مهلب درخراسان سال ۸۰ -خـونخواهی عبدالرحمن‌بن‌محمدبن اشعث‌بن‌قیس **-ظهور قهرمان عرب‌وعجم موسی‌بن‌عبدالله** مبارزات طرخون پادشاه‌سمرقند وموسی وداستان حریث وثابت رادمردان‌ایران دوست.

انتقام ایرانیـان ازاعراب-قدرت عرب‌درعصرقتیبةبن‌مسلم- وقیام ابومسلم‌خراسانی انتقال زمام حکومت از امویان ببنی‌عباس وروی‌کار آمدن خاندان برامکه ظهورنیزك و

قتل او فاتح و پادشاه اسپانی مردی اصفهانی وقهرمانی ایرانی بود که سال ۹۲ حکومت مستقلی تشکیل داد ـ موسی بن نصیر سردار ایرانی یافاتح اسپهانی

فتح سمرقند وجایز سوختن بتها و گرفتن ذخایر وغنائم ـ گرفتاری شاهدخت نواده یزدگرد ـ کشمکش نژادعرب وعجم دراستقرار واستقلال جنك سرد موالی باعرب .

فتح کاشغر وغنائم چین و گرفتن خراج ازخاقان چین بدست قتیبه **تزلزل امویین وامارت یزیدبن مهلب وقتل ایرانیان در ضمن فتح گرگان وطبرستان** تاج پادشاه بکدا بخشیدن وابراز عزت نفس و مناعت طبع درمکتب اسلام جنگهای سپهبد طبرستان بااعراب وگردش اسپانیاخون بی گناهان ازسطور برجسته تاریخ اول قرن دوم است .

شعار سبز ایرانی درزمان آل مروان

درزمان سلیمان بن عبدالملك بن مروان خلیفه اموی یزیدبن مهلب امیرخراسان بود وقهرمانی مقتدر ومستبد بود که مانند سایر ایرانیان باخلفا بازی میکرد پسرمهلب برای خلیفه وقت لباس وعمامه سبزفرستادوگویندلباس سبزشعارمخصوص ایرانیان بود که براثر تبلیغ امیرخراسان آن شعاررا برای خلیفه فرستاد .

واین شعاربود تامأمون بوسیله فضل بن سهل آنرا شعار رسمی قرار داد وبنی عباس بمامون ایرادکردند که تو این شعار سبز را بدین جهت برگزیدی که خسروی ایرانیان را بحال خودبرگردانی گفتند «**تصیر الملك کسرویا**»واین شعارسبز تامامون درایران بودادامه داشت ولی چون بیدادشورش کرد مامون ازایران رفت همان شعارسیاه رابرگزید ولی دستورداد بنی هاشم وعلویان همه شعارسبزداشته باشند « **جعلولابناء النبی علامة خضراء الی اخر** »

بااین مطالب میتوان گفت سیاست ایران درمرکزخلافت عربی بنی عباس اثرخود را بخشید ـ زیرا سلیمان بن عبدالملك آن عمامه سبزرا برسرنهاد ولباس سبزراپوشید ومفاخره کرد وتبختر نمود .

پس پرچم سبزوعمامه سبزولباس سبزاز شعارایرانیان بود که ازسال ۶۶ هجری در میان عرب ومسلمین جاگرفت وکم کم شئون دیگرایرانی درسیاست اسلامی اجرا گردیدتا مقدمات غلبه وتسلط ایرانیان رابراجتماع مسلمین نمود .

ابوسلمه خلال اولین وزیرایرانی وتسلط ایرانیان بر عالم اسلامی

وزارت ازابتکارات ایرانی است که اول وآخر بدست ایرانیان بود درحین موفقیت ابومسلم که ابراهیم امام هم درگذشت ابوسلمه که درمحله سرکه فروشان بود ولذا بخلال معروف گردید ـ ایرانیان با فتح ابومسلم بکوفه رفته و بخانه ابو سلمه وارد شدند واو خلیفه ابراهیم اماموچون بکبیر ایرانی فداکارترین مردم درراه استقلال ایران بود .

ابوسلمه پس ازدرگذشت ابراهیم امام ازدعوت بسوی بنی عباس منصرف بودومیخواست خلافت راازآل مروان ظالم وستمکاربآل علی که مظلوم وسید وبزرگوار بودند منتقل نماید

ایرانیان‌هم کاملا پیرونظراوبودند دراین‌اثناسفاح وبرادرش منصور وپانزده نفردیگر وارد کوفه شدند که خروج‌نمایند ابوسلمه آنها رادرمحلی پنهان کردومانع خروج آنها شد - ومقصود اواین‌بود که بتواند خلافت رابیکی از بزرگان آل علی‌منتقل نماید ولذا دونامهٔ نوشت یکی برای **حضرت امام جعفر بن‌صادق ؑ** ودیگری‌برای عبداله‌بن‌حسن‌بن‌حسن بن‌علی‌بن‌ابیطالب ؑ چون قاصدنامه امام‌جعفرصادق رابرداشت بودچراغ‌روشن بودنامه‌هم لوله بودحضرت ناخوانده آنرا طعمه حریق ساخت فرمودپاسخ این‌است که دیدی این‌کار نشدنی‌است - نامه دوم‌را برای عبداله برد او آمد خدمت امام جعفر صادق گفت شیعیان چنین نامهٔ برای من آورده‌اند امام ششم فرمود تو این شیعیان‌را ازکجا آورده‌ای کجا توشیعه پیدا کردی این‌کارفقط بدست‌بنی‌عباس انجام خواهدشد ومااز آن نصیبی‌نداریم .

امام‌صادق مراتب رامیدانست وشایدسیاست تقدیم آنها برای این‌بود که بنی‌عباس بدانند رقیب کیست اورا بشناسند .

ابوسلمه چون‌از آل‌علی ؑ مایوس‌شدمتوجه‌بنی‌عباس‌شد وبادوستان بنی‌عباس‌بخلافت ابوالعباس‌سفاح تن‌درداد واونخستین خلیفه‌عباسی گردید وابوسلمه وزیر اوشد که بوزیر آل محمد معروف گردید .

ابوسلمه شخصاً زمام‌امور را دردست گرفت وامراء وحکام را معین ومنصوب نمود و امارت محمدبن‌خالدرا درکوفه تثبیت کرد وبراوضاع مسلط شد .

ومقر خلافت بنی‌عباس درکوفه معین گردید .

خراسانیان فاتح کوفه زمام‌اموررا بدست‌ابوسلمه دادند واوباداره شئون اجتماعی پرداخت .

بیعت کردن عباسیان باابوالعباس سفاح

درسابق گفته شد که چون‌محمدامام‌درگذشت ابراهیم‌پیشوی دعوت‌عباسیان بود ابوسلمهٔ حفص بن‌سلیمان مولای سبیع را بخراسان‌فرستاد وابومسلم راهم‌بااوهمراه کرد ابوسلمه کارها رامنظم‌نمودوزمام رابدست ابومسلم سپردوبعراق بازگشت مروان هم دستورداده بودابراهیم امام‌را گرفتند وبزندان انداختند وبعد کشتندو گفتند بمرض طاعون درگذشته .

پس‌از گرفتاری ابراهیم‌امام‌ابوالعباس برادراوبجانشینی‌امام‌قیام کرد وباهفده تن‌از بنی‌عباس که از برادران واعمام اوبودند - ازحمیمه بطرف عراق حرکت کردند در این قافله ۱۷ هفده نفری عبداله‌بن‌محمدملقب‌بمنصور-داودعیسی‌بن‌موسی‌بن‌محمد وعبدالوهاب ومحمد دوفرزندان ابراهیم امام وجماعتی ازعباسیان وارد کوفه شدندابومسلم خبرورود آنهارا شنید وضمناً مبلغ‌صد دینار کرایه شترهای آنها راخواستند ازپرداخت خودداری کرده‌دستورداد آنها رادرحال اختفانگاه دارندزیراقصد داشت خلافت رااز آل مروان‌بآل علی انتقال‌دهد گفت هنوز وقت خروج نرسیده درضمن یك عده ازغلامان بنی‌عباس نزد ابوالعباس سفاح رفتندبااوبیعت کردند ودراین اثناابوسلمه ازقبول خلافت آل علی‌مایوس شدباجمعی رفت نزد ابوالعباس و گفت هنگام خروج است وبا اوبیعت کردند واز آنجا

بمسجد کوفه رفته همه مردم بااوبیعت نمودند .

ابوالعباس سفاح هم برمنبررفت وخطبهٔ خواند وداودبن‌علی مردم‌را برمکارم اخلاق سفاح واقف ساخت تاهمه بیعت کردند .

ابراهیم امام و ابومسلم خراسانی

گفتیم که محمدامام درسال۱۲۶ درگذشت وشیعیان آل‌عباس اطراف‌فرزند اوراکه بامامت معرفی کرده‌بود گرفتند ومبلغی ازوجوهات جمع کردند نزدابراهیم امام‌بردند یکی از تربیت شده گان محمدامام ابومسلم‌بودکه درمکتب اوحس انتقام ازعرب وامویان تقویت شده بودوابراهیم اورا برای خراسان ودعوت مردم بآل عباس فرستاد .

شیعیان بنی‌عباس‌ابومسلم رانپذیرفتند زیرامشهورترو وزین‌تر ومعمرتراز اومانند سلیمان‌بن‌کثیربرای دعوت بخراسان رفته بود .

امااِبومسلم که مردی‌ثابت‌قدم بودپایداری کرد واتفاقا موقع‌حج‌بود واعیان‌خراسان برای‌دیدن ابراهیم امام‌بمکه رفتند وضمناً ازاوتعین تکلیف خواستند ابراهیم امام گفت من خیلی درکار دعوت اهل خراسان فکرکردم وکسی رالایق‌تر وشایسته‌تر از ابومسلم نیافتم وباوچنین فرمان داد .

خطاب ابراهیم امام بابومسلم

ای عبدالرحمن توازخاندان ما هستی وصیت مرا خوب حفظ کن وبکارببر- اهل یمن راخوب نگاهداری ویاری کن درمراد یاران واتباع کرمانی هستند» میان آنها زیست کن که‌خداوند اینکاررا «انقراض بنی‌امیه» رابدست آنها انجام‌خواهدداد قوم‌ربیعه‌را هم‌همیشه بابدبینی بدگمانی‌نگاهدارکه متهم‌هستند - اماقبایل‌مضررا دشمن نزدیك توهستندبهرکه‌شك‌داری اورابکش اندك شبهه وسوءظنی که برای‌توپیش‌آمد چاره آنرا قتل بدان اگر بتوانی هر که رادرخراسان‌بزبان عربی‌تکلم کندبکش‌حتماًبکش هرطفلی‌راکه پنج‌وجب‌قامت‌داشته باشدومتهم شودبایدبمرك سپرده‌شود - درهرکاری که پیش‌آید بایدبااین مرد **سلیمان بن کثیر»** مشورت کنی که اوجانشین من‌است »

این‌دستور ازدستورمعاویه سرچشمه گرفته بودزیرا عین‌این دستوررا بزیاد ابن‌ابیه دادکه‌ایرانی وفارس‌زبان‌موالی‌وشیعیان‌علی راکه‌قامتشان کمترازپنج وجب‌است بدوستی ماتربیت کن وبزرگتر آنها رابکش ومحوونابود کن .

ابومسلم بخراسان‌آمدبسبب‌جوانی که‌بسن‌او۲۸ سال‌بیشترنبوده‌مورد استقبال‌نشدتا **بکمش تپه**رفت‌دراین‌اثنا یکی‌ازبزرگان‌شیعه‌بنام‌ابوداودمردم‌خراسان راباطاعت‌ابومسلم تکلیف کردودرضمن یك‌سخنرانی‌مفصل گفت گفتاربنی‌العباس‌وابراهیم‌امام‌چون گفته‌پیغمبر است‌اتباع خراسان‌اطاعت‌خودرابابومسلم اعلان کردند ابومسلم‌بنام امیرخراسان تشکیل امارت دادواعلان دعوت‌عمومی بنام‌ابراهیم‌امام داد.

ابراهیم دستورداد دخترابوالنجم راکه یکی‌ازرجال دعوت‌بود ازدواج کند وصداق اوراخودداد ضمناً دستورداد هرچه ازخمس‌وزکوة جمع شده در اختیار ابومسلم بگذارند سیصدوشصت هزاردرهم بامقداری اسب‌واستروسال‌التجاره تحویل اودادند - ابومسلم‌این

اموال‌را برای ابراهیم امام‌فرستاد وخوددرفرصتی که یافت مشغول‌تهیه قواشد این فرصت جنك بین کرمانی ونصر بود که بشدت ادامه داشت وابومسلم ناظراوضاع آنها بود ـ دراین کشمکش کرمانی بحیله کشته شدوابومسلم بفرزندا وعثمان پیغام‌دادمن بحمایت شماحاضرم علی‌وعثمان فرزندان کرمانی که ازیمنیها بودند برای‌خوانخواهی‌پدرقیام کردندوابومسلم باتدبیری اقوام عرب رابهم انداخت تابجنك وستیز ضعیف شوند وخودش قوی گردد تا آنکه قبایل‌عرب خراسان راتضعیف نمود ،

ابومسلم‌اصفهانی باهوش سرشار خود بهریك ازقبایل ربیعه ونضر وکرمانی چنین وانمودمیکرد که باآنها همراه‌است فکرتمایل ابومسلم بهر قبیله سبب تشدید جنك آنها گردید تاخوب یکدیگر راکشتند وضعیف شدند.

تشکیلات ابومسلم و اعلان استقلال خراسان

سیاست تشدید اختلاف بین قبایل عرب مقیم خراسان سبب ضعف‌احزاب‌سیاسی آنسامان شد ومردم‌شهرهای دور ونزدیك متمایل باابومسلم‌شده وبمتابعت اوپرچمهای سیاه‌را برافراشته ورسماً اعلان کردند خلیفه خلع کـردیم وبیعت با بنی‌امیه را باطل نمودیم .

دراین اثنـا سردارانی بزرك مانند خالدبن برمك باوپیوست - ابومسلم قدرت و نیروئی‌یافت قبایل‌عرب مقیم‌خراسان حس کردندمحکوم سیاست ابومسلم شده‌اند متحد شدندعلیه اوقیام کنند وبجنك‌پردازند ابومسلم‌درمحلی‌بنام **ماخوان** اقامت کردواطراف خودراخندق کند ومستعد جنك شد .

درمدخل خندق دوامیرمقررداشت یکی‌دژبان **باابونصر بن‌هیثم** ونگهبان‌عمومی را **باابواسحق** واگذارکرو ودیوان‌لشکررا **بکامل‌بن‌مظفر** ولشکرنویس را با **سلم‌بن صبیح** سپردومنصب قضاوت را باقاسم‌بن مجاشع که پیشنمازوواعظ بود واگذاشت واورا تکلیف نمود که پس ازهرنمازفضایل بنی‌هاشم ومثالب بنی‌امیه وقصص و اخبـار جنایات آل مروان بگوش سپاهیـان برساند .

عده‌سپاهیان ابومسلم بهفت‌هزاررسید که ابومسلم پس‌ازنصب فرماندار دستور داد بهریك سه هزاردرهم تاچهارهزاردرهم حقوق‌دادند .

گزارش بمروان و زندانی کردن ابراهیم امام

نصرامیرخراسان که مشغول‌جنك بامخالفین بودبرقیام ابومسلم وتنظیم قشون اوآگاه شد بمروان آخرین خلیفه اموی‌نوشت اوضاع‌وخیم‌است وابراهیم‌امام دستورمتوالی‌وکمك‌های‌پی‌درپی بخراسان‌میفرستد ونفوذکامل کرده‌زودتر کمك بفرست ـخلیفه اموی پاسخ نوشت **هرچه‌میتوانی بکن** .

نصرازکمك مروان نـاامید شد ـ ازآنطرف کمکهای ابراهیم امام برای ابومسلم پی‌درپی میرسید .

مروان دستورداد ابراهیم‌امام رادرکوفه‌دستگیر کردند وزندانی نمودند وکشتند وگفتند درگذشته . سال ۱۲۸

جنگ ابومسلم با نصر بن‌سیار والی خراسان

ابو مسلم کارش بالا گرفت‌چه از کوفه واطراف خراسان کمك هائی باو میرسید و امراء خراسان‌با قشون خود باو پیوستند ابو مسلم پرچم سیاهی بنام **سحاب‌وظل** برافراشت اولی را بنام ریزنده ابر رحمت و دومی را سایه حق نامید وآتش ها افروختند که‌علامت آمادگی بجنگ بود.

نصر‌بن سیار لشکری بجنگ ابومسلم بفرماندهی یزید غلام خـودفرستاد که بنام **خیل‌عظیه** نامیدند .

ابو مسلم هم‌مالك‌بن هیثم‌را بفرماندهی لشکر بمقابله ومقاتله‌فرستاد واین واقعه درسال ۱۲۹ هجری‌بود

قیام ابومسلم در سال ۱۲۸ شروع شدو هیجده ماه‌بعدبانصر‌بن سیار شروع‌بجنگ کرد یکروزجنگ بفتح‌وفیروزی‌ابومسلم خاتمه یافت‌یزیدمجروح شد وقشون اومتواری گردید ــ و شهر مرو که‌مرکز خراسان بود فتح شد و دارالاماره راگرفت و در قصر « **بخاراخداه** » اقامت کرد وتـاسال ۱۳۰ بزرگان قبایل عرب که از دشمـنان اوبودندهمه‌را کشتند وازشر آنها آسوده شدند .

ابومسلم‌قحطبةبن شبیب رابرای فتوحات‌تا کوفه‌امارت داد و همه‌جارا فتح کرد(۱)

جنگ‌شامی‌وخراسانی وپیروزی‌ابومسلم

ابومسلم‌شهر مرو راگرفت و خلیفه قشونی از شام برای‌جنك با اوازطریق‌ری بطرف گرگان فرستاد ،

قبلاگفته شد قحطبةبن شبیب از طرف **ابـراهیـم امام** سپهسالار نیروی‌خراسان شده وپرچم مخصوص بنام‌امام‌بود .

ابومسلم بهترین سرداران نخبه رجال خراسان را،تحت‌اطاعت قحطبه برای‌جنگ باشامیان‌بگرگان‌فرستاد.

نباته‌بن‌حنظله ــ سپهسالارشامیان‌بودکه از طرف **یزیدبن‌عمر بن هبیره** امیر عراق وایران برای قلع وقمع ابومسلم درگرگان مقرگرفت و در محلی یك‌فرسخ‌اطراف خودرا خندق کرد ــ ومهیای جنگ شد.

قحطبه نیز باقشون‌خود که« سیدبن‌عبدالله‌خزائی»« خالدبن‌برمك » و « ابوعون عبدالملك و جماعتی‌از رجال بزرگ خراسان بودند بادشمن قوی‌شامی روبرو شدند ـ و از کثرت دشمن‌بیمناك‌بودند که قحطبه‌بایك خطبه مهیج آنهارا تشجیع کردو گفت:

خطابه‌قحطبه برای قشون‌خود

قحطبه گفت ای‌مردم‌خراسان آیا میدانید باچه قومی رو برو شده‌اید ومیخواهید جنك کنید آنها بقیه قومی‌هستند که‌خانه خدارا آتش‌زدند «جنایات‌حجاج وابن‌زبیر و ویرانی کعبه را شرح داد » ای اهل‌خراسان.ایران‌کشور نیاکان‌شما بود. پدران شما بسبب عدل و داد و احسان و حسن‌سیاست همیشه برد‌شمنان وبد خواهان غالب وفائق میشوند.چون‌ازحق

---

۱ ــ تاریخ ایران‌و اسلام‌دانشمند معاصر آقای عباس خلیلی ــ ص ۱۵۶

عدول کردند و بظلم و عداوت پرداختند خداوند بر آنها غضب کرد و سلطنت و عزت را بخوارترین و بدترین خلق روی زمین سپرد «عرب» خداوند آن خلق ذلیل را بر شما تسلط داد و مملکت شما بدست آنها افتاد زنان شمارا بعنف بردند و اولاد شمارا کشتند یا بنده و برده خود ساختند و برهمه چیز شما غالب شدند.

آنها در آغاز کار بعدل و دادو وفای بعهد وحفظ پیمان عمل می کردند ولی بعد رویه وسیاست آنها بظلم وجور مبدل شد آنها نسبت بپرهیزکاران خاندان رسالت ونبوت ظلم و ستم کردند و برخلاف حکم حق حکومت کردند و امروز خداوند خواسته شمارا بر آنها مسلط نماید.

قحطبه گفت: امام بمن نوشته شما در چنین روزی با دشمن مقابله می کنید و پیروز خواهید شد ، شما آنها را میکشید و پراکنده میسازید سپس نامه ابومسلم راخواند که نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحیم

« ابومسلم بقحطبه اما بعد در قتال دشمن پایداری کنید چون غالب شدید از افراط در قتال خودداری می کنید خداوند شمارا یاری می کند »

در همان روز مقدسی که اول ذی حجه بود سال ۱۳۰ جنگ آغاز شد و باز قحطبه هنگام جنگ خطبه مهیجی ایراد کرد و مردانه جنگیدند تا فاتح شدند .

در همان حمله اول هشتاد قهرمان را کشتند و نباتة باسی هزار تن از اهل گرگان کشته شدند وتمام خراسان یکسره برابومسلم شد وباز خلع خلیفه را اعلان نمودند.

فتح قم و اصفهان یزید بن عمر بن هبیره امیر عراق و ایران چون از شکست لشکر گرگان واقف شد **عامر بن ضباره** را برای بار دیگر بجنگ ابومسلم فرستاد ولی قحطبه امیر لشکر ابومسلم در نهاوند قشون او رامحاصره کرده وقم و اصفهان را با بیست هزار تن گرفت ـ

ودرمقابله بادشمن دستورداد **بپیروی عمرو عاص قرآنها را** سر نیزه زدند ومردم را بقرآن وبیعت دعوت کرد که خلیفه دیگری انتخاب کنند ابومسلم بهرحیله بودتمام ایران راتصرف کرد ودرسال ۱۳۱ استقلال ایران اعلان شد .

قتل ابومسلم اصفهانی و تاثیر آن درخراسان از نظر فضایل نفسانی وقدرت مکروراراده وشجاعت ابومسلم وارث سجایای صفات فاضله اصفهانی وخراسانی و تربیت مهذب اسلام و ایرانیت بودشرح حال او درخور یك کتاب مستقلی است که اوضاع واحوال کشور ایران ورجال واوصاف وروحیات مردم عصر را نشان دهد، که ما اکنون برسر آن نیستم که مستقلا چیزی بنویسم ـ **وبحکم مالایدرك کله لایترك کله .**

آب دریا را اگر نتوان کشید　　　پس بقدر تشنگی باید چشید

ابومسلم ازبزرگانی بود که اگر خود زمام خلافت را بدست میگرفت بمراتب بهتر ازخلفای اموی وعباسی بود ـ واوشخصیتی بود که حیات ملت عرب رادرایران خاتمه دادولی چون هیچ کس ازخطا مصون نیست وچون قضا آید انسان کورو کر شود ازبزرگترین اشتباه

ابومسلم این بود که دعوت ابومنصور عباسی‌را پذیرفت وبعراق رفت اگر درخراسان بود ممکن نبود منصور براو دست یابد.

منصوراصحاب خودرا درقتل ابومسلم آگاه ساخت بطوری که بابومسلم گفتند دراولین ملاقات منصوررا بکش اگرتواورا نکشی اوترا خواهد کشت ولی ابومسلم بحکم قضاء سبقت برمنصور نگرفت بلکه منصور گفت وهر آن میگفت خدامرا بکشد اگر ابومسلم را نکشم.

منصور این سردار بزرگرا دعوت کرد ابومسلم مکه بود باعدهٔ سردار نامی ورشید که ملازم رکاب او بودند راه‌حلوانرا پیش گرفتند چون بایران نزدیك شد همراهان خوشحال شدند ولی ناگهان ابومسلم‌را بمداین که نزدیك شهر انبار بود برگردانید وبمقر منصور نزدیك شد ـ خلیفه‌هم مراقب شکارخود بود که بپای خودنزد اومی آید.

ابوایوب منشی ازمنصورپرسید ابومسلم نزدیك شدچه خواهی کرد گفت اورامیکشم اووحاضرین دروحشت افتادند که اگرجنگی بی‌مقدمه‌رخ‌دهد همه آنها کشته میشوند.

منشی بمنصور گفت این کاررا مکن که همراهان او همه‌مارا خواهند کشت ـمنصور گفت‌چه کنم گفت احترام کن بگوفردا برای‌ملاقات‌بیاید ـ خلیفه‌هم چنین کردتاابومسلم واردشد وتهیت وسلام گفت منصور گفت.

ای‌عبدالرحمن امروز برو استراحت‌کن واستحمام کن خستگی برطرف شودفردا بیا؟ روز بعد خلیفه منشی‌خودراخواست‌وباودشنامی داد گفت‌توامروز مرااز انجام‌مقصودی که‌داشتم بازداشتی من آنشب‌تاصبح نخوابیدم که چرا فرصت‌را ازدست دادم.

آنقدر خشمناك بود که ابوایوب ترسید واورا بحکم تنبیه بقتل برساند ـگفت‌ای امیر اگراجازه دهی‌من بااین‌شمشیرشکم خودراپاره کنم تابدانی سوء نیتی نداشتم‌خلیفه تبسمی کرد وگفت توآنکسی راکه‌من‌میخواهم بکش‌ابوایوب عثمان گفت غیراز ابومسلم هرکه‌را بگوئی‌میکشم‌ـمنصور گفت‌چگونه‌وفاداری کشتن‌او آسانتراست‌یا کشتن‌خودت‌عثمان سربزیر انداخت وگفت‌او رامیکشم.

منصور چهارنفر ازنگهبانان دلیررا گفت عقب این چادر من باشید هروقت‌دست بردست زدم بیرون آئیدوبر اوهجوم کنید اورا بکشید.

ابومسلم فردای معهود بملاقات‌منصور آمدـ عیسی‌بن موسی‌ولیعهد منصور ازخلیفه پرسید دراولین لحظه ملاقات چه‌خواهی کرد گفت‌اوراخواهم کشت عیسی گفت‌چنین‌مکن که‌اواین خلافت‌را برای‌ما مستقر نموده بعلاوه اتباع اومارا خواهند کشت‌ـ منصور گفت برای اسکات‌او پندتو رامی‌پذیرم ولی‌بر تصمیم خودباقی ماند ابومسلم داخل‌شددرحالی که‌اجل بالای سراوبود سپاهیان اطراف خیمه بودند محمدبخاری درب‌خیمه ایستاده بود جلو ابومسلم راگرفت تاشمشیراورا بگیردبدون اسلحه‌وارد برخلیفه‌شودابومسلم‌شمشیررا داد واردشد وشکایت بخلیفه کرد منصور گفت بدندربانی بود چنین کرده آنگاه ازراه عتاب گفت.

تو نبودی که‌نامت را برنام من‌مقدم‌مینوشتی‌ـ خواهر من‌امینه راخواستگاری کردی

سلیمان بن کثیر را که نماینده ما بود کشتی ـ ابومسلم گفت او مغرور شد از من تمرد میکرد گفت توهم تمرد کردی ومغرور شده‌ای خدا مرا بکشد اگر تورا نکشم گفت ـ مرا مکش و برای دشمنانت بگذار گفت غیر از تو دشمن ندارم ودست بردست میزد آن پنج نفر با شمشیر برهنه ریختند اول خودش با گرزی برسر او زد وآنها با شمشیر بربدن اوزدند سر او را همانجا بریدند ـ آن واقعه درسال ۱۳۷ هجری رخ‌داد منصور نفس سردی کشید درمسیر عیسی بن موسی رسید پرسید ابومسلم کجاست گفت این است دیدجسد او بخون آغشته و سراو جداشده گفت این کار را خودت کردی منصور گفت اگر نمیکردم خلافت برمن مسلم نمیشد ـ آنگاه اطرافیانش آمدند باو تبریك گفتند هندوشاه نخجوانی در تجارب السلف مینویسد برخی ابومسلم را از فرزندان بوذرجمهر حکیم دانسته وبعضی نوشته‌اند غلامی بود که **ابراهیم امام خرید** وتربیت کرد وجمعی اورا از اهالی مرو شناخته‌اند.

آنچه مسلم است ابومسلم اصلا اصفهانی بود ودر کوفه تربیت شده ودرمکتب **ابراهیم امام** نشوو نمانموده است ـ وچون مروان حمار ابراهیم امام را دستگیر نمود واز حجاز آورد درحران حبس کرد مدتی در حبس بودوبعد بزهری که درشیر ریخته بودند باو دادند هلاك شدوبقول بعضی اورا بشمشیر کشتند ابـومسلم چـون از طرف اومامور خراسان شده بود تاشنید ابراهیم زندانی شده در لباس بازرگانی نزد مروان حمار رفت وگفت ای خلیفه من امانتی نزد ابراهیم امام دارم که اگر او تلف شود امانت من از بین میرود خواهشمند است دستور دهید اجازه دهند من بااوملاقات کنم وبپرسم امانت من را بکجا سپرده است ـ خلیفه اوبایکی ازمعتمدان خـود درزندان نزد ابراهیم امام فرستاد تا هرچه میگویند بشنود و گزارش دهد .

ابومسلم با نماینده خلیفه درحران بزندان رفته ابراهیم را ملاقات کردند ابومسلم گفت ای ابراهیم ودیعتی که خدمت توست بکه سپرده بوده‌ای ؟؟

ابراهیم فهمید غرض ازودیعت چیست !! گفت ودیعت توپیش من است اگر بمیرم از پسر حارثیه مطالبه کن ـــ پسر حارثیه سفاح بود ابومسلم از آنجا بکوفه آمد وچون سفاح ومنصور را بدید گفت شما کدامیك پسر حارثیه هستید منصور بسفاح اشاره کردو گفت اوست

ابومسلم بخلافت برسفاح سلام کرد وسفاح باهمه اولادعباسی ازخانه بیرون آمدند وبمسجد جـامع رفت وبر منبر شد وخطبه نیکو بخواند و مردم هم با او بیعت کردند و این واقعه درسال ۱۳۲ رخ‌داد که آغاز دولت بنی‌عباسی است .

کشته شدن ابوسلمه وزیر وابومسلم امین آل محمد ص

ابوسلمه بـارساندن سفاح بخلافت دردستگاه اومقرب شد و مهام امور بدست وزیـر آل محمد انجام میشد امـا هرقدر بر استقرار سفاح می‌افزود ازبیم ابوسلمه بیمناك‌تر میشد ..وراهی نداشت جز آنکه ابومسلم راراضی بقتل ابوسلمه کند .

سران سپاه ایران که باسفاح بیعت کردند ازروی حسد وبغض یا اینکه چرا ازبیعت آل‌علی عدول کرد .بآل عباسی انتقال‌داد عزل وقتل ابوسلمه راخواستند ـ

مرکز خلافت آنروز **شهر انبار** بود که ابوسلمه آنجاهر شب با خلیفه ساعتی می

نشست وبحل مشکلات می‌پرداخت-بسفاح گفتندابوسلمه‌را بقتل‌برسان گفت‌چگونه کسی رابکشم که تمام ثروت خودراصرف‌پیشرفت‌کار من کرده استولی درپنهانی‌جمعی رابرقتل اوباءوافقت ابومسلم بـرانگیخت تاشبی چون‌خواست بخانه خوددرود باشمشیر برسر او ریختند واین‌وزیر باتدبیر آل‌محمد راکشتند سال۱۳۲ هجری .

سفاح ازکشته‌شدن وزیرش خوشحال شدووزارت رابخالد برمکی داداوهم ازآغاز ازعنوان وزارت بااین سابقه ناراضی بود .

طبری مورخ شهر مینویسدابوسلمه قصدداشت خلافترابآل‌علی واگذارکندسفاح براسرار اوواقف شدجمعی ازعباسیان ازابوسلمه وخیانت‌اودرحضور سفاح‌سخن میگفتند یکی ازآنها گفت ازکجاکـه این نظریه ازابومسلم نباشد سفاح سخت نگران شدزیرا ابو مسلم شخصیتی بودکه سبب بخلافت رسیدن او شد لذا سفاح ابوجعفر منصور یکی رابرای کشف موضوع بخراسان نزد ابومسلم فرستاد منصور چون بری‌رسید سخت‌ترسید زیراابومسلم بعامل‌خوددرری‌نوشته‌بوداگرمنصور رسیداورافوری نزدمابفرست واین‌رابعامل نیشابور هم نوشته‌بود این منطقه‌نفوذ ابومسلم استدر هرحـال بمرورسید ابومسلم از او استقبال کردوپذیرائی نمود وپرسید برای چه منظور آمده‌ای **گفت برای قلع وقمع ابوسلمه -**

ابومسلم هم‌بمرادبن انسی‌جنی دستورداد برودشهر انبار وابوسلمه‌را بکشد وچنین کرداین جاجای تاسف است که ایرانیان مقتدر آنقدرت راداشتندکه زمام خلافت رااز امویین بگیرند وبدست بنی‌عباسی بدهند ولی‌اختلاف بی‌مورد سبب کشتن هریك‌بدست خودشان بودکه خودشان که اعضاء اجتماع خویش رااز هم‌قطع میکردند .

منصورکه ازفرمان‌قتل ابوسلمه بدست ابومسلم خوشحال برگشت بسفاح‌برادرش گفت بابودن ابومسلم خلافت بنی‌عباسی .سامان نمیرسد وپایدار نماند .

ابوالعباس زیادبن صالح‌را بامارت خراسان فرستادکه ابومسلم او راکشت وبعد سباح‌بن‌نعمان آزادی‌را برای‌کشتن ابو مسلم بعنوان قاصد فرستاد ابومسلم هوشیار بود اوراگرفت‌وزندانی کردواوراکشتند تاسفاح ابومسلم‌رابقران دعوت کرد ولی‌سفاح‌جرئت کشتن اورا نداشتدر این‌اثنا سلیمابن‌کثیرکه خلیفه وسرلشکر وسپهسالار محمد امام وابراهیم امام بودبایك خوش‌آمدی بمنصور موردسوءظن ابومسلم‌شد وبدست خودش اورا کشت واین‌واقعه بیشتر سبب‌ترس‌منصور وسفاح گردید ولذا تصمیم‌قطعی برقتل ابومسلم گرفتند اما سفاح‌ازپیروان ابومسلم می‌ترسید نتوانستاو رابکشد چون سفاح - درشهر انباردرگذشت ابومسلم باعرض تسلیت‌ناچارشد بامنصور بیعت کند منصورهم ابومسلم‌را بتدابیر و حیل دعـوت بعراق کـرد بشهر انبارو آنجا بمکر و غـدر او راکشت سال ۱۲۶ وبـااین وضع‌رئیس‌قوم که سلیمان باشد کشته‌شد وبعدابوسلمه وزیرآل محمد کشته شد و سپس خود ابومسلم امین‌آل‌محمد مقتول‌گردید وزمینه برای عباسیان بکلی صاف وبی‌مانع گردید .

اولین خلیفه بنی عباس

خلافت سفاح ۱۳۲-۱۳۶

ابوالعباس سفاح براریکه خلافت استقلال یافت ومردی سفاك و بی باك بود که دلی پرخون ازبنی امیه داشت و هدفش انتقام از این طایفه بود.

اولین وزیر ایرانی دراسلام

سفاح چون مرهون خدمات ایرانیان بودناگزیر وزیر خودرا ایرانی انتخاب کرد بدین تفصیل که از جمله کسانی که قبل از انقراض اموی بابنی عباس بیعت کردند و هستی خودراوقف پیشرفت ودعوت آنها نمودند مردی بنام **ابوسلمه** همدانی بود که داماد **بکیربن ماهان** مخدوم ابومسلم خراسانی بود و درکوفه مقام و شخصیتی داشت .

سفاح درورود بکوفه پنهانی در خانهٔ ابو سلمه فرودآمد ومورد پذیرائی شایان او شد لذا بحکم تقدیر وتشکر ابوسلمه میزبان خودرا بالقب **وزیر آل محمد** برگزید وبدست او سازمان خوبی داده شد .

سفاح پس ازکشته شدن مروان فرمان قتل بنی امیه را صادر کرد و در بغدادوسایر بلاد قتل عام بنی امیه شروع شد و این فرمان در مقابل فرمانی بودکه معاویه برای قتل عام ایرانیان بزیادبن ابیه صادر کرد .

سفاح در یك روزدر مجلس مهمانی هفتاد نفر ازبزرگان بنی امیه را احضارکرد و کشت و بر روی نعش آنها سفره انداخت و طعام خورد و نفسی سرد برکشید که بکام دل رسید .

عمال وحکام ولایات حوزهٔ سلطنت سفاح نیز بقصد پیروی از منویات خلیفه هرچه اموی هرکجا بودمی گرفتندومی کشتند - ودیگر ازبنی امیه کسی نبود مگرآنکه باندلس گریخته حتی اطفال شیرخوار.

سفاح مملکت خودرا بین بنی عباس وسرداران ایرانی که پشتیبان اوبودند تقسیم کرد حکومت شام را بهعبدالله بن عباس داد الجزیره وآذربایجان وارمنستان را بابوجعفر منصور برادرش سپرد - خراسان وجبال را بابومسلم خراسانی محول کرد و پایتخت خود راهم شهرانبار که از بلاد قدیم ایران در غرب فرات بود انتخاب نمود ولی پس از چهار سال درآن شهر بمرض آبله درگذشت .

انصراف ایرانیان از بنی‌عباس و آغاز دشمنی بین عباسیان و علویان

سیاست امواجی است در روح‌الاجتماع که در اوج و حضیض است و سطح آن مانند امواج‌دریا زیرورومیشود وچه‌بسیاری که در سطح قرارگرفته اند بایك موج عظیم بقعردریا رفته واز چیزهائیکه در قعردریاست و بسطح‌و اوج دریامیرسند و دنیا دائماً در این جریان است تا آزمایش شود هرکه در ذاتش غل‌و غشی‌است یاصفاو وفا و فضیلتی است.

ابوسلمه و ابو مسلم رغماً وانفاً امویین و بکوری چشم آنها برای روی‌کار آوردن علویین‌تلاش‌وفعالیت کردند اتفاقا امواج اجتماعی بامقدرات بنی عباس را در قبال موج آنها قرار داد وبآنها گرویدند ولی بعداز استقرار عباسیان معلوم شد که آنچه‌ایرانیان میخواستنددرعباسیان نبوددر مقام پیدا کردن‌یکی از اولاد آل‌علی برآمدندتاامام‌جعفر صادق راپیدا کرده‌وبخلافت دعوت نمودند .

انصراف ایرانیان از بنی‌عباس

گفتیم‌ایرانیان که‌دوستدار آل‌علی‌واهل بیت‌پیغمبر بودندوامامت را از اصول دین میدانستند – واز طرفی از دست بنی امیه دشمنان خاندان‌علی بتنگ آمده‌بودند و از اهل بیت‌هم کسی نبود که با او بیعت کنند و قبول نمایدلذا با بنی‌عباس بیعت کردند .

ابوسلمه و ابومسلم که از رجال‌نامی ومردان کاردان لایق بودند زمام امور خلافت سفاح رادردست‌داشتند ولی‌چون دیدند بنی عباس با آل‌علی بدرفتاری میکنند از آنها روگردان شده ودرصدد برآمدند خلافت راکه بدست آنها دادند بدست آل‌علی که محل خلافت حقیقی‌است منتقل نمایندواین هردوخدمت‌امام جعفر صادق‌رفته تقاضا کردند قبول‌خلافت‌فرمایدتا اقدام کنند امام ششم‌زیر این بارنرفت وبزرگان‌دیگر این‌خاندان راهم منع‌ازقبول خلافت کرد فرمود این‌کارنشدنی است و جزخونریزی فایدهٔ دیگرندارد نقشه ابومسلم و ابو سلمه برسفاح کشف شد ازترس ابومسلم وقدرت او و دوری منطقه حکومتش نمیتوانست‌علناً اظهار دشمنی کندولی‌ابوسلمه راابتدا حبس کرد وبعد میزبان وفادارخودرا کشت و خالدبرمکی را بوزارت بجای ابومسلم‌برگزید.

اماحضرت‌امام ششم؏ زیراین بارنرفت ومیدانست شدنی نیست بزرگان علویین‌را هم ازقبول این مقام منع کرد.

سفاح ازنقشه ابوسلمه وابومسلم آگاه گردید ولی نمیتوانست دشمنی خودرا ظاهر سازد لذا باحیله ومکر ابوسلمه را حبس و زندانی کرد وبعدگشت خالد برمکی‌را از خراسان وامیرسپاه ابومسلم بودبوزارت بجای او انتخاب کرد .

ازاینجا خصومت بنی‌عباس باعلویین ظاهر شد زیرا بنی‌امیه راکه محو ومتلاشی کرده بودند وجزعلویین کسی را مدعی خلافت خود نمیشناختند درحالی که حقیقة آنها هم مدعی نبودند چنانچه دیدیم امام‌جعفرصادق؏ دعوت بخلافت‌را رد کرد ومردان بزرك فامیل خودراهم منع فرمود اما بنی‌عباس‌برای‌دفع موانع‌احتمالی خصومت وعداوت خود را روی حب جاه بشدت بروزدادند ودرمقام محورجال علوی برآمدند

علویین هنوز از دشمنی و ضدیت امویین راحت نشده بودند که مواجه با دشمنی عموزادگان خودشدندواین بدبختی عجیبی بود زیرا بنی‌امیه‌ازعرب نبودند ولی‌بنی‌عباس عموزاده‌های حقیقی آنها بودند ودشمنی راازامویین گذرانیدند وپایه‌ای کمتر ازبنی‌امیه در حق علویین نداشتند ایرانیان هواخواه بنی‌عباس در این موقع که **بشیعه آل‌عباس** شهرت‌داشتند عدول کرده **بشیعه آل‌علی وشیعه‌علویه** مشهورشدند وگفتند خلافت‌حق آل علی بود وبنی عباسی مانند امویان غاصبند .

علویان دارای رجالی بزرگ‌بودند که غیرائمه عصرع قیام بشمشیر میکردند ودر مقابل هرعباسی یك علوی قیام میکرد اکثر بدست بنی عباس کشته میشدند ــ وجز **دو طایفه علویان گیلان وطبرستان**وفاطمیون مصر که موفق شدندبقیه مقتول ومتواری بودند .

بدین ترتیب درخلاف سفاح سفاك علویین کاری نتوانستند بکنند وآغاز خصومت وزعامت وعداوت ازاین عصرشروع شد وتاقرن سوم نخست ادامه داشت چنانچه درجلد دوم تاریخ اسلام درایران مفصل بحث کرده‌ایم .

کشتار بنی امیه بدست بنی‌عباس

سفاح چون‌بخلافت رسید خواست جلب توجهی نشان دهدلذا دریکروزرسمی کرسی‌های‌طلا که مال بنی‌امیه بودحاضر نمودند واولادهای بنی‌امیه همه بقصراوآمدند همه رابکرسیهای‌زرین می‌نشانید وگرامی میداشت‌تاآنکه بحاجب خودگفت اعلان‌کن فردا خلیفه‌عطامی‌بخشد وانعام واکرام میکند چون همه رجال بنی‌امیه حاضرشدند یك یك بنی‌هاشم وعلویین و ائمه اولادفاطمه را بشمار می‌پرسم‌آنها چه‌شدند توقاتلین‌آنها را نام ببر.

روزاعلان رسمی رسید اولاد بنی‌امیه وبنی‌مروان هم حاضرشدند بر کرسی‌های‌طلا نشستند سفاح باحضوربنی‌هاشم وبنی‌امیه گفت حسن‌بن‌علی بن‌ابیطالب ع چه شد وحسین بن‌علی کجاست؟ گفتند بنی‌امیه آنها راشهید کردند .

پرسید علی‌بن‌حسین وزیدبن‌علی ویحیی بن‌زید چه شدند گفتند بنی‌امیه آنها را کشتند وبدنشان راسوزانیدند وخاکسترش را بباد دادند تاسفاح یك‌یك بنی‌هاشم رانام برد وحاجب یك‌یك بنی‌امیه قـاتلین‌آنها را یادآورد .

سفاح گفت بنی‌امیه چه کسانندکه این همه‌ظلم کردند حاجب گفت پدران‌همین کسانی که درحضورتوبکرسی‌های زرین نشسته‌اند . سفاح دستورداد شمشیرزنها که قبلا مهیای فرمان بودند باشمشیربرهنه بمجلس ریختند وتمام‌بنی‌امیه راکشتند .

ابن‌خلکان مینویسد یکروزسفاح‌دعا کرد که خداوندعمرطولانی باودهدهنوزسخنش تمام نشده بود که طفلی بطفل دیگر گفت دوماه وپنج روزسفاح بـاشنیدن این سخن‌بفال بدگرفت واتفاقاً دوماه وپنج روزبعد درسن ۳۲ سال وششماه درگذشت که چهارسال و۹ ماه خلافت کرد .

ابوالعباس سفاح در شهرانبار پس ازچهار سال وهشت ماه خلافت که هشت ماهش هنوزمروان خلیفه اموی زنده بود حکومت کرد وابوجعفر منصوربرادر خود راکه دشمن

سر سخت ابومسلم خراسانی بود بولایتعهدی بر گزید ودرسال ۱۳٦ در گذشت.

۲
خلافت ابوجعفر منصور
۱۳٦-۱۵۸

تومار زندگانی سفاح بهم پیچیده شد و در گذشت ابوجعفر منصور برادرش که مهیای این‌مقام بودجای اورا گرفت‌وخشونت وتندی بیشتر با مردم کرد بحدی که مردم سخت از او ناراضی شدند.

خصایص منصور - هربشری غرایزخاصی داردکه از دامان مادرشناخته میشود ومنصور از آنهائی‌بودکه بصفاتی ازدیگر ممتاز ومشخص‌بود.

اول آنکه تحولات عصر برادرش اورا بدشمنی آل علی تشدید نمود ومیدانست جزعلویین رادع ومانع احتمالی حکومت اونیست - از این روسخت دشمن‌آل‌علی‌بود.

دوم ابومسلم وایرانیان که آنها رابخلافت رسانیدند ناراضی شدند وعلم‌مخالفت برافراشتند منصورسخت با آنها بخصومت قیام کرد مصمم برقتل آنها شد.

سوم محمد پسرش‌را خیلی دوست میداشت وحاضربود همه چیزرا فدای اوکند.

چهارم مردی‌بخیل‌ولئیم بود که‌ازبخشش وامساك فوق‌العاده اورادوانیقی‌خواندند یعنی کسی که دانه دانه خرج میکرد واین صفت پست باحکومت وسلطنت نمیسازد ولذا نفرت عمومی‌درقلوب‌کارمندان‌دولتی‌ایجاد کرده‌بود که همه‌بنظر بغض‌و کینه‌باومینگریستند.

منصوربا آنکه خودوبرادرش رهین‌منت ابومسلم‌خراسانی بودند بایدهمواره‌متشکر اقدامات اوباشند وخلافت خودرا مرهون خدمات او بدانند بسبب انصراف ابومسلم از بنی‌عباس وتمایل بآل‌علی دشمنی اورا دردل گرفت ومصمم برمحووقتل اوگردید.

چیزی که درازهان مردم وروحیه مسلمین اثرعمیقی داشت این‌بودکه منصورمردی بخیل ولئیم وابومسلم بذال وسخی وجواد بود بخششهای فوق‌العاده وحشمت و قدرت او مردم‌را جلب کرده بود وبخلیفه بی‌اعتنائی میکردند.

ابومسلم را فاتح خراسان میدانستند واستقبال مردم هم‌سبب بی‌اعتنائی‌اوبمنصور شده بود- خلیفه ازقدرت وقوت ومردم‌داری اوواقف شد اورا بکوفه خواست ابومسلم‌هم بشدت غرورخود فریب خورد وازراه ری بعراق‌آمد وبکوفه رفت که درسال ۱۳۷ بدست منصور کشته شد.

تغییر رویه منصور نسبت بولیعهد

منصوردر اغازخلافت‌برادرزاده خود عیسی‌بن‌موسی‌را بولیعهدی بر گزید ولی پس ازمدتی‌ازروی علاقه فرزندی اورا عزل کرد وولایعهدی را به‌پسرش **محمدملقب بمهدی** واگذار کرد و ازترس اینکه مبادا لشکریان‌قصد جان او کنند قلعه‌محکمی‌بنام **رصافه** درمشرق‌بغداد ساخت ومحمد را درآنجا اقامت داد - این‌عبارت میرساندکه مردم مخصوصاًلشکریان ازتغییرولیعهد سخت نگران وناراضی بودند ومنصورهم ازآنها بیمناك بود.

تولد ووفات منصور

منصوردرسال ۹۵ ذی‌حجه متولد شد ودر ذی‌حجه سال ۱۳٦ بخلافت‌ودرسال ۱۵۸ ذی‌حجه‌درشهرمیمون‌نزدیك‌مکه‌در گذشت ودفن شد مدت خلافتش ۲۱ سال و۱۱ ماه و٤ روزعمرش ٦۳ سال قبرش در شهرمیمون

درقبرستان حجون طرف کوه میباشد .

منصورپس ازبرادرش سفاح بادوجبهه بجنگ برخواست‌یکی ایرانیان‌ودیگرعلویان زیرا ازامویان هم خیالش راحت شده‌بود قسم خورد که علویان را ازمیان‌بردارد گفت **والله لارغمن انفی وانوفهم وارفع علیهم بنی تمیم‌و بنی عدی** پیروان‌عثمان وآل مروان که ازحکومت افراد خاندان بنی‌امیه مایوس شدند اطراف منصور راگرفته علیه علویان سعایت کردند گفتند تنها دشمن توعلویان هستند .

منصور گفت بکمك شماها هجوم آنها را ازخود دفع میکنیم وسوگند یادکرد که قسم بخدا بینی خود وبینی علویین را برخاك خواهیم مالید وعلی‌رغم آنها بنی‌تمیم وبنی عدی راکه ابابکروعمر ازآن تیره هستند برعلی بن‌ابیطالب برتری خواهم داد.

اين‌سوگند سبب شدکه اهل سنت یعنی پیروان ابوبکروعمروعثمان اطراف منصورراگرفته وعلیه علویان سخت سعایت وبداندیشی می‌نمودند منصورهم اول درخطبه نام آن سه نفررا برعلی پسرعموی خود مقدم‌داشت ودشمنی خودرا باآل علی رسماً ابراز واظهارنمود .

قصدکشتن امام‌ششم

منصور روزی این سوگند بسیاری از سادات فاطمی وعلویین راکشت وخیلی ازجوانان سادات بنی‌فاطمی‌را درزیر دیوارها ومیان ستون‌ها وچاههای جامع منصور زنده‌زنده بگورکرد ازمشاهیر علویین که اوکشت محمد وابراهیم فرزندان عبداله محض بودندکه بامرمنصورکشته‌شدند ومکرر حضرت امام جعفر صادق رابقصدکشتن گاه بیگاه احضار میکرد وشمشیر میکشید ولی ناگهان اژدهائی بنظرش می‌آمدکه می‌خواست تختش و تاجش‌را ببلعد می‌ترسید وشمشیر خود را غلاف میکرد و عاقبت‌الامر دستور داد آنحضرت را مسموم کردندکه در شرح حال آنحضرت مفصل نگاشته‌ام .

خلع عیسی‌بن موسی وانتخاب مهدی بولایتعهدی

عیسی‌بن موسی‌بن محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن‌عاص پسر برادر منصور وامیرکوفه بود.

منصور عیسی راامام وولیعهد بعداز خودمعرفی کرده بودبرای‌اوبیعت گرفت وبسیار بشاش‌وخوشوقت ازاین‌ولیعهد بودچون مهدی بزرك شدعیسی راازولایتعهدی خلع کرد ومهدی‌را منصوب نمود وبرای‌او ازمردم بیعت خواست‌لذا آشوب‌شد- عیسی‌را ولیعهد پس‌از مهدی‌معین کرد .

ابن‌طقطقی شرحی درباره خلع عیسی ونصب مهدی‌مینویسدکه مطلوبش این‌است عیسی بی‌باك وگستاخ بود واموراترا بدون پرده‌پوشی برای منصور می‌گفت واورا خوش نمی‌آمد منصور حیله کرد که قشون ازاوناراضی باشند وببهانه عدم‌رضایت ارتش‌ها عیسی راخلع کند ـ برخی نوشته‌اند این‌منصب رابرابر ده‌هزاردرهم بعیسی‌داد وعیسی‌را بعد ازخلع نمود .

ابوایوب موریانی وزیر منصور

موریان دهکدهایست از قراء اهواز است که ابو ایوب بدان منسوب است منصورقبل ازخلافت خودیك غلام کودکی راخرید وبرای برادرش سفاح فرستادسفاح دیداین پسردارای فصاحت وبلاغت وصاحب نظر وکاردانی است ـ

سفاح گفت توازآن کیستی ـ گفت ازامیرالمؤمنین سفاح گفت تـومال من هستیو برای تمکین واطاعت اورازندانی کرد وبمنصور نوشت‌برای او معلم گرفته و آزاد کرده درمدت خــلافت سفاح این‌جوان موریانی دررفاه حال وآسایش بود وبرای‌او انواع نعم فراهم گردید ـ تاسفاح در گذشت ومنصور دیداو خردمند وبصیر وعاقل وزیرك با هوش‌و بافضل و کریم درآمده است اورابوزارت خود بر گزید .

ابوایوب مردی‌بودمکرمت داشت‌ـ کسی‌برای صداق‌عروسیش ازاوهزاردرهم‌خواست برود بازاورا نشان وتجدید کرد یا پنجاه هزار درهم شدکه مخارج عروسی فرزندش را تامین کند ابوایوب موریانی حریص‌برجمع‌مال هم‌بود وبه‌بهانه‌هـای مختلف ازمنصورپولها میگرفت وبرای خودقصور وکاخها میساخت .

یکروز منصور باابو ایوب گفت فرزندم صالحی آب وملکی ندارد چه‌باید کرد که نانی تامین کند موریانی گفت دراهواز دهات بایر ومزارع عاطل فراوانستٌ اگر سیصد هزار درهم بدهی میتوان آنها راآباد کردوتأمین‌زندگی اورامیکند منصوردستور دادوجه رادادند وزیر پول‌هارا گرفت وبرای‌خود کنارجسر بغداد کاخی رفیع ساخت وبرای‌اغفال منصور سرسال‌بیست‌هزار درهم‌میآورد که حاصل آن‌دهات‌مستحدثه ونتیجه مزارع‌مستعمره است دشمنان ابوایوب فهمیدند ونزد منصور سعایت کردند منصور شخصاً بازرسی آورد ودستور دادابوایوب رادر نهایت‌خفت وخواری کشتند ودوستان وخویشان اورانیز کشتند و اموال آنها را بردند وشعرا دربـاره او اشعاری سروده‌اند پس از او ربیع‌بن یونس را بوزارت بر گزید ـ

منصور اولین خلیفه‌اسلام است که منجمین‌رامقرب گردانید وباحکام نجوم‌عمل کرد واولین خلیفه اسلامی است که دستور دادکتب سریانی وفارسی وبعربی ترجمه کردند که ازآنجمله‌تحمیراقلیدس‌وکلیله ودمنه بود که درفصل معارف‌اسلام مفصل شرح خواهیم‌داد.

تالیف وتصنیف درایام منصور درسال۱٤۳ شروع‌شد ودرحدیث وفقه‌اهل سنت شروع بتالیف وتصنیف نمودند درحالی که صدسال قبل فرقه امامیه دررشته‌هـای علوم اسلامـــی تالیف وتصنیف نموده بودند .

وزارت ربیع بن یونس

ازاحفاد محمدبن کیسان‌ملقب‌باابو فروه‌غلام عثمان‌بن‌عفان‌بود وربیع‌را لقیط میگفتند یعنی گمشده ازپدر ومادر است .

ابن‌طقطقی‌مینویسد یونس برجاریدان واردشدکه ربیع‌متولد شدبعد یونس انکار کرد وربیع‌روی پدرومادررانندید سرراهی‌بودبرداشته بزرگش کردند تابمقام وزارت منصور رسید **وعلاءالدین وعطابیك جوینی** ازنسل‌فضل‌بن ربیع‌است که‌در فضل وبلاغت وانشاء وادب واقف‌بود.وازمورخین‌دانشمند است مورخ‌مزبور میگوید

جای‌شگفتی است که چنین‌فضل وبراعت دراین‌نسب‌قرار گیرد نگارنده گوید عجبی‌ندارد تاریخ ازاین مواردبسیارنشان داده‌امیه‌جدبنی‌امیه معاویه‌ـمامون‌ـ ازمصادیق‌این‌حوادثند ولذا درحق ربیع و فرزندانش گفته‌اند

لواط الخليفه اعجوبه واعجب منه بغاء الوزير
فلو يستعفان هذا بذا لكانا بعرضة امر ستير

درهرحال دنیاازاین‌گونه‌وزراء بسیارنشان‌داده وماخوددرعصرحاضر بسیاردیده‌ایم.

ربیع مردی لاین‌کاردان مدبربا فضل بود که بااستعداد ولیاقت خود بمنصب وزارت رسید‌ـ ازمختصات ربیع‌فن‌حسابداری واحتساب‌مالیات کشور بود که وزارت‌دارائی منصور بدست اواداره میشد وچنان عنان‌اختیار را ازکف منصور گرفته بود که‌عزلی ونصبی‌جز باراده ربیع انجام نمیشد ووزیرمنصور بودتا خلیفه درگذشت وهادی او راکشت .

سبب‌قتل

اینجا بازجای‌شگفتی‌مورخ‌است**ربیع یك کنیز بسیارخوشگلی زیبائی برای تقرب بمهدی‌بن منصور خرید وتقدیم کرد چنانچه شان‌اکثر صاحب منصبان علاقمند بمقام ومنصب‌است** هادی از قضیه خبردار شد وربیع‌را بعسل مسموم کرد سال ۱۷۰ ایـن ربیع همان حاجبی است که سعایت‌در قتل‌سادات علوی میکرد وموجب کشته شدن **حضرت صادق ع شد .**

دوره‌خلافت عباسیان‌قتل‌وغارت‌ونهب‌اموال‌بجائی‌رسید که‌همه‌مردم میگفتند رحمت بروح پاك کفن‌دزد اولی‌یعنی بنی‌امیه و فجیعترین جنایات آنها کشتن و مسموم کردن یك شخصیت‌های بزرگ علمی‌بود که هیچ‌چیزجبران آنرا نمیکرد **شهید نمودن حضرت سجاد وامام‌محمدباقر وامام‌جعفرصادق وموسی‌بن‌جعفر وعلی‌بن‌موسی از نقاط ننگین وسیاه تاریخ عباسیان است .**

شهادت حضرت امام جعفر صادق ع

از فجایع عصر اول عباسی شهادت امام ششم حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق ع که مؤسس مکتب جعفری و از نزدیکترین مربیان آسمانی است.

پدرش امام محمد باقر العلوم و مادرش ام فروه تولدش روز یکشنبه ۱۹ ربیع‌الاولی سال ۸۳ هجری درمدینه یا سال ۸۰ ورحلتش روزیکشنبه ۲۵ ماه‌شوال‌سال ۱۴۸ درمدینه طیبه و علت وفاتش سمی بود که منصور خلیفه عباسی در انگور و طعام کرد و بآنحضرت خورانید - قبرش‌در بقیع درقبه حضرت عباس‌بود که ویران کردند .

منصور درقیام‌علوییین و انصراف ایرانیان از عباسیین بآنحضرت که بزرگ علویان بوده بدبین شدو چند بار مصمم شد شخصا آنحضرت را بکشد وخداوند ولی‌خودرا از دست دشمن نجات داد تابالاخره متوسل بسم شد وامام‌ششم‌را مسموم نمود که شرح حال آن بزرگوار مفصل‌در کتاب‌مفصل‌مربوطه طبع‌ونشر یافت .

امام ششم سی و سه‌سال امامت‌داشت و فرصتی‌نیکو برای‌نشرعلم وحکمت واخلاق وفضیلت بدست آورد که دوازده‌هزارشاگرد مانند ابوحنیفه داشت چهارهزارنفرآنها در مسجد کوفه در یک‌عصر تدریس میکردند و همه متفق بودند که **حدثنا جعفر بن محمد الصادق** ودر فصـل مخصوص معـارف و علوم اسـلامی در بـاره تعلیمات آنحضـرت بحث کرده‌ایم.

سنباذ مجوسی

سنبـاد مردی مجوسی ونیشابوری بود که از دوستان واصحاب ابومسلم خراسانی بشمار میرفت وقتی شنید منصورخلیفه بنا جوانمردی یك شخصیتی جنگی ومردسلحشوری‌راماننداابومسلم بخدعه کشته‌است‌عصبانی وغضبناك‌شدوقیام کرد .

اطرافیان سنباداکثرمردم کوهستانی‌شجاع ودلیروساده‌لوح‌بودند که باعشایراکثر مردم‌خراسان دست‌داشتند منصور چون‌شنید سنباذقیام کرده ده‌هزار مردجنگی برای‌دفع آنها فرستادولی سنباد بطرف بغداد از راه‌ایران پیش آمده بود بین همدان وری‌تلاقی قشون‌شد .

سنباد از دست خلفای عباسی بتنك آمده بود قصد فساد در دین اسلام راداشت میخواست‌بکشد و غارت کند بطرف حجاز پیش برود و خانه خدا را ویران کند .

سنبادد رتلاقی لشکر چند نفر زنان مسلمین را گرفت زنان یکجا بیرون آمدند صدای وامحمدا بلند کردند مردان بحمایت و غیرت عربیت حمله کردند بطوری[۱] جنگ شد که شصت هزار نفر کشته شدند .

قیام سنباذ بخونخواهی ابومسلم ۱۳۷ هجری

یکی از سرداران نامی و سلحشور ابو مسلم **سنباذ** است که از دهقانان معتبر و محتشم و متمول نیشابور بوده وهنوز بدین زردشت باقی بود اما میان مسلمین احترامی داشت وابومسلم اورا گرامی میداشت.

سنباذ معتقد بتناسخ بود و پس از ابومسلم عقیدهٔ خودرا ابراز کرد ووسیلهٔ قیام و دعوت قرارداد و بخونخواهی امیر خودبرخواست.

سنباذ پس از ابومسلم نیشابور واطراف آنرا زیر نفوذ حکومت خود گرفت تا بشهر ری رسید گنج ابومسلم نهفته بود بدست سنباذ افتاد و بدین وسیله بزسپاهیاتش افزود اتباعش اکثر دهقانان کوهستانی و زردشتی بودند و کم کم سپهبد طبرستانهم باوپیوست ودشت گیلان ودیلمان هم باوملحق میشد اما مدت آن بیش از هفتاد روز نشد .

منصور **جمهور بن** مرادجلی را با ده هزارنفرمردجنگی برای دفع اوفرستاد تا مابین همدان وری جنگ رخ داد ودرآن جنگ شصت هزار تن ۶۰۰۰۰ از اتباع او اززردشتیان وغیره کشته شدند وزنان و اطفال آنها گرفتارشدند .

قیام سنباذ و جنك اودر سال ۱۳۷ رخداد.

ولی جمهوربن مراد که گنج وسپاه ابومسلم بدستش افتادخودش سربطغیان برداشت منصور ناچار برای سرکوبی متمرد جدید« **دلاستاخنج** » سردارایرانی را فرستاد و اوراکشتند ولی انقلاب درایران پشت سرهم آغازمیشد .

ظهور خرم دین و مسرحبهٔ درخراسان

یکی از سنن اجتماعی در تحولات و تطورات و انقلابات این است که وقتی دولتی ضعیف شدیا دینی از بین رفت و کهنه شد داعیان ادیان ومدعیان سیاست وطالبان زمامداری ابراز عقیده واظهاروجود می نمایند وهرکس در اظهار عقیده آزادی کامل دارد و گاهی درخلال بیان نظریه سیاسی عقاید خرافی با اصولی هم آشکارمیکردد اکثرمذاهب موضوع اجتماعات بشری مولود همین انقلابات است که رویمبانی حب جاه و تمایلات سیاسی بظهور پیوسته وطالبین شهرت ونام یك برنامه یامرامنامه ای ساخته اند و دیگران رابرای شرکت دادن دعوت کرده اند و گاهی تضاد واصطکاك بامرام وعقیده دسته دیگری پیدا کرده زدوخوردهائی شد گاهی برحسب حسن تصادف مخالفتی کمتر داشته یارغماً لانف دیگری مخالفین ساکت مانده اند تا اساس منفور قدیم برچیده میشود وتومار ظلم وتعدی گذشته برچیده میشود .

یکی از ادوار انقلاب نیمه اول قرن دوم است که ستمکاری بنی امیه مردم ایران

---

۱ ــ الفخری ص ۱۶۵

اعراب را بقیام ملی واداشت ودراین‌قیام عقاید دارائی پیداشد وحب وبـغضها آشـکار گردید ولی‌هدف همه آنها خلع آل مروان از خلافت بود و در آوردن یکی از **اولاد علی یا عباس** که بالاخره‌درسال ۱۳۲ عملی‌شد.

برامکه وگشایش مجالس علمی

گفته‌شد که چون برامکه بوزارت رسیدند وخلفاءبنی‌عباسی هم بآنها میدان دادند و وسایل هم مهیا بوده کتب رومی و یونانی و مصری وقبطی و هندی وفارسی راه باز کـرد وبدست دانشمندان‌ترجمه میشد ــ برای‌حل برخی‌از مباحث علمی‌مجالس مناظره تشکیل‌میدادند ودرحضور وزیر بمذاکره می‌پرداختند وکم کم خلفاهم باین‌مجالس علاقمند شدند ودر کاخ‌خلیفه‌این‌مجالس تشکیل میشد ودانشمندان‌مورد کمال احترام وتوقیرقرار میگرفتند

منصور و علماء

منصوردرتشکیل‌انجمن‌های بذل سعی‌نمودوعلمارا احترام می‌کردوبنقل‌جرجی‌زیدان**شرقی بن القطامی را** که‌ازدانشمندان نامی عصراو بود بمعلمی فرزندش مهدی گرفت تاادب واشعار عرب بوی بیاموزد .

منصور اولین خلیفه‌ایست که دستورداد کتب علمی‌راترجمه کنند وعلماءومترجمین وحکما وفقها ودانشمندان رادرسایه‌کاخ خوداحترام نمایند وموجبات آسایش ورفاه‌آنها رافراهم کنند تاباخاطری جمع ببحث وفحص ومناظره علمی بپردازند واین قسمت‌رادر آخر کتاب‌تحت عنوان‌خاصی که سیرمعارف وفرهنك‌اسلام‌را بیان‌میکنم بنظرخوانندگان میرسـانیم .

دعوت خرم‌دینان

گفته‌شد که بکیرین‌ماهان‌ایرانی با ثروتی از سندبکوفه آمد و خشتهای طلا را بمحمد امام برای پیشرفت کار و غلبه بر امویان تقدیم نمود ــ محمد امام هم ازعراق‌بایران مبلغینی فرستاد که مـردم را دعوت بعباسیان نمایند ـ از جمله کسانی که برای‌تبلیغ فرستاد وعماربن یـزیدبود که بـرای ولایت‌خراسان فرستاد . والی نام خود راخداش نهاد و برای خلافت و امامت محمدبـن علی عباس سخت تبلیغ میکرد دعوت او روزافزون قوت گرفت .

خداش عقیده شخصی خودرا که **خرمی** بود اظهـارمی کرد و مردم را بآن عقیده دعوت می‌نمود .

برحسب همان‌حرکت وانقلاب فکری مردم متنفرازبنی امیه یا هرصدائی‌هم‌آهنك میشدندوضمنا دین خداش‌خرمی‌راهم‌قبول کردند .

این مذهب اشتراك‌زنان‌را جایز میدانست‌واوباصل‌امامت محمدبن‌علی‌عباس‌معتقد نبود بلکه از اوفرمانی گرفته بوده وبنفع خودش دعوت میکرد ازجمله عقاید اوسبب و لعن وعداوت و دشمنی با ابوبکر وعمر بوده که چون اکثر ایرانیان از عمال‌آنها رنج دیده‌بودند ناراضی‌شده‌وآنهارا غاصب‌میشناختند .

اسد والی اموی خراسان که خداش خرمی را شناخت بوسایل‌مختلف اورا تعقیب کرد تادستگیر نمود و بانتقام سبب ولعن شیخین زبان ودست او را قطع کرد و سال‌بعد اوراکشت .

این آشوب و اغتشاش خراسان وابن بیدادگری وستمکاری مامورین اموی وابراز تنفر مردم از بنی‌امیه وآل مروان وظهور وقیام دلیران ایرانی و زدوخوردهای پیاپی موجب هرج ومرج شدیدی گردید وهم این آشفتگی، مقدمه بود تا ابو مسلم قیام کرد واز این تحولات استفاده نمود.

بنی عباس در دعوت یکربع قرن خودقربانیهای زیاددادند ولی بـجهت امیدی که بزمامداری داشته وعواقب وخیمی که امویان پیدا کرده بودنددست ازتبلیغ ضدآنها نکشید وزمینه رابرای خودصاف میکردند و **ومحمدوابراهیم** هردو میدانستند امامت وخلافت بخود آنها وصال نخواهدداد ولی زمینه را برای فرزندان خود عبدالله سفاح حاضرمیکردند تا اوزمام را بدست بگیرد و الحق این مرد سفاح سفـاك نسبت به ابومسلم که خلافتش مرهون فداکاری اوبودبد رفتاری کرد واورا بی جهت کشت ونمك ناشناس و ناجوانمردی بود که درخلال تاریخ می‌بینیم همه از این عال زشت اظهار تنفر مینمایند.

ظهور **خرم‌دینان** یا**محمره** سرخ پوستان درآذربایجان آغازشد وچندین خلیفه اموی وعباسی رامشغول کرد.

در زمان هارون درسیستان **حمزةبن‌اترك**(آذر) خارجی پیداشد وتاوقتی که از پادرآمدخرابیهای بسیار درخراسان نموده و خلیفهٔ عباسی لشگری قوی برای دفع آنها اعزام نمود آنهاراشکست دادند ولی باز دودمان آنها دراطراف باقی مانده.

راوندیه وقیام آنها

از وقایع خراسان در اواخر آل مروان و اوایل خلفای عباسی پدید آمدن فرقهٔ راوندیه پس از قتل ابومسلم است.

چون ابومسلم آن رادمرد شجاع را کشتند خراسان، وسایرنقاط ایران درحال انقلاب و اغتشـاش افتاد و حوادثی رخ میداد که اکثربی‌نظیر بود یکی از آن واقعه راوندیه است ـ این فرقه معتقد بتناسخ توده و خلیفه را خداوند میدانستند که حلول ارواح گذشته درآنها تأثیری نموده است.

نسبت بخود ابومسلم هم این نسبت را میدادند واین فرقه را پیروان او میدانستند ـ مثلا عثمان بن نهیك سرنگهبان منصور وقاتل ابومسلم را آدم ابوالبشر میدانستند ولذاچون منصور ظهور کرد همه برزمین افتاده سجده کردند گفتند روزی‌ده وخدای توانا این است که مورخین باین عبارت نوشته‌اند « **هذالذی یطعمنا و یسقینا** » اورا فریبنده میدانستند منصور از وجـودآنها بنفـع خود برای استقلال کشوراستفاده کرد.

پس از آن دستورداددویست نفر ازراوندیه و معتقدین بتناسخ وآفریننده بـودن خلیفه را بزندان انداختندتاشاید ازعقیده خود دست بکشند ـ اتباع آنها تابوتی ساختند و بردوش نهاده بزندان حمله کردند ورؤسای خودرااز زنـدان بـیرون آورده وبرجـال دولت وارد شدند ومجموعا بسوی **شهرهاشمیه** مقرکاخ منصور رفتند و اسبهای خودرا دریك اصطبل که بیرون شهر ساختندبستند وواردبرخلیفه شدند منصور از این شـورش و

قیام راوندیه سخت بیمناك شد اسبی آوردند سوار شد یکی از **سرداران بشهر عرب بنام معن بن زائده که از رجال بنی امیه بود** رسید وباشجاعت و دلاوری خود را در جنگ با آنها نشان دادند راوندیه ازجان گذشته و تن بمرك داده سخت جانبازی میکردند

خازم بن خزیمه مرورودی رسید اجازهٔ قتل عام آنهارا از منصور گرفت وحمله کرد آنها اتباع منصوررا میکشتند و جانبازی عجیبی نشان دادند تا خلیفه از اطـراف کمك فرستاد و آنهارا که ششصد تن بودند همه را کشتند و این فکر رابکلی محو کردند.

پیروان خداش و ابو مسلم تازمان بابك حزمی بودند وازنظر سیاست ایران وخروج ازسلطه عرب همه طالب استقلال ایران بودند ولی راوندیها تنها قائل بلزوم تسلط خلیفه عرب بودند واورا خدامیدانستند،

این گفتار مورخین در نظر ما درست بنظر نمیرسد که راوندیها پیروان ابومسلم مخصوصا مخالف سلطه عرب و میگفت باید اززیرفرمان عرب بیرون آمد واین دوعقیده هم متناقض است وشاید انتساب بابومسلم ازنظر شخصیت او بوده یاعقیدهٔ دوم فاسد بوده برای خوش آمد خلیفه اظهار میشده است درهرحال خدامیداند این احزاب سیاسی تا چه حد بعقاید خود ایمان داشتند وراست می گفتند!!

ظهور مقنع

گفتیم اول کسی که درخراسان مذهبی آورد ومعتقد بتناسخ شد شد ودرسایه این عقیده یك حزب سیاسی تشکیل داد **خداش** بود پس از او ابومسلم راپیشوای عقیده تناسخ دانستند وپیروان حزب سیاسی راوندیه گفته‌اند.

سپس مقنع ظهور کرد واوچون مردی کریه المنظر واعوریك چشمش کور بود درروپوش و نقابی داشت که زین وطلاکوب بوداورا مقنع میگفتند.

قناع روپوش است که برای پوشانیدن قبح منظر بر صورت خود میکشید.

اتباع اوچون او را پسندید بخاك می‌افتاد وسجده میکردند واین بیت را در حق او گفته‌اند.

و انما كنت من بلاد　　　فلی الی و جهك انتقات

مقنع خودرا هاشم نامید که بنام اسلام رسوخ ونفوذ کند مانند امروز که هرکس هر قصدی داشته باشند بنام اسلام قیام میکنند وبنام دین هر بی دینی را انجام می‌دهند- خداش وراوندیه هم بنام دین بدعتی دردین نهادند مقنع جادوگری بود وعنصری بدست آورده که اشتعال واحتراق واضائه ونورداشت آن را در چاه می‌انداخت یاازقله کوهها رهامیکرد و مشتعل میساخت که بصورت نورپدید ماه نخشب مصنوعی که اوساخت که در سرزمین نخشب ازچاه بیرون می‌آمد ودرفضا بلند میشد -

مقنع باین وسیله بخونخواهی ابومسلم قیام کرد برای قلع وقمع عرب وتجدید استقلال ایران میکوشید.

اتباع مقنع بعبارت وپرستش اوقائل شدند ومیگفتند ای هاشم مارا یاری کن.

مقنع دربدو امرعظمتی یافت ونزدیك بود پادشاهی راازبنی عباس بگیرد ولی او هم

مانند مبدعین قبل‌ازخود شکست خورد و در یك قلعه محکم تحصن جست ولی محاصره اوطول کشید تازمان مهدی‌عباسی آنگاه آتش‌افروخت و گفت‌هر کس‌میل‌دارد بآسمان‌صعود کندخـود را بآتش بیندازد خـود و خـانـواده‌اش همـه سوختند وکالبدآنها یکمشت خاکستر شد .

این نهضت‌ها پـی‌درپی وظهور مردان ایرانی ادامه داشت تـاآنکه استقلال رسمی ایران اعلان شد .

ابن مقفع ازکارهای زشت منصور که موجب تشدید غضب ایرانیان‌بر او شد کشتن **عبدالله‌بن‌مقفع** منشی ونویسنده توانای ایرانی است که کتاب کلیله‌ودمنه وخداینامه رابعربی ترجمه کرد که‌بهترین نمونه انشاءنثرعربی بدست ایرانی است کشتن ابن‌مقفع ببهانه بت‌پرستی‌یا کفراو بود که تحقق آن‌موردخلاف است آیا راستی‌به‌بت‌پرستی باقی‌بود یااسلام‌آورده درهرحال‌ازفضلای نـامدار ومترجمین عالیمقداربسیاری‌بودند که هنوزاسلام اختیارنکرده‌بودندوموردا کرام واحترام گردیدند تاپس‌از مدتی خودشان اسلام‌قبول کردند واگرمنصور ابن‌مقفع رانمیکشت شاید یکی‌از مفاخر بزرك اسلام بشمار میرفت .

خاندان ابن‌مقفع عبدالله‌بن‌مقفع که قبل ازاسلام بنام**روزبه**پسر**دادویه** ازمردم گور «فیروز آباد»ازنواحی فارس بوداز دانشمندان معروف‌و ایران درصدر اسلام است ـ ابن‌مقفع کاتب ومنشی مخصوص **عیسی‌بن‌علی** عموی‌منصور خلیفه عباسی مقیم‌بصره بود وبـرادرعیسی **عبدالله‌بن‌علی** بـرمنصور یاغی شد وچون‌در جنك‌شکست خوردببرادرش عیسی‌دربصره پناه برد عیسی‌شفاعت کردوقرارشدامان‌نامه‌ای برای عبدالله‌بن علی‌بنویسد که منصور نتواند نقض‌عهد کند وامان‌نامه رابشکند این‌کار بعهده ابن‌مقفع برگزار شد واین‌نویسنده مقتدر چنان امـان نامه‌ای نـوشت[۱] کـه منصور درآن درماند و از ابن مقفع سخت بر او آشفت زیرا قصد وفای بعهد نداشت‌از این روبسفیان والی بصره نوشت ابن‌مقفع رابکشد ـ سفیان‌حاکم تندخوی خونخوارابن‌مقفع راکنار تنوری پراز آتش برد ویکایك اعضای بدنش راقطع کرد ودر تنور انداخت وبایك امرناچیزی‌مردنویسنده بزرگی‌راکه‌خدمت گرانبهائی بعلم‌وفضیلت وادبیات کرده‌ویگانه دوران‌بود ودرسال ۱۴۳ بوضع فجیعی کشت ـ

ابن‌مقفع بشهادت دشمن‌زبان وادبیات فـارسی واسلوب تحریـر و تقریر آنراخوب میدانست چه‌فارسی زبان مادری‌او وسرزمین نیاکان‌اوفارس‌بودودرضمن بزبان‌های پهلوی‌و یونانی هم‌آشنائی داشت ودرنیمه اول‌قرن دوم ببصره رفت وآنجا نشو ونما کرد باشعرای عرب آمیزش‌نمودزبان عرب‌راهم خوب‌آموخت‌ابن‌مقفع نویسنده بااستعدادی بود که‌زبان عرب‌را هم‌خوب‌فراگرفت وازعربها جلوافتاد بطوری‌که توانست کتاب نفیس کلیله‌ودمنه راازپهلوی ترجمه بعربی نماید ونمونه‌کافی ازبلاغت وروانی انشـاء وقدرت قلم‌خودرا در زبان‌عربی وسابقه اطلاع خودرا درزبان پهلوی ودری نشان‌دهد .

---

[۱] ترجمه ابن‌مقفع اقبال اشتیانی .

درباب کشتن ابن‌مقفع سخنان دیگری‌هم هست که ظن‌قوی براین است‌ازنظر فضل وبلاغت وبراعت ادبی که داشت‌نزد منصور سعایت کردند و اورا بنام زندیق بت پرست وآتش‌پرست متهم‌نمودند ویکی ازعلل قتلش‌هم این‌اتهام بوده است ـ

آنچه مسلم است جنایات غیرقابل جبران‌خلیفه دوم‌عباسی بدست سفیان حاکم جنایتکارش کشتن این‌ادیب سخنور ونویسنده مقتدر که در جوانی گویا ۳۲سال‌پیش‌تر از عمراو نگذشته بود که اورا **مثله** کرده وبآتش سوختند درحالی که هردو عمل‌خلاف‌شرع بودپیغمبراکرم‌ص‌مسلمین‌را توصیه‌وتأکید فرمود که **ایاکم والمثله‌ولو بالکلب العقور** ومنع نموداز اینکه کسی‌رابآتش بسوزانندفرموداین کیفر مخصوص‌خداوندا‌ست‌هیچ کسی‌حق ندارد کسی رابآتش کیفر دهد .

کیسانیه جزو۷۳ هفتاد وسه فرقه از فرق‌اسلامی عطف بحدیث‌نبوی که‌فرمود:

ستفرق امتی علی‌ثلث وسبعین فرقه کلهم فی‌النار الا الواحدة فرقه کیسانیه رانوشته‌اند وآنها کسانی‌بودند که قائل‌بامامت محمدبن حنفیه‌شدند و اوراپس از امام حسن و امام حسین امام میدانستند و خلافت را منحصر باو میدانستند وشاعر آنها گفته :

علی والثلاثة من بنیه ‌‌‌‌ هداة‌الحق اربعة‌سواء

ما از این طایفه در عصر خود خبری نداریم و در تاریخ هم جزاین که‌نوشته اند:

« مختار برای‌خونخواهی حسین‌بن‌علی باذن محمد حنفیه قیام کرد واغلب اتباع او ایرانی بودند اوخودرا نائب‌امام محمدبن‌الحنفیه وداعی‌اومیدانست».

جای‌دیگری‌نامی ازکیسانیه برده نشده و اسمی ازاین طایفه و عقیده نشنیده‌ایم و نسبت باین خبرهم عقیده‌داریم که محمد حنفیه هرگز دعوی‌نداشت ومختار هم‌نایب امامت بمعنوی دعوی وپیشوائی نداشت بلکه نایب صاحب دم‌می‌دانست وازطرف محمد حنفیه که بزرك فرزندان علی ؏ وحضرت زین‌العابدین ؏ فرزند بزرك امام حسین بخونخواهی قیام‌نکرد ودعوی امامت نداشت آنچه بر ماثابت است دروجه تسمیه آنها این است که‌مختار درکیسان که نام محلی است بیرون شهر کوفه موقف گرفته و بدین جهت بکیسانیه‌شهرت‌یافت !!!

ابوهاشم‌امام در هرحال میگویند ابوهاشم فرزند محمد حنفیه امام و پیشوا بود و سلیمان بن عبدالملك خلیفه اموی‌چون دید کار کار ابراهیم بالاگرفت و پیشرفت نمود اورامسموم کرد واسناد امامت‌اورا گرفت‌منتقل به **بمحمدبن علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس** نمود وباین ترتیب امامت از علویان بعباسیان منتقل گردید.

از بیان‌این تاریخ و مشابهات‌آن درعصر حاضر استنباط میشود که سیاست کشور درهرعصر ایجاب‌می‌کند که‌هروقت‌بخواهند یکنفر از میدان‌سیاست‌خارج کنندیامخالفی راسرکوبی‌نمایند بعناوین مختلف آن مخالف را بزرك و مدعی مقامی معرفی بنمایند

آنگاه از سرراه بجرم ادعای خود خارج یا مقتول یا منکوب وتبعید یامحروم ازمزایای اجتماعی‌می‌نمایند .

ما‌معتقدیم‌که نسبت بکیسانیه هم این سیاست حکمفرمابود که محمد حنفیه را مدعی شناخته و مختاررا نماینده او معرفی نمودوبرای مدافعه او این عنوان را بــاو دادند وبجنگ او برخواستند واین‌ازابتکارات‌امویین‌بودکه‌بعدبهانه برای انتقال‌حکومت از علویین بعباسین‌قراردادند .

منصورو بنی الحسن

چنانچه درسابق‌گفتیم بنی هاشم و طالبیون وبنی‌عباس هرسه در ذیل دولت اموی قرارگرفته ومنتظر فرصت‌بودند تازمام‌را ازدست‌آنهاگرفته‌حکومت نمایند .

ایرانیان‌هم رغماً لانف‌امویه برای‌علویین کارمی‌کردندکه در این‌اثناء بنی‌عباسی پیش‌آمده ومقدم شدند ــ مردم‌راغب بعلویین بودند ولی چون از دست بنی امیه بتنك آمده بودند هرکسی می‌آمد می‌پذیرفتند ولذاناچار بابنی‌عباس کنار رفتند و ابومسلم اصفهانی رشته راگرفت بدست بنی‌عباس داد.

بنی‌عباس که بدرفتاری‌کردندوحتی ابومسلم راکشتند باآل‌علی‌هم درافتادند مردم‌اکثر بلاد اسلامی متوجه بنی حسن شدند و با نفس زکیه محمدبن‌عبدالله بن‌الحسن بن‌الحسن بن‌علی بن‌ابیطالب ع که‌از سادات‌محترم قریش وبنی‌هاشم وازاعیان‌سادات علوی‌بوده بیعت کردند و چون اما‌جعفر صادق ع حاضر بزعامت‌مردم نبود ونفس زکیه‌راغب بخلافت و خروج‌بوده‌مردم اتفاق برهبریت نفس‌زکیه نمودند ـ وبرای تحکیم مبانی کاراو خدمت‌امام صادق‌ع رفتند آنحضرت عبدالله محض پدرش را احضار فرمود وخبرداد که کارپسرت‌نمی‌گیرد وبخلافت نمی‌رسد وکشته می‌شود و من‌می‌بینم که بدست **صاحب‌القباءالاصفر** یعنی منصور کشته خواهدشداگربتوانی اورا منع کن‌ولی محمد نفس‌زکیه‌سوار براسب‌ریاست‌شده‌بود وپیاده شدن آن‌محال‌بنظر میرسید .

چون‌خلافت بمنصور رسید عبدالله محض را احضار کردومجبور کرد پسرش محمد نفس‌زکیه ابراهیم را حضورا بخواهد ـ عبدالله‌گفت جایش را نمیدانم منصورگفت امینی خوانده‌بود تا دوفرزندت‌حاضرشوند و با این ترتیب دستورداد کلیه رجال بنی حسن‌را دستگیر نمودند ،

خروج‌محمدنفس‌زکیه

محمدبن‌عبداله محض ازسادات علماء وعلماء سادات ورجال بنی‌هاشم درفضل وشرف ودین‌وعلم وشجاعت وفصاحت‌وریاست وکرم وجلالت شان بود .

درمدینه مردم بااوبیعت‌کردند ویك حدیث مخلوط یامجعول اورا بکشتن داد واو شنیده بودکه پیغمبرفرمود :

لو بقي من الدنيا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه مهدينا او قائمنا اسمه اسمي و اسم ابيه کاسم ابی

این حدیث دراصل خالی از **ابیه واسم ابی** بوده‌است واوهم بنام محمد بن عبداله وهم بنام مهدی قائم قیام وخروج کرد در حالی که هر دو اشتباه بود عبداله محض میگفت این فرزندم مهدیست ومردم بدین جهت که شایستگی هم داشت اورا دوست میداشتند توجه مردم هم موجب ترغیب اودر امر ختلاف بود تا اعیان مدینه با او بیعت کردند واکثریت قریب باتفاق مطیع او شدند محمدنفس زکیه دستور داددرب زندانها را گشودند وزندانیان آزاد کردند ووالی مدینه را که ازطرف منصوربودعزل کرد وبراریکه حکومت استقراریافت دراین حال مردی بنام ادس عامری بطرف مدینة المنصوریعنی بغدادرفت تاخلیفه ازاین جریان واقف سازد ۹روز فاصله مدینه تابغداد بودشبانه رسید پشت دروازه شهرایستاده تاصبح شد وقتی بخانه منصوررسید خواب بودربیع حاجب گفت کیستی دراین وقت آمدی خلیفه بخواب است گفت برای امرمهمی آمده‌ام ربیع حاجب منصورراخبرداد اجازه ورود گرفت گفت یاامیرالمؤمنین محمدبن عبداله درمدینه خروج کرده وآنچه بایدبکند نمود منصور پرسید توخود دیدی آنچه میگوئی گفت آری دیدم برمنبر پیغمبر بالا رفت وخطبه خواند وخروج کرد ـ منصورپرسید چندروزه میتوانی بمدینه بر گردی گفت **تسعة ایام** ۹ روز منصور ۹ هزاردرهم باوداد وچندین نام نوشت سفارش کردآنها را بصاحبانش بده و من جملهٔ نامهٔ برادرش عیسی بن موسی نوشت که بامحمدنفس زکیه جنك کند اوهم بجنگید ومحمد کشته شد وسرش را برای منصوربیغداد فرستاد این واقعه درسال ١٤٥ رخ داد.

خروج ابراهیم بن عبدالله محض و کشته شدن او

چون محمدبن عبداله محض نفس زکیه کشته‌شدابراهیم پنهان شد ازبغداد ده‌بده میرفت تا ببصره رسید .

منصور مردی بسیاربا انضباط ودرحفظ نظام قوی‌الاراده ومنظم وشدیدالطلب بود ولی هر کجا میرسید قضیه خود را وکشته شدن برادرش را بمردم میگفت ومسلمین را علیه منصور تشیع وتحریض بقتال میکردتا ببصره رسیدآنجا اطرافش راگرفتند قیام کرد ،

منصورعیسی بن موسی برادرش را خواست تا ازمدینه ببصره برودعیسی بن موسی با ١٥ هزارمردجنگی حرکت کرد تادرقریه **باحجری** تلاقی رخ داد جنك درگرفت لشگر منصورغالب شد ابراهیم درمیدان جنك کشته شد سال ١٤٥ ١

قتل محمد نفس زکیه و تمام علویین

ازحوادث مهم عصرمنصورخروج محمدالنفس زکیه بود که از اولاد امام حسین واز سادات محترم علوی ومور داحترام مردم مسلمان بود محمد درمدینه علیه منصور قیام کرد وگروهی از جوانان بنی‌هاشم اطراف اوراگرفتند سادات علوی نیزباوپیوستند .

عیسی بن موسی ولیعهد سابق منصوربردفع اوقیام کرد واورا دستگیر نمود اتباع او رابسختی وناجوانمردی تمام کشت ومحمد را بوضع فجیعی شهید نمود برادرمحمدابراهیم

---

١ ـ الفخر ص ١٢٢

که ازخروج محمد آگاه شداوهم‌قیام کرد وچون شنیدبرادرش کشته شده سخت‌پافشاری نمودوچون مردم خراسان ازمنصوربسبب کشتن ابومسلم‌سخت تنفرداشتند ابراهیم بقصد خراسان حرکت کرد وازبصره قسمتی ازخوزستان راتصرف کرد واز آنجا عازم کوفه‌شد ولی مواجه باجنك قشون منصور گردید درسال ١٤٥ کشته شد .

وياللعجب که کشتن این سادات علوی اثرخودرا بخشید وعیسی ولیعهد معزول و خسران دنیا وآخرت نصیب اوشد واین تجربت‌ازاوراق تاریخ بدست‌آمد که **هر که با اولاد علی درافتاد ورافتـاد .**

قیام‌محمدبن‌عبداله وابراهیم‌عبداله

درسابق گفتیم که ابوسلمه میل‌داشت علویان رابخلافت‌برساند ویکی‌از کسانی که نامه باونوشت که قبول خلافت کند **محمد بن عبداله بن حسن بن علی بن ابیطالب ؏ است** که ازشخصیت‌های بارزخاندان بنی‌هاشم وعلویین‌بشمارمیرودباآنکه حضرت امام محمدباقر وامام جعفرصادق بودندعبداله نامزد خلافت‌بود - وقبل ازدعوت عباسیان حتی‌خودمنصور درحجاز بامحمد بن عبداله بیعت کـرد و روزی که منصور بخلافت رسید وابومسلم بااو بیعت کـرد حلیفه گریان شد وگفت از علـویان میترسم زیرا خود قبلا با محمد بیعت کرده بود .

عبدالله‌چون ازطرف مادر بامام حسین‌وازطرف پدر بامام حسن‌میرسید اورا عبدالله محض میگفتندکه ازطرف پدرومادرهاشمی وطالبی وعلوی و فاطمی بود .

محمد فرزند عبداله محض یگانه رقیب منصوروپیشوائی لایق ودانا وتوانا بود که دوستان وشیعیان فراوانی داشت .

محمد وابراهیم فرزندان‌عبداله مذکورهردو دریك‌وقت قیام کردند محمد درمدینه وابراهیم دربصره که ابراهیم نزدیك بودبخلافت منصورخاتمه دهد ولی خدانخواست وبدست قشون منصور کشته شد .

محمد درکوفه بودبزحمت‌متواری شد وباسختی تمام که حتی فرزندش دردرهٔ پرت شد خودرا بمدینه رسانید وقشون ایرانی منصور تامدینه رفتند ومحمد راکشتند وسراو را نزدمنصوربردند سپس قشونی بریاست حمیدبن قحطبه ببصره فرستاد ابراهیم بسرعت اهوازوفارس راگرفت وپیروان بسیاریافت قشون منصور(حجری) باورسید وجنك شروع شد وعیسی بن‌موسی قاتل محمدرادرراه باقشونش شکست دادوتعقیب کرد تافرار کردند چون سرراه‌آنها نهری‌بود که عبورازآن مشکل شد تن‌بمرك داده برگشتند برای تجدید جنك که ناگاه تیری برحلق ابراهیم اصابت کرد وخراسانیان بر اوهجوم نموده سراورا هم بریدند وبرای منصوربردند اوایل سال ١٤٥ هجری‌واین دوبزرگوار که‌تنهارقیب‌باقی مانده منصوربودند کشته شدند وخبر قتل‌آنها را امام صادق ؏ قبلا اطلاع داده بودند .

قیام یحیی بن عبداله محض

محمدصاحب نفس الزکیه وابراهیم فرزندان عبداله محض برادر دیگری داشتند بنام یحیی که چون دوبرادر اوشهید شدنددر بیم واختفا بطبرستان ودیلمان رفت‌ودر آنسامان قدرت ونفوذی یافت وبا تقوی وزهد وصلاح وعلم وایمان در دل مردم جا گرفت وتا آنکه اورا بامامت و پیشگوئی بر گزیدند .

اسلام درآن‌دیار بوسیله این بزرگواردر کوهستانهای مازندران‌رواج یافت ایرانیان مقیم‌سلسله کوههای مازندران که تاآن زمان تسلیم عرب نشده‌بودند وجوداین شخصیت بزرك را مغتنم شمرده وبپیروی اوضدخلافت بنی‌عباس قیام کردند ویحیی‌بن‌عبداله درآن نواحی مورداحترام قاطبه مردم‌بود. وزیربار منصورنرفتند واستقلال خودرا تازمان‌هارون حفظ کردند .

قیام‌زیدبن‌علی وشهادت او

پس ازشهادت حضرت سیدالشهداء درسراسر ممالك اسلامی انقلابی رخ دادهردسته وقبیله بخونخواهی حسین قیام کردند بطوری که درظرف ده‌سال از ۶۱تاسال ۷۱ هجری بیش‌ازچهار صدهزارنفردراین انقلابات کشته شدند حضرت امام‌زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین موقعیت رابرای خروج قیام‌مناسب‌نمیدانست و لذا مبازرات خود راعلیه امویین در قالب ادعیه و اذکارو کلمات‌قصار وخطب واشعار آغازفرموده علویان‌کانون دل‌مردم را گرم و آتش‌دشمنی وانتقام وخصومت باآل ابوسفیان وآل زیاد وآل مروان دامن میزدند تامردم‌بخونخواهی وقصاص گرفتن وانتقام کردن قیام کردند .

دنباله این‌قیام‌حضرت زیدبن‌علی بن‌الحسین که خودرا شاخه خاندان سیدالشهداء میدانست وبنیابت خاندان‌امام حسن‌مجتبی وعبداله‌الحسن بعنوان دعوی در اوقاف قیام کرد وبرای احقاق حق نزدحاکم مدینه رفت وطرح دعوی نمود دراین دعوی مشاجراتی شد سخنان ناپسند بهم گفتند وچون از حاکم چیزی نفهمیدند عازم شام شدند هشام را ملاقات کنند .

ملاقات هشام برای زیدآسان نبودواوقبلاجاسوسانی فرستاد ازحال زیدمطلع گردد سپس وقت ملاقات بدهد .

زیدازپله‌های قصرهشام‌بالامیرفت خسته شدوباخودگفت«**هرکه دنیارا بخواهد خواری می‌بیند**» این جمله هشام را تحت تاثیر برد وفهمیدکه زید قیام خواهد کرد- سخت مراقب حال او گردید .

دراین اثناخالدبن‌عبداله برادراسد امیرسابق خراسان که معزول شد اموالی نزد زیدفرستاد - ویوسف بن‌عمرجانشین اوکه امیرخراسان شد این گزارش رابابرای خوش نامی خودبهشام‌داد - درهمین روزها زیدباشمیان آل مجالس معارفه‌وآشنائی داشتندوهمه آنها ازفرط تنفرازبنی‌امیه بازیدبیعت کردند ویقین کردندکه دوران حکومت آل‌مروان هم سپری میشود .

دوستان‌زید متشکل شدند وعلیه امویان تشکیل مجالسی میدادند تابجائی رسید

یوسف امیرعراق زید را مجبورنمود از کوفه خارج شود .

زیدازکوفه بیرون‌رفت وتاقادسیه شیعیان ودوستان همراهش بودندآنگاه رسماًضد بنی‌امیه قیام کردویوسف بن‌عمرامیرعراق برای‌دفع‌اوتجهیز کرد وبیعت کنندگان‌وفاداری نکردند تابسیاری کشته شدند وزیدهم‌شهید شد وپس‌ازشهادت جنازه اورا بیرون آوردند وبدارآویختند - وبعد بدن اورا سوزانیدند وخاکستر اورا بدجله ریختند .

قیام یحیی بن‌زید درخراسان

پس از شهادت حضرت زیدبن علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام‌فرزند اویحیی‌بن زیددرحال اختفاخانه‌بخانه‌وشهر بشهر از بیم جور وستم امویان میزیست تا آنکه در شهربلخ پیش یکی از شیعیان آل‌علی مستقر گردید،

یوسف‌بن عمر امیرعراق قاتل یحیی بنصربن سیار امیرخراسان که تازه ازطرف‌او بامارت‌رسیده بود نوشت بهر حیله‌ووسیله باهر قوه وزوری‌میسر باشد یحیی را دستگیر کن ونزد من‌بفرست .

نصر حریش پناه‌دهند یحیی‌را احضار کرد و مهمانان را از او خواست حریش از تسلیم یحیی‌خودداری کرد نصر اورا ششصد تازیانه زدکه مشرف بهلاکت‌رسید فرزنداو قریش‌بن‌حریش بامیر گفت‌پدرم رامکش من‌پناهنده رابتوتسلیم‌میکنم ورفت یحیی‌راتسلیم امیر خراسان نمود - نصراورا بزندان انداخت - دراین اثناء خلافت از هشام بولیدبن یزید رسید وخلیفه بنصرنوشت که یحیی‌را آزاد کند - امیرخراسان‌یحیی‌راباقیدسوگند آزاد کرد و دوهزاردرهم باچندرأس‌قاطر باو داد نزد خلیفه فرستاد .

یحیی درطول راه عدهٔ ازاصحاب پدرش اطراف‌اوجمع‌شدندکه بهفتادنفررسیدند و بهرات‌رفت و یك قافله از بازرگانان‌هم با او تصادف کردند ضمنا اعلان خلع خلیفه و خروج خودرا داد درحالی‌که عدهٔ اطرافیان او ازهفتادتجاوزنکرد ولی **سپاهی بعدد ده‌هزار نفر برای دفع‌اومجهز شدند و یاللعجب هفتاد نفر برده هزار نفر غالب‌شدند وقشون امیرخراسان‌شکست‌خورد** بنصر خبر دادند عده دیگر بکمك فرستاد و با اصابت‌تیری‌به‌یحیی کشته شد وتمام‌یاران‌او نیزشهیدشدند- وگزارش خود رابخلیفه‌دادند .

خلیفه نوشت جسداورا آتش‌بزنند - نعش یحیی رابعراق بردند بفرمان یوسف‌بن عمرآتش زدندوخاکستر اورا کنار رود فرات بباد دادند.

این واقعه در سال ۱۲۵ رخ داد و مقدمه تلاش وسقوط دولت اموی گردید.

قیام عبدالله هاشمی

درگرفتن وکشتن یحیی شخصی‌از آل ابو طالب برای انتقام و قصاص و خونخواهی بحیی‌قیام کرد **وعبدالله بن‌معاویه بن‌عبدالله بن‌جعفر بن ابی طالب بودکه از بنی‌اعمام زیدویحیی بشمار میرفت** که باز بدست‌عمال یوسف کشته شد ودرهمین اثناء **محمدامام** هم که ازبنی‌عباس بوده

در سال ۱۲۴ هجری قبل از قیام یحیی و بعداز شهادت زید در گذشت و امامت را بفرزندش ابراهیم واگذاشت و ابومسلم را باطاعت او فرمان داد .

محمد امام قبل از وفات خود چندین عصا بعنوان نشان وفرمان وجایزه توسط بکیر بن ماهان برای نقباء که بمنزلهٔ افسران امروز بودند فرستاد وروی هر کدام بافلز نقش ومنبت شده بود که علامت منصب ومقام ودرجه بود و همان عصاها موجب دلگرمی شیعیان گردید که همه تبلیغ و ادامه دعوت ضد اموی پرداختند و چون عمرش کفاف نداد درسال ۱۲۶ در گذشت وفرزندش هم بخلافت نرسید تاقیام ابو مسلم که خلافت را ازین امیر گرفت و بدست فرزند ابراهیم امام یعنی ابوالعباس سفاح سپرد.

قیام زید ویاس محمد امام و دعوت مشترك علوی وعباسی

از اوراق گذشته دیدیم که محمد امام خداش را بنمایندگی خود برای دعوت بنی عباس بخراسان فرستاد واوبا این سمت مدعی مذهبی شد و در دین اسلام بدعتی نهاد و آئین خرم دینی را شایع کرد تا بقتل رسید.

نمایندگی محمد امام واظهار این آئین سبب بدنامی برای عباسیان شد وخراسانیان که این مرام را پذیرفتند موجب یاس محمدامام گردید زیرا او میخواست با دعوت بعباسیان بدعتهای امویان را محو کند واحکام اسلام را هم جاری کرده باشد واین ماموریت نقض غرض گردید .

درهمین اثناء زیدبن علی بن الحسین در کوفه قیام کرد وخروج اودعوت بعلویون بودو کوفه وخراسان تحت دعوت این دوتیره از آل محمد(ص) قرار گرفت **محمد امام ص** از این جریان مایوس شد وامردعوت رامسکوت نهاد ودرخراسان کانون کینه توزی بابنی امیه روزافزون خانه میکردوتا آتش بدنامی زبانه کشید ولی این فرصت سالها ادامه داشت وهواخواهان بنی عباس از قطع دنباله دعوی سخت نگران بودند تا سلیمان بن کثیر را بکوفه نزد محمدامام فرستادندو اونامهٔ مشحون بر **بسم الله الرحمن الرحیم** نوشت برای اهل خراسان فرستاد و بکیربن ماهان باثروت فراوان دنبالهٔ دعوت را تعقیب کرد و طرفداران علوی و عباسی مدتها باهم اصطکاك دعوت داشتند.

قیام عبداله بن علی وقتل او بدست ابومسلم و کشتن ابومسلم

ابن طقطقی مینویسد در خلافت منصور حوادث وجنگهائی رخ داد که منصور برهمه آنها غالب وفاتح شد یکی خروج عمویش عبداله بن علی بود که سفاح اورا برای کشتن مروان حمار فرستاده بودو پس از مردن سفاح و خلافت منصور عبداله در شام بود که طمع در خلافت کرد وخروج نمود سفاح بعبداله وعده داده بود که پس ازاو بشرط کشتن مروان ولیعهد شود وجمعی را براین شرط شاهد گرفته بود که با او بیعت کرده بودند چون منصورزمام اموررا بدست گرفت عبداله قیام کرد ومنصورابومسلم خراسانی را برای دفع اوفرستاد باآنکه فرماندهی ابومسلم بایك لشکر نامنظم وازهم گسیخته بود معذلك باعبداله بن علی در بصره جنگید وبمنزل برادرش سلیمان بن علی بن

عبداله بن‌عباس واردشدسلیمان شفاعت ابومسلم را نزدمنصور کرد - خلیفه امان دادولی ناجوانمردانه بجبران فتحی که برای اونموده‌بود ابومسلم را گرفت وزندانی کرد و کشت سال ۱۳۷

۳ خلافت‌مهدی ۱۶۹-۱۵۸

ابوعبداله محمد بن‌ابی‌جعفرمنصور ملقب بمهدی متولدسال ۱۲۶ فوت‌سال۱۶۹ محمدملقب‌بمهدی فرزند ابوجعفرمنصور است که‌موردتوجه‌خاص‌پدربود وپس ازاو جانشین خلافت‌شد و دوازده‌سال‌دوره‌خلافت‌اوطول کشیداونرم قوی‌وملایم‌وخوش‌قلب بود - وازخونریزی بنی‌هاشم اجتناب میکرد یك سفرجنگی درسال ۱۶۳ باپسرش هارون ببلادروم «آسیای صغیر» کرد که بار دیگر هارون تا کنارقسطنطیه پیش رفت - مهدی از قدرت پدربرای جلب منافع بهره‌مند میگردید .

از وقایع مهم دوره مهدی قتل بسیاری از بقایای مانویان است که بنام دیادقه در ممالك اسلامی منتشربودند - مهدی‌برای بدست‌آوردن این طایفه اداره مخصوصی‌تاسیس کرده‌بود وصورتی‌داشت وامر کرد هر کجا بنام‌ونشانی از آنها یافتند بکشند مشهورترین آنها مقنع معروف صاحب ماه‌نخشب است که درزمان اودرماوراءالنهر بادعای پیغمبری برخواسته ودرسال ۱۶۳ بقتل رسید - که شرح دادیم مهدی بادرمسئله جانشینی‌خودو ولیعهدی گرفتارهمان مشکلی‌شد که پدرش مواجه بودخلافت پس ازمهدی درزمان‌منصور بعیسی داده‌بود ومهدی خواست پسر خود موسی‌الهادی را بخلافت برساند لذا مدتی با عیسی بن موسی بپیغام‌وتهدید گذشت تاآخرالامرعیسی را بده ملیون پول نقدومقداری اراضی واملاك ناحیه زاب راضی کرد وبرای هادی بیعت گرفت وپس‌ازچندی هارون پسر دوم خود را بجانشینی هادی معرفی کرد .

متولد سال۱۲۶ متوفی ۲۲محرم ۱۶۹ طوسی سنش ۴۳ سال بود .

زمان‌مهدی جنگهای خارجی نسبتاً مهم‌بودلشکر آماده پیکاربودند پول‌هم‌زیادجمع شده بودعلاوه برلشگریان موظف وثابت‌که حقوق ومقرری داشتند سالی یکبار یا هربار که جنگ پیش می‌آمداعلان میکردنددا‌وطلب میگرفتند که‌علاوه بر **(مرتزقه)«مطوعه»** جنگجویان داوطلب جمع میشدندوخلیفه باتشریفاتی لشکررا براه‌می‌انداخت وعباس‌بن محمدفرزندش بهمراهی قشون برای مشایعت سرداران خراسانی‌تا **۱نقره** میرفت وپس از قتل وغارت وفتح وفیروزی بازگشت مینمودند سال ۱۵۹

دریك سفرهارون که همراه لشگررفته بود بخلیج قسطنطنیه رسیدملکه **بزانس** تقاضای صلح کردهارون که نفهمید دراین‌محل خطرناك‌رسیده بودتقاضای صلح‌راپذیرفت وسه سال جنگ متارکه شد وجزیه ازرومیهامیگرفتند سال ۱۶۲

مهدی ازپولهائی که‌پدرش دراثرخست‌ولئامت جمع آوری کرده‌بود برای آقازادگی

---

۱ - الفخری ص ۱۲۴

۲ - طبری‌ص ۳۴۲ ج ، مختصرالدول ص ۲۱۸

خود مورداستفاده قرارداد وریخت وپاشی کرد مهدی برای اداء حج تشریفاتی آبادیها و رباطهائی بین عراق وحجازساخت . مسجد پیغمبررا توسعه دادواهل‌مکه ومدینه رابانعام وافرخود جلب ودلجوئی میکرد .

زمان اوجنگهای داخلی رخ نداد فقط مردی بنام **یوسف بن‌ابراهیم** معروف به **برم** برفتارخلفای‌عباسی‌اعتراض میکرد که یزیدبن مریدمهلبی اورادستگیرنمودببغداد فرستادآنجا سرپل کناردجله بدارش آویختند سال ١٦٠

سال بعدعبدالسلام یشکری درجزیره‌خروج کرد وچندین سردار مهدی راشکست داد بالاخره مهدی یکی ازسرداران ایرانی شجاع راکه ازخراسان بود برسر اوفرستاد تاعبدالسلام گریخت ودرقیسرین کشته شد سال ١٦٢

خیزران مادرهادی وهارون‌برای اولین باربود که دراسلام قدرت‌وحکومت‌رابدست گرفت واول زنی بود که درامرخلافت رسماً مداخله میکرد - این مادرمیل داشت‌هارون اول خلیفه شود و بعد هادی زیرا هارون را بیشتر ازهادی دوست میداشت وبرای اینکار متوسل ببرمکیان مربی هارون شد دراین‌موقع موسی‌مهدی درگرگان بود مهدی‌تقاضا کردهادی استعفابدهد اوحاضرنشد خلیفه برای اقناع اوحرکت‌کرد بماسبندان رسید که ناگهان مرد سال ١٦٩

علت مرگش راهم‌نوشته‌اند چون درپی شکاری بود که ناگهان‌پشتش بسردرعمارتی گرفت وسرش شکست ومرد وبروایتی گلابی مسمومی بدست مهدی دادند که بدون‌تأمل خوردومرد گفتند شاید هادی این میوه مسموم را تعبیه کرده باشد - و نیز دمیری نوشته که سوار اسب‌بود که مرکبش دویدن گرفت وبدرخرابهٔ اورا برزمین کوبید .

مهدی‌عباسی برای‌تعقیب‌زنادقه سخت اهتمام میکرد وبرای محوونابود ساختن آنها متصدی مخصوصی برگزید که ماموران او همه جا اززنادقه تفحص وتجسس میکردند و آنهارا میکشتند - کارزنادقه بالاگرفت بطوری که هرمنحرف ازدین را زندیق میگفتند وزندیق‌کشی درضمن وسیله استفاده‌ای برای دسیسه سازی‌های درباری شده بود هرکس را میخواستند مورد غضب‌قراردهند خلیفه ازاین نام استفاده میکرد چنانکه ربیع‌حاجب درمورد ابوعبداله وزیر استفاده کرده واین سیاست درعصرماهم دنباله یافته یکروز بنام ماجراجوئی یکروزبنام توده وچپی هرمغضوبی رامیگرفتند مؤاخذه ومجازات میکردند

دمیری مینویسد مهدی مردی جواد بخشنده وخوش خلق‌وممدوح ورعیت پروربود گفته‌پدرش هنگام مردن‌درخزینه صدهزارهزاردرهم داشت هزارهزاردیناربرای‌او گذاشت که بااین‌ثروت آقائی کرد وطلب خوش‌نامی‌نمودوشد که صدهزاردرهم جایزه دادخیزران زن مهدی که مادرهادی ورشید بودمجلسی داشت ومحفلی که پول فراوان برای‌تشریفات واعیانیت‌خود صرف وخرج میکرد وتعینی داشت واین مجالس وعیش ونوش وبذل‌وبخشش ازآن ثـروت هنگفت و بیت‌المال مسلمین بود که زن و مرد بنی‌عباسی‌از آن منتعم و متمتع میشوند .

۴
خلافت
ابومحمدموسی‌الهادی
۱۶۹ - ۱۷۰

متولد دررى سال ۱۴۶ متوفى سال ۱۷۰ شنبه ۱۶ ربيع‌الاول درسن ۲۴ سالگی مدت خلافتش ۱۳ ماه‌است .

پس‌از مردن مهدی پسربزرگش **هادی** بخلافت‌رسید و یکسال و دو ماه بیشتر خلافت‌نکرد و درتمام این مدت اختیار تمام دست مادرش خیزران‌بود .

در حقیقت خیزران حکومت‌میکرد وهادی‌هم‌مردی‌بسیار سخت متعصب وخوانخواربود هروقت بر کرسی‌می‌نشست دستورمیداد **نطعی** سفره‌چرمی می‌انداختند و جلاد باشمشیر برهنه بالای سفره می‌ایستادند تا هر کس را فرمان دهد گردن بزند چه خونهائی دراین مدت ریخت .

مهمترین واقعه زمان‌این خلیفه سفاك خونخوار **قتل حسین‌بن‌علی صاحب‌فخ** است که‌در حوالی‌مکه درسال ۱۶۹ رخداد .

هادی عباس‌بپیروی‌پدرش درتعقیب زنادقه سخت اهتمام‌میکرد وچون‌مادرش‌درامور مداخله داشت مادررا بنام اینکه این کار از عهده زن بر نمی آید او را از مداخله در امور سیاست خارج و منع نمود و هادی خود در تعقیب زنادقه و مخالفین بدین نام اقدام می کرد .

البته رجال دولت بسبك معمول وعادت دیرین مانند امروز از دفتر ملکه مادر دور نمی‌شدند ولی هادی رسما مردم را ازمراجعه بمادردر امور کشور منع کرد وحتی‌یکروز شیرینی مسمومی برای‌خیزران فرستاد که شاید ازشر او خلاص شودولی مادر که فرزند خود را خوب می‌شناخت احتیاط کرد ونخورد و باز درمقام دفع هادی و روی کار آوردن هارون برآمد .

هادی هم در این اثناء بفکر افتاد جعفر فرزند خود را ولیعهد نماید و مقدم بر برادرش هارون‌بدارد اماچون‌ولایتعهدی هارون بسیار محکم بوده طرفداران او هم زیاد که نمیتوانست با آنها مخصوصا برامکه مقاومت کند برهارون و هواخواهان او سخت گرفت تا آنجاکه یحی برمکی حامی‌هارون را زندانی‌کرد تا آنکه بصلاح‌دیدنوکرها وسرداران‌خودتصمیم گرفت که **بزورهارون** را خلع کند خیزران کهنه کنیز دست‌بکار فعالیت زد و نقشه را برای قتل خلیفه کشیده‌بود بجریان انداخت و این‌نقشه هابود که برای اختلاف‌سرمشق شد .

خیزران دستور داد نیمه شب کنیزکان برسر خلیفه ریختند واوراخفه کردند در سال ۱۷۰ ربیع‌الاول از طرف‌دیگریکی ازصاحب‌منصبان‌درباری‌را فرستاد بالای‌رختخواب جعفر اورا ازرختخواب بیدارکردندواز او برای‌هارون بیعت گرفتندوبدین‌وسیله‌هارون بخلافت‌رسید.

هارون‌برهادی نماز گذارد و اورادر عیسی آباد دفن‌نمود .

شب تولد مامون وخلافت هارون وکشتن‌هادی‌یکشب بوده

واقعهٔ‌فخ

قال ص
یقتل هیهنا رجل من اهل بیتی فی عصابة من المؤمنین ینزل لهم باکفان و حنوط من الجنه تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة

رابطه از یحیی‌بن زیداز امیرالمؤمنین روایت کرده که پیغمبر ص بسرزمین فخ رسید در آنجا علاوه‌بر‌نماز واجب‌نمازی مانند نماز میت خواند و فرمود دراین‌سرزمین مردی‌از خاندان من بادستهٔ ازخویشان ومادرانشان کشته میشوند که کفن و حنوط آنها از بهشت‌می‌آیدوارواح ایشان دررفتن به بهشت ازاجسادشان سبقت می‌گیرد .

فخ بفتح‌فاوتشدید خاء محلی است دریك فرسخی مکه معظمه ازراه‌مدینه است و قبور شهداء فخ در آنجا میان حصاریست که مزارعمومی‌می‌باشد .

این سرزمین‌از آنکه حوادث مهم اسلامی‌است که پس ازواقعهٔ کربلا وفاجعه‌مؤلمه طف و شهادت حضرت ابی عبدالله حسین بن‌علی بن ابیطالب ع منشاء حوادث مهم تاریخ گردید وحسین‌بن‌علی‌بن‌عابدین حسن‌بن حسن‌بن حسن بن‌علی بن ابیطالب معروف به بصاحب‌الفخ درسال ۱۶۹ تقریبا یکقرن پس از واقعه کربلا رخ‌داد واین سید بزرگوار هاشمی باگروهی قریب ۳۰۰ نفرازافاضل بنی هاشم مظلوم وبی‌گناه کشته شدند که شرح آن بدین قرار است .

حسن‌بی‌حسن مثنی فرزندی‌داشت که حسن مثلث گویند یعنی فرزند از امام‌حسن مجتبی بنام حسن بلاواسطه موسوم‌شدند .

این حسن سوم برادر اعیانی عبدالله محض است که در حبس منصور دوانیقی در کوفه وفات یافت ذی‌قعده سال ۱۴۵ درسن ۶۸ سالگی این هردوبرادر دارای‌سجایای حمیده‌وفضایل‌پسندیده بودند .

حسن مثلث شش فرزند داشت بنام ـ طلحه‌ـ عباس ـ حمزه‌ـ ابرهیم ـ عبدالله علی‌اولاد این خاندان بیشتر درزندان خلفای عباسی بودند یامتواری‌شهرهامیشدند.

مهدی‌عباس علی بن‌عباس را در بغداد زندانی کردوحسین فرزند علی ازاوشفاعت نمود علی آخرین اولادحسن هم‌پسر داشت یکی حسین صاحب فخ است ـ ومادر اوزینب دخترعبدالله محض‌است منصور عباس پدروبرادران و عموهاو پسر عموهای اوراکشت‌دل خونین داشت ولی تملك‌نفس اوبقدری بود که نفرین نمی‌کرد مبادا از مقام خویش‌ا کاسته شود ومکررمی‌گفت‌**یا فاطر السموات والارض یاعالم‌الغیب والشهاده‌والحاکم احکم بیننا و بین‌قومنا بالحق‌وانت‌خیر‌الحاکمین.**

علت واقعه فخ

چون موسی هادی بر سریر خلافت استقرار یافت اسحق بن عیسی‌بن علی راوالی مدینه کرد ـ اسحق‌مردی ازاولاد عمربن خطاب بود معروف‌بعبدالعزیزبن عبدالله‌بوده این حاکم عمری با بنی هاشم سخت بدبین ودشمن بوده بآنهاسخت‌گیری می‌کرد وبدرفتاری می‌نمود وبسیره امویین ازهرخصومتی دریغ نداشت ومقرراتی وضع کرده‌بود که هم از ترس‌اوبوده وهم برأی‌حفظ امنیت عمومی

بوده قرار گذاشته بود هر روز علویین در دارالاماره اوحاضر شوند و هر کدام را ضامن دیگری نموده ازاوتعهدمیگرفت.

یکروزحسین بن‌علی را با یحیی بن عبداله محض وحسن بن محمدبن بن عبداله محض کفیل سایرعلویین نمودوازآنها ضمانت گرفت که هریك روز هریك ازعلویین راخواست آنها احضاروحاضرنمایند دراین‌اثنا هفتادنفر ازشیعیان ودوستان‌این خاندان‌قصد حج‌نمودند وبمدینه رسیدند ودربقیع‌منزل ابن‌افلح واردشدندوچون‌حسین بن‌علی بزرك علویین مدینه بود اورا ملاقات میکردند وآداب ورسوم معمول‌بود ـ حاکم عمری مطلع شد بدگمان بود بیشترظنین شد ـ دراین ایام حسن‌بن محمدبن‌عبداله را باابن‌جندب‌هذلی‌شاعر وغلامی که ازعمربن‌خطاب بودبعنوان شرب خمر گرفته بودوآنها حدزده حسن‌بن‌محمدرا هشتادتازیانه‌وبنقل ابن‌اثیر ۲۰۰دویست تازیانه زدوابن‌جندب را را پانزده تازیانه وغلام عمررا هفت تازیانه زدوامر کرد ریسمانی برگردن ایشان کنند وعریان درمدینه بگردانند تارسوا شوند این عمل باآمدن شیعیان بمدینه تشدید شد وابی‌بکربن‌عیسی‌الحائك را براین دسته گماشت وبجاسوسی واداشت .

روزجمعه‌ای بود که آنها را برای دیدن فرماندار حاضرنمودند چون بدیدن‌حاکم آمدند دیگراجازه نداد بمنزل خودبرگردند ـ تاوقت نمازشد دستور داد بیرون شهر بروند وضوء بگیرند وبمسجد حاضرشوند پس‌ازنماز ابن‌حامك آنها را درمقصورای‌حبس وزندانی‌نمود وقت عصر که برای‌نمازبیرون‌آمدند حسن بن‌محمد راندید خطاب‌به‌یحیی وحسین بن‌علی گفت باید حسن را حاضر کنید وگرنه شماراحبس خواهم کرد ـ بین آنها صحبت بسیارشد تایحیی اورا دشنام دادوبیرون رفت ابن‌حامك زندان‌بان وجاسوس‌این خبررا بحاکم عمری رسانید اوحسین ویحیی‌راخواست وتهدید نمود وحسن‌بن محمدرا ازآنهاخواست وگفت اگراورا حاضرنکنید امرمیکنم‌سویقه را خراب کنند یاآتش‌بزنند وحسین را هزارتازیانه خواهم‌زدوحسن راخواهم کشت‌یحیی قسم یاد کرد که امشب‌بخواب نخواهم رفت تاحسن را درخانه توحاضر کنم ـ این تعهدنمودند واز دارالحکومه بیرون آمدند حسن به‌یحیی گفت این‌چه تعهدی بودنمودی یحیی گفت مرادم‌این است که‌حسن راباشمشیربالای سراوحاضر کنم وگردن این حاکم جنایت‌پیشه را بزنم .

حسین گفت اینکارخوب نیست زیرا میعادما هنوزباقی است.

این‌دوحسن راطلبیدندوباوماجرارا گفتندوضمناً یحیی گفت اکنون‌هر کجامیخواهی بروو‌خودرا ازدست این فاسق نجات‌ده حسن گفت نه‌والله من‌چنین نخواهم کرد که موجب سختی وناراحتی شماشود من هم باشما خواهم‌آمد ـ آندو گفتند ماحاضرنیستیم عمری‌تو را اذیت کند .

برای دفع شراین حاکم فاسق حسین چندنفررا فرستاد دنبال یحیی وسلیمان و ادریس‌فرزندان عبداله محض‌وعبداله بن‌حسن‌بن‌علی بن‌الحسین معروف‌بافطس وابراهیم بن‌اسماعیل طباطبا وعمرپسر برادرخود حسن وعبداله بن‌اسحق بن ابراهیم وعبداله‌پسر امام‌جعفرصادق ع که آنها ازجوانان وشیعیان‌بنی‌هاشم بودندویکعده‌هم‌ازموالی جمع‌شدند

تا آنکه ۲۳ نفرازاولاد علیع وجمعی ازموالی ودهنفرازخارج جمع شدندچون وقت نماز صبح شد موذن‌بالای مناره رفت که اذان گوید عبداله افطس باشمشیر کشیده بالای‌مناره رفت‌وموذن را گفت که دراذان **حی‌علی خیرالعمل «بجای‌الصلوة خیرمن‌النوم»** بگومؤذن که شمشیررا دید ازترس گفت حاکم عمری شنیداحساس شروفتنه‌ای کردفریاد کشید استرمرا حاضر کنید وازفرط دهشت ووحشت گفت‌مرا بدوحبه آب طعام دهیداین بگفت وازمنزل بیرون رفت وپیوسته فرارنمود که ازشروفتنه علویین نجات یافت.

علویین دیدند کــه حاکم فرارنمود ـ حسین بن‌علی که مقدم آنها بودنمازصبح را گذاشت وحسن‌بن‌محمد راطلبید وجاسوسانی راکه عمری برآنها گماشته بود خواست گفت حسن راحاضر کردیم عمری راحاضر کنید تاحسن راطبق پیمان وتعهد عرضه‌داریم علویین تمام بجزحضرت موسی‌بن‌جعفرع وحسن‌جعفربن‌حسن حسن مثنی همه درآن‌جمع شرکت داشتند.

حسین پس‌ازنمازبمنبر رفت وخطبه خواندومردم رابجهاددعوت وتحریص‌نفودحماد بربر که‌ازجانب حاکم نگهبان بودوسلاح دردست داشت‌بااصحاب‌خود درباب‌جبرئیل‌حاضر شدیحیی رادیدباشمشیراست خواست بااومصاف دهدکه یحیی اورافرصت ندادوشمشیری برسر اوزدکه برخاك افتاد ـ یحیی براصحابش حمله کردآنها منهزم شدند .

حرکت اعیان برای حج درهمین‌سال

جماعتی ازبنی‌عباس مانند **عباس بن‌محمد ـ سلیمان بن ابی‌جعفر دوانیقی ـ جعفر ـ محمد فرزندان سلیمان موسی بن‌عیسی پسرعم** دوانیقی با اسلحه ولشکری بسیار برای سفرمکه کوچ کردند وموسی‌هادی خلیفه عباسی **محمدبن‌سلیمان** را رئیس‌آنها و متولی جنك نموده‌بود .

ازطرفی **حسین‌بن‌علی** بااصحاب واهل‌بیت خود که‌سیصدنفربودند۳۰۰ نفربقصدحج ازمدینه بیرون رفتند .

چون‌نزدیك مکه رسیدند درزمین فخ که وادی نزدیك مکه است باعباسیان تلاقی نمودند ـ چون هردودسته مسلح وآماده پیکاربودند امانه بمنظورجنك مخصوصی تا هدف خاصی بلکه مهیای‌دفاع‌ازخود بودند.

درمرتبه اول‌عباس‌بن محمد برحسین بن‌علی عرض امان‌دادوحسین راازقبول‌امان دادن‌امتناع نمود ومردم راببیعت‌خویش طلبید ـ تاپس ازمذاکرات بسیارکاربجنك کشید وتصمیم‌براین شد که صبح فردا روزترویه هم‌بود دولشکر در مقابل هم صف‌آرائی کنند و جنك‌نمایند .

صبح روزترویه (هشتم ذی‌حجه) پس ازصف‌آرائی لشکرموسی بن‌عیسی تعبیه‌لشکر نمود ومحمدبن سلیمان درمیمنه وموسی درمیسره وسلیمان وعباس درقلب جای گرفتند موسی شروع بجنك نمود وبرعلویین حمله کــرد علویین برعباسیان حمله نمودند موسی برای فریفتن آنها روی بفرارنهاد وداخل وادی‌شد علویین‌تعاقب نمودند داخل‌وادی‌شدند محمدبن‌سلیمان بالشکرخود ازعقب آنها حمله کرد وعلویین رامیان وادی‌احاطه کردند

ومحاصره نمودند وباحملات شدید همه علویین بااین حیله کشته شدند .

آنگاه یحیی مانندشیرخشمناك بر آنها حمله نمودتا آنکه **سلیمان بن عبدالله محض وعبداله بن اسحق ابن ابراهیم عمر شهید** شدند ودرمیان معرکه تیری برچشم **حسن بن محمد** رسید وباآسیب تیراعتنا نکرد وبازبجنك ادامه دادتا آنکه **محمد بن سلیمان** فریاد زدای پسرعم امان داری خودرا بکشتن مده حسن گفت این هم ازدورغهاوحیله و مکرهای شماست ولی من قبول امان کردم شمشیرخودرا شکست وبنزدآنها رفت عباس بفرزند خودگفت خدا اورا بکشد اگرحسن رانکشی موسی بن عیسی هم اورا تحریض کرد بر کشتن حسن آنگاه عبداله و بروایتی موسی بن عیسی حسن راکه امان داده بودندگردن زد واورا شهید نمود .

یکی ازکسانی که درجنك حضور داشت روایت میکندکه دیدم حسین بن علی خم شدچیزی رادرمیان خاك دفن نمودباخودگفتم شاید امانتی بودکه نخواسته بدست بنی عباس برسد پس‌ازخاتمه جنك رفتم تجسس کردم دیدم قسمتی ازصورت اوبودکه بضرب شمشیردشمن جدا شده واوبخاك نمود .

دراین‌اثناحمادترکی فریادزدحسین بن علی را بمن نشان‌دهید تاکاراورابسازم چون حسین راباونشان دادند تیری باوزدواورا شهیدکرد و **محمدبن سلیمان رئیس قافله عباسین باوصدجامه وصد هزاردرهم جایزه داد .**

این دسته عباسیان مانند امویان روز عاشورا ازکشتن اینهاتشفی دل نداد بلکه آنچه زخمی واسیربود همه راکشتند وسرهای آنها رابریدند وبیش ازصد سربا مقداری اثاثیه که بغارت‌وغنیمت گرفته بودندبرای موسی هادی خلیفه عباسی فرستادند خلیفه عباسی دستورداد تمام اسرا راگردن زدند .

خبرشهادت حسین بن علی بعمری والی مدینه رسید اوهم دستورداد که خانه حسین وخانه‌های اهل بیت وخویشاوندان اوراآتش زدند واموال آنها رابغارت بردند واین فاجعه عظمی برای‌عموم مسلمین‌سخت دشوارآمد وگویند محمدبن‌سلیمان عباسی‌درحین‌مردن هرچه باوشهادتین تلقین میکردند قبول نمیکرد واین شعررا میخواند :

الالیت امی لم تلدنی ولم اکن — لقت حسیناً یوم فخ ولاحسن

سیوطی‌می‌نویسد مروان‌بن‌ابی‌حفص قصیدهٔ‌درمدح موسی الهادی گفت موسی‌دستور داد صد هزاردرهم باوصله بدهندآنگاه باوگفت ای مروان صدهزاردرهم نقدرامیخواهی یاسی هزاردرهم مقرری سالیانه که در دیوان وظایف ثبت‌گردد مروان گفت هم نقد را و هم مقرری را موسی‌الهادی گفت هردورا نقداً باوبدهند .

۵
هارون‌الرشید
۱۷۰-۱۹۳
امپراطور اسلام

ابوجعفر هارون‌الرشیدمتولدشهرری‌سال ۱۴۸ متوفی سال۱۹۳ بزرگترین ومشهورترین خلفای بنی‌عباسی هارون‌الرشیداست که‌بنام امپراطور اسلام نامیده شد .

هارون مانند برادرش هادی‌تحت‌نفوذ مادرش خیزران بود ولی پس‌از سه‌سال‌خیزران مرد وهارون استقلال یافت وزمام امور خلافت بدست خالد برمکی سپرده زیرا یحیی مربی

ومعام هارون اورابنام پدرخطاب میکرد وفضل برادررضائی هارون‌بود زیرا خیزران هم فضل‌را شیرمیداد هم‌هارون‌را ولذادرسال ۱۷۶ هارون‌فضل‌را بحکومت آذربایجان‌وارمنستان وجبال منصوب‌نمودوچندی بعدخراسان راباوداودر سال ۱۷۸ رسماً یحیی‌بن‌خالدرابوزارت خودبرگزیدواورابنام **کاتب ـ نایب ـ وزیر** معرفی کرد .

رشید دختر عموی خود زبیده دختر جعفربن منصور دوانقی رابنکاح خود گرفت هارون درسال ۱۷۳ برای امین‌از مردم بیعت‌گرفت واوپنجساله بودهارون مردی سخت متعصب وبداندیش دیندار بود .

این‌خلیفه‌هرسال یابحج‌میرفت یابجهادوجنك‌وگاهی درروزصدرکعت نمازمیگذارد ولی‌کشتن سادات علوی‌را مانع‌قبول نمازنمیدانست اوغالب‌اوقات خودرا بافقهاوشعراء میگذرانید وصلوات وانعام فروان‌بآنها می‌بخشید هارون اوضاع کشور رابدست برامکه دادوخود بعیش‌ونوش می‌پرداخت‌وبرای عیاشی چندین‌کاخ‌دلاویز کنار دجله وفرات‌ساخت وبازنان رقاصه وآوازه‌خوان وگویندگان وظرفا بسر میبرد ـ وداستانهای خوش‌گذرانی وتجمل‌عیاشی اوباکنیزکان سبب‌تدوین وتنظیم کتاب‌الف‌ولیله ولیله‌شدقصه‌هزار ویکشب اگر حقیقت داشته‌باشد سه‌سال سلطنت هارون‌را تشکیل میدهد وشایدهمان سه‌سال‌اول اول خلافت او باشدکه در بحبوحه جوانی بود و زمام کشورش را مادرش خیزران بدست داشت .

تجمل وجلال درباره هارون که‌بزرگترین امپراطور بشمار میرفت‌شهره آفاق‌شد.

هارون مردی سفیدچهره فربه ـ دارای موی مجعدی بودکه صورت جالب توجه زنان میشد وبسیاری عیاش وشهوتران بود .

زندگی سیاسی هارون

زمان هارون وسعت‌ممالك اسلامی بنهایت توسعه‌رسیدوتقریباً درتمام قسمت مسکونی کره‌زمین آنعصر باستثنای کشور گل فرانسه‌بقیه‌دنیااز کران‌تا کران‌سواحل اقیانوس کبیروخاورمیانه ازدریای مدیترانه تاپشت دیوارچین پرچم اسلام‌در اهتزازبوده .

۳واقعه مهم‌تاریخی درخلافت هارون رخ‌دادکه مورد توجه‌مورخین است

اول سختگیری وبدرفتاری هارون‌باعلویان بودکه‌بسیاری از سادات‌علوی راکشت وشهادت امام‌هفتم حضرت موسی‌بن جعفر بدست اوواقع شد .

دوم برانداختن خاندان برمکی است‌که ازسطور ننگین تاریخ این‌خلیفه است.

سوم تشکیل‌مجالس ومحافل ادبی ومعاشرت آذربایجان ومعاشقه باکنیزان‌است یکی‌دیگر ازکارهای هارون‌برانگیختن اصحاب رای وقیاس بودکه بعضی‌ازشاگردان‌امام جعفرصادق مؤسس مذهب جعفری را برآن داشت‌که بمخالفت استادخون برخواسته و آنهارا میدان دادند تاعلیه‌مذهب‌جعفری وفقهٔ‌امامی روشی‌ومذهبی ایجاد وانتخاب‌نمایند که‌در فصل معارف اسلامی بحث‌کرده‌ایم .

قتل سادات علوی بدست حمید بن قحطبه بفرمان هارون

درتحولات دوره ابومسلم نامی‌از حمیدبن قحطبه برده شد . قحطبة بن شبیب‌طائی ازنقبای‌منتخب بود که برای‌دعوت بنی‌عباس‌شروع بفعالیت کرداین‌مردمتین‌ازقبیله‌طائی‌دوره‌هارون امیرطوس‌بوداز خواص‌اوبشمار میرفت‌چنانچه صاحب‌اسراراو گردیدیك‌شب هارون اورااحضار کرد وفرمان دادتا شصت‌سیدعلوی بکشد ووظیفه دولت خواهی رابثبوت برساند واین‌خبر راشیخ صدوق روایت‌کرده که عبدالله بزاز نیشابوری پیر مردی سالخورده بودگفت من با حمیدبن قحطبه طائی طوسی معاملاتی‌داشتم‌سفری بطوس رفتم از من استقبال شایانی کرد روزهای ماه رمضان بود قبل ازظهرشد افتابه لگن آوردند برسم‌صدر اسلام‌که دستها شسته‌شود نهاربخورند من گفتم ماه‌رمضان است لابدشما روزه هستید من هم مسافرم باحترام شما غذانمیخورم تاوقت افطار گفت من‌هم روزه‌نیستم باهم‌غذا میخوریم گفتم‌شماچرا روزه‌نیستید بحمداله سالم میباشید گفت‌عللی دارد که پس‌از نهار نقل‌میکنم .

پس‌ازصرف‌غذا شدناگهان گریه گلوی اورا گرفت‌شروع کردهای‌های گریستن گفتم توراچه شده گفت موقعی که هارون درطوس‌بودشبی مرااحضار کرد نیمه‌شب دیدم‌شمشیر وشمعی درپیش اودارد غلام سیاهی‌هم ایستاده تاواردشدم سر بلند کرد گفت‌ای حمید تا چه‌حداطاعت مرامیکنی ؟ گفتم اطاعت شمارا ببذل مـال وجـان خودمیکنم گفت بسیار خوب بر گرد ! !

بر گشتم هنوزدرمنزل‌استراحت نکرده بودم‌ودر فکرعلت سئوال خلیفه درآن نیمه شب‌بودم که بازمامورین‌هارون آمدند گفتند **اجب امیرالمؤمنین** پیش‌خود گفتم. انالله وانااليه **راجعون** شاید میخواهدمرابکشد یابرقتلی مهم‌امر کندلباس‌پوشیده رفتم‌نزداو سلام کردم، گفت ای‌حمید تاچه‌حداطاعت‌مرامیکنی گفتم ببذل‌مال واهل‌وجان خودهارون خندیدوبمن گفت بروواستراحت کن درحال تشویش باردیگردردریای تفکر فرورفتم که‌این نیمه‌شبی خلیفه‌چه قصدی‌دارد بر گشتم بمنزل‌لباس بیرون آوردم خواستم بخوابم که‌صدای دربلندشد گفتم کیستی ؟ **گفت، اجب امیرالمؤمنین** این‌بار باکمال پریشانی منصرف‌از حیات‌وزندگی رفتم‌حضور هارون همان‌سئوال راتکرار کردمن گفتم **ازمال وجان واهل واولاد ودین‌خود** درراه خلیفه‌فداکاری میکنم‌هارون خندید گفت این‌شمشیررابگیرو بااین شمع واین‌غلام بروهرچه بتوامر کرد اطاعت کن .

معلوم شدهارون درمدت اقامت بغداد دستورداده‌بود سادات‌علوی وبنی‌فاطمی که بیم‌مخالفت آنها میرفت یاسر بمخالفت برداشته بودند یاحس دشمنی نموده بود آنها را دستگیر کرده ودرزاویه خانه کوچکی زندانی‌نموده بود .

حمیدمیگوید . شمشیررا گرفتم‌غلام‌هم شمع‌را برداشت رفتیم‌تا بخانه‌ای رسیدیم درب‌آن قفل بود دررا باز کرد واردشدیم درآن‌سه زاویه‌بود که هرسه مقفل ویك‌چاهی‌عمیق وسط‌خـانه حفرشده‌بود قفل‌یکی‌ازاطاق‌هارا **گشود بیست‌نفر ازسادات معمر ومجلل وجوانان زیبای‌علوی‌در آنجابودند** که مقیدبزنجیر آنهارا یك‌یك‌بیرون آورد گفت

ای امیر طوس خلیفه فرمان داده اینها را بکشی و اینها هم از علویین اولاد علی وفاطمه بودند و اگر نکشی ترا بکشم ناچار او یك یك را آورده و من گردن میزدم واجساد وسرها در آنچاه میریختم چون آن بیست نفر کشته شدند درب دوم را گشود و بیست نفر دیگر مقید بزنجیر و غل بودند آنها را یك یك آورده و گفت باید گردن بزنی آن بیست نفر را هم گردن زدم و بدن آنها را در چاه ریخت تا درب زاویه سوم را گشود بیست نفر از سادات علوی معمر و محترم که نور ایمان ازجبین آنها ساطع بود برخی محاسن سفید داشته پینه کبود پیشانی او را آشکار بود باز غلام تاکید کرد باید آنها را گردن بزنی تا آخر الامر پیر مردی سالخورده سپید موی باکمر خمیده وچهره نورانی آوردند وقتی خواستم او را گردن بزنم **گفت تباً لك یا مشئوم ای عذر لك یوم القیمه اذاقدمت علی جدنا رسول الله ص وقدقتلت من اولاده ستین نفساً قدولدهم علی وفاطمه علیها السلام** وای برتو ای بدبخت که شصت نفر از اولاد علی وفاطمه را کشتی چه جواب پیغمبر خدا میدهی - تا این سخن گفت موی بر بدنم راست شد لرزه بر اندامم افتاد خواستم منصرف شوم غلام هارون غضب آلود بمن نگریست گفت زود اطاعت کن -

آنشب این عمل ازمن صادر شد و برگشتم هارون تحسین کرد بخانه رفتم درحال اضطراب که هنوز آن حال تشویش باقی است واکنون برای آدمی که یکشب برای خاطر تحسین خلیفه شصت سید فاطمی را بکشد روزه چه اثری دارد و نماز چه سودی می بخشد من خودم شك ندارم که مخلد در آتشم(۱) « این عمل را منصور هم می کرد وسادات وجوانان علوی را درمیان ستون ها گچمی گرفت و درعمارت را میپوشانید »

این روایت ونظایر آن میرساند که بنی عباس تا چه حد ازبنی فاطمه وعلویین کشتند و متواری ودربدر بیابانها وکوهها و دره ها و دهات وقصبات نمودند این همه گنبد و بارگاه امامزادگان که اطراف ایران است از قله های کوه تاقعر دریا ها درشهرها و قصبات هم جوانانی هستند که ازفشار بنی عباس فرار کردند ودراطراف کشته شدند .

شهادت حضرت ۴ موسی بن جعفر

این جنایاتی که هارون مرتکب شد و باهمه کشتار او ازجهت اهمیت ناگوارتر بود تبعید و زندانی کردن **حضرت امام موسی بن جعفر علیهم السلام است** که ۱۴ سال زندانی بود و بالاخره اورا مسموم کرد .

بموجب برخی روایات از این مدت قسمتی زمان هادی بوده که اوبجهت خوابی که دید امام هفتم را محرمانه بمدینه برگردانید (۲)

هارون امام هفتم را در سال ۱۷۹ از مدینه تحت الحفظ ببصره فرستاد وبحاکم آنجا عیسی بن جعفر دستور داد آنحضرت را حبس کند پس از آن دستور داد امام را بزندان بغداد منتقل کنند واورا نزد سندی بن شاهك داروغه بغداد محبوس ساخت تادر سال ۱۸۳ درآن زندان که **بمطموره** تعبیر شده و آن سیاه چال تاریکی بود که شب وروزش یکسان

---

۱ - عیون اخبار الرضا ص ۱۷۱

۲ - تذکره ابن جوزی ص ۱۹۷

بود امام موسی‌کاظم‌علیه‌السلام رادرسن ۵۵ سالگی در ۲۵ رجب مسموم کرد .

هارون‌نمیخواست‌کشتن امام را بعهده بگیرد خودبشکاررفت و پس از سه روزجنازه را بحال غربت بیرون ببرند که درمقابرقریش دفن کنند سلیمان عموی‌هارون وضع را مشاهده کرد وجنازه‌را با کمال احترام و تجلیل بی‌نظیری بمقابر قریش «کاظمین» برده دفن کردند (۱)

برامکه‌دردولت عباسی منشی و کاتب مخصوص منصور خالدبرمکی بودکه با اصرار خلیفه از قبیل عنوان وزارت خودداری کرد .

ما برای اطلاع خوانندگان شمه‌ٔاز شرح حال‌برامکه را نقل‌می‌کنیم تایك‌خاندان اصیل ایرانی‌را بامزایای اخلاقی معرفی کرده باشیم و ضمنا تعصب جاهلانه خلفای عباسی وسفاکی و بی‌باکی آنها برخوانندگان‌معلوم گردد .

برامکه مردمانی‌نیکوکار بودند احسانها وکارهای نیك‌آنها درجهان آثارپسندیده بجا گذاشتند ودرحق مردم‌بفتوت و کرم ودستگیری ضعفا و مساکین وغربا می‌پرداختند مردمی انبوه ازخان‌نعم‌آنها بهره‌مندشده‌ومرهون الطاف آنها بودند

برمکیان- برمك متولی بتکده یاآتشکده‌بود.

مادر خالد بدست‌عبدالرحمن‌بن‌مسلم برادر قتیبه امیرخراسان گرفتار شد وپس از صلح بخانه برمك برگشت .

برمك متولی آتشکده نوبهار بود چون باسلام واردشد در اسلام فضل بن‌یحیی‌در مراجعت ببلخ همان بتکده را مسجد نمود .

هارون‌الرشید درسال ۱۷۸ تمام‌شئون کشوررا زیر نطر یحیی واگذار کردیحیی ممالك اسلامی‌را بدو قسمت نمود .

۱ - شرق که خراسان تا حدود ترکستان و شیروان میرفت زیر نظرفضل بن‌یحیی بود وغرب از انبار وبغداد تا اقصی‌نقاط افریقا بودزیرنظر جعفر اداره‌میشد.

بلاغت وسخندانی خاندان برامکه برامکه خصوصا یحیی و جعفر از بلغاء نامدار و فصحاء روزگار بشماررفته دربلاغت‌و سخندانی گوی سبقت‌را از همه ربودندوعلو مقام‌خویش را در فصاحت‌وسخن گستری‌بجهانیان نمودند.

در عقدالفرید درباب برامکه مینویسد جاحظ گفته سهل‌بن هارون مرا گفت اگر کلامرا در مقابل یاقوت توان پنداشت و سخن‌را با گوهر برابر‌توان نمودآن سخنان یحیی وجعفر است.

ازسخنان‌یحیی‌است:

الناس یکتبون احسن ما یسمعون و یحفظون احسن ما یکتبون و

۱ - اصول‌کافی ص۱۶۳ ارشادمفید وتذکره‌های‌دیگر .

تحدثوا با حسن ما تحفظون (۱)

خطیب بغدادی مینویسد یحیی بفرزندان‌خود گفت .

اکتبوا احسن ما تسمعون واحفظوا احسن ماتکتبون وتحدثوا باحسن ماتحفظون.

یعنی آنچه بهترین آنچه شنودی‌حفظ کن و بهترین آنچه‌حفظ کردی نقل کن، بهترین آنچه نقل‌کردی در حافظه بسپار راغب اصفهانی مینویسد یحیی بیکی ازعمال توقیع زیررا نوشت :

کثرشاکوك‌وقل‌شاکروك‌فاما‌اعتدلت واما‌اعتزلت!

یعنی شاکیان تو بسیار شدند وراضیان ازتوکم پس باید یا عدالت‌پیش‌گیری یا کناره‌گیری کنی ،

ازیکی ازبلغا معروف‌است‌که نوشت‌بحاکم قم

ایها‌الحاکم بقم‌انگنت‌لم یعدل‌فقم

درتجارب‌السلف‌مینویسد .

فضل ازکریمان‌جهان بفصاحت وبلاغت سرآمداقران‌بود ومادرهارون‌الرشید اورا شبرداد .

برامکه و بنی‌هاشم ابن اثیرمی‌نویسد سال ۱۷۶ یحیی‌بن عبدالله‌بن حسن‌بن‌حسین بن‌علی‌بن ابیطالب دردیلم خروج کرد وکارش بالاگرفت‌هارون فضل‌بن یحیی‌را باپنجاه هزار سپاه بسوی وی روان کرد -

فضل بااوبکنارآمد وامان‌داد وصلح کردندمشروط بشرایطی که‌هارون پذیرفت‌ولی بعداز تسلیم یحیی‌راکشت وناجوانمردانه نقص‌عهد نمود .

ازاین‌حکایت معلوم‌میشود که برامکه نسبت‌به‌بنی‌هاشم‌خوش بین‌بودندونمیخواستند بآنها آزار واذیتی‌بشود واین‌نقص عهد وکشتار ظالمانه‌کارهارون‌بودچنانچه امام‌هفتم‌رانیز درخدعه امربقتل‌داد یك‌دسته‌ای‌ازشیعه‌معتقدند‌که موجب‌اضمحلال وتلاشی‌خاندان‌برامکه برای اجرای امرهارون درقتل‌امام‌هفتم بود وجرعه سعایت‌قتل‌آن نابودی آنهاشدولی‌این حکایت خلاف‌این نظریه راثابت میکندکه برامکه دوستار بنی‌هاشم وعلوییان بودند.

خاندان برامکه درشهر بلخ بتکده‌نوبهار بتخانه جدیدی‌بودکه کعبه آمال‌بت پرستان بودوکلید دار ومتولیان بتخانه را برمك میگفتند .

ومحققین گفته اندآتشکده بوده است‌نه بتکده برمك متولی‌دانشکده پنج‌بود .

مردی بنام خالد در ایام دعوت ابومسلم خراسانی متصدی ومتولی بتخانه بودکه

---

۱ - تاریخ بغداد سال ۱۲۹ ج ۱۳ - عقدالفرید بنقل‌تاریخ برامکه ص‌نب

۲ - ابن‌خلکان این‌توضیح‌را نسبت‌بجعفر‌می‌دهد .

۳ - المدهش ابن‌جوزی ص۶۱ چاپ‌مصر الفخری ص۱۴۴

اسلام آوردو بنام منشی کاتب ومطلع وسرشناس وارد دستگاه ابومسلم شد وملقب ببرمك گردید ویك وزیر سلیمان بن عبدالملك شد . ! ؟

چگونه برمك وزیر سلیمان بن‌عبدالملك آل مروان است

درتاریخ برامکه ابوالقاسم روایت کرده که برمك ازفرزندان وزرای پادشاهان ساسانی بودودر آداب وادبیات فارسی‌وعربی بهره‌ای وافر داشت ـ

یکروزسلیمان بن‌عبدالملك آل‌مروان بـارعام‌داده‌مفاخره میکرد که سلطنت من‌چون سلطنت سلیمان بن‌داوداست بااین‌تفاوت که اوبرطیورووحوش ودیووددهم حکومت داشت وخزائنی که اوداشت مخصوص خودش‌بود .

اماسلطنت مراهم هیچکس‌دردنیا ندارد وقبل‌ازمن کسی این کشور پهناوررا نداشت .

نگارنده گوید راست گفته زیـرا تمام فتوحـات اسلام و کشورهای جـهان بشریت باستثنای کمی درزیرفرمان وسیطره حکومت اسلامی‌بود و آن خطابی که هارون بر آفتاب میکرد همین محدوده بود ـ

درهرحال یکی ازبزرگان گفت راست‌میگوئی اما متأسفانه تووزیری درخودعظمت ومقام حکومت خودنداری‌سلیمان گفت چگونه است‌صفت آن وزیر ؟

آن مرد محبوب دانشمند گفت درخور چنین سلطنتی وزیری باید که درنسل پادشاهان و تربیت شده‌وزیران باشد سلیمان پرسید چنین وزیری سراغ‌داری ؟ گفت آری !!

درشهر بلخ آتشکده‌ای هست که متولی آن برمك نام دارد و نسب او تا باردشیر بابك‌می‌رسد ودرظهور اسلام اوهمچنان دربلخ مقام تولیت آتشکده رادارد این‌خاندان برای تربیت اولاد خـود کتابها نـوشته‌اند و آنهـا را بفرزنـدان خـود درس میدهند و تربیت میکنند ـ

سلیمان گفت وزیر کافر شایسته مقام مسلمین نیست گفتند مسلمان شده خلیفه اورا بدمشق خواست واستقبال شـایانی ازاوکردند سلیمان ازهیبت وسطوت اوخوشحال شددر تاریخ برامکه دوحکایت عجیب‌نقل‌میکنند. وبعدمیگوید برمك‌همچنان مورد توجه خلفا بود تاپسرش خالد بوزارت منصور رسید وپس‌از اویحیی وفرزنـدانش فضل وجعفر بوزارت هارون رسیدند ـ

خـالد برمکی دردستگاه منصور باقی‌مانده وپسرش‌یحیی دررساندن‌هارون بخلافت نهایت فداکاری وسعی و جدیت را بکار برد بحدی که نوشته‌اند اگر یحیی نبود شاید هارون بخلافت نمیرسید چه‌رقیبی چون‌جعفربن هادی داشت ولی هارون ولیعهد ـ هادی حاضر شدبیست هزاردیناربیحیی بدهد که هارون خلع‌شود جعفرولیعهد وبالنتیجه‌خلیفه گـردد . یحیـی حـاضر نشد و بانواع تدابیر هـادی را منصرف نمود وهـارون را شبانه بخلافت رسانید .

هارون هم‌بشکرانه این‌فداکاری بمحض استقرار براریکه‌خلافت عملاازیحیی‌تشکر

تاریخ برامکه بتصحیح ومقدمه‌های کرگانی فاضل معاصر صفحه ۹

نمودواورابوزارت انتخاب کرده وپسران یحیی یعنی **فضل - جعفر - محمد موسی** را بکارهای حساس دربار گماشت .

دراین میان فضل ازجهت فضلیت و کفایت ولیاقت وادب و کرم ونویسنده گی معاون پدر وباستاندار ونماینده مخصوص هارون بودومدتی هم حکومت قسمت عمده ممالک شرقی هارون رادرعهده داشت وچون تندخو بودهارون جعفر که نرم وملایم بودبر اوترجیح میداد وبدین جهت جعفررا ندیم ومحرم اسرار قرارداد وبرای آنکه هارون بخواهرش **عباسه** بسیار علاقمند بودواو همزنی با کفایت ودوراندیش وخودبین بوددر مهام امور بااومشورت میکرد وبرای اینکه درشوری سلطنتی خواهرهم حضور داشته باشد صیغه محرمیت عباسه را برای جعفرخواند مشروط باینکه مباشرتی رخ ندهد وازجعفر قول گرفت که ازحدنکاح تجاوز نکند .

عکس‌العمل سیاست اموی بدست برامکه

چنانچه درشرح حال امویان نوشتیم که نهایت فشاررا باایرانیان وموالی داشتند- درعهداقتدار برامکه ایرانیان وشیعیان علوی وزنادقه مانوس وفرقه شعوبیه یعنی ملت پرستان غیر عرب که عجم میگفتند «دلتنگ وغضبناک بودند همه دردولت برامکه داخل شده ونفوذپیدا کردند و قرب منزلی یافتند برامکه دربغداد **کتابخانه** بزرگی تشکیل دادند که بنام **بیت‌الحکمه** بود ومحل اجتماع این فرق وملل شدوبرامکه آنهارا باصرف مبالغی گزاف ترجمه وتألیف واستنساخ کتب مشغول ساختند و ریاست این کتابخانه با ایرانشعوبی بود که در فضل و هوش وذکاوت و کیاست مشهور بودند .

یحیی و پسرانش بقدری قوت گرفتند و تسلط برامور یافتند که تمام اموروشئون حکومت را ازخلیفه گرفته و خود رتق وفتق میگردند و رفت‌وآمدمردم و ارباب حوائج بمنزل برامکه بیشتر بود تامراجعه بشخص خلیفه - مثل امروز مقام سلطنت تشریفاتی و مقام غیر مسئول شناخته میشد و کلیه اموردست دولت بود.

آنچه امویین در باره عجم‌وموالی عمل کرده بودند ــ برامکه درحق عرب مجری داشتند هارون هم که خود مردی مستبد و متعصب بوده از اقتدار فوق‌العاده برامکه ومیل باطنی بعلویان و شعوبیه و زنادقه دروحشت افتاد و مصمم شد که ریشه این طایفه را از بیخ بر کند وپیوسته درپی بهانه وفرصتی متناسب میگشت تا عاقبت باین بهانه که جعفر از عباسه برخلاف قولی که داده چندفرزند آورده جعفر عباسه ودوطفل آنهارا بنام عمل نا مشروع درسال ۱۸۷ کشت و سر جعفر را دربغدادآویخت و هرپاره ازجسد اورابیك طرف دجله نصب کرد (۱)

با آنکه عقد نکاح را خودش سبب شد واز دوفرزند او مدتها بودمطلع بود.

پس از آن پدر وبرادران جعفر را بزندان انداخت ودربغداد وولایات جمیع اموال ایشان وعمال برامکه راضبط نمود وجسدجعفرهم تا سال ۱۸۹ یعنی دو سال بدارآویخته

---

۱ ــ تاریخ طبری در وقایع سال ۱۸۹ ص ۹۶ ج ۱۰ ــ الفخری ابن طقطقی ص ۱۵۷ و تجارب السلف

بود تاخلیفه‌امرداد پس ازدوسال‌جسدرا سوزاندند .

برامکه درسلطنت هارون اموال زیاد بدست‌آوردند ولی بیش از آنچه تصورشود بذل و بخشش میکردندکه تاکنون بکرم وجود ضرب‌المثل تاریخ هستند واین صفت پسندیده برقدرت آنها افزود وصیت‌شهرت آنها دراطراف طنین‌اندازشد وچون‌اکثرمردم عصر ازبخشش آنها بهره مند بودند مدیحه‌گو وبذکر خیر آنها همیشه وهمه جامشغول بودندنام‌برامکه باجوانمردی وکرم و فضل وفرهنك توام بود و فضایل آنها که در سایه بخشش همه را رسیده درافواه عوام وخواص‌بعنوان‌مثال‌ذکر میشد.

برای‌نمونه که غرض اصلی‌تاریخ درس‌عبرت است حکایاتی از آنها نقل میکنیم تا آینده‌گان از مسیر گذشتگان سرمشق گیرند .

حکایت

ابوالقاسم‌بن غسان درتاریخ برامکه مینویسد :

یکروزهارون یکی ازمأمورین‌خودرا خواست گفت باید بروی منصوربن زیاد رابگیری اگر ده‌بارهزار هزار درم بتوداد فبها وگرنه بدون هیچ عذری سرش را بیاوراگر تقصیری کردی میگویم گردن ترا بزنند .

اسحق گوید رفتم‌بسراغ‌منصور جریان راگفتم لرزه‌بربدنش‌افتاد گفت من‌کجا و ده‌بار هزارهزاردرهم تقاضاکرد اورامهلت دهد تازن و فرزندش را وداع کنددرضمن باو گفته شد راهی‌جزرفتن نزدیحیی‌بن‌خالدبرمکی ندارد شاید اوشفاعت کندیااین‌وجه را فراهم‌نماید ـ شبانه بمنزل یحیی رفت قضیه راگفت یحیی خواست شفاعت کند .اسحق گفت نمیتوانم بپذیرم آنگاه‌دستورداد از خانواده خود ازهرکدام هرمقدار موجود بود فراهم‌کردند وازبزرگانی که می‌شناخت مبالغی‌قرض کرد تا این رقم بزرگ فراهم شد برای‌آنکه جان منصور درامان‌بماند ـ

چون آن دراهم را نزد هارون بردندگفت من‌میدانم جز از خاندان برامکه‌این گذشت میسرنیست وگفت اورا آزادکنید وپول‌را بخزانه یحیی برگردانید ولی‌یحیی قبول‌نکردوگفت آنچه برای‌خدادادم پس‌نمیگیرم .

حکایـت

در تاریخ برامکه از یحیی‌بن اکثم ازابرون روایت میـکند که‌گفت :

درزمان مأمون‌یکشب مرا خواندگفت شنیده‌ام مردی امشب وقت سحر بخرابه های برامکه می‌آید وبسیارمی‌گرید و شعر ها درمدح برامکه میخواند من ازاین‌روش خیلی دلتنگم تو وعلی غسانی ودیناربن عبدالله بدان‌خرابات روید ومحلی پنهان شوید هرکه آمد اورا دستگیر کنید نزدمن‌آئید ـ مارفتیم آنجا پنهان شدیم وقت سحرشد خادمی‌با یك زیلو وکرسی‌آهنی (صندلی) آمد زیلو را بگسترد وصندلی راگذاشت‌پیر مردی‌لحظهٔ پس ازاوآمد و باطراف نگریست و روی آن‌کرسی بنشست و مدتی گریان شد بنحوی‌که از شدت‌گریه بیهوش شد ماپنداشتیم که مرده‌است چون ساعتی گذشت

از این حکایات‌درتاریخ برامکه فراوان‌استص۱۳

بهوش آمد آه سردی بر کشید و چشم و روی بادستمالی پاك کرد برخواست برود ما بیرون جسته اورا گرفتیم ـ گفت شما چه فرمائید گفتم من ابرون دائیان فلان فلان هستند گفت بامن چه کار دارید گفتم خلیفه گفته ترا نزد او ببرم گفت **انا لله و انا الیه راجعون** گفت پس مهلت دهید بخانه روم وبازن وفرزندم وداع کنم و وصیتی بنمایم و بر گردم گفتم مهلت نیست گفت پس بگذارید اینجا وصیتی بنویسم وباین خادم دهد بمنزل برد .

گفت آنرامیتوانی او وصیتی نوشت بخادم داد وآمد رفتیم نزد مامون ـ

مأمون چون اورادید سخنهای درشت گفت دشنام وشماتت داد گفت تو کیستی که به کمال شجاعت بر دشمنان پدرمن گریه میکنی مگر برامکه با توچه کرده اند ـ

گفت ای مامون برامکه را برمن حقی بزرگ است من از اهل دمشقم و نـامم **منذر بن المغیره** ازفرزندان ملوکم نعم بسیارداشتم روزگارازدست مـن گرفت چنانچه هیچ باقی نماند دوستانی داشتم بمن اصرار کردند بروبدربار برامکه استطاعت رفتن آنجا راهم نداشتم مبلغی بمن قرض دادند تاخرج سفر من باببیست نفرعائله باشد ومارا ببغداد برساند ـ حرکت کردیم واردبغداد شدیم آنشب تا صبح شد در مسجد نماز گذاردم و زن وفرزندرا گفتم صبر کنید تامن بروم وطلب قوت کنم ـ چون بشهر رسیدم مسجدی بزرك دیدم داخل شدم قریب صد نفر ازبزرگان که باالباسهای فاخر و هیبت وسطوت بوده آنجا نشسته بودند من باخود گفتم خوبست از آنها جیزی بخواهم نزدیك رفته سلام کردم بامن از سر تلطف جواب دادند دراین اثنا خادمی آمد گفت بفرمائید همه برخواستند من با آنها برخواستم رفتیم تابدر سرای بزرگی رسیدیم که وارد آن سرای بزرگی شدند منهم واردشدم باغی وبوستانی بود و دروسط آن کاخی بود یك گوشهٔ آن مردی بزرگوار نشسته همه سلام کردند و نشستند ،من نیزسلام کرده گوشهٔ نشستم غلامان با سینی های زرین آمدند که بخورو چند تخم مرغ در آن بود گذاشته و جوانی بسیارزیبا آمدنزد آن بزرگ که نامش یحیی بود نشست یحیی روی بسوی قاضی کرد و گفت من دختر خودعایشه را بدین پسر عمهٔ خود دادم خطبه کن قاضی خطبه راخواند ـ عقد و نکاح بستند غـلامان بسیار آمدند مشك وعنبر برمردم ریختند من نیز از کیسه های نافه مشك و بسته های عنبر می گرفیم در استین جا میدادم با خود می گفتم قیمت این عطریات خـرج یکسال مـرا کفایت می کند .

آنگاه خادمی آمد ازدور مردمان را بشمرد و رفت وبر گشت مقابل هریك ماسینی نقره نهادند که هزار دینار در آن بود ـ من خواستم بردارم جرئت نمیکردم تـاخادمی اشاره کرد که بردارو برو من سینی را با دیناربرداشتم وبرخواستم چون میان باغ رسیدم نگران بودم مبادا ازمن بگیرند ـ درضمن یحیی نگاهی کردو گفت اورابرگردانید غلامان آمدند مرانزد یحیی بردند بغلام گفت آنچه در آستین دارد بگیرید هرچه داشتم از من گرفتند که من نومیدشدم آنگاه گفت بنشین نشستم گفت تو کیستی قصه خود بگوی ،من از اول تاآخر جریان کار خودرا گفتم که زن وفرزند من اکنون درمسجد هستند :

یحیی گفت پسرم موسی را بگوئید بیاید موسی آمد گفت ای فرزند این مـرد از

پادشاهزادگان عرب است اورا ببر و آنچه خدا بتوداده بااوشرکت‌ده .

موسی‌دست من بگرفت وبخانه خویش برد و آنجا متنعم بودیم - موسی برادر خود ابوالعباس‌راخواند وباو گفت دیروزوزیر بمن چنین دستور داد ومن چون خیلی گرفتارم امروز تو از او پذیرائی کن آنروز هم مهمان‌ابوالعباس بودیم هرروزازخانه‌بخانهٔ‌میرفتیم و بنعم آنها متنعم بودیم بطوریکه زن وفرزند خودرا در مسجد فراموش کردم تا ده روز بگذشت روز یازدهم خادمی‌آمدو گفت برخیز نزد عیال و اولادت برو گفتم بچشم برضای خدا راضیم سپس گفتم آنچه آنروز در آستین داشتم چه شد اکنون چگونه دست تهی نزد فرزندان خودروم دیدم مرا راهنمائی‌بیك منزلی کرد بسیار زیبا که تمام‌وسایل در آن بود داخل‌شدم‌دیدم زن‌وفرزندم هم آنجا هستند که لباسهای‌خزو جامه‌های‌دیبا بتن دارند وجواهر الوان زینت کرده‌اند من‌متحیرشدم آنها همه گردمن‌جمع‌شدند پرسیدند حال تو چون بود گفتم این ده روز هرروز مهمان یکی از فرزندان‌یحیی بودیم وبانواع نعم متنعم میشدم - آنها گفتند همانروز خادمی آمد ما را اینجا آورد و همه وسایل زندگی برای ما فراهم کرد و خدمه خدمت می‌کردند نمیدانیم از کجا می‌آمد و میزبان ما کیست . مدتی گذشت که غلامی آمدیك بده‌دینار ده هزار دیناروده بدره‌درم صدهزار درم و چکی بدوپاره ده‌نزدیك بغداد که هرسال چندهزار دیناردرآمد دارد بما داد و گفت اینها اکرام یحیی بتو مهمان‌ناخوانده‌است‌ورفت .

سیزده سال است من ازنعم اوبهره‌مند هستم تا حال آنهامنقلب شدعمربن سعده خواست آن‌دوره را از من‌بگیرد خراجی سنگین بر آن گذاشت وهرچه من‌داشتم ازمن گرفت وهرگاه از دست عمر ومرا رنجی رسد در خرابه‌های منازل برامکه می‌روم و شکر ودعا میکنم .

مامون که این‌واقعه را بشنید عمروبن سعده را خواست گفت ای‌عمر واین مردرا میشناسی گفت بلی‌او ازدوستان‌برامکه است‌پرسید ازاوچند مال گرفتی عمرو گفت‌چنین مقدار مامون گفت بروهرچه گرفتی باورد کن ومزارع اوراهم بخودش بر گردان ومزاحم اونباش عمرو گفت اطاعت میشود .

چون بیرون رفتند بازان پیر مرد بگریه افتاد مامون گفت چرا گریه میکنی‌مگر مقصود توحاصل‌نشد گفت بلی‌یاامیرالمومنین بر نیکوئی‌افزودی‌پرسید پس گریه‌برای‌چیست پیرمرد گفت **وهذا ایضاً من برکة البرامکه** اگرمن برآنها ناله نمیکردمی کجا این اموال میگرفتمی مامون اورا امان‌داد ورفت .

اکنون مقایسه بین‌این دووزیر کنید بین‌افراد وعظمت برامکه را درنظر آورید .

نظیراین‌حکایات درتاریخ برامکه بیش‌ازصدها مواردهست که برای بسط اطلاع بکتب تاریخ برامکه رجوع‌شود .

حکایت عجیب
یادرس تاریخ

شاعری گوید شبی‌فضل بن یحیی مرااحضار کرد و گفت‌مولودی برای من‌متولد شده‌یك بیت‌شعر درحق‌او گفته‌ام میخواهم‌بیتی برآن اضافه کنی !! آن‌بیت فضل که در باره مولود خود گفته

و تفرح بالمولود من آل برمك　　بغاةالندی والسیف والرمح والفضل

من این بیت‌را بر آن افزودم

و تنبسط الآمال طـراً لفضله　　والا سیمـا ان کان والـده الفـضل

اوخورسند شدودستور دادصدهزار درهم‌بمن بدهند وشبانه مرا بنزد پدروبرادر خود جعفر فرستاده که آن‌بیت رابخوانم وصله بگیرم هریك‌از آن که صد هزار درهم بمن‌صله دادند که بانظم یك‌بیت عادی صاحب سیصدهزار درهم شدم ـ

روزگاری گذشت که دیگراز برمکیان‌ونام ونشانی‌نمانده بود ـ کاخهای بلندآنان ویران شدوکسی‌قادربر بردن‌نام آنها نبوده‌قضای‌آسمانی‌مرا بمصر فرستاد وازرندسفرو غبار راه‌بگرمابه رفتم دلاك‌خواستم که جوانی نیك‌رو آمد ومشغول شست وشوشد ـ من آن دوبیت رابخـاطر آورده خواندم که ناگاه آن‌جوان صیحه‌زد غش کرد بحالت اغماءوغش افتاد من‌سخت تعجب کردم چون او را بهوش آوردند بمن گفت ـ من همان مولود هستم که‌تو این‌بیت رادرحق او گفتی ـ

این عبرت روزگـاراست ـ کـه گـاهی از اوج‌ماه بقعرچاه وزمانـی از قصر چـاه باوج ماه میکشاند .

روزگاراست آنکه گه‌عزت‌دهد گه‌خواردارد　　چرخ بازیگرازاین بازیچه‌ها بسیاردارد

دنباله این‌حکایت گفته‌اند که آنشاعر چون اولاد نداشت وآن‌صله سرمایه‌کافی‌شد. بودحاضر شدبآن جوان برمکی بدهـد ولـی طبع بلند او قبول نکرد گفت آنچه‌پدرم بخشیده من‌نمیگیرم ؟؟!

حکایت دیگر

فضل پسری داشت بنام عباس که در خانه هارون بزرك شده‌و نشو ونما یافته ودرتحت تربیت زبیده بوده‌است .

شبی که مسرور جعفر را کشت وسراورا درطشتی نهاد برای‌هارون بـردزبیده وارد اطاق هارون شد خلیفه گفت براین طشت بنگر زبیده روپوش را عقب کرد دید سرجعفر است وخون از آن میریزد ـ پرسید سر کیست وموضوع چیست هارون گفت سرهمان کس که‌مکرر بدست خوداو راغذا خورانیدم واین‌جعفربن یحیی برمکی است اکنون مصمم شدم برمکیان‌را تاآخرین نفرهلاك کنم واعوان و دوستان آنهارا نیزمرك بچشانم زبیده برگشت باندرون خانه بعباس‌بن فضل گفت فوری برخیز وهرراهی میخواهی پیش گیر که هارون عموی ترا کشته وقصد کشتن همه‌خاندان شمارا دارد ـ عباس ۱۷ سال بیش نداشت زیرا هارون درسال ۱۷۰ رخ‌داد وقتل‌برامکه درسال ۱۸۷ وتولد عباس‌شب جلوس‌هارون بود ـ عباس شبانه برخواست وچون تااین سخن ازخـانه زبیده بیرون نرفته بوداطلاعی ازاوضاع نداشت راه وچاهی را نمیشناخت میرفت وحیران بود کجا برود .

درتاریخ برامکه‌این‌قضیه رامفصل نگاشته است‌این‌جوان ۱۷ ساله مکرر گرفتارمیشود وچون بدست مردانی‌بـا گذشت وبارحم‌تصادف میکنـدیـاعلم باینکه این همان عباس بن جعفراست اورا آزاد نموده وفرارمیدهند.

انگشترهائی که هارون بعباس‌داده قیمتی‌است بالباسهایش برای آزادی می‌بخشید ولی‌باز باوبر میگردانیدند وازاومیساختند قریب‌یکسال باین خانه وآنخانه این‌شهر آن شهراین انبار آن انبار مخفی‌بود ومیگریخت تادرصف فقرابرای شام حرکت کردندآنجا شیخی نذر داشت‌افطار بفقرا بدهداین طینه‌را دعوت کرد - آثار عزت وعظمت‌ومناعت دراین جوان‌دیددانست اوفقیرومسکین نیست پرسید میدانی خطی‌بنویسی اتفاقاًخط‌خوش داشت‌موردا‌حترام‌اوقرار گرفت هویت‌اوراپرسید وشناخت گفت من‌دختری‌دارم بتومیدهم وآنچه دارم‌از پدرت‌انعام گرفته‌ام همه‌را بتومیسپارم دستور داداورا بحمام ببرند ولباس تمیز وشایسته باوبپوشانند درحمام مشغول تمیز کردن بدن‌او بود وسوگند یادکردکه خود را معرفی کن عباس گفت من فرزند آنکسی هستم‌که این شعررا در حق او سروده شده است .

ولوقتل‌للمعروف من زاخوا لعلی لنادی‌با علی‌صوت یافضل یافضل
اذ ام طفل مضها جـوع طفلها غذته‌باسم‌الفصل فاستعصم‌الفضل

شیخ‌شهر دختر خودرا بفضل‌داد ومـدتی باهم بودند تاباز مأمورین هـارون برای بازرسی‌رسیدند وباآنکه اوراشناختند بپاس مکرمت وبزرگواری پدرش‌اورا آزاد گذاشته وگزارش دادند که این‌جوان‌مورد سوءظن برادرزاده‌شیخ‌است نه‌فرزند جعفروبدین‌وسیله عباسی باتحولات سختی که براوگذشت درامان ماند ۱-

هارون‌الرشید وخواهرش که فرزند عباسه وقتل شصت‌نفر سید وپسرانش‌را کشت و اماموسی‌الکاظم وکشتار خاندان برامکه - - ازسطور برجسته **جنایات**هارون است-

بزرگان‌ورجال مذهب شیعه ازخواص اصحاب ویاران‌برامکه بودند مانند**جابر بن حیان صوفی** شخصی است معروف که‌از شاگردان مخصوص**امام‌جعفرصادق ع** بوده **هشام بن‌حکم**ازبزرگان متکلمین ومبلغین شیعه وازخواص اصحاب امام‌ششم بوده-چون برامکه ایرانی الاصل واین‌نژادعلم‌دوست هستند علماءراپرورش میدادند وبانواع‌مختلف کمك میکردند اماقتل سادات وسعایت درحق آنها روی‌سیاست کشورداری بوده که‌الملك عقیم امروز هم‌غفلتاً دیده‌میشود .

رجال علمی خاندان برامکه

برامکه مانند اکثر ایـرانیان دارای هوش واستعداد وحافظه قوی لیاقت وکاردانی وگذشت وجوانمردی بودند ودرسال این طبقه دانشمندان‌وفضلائی وجود داشت که‌در کتب رجال‌وانساب نام آنها ذکر شده .

سمعانی درکتاب انساب خود عده‌ای ازاصحاب حدیث وروایت اخبار رانام‌می‌برد که‌از این خانواده جلیل بوده‌اند .

۱ - ابومحمد عبدالله‌بن جعفربن خالد برمکی

۲ -ابواسحق ابراهیم‌بن عمربن احمد ابراهیم‌بن اسمعیل‌بن مهران برمکی‌بغدادی متوفی سال ۴۴۵

۱ - تاریخ برامکه صفحه‌لط

۳ ـ برادر وی ابوالعباس احمدبن عمرمتوفی سال ۴۴۱
۴ ـ برادر دیگرش ابوالحسن علی‌بن عمرمتولد سال۳۹۳

سوفی ترجمه‌سال ۴۵۰

۵ ـ ابوالمحاسن نصربن مظفربن‌حسین‌بن‌احمدبن محمن‌بن یحیی‌بن‌احمدبن‌محمد بن‌یحیی بن خالدبن برمك بن‌ازبندار

۶ ـ برادر وی ابوالفتدح‌بن مظفربن‌حسین برمکی متولد ۴۳۲متوفی ۴۹۳
۷ ـ جحظه برمکی که شرح احوالش رادر انساب سمعانی صفحه ۷۶نگاشته است
۸ ـ محمدبن اسماعیل برمکی ازعلاء وروات اخبار شیعه امامیه بود
۹ ـقاضی شمس‌الدین ابوالعباس محمدبن ابراهیم‌ابی‌بکربن خلکان اربلی برمکی مغروف بابن خلکان مولف تاریخ وفیات الاعیان وابناابناء الزمان است متولد ۶۰۸ متوفی ۶۸۱

درشبی که**هارون** متولی امر خلافت شد همان شب **مأمون** متولدگردید وآخر همانشب شب فضل که‌دوفرزند توأم‌یکی‌دختر ویکی‌پسر پیداکرد که اولی‌را **عباس**ودومی را**اسماء** نام‌نهاد ـ مامون‌وعباس‌را بیك‌دایه سپرد ویك‌روزهم‌از شیرباز گرفتند ودر آداب باهم خط وعلم فراگرفتند وباعباس نهایت مهربانی برقرار بود ـ درواقعه مامون‌وزبیده هارون مامون‌را بخراسان وعباس رابزبیده سپرد وبعدعباس بزحمت‌افتاد که زبیده او را فرار دادتاپس از مشتقات طاقت فرسائی نجات یافت ـ

سرمشق عبرت‌از دیوان‌محاسبات هارون

عمرانی مورخ از مردی حکایت میکند که اوگفت در دیوان محاسبات هارون الرشید در یکی از تذکره های‌کتاب بودند **دفاتری**دیدم‌چهارصدهزار دینار بهای‌خلعت‌جهت جعفرنوشته چند روزی پس از آن رفتم در همان دیوان دیدم در دفتر نوشته ده قیراط بهار فقط وبوریا جهت سوختن‌جسدجعفر که سخت‌در تعجب افتادم

علل‌سقوط برمکیان

در اینکه برمکیان مصداق‌کامل هوش‌و علم و فضیلت وکرم و سخاوت و زیرکی تدبیر صفات‌ایرانی بوده‌اند سخنی نیست .ولی با این نبوغ وفضیلت واین اوج ورفعت مقام ومنصب‌در سیاست چگونه باین سرعت‌سقوط کردند و متلاشی‌شدندکه بفاصله نیم قرن دیگر اثری ونامی از آنها نبود .

مورخین نظریاتی‌داده‌اند وسخنانی گفته اند اکنون‌آنچه بنظر مامیرسد ازلحاظ خوانندگان میگذرانیم شاید مقدمه حرکت فکری باشد و خود برآن حقیقت واقف‌گردند .

برمکیان خود از خاندان روحانیت زردشتی بوده‌اند چنانچه دیدیم که متولی بتکده‌یا درحقیقت **آتشکده** بلخ بشمار رفته و خالد برمکی متولی معبد بزرگ

۱ـ ابن‌خلکان در ترجمه نسب جعفر را ببرمك‌بن جاماسب‌بن‌کشتاسب برساند ـ که‌تولوش حدود صیحه۴۵۰ ومالس ۴۵۰ بود

۱ ـ تجارب السلف صفحه ۱۴۹

زردشتیان و مجوس پس از ابومسلمه ایرانی اولین وزیر دانشمند در اسلام روی صفات فاضله واستعداد و لیاقت باین مقام رسید و یحیی و فرزندان او یکی از دیگری لایق‌تر و سخی‌تر و فاضل بودند ـ و این اوج ترقی و تکامل سبب سعایت حسودان قرار گرفت و یکی‌ازعوامل‌سقوط آنهاشد .

موضوع دیگر آنکه‌برمکیان دربارهٔ‌ایران‌تعصبی‌داشتند که قابل شرح‌ووصف‌نیست و یکی‌ازموارد آن‌برگذاری کارهاباایرانیان بوده‌که در هرکاری‌حتی درعلم و ادب‌ولغت عرب‌ایرانیان رابرسایرین مقدم‌می‌داشت وآنها میخواستند بکلی‌رشته را از دست عرب بگیرند و بدست ایرانیان بسپارند و همه چیز را حتی الامکان در دست ایرانی اداره کنند .

تعصب ایرانیت آنها بدرجه‌ای‌رسید که حتی دردین خود هم متهم شده بودند و گفته میشد که آنها باطناً غیر مسلمان بودند وشاعر در بارهٔ آنها بدین تهمت اشاره کرده گوید .

اذاذکر الشرك فی مجلس — اضائت وجوه بنی‌برمك
وان تلیت عندهم آیة — اتو ابالاحادیث من مزدك

میگفتند با آنکه همیشه رسوم وقواعداسلام‌را ظاهراً حفظ میکردند و درفرایض افراط مینمودند و علماءاسلام رامقرب‌می‌کردند واز ریختن خون پرهیزکاران‌وفرزندان پیغمبر درظاهر خودداری مینمودند وهمه سال بزیارت کعبه میرفتند و حج‌و عمره بجای می‌آوردند باز از این تهمت زتعصب و میهن خواهی وتقدم ایرانی مبری نبودند.

شاعری درباره آراء رسوم‌و آداب‌و مناسك مذهبی آنهاگفته است .

اتانا بنوالاملاك من آل برمك — فیا طیب اخبار ویا حسن منظر
لهم رحلة‌فی‌کل عام‌الی‌العدی — و اخری‌الی البیت‌العتیق‌المستر
اذا نزلوالبطحاء مکه اشرقت — بیحیی‌وباالفضل‌بن‌یحیی‌و جعفر
فتظلم بغداد و تجلولنا‌الدجی — بمکه ما مجرا ثلاثة‌اقمر
فما خلقت‌الالجود اکفهم — واقدامهم‌الالاعواد منبر

و چون بمکه‌میرفتند هریکی از پدر ودو فرزند در یك محل می‌نشسته و مشغول بذل عطایا میشدند بحدیکه اهل حجاز را بی‌نیازمی‌کردند و درکرم و سخاو بذل وعطا اسراف وافراطمیکردند .

با اینحال که مکارم بنی برمك‌قابل شماره و حدوحصر وذکرنمی‌باشد ـ وابونواس درحق آنها گفته .

سلام‌علی الدنیا اذا ما فقدتم — بنی برمك را ئمین‌و غاد

معذلك متهم بدین اصلی خود بودند و بیشتر ایرانیان زردشتی و مجوس را بکار می‌گماشتند **وشاید بزرگترین علت تلاش و اضمحلال آنها همین بقاء بر عقیده باطنی آنها باشد.**

نکته این است که مادر عصر خود می‌بینیم کسانی‌را که در باطن عقیدهٔ فاسدی

دارند یا متهم بفسادعقیده‌هستند اما برای‌حسن‌نام خودوشهرت طلبی باهمه ارباب‌عقاید همکاری نشان‌داده وخودرا از آنها میدانند تا بمقام ومنصبی برسد از آن راه سرمایه وثروتی تهیه کنند وآن ثروت رادر راه حفظ مقام بهمه این طبقات بیك نسبت یاکم‌وبیش صرف پذیرائی کنند بذل مال پرده ایست برای پوشانیدن معایب وهرکه سخی‌باشدعیبش پنهان است وبعکس‌هر بخیل وممسك یاهرفضیلت‌منفوراست‌در این صورت حقیقیت‌امر از دو صورت خارج نیست یاقضیه بلاشرط هستند که بهیچ‌دین ومذهب عقیده‌ندارند و یا اگر بیك مذهب ایمان داشته باشند درنهایت ضعف و فتور است که ظاهراً نسبت بهمه‌یکسان رفتارمیکنند.

واگر سخن ساده‌تر بگوئیم این است حرص و آز و ولع‌روی مطلوب است که بیشترجاه‌ومقام‌و شهرت نام باشد و درنیل‌باین درجه‌ازهیچ‌چیز دریغ‌نمیدارند حتی ازدین ومذهب اینجا پایه‌ایمان وعقیده‌وعلاقه بدنیا و دین‌روشن‌میگردد.

برامکه در نظر ما مردانی با نبوغ و وفا وفطانت وعلم وفضیلت بودند ولی‌نقص آنها این‌بود که مقام را میخواستند حفظ کنند و اورا ، مناسك‌حج و عبادات و احترام علماء و اجرای احکام‌اسلام‌برای حفظ مقام بود و باگماشتن ایرانیان و حفظ معابد و دانشکده و مؤبدان نیز روی همین منظوربود و حتی حفظ مقام سادات و.وزرای پیغمبر ص از ظاهر از یکطرف و اجرای‌اوامر خلفا سعایت قتل و یحیی‌و ترغیت دیلمیان بر مخالفت او وهمچنین‌مسموم کردن حضرت موسی‌بن جعفر امام‌هفتم‌و کشتاری که مخصوصاً **بر هارون نسبت بسادات میکردند و آنهمه قتل وکشتاری از این طبقه فاضل مظلوم نمود همه دروزارت وامارت همین‌آل‌برمك بود وآنهم‌روی همان علاقه بمقام‌ومنصب‌بایددانست بنا براین بنظرما هیچکدام ازاعمال این‌طبقه ایرانی روی‌عقیدهٔ اخلاص وایمان نبود بلکه همه‌کارهای آنها روی‌سیاست موازنه برای‌حفظ‌مقام خود بودو** گرنه این همه ثروت و مکنت که آنها بذل میکردند ازکجا می‌آید ـ اگر ما از سطور تاریخ ارقام بخشش و عطایای بنی‌برمك را استخراج کنیم بمیلیونها دینار ودرهم میرسد آیا این رقم بزرك از کجا پیدا شده بود و چون ماشباه ونظایر آنهارا درعصر خود می‌بینیم تقریبا این حقیت‌برما مسلم است که ایرانی دارای یك نوع هضم وتحلیل است که باذهن وقار ونبوغ وعقل نقاد خود هم ادیان ومذاهب را درهضم وتحلیل نموده وسبب ابقاءملیت این کشور ازچندهزار سال پیش باین طرف که تاریخ شاهدحال است درهیچ کاری‌زمامداران خلوص‌نیت‌نشان نداده و باهمه سیاستهای آهنك شده فقط هدف حفظ استقلال باین کیفیت بوده است چنانچه ادوار مبارزه روم‌ویونان یاعرب‌وترك و چنگیزو تیمور و افغان تاعصر حاضر که دولتهای شمالی‌وجنوبی باشند همه دردریای‌عمیق وپهناور سیاست ایرانی‌تحلیل رفته‌اند.

برامکه هم‌این هدف‌را داشته اند ودرحقیقت محکوم سیاست شده بی

بی‌علاقگی بدین‌ومذهب وستمی‌که برخاندان‌علوی از بنی عباس بدست برامکه رفت علت‌العلل‌سقوط و تلاش‌این‌خاندان‌شد .

یکی از علل ترس هارون ازبرامکه این بود که برمکیان ایرانی‌بودند و ازتقرب وتسلط سایر ایرانیان برغم عرب خودداری‌نمیکردند .

یکی از عجایب اقدامات آنها این‌بود که فضل‌بن یحیی در خراسان فاعل‌مایشاء وسلطان‌جابرقهار مقتدر مستبدی شده بودکه یك ارتش‌پانصد هزار نفری بنام « عباسیه » تشکیل داده‌بود که نخجیران‌دهشت آوربود تمام افرادآن ارتش‌ایرانی وفارسی‌زبان‌ومتحدالشکل بودند .

تشکیل این نیروی عظیم درآنعصر در اختیاربرمکیان دریك‌ناحیه ازکشوراسلامی سخت خلیفه را متوحش‌کرد فضل بیست هزار نفر آنها رابنام «کربنیه» برای کوفه به‌بغداد مرکز خلافت فرستاد که‌بیم آن‌می‌رفت‌برمکیان بااین ارتش خالص‌متحدالشکل با همکاری سایر ایرانیان خلیفه را سخت مرعوب ساخته و کشور را بلکه زمام راز ازدست عباسیان بگیرند .

یکی ازکسانیکه سعایت درحق‌آنها می‌کرد و میخواست میدان برای‌دیگران‌باز شود فضل‌بن ربیع بود هارون دید تمام رشته اموردست برامکه است این زمامداری راهم میتوانند بگیرند و لذاهارون‌مانند پدرش‌منصور که درقتل ابومسلم پیشدستی کرد درقتل جعفر پیش دستی کرد واوراکشت‌تاخلافت برای‌اوباقی‌بماند .

علت نکبت وبرگشت امیربرمکیان تنهاموضوع زن یعنی عباسه خواهرهارون‌نبود وشاید سیاست ایران‌خواهی وفکراستقلال ایران وسپردن‌کارها بدست‌ایرانیان هم‌نبود از مضارسخن هارون معلوم میشود که یك‌امردیگری سبب سقوط آنها شده‌وآن این‌است‌که یکی اززنان حرمسرا ازهارون که پس ازکشتن برمکیان ساعتی‌آرام نداشت وگرفته و مغموم ومضطرب بودپرسید ای خلیفه شماراقبل ازقتل جعفروسقوط برمکیان همیشه شاد وخرم ودرعیش ونوش بودید چه شدکه پس ازآنهاچنین محزون ودل‌شکسته شده‌ایداما علت قتل آنهاچه بودخلیفه پاسخ‌داد :

ای مایه زندگانی من بدانکه‌اگرپیراهنم‌که بمن ازهمه چیز نزدیکتر است‌براسرارنکبت‌آنها آگاه‌میشدآنرا پاره پاره کرده‌ازان دورمیافکندم؟!

ازاین‌بیان هارون معلوم میشود اسرارقتل عام‌برامکه ونهب اموال آنهایك سرنهانی بودکه غیرازخلیفه کسی برآن واقف نبود .

آنچه‌که نویسنده فهمیده است این‌بودکه هارون مواجه با دوجبهه مخالف بودکه ازسقوط خودمی‌ترسید واین دوجبهه درزمان پسرش مامون هردو قیام‌کردند ووضع‌آنها آشکارشد یکی علویان بودند ودیگر ایرانیان آنها درمقام احراز مقام واحقاق حق‌خود برآمدند واینها درمقام استقلال کشور ایران بودند ومسلماً اگرسری دیگرهم بودپنهان ومکتوم مانده علت‌العلل‌سقوط برامکه قدرت ونفوذ فوق‌التصور آنها بودهارون رانگران

ساخت تا آنهارا محوونابودنمود.

علت واقعی سقوط برامکه

علت تلاش خاندان برامکه راهم درصورت ظاهرتاریخ‌میتوان جست وهم درحقیقت وواقع امرمیتوان یافت.
درعلل ظاهری ازدواج جعفرباعباسه ومصاجعت آنها بوده که هارون راغضبناك وآشفته ساخت‌ولی دربطن امر وحقیقت عمل‌این‌است‌که برامکه‌برفرض آنکه بدین اصلی خودهم بوده‌اند اولادعلی رامظلوم دانسته وازآنها حمایت میکردندیا برای آنکه باایرانیان‌مواصلت داشته‌وتوافق فکری پیدانمودند یکی ازعلویان را هارون بجعفرداد که بکشد جعفرنکشت ونمیخواست‌باین‌خاندان اذیت کند بدأندیشان‌بهارون خبردادند هارون پرسید باآن سید علوی چه کردی؟ گفت کشتم! گفت بجان من‌راست بگوجعفر گفت بجان توازسرخون او گذشته هارون درظاهر گفت مصلحت تو برای کشور مفیدبود وخوب گذشتی کردی ولی جعفر که برخواست برودهارون گفت خدا مرا بکشد اگرتو را نکشم گفتند جعفر سید راکشت وهارون هم جعفر را کشت واین سبب سقوط برامکه بود.

سوم مجالس بحث و انتقاد علمی خلفا

درزمان پیغمبراسلام‌ص‌درمدینه پس ازنمازرسول‌الله پشت بقبله می کردوروباصحابش وآنها را درمکتب ربوبی تعلیم وتربیت می‌نمودوسیزده سال‌بدین نحوه گذشت‌تادرعصرخلفای‌راشدین آنهانیزهمین سنت را عمل میکردند با این تفاوت که دراکثر مسائل درمانده بعلی‌بن‌ابیطالب مراجعه مینمودند واوهم معضلات راحل میکرد درزمان بنی‌امیه که حکومت مبنی برتعصب عربیت بود این رویه متروك شد وقریب صدسال‌روش وپرورش اسلامی موقوف ماند تاعصربنی عباس که برحسب تمایل فطری مردم بعلم‌ودانش وتوجه بترغیب اسلام مکتب علم وفضیلت عالم و **بمنطوقه‌الانسان‌حریص‌علی‌مامنع** مردم مسلمان که یك قرن ازعلم وفضیلت محروم مانده‌بودند علاقه بکسب دانش‌وبینش یافته ازنقل وانتقال کتب وترجمه آثارملل گذشته مخصوصاً که وزرای بنی‌عباس ایرانی و دانش‌پروربودند خلفا را بتشکیل مجالس‌بحث وانتقادی واداشتند.

این مجالس درزمان بنی‌امیه بمنظورنشر اشعاری بودکه فحشاء پروروتوصیف می ومعشوقه وشاهد وساقی‌وساغرتشکیل میشد چیزی که درآن میان نبود بحث دینی وروش تربیتی‌وتکمیل اخلاقی‌بودواما زمان‌بنی‌عباس جنبه‌های ادبی وشعری موقوف گردید بحث روی‌موضوع علمی مانند صرف‌ونحوو منطق ــ معانی وبیان وفلسفه حکمت وادب وتفسیر حدیث میرفت ومخصوصاً کتبی که بزبان عربی ازسریانی ویونانی وهندی وفارسی ترجمه میشد ــ موردبحث وفحص وانتقاد وتفریظ وتعریف وتوصیف قرار میگرفت بغداد مرکز خلافت‌عباسی‌محل‌تشکیل‌مجالس بحث‌علمی بوداجتماع درباریان‌رنك‌علمی بخودمیگرفت محافل‌ومجالس علماء وفقهابمناظره برگزارمیشد وعلم کلام ازهمانجا سرچشمه گرفت
برمکیان که مؤسس‌این‌مجالس شدندتوجه‌خلفارا جلب‌نموده آنهارا‌علاقمندساختند هارون چندین‌مجلس داشت یکی‌مجلس‌سخن‌سرایان که برای اوازحکایات وقصص گذشته میگفتند ومثال ولطائف می‌آوردند تاخلیفه بخواب میرفت ویا اشعاروداستانهای مناسب

بنظم ونثر میسرودند دیگر مجالس علمی بود که باتشریفات انجام میشد هارون وپسرش مامون دانشمندان وادبا وفقها وحکما را گرامی میداشتند بآنها کمکهای نقدی وجنسی میدادند انعام واکرام واحترام فراوان می‌نمودند ودرمواقع خطر آنها رادرپناه خودمی‌بردند در حقیقت جای علماء و دانشمندان درسایه کاخ خلفـا وسلاطین بود.

ازهارون داستانهای بسیاری نقل کرده‌اند که حاکی محبت واحترام بدانشمندان است .

اصمعی یکی ازدانشمندان معاصرهارون است هارون پیوسته بیاران خودمیگفت من درپنهانی ازاصمعی درس می‌پرسم وآشکارا اورااحترام میگذارم وحقیقتاً رفتارهـارون با اصمعی همینطوربود وپول فراوانی بوی میدادهارون مکررمیشدکه باعلماء غذامیخوردو خودش آب روی دست آن عالم میریخت چنانچه باابومعـاویه عالم‌دانشمند نابینا هیمن‌رویه را داشت -

هارون نسبت بکسائی وسیبویه احترام زیاد میگذاشت وآنها ملازم رکاب اوبودند چنانچه درسفرخراسان آنهـا راهمراه آورده درراه درگذشتند وهـارون بفال‌بدگرفت‌علم وادب را درری بخاك سپردم.

هارون احمدنحوی - وکسائی رابرای تعلیم‌وتربیت امین ویزیدی‌وسیبویه را برای آموزش وپرورش‌مامون تعیین کرد — وسفارش نمودکه علم‌وتفسیروشعرعرب وآیات‌قران و طریقه سخن گفتن بآنها بیاموزد .

اصولا برمکیان بودندکه تشکیل مجالس مناظره ومباحثات راداده و مخصوصا در باره فلسفه که تازه بکشورهای اسلامی آمده بود بحث میکردند ومناظره شعروادب مبدل ببحث فلسفی شد ودرباره حدوث وقدم وکون وظهور ونفی واثبات وسایر مسائل فلسفی مناظره می‌نمودند وخلفاء عباسی ازاین‌مسائل مشعوف شدندورسماً بتشکیل وتزییداین مجالس می‌پرداختند .

هارون و زوار امام حسین

یك‌موضوعی غامض درتاریخ‌نسبت بهارون‌داده‌شدکه قابل‌توجه است هارون قبر وگنبد حضرت امیرالمومنین را پیدا کرد و ساخت که اوبنیان گزار نجف اشرف‌است ولی‌همین خلیفه‌قبر سیدالشهداء را خراب کرد ودرخت سدره که علامت کنارقبربودریشه کن‌نمودواین معنی درنظرمورخین حائز تفکر وتامل است که‌آن ساختن واین خراب کردن ازپدر وپسر چه صورت داشته است .

اینك ماروایتی نقل میکنیم تانظر خودرا بنویسیم

درشرح شافیه ازکتاب تسلیة‌المجالس ازیحیی بن‌مغیره‌که شخصی ازاهـل عراق‌واردشد جریرسؤال کرد ازاهل‌عراق‌چه‌خبرداری گفت هارون‌الرشید امر کرددرخت سدره راکه درزمین کربلا بودقطع کردند .

جریر گفت الله‌اکبرحدیثی بمارسیده ازحضرت‌رسول ص که فرمود **لعن‌الله‌قاطع**

السدره و سه بار مکـرر فرموده و ما مکرر بحث میکـردیم و چیزی نمی‌فهمیدیم تا این زمان .

درخت سدره علامت قبر سیدالشهداء بود و این درخت نزدیك همان جذع نخله بوده که بمریم خطاب‌شدبآن دستگیر ورطب بخورد وهرکس میخواست کربلا برود قبر سیدالشهداء را باآن همه تاکید پیغمبر زیارت کنند نشانی درخت سدره را میگرفت و هارون این درخت را قطع کرد تا کسی نشانی را نیابد یا بزیارت امام حسین ع نـرود .

اما بنظرنگارنده قطع درخت‌سدره پس‌ازبرانداختن‌خاندان‌برامکه‌است که‌ایرانیان ازدست هارون سخت‌متنفرشدند زیراپدرش ابومسلم راکشت وخودش خاندان‌برامکه‌را برانداخت ونسبت بآل‌علی‌هم سخت زجروستم میکردند وقتل‌وکشتارمی‌نمودند ایرانیـان علاقمندبآل‌علی که میخواستند بزیارت‌سیدالشهداء بروندهارون ازتمرکزآنها درکربلا خائف‌بوده ومیترسید که‌شیعیان اهل‌بیت آنجا تمرکزوتجمع کنندوخللی درارکان‌خلافت ایجادکنندلذا دستورداد گنبد وبارگاهی که برای قبرامام حسین بودخراب کردودرخت سدره را قطع‌نمود تادیگر وسائل برای تجمع وزیارت نباشد ولی‌بنیان عمارت نجف را قبل ازبرانداختن خاندان برامکه نهادزیرابناء نجف درسال۱۷۷ بودوقتل برامکه‌وقطع درخت سدره درسال ۱۸۷ رخ داد .

جاحظ وسیوطی هر دو نوشته‌اند هارون‌الرشید تنها خلیفه‌ای‌بود که‌تمام‌وسایل برای اوفراهم‌شد وزیری چون برامکه وقاضی‌چون‌ابویوسف‌وشاعری چون‌مروان‌بن ابی‌حفصه‌و **حاجبی‌چون‌فضل‌بن‌ربیع ومغنی‌چون‌ابراهیم‌موصلی‌وزنی‌چون‌زبیده‌داشت** کنیزی داشت‌حبشی بسیارزیباوزیرك‌ورقاص‌وحافظ‌قرآن وفصیح وبلیغ وحاضرجواب‌بودیك شب‌باوگفت پشت‌بمن‌کن کنیزك گفت **قال‌الله تعالی و اتوهن من‌حیث امرکم‌الله** هارون‌گفت **نسائکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی‌شئتم** کنیزگفت ان‌آیه بدین‌آیه منسوخ است که واتوالبیوت من‌ابوابها هارون مشهورترین خلفای عباسی است که درعصر اووقایع مهمی ازنظر تاریخ باندازه شهرت‌او رخ‌نداده اومردی سیاح وشعردوست وخوش گذران بودکه هوای بغدادرا هم نمی‌پسندید ولذا بیشتر دراطراف میگشت ومیخواست پایتختی‌مورد پسند تهیه کند ــ اوهرسال‌بحج‌میرفت وبرخی مواقع احرام حج‌راازبغداد می‌بست ــ

هارون غائله‌یحیی رابوسیله فضل خاتمه‌داد ومصر رابنام جعفر برمکی نمودافریقیه رابوسیله‌کسان یحیی‌برمکی آرام کرد ــ

هارون‌در سالهای اول‌خلافت‌کار جانشینی را معین‌کرد وچون پسرخود امین راکه مادرش زبیده‌بودبجانشینی برگزید وازمردم بیعت گرفت‌درسال۱۷۲ وده‌سال‌بعدهم‌مامون که‌بزرگتر ازامین بودخلیفه دوم نمود ازهردو نسبت‌بهم پیمان وفاداری گرفت ودرکعبه گذاشت که محفوظ‌بماند وپس‌ازچندی‌پسر سوم‌خود راهم بنام‌قاسم‌بعنوان جانشینی‌مأمون

معین کرد ولی باقید آنکه مأمون حق خلع یا اثبات اوراخواهد داشت .

جنگ هارون بارومیان

هارون بجنگ رومیان علاقهٔداشت ولذا مکرر شخصاً بغزورفت وآخر کارپسرش را باین کار گماشت که ازدریا وخشکی باقشون رومی جنگ میکردند .

این جنگ تحولات داشت وشدت وضعف می‌یافت وگاهی اسرارامرا باهم مبادله میکردند درزمان این امپراطور اسلام که بازسفیر ازطرف **شارلمان پادشاه فرانکها** بمقرخلافت اسلام در می آمد .

یکبار خود فرانکها بطرفداری پاپ **امپراطور بیزانس** که مخالف مذهبی پاپ بود سرجنگ داشتند ومیخواستندبرای خوش آمد خلیفه وپشتیبانی اویا به پشتیبانی اوهمکاری میکردند وخلیفه رادر جنگهای با رومیان تشویق وتحریك وتحریض می‌نمودند .

هارون درسال ۱۹۱ امر کرد کلیساهای مرزی ممالك اسلامی راخراب کنند ومسجد بسازند سندی بن شاهك داروغه بغداد که زندانبان ومردی سخت خشن وقسی القلب بود مامورخراج گرفتن اهل ذمه نمود **و این همان زندان بانی است که حضرت امام موسی جعفر را** مسموم کرد سندی بن شاهك اهل ذمه راوادار کرد که لباس غیرمسلمان بپوشند تاخوب شناخته شوند .

امپراطور **بیزانس** باخزرها وصلتی کرد وآنها راعلیه مسلمین تحریك نمودخزرها درسال ۱۸۳ ازدربند بخاك اسلام وارد شدندوقتل وغارت بسیاری نمودند بطوری که گفته اندصدهزار نفراز مسلمانان واهل ذمه راکشتندوبازگشته فرار کردند .

ادریسیه در افریقا

دراین اوقات افریقای شمالی متشنج شد زیرا یکی از سادات حسنی **بنام ادریس** خروج کرد وآشفتگی دامنه‌دار درآنجا رخداد ـ

ابراهیم اغلب بهارون نوشت اگراجازه‌دهی من فتنه آنجارا میخوابانم بشرط آنکه ولایت وحکومت آنجادر خاندان اویس بماندهارون که گرفتار جنگهای رومیان واختلافات داخلی بود این شرط را ناگزیر قبول کرد و بااین عمل افریقا هم از قلمرو خلیفه بغداد خارج شد **وخاندان اغلبی** مالك مستقل افریقیه شدندوسلسله ادریسیه سالها حکومت میکردند هارون ازیکطرف باشورش دشوار سرخ پوستان (خرم دینان) خراسان روبرو شد واز طرفی شورش دیگری بودکه مردم آنسامان از فشار مظالم علی بن عیسی ماهانی والی خراسان بستوه آمده وازدادرسی خلیفه مأیوس شدندسربشورش برداشتند **رافع بن لیث** نوادهٔ نصر بن سیار را که **ازعلی بن عیسی** دل پرخونی داشت پیشوائی خودبر گزیدند **هارون هم هرثمة بن اعین را** درظاهر بعنوان کمك بعلی بن عیسی ودرباطن برای گرفتن ودفع شر بااوازخراسان بمرو فرستادـ هرثمة علی بن عیسی را دستگیر کردنزدخلیفه فرستاد واموالش را ضبط کرد ـ رافع هم در سمرقند بود ـ

هارون برای تصفیه کار رافع وخواباندن فتنه خراسان وتنظیم امور آنسامان شخصاً بطرف خراسان حرکت کرد .

هارون ومامون وبسیاری‌ازرجال‌بزرك وبهاری رابالشکریان ومماریف کشوری همراه خودبردمیخواست مأمون‌را که‌خطه خراسان‌بنـام‌او بود آنجا معرفی کند واورابفرمانداری کل‌بگمارد وبرگردد -

هارون درراه بیمارشد وکسالت دیرین‌اوکه از فرط شهوت‌رانی بوجود آمده بود شدت‌کرد ورنج سفر هم‌اضافه شد ودرطوس ماند ومامون رابمرو فرستاد .

آخرین‌کشتار هارون هارون درطوس مریض‌بودولی درآخرین‌لحظات زندگی برای گرفتن زهرچشم مردم برادر رافع بن‌لیث راکه‌گرفته بودند نزد او آوردند - قصاب خواست ودستور داد برادر رافع راکه‌گناهی نداشت بچهارپاره کردندوآخرین لذت‌خلیفه‌همین‌بود وپس‌ازاین‌قتل فجیع‌پس‌ازچندساعت‌مردجمادی‌الاخر سال ۱۹۳ درسن ۴۵سالگی یا۴۷ -سالگی

هارون‌شاعری‌داشت بنام اسمعیل بن قاسم‌بن یزید ملقب بابوالعتاهیه‌که در سفر و حضر ملازم خلیفه بود - یکروزهارون مجلس خودرابیاراست و غذاهای مختلف رنگین مهیا نمود انواع ماکول ومشروب حاضر بود آنگاه بابوالعتاهیه روکرد وگفت ؛ نعم‌دنیاراکه خداوندبمن‌ارزانی‌داشته‌وصف‌کن شاعرخلیفه گفت :

عش‌ما بداﻟﻚ سالمافی ظل شاهقة القصور

تسعی‌الیك بمااشتهلیت لدی‌الرواح وفی‌البکور

فاذاالنفوس تقعقعت فی‌ضیق حشر جةالصدور

فهنا لك تعلم موقنا ماکنت‌الافی غرور

هارون عموزاده‌ای داشت بنام بهلول روزی نزد خلیفه رفت دیدخلیه عمارت‌عالی ساخته و کاخ مجللی رفیع بنانهاده ببهلول گفت خطی بنویس بهلول با ذغال نوشت

رفعت الطین و وضعت الدین

رفعت الجص و وصف النص

ان کان من مالك فقدا سرفت

و ان‌الله لایحـب المـسرفین

و ان کان من غیرك فقد ظلمت

و ان‌الله لا یـحـب الـظالمـین

۶
محمد امین
۱۹۳ - ۱۹۸

درکشمکش جنگها هارون ناچارشـدبرای خـواباندن فتنه خراسان که‌دراثرکشتن ابومسلم‌خراسانی بدست‌پدرش‌شروع شده‌بود وکشتار سادات علوی موجب تشدید آن‌گردیدخود بطرف خراسان برود لذا درهمان سفر درگذشت .

در هنگام حرکت امین پسر بزرك خودراکه از زبیده بود دربغداد گذاشت‌وخود بامأمون‌که مادرش ایرانی بود بخراسان‌حرکت کرد .

چون خبر مرك هارون ببغداد رسید مردم با محمد امین بیعت کردند - و او بخلافت نشست .

عبدالله مامون هم برحسب وصیت پدر که اول امین وبعد مامون را ولیعهد قرارداده بود با برادربیعت کتبی نمود وباصلاح کارخراسان مشغول شد.

در اقامت مأمون درخراسان اهالی آنسامان که از فشار سختگیری و ظلم و جور **علی بن عیسی** حاکم هارون بر خراسان سخت متنفر بودند مخصوصاً که این حاکم خونخوار بسیاری از سادات علوی و فاطمی را بسبب خوشنودی خلیفه بسخترین انواع مصیبت مبتلاساخت و کشته بود اطراف مامون را گرفتند گفتندما حاضریم باتو بیعت کنیم درصورتیکه علی بن عیسی راعزل وطرد نمائی ـ مأمون که تربیت شدهٔ ایرانی وسابقهٔ خراسان رامیدانست موافقت کردودر مقابل امین استقلال یافت .

امین که شنید مامون علم استقلال برای خلافت بر افراشته و خودش هم مردی ضعیف النفس و عیاش وسرگرم لهوولعب بود میدانست که از عهده مامون هم برنمی آیدزیراسران لشکریان نامی پدرش ملازم اوهستند ناچار برادررادعوت کرد به بغداد تا خلافت را باو واگذارد واین حیلهٔ بود که مادرش **زبیده دختر جعفر** پیشنهاد کرد تا چنانچه به بغداد رفت او را دستگیر نماید .

زبیده درحقیقت زمام امور کشوررا بدست گرفته بود و نمیگذاشت پسرش راازمیدان سیاست خارج کنند چنانچه دیدیم که اگر امین ازبغداد بیرون نرفته بود مادرش سلطنت اوراحفظ کرده بود .

مأمون با دعوت امین خواست ببغداد برود ولی **فضل بن سهل** که وزیرتازهٔ مسلمان ایرانی و کاردانی بود اورا نگاهداشت وگفت رفتن تودر برابر برادرت که فرزندزبیده و از عرب است مستهلك خواهی شد ـ و درضمن بجمع سپاه پرداخت و مصمم شد بغدادرا بکمك یاران ایرانی برای مأمون فتح کند .

فضل بن سهل درخراسان بفعالیت پرداخت ـ **فضل بن ربیع** براهنمائی زبیده دربغداد بفعالیت شروع کرد .

عبدالله مامون که مستظهر بحمایت ایرانیان بود **علی بن عیسی** حاکم سابق را معزول کرداو ببغداد رفت امین هم همین حاکم معزول خشمناك را که ازمردم خراسانهم دل پری داشت **با پنجاه هزار نفر قشون منظم عربی برای دفع مامون بخراسان فرستاد.**

علی بن عیسی باقشون خود حرکت کردوبرای رسیدن آنجاطاهربن حسین که مؤسس سلسلهٔ طاهریان است در سال ۱۹۵ جلوقشون بغدادی راگرفتو علی بن عیسی راکشت وقشون اورا متفرق نمود ـ و سراین سرلشکر را برای مامون فرستاد.

امین که ازاین مغلوبیت سخت متأثر شد قشونی منظم کرد تاکاربرادررا یکسره نماید یکسال طول کشید تا امین لشکر دوم رابخراسان فرستاد این قشونهم در حلوان **بسپاه فاتح طاهر** برخوردند که برای تصرف بغداد پیش میرفت طاهرخوزستان راگرفت و ازطریق جلگه دجله به بغداد نزدیك شد ومرکز خلافت امین رامحاصره کرد .

در سال ۱۹۸ بغداد پس ازجنگی سخت بدست طاهر افتاد و امین گرفتار شد طاهر اول اورا زندانی نمود سپس عده‌ای‌رابکشتن اوفرستاد **وامین‌راکشته‌سرش‌را برای مامون بخراسان فرستادند** و مامون در همین سال رسماً در خراسان بخلافت نشست.

پنجسال خلافت امین بیشتر بازدوخورد با برادرش مأمون گذشت .

امین جوان عیاش وبی‌فکری‌بودکه امورکشور زیر نظر مادرش زبیده دختر‌جعفر اداره میشد و فضل‌بن‌ربیع وزیر او بر امورات سلطه داشت که بـا راهنمائی زبیده حکومت‌می کردند.

این وزیر در خطبهٔ جمعه دستور داد نام موسی پسر امین را مقدم بر نام مأمون ببرند یعنی عملاًمأمون را از ولایتعهد عقب اندازند واین‌برخلاف وصیت هارون‌بود.

منشأ اختلاف امین و مأمون

اطرافیان امین یعنی عباسیان براهنمائی‌زبیده ودستورفضل‌بن‌ربیع خواستند مأمون‌را عقب اندازند .

اطرافیان مامون نیزبراهنمائی ایرانیان‌ودستور فضل بن‌ماهان سرخسی‌طاهربن‌حسین‌ذوالیمین‌خواستند امین را ازخلافت خلع کنند و مامون را بتخت بنشانند خبرفعالیت‌هردودسته مواجه یکدیگر منتشرشد .

امین دست عوامل هواخواه‌مامون‌را از بغدادوعراق کوتاه‌می‌کرد وعباسیان بنام‌اینکه مادراوایرانی وموالی است‌با مامون‌مخالفت داشتند و مامون دست عمال امین‌راکوتاه‌کرد وایرانیان علی رغم عباسیان با او بیعت‌کردندتا ارتباط‌خراسان‌و بغدادقطع‌شد.

دربین این اختلاف رافع‌بن‌لیث در ماوراء النهر سربمخالفت برداشته بود مامون با اوازدر صلح درآمد وهمراه خودنمود وجنگ‌دوبرادرایرانی و عرب ازخراسان و بغداد شروع‌شد .

۷
عبدالله‌مأمون
۱۹۸ - ۲۱۸
امپراطور اسلام

متولد شب جمعه ۱۵ ربیع‌الاولی سال ۱۷۰ متوفی سال۲۱۸ گفتهٔ شد که مامون ملتزم‌رکاب پدرش هارون بود و باقشونی که مشحون‌بر‌سرلشگران‌بزرگ‌ورجال دولت امپراطوری‌اسلام بودند بخراسان‌رفت وایرانیان‌اطراف اوراگرفتند وبخلافت بااو بیعت کردند .

پنجسال بین اووبرادرش کشمکش‌بوده وفضل بن‌سهل سرخسی وزیر مامون‌بافضل بن ربیع وزیر امین آتش اختلاف را دامن زدند تا بکشتن امین خاتمه یافت ومامون بخلافت رسید .

مامون درشهر مروکه مرکزخراسان آنعصربود وامروز جزوکشورافغانستان است درسریر خلافت نشست سال۱۹۸ اول‌کاری‌که نمود **فضل‌بن‌سهل** را بوزارت و برادرش **حسن‌بن‌سهل** را بحکومت عراق وجبال وفارس وخوزستان ویمن منصوب نمود .

درمدتی‌که مامون درخراسان بود وابراز تنفروانزجارمردم آنسامان را ازکشتار

بی‌سابقه وخونخواری بی‌رحمانه علی‌بن‌عیسی‌حس کرد درفکر این بود که تدارك وجبران کند دراین اثنا آل‌سهل که فضل بن‌سهل سرخی‌از آنهابود وبوزارت‌رسید خواست ابتکاری نماید پیشنهاد کرد که **ما باتو کمك میکنیم برای خلافت وغلبه بر بغداد توهم شرط کن که چون بخلافت‌رسیدی یکی‌ازعلویان‌را بولایتعهدی انتخاب‌کنی تا این غائله اختلاف وحس بدبینی دو خاندان علوی‌وعباسی از بین برود و نقار ومناقشه بتحبیب ومودت وتالیف قلوب مبدل گردد.**

مادر کتاب زندگانی حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضاوتاریخ خراسان‌مفصل این بحث سیاسی را نگاشته ایم که شاید حقیقتاً مامون آنروز نذر و عهد کرده باشد که درصورت غلبه وموفقیت یکی ازبزرگان سادات علوی رابولایتعهدی برگزیند واین کار را هم کرد امابعد برای ترضیه خاطرعباسیان وفرونشاندن آتش فتنه بغداد هم فضل بن‌سهل راکشت وهم امارضا رامسموم کرد بشرطی که خواهیم دید.

اولین‌استیلاءایرانیان بر عراق و بلاد عرب

مامون چون ازخیال برادرش امین بدست طاهر آسوده گردید بغداد وعراق وبلاد عرب ومصروشام را بدست طاهرسپرد **این قهرمان بزرك پس از شورش سپاهیان وانقیاد اهل بغدادبا اقتدارو تسلط بیشتری زمام امور عراق وبلاد عرب ومصروشام‌را دردست گرفت** واین نخستین باربود که ایرانیان‌مستقیماً برعراق‌وبلاد عرب استیلایافتند وپس از ۱۸۰ یکصد وهشتاد سال تقریباً بعمل شاهنشاهی ساسانیان مدائن برگشتند وبر اوضاع تمام بلاد عرب حکومت یافتند- ودراین عرصه پهناور کسی نبود که ازطاهراطاعت نکند -.

عظمت وقدرت و نفوذ طاهر بجائی رسید که خود شخصاً بدون مراجعه بخلیفه همه‌کارها را انجام میداد ومامون هم راضی از اوبود.

شاهکار شجاعت و قدرت طاهر درکشتن امین بود که خلیفه بغداد و پسر زبیده و برادر بزرك مامون است.

نوشتند چون طاهرامین را محاصره کرد از مامون پرسید با اوچگونه رفتار کند مامون يك پیراهن بدون گریبان برای طاهرفرستاد که علامت اعدام او بود - طاهربا شجاعتی امین راکشت ومامون اگرچه درظاهر ازطاهر قاتل برادر ناراضی بود ولی در حقیقت مشعوف گردید.

مامون چون خود ببغداد رفت ببهانه آنکه نمیتواند قاتل برادر را ببیند طاهررا برای‌امارت خراسان فرستاد طاهر که بخراسان رفت براوضاع کاملا تسلط یافت‌نام‌خلیفه را خلع کرد ودرخطبه نام خود را برد.

رئیس پست خراسان کلثوم‌بن‌ثابت بمامون خبرداد که طاهر روزجمعه برمنبررفت ونام امیرالمومنین را درخطبه ذکر نکرد - مامون احمد وزیر را نزدخود خواند وبا

---

۱ - تاریخ خراسان زندگانی امام رضاع

غضب گفت توضامن طاهرشدی اکنون برو اورابیاور احمد شب رامهلت گرفت .

انتقام مامون از طاهر قاتل امین

مادر کتاب زندگانی حضرت‌علی‌بن‌موسی‌الرضاع‌اوضاع سیاسی آنعصررا مفصل بحث کرده وسیاست مامون‌را روشن نموده‌ایم مامون کسی نبود که ازخون برادرش درگذرد دیدیم که او برای قتل کسانی که از آنهابیمناك بود گروهی را تحریك میکرد وپس ازقتل آنهاقاتلین را هم میکشت در مورد وزیرش درسرخس وشهادت امام‌رضا درطوس وبین طاهرسیاست او جاری بود وانتقام ازطاهرچنین بود که بامرمامون بدست وزیرش غلامی رابرسم احسان و هدیه بطاهر بخشید این غلام زیرك وکاردان و مفتش و جاسوس بودکه باین سمت ملازمت طاهررا داشت درهمان روزجمعه که طاهرخلع کرد غلام برحسب ماموریت‌سری که داشت طاهررا مسموم نمود وروزشنبه اوراکشت وروزبعد پست سریع خراسان‌رسید که طاهردرگذشته است ـ وامارت را هم بفرزند اوطلحه واگذارنموده‌است .

اوضاع بغداد پس ازقتل امین

چون‌امین کشته شد مردم بغداد که اکثرسنی متعصب بودند ازدوجهت سخت بمامون بدبین شدند .

اول ازاین جهت که مامون یك نفر علوی را بولایتعهدی بر گزیده واین سبب انتقال خلافت ازعباسیان بعلویان میشود ازاین روغضبناك‌وخشمناك برآشفته بمامون وکارهای‌اومیگریستند وبرهرعلمی که برخلافت مامون بودتجمع کرده حمایت وپشتیبانی مینمودند .

دوم ازاین جهت که مامون تحت تأثیرایرانیان وعجم قرارگرفته وکسان ابومسلم راکه منصور وهارون کشته‌اند بمقام ومنصب رسانیده وتحت حمایت آنها قرارگرفته و نقش‌عرب درسیاست‌بکلی منقلب گردید حکومت دست‌عجم وایرانیان‌افتاد وباآنکه‌هارون خاندان‌برامکه‌را برانداخت‌بازایرانیان زمامدارحکومت شدند و این دوموضوع سخت مردم سنی بغداد را برانگیخت تاعلیه مامون اطراف یکی از عموهای مامون که مردی شاعر ـ فاضل ـ ادیب بودگرفتند وبا او بیعت کردندکه در بغدادبجای امین‌بنشانند .

مامون ازبرادرش امین یکسال‌بزرگتربود اماچون‌مادرامین‌زبیده بود ومادرمامون کنیزی ایرانی امین را درخلافت مقدم برمامون داشت .

سال تولد امین ۱۷۱ وسال تولد مامون ۱۷۰ بود شب تولد او هادی مرد وهارون بتخت‌نشست .

ازنظر استعداد ولیاقت وکاردانی ـ هوش وذکاوت بین امین ومامون فاصله بسیار بود ـ هاردن میل داشت امین تحصیل کرده ولایق وکاردان شود .

ولی بعکس اوتن پرور وتنبل وعیاش وخوش‌گذران و بی‌استعداد و بی‌علاقه بعلم ودانش بود ومامون نقطه مقابل امین بود .

هارون معلم‌آنهارا احضار کردگفت چرا مامون ازامین جلو افتاده است‌آموزگار گفت استعداد ولیاقت فطری اوسبب توفیق اوشد ـ و برای امتحان فردا صبح خود شما باآنها بیائید بمکتب تاموضوع روشن گردد .

معلم صبح زیرفرش جای مامون ورق کاغذی گذاشت و زیر فرش جای امین آجری نهاد .

هردو آمدند نشستند ـ مامون تانشست نگاهی بزیر پا وبالای سر کرد امین هیچ نگفت ونشست ومعلم از اوسبب این نگاه را پرسید گفت :

یاسقف پائین‌تر آمده یازمین بالاتر رفته .

ازاین جاهوش مامون وبی‌هوشی امین برهارون مسلم شد .

مادر مامون بنام **مراجل** ایرانی بود وپس از تولد مامون بمرض نفاس از دنیا رفت .

مامون دانشمندترین خلفای بنی‌عباس بود ودرسیاست هم برپدرش و سایرین برتری داشت .

مامون فضل بن ربیع ذوالریاستین را بوزارت خود و حضرت امام علی‌بن موسی الرضا را درسال ۲۰۱ بولیعهدی برگزید وقاسم مؤتمن برادر خودرا معزول کرد دخترخود را بامام رضا داد وشعار بنی هاشم را تجدید کرد وبعداز کشتن وزیرو ولیعهد خود از خراسان ببغداد رفت وشعار عباسیان راتجدید کرد وگفت چون ابوبکر وعمراولادعلی را امارت ندادند وامیرالمومنین علی‌بن‌ابیطالب اولاد عباسی رابامارت منصوب فرمودمن خواستم جبران کنم واولاد علی را بولایتعهدی برگزینم .

مامون درسال ۲۰۶ ببغداد رفت وپوران بنت حسن‌بن‌سهل را تزویج نمود وبعد پدرش راازوزارت انداخت واورا بنام جنون نابود کرد .

درسال ه ۲۱ اعلامیه صادر کرد که هرکس معاویه رامدح کند من‌ازاوبیزارم وهرکه علی را سب نماید اورا مجازات میکنم چه افضل مردم پس‌از پیغمبر علی بن‌ابیطالب است ع .

مامون و تشیع

بین بسیاری از مورخین معروف است که مامون تنها خلیفه شیعه وانتخاب اوبولیعهدیست وهم بجهت تشکیل مجالس‌بحث ومناظره او درباب‌ولایت که حتی‌پس ازامام رضا دربغداد تشکیل میدادوهم ازجهت آنکه باایرانیان شیعه مجالست ومماشات داشت .

نگارنده معتقد است که اساساً بحث سنت وشیعه درآنروز نبود چه‌خود امویها وعباسیان همه میدانستند حق باعلی و اولاد اوست وآنها غاصب مقام علویین هستند و بهمین جهت بیشتر بقتل و جنایت می پرداختند که معارضی نداشته باشند وماعتقدیم که بمنطوقه الملك عقیم برادرکش مامون وانتخاب ولیعهد او ازعلویین وبحث و مناظره او درباب ولایت و خلافت همه روی اصل سیاست بود و میخواست خود را حفظ کند چنانچه این بحث را مفصل درشرح زندگانی امام رضا نگاشته‌ام .

کشور اسلام وعصر مامون

درعصر مامون قسمتی ازممالك بنی‌عباسی ازتحت نفوذمستقیم ایشان بیرون رفت‌وامپراطوری اسلام بتجزیه شروع شد وکم کم‌شهرها وبلادی که دم‌از استقلال زدند که‌ازجمله یمن‌درسال ۲۰۶ مستقل شد وخراسان نیزدر سال۲۰۶ بدست آل‌طـاهر تشکیل سلطنت داد واز قلمرو خلفای عباسی خارج گردید که بعد در اطراف حکومت آن تاعصر حاضر سخن خواهیم گفت .

مامون بپیروی‌کار پدرپس ازفراغت ازایرانیـان وعلویان‌وعباسیان بفکرجهادافتاد ومیخواست‌بطرف غرب‌پیش روی کندلذادر سال۲۱۵ بحدود جبل‌لبنان تاخت‌وتاانطاکیه وطرسوس پیش‌رفت ویکبار دیگردرسال‌بعد برای‌قلاعی در آن طرف نائل شد وپس‌ازشام بمصر رفت ودر مراجعت ازمصردرموقعی‌که نزدیك‌طرسوس رسیددرسال۲۱۸ که‌دویست‌و هجده عسل فراوان خورد وگرم شددر آب سرد رفت مدتی طول‌کشید بیرون آمد چند روزی مریض‌شد همانجا درشهر بنوندون فوت کرددر حالی که ازعمرش بیش از۴۸ سال نگذشته بود ــ

شرح‌حال هارون‌راعلاوه بر کتب تاریخ‌مفصل‌دردوجلد وشرحال مامون رادرسه‌مجله بنام عصرالمامون نگـاشته‌اند ولی‌چون نگارش تاریخ هزار وچهارصد ساله اسلام خیلی مفصل است‌ومامجبوریم دردومجله خلاصه کنیم علاقمندان رابمنابع مربوطه‌مراجعه‌میدهیم

نقل جرجی‌زیدان

شهادت حضرت امام رضا علیه‌السلام

ازوقایع مهم‌تاریخ اسلام دراواخرقرن دوم انتخاب حضرت ابوالحسن علی‌بن‌موسی الرضا بولایتعهدی مامون وتمرکز سادات علوی‌در خراسان است که منشاء یك سلسله اخبار تاریخی شده وشرح آن‌را علاوه بردوره ۱٤ معصوم‌در کتاب مستقلی مفصل نگاشته‌ام که‌چاپ شده‌است .

تولد امام‌رضا روزپنجشنبه ۱۱ ذی‌قعده سال ۱٤۸ هجری وشهادتش‌در۳شنبه ۲۹ماه صفر سال ۲۰۳ هجری‌مدت‌عمر آنحضرت ۵۵سال رحلتش‌درطوس‌مدت امامت‌او۲۹ سال—

علت مسموم ساختن آنحضرت عظمتش بود که درولایتعهدی ازبس‌درنظرمردم‌بزرك شدخاصه پس‌ازنمازاستسقاء مأمون ترسید وانقلاب‌عباسیان بغدادهم کمك کردتابیرون‌هم بصوابدید امارضا حرکت‌نمود ودربین راه‌چند نفررا مأمورمسموم ساختن امام نمودتادر سرخس سمی‌کارگر بآنحضرت‌خورانید درطوس بستری و شهید گردید —ودر قبه‌هارونیه دفن‌شد — که امروز مطاف دوملیون نفردر هرسال ازمسلمین میباشد .

تعلیمات عالیه امام‌رضا ع در شئون سیاسی واخلاقی وعلمی ودینی وطبی سطور بر جسته تاریخ بشریت وازمهام درسی علمی واخلاقی باید دانست .

۳سال‌ایام ولایتعهدی‌حضرت علی‌بن موسی‌الرضاع مشعشع‌ترین تاریخ ایران‌واسلام رانشان میدهدوبارزترین عصرتعلیم‌وتربیت بمعرض استفاده عموم خلق‌میگذارد چنانچه درکتاب امام‌رضا ع‌مفصل نقل شده‌است .

مجالس رسمی‌مامون

علوم‌ومعارف اسلامی‌بشرحی‌که درآینده خواهیم‌دید درزمان منصور شروع بنقل وترجمه وبحث وتفسیر وشرح وتاویل شد ودردوره هارون رسماً جزو مجالس رسمی خلیفه بود ودر عصر مامون بقوت شدت یافت زیرا مأمون خود عالم وبا فضل وعلاقمند بنشر علوم وفلسفه بود وگویند خود بمخلوق بودن قرآن‌عقیده داشت‌ومیل‌داشت روی‌عقیده خودبحث کندولذا روزهای ۳شنبه‌انجمن مناظره ومباحثه فلسفی داشت و طبق برنامه عده‌ای از فحول علماء حاضر میشدند و در اطاق بزرگی‌جمع‌میشدندو کفش‌و کلاه وعبای‌خودرا کنار میگذاشتندوبآزادی‌می‌نشستند آنگاه سفره گسترده طعام میخوردند و پس از لحظهٔ استراحت‌وتجدید وضوء عطریات می‌آوردند همه‌خود رامعطر نموده آنگاه‌باطاق رسمی خلیفه وارد میشدند

مامون بآنها آزادی‌کامل میداد مانند یك‌طلبه خوددرمجمع آنها می‌نشست‌واجازه

میداد با کمال آزادی عقاید خودرا بحث کنندوهر که هرچه در موضوع مورد بحث میداند بیان کند ودرتبادل افکارجرح وتعدیل میشد وخودمامون میگفت ومیشنود وابداً تشریفات مقام دربین نبود ــ ایــن مناظرات تــاشبانگاه طول میکشید وفقها و علماء شام صــرف میکردند ومیرفتند ــ

شرح اینمجالس رادر فصل مخصوص بیان میکنیم.

مامون فراءنحوی‌رابرای معلمی که‌پسرش انتخاب کرد وسفارش‌نمود بآنها علم وادب بیاموزد .

روزی فراءازجای برخواست که‌پسران‌هارون‌هردو دویدند کفش‌های‌اورامقابلش‌جفت کنند هــر کدام بــردیگری سبقت میگرفتند تاقرار شد هریك لنگهٔ از کفش اورا پیش پایش بگذارند ــ

روزی ازاوپرسید شخص اول‌مملکت کیست فراء گفت نمیدانم مامون گفت آنکس است که چون حرکت کند دوولیعهد کفش اورا درمقابلش گذارند .

مجالس مناظره مامون مامون‌درمرو روزهامجالس‌مناظره تشکیل‌میداد وعلماءبزرگان می‌آمدند می‌نشستند ودر هر مــوضوعی خلیفه طــرح میکرد بحث میشد ــ

مأمون روزهای سه‌شنبه راروزرسمی مناظره قرارداد که علماءودانشمندان هرفرقه دراستان خلافت جمع میشدند اطاق‌خاصی آراسته بفروش وتجمل وهمه‌گونه وسایل‌بود.

قبلاسفره‌ای‌می گستردندوبعداز صرف‌طعام‌وضومیساختند آنوقت عطریات‌وچیزهای خوشبو می آوردند وبلباس خود میزدند وخودرا معطر نموده بدارالمناظره میرفتند ـ

مامون ایشان رانزدیك خودجای میداد ومناظره شروع میشددر مناظره حاکمی‌و محکومی نبود بزرك وکوچك عالی ودانی درکار نبود همه باکمال آزادی بحث وگفتگو میکردند ــ وهنگام غروب مجلس ختم‌میشد ــ

مسعودی مینویسد مــامون وقاهر بالله از قول‌یــك راوی اخبار مجــالس مامون را نوشته‌اند وهارون این‌سنت رامعمول نمود که درعصر مامون اهمیتی بسزاداشت ــ

یك حکایت عجیب مامون درجلسات رسمی باعلمــامی‌نشست وبحث علمی‌میکرد. یکشب‌در اطراف عجابت مخلوقات سخن میگفتند وهر کس‌هر چه‌میدانست‌میگفت چنانچه دررسوم‌وآداب کنونی‌ایرانیان‌معمول است درمحفلی که‌سخن ازموضوعی‌پیش آید هر کس هرگونه‌اطلاعی داشت‌وهرچه دیده یاشنیده‌وخوانده باشد اظهار مینماید ــ

اطلاعات وقصص وحکایات یامشاهدات ومناظرات نقل‌محافل میگردد

مامون حکایتی نقل کرد که از کتب قدماء درترجمه بعربی دیده بود آنرا تکذیب نمودند و مامون اصراری داشت که ثابت کند واقعیت داشته مامون از اطاق مناظره بر خواست برود کتابی را که دراین موضوع بوداز کتابخانه خودبیاورد مدرك گفتار خود را ثابت نماید ــ

حضار بانتظار نشستند آمدن مامون طول کشید تـا نزدیك صبح وچـون برگشت چنین گفت ـ

ازاطاق بیرون آمددرمیان قصر چشمش بحیوانی افتادفریبنده وعجیب الخلقه بدنش مانند الاغولی بالدارد نزدیك اورفت درحالی که هم می ترسید هم میل داشت کنار آنحیوان رسد دست بر پشت وسر وصـورت اوکشید میل نمود سوار آنحیوان شود تـا بر پشت آن نشست ـ

آن حیوان مهیب میل بحرکت نمود وبایك جنبشی حرکت کرد مامون درحال خوف وتزلزل بود نه میتوانست فرود آیدچه درحال حرکت بودونه میتوانست ازقصد آن حیوان مطلع شودتا بالاخره جای خود رامحکم نمود وتسلیم قضاشد .

«ظاهرا این مجالس درمرورروزها انجام میشدودر بغدادشبها تشکیل میگردید

درهرحال حیوان پروازکرده ومامون درپشت آن محکم نشسته است شب درتاریکی شدیدی میگذشت مـامون دل از زندگی شست وحیوان درپروازبودتا ازکوهها وصحراها و دریاها گذشت و[1]در جزیره ای فرود آمد مامون میگوید این حیوان در باغ قصری فرود آمد من پیاده شدم با خود گفتم اینجا کجا ومن کجا علماء درانتظار من وآیا بشود برگشت یانه ـ درهرحال درفضای باغ حرکت کردقصری دیدبطرف قصررفت اهمیت وعظمت آن بنا اورا حیران نمود اطاقهای مجلل ولی همه خالی گفت یك یك اطاقها را طی کردم باطاقی رسیدم دیدم جوانی تنها نشسته وشمعها اطرافش وچراغها برابرش برافروخته اند من از بیم جان بقران خواندن پرداختم وآهسته آهسته وارداطاق شدم سلام کردم جواب داد گفت بنشین نشستم ازهردری سخنی رانده گفتم خودرا معرفی کن ـ

گفت فرزند پادشاه این کشورهستم واسم خود وپدرش ونام شهررا بیان کرد که در نظرم نیست شبیه بآن نشنیده بودم «ازممالك غربی بوده است» وگفتار اوبرشگفتی من افزود گفت پدرم جز من اولادی ندارد و چون من متولد شدم منجمین را جمع نمود ـ دراطراف زندگی وآینده من نظریه دادند وگفتند برای من قصری بسازد که از مردم دور باشم زیرا قرانی درزندگی من هست ازآهن درسن ١٤ سالگی وچون بانزوا بگذرانم شاید آن قران بخیر بگذرد وتاکنون بحمدالله بخیر گذشته است .

امروز ٤شنبه آخرین روز ١٤سالگی من است که قران خواهد گذشت پدرم دستور داده شهررا تزیین کنند ورجال دولت باستقبال من میایند تا شهر برویم ومن گمان کردم تو از ندماء پدرم هستی واهل انس والفتی خوشوقت شدم ـ

چون در آن اطاق انواع میوه بود بمن گفت تناول کن وسیبی بمن تعارف کرد گرفتم دندان زدم آنگاه گفت چاقورا بگیرپوست بکن گرفتم پوست کندم سپس خود چـاقو را گرفت که سیبی پوست کند سیب را بچهارقسمت نمود وقسمتی را باهمان دست که چاقو داشت بدهان برد که عسطهٔ زد وتیغ چاقو بسقف گلوی اوفرو رفت وخون جاری شد و آن

---

۱ ـ سید جزایری در کتاب مقامات النجات نوشته است

قدر خون آمد که نتوانست جلو آنرا بگیرد وهمانجا مرد .

مامون میگوید مرا حزن و اندوهی سخت فـرو گرفت که این چه جائی بود این چه پیش آمدی است اگر پدریاکسانش حاضرشوند دراین حال بامن چه‌خواهند کرد ــ حتماً من متهم بقتل اوواعدام خواهم شد .

برخواستم با اضطراب وتشویش تمام ازاطاق بیرون آمدم بطرف باغ دیدم جوانی نشسته بطرف اورفتم وباز تفقدی نمود دستی بسروصورت او کشیدم وبرپشت او نشستم که جنبش وحرکتی کرد .

بسیارخوشحال شدم بالهاگشوده وپروازکرد وراههائی‌طی کرد تا مرا درمیان‌قصر خود فرود آورد .

وارد قصر شدم هنوز علماء درانتظار بودند کـه من برای آنهاکتاب مدرك گفتار خود را ببرم مرا دیدند خون آلود گفتند کتاب چه شد گفتم قصه عجیبی امشب برای من رخ داده که ازگفتارهای اول شب شگفت‌آورتراست وازعجایب مشهودات میباشد وبرای آنها نقل کردم .

همه درحیرت وتعجب فرو رفته ومات ومبهوت شدند .

۸
محمد معتصم ۲۱۸-۲۲۷
المعتصم بالله

مامون درگذشت بـرادری داشت بنـام ابـواسحق محمد که بیشتر از۱۸ سال نداشت ودرشام بخوشگـذرانی مشغول بود چون شنید برادرش مـــرده است بالقب معتصم بالله بخـلافت نشست .

معتصم درماه رمضان متولدشد ودرماه ربیع‌الاول ۲۲۷ درسامره درگذشت دراین ضمن سپاهیان عبـاسی پسر مامون را بخلافت برگزیدند .

معتصم برادرزاده را احضـارکرد و ازاو بیعت‌گرفت وسپاهیان مخالف را ساکت نمود وازشام ببغداد مرکزخلافت عباسی رفت .

معتصم مواجه بایك موضوع مهم سیـاسی شد که ازدیرزمـانی باقی بود ودرعصر او قوت‌گرفت وآن اختلاف عرب وعجم است زیرا مامون بحمایت ایرانیـان بخلافت‌رسید چنانچه اصل سلسله آنها بدستیاری ایرانیان بحکومت رسیدند .

مامون که دراواخردوره خود بعرب سنی متعصب پیوست و فضل‌بن سهل‌ایرانی وامام‌رضا بزرك‌سادات علوی‌راکشت دیگرازاوحمایت‌نمیکردند ودیدیم که باتوجه اوازخـراسان ببغداد یمن وخراسان علم استقـلال بر افراشتند وبقیه هم درصدد تشکیل سلسله‌هائی مستقل بودند کـه ازتحت نفوذ عباسیان بیرون آیند .

معتصم بهیچ یك ازایرانی‌وعرب اعتماد نداشت وبرای آنکه خود راحفظ کند وآن یك عنصر ثالثی رابرگزیدودربغداد بحمـایت آنها قدرتی وعظمتی پیداکرد وآن عنصر **ترك** بودکه بعدازعباسیـان حکومت دست آنها افتاد سبب توسل معتصم بترکها این بود

که درزمان هارون ومامون جنگهائی حدود ترکستان و کاشمر رخ داده بود وسرداران فاتح ایرانی وعرب عده زیادی‌ازغلامان ترك راباسارت یابهدیه وپیشکشی گرفته ببغداد آورده‌بودند .

معتصم جمعی‌رابعنوان مستحفظ داخل‌سپاه‌کرده وباصطلاح امروز گارد محافظ خلیفه ازعنصر ترك انتخاب شد .

ولی‌کارترکهابجائی رسید واقتدارسپاه آنها بحدی توسعه یافت‌که خود خلیفه‌هم دروحشت افتاد تا آنجاکه بغداد مرکزخلاقت را ترك‌کرد بسامرا از وقایع مهم عصر معتصم ظهور **افشین وخرمدین وسرخ جامگان وزرتشتیان بود .**

جنگهای معتصم

ازوقایع‌مهم‌خلافت‌معتصم‌جنگ‌باورومیان‌است‌که درآسیای صغیر انجام‌گرفت وقلعه **عموریه** را در۲۲۳ فتح‌کرد قلعه‌آنجا را شکست وجمع کثیری‌اسیررومی گرفت وآنهاکسانی بودندکه متعرض ممالك اسلامی و مردم مسلمان شده ومسلمین‌را آزار میکردند و صدمات‌کلی زده بودندواین فتح‌معتصم را مشهورنموده واین‌فتوحات هم‌بدست افشین‌انجام‌گرفت .

ترکها درمقابل‌خلافت بنی‌عباس

درنیمه اول‌قرن‌سوم موقعی‌که ماوراءالنهر وترکستان فتح شد عنصرتازهٔ وارد جامعه مسلمین گردیده که‌آنهارا**ترك** میگفتند استعداد جنگی ونوکربابی غلامان ترك بزودی توجه خلفا و سرداران‌را جلب‌کرد وازاین عنصرسخت جان‌وپرکار وخشن و درعین حال‌مطیع حداکثراستفاده‌را نمودند . اعراب ازطرف دیگربراثرثروت وآسایش درسایه نعمت ازفعالیت وکشش وکوشش‌افتادندوخصال‌جنگی‌راازدست‌دادند .خراسانیها وایرانیان مقیم‌عراق‌که چندنسل ازاول‌خلافت تاآنزمان‌گذشته بود بتدریج جزء عرب شده بودند بعلاوه‌که خراسان باطاهریان ، آذربایجان باخرم دنیان‌مازندران باسپهبدها محشور ومشغول بودند .

دیگرمنطقهٔ نبودکه مورد حمله لشکرکشی‌خلیفه قرارگیرد جزترکهاکه دربازار برده فروشی‌کالای رواجی بودند .

جانشین مامون‌که ازعرب وعجم مایوس‌شد دامنه استخدام ترکهارا توسعه داد و آنهارا خرید وداخل لشکرنمود بطوری‌که لشکری منظم ومعتبرازترك فراهم کرد وکار بجائی رسیدکه مردم بغداد ازدست ترکهای ارتش‌بستوه‌آمده بودند ومیدان‌را برخود معتصم هم‌تنگ‌گرفتندتاآنجاکه خلیفه‌سامراراساخت وخودباقشون‌درسامرامسکن‌گرفت وبااین قشون‌ترك فتوحاتی‌کرد **زطهارا** که قومی بودند دربطائح بصره وشورش کرده بودند واورا بتسلیم‌کرد معتصم سفری‌**بغزو** روم‌رفت و**عموریه**‌را فتح‌کرد وجبران قتل وغارتی‌که امپراطور اخیر درخاك اسلام نموده بودکرد ۲۲۳

متعصم پس‌از فتوحات درروم لشکری‌بسرداری افشین‌ترك بدفع‌خرم‌دینان فرستاد

---

۱ ـ تاریخ عمومی‌ایران ص۹۹

وبابك رئيس آنها فرار نمود تا درارمنستان يكی‌از خوانين ارمنی بطمع‌جايزه بـابك را گرفت نزدافشين فرستاد وپيروان اورا كشتند وجمعی‌هم بخاك روم گـريختند . افشين بابك‌رامثله وقطعه كرد وتنش‌را درسامرا بدار زد ولی‌چندی‌خودافشين پهلوی‌اوبدار آويخته شد وجرمش اين بودكه **بامازيار بـر ضدخليفه همدست شده است** بعلاوه آنكه كيش بت‌پرستی داشته است جسدافشين‌را پس‌ازبدار آويختن **بامقداری بت‌كـه درخانه او يافته اند باهم آتش‌زدند ؛**

مازیار کیست؟ محمدبن قارن‌بن وندادهرمز معروف بمازيار امير طبرستان بودكه از طرف بنی عباسی ايالت طبرستان را اداره ميكرد بعدسر باستقلال درآورد ــ عبدالله بن طاهر بفرمان معتصم از خراسان لشكر فرستاد تا مازيار راگرفتند بساوه آوردند وبضرب تازيانه او را كشتند وپهلوی بابك افشين بدار آويختند سال ۲۲۶

پس‌ازكشتن آنهايكی ازخويشان افشين بنام‌مكجور والی آذربايجان بودياغی‌شد معتصم ترك ديگری را بنام **بغا** برای دفع اوفرستاد واورا مغلوب ساخت ــ

كار تركهـا بالاگرفت وبـرای خليفه‌هم مسئله دشواری گرديد ــ كه‌جلو آنها را نشد بگيرند ــ

حضرت جواد الائمه ابن الرضا علیه السلام

از حوادث نیمه اول قرن سوم شهادت امام ابوجعفر محمدبن‌علی‌التقی‌جوادالائمه میباشد .

تولد این امام شب جمعه دهم ماه رجب سال ۱۹۵ درمدینه بود شهادتش درروزسه شنبه اول ذی‌قعده سال ۲۱۸ پس‌از درگذشت مامون بسم‌معتصم بدست‌ام‌الفضل زوجه او دخترمعتصم و این دومین امامی مظلومی است که بدست زن‌خود شهید گردید معتصم‌در سال ۲۲۰ امام‌جواد راازمدینه ببغداد آورد ودر همانجا مسموم نمود و در مقابر قریش دفن نمودند .

این‌امام‌جوانترین ائمه‌شیعه‌میباشد که‌عمرش‌چون گل کوتاه وتعلیماتش‌دامنه‌داربود مدت عمرش ۲۵ سال ودوماه بود ومدت امامتش ۱۷ سال بوده است -

قبرش درکاظمین است -

این‌امام درسیاست بنی‌عباس شهید شد .

این خلیفه‌اول کسی‌است که‌لقب مضاف. پروردگارنمود **المتعصم بالله** که‌خلیفه ثمن یعنی هشتمین گفته‌اند که هشتمین اولاد عبدالمطلب و هشتمین خلیفه بود و هشت سال وهشت‌ماه وهشت روز**سال‌ها بطور ۸۸۸** خلافت کرد وهشت اولاد ذکور داشت وهشت اولاد دختر -

معتصم برخلاف مامون نالایق بودخونسرد بود - امادر جنایات به پایه کمی از پدر نبود بزرگترین جنایتش کشتن حضرت جوادالائمه‌بود .

حکایت

در تاریخ یمن مینویسد مرد عربی وارد بر معتصم شد کم‌کم مقرب وندیم او گردید و محرم اسرار خلیفه شد که بی‌اجازه براو وارد میشد حتی‌در حرمسرای اومیرفت وزیر معتصم باوحسد برد اورا دعوت کرد و غذائی که‌درآن‌سیر وپیاز بسیاربود باوداد و گفت بااین‌حال‌نزد خلیفه‌مرو که از گنددهان توبدش می‌آید ضمناً بخلیفه گفت آن‌مرد عرب میگوید دهان خلیفه بوی تعفن میدهد و من‌از اوبدم‌می‌آید ومتاذی‌هستم خلیفه از این‌حیله‌تحت تاثیرقرار گرفت عرب‌راخواست اوهم برای‌آنکه بوی دهنش بخلیفه نرسد با آستین جلودهن خودرا گرفت مبادا خلیفه متاذی‌شود معتصم گمان کرد سخن‌وزیر راست‌است‌نامه‌ای بیکی ازعمال سفاك خودنوشت که‌چون این‌نامه راآورد گردن حامل‌را بزن وتاکید کرد بدست خودش بده‌چون‌ازاطاق

معتصم بیرون آمدوزیر دیدپاکتی دردست دارد گفت‌چیست عرب گفت اینپاکت رانوشته که‌بیکی از عمالش بدهم وزیر گمان کرد حواله پولی‌باو داده‌است گفت پاکت رابده‌من میرسانم **ودوهزار اشرفی بتومیدهم** وتورااززحمت آن‌راحت‌میکنم عرب گفت‌موافقم وجه‌را گرفت وپاکت راداد وزیرکاغذ رابرد نزدعامل خلیفه بمحض آنکه پاکت‌را باز کرد گردن وزیررا زدخلیفه ازحال‌وزیر پرسید گفتند دیده نمیشود بعدمعلوم شدبجرم حسد کشته شده معتصم وزارت رابعرب داد -

بناء شهر سامراء معتصم‌ازترس ایرانیان‌وعرب عنصرترک‌راانتخاب‌نمودوبمیدان آورد وبرای حفظ جان‌خودشهر سامرارا انتخاب کرد وآنجا که‌آب وهوایش خوب بود مرکز خلافت قرارداد وقصرمفصلی ساخت که متوکل اهمیت فراوان بدان دادوبقصر متوکل معروف وهنوز خرابه‌هایش باقی مانده است ومادر جای خودازآن بحث میکنیم معتصم‌خود درسال ۲۲۷ درسامرا درسن ٤٨ سالگی درگذشت و سامرا از آن پس آباد وعمران شد ولی پس از مدتی کوتاه باز مرکز خلافت ببغداد بر گشت -

٩
هارون‌واثق
۲۲۷-۲۳۲
الواثق بالله

متولد۱۹٦ در۲۱ شعبان متوفی۲۳۷ در۲٤ ذی‌حجه جانشین معتصم واثق‌بوده که مردی‌ادیب فصیح بلیغ - شاعر - فاضل ومانند جدش مامون علم‌دوست علاقمند بخاندان علی که منبع علم‌وفضیلت بودند بشمار رفته این خلیفه مادرش یونانی بودوبآل‌علی بسیاراحترام‌میکرد وبمردم آزادی عقیده ومذهب میداد ومجالس‌مناظره‌ومباحثه‌را درکشور وهمه‌را بآزادی‌واحترام دعوت میکرد.

الواثق درسن سی‌ویک‌سالگی بتخت حکومت نشست ودرطی پنجسال خلافت‌سیره مامون‌جد خودرا زنده کردولی‌درتحت قدرت ترکها بودوبالاخره‌هم محکوم‌نظریه آنهاشد

ابن کثیرمینویسد واثق بآل‌ابیطالب احسان بی‌حساب کردبطوری که درحین‌مردن او هیچ کسی‌ازاولاد ابیطالب نبود که فقیرباشدهمه‌متمکن‌ومتمول‌شدند گویند هنگام‌مردن گفت فرش‌را اززیر پای‌اوبرداشتند آنگاه صورت روی‌خاك‌نهادو گفت **یامن‌لایزول‌ملکه ارحم‌من‌یزول‌ملکه** .

۱۰
جعفرمتوکل
۲۳۲-۲٤۷
المتوکل‌بالله

بدون‌شك هیچ معلولی‌بدون‌علت نیست‌ولی بسیاراتفاق‌می‌افتد که‌آدمی علل بعضی امور را نمی‌فهمد سرانگشت حیرت‌و عبرت بدندان میگزد - ازآنجمله موضوع توالدوتناسل‌است که‌ازپدران بدپسران خوب‌یاازپدران‌خوب‌فرزندان بدبوجود می‌آیند واین ازاسرار الهی است چنانچه قرآن میفرماید **ویخرج‌الحی‌من‌المیت ویخرج‌المیت من‌الحی** .

الواثق خلیفه خوب بنی‌عباس است البته نمی‌توان گفت مانند عمربن‌عبدالعزیزدر آل‌مروان‌بودولی‌مردی فاضل‌وعادل‌علم‌دوست‌بوده‌است‌وبرادری‌چون متوکل‌داشت که‌درست نقطه مقابل او بود **مردی بد سیرت - خونخوار - لجوج - غیور - متعصب -**

دشمن سرسخت آل‌علی و ایرانی بشمار میرفت این خلیفه برای اولین بار بدستیاری غلامـان ترك بخلافت رسید تربیتی خشن داشت بآزار آل‌علی و نبش قبر شهدای کربلا و قتل‌عام زوارونهب ومصادره اموال‌شیعیان ودوستان اوپرداخت بحدی مبالغه کرد که خود ترکان معارض اوشدند وباذیت اوپرداختند ـ خلیفه ازترس ترکها در آزار ایـرانی وآل علی تخفیفی دادومحمد بن‌عبداله طاهری را باعده ازسپاهیان خراسان ببغداد خواست واورا منصب شحنه بغداد دادوازترس ترکها ازسامراهم بشهردیگری که خودساخته بود پناه بردتاعاقبت بدست پسرش منتصر کشته شد .

خاندان‌علوی درزمان مامون ومعتصم وواثق نسبتاً راحت میزیستند اگرچه معتصم **حضرت جواد امام نهم** را مسموم نمود ولی عموماً آل علی‌آسایش داشتند ومحترم میزیستند **وبهمین جهت بسیاری از آنهاازعراق بطرف ری وقزوین وزنجان وگیلان طبرستان ـ جرجان پناه آوردند .**

رجال‌خاندال علوی‌بخونخواهی بسیاری‌ازجوانان‌وبزرگان آنهاکه بدست‌مخصوصاً منصور،هارون کشته شدند دراطراف‌واکناف شهرهاوممالك ایران کنونی برضدبنی‌عباس بدعوت مشغول شدند ـ این سادات علوی اکثرازشیعیان **زیدی‌بلقب‌داعیان یااهل دعوت**. اشتهار یـافته ودرنتیجه **سلسله علویان طبرستان را تشکیل دادند** و این بزرگترین‌ضربتی بود که بقدرت‌نفوذخلفای عباسی وارد آوردندوبعدهم سلسله دیالمه‌وآل بویه ظهور کردند وباید گفت **درحقیقت تشیع‌این کشور از آنزمان سرچشمه گرفت** وعکس‌العمل فشارستمکاری متوکل بردوستان‌اهل‌بیت وایرانیان علاقمند بعلم وفضیلت‌این خاندان بوده‌است .

متوکل باسائه ادب وشرارت نفس وارتکاب اعمال‌شنیعه موصوف‌بود وزیراوترك‌بود بنام **فتح‌بن‌خاقان** آخرالامر باشاره پسرش منتصربن متوکل‌کشته شد درچهارم شوال سال۲۴۷ مدت خلافتش۱۴سال ونه ماه‌ونه روزبود .

در توصیف بنی‌عباس کـه از امیرالمومنین نقل شده میفرماید **عاشرهم اکفرهم تقتله اخص الخلق به** یعنی دهمین خلیفه عباسی‌کافرترین آنها بود که بهترین خلق‌خدا راکشت .

متوکل درسال۲۳۶ روضه سیدالشهداء راخراب نمودوباخاك یکسان کردوبعدآب بست وپس‌از آن شخم‌زد سپس دستورداد دست وپای زوارراقطع کردند متوکل مردی بد نفس وموذی بودشوخی‌های بی‌جا وناروائی‌میکرد مثلادرمجلس بزمش دستورمیدادناگهان شیری رارهامیکردند یاماری رااز آستین خودبیرون میکرد یادستور میداد کوزهٔ راپر از عقرب‌نموده‌یکمرتبه درمجلس‌بشکنند وکسی‌جرئت‌حرکت‌نداشت وهمین‌حرکات سبب‌شد که ترکها بقصراوریختنداورا باوزیرش باشمشیرها قطعه قطعه کردند .

بزرگترین جنایت متوکل قتل **ومسمومیت حضرت امام‌علی‌النقی الهادی علیهم‌لسلام** بودکه درسامرا آنحضرت‌راشهیدنمود.

متوکل درسیاست داخلی مخالفت باخلفای سابقین خودداشت یعنی درمحیط خود بمیل سنی‌ها شیعه راتعقیب کرد بحث درباره‌قرآن راممنوع نمود ذمیها رادستورداد لباس متمایز بپوشند عقیده بخلق قرآن راکفردانست باعلویان سخت بدشمنی پرداخت.

متوکل برای‌کاستن قدرت ترکان نواده طاهرذوالیمینین محمدبن‌عبداله رابنام‌والی عراق منصوب کرد و پایتخت را از سامره بمحلی بنام خود که **جعفریة** نام داشت انتقال داد .

متوکل منتصررا بجانشینی معین کرد وچون فکر کرد پسر بزرگ راخلع کند و پسر کوچك راکه **معتز** نام داشت‌جانشین نماید پسربزرك تحریك کرد تاسرداران ترك اورا کشتند .

۱۱
محمدمنتصر
۲۴۷-۲۴۸
المنتصر بالله

ابوجعفرمحمدالمنتصر بالله فرزند متوکل بودتولدش درربیع الثانی سال۲۲۲ وفاتش۶ ربیع‌الثانی سال ۲٤۸ سنش ۲۶سال خلافتش ششماه ویکروزبود .

این خلیفه عمر کوتاهی کرد معلوم نشد مسموم شده‌یاازبیماری مرده است

قبرش بهارستان طاق کسری

سیوطی‌مینویسدیکروزمنتصرامر کردفرش ازخزانه کل بیرون آوردندومجلس راباآن‌مفروش‌نمودند دروسط آن فرش‌دایره‌ای نقش بود درمیان آن دایره صورت سواری تاج برسرنقش شده بودواطراف‌آن‌بفارسی سطوری نوشته بودندمنتصر کسی‌راخواست تاآن خطوط رابخواند خواندوگفت نوشته‌است من‌شیرویه‌پسر کسری فرزندهرمزهستم پدرم راکشتم لذازیادتر ازششماه زندگی نکردم چون منتصرهم قاتل‌پدرش بود این‌حقیقت را بفال بدگرفت و رنك صورتش تغییر کرد امر کردآن فرش‌زربفت قیمتی بی‌نظیرراکه‌شاید امروزمیلیاردها لیره طلاارزش داشت سوزانیدند .

۱۲
احمدمستعین
۲۴۸-۲۵۲
المستعین بالله

این خلیفه برادرمتوکل وعموی منتصربود تولدش‌چهارم‌رجب سال۲۲۱ وفاتش سوم شوال سال ۲۵۲

این‌خلیفه‌پس‌ازچهارسال‌خلافت‌بدست‌حاجب «منشی‌مخصوص» خودبقتل رسید ـ در مدت خلافتش هم اسباب دست‌سرداران ترك بود **بغا** یکی ازغلامان ترك رابقتل رسانید سایرغلامان براووبر**وصیف** شوریدند ودوسردار قاتل ترکی ببغدادگریختند وخلیفه رانیز با خود بردند شورشیان بغدادرا محاصره کردند وشهرتسلیم شد وخلیفه بتقاضای شورشیان جای خودرا به **معتز** که نامزدشورشیان بودسپرد درسال ۲۵۲ سعید حاجب او راکشت .

۱۳
زبیر معتز
۲۵۲-۲۵۵
المعتز بالله

ابوعبداله زبیریامحمدبن‌متوکل ملقب بالمعتزمتولد یازدهم ربیع‌الاخر سال ۲۳۲ متوفی اول ماه شعبان سال ۲۵۵ مدت عمرش ۲۳

المعتز خلیفه نماینده شورشیان ترك بود وپس از المستعین بخلافت رسید .

این خلیفه درسال ۲۵۵ بدست وصیف کشته شدواین قتل‌بدستورترکها بوده‌زیـرا زبیر با ترکها نساخت و هرسردار ترکی برای خودصاحب اختیاری بودومیان خودشان برسرقدرتها کشمکش داشتند درزمان این خلیفه ضعف دولت غارت اموال ـ آشفته شدن اوضـاع وفتنه ولایات وسرکشی لشکریان شدت گرفت .

مادر این‌خلیفه کنیزرومی بنام‌قبیحه وقیحه بود که درکارها دخالت‌میکرد واز همه جاپول‌درمی‌آورد ـ ترکها هرچندروزشورش میکردند یك‌دسته‌را میگرفتند وگاهی‌وزراء رامیگرفتند وبخزانه دستبردی میزدند تاآنکه‌یعقوب لیث صفاری آنها راازمیان برد.

ترکها درمصردست یافتند وآنجا را گرفتند واحمد بن‌طوارن بوسیله **بایکباك** (بایك‌بك) حاجب ترك خلیفه بدست‌آورده بودآنجا را اداره‌کرد وازدست خلفای بغداد خارج نمود .

غلامان ترك‌که طرفدار المعتزبودند بسرداری صلح‌پسروصیف شوریدند ومعتز را گرفتند وباشکنجه وگرسنگی درسامرا کشتند .

حضرت ابوالحسن علی بن محمد الهادی النقی (ع)

از حوادث نیمه دوم قرن سوم شهادت حضرت ابوالحسن علی بن محمد الهادی النقی (ع) بوده که تولد آنحضرت روز شنبه دوم رجب سال ۲۱۴ شهادتش روز دوشنبه سوم ماه رجب سال ۲۵۴ مدت عمرش ۴۰ سال قبرش درسامرا وعلت وفاتش حقد وحسد و کینه متوکل با اهل بیت عزت که بسعایت اوبدست المعتز بالله عباسی آنحضرت را مسموم کردند .

مدت خلافتش ۳۳ سال بود این امام معاصر باهفت خلیفه عباسی بوده که ازدست همه آنها رنج کشیدو بالاخره مسموم گردید و شهید عظمتش شد - و در خانه شخصی در سامرا مدفون گردید که هم تاکنون آنخانه بصورت یك مطاف عمومی درآمده و هر سال میلیونها مردم بزیارت حضرت هادی وعسکری بسامرا میروند و ادامه بناء وعمران آن شهر بوجود مقدس آن امام که قربش مطاف عمومی استمی باشد.

۱۴
محمد مهتدی
۲۵۵ - ۲۵۶
المهتدی بالله

چهاردهمین خلفای عباسی محمدبن واثق متولد پنجم ربیع- المولود سال ۲۱۹ متوفی رجب سال ۲۵۶

این خلیفه فدای ترکان شد زیرا میخواست بر آنـها که مردمی خشن بودند حکومت کند که یکی ازآنها بظلم و ستم مشهور بودمسموم گشت ترکان هم هجوم کردندواورا کشتند.

می نویسند این خلیفه ازمیان بنی عباس چون عمربن عبدالعزیز درمیان بنی مروان بود بزهد وورع و تقوی شهرت داشت آن ترك رابقصاص قتل یکی از شهدا کشت ودرامر به معروف و نهی ازمنکر جدی بود .

این خلیفه ظروف طلا ونقره که در خزانه عباسی بوده در هم شکست و مردم را از شرابخوارگی و غناء ولهو ولعب منع کرد .

مهتدی کارها رابدست صالح بن وصیف داد - موسی پسر بغای کبیر ترك دری والی بود که مأمورجنك با امام زیدی طبرستان شد .

موسی بشنیدن کشته شدن معتز ازری بعنوان اعتراض بطرف پایتخت حرکت کرد. مهتدی با نامه وقاصد اورا از آمدن مرکز منع کرد ولی گوش نداد تابسامره رسید صالح بن وصیف ازترس پنهان شد موسی اورا پیدا کردو گفت بقصاص کشتن المعتز.

---

(۱) التنبیه والاشراف ص ۳۱۸

خلیفه المهتدی پس از چندی **بر بایکباك ـ بر یاك بیك** دست یافت و در حالی که غلامان او بشورش قصر محاصره کرده بودند سراورا بطرف آنها پرتاب کردند.

ابونصر برادر موسی خروج کرد خلیفه امانی داد واورا احضار کرد وبقتل رسانید

این دفعه غلامان ترك شورش بزرگتری برپا کردندوخلیفه باغلامان مغربی **بر بری ها** وعدهٔ دیگر با آنها جنك کردوتر کهائیکه همراه خلیفه بودند اوراوا گذاشته بهمشهری خودپیوستند .

خلیفه از عامه استمداد کرد و نیامدند ومهتدی دستگیرشده در زندان بقتل رسید سال ۲۵۹.

در همین گیرودار علی بن محمد معروف بصاحب الزنج دربصره خروج کرد سال ۲۵٤ و اوخودراعلوی می دانست و داعیه امامت داشت بعضی اوراعربی ازطایفه عبدالقیس میدانند و برخی اورا ایرانی میشمارند (۱)

وجه تسمیه **صاحب الزنج** آنست که زنگباریهای ساکن بصره وبطائح باو پیوسته بودندکارصاحب الزنج بالا گرفت ولشکر ها وسرداران خلیفه را مکررشکست داد وقریب چهارده سال طول کشید تا اورا ازپادرآوردند سال ۲۷۰

۱۵
احمدمعتمد
۲۵۶ـ ۲۷۹
المعتمدبالله

احمدبن متوکل متولد ۲۲ محرم ۲۲۹ متوفی رجب۲۷۹ در بغداد ،

این خلیفه نیز مانند پدرش متوکل مردی خبیث النفس قسی القلب خونخوار بد سیرت بود چنانچه سیوطی درتاریخ ـ الخلفا نوشته این خلیفه خونخوار یکروز در بصره سیصد هزارنفررا بقتل رسانید.

این خلیفه همان قاتل حضرت امام حسن عسکری(ع) استونگارنده از قساوت قلب ودل سیاه بی رحم او درشگفتی هستم که چگونه سیصد هزار نفررا با شمشیر کشت وبهیچکس رحم نکرد .

در حالیکه کشتارآنروز با شمشیر بود غیر از امروز و سلاح اتمی و یا مسلسل است. این خلیفه بابی رحمی خواست بکمك برادرش موفق بامور خلافت شودوسروصورتی بدهد. معتمدخواست ازیعقوب لیث صفاری و سپاهیان زنگی صاحب الزنج جلوگیری نماید ولی در همین مدت در عصر او ماوراًلنهر بدست آل سامان ـ مصر بدست آل طولون طبرستان بدست علویان سیستان و خراسان وکرمان و فارس بدست صفاریان ازنفوذخلفای عباسی برای همیشه خارج شد و استقلال یافتند .

دورهٔ خلافتش بدست موفق اداره میشد واتفاقا موفق پس ازغالب آمدن برترکها و فارسها وجنك باروميان و قرامطه از آذربایجان برمیگشت که مبتلاء بمرض **داءالفیل** شد و درسال ۲۷۸ مرد .

۱ ـ تاریخ طبری ص ۲۷٤ ج ۱۱

المعتمدهم نتوانست پس از اومکشی کند وخودش در شرابخواری‌افراط کرد وکار کشور هم از دست‌او دررفت یکسال‌بعدهم‌مرد

این یکسال هم پسر موفق‌ابوالعباس زمام امور را در دست داشت ودرزمان او یك آتش سوزی‌مدهشی دربغدادرخ‌دادکه بسیاری‌ازخانه های‌بغداد دوچارحریق شدوترکها هم‌اموال مردم‌را بغارت‌بردند؛

ازکارهای المعتمد این بودکه اول پایتخت را ازسامره ببغداد منتقل نمود ـ اما چون عیاش وبی‌لیاقت بودکارها بدست برادرش طلحه ملقب بموفق اداره میشدکه او مردی کارآمد باشهامت بود بزودی برمشکلات غالب شد دائم درتلاش بود .

درعصرالمعتمد شورش فراوان بود زیرا ملوك‌الطوایفی رخ داده وهرگوشه بدست کسی اداره میشد دربصره صاحب‌الزنج بسط نفوذ میداد در فارس یعقوب‌لیث صفاری حکومت داشت که درعراق آمده بود ودر دیرالعاقول میان واسط وبغداد درکناردجله اردو زده بود وپاییخت را تهدید میکرد .

ترکها هم باهمه اختلافی که داشتند ازبیم زوال دولت مرکزی ونداشتن وسیله ارتزاق باهم متحد شدند ویکجا علیه‌یعقوب بجنك پرداختند ـ طغیان‌آب هم کمك کرد در اردوی یعقوب هم حریق رخ دادکه چارپایان رمیده نظم لشگربهم‌خورد بعلاوه همه این عمل وعوامل یعقوب دراین موقع بیمار شد وشکست خورد فرارکرد اما کسی‌از ترکها بتعاقب او نرفت تا در جندی شاهپور خوزستان مرو ۲۶۵ صاحب‌الزنج هم در ۲۷ پس از۱۴سال ازپادرآمد .

المعتمد پس ازفراغت ازاین دو دشمن قوی مواجه با ترکهای مصرشد ولشگری بسرداری پسرخود ابوالعباس‌بسرکوبی پادشاه طولونی مصرفرستاد ولی طولونیها دراین موقع شام را ازچنك خلیفه بغداد درآورده بودند وقدرت خودرا تاقنسرین ورقه‌امتداد داده بودند .

پسرموفق درطوافین‌ازناحیه فلسطین فتحی کرد ولی یکی‌ازسرداران پادشاه مصر ناگهانی برسراو فرود آمد وپسرموفق بشتاب تمام بازگشت .

ازاین تاریخ روابط مصر باعراق بکلی قطع شد و خلیفه بغداد در عراق ابن‌طولون را لعن میکرد وابن‌طولون درمصرخلیفه بغداد را لعن می‌کرد ـ .

درزمان‌معتمد عبدالله‌بن رشیدبن‌کاوس باچهارهزارجنگجودرخاك روم دوچارهجوم دشمن شد وجزپانصد تن بقیه کشته شدند وخود عبدالله نیز اسیرشد دراواخرمعتمد قرامطه درکوفه پیدا شدند .

المعتمد با آنکه عیاش وتنبل وتن‌پرور بود ۲۳ سال خلافت کرد ولی‌کار دست برادرش بودآخرالامر قربانی افراط مسکرات شد وازبس شراب خورد یابر اثرمسموم شدن مرد ۲۷۹ هجری

قرامطه درسابق درذیل تاریخ جغرافیائی اجمالی مکه ص٥٨ گفتیم .
قرامطه در کوفه پیداشدند وپیشوائی درویش‌خوزستانی که بامامت یکی ازاهل‌بیت دعوت میکرد واحکام دینی تازه‌ای آورد وروز افزون قوت گرفتند .
آغاز دعوت این فرقه درعصرالمعتمد درسنوات ٢٥٥ تا ٢٦٠ شروع شد تا اواخر قرن چهارم زیستند .
اینك چون درعصرخلیفة ظهور کردند و کشمکش‌هاشروع شد اطلاعات دیگری در دسترس خوانندگان میگذاریم .

قرامطه ابوطاهرسلیمان قرمطی درسال ٣١٠ حاکم‌بحرین بوداین دستة ازخوارج منشعب شدند وازسال ٤١ هجری ببعد فتنه‌هابرپا نمودند وکشتار بسیار هم دادند تا آخرالامربیحرین فرار کردند .

دراین‌سال (٣١٠) روز ترویه وارد مکه شدند وعده بسیاری ازحجاج‌را کشتند و اموال آنهارا غارت کردندو کشته‌ها رادرچاه زمزم ریختنـــد وحجرالاسود را شکستند و بردند ودرشهر که بلاد بحرین‌است گذاشتند تاسال٣٣٩ که بر گردانیدند بمکه وبجای خود نصب کردند .

شیخ اجل‌ابوالقاسم جعفر بن محمدبن قولویـه قمی استاد شیخ مفید

دراین سال بمکه مشرف شده‌وآنجا تشرف حضورامام عصرپیدا میکند و مژده گرفت که سی‌سال‌دیگرعمرمیکند .
در هرحال حجرالاسود بدست امام زمان بجای خود نصب شد که هم اکنون باقی وبرقراراست .

حمل‌حجر الاسود درسال ٣١٨ زمان المقتدربالله عباسی‌ابوطاهرقرمطی باجمعی ازقرامطه که بیشتر بربریهابودند درمیان مسجدالحرام‌ریخته بسیاری ازحجاج راکشتند وجسد آنها را درمیان چاه زمزم انداختند وحجرالاسودرا ازمحلش کندند وباگرز شکستند وبطرف بحرین بردند .

سیوطی مینویسد دراین راه ٤٦ چهل‌وشش شتردرزیرحجـــرهلاك‌شدند وزیاده بر بیست سال نزد آنها بودچون بر گردانیدند سال٣٣٩ در خلافت المطیع‌لله حجرالاسود را برشترلاغری بار کردند وبر گردانیدند بمسجدالحرام‌بجای خود بدست شیخ‌اجل‌بن قولویه قمی استاد شیخ مفید که در آنسفر بمکه مشرف بود نصب گردید .

حضرت ابومحمد حسن بن علی العسکری

علیه السلام

آخرین ضربه‌ای که از بنی‌عباس نسبت بخاندان علوی وارد آمد کشتن امام ابومحمد حسن بن علی العسکری ع بود که اورا مانند جدوپدرش از مدینه آوردند بسامرا وتحت نظر بودند وبهر عنوانی میسر میشد بآنها ضربات زبانی وجانی ومالی وارد می‌نمودند تا بالاخره اورا مسموم کردند .

امام حسن عسکری درروز جمعه چهارم ربیع الثانی سال ۲۳۱ در مدینه طیبه متولد گردیدودرجمعه اول ربیع الاول سال ۲۶۰ درشهر سامرا مسموماً زمان المعتمد بالله عباسی درگذشت وقبرش درقبه عسکریین در سامرا مطاف عمومی مردم مسلمان مخصوصاً شیعه امامیه میباشد .

مدت امامت حضرت عسکری شش سال بود واولادش منحصر بامام زمان صاحب الامر است که بقدرت الهی ازچشم دشمن که درمقام کشتن اوبودند غائب گردیدوغیبت صغری موقتی اوهفتادوچهارسال بود وغیبت کبرای اوتا کنون قریب ۱۱۱٤ میباشد که پس پرده غیب است وخداوند اورااز شرور بداندیشان محفوظ دارد .

شرح حال حضرت عسکری رادر کتاب چهارده معصوم مختصر وجداگانه مفصل نگاشته‌ام که برای مزیداطلاع میتوان بدان مراجعه نمایند .

تولد امام عصر وغیبت او

از وقایع مهم عصر معتمد عباسی تولد امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن العسکری مهدی است وقائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است تولد این امام مطابق کلمه نودسال ۲۵۵ هجری درسامرا رخ داده وطبق اخبار متواتر فریقین که در کتاب منتقم حقیقی مفصل نقل شده مردم در انتظار مقدم مبارك حضرت ولی‌عصر بودند .

ولی چون بنی‌عباس بیم داشتند که برحسب اخبار اومنتقم آل محمد است در مقام کشتن آن کودك برآمدند و بارها بوسیله جاسوسان ومفتشین در تحقیق حال او برمی آمدند وناگهان بخانه آنحضرت واردمیشدند که اورادستگیر نمایند بکشند ولی خدای خالق عالمیان ولی وخلیفه ووارث خودرادر زمین از چشم ودست تعدی دشمن حفظ کرد بطوری که چون بخانه اوقدم میگذاشتند بدریای آبی غرق میشدند ومحو ونابودمیگشتند وعلل وعوامل بسیاری سبب اخفا وپنهانی امام دوازدهم شد .

که‌اوهمه رامی‌بیند ولی کسی اورا نمی‌بیند اوازچشم مردم پنهان است.

غیبت صغری

ازحوادث تاریخ زمان معتمد ومعتضد عباسی غیبت صغری‌امام زمان حجة بن حسن‌العسکری میباشد که درسال ۲۶۵ دردوره خلافت معتمد عباسی درخانه مسکونی خودش‌در سامرا از فشاردشمن غائب گردید .

یعنی بامرحق تعالی دیده دشمن اورا ندید و"مدتی که‌بالغ بر (۷٤) سال از نظرها غائب‌بود ونوابی داشت که امورات مردم را بوسیله آنها رتق وفتق میکرد تاآنکه توقیع مبارك صادر شد.

دیگر نایب‌ووکیلی‌معین‌نمی‌نماید وغیبت کبری شروع گردید که تاکنون درپشت پرده غیبت است .

یعنی‌از دیده‌ها پنهان است‌در حالی که‌درمیان اجتماع است ومردم اورانمی‌بینندو اومردم رامی‌بیند .

وکلاء اودر غیبت صغری

درایام غیبت اوجمعی که از شیعیـان خاص او مطلبی داشتند نماینده‌ای معین ومعرفی میکردند واورا بوکالت دسته جمعی انتخاب می‌نمودند وامور شرعی خودرا بامسائل واحکام مورد حاجت ازاو میخواستند .

آن‌نماینده که امامرا میشناخت وموعد ومواعید را میدانست عرایض رابساحت‌او میرسانید وپاسخ مقتضی میگرفت بصاحبانش مسترد میکرد .

درسن ده‌سالگی اولین‌وکیل ونماینده که بمردم بااعلامیه‌ای معرفی گردید حسین بن‌روح بود ــ

وابن کثیر . ازبغداد ومحمدبن عثمان مکنی ومعروف باابن‌عمر والعمری و پسرش حاضر وبلالی‌وعطـار وعبدارالعاصی الکوفی‌ومحمدبن ابراهیم‌بن مهریـار اهوازی ومحمد بن‌اسحق‌القمی و محمدبن صالح همدانی وابوجعفر ومحمدبن عبدالله نزیل‌الری وقاسم‌بن علاء آذربایجانی ومحمدبن شادان نیشابوری که معروفترین آنها عبارتند از.

۱ ـ عثمان‌بن سعید عمروی است که ازموثقین ومعتمدین درنظر ائمه‌بوده است که ٤۸سال سفارت اووپسرش بود .

۲ ــ محمدبن‌عثمان سعید عمروی است که‌بجای اومنصوب ومفتخر گردید.

۳ ـحسین بن روح بود کـه زمان سفارت محمدبن عثمان نماینده رتق وفتق مهام امور شرعی بود .

٤ ــ شیخ ابوالحسن علی‌بن‌محمد سمری بود که شش‌روز قبل ازوفاتش توقیع‌مبارك بروفات اووغیبت کبری صادر گردید وغیبت صغری‌تا سال۳۲۹ خاتمه‌یافت و۲٦سال‌سفارت بدست این‌دو نفربود ـ

۱ ــ کتاب منتقم حقیقی چاپ دوم که جامعترین کتب دراین باره است .

غیبت کبری ازسال ۳۲۹ وفات علی‌بن‌محمد سمری غیبت کبری واقع شد وفرمودند:

هرکس ادعای سفارت ونیابت خاصه نماید یا دعوی مشاهده نماید کذاب ومفتری میباشد وازاین پس مرجع حوادث واحکام علماوفقهای امامیه هستند که تابع مولا و تارك هوی ومجری کتاب وسنت باشند فرمود:

واماالحوادث الواقعه‌فارجعواالی‌روات حدیثنا فانهم‌حجتی‌علیکم و اناحجةالله علیهم .

که علما صاحب نظرومميز ومشخص وصحيح وسقيم هستند و مجتهدومستنبط حلال وحرام از قرآن وسنت میباشند وفتوای آنها حجت است برخلق ومن حجت بر آنها هستم — .

بنابراین هرکس دعوت نیابت کند دروغ‌گو و کذاب ومفتریست .

۱۶ احمدمعتضد ۲۷۹-۲۸۱ المعتضد بالله

ابوالعباس احمدبن طلحةبن متوکل

متولد ذی‌قعده‌سال۲۴۲

متوفی ۲۲ربیع الاخرسال۲۸۹

این خلیفه مانند الواثق بآل علی ابراز علاقه ومحبت میکرد ودرمناقب ابن شهرآشوب ازحضرت امیرع نقل میکنند .

درخطبه که احوالات خلفای بنی عباسی را بیان میفرماید فرمود :

سادس عشرهم **اقضاهم للذمم**

دربحارالانوار مینویسدالمعتضد خواب دید حضرت امیرالمومنین علی بوی‌فرمود:

اذاجلست علی‌سریرالخلافه فاحسن الی‌اولادی

معتضد با سابقه ای خوب چون بخلافت نشست علویین را احترام نمود و بآنها احسان کرد. وآزادی مذهب وعقیده‌بآنها داد لذا موصوف شد **بقضاء الذمه وصلة ـ الرحم** — .

معتضد فرزند موفق است وبرعمرولیث دست یافت وعاقبت امر بقتل او نمود او مردی بخیل ولئیم وخسیس بود .

معتضد مردی قوی اراده و کاری بود و روی همین غریزه بر اوضاع تسلط پیدا کرد.

خلیفه غلامی داشت بنام «بدر» که کافی ولایق‌بود وکمکی درآرام ساختن اوضاع نمود ـ فتنه‌ها وآشوب‌های زمان خلیفه سابق دراین عصرآرام گرفت .

پادشاه طولونی مصر بمناسبت توافق فکری باین خلیفه اظهارارادت وادب کرد ودخترخود را باو داد .

فرمانروایان خراسان وفارس ازصفاریان وساسانی ازاواطاعت کردند وبرای او هدیه‌وباج میفرستادند .

فقط ازفتح دوره‌های‌قبل قرامطه باقی ماندند و کارشان‌بالا گرفت وابوسعیدجنابی کوفه وبصره را تهدید میکرد وزد وخورد بین آنها دوام داشت .

معتضدمردی قهاروجبار وخونریز بود عقایدش‌هم نسبتاً بهتر بود وازشکنجه وعذاب محکومین لذت‌می‌برد .

با این حال نسبت بعلویان معتقد بود و مهربانی میکرد ودستور داد معاویه رالعن کنند ومنشوری دراین باب ازروی نسخهٔ که مامون در زمان خود راجع به‌برحق‌بودن خلافت بلافصل علی‌بن‌ابیطالب‌ع تهیه کرده بود نوشت ودستور داد بالای منبرها بخوانند و بنی‌امیه را لعن کنند وفضایل اهل بیت پیغمبر راتذکر دادند - ۱

اما اطرافیان بداندیش اورا ترساندندکه ممکن است سنیها برتوشورش کنند و علویها زمام امور را ازدست توبگیرند ولذا پس ازمدتی موقوف ماند .

معتضد برای این‌منظور اجتماعات را در حلقه‌های قصه‌گویان ومفتیان درمسجد قدغن کرد ونشستن قصه گو ومفتی را درمسجد ممنوع کرد .

این خلیفه بسیاربخیل وممسك بود جز درمورد بنا ساختمان وعمران که علاقه مفرطی داشت .

درزمان این خلیفه سامانیان درخراسان صفاریان را برانداختند ودرنتیجه ایالت فارس دوباره بدست خلیفه افتاد .

معتضد سفری هم به غزوه روم رفت ودر سال ۲۸۹ - ۲۲ ربیع الثانی مسموماً درگذشت

۱۷
علی مکتفی۲۹۵-۲۸۱
المکتفی بالله

ابومحمد علی‌بن‌معتضد ملقب بالمکتفی متوفی‌غره ربیع‌الاول سال ۲٦٤ متوفی شب یکشنبه ۱۲ ذی‌قعده سال ۲۹۵
این اولین خلیفه عباسی است که نامش علی‌بود واو دوستار علی‌ع ولولاداو بود بطوری‌که یکروز یحیی شاعرمعاصر اودر حضورش قصیدهٔ خواندکه درآن فضیلت داده‌اولاد عباس را براولاد علی‌ع المکتفی‌سخت براو برآشفت ودیگر اجازه نداد قصیده را تمام کند .

درحیوة الحیوان دمیری هم مینویسد او دوستار اهل‌بیت بود ونسبت بسادات علوی وذرازی‌فاطمه احترام بسیارمیکرد .

مدت خلافتش بین پنج سال وسه ماه تاشش سال وشش ماه هم نوشته‌اند .

مکتفی ازرقه ببغداد آمد وخلیفه شدنخست زندانیهای پدررا آزاد کرد واین‌عمل موجب خورسندی مردم شد ولی بدر حاجب پدر را کشت و کارها بدست غلامی که نامش **فاتك** بود افتاد - **قاسم و عباس** دو وزیر خلیفه بودند و در زمان این خلیفه قرامطه هنوزمشغول فعالیت بودند وشام‌را گرفتند وعمال دولت طولونی مصر را

---

۱ - تاریخ طبری ص٣٥٤ ج ۱۱

بیرون کردند **واز آنجا اولین امام فاطمی خودرا** اعلام کردندمکتفی بشام لشکر کشید درآغاز امر **ازقرمطیها** شکست خورد ولی درمقابل پافشاری خلیفه ونیروهای پیاپی که که بمیدان فرستاد **قرمطیها** شکست خوردند **امام قرمطی** هامعروف **بصاحب الشامه** با عده دستگیرشد که آنهارا باتشریفات بسیاری واردبغداد کردند وبایك وضع مهیب ومدهشی بقتل رسانیدند -واین واقعه درسال ۲۹۲ رخداد -

دراین میان سر کش دیگری بنام خلیجی ازلشکریان خلیفه فوری مصررا ازطولونی‌ها گرفت ولی برای خود تصرف نمود -

مکتفی درسال ۲۹۵ درگذت در ۳۱سالگی -

جعفر مقتدر ۲۹۵-۳۲۰ المقتدر بالله ابوالفضل جعفربن معتضد ملقب به المقتدر بالله متولد رمضان سال ۲۸۲
متوفی ۱۷شوال سال ۳۲۰

جعفربن معتضد کودك ۱۳ساله بود که بصلاحدید کسان خود بسلطنت نشست-عمال المکتفی رشته نوار دردست داشته‌اند ولی دیگران راضی نشدند وعبداله بن المعتز شاعر معروف بداعیه خلافت قیام کرد این خلیفه عباسی بدست یکی از بربریها که ازقرامطه و خوارج مصر بود بشمشیری مانند گوسفندذبح شدوسرش رابنیزه کردندوبدنش رابدار آویختند درزمان این خلیفه انقلاب واختلافی بین عبدالله بن معتز والمقتدررخ داد قرامطه استفاده کردندودرسال ۳۱۸ ربیع الاول بمکه رفتند وروزترویه بسیاری ازحجاج راگرفتند کشتند اجساد آنها را در چاه زمزم ریختند واموال آنها را غارت کردند وحجرالاسود را کنندند بردند بحرین -

ودوسال بعد خلیفه درقصر خودبدست غلامانش کشته‌شد سال ۳۲۰

درزمان المقتدر حسین بن حمدان که والی موصل بود درآنجا سربنافرمانی برآورد ورائق سردارخلیفه‌راشکست داد **مونس امیر الامراء** بجنك آنهارفت‌واورا با خویشاوندانش اسیر کرده ببغداد آوردولی پس‌از چندی آنها را بسابقه خدمتی که در دستگاه خلافت داشتند رها کرد -

زمان المقتدرسفارتی ازطرف امپراطور بیزانس برای‌متارکه‌جنك وبازخریداسیران ببغداد آمد - خلیفه ووزیر باتشریفات‌زیادسفیران رابارادادند ومونس راباپول زیادی‌برای خریداسیران مسلمان باسفرا بروم فرستادند .

شغل وزارت دراین‌اوقات بمزایده بود وهرکس تعهدی بیشتری میکرد وزیرمیشد وبدین جهت امورمالی‌غالباً مانندعصرا خیردوره‌اموی دچاراختلال بودباوجوداین‌مسابقات یکی‌ازوزرای خوب بنی‌عباسی درزبان **المقتدر علی بن عیسی بود** که آنهم‌ایرانی‌نژاد ومردی دانشمند دقیق‌بود وکارهای مهمی کرد نهایت‌آنکه اوضاع بسیار ناهموار بود .

دراین اوقات قرامطه بحرین توسعه یافتند بطوری که یك بار تا حدود بغداد پیش رفتند وچیزی از سقوط پایتخت پیش نمانده بود در سال ۳۱۷ یا۱۸ روزمکه را غارت کردند .

درزمان این‌خلیفه حسین‌بن منصور حلاج که‌دعوی خدائی وحلول‌داشت بفتوای‌فقها بدار زدند واین‌واقعه درسال ۳۰۹ رخ‌داد .

۱۹
عبدالله‌مرتضی‌المعتز
یك‌روز در سال۲۹۶
المرتضی بالله

تولد............وفات سال ۲۹۶

عبداله مرتضی ملقب‌بالمعتز

یکروزدرسال ۲۹۶ خلافت کرد

روزهائی که المقتدر بالله در ۱۳ سالگی بخلافت نشست عبداله‌بن معتز شاعر معروف بداعیه خلافت قیام کرد وعده‌ای راکه‌خود جمع‌نمود لشکریان بغداد هم‌بسرکردگی حسین‌بن حمدان‌سردارعرب‌بحمایت اوبرخواست وابن‌معتزرا بخلافت نشاندند و بالقب المرتضی‌بالله ولی غلامان قصرالمقتدر که‌رئیس دسته محافظت آن‌خادمی بنام مونس بود بحمایت‌المقتدر برخواست وابن معتز رادستگیر وزندانی نمود واورا کشت یکروز خلافت بقیمت جان‌این شاعر تمام شد ولی مونس لقب‌امیرالامرائی گرفت‌وصاحب اختیارکشور شد .

۲۰
محمد قاهر
۳۲۰-۳۲۲
القاهر بالله

ابوالمنصور محمدبن معتز بلقب القاهر برادر المقتدر متولد سال ۲۸۶ تاسال ۲۸۷متوفی جمادی‌اولی سال۳۳۹ ولی‌درتاریخ دیگر وفاتش‌را سال۳۶۹ نوشته

این‌خلیفه‌نیزقربانی‌ترکهاشددر سال۳۲۲اورا ازخلافت خلع کردند وبچشمش‌میل کشیدندولی‌اوتازمان خلافت‌المطیع بکوری زنده بود ــ د

دمیری مینویسد این‌خلیفه‌روزهای‌جمعه‌مانند سایر گدایان درجامع‌منصور دربغداد گدائی‌میکرد ــ میگفت **ایهاالناس تصدقوا علی بالامس کنت امیرالمؤمنین وانا الیوم من فقراءالمسلمین فسئلت عنه فقیل لی‌انه القاهر بالله**

میگفت‌من‌دیروز امیرشمابوده‌ام امروز فقیرشما هستم گفتند این‌شخص کیست گفت القاهربالله خلیفه عباسی

مدت خلافتش یکسال وششماه وهشت‌روز

درسال ۳۱۷ هجری همانسال که قرامطه بطرف‌مکه هجوم بردند جمعی‌ازسرداران ازجمله ابوالهیجاءبن حمدان‌وموسی امیرالامراء مقتدر راخلع کردند ومحمدبن معتضد رابالقب القاهر بالله بخلافت نشاندند ولی‌دو روز بعد بین‌خود وسرداران نفاق واختلاف افتاد دوبار مقتدر رابتخت نشاندند ولی‌مونس ازخلیفه متوحش بود .

وسرانجام بموصل‌رفت ودرآنجاحمدانی‌ها رامغلوب کردولشکری فراهم نمودببغداد آورد خلیفه بصلاحدید زنان خودبجنك بیرون آمد که درحالی که ردای پیغمبررا پوشیده بود وفقها وقاریان باقرآن‌های گشوده پیشاپیش میرفتندولی بمحض آنکه مواجه‌وروبرو با لشکر شدند اصحاب خلیفه گریختند .

خلیفه نیزخواست برگرددغلامان بربری‌اورا گرفتند کشتند شوال‌سال ۳۲۰عمرش ۳۸بود مدت‌خلافتش ۱۵ سال ــ وجای اورابه محمدالقاهر بالله‌دادند .

القاهر جوانی خونریز وسخت گیر ومتلون المزاج بود ـ مسعودی مینویسدهمیشه با نیزه بزرگی حرکت میکردوهر کجا می نشست آنرا پیش روی خود میگذاشت وبااین حربه برمخالفین حمله میکرد وبخشونت اوشورشیان آرام گرفتند ـ

ازکارهای بزرك آلقاهر این بودکه امیرالامراء مونس ترك رابا چندین نفردیگر بحیله گرفت و کشت واموال مادرالمقتدر و کسان اوراکه در مداخله امور سیاسی طبع کرده بودند .

همه را مصادره نمود ــ **امااین مقله وزیر دانشمند ایرانی** راکه معزول کرد بر خلاف القاهر مشغول تحریك **شدوسیما** غلامان ساجی را«منسوب بهابن ابی الساج یکی ازسرداران) تحریك کرد ومنجم اوراواداشت تاخلیفه راترساند عاقبت سیما باغلامان خود درساعتی که خلیفه مست وخفته بود برسر اوریختنداوراخلع وحبس کردند و کشتندجمادی الاولی سال۳۲۲ مدت خلافتش یکسال ونیم بود ـ

۲۱
احمدراضی
۳۲۲-۳۲۹
الراضی بالله

ابوالعباس محمدبن المقتدرمخلوع ملقب به الراضی بالله متولد ۲۹۷ متوفی سال۳٤۷ نیمه رجب مخلوع سال ۳۲۹ مدت امارتش شش سال ودوماه وده روز عمرش ۵۰ سال این خلیفه ازمردان خوب وعادل بودنسبت بآل علی ٤ محبت داشت ازکارهای مهم اوردفدك بورثه حضرت فاطمه زهرا ص میباشدکه تاعصراو ده بارفدك غصب شدوبازردبصاحبش گردید واودهمین کسی است که فدك را ردکرد الراضی مردی ادیب و دانشوروعالی مقام بوددرفلسفه ومباحث مذهبی اطلاعات عمیق داشت در زمان اوجنبی ها بنام امر بمعروف ونهی ازمنکر قیام کرده بودند وبخانه ها میریختند وکاربهرج و مرج کشید خلیفه مامورینی گماشت تاازاین خودسری هاجلوگیری نماید ومنشوری صادر کرد مشتمل بر تخطئه حنبلی ها وردعقاید آنها .

الراضی وزارت خودرا بابن مقله دادولی کاروصول مالیات بواسطه فقدان قدرت دشوار شده بود خلیفه ناچارخودرا بدامان محمدبن رائق والی واسط انداخت ومنصب امیرالامراء باوداودستورداد نام اورادرخطبه ها بخوانندوامورمالی کشوررا بعهده اوواگذاشت بدین طریق وزارت ابن مقله ازمعنی افتاد .

ابن رائق باکاتب خودبدلخواه خوددخل وخرج کشوررا صورت میداد ابن مقله علیه رائق باخلیفه وارد مذاکره شد ولی خلیفه اوراگرفت وزندانی کرد چون درحبس هم اقدامات مخالفت آمیز اوشدت یافت دستورداد دست وزبانش رابریدند وبزاری تمام در زندان کشتند .

کشتن ابن مقله کاررا برابن رائق تصفیه نکردبلکه مشکل ترشدزیرا یکنفرترك دیگر نامش بجکم از خلیفه منصب امیرالامرائی را برای خود گرفت و بر ابن رائق تفوق و تحکم یافت ،

راضی پس از شش سال وده ماه به بیماری استسقاء درگذشت ربیع اولسال۳۲۹ .

---

۱ ـ ابن مقله شرح حال ابن مقله رادرضمن خوشنویسان اونقل میکنیم ـ

۲۲
ابراهیم متقی
۳۲۹-۳۳۳
المتقی بالله

ابواسحق ابراهیم بن المقتدر ملقب به المتقی بالله متولد سال ۲۹۹ یا سال ۲۷۷ متوفی سال ۳۵۷ پس از راضی المقتدر بحکم مشورت اعیان دارالخلافه بتخت خلافت نشست ولی خلافت او فقط باسم بود در هیچکاری حق دخالت نداشت این خلیفه در سال ۳۲۹ بخلافت رسید ودرسال ۳۳۳ پسرعمویش ابوالقاسم المستکفی بالله عبدالله بن مکتفی را از خلافت خلع نمود و چشمش را کور کرد و خود بخلافت نشست .

دولت مرکزی بقدری ضعیف شده بود که همه امراء لشکر واعیان دارالخلافه دعوی امیرالامرائی داشتند و میخواستند مستقلا حکومت نمایند . اتفاقاً **بحکم** امیرالامراء سابن درشکارهائی در **نهرجود** بدست کردها درسال ۳۳۹ کشته شد در این اثنا امراء بویهی درجنوب ایران کارشان بالا گرفت وخوزستان را تهدید کرد .

دربصره **ابوعبداله بریدی** عامل دولت داعیه خودسری داشت وسفری نزد خلیفه آمد و ببهانه خرج لشکر وجنك با بویهیان پول هنگفتی گرفت و رفت بدون آنکه بلشکر چیزی بدهد .

خلیفه پس از کشته شدن بجکم امیرالامراء کرد گورتکین دیلمی را منصب امیرالامرائی داد وپس ازچندی محمدبن رائق که درشام بود ببغداد آمد ودوباره امیرالامرا شدوچیزی نگذشت که کشته شد .

این دفعه خلیفه بخاندان حمدانیها که در موصل شبه دولتی داشتند متوسل شدوناصر الدوله حمدانی راامیرالامراء کردوبرادرش علی راسیف الدوله لقب دادولی ترکها شوریدند ناصرالدوله بموصل گریخت وبرادرش سیف الدوله بحلب رفت ودرآنجا دولت حمدانی را تاسیس کرد وبعد بواسطه ادب پروری وادب دوستی که داشته درتاریخ معروف شده است.

دراین روزها شورش ادامه داشت درنتیجه شورش ترکها توزن نامی که هنوزدرواسط امیرالامراء شد .

خلیفه ازتوزن وحشت داشت بطرف موصل نزدابن حمدان گریخت وازآنجا برقه رفت وبوسیله فرستادگان خودازتوزن آشتی خواست پس از آنکه توزن بوفاداری سوگند خورد ببغدادبرگشت ولی بقدری بیمناك بود که درراه بازکسی رافرستاد که ازتوزن یك باردیکرسوگند وفاداری بگیرد توزن نزدیك بغدادباستقبال خلیفه رفت و خلیفه را با وزراء و همراهانش گرفت اورا کور کرد وپسرش عبداله را با لقب المستکفی بخلافت نشاند درسال ۳۳۳

۲۳
عبداله مستکفی
۳۳۳-۳۳۴
المستکفی

عبداله بن مستکفی ملقب بالمستکفی بالله متولد ۲۹۲ متوفی ۳۶۳ پس از ۲۹ سال خلافت عبداله درسال ۳۳۳ بدستیاری **توزن** امیرالامراء ترك بخلافت نشست وکاردست توزن بود و خلیفه هم سال بعدبه بیماری فلج درگذشت درزمان این خلیفه بقدری ضعف دولت عباسی ظاهرشده بود که احمدبن بویه داخل

بغدادشد والمستکفی باوخلعتی‌داد واورا بلقب بمعزالدوله و برادرش را بعمادالدوله و برادردیگرش برکن‌الدوله لقب‌داد وخودرا **بلقب‌بامام‌الحق** نموده وآنهارا نمایندگان خودمعرفی کرد وباین القاب سکه زدکم کم‌کارخلافت عباسی باسم میگذشت وخلفا بنام خلیفه‌بغداد وامیرالمومنین خوش‌بودند بویه پدرعلی وحسن واحمد صیادی بود که‌خوابی دید تعبیر کرد فرزندانت بسلطنت میرسند وهرسه بسلطنت‌رسیدند که‌درفصل‌مستقل بیان شده است .

این‌خلیفه وزیری ودبیری داشت‌بنام محمدبن شیرزاد که اوهم نتوانست‌کاری‌انجام دهد زیرا آل بویه بغداد راگرفتند

۲٤
فضل ـ مطیع
۳۳۴ ۳۳۳
المطیع‌لله

ابوالقاسم فضل‌بن مقتدر ملقب به‌المطیع‌لله متولد سال ۳۰۱ خلافتش ۲۹ سال مخلوع ۱۳ ذیقعده سال ۳۶۳ متوفی سال ۳٦٤ بدستیاری معزالدولهٔ دیلمی بخلافت نشست .

جنگها و شورشها و قحطی وگرانی مهیبی مرکز خلافت را تهدید میکرد .

سیوطی مینویسد در سال ۳۰۱ زمان خلافت‌المطیع‌لله شیعیان بغداد بدر های‌مسجد نوشته لعنت بر معاویه و لعنت بر غاصبین فدك و لعنت برمانع دفن امام حسن درحرم جدش و لعنت بر قاتلین اباذر و غیره .

در زمان این‌خلیفه که آل‌بویه قدرتی یافته وزمام‌کشورهای‌اسلامی درعراق‌وایران و مصر دست ایرانیان و یونانیان بوده بنفع اهل بیت و اولاد علی علیه‌السلام قدمهای بلندی برداشته باشد از آنجمله که در همین‌سنوات **معزالدوله** امر کرد در مصرمردم در اذان‌همان کلمه حقه‌اولیه رابگویند وآن**حی‌علی‌خیر العمل** بود ودرعراق‌حکم کرد روز عاشورا را روز غیر ملی اعلام کنند و تمام دکاکین رابستند و شهر بصورت عزادار در آمد بطوری **زنهاموی برسر پریشان کردند ولطمه بصورت‌زدند وبصورت اجتماع اقامه ماتم و عزاداری‌هاای‌حضرت‌سیدالشهداءکه هنوزدنباله آن ادامه‌دارد .**

در همان سال عید غدیر جشن مفصلی گرفتند و روز تاجگذاری امیرالمؤمنین٤ اعلان‌شد.

جامع‌الازهر را درسال ۳۰۹درمصر ساختند بنام‌حضرت زهرافقه‌شیعه‌امامیه‌تدریس می‌شد درشام رسماًمؤذن **حی‌علی‌خیر العمل** میگفت سال ۳٦۰ .

در عصرالمطیع خدماتی‌مهم بعالم تشیع نمودند وهمه از آثارآل‌بویه است.

المطیع در سال ۳٦۳ سکته ناقص کرد و سال ۳٦٤ مرد که پسرش بجای او نشست .

درزمان این خلیفه دیگر خلافت مفهوم حقیقی خودرا بکلی ازدست داد و جزنام

تاریخ الخلفاسیوطی ـ منتخب‌التواریخ ـ تاریخ عمومی- تاریخ فخری بحارالاسلام ص ۹۵

وعصای خلافت و انگشتری امیرالمؤمنین وسند خلافت چیزی نداشتند.

المطیع‌لله درمدت ۲۹ سال وچندماه بواسطه بیماری سختی که پیدا کرد از خلافت استعفاداد و پسرخودرا جانشین نمودوخودیکسال بعد درگذشت ولی مجاری تاریخ با بویهیان بوده خلیفه بیش از یك وجود تشریفاتی نداشت.

۲۵

عبدالکریم طائع

۳۶۳-۳۸۱

الطائع لله

ابوبکرعبدالکریم‌بن المطیع ملقب بالطایع‌بالله. متولد ۳۱۷متوفی شب عید فطر سال ۳۹۳ یاسال ۳۹۶ این خلیفه مانند پادشاهان امروز تشریفاتی بود یعنی دیگر هیچ دخالت مستقیمی در کارها نداشته فقط احکامی تبرکا وتیمماً برای منطقه نفوذخلفای عباسی می‌نوشته وحکومت دست آنها بوده درمقابل‌مبلغی یاهدایائی که‌مخارج خلیفه را تامین کندبرای آنهامی‌فرستادند ولذا این‌سه تقسیم بشرحی که در فصل آل بویه نقل کردیم الطایع پس از فوت عضدالدوله بجای اوپسرش صمصام‌الدوله‌را بسلطنت نشانید وتا سال ۳۷۲ از خلافت برکنارشد تا سال ۳۹۳ که درگذشت

این خلیفه هفده سال وچند ماه‌خلافت کردوبهاءالدوله براوخشم گرفت اوراحبس و خلع‌درسال ۳۸۱ نمود وشرح حال‌بهاءالدوله‌را درجلد دوم میدهم

۳۶

احمدقادر

۳۸۱-۴۲۲

القادر بالله

ابوالعباس احمدبن اسحق ابن المقتدرملقب به‌القادربالله متولد سال ۳۳۶ متوفی سال ٤۲۲ این خلیفه نیز برای سلاطین آل بویه بمنزله‌رئیس‌جمهوربود که فقط فرمان امارت وحکومت وزیران‌رکن‌الدوله رانوشت و القاب آنهاراامضاءمی‌کرد. اما مدت خلافتش بسیارطولانی شد ٤۱ سال خلافت کرد در ۸٦سالگی‌مرد.

مجاری تاریخ را باید در شرح‌حال آل بویه و رجال بزرگ آنعصرمانندصاحب‌بن عباد که در همان اوقات از دنیا رفت جستجوکرد که در تاریخ ایران جلد دیگر مفصل بحث خواهیم کرد.

۳۷

عبدالله‌قائم

۴۲۲-۴٦۷

القائم بامرلله

ابوجعفر عبدالله‌بن‌القادرملقب به‌القائم‌بامرالله‌بوده تولدش‌سال وفاتش‌سال ٤٦۷رخ‌داد.

القائم‌برحسب وصیت پدر بدون مزاحم‌خلیفه شدو٤٤سال خلافت کرد.

این‌خلیفه‌مافوق‌سلاطین غزنوی‌بودکه درسال ٤٥۱ عقدصلح بین‌سلطان ابراهیم بن‌مسعود غزنوی و جغری بیك‌بن سلجوقی پسر الب ارسلان و برادر طغرل بیك‌سلطان‌خراسان است.

قریب صدسال چهار خلیفه حکومت داشته که با عمرکوتاهی میگذشتند و علتش انقلاب‌سخت و اغتشاش شورش عراق وایران مرکز خلافت بوده آن‌دوره‌سپری شددیگر نقش خلافت تغییرکرد و خلفا هیچ اهمیتی نداشته جز انجام تشریفات و لذا خلافت

این پسر وپدرش طولانی بوده پدر ۴۱ سال‌وپسر ۴۴ سال خلافت کردند .

۳۸
عبدالله مقتدی
۴۶۷ - ۴۸۷
المعتضدی بامر الله

ابوالقاسم‌عبدالله‌بن‌محمدالقائم‌بامرالله ملقب‌به‌المعتضدبامرالله متولد سال ۴۶۷ متوفی ۴۸۷
این خلیفه در شکم مادرش بود که پدرش از دنیا رفت وبیست سال عمر کرد که خلیفه بغدادبود و حکومت اسلامی دست سلاطین‌ایرانی وترك ودیالمه‌بود .

از زمانی که خلافت بنی عباس‌دست‌ترکها افتاد و بعدآل بویه‌زمامدارشدنددیگر خلیفه نظرمستقیم نداشت ،

از بیستمین خلیفه دیگرصورت تشریفاتی بیش نبود این خلیفه‌با مقری که‌ازدولت میگرفته و درآمد املاك موروثی خودوتحف و هدایا و صلات و پیشکشیهائی زندگی میکردند فقط اقامه تشریفات‌مذهبی ورسمی مانند نماز جمعه وجماعت و عیدین‌امضای فرمان‌امراء ووزراء‌برای‌ولایات کاری نداشته سیره براین جاری‌بود که‌دونفریادودسته‌باهم می‌جنگیدندهرکه‌غالب‌میشد میرفت‌نزدخلیفه فرمانی‌میگرفت‌وخلیفه‌رابرسمیت‌میشناخت و حوادث مهمی که واقع میشد مربوط بامراء ولایات و رؤسای ملوك‌الطوایفی بودمثلا درهمین زمان دولت مستقل کردی دردیاربکربدست یکی‌از امیران کرد بنام باد تاسیس شد- پس‌ازاوخانوادهٔ‌بنام‌بنی‌مروان‌قیام کردند ودولت‌بنی‌حمدان رادرموصل‌منقرض کردند وخودجای آنها نشستندوحمدانی‌ها شیعه درحلب‌باقی‌ماندند وآنهاهم بدست‌فاطمیان‌مصر ازبین‌رفتندمصروروم دست‌حمدانیهای‌حلب بدست‌مروانی‌های‌جزیره اداره‌میشدوجنگهای دامنه‌دار باروميها داشتند .

درباتلاقهای بطیحه مردی‌بنام عمران‌بن‌شاهین دولتی‌تشکیل داد که بعدبدست‌یك سردارسرکش دیگری متلاشی شد .

درحله خانوادهٔ‌ازاعراب اسدی‌بنام‌آل مرندبپادشاهی استقرار یافت‌که امرای‌آن شیعه بودندوآل بویه ازآنهاحمایت میکردند وبدست سلجوقیان منقرض شدند .

دراواخرسلطنت‌آل‌بویه خلافت‌امویان اندلس هم بصورت‌ملوك‌الطوایفی درآمد ودر سال ۴۱۶ بود .

درهمین ایام واقعه مهم‌تشکیل خلافت فاطمی مصراست‌که علاوه برندرت‌کشور-گشائی بوسیله دستگاه تبلیغاتی عظیم خلافت عباسیان و جنبه مذهبی آنها را بشدت تهدید میکرد .

۳۹
احمدمستظهر
۴۸۷-۵۱۲

ابوالعباس احمدبن المقتدی بامرالله
متولد سال ۴۶۸ و متوفی‌سال ۵۱۲ عمرش ۴۴ سال ملقب به‌المستظهربالله‌درسال ۴۸۷ بخلافت رسید واومعاصر با سلاجقه بود وملکشاه درزمان اواز دنیا رفت -

بیست وپنجسال خلافت المستظهر مواجه‌با حکومتهای مختلف ترك ودیلم - عرب وعجم - رومی - قبطی -بود وچون اودخالت درامور نداشت اورابرای تشریفات نگاه

داشتند فقط فرمان مینوشت و نماز جمعه میخواند والقاب صادر میکرد وشمشیر وعصاوخلعت برای امراء میفرستاد آنها هم مخارج خلیفه راتأمین میکردند .

مینویسند اوعادل ورعیت پرور بودمساکین وفقراء درزمان اودررفاه و آسایش بودند۔ وعصراو جور وستم کمتر میشد ـ مردم اندکی آسایش داشتند ـ

۳۰
فضل ـ مسترشد
۵۱۲-۵۲۹
المسترشد بالله

ابو منصور فضل بن المستظهر ملقب المستر شد یا المرشد بالله متولد ۲ شنبه ۷ رمضان ۴۸۶ متوفی ۵۲۹ - ۱۶ ذیقعده در مراغه کشته شد ـ خلافتش ۱۷ سال و شش ماه این خلیفه در مدت ده سال خلافت خود مسافرتها باطراف ایران کرد وتا درمراغه کشته شد بدین شرح که دربین کشمکش سلجوقیان خراسان وعراق و آشفتگی اوضاع این خلیفه که مرد کاردانی بود زمامرا بدست گرفت و اوضاع را آرام نگاهداشت وبرای گرفتن مسعودسلجوقی که خودرا صاحب اختیارعراق وخلیفه وقت میدانست بآذربایجان رفت ودرمراغه جنگ درگرفت میسره لشکر خلیفه بدشمن پیوست وبقیه لشکرهم گریختند و خلیفه بر جای خود ایستاد تا اسیر شد.

قرار شد اورا باحترام باقی بگذارند و مخارجش را بدهند ولی ملاحدهٔ آذربایجان اورا کشتند ـ و جسدش ماند تا مردم مراغه در سال ۵۲۹ دفن کردند ۰

۳۱
منصور راشد
۵۱۲-۵۳۹
الراشد بالله

ابو جعفر منصوربن مسترشد ملقب به الراشد متولد ۵۰۰ متوفی ۵۳۲ پس از مرك پدرش بخلافت نشست ـ راشد زمان پدر ولیعهد بودو مدتی هم شحنه بغداد را داشت .

این خلیفه ۲ سال خلافت داشت که پس ازپدر بتخت نشست و اوهم درمناطق امرائی که از اوفرمان داشتند، مسافرتی میکرد تا در بیرون شهر اصفهان بدست کردی کشته شد سال ۵۳۲

مسعود از راشد باج میخواست وخلیفه امتناع داشت در این اثنا داورسلجوقی مدعی مسعود شد و بازنکی امیر موصل ببغداد آمدند وخلیفه را برای مخالفت الراشد تشویق کرد تا اسم مسعودرا ازخطبه حذف نمود.

مسعود هم بغداد را محاصره کرد خلیفه بایاران خود بموصل گریخت واز آنجا بهمدان نزد داور رفت مسعود هم عهدوپیمانی که از راشدداشت بفتوای علمااوراخلع کرد وعموی او محمدبن المستظهر رابخلافت نشاند و دیدیم که دیگر خلفادست نشانده امراء ترك و غیر ترك بودند

راشد در سال ۵۲۹ یا سال ۵۳۰ بخلافت رسیدو پس از دوسال کسری کشته شد

۳۲
محمد مقتفی
۵۳۰-۵۵۵
المقتفی لامرالله

ابو عبدالله محمدبن مستظهر ملقب به المقتفی لامرالله متولد ۴۸۹ متوفی سال ۵۶۰ خلافتش سال ۵۲۵ مدت خلافتش ۲۵ سال محمد با لقب المقتفی دست نشانده مسعود بخلافت شد خلیفه اورا نصب کرد و خود برای جنك بارشد و داور بطرف همدان ودنبال آنها باصفهان رفت وراشد بدست تروریستهای

ملاحده کشته شد و دراصفهان دفن‌شدسال ۵۳۱ مسعود چون برگشت در همدان درگذشت و برادر زاده‌اش جای‌اورا گرفت ـ ولی دولت سلجوقی‌رو بانقراض نهاد وغزها بخراسان ریخته بودند و باگرفتن سنجر سلجوقی خراسان ازپادرآمدند .

محمد چون خواست در امور خلافت مداخله کند خلیفه باتوجه به پیش آمدهای خارج زیر بارنرفت ـ محمدهم بغداد رامحاصره کرد خلیفه‌هم بالشکر ترکها وکردها که جمع کرده بود مقاومت نمود محمد مایوس برگشت‌چه خلافت از چنك سلجوقیان خارج‌شد .

۳۳
یوسف مستنجد
۵۵۵-۵۶۶
المستنجد بالله

ابوالمظفر یوسف‌بن مقتفی ملقب بـه المستنجدبالله متولد سال ۵۲۶ متوفی ۵۶۶ .

این خلیفه درمدت ۱۱ سال خلافت خود نظارت برامراء ایران وترك داشت‌درضمن‌خواب دید که فرشته بدست چهارخ نوشت معبرین را خواست گفتند خلافت تو ـ تا خمس و خمسین و خمس‌ماة چهار«خ»ادامه دارد وهمان بود که منجمین گفتند برادرش بـا کنیزان قصر در مقام قتل اوبر آمده بودند آنها راگرفت وعـده‌ای راکشت وجمعی رادر دجله غرق کرد وکارخلافت را باسیاستی‌آمیخته بعدالت بدست گرفت .

سال یازدهم خلافتش نیز رئیس دربار وبعضی‌سرکردگان خواستند سوء قصدی‌باو بنمایند درمقام گرفتن آنهابر آمد ولی آنهاپیش دستی کردند وخلیفه راگرفته درحمامی حبس نمودند تامرد .

درعصراین خلیفه هم جز اسم ومهروعصا وخطبه برای خلیفه نبود .

۳۴
حسن‌مستضیء
۵۶۶-۵۷۵
المستضیء بنور الله

ابومحمدحسن‌بن مستنجد ملقب به المستضیء‌بنـورالله متولد سال۵۶۲ خلافتش ۵۶۶وتاسال ۵۷۵مدت خلافتش ۹سال بود این خلیفه نیز اسباب دست امراء در باریان بغداد بود ولی دست بازوعادل وبخشنده بود درعصر اوفاطمیان مصر منقرض شدند ودراثر بیماری خناق ازدنیا رفت .

خلافتش ۹سال بود عمرش هفتاد سال بودکه جنبه تشریفاتی داشت همـه القاب و بزرگی بود .

اماکار دست حکومتهای ایرانی وترك وعرب وغیره بودکه بعد درباره هریك بحث می‌شود .

۳۵
احمد ناصر
۵۷۵-۶۲۲
الناصر لدین الله

ابوالعباس احمـدبن مستضیء ملقب بـه‌الناصرلدین‌الله متولد سال ۵۵۲ متوفی ۶۲۲ سی‌پنجمین خلیفه عباسی پیش‌ازهمـه آنها خلافتش طول کشید واوبمذهب شیعه تمایل داشت واولاد علی را احترام میگذاشت .

این‌خلیفه‌خادمی داشت که نامش‌یمن‌بودوما نند اکثردرباریان خلفای اخیر ناراضی‌بودکاغذی تند وتاب آمیز بخلیفـه نوشت خلیفه پاسخ او نوشت یمن یمن یمن یمن ثمن ثمن .

درسال ۶۲۲ ازدنیا رفت .

ناصرمدت ۴۷ سال خلافتش بیشترمواجه باختلاف سیاسی دولتهائی بود که بملوك الطوایفی قسمتهای مختلف منطقه نفوذ خلیفه را گرفته حکومت میکردند قدرت مرکزی خلیفه بغداد هم آنقدر ضعیف بود که جز مجلس اصلاح‌کاری نمیتوانست بنماید .

اختلاف خوارزمشاهیان - غوریان - چنگیزیان وهجوم مغول بایران همه سبب حملات مرکزخلافت بود ،

این خلیفه مردی لئیم وبخیل بود امابساختمان وعمران وآبادی علاقه داشت مانند یکی ازاجداد خودبناء وعمارت زیاد ساخت - بکارهای جاسوسی هم ابرازعلاقه میکرد و جاسوسان زیاد دردربار امرای اطراف گماشته بود تا ازهمه جامطلع شود خودش شبهادر شهر گردش میکرد .

درزمان او اوج دولت صلاح الدین ایوبی درگرفت وشور جنگهای صلیبی بود خلیفه دراین جنگها دخالتی نداشت ولی ازتمام قلمرو اسلامی مطوعان یعنی داوطلب جنگ شرکت میکردند .

زمان او خوارزمشاهیان قوت گرفتندو بسبب رنجش که ازخلیفه داشتند تصمیم گرفتند عباسیان را بر اندازند ولذا سیدی را بنام سیدعلاء الملك ترمذی ازخراسان بخلافت بنشانند بدین قصد درسال ۶۱۴ بالشکری گران بطرف بغداد حرکت کردند .

درهمدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی از طرف خلیفه نزد خوارزمشاه آمد وشاه بسردی وبی‌اعتنائی اورا بارداد وپذیرفت .

شیخ شرحی درفضایل بنی‌عباسی مخصوصاً اوصاف ناصر بیان کرد وبانقل حدیث و تاریخ ثابت کرد که تعرض بآل عباسی شرم است .

خوارزمشاهیان دلایل اورارد کردندوجوابهای درشت دادند وگفتند بیشتربنی‌عباسی درزندان متولد شده‌اند ویاکسی ازاهل بیت را بجای اومی‌نشانیم که دارای همه اوصاف خوب باشد .

سفیر بنومیدی بازگشت وخلیفه بتهیه اسباب قلعه داری مشغول شد ولی خوارزمشاه بجهت سرمای شدید ازحلوان برگشت وانجام مقصود را بسال بعد موکول نمود وسال بعدهم بواسطه هجوم مغول اوضاع ایران و خوارزمشاهیان دگرگون شد .

ناصردرسال ۶۲۲ سال خلافت بسن ۷۰ سالگی درگذشت .

۳۶
محمدظاهر
۶۲۲-۶۲۳
الظاهر بامرالله

ابونصرمحمدبن‌ناصر ملقب به‌الظاهر بامرالله متولد ومتوفی ۶۲۳

این خلیفه مدتها درحبس پدر گذرانده بود وباپدر اختلاف سلیقه ومرام داشت مردی عدالت شعاربود دستگاه جاسوسی پدر را لغو کرد . ولی یکسال بیشترخلافت نداشت این خلیفه دراواخردولت عباسی بود که داشت روبضعف میرفت وجزوجود تشریفاتی نبودند .

۳۷
منصور مستنصر
۶۲۳-۶۴۰
المستنصر بالله

ابوجعفر منصوربن ظاهر ملقب به المستنصر
متوفی دهم جمادی الثانی ٦٤٠
این خلیفه باذوق وعلم دوست فاضل وشاعر ومعارف پرور بود مدرسه مستنصریه رادر بغدادساخت و کتابخانه بی‌نظیری آنجا بوجود آورد جمع کثیری از خطاطان وهنرمندان وموسیقی دانان وعلماء وفضلا اطراف اوراگرفتند ازاین راه خدمتی بسزادر نشرعلوم وفنون نمود وکتب بسیاری بفرمان او تجلید وتذهیب واستنساخ وجمع آوری گردید.

این خلیفه بساختمان وبناوعمارت علاقه مفرطی داشت ابنیه خیریه بسیار بنانمودکه ابن بطوطه شرح دانشگاه عظیم مستنصریه اورا در رحله خود داده است.

المستنصر درسال ٦٤٠ ازدنیا رفت وپسرش عبدالله بجای او نشست.

۳۸
عبدالله مستعصم
۶۴۰-۶۵۶
المستعصم بالله

ابواحمدعبدالله بن مستنصر ملقب به المستعصم بالله آخرین خلفای عباسی و سومین فرزند عباس بن عبدالمطلب است
تولدش ٦٥٦
این خلیفه ١٦ سال خلافت داشت که کارش فقط فرمان نوشتن ودعادادن بود که نمازجمعه وشمشیر وعصای خلیفه خرقه خلافت مخصوص اوبود ولی حکومت دست سلاطین ترك وتاتار ودیلم وغیره بود.

چون **منکوقاآن بن تولیخان بن چنگیزخان** درممالك ایران تسلط یافت وتاج گذاری کرد بقصد تسخیر بغداد بهوا بدید خواجه نصیرالدین طوسی وزیر محقق و دانشمند اوبرادرش **هلاکوخان** را برای تسخیر بغداد فرستاد ازآنجاکه چون اجل امتی وخاندانی وبالاخره فردی رسیده باشد اسباب محو ونابودی اوفراهم میگردد.

ابن علقمی وزیرمستعصم که شیعه بود ومانند اکثر درباریان ازدست خلیفه سخت ناراضی بود پیشنهاد کرد که تمام سلاطین مطیع خلیفه بغداد هستند واین لشکرانبوه بی جهت میخورند ومواجب میگیرند وکارنمیکنند بهتر است که آنها بکاری بگماریم که دسترنج آنها بخلیفه ریخته شود.

این پیشنهاد موجب قبول مستعصم قرار گرفت زیرا اواز وضع خود واباء اجدادش را میدانست که وجود تشریفاتی بیش نیستند وازفرط حرص و علاقه که بمال دنیا داشت دستمزد کار وصنعت احتمالی لشکریان را بودجه هنگفتی برای خود میدانست فرمان داد همه درپی کاروصنعتی بروند.

قشون متفرق شد ووزیرهم بودجه حقوق دستمزدی آنها رابصندوق بیت المال ذخیره کرد خلیفه هم درکمال عیش ونوش بخوش گذرانی پرداخت.

ضمناً ابن علقمی قاصدی نزدهلاکوخان فرستاد واورا ازکیفیت حال کار خود در خلیفه وعقیده خود مسبوق نمود.

هلاکوکه زمینه رامساعددانست ازراه النك همدان درسال ٦٥٥ ببغداد رفت خلیفه باابن علقمی مشورت کرد.

وزیر گفت لشکرمغول قدرت مقاومت دربرابرقشون بغداد ندارند اگرزنان بغداد ازپشت بامها لشکر مغول راسنك باران کنند تمام آنهاهلاك میشود .

ابن‌علقمی خلیفه عیاش رامشغول نمود تا هلاکوخان بالشکرجرار ببغداد رسیدند مستعصم دونفرسرلشکر باده‌هزارقشون برای مقابله باتاتارفرستاد جنك‌درگرفت قشون خلیفه مغلوب ومنهزم گردید .

خلیفه ازابن‌علقمی پرسید چه باید کرد ؟

وزیر گفت چون درمقابل قشون مغول که بزرگترین فاتح دنیابود نمیتوان مقاومت کرد مصلحت آنست که خلیفه خود را نزدهلاکوخان برود وهدایائی براو ببرد وباپولی بمسالمت بااوصلح کند که مانندسایر سلاطین فرمانی بگیرد وبحکومت خود بپردازد .

مستعصم مست ومخمور بخت‌برگشته این پیشنهاد را پذیرفت .

روزیکشنبه چهارم ماه صفرسال۶۵۶ بادوپسرس وبسیاری ازعلمای سنی وبزرگان دربین خوف ورجاء بامقداری جواهر وپول وهدایانزد هلاکوخان رفت تاوارد شدهلاکو دستورداد خلیفه ودوپسرش توقیف کردند .

وآنگاه ازدیگران استقبال شایـانی نمود وضمناً ازملازمان خود درباره کارخلیفه مشورت کرد بااوچگونه رفتار کند .

همه گفتند اورا باید کشت .

دراین اثنا گفته شد که کشتن‌خلیفه میمون نیست .

گفتند اورا درنمدی بپیچندوآنقدربمالند تابمیرد وکلیه ملازمین نزدیك‌بعقیده اورا ازعباسیان همه راقتل عام کرد باردیگرکسی نباشد که درمقام تجدیـــد خلافت یا حکومت بنی‌عباس برخیزد .

باین ترتیب پس‌از ۵۲۴سال خلافت عباسیان درهم پیچیده شدوحکومت بغدادهم بدست شیعیان علی افتاد واوراق سیاست منقلب شد .

پس‌از کشته شدن‌مستعصم‌چندنفرازفرزندان اوبمصر گریختند وآنجابخیال‌تجدید خلافت افتادند وایامی چند یکی‌پس ازدیگری خلافت اسمی چون خلیفه بغداد داشتند ولی‌هیچیك قدرت برتاسیس دولتی یاحکومتی نشدند بلکه همیشه زیردست امرای‌عرب وترك میزیستند تابکلی این خاندان محوومتلاشی شد .

مستعصم مردی‌بی‌حال وعیاش وخوش‌گذران بود که بیشتربسماع مطربان وتماشای مسخرگان یامطالعه کتب میگذرانید .

درباراو بازارتحریکات امرای اطراف ممالك اسلامی بود .

دراثراختلاف‌امراء سنی‌وشیعه که‌بشدت‌باهم‌درآویخته بودند امتزاج عناصرمختلف وتمدنهای گوناگون‌درزیرلوای واحد اسلام واختلاف سلیقه‌ها سبب نشست امراء وافکار پریشـان شده بود که ازاوراق همین کتاب درگذشته وآینده مطلب بدست می‌آید .

سیره خلفای بنی‌عباس

وقتی فیلم زندگانی خلفای بنی‌عباسی را از نظر بگذارنیم می‌بینیم مردانی نابکار و غدار و کینه‌توز سفاك و خونخواری بودند اگر آنها بدتر از بنی‌امیه نبودند بهتر هم نمیتوان شناخت ابو العباس سفاح اولین خلیفه عباسی بسفاکی وخونخواری شهرت یافت از بسکه خون ریخت و کشتار کرد معذلك او خیلی بهتر از منصور بود که مردی سخت مست و خونخوار و کینه‌توز بود و چقدر از رجال بزرك اسلام را کشت وحتی کسانی را کشت که خلافت خود مرهون خدمات آنها بود چون ابوسلمه و ابومسلم وصدها نفر دیگر از آن گذشته آنقدر از سادات علوی را کشت واز اولاد علی را نابود و محو و متلاشی کرد که حد ندارد و بازهم منصور را باهارون که مقایسه کنیم خیلی بهتر از هارون بود زیرا در عصر هارون کشتار عمومی علویین بجائی رسید که نظیر نداشت بی‌جهت برنا و پیر وسالخورده وخردسال را میگرفتند وزندانی می‌نمودند وشبانه آنها را کشته درچاهی میریختند چنانچه این فاجعه چندبار در خلافت هارون تکرار شد یکشب شصت ٦٠ نفر سیدرا کشت وجسد آنها را درچاهی ریخت وحضرت موسی بن جعفررا پس از چهارده سال زندانی بحیله ومکر مسموم نمود پس از او مامون اگرچه اوهم از کشتار بزرگانی مانند وزیران خود و بزرگوارانی مانند حضرت امام رضا دریغ نکرد وبناجوانمردی آنحضرت را بنام ولایتعهدی آورد و تحت نظر گرفت و کشت اما کشتار عمومی. او بقدر پدرش نبود از او که گذشت بفاصله مدتی اززمان معتصم و واثق متوکل آمد که گفتند رحمت بروح ناپاك کفن دزد اولی آنقدر سادات علوی وفاطمی وحسنی وحسینی وموسوی ورضوی کشتار کرد آنقدر دست وپا برید وزجر و تهدید وتبعید وشکنجه و آزارداد که همه مسلمین ازدست او بتنگ آمدند وباتفکیك ممالك اسلامی از قدرت خلفا برای جنك کاسته بنی‌عباس قبور بنی‌امیه را نبش کردند وسفاح دستورداد تمام قبور آنهارا اشکافتند وهر بدنی که هنوز باقی بود بر آنها تازیانه میزدند ومیسوزانیدند واگر باقی بود آتش میزدند چنانچه مسعودی ازهیثم بن عدی طائی روایت کرده که عمرو بن هانی گفت زمان سفاح باعلی بن عبداله عباس برای نبش قبر هشام بیرون رفتیم هنوز متلاشی نشده بود عبداله هشتاد تازیانه بربدن مرده اوزد آنگاه اوراسوزانید وبعد بارض وابق رفتیم وقبر سلیمان را نبش کردیم ازاو چیزی نمانده بود استخوانهای سرش راسوزاندیم وهمچنین باسایر قبور بنی‌امیه ودردمشق وقنسرین قبر ولید بن عبدالملك وخوداو را اشکافتیم چیزی باقی نمانده بود قبر یزید بن معاویه را کندیم که جز استخوانی باقی نبود وخطی سیاهی طولانی درقبر او دیدیم" وآنچه قبر مربوط ببنی‌امیه بود تفحص وتجسس کردیم وهمه را نبش نمودیم واگر استخوانی باقی بود آتش زدیم .

معتضد عباسی درسال ٢٨٤ منشوری مشحون برمثالب بنی‌امیه منتشر نمود وبدست هرسقائی داد که برمنبر معابر بخوانند وتمام بدع ومظالم آنها را برمردم عرضه کند.

مقایسه بنی امیه با بنی‌عباس

ازصفحات گذشته این نتیجه حاصل شد که بنی‌امیه چون رنك ودینی نداشتند وخلافت را بسلطنت تبدیل نمودند وباعلماء ودانشمندان چندان ارتباطی نداشتند وباایرانیان که دراسلام تاثیر حساسی داشتند بدبین وبدرفتاری کردند. بدین وآئین نه‌تنها حامی ونگهبان نبودند بلکه توجهی نداشتند بنی‌عباس ائمه اربعه حنفی ـ مالکی ـ شافعی ـ حنبلی‌را

روی عصبیت وایجاد نفاق دردین درمقابل‌عترت‌وذریه رسول خدا که ائمه دین‌اسلام‌بودند تراشیده وبوجود آوردند . وبین آنهاروی‌اصل تعصب‌وغرورمخالفت‌ها دردین ایجاد کردند مثلادرقصاص هر کدام طوری‌میخواستند قصاص کنندامام‌بر گزیده خودباید آن طورفتوی بدهدواین اختلافات درفقه این‌چهارامام آشکاراست وتاریخ هم مبانی اختلاف وموارد آن رانشان میدهد که‌هریك‌روی‌چه نظری فتوای‌خلاف دادند واینك مارامجال‌نیست‌ودر آخر کتاب‌این اختلافات رابیان میکنیم .

ایرانیان درصدراسلام وقرن اول ودوم نهایت جدیت وفعالیت رادرابتکار وابداع علوم‌وفنون بکاربردند ومی‌بینیم که‌اسامی دانشمندان ایرانی‌صفحات برجسته تاریخ‌اسلام رازینت بخشوده است بااین همه اهمیت‌منفور ومبغوض ومحسودبنی‌امیه بودند.

بنی‌عباس برخلاف‌بنی‌امیه باآنهمه بزه‌کاری وجنایات که‌نسبت بآل‌علی‌نمودند‌معذلك رنك دین بخودگرفته متظاهر بتقوی وادب ودین‌بودند وخودرا حامی ونگهبان دین‌اسلام میدانستند ودرنشرمبادی اسلام‌حقاً بیش ازبنی‌امیه باستثنای عمربن‌عبدالعزیز کوشیدند وممالك‌سند وبخارا وسمرقند تاحدود چین واندلس‌راکه درزمان اموی گشوده شده بود حفظ نمودند واسلام‌رادرمیان یهودونصاری ومجوس رونق دادند وبالاخص بنی‌عباس ابهت دینی رابیش ازعظمت سیاسی تقویت میکردند وازاینروباآنکه تسلط سیاسی آنها ضعیف شد وسلطه ونفوذ روحانی آنها همچنین برقراربود .

ایرانیان در دربار خلفا

بنی عباس‌بعلماء ودانشمندان بسیارمرتبط ونزدیك گشته وچون غالب دانشمندان دربار‌بنی‌عباس برخلاف بنی‌امیه ایرانی بودند وتربیت وتهذیت ونفوذ آنها یك اثر بسیار مهم‌وقوی درجامعه داشت ـ درشعروادب‌وحکمت وافسانه وتاریخ وعادات‌واجتماع و تقلید وتنسیق وسیاست واصلاح دیانت وحتی در طرب ولعب وباده گساری ایرانیان برازنده و محبوب بودند دررجال‌دولت علماء ومولفین‌ونویسندگان ودرمیان‌کاخ خلفاء وظیفه‌خواص وعوام‌نمایان وتاثیربخش گردیدند ـ دوره‌بنی‌عباس واجد عناصرقوی‌برای دفاع وحمایت آثارملی اسلام ازایرانیان گردیدایرانیان گاهی‌هم‌بعنوان خیرخواهی ووطن‌پرستی ایران پرستی راپیش میکشیدند وبسیاری ازآنها دارای مقام ارجمند ومنصب بلند گـردیدند و بنشردعوت وتأیید ملت وحفظ مبادی قوم مبادرت میکردند .

دعوت‌وتعصب ملی‌ایرانیان گاهی مخفی‌وزمانی آشکاربودوبقدری عظمت ونیرویافتند که عناصردیگرمسلمین از نفوذ وتسلط وعظمت آنرا هراسان وبیمناك شده آغاز دشمنی نهادند وتأثیر آنها رادرمعارف وفرهنك بعداً خواهیم دید .

بنی‌امیه‌وزرای خودرا بمناسبت آنکه برشام‌خلافت‌داشتند وبرومیها نزدیك بودنداز رومیهاونصاری گرفتند که دشمن‌سرسخت اسلام‌بودند بنی‌عباس تـا معتصم وزرای خود را بمناسبت آنکه ازخراسان‌ظهور کردند ازایرانیان گرفتندوآنها دولت‌اسلام وشیعه‌علویین بودندبنی‌عباس ازمعتصم‌ببعد وزرای‌خودرااز‌عنصرتازه واردی‌باسلام‌یعنی تر کهـا انتخاب کردندوآنهاباهرسه طبقه دیگربدبودندوقساوت عجیبی‌نشان دادند بنی‌عباس درهرکاری

که بنی‌امیه میکردند بعکس عمل می‌نمودند مثلا بزانو نشسته خطبه میخواندند بنی‌عباس ایستاده خطبه خواندند بنی‌امیه حدی درحفظ رسم واداب عربیت داشتند بنی‌عباس بعکس آنها بکلی رسم عربی رامتروك نهاده برسم عجم وموالی عملی‌میکردند .

تجاوزات وتعرضات عباسیان بشعیان

نقض عهدمعاویه ودشمنی سخت بنی‌مروان و کشتن ومسموم کردن ائمه معصومین وزجروتبعید وتهدید وقتل ونهب اموال سادات علوی موجب شد که شیعه که دستش ازهمه کوتاه بود وبحکم طبیعت هر که ازجان دست شوید هرچه دردل دارد بگوید بسب ولعن متقابل اموی پرداخته وتبری دینداری ازاین خاندان بنماید چه شیعه هواخواه اهل‌بیت بودند وآنها هدف دشمنی وخصومت قرار گرفتند وبطفیل آنها شیعه رانیز مورد غضب قرارداد تا آنجا که فهمیدند آب ازسرچشمه خراب است واسنادومدارك توطئه وخصومت اولیه کم کم کشف شدوشیعه بخلفا بدبین وغضبناك گردید بالاخص که موضوع صلح امام حسن مجتبی واعمال فجیع معاویه وقتل وشهادت سیدالشهداء ودنباله آن کشتن اولاد علی بن الحسین زیدویحیی وبعد واقعه فخ که حسین بن علی راباچندین صدنفرازاولادعلی بوضعی دلخراش کشتنداین‌هاهمه بسبب سب شیعه بخلفای اموی گردید .

درخلال دوره بنی‌عباس هم مورد تعرض یاقساوت قلب وسختگیری خلفای عباسی شدند که ازاین پیش آمدها آلام وحس بدبینی آنها تشدید نیت وکینه‌شان افزون گردید وباآنکه بخلافت رسیدن بنی‌عباس بدست شیعه بودمعذلك باشیعه بفکرآنکه مباداخلافت راازآنها انتزاع نماید سخت بمخالفت پرداختندشیعیان که درتحت فشار قرار گرفتنددرایران مرکز اصلی تشیع وسرچشمه الهام افکارانقلابی تجمع کرده وجمعیت‌های سری تشکیل دادند و نتیجه انتزاع قسمتهای مهمی ازمنطقه نفوذ سلطنت خلفا گردید که برای اولین باردرسال ۲۰۸ خراسان مستقل شدو کم کم دولت عباسیان محدودومنحصر ببغداد گردید.

شیعه درحکومت ترکها

دردوره حکومت ترکها که اززمان معتصم نیمه قرن سوم شروع میشودشیعه دیگرروزخوش ندید تا اسباب سکونت وآرامشی بروی قلوب ونفوس آنها باشد بلکه برعکس ازتسلطدولت ترك جوروجفاوفشارهاوناملایماتی مشحون بربدخواهی وبدبینی ملاحظه‌مشاهده نمودندتاحکومت ترك‌درشبه جزیره عربستان باقی‌بود شیعیان هم‌دراین‌قسمت باقی‌ماندند .

شیعه که اکثرایرانی باهوش ولایق وزیرك بودبعقیده روحی‌تنهااکتفانکرد درشئون سیاست سخت مداخله داشتند واین دخالت برترکهاسخت‌بود که درتهدید وزجروتبعید وعذاب فرقه امامیه پرداختندوجنك احزابی شیعه وسنی راتشدید کردند .

شکی‌نیست که‌مخالفین شیعه جاه‌طلبانی بودند که ریاست‌ومقام ومنصب‌میخواستند واحسرازاین مقام‌ملازمه داشت‌باسکات شیعه که درمقام زجر واذیت آنها برمی‌آمدند و اوراق آینده این حقایق‌را روشن‌میکند.

تجزیه امپراطوری اسلام گفته شد که حفظ ۱۱۸ کشور پهناور بزرگ درتمام قاره روی‌زمین بفرمان یك خلیفه وامپراطوری برای مدت‌مدیدی غیرممکن است زیرا حوادث روزگار مولود حوادث افکار واندیشه‌هاست وهرچه وسعت‌حکومت بیشترشود قهراً اصطکاك بیشتر میگردد وخواه وناخواه ناراضی بیشتر میشود ــ

کشور اسلام روی قدرت‌علم واخلاق وفضیلت وداش بر جهـان بشریت سلطه یافت وتا امروزی که خلفا صورت ظاهر را اقلا حفظ میکردند مردم هم تشنه اصلاحات بودند و تعلیمات عالیه اسلامی روحی‌درکالبد جان‌آنها میدمید ازصمیم قلب استقبال میکردند و بسرعت‌بی‌نظیری کشورهای بزرگ تحت‌سیطره اسلام‌در آمدوبیش‌از هزار ملیون مردم‌جهان بارغبت نام باسلام گرویدند ولی‌چون خلافت‌دست اجانب بصورت مسلمان افتادومرتکب هزارها جنایت شدندوبروش قیاصره روم واکاسره ایران سلطنت ودربار وتشریفات تشکیل دادند ودست مظلومان بدیوان عدالت اسمی نمیرسید .

کانون سینه‌های پر کینه ومحروم از همه چیز مشتعل شد وبصورت حساب مشخص و ومنافع فردی‌در آمدهر کس ازگوشهٔ برای ریاست وجاه‌طلبی ومنفعت خواهی خودقیامی واقدامی میکردند وزیربار یکدیگر نمیرفتند آنگاه تجزیه شروع‌شد ــ

۱ــ برای اولین باراز طرف‌یکی ازافراد خاندان اموی که گفتیم اصلاعرب نبودند بنام **عبدالرحمن** در اسپانیا پرچم‌مخالفت باخلفای‌مرکزی برافراشته‌شد ودعوی‌استقلال کرد ودولتی مستقل در آنجا تشکیل داد ودرسال ۱۳۸ﻫ مطابق ۷۵۵ م که‌خلفای عباسی

درمرکز حکومت اسلامی خلافت راازبنی‌امیه بپشتیبانی ایرانیان گرفتند او خود مستقلا دولتی‌در اسپانیا تشکیل داد ــ

۲ ـ دومین بار سه سال‌پس ازعبدالــرحمن **ادریس‌نامی** که خودرا بخلیفه چهارم منسوب میدانست یعنی‌ازسادات علوی‌بود بنی‌عباس‌وبنی‌امیه را بیك‌چشم‌هر دوغاصب‌شناخت ودر **مراکش** سلسله‌ای علوی تأسیس کرد وشهر قدغه رادر سال۱۷۲ ﻫ مطابق‌با۷۸۸ م

پایتخت حکومت خود قرارداد وبقیه **افریقیه** را هم پس‌از حکمرانی **«اغلبی»** **وآل‌اغلب** در سال ۱۸٤ﻫ و۸۰۵م گرفت **برقیروان** استقلال یافت وازتصرف **آل‌اغلب** که نمایندهٔ خلفای عباسی بودند بیرون برد .

۳ ــسومین تجزیه‌درقرن سوم یعنی درسال ۲٤٦ ﻫ و۸۷۷م بود که **کهابن‌طولون** مصر وشام‌را مستقل ساخت وتاسی‌سال باحکام خلفای عباسی کشمکش کرد ودرسال۳۲۳ﻫ و۹۳٤م که **اخشید** سلسله خودرا تأسیس نمود دیگرهیچیك از ممالك مغرب فرات تحت نفوذ سیاسی خلفای بغداد نمانده فقط نفوذ اسمی آنها باقی بود و باستثنای **اندلس و مراکش** همه‌جا خطبه وسکه بنام خلیفه بغداد میخواندند ولی‌اعمال نفوذشخصی وجلب منافع‌فردی‌بود ــ گاهگاهی هم‌برای خلیفه تعارف وهدیه‌ای «حق‌السکوت» میفرستادندــ

۴ــچهارمین تجزیهٔ‌مهم درطرف شرق‌شروع‌شد که **کهطاهرذوالیمین**سردار نامی‌مامون درسال ۲۰٤ ﻫ و۸٤۹ م‌چون والی واستاندار خراسان شد رایت استقلال بــرافراشت و فرزندان طاهر سلسله‌هائی که بعداز ایشان روی‌کار آمدند .

یعنی **صفاریان- سامانیان- غزنویان**- مستقلا حکومت کردند ولی با اینکه این سلسله هم حکومت منصوری ونفوذروحانی خلیفه بغداد رامنکر نشدند اداره کشورخراسان وماوراءالنهر بتمامی دردست آنها بود وثروت هنگفتی از ولایات شرقی ایران بدست آوردند -

۵ - درنیمه شعبان قرن چهارم هجری که مصادف باقرن میلادی بودوعلم ودانش از مرکز اسلام بغرب وشرق وشمال وجنوب اسلامی جا گرفته خلافت بنی عباسی بتدریج ضعیف شد وتحت سیطره ونفوذ **قراولان** ترك **وصاحب** سالاران **وامیرالامراها** قرار گرفت وازیکطرف هم آل بویه بقیه متصرفات بنی عباس رامتصرف شدند وحتی دارالخلافه راهم در سال ۳۳٤ه و ۹٤٥م گرفتند ولی صورت ظاهرمقام خلیفه را اسما وتشریفاتاً حفظ کردند.

ازاین تاریخ «قرن ٤ تاقرن ۷» تاانقراض خلافت عباسی بدست مغول یعنی در سال ٦٥٦ه و ۱۲۵۸ م خلفا فقطدرباری داشتند وبرهیچ سرزمینی حکومت نمیکردند فقط وجود وزندگانی تشریفاتی دارند وهیچ قدرت کلمه ونفوذ حکومتی ندارند آنهانیز صرفاًخلیفه بغداد بودند ودرعصر خلافت ناصر سال ۵۷۵ دامنه اقتدار خلیفه ازچهار دیوار قصرش تجاوز کرد وعراق عرب را یعنی کلاه قدیم که دست سلاطین آل سلجوق بود تحت حکومت خود آورد -

بدین ترتیب خلافت بنی عباسی منقرض شد وممالك اسلامی وحکومت عباسی نصیب ادارسه -بنی اغلب- بنی طولون - طاهریان صفاریان-آل بویه بنی حمدان غزنویان گردید -

تجزیه دولت عرب مقارن استقلال اندلس بزعامت امویها بربرهای شمالی افریقا هم درالجزایر برای خود سلسله هائی مستقل درست کردند وفرزندان سردار اردوی اسلام در قیروان که یك ایرانی بودبنام عبدالرحمن بن حبیب موقع رامغتنم شمرده درتونس سلسله ای ایرانی تشکیل داد که سلسله آل رستم مشهور گردید -

کمی بعد درسالی که مهدی خلیفه حسین بن علی علوی صاحب الفخ رادرنیمه اول سال دوم در مدینه کشت یکی از همراهان حسین بنام ادریس بن عبدالله که نسبتش بحضرت امام حسن مجتبی میرسید وبافریقا گریخت ودرحدود طنجه دولتی بنام دولت ادارسه تشکیل داد.

خلفای فاطمی که درسال ۳۰۱ ازتونس ظهور کرده بودند بکلی ازحوزه دولت عباسی مجزا شده وسلسله فاطمین مصررا تشکیل دادند .

۳ -درهمان روزگاردسته دیگری بنام مزیدیان ازقبیله مزیدشیبانی ازطایفه بنی اسد ظاهر شد که درعراق قاهره حله راساختند وازسال ۴۰۳ تاسال ۵٤۵ حکومت کردندباز چندحکومت عربی دیگر پدید آمد که درغیر عرب بود -

اول حکومت دلفیان که ابودلف عجلی در گورستان تشکیل داد ومدتی حکمرانی میکرد دوم حکومت علویان طبرستان که حسن بن زید علوی تاسیس کرد وشرح آنراداديم

۱ -ازمقدمه طبقات سلاطین اسلام تالیف استانلی لین پول

سوم حکومت اغلبیان در افریقا بود که مدتها حکومت نمودند ـ
چهارم حکومت ادریسیان درمراکش ظهور کردند
پنجم حکومت عقیلیان درموصل بود که مدتی امارت داشتند
وبدین ترتیب پیش‌ازنهضت دوم‌عرب یعنی‌پس ازسقوط امویه هشت دولت‌عربی وغیر عربی تشکیل شداز منطقه‌نفوذ خلافت‌کاست بدین صورت

۱ ـادریسان	درمراکش‌درسال	۱۷۲	تاسال ۳۵۷	بریاست ادریس‌بن‌عبدالله
۲ ـاغلبیان	درتونس وغیره	۱۸٤ ـ	۲۸۹	بریاست ابراهیم‌بن اغلب
۳ ـدلفیان	درکردستان	۲۱۰ ـ	۲۸۵	ابودلف عجلی
٤ ـعلویان	درطبرستان	۲۵۰ ـ	۲٦۱	حسن‌بن زید
٥ ـحمدانیان	درحلب‌وموصل	۳۱۷ ـ	۳۹٤	آل‌حمدان
٦ ـفریدیان	درحله	٤۰۳ ـ	٥٤٥	فرید شیبانی
۷ ـعقیلیان	درموصل	۳۸٦ ـ	۳۸۹	بنی‌عقیل
۸ ـمرداسیان	درحلب	٤۱٤ ـ	٤۷۲	صالح‌بن مرداس

امارت‌عربی در تجزیه خلافت

چنانچه گفته شد دولت عباسی تازمان معتصم‌در قدرت‌توسعه بود وچون‌ایرانیان‌ازاطاعت‌آندولت‌سرپیچیدند وبعدتر کها متمرد شدند بکلی رشته‌آنها پاشیدتازمان متوکل که ایرانی وترك‌عربها را ازاطرافیان خلفا طردمیکردند وحقوق آنهارا قطع نمودندعربها که‌این خواری وذلت رادیدندبفکر انتقام افتادند درعراق وشام مصر ازکرد عرب وقرمطی وقبطی همه بر ضد عباسیان قیام کردند اماچون هنوز ترکهاقدرت‌داشتندتوفیقی حاصل‌نکردند فقط‌برخی ازقبایل کوچك درشام وبین‌النهرین تشکیل امارتی دادند وازاختلاف ترك وپارس وعرب استفاده نمودند

۱ ـ ازجمله قبایل بزرك که‌نفوذ آنهادر منطقه خودشان‌زیادبود آل‌حمدان ازقبیله تغلب درموصل وحلب بودندکه از۳۱۷ تا۳۹۷ امارتی تشکیل دادند وتمام‌آداب ورسوم عرب‌را احیاء نمودندمشهورترین آنها سیف‌الدوله بودکه متنبی اورا دراشعار خود شهرت داد.!!

۲ ـ درهمین قرن دولت دیگری حکومت عربی تشکیل دادبنام مرداسیه‌که موسس صالح‌بن‌مرداس ازبنی‌کلاب مغری میباشد صالح وفرزندانش ازسال ٤۸۹ حکومت‌داشتند

---

۱ ـ ابوالطیب احمدبن حسین کندی«کند از محله‌های کوفه است وغیر ازقبیله کند است» تولدش ۳۰۳ وفاتش‌سال ۳٤٥پدرش سقاءبودکه این‌شغل‌آنروز اهمیتی‌داشت واو قریحه شاعری‌پسندیده‌ای داشت که دراین‌فن‌شهرتی بسزاگرفت ـ ازقدرت‌فن‌شاعری پسندیده‌ای داشت که دراین فن‌شهرتی بسزاگرفت ـ ازقدرت فن‌شاعری در بادیةالسماوه دعوی نبوت کرد وبعدتوبه نمود ومداح سیف‌الدوله شد بعداز سیف‌الدوله مداح کافور اخشیدی وسپس مداح عضدالدوله دیلمی گردیـد دیوان‌متنبی‌مشهورترین دوادین شعراء عرب است که برآن حواشی وشروح بسیار نوشته شده است ـ

متعاقب آنها در صنعاء دولت عربی کوچکی بنام یعفوریه تشکیل شد که مدتی حکومت عربی دیگر بنام زیادیان در یمن تشکیل یافت که سالها امارت نمودند -

ازاین ده حکومت اول دولت علویان در طبرستان استقلال نام داشت و پس از آن ادریسیان در مراکش که هنوز دنباله آنست بقیه بنمایندگی خلفا امارت داشتند و بنام عباسیان سکه وخطبه میخواندند ؛

تاریخ اسپانیا در کشور اسپانیا قومی بنام گتهای شرقی که از مسیحیان اروپا بودند و بکشتی رانی و تجارت بسر می بردند .

مسلمین درسال ۹۲ هجری مطابق ۷۱۱ میلادی باسپانیا قدم گذاشتند و بتدریج سرتاسر شبه جزیره را گرفتند .

گروهی عیسویان که اسلام را نپذیرفتند بدامنه های جبال پیرنه پناه جستند - آرزوی آنها همیشه آن بود که فرصتی دست دهد ومسلمین را از سرزمین پرانی خود بیرون کنند وبار دیگر اسپانیا را تحت تسلط وتصرف خود درآورند وبدین نیت غالباً بامسلمین در زدوخوردو کشمکش بودند .

این مناقشه ها و مبارزه های سیاسی قریب چهارقرن طول کشید ـ تادولت اموی اندکی روبضعف نهاد و ملوك الطوایفی درممالك اسلامی ظاهرشد عیسویان بیرون نمودن قسمتهائی از اسپانیای شمالی وشرقی را از کف مسلمین موفق شدند و در آن نواحی دولتهائی برای خود تشکیل دادند مانند دولت **ناوار** در دامنهٔ عربی و **آراگن** در دامنه پیرنه مرکزی ودولت **لئن** در اسپانیای شمالی غربی ودولت **کاتالونیا** یعنی ایالت **بارسلن** کنونی چندی بعد پرتغال وولایت **گاستیل قشطالونه** در مرکز اسپانیا مستقل شد وهمه برضد مسلمین متحد شدند وبتدریج تمام اسپانیا باستثنای سلطنت کوچك **غرناطه** «محصور بین کوههای جنوبی اسپانیا و ساحل مدیترانه » ازتصرف مسلمین بیرون آوردند وحوزه اقتدار مسلمین دراسپانیا منحصر بهمین ناحیه کوچك شد که خاندان **بنی الاحمر** بر آنجا فرمانروائی می کردند.

آغاز خلافت درمغرب تفرقه و خلافت اسلامی ازعصر منصور آغازشد وعلل وعواملی داشت که میتوان مهمتر ازهمه وعلت العلل را بیدادگری بآل علی وایرانیان هواخواه آنها دانست .

همینکه خلافت بدستیاری ایرانیان ازامویین وآل مروان گرفته شد بدست بنی عباس سپردند وبعد هم عدم لیاقت آنها برایرانیان ثابت شد انصراف حاصل کرده متوجه آل علی شدند ـ فرماندهان دوره اموی که در شرق و غرب کشورهای اسلامی بودند علم مخالفت بر افراشته و مستقلا خلافتی تشکیل دادند از آن جمله خلفای اموی دراندلس میباشند که در این عصر اعلان استقلال دادند که بعد بشرح آن می پردازیم .

خلفای اموی اندلس امپراطوری اسلام بسرعت شگفت آمیزی درسراسر دنیای صدر اسلام پرچم حکومت خودرا بااهتزاز بر افراشت ـ و این سرعت فتوحات و جهانگشائی تا زمان هارون ومامون بنهایت رسید که بقول مستشرقین در

تاریخ بشریت نظیر نداشته است. اواخر دورهٔ امویان و اوایل دورهٔ عباسیان فتوحات بکمال رسید و درچهار قاره خاک اسلام حکومت یافت.

تجزیه‌دولت‌عرب

درعصر هارون اگرچه باشکوهترین ادوار خلافت اسلامی بود ولی باید آن را دوره تجزیه خواند زیرا در اثر بدرفتاری و کشتار وافر غالب ممالک اسلامی مهیای خروج از تحت نفوذ خلفای بغداد شدند.

تجزیه دولت عرب مقارن باجلوس ابوالعباس سفاح بود که بجای بنی امیه نشست وچون دست بکشتار امویان گذاشت یکی ازاین خاندان بنام عبدالرحمن نوه هشام بن عبدالملک از جنگ بنی عباس گریخت و ازطرف مشرق داخل اندلس شد بهمین جهت او را عبدالرحمن الداخل نامیدند سال ۱۳۹.

مردم اندلس که هواخواه بنی‌امیه بودند - «چه نژادامویها غربی بود» اطراف او را گرفته با اوبیعت کردندوچون پای بنی‌عباس هنوز بسرزمین ایشان نرسیده بود معارضی نداشت و سلسلهٔ معتبری تشکیل داد که بنام خلفای اموی اندلس مدتها در آن دیار باشکوه وجلال بسیار حکومت کردند.

فتوحات بنی امیه

پس از فتوحات مشعشع عصر شیخین نوبت بمعاویه رسیدچون استقرار یافت و حرص و ولعی در مال و مقام داشت دنباله فتوحات را گرفت اما دونقص بزرگ در سیاست او بود که سبب وقفه پیشرفت مسلمین گردید یکی باج وخراج دادن بنصاری که بنظر ما یقیناً سابقه باشئون خانوادگی او داشت وهمین جهت دلیل عدم موفقیت او درفتح قسطنطنیه شد.

بنی امیه بطور کلی دنباله فتوحات ایام ابوبکر و عمر را گرفتند و معاویه که در شام همسایه روم شرقی وسرزمینهای عیسوی نشین بود بنام جهاد باآنها بجنگ پرداخت و مهمترین لشکرکشی اوقسطنطنیه مرکز پایتخت روم شرقی بود که در سال ۴۸ بحمله پرداخت ولی پشت حصار های آنجا ماندندومنهزم برگشتند.

سلیمان بن عبدالملک آل مروان این حمله را تجدید کرد وبابرادرش مسلمه درسال ۹۷ - ۱۲۰۰۰۰ سپاهی با عدهٔ کشتی از طرف خشکی و دریا بپایتخت روم شرقی حمله کردندو آنشهر رامحاصره نمودندلیکن ازعهده تسخیر برنیامدند سلیمان برادرش مسلمه را برای فتح گذاشت و بپایتخت خود برگشت سی ماه قسطنطنیه در محاصره بود وچون مردم آن شهر ازبالای حصار پارچه‌های آتشبار برسرقشون اسلام ریخته تلفات زیاددادند وچون خلیفه درگذشت مسلمه هم برگشت وباردوم هم مغلوب گشتند تا اول قرن دوم بدست محمد فاتح قسطنطنیه تصرف شد.

درعهد معاویه چنانچه درجای خود بحث کردیم بعلت انحراف شدید وتخلف وتمرد ازسیره اسلام مردم ازمعاویه سخت مکدر وناراضی شدند و بالاخص مردم افریقیه یعنی «تونس حالیه» ازاسلام برگشتند همان برگشتنی که اهل رده عصرابوبکر برگشتند.

معاویه عقبة بن نافع رابحکومت افریقیه فرستاد وآنمردقسی القلب مانند بسر بن ارطاة که بمدینه رفت گروهی را ازدم شمشیر گذرانید وچون شهری نبود که والی اقامت

کند درنقطه‌ای که فقط محل نزول کاروان بود بخیال بنای شهر افتاد .

درسال پنجاه هجری شهری ساخت که قیروان معرب کاروان نامیدند وبزودی از شهرهای مهم ومرکز افریقیه ودر صف شهرهای مهم بنای مسلمین مانند کوفه وبصره - بغداد - قاهره قرار گرفت وپایتخت عده‌ای ازامرای مسلمین افریقا گردید .

فتوحات عمده امویان درعهد ولید وهشام بود ومهمترین فتوحات آنها از این قرار است .

۱ - درطرف مشرق عامل حجاج بن یوسف مهلب بن ابی صفره برخراسان ختلان و خجند رافتح نمود .

سپس درعهد سلیمان بن عبدالملك پسرمهلب یزید باسپاهی عظیم از مردم شام و مصر وخراسان برای تسخیرچین بجرجان درگرگان آمد و چون تصرف چین بنظرش مشکل آمده ازجرجان بطرف طبرستان رفت وبرادرخود خالد را بجنك سپهبد طبرستان فرستاد وسپهبدبرادریزید راکشت وناچار اواز درمسالمت واردشد .

اماچندی بعدبقصد انتقام ازراه ری برماوند حمله کرد و مردم آنجا را قتل عام نمود امابازنتوانست قدم بخاك اصلی طبرستان گذارد .

طبرستان بهمین حال بود تاعهد بنی عباس بدست خود ایرانیان حامی بنی عباس آنخاك وسیع راتصرف کردند چنانچه در فتوحات بنی‌عباس‌خواهیم گفت .

عامل دیگر حجاج برخراسان قتیبةبن‌مسلم بود که اوچغانیان راگشود ویکی از سران‌سپاهی او بنام **نصر بن** سیاربر**فرغانه** تسلط یافت‌وحدودممالك اسلامی راتامرکز آسیا ومرزچین رسانید .

درروزگار ولیدحکومت حجاج برعراقین یکی ازسرداران اوجلگه سندراکشور وغنایم بسیار از غارت بتکده‌های هند بدست آورد و راه اسلام را بطرف کشور پهناور هندوستان بازکرد ودرعهد خلفای دیگری اموی دامنه فتوحات مسلمین وسندپیشرفت

۲ - درسمت مغرب زمان بنی امیه حکومت افریقیه نصیب موسی بن نصیرشد واو ازطرف قیروان بطرف اقیانوس اطلس پیشرفت وسرتاسر مراکش حالیه را تسخیرکرد وبهند و طنجه رسید وچون آنجا آخرین نقطه خشکی طرف مغرب مسلیمن بودآنجارا المغرب الاقصی نامیدند .

جبل‌طارق - موسی‌بن‌نصیریکی‌ازغلامان خودراکه طارق‌بن‌زیادنام‌داشت والی‌مغرب کرد وخود بقیروان برگشت .

طارق در سال ۹۲ بخیال افتاد که ازدریای مدیترانه بگذرد و‌اسلام را دراسپانیا منتشرسازد بـاین عزم ازتنگه‌ای که هنوز بنام طارق و کوهی که ابتدا طارق برآن فرود آمد وعده‌ای سپاه باکشتی عبورکردند و چون بپای کوه مزبور رسید امرداد کشتی‌ها را بسوزانند تا لشکریان امیدی بمراجعت نداشته باشند آنگاه طارق بر جبل کوه بالا رفت وبابیانی مهیج مسلمین را بفتح اسپانیا تحریص و تشویق نمود .

مردم اسپانیا طایفه زیری گت وپادشاه آنها ردریك «لدزیق» نام داشت .

سپاهیان طارق باوجود عده قلیل در سال ۹۲ مطابق ۷۱۱ م درمحل شریشق بفتح بزرگی نائل شدند ودرنتیجه این فیروزی جلگه حاصلخیز جنوب شرقی شبه جزیره ایبریا بدست مسلمین افتادآنجا مسکن طایفه وحشی ژرمنی واندالها بودکه واندالوزیا میخواندند ومسلمین آنجا را اندلس گفتند و بتدریج تمام اسپانیا باندلس شهرت گرفت .

طارق پس از ورود بخاك اندلس پشت سریکدیگر بلاد غرناطه ـ قرطبه ـ طلیطله رانیز گرفت و از راه‌جلگه ساحل شرقی اسپانیا را فتح وجزایرغربی مدیترانه و جنوب فرانسه وشمال اسپانیا رانیز برویمسلمین گشود .

این فتوحات تا عصرعمربن عبدالعزیز انجام شد وتا آنروز مجاهدین اسلام همه عرب بودند وتعصب وغیرت عربی درنشر دین سبب موفقیت آنهاشد وهمه جا لشکریان اسلام بسیره مجاهدین‌عصرشیخین بقصدفتح وغنیمت واعتلای اسلام می‌جنگیدند ومرگ رابرای نیل بدرجه شهادت وفوزعظیم برای وصول بهشت بحدکمال می‌طلبیدند .

یعنی معتقد بودند اگر بکشند یاکشته شوند بهشت میروند ولی اوایل قرن‌دوم واواخر عصرامویان چون قشون بومی‌افریقائی وبربری که اسلام قبول کرده بودند وتازه مسلمان سست ایمانی بودند درقشون راه یافتند .

قصدشان‌فقط غنیمت جنگی بودآنهاباعث شکست ووقفه فتوحات وپیشرفت‌مسلمین شدند تا اندك غنیمتی‌بدست می آوردند فرارمیکردند دربند فتح وپیروزی نبودند ولذا بین اعراب مهاجر ومسلمین تازه وارد همیشه نزاع واختلاف بود .

عمربن عبدالعزیز خود در شهر زبونه از بلاد دامنه شمالی پیرنه فتح بزرگی نمودوآنجارا مرکز عملیات نظامی خودقرارداد و شهرهای **تولوزولیون** راگرفت‌وتا معابر آلپ غربی‌و قلب فرانسه پیشرفت .

در عهد هشام درنتیجه این فتوحات ممالك اسلامی بمنتهی درجه وسعت خودرسید چه در این تاریخ ازکنار سیحون تا اقیانوس هند تحت‌حکومت خلیفه اموی بود .

تنها نقاطی از دنیای معلوم آنعصرکه از این حوزه خارج محسوب میشد ممالك شمالی‌مدیترانه و روم‌شرقی وچین وقسمتی از هندوستان بود.

آخرین‌پیکار مسلمین دراروپا

در سال۱۱٤ه ۷۳٤م یکی‌از مهاجرین‌یمنی بنام عبدالرحمن غافقی سردار سپاه اندلس‌بود یعنی ازفتح‌قسمت جنوب‌شرقی فرانسه لشکریان خود راتا شهر**پواتیه** رسانید در آنجابین لشکریان فرانك بسرداری **شارل‌مارتل** با سپاه عبدالرحمن جنگ درگرفت مسلمین نزدیك فیروزی بودندکه عبدالرحمن کشته شد و چون شب شد بربرهای لشکری که قصدشان‌فقط غنیمت‌بودشبانه غنایم‌را برداشته فرارکردندکه مبادا از آنها پس گرفته شود درصورتیکه اگر اندکی مقاومت میکردند و انضباط را ازدست نمیدادند شارل‌را مغلوب میکردند ناچار بقیه مسلمین‌عرب هم منهزم شدند وسپاه‌شارل تاچندین فرسنك

مسلمین راتعقیب کردند ولی اثری نیافتند .

شکست پواتیه از وقایع مهم تاریخ اروپاست که مسلمین دیگر دراروپا به پیشرفتی نایل نشدند واروپای غربی ازنفوذ اسلام مصون ماند .

جنگهای هشام در مغرب هشام جنك باروميهاراپس ازمدتی تعطیل تعقیب کرد وپسرش معاويه ثانی وسليمان ثانی سرداران این جنگها بودند

این معاویه جدخلفای اموی اندلس است که روزی درشکارازاسب افتاد ومردقبرش نزدیکی شهر **بردسه** در آسیای صغیر باسم غازی موجودومعروف است که اغلب عوام اورابا یزیداول قاتل امام حسین اشتباه کرده اندهشام در کناره‌های دریای خزرجنگهائی باترکها داشتند که همیشه موفقیت آمیز نبود .

درزمان هشام دراسپانیا «اندلس» اعراب پس ازعبور ازپیرنه واستقراردر **ناربن** که درزمان عمربن عبدالعزیزفتح شد بافرانکها گلاویزشدند وبشهر تولوزحمله بردند که امیرفرانك جلوگیری کرد .

درزمان هشام عبدالرحمن والی اندلس شد ونخست مونوزه بربری را که درشمال اندلس یاغی شده بودوبااوداتحاد کرده بوددرهم شکست وازآنجابجنك او رفت واورامیان رود گاردن واردنی در«فرانسه« شکست دادولی اوداازشارل مارتل استمداد کرد واودر نزدیکی پواتیه بااعراب روبروشدجنك چندروزطول کشیدویکروزعربها حمله‌دسته‌جمعی سختی کردندولی فرانکهانیزپایداری نشان دادندوفردای آنروز اعراب پس نشستند رمضان سال ۱۱۴

ده‌سال بعداعراب بازازکناررود رون مقداری درخاك فرانسه پیش رفتند ولی فتح و تصرف نبودفقط تاخت وتازبودپایگاه این حمله‌ها قلعه ناربن بودکه بوسیله خطی ازقلعه‌های مستحکم رباط باایالت پروانس فرانسه اتصال داشت شارل پس ازفتح پواتیه قلعه ناربن را محاصره کردولی نتوانست بگیرد .

بیست ودوسال بعدپادشاه فرانك پپن ملقب بکوتاه آنجا رامسخر کرد ۷۵۹م ودیگر بتصرف اعراب نیامد .

پس ازجنك پواتیه هشام چند دفعه والی اندلس را عوض کرد ولی سودی نداشت وبا فرانکها برنیامدند ازطرف دیگر بربرهای افریقای شمالی ازجورعمال وسنگینی بارجزیه و مالیات سربشورش برآورده بودند .

هشام ازشام بسرداری کلثوم بن عیاض قشری لشکر برسر شورشیان فرستاد آن لشکر شکست خوردوعیاض کشته شد

بااین مقدمات دیدیم که بنی امیه ثابت کردند که ازعرب نبودند وغربیهاهم باآنکه هواخواه بنی امیه بودند ازفشارظلم وستم ومالیات‌های بی‌حساب معاویه وآل مروان بتنك آمدند که سربشورش برداشتند

استقلال غربیها درسال ۱۳۹ بپیشوائی عبدالرحمن الداخل شروع شدودولت اسلامی رادرغرب تشکیل داد درسال ۱۳۸ تاسال ۴۲۲ هجری بروش سیاست عباسیان عمل میکردند

عبیدیان

مقارن اوایل قرن سوم که قرمطیان ظهور کردند وتجزیه دولت اسلامی شروع شد مردی بنام عبیداله بن میمون اصفهانی از آنشهر بخوزستان رفت ومردم را بامام اسمعیلی درخفیه وپنهانی دعوت کرد وپس ازخود اوپسرش دنبال کارپدررا گرفت ومردی را بنام ابن حوئب برای دعـوت بیمن فرستاد واورا از یمن واعیانی بمغرب وافریقای شمالی فرستاد وقبیله بربری کتامه را جلب کرد .

ابن حوئب مرد دانا وزیرکی پیدا کـردبنام ابوعبداله الشیعی که او را مامــور افریقا نمود.

ابوعبداله بمکه رفت ودرآنجا باصاحبان قبیله کتـامه آشناشد وباآنها بافریقا رفت بنشردعوت مشغول شد وبربریها ازهمه طرف نزداوجمع شدند وکارش بالاگـرفت ومشغول کشورکشائی شد

نسبت خلفای فاطمی افریقا

این سلسله راعلاوه برفاطمیان عبیدیان هم میگفتند بدین جهت که نخستین خلیفه آنها **عبیداله** نـام داشته ووجه تسمیه آنها بفاطمی این است که آنهاخودرا ازنسل **فاطمه زهرا** میدانستند

خلفای عباسی که فاطمیان را یاغی ومعترض برخودمیدانستند نسب آنهارا تکذیب نمودند و قـدح کـرده آنها را از اولاد « یصان یهودی » مؤسس فرقه دیصانیه یهود میخواندند؛

درزمان القادر بالله یعنی سال .... هجری نوشته است دراین خصوص بامضای فقهاوقضات رسانیدند که فاطمیان مصراولادفاطمه زهرا نیستند بلکه یهودی بوده اندواین تبلیغات درمردم سنی العصردرآنزمان تأثیری بسزا داشت مـورخین نیزتحت تاثیر این تبلیغات قرارگـرفته ولذا هنوز نمیتوان تحقیقاً گفت نسب خلـفای فاطمی بکجا منتهی میگردد .

موضوعی که بیشتراین نظریه مشکوک را تائید میکرداین بود که این سلسله درآغاز دعوت ازتصریح نام ونشانی ونسب خوددریغ داشتند بلکه بیشترپیشوایان خـودرا بلقب ویاکنیه میخواندند ومعرفی میکردند مثلا وفی - نقی - رضی وغبره میگفتند در صورتی کـه نام خودعبیداله محمدبوده است .

دوستان وشیعیان فاطمی که اسمعلیه نامیده شده اند معتقدبودند که امامت ازحضرت امام جعفرصادق ع بپسرش اسماعیل وازاوبفرزندش محمدرسیده است در حالی کـه نصوص امامت صدسال قبل از تولدآنها بنام ونشانی ازشخص پیغمبرص وپدران آنها نقل وتصریح شده بود .

عقیده اسماعیلی بعدازآن شرح وبسط پیدا کرد وباافکارفلسفی وعرفانی آمیخته شد که هنوزهم ادامه دارد وهمان فرقه هم بچند شعبه وتیره تقسیم شد که امروزشعبه اسماعیلی آقاخانی قریب پنجاه میلیون پیرودر هندوستان دارد وآنها غیرازطایفه اسماعیلی بهرئی می باشند .

امام اسماعیل درسلیمه شام اقامت داشت ـ خلیفه عباسی المکتفی درسال......... هجری

قصد کرد اورا دستگیر نماید اوازسلیمه بمصر گریخت ومدتی درشهر فسطاط بصورت یك بازرگان در کوچه‌ها میگشت .

ابوالفداء مورخ معروف مینویسد خلیفه دستورداد امامرا درمصر دستگیر کنند ولی اورا نیافتند ودراواخردوره طولوئی‌ها که در مصر آشوب شد امام بافریقارفت تاخودرا معرفی نماید درشهرسجلماسه بدست بنی‌مدرار که متصرف افریقا بود گرفتاروزندانی شد ولی ابوعبداله الشیعی مشغول فتح بود وسه دولت افریقا یکی پس از دیگری بدست او سقوط نمودوقاده رااز بنی الاغلب وتاهرت را ازرستمیها وسجلماسه رااز بنی مدرار گرفت و امام عبداله وپسرش را اززندان بیرون آورد واورا بایك تجلیلی برقاده برد .

مهدی فاطمی تا ۳۲۲

اینجا عبدالله بنام مهدی فاطمی بخلافت نشست فاطمیان مصر از سال ۲۹۷ حکومت کردند — وبسیاری شادمان بودند که این حدیث رااز پیغمبر ص روایت میکردند که رسول خدا فرموده است

علی راس ثلثمائه تطلع الشمس من مغربها وآنرا منطبق باخلافت وسلطنت خوددانسته وگفتند آفتاب وجود عبدالله (محمد) ازمغرب طلوع کرده است —

عبدالله دراولین فرصت ابوعبدالله الشیعی و برادرش را کشت بهمان علت که عباسیان ابومسلم را کشتند زیراعبدالله هم مانندمنصور که از ابومسلم می‌ترسیداوهم ازعبدالله الشیعی که قهرمانی شجاع بودمی‌ترسیدواورا کشت وپس از آنکه خیالش ازاو راحت شد بتنظیم امور کشوری وجهانگشائی پرداخت —

برای لشکر کشی او دوراه راپیش گرفت یکی از طرف شرقی بمصر واز آنجا بسایر قلمرو عباسیان ودیگر ازغرب بسایرقسمتهای افریقای شمالی وجزیره سیسیل که درآنجاها هنوز بقایائی از فاتحان عرب حکومت میکردند—

مقصد و هدف اصلی عبدالله از حمله بشرق برافکندن عباسیان بود که مهدی پسر خودابوالقاسم راکه درآن موقع جوان ۲۲ساله‌ای بود با لشکری که یك نیروی بحری نیز آنرا کمك میکرد بفتح مصرفرستاد وطرابلس غرب وبرقه وسپس اسکندریه را بی‌زحمت مسخر کرد و گرفت اما در **فسطاط** تکین ترك با کمکی که مونس برایش فرستاده بود بمقاومت ایستاد ولشکر فاطمی ناکام ومایوس برگشت ولی پس از چندی تجدید مطلع کرد دوباره لشکری بهمان کیفیت و باهمان سردار عازم مصر شد وباز در فسطاط بهمان مانع برخورد ولی پافشاری کرد امادرمقابل پافشاری او امیرالامراء مونس از بغداد شخصا برای دفاع مصرآمد ولشکر مهاجم بار دیگر بافریقا برگشت و برقه ازدست اورفت درسال ۳۰۸ **ولیکن درطرف غرب دولت فاطمی همه‌جا کامیاب بود .**

درجزیره سیسیل سربازان بربری برئیس خود ابن قرحب که بغلبه متصرف جزیره شدوخودرا **مولای خلیفه عباسی** نامیده بود شوریدند واورا گرفته نزد مهدی فرستادند وبقتل رسید وسیسیل بتصرف خلیفه فاطمی درآمد .

مهدی سیسیل راپایگاهی برای تاخت وتازهای دریائی قرارداد وباکشتی‌های خود برسواحل **ایتالیا** و**دریای ادریاتیك** دستبردهای شگرف میزد **مغرب افریقا را از**

بقایای ادریسیان که مدتها در آنجا حکومتی داشتند صاف کرد پس از آن شهر وقلعه مهدیه‌را درقیروان ساخت که قیروان پایتخت خلفای فاطمی گردید .

القائم بامر الله ۳۲۴

مهدی درسال ۳۲۲ مرد و پسرش ابوالقاسم **بالقب القائم بامر الله** بجای اونشست ــ لشکر کشی بمصر برای سومین بار تجدید شد **القائم** لشکری بسرکردگی یکی ازموالی خودبنام دیذان روانه اسکندریه کرد وآنجا راگرفت ولی درفسطاط بامقاومت اخشیدوالی مصرمواجه شد که عقب‌نشینی کرد **القائم** درصددبود که لشکرنیرومندتری باسکندریه بفرستد ولی درداخل فتنه‌ای رخ‌داد که خلیفه رابدفع آن مشغول کرد .

یکی ازوقایع این بود که مکتب داری از قبیله بربری زنانه بنام **ابویزیدمخلد** بعنوان حمایت ازسنت‌اهالی کوهستان را شورانید ودرسال ۳۳۲ ناحیه تونس‌را بتصرف درآورد و **القائم** را در **مهدیه** محاصره کرد .

ابن‌ابویزید مردی بود شصت ساله که بر خری سوار میشد وبدینجهت اورا خمار «بتشدیدمیم» مینامیدند .

اسماعلیه میگفتند دجالی که دراخبار ظهورقائم ذکرشده این ابو- یزید است .

محاصره مهدیه یکسال طول کشید وقبیله کتامه که باخلیفه فاطمی بودند درجنگی شکست‌خوردنداماارئیس قبیله صنهاجه بارساندن خواروباربقلعه خلیفه را نگهداری کرد تاآنکه مریدان شیخ مکتب دارکم کم پراکنده شدند .

مکتب دارقوای تازهٔ فراهم کرد وجنگ‌راادامه داد دراین اثناالقائم مردسال ۳۲٤

ابوطاهر اسماعیل ملقب به‌المنصور

پس ازدرگذشت‌القائم‌پسرش ابوطاهراسمیعل ملقب به‌المنصور خلیفه شد وجنگ‌را درطرف غرب ادامه داد درضمن‌ابویزیددر جنگ بزخم مهلکی هلاک شدولی مملکت آنها دوچار آشوب و انقلاب شده بود ــ اوریمیها دوباره‌سرکشی‌نمودندو**مراکش** راتصرف کردند و**سیسیل** راهم عربی کلبی بدست گرفته بود ــ وهرکدام جداگانه حکومت میکردند .

منصوربرای استقرار‌براوضاع دست‌بکارشد وشروع بپیشرفت نمود که ناگهان‌دراثر سرماخوردگی درسال ۳٤۱ درگذشت

ابوتمیم‌معدملقب به‌المعزلدین‌الله

پس ازمردن المنصور پسرش ابوتمیم‌معد ملقب بالمعزلدین‌الله بخلافت نشست‌اما درزمان اومشکلی بزرگتر ازمشکلات‌عصر پدرش رخ‌داد وآن‌پیاده کردن لشکری بودازطرف‌عبدالرحمن خلیفه اموی اندلس **درسوس** و خواست انتقام حمله‌های فاطمیان را برقلمروحکومت اوبگیردولی درهمان‌موقع مسیحیان دراندلس شوریدندولشگراموی ناچارشدبرای آرام نمودن آنها باندلس برگردد .

سردارالمعزغلامی‌بودیونانی بنام‌جوهر که آزادشده بود«مولی» بالشکرهای **کتامه وصنهاجه** مغرب راآرام کرد ومراکش رادوباره متصرف شد سال ۳٤۷ .

المعز باخاطرجمعی بدون معارض باجرای سیاست دیرین فاطمیان پرداخت ومصر را فتح نمود ــ وضع مصردراین موقع عوض شده بود ــ زیراکافوراخشیدی مرده بودو کشور دچارقحطی وهرج ومرج بود.

یعقوب بن کلس که اداره آنجاراازطرف عباسیان بدست گرفته بودبواسطه رنجشی که ازابن فرات وزیربغداد داشت نزدالمعز آمد وضع آشفته مصر را شرح داد ــ در این اثنا جوهر بطرف مصررفت درسال ۳۵۸ بودکه براه سران مصر باستقبال اورفتند واظهار انقیاد واطاعت کردند **اخشیدیها درجیزه** اندك مقاومتی نشان دادندولی ماسارنی شکست خوردند وجوهروارد فسطاط شدومحلی راکه بعد شهرقاهره خواندند وپایتخت مصرشد اردوگاه نمود .

پس ازاستقرارمصرنوبت شام شدکه جنوب آن بدست برادرزاده اخشید بودحسن بن عبداله سردارفاطمی جعفربن فلاح رادررمله شکست دادوسال بعد (۳۵۹)دمشق راتصرف کردشمال شام «حمص» هم بدست سیف الدوله حمدانی بود وانطاکیه دردست بیزانسیها وهردوباهم درزدوخورد بودند ــ بدین جهت فاطمی ها ازتاختن بآنجافعلا خودداری کردند بعلاوه مشکلی هم ازناحیه قرمطیها پیش آمده بود .

قرمطیها ازحسن اخشیدی متصرف دمشق مستمری داشتندکه بافتح فاطمیهاوزوال حسن آن باج هم ازمیان میرفت بدین جهت بمخالفت فاطمی ها برخواستند وباخلیفه بغداد آشتی کردندکه علیه فاطمیین قیام نمایند ازبنی عباس پول ها گرفتندوبکمك آنها برخواسته بردمشق حمله کردند .

جعفربن فلاح که ازآغازاین جنبش اهمیتی نداده بودکشته شدوقرمطی ها پس از دمشق رمله راهم تصرف کردند وازآنجا باجماعتی ازاخشیدیها بمصرهجوم بردند ودر جنگ اول برجوهروبربریها غالب شدند ولی درآخرشکست خورده بشام فرارکردند

دراین هنگام خلیفه فاطمی پایتخت خودرااز مهدیه بقاهره منتقل کرد واملاك افریقای خودراکه باپایتخت تازه بیابانها فاصله پیداکرده بودبه بکین واگذارکرد .

بنی زیری و سلطنت عرب

بکین پسر زیری بربری رئیس قبیله صنهاجه مردکافی و دولتخواهی بودکه ازطرف المعز موقع انتقال پایتخت حکومت آنجاراًمستقلادردست گرفت وسلطنتی تشکیل دادکه فرزندان اورا بنام **بنی زیری** نامیدند .

المعز بدون جنگ وجدال باقشون وتجهیزات خودوارد قاهره شده وباتشریفات بسیار بتخت خلافت نشست .

قرمطیها باردیگر ازشام بمصرآمدند المعز رئیس آنها راکه اعرابی بودشکست داد وبرقرمطیان غالب شدآنها راشکست دادکه بازهم بشام فرارکردند المعز درسال ۳۶۵ بسن ۴۶ سالگی درقاهره مرد واومردی فاضل وباهوش وکاردان بودکه در عین حال که شیعه بودبامذاهب دیگرسازش داشت وقبطیها رااجازه دادتاکلیساهای ویران شده خودرا ساختند وحتی اجازه دادکه کشیش نصارای مصر بافقهای مسلمین بحث مذهبی

کنند. وباید این‌فکردارالتقریب‌را درقاهره کنونی ازهزارسال پیش دانست که‌المعزمیل داشت باآنکه خودشیعه است بین‌مذاهب اسلام تقریب ونزدیکی ایجاد کند که با هم بنظرمهرومحبت بنگرند ولی این توفیق حاصل نشد .

نزارملقب‌بالعزیز

پس‌ازدرگذشت‌المعزدرجوانی‌پسرش‌نزارملقب‌بالعزیز بخلافت نشست وسیاست پدررا تعقیب کرد ،

درجنوب شام‌سرداری ازبختیاربویهی که نامش‌افتکین بود بماجراجوئی غلبه‌یافته بودنزارجوهررا برای سرکوبی اوفرستاد ـ انتکین ازقرمطیهاکه دشمن دیرین‌فاطمی‌ها بودنداستمداد کرد ـ جوهردرقلعه‌عقلان‌محصورشد خلیفه فاطمی شخصا بشام‌رفت‌متفقین که افتکین قرمطیهابودند شکست خوردند افتکین بحیله دستگیرشد قرمطیها هم سر باطاعت فرودآوردند وباجگذارفاطمیها شدند وازاین تاریخ ۳۷۸ انقراضشان قطعی‌شد

شرفای مکه

دراین‌اثنایکی‌ازعلویین‌مکه‌راگرفت وآنجارامتصرف‌شدوبنام شریف مالك گردید وبدویهائی که زیرفرمان قرمطیها بودند برشریف مکه خروج کردند۳۷۸ که آنها راهم شکست فاحشی دادندوازصفحه‌حجازبکلی محوشدند .

وفقط چندنفر که باحساء رفته بودند قلمروآنها درآن نقطه بود که‌آنهاهم پس از مدتی یعنی درسال۴۲۹ بکلی ازمیان رفتند ـ وبدین ترتیب جنوب شام هم بدست‌خلفای فاطمی افتاددرهمین موقع درحلب هم ترکی بنام انوشتکین وزیری مرداسیها رامنقرض کرده خودش متصرف‌آنجا شده بود.

عزیزاداره کشوررا بوزیرخودیعقوب‌بن کلس یهودی‌واگذاشته بوداوهم‌درسال ۳۸۰ مردوشش سال‌بعد ازاوعزیز درسال ۳۸۶ درگذشت .

منصورالحاکم بامرالله

چون‌عزیزدرگذشت پسرش منصورملقب بالحاکم‌بامرالله‌جای پدررا گرفت این‌خلیفه مرد مالیخولیائی و دیوانه‌ای بود که فرمان‌های عجیب‌ومتناقصی میدادودراجرای آن برمردم‌سخت میگرفت وخودش‌هم برای مراقبت دراجرای اوامردر شهرمیان مردم میگشت.

یکوقت حکم کرددکان‌ها وبازارها شب‌بازباشند وروزبسته چندی بعد عکس آن را فرمان‌داد ومقررکرد هیچکس پس‌ازغروب ازخانه بیرون نیاید .

یکروز فرمان دادزنهاازخانه‌بیرون‌نیایند وبرای‌اجرای این‌حکم مقررکرده‌بود که کفش‌دوزان‌زنانه ندوزند درآغازنصاری ویهودرا بشدت تعقیب کرد ومعابدآنها راویران نمودوآنها را ملزم کرد که‌لباس متمایز بپوشند واین‌حکمی بود که عمربن‌خطاب هم در زمان‌خود مقررکرد ولی‌الحاکم آنرا تاکید نمود ودستور داد که‌آنها درحمام خلخال‌بپا داشته باشند .

بعدحکم‌آزادی مذهب راداد بطوری که ارتداد رانیزمجاز نمود وخودش باآنکه بروش اجدادش شیعه بود مدتی بمذهب سنت رفت پس ازچندی اسماعیلی شد وخود را هفت امامی که اسمعیلیان‌معتقدبودندمیدانست‌اهل سنت ازالحاکم سخت ناراضی‌بودند

ویك شاهزاده اموی ابورکوه نام داشت که ازدربارخلیفه اندلس طردشده بود به برقه آمد وجمعیتی ازعرب وبربر بدوراوجمع شدند وبدروازه قاهره رسیدند .

در این موقع لشکری از شام شتابان بیاری خلیفه آمد و پایتخت ازخطردشمن رست و**ابورکوه** دستگیرواعدام شد .

گارد مخصوص خلیفه همه سپاهیان افریقائی بودندوبدین جهت لشگریان ترك وبربر غالباشورش وفتنه میکردند.

الحاکم درسال ۳۹۵ مدرسه‌ای برای تعلیم مذهب اسماعیلی و روش داعیان بنام دارالعلم ایجاد کردند وخود مصمم شده بود که آن مذهب را مذهب رسمی مصرقراردهد.

یك مبلغی ترك نژاد نامش درزی «بدوفتحه» یك روز درمسجد نامه‌ای برمردم خواند مشعربرانکه روح آدم بجسد علی بن ابیطالب ۴ منتقل شد و پس ازاودرفاطمیان سیرکردواینك بحاکم رسیده است.

از شنیدن این سخن مردم بشوریدند درزی باشاره حاکم بشام گریخت ودرلبنان شاگردانی پیدا کرد که دنباله آنهاهم اکنون بنام درزویهادرلبنان موجوداست واینهاامروز هم آنحاکم را مظهر یامجسمه خدامیدانند.

الحاکم دوبار دیگر برای قبولاندن الوهیت یا مظهریت خود کوشش کرد وبجائی نرسید **حمزهٔ ایرانی** که مؤسس این حرف بود بر اثرشورش مردم اوهم نیزمجبوربفرار شده بدرزی پیوست ونام اورا امروزهم درزوزیها احترام میکنند وکلمات اورامقدس میشمرند

حاکم درسال ۴۱۱ یك روز بامداد که بمعمول خود سواربرخرمیشدبکوه مقطم رفته بود بشکل مرموزی ناپدید شد ومحتمل است که کشته شده باشد .

سبت الملك فاطمی

چون حاکم درگذشت پسرش شانزده سال بیش نداشت دخترش که فرزند بزرگتراز پسربود بنام **ست الملك** خلیفه فاطمی شدوبجای پدر نشست وعده ازسرلشکران راکه باعث آشوب وانقلاب شده بودند کشت و نظم وامنیت رابرقرار نمود وتا چهارسال فرمانروائی در سال ۴۱۵ درگذشت.

علی ملقب به الظاهر بالله

پس از سبت الملك علی برادراوکه دراین موقع بیست ساله بود بخلافت نشست وزمام حکومت را در دست داشت ولی درسال ۴۲۵ بمرض طاعون درگذشت و این خاندان تا اینجااکثر بجوانی و ناکامی مردند .

ابوتمیم معد ملقب به المستنصر بالله

پس از الظاهر پسر هفتساله او ابوتمیم معد بالقب المستنصر بالله جای پدر را گرفت و مدت شصت ۶۰ سال خلافت کارهای مهمی انجام داد ــ سیوطی مینسویسد هیچ کدام از خلفای اسلامی این مدت حکومت نکردند و دراسلام نظیر وسابقه نداشت

مادرمستنصر فاطمی کنیز سیاهی بود واورا بخشونت تربیت کرده سخت قوی وپایدار بود عده سیاهان را درلشکر زیاد کردبطوری که بالغ بر **پنجاه هزار** ۵۰،۰۰۰ نفرشدند

شورش غلامان ترك و دسیسه بازیهای درباریان اخلالها ایجاد کرده و بتحریك **چرچرائی** وزیر اهل دمشق شوریدند ولی مستنصر با همان قشون سیاه پوست بر آنها غالب شد و همه را مضمحل و متلاشی نمود .

در افریقای شمالی معز بن بادیس ازخاندان **زیری** سر باستقلال بر آوردند سال ۴۴۰ و مغرب از حوزهٔ خلیفهٔ فاطمی بیرون رفت.

مستنصر شورش ترکان را باپول تسکین داد و چون پول تمام شد متوسل بیکی ازامیران حمدانی شد که نامش **ناصر الدوله** بود « این ناصر الدوله غیر از ناصر الدوله اول حمدان است » که اورا درسال ۴۵۴ بوزارت خود گماشت .

ترکان بازحمله کردند و غالب شدند قصر خلیفه را با کتابخانه نفیس و عظیم آن آتش زدند وناصر الدوله را کشتند و ترکی را بنام **ایلدکز** بجای او برقرار نمودند سال ۴۶۵ و حتی دربعضی ازشهرها خطبه را بنام خلیفه بغداد خواندند .

مستنصر برای سرکوبی ومتلاشی نمودن ترکها یك مرد ارمنی را بنام بدر الجمالی باعده ای سپاهی ارمنی که خشن و جسور وشجاع بودند استخدام کرد و در سال ۴۶۶ او برترکها ظفر یافت و سران ترك را کشت وبعنوان **مرگوش** « امیر الجیوش » قدرت را بدست گرفت و کشور فاطمی را آرام نمود .

در خلافت طولانی مستنصر ـ تبلیغات اسمعیلی در کشو های اسلامی توسعه یافت داعی او **حسن صباح** درایران دستگاه مهمی برپا کرد که درفصل مخصوص نوشته ایم و شاعر معروف **ناصرخسرو قبادیانی مروی** هم ازدعات این مستنصر است که عنوان حجت گرفت ودرخراسان و ماوراءالنهر تبلیغ میکرده است.

دعوت اسمعیلی در خراسان ظاهرا از همان سالهای اول ظهوران یعنی اززمان عبدالله بن میمون اوایل قرن سوم ظهوریافته وقوت گرفته **قرمطی شدن پادشاه سامانی که صاحب سیاست نامه ذکر کرده است** مربوط باین دعوت بوده است .

درزمان مستنصر یك بار درضمن آشوبی بنام آشوب بساسیری نام خلیفه فاطمی تا بغداد شهرت یافت و آنجا بر منبر نام اورا بعظمت بردند ولی ظهور سلجوقیان خلافت بغداد را حفظ کرد ـ که درضمن حال آنها ذکر شده است.

احمد ملقب به المستعلی بالله

پس از مردن معمرترین خلیفهٔ اسلامی فاطمی یکی ازجوانترین فرزندان او بنام احمد ملقب به المستعلی بالله بحمایت وکاردانی وزیر پدرش امیر الجیوش ارمنی شاهنشاه بن بدر الجمالی بخلافت نشست و امیر الجیوش را لقب **الملك الافضل** داد .

درزمان این خلیفه فاطمی قرن پنجم **اسمعیلیه ایران** از دستگاه مصر جدا شدند زیرا آنها پس از مستنصر پسر بزرگش نزار را خلیفه میدانستند ـ چون فرقه آزآن جدا شد مستعلی نزار را خواست تا اورا بکشد که فرار کرد ولی عاقبت الامر نزار گرفتار برادر شد و بزندان افتاد ودرگذشت .

طرفداران مستعلی مدعی بودند که مستنصر خود نزار را از جانشینی عزل کرد ولی نزاریه میگفتند اعتبار بر نص اول است.

مستعلی درسال ۴۹۴ درگذشت ـ

منصور ملقب به الآمر باحکام‌الله

پس‌از مستعلی ومواجه شدن با جنگهای صلیبی منصور بلقب به‌الامر باحکام الله بتخت خلافت فاطمی نشست‌ودرسال ۵۱۵ امیرالجیوش راکه فرمانروای‌مطلق ومتمول بزرك کشور شده بود بقتل‌رسانید وبروایتی نزاریة اورا بجرم‌انتقال خلافت ازاو ببرادرش کشتند.

کشته‌شدن امیرالجیوش بآن‌قدرت وشجاعت سبب‌بحران کشورفاطمی شد وباز دست دادن آن سردار باکفایت‌مواجه با آشوب وفتنه‌شدندوبالاخره خودش پس‌ازچندی بضرب‌کارد فدائیان نزاری درسال ۵۲۴ ازپادر آمد ـ

ابومیمون الحافظ‌الدین الله

چون منصوردوم فاطمی کشته شداولاد پسرنداشت ارکان دولت مردی‌را **بنام ابومیمون عبدالمجید ملقب الحافظ لدین الله ازهمان خاندان** ازشاخه دیگری بخلافت نشاندند. الحافظ بیست سال خلافت کرد و همیشه مواجه با اشوبها و انقلابات بود و فعالیتی نشان داد و آخرالامر بفعالیت وتحریك نزاریها درسال ۵۴۴ کشته شد.

پس‌از الحافظ پسر هفده‌ساله‌اش بنام‌محمدالظافر بالله جانشین پدرشد.

محمد الظافر بالله

یك‌مردی کرد وسنی‌بنام **ابن‌سالار** «سالار» رئیس دربار خلیفه وفرمانروای کشور فاطمی بود. بتحریك‌یکی‌ازامراء که باکمال قوی آنهم ازفدائیان نزاری کشته‌شد درسال ۵۴۹

عبدالله‌ملقب بعاضد بالله

درزمان الظافر تمام رشته امور بدست امیرشیعه بنام طلایع‌بن دریك که‌بعداً می‌بینیم ازبزرگان‌مصر وپادشاهان‌معروف خواهد آمدااداره میشد. چون‌الظافر مردعبدالله‌ملقب بعاضد که ازنواده الحافظ بود خلیفه شد دراین اوقات اتابکان **آقا سنقری** که جوانی از سلجوقیان بوداز موصل بشام نفوذکرد ومباشرجنگهای صلیبی‌بودند دراین‌اثنااتابکان که‌قشون فراوان‌زیر دست‌داشت خانواده کردی بوده که پسرانی‌داشت‌بنام **پسران‌شادی** وفرماندهی نیرومند بودهمسایه دولت ضعیف فاطمی گردید ـ

دردربار فاطمی که امیربنام **بشاور وضرغام** برسروزارت بهم‌زدند وشاور بدولت همسایه متوسل شد وعده خراج سالیانه‌دادپادشاه اقسنقری که ازضعف مصر آگاه ومنتظر چنین روزی بود سردار کرد خود شیرکوه بسر شادی را با لشگری بمصر فرستاد شاور راهم بکرسی وزارت نشاندند وبانتظار وعده‌پول برگشتند ولی‌شاور وعده‌خلافی کرد و شیرکوه بمطالبه بمصرآمد واسکندریه راتصرف کرد ـ شاورهم بوعده مالی فرنگیهای صلیبی رابیاری خودآورد وشیرکوه رادراسکندریکه محاصره کردند وکار بصلح‌انجامید وشیرکوه باگرفتن پولی بشام‌بازگشت سپس میان‌شاور وفرنگیها بهم خورد تاکار بجنك

کشیدتاشهر قدیم مصررا آتش زدند بازشاور آ نهارا باپولی متقاعد نمود تـاباز گشتند ولی پادشاه آقاسنقری ازاین پیش‌آمد استفـاده کرد بامردم وخلیفه باومتوسل شدندکه فرنگیها راعقب زد ـ

بهرحال شیر کوه‌رادوباره بالشگری‌عظیم‌وتجهیزی‌کامل بمصرفرستاد وخلیفه‌رادراین موقع‌بااحترام فاتح پذیرفت ووزارت خودرا بـاوتفویض‌نمود. چندروزبعد کردهاشاور را گرفتند وطولی نکشیدکه شیر کوه مرد وخلیفه برادرزاده اوصلاح‌الدین یوسفـرا بجای اووزارت داد ـ سیاحان خلیفه برصلاح‌الدین شوریدند واوآنها رانابود کرد وخلیفه رادر قصری‌محدودومحبوس‌نمودوپس‌ازچندی‌اوراخلع نمودوخلیفه‌عباسی‌المستضی باللهرا بخلافت اعلام‌کرد وعاضد مرد وخلافت ـ دوره فاطمی‌منقرض وپایان یافت سال۵۶۷

سبب‌تسلط فاطمیان درمصر

دراین‌جا میخواهیم علت‌سقوط مصررا در عصر خمارویه وسبب تسلط فاطمیان را بر مصر گوشزد کنیم وچون علت‌فساد اخلاق وشنایع اعمال‌بود بریشه مطلب پرداخته ویك اصل روانشناسی درعلم‌الاجتماع بدست میدهیم .

بی‌عفتی خلفاء

اسلام براساس‌تهذیب اخلاق‌شروع بدعوت فرمودوعلت العلل دعوت خود را تهذیب وتکمیل مکارم اخلاق‌بشرقرارداد ولی‌چون حکومت اسلام‌از سیر خودانحراف پیداکرد درست‌جاه طلبـان‌بی خبر ازعلم و فضیلت باعمال شهوات وشنایع اعمال پرداختید .

اصولا تاریخ‌نشان داده‌وسیره بشربر این‌بودکه چون آسایش یافت وموجبات‌زندگی فراهم‌گردید وثروت ومکنت دردست اوبـرایگان و فـــراوان شد طغیان میکند و بتن پروری وفحشاگری می‌پردازد. قرآن هم‌این‌حقیقت‌راکه‌درخمیره بشراست گوشزدفرمود. آنجاکه‌میفرمایدان **الانسان لیطغی آن راه استغنی** بشرظلوم‌وجهول‌چون‌دیدازاحتیاجات زندگی بی‌نیاز گردیدطغیان‌وسرکشی میکند وبی‌ناموسی‌مینمایدازخدابی‌خبر وازفضیلت دوراز نیکوئی منحرف میشود ـ واین اخلاق بیشتر درشهری‌ها ومراکز اجتماعـات‌مدنی ظهور وبروز میکند آنهم‌در سلسله‌اعیان واشراف خاصه خاندان هیئت‌حاکمه‌پول وقدرت زور بدست آنها می‌افتد ولذا تاریخ نشان‌داده‌که بیشتر خاندان سلاطین ایران. مصر. شام ـ اندلس ـ وغیره

وپس از تلاش امپراطوری اسلام سلاطین اروپاکه فحشا وبی‌ناموسی را بحدکمال رسانیدند وماچون اکنون درجریان‌تـاریخ اسلام هستیم ازآنها سخن‌نمیگوئیم تابعدروش فرنگیان ومسیحیان رادر این باره بحث‌کنیم ـ

درزمان جاهلیت قبل‌از اسلام دسته‌ای ازاعراب‌که مناصب عربی بدست آنها بودو قدرت زر وزور داشتندبشهوات پرداخته وزمانی‌را درمعرض عامه‌گذاشتند نهایت باتوجه بغیرت عربی بالای‌سر خانه‌آنها پرچمی نصب میکردند وآن زنها را **صاحب‌الرایات** میخواندند تامردان شهوت‌ران مزاحم زنان غیرمعروف نشوند وبـاده‌فروشی نزدیك‌محله صاحب‌الرایات بود آنجـامیرفتند شراب میخوردند وازآنها خمار سراغ یکی‌از آن‌زنها

رامیگرفتند وبخانه آنهامیرفتند چنانچه درحال ابوسفیان مکرر این‌داستان رانوشته‌اند واتفاقاً هنوز درشام اوضاع بدان‌منوال است‌با این‌تفاوت که بجای پرچم چراغ برق‌الوان نصب کرده است ـ

اعراب باثروت ومکنتی که داشتند وبارواج برده فروشی‌درحال این‌ماجرا درمیان اعراب صحرانشین نبود ـ

اعراب چون‌باسلام گرویدند راه‌فضیلت ومکرمت رابهدایت مستقل فروزان پیغمبر ص‌اسلام‌پیمودند ولی منافقینی که‌برای نیل‌مقام ومنصب باسلام گرویدند همان‌شیوه ناپسند ورویه مذموم عصرجاهلیت راحفظ کردند ودراسلام‌هم مرتکب شنایع اعمال میشدند واز بی‌ناموسی وبی‌عفتی واعمال‌شنیع خودداری نمیکردند ـ

اولین فامیلی که این‌شفاعت رادراسلام هم‌ادامه دادبنی‌امیه بودند که در جاهلیت با مردان مضاجعت داشتند وغلامان رومی‌را می‌خریدند وبآنها همخوابه میشدند وکم کم صرف نوشابه‌های الکلی واعمال شهوات وخریدغلامان وکنیزان رقاصه وخواننده‌وآوازه خان‌معمول گردید چنانچه درمیان سلسله امویان دیده شدوقت وسیعی ازحکومت‌اسلامی صرف شهوات باکنیزان ورقاصان میشد ـ

دردوره تمدن اسلام اگرچه مسلمین غیور موحد وفداکار درراه تعالی وترقی‌ملت وملك جانبازی‌شگفت آوری کردند ولی‌خلفا ودرباریان آنهابشهوات وشناعت‌اعمال‌منافی عفت خودداری نمیکردند ـ مرکز این‌فحشاء چنانچه معمول است مرکزهای‌حکومت هابود چنانچه امروزهم پایتخت‌های کشورهای جهان‌در توسعه‌این‌مراکز فحشاء بنام‌تفریح گاههای‌عمومی باهم مسابقه گذاشتنه‌اند وبانواع وسایل آزادی فحشاء می‌پردازند‌بغداد ـشام ـ قرطبه‌ـ قاهره ـ فسطاط مراکز این‌کارهای زشت‌بود که‌آنهم مخصوص‌خاندانهای سلطنتی وجوانان منتسب بآنها بوده‌است‌و آنقدر ادامه داشت تادولتهای علاقمندبفضیلت زنان‌زناکار وخانه‌های آنها راتحت نظر گرفتند تادامنه‌آن توسعه نیابد ـ

درمصر برای ترویج فحشاء عکسهای زنان‌لخت‌را بردر ودیوارحمام‌ها میکشیدند وکم کم‌کار بجائی کشید که دربار سلطنتی عکس خلفا وامرا وحکام با همخوابه‌هایشان بر دیوارهای‌اطاق خوابشان میکشیدند چنانچه **ابن‌طولون** دستور دادتصویر اوومحبوبه‌اش رابدیوار اطاق پذیرائی بکشند .

این‌عمل دراروپا بصورت‌مجسمه‌سازی درآمدوحتی‌برخی‌ازشهریارها اطاق آینه‌کاری میساختند که درحین‌اعمال شهوات‌عکس خودرا درآئینه‌های اطاق ببینند ـوحتی‌درایران هم‌باز در اطاق‌های مخصوص عکس‌های حرم‌سرا رانقاشی نمودند تااین اواخر هم‌موجود بود وهنوز هم‌نمونه‌های آن هست فرمانروای اسلام که تربیت شده‌مکتب‌عقل وخردبودند بااین اعمال ورفتار سخت مخالف بودند وممانعت میکردند .

درمصر مردم قبطی که‌از ثروت ومکنت اسلام بهره‌مند شدند وازجوانان رومی و وسفیدپوستانی واروپائی آنجا بتجارت برده می‌بردند می‌خرید وکاربجائی رسید که‌اکثر اشراف هیئت‌حاکم بخرید غلامی که همخوابه اومیشد پرداختند ـ

این عمل شنیع ازامویان بعباسیان رسید وبقول جرجی زیدان درعصر امین ومتوکل قوت وشدت یافت و بمنظومه الناس علی دین ملوکهم آنها که عمال دولت خلفا بودند مبادرت باین شنیعت نمودند وپسران رومی وترك را کـه دسته دسته بافریقا می بردند خریداری نموده وسیله عیش وعشرت خودقرار میدادند تاکار بجائی رسید که مردان از زنان خود چشم پوشیده بپسران اروپا دلباخته وقناعت میکردند نگارنده گوید شاید این خودسیاستی بود که مسلمین رامشغول بقبایح اعمال کنند .

وبرآنهافائق کردندچنانچه همین امورموجب بروزجنگهای صلیبی وسقوط امپراطوری اسلام شد بقدری شهوات در دربار خلفای مصر شیوع یافت چنانچه این اواخر هم همین شهوات موجب سقوط پادشاه آنها شد ـ

که عشقبازی بازنان مبدل بمعاشقه پسران شدشعرا موصوف خودرا پسران رومی و ترك قرارداد . وازتوصیف زنان صرف نظر کردند قهراً درخانواده ای که مردبمرد قناعت کنندزنان هم ناچار یابازنان میسازند یا باتکاء قدرت وثروت آنهاهم غلامی می خریدند و باآنهامعاشقه می نمودند چنانچه کنیزان **حرمسرای خمارویه** فرمانروای مصر بهمین عملیات شنیع پرداختندو دختر **اخشید** فرمانروای مصر کنیزك زیبائی خرید که با او بخوشی پردازد ـ

اخبار این فساد دربارکه بمعزلدین الله فاطمی رسید از خوشی فریاد کشید گفت مدتها بود در مقام گشودن مصر بودم وفکر میکردم بآسانی میسر نیست ولی اکنون که یقین کردم دربار فرمانروایان مصر باین حدفساد رسیده مطمئن هستم که بزودی فائق خواهد شد ومصمم گردید جوهرسردار خوراماموره مصر نمودو آنهاکه آلوده بشهوات وعادت بفساد وخوشی داشتند تاب مقاومت نیاوردند مصرسقوط کرد وبدست فاطمیها افتاد

سلسله ادریسیه

ادریس بن عبدالله محض بن حسن مثنی فرزند حضرت امام حسن مجتبی سبط کرد ادریس بن عبدالله ازجنگ فخ که باحسین بن علی صاحب الفخ بود گریخت و بسرزمین مغرب سفر کرد وازآنجا بافریقیه رفت وسلطنت بزرگی تشکیل دادادریس یك زن بربریه گرفت ـ چون حـامل بفرزندی شدغلام اوارشد تمام مردم مغرب راواداركرد که تاجی بر **شکم ام ولد** بگذارند تاوقتی وضع حمل کندااتفاقاً فرزند پسری آورد که نام او راهم ادریس نام نهادند ولی چهارماه پس ازفوت پدر متولدشد

قاسم بن جعفری دانشمند معاصر اوگفته که من حاضر نبودم که ادریس بن ادریس بن عبدالله متولد شدواو صاحب جلال وجمال وشخصیت بود .

ازحضرت امام رضا هم نقل شده که فرمودند ادریس بن ادریس بن عبدالله نجیب اهل بیت وشجاع بود واومانند ونظیری نداشته .

قال علی بن موسی الرضا علیه السلام رحم الله ادریس بن ادریس بن عبدالله فانه کان نجیب اهل البیت وشجاعهم والله ماترك مینا مثله

ادریس شاعری فاضل وادیب بود واز اوست

لومال صبری بصر الناس کلهم　　لکل فـی روعتی وصل فی جرعی

بان الاجنة فاستبدليث بعدهم هما مقيماً وشملا غير مجمع
كانني حين يجري الهم ذكر هم علي ضميري مجيدل علي الفرغ

اخلاف ادریس **ادریس بن ادریس بن عبدالله محض** دودختر ویازده پسر داشت رقیه ـ امام‌محمد ـ داود ـ حمزه ـ سلیمان ـ علی ـ محمد ـ عمر ـ یحیی ـ عیسی ـ محمد ـ عبدالله ـ قاسم ـ بودند ـ

داود درشهر فارس که شهر بزرگی درمغرب بربر است‌میزیست ـ

حمزه بنقل ابوالغنائم صوفی درشهر سوس بود ـ سلیمان در مغرب میزیست

عمر بن ادریس درشهر **زیتون** رفت واعقابش آنجانشو ونمایافتند**قاسم**امپراطور **قرطبه‌شد** وبه **الناصر لدین‌الله ملقب گردید** وپسرش **یحیی** ملقب به **المعتلی**امیر اندلس شدمحمد فرزند یحیی امیر جزیره‌شد خلاصه اولاد واحفاد ادریس درمغرب‌اروپا وافریقا اکثر مقام‌ریاست وسلطنت وخلافت‌داشتند وسادات فاطمی وعلوی‌آنخطه‌غالب‌از این خاندان بود باضافه‌که این خاندان برحسب وراثت ودارای فضیلت وعلم وکمال و بزرگواری داشتندودرشعر وادب‌وحکمت وتصوف وحدیث وتفسیر دستی‌داشتند که‌نگارش شرح حال آنها مستلزم تدوین یك‌کتاب مستقلی است ـ

صقالبه دراندلس امویان اندلس‌اکثر همان‌صفات بی‌حمیتی‌وبی‌وفائی راداشتند وباضافه‌که درکارها بسیره منصور عباسی‌در سفاکی وبی‌رحمی رفتار می‌نمودند .

امویان خواجه‌های صقلبی رااستخدام کردند وآنهارا بکارهای داخلی‌شخصی خود گماشته‌خواجه‌های صقلبی‌جوانانی‌بودند که برده‌فروشان‌ازشمال اروپابانداس می آوردند وبدوانگران می‌فروختند این‌خریدوفروش‌یك‌بازرگانی‌رایجی شده‌بود که درفصل‌مخصوصی راجع ببرده‌فروشی در اسلام بحث کرده‌ایم

روسهای اسلاو که بطرف سواحل شمالی دریای سیاه کوچ کرده بودنداز آن‌نواحی بطرف مغرب وجنوب‌حرکت کرده‌تااواسط اروپاپیش‌میرفتند این قبایل کوچ نشین‌باقبایل محلی وبومی ساکسون‌ها وهونهامیجنگیدند واسیر میگرفتند می‌بردند میفروختند این اسراء ازراه فرانسه باسپانیا وافریقا ومصر وشام برده‌فروش میکردند.

این برده‌های سکلاف معروف بصقلب وصقالبه شد که همه‌بزرگان سفیدبنام‌صقلب شهرت یافتند .

عبدالرحمن داخل بخرید صقلب توجه نداشت ولی‌نواده او حکم‌بن هشام درسال ۱۸۰ تاسال ۲۰۵ بسیاری ازاین‌بزرگان راخرید ودستگاه امپراطوری و«دیکتاتوری»ـ سلطنت مستبده‌ظالمانه فراهم کرد و اولین خلیفه اندلس است‌که بخرید برده پرداخت ودستگاهی منظم نمود وحقوقی‌برای آنها مقررداشت که شماره آنهابه پنجهزار نفرمیرسید که آنها را**اخرس** گنك میگفتند زیرا عربی نمیدانستند خرید صقالبه رواج گرفت تا **زمان عبدالحمزه ناقر**سال ۳۰۰ تاسال ۳۵۰ که ملازمان‌درباری وسپاهیان وی‌ازگروه صقالبه بودند .

همان‌نحو که معتصم ومتوکل ترکان‌را خرید ومقرب داشت که عدد برده‌های‌متوکل رابه هجده هزار نوشته‌اند وترکان جای خودرا دردربارخلفای‌عباسی عصردوم‌باز کردند صقالبه نیز دردربار خلفای اموی‌اندلس‌جای‌خود راباز کردندو کسی‌رااجازه ورودوخروج نمیدادند روابط‌باتمام ممالك اسلامی قطع‌شد چه‌از عباسیان می‌ترسیدند لذااجازه‌حج هم‌بکسی نمیدادند تازمان ملوك‌الطوایفی که اجازه حج‌رفتن یافتند .

حکومت‌ملوك‌الطوایفی اندلس وقدرت صقالبه

عبدالرحمن ناصر که درسال ۳۵۰ درگذشت مردی واردو آشنا دوست ودل باز بود وزمان اوهم ثروت روز افزونی بتجزیه او اومیریخت ـ عصر حکومت اودر اندلس چون عصر حکومت هارون‌الرشید بودیعنی همانطور که بغداد غرق‌ناز ونعمت‌وثروت شد اندلس‌هم غرق‌نازو نعمت ورفاه و آسایش بودعبدالرحمن‌همه‌چیز داشت‌وپسراوهم‌مانند پسرهارون دانش‌پرور وعلم دوست‌بودمعارف پروری‌ونشردانش وتوسعه‌پرورش اسلام‌در اندلس بالاگرفت‌تابکمال قدرت وعزت رسید ـ

حکم‌پسر عبدالرحمن چون‌مامون پسرهارون‌دربسط علم وفرهنك وپرورش واحترام علماء ودانشمندان کمال اهتمام‌را نمودولی بازانحطاط دوره‌پس ازاوهم‌شباهت تام داشت که‌پس ازحکم‌حکومت‌اندلس بملوك‌الطوایلی‌رسیدوتنزل کردبانحطاط کشید یعنی‌همانطور که‌در حکومت معتصم‌پسر مامون اختلاف‌ایرانی وترك سبب‌ضعف مرکز خلافت گردید ـ در حکومت اندلس هم اختلاف **بربری وصقلبی** باعث انحطاط وضعف خلفای اموی اندلس گردید ـ

بازشباهت دیگری دارد وآن‌تقدم عنصر عربی‌بود دردولت بنی‌امیه که سبب سقوط امویان شام شدندامویان‌اندلسی‌هم عنصرعرب رامقدم داشتند ولی‌بزودی بربری‌هامانند ایرانیان وصقلبی‌ها مانندترکان جلوافتادند ورشته‌راازدست خلفای‌اموی گرفتند؛تاآنکه دراواخر قرن‌چهارم زمان‌خلافت‌هشام‌بن حکم‌ابن ابی‌عامر وزیر ودسته‌ای رابدسته دیگر نابود ساخت‌واین‌سیاست که انگلیس‌ها دراین‌عصرپیش گرفته‌اندازهمان ضرب‌المثل قدیم عرب‌و اسلام است که فرق‌تسد تفرقه بینداز وحکومت کن ـ تقلید میکنند ـ

قرن‌چهارم بااین سیاست صقلبی‌ها راازدربارراندند وازکاخ خلافت خارج کردسپس سپاهیان بربری‌رااز اطراف خارج‌نمودوبازچون خودش ازاعراب عرب‌یمن بودعنصرعرب را که روی‌کارآورده بودندبازعقب‌زد عنصر بربری‌افریقارا‌پیش کشید وباکمك آنها عرب‌ها وصقلبی راکوبید ـ وازآن تاریخ قدرت‌عرب‌در اندلس محوشد وکشور روبتجزیه نهادو مانند ممالك عباسی بدست امرای ترك وفارسی تقسیم شدمملکت اندلس هم‌میان امرای بربری وغیره بشرح‌زیر تقسیم گردید ـ

برده فروشی اسیران در اسلام

قدیمترین تاریخ برده‌فروشی

در اینکه برده فروشی از کی شروع شده تحقیقاً معلوم نیست و آنچه مسلم است بشرهمیکه قدرت وتوانائی‌یافت ازافرادی که ضعیف وناتوان‌بودنـد استفاده میکرد ویکنوع استثماری بود که درآغاز بصورت اجرت داده میشد یادرمقابل‌کار وزحمت خوراك وپوشاکی بآنها می‌دادند .

باید توجه داشت که در دوران تاریك تاریخ وسیله رفع حوائج عمومی پول و سکه نبود بلکه یکنوع تبادل جنسی‌بود که متاع خودرا ببازارعمومی می آورند وهر کس هر که احتیاج داشت درمقابل دادن متاعی دیگر میگرفت .

استثمار یا اجیر گرفتن افراد بشرهم ماننـد حیوانات اهلـی بـود یعنی در مقابل استفاده‌ای که می‌نمودند آب وعلوفه بآنها میدادند .

درمقابل افراد بشرهم حق خوراك ولباس ومسکن اورا تـأمین میکردند واین کار بصورت خرید وفروش برده وبنده درآمد تاریخ بنده وبرده باجهـالت بشرهمدوش بود واز عادات دیرینه ومولود نابخردی بشر است .

در اعصار قدیم برای رفع حوائج زراعت وفلاحت وصناعت که نیاز بکارگرداشت و هر کس بیشترکارگر درمزرعه‌ای می‌فرستاد بهتر بهـره ونصیب برمیداشت درنقاطی کـه مزارع واراضی حاصلخیز بیشتر بود وافراد کمتر مردمی را از نقاط دوردست می‌آوردند و کم کم این آوردن واجیر کردن بصورت برده فروشی وبنده گیری در آمد .

وآنچه که مسلم است قدیمترین ملتی که باین‌کار دست زد در میان بودندوتاریخ وشدت‌وقوت برده فروشی ازملل غربی شروع شده است .

حتی زن که میخواستند درمقابل یك دفعه خوراك یایك لباس مورد استفاده قـرار میدادند وکاربجائی رسید که توانگران وملاکین وکار فرمـایان متمکن بحکم عرضه و تقاضا سوداگرانی بازرگان باطراف میفرستادنـد تـا غلامان وکنیزان جوان وکارگر و سطبر وقوی هیکل را استخدام واجیر نمایند ویابخرند وبکار گیرند .

کم کم این‌خرید وفروش که جریان‌آن را میگوئیم‌بصورت زیبائی درآمد هر کس خوشگل‌تر وملیح‌تر بود بهتر میخریدند که الغاء شهوات هم‌بشود .

دراین عمل عمومی جنگهائی‌بیشتر می آید که اسیرانی بدست می‌آمدند وآنهارا

می‌فروختند ویا اسیران نصیب فاتحین وفرمانفرمایان میشد وگاهی بجای باج وخراج غلام وکنیز گرفته میشد .

عوض مالیات جنسی یانقدی گروهی مردان و زنان مستعمرات را بمأمورین غالب وفاتح تحویل میدادند .

این رغبت ادامه داشت وگاهی برای تحمل جنگها شروع میشد تا اسیرانی گرفته شود وسبب مفاخرات متعصبین و جهان گردد .

دلالان وبازرگان رقیب دیگری پیدا کردند که آنها راهزنان ودزدان بشری بودند که باحیله وتدبیر وخدعه ونیرنك ومکر وخیانتی دختران وپسران رااز آغوش مادران وکنارمهرومحبت پدران می‌دزدیدند وبهازرگانان ودلالان میفروختند وآنها از کشوری بکشوری وازشهری بشهری می‌بردند وچه سیلهای اشك که ازفراق عزیزان ریخته میشد وآه وناله‌ها که خانمان دزدان را آتش میزد وهنوز اثری از این نوع اعمال ضعیف در عصر مادیده میشد .

بردگی در قرون قدیم ووسطی

درقرون قدیم ووسطی برده‌ها حکم مالکیت را داشت و یکنوع مالکیت که درقرون قدیم معمول بود برده بود که حکم متاع را داشت وبنده وبرده مال‌التجاره بوده است .

درمیان اقوام اتن و اسپارت و ملل قدیم وقرون وسطی بردگی شدت داشت و یك نوع مال‌التجاره رسمی بشمار میرفت .

یعنی دامنه تمدن کنونی ازاین نوع آثار انحطاط خالی نشده است .

عیاران وراهزنان وبرده فروش

هرکس عیاری وشیادی بیشتردانست بهترمیتوانست برده گیری و برده فروشی کند .

دلالان وبرده جانی‌ترین افرادوعمال مستعمرباجان مغربی بودند که ازافریقا بیشتر می‌دزدیدند وباروپا می‌بردند میفروختند

یاللعجب دلالان برده سیاهان افریقارا برای کار زراعت وفلاحت باروپا می‌بردند که کار کنندو حاصل بدست آورند ولعبتان اروپارا برای رفع شهوات بآسیاوافریقا می‌بردند که خوشگذارانی نمایند راه بین این دوسه قاره کم نبوده واکثراین بیچارگان مخصوصاً زنان ودختران که بیشترهم باید . این مسافت راپیاده طی کنند برهنه گرسنه ـ رنجور ضعیف وباچشم گریان ودل بریان ازفراق دوری تحمل برنج میکردند تا باروپا برسند و بسیاری از آنها دربین راه درمیگذشتند .

مصیبت بزرگتررفتار خواجگان واعیان واشراف بااین غلامان وکنیزان زرخرید بوده که قلم یارای گفت آنهارا ندارد قساوت وستمکاری برخی بجائی رسیده بود که همنوع خودرا بصورت دیو ودرمی‌آوردند ملل اروپائی ازسیاهان افـریقائی بمنظور کمك درکار زراعت وفلاحت استفاده میکردند وخوراك و پوشاك ساده از آنها پذیرائی میکردند و چون درآمد دسترنج آنها زیاد و قابل توجه بـوده کشتی‌هائی میفرستادند که ازافـریقا غلام وکنیز بیاورند .

شراب و اسلحه میدادند و برده و بنده میگرفتند

این سطور را خود مورخین عربی نوشته اند که اروپائیان قدیم کشتی‌های تجارتی خودرا در مصب رودخانه های بزرگ افریقا ازقبیل کنگو وکاسبی ونیزر وغیره استقرار دادند تا سیاهان را سوار کنند وزودتر باروپا بفرستند ازطرفی چون افریقائی وحشی باحیوانات درنده وسبع بمناسبت نزدیکی جنگلهای افریقامواجه میشدند **واسلحه دفاعی نداشتند اروپائییان بآنها تفنگ وگلوله میدادند وشراب وعرق بآنها میفروختند ودرمقابل کنیزوغلام میگرفتند.**

البته اسلحه آتشین که برای مردم افریقا که بادرندگان سروکار داشتند نعمتی بود ومشروبات الکلی برای وحشیان وبومیان جاهل ونادان معلوم است آنچنان را آنچنان‌تر میکنند .

روی این اصل مردم افریقا فریفته ومجذوب فشنگ وشراب شده بحدی که دختران وپسران خودرا میدادند واسلحه وشراب میگرفتند وبدتر آنکه قهرمانان وطوایف مسلح بقبایل ضعیف وبی‌سلاح حمله میکردند وآنهارا باسارت میگرفتند میدادند شراب واسلحه میگرفتند .

برده‌گی مزارع افریقارا بصورت ویرانه درآورد ومزارع اروپا بصورت سرسبز حاصلخیز وزیبا وباطراوت شد .

البرماله مورخ نامی مینویسد درآغاز قرن هیجدهم میلادی تنها ازبنادر **انگلستان متمدن سالی هزار و دویست کشتی بافریقا** فرستاده میشد ودرمدت سلطنت شارل دوم(۱۶۶۰–۱۸۵۰) وژرژسوم درانگلستان ۱۸۲۰ - ۱۷۶۰ بیش‌از دوملیون غلام‌سیاه از افریقا ومستعمرات هند وآمریکای جنوبی باروپا منتقل‌شد، وچند ملیون هم‌درراه مردند ویا درکشتی‌ها جان سپردند باروشن‌فکران انسان‌دوست این‌تجارت‌را تقلیل کردند .

اسلام و برده فروش

این مقدمه‌را برای این آوردم که خدمت اسلام‌را بجامعه بشریت برای‌خوانندگان نقل کنم **قرآن در سوره بلد دستور داد فلااقتحم العقبه وماادریك ماالعقبه فك رقبه او اطعام فی یوم ذی مسغبه یتیماً ذامقربه اومسکیناً ذامتربه** بندگان خدارا آزاد کنند آنهارا بطعامی وغذائی ولباس ومسکنی فقیر ویتیم واسیر ومسکین‌را پذیرائی نمائید آنگاه درضمن احادیث نبوی آزادی بندگان وبرده‌گان‌را کفاره گناهان‌بزرگ قرارداد. وباتفاق کلیه نویسندگان جهان بشرودخدمت بزرگ اسلام‌بجامعه بشرنموده که هیچ کس چنین خدمتی‌انجام نداده یکی آزادی بندگان وبرده‌گان است ودیگر تثبیت حق‌زنان وتعیین شخصیت آنهاست .

پیغمبر اسلام بگفته غربی‌ها بزرگترین منجی عالم بشریت بوده که برای آزادی اسراء وبرده‌گان وزنان‌درمقابل آن شدت عمومی که دنیای‌انعصرعمل میکرد راهی جزاین نداشت که پیروان خودرا بآزادی بندگان تشویق وتحریض نماید وکفاره اکثر خطاها ولغزشها را آزاد کردن‌یك یاچند برده‌وبنده وغلام‌قرارداد وباین‌ترتیب بسیاری‌از برده‌گان

جهان آزاد شدند وبانواع مختلف آزادی آنهارا دستورفرمود که در کتب فقه‌مضبوط است.

خریدن غلام وبرده دراسلام هم معمول شد یعنی سنت بشری را تعطیل نکردند با این تفاوت که پیغمبراسلام واوصیاء اووپیروانش برده‌گان را میخریدند ولی بقصد آزاد کردن وبکوچکترین بهانه اخلاقی مسلمین غلام و کنیز را آزاد میساختند .

البته‌مسلمین‌هم به‌نسبت جاریه غلام و کنیزمی‌خریدند و متکفل مخارج آنها بودندو گاهی هم برای مفاخره‌بوده مثلا متوکل عباسی چهارهزارکنیزداشت عبداله طاهرچهار صدکنیزداشت که برای هارون هدیه فرستاد الحاکم بامراله فاطمی ده‌هزارکنیز وغلام داشت خواهرش هشتصدهزارکنیزداشت که یکهزاروپانصد دختربا کره بودند در عمارت سلطنتی اندلس دوازده‌هزار کنیزوغلام بود ـ متوکل تاهیجده هزارکنیزوغلام جمع کرد ولی رسم آنها این بود که دسته دسته آزاد کردند.

برده‌فروشی و آزادی برده‌دراسلام

قسمتی ازبرده‌های‌اروپا که ازشمال آن قاره می‌آوردندصقالیه بودند که متاع رایج ومعمول بود ودر آن ایام روسهای اسلاو بطرف سواحل شمال‌دریای سیاه کوچ کرده بودندواز آن‌نواحی بطرف مغرب وجنوب حرکت کرده تا اواسط اروپا جلومیرفتند این‌قبیله کوچ‌نشین‌اسلاو سرب ـ بُوهمین[۴] ـ دیلمات وغیره نام داشتند وهرجا میرفتند با قبایل بومی محلی مانند ساکسونهاجنك میکردند وازیکدیگراسیرمیگرفتند واسیران‌را به‌برده‌فروشان‌میفروختند درنتیجه تجارت برده میان مسلمانان رایج شد وبازرگانان فرنك وغیره اسیران اسلاو و آلمانی را تاکرانه رود **راین واکب** ورود[۵] دانوب ودریای سیاه حمل نموده وداد وستد میکردند ـ هنوزهم چرکسی‌ها وگرجی‌ها فرزندان خودرا مانندکالا میفروشند .

بازرگانان یعنی برده‌فروشان این پسران ودختران سفید پوست ماهرورا مـانند گوسفندگله‌گله اینطرف‌وآنطرف میکشاندند وتااندلس مسلمانان‌پسران رابرای‌خدمت ودختران رابرای هم بستری می‌خریدند وچون بیشترآن اسیران بنژاد اسلاو «اسکاف» معروف بودندلذاعرب آن کلمه رامعرب کرده صقلب‌وصقلبی وصقالبه گفتند وبتدریج هم برده‌گان سفیدپوست بآن نام شهرت یافتند

والبته بایدگفت این برده‌گان اسلاو دربین مسلمانان غربی وافریقا رواج‌یافتند وقبل ازصقلبی‌ها رومیها را برده نموده بخاورمیانه می‌آوردند و میفروختند وبعد بافریقا بردند وفروختند

برده‌گان وبندگان اعم ازغلام و کنیز دراسلام مورد استفاده بودند ولی عـاقبت همه آنها بخیرمیشد زیرابنام تبتی. پسرخواندگی یاوارث درصورت نداشتن طبقات وارث بهره‌مند میشدند وهمه دختران وزنان رامسلمین آزاد میکردند وبزنی‌میگرفتند پسرها ومردها راآزاد میکردند وسرمایه بآنهامیدادند برای‌آنها عقدوزناشوئی میکردنددختر بآنهامیدادندومخارج عروسی آنهارا باسرمایه‌برای کسب وکارمیدادندوبشغلی‌میگماشتند

جرجی‌زیدان ص ۳۶۱ ج ۳ ـ تاریخ مالکیت وبرده فروشی درجهان

فرمانروایان خلفای اموی اندلس
و مدت حکومت آنها

نام امیر	نام قلمرو ومنطقه نفوذ	مدت امارت وحکومت
بنی حمود	در مـالقه وجزیره	۴۴۹ - ۴۰۷
بنی عباد	اشبیلیه	۴۸۴ - ۴۱۴
بنی زیری	غرناطه	۴۸۳ - ۴۱۴
بنی جمهور	قرطبه	۴۶۱ - ۴۲۲
بنی ذوالنون	طلیطله	۴۷۸ - ۴۲۷
بنی عامر	بلنیه	۴۷۸ - ۴۱۲
بنی هودوتوجب	سرقوسیه	۵۳۶ - ۴۱۰

این امارت ها و حکومت ها همه در مدت یکقرن بود که بدست حکومتهای رابطین وموحدین ازپای درآمدند و فرنگیان ازپای درآمدند و فرنگیان از ضعف دولت اسلامی و حکومتهای ملوك الطوایلی باداشتن انواع وسایل تمدن وحکومت استفاده کردندویکی پس از دیگری شهرها رااز دست دیگری گرفتنده

آخرین شهری که دردست مسلمین بود غرناطه است که بدست بنی نصر ازفرزندان یوسف بن نصر ۸۹۷ ـ ۶۲۹ اداره میشد وآنجاراهم ازابوعبدالله محمدبن علی که آخرین حاکم آنجابودگرفت ودیگر مسلمین دراندلس حکومت نداشتند .

سیاست امویان اندلس امویان اندلس درسیاست از بنی عباس تقلیدمیکردندو مانند کلیه دولتهای منتزع ازخلفای عباسی بتقلید آنهامیرفتند.

عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملك بن مروان که خودش مردی سخت و قهرمان بود از چنگ سفاح سفاك گریخت و جان بدر برد تا از عراق بمغرب گریخت و باید نا گفته نگذشت که فرارونجات این خلیفه اموی هم برهبری و راهنمائی يك ایرانی بنام مولی وغلام او بود که **بدر** میگفتند ودرباره ارباب و خواجه خودفداکاری کرد تا اورا از مرگ حتمی نجات داد وبسلطنت و خلافت نشانید .

عبدالرحمن باغلامش بدر ازتنکه جبل الطارق گذشت بغرب رسید آنجا هم یکه وتنها وغریب بود بدر پانصدنفر از موالی راکه ازچنگال سفاح فرارکرده بودند جمع کرد و بیاری عبدالرحمن داخل کرد و این واقعه درسال ۱۳۸ رخداد.

عبدالرحمن از ترس عباسیان یکسال بنام آنها خلافت می کرد و خطبه را بنام منصور خواند وخودرا نماینده او معرفی کرد ـ ولی پسرعموی او عبدالملك بن عمر بن مروان که مرد دلیر و شجاعی بود او را از نمایندگی منصرف کرد و با تصرف تمام اندلس نام منصور را حذف کرد و خود را خلیفه اموی نامید تا قدرت و دولت امویان را تجدید کند .

اعلام این دولت مستقل مصادف با بیعت مالك در مدینه با علویان شد و امویان اندلس مالك را دعوت کردند با اوهمکاری نمودند ـ و مذهب مالك را در اندلس ترویج دادند و مذهب اوزاعی شام که در اندلس رواج داشت جای خورا بمذهب مالکی داد و فتوای مالك در سر تاسر اندلس نفوذ یافت .

۱ ـ مادر هردو بربری بودند .

۲ ـ هردو باعزم وسختگیر و سفاك بودند.

۳ ـ هردو دو برادرزاده ای خودرا کشتند منصور پسر سفاح را کشت وعبدالرحمن هم مغیرة بن ولید بن معاویه را کشت .

٤ ـ منصور ابو مسلم خراسانی مؤسس درلت عباسی را کشت و عبدالرحمن پدر را که درواقع مؤسس سلسلهٔ دولت اموی در اندلس بود تبعید کرد و اموالش را مصادره نمود تا سال ۱۵٦ در تبعید وزندانی مرد .

۵ ـ منصور ابوسلمه اولین وزیر دارائی را با یارانش هلاك نمود عبدالرحمن هم ابوالصباح بن یحیی رئیس اعراب یمن که برای او جانفشانی کرد نابودساخت.

٦ ـ منصور از ایرانیان کمك گرفت ـ عبدالرحمن از بربریان کمك گرفت .

۷ ـ قشون منصور از ایرانیان تشکیل شد قشون عبدالرحمن از بربریان تشکیل شد این خلیفه ٤۰۰۰ هزار سپاهی ایرانی و آن خلیفه ٤۰۰۰۰ سپاهی بربری داشتند .

صلاح الدین ایوبی در مصر

در اواخر دورهٔ خلفای فاطمی که در سال ۵٦۷ که العاضد بالله در گذشت .

صلاح الدین برادرزادهٔ مشاور وزیر آخرین خلفای فاطمی از خانواده های کردشیر کوه و مردی سنی متعصب بود که برای حفظ استقلال کشور مصر بادو جبهه جنگ کرد یکی تعقیب روافض یعنی شیعه اسماعیلیه ودیگر جنگ با صلبیان بود که بدین دوجهت سنی ها و شیعه امامیه اورادوست میداشته که بادودشمن قوی داخلی وخارجی جنگید واین همان صلاح الدین ایوبی مؤسس سلسله ایوبی است که مدتها بر مصر وشام حکومت داشت ـ

جنگهای صلیبی

در اثنا اختلاف فرق اسماعیلیه زمان خلفای فاطمی درقرن پنجم مقدمات جنگهای صلیبی در مغرب فراهم گردید و صلیب دارانی که از کشورهای مختلف اروپا جمع شده بودند بعنوان جهاد برقلمرو اسلام حمله کردند.

مسلمانان بسابقه قدرت خود اهمیت ندادند ولی غافل از تجزیه دولتهای اسلامی در اثر نفاق وشقاق و ظلم وستم بودند .

درهمای روزها که امیرالجیوش خلیفه مشعلی برای جداشدن فرقه اسمعیلیه در ایران با سلجوقیان بجنگ پرداختند و از نفوذ آنها میخواستند جلوگیری کنند ودرسال ۴۹۱ بیت المقدس را از ارتقیهای سلجوقی پس گرفت اما یکسال بعد یعنی در سال ۴۹۲ گد فردادوبوین بنمایندگی صلیبیون انجام گرفت.

منشاء بروزجنگ های صلیبی از نظر علل وعوامل اولیه بیت المقدس بود که منتسب بحضرت مسیح وخاندان یحیی و زکریا ومریم میباشد والبته ازنظر یهودچون حضرت داود وسلیمان در بناء آن سهمی بسزاداشتند و سایر انبیاء بنی اسرائیل نیزدر آنجااثری بجا گذاشته اند موردتوجه بودخاصه پس از آنکه پیغمبر اسلام قبله عاریت را از بیت المقدس منحرف بمکه و کعبه خانه خدا نمود حس بدبینی و دشمنی یهود ونصاری برمسلمین بیدار شد ـ و این مدتی که بیت المقدس دست مسلمین بود البته موزد احترام مسلین و آزاد برای عبادت یهود ونصاری بود تا وقتی که جنبهٔ سیاسی بخود گرفت یعنی ترکان سلجوقی قوت گرفتند ودول اروپائی ازتمدن مسلمین در اسپانیا سرمایه بدست آوردند ودولت اموی هم در غرب ضعیف شد مسیحیان درمقام بر آمدند که بیت المقدس رااز دست ترکان سلجوقی بگیرند.

مهمترین نقطه مورد توجه مسیحیان **قسطنطنیه** بود .

از سال ۱۰۹۵ م مطابق حدود سال ۴۹۲ جنگهای صلیبی شروع شد و حدود ۱۵۰ صدوپنجاه سال آتش جنگ بین صلیب مسیحیت وهلال اسلام شعله ور بود و مسببین بروش نا جوانمردانه ای که درجنگ دارند معتقد بهیچ اصلی ازاصول انسانیت نیستند چنان لهیب آتش جنگ را شعله ور میساختند که سالها طول کشید و میلیونها تلفات دادند واز خود و مسلمین جمع کثیری کشته شدند.

بدبختی مسلمین این بود که فکر میکردند مانند مسلمین که بتوانند بسرعت باد وبرق ثروت و تمدن قیاصره واکاسره رابدست آوردند آنها هم میتوانند ثروت وتمدن مسلمین را که بدست خوددر اروپا رفته برایگان بگیرند ولی غافل از اینکه آن فتوحات اسلامی بنیروی دین مقدس اسلام وتاییدات آسمانی بود که ازنیم قرن کمتر عرب رابردنیا سلطه داد اما این حرص و آز وشهوت وطمع ورذایل اخلاقی است که خون هزاران هزار افرادرا رابریزد وویرانی وخرابی وانهدام و محوونابودی وتلاش هزاران خانوار بود بعهده بگیرد آنهم صدو پنجاه سال بلکه **سیصد سال** جنگهای صلیبی طول کشید .

اولین کسی که جنگهای صلیبی را شروع کرد پطرس زاهد راهب فرانسوی بود که آتش جنك رادرسال ۱۰۵۰ تا ۱۱۱۵ م برافروخت ـ و آخرین آنها نیز فلیپ فرانسوی بود .

خلفای بغداد و قاهره ودالس اگرچه هریك جداگانه فعالیت داشته و دفاع مینمودند ولی هدف بیت المقدس بود که آنهم دست ترکان سلجوقی بود مستقیم جنك با آنها ادامه داشت هر قدر ادامه می یافت پاپ بمردم چنین وانمود میکرد که اگر بمیدان جنك بشتابند گناهان آنها را می آمرزد و از خطاهای آنهادر میگذرد و بسعادت ابدی نائل میگردند

البته این گناه‌بخش میخواست در مقابل عقیدهٔ مسلمین که معتقدبودند اگر بکشند یا کشته‌شوند بهشت‌میروند این‌عقیده را در ملل اروپائی ایجاد کند ولی

میان ماه‌من‌تا ماه‌گردون تفاوت‌از زمین تاآسمان‌است .

پاپ‌ها درهر حال بود مردم را بجنگ متحد وتشویق‌نموده وبسوی‌ترقی‌فرستادند دراین گیرودار–رومیها میخواستند بیت‌المقدس‌را بزانودر آورند تا مطیع کلیسای قسطنطنیه شود چه خودآنها پیروپاپ نبودند وتقلید ازاونمیکردند – این اختلاف‌سبب حقد وکینه پاپ نسبت بررومیهاشدکه ناچارشدنددر دوجبهه بجنگند یکجاجنگ‌داخلی با رومیها یکجا جنگك با مسلمین یعنی‌ترکهای‌سلجوقی‌نماینده‌خلفای بغداد یکی‌دیگر **ازعلت بروز این جنگها فقر اقتصادی ملل‌اروپائی بودکه از اعراب‌بدوی عصر جاهلیت فقیرتر ونادان‌تروعاجزتر بودند .**

علت این‌فقر این‌بودکه ترکان‌سلجوقی راه‌نجات‌را برآنها بسته بود ومنطقه‌نفوذ مسلمین سیل‌قوافل‌بازرگانی‌بودکه ازاروپا بآسیا درحرکت وفعالیت میرفت که درفتح آنهم سالها مسلمین رنج بردند وتلفات‌دادندتاگشودند آن‌روز هم که پاپ میخواست قسطنطنیه راپس‌بگیرد،کار آسانی‌نبود زیرا هنوزدولت‌اسلام بسیارقوی‌بود وترکان‌سلجوقی باآنکه مواجه باتجزیه دولت‌اسلامی‌بودنداماباز دارای قدرت‌وروح‌سلحشوری‌وجنگجوئی بودند وحاضرنمیشدند نقطه از خاك ممالك اسلامی‌را بیهودونصاری‌بدهند .

مسیحیان برای گرفتن بیت‌المقدس و شهرهای غربی دست‌بتبلیغات‌زدند وازدوراه بجنك ومبارزه شروع نمودند چنانچه درعصرماخوددر جنگهای عمومی اول‌ودوم‌دیدیم که دو جبههٔ جنگ داشتند یکی‌دامنه تبلیغات آنها بودکه بسیار قوی ونیرومند بود دیگر صحنه‌جنك‌وکشت وکشتار بوسایل‌مختلفی‌که دردست داشتند تابمب‌اتمی‌رسید .

پاپ‌هم تمام روحانیوون تثلیث را جمع کرد وملل‌اروپائی‌رادعوت بجهاد بامسلمین نمود دریك جبهه هرناروائی میسربود وهرتهمت‌وافتراءو نسبت‌وناسزائی توانستند پیغمبر اسلام و اهل بیت او و خلفاو مسلمین نسبت‌دادندکه هنوزهم‌کتب آنها دردست است و **نهضت‌قرون اخیرعلمای خود آنهاآن طرحات‌ودشنام ها وشماتت هاوارد کردند وتا ثابت‌نمودند که دارای علم وثروت و تمدن ملل‌اروپائی‌میراث اسلام است .**

پاپ‌بزرگ‌با آنکه بامقامات روحانی فرق دیگر خودسخت بدخواه‌ومنافق بودند هم‌آهنك‌شدند وازسراسرمسیحیون‌دنیا خواستند که‌برای نجات‌بیت‌المقدس نهضتی کنند وبرخیزند قیام نمایند تا آنجارااز‌دست‌مسلمین‌بگیرند این فقرهم‌سبب عدم توفیق‌ملل اروپائی شدچه قدرت نهضت نداشته و در میدان جنك صفوف دینداران با صفوف جانیان و تبه‌کاران بی‌سروپامواجه میشدند و بقول‌مورخین هندی واروپائی حامیان صلیب‌بفجیع ترین جنایات‌و شنیع‌ترین تبهکاریها دست زدند که قرنها طول‌کشید تا به بیت‌المقدس رسیدند و آخرین مراحل وصول آنها بیت‌المقدس هم‌مواجه باجنك بایهودشدند وآنقدر یهودیها ازمسیحیها کشتند که حدوحصر نداشت .

مسیحیان در مسیر این جنگهای صلیبی بقدری بدرفتاوی کردند که دیگر جرئت برگشت از آن‌راه‌را نداشتند ودشمن از هرطرف ازیهود ومسلمان و فرق‌دیگر تثلیث علیه آنها کمین‌میکشیدند تا آنهارا بکشندو گروهی انبوه بدین‌ترتیب کشته شدندتاپس از یکقرن‌نیم مسیحیون‌تحت‌فرماندهی «جودفری‌نورماندی» به‌بیت‌المقدس‌رسیدند و یکهفته در آن‌شهر بقتلو عام و کشتارهای فجیع وناروا دست زدند که یکی ازفرانسویان که شاهداین فتح بودچنین مینویسد .

خون ناروان مسجد وزین‌اسبها رسیدو جودفری‌فرمانروای بی‌منازع بیت‌المقدس گردید .

باری ۱۵۰ یکصد وپنجاه‌سال طول کشید که‌جودی فری‌خودرا به‌بیت‌المقدس‌رسانید ولی‌مسلمین ویهود که سهم آنها ازهرجهت بیشتربود نگذاشتنداین‌شهر مقدس قدس‌دست ملل اروپائی بماند اورا باهمه مسیحیون‌سخت‌تحت شکنجه قراردادند تاقصاص‌بی‌رحمی های‌اورا کرده وبیت‌المقدس راپس‌بگیردهفتادسال بعدصلاح‌الدین ایوبی که ازقهرمانان وابطال اسلام است‌باز بیت‌المقدس رااز دست صلیبیون پس‌گرفت ولی این بار مسیحیون بیشتر حریص برای تصرف شهر قدس شدند .

وجدابرای جنك‌با مسلمین قیام‌کردند اماچون یك‌دل یك‌زبان نبودندهرکدام میخواستند فرمانده مطلق باشند چنانچه این‌صفت رذیله هنوزهم در آنها هست که هریك خودرا برتر ازهم میدانند .

صلاح‌الدین‌هم مردانه مجهز برای جنك‌شد ودراثنا این‌جنك حوادث هراس‌انگیز وبیرحمانه‌ای رخ‌داد که تاریخ ازآن ننك دارد- و ازطرف مسلمین یك‌صفات بارزی‌بعرصه ظهور رسید که نمونه صفات فاضله مکتب اسلام را نشان داد وهمان طورکه در جنگهای اولیه هم بظاهرش هویدا بود .

درسپاه‌صلیبی‌دیشاردپادشاه انگلیستان که‌درشجاعت وبی‌رحمی‌معروف‌بودفرماندهی صلیبیون را بعهده گرفت و معروف بشیردل شد وفرماندهی سپاهیان اسلام را در هلال» صلاح‌الدین ایوبی دردست داشت .

واوچنان‌شجاعت وفضیلت‌نشان‌داد که‌خودمسیحیون‌بحیرت‌افتادند مورخین‌انگلیسی مینویسدریشارد **دراثر ناسازگاری وگرمی هوا بیمار ومریض شد - نزدیك بمردن افتادصلاح‌الدین ایوبی که خصم وفرمانده قشون علیه‌او بودتاشید بسربازان خوددستور دادبروند بالای‌کوه تامقداری‌کافی برف‌برای‌ریشارد آوردباو تحویل‌دادند واورا ازمرك حتمی نجات‌داد .**

وازاین‌قبیل‌حکایتهادرجنك‌های‌صلیبی بسیاررخ داد که‌مسلمین‌طبق‌تربیت مکتب‌اسلام عادلانه وعاقلانه ومنصفانه‌بادشمن رفتارمیکردندولی‌صلیبیون ظالمانه‌وجاهلانه وبی‌خردانه وناجوانمردانه این‌نیکوئی‌ها راپاسخ میدادند -

تاریخ جنگهای صلیبی بهترین معرف عظمت روح مسلمین وسعه صدر وبزرگواری

وبزرگمنشی وبروز فضایل اخلاقی مسامین است ـ یکدفعه صلیبیون بقسطنطنیه راه یافتند وبر آنشهر مستولی شدند وامپراطور رومشرقی رااز آنجا بیرون کردند ولی بازجنك او ازدوجبهه آغازشد وصلیبیون تلفاتی سخت دادند و کشتاری فراوان دیدند ـ پنجاه سال از قسطنطنیه محروم بودند بازپس از نیم قرن حمله کردند درجنك سختی بین صلیبیون ولانتیون رخ داد .

ـ کتاب والتر اسکات بنام تا نسمانی بنقل تاریخ هند ویاداشتهای نهرو ـ

وقریب پنج قرن بین این دونژاد مسیحی باهم جنك ونزاع بودامپراطوری شرقی دوباره بر آنجا دست یافت وبیست سال فرمانروائی داشت تا درسال ۱۳۵۳م ترکها بر آنجامستولی شدند وبرهمه مردم آنعصر مسلم شد که پاپ جز تصرف وقسطنطنیه هدفی وغرضی نداشته این همه جنگها برای بدست آوردن این شهر مهم بوده است ـ

دراین اثنا یونانی ها هم علیه ترکها وصلیبیون بحمایت مردم شرقی وارد میدان جنك شدند ـ

زشست ترین وناجوانمردانه ترین لشگرکشیهای صلیبیون **«حمله کودکان»** است که گروه بیشماری از کودکان فرانسه وآلمان وغیره رافریفته بمیدان جنك فرستادند این کودکان مفلوك درراه بیت المقدس بسیاری مفقود ومریض وهلاك شدند مقداری هم کشته وناتوان شدند وعده هم اسیر شدند ببردگی بمصر وشام بردند فروختند ومانمیدانیم این فکر کودکانه بچه منظوری بود که ریشارد مرتکب شدو چون خودش سرشکسته ومایوس بانگلستان برگشت اسیر دست دشمنان داخلی خوددر اروپا شد واورا دستگیر کردند و پول گزافی ازاو گرفتند تااو رارها کردند ـ

پادشاه فرانسه نیز در فلسطین اسیر شدند وفردریك باروپا در رودخانه اردن غرق شد ـ

پس از دویست وپنجاه سال دول اروپااز زیربار جنك سخت ضعیف وناتوان شدند و بیت المقدس هم برای مدت هفتصد سال دست مسلمین باقی ماند .

تا آنکه درسال ۱۹۱۸ بکشونرال انکلیسی بنام **النبی** انجارا از دست مسلمین گرفت وببهودداد ـ

تـرکان سلجوقی هـم از این جنگها ضعیف شدند ودول اسلامی خود رو بضعف و تجزیه رفت ـ

مسیحیون ازجنگهای صلیبی نفعی که بردند آشنائی بتمدن اسلام وروش وپرورش مسلمین وترقیات روزافزون آنهابود که سرمشق زندگی خود قرار دادند وگرنه اروپائی نتوانست اروپارا آزاد سازد یاقسطنطنیه رابگیرد ـ اولی دست مسلمین ودومی دست ترکها باقی ماند ـ

صلاح الدین ایوبی درسال ۱۱۹۳ درگذشت وامپراطوری سالخورده عرب واسلام هم متلاشی شد

آخرین جنگهای صلیبی درسال ۱۲۴۹ بفرماندهی بهمین‌پادشاه فرانسه حمله‌شد فلیپ منهزم و گرفتار شد -

جنگهای صلیبی خودبخود باضعف طرفین مختومه‌شد امااز طرفی‌یك آفت‌بزرگی برای مسلمین ظهورکرد وآن حملات چنگیز ومغول وتاتار بود که‌بعد شرح میدهیم.

میزان ثروت در عصر اول عباسی

ثروت دراینجا اطلاق برباقی مانده درآمد دولت است که‌هر مقدار درخزانه‌موجود واضافه برخرج باشدآنرا ثروت گویند چنانچه ثروت اشخاصی هم‌همین معنی‌را دارد -

عباسیان دردوره اول که دامنه‌دولت اسلامی نفوذ یافته بودثروت هنگفتی داشتند - مخصوصا درعصرپنج‌خلیفه اولی‌بنهایت قوت بنیه‌مالی رسیدواگر دفاتر دربار خلفاودیوان محاسبات آنهادرکشمکش امین ومامون طعمه حریق نشده‌بود میتوان ارقامی صحیح از ثروت آنها بدست آورد -

ولی‌در سال ۸۲در واقعه **جماجم‌اوراق واسناد بنی‌امیه آتش‌گرفت وتمام دفاتر وصورتحسابهای دولتی طعمه حریق‌گردید** -

اولین خلیفه‌عباسی از۱۲۲تا۱۳۷ چهارسال ثروتی‌نیندوخت‌اثاثیه زنش‌عبارت‌بود ۹جبه -٤ پیراهن تاپیچ شلوله چهار طیلسان ۳ بالاپوش -

ولی‌منصور از۱۳٦ تا۱۷۸ مدت۲۲سال ثروتی جمع کرد بطرزی که پس‌از مرگش ششصد«۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰»ملیون‌درهم‌وچهارده«۱٤،۰۰۰،۰۰۰» میلیون دینار‌درخزانه اویافتندکه بپول امروز قریب نهصدمیلون تومان بپول‌ایران میشود ودروصیت بفرزندش مهدی‌گفت **آنقدر برای‌توپول ذخیره‌کرده‌ام که‌اگر ده‌سال تمام‌مالیات‌وصول نشود هزینه لشگری وکشوری ومقرری اولاد پیغمبر ومصارف مرزی ازاین اموال پرداخت خواهد شد.**

واین اموال رابخوبی نگاهدارد تاخزانه معمور وپرپول باشد وتومحترم وگرامی گردی منصور برای‌فتوحات اسلامی مبالغی هنگفت خرج‌میکرد تاموفق شود واز آنجمله درسال ۱٥٤ چهارسال قبل ازمردنش ششصد وسی‌ملیون۶۳۰،۰۰۰،۰۰۰ درهم برای‌فتح جنك‌با خوارج درافریقیه خرج کرد وروزی‌شد که میان خویشاوندانش ده‌ملیون ۱۰درهم تقسیم کرد وبرای ساختمان بغداد ٤،۸۳۳،۰۰۰ درهم چهارملیون هشتصد وسی‌سه هزار درهم مصرف نمود ومبالغی‌خرج آب‌یاری‌وپل‌سازی وسدبندی وغیره‌نمود وچنانچه جرجی زیدان نوشته -

هزار ملیون دریك میلیاردی درهم بخزانه اووارد شدوکه اگر همین‌مبلغ رافرض کنیم وبیست‌۲۲سال تقسیم کنم سالی ٤٥چهل‌وپنج‌ملیون درهم بخزانه اوریخته شده واین رقم‌غیر از**خزانه بیت‌المال مظالم‌بود** وظاهراً این‌ثروت‌راخزانه اموال خانواده لعنت میخوانده است -

امامهدی‌درسال ۱٥۸ -سال ۱٦۹ آنچه رادرمدت‌پدرذخیره‌شده‌بودباآنچه‌خود گفت

همه‌را بذل وبخششی کرد درحقیقت مدت ۱۱ سال گنجی راخرج کرد مثلا بعبدالله بن‌مالک چهارصد استر(خاطر) بابار آنها که همه‌درهم‌بود بخشیدامّاهارون ازسال۱۶۹ تاسال۱۹۱ مدت‌بیست ودوسال‌خلافت ازمهدی برای او چیزی نمانده بود ولی درآمد ممالک اسلامی درعصر هارون باوج ترقی رسیده‌بود که بیش‌از اوپس‌از اونظیر در تاریخ ندارد ـ

پس‌ازمرگ هارون بیش‌از نهصدملیون وکسری درهم‌در خزانه موجود بودهارون‌بذل وبخشش بیشتری نسبت بمنور داشت ومخارج ۲۲سال عیش وعشرت اوهم زیادبود بذل و بخشش وزراء اوهم که آل‌برمک بودند بی‌حد وحساب بود وهمه‌از خزانه دولت واردمیشد معذلک نهصد ملیون ذخیره خزینه بود.با توجه باینکه مبالغی واخرمخارج ترجمه ونقل وانتقال کتب خارجی بزبان عربی کتب خارجی بزبان عربی و تنظیم کتابخانه‌های سلطنتی‌شد .

ثروت‌دولت اسلامی درعصراول بنی‌عباس

در دوره اموی گفته شد که خلافت خلفای پنجگانه‌اولیه‌مبنی بر دین و قانون قرآن بود ورنگ تمام مذهب داشت ودولت اموی دولت متعصب‌عربی‌بود که هدفش فقط حفظ مقام‌ومنصب وجمع مال وثروت و عیش‌وشهوات بود که عرب در آن‌دخالت نداشت .

اما حکومت خلفای بنی عباس رنگ دینی صرف نداشت،تعصب عربی هم نداشت **بلکه ازافراد ملل‌دیگرمانندمردم‌شام و مصرو عراق و ایران وخراسان‌و هند وترک ـقبطی ونبطی ـ و رومی ـ کلدانی ـ سودانی ـ فرنگی وهمه دراین اجتماع شرکت داشتند و رنگ واحدی‌گرفته تربیت مهذب واحدی وآداب وشئون‌متحدی داشتند**درحالی‌که تمام این‌طبقات خواهان سقوط بنی امیه بسبب ظلم وستم آنهابودند **ونخستین دسته‌ای که ا اطاعت آن دولت سرباز کشیدند ابوعبیده ثقفی در سال ۶۶ بودکه اولین امارت شیعه را بعزم خونخواهی حضرت‌سیدالشهدا برپاکرد وهجده‌ماه‌حکومت نمود وبسیاری** ازاین اعراب ظالم وستمکاررا کشت وپس‌ازموالی وایرانیان که ازستم‌بنی‌امیه‌بستوه آمده بودندبسر کردگی ابومسلم اصفهانی‌درخراسان زمامرا ازدست‌بنی امیه گرفتند که‌بدست علویان‌بدهند وچون آنها قبول‌نکردند بدست‌عباسیان دادند و برای‌همیشه دولت‌بنی‌امیه سقوط کرد.

بنی‌عباس‌هم که بشکرانه این خدمت سپاهیان و وزراء وامراء خودرا ازایرانیان انتخاب کردندو پایتخت را ازدمشق‌بعراق‌بردند و شهربغدادراساختند وبین‌عرب وعجم سازش دادند اما موقتی‌بود زیرا همینکه برار یکه حکومت استقرار یافتند بسیاری از ایرانیان‌راکه سلطنت وخلافت آنها مرهون خدمات وفداکاری آن مردم ازجان‌گذشته ایرانی بودکشته مانند ابومسلم و ابو سلمه وغیره باضافه‌که بسیاری ازسادات علوی‌را رقیب حکومت خودمیدانستند آنهاراهم‌کشتندوهمین کشتارناجوانمردانه سبب‌شدبین عرب وعجم فاصله افتاد وایرانیان‌بسرعت دست‌خلفای عباسی‌رااز‌خاک خودکوتاه کردند

ودولت‌مستقلی تشکیل دادند .

عباسیان چون انتزاع‌خلافت‌اموی‌را بدستیاری ایرانیان دیدند ناچارازآنها کمك گرفتند وحتی درلباس وکلاهم ازایرانیان‌تقلید کردند بطوریکه ابودلامه شاعرمنصوررا درانتخاب کلاه ایرانی **«قلنسوه»** نکوهش کرد و تنقیدازاین کلاه نمود اماعباسیان چاره جزاستقامت ازایرانی‌نداشتند بلکه بادختران ایرانی ازدواج کردند ومادرمامون‌ایرانی بود ، برمکیان نفوذی یافتند تازمان معتصم که عنصرسومی‌بنام‌ترك وارد میدان‌سیاست شدولی‌دیگر بازارخلافت‌رونقی‌نداشت‌و خودتر کها سبب تضعیف وتجزیه مقام خلافت و منطقه حکومت‌آنها میشدند .

ثروت‌دولت بنی‌عباس

دوره بنی امیه سپری شد در حالی‌که اسلام پر وبال‌گشود و در شرق و غرب نفوذ روز افزون خود را ادامه می‌داد و کلیه ملل و نحل درزیر پرچم با اهتزاز اسلام برغبت و میل می‌آمدند ولی ازفشار حکومت اموی در رنج بودند تا دولت بنی عباس طلوع کرد وخط سیر تاریخ را عوض نمود و از دانشمندان ملل و نحل‌عالم برای تمرکز علوم و فنون‌دراسلام استفاده کردو این‌قسمت که خود فصل تازه‌ای دراسلام بازکرد که‌بعدروی آن صحبت می‌کنیم موجب تمایل افکار عمومی شد ومالیاتهای‌فراوانی مانندسیل بطرف خزانه‌امپراطوری بغداد گسیل‌میداشتند قدرت مرکزی بنی عباس هم شدت یافت و صندوق‌بیت‌المال‌پرشد .

دوره خلافت بنی عباس را از جهت سیاست وقدرت و ثروت باید بدو قسمت‌تقسیم کرد که باهم اختلاف زیادی دارند درجات فاصله بین‌این‌دوقسمت بسیاروسیع‌است‌دورهٔ نخستین آن‌**عصرطلاعی‌است** که از سال ۱۳۲ تاسال ۱۲۸ که قریب یکقرن میباشد مشعشع ترین ادوار تاریخ پرافتخار اسلام است‌که دولت عباسیان بمنتهای‌درجه عظمت رسید و امپراطوری بزرگ دنیاشناخته‌شد و پایه‌گذاری تمدن از آن‌تاریخ‌تحکیم‌یافت بطوری‌که،هارون‌خطاب‌بابر کرد گفت ببار که‌هرکجا که بباری **بکشور اسلام باریده‌ای و به آفتاب‌گفت بتاب‌که هرکجا بتابی‌به‌مملکت اسلامی‌تابیده‌ای** و غرضش این‌بودکه از مشرق جزیرةالعرب تاپشت‌دیوار چین و از مغرب تا اندلس وازطرفی‌تمام قاره افریقا و قسمتی‌از اروپا بانضمام آسیا دست مسلمین‌بود .

ثروت دولت اسلامی در عصر اول‌عباسی‌بحدی رسید که پیش از آن وپس از آن نظیرنداشته و کاخ تمدن وبسط علوم وفنون وروزگارعزت وافتخار مسلمین چنان‌توسعه و نفوذ و اهمیت‌یافت که حکومت خلفاتا ششصد سال و تسلط آنها برآبهای دنیاتاچهار صد سال ادامه یافت و تمام مورخین‌جهان با توجه بعلل‌وعوامل ظهور و بروز عناصراین مدنیت مبهوت و حیرانندکه تاکنون در دنیای بشریت در هیچ ملت و مذهب وقومی‌این سرعت وترقی‌وتکامل‌تمدن ووحدت‌ملی که دراسلام درظرف کمترازیکقرن‌درجهانگشائی اول و یکقرن در بسط علوم وفنون وسیاست و جهانداری دیده‌نشده است.

اما دورهٔ روزگار انحطاط و تزلزل و تجزیه دولت عباسی است که ازمردن‌مامون یعنی از سال ۲۱۸شروع میشود تا سقوط بغدادکه در این دوره ثروت اسلام اندك‌اندك

تضعیف شده و دولت‌اسلامی روبضعف نهاد و مسلمین در هر کجا بودند دولتهای مستقلی تشکیل‌دادندو دوران‌خلافت پایان‌یافت .

مساحت ممالك اسلام درعصرعباسی

برای دریافتن عظمت حکومت اسلامی در قرن دوم میتوان ساحت‌ممالك عباسی‌را در نظرگرفت‌و آن‌بالغ برسه میلیون میل مربع میشود مطابق تمام مساحت‌اروپاکه در صدسال پیش مالیات همه‌آن کشورها از ۹۵ میلیون فرانك تجاوز نمیکرد ولی ممالك عباسی بالغ پانصد میلیون‌درهم بوده‌است درحالیکه ممالك پهناوردوره امپراطوری ایران باستان در زمان قباد یکصد و پنجاه میلیون درهم و زمان انوشیروان دویست و هشتاد و هفت میلیون درهم بوده‌است .

ثروت زمان مامون

مامون ازسال ۱۹۶ تاسال ۲۱۷ آنهم مانند جد وپدرش ۲۶ سال خلافت نمود بیش از هردوآنها ذخیره داشت و عصر او نهایت قدرت ونفوذ امپراطوری اسلام‌شناخته شد۱ که مجموع مالیات‌شرق‌وغرب‌معادل‌سیصدونودمیلون‌وهشتصدوپنجاه‌هزاردرهم‌میشد. ۳۹۰٫۸۵۵٫۰۰۰ که از۲۳ کشور میگرفتنداین رقم‌غیر ازمالیات جنسی بود ازقبیل فرش ـ عسل ـ شمس طلاونقره پارچه نجرانی ـ کل مخصوصی که مانند لاك امروزی میباشد ـ شکر ـ گلاب روغن سیاه ـ روغن زیتون ـ روغن خوراکی ـ جامه یمنی ـ خرما ـ عود هندی ـ حلوای سفید ـ اسب ـ ابریشم ـ هلیله ـ عبا ـ دستمال ـ بقچه ـ چادرشب ـ بازشکاری ـ قاطر اسب ـ کره اسب وغیره که نسبت ببعضی ازکشور ها تسعیر جنسی معادل مبلغ نقدی میشد وگاهی به‌ثلث میرسید بنابراین بایدگفت چهارصد ملیون درهم‌نقدی واگرثلث‌هم حساب‌کنیم قریب پانصد میلون درهم مالیات‌دوره مامون عباسی بود درحالی که درزمان معتصم تاسال ۲۲۵ بالغ‌بر۳۸۸ میلیون‌درهم واواسط قرن‌سوم صدمیلیون کمتربود وروی این حساب بالاترین رقم‌ثروت خزانه دولت عباسی درعصرمامون بوده استکه بپانصد میلیون درهم رسید وخمس و فی دراین حساب نبوده‌است ـ ومخارج دولت‌اموی‌هم بیش ازدویست میلیون درهم‌درسال نبودکه سیصدمیلیون اضافه درآمدداشته است وبایدناگفته نگذشت که درعصرمامون سندوافریقیه هم‌ازمنطقه خلافت مامون خارج شدومالیات آن‌دو کشورمانند اندلس ودولت اموی غرب ازاین حساب خارج است

حدود کشور اسلام درعصرمامون

دولت اسلام تااول قرن‌سوم به‌منتهای وسعت وترقی وتکامل‌رسید بشرحی‌که اکثر مستشرقین نوشته‌اندتاکنون هیچ‌کشوری و هیچ دولتی باین سرعت این توسعه و تکامل و تمدن را پیدا نکرده است .

حدودممالك اسلامی

ازطرف‌مشرق هندوستان وقسمتی ازچین وخلیج فارس
ازطرف‌مغرب مملکت روم‌ودریای سیاه آسیای صغیرمدیترانه روسیه وبلغارستان

---

۱ ـ تاریخ العبرابن خلدون ـ ابن خردادبه ـ جرجی‌زیدان سال ٤٦ تاسال١٤٦

از طرف شمال بلاد سردسیر ـ خزرلان «درآسیای» جبال پیرنه «در اروپا» و باصطلاح امروز سبیریه دریای خزر مدیترانه

ازطرف جنوب خلیج فارس وممالك مجاور مصرونوبه

مساحت کشور اسلامی مساحت این منطقه که زیرپرچم اسلام اداره میشد در عصر مامون کشور اسلام تقسیم به بیست کشور و ۳۰ «استان» اقلیم شرقی وهفت اقلیم غربی شد . بدین اجمال

دیار عرب ۱ ـ عربستان ۲ ـ جزایر ۳ ـ نواحی خلیج فارس ۴ ـ دیار مغرب ۵ ـ مصر ۶ ـ شام ۷ ـ جزایر مدیترانه

۲ ـ بیست اقلیم شرقی

۱ ـ عراق ۲ خوزستان ۳ اهواز ۵ فارس کرمان مکران ـ بلادجبل ـ عراق عجم دیلم «گیلان» طبرستان «مازندران» جرجان «گرگان» قومس سمنان ودامغان ـ طوران «بلوچستان» سند ـ آذربایجان ـ بلادآران وقسمتی ازقفقاز ـ خراسان ـ سیستان ماوراءالنهر «آنطرف رود جیحون» خوارزم

ثروت امویه اندلس روش ذخیره وفشار در وصول مالیات میان فرمانروایان اسلام معمول بودچنانچه عبدالرحمن ناصرخلیفه اموی که ازسال ۳۰۰ تاسال ۳۵۰ دراندلس حکمروا بود تا سال ۳۴۰ مبلغ بیست میلیون دینارپس انداز داشت درصورتیکه مالیات اندلس درزمان او جمعا بیش از ۶۲۴۵۰۰۰ دینار شش ملیون ودویست وچهل وپنجهزاردینار واین رقم مالیات غیر ازخمس غنائم بود

ابن خلدون مینویسد پس ازمرگ ناصر پنجهزارمیلیون دینار در خزانه موجود بود که تصریح کرده پانصد قنطار میباشد ولی ابن حوقل که مورخ معاصر این خلیفه بود مینویسد ذخیره او برچهل میلیون دینار بالغ میشد واین رقم سابقه ندارد

مساحت ممالك عباسی در قرون سوم

نام کشور -	نام دولت فعلی	مساحت بمیل مربع	ملاحظات
کشور ایران بتمامه	دولت ایران	٦٢٨٬٠٠٠	
افغانستان	مستقل	٢١٥٬٠٠٠	
بلوچستان انگلیس	انگلیس	١٣٠٬٠٠٠	قسمتی متعلق بپاکستان و قسمتی بدست ایرانست
سند انگلیس	انگلیس	٤٨٬٠٠٠	جزء پاکستان است
ترکستان	روسیه	٢٥٧٬٠٠٠	
قفقاز	تفلیس روسیه	١٥٬٠٠٠	
ارمنستان	ترکیه	٢٧٬٥٠٠	بین ایران وترکیه وروسیه تقسیم شده
عراق		١٠٩٬٣٠٥	که فعلا مستقل هست
جزیره		١٠٩٬٥٠٩	»
سوریه			»
فلسطین			»
عربستان سعودی		٢٠٠٬٠٠٠	مستقل
مصر		٤٠٠٬٠٠٠	»
نوبه وسودان	سودان	٣٠٠٬٠٠٠	»
طرابلس غرب	ترکیه	٣٩٨٬٠٠٠	»
الجزایر	فرانسه	١٨٤٬٥٠٠	»
تونس	»	٥١٬٠٠٠	»
مراکش	»	٢٩٩٬٠٠٠	»
		٣٬٣٢٨٬٠١٤ میل مربع	

مساحت ممالك عباسی مطابق مساحت تمام اروپا بوده است

درآمد عصر عباسی (زمان مامون) ۱

سواد	٢٧،٨٠٠،٠٠٠	٢٠٠لباس بخرانی ٢٤٠ رطل گل مهر
لشکر	١١،٦٠٠،٠٠٠	
شهرستان دجله	٢٠،٨٠٠،٠٠٠	
حلوان	٢٥،٠٠٠،٠٠٠	
اهواز	٢٧،٠٠٠،٠٠٠	
فارس		
کرمان	٤،٠٠٠،٠٠٠	سی هزار شیشه گلاب بیست هزار رطل روغن شده
مکران	٤٠٠،٠٠٠	بیست هزاررطل خرما
سند واطراف	١١،٥٠٠،٠٠٠	یکصدوپنجاه رطل عود هندی
سیستان	٤،٠٠٠،٠٠٠	سیصد دست لباس بیست رطل حلوا
خراسان	٢٨،٠٠٠،٠٠٠	دوهزار شمش نقره چهارهزاراسب هزار برده بیست هزار حـامه سی هزار رطل هلیله
گرگان	١٢،٠٠٠،٠٠٠	هزار کلاف ابرایشم
قبرس	١،٥٠٠،٠٠٠	هزارشمش نقره
طبرستان	٦،٣٠٠،٠٠٠	سیصدفرش‌ماز ندرانی دویست عباپانصد جامه ٣٠٠ جام ٣٠٠ دستمال
ری	١٢،٠٠٠،٠٠٠	بیست هزاررطل طلا
همدان	١١،٣٠٠،٠٠٠	هزار رطل رب انار دوازده هـزار رطـل عسل
بصره و کوفه	١٠،٧٠٠،٠٠٠	
ماسنبدان ورویان	٤،٠٠٠،٠٠٠	
شهر زور	٦،٧٠٠،٠٠٠	
موصل‌واطراف	٢٤،٠٠٠،٠٠٠	بیست هزار رطل عسل

۱ ـ نقل ازمقدمه‌ابن خلدون وجرجی زیدان ص٦٧ ح ٣

آذربایجان	٤،۰۰۰،۰۰۰	
اطراف فرات	۲٤،۰۰۰،۰۰۰	هزاربرده دوازده هزارظرف عسل ده‌بار شکاری بیست عبا
ارمنستان	۱۳،۰۰۰،۰۰۰	بیست قطعه چوب منبت‌کاری ٤۰ ۵رطل پارچه پشم وابریشم وخز
برقه	۱،۰۰۰،۰۰۰	ده‌هزار رطل‌پارچه پشمی سرمه یك ده هزار رطل‌بقچه «رختخواب چادرشب» دویست قاطر ۳۰ کره اسب
افریقیه	۱۳،۰۰۰،۰۰۰	۱۲۰ تکه فرش
قیسرین	٤۰۰،۰۰۰دینار	هزار بارروغن زیتون
دمشق	٤۲۰،۰۰۰	
اردن	۹۷،۰۰۰	
فلسطین	۵۱۰،۰۰۰	سیصد هزار رطل زیتون
مصر	۲،۹۲۰،۰۰۰	
یمن	۳۷۰،۰۰۰	
حجاز	۳۰۰،۰۰۰	

جمع کل بدرهم ۴۱۸،۶۰۰،۰۰۰

جمع کل دینار ۷۲،۲۵۵،۰۰۰دینار مساوی پول‌امروزما ۴۴۵،۱۰۰،۰۰۰تومان

جمع کل ۱۵،۴۵۱،۰۰۰،۰۰۰ ریال



زمان خلفا عباسی در تاریخ اسلامی
هجری و مسیجی

ممالك اسلامی نصیب ادارسه درمراکش وبنی اغلب وبنی طولون وطاهریان وصفاریان وآل بویه وبنی حمدان وغزنویان گردید ٦٥٦ـ٤ سنه ١٤ ماه صفر سقوط عباسیان

اسامی	تاریخ اسلامی	تاریخ میلادی	اسامی	تاریخ اسلامی	تاریخ میلادی
١ سفاح	١٤-ع١-١٣٢	٧٥٠	٢٠ راضی	٣٣٢	٩٣٤
٢ منصور	١٣٦	٧٥٤	٢١ متقی	٣٢٩	٩٣٠
٣ مهدی	١٥٨	٧٧٥	٢٢ مستکفی	٣٣٣	٩٤٤
٤ هادی	١٦٩	٧٨٥	٢٣ مطیع	٣٣٤	٩٤٦
٥ رشید	١٧٠	٧٨٦	٢٤ طایع	٣٦٣	٩٧٤
٦ امین	١٩٣	٨٠٩	٢٥ قادر	٣٨١	٩٩١
٧ مامون	١٩٨	٨١٣	٢٦ نائم	٤٢٢	١٠٣١
٨ معتصم	٢١٨	٨٣٣	٢٧ مقتدی	٤٦٧	١٠٧٥
٩ واثق	٢٢٧	٨٤٢	٢٨ مستظهر	٤٨٧	١٠٩٤
١٠ متوکل	٢٣٢	٨٤٧	٢٩ مسترشد	٥١٢	١١٢٨
١١ منتصر	٢٤٧	٨٦١	٣٠ راشد	٥٢٩	١١٣٥
١٢ مستعین	٢٤٨	٨٦٢	٣١ مقتفی	٥٣٠	١١٣٦
١٣ معین	٢٥١	٨٦٦	٣٢ مستنجد	٥٥٥	١١٦٠
١٤ مهتدی	٢٥٥	٨٦٩			
١٥ معتمد	٢٥٦	٨٧٠	٣٣ مستضی	٥٦٦	١١٧٠
١٦ معتضد	٢٧٩	٨٩٢	٣٤ ناصر	٥٧٥	١١٨٠
١٧ مکتفی	٢٨٩	٩٠٢	٣٥ ظاهر	٦٢٢	١٢٢٥
١٨ مقتدر	٢٩٥	٩٠٨	٣٦ منتصر	٦٢٣	١٢٢٦
١٩ قاهر	٣٢٠	٩٣٢	٣٧ مستعصم	٦٤٠	١٢٤٢

علت‌العلل پیشرفت اسلام

معمولامدعیان سیاست وزعمای‌جهانگیرملل واقوام عالم‌برای سلطه ونفوذبرقومی‌بایددوچیزداشته باشندتابتوانند بپشتیبانی آن دودعوی‌نمایند وقیام کنند اعم‌ازاینکه موفق‌بشوند یانه؟!

اول ــ خاندان وفامیل بزرك ومتشخص‌وهم‌عقیده که پشتیبان وحامی وزعیم‌وقائد باشد ودرمراحل مختلف حمایت وجانب داری نمایند.

دوم مال وثروت واندوخته که درراه اجرای افکارخودصرف کنندوتبلیغ نمایند تا بنیروی‌زر وزورفائق گردد .

پیغمبر اسلام ص دردعوت خودقریب وتنها وبی‌یارویاوروفقیروبی‌زر وزور بودزیرا باآنکه خاندانش بهترین خاندانهای عرب وشریفترین وباشخصیت‌ترین افراد بودندبا اوسخت مخالفت داشتند ـ چند نفری‌هم ساکت بودند ببینند چه میشود یکی دو نفرهم که موافقت داشتند قدرت براظهار وهمکاری نمیکردند ـ بنابراین پیغمبر ص در دعوی خودیکه وتنهابود که نه تنهاکفار قریش وبت‌پرستان با اوبد بودند خاندان بزرك قریش وبنی‌هاشم هم‌بااو مخالفت میکردند .

چون‌ابوطالب حامی‌محمدص بوداطراف اوراگرفتند گفتندمحمد بیایدبااوصحبت کنیم چون حاضرشدگفتند ای محمد مابامانت وصداقت ونسب تواحترام‌میگذاریم اما اینکه تودعوی میکنی برای ماقبولش مشکل است ما از بت‌های خودکه یادگار پدران ماست دست برنمیداریم .

تواگرمال میخواهی ۳۶۰ قبیله در عرب هست همه حاضریم نصف دارائی خود را بتوبدهیم ومحتاج بکسی نباشی .

اگرریاست‌میخواهی همه مااتفاق‌میکنیم وتورا برریاست ۳۷۰ قبیله‌انتخاب میکنیم رئیس ماباشی شایستگی هم‌داری ودست‌ازاین دعوی‌خودبردار اگرزن میخواهی بهترین دختران ملوك عرب را که از لحاظ ثروت و صورت و شخصیت جالب توجه تو باشد بتو میدهیم بنابراین ازاین سخن خود بگذر

پیغمبرص یك پاسخی بآنهاداد که خیلی بالاتر از سخن‌آنها وپیشنهاد عرب بود ــ فرمودفرض کنیدکه شمابتوانید عالم‌بالارا تسخیر کنید، وخورشید رادریکطرف من وماه را درطرف دیگر قراردهید وبنا بروایتی فرمود اگرخورشید را در دست راست وماه را دردست چپ من قراردهیدکه حیات وزندگی تمام موجودات‌بوجوداین دوبسته است من دست ازدعوت خودبرنمیدارم زیرا من مامورم ازجانب خدای خود این بت‌پرستی را از میان عرب برطرف سازم وبشررا بتوحید وفضیلت سوق دهم تارستگار گردند.

کفارقریش واشراف‌حجازفهمیدندکه‌محمدص بامناظره محکوم‌نمیشود قصدتبعید وقتل اورا نمودند اوهم بادست تهی‌بانواع رنج وزحمت وشکنجه یکه وتنها باهمان چند نفری‌که اطراف اوبودند وروزافزون تسلیم حقیقت اومیشدند بدعوت خود ادامه داد

این‌نکته لطیفی است‌که بایدالا ولابداعتراف واذعان‌کرد زیرا امورات دوصورت داردیك صورت ظاهرو آن‌صورت ظاهرش این‌است‌که شخصی فاقدثروت وحامی‌وپشتیبان

نمیتواند موفق گردد ولی صورت باطنش این است که این شخص آسمانی تنها و بی چیز دعوتی کرد وفاتح جهان شد ومنجی عالم بشریت گردید پس بیك نیروئی تاییدوحمایت میشد که درقرآن چندین جابنام کمك بوسیله پنجهزار ودوهزار وبیشتر فرستادگان وملائکه یاد آور شده است

باضافه کمکهای آسمانی یك نیروی درونی داشت که آنها موجب فتح وپیروزی او بود مانند نیروی خلق عظیم نیروی اخلاق فاضله - نیروی قرآن - نیروی مالی کــه از جانب خدیجه باوارزانی شد - نیروی حقیقی که دردلها اثرمیگذاشت - نیروی استقامت وپافشاری درراه عقیده وایمان نیروی مقاومت درجنك وصلح نیروی تحمل وصبر وبردباری که سنك بشکم می بست ازفشار گرسنگی یا ازعلف صحرا میخورد تاخندق بکنند وسدی برابر دشمن ایجاد کنند

این‌ها نیروهای باطنی متصل ودرونی او بود که بوسیله آنها ظفروپیروزی یافت

عوامل پیشرفت عرب

مورخین عوامل پیشرفت اسلام را چنین شرح داده‌اند .

۱ ـ اعراب سبکبار وچابك بودند وبزندگی سخت وساده خوی عادت کرده بودند از گرسنگی وتشنگی بیم نداشتند درجنك تحمل وتشریفات نداشتند

۲ـ ایمان بقضا وقدر بود که عرب معتقد شد و ازمرك بیم نداشتند لذا ازشمشیر ونیزه نمی‌ترسیدند .

۳ ـ **عربها در تیراندازی واسب‌سواری زبر دست بودند** و درجنك تن بتن چابك‌تر بودند .

٤ ـ اطاعت ازفرمانده داشتند وبانتخاب فرمانده خیلی اهمیت میدادند واطاعت اورا میشمردند .

دلیری وهوشیاری وسیاستمداری وپاکدامنی فرماندهان نیزمورد توجه کامل بود ـ

۵ ـ بردباری وپایداری عرب بود که درجنك هراسی بخود راه نمیدادند وتا پایان فتوحات ادامه میدادند .

٦ ـ برتری عرب بود که هر کجاوارد میشدند عرب‌را برعجم برتری میدادندزیرا در این صفات پایدارتر بود .

۷ ـ خط بازگشت خودرا حفظ میکردند که درحین شکست راه‌فرار بازباشد ولذا اکثر درصحرا و دشتها جنك میکردند .

۸ـ تفاوت‌واختلاف داخلی مردم ایران وروم بود که سبب بروزاختلاف گشته ومسلمین را بفتح وفیروزی ومردم مغلوب رایاجبهه گشاده وباستقبال میفرستاد .

۹ـ وجود یهود بود که‌روم وایران باهم علیه یهود قیام کردند وبامسلمین همدست شدند ومسلمین هفت‌سال شهر **قیساریه** رامحاصره کرده بودتا آخر بدست خودیهود منافق آن شهر برای مسلمین فتح شد ـ

۱۰ ـ دادگستری وپرهیزکاری وخوشرفتاری مسلمین بود که مردم دنیا ازآنها راضی

بودند وازاخلاق فاصله وسبك‌رفتار مسلمین استقبال نکردند ـ

۱۱ اعراب مسلمان مردم‌را بحال خود وامیگذاشتند مزاحم کسی نمیشدند قبطی وسریانی یونانی ایرانی هم‌در آداب وعادات خود کاملا از اوبودند وهیچ‌گونه مزاحمتی برای آنها نبودلذا باسلام خوشوقت بودند وازمزایای اسلام بهره‌مندمیشدند

تربیت وتهذیب صدراسلام

سبب اختلاف سکنه ممالك اسلامی وتفـاوت باتباین نژادها دراثر مزایا وخصائص افراد ملت‌ها میباشد .ملل عالم دراین جهت‌از هم‌امتیاز دارند که‌خصایص وآداب وآئین ورسوم ملی‌آنها باهم بتباین است واین تباین‌خود ممیزبین اقوام وملل‌است .

خوی وعادت ۲ ـمقدار تربیت وتهذیب . احساسات تند وسرعت تاثیر یاقناعت و آرامی صفاتی است که درملل اختلاف وشدت ضعف‌دارد.ازاین گذشته‌برای هرملتی‌صفتی درادب مشاهده میشودکه باادب اقوام دیگراختلاف دارد ،

موقعیت وضع جغرافیائی کشور ـ حال‌طبیعی شهرها ـتاریخ فکر ـ تسلطپادشاهان نفوذ خردمندان یاعلیه فرماندگان ــ فزونی صلحاء یاکثرت مجرمین ـحالت رعیت ـ نظامات اجتماعی وسیاسی ــ نفوذ سیاست خارجی ـ اندازه دانش‌وفرهنك ـ مقدارخرافات درعقایدوبالجمله‌آنچه‌درزندگانی ملل تاثیرداردرادب آنها پدیدمی‌آید لذابامراجعه بکلیات دیوان وچند شاعر صحیح‌النسب یك‌ملت میتوان‌روحیه آنهارا بدست آورد .

درصدر اسلام تربیت وتهذیب اسلامیت سطح زندگانی اعراب‌را عوض کرد وخط سیرآنها رامنحرف ساخت وخط مشی‌دینی برای آنها قرارداد.وهرقدر توسعه یافت‌این تربیت باتربیت‌های ملل‌متنوعه آمیزش کرد ورنك نوینی بآنهاداد ـ درزمان بنی‌امیه‌عرب وایران وروم ویونان وسایر ملل ترك دیلم دهند و بربر درتحت لوای تربیت اسلامی در آمدند وباآئین اسلام پیش‌رفتند ولی‌چون خلفا خط مشی اسلام‌را عوض کردند هرملت تربیت خود راکم وبیش حفظ کرد وسردسته آنها ملت ایران بودکه زودتر ازهمه اززیر بارگران اموی بیرون آمد وبـا خلفای عباسی شـانه بشانه وپهلو بپهلو بوزارت وامارت پیش رفتند .

درعصر عباسی مملکت اسلامی ازعناصرمختلفه تشکیل شده‌بود ویکی ازآن اجزا مغرب زمین ودیگر مصروشام‌وهم‌چنین‌عربستان‌وبین‌النهرین وماوراءالنهر بودکه‌درملیت هریك باهم متباین بودند ـ وبایك رشته صفات وخصایص ازدیگر ممتـاز بودند.

این‌همه ملل اسلام راتشکیل داد وباهمه اختلافات درسایه‌اسلام بهم‌آمیزش نمودند وچه‌از جهت‌ازدواج وچه‌از جهت مجاورت‌ووحدت عقیدت باهم نزدیك شدند ودر انتشار علوم هندسه ـ طب ـ فقه ـ نظم وتنسیق ولغت وادب تربیت‌های مختلف وآداب متباین در طبقات مختلفه شیوع و نشو ونما یافته ویکنوع وحدت ملی ایجاد نمودند .

درمیان‌اقوام رجال‌ودانشمندان‌بزرگی‌بوجود آمدندکه لواءوپرچم تربیت‌وتهذیب رابلند کرده‌وخود پیشوای‌آن گردیدندوبرای نشر مبادی مترقی‌وتهذیب تآدیب جانفشانی های حیرت‌بخشی نمودند .

جهانگیری اسلام

پس ازطلوع آفتاب‌اسلام دلهای تیره وتاریك مردم‌جهان بنور علم ودانش وفضیلت اخلاق روشن شد وآنقدر ظلمات جهالت وعصبیت وکفر وظلم محیط زندگی را بربشر سخت‌کرده بودکه بی‌اختیار از انوارمشعشع‌اسلام استقلال‌گردید ۱۳ سال درمکه کفار قریش هرقدر توانستند بدستیاری یهود وبت پرستان اذیت وآزار بمسلمین رسانیدندتا پیغمبرص مـامور مهاجرت شد .

درمدینه چون عدد وشماره فداکاران خقیقی قابل توجـه شد یعنی به ۳۱۳ نفر رسید فرمان جهاد نازل شد .

رسول خداشروع بجنك‌کرد درظرف ۱۰ سال۸٤ جنك بامشرکین وکفارومنافقین ویهود وبت‌پرستان نموده وباآنکه مسلمین هیچ قدرت و نیروی مـالی وجنگی وبودجه و تاکتیك جنك نداشتند فقط بنیروی ایمان واطاعت از رسول خدا جنگیدند وهمه‌جا را فتح کردند .

پیغمبرص در روزهای آخرین عمر خود فرمان داد اسامةبن زیدکـه جوانی بود وپدرش سرلشکرقشون اسلام‌بودودر راه‌انجام وظیفه‌درمیدان جنك‌کشته شده‌بودفرمانده لشکرشود وبطرف شام‌برودبا نصاری جنك‌کند وفرمود من‌میدانم فتح‌وفیروزی‌باشماست اگرایمان خودرا ازدست ندهید وخوابی ازخود نقل‌کردکه من دیدم‌تا«بصری» محلی است در شام پیش رفته ام وشماهم میتوانید با این روش اخلاقی برهمه جهان تسلط پیدا کنید رسول خدا ص این بگفت واز جهان برفت .

پس از رحلت او سال ۱۱ ﻫ ۶۳۲ م سقیفه بنی‌ساعده تشکیل شد واختلاف مانع ازآن پیش رفت شداماپس ازاستقرارخلافت ابوبکر وپس از اوعمر وسپس عثمان‌بترتیب یك پس ازدیگری فتوحات بسیاری شروع شد .

درخلافت ابوبکر قلمرو اسلام فقط شامل شبه جزیـره عربستان بود ولی درمدت خلافت‌کوتاه اودرعرض دوسال فتوحات مسلمین بسرعت پیش رفت .

درسال ۱۲ ﻫ ۶۳۲ م درنتیجه جنك سلاسل و فتوحات دیگر اراضی‌کلده قدیم‌که عراق عرب خوانده میشد باشهر حیره مسلمین‌گردید درسال ۱۳ پس‌از وقعه «یرموك» ابواب شام برروی عساکر اسلامی مفتوح‌گردید.

دمشق‌درسال ١٤ﻫ ۶۳۵م وحمص وانطاکیه وبیت‌المقدس‌درسال بعد بچنك‌مسلمین

افتاد وباگشودن قیسادیه درسال ۱۷ ﻫ ۶۳۸سراسر شام «سوریه ولبنان امروز» تحت لوای اسلام قرارگرفت .

درهمین اثنا براثر فتح قادسیه درسال ۱۴ ﻫ ۶۳۵ م شهرمدائن که شامل سوکیا طیسفون پایتخت‌های قدیم کلده بود مفتوح شد وعراق عرب تاخلیج فارس ضمیمه‌ممالك اسلام می‌شد شهرهای کوفه وبصره را نیزخود مسلمین درخلال این جنبش ساختندوکمی بعد درفاصله سنوات ۱۷-۱۹ ﻫ ۶۴۰-۶۳۶ م خوزستان و شوشتر نیز ازدست ایرانیان بیرون رفت ودرتصرف مسلمین درآمد .

جنك قطعی نهاوند درسال ۲۱ ﻫ ۶۴۲ م سلسله ساسانی رامنقرض کرد و سراسر ایران را دراختیار مسلمین گذاشت وایشان بلامانع دراین‌مملکت حکومت یافتند ودر سال ۴۱ ﻫ ۶۶۱ م هرات راگرفتند وکمی بعد بداخله افغانستان هجوم برده تاکنار شط سند پیش رفتند واین ناحیه اخیر را ازجانب خود بحکمرانی سپردندکه ازطرف مسلمین حکومت داشت .

درسال ۵۴ ﻫ ۶۷۵ م مسلمین بخارا راگرفتند ودرسال۵۵ بعد برسمرقنداستیلا یافتند ولی درماوراء النهر این پیشرفت دنباله پیدا نکرد تا سال ۹۳ ﻫ ۷۱۱ سرزمین ماوراء النهر همه مسخر مسلمین شد .

بدین ترتیب مسلمین درطول چهل سال ازتاریخ لشکرکشی بخارج عربستان«پس ازپیغمبر»ص» درسمت مشرق این شبه جزیره بااین همه فتوحات نائل شدند و حدود ممالك اسلامی‌را تاآنجاکه گفتیم درشرق‌رسانیدند.

پیشرفت درمغرب

مسلمین درسمت مغرب باسرعت پیش رفتند ولی درسال ۲۰ ﻫ ۶۴۱م مصرمسخر مسلمین شد ودرسال۲۶ﻫ ۶۴۷م ساحل بربر نشین افریقا تادروازه‌های شهرقرطاجنه بچنك مسلمین‌افتاد ولی بربرهای بدوی مقاومت کردند ومطیع ساختن این طبقه وحشی برای مسلمین ازمتصادکردن رعایا وشهرنشین عیاش وشاهان ساسانی یاسلاطین رومی یونانیان شام ومصر بمراتب سخت‌تربود .

مسلمین شهر قیروان رادرسال ۵۰ﻫ ۶۷۰م بناکردند وپایتخت متصرفات خود در افریقیه قرار دادند وازآنجا بشهرقرطاجنه حمله برده ودرسال ۷۴ﻫ ۶۹۳ م شهرمزبور راگرفتند ودامنه پیشرفت خودرا تا ساحل محیط اطلس کشاندند .

مسلمین درسال ۹۱ﻫ ۷۱۰م ازطریق بندر طنجه باسپانیا حمله بردند و متصرفات سلاطین قوطی درآنسرزمین پس ازتسخیر شهر طلیطله مالك گردیدند .

جنوب فرانسه نیز پس درتعرض مسلمین مصون نماند زیرا مقارن سال ۱۰۷ ﻫ ۷۲۵م تاقلب آن مملکت جلو آمده بودند ولی شارل مارتل درسال ۱۱۴ﻫ ۷۳۲م در سرزمین شهر تود برمسلمین ظفریافت با این‌حال بازشهرفحربونه دردست ایشان باقی ودو ولایت بورگنی ودفینه بباد غارت مجاهدین اسلامی رفت وباین ترتیب درسمت مغرب هم مسلمین پس ازیك قرن ازتاریخ شروع بفتوحات باین حدود اروپا رسیدند .

پس ازشرق درمدت چهل سال ودرمغرب درمدت نود ۹۰ سال تقریباً بر دنیا دست یافتند ــ .

فتوحات در سمت شمال

درشمال اروپا یونانیان اناطولی را حفظ کردند و آنجابدست خلفا نیفتاد معهذا لشکراسلام ارمنیه راغارت کردند ومقارن سال ۸۷۲ هـ تا حدود **درزقةالروم** رفتند جزیره **قبرس** در سال ۲۸ هـ ضمیمه ممالك اسلامی شدولی قسطنطنیه که ازسال ۵۰ هـ چندین بارمورد تعرض مسلمین قرار گرفت مقاومت کرد ومسخرخلفا نشد مگرچند سال بعد که هفت سال تصرف آنجا بطول انجامید

بنا براین مشروحات ممالك اسلامی درموقع منتهی بسط خود از اقیانوس اطلس تا شط سند واز دریای مازندران تا شلاله های نیل امتداد یافت شکی نیست چنین مملکت پهناوری که ازسال ۱۲ هجرت تاحداکثر ۱۳۸ هجری درمدت یك قرن ویکربع قرن بسرعت بادوبرق که برای هیچ امپراطوری درهیچ کشوری ازممالك راقیه جهان بشری چنین پیشرفتی نظیرنداشته وچنین وسعت حکومتی شبیه نداشته و پس از اسلام هم مانندی نیافته تحت اراده واداره يك دولت نگاهداری آن بسیارمشکل است بالاخص که روش پرورش تربیت اسلامی هم ازرنك مهذب خود تغییروتحول پیدا کرده باشدولذا کشور امپراطوری بزرك اسلام ازسال ۱۳۸ هـ مطابق ۷۵۵ م شروع بتجزیه شد

فهرست

فهرست اجمالی تاریخ مفصل اسلام در سه مجلد